

واژه نامهٔ توضیحی آیین زرتشت

دانشنامهٔ مزدیسنا

دکتر جهانگیر اوشیدری

دکتر جهانگیر اوشیدری در سال ۱۲۹۹ هجری خورشیدی در کرمان در خانواده‌ای که پشت در پشت موبد بوده‌اند زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کرمان و تحصیلات عالی را تا دریافت دانشنامه‌ی دکترای دامپزشکی در دانشکده‌ی دامپزشکی دانشگاه تهران گذراند. در کنار آن، در امور دینی و آیینی و موبدی جامعه‌ی زرتشتی به تحصیل و مطالعه پرداخت. اشتغال رسمی دکتر اوشیدری در نیروی زمینی ارتش بود و وی پس از طی مدارج نظامی از سربازی تا سرتیپی در سال ۱۳۵۱ بازنشسته شد. در این مدت همواره در امور اجتماعی، فرهنگی، و دینی زرتشتیان فعال بوده و در بسیاری از سمینارهای حرفه‌ای و دینی داخل و خارج کشور و از جمله پارلمان ادیان جهان شهریور ماه ۱۳۷۲ شرکت داشته است. همچنین در انجمن زرتشتیان تهران عضویت و همکاری داشته و مدتی نایب‌الرئیس انجمن موبدان تهران و فعلاً مشاور عالی این انجمن است.

دکتر اوشیدری تاکنون به دریافت بیش از پنجاه مورد تشویق و تقدیر و نشان و مدال نایل شده و از آثار وی جز کتاب حاضر و صدها مقاله در زمینه‌های دینی و فرهنگی و اجتماعی و حرفه‌ای می‌توان از کتابهای تاریخ دامپزشکی و اسب در ارتش (۳ جلد)، تاریخ زرتشتیان، یادداشتهای ارباب کیخسرو شاهرخ و پانزده جلد نشریه‌ی دامپزشکیَ نام برد.

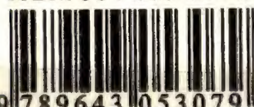
دانشنامهٔ مزدیسنا

واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت

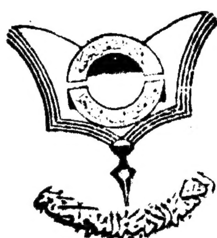
دکتر جهانگیر اوشیدری



نامها، واژه‌ها، عبارتها و مفاهیم گوناگونی که به نوعی با آیین زرتشت پیوند دارند، بخش مهمی از فرهنگ باستانی ایران را تشکیل می‌دهند و آشنایی با آنها در درک و شناخت بهتر فرهنگ ایران ضروری است. کمابیش نزدیک به همهٔ این گونه واژه‌ها از جمله: نامهای ایزدان و امشاسپندان، دیوان و اهریمنان، چهره‌های تاریخی و اسطوره‌ای، نامهای جغرافیایی باستان، کتب و رساله‌های اوستایی و پهلوی، کتابهای شرقشناسان در مورد آیین باستانی ایران، اوستاشناسان معروف، مراسم و آیینها و سنن دین زرتشت، تاریخچه کیش زرتشت و زرتشتیان، واژه‌های دینی و اوستایی، و دیگر واژه‌های مربوط به کیش مزدیسنا، با تکیه بر چند صد منبع و مأخذ معتبر در این دانشنامهٔ جامع شناسانده شده‌اند.

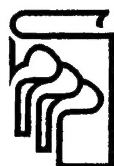






دانشنامهٔ مزدیسنا

واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت



نشر مرکز

اوشیدری، جهانگیر، ۱۲۹۹-
دانشنامهٔ مزدیسنا: واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت / جهانگیر اوشیدری؛ ویراستاران فریدون فاطمی، شمس لنگرودی. ـــ تهران: نشرمرکز، ۱۳۷۱.
۵۲۸ ص. : (نشرمرکز؛ شماره نشر ۱۷۹)
ISBN: 964-305-307-5
ص.ع. به انگلیسی :
Jahangir Oshidari:
An Encyclopaedia of Zoroastrianism.
کتابنامه: ص. ۸-۱۱۵.
چاپ دوم: ۱۳۷۸.
۱. زردشتی ـــ واژه‌نامه‌ها. الف. عنوان.
BL ۱۵۷۵ ۲۹۷ / ۳،
۲ د ۸ الف / د ۵۶۳ الف



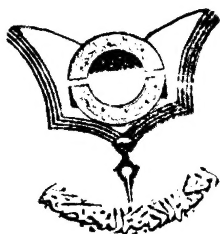
دانشنامهٔ مزدیسنا

واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت

دکتر جهانگیر اوشیدری

ویراستاران: فریدون فاطمی ـ شمس لنگرودی
طرح جلد ابراهیم حقیقی
چاپ اول ۱۳۷۱، شمارهٔ نشر ۱۷۹
چاپ دوم ۱۳۷۸، چاپخانهٔ سعدی، ۲۰۰۰ نسخه

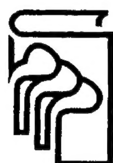
نشر مرکز، تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱
شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۳۰۷-۵ ISBN: 964-305-307-5



دانشنامهٔ مزدیسنا

واژه‌نامهٔ توضیحی آیین زرتشت

دکتر جهانگیر اوشیدری



نشر مرکز

به نام خداوند جان و خرد

فرّ ایران را می‌ستاییم
اوستا

خدای بزرگ و پروردگار بیهمتا را سپاس دارم که یاری نمود تا آنچه مدتها در اندیشه داشتم از صورت آرزو و گفتار به کردار انجامید و توانستم این گردآورده را هر چند نیاز به تکمیل و گسترش دارد در دسترس علاقه‌مندان بگذارم.

انگیزهٔ این کار چه بود؟ از دیرباز در برخورد با فرهنگدوستان و جویندگان دانش و آگاهی، پرسشهای گوناگونی در زمینهٔ آیین زرتشت و فرهنگ مزدیسنا مطرح میشد و پویندگان و علاقه‌مندان در پی اطلاعات بیشتر و دقیقتر و روشنتری دربارهٔ جنبه‌های مختلف کیش باستانی ایران بودند. مشاهده می‌نمودم که در این عرصه نادانسته‌ها فراوان و دانسته‌ها اندک و پراکنده و نامنظم و گاه نادرست و متکی بر شنیده‌ها و گفته‌های بی‌پایه است و سره و ناسره در هم آمیخته‌اند. اگرچه کوشش پژوهندگان و دانشمندان و ایرانشناسان بسیاری از نکته‌ها و نادانسته‌ها را روشن ساخته و از ابهام به‌در آورده است اما اطلاعات به دست‌آمده در کتابها و آثار گوناگون پراکنده است و از آنجا که زمینهٔ پرسشها بس گسترده و پردامنه است پاسخها را نیز باید در منابعی گسترده و گوناگون یافت که دسترسی به آنها معمولاً برای همگان به آسانی میسر نیست. از این‌رو بر آن شدم آنچه را که در این زمینه به مدد آثار و اسناد بازمانده از گذشته‌ها و بررسیهای دانشمندان و پژوهندگان روشن شده است در مجموعه‌ای یکجا گرد آورم شاید تا اندازه‌ای بتواند پاسخگوی نیاز جویندگان و علاقه‌مندان باشد.

پرسشهایی که در زمینهٔ آیین مزدیسنا برای علاقه‌مندان می‌تواند پیش بیاید در مقوله‌های گوناگونی جای می‌گیرد که برای نمونه از برخی نام میبریم: آگاهی بیشتر دربارهٔ اهوراسزدا و پیامبرش زرتشت و کتاب مقدس اوستا و آنچه در آن مطرح شده است؛ پیام و آموزشهای اشو زرتشت و تأثیر آن بر فرهنگ و تمدن ایرانزمین و دیگر سرزمینها؛ تاریخچه آیین زرتشت و نشیب و فرازهای آن در طول تاریخ و گذشته و حال پیروان آن؛ آداب و رسوم و مراسم و مناسک کیش زرتشت و مفهوم و سابقهٔ آنها و چگونگی انجام آنها؛ واژه‌های گوناگون اوستایی و مفهوم و معنا و ریشهٔ آنها؛ نامهای خاص کسانی که به

گونه‌ای با مزدیسنا و تاریخ آن پیوند و بستگی داشته‌اند؛ امشاسپندان و ایزدان و نیروهای اهورایی که در کیش زرتشت بزرگ داشته می‌شوند؛ دیوان و اهریمنان و دشمنان دین در طول تاریخ؛ اسامی جغرافیایی و سرزمینی و نام جایهایی که به نوعی در اوستا مقدس شمرده شده‌اند؛ نامه‌ها، رسالات، کتب و مقالات مربوط به آیین زرتشت؛ آتشکده‌های بزرگ و معروف؛ جشنها و نیایشها و مراسم رایج و مقرر در این آیین؛ دانشمندان خاورشناس و اوستاشناس که در مورد آیین مزدیسنا بررسی و پژوهش کرده‌اند و آثار و آرای آنان؛ و... همهٔ این‌گونه پرسشها و رویهمرفته هر واژه یا نامی که به گونه‌ای میتواند با زرتشت و زرتشتیان پیوند و ارتباطی داشته باشد در این دانشنامه گنجانده و در حد مقدور شناسانده و تشریح شده است.

نکته‌ای که یادآوری آن لازم می‌نماید آن که برخی از واژه‌ها و نامهای اوستایی و زرتشتی با املاها و تلفظهای گوناگون در منابع مختلف آمده‌اند که در این‌گونه موارد املا و تلفظی که مشهورتر یا صحیحتر به نظر می‌رسید برگزیده و توضیحات لازم ذیل آن آمده اما در اغلب موارد سایر ضبطها نیز چه در متن و چه به صورت مدخل آمده و به ضبط اصلی ارجاع داده شده‌اند.

نکتهٔ دیگر آنکه چه‌بسا برخی از واژه‌هایی که در توضیحات متن دانشنامه به کار رفته‌اند برای خوانندگان ناآشنا باشند. در این‌گونه موارد باید توجه داشت کـه احتمالاً خود این واژه‌ها یکی از مدخلهای دانشنامه هستند و خوانندگان با رجوع به ماده مربوطه می‌توانند اطلاع بیشتری درباره‌ی آن کسب کنند. در بیشتر موارد بالای چنین واژه‌هایی علامت * گذاشته شده است اما از آنجا که تعداد این‌گونه واژه‌ها زیاد بوده است برای پرهیز از شلوغ شدن متن این نشانه فقط در مواردی به کار رفته که یادآوری این نکته ضرورت و اهمیت بیشتری داشته است.

آنچه در این گردآوری آمده است همه مستند و مبتنی بر مآخذ است اما برای جلوگیری از اطالهٔ کلام از این‌که در یک‌یک موارد به منبع و مأخذ مربوطه ارجاع داده شود یا ذکر بند و فصل و فرگردوهات آنچه نقل میشود خودداری شد و از این‌رو فهرست منابع اصلی مورد استفاده برای تدوین این کتاب به طور کلی و جداگانه پس از پیش‌گفتار خواهد آمد. البته درباره برخی از این کتابها در متن فرهنگ به طور مشروحتر سخن گفته شده است.

گذشته از این لازم است گفته شود، در طول زمان بویژه در دو سدهٔ اخیر عدهٔ زیادی از خاورشناسان ـ ایران‌شناسان ـ اوستاشناسان، دربارهٔ فرهنگ و ادبیات و تاریخ، نیایشها

و آداب و رسوم و فلسفه و اخلاق دین ایران کهن و اشو زرتشت و سایر مسائل مربوط به آئین مزدیسنا بررسیهائی کرده‌اند که البته ثمربخش و ارزنده بوده است و در عین حال خالی از نقص و خطا نیستند. به هر صورت کوششهای کسانی را که از هر ملّتی بودند در راه زنده کردن فرهنگ باستانی این مرز و بوم متحمل رنج شدند ارج می‌نهیم و گرامی می‌شمریم و برای نمونه برخی از آنها را بدنبال منابع نام می‌بریم تا هم از کار آنان قدرشناسی شده و هم علاقه‌مندان از آنها مطلع شده و به‌ویژه جوانان دنبال آن‌را بگیرند و پژوهشها را کاملتر نمایند.

اضافه می‌نماید که ضمن مطالعهٔ کتب گوناگون در زمینه‌های مختلف و به‌ویژه حین مطالعهٔ سفرنامه‌هایی که جهانگردان دربارهٔ ایران نوشته‌اند هر جا به نکته‌ای برخورده‌ام که با دین زرتشتی و حال و احوال زرتشتیان مناسبتی داشته است از نظر دور نمانده و مورد استناد و استفاده بوده است. همچنین در تدوین تاریخ زرتشتیان و قسمتهای مربوط به آن و به‌ویژه تاریخ معاصر زرتشتیان از بایگانی انجمنهای زرتشتیان تهران و کرمان و ماهنامه انجمن زرتشتیان تهران و همچنین سوابق و نوشته‌هایی که از مانکجی و کیخسروجی نمایندگان پارسیان هند در ایران به دستم رسیده بهره برده‌ام.

در پایان از آنجا که سپاس و پاس فرهنگدوستان بایسته است بر خود واجب میداند از همکاریها و رهنمودهای آقایان موبد اردشیر آذرگشسب، موبد رستم شهزادی، اردشیر جهانیان که پیش‌نویسها را خوانده و نظریات اصلاحی خود را اظهار فرمودند که به جای خود مراعات گردید، سپاسگزاری گردد. همچنین از گردانندگان و کارکنان نشر مرکز که با کوشش و کاربرد تجربه و تخصص خود این گردآورده را که چهار و اندی سال بود در گوشه‌ای خاک می‌خورد از بایگانی نجات بخشیدند سپاسگزاری می‌نماید.

اینک پیش از آنکه متن فرهنگ را با رعایت حروف الفبا آغاز کنیم به شگون کار بس بزرگ و دشواری که در پیش است سخن درباره‌ی اهورامزدا خدای بی‌آغاز و بی‌انجام و پیامبر و فرستاده‌اش زرتشت و کتابش اوستا را سرلوحه و زیب فرهنگ قرار می‌دهیم و پس از آگاهی بیشتر در این موارد که بر سایر مطالب مقدم است دانشنامه را به ترتیب الفبا دنبال خواهیم کرد. در پایان سخن با توجه به این بند اوستا (یسنا ۶۸) که: اث جمیات یَتَ آفرینامه (بشود چنان پیش آید که من آرزومندم)، امیدوارم که آرزوها برآورده شود.

دکتر جهانگیر اشیدری

منابع و مآخذ

۱ ـ کتب شادروان ابراهیم پورداود شامل:

گاتاها، بمبئی، ۱۳۰۵ و ۱۳۲۹

یادداشتهای گاتاها، تهران، ۱۳۳۶

یسنا، تهران، ۱۳٤۰

یسنا (ج ۲)، تهران، ۱۳۳۷

یشتها، دو جلد، تهران، ۱۳٤۷

ویسپرد، تهران، ۱۳٤۳

خردهاوستا، بمبئی، ۱۳۱۰

ایرانشاه، بمبئی، ۱۳٤٤ هـ. ق.

خرمشاه، بمبئی، ۱۳۰۵

سوشیانس، بمبئی، ۱۳٤٦ هـ. ق.

فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۲٦

آناهیتا، تهران، ۱۳٤۳

هرمزدنامه، تهران، ۱۳۳۱

و بسیاری از نوشتهها و گفتارهای دیگر ایشان به ویژه مقدمههایی که بر کتب دیگران نوشتهاند.

۲ ـ دائرةالمعارف اسلامی، محمد رسول فرهنگخواه، انتشارات عطایی، ۱۳۵۹

۳ ـ گاتها، ترجمه و تفسیر موبد فیروز آذرگشسب، (دو جلد)، تهران، ۱۳۵۱

٤ ـ سیری در آموزشهای گاتها، ستنا، ترجمه موبد رستم شهزادی، چاپ چهارم، تهران، چاپخانهٔ فروهر، ۱۳٦۷

۵ ـ آموزشهای اشوزرتشت، ستنا، ترجمه موبد رستم شهزادی، تهران، ۱۳۵٦

٦ ـ گاتها، ترجمه و تفسیر پرفسور عباس شوشتری (مهرین)، تهران، ۱۳۵٤

۷ ـ ستوت یسن، دکتر جعفری، تهران، فروهر، ۱۳۵۹

۸ ـ هفت هات، دکتر جعفری، تهران، انجمن ایران باستان، ۱۳۵۳

۹ ـ پیام زرتشت، دکتر جعفری، تهران، سازمان زنان زرتشتی، ۱۳٤٦

۱۰ ـ دینهای ایران باستان، اثر نیبرگ، ترجمه دکتر نجمآبادی، تهران، ۱۳۵۹

۱۱ ـ عصر اوستا، ترجمه هاشم رضی و مجید رضی، تهران، ۱۳٤۳

۱۲ ـ اخلاق و فلسفه ایران باستان، نوشته دینشاه ایرانی (دو جلد)، بمبئی، ۱۳۰۹، تهران، ۱۳۳٤
۱۳ ـ مزدیسنا و ادب پارسی، دکتر محمد معین (۲ جلد)، تهران، ۱۳۲٦
۱٤ ـ دبستان المذاهب، به کوشش علی‌اصغر مصطفوی، تهران، ندا، ۱۳٦۱
۱۵ ـ فرزانگان زرتشتی، اثر شادروان رشید شهمردان، تهران، ۱۳٤۰
۱٦ ـ تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان، اثر شادروان رشید شهمردان، تهران، ۱۳٦۰
۱۷ ـ تعلیمات زرتشت و پیامبری زرتشت، اثر شادروان رشید شهمردان، بمبئی، ۱۳۱٦
۱۸ ـ لغت‌نامهٔ دهخدا
۱۹ ـ فرهنگ فارسی (مصاحب) (جلد اول و دوم)
۲۰ ـ فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین
۲۱ ـ فرهنگ عمید، دکتر موسی عمید
۲۲ ـ گاهشماری و جشنهای ایران باستان، هاشم رضی، تهران، فروهر، ۱۳۵۸
۲۳ ـ اوستا و تفسیر بخشهای آن، هاشم رضی، تهران، فروهر، ۱۳٦۳
۲٤ ـ فرهنگ پهلوی به پارسی و پارسی به پهلوی، دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۵۸
۲۵ ـ گلدسته چمن آیین زرتشت، ترجمهٔ استاد خدابخش بهرام رئیس، بمبئی، ۱۲٦۵ یزدگردی
۲٦ ـ ماهنامه هوخت (دورهٔ ۳٦ ساله)
۲۷ ـ ماهنامه و بولتن سازمان فروهر
۲۸ ـ ماهنامهٔ چیستا، دورهٔ کامل
۲۹ ـ پیک کنکاش موبدان (دوره کامل)
۳۰ ـ فرهنگ نامهای اوستا (سه جلد)، هاشم رضی، تهران، ۱۳٤٦
۳۱ ـ فرهنگ بهدینان، گردآورده جمشید سروشیان، تهران، ۱۳۳۵
۳۲ ـ فرهنگ اوستا، موبد فیروز آذرگشسب، تهران، ۱۳۳۷
۳۳ ـ مراسم و آداب و رسوم مذهبی زرتشتیان، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، چاپ راستی، ۱۳۵۲
۳٤ ـ نوشته‌های سرگرد مراد اورنگ از جمله: یکتاپرستی در ایران باستان، تهران، ۱۳۳۷؛ اُشیدر و سوشیانت، تهران، ۱۳٤۲؛ امشاسپندان، تهران، ۱۳٤٤؛ بررسی یسنا، تهران، ۱۳۳۸؛ همبستگی در اوستا، تهران، ۱۳٤۱؛ آتش نیایش، تهران، ۱۳۵۱؛ فروهر، تهران، ۱۳٤٤؛ بهرام یشت، تهران، ۱۳٤۳؛ جشنهای ایران باستان، تهران، ۱۳۳۵
۳۵ ـ دین پایه زرتشتی، دکتر حسین وحیدی، تهران، فروهر، ۱۳۵۹
۳٦ ـ پژوهشی در سیروزه، ترجمه دکتر آذرمیدخت دهدشتی، تهران، فروهر، ۱۳٦۳
۳۷ ـ گنجینه اوستا، هاشم رضی، تهران، سازمان فروهر
۳۸ ـ ادبیات باستانی ایران، محمد قائمی، اصفهان، کتابفروشی تأیید، ۱۳٤۸
۳۹ ـ سرزمین موعود، علی‌اصغر مصطفوی، تهران، ۱۳٦۱
٤۰ ـ گوشه‌ای از فرهنگ ایران باستان، دکتر آبادانی، تهران، کانون زرتشتیان شریف‌آباد، ۱۳٤۸
٤۱ ـ سوشیانت، علی‌اصغر مصطفوی، تهران، چاپ ندا، ۱۳٦۱
٤۲ ـ دینکرد، ترجمه و توضیح دکتر محمد جواد مشکور، تهران، ۱۳۲۵

۴۳ ـ برهان قاطع، به کوشش دکتر محمد معین
٤٤ ـ نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان (دوره کامل)
٤٥ ـ یادنامهٔ انکیتل دو پرن، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۱
٤٦ ـ فرهنگ خاورشناسان، ابوالقاسم سحاب، تهران، ۱۳۵٦
٤٧ ـ فرهنگ ادبیات دری، دکتر زهرا خانلری، تهران، ۱۳٤۸
٤۸ ـ روایات داراب هرمزدیار (دو جلد) بمبئی، ۱۹۲۲
٤۹ ـ مزداپرستی در ایران قدیم، دکتر ذبیح‌اله صفا، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۷
۵۰ ـ تاریخ زرتشتیان، دکتر جهانگیر اشیدری، تهران، ۱۳۵۵
۵۱ ـ یادداشتهای کیخسرو شاهرخ، به کوشش دکتر جهانگیر اشیدری، تهران، ۱۳۵۵
۵۲ ـ ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستنسن، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۷
۵۳ ـ ایرانکده (دوره)
۵٤ ـ اشاوهیشتا یا پیام زرتشت، مهرداد مهرین، تهران، ۱۳۳٦
۵۵ ـ زمان زرتشت، کاتراک، ترجمه کیخسرو کشاورز، تهران، ۱۳٤۵
۵٦ ـ تاریخ جامع ادیان، ج. ناس، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران، انتشارات فرانکلین، ۱۳۵٤
۵۷ ـ حماسه‌سرایی در ایران باستان، دکتر ذبیح‌اله صفا، تهران، ۱۳۲٤
۵۸ ـ سال دینی زرتشتیان، ترجمه رشید شهمردان، انتشارات فروهر، ۱۳۵٦
۵۹ ـ پارسیان اهل کتابند، پرفسور طاهر رضوی، ترجمه پرفسور مازندی، بمبئی، ۱۹۳٦
٦۰ ـ سد در، بمبئی، ۱۹۰۹، تهران، ۱۳۳۷
٦۱ ـ زرتشت، مزدیسنا و حکومت، مهندس جلال‌الدین آشتیانی، تهران، ۱۳٦٦
٦۲ ـ تاریخ مطالعات دینهای ایرانی، هاشم رضی، تهران، سازمان فروهر، ۱۳٦٦
٦۳ ـ روایت پهلوی، به کوشش دکتر مهشید میرفخرایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳٦۷
٦٤ ـ گزیده‌های زادسپرم، به کوشش محمد تقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳٦٦
٦۵ ـ مینوی خرد، به کوشش احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران، توس، ۱۳٦٤
٦٦ ـ اساطیر ایرانی، ا. جی. کارنوی، ترجمه دکتر احمد طباطبایی، تبریز، ۱۳٤۱
٦۷ ـ آفرینش در ادیان، مهشید میرفخرایی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات ایرانی، ۱۳٦٦
٦۸ ـ ارداویرافنامه، ترجمه دکتر رحیم عفیفی، مشهد، ۱۳٤۳
٦۹ ـ شایست نشایست، به کوشش کتایون مزداپور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳٦۹
۷۰ ـ زراتشت‌نامه، زرتشت بهرام پژدو، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۸
۷۱ ـ زردشت، عبداله رازی، چاپ مصر، قاهره
۷۲ ـ تاریخ ادبیات عصر اوستایی، پرفسور عباس مهرین، تهران، مطبوعاتی عطایی، ۱۳۵۰
۷۳ ـ پرستشگاه زرتشتیان، رشید شهمردان، نشر سازمان جوانان زرتشتی، بمبئی، ۱۳٤٦
۷٤ ـ هفتاد و دو ملت، از میرزا آقاخان کرمانی، به کوشش دکتر محمدجواد مشکور، چاپ آرمان، تهران، ۱۳٦۲

۷۵ ـ هفتاد و سه ملت و خلاصهٔ ملل و نحل شهرستانی به کوشش دکتر مشکور، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۳٤۱
۷٦ ـ راهنمای دین زرتشتی، هاشم رضی، تهران، انتشارات فروهر، ۱۳۵۲
۷۷ ـ آموزشهای اشو زرتشت، رشید شهمردان، بمبئی، ۱۳۱۱، تهران، ۱۳٦٤
۷۸ ـ زبان و ادبیات پهلوی، ج. تاوادیا، ترجمه دکتر نجم‌آبادی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳٤۸
۷۹ ـ اندرزنامه‌های پهلوی، ترجمه موبد اردشیر آذرگشسب، چاپ راستی، تهران، ۱۳٤٦
۸۰ ـ دانستنیهای آیین زرتشتی، دستور خورشید دابو، ترجمه رشید شهمردان، تهران، چاپ خواجه، ۱۳۵۸
۸۱ ـ آئینه آئین مزدیسنی، کیخسرو شاهرخ، تجدید چاپ ۱۳۳۷، تهران، به کوشش اورنگ
۸۲ ـ فروغ مزدیسنی، کیخسرو شاهرخ، تجدید چاپ ۱۳٤۰، تهران، به کوشش منوچهر و فرنگیس شاهرخ
۸۳ ـ زناشویی در ایران باستان، کاتراک، ترجمهٔ موبد شهزادی، تهران، ۱۳٤۲
۸٤ ـ زرتشت باستانی و فلسفه او، مودب، مصر، ۱۹۳۳ (۱۳۵۱)
۸۵ ـ قصه سنجان (داستان مهاجرت زرتشتیان به هند)، بهمن کیقباد، به کوشش هاشم رضی، تهران، فروهر، ۱۳۵۰
۸٦ ـ دیانت زرتشتی، ترجمه فریدون وهمن، تهران، ۱۳٤۸
۸۷ ـ ادبیات سنتی زرتشتی، هاشم رضی، تهران، فروهر، ۱۳۵۳
۸۸ ـ دبستان مازدیسنی، رستم و خدارحم بهرام تفتی، بمبئی، ۱۲۷٦ یزدگردی (۱۹۰۷ م)
۸۹ ـ خلاصه ادیان در تاریخ دینهای بزرگ، محمدجواد مشکور، تهران، ۱۳٦۲
۹۰ ـ بندهش هندی، به کوشش رقیه بهزادی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳٦۸
۹۱ ـ پژوهشی در اساطیر ایران باستان، مهرداد بهار، تهران، توس، ۱۳٦۲
۹۲ ـ زرتشتیان یکتاپرست هستند، موبد شهزادی، تهران، فروهر، ۱۳٦۲
۹۳ ـ گاهنهای زرتشتی، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، انتشارات کنکاش، ۱۳٦٤
۹٤ ـ آئین برگزاری جشنهای ایران باستان، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، ۱۳۵٦
۹۵ ـ حقایقی از اصل و نسب ایرانیان، عبدالعظیم رضائی، تهران، چاپ خواجه
۹٦ ـ بدانیم و سربلند باشیم، دکتر منوچهر منوچهرپور، تهران، فروهر، ۱۳۵۷
۹۷ ـ آتش در ایران باستان، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، ۱۳۵۰
۹۸ ـ پیر سبز، کانون زرتشتیان شریف‌آباد، تهران، ۱۳٤۷
۹۹ ـ آئین زناشویی زرتشتیان، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، ۱۳٤۵
۱۰۰ ـ مقام زن در ایران باستان، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، ۱۳۵۱
۱۰۱ ـ آئین سدره‌پوشی، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، ۱۳٤۵
۱۰۲ ـ ویژگیهای آئین زرتشت، مهرداد مهرین، تهران، فروهر
۱۰۳ ـ ماه و ماه نیایش، سرگرد مراد اورنگ، تهران، ۱۳٤۸
۱۰٤ ـ آئین کفن و دفن زرتشتیان، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، ۱۳٤۸
۱۰۵ ـ نیایش‌ها، هاشم رضی، تهران، فروهر، ۱۳٤۸
۱۰٦ ـ جشن نوروز جشن آفرینش آدمیان، اورنگ، تهران، چهر، ۱۳۵۱

۱۰۷ ـ ایرانیان از دیدگاه قرآن، اورنگ، تهران، چاپ پرچم، ۱۳۵۱
۱۰۸ ـ ماه فروردین روز خرداد، صادق کیا، تهران، ایران‌کده، ۱۳۳۱
۱۰۹ ـ دانستنیهای دین، به کوشش راستی، تهران، ۱۳۶۱
۱۱۰ ـ شناسائی زرتشت، مهربان مهر خداوندی، تهران، فروهر، ۱۳۵۰
۱۱۱ ـ زرتشت و تعالیم او، هاشم رضی، تهران، فروهر، ۱۳۴۴
۱۱۲ ـ پاسخگویی به اتهامات، موبد اردشیر آذرگشسب، تهران، فروهر، ۱۳۶۱
۱۱۳ ـ زرتشت سیاستمدار یا جادوگر، هنینگ، ترجمه کامران فانی، تهران، سروش، ۱۳۵۸
۱۱۴ ـ سیری در آئین مزدیسنا، مهرداد مهرین، تهران، فروهر، ۱۳۶۱
۱۱۵ ـ عصر زرین فرهنگ ایران، ریچارد فرای، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۵۸
۱۱۶ ـ آئین زرتشت و تأثیر و نفوذ آن در شرق و غرب، مهرداد مهرین، تهران، فروهر، ۱۳۶۰
۱۱۷ ـ آئین راستی و یکتاپرستی، مهرداد مهرین، تهران، فروهر، ۱۳۶۱
۱۱۸ ـ وندیداد، ترجمه سید محمدعلی حسنی داعی‌الاسلام، تهران، ۱۳۶۱
۱۱۹ ـ زند وهومن یسن و کارنامه اردشیر بابکان، صادق هدایت، تهران، کتابهای پرستو (امیرکبیر)، ۱۳۴۴
۱۲۰ ـ نیرنگستان، صادق هدایت، تهران، کتابهای پرستو (امیرکبیر)، ۱۳۴۴
۱۲۱ ـ شهر زیبای افلاطون، فتح‌اله مجتبایی، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲
۱۲۲ ـ زرتشت و جهان غرب، ژ. دوشن گیمن، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۰
۱۲۳ ـ آداب و رسوم زناشویی زرتشتیان، به کوشش دکتر جهانگیر اشیدری، تهران، ۱۳۶۵
۱۲۴ ـ زندگی پیامبران (قصص‌الانبیاء)، تألیف مولا محمد جویری، تهران، مطبوعاتی حسینی
۱۲۵ ـ نوروز و بنیاد نجومی آن در همبستگی با تخت‌جمشید، یحیی ذکاء، تهران، انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۸
۱۲۶ ـ آرمانهای انسانی در فرهنگ و هنر ایران، رحمت‌اله مهراز، تهران، دانشگاه ملی، ۱۳۵۵
۱۲۷ ـ دین یزدانی، مهرداد مهرین، تهران، فروهر، ۱۳۶۴
۱۲۸ ـ جهان‌بینی زردشتی و عرفان مغان، دکتر حسین وحیدی، تهران، انتشارات آسیا
۱۲۹ ـ دو قرن سکوت، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، چاپ ششم تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵
۱۳۰ ـ نبرد با اهرمن، فروغ ارباب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۰
۱۳۱ ـ تمدن ایرانیان خاوری، ویلهلم گیگر، دستور نامدار دستور شهریار، بمبئی، ۱۲۹۱ یزدگردی (۱۹۲۱ م)
۱۳۲ ـ پندنامه ملا فیروزبن ملاکاوس، به کوشش بنشاهی، بمبئی، ۱۳۲۷
۱۳۳ ـ اوستای ودردگان، کنکاش موبدان، تهران، فروهر، ۱۳۶۳
۱۳۴ ـ تاریخ و فلسفه مذاهب جهان، دکتر بهاءالدین پازارگاد، تهران، ۱۳۴۷
۱۳۵ ـ دین بهی (فلسفه دین زرتشت)، مهرداد مهرین، تهران، فروهر، ۱۳۶۲
۱۳۶ ـ چهار راه خداشناسی، حبیب‌اله آموزگار، تهران، اقبال، ۱۳۴۲
۱۳۷ ـ آئین دین زرتشتی، موبد مهرگان سیاوخش، بمبئی، ۱۲۹۱ یزدگردی (۱۹۲۱ م)
۱۳۸ ـ زرتشت چه میگوید، ژان وارن، ترجمه عنایت‌اله شکیباپور، تهران، انتشارات سعیدی
۱۳۹ ـ شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه، ۱۳۶۸

١٤٠ ـ قانون مدنی زرتشتیان در زمان ساسانیان، موبد شهزادی، تهران، فروهر، ١٣٦٥
١٤١ ـ جهان‌فروهری، دکتر بهرام فره‌وشی، تهران، انتشارات کاویان، ١٣٦٤
١٤٢ ـ نجات‌بخشی در ادیان، محمدتقی راشد محصل، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ١٣٦٩
١٤٣ ـ جهان‌بینی زرتشتی، موبد رستم شهزادی، تهران، فروهر، ١٣٦٧
١٤٤ ـ خودپتت، ابراهیم میرزای ناظر، تهران، فروهر، ١٣٦٧
١٤٥ ـ ماتیکان یوشت فریان، به کوشش محمود جعفری، تهران، فروهر، ١٣٦٥
١٤٦ ـ ادیان بزرگ جهان، هاشم رضی، تهران، ١٣٥٥
١٤٧ ـ این منم زرتشت ارابه‌ران خورشید، سیدعلی حیاتی، تهران، نشر پاسارگاد، ١٣٦٢
١٤٨ ـ کیشهای ایران در عصر ساسانیان، عباس شوشتری (مهرین)، تهران، انتشارات آسیا، ١٣٥٠
١٤٩ ـ مینوخرد ـ اندرزنامه پوریودکیشان ـ گفتار بزرگمهر، به کوشش بنشاهی، بمبئی، ١٣١٧
١٥٠ ـ لغزشهایی در شناخت کیش زرتشتی، دکتر حسین وحیدی، تهران، ١٣٦١
١٥١ ـ پژوهشی در فرهنگ زرتشتی، دکتر حسین وحیدی، تهران، ١٣٦٠
١٥٢ ـ دیالکتیک در گاتا، دکتر حسین وحیدی، تهران، ١٣٦٠
١٥٣ ـ دین هخامنشیان، اردشیر جهانیان، تهران، نشر چهر، ١٣٤٩
١٥٤ ـ دیانت زرتشت، حسام نقبانی، تهران، نشر عالیفکر، ١٣٣٩
١٥٥ ـ سفرنامه جکسون، جکسون، ترجمه بدره‌ای ـ امیری، تهران، انتشارات خوارزمی، ١٣٥٢

اهم فرهنگهایی که خاورشناسان و ایرانشناسان غربی در این زمینه تدوین کرده‌اند

(۱) **فرهنگ لغات اوستای** یوستی، لایپزیک، ۱۸٦٤، (۲) **فرهنگ لغات اوستای** گیگر، ارلانگن، ۱۸۷۹، (۳) **فرهنگ لغات اوستای** دهارله، پاریس، ۱۸۸۲، (٤) **فرهنگ لغات اوستای** کـاوسجی ادلجـی کـانگا، بـمبئی، ۱۹۰۰، (۵) **فرهنگ لغات ایران قدیم (فرس و اوستا)** بارتولومه، استراسبورگ، ۱۹۰٤، (٦) **فرهنگ مهم ایران باستان** اشپیگل در سه جلد، لایپزیک ۷۸ ـ ۱۸۷۱، (۷) **فرهنگ فارسی ایرانی** اشپیگل، وین، ۱۸٦۱، (۸) **لغت ایرانی** گلدنر، استراسبورگ، ۱۹۰٤ ـ ۱۸۹٦، (۹) **فرهنگ ایرانی** گیگر، ارلانگن، ۱۸۸۲، (۱۰) **فرهنگ لغات پهلوی و پازند**، دستور هوشنگ جی جمشید جی‌آسا و مارتن هوگ، بمبئی ـ لندن، ۱۸۷۰، (۱۱) **فرهنگ پهلوی اوئیم**، ریخلت، ۱ ـ ۱۹۰۰، (۱۲) **فرهنگ پهلوی**، فن هانریش ژونکر، هیدلبرگ، ۱۹۱۲، (۱۳) **فرهنگ پهلوی** نیبرگ ـ اوپسالا، ۱۸۲۸، (۱٤) **فرهنگ لغات ایرانی و مذهب ایرانی**، ویلیام جاکسون، استراسبورگ، ۱۹۰٤ ـ ۱۸۹٦، (۱۵) **دستنامه (هندبوک) مذهبی**، پل وورم، اشتوتگارت، ۱۹۰۸.

مشخصات کتب فوق به زبان اصلی به قرار زیر است:

Justi, Ferdinand, Handbuch der Zendsprache Altbaktrischer Wörterbuch, Grammatik Chrestomathie, Leipzig, 1864

Geiger Wilhelm, Handbuch der Awestasprache, Grammatik, Chrestomatie und Glossar, Orlangen, 1897

Harlez, C. de. Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris, 1882

Kavasji Edalji Kanga, An English-Avesta Dictionary, Bombay, 1909

Bartholomae Christian, Altiranisches Wörterbuch, Strassburg, 1904

Spiegel Fr. Oranische Alterthumskunde, 3 Bd. Leipzig, 1871 - 1878

Spiegel Fr., Die Traditionelle Literatur der Persan, Wien, 1860

Geldner K. F., Awesta litteratur, Strassburg, 1896 - 1904

Geiger W. Ostiranische Kultur im Alterthum, Orlangen, 1882

Asa H. J. - Haug M., An Old Pahlavi - Pazand Glossary, Bombay, 1870

Reichelt, H., Der Farhang i Oïm, 1900 - 1901

Junker, H. The Farhang i Pahlavik, Heidelberg, 1912

Nyberg, H. S., Hilfsbuch des Pehlevi, Uppsala, 1928 - 1931

Jackson, A. V. W., Die Iranische Religion Strassburg, 1896 - 1904

الفبای اوستا یا دین دبیره

شماره	اوستایی	فارسی
۱		اَ
۲		آ
۳		ئی (کوتاه)
۴		ئی (کشیده)
۵		او (کوتاه)
۶		او (کشیده)
۷		اِ در وسط و آخر کلمه
۸		اِ (کوتاه)
۹		اِ (کشیده)
۱۰		رّ (مشدّد)
۱۱		اُ (کوتاه)
۱۲		اُ (کشیده)
۱۳		آوَ
۱۴		اَن (ن فارسی)
۱۵		اَن (آ در بینی تلفظ می‌شود)
۱۶		کَ
۱۷		خَ
۱۸		خَ (مانند خ فارسی که پیش از واو معدوله نوشته میشود)
۱۹		گَ
۲۰		غَ
۲۱		اَنگ
۲۲		چَ
۲۳		جَ
۲۴		زَ
۲۵		ژَ
۲۶		اَینگ مانند 3 تلفظ میشود

شماره	اوستایی	فارسی
۲۷		تَ
۲۸		تهْ
۲۹		دَ
۳۰		ذَ
۳۱		نَ
۳۲		پَ
۳۳		فَ
۳۴		بَ
۳۵		وَ (مانند w انگلیسی است)
۳۶		مَ
۳۷		یَ (در سر واژه)
۳۸		یَ (در میان واژه)
۳۹		رَ
۴۰		وَ (در میان واژه)
۴۱		وَ (در سر واژه)
۴۲		سَ
۴۳		شَ
۴۴		هَ
۴۵		لَ
۴۶		وَدْ (واژه پهلوی) بمنزله از فلان جا «تا» فلان جا
۴۷		حرفی است که مصراع شعر را از هم جدا میکند
۴۸		نشانی تمام شدن جمله است

دانشنامهٔ مزدیسنا

اَهورَه مَزْدَه، اَهورامَزْدا

واژه‌ای که اشوزرتشت در اوستا (گاتها) برای خدای یگانه به کار برده اهوره‌مزده است. در آغازِ بیشتر نیایشها، این عبارت به چشم می‌خورد: «خَشْنَوثْرَه اَهورَهِه مَزدا.» یعنی: بخشنودی اهورامزدا. اهورامزدا در فارسی امروز به شکلهای زیر درآمده است: هُرمَزد، هُرمُزد، اورمَزد، هورمَزد، هرمز، اورمَز. همچنین خدا، خداوند، یزدان به همین معنی در فرهنگهای فارسی آمده است. واژه هرمزد که امروز در نثر و نظم ما غالباً به معنی خداست، پس از گذراندن چند هزار سال به این ترکیب درآمده است. نخست از ترکیب دو واژهٔ آریائی با معانی مختلف به‌وسیله پیامبر، «اشوزرتشت»، اسم خدای یگانه ایرانیان گردید. و پس از چندین سده از زبان مخصوص گاتها و اوستا داخل زبان پارسی باستان (فُرس) یعنی زبان دوره هخامنشی شد، پس از آن به پهلوی انتقال یافت و از آنجا به فارسی زبانان رسید. در گاتها که کهن‌ترین بخش اوستا است واژه مذکور دارای ترکیب پارسی باستان (فرس) نیست بسا اهورا و مزدا جدا از هم استعمال شده است: مثلاً در یسنا ۲۸ بند اول، مزدا تنها برای خدا آمده است. در بند هشتم همین یسنا ابتدا اَهُورَ و پس از چندین کلمه فاصله، مزدا آمده است. در بند ششم برعکس اول مزدا و پس از فاصله چندین جمله اَهُورَ دیده می‌شود ـــ در بند دوم مزدا اهورَ به کار برده شده است ـــ در سراسر گاتها در هر جائی از گاتها که این دو واژه با هم آمده است مزدا مقدم به آهورَ است. در بند ۱۱ یسنای ۲۸، پیامبر گوید: «تو ای مزدااهورا مرا از خرد خویش تعلیم ده و از زبان خویش آگاه ساز که روز واپسین چگونه خواهد بود؟» در سایر بخشهای اوستا برعکس گاتها که همیشه این دو واژه با هم آمده اهورا مقدم به مزدا است البته در بعضی قسمتهای اوستا نیز مزدااهورا آمده است. در سنگ‌نوشته‌های میخی نیز بیشتر اهورا مقدم به مزدا می‌باشد.

معنی واژه‌های اَهورَ و مَزْدَه

در اوستا اَهُورَ، و در وید برهمنان اَسورَ، هر دو از ریشه اَسو که به معنی سرور و مولاست می‌باشد. در نزد هندوان اَسورَ غالباً از برای پروردگاران بزرگ استعمال شده است، به ویژه در

وید عنوان وارونا* می باشد. این عنوان در کتاب مقدس هندوان فقط چهار بار به انسان داده شده است. در اوستا هم کلمه اهور به معنی بزرگ و سرور آمده است. این صفت برای ایزدانی مانند مهر* وآبان‌نَپاتْ* و همچنین به معنی امیر، فرمانده بزرگ از برای انسان استعمال گردیده است.

مزدا در بعضی بندهای گاتها به معنی حافظه و به حافظه سپردن و به یاد داشتن است. این واژه در سانسکریت مِذَسْ، به معنی دانش و هوش، می باشد. بنابراین وقتی که مزدا برای خدا به کار برده شده از آن معنی هوشیار و آگاه و دانا اراده کرده اند. از آنچه گذشت: اهورامزدا به معنی سرور و دانا است.

برخی بر آن گمانند که لفظ مزدا از دو واژه «مه» به معنای بزرگ (مز که بعداً در دَری مَسْ و به فارسی مَه شد) و «زدا» به مفهوم دانا ترکیب گشته است که به عنوانِ صفت دنبال واژهٔ اهورا می آید. پژوهندگان بسیاری بر این عقیده‌اند که برای شناخت صحیح اهورامزدا و صفات و نامها و یگانگی او مطالعه اوستای کهن یعنی گاتاها و برخی یشتها نتایج درست‌تری به دست می دهد، زیرا در بخشهای اوستای متأخر که نشانگرِ دگرگونیهائی در آئین زرتشتی و صور بعدی این کیش است، مفاهیمی وارد شده است که با روح تعالیم و مقاصد پیامبر مغایرت دارد.

پیش از اشوزرتشت «اهوره»ها خدایان قبیله‌ای بودند، و هر قبیله دارای خدای بزرگ واحدی بود، لیکن اشوزرتشت نوید داد که در جهان، سروری دانا و خدائی یگانه وجود دارد که آفریدگار و منشا نیکی و راستی و پشتیبان همه مردمانی است که ازمیان دو راه نیک و بد راه نیک را انتخاب می‌کنند.

البته با این رستاخیز بزرگ بسیاری از خدایان قبیله‌ای که اغلب از ارباب انواع و خدایان طبیعی بودند بلا تکلیف می ماندند، و مردمی که دراز زمانی این خدایان را ستایش کرده و با دل و جان پرستیده بودند نمی توانستند به آسانی خدایان خود را نادیده انگاشته و خدای نادیدنی ویکتائی را که آفریدگار همه چیز باشد مورد ستایش قرار دهند.

امّا زرتشت در رستاخیز خود عموم خدایان طبیعت را برانداخت و آنها را به مقام دیوان یا خدایان دروغین درآورد و به جای آنها اهورامزدا ــ خدای یکتای جهان ــ را شناسانید؛ پروردگاری که مفهومِ مجرد داشت و صفاتش چونْ امشاسپندان* بر گرد وی بودند. به همین جهت است که خدایان بزرگ قدیم چونْ میثْرَ (مهر) آناهیتا* (ناهید) وِرِثْرَغْن* (بهرام) و هَئومَ* و فَرَوَشیها* را در گاتاها راه نیست و به هیچ روی از آنان یاد نمی شود.

چنانکه گفته شد، اشوزرتشت واژهٔ اهورامزدا را نام خدای یگانهٔ ایرانیان گردانید و به گروه پروردگاران آریائی، که هنوز در هندوستان مقام الوهیت آنان محفوظ است، داغ باطل زد، و

دیو را که نزد آنان به معنی خداست غول و گمراه‌کننده خواند. از آن پس در ایران زمین «خداپرست» موسوم شد به «مزدیسنا»، و پیرو دین باطل و مُشْرِک «دیویسنا» خوانده شد. اشوزرتشت، آنجا که به برگزیدگی خود اشاره می‌نماید، اهورامزدا ــ برگزینندهٔ خود ــ را با این صفات یاد می‌کند: آفرینندهٔ زمین و آسمان؛ کسی که همیشه بوده و خواهد بود؛ کسی که از همه چیز آگاه و همه را بیناست. در دنیای آن روز تصور این مفهوم دشوار بود که یک خدا به تنهائی بتواند به اینهمه کارهای مهم برسد: آسمانی با این بزرگی، زمینی با این پهنا، کوههای بلند و دریاهای فراخ، جانوران و بشر و گیاهان... . تیره‌های گوناگون آریائی پیش از زرتشت آنچه را که در نظرشان سودمند بود، مثل آب و آتش، یا باشکوه و زیبا بود، مثل خورشید و ماه، جمله را خدائی دانسته و به شکرانه بخشایش و برکاتی که از این قوای طبیعت به آنان می رسید بدانها سجده می بردند. همچنین از قوای دیگر طبیعت که در بیم و هراس بودند و بسا از آنها آسیب و گزند می دیدند، مثل رعد و برق و غیره، هر یک را جداگانه پروردگار غضب‌آلودی تصور نموده، و برای فرو نشاندن قهر و خشم آنان تضرع و زاری می‌کردند و فدیه و قربانی می آوردند. زرتشت به قوم خود گفت آنچه در بالا و پائین است جمله را یک آفریننده و سازنده است و جز او شایستهٔ ستایش نیست، و آنچه مایهٔ رنج و آسیب تست با آن بستیز. جنس زشت و ستمکار، از فدیه و تضرع تو خوب نگردد، نسبت به نیک، نیکی به جای آر و نسبت به بد، کینه ورز. چنان کن که بدی از جهان برخاسته، نابود گردد و سراسر جهان را خوبی فراگیرد: «تو باید آن کسی را با ستایش پارسائی خود بستائی که همیشه مزدا اهورا نام دارد.»(یسنا ٤٥، بند ۱) و «کسی که به ضد دروغپرست با زبان و اندیشه و دست ستیزگی کند، خوشنودی مزدااهورا را به جای آورد.» (یسنا ۳۳، بند ۲).

نخستین روزِ هر ماه به اسم خداوند خوانده شد، و موسوم به هرمز گردید. و هرمز، برای شگون و تیمن و تبرک جزء اسامی اشخاص شد؛ چنانکه امروز هم هست.

همچنین روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم (دی) هر ماه نیز به شکل دیگری به نام خدا خوانده شده زیرا این سه روز «دی» خوانده می شوند و دی* به معنی آفریدگار است (از واژه پهلوی دَدوَ مشتق است و غیر از دَئِنَ به معنی دین و کیش و آئین است).

برخی صفات مینوی اهورامزدا

سپنتامینو که به معنی خرد مقدس است و از آن، قوهٔ عاملهٔ اهورامزدا اراده شده است. خود امشاسپندان و ایزدان هم گهی به عنوان صفات اهورامزدا یاد شده‌اند و گهی به عنوان ایزد. دو صفت دیگر که در اوستا زیاد استعمال شده یکی خْوَرنَه‌وَنت به معنی دارندهٔ فر و شکوه است که در ادبیات زرتشتی خَرّه‌مند و در فارسی فرهمند شده و دیگری رَیْوَنت که در پهلوی رایومند شده و به معنی دارنده جلال و شکوه و فروغ است.

اهورامزدا و هرمز، دریَشْتْ‌ها

یَشْتْها در ستایش پروردگار و نیایش ایزدان است و مضامین آنها عبارت از سنتهائی است که از زمان بسیار کهن، پشت به پشت میان ایرانیان می‌گردیده، و قدمت برخی از آنها تا به عهد آریائی هند و ایران می رسد، و نظایر آنها در وید برهمنان نیز موجود است. یشتها بعد از گاتها* و هفت ها* قدیمیترین جزوات اوستا است، و باید دانست، یشتها که بخشی از ادبیات مزدیسنا را تشکیل می دهد منسوب به اشوزرتشت نیست. دربارهٔ یشت و یسنا باید این توضیح داده شود یسنا به معنی ستایش و نیایش است به طور عموم، و حال آنکه یشت به معنی ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان است. یشتها از حیث قدمت یکسان نیستند و زمان تدوین پاره‌ای از آنها چون هرمزیشت روشن نیست. هرمزیشت که در سر بیست و یک یشت اوستا جای داده شده، درواقع فهرستی است از اسامی و فضایل و صفات اهورامزدا: از بند ۱ تا ٦ از اسامی اهورامزدا که به طور عموم مقدسترین کلام رحمانی و مُؤثرترین نیایشها است صحبت می شود. از بند ۷ تا ۸ اهورا ۲۱ اسم خود را برای زرتشت می شمرد و درفقرهٔ ۸ فرماید: «دوازدهمین نام من اهورا است.» و در آخر همین بند می‌گوید «بیستمین نامم مزدا است.» از بند ۹ تا ۱۱ اثر و خاصیت اسامی فوق بیان می شود. ازبند ۱۲ تا ۱۵ دوباره اهورامزدا ۳٤ اسم دیگر خود را برای پیامبرش ذکر می‌کند. از بند ١٦ تا ۲۰ در تاثیر و قوت اسامی خدا است. از بند ۲۰ تا ۲۲ دعا و ستایش است.

بندهای دیگر کم و بیش تعلیمات اهورائی و روشهای زندگی برای نجات است. در آغاز این یشت از نامهای خداوند و امشاسپندان سخن به میان می آید، و گفته می شود که این نامها برای مردم گراینده، بهترین وسیله جهت نیل به پاکی و پارسائی است، و دانستن و به یاد داشتن این نامها، و به هنگام سختی یاد کردنشان، سبب گشادگی و صفای دل و زدوده شدن گرفتاریها و راندن نیروهای شر می شود. که متأسفانه این اثر که بیشتر جنبه روانی و ایمان دارد مورد سوءاستفاده گروهی روحانی نما یا استفاده‌جو می شود و برای دکان‌داری مقادیری خرافات در آن وارد می نمایند، زیرا به زودی هدف اصلی پنهان مانده و اسماء خدائی به صورت طلسم و نوشته و دعا و بازوبند و جادو و حَرْزْ (نوشته دعا مانند) درمی آید. درصورتیکه در اصل موضوع آن بود تا مردمان همواره راستی و درستی و نیکی را در نظر داشته باشند و خداوند در نظرشان باشد. و نیروهای شر را برانند که عبارت بودند از: دیوان یا خدایان غیرواقعی و شیاطین که پیکهای آنان بودند، جادوان که از راه اهریمنی بر آن می شدند تا در کار طبیعت دست برند و موجب ترس و بیم و آزار مردم گردند. پریان یا جنیان که موجوداتی بودند خیالی و پنداری و نادیدنی که جادوگران ادعا می‌کردند با آنان رابطه دارند، و سرانجام مردمان کجرو که آئین بهی را نمی پذیرفتند. انعکاس اسماء خدائی و صفات او در زبان یا

اندیشه، به آدمی نیرو می بخشید تا در مقابله با عناصر شر راسخ باشد و دچار وسوسه نگردد.(اثر کلام خدائی و مانتره* و وظیفه پزشکان روانی یا مانترَه بئیشَه‌زُ*).

اهورامزدا در پاسخ زرتشت نامهای خود را چنین می‌فرماید:

۱. همه‌چیز داننده. ۲. بخشندهٔ گله و رمه ۳. برکت‌دهنده ٤. بهترین راستی (اشوئی) ۵. آفرینندهٔ سراسر نعمتهای پاک ٦. نفس خرد و دانش ۷. خردمند و دانا ۸. دارندهٔ دانش ۹. دانشمند ۱۰. پاک کننده ۱۱. مقدس ۱۲. اهورا ۱۳. زورمند و سودمند ۱٤. پالوده از دشمنی ۱۵. توانا ۱٦. بخشندهٔ پاداش ۱۷. نگهبان ۱۸. تندرستی بخش ۱۹. آفریدگار ۲۰. مزدا (از بندهای ۷و۸). در جای دیگر، در بند ۱۵-۱۲ هرمزیشت، اهورامزدا صفات و اسماء خداوندگاری را به زرتشت الهام کرده و چنین برمی شمرد:

منم دانا، منم روح‌القدس، تندرستی بخش نام من است، راهبر نام من است، بزرگترین راهبر نام من است، اهورا نام من است، مَزدا، فرهمند، فرهمندترین، پاکی، پاکترین (اشو)، بینا، دوراندیش، دوراندیش‌ترین، پشتیبان، نگهبان، دادار، پاسبان، پروردگار، آگاه، آگاهترین، سعادت‌بخش، مانتره سعادت، شهریار، بزرگترین شهریار، آفریدگار بزرگ، [این همه] نام من است و این است همهٔ نامهای من. آنگاه در بندهای بعدی گفته می شود که توجه به این نامها است که مردم را از گزندهای اهریمنی محافظت و نگهبانی می‌کند. در بند ۱ و ۲ هرمزیشت، اشوزرتشت از اهورامزدا پرسشهائی می‌کند که چنین پاسخ می شنود:

ای اسپیتمان زرتشت، اسم ما و امشاسپندان در کلام مقدس، قادرتر، پیروزمندتر، بلند رتبه‌تر، برای روز واپسین موثرتر، است. این پیروزمندترین، این چاره‌بخش‌ترین است. این است آنچه بهتر به خصومت دیوها و مردم غلبه کند. این است آنچه در سراسر جهان مادی بیشتر در اندیشه اثر نماید. این است آنچه در سراسر جهان مادی بهتر وجدان را پاک کند. به هر حال همواره و در هر حال باید نامهای مقدس یاد شود که سبب نیروافزونی گردد.

توجه به مفاهیم اهورامزدا و مقایسهٔ صفات، نامها، و پرتوهای او در گاتاها و بخشهای دیگر اوستا، روشن می‌کند که: وی دانای کامل است و آگاه از همه رویدادهای گذشته و آینده. آهنگی جز برای راستی و درستی و نیکی ندارد. وجودش ازلی است و ابدی. در آغاز، آفرینش به ارادهٔ وی انجام گرفته و پایان جهان به فرمان ورأی و ارادهٔ اوست. و هم اوست کسی که در کار جهان نظارت داشته و یاور راستروان و پاک کرداران است. آنچه که آفریده از وجود او خارج نیست. و چون بشر را آفرید او را آزاد گذاشت تا راه راست را برگزیند و یا از زمرهٔ کجروان شود، اما او خود با تمام نیرو در گسترش راستی و راه نیک کوشش می‌کند.

البته بعدها به ویژه در عصر ساسانی فرقه هائی ظهور کردند که کمابیش از مزدیسنا نشأت یافته بودند و خدشه هائی در جنبه تجرد و معنویت اهورامزدا وارد کردند. مانند مذهب زروانی

که در میان طبقات اشراف رواج یافته و معتقد بـــود که زروان* اعظم پدر اهورامزدا و اهریمن است و اصطلاح دو گوهرِ همزاد اصطلاح زروانیهاست. این فرقه تا پایان ساسانیان هم بود و پس از اسلام هم فرقه‌های دهریون و قدریون که، آیه و اصطلاح تعز و من تشاء، و تذل و من تشاء ورد کلام ایشان بود از زروانیه متاثر بودند. دین مانوی آئین مزدیسنا و دین مسیح و آئین بودا را درهم آمیخته بود و دین مزدکی که یک نوع مسلک اشتراکی به شمار می‌رفت.

اهورامزدا جسم یا مرکب نیست، هستی او فروغ سرشار یا به گفته گاتها «مینوی پاک» است. مئینیو که در پارسی مینو شده و آن را به معنی بهشت گرفته‌اند، در اوستا به معنی خرد یا روان است. در مقابل آن «گئیته» یعنی مادی و جسمانی. اهورامزدا در سر ایزدان مینوی، و زرتشت در سر ایزدان جهانی است. سپنتامئینو فروزهٔ پدیدآرندگی مزدا است و ریشهٔ آن ذات اهورامزدا است و با همین پرتو است که خدا آفریدگار و بخشاینده نیکی شمرده می‌شود. زرتشت در گاتها همه جا از ذات خداوند نفی رویت می‌کند و چندی و چونی و همانندی را از پروردگار به دور می‌داند. خدای او یگانه، دادگر، مهربان، آفریننده و فرمانروای جهان و نگهدار و نگهبان آن است. هستی او «روان» و «فروغ سرشار» است. پرفسور گیگر می‌گوید: «ایرانیان در دورانهای بسیار کهن بدون اینکه از جائی آموزش یافته باشند در سایهٔ آموزشهای اشوزرتشت به یکتاپرستی پاک و بی آلایشی رسیده‌بودند زیرا فلسفهٔ گاتها یکتاپرستی است، و از همین جاست که می بینیم ایزدان جائی در گاتها ندارند زیرا درخور خداشناسی این سرودها نیستند.»

در گاتها بارها به پرسشهای اشوزرتشت از اهورامزدا دربارهٔ آفرینش و آفریده‌ها برمی خوریم که پاسخ مطلوب بدان داده می‌شود: آفریدگار یگانهٔ زرتشت بی‌آغاز و بی‌انجام است. او همیشه همان بوده و همواره همان خواهد ماند. او تغییرناپذیر است. او توانا، تواناترین، دادگر، دادگرترین است. اهورامزدا آفرینندهٔ جهان خاکی و مینوی است. و «سامان آفرینش» را نیز هم او پدید آورده است. بویژه در هات ۳۱ بند ۸ آفرینندهٔ نظم و سامان‌بخش سراسر آفرینش و جهان هستی خوانده شده است. او آفریدگار کل، آفرینندهٔ راستی، سازندهٔ منش نیک، بخشندهٔ خرد پاک و اندیشهٔ روشن است تا هر کس آزادانه راه خود را برگزیند. او آفرینندهٔ رسائی و جاودانی است، بخشایندهٔ نیکیها و افزونیهاست. او خدای پاکی و راستی و پیمان‌شناسی است که خشم و کین در درگاه او راه ندارد؛ و آفریدگان او نیز باید چنین باشند. او توانای بیمانندی است که هر چه بخواهد انجام می دهد. او دانای بیکرانی است و همواره از نهان و آشکار جهان آگاه است. از هر کار آشکار و نهان که درخور سزاست، و از هر کردار زشت هرچند بسیار کوچک یا شایستهٔ بزرگترین کیفر است، تو به دستیاری راستی آگاهی و با دیدگان روشن خود نگهبانی.

اهورامزدا ازدید برخی یونانیان و مقایسه او با زئوس یونانی

افلاطون فیلسوف بزرگ (۴۲۹-۳۴۷ پیش از مسیح) نخستین یونانی است که از اهورامزدا و فرستاده‌اش زرتشت اسم می‌برد. بیشتر مورخینِ یونانیِ معاصر پادشاهان هخامنشی در طی اخبار راجع به ایران به اهورامزدا نیز اسم خدای بزرگ خود زئوس، را داده‌اند. و به همین دلیل ستاره برجیس یا مشتری که آنان زئوس (زاوش) می‌خواندند در فارسی هرمز نیز خوانده شد. پس از اسکندر مورخین، خدای ایرانیان را به اسم مخصوصش اورمَزِسْ یا هُورمَزِسْ نوشته‌اند. فیلسوفِ یونانی پُرفیریوس، که در سال ۳۰۴ میلادی درگذشته، فیلسوف دیگر یونانی یعنی فیثاغورث را که در نیمهٔ قرن ششم پیش از میلاد می‌زیسته از شاگردان زرتشت شمرده و از قول او می‌گوید: «فقط به واسطهٔ راستی است که انسان شبیه به خدا تواند شد زیرا چنانکه او از مغ‌ها تعلیم یافته است خداوندی که آنان اورمزس می‌نامند، جسمی است مثل نور، و روحی است مثل راستی.» یا «پیکره‌اش مانند روشنی و روانش بسان راستی است.» آنچه پرفیریوس از زبان مغهای ایران در وصف هرمز می‌نویسد به کلی مطابق آئین زرتشتی است: در بند ۸۱ فروردین یشت آمده است: «اهورامزدا فروغ سفید و درخشان و روح کلام مقدس است، و آشکالی که پذیرد (معنویات مینوی) زیباترین اشکال امشاسپندان است.» پلوتارخس که در سال ۴۶ میلادی تولد یافته و در ۱۲۵ درگذشته، مفصلاً از اهورامزدا صحبت می‌دارد، از جمله می‌نویسد زرتشت تعلیم داده است که در عالم کون و وجود هرمزس، اَشبَه است به نور، و آرمانیوس (اهریمن) اشبه است به ظلمت و جهل. مورخ مزبور همچنین می‌نویسد که به قول ایرانیان، هرمزس از نور تولد یافت. البته همه نظرات یونانیان برابر اوستا نیست و نمی‌توان هرمز را به زئوس یونانیان و ژوپیترِ رومیها ـــ بزرگترین پروردگار آنان ـــ ربط داد زیرا اصولاً اهورامزدای ایرانیان مانند زئوس یا ژوپیتر از پروردگاران طبیعت نیست؛ درواقع هرمزد به هیچ یک از پروردگاران اقوام قدیم شباهتی ندارد؛ نه با خدایان سومر و آکاد و آشور و بابل و فنیقی و مصر، نه با پروردگاران یونان و رم، و نه حتیٰ با هیچ یک از خداوندان هندو (مثل ایندرا* و وارونا* و غیره که روزی، قبل از جدائی هندوها، مورد احترام نیاکان آریائی بوده‌است). وجه تسمیهٔ ستارهٔ مشتری به هرمز درست معلوم نیست چه بین اهورامزدای زرتشت (که خدای مابعد طبیعی است) و زئوسِ یونانیان و ژوپیترِ رومیان (که خداوندان طبیعت‌اند) اساساً رابطه‌ای موجود نیست، اما وجوه ذیل را می‌توان علت این وجه تسمیه قرار داد: ۱. اهورامزدا نزد ایرانیان خدای اعظم است و در راس همهٔ ایزدان قرار دارد، مشتری نیز از بزرگترین سیارات به شمار می‌رود. ۲. تاثیر عقیدهٔ یونانیان و رومیان در مورد زئوس و ژوپیتر بر ایرانیان باعث اطلاق اورمزد به مشتری گردید؛ چه پیش از زرتشت،اهورا در نزد ایرانیان و هندوان به همان وارونا خدای آسمان اطلاق می‌شده است، و چون زئوس و ژوپیتر (مشتری) نیز خدای آسمان است

شاید از این رو این اطلاق رواج یافته باشد.

اهورامزدا سرچشمهٔ نیکی و منشاء اشا* و بالا ترین آشَوان است. اشه (آرتَه) یعنی خیر، تقوی (به هر دو معنی اخلاقی و دینی) و دین راستین و سعادت کامل در بهشت را اشه به دست می دهد. اشون به معنی موجود اشه آمده، و از آن مُؤمنِ کاملِ متدین به دین راستین و بهشتی (برخوردار از بهشت) اراده شده است. به جای این دو واژه اکنون تقدس و مقدس به کار می رود. اشو که در فرهنگهای پارسی به معنی بهشتی (در مقابل دوزخی) آمده از همین ریشه است. بهترین توصیف از اهورامزدا در بندِ ۱ فرگرد ۱۱ وندیداد آمده است که خلاصهٔ اوصاف فوق است: «اهوره‌مزده مئینو، سپنیشته،داتره‌گاآئنام استوئیتنام، آشائوم». یعنی خدای دانا، مینوی پاکتر، آفریدگار جهان مادی، مقدس.

اهورامزدا و امشاسپندان

استاد پورداود در جلد نخست یشتها، در مقالهٔ امشاسپندان می نویسد: «در جزو خطوط میخی عهد آسور با نیپال پادشاه آشور (۶۲۶- ۶۶۷ق.م) متوجه می شویم که از چندین پروردگار اسم برده شده است، از آن جمله آسارامَزَسْ و هفت آنوماکی، که برخی خاورشناسان احتمال می دهند که از این دو اسم اهورامزدا و هفت امشاسپندان مقصود باشد.» (یشتها. ج۱). در خطوط میخی پادشاهان هخامنشی زرتشتی کیش، نام اهورامزدا در هر جمله تکرار شده است. در فروردین یشت بند ۸۱ می خوانیم که اهورامزدا در ترکیب زیبای امشاسپندان تجلی می‌کند. نکتهٔ لازم به توضیح این است که از برای هر یک از امشاسپندان، همکار، یعنی یاران و همراهانی ذکر شده است. و همچنین هر یک را هَمَستار یعنی رقیب و ضد و دشمنی است. انگره مئینو (خرد خبیث= اهریمن) در آغاز هَمَستار یا ضد سپنت مینو بوده است. چون به مرور سپنت مینو (خرد مقدس) از شمار هفت گانه امشاسپند افتاده و به جای آن خود اهورامزدا در سر امشاسپندان قرار گرفته است لاجرم اهریمن نیز در مقابل اهورامزدا تصور شده است و مزدیسنا آیینی ثنوی تصور شده است. به عقیدهٔ پورداود ماخذ اصلی این اشتباه معروف که اهریمن را نقطه مقابل هرمز خوانده‌اند همین است (البته موارد دیگری نیز می‌باشد مانند عقیدهٔ زروانیها و...).

اهورامزدا. شاهین و عقاب. فروهر

اُزبیوس به نقل از فیلوس پیلبیوس (۱۳۰- ۸۰ میلادی) می‌گوید: «خداوند را سری است مانند سر شاهین، اوست نخستین و فناناپذیر و جاودانی، نه از کسی تولد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم. بی مانند و بی نظیر است، آفرینندهٔ کل چیزهای نیک است، خود بهترین نیکی است، فریفته نشود و خردمندترین خردمندان است، اوست پدر نظم و آئین و عدالت، کسی است که از خود تعلیم یافت. ساده و رسا و داناست. یگانه موجود قانون مقدس طبیعت

است.» هر چند در اوستا به جائی برنمی خوریم که اهورامزدا به عقاب تشبیه شده باشد اما نظر به سایر اوصافی که فیلوس از اهورامزدا می شمارد از سر عقاب یک معنی مجازی بسیار عالی اراده کرده است، و لابد مرغی که نقل می‌کند همان است که در اوستا سئن* نامیده شده و در تفسیر پهلوی اوستا سیمرغ گردیده است. ولی درک نادرست یونانیان از صفات اهورامزدا بدان سبب است که از برای آنها فهمیدن خصایص اهورامزدا به طوری که در آئین مزدیسنا هست دشوار بوده چرا که خدای بزرگ آنان زِئوسْ به کلی از معنویات بری، و تمام بزرگواری و جلال و جبروتش ظاهر و جسمانی بوده است.

و اما دربارهٔ فره‌وهر که نگارهٔ آن را برخی، نقش نگارهٔ اهورامزدا پنداشته‌اند بهتر است توضیح کاملتری داده شود: نقشی که در برخی کنده‌کاریها به چشم می خوردومتأسفانه گروهی نادانسته و یا به تعبیر غلط آن را نگارهٔ اهورامزدا خوانده‌اند، نگارهٔ فره‌وهر است. گرچه ممکن است حدس زده شود که ایرانیان به تقلید بابلیها برای اهورامزدای غیرمرئی و معنوی خویش شکلی درست کرده باشند؛ چه در نقش مذکور اثر صنعت بابل دیده می شود و شباهت آن با نقوش پروردگاران بابل آشکاراست، ولی هردوت می نویسد: «در نزد ایرانیان معمول نیست که مجسمه ومعبد و مهراب بر پا کنند، به نظر آنان کسانی که آنها را می سازند عمل خطا و نادرستی مرتکب می شوند؛ ایرانیان مثل یونانیها اعتقاد ندارند که پروردگارانشان به شکل انسان باشند.»

گروه دیگری از خاورشناسان می‌گویند که نقش مذکور فروهر اهورامزدا است؛ با توجه به اینکه فروهر یکی از نیروهای پنج گانه است شاید این عقیده از حقیقت دور نباشد، اما به هر حال گمانی بیش نیست. برخی دیگر هم با توجه به اینکه همواره از فروهر پاکان یاری خواسته می شده آن را نقش فروهر پادشاه وقت دانسته‌اند. به هر حال از آنجا که اهورامزدا چنان که در اوستا توصیف شده، صورت خارجی و جسمانی نپذیرد انتساب این نقش و نگار به اهورامزدا صحیح نیست.

در سُنّتِ مزدیسنا بوی خوش مورْدْ و یاسمن مخصوص اهورامزدا است (بُنْدَهِشْ ۲۷ بند ۲٤)؛ مورْدْ از آنجا که همیشه سبز و خرم است و آسیب خزان نبیند مخصوص اهورامزدای جاودانی است، همان اهورامزدائی که اشوزرتشت در گاتها به او مناجات کرده گوید: «ای اهورامزدا، همان که ترا با دیدهٔ دل نگریسته در قوهٔ اندیشهٔ خود دریافتم که توئی سرآغاز، توئی سرانجام، که توئی پدر منش پاک، که توئی آفریننده، راستی که توئی داور دادگر» (یسنا ۳۱ بند ۸).

ستایش هرمز در نیایش سیروزه‌های کوچک و بزرگ

در مقدمهٔ سیروزهٔ بزرگ، دربارهٔ هرمزد چنین آمده است: «هرمز شکوهمند و فرهمند را

می ستائیم. امشاسپندان، شهریاران نیک و نیک کنش را می ستائیم.» در سیروزهٔ کوچک دربارهٔ هرمز فقط چنین آمده است: «هرمزد رایومند و فرهمند و امشاسپندان.»

خانم دکتر آذرمیدخت دهدشتی در پایان نامهٔ خود به نام سیروزهٔ بزرگ و کوچک (سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۶۳) دربارهٔ هرمز چنین توضیح می دهد: «هرمز آمرزیدار است، یعنی هرکس برای گناهی که کرده است اگر در پیشگاه هرمزد توبه (پَتِتْ) نماید در روز واپسین (رستاخیز)، کالبد یعنی جسد یا تن بی روانش برای رسیدگی به کارهایش به شکل نخست در می‌آید و روان بدو بخشیده می شود که جاویدان نیک آفریده (زیبا) بود. رایومندی و فرهمندی اش اینکه چون خود فرهمند است هر کس را فره نیک از اوست. نشان اهورامزدا در گیتی مرد اشو است. چنانکه مرد اشو به گیتی سودی است بزرگ همانگونه هم هرمزد در مینو و گیتی (دو جهان) سود همیشگی است.»

توصیف هرمزد از ستایش سیروزه ــ هرمزد شنایندیداره (ستایش)

«دادار نیکی افزای توئی. خدای مَهَست دانا، هرمزد هُروِسْپْ (=همه) توان، هروسف آگاه آفریدار و داشتار (= نگاه‌دار) همه دامها (آفریده‌ها)ی گیتی و مینو. و ترا ستایم و خواهانم و خود را از تو دانم به هر گاه و هر زمان. سپاسدارم از تو دادار رایومند و فرهمند که مرا فراز آفریدی. و دادی به گیتی درستی تن، و به هر چیز کام انجامی، و به هر کار و دادستان نیک، پایداری، خجسته، مُروای (فال) خوب، خوب فرجامی باد.» در همازوردهمان* در نیایشی که انجام می‌گیرد و بیشتر برای یگانگی و اتحاد است دربارهٔ اهورامزدا آمده است: «فزون توانا باشد دادار اهورامزدای رایومند و فرهمند با همه آمشاسپندان پیروزگر و همه روانان پاک که آنها را دادار اهورمزد آمرزیده و بخشیده است» نمونهٔ بخشایش او اینکه هرکس از گناهان خود نزد دادار اهورمزد توبه و بازگشت نماید در رستاخیز رستگاری می یابد. در بیشتر نیایشها و آفرینگانها همواره اول اهورامزدا و سپس امشاسپندان ستوده شده و گرامی داشته شده اند، و چون هر نیایشی برای مراسم ویژه سروده می شود بنابراین برحسب چگونگی آن نیایش، فروهرانِ سایر بزرگان و دلیران و پهلوانان و شهریاران خوب، به نیکی یاد می شوند که بالا تر و برتر و سرتر از همه همان اهورامزدای توانا می باشد.

اشوزرتشت، زَرَتْ هوشْتَرَ

سخن دربارهٔ سیرت و صورت اشوزرتشت پس از گذشت دست کم سه چهار هزار سال کار آسانی نیست به ویژه آنکه در طول زمان، آئین و نوشته ها و پیروانش با فراز و نشیبهائی دست به گریبان بوده اند، اما چیزی که از دشواری کار می‌کاهد، به جا ماندن گاتها یا سرودهای پیامبر است که کمتر گرفتار نابسامانی شده و تا اندازه‌ای به همان صورت اولیه به ما رسیده است.
تاکنون دربارهٔ زرتشت و آئینش، دانشمندان، استادانِ اوستا و زبان کهن، ایران‌خواهان و خاورشناسان و دیگر دلبستگان زیاد نوشته، و از دیدهای گوناگون اظهارنظر کرده اند، به قول پرفسور عباس شوشتری (مهرین): «هر نویسندهٔ باستانی که ذکری از اشوزرتشت نموده او را شخصی باستانی گفته، برای همه او باستانی است. و نویسنده‌ای نیست که زرتشت را نزدیک به عصر خود نوشته باشد که دلالت دارد در همان موقع هم فاصله زمانی اش زیاد بوده و همین امر برخی از جنبه های زندگی او را در ابهام افکنده است.
نام زرتشت ــ در زبان متداول پارسی آنچه که بیش از همه رایج است نامهای زرتشت و زردشت است. درفرهنگها و اوستا، نامهای دیگری هم به اشکال زیر برای زرتشت ضبط شده است: زارتُشْتْ، زارْهَشْتْ، زاروهَشْتْ، زاردشت، زارتهشت، زَرادُشت، زراهُشت، زَرَه‌هَشْت که معمولتر از همه زرتشت و زردشت است که برای یکنواختی واژهٔ زرتشت به کار برده می شود.

معنی نام زرتشت ــ زرتشت به معنی ستارهٔ درخشان و روشنائی زرین است. البته به روال نامهای گذشتگان که بیشتر نام ستوران هم بنا به خصوصیتی که داشته اند جزو القاب بزرگان و پهلوانان و دلاوران ایران باستان بوده، زرتشت را برخی به معنی دارندهٔ شتر زرد گفته اند. ویندیشمین و مولر آن را به معنی دارندهٔ شتر با جرأت و کاسل آن را پسر ستاره تصور کرده است. دهارله بلژیکی به معنی رخشان و زرد مثل طلا پنداشته است. بارتولومه به معنی دارندهٔ شتر پیر گرفته است. از معانی بالا برمی آید که چون زبان گاتها خیلی کهن است و با دوران کنونی فاصلهٔ زیادی دارد هر اوستاشناسی بر مبنائی که خود از آن پیروی می‌کرده این نام را

معنی کرده است ولی به نظر می آید که همان معنی ستارهٔ درخشان و زرین مناسب‌تر است: چون زرنت به معنی درخشان و آسترا (نه اشتر) به معنی ستاره است.

خاندان و فرّهٔ زرتشت

بنا به برخی روایات سنتی که زائیدهٔ آداب و رسوم قومی است، برای زادن زرتشت سه عامل از جهان بالا (مینو) بهم پیوست: ۱. «فرهٔ زرتشت» که فروغ و شکوه اهورائی بود. ۲. روان. ۳. تن.

۱. فرهٔ زرتشت را هرمزد (اهورامزدا) از «روشنائی بیکران» که در سپهر ششم بود برگرفت، پس از عبور از آنجا به خاندانِ گرم فراهیم* فرود آورد؛ این فروغی اهورائی بود که نیاز به چیزی برای شعله‌وری نداشت و فروزان بود. این فراهیم، نیای مادری زرتشت بود. فرهٔ زرتشت از آنجا در وجود زن فراهیم که به فرزندی آبستن بود داخل شد، پس از چندی وی دختری آورد به نام دغدوا* که پس از رسیدن به سن پانزده سالگی، چون دارای فره اهورائی بود، می درخشید. دیوان و کژمنشان که از زادن زرتشت بیم داشتند وسیله برانگیختند تا فراهیم و مردمان دیگر گمان کنند دغدوا با جادوگران راه دارد که چنین می درخشد. فراهیم فریب خورد و دغدوا را از خانه و قبیله خویش راند. دغدوا به قبیلهٔ سپنتمان* رفت و در خانهٔ بزرگ قبیله فرود آمد. پس از چندی دغدوا با پوروشسب سرور قبیله زناشوئی کرد، و این پوروشسب پدر زرتشت بود. بدینگونه فرهٔ زرتشت از خاندان فراهیم به خاندان پوروشسب رسید. علاوه بر دغدوا، در تاریخ به زنان دیگری هم برمی خوریم که از قدسیت برخوردار بودند و در نوع خود مسبب انقلابهای دینی، اندیشه ای و کشوری شده اند مانند مریم مادر مسیح، و ژاندارک که از کودکی می‌گفت از عالم غیب به او الهاماتی برای نجات فرانسه می شود، و یا دختری که در جنگهای تروآ خبر از تزویر اسب چوبی می داد و... دغدوا نیز از تیر تهمت برکنار نماند.

۲. روان زرتشت را هرمز به صورت ایزدان بهشتی آفرید، و پیش از آنکه زرتشت به جهان ما بیاید روان وی در جهان بالا می زیست. چون زمان زادن زرتشت رسید بهمن* و اردیبهشت* از ایزدان مینوی روان زرتشت را یاری نمودند.

۳. گوهر تن زرتشت به دست خرداد* و امرداد*، دو امشاسپند دیگر اهورائی از آب و گیاه ساخته شد.

هرچند شرح بالا اسطوره مانند است ولی نکته جالبی که از آن نتیجه می شود خصوصیاتی برجسته در دختری مانند دغدوا است که منجر به پدید آمدن فرزندی مانند زرتشت گردید که در دنیای آنروز منشاء انقلاب عظیم فکری بشر شد.

زادگاه اشوزرتشت

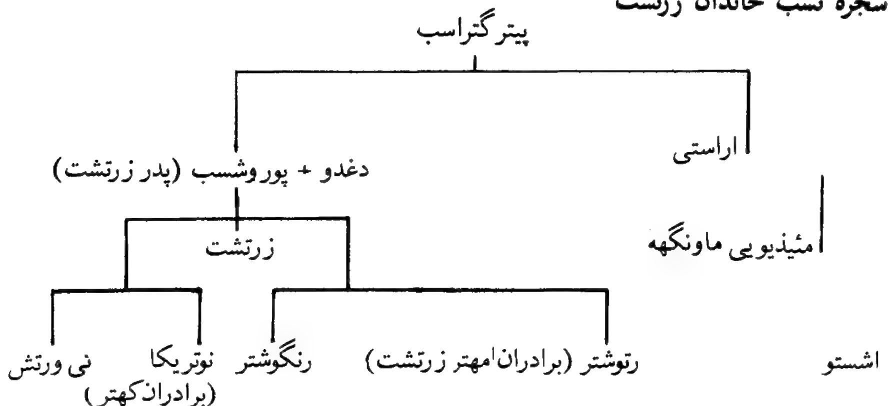
عده‌ای او را از شرق و عده‌ای از غرب می دانند و برخی می‌گویند اول در غرب بوده بعد برای

نشر دین به شرق رفته است، عده‌ای هم می‌گویند اجدادش از ری بوده که بعداً به آذرآبادگان نقل مکان کرده، و زرتشت در اطراف دریاچهٔ چیچَشْتْ* (ارمیه) به دنیا آمده است، و بعضی می‌کوشند که با استفاده از علم لغت‌شناسی این محل را پیدا نمایند. اما امروز بیشتر سرزمین آذرآبادگان بزرگ را مهد زرتشت می دانند: سرزمین نیایشگاههائی مانند آذرگشسب* و شیز* و نیایشگاه قدیم باکو*... در اینجا چشمه های گاز طبیعی و نفت، مشعل خانه‌هائی طبیعی پدید آورده بود که خود به خود از نظر مردم دورانهای ابتدائی تاریخ جنبه احترام‌آمیز و حتی تقدس داشت. در این سرزمین برخی مکانها یا پدیده‌ها مانند کوههای سبلان* و سهند* و رود ارس* و دریاچهٔ چیچست به مناسبتهائی طرف توجه و علاقه بوده است. در ده آنْبی در ۱٤/۵ کیلومتری شمال غربی سُلْوانا از دهستان بخش تَرگَوَر شهرستان ارومیه، صومعه‌ای است که عده‌ای آن را آرامگاه زرتشت می دانند، اما برخی آن را آرامگاه مادر زرتشت (دغدوا) می شمرند، زیرا خود زرتشت در بلخ در راه نشر دین جان‌باخت. جاکسون به نقل از اشپیگل در سفرنامه‌اش می نویسد که در کوه بزوداغی (کوه گوساله) در شمال شهر مردم غاری را نشان می دهند و می‌گویند زرتشت پیامبر در آنجا می زیسته است. جاکسون نیز گوید که نزدیک مراغه در کوه سهند غاری از سنگ وجود دارد که آن را غار زرتشت خوانند.

سایر افراد خاندان زرتشت

میدیوماه از نخستین گروندان دین اشوزرتشت و پسرعموی زرتشت بود. در یسنای ٤٦ و ۵۳ دو نام خانوادگی خوانده می شود،یکی سپیتمه نهمین نیای زرتشت و دیگری هَچَتَسْپْ نیای چهارم پیامبر. پوروشسب پدر زرتشت بود و مادرش دغدوا. همسر زرتشت به نام هووی از خاندان هوگو* و دختر فرشوشتر* برادر جاماسب* بود. زرتشت سه دختر داشت به نام فرنی*، تریتی*، پوروچیستا*. و سه پسر به نامهای ایست‌واستر*، اوروتدنر*، هورْچیثرا*. برابر دینکرد که خاندان زرتشت را برمی شمارد، زرتشت به چهل و پنج پشت به کیومرث می رسد.

شجرهٔ نسب خاندان زرتشت



بنا به قول فرهنگ‌نویسان نسبت پوروشسب به دوازده واسطه به منوچهر پور ایرج پور فریدون می‌رسد. مادر او دغدوا هم از نوادگان فریدون بوده است.

حوادث وپیش‌آمدهای زندگی زرتشت به روایت دینکرد

آنچه که در فاصلهٔ زمانی تولد زرتشت و نخستین مکالمهٔ او با اهورامزدا روی داد چنین است: یکی از دیوان و کَرَپَن‌ها* به نام دوراسرُب* نزد پدر زرتشت از فرزندش بدگوئی می‌کند ولی کوشش این کرپن که به دستیاری براتْروکرش* انجام گرفت سودی نبخشید، و هنگامی که زرتشت به سی سالگی رسید وُهومن* از سوی نیمروز* (جنوب) بر وی نازل و نمودار گشت و او را برای نخستین گفت و گوهایش با خداوند به عالم بالا (گرزمان* ــ عرش اعلی) برد، و بارها (هفت بار در ده سال) این خلوت ادامه داشت، و بعد از همین گفت و گوهاست که زرتشت از خلوت (پناهگاهی در کوه سبلان و سهند) به میان مردم آمد و آنها را دعوت به پذیرش دین کرد، باز هم کَرَپَنها و کویها* و دیویسنان* او را آسوده نگذاشته، ناچار به مهاجرت گردید و روانه خاور وبلخ شد ودر بلخ آئین برگشتاسب* و خاندان او و همسرش هَئوتَسا عرضه کرد که پذیرا شدند. در این دعوت وُهومن و آشاوَهیشت* او را یاری کردند.

رویدادهای دیگری که از زمان ایمان آوردنِ گشتاسب تا درگذشت پیامبر، یعنی در ۳۵ یا ۴۷ سال پس از نخستین مکالمهٔ او با اهورامزدا روی داد زیاد است؛ در این فاصله نیز کرپنها و کویها بسیار با او دشمنی ورزیدند، همچنین برخی از تورانیان، که شرح آن در شاهنامهٔ فردوسی، به نقل از دقیقی آمده، و در گاتها هم چگونگی رویدادها، از همان آغاز که اشوزرتشت الهام و وحی می‌پذیرد تا زمانی که در بلخ جان می‌بازد ضبط است. در این فاصلهٔ زمانی اشوزرتشت به تشریح دین مازدیسنی یا دین بهی می‌پردازد. زرتشت بهرام پژْدو*، شاعر زرتشتی سده هفتم هجری، در منظومهٔ خود به نام «زرتشت‌نامه» از رویدادهای پیش و بعد از تولد زرتشت سخن به میان آورده که چکیده آن چنین است: زمانی که هرمز آئین مزداپرستی را به زرتشت الهام می‌کرد، تاریخ بشری عهد زرّین خود را می‌گذراند، و زمانی که گشتاسب آئین پذیرفت دوران سیمین تاریخ بود. زرتشت برای نخستین بار در سی سالگی مورد الهام قرار گرفت، و تا چهل سالگی یعنی طی ده سال هفت بار مورد الهام هرمز واقع شد، و بر اثر آئین‌پذیری گشتاسب و ایرانیان، جنگهائی بین ایرانیان و تورانیان درگرفت که سرانجام بسیاری از قهرمانان در جنگهای مذهبی کشته شدند، و زرتشت نیز در هفتاد و هفت سالگی به دست یکی از دیویسنان به نام توربرات رُریش، کشته شد.

در بهمن یشت یا زند وهومن‌یَسْنْ نیز ازعهود زرین و سیمین و پولادین و آهنین گفت و گو می‌شود. اما برانگیخته شدن زرتشت و آئین پذیرفتن گشتاسب هر دو در عهد زرین دانسته می‌شود. عهد سیمین عهد شهریاری اردشیرکی است. عصر پولادین دوران خسروی انوشیروان

پسر قباد است و عهد آهنین دوران فرمانروائی دیوان ژولیده‌موی است. در بهمن یشت، دَرِ سوم، بند ۱۹ آمده است: «زرتشت که به گرزمان رفت، درختی دید که هفت شاخه بدان بود، یکی زرین، یکی سیمین، یکی روئین، یکی برنجین، یکی ارزیزین (قلع)، یکی پولادین و یکی هم از آهن آلـوده (چدن ــ ریم آهن). شرح درخت به اختصار چنین است: درختِ یک بن، گیتی است، هفت شاخه علامت هفت هنگام است که خواهد رسید. زرین و سیمین و پولادین و آهنین علامت آن است که گفته شد. روئین دوران اُردشیر بابکان و پسرش شاپوراست که دین آرایند. برنجین، خداوندی وَلاش اشکانی است و ارزیزین، خداوندی بهرام گور است که به دین پرداخت.

زمان زرتشت

در سده‌های چهارم و سوم پیش از میلاد مسیح نیز اختلاف‌نظر فاحشی دربارهٔ زمان زرتشت موجود بوده، و این نشانگر آن است که دوران حیات زرتشت از آن روزگاران نیز آنقدر دور بوده که حتی فلاسفه و پژوهندگان یونانی هم که برای فهم و درک و آموزش مزدیسنا به ایران می‌آمده‌اند با روایات گوناگون روبرو بوده‌اند. برخی تاریخ سنتی را ملاک قرار می دهند که البته امروزه با پیشرفت علم لغت‌شناسی طرفداری ندارد. افلاطون که از ستایندگان زرتشت بوده روزگار او را ۶۰۰۰ سال قبل از میلاد می دانست. خسانتوس بین ۶۰۰۰ تا ۶۵۰۰ سال پیش از لشکرکشی خشایارشاه به یونان؛ و چون لشکرکشی وی به سال ۴۸۰ پیش از میلاد بوده بنابراین زمان زرتشت به حدود ۶۴۸۰ سال پیش از مسیح می رسد.

استاد ذبیح بهروز که در علم نجوم و ریاضیات دست داشته، روز و ماه و سال تولد و درگذشت اشوزرتشت را، در سال ۱۳۳۱ خورشیدی محاسبه کرده، می نویسد: «در سال ۱۳۳۱ خورشیدی ۳۷۲۰ سال از تاریخ ولادت او می‌گذرد.»، که با این حساب در سال اول خورشیدی ۲۳۸۹= ۱۳۳۱- ۳۷۲۰ سال از تولدش می‌گذشته است. و اگر بخواهیم تاریخ میلادی را ملاک قرار دهیم تولد وی ۱۷۶۸= ۱۹۵۲- ۳۷۲۰ سال قبل از مسیح بوده. ذبیح بهروز در محاسبهٔ خود جزئیات دیگری را نیز مطرح می‌کند که برخی فهرست‌وار برشمرده می شود:

ــ اشوزرتشت، دوشنبه، ۲۰ ربیع الاول، برابر خرداد روز شش فروردین ۲۴۰۰ سال پیش از تاریخ مشهور به یزدگردی به جهان آمده است.

ــ اشوزرتشت پس از اینکه چهل و دو سال و پنجاه و چهار روز از عمرش گذشته بود شالودهٔ رصد تازه‌ای را پایه گذاشت، کبیسه را ایجاد، و تاریخ قدیم را تصحیح و تنظیم کرد.

ــ اشوزرتشت، سه شنبه خورشید (خیر یا خور) روز پانزدهم دی ماه خورشیدی، شب چهارشنبه هشتم رجب مطابق شب اول فروردین یزدگردی در سال ۳۵ رصد، جهان را بدرود

گفت.

ـــ در این هنگام، هفتاد و هفت سال و پنج روز کم از عمرش نگذشته بود که برابر با ۲۸۱۰۰ روز است.

ـــ از این قرار اشوزرتشت، دوشنبه خرداد روز فروردین ماه یزدگردی، اول هزارهٔ دهم به جهان آمده و سه شنبه خورشید روز دی ماه خورشیدی جهان را بدرود گفت.

ـــ برابر بررسی در بالا، تاریخ ولادت زرتشت حدود ۱۷٦۸ سال پیش از میلاد بوده است. بدین ترتیب دانشمندان و مورخین تاریخ هائی گوناگون گفته اند که از ذکر جزئیات آن خودداری می شود.

اوستا

واژهٔ اوستا لغتاً به معانی اساس، بنیاد، متن اصلی، پناه و یاوری آمده است. ولی معنای مشهور آن کتابهای دینی زرتشتیان است و زبان و خط منسوب به آن.

در پهلوی اوستاک و در متون تاریخی عربی: بستاه، البستاه، ابستا، الابستا، الابستاق آمده است.

اوستا، کتاب مذهبی زردشتیان یکی از آثار قدیمی و شاید قدیمیترین اثر مکتوب ایرانیان است. زمان و قدمت آن بسته به تعیین زمان زرتشت که هنوز آن طوری که باید با دلایل تاریخی روشن نشده است همچنانکه گاتها به واسطهٔ زبان مخصوص خود دلیل قدمت خویش می باشد اوستا نیز دارای علائم روزگاران بسیار قدیم است. در اوستا نه از مادها اسم برده شده و نه از فارسها. ساکنان ایران هنوز آریا نام دارند، و مملکت آنها خاک آریا نامیده می شود. معاملات جنسی و پایاپای انجام می‌گیرد نه با سکه. اوستا متعلق به عهد مفرغ است زیرا اسم آهن در آن نیست. گلدنر از پرفسور آندرآس نقل کرده، گوید: کلمهٔ اوستا یا اوستاک پهلوی از کلمهٔ اوپستا مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی می باشد. در تفسیرِ پهلویِ اوستا کلمهٔ مذکور اَپَسْتان (به معنی پشتگرمی) شد. در زبان ارمنی اَپَسْتَنْ به معنی اعتماد است. دالا، دانشمند پارسی هند احتمال می دهد کلمه اوستا از واژهٔ «وید» به معنی دانستن مشتق شده و مراد از آن معرفت و خردمندی است. در زمان بلاش اول اشکانی ° و سپس در دورهٔ ساسانیان (در زمان اردشیر بابکان° به وسیلهٔ تنسر° و در زمان شاپور° پسر اردشیر° به وسیلهٔ آذرپاد ماراسپند) به گردآوری و ترتیب و تدوین اوستا پرداختند، و گویند اوستای کنونی ۱/۵ آن است. در زمانِ ساسانیان تفسیری به زبان پهلوی بر اوستا نوشتند که آن را زند گویند، و غالباً اوستا را با واژهٔ زند می آورند. سپس شرحی بر زند نوشتند و آن را پازند نامیدند که زبانش پالوده و روانتر از زبان زند است یعنی هُزوارِشْ (واژه های آرامی) در آن وجود ندارد. اوستای اشکانی–ساسانی دارای ۲۱ نسک و در پنج قسمت است، از این قرار: یسنا (دارای ۷۲ فصل، که ۱۷ فصل آن را گاتها تشکیل می دهد)، ویسْپَرَد، یشتها، خرده اوستا، وندیداد. قسمتهای مختلف اوستا در زمانهای مختلف و به وسیلهٔ اشخاص مختلف نوشته شده است و

فقط گاتها از خود زردشت است. بخشهای اوستا مشتمل است بر نیایش اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان و موضوعهای اخلاقی و دینی و داستانهای ملی و غیره. اوستا ظاهراً اول بار در سدهٔ ۱۸ میلادی به وسیلهٔ اَنکیتل دوپِرون به زبان فرانسوی ترجمه شده و در ۱۷۷۱ در سه مجلد در پاریس منتشر شد و سپس اوستاشناسان بزرگ، بویژه آلمانیان به این کتاب توجه خاص کردند و همهٔ کتاب یا قسمتی از آنرا ترجمه کردند مانند ترجمهٔ آلمانی اشپیگل در سه جلد (۶۳- ۱۸۵۲لایپزیک)، ترجمهٔ فرانسوی دوهارله (۱۸۸۱ پاریس)، و ترجمهٔ فرانسوی دارمستتر در سه جلد (۹۳- ۱۸۹۲)، ترجمهٔ آلمانی فریتس وُلف (۱۹۱۰ استراسبورگ)، بارتولومه، گلدنر و دیگران.

یشتها، یسنا و گاتها و وندیداد به فارسی ترجمه شده و در بمبئی و ایران به چاپ رسیده است. به گفته دین کَرتْ یا دین کَرد، در عهد هخامنشیان دو نسخه از اوستا در ایران بوده است که یکی را اسکندر در آتش‌سوزی استخر سوخته و نسخهٔ دیگر را با خود برده و آنچه راجع به طب و نجوم و فلسفه و جغرافیا و جز آن بوده به یونانی ترجمه شده و بخشهای دیگر از میان رفته است. اوستا در یک عصر و زمان و به یک زبان نوشته نشده. قسمتی را اشوزرتشت سروده که کهنترین بخش اوستا، موسوم به گاتها، و شامل هفده سرود است.

به موجب روایات، در سال سی ام سلطنت گشتاسب، زرتشت این کتاب را بر ۱۲ هزار پوست گاو به خط زرین نوشته به گشتاسب عرضه می‌کند و او دین زرتشت را می پذیرد. ولی اوستای فعلی دارای ۸۳ هزار کلمه است، و تفسیرِ پهلویِ اوستا که در دورهٔ ساسانیان نوشته شده متجاوز از یکصد و چهل هزار کلمه است. در زمان ساسانیان به گرد کردنِ پراکنده‌های اوستا پرداختند، ولی تنها ۳۴۸ فصل به دست آمد (از محفوظات موبدان) و آن را به بیست و یک نسک تنظیم کردند. از اوستای ساسانی نیز امروز ظاهراً بیش از یک ربع آن در دست نیست. آنچه را که منسوب به اوستا باشد اوستائی گویند از جمله زبان اوستایی که از زبانهای باستان و آریائی است که کتاب‌مقدس زرتشتیان به آن نوشته شده است. زبان اوستائی به احتمال قوی از زبانهای نواحی شرق ایران بوده چرا که در آن دو لهجهٔ قدیم (گاثی = گاتاهی) و جدید می توان تشخیص داد. تاریخ متروک شدن زبان اوستائی به درستی دانسته نیست. کهنترین قسمت اوستا یعنی سرودهای زرتشت احتمالاً پیشتر از سدهٔ دهم پیش از میلاد تنظیم شده، ولی قسمت عمدهٔ آن که جدیدتر است متعلق به دورهٔ هخامنشی است. اوستا که تنها اثر این زبان است به خطی که در اواخر دورهٔ ساسانی برای نوشتن اوستا از روی خط پهلوی تنظیم شده، نوشته شده است. تحقیق زبان اوستائی با توسعهٔ زبان‌شناسی تطبیقی پیشرفت بسیار کرده اما هنوز فهم همهٔ نکات اوستا به آسانی ممکن نیست. اوستا به زبان شمال غربی (برخی شرقی می دانند) و از راست به چپ نوشته می شود و حال آنکه پارسی

باستان یا فرس هخامنشی با خطوط میخی و از چپ به راست نوشته می شد. زبان اوستائی با سانسکریت از یک ریشه است. طبق تحقیقات محققین فقه اللغه، زبان اوستا و پارسی باستان دو شکل متوازی و مستقل از یک زبان هستند. به عبارت دیگر، لهجهٔ اوستائی لهجهٔ ایالتی از ایران بوده است و پارسی باستان لهجهٔ ایالتی دیگر. زبان اوستائی حتی در اواخر زمان هخامنشی متروک مانده بود و در عصر ساسانی حتی موبدان نیز از فهم مطالب کتاب مقدس، آنسان که باید، عاجز بودند. چنان که گزارش پهلوی که در عصر ساسانی نوشته اند دارای لغزشهائی است.

زمان اوستا هم‌چون زمان زرتشت به درستی تحقیق و تعیین نشده، بنابراین نمی توان زمان آن را به دقت معلوم کرد ولی آنچه روشن است نمی توان از عهدسرودهای ریگ‌ودا و تورات پائین‌تر آورد و گاهی آن را بیش از ۳۰۰۰- ۲۵۰۰ سال پیش از مسیح می دانند. قدمت زبان اوستائی خیلی پیش از زمان زرتشت است زیرا باید زبانی آن‌قدر رایج باشد تا پیامبری برای فهماندن آئین خود به زبان مردم سخن بگوید.

زبان اوستائی

با ملاحظهٔ جدول مربوطه و توضیحات همراه آن جای زبان اوستائی در بین زبانهای ایران کهن و ایران میانه و ایران کنونی و سایر زبانها به خوبی روشن می‌گردد: زبان ایرانی شعبه‌ای از زبانهای هند و ایرانی از ریشهٔ هند و اروپائی است که شامل همه زبانهای آریائی رایج در ایران، ترکستان (یغنابی) قفقاز (آسی) عراق (کردی) و ترکیه و قسمت عمدهٔ زبانهای آریائی افغانستان می شود. این زبانها همه به اصل واحدی می رسند که ایرانی کهن خوانده می شود. از این زبانها، زبانهای اوستائی، پارسی باستان مادی و سایر زبانهای قدیم ایرانی جدا شده اند. فارسی میانه شامل زبانهای فارسی میانه (پهلوی)، پارتی، سُغدی، خوارزمی و خُتنی است که از زبانهای قدیمتر ایرانی حاصل شده اند. زبانهای کنونی ایران شامل فارسی و سایر لهجه های آریائی امروزی ایران و کشورهای مجاور (مانند زبانهای لری، بلوچی، پشتو، تاتی و آسی) است. زبانهای ایرانی را معمولاً، برحسب شباهت یا جدائی صوتی و دستوری و لغوی آنها، به دو دستهٔ عمدهٔ غربی و شرقی تقسیم می‌کنند که در جدول نشان داده شده است.

بنابراین اوستا زبان گاتها، و مادی زبان شاهان سلسلهٔ مادی و مردم مغرب ایران، و فارسی باستان، همان زبان فرس هخامنشی و فرس قدیم بوده است که با اوستا و سانسکریت خویشاوندی نزدیک داشته. پارسی میانه واسطهٔ بین پارسی باستان و پارسی کنونی و زبان رسمی ایران در دورهٔ ساسانی بوده، و فارسی نو (کنونی) یعنی فارسی دری دنباله فارسی میانه و پارسی باستان است.

جدول ۱

- شعبهٔ غربی
  - فارسی کهن: اوستائی، فارسی باستان، مادی
  - فارسی میانه: فارسی میانه (پهلوی)، پارتی (پهلوی اشکانی)، زبان قوم پارت.
  - فارسی کنونی
    - جنوبی: فارسی، لری، لاری، بشکردی، کومزاری و غیره.
    - شمالی: کُردی، لهجه‌های اطراف دریای خزر، لهجه‌های مرکزی ایران، بلوچی
- شعبهٔ شرقی
  - فارسی میانه: ختنی، سغدی، خوارزمی
  - فارسی کنونی: آسی، پشتو، لیننانی (سغدی جدید لهجه‌های فلات پامیر.

جدول ۲

- فارسی باستان
  - ۱- اوستا
  - ۲- سنگ نوشته‌های پارسی‌باستان.
- فارسی میانه
  - ۱- پارتی،اشکانیان
  - ۲- پارسیگ ساسانیان
- فارسی نو
  - فارسی و دیگر زبانهای ایرانی مثل کردی،پشتو، آسی، لری، فارس

پیوست مکمل بخش اوستا

بعد از اوستای اصلی که بدان اشاره شد تعداد زیادی کتاب و رساله با خط و زبان پهلوی که همه از متن اوستا جوشیده بود به وسیله دانشمندان و موبدان و مفسرین نوشته شد. زبان پهلوی زبان متداول دورهٔ اشکانیان و ساسانیان بوده و آن را فارسی میانه گویند. این زبان واسطهٔ بین زبان اوستائی و فرس باستان و فارسی امروزی است. بسیاری از کتیبه ها، نامه ها و رسالات به این زبان است.

پس از سلوکیها چون فهم متون اوستائی برای همه دشوار بود لذا اوستا را در زمان اشکانیان و ساسانیان به پهلوی تفسیر کردند که آنرا زند گویند. اوستا و دیگر کتب فوق الذکر که امروزه در دست داریم به لهجهٔ جنوبی ایران یعنی پهلوی ساسانی است. برخی از این نامه ها از روزگار ساسانی است، و بیشتر آنها پس از استیلای تازی نوشته شده و نامهای بسیاری از نویسندگان و زمان تالیف آنها معلوم است. برخی از این نامه ها هم غیردینی است که متاسفانه عده ای هر چه را که به زبان اوستائی و یا پهلوی یا خط دین دبیره نوشته شده باشد جزو اوستا و دین می شمارند که دربارهٔ هر یک از کتب و رسالات در ردیف خود گفتگو خواهد شد و اینجا به ذکر نام اهم آنها کفایت می شود. برابر مندرجات الفهرست کتابهائی که درعصر ساسانیان و دورهٔ نخستین اسلام به زبان پهلوی تحریر شده به قرار زیر تقسیم بندی می شود:

۱. ترجمه ها و تفسیر اوستا: در این قسمت ترجمه های پهلوی اوستا که اصل آن فعلاً در دست نیست نیز داخل است. ۲. دینیات، یعنی کتابهائی که در آن از مسائل و امور دین سخن می‌رود. ۳. کتب اخلاقی. ٤. کتب تاریخی. ۵. کتب متفرق. کتب ورساله های پهلوی، کتابها و نامه ها ومقالا تی است که بعضی چون دینکرد (دینکرت) و بندهش از چند صد صفحه نیز تجاوز می‌کند و بعضی چون یادگار زریران به صد صفحه نمی رسد و بعضی از چند سطر نمی‌گذرد.

از این یادگارها پاره‌ای مواظبت شده و باقی مانده، بعضی مانند کاروند و آئین نامک معلوم نیست به چه سبب از بین رفته است، و بعضی چون هزار داتستان و خوتاینامک و کلیلک و دمنک و غیره ترجمه اش باقی مانده و اصل فانی شده است.

آنچه از اوستا به زبان پهلوی ترجمه شده است (مجموعاً ۱٤۱۰۰۰ واژه) بدین شرح است: یسنا، نیرنگستان، ویشتاسب یشت، ویسپرد، فرهنگ اوئیم ایوک، اوهرمزد یشت، بهرام یشت، وندیداد، هادخت نسک، آئوگمدأیچا، چتیک اویستاک کاسان، اتهش نیایش، وچرکرت دینیک (توضیح اینکه دو وچرکرت است یکی دینیک وچرکرت و دیگر وچرکرت دینیک) آفرینگان گاهانبار، هپتان یشت، سروش یشتِ هادخت، سی روچک کوچک، سی روچک بزرگ، خورشید نیایش، آبان نیایش، آفرینگان گاثه، خورشید یشت، ماه یشت، قطعه ای از یشت ۲۲، آفرینگان فروردگان که نام دیگری از برای آفرینگان دهمان‌وماه‌نیایش است.

کتب دینی و اخلاقی و ادبی (نزدیک به ۴۴۶۰۰۰ واژه): دینکرت، بندهش (دین آگاسیه)، داتستان دینیک، تفسیر بر وندیداد پهلوی، روایات پهلوی، هیر پتستان، همت (امت= امید) اشاوهیشتا، دینیک وچرکرت، چیتکهای (منتخبات) زاتسپرم، شکند گمانیک وچار، شایست و نه شایست، داتستان مینوک خرت، نامه‌های منوچهر، ارتای وراژنامک (ارداویرافنامه)، ستایش سی روزه، جاماسب نامک، ایاتکار جاماسپیک، ماتیکان یوشت فریان.

پرسشهائی که به آنها پاسخ داده شده است: اندرز آتور پاتِ ماراسپندان (چهار یک این رساله از بین رفته است)، پتت ایرانیک، پند نامک وژرک ستربوختگان، پتت اتور پات ماراسپندان، پندنامک زرتشت، انـدرچ اثوشنر داناک، آفرین شش گهنبار، واچکی چنـد اتور پات مارسپندان، ماتیکان گجستک ابالش، ماتیکان سی روچ، پتت وترتکان، پتت خرت ماتیکان، پتت مهراسپنت، اندرزهائی به مزدیسنان و اندرز داناگان به مزدیسنان، اندرز دستوران بر بهدینان، خصایص یک مرد شادمان، اَپَرخیم و خَرَت فرخ مَرْت (یعنی در خوی و خرد مرد فرخ)، ماتیکان ماه فروردین روچ خورُت (روز خرداد)، آفرین هفت امهرسپنتان (امشاسپندان) یا آفرین دهمان، پدری پسر خود را تعلیم می دهد، ستایش درون (نان مقدس)، آفرین اَرتافرَوَشی، اندرز داناک مرت اشیرواد، آفرین میزد، اندرژ خسرو گواتان، چم درون (نان مقدس)، نماژ اوهرمزد، سخنان آتورفرَ نْبَغْ و بُوخْتْ آفرید (دو رساله است)، نیرنگ بوُی داتَن، نام ستایشینه، پنج دستور از موبدان و ده پند برای بهدینان، آفرین ووژرگان، آفرین گاهنبارچشینه، اورمتن، شه‌ورهرام ورجاوند، داروک خرسندیه، پاسخهای سه مرد دانشمند به شاه، ماتیکان سی یزتان.

متون غیردینی پهلوی؛

(نزدیک به ۴۱۰۰۰ واژه): ماتیکان هزار داتستان، کارنامک ارتخشیر پاپکان، ادی و ایاتکار زریران، خسرو کواتان وریدگی، فرهنگ پهلویک، ابرادوین نامک پنشتن، شتروهای (شهرستانهای) ایران، وچارش چترنگ (ماتیکان چترنگ)، درخت آسوریک، ابرستایینی، تاریه سورآفرین، افدیها و سهیکهای سگستان (شگفتیهای سیستان)، و سایر نامه‌ها مانند اندرچ پیشیکان، وچتاک اندرچ فریودکیشان، اندرچ ویه‌وات فرخ پیروز، ابوریچ خیم هوسروان، اور پتمانی کتک خوتائیه (پیمان کدخدائی)، واچکی چند مچ وژرک‌متر (بزرگمهر)، افسون گزندگان.

کتبی نیز بوده است که در عهد اسلامی از آنها استفاده می‌شده و بعدها از میان رفته است مانند آئین نامک که مجموعه‌ای بوده است از قواعد اخلاق و فرهنگ و رسوم و آداب و بازیها و ورزشها و سخنان بزرگان و آئین رزم و بزم و عزا و سور و زناشوئی و غیره... از این قبیل است

کاروند و خوتای نامک که جاحظ در البیان و التبیین از فصاحت و بلاغت آنها تعریف می‌کند. دیگر کتاب دستوران که یکی از کتب قضائی عهد ساسانیان است و اکثر منابع آن با ماتیکان هزار داتستان یکی است. دیگر کتبی است مانند ویس و رامین، و کتابی در منطق که ترجمهٔ عربی آن باقی است، و کتاب السکبین که مسعودی نقل می‌کند، و اصل پهلوی شکند گمانیک وچار. به طوری که از تعداد واژه‌های هریک از کتابها و نامه‌ها و رساله‌های یاد شده بر می‌آید بزرگترین شمارهٔ واژه‌ها به دینکرد (۱۶۹۰۰۰ واژه) و کمترین آن (۸۰ واژه) به ماتیکان سی یزتان تعلق دارد.

وست خاورشناس نامی که اغلب رساله‌های پهلوی را به زبان انگلیسی برگردانده است، تعداد واژه‌های هر نامه و رساله را به استثناء «خصایص یک مرد شادمان» ذکر کرده و سرجمع آن را در تیتر و عنوان کتاب و رسالات آورده است. متأسفانه از این همه رسالات یاد شده جز تعداد معدودی در ایران موجود نیست.

الف

آ ــ آ

همزهٔ مفتوحه در زبانهای باستانی ما (فُرس، اوستایی، پهلوی، زند و پازند) علامت سلب و نفی بوده، چون: اَپرنایو= نابرنا. اَمَهَرگ= بیمرگ. آکرانه= بی‌کنار، بی‌کرانه، نامتناهی. و این حرف برای چنین معنی در واژهٔ آپیشَهٔ به معنی بیکار وعاطل در زبان فارسی مانده است. بنابراین حرف آ، از ادات نفی است و از برای آن در فرس و اوستا و پهلوی مثال بسیار داریم. در سانسکریت و سایر زبانهای هند و اروپائی هم با اندک تفاوتی بر سر یک رشته از واژه‌ها دیده می شود. این جزء امروزه در فارسی غالباً به «نا» تغییر کرده است. مثل «اَگاثا» از لغات فرس هخامنشی که در فارسی می شود «ناگاه»، یا واژهٔ اوستائی و پهلوی «اَن آپ» که می شود «ناب» و «اخشنوت» که می‌شود ناخشنود. «اَپوثرَ» اوستا را باید به بی فرزند و «اَن اِمِت» پهلوی را به نومید ترجمه کرد. پادشاهان ساسانی خود را درکتیبه ها ودر روی مسکوکات، شاهنشاه ایران و اَن‌ایران (غیرایران) می خوانده‌اند. واژه های اَمرداد و اناهید (اناهیتا) و اَنیران نیز دارای همین جزء می باشند. بدین ترتیب چون حروف (آ ــ آن) در جلوواژه‌ای واقع شوند، معنی آن واژه را منفی می سازند مانند «دات» به معنی قانون و داد و انصاف که می شود «ادات» به معنی رفتار خلاف قانون و بی‌عدالتی، و یا «آناخشتی» یعنی عدم آشتی و جنگ و ستیز، یا «آناهیت» یعنی پاک و بی آلایش و با عفت و تقوی که به غلط ناهید گویند. «آ» نیز گاه همین نقش را دارد مانند هو به معنی خوب که می شود «آهو» یعنی عیب و ناخوب. واژه‌های سودن، آسودن، کندن، آکندن، ماسیدن، آماسیدن، بردن، آوردن، رمیدن، آرمیدن گویا از همین قبیل باشند.

اَیِتَ

از جمله پارسایانی است که در جدول اسامی نام‌آوران در فروردین یشت فروشی اش ستوده شده و از خاندان مَیو معرفی شده است.

اَیْثرِیَه

به معنی شاگرد و آموزنده است. کلمات اثرَ پئیتی و اثریه به معنی استاد یا آموزگار وشاگرد یا آموزنده در اوستا بسیار استعمال شده. (مهریشت، بند ۱۱۶ و فروردین یشت، بند ۱۰۵ و یسنای ۲۶ بند ۷). از سوئی واژهٔ اوستائی آئیثریه در پهلوی هاویشْتْ شده است و هاویشتْ در اوستا به معنی شاگرد یا پیرو بکار رفته و در فرهنگهای فارسی هم جزء لغات زند وپازند و به معنی اُمَت است. (یشتها، یادداشتهای گاتها).

اَیِشْمَه.

خشم. در اوستا نام پتیاره (دیو)ای است که مظهر تندخوئی و غضب شناخته شده و رقیب سروش* فرشتهٔ اطاعت است. هیچ دیوی در اوستا شدیدتر و شریرتر از خشم تعریف نگردیده است. در گاتها شش بار از خشم اسم برده شده است. در اوستا غالباً به «اسلحه خونین دارنده» تعریف شده است. در بندهش، فصل ۲۸، بند ۱۵ آمده است که به دیوخشم

هفت قوه داده شده تا با آنها سراسر موجودات را فنا تواند کرد. دیوها برای آنکه بتوانند زندگانی بشر را تباه سازند به زیر پرچم خشم پناه برده اند (یسنای ۳۰، بند ٦).

اَئوایغْمَنْ

یک تورانی است که در یشت سیزدهم، کردهٔ ۲۷، بند ۱۲۵ در شمار پارسایان و ناموران فروهرش ستوده شده است. پسرش اِرزونت پدر اورگئو می باشد.

اَئوروَت اَسپَ

لُهراسب*. نام پدر گشتاسب* حامی زرتشت و به معنی «دارندهٔ اسبان تیزتک» است. در دینکرد اوروگَدَسْبْ، در بندهش به پازند اوروَدَسْپْ، در مروج الذهب آریکْدَسْفْ، در تاریخ طبری اَرْنَجَدْ و در روایات، به پارسی و پازند، اُئورْوَدَسْپْ نوشته شده است. صفت تیزاسب و تند اسب مکرراً برای خورشید و اَپَم نپات* هم آمده است. کی گشتاسب در بند ۱۰۵ آبان یشت خود را پسر لهراسب می داند. در شاهنامه چگونگی رسیدن لهراسب به پادشاهی و مدت سلطنت و سپردن تاج و تخت و بالاخره کشته شدن او را به دست تورانیان به سرکردگی کهرم می خوانیم. در نامه های پهلوی نسب نامهٔ لهراسب را چنین آورده اند: لهراسب پسر اوز (تبری= کی اوس اوجی) پسر مئوش، پسر کی پسین، برادر کی اوس (کیکاوس). و او را مردی محتاط و نیکوکار و دیندار می دانند. لهراسب از همزمانان زرتشت است که در بلخ به دست تورانیان کشته شد. ر. ک. لهراسب.

اَئوروَسارَ

نام امیری از مخالفان و دشمنان کیخسرو که به دست کیخسرو شکست یافت، معنی لفظی آن معلوم نیست. اثورُسارَ از ایزد اَنْدَرْوای* خواست که او را به دست کیخسرو یل ممالک ایران و متحدسازندهٔ کشور گرفتار نسازد و کیخسرو به کُشتن وی کامیاب نگردد اما اندروای درخواست او را نپذیرفت و نذرش مقبول نیافتاده کامروا نشد.

اَئوروَنْتْ

همان کوه الوند همدان است. رود دجله را نیز به اوستا اثورونت یا اَرْوَندرود نامند به معنی تند و تیز چون جریان آب این رودخانه خیلی سریع است. این واژه به معنی زرنگ و چابک و قوی نیز آمده. اثورونت در اوستا چند معنی دارد که نخست آن تند و دلیر و پهلوان به ویژه به عنوان صفت از برای اسب استعمال شده است. دوم، اسم مجرد است به معنی اسب (مهریشت ۱۲۵). سوم، کوهی است که اروند ضبط شده و امروزه الوند گوئیم و در بند ۳ زامیادیشت جائی که از اسامی کوهها یاد شده به هشت قله این کوه اشاره شده است.

اَئوشْنَرَ

به قول دینکرد، مشاور کیکاوس* بوده اما کیکاوس از دیوها فریب خورده او را کشت. آئوشنر در هوش و فراست مشهور بوده، در «آفرین پیغمبر زرتشت»، اشوزرتشت به کی گشتاسب دعا کرده، گوید: «بکند مانند مزدا نیک شوی، مانند فریدون پیروز گردی، مانند جاماسب نیرومند باشی، مانند کیکاوس بسیار زورمند گردی، مانند اثوشنر زیرک شوی...» همچنین در فروردین یشت، در بند ۱۳۱ فروهر پاکدین اثوشنر بسیار زیرک ستوده شده است. ر. ک. اندرز اوشنر داناک.

اثوشه

ر. ک. هوش.

اَئوگَفْیَه

به قول بارتولومه*، اثوگفیه با اشتی گفیه یا اسی گفیه از رقبای گرشاسب* بودند که در بند ۲۸ رام یشت از آنان یاد شده است.

اَئوگَمَدائیچا

نسخهٔ پازند یکی از نامه های پهلوی و سرچشمهٔ بسیاری از لغتهای فارسی است، مشتمل بر ۲۹ فقره از اوستا که ۲۸۰ واژه دارد و ترجمه و تفسیر آن شامل ۱۴۵۰ واژه است، و با متن اوستائی همراه می باشد.

فقط پنج فقره اوستائی آن در اوستائی که امروزه در دست داریم یافت می‌شود و ۲٤ فقره دیگر از نسکهای از دست رفته است. این رساله راجع به حقانیت مرگ است و توصیه بدان که انسان باید همواره منتظر و آماده برای آن باشد. بنا به عقیدهٔ برخی از خاورشناسان این رساله از آغاز اصل پهلوی نداشته و گویا اساساً به پازند نگاشته شده باشد، ولی بنا به عقیدهٔ پاره‌ای دیگر اثوگمدائچا مانند بسیاری از نوشته‌هائی که امروزه به زبان پازند در دست است اساساً پهلوی بوده که بعدها کلیهٔ واژه‌های هُزوارش* آن را برداشته و به جای آن واژه‌های زند و پازند گذارده‌اند. خلاصهٔ اثوگمدآئچا بدین قرار است: روان نیکوکار در بامداد روز چهارم پس از مرگ به همراهی گروهی از ایزدان به سر پل چینوت (پل صراط) رسد و از آنجا به سوی بهشت گراید و آدمی باید که در زندگی خود چنان زید که پس از مرگ در خور چنین پاداشی شود و پیوسته به یاد داشته باشد که از دیو مرگ تن بدر نتوان برد و هیچ مقامی، چه شاه و چه گدا و چه روحانی و چه غیرروحانی از چنگال او نتواند رست. سپس یکایک بزرگان و سالاران و فرمانروایان را مثال آورده، گوید با وجود قدرت و شوکتی که داشتند از مرگ رهائی نتوانستند یافت. ترجمهٔ این رساله مانند سایر رسالات مزدیسنی به زبان سانسکریت موجود است. مندرجات اثوگمدائچا راجع به رسیدن روان در بامداد روز چهارم پس از مرگ به سر پل چینوت با مندرجات فقرهٔ ۱۱۵ از فصل دوم کتاب دیگر پازند، مینوخرد، شباهت دارد.

اثوگمدائچا یکی از بهترین رسالاتی است که از آئین مزدیسنا به جا مانده و کاملاً موافق دین زرتشتی است و نویسندهٔ آن اطلاع کاملی از دین خود داشته و برای قوت دادن مطالب خود ابداً محتاج به آیه‌سازی نبوده است.

این رساله با یک فقرهٔ اوستا که در یسنای ۷، فقرهٔ ۲٤ و در یسنای ٤۱ فقرهٔ ۵ نیز موجود است شروع گردیده و چون در نسخ اسم این رساله ضبط نشده از این رو آن را به نخستین کلمهٔ فقرهٔ مذکور نامزد کرده، اثوگمدائچا نامیده‌اند. آن فقره این است: «اثوگمدئچا اوسمَ هیچا ویسامَدَئچا».

أئوگم‌دَئِچا به معنی سخن گفتن، خواندن، نامیدن، یاد گرفتن و فراخواندن است. اوسْمَ هی چا یعنی آرزو می‌کنم. ویسامَ‌دَئِچا یعنی «که چنین باشیم». پس تفسیر جمله این است: «می‌خوانیم، آرزو می‌کنیم، چنین باشیم». و با توجه به بخش جلوتر از هات ۷ چنین مفهوم می‌گردد که سرایندهٔ یسنا می‌گوید ای اهورامزدا، ما ستایشگران و سرودگویان تو هستیم. سپس در دنبال آن می‌گوید: «ای اهورامزدا ترا می‌خوانیم و از تو می‌خواهیم یا آرزو می‌کنیم که چنین باشیم یا بهتر ستایشگران و سرودگویان تو باشیم و در این راه پایدار بمانیم».

اَئی‌پی وَنگهو

در اوستا دو بار از وی یاد شده، آنهم بلافاصله پس از کیقباد و با عنوان کَوی* (کِیْ). در یشت سیزدهم، کردهٔ ۲۹ بند ۱۳۲ فروشی «کوی اَئی‌پی ونکهو» پس از فَرَوَشی کیقباد (کوی کوات) یاد شده است. در یشت نوزدهم ــ کیان یشت یا زامیاد یشت ــ از این دو نفر یاد شده است.

این فرمانروای اوستائی در ادبیات پهلوی به کی اپیوه یا کی اثی‌پی وُهو که تلفظی دیگر در اوستاست مشهور است. در بندهش و روایات پهلوی نام مادر وی فرانَکْ ضبط شده است، و اپیوه را فرزند کیقباد مؤسس سلسلهٔ کیانی دانسته‌اند. برای اپیوه چهار پسر گفته شده، به این ترتیب: ۱. کوی اوسَنْ یا کوی اوسن‌ذان که همان کاوس و یا کیکاوس* باشد. چنانچه می‌دانیم کاوس شوهر سودابه* و پدر سیاوش* (از مادر دیگر) و نیای کیخسرو است. ۲. کوی اَرْشَنْ (کی آرش) (با آرش تیرانداز اشتباه نشود.) ۳. کوی پی‌سینَ یا پی‌سینگه (کی پشین). ٤. کوی بیَرْشَن (کی آرمین). آنچه مورد شگفتی است اینکه در روایتی کی اَپیوه را جزو جاویدانانی می‌یابیم که در رستاخیز جهانی نقشی دارند

(دینکرد، کتاب نهم، فصل ۲۳) همچون توس* و گرشاسب* و کیخسرو*. در جائی دیگر از کتاب دینکرد، فصل سی و سوم، از بندهای یک تا پنج داستانی دربارهٔ کیخسرو در آخر زمان آمده است که وی پس از دیدار با ایزد وایو* که مردگان را راهنمائی می‌کند، پس از ماجراهائی به محل چند تن از جاویدانانِ خفته در سرزمینی ناشناخت می رسد که در میان این خفتگانِ جاوید، هئوشیتی و توس و کی آپیوه و سرانجام سوشیانس دیده می شوند.

اَئیترَ پَئیتی، هیربد

به معنی آموزگار است و مرکب از دو جزء اَئیترَ به معنی آموزش و تعلیم؛ و پئیتی به معنی مولا و صاحب و دارنده که در فارسی «بُد» شده و در آخر یک دسته از لغات مرکب مانند موبد و سپهبد دیده می شود. در زمان ساسانیان پیشوایان دینی عبارت بودند از موبدان، هیربدان، دستوران، داوران؛ و هر گروه وظایف معین داشتند. هیربد در اصل سمت استادی و رهبری مردم را داشته و بعدها به نگهبان آتش نیز اطلاق شده است ولی در هیچ جای اوستا هیربد و اثیترپئیتی به معنی آتربان و نگهبان آتش یا موبد نیامده و این معنی بعدها به آن اطلاق شده است. این واژه در فرس هخامنشی اثیر پت، در پهلوی اِهْرْ پَتْ و امروزه هیربد شده است. در هادخت نسک (نسک بیستم) نام اشوزرتشت بانام پدر و مادرش چنین یاد شده است: «میازار ای زرتشت، نه پوروشسب، نه دغدو، نه هیربدان را.» و چنانکه دیده می شود در اینجا هیربد (اثیترپئیتی) به معنی آموزگار به کار رفته است.

اَئیرپَتَستانْ

یا هیربدستان، یا کتاب نیرنگستان* حالیه بقایائی است از نسک یا کتاب هفدهم اوستا موسوم به هوسپارَمْ*. این کتاب با تفسیر پهلوی (زند*) به جا مانده است. در اثر پتستان کنونی، اندکی کمتر از یک ثلث اثر پتستان قدیم باقی مانده، یا به عبارت دیگر از سه فصل اثر پتستان عهد ساسانیان یک فصل ناقص به ما رسیده است. اثیر پتستان و نیرنگستان با هم به طور عموم نیرنگستان نامیده می شود. اثیر پتستان چنانکه از خود این اسم برمی آید، راجع است به انتظام هیربدی* یا آئین و دستور پیشوائی.

اَئیریامَن

در اوستا، اَئیریامَن با طبقهٔ پیشوایان دینی و روحانیون اطلاق شده است. این کلمه در ادبیات پهلوی «اَئیرمان» و در سانسکریت و اوستا آری‌یامن به معنی یار و دوست بوده، ونیز نام یکی از خدایان وِدا* است. اَئیریامَن ایزد درمان‌بخش است. در اردیبهشت یشت، از بند ۵ تا بند ۱۹ می خوانیم: «بشود که آیریامن ارجمند برای یاری کردن و حمایت نمودن از منش پاک مردان وزنان زرتشتی به اینجا آید با پاداش گرانبهائی که در خور ایمان است. من از او پاداش مطلوبهٔ عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواهش دارم».

ایرمان جزو یکی از طبقات سه گانه اجتماعی ایران قدیم یعنی پیشوایان بوده، اما در ادبیات ما به معانی مختلف مانند مولا یا چاکر و بنده و به ویژه مهمان آمده است. در اوستا اسم یک ایزد و یک رهاننده است. در بندهش، ایرمان اسم ایزدی است که درد جهانیان را دارو و درمان بخشد. پورداود اثیریامن را به پیشوایان ترجمه کرده است. در بعضی بندهای اوستا واژهٔ ایشْیَه با اَئیریَمَن یا اَئیریَما آمده و اثیریَمن ایشیه شده که در ردیف یتااَهو* و اشم وُهو*، از نیایشهای بسیار شریفه شمرده شده است و امروزه جزو خطبهٔ عروسی پارسیان خوانده می شود، غالباً در اوستا از فضیلت و تاثیر این دعا یاد می شود؛ در بند ۵ اردیبهشت یشت چنین آمده: «اثیریمن بهترین نمازی است که اهریمن و جادوان و پریها را براندازد، و بزرگترین و بهترین و زیباترین و نیرومندترین و کارگرترین و پیروزمندترین و درمان‌بخش‌ترین کلام ایزدی (مَنْثْرَه*) می باشد. واژه ایشیه صفت اَئیریمن و به معنی آرزوشده یا عزیز است، اما اَئیریمن که به معنی یار و دوست آمده در

گاتها از برای تعیین طبقه پیشوایان دینی در مقابل رزمیان و برزیگران استعمال گردیده است. از فرگرد ۲۲ وندیداد، که کراراً اثیریمن در آنجا آمده، چنین برمی‌آید که این ایزد نخستین پزشک بوده که چاره و درمان دردها و ناخوشیها به دست او سپرده شده بود. ایرمان سرای به معنی سرای سپنج و خانهٔ عاریت استعمال شده (خورده اوستا، پورداود).

جای این نماز امروزه در یسنای ٥٤، بند اول است. در اردیبهشت یشت از بند ۵ تا انجام، گفتگو از اثر نماز معروف اثیریامن ایشیه است که در خرده اوستا نیز غالباً یاد شده، از آن جمله در وندیداد فرگرد ۲۲ آمده است که اهورامزدا به یاری اثیریمن ۹۹۹۹۹ ناخوشی را که اهریمن بوجود آورد شفا بخشید.

اَئیریاوَه

در اوستا، اسم خاندان منوچهر* اثیریاوه آمده است یعنی یاری‌کنندهٔ ایرانیان.

اَئیریَنَه

ایران (سرزمین آریائیها). این واژه در فُرس هخامنشی آریا و در پهلوی «اران» است و آریارامنا نام جد داریوش اول مشتق از همین واژه است. آئیریَن که در اشتات‌یشت، بند ۱ و در دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ، بند ۹ نیز آمده صفت است؛ یعنی منسوب به آریا و همین کلمه است که اکنون ایران گوئیم. استاد پورداود هر جا به واژهٔ اثیریه برخورده آن را آریا ترجمه کرده یادآور شده است شاید صواب در این بود که به ایران و ایرانی ترجمه کند تا صراحتاً معلوم باشد تا به چه اندازه از وطن مقدس ما در کتاب مقدس یاد شده است. شکی در این نیست که ایرانیان در قدیم خود را آریائی می نامیدند. (یشتها).

اَئیریَنَه وَئیجَه

جُزو اول این واژه همان ایران است. معنی وئیجه درست معلوم نیست، اما در سانسکریت واژه بیجه موجود و به معنی تخم می‌باشد. به همین مناسبت خاورشناسان ایران‌وَئیجه را به معنی سرزمین تخمه و نژاد آریائی گرفته‌اند. کوتاه سخن آنکه، ایران‌وئیجه اسم قطعه خاکی است که ایرانیان نخست به آنجا بار اقامت افکندند و از آنجا متدرجاً پیشتر رفته سراسر ایران‌زمین را فراگرفتند و بعدها همهٔ ممالکی که در تصرف آنان بوده اثیریَنَ یا ایران نامیده شده است. نام ایران‌ویج در اوستا و کتب پهلوی زیاد آمده است و به آن درود فرستاده شده است. راجع به محل و حدود این مرز و بوم آراء مختلف است. بنا به قول برخی از خاورشناسان، آذربایجان همان سرزمین ایران‌ویج است که زرتشت پیغمبر ایران باستان در کنار دریاچهٔ دَرَجَه که همان دریاچه ارومیه (چیچست) باشد متولد شده است. این دسته با اشاره به بند ۱۲ از فصل ۲۹ بندهش پهلوی، ایران‌ویج را در شمال غربی ایران در طرف آذربایجان (اران قفقاز) می‌دانند که توجهٔ برخی خاورشناسان بدان جلب شده است. عدهٔ دیگر به مشرق ایران توجه کرده‌اند و آنرا حدود فرغانه دانسته‌اند. برخی دیگر نیز سرزمین کنونی خوارزم را ایران‌ویج می‌دانند که در آسیای میانه در سرزمینی که امروزه ترکستان روس خوانده می‌شود (توران قدیم) واقع است. ایران‌ویج سرزمین سردی خوانده شده است و در وندیداد و کتیبه‌های خوارزم آنجا را سردترین ایالت دانسته‌اند.

خلاصه نویسندگان قدیمی یونانی و ایرانی و خاورشناسان نظریاتی داده‌اند که از مجموع آنها پیداست که ایران‌ویج همان خوارزم یا خیوه حالیه و رود «دائیتی» هم همان جیحون است. آنچه منطقی‌تر به نظر می‌آید آن است که شرق ایران سرزمین ایران‌وئیجه دانسته شود زیرا آریاها آسانتر می‌توانستند به جنوب بیایند، تا این که دریای خزر را دور بزنند و به غرب بروند.

اَئیرْیَنیم خْوارِنو

فرّ ایرانی. در اشتادیشت که فقط دارای ۹ بند است و از قطعات دلکش شمرده می‌شود این واژه، به معنی فر ایرانی آمده است؛ چنانکه در زامیادیشت از فر کیانی صحبت می‌شود. معمولاً در اوستا از دو فر یاد شده،

یکی فر ایرانی یا اثیرینیم خوارنو و دیگری فر کیانی یا کَوَئینم خوارنو*. در دو سیروزه کوچک و بزرگ فر ایرانی و فر کیانی با هم ذکر شده است. در زامیادیشت آمده است که چگونه فر کیانی نو به نو نصیب ناموران و پادشاهان و پارسایان گردید و از پَرتو آن رستگار و کامروا شده اند. این فر همیشه از آن ایرانیان بوده و تا دامنهٔ رستاخیز و ظهور سوشیانت از ایران روی برنخواهد تافت. در اشتادیشت آمده که فرّ ایرانی از «ستور و رمه و ثروت و شکوه برخوردار، و بخشندهٔ خرد و دانش و دولت، و درهم‌شکنندهٔ غیرایرانی است» (یشتها). ر. ک. فر.

اثیریو(ایرج)

ایرج نام پسر کوچک فریدون پادشاه پیشدادی است که کشور ایران نصیب وی گردید ولی به دست سلم* و تور* برادران بزرگتر خویش، کشته شد. منوچهر* انتقام خون او را بگرفت. معنی واژهٔ ایرج یاری‌دهنده آریائیها است. از ایرج در اوستا فقط یک بار یاد شده است. اما با توجه به یشت سیزدهم، بند ۱۴۳ که از سه کشور «اَئیریَنَ»، توئیریَنَ و «سَئیریم‌یَنَ» یاد شده است محققان برآنند که در زمان تدوین یشتهای متقدم، از داستان ایرج و برادران و تقسیم جهان به وسیلهٔ فریدون میان سه پسر آگاهی بوده است. در فروردین یشت، کردهٔ ۲۹، بند ۱۳۱ از منوچهر چنین یاد شده است: «... فروهر پاک دین منوش چیثر از خاندان اثیری (ایرج) را می ستائیم».

اثیریُوخْشَتَ

نام کوهی است که آرش* (اِرِخْش) تیرانداز آریائی از آن کوه به طرف کوه خَوانْوَنْتَ تیر پرتاب کرد. محل آن امروز به درستی معلوم نیست، ولی بعضی آن را در آمل* (چهارجوی نزدیک جیحون) و برخی در تبرستان نوشته‌اند. کوه دومی را هم بعضی مـــرو نوشته اند. از آن خوانند آرش را کمانگیر/که از آمل به مرو انداختن تیر. آمل شهری است در غرب جیحون، به فاصلهٔ یک میل در راه بخارا، از سوی مرو مقابل (برایافر برکه) به شرق جیحون است. برخی هم أثیریوخُشوتَ را کوه‌رویان دانسته اند که سابق اسم ناحیه و شهری بوده در تبرستان.

اَئیریوشَیَنَ

یا اثیریوشیانا. خان و مان ایرانیان، آشیان ایرانیها. در اوستا، خوارزم* یا ایران وَیْچه* که خیوهٔ حالیه باشد با مرو و سغد دو مملکت همسایه اش در بند ۱۳ و ۱۴ مهریشت اثیریوشین شمرده شده اند یعنی خان و مان یا اقامتگاه ایرانیان.

اثیریه

در اوستا مکرراً به واژهٔ اثیریه برمی خوریم. در خیلی از یشتها و وندیداد* این کلمه صفت و به معنی آریائی (ایرانی) است. واژه‌های اثیریه در اوستا، آریا (اریه) در فرس، ایکرانی در فارسی یکی هستند. در بند ۵۶ از تشتریشت آمده است: «اگر تشتر [ایزد باران] را مقرر بدارند، به ممالک آریائی [ایران]، لشکر دشمن داخل نشود؛ نه سیل، نه زهر، نه گردونه‌های لشکر و نه پرچمهای افراشتهٔ دشمن».

آئیریه اصولاً به معنی نجیب و شریف و نام قوم آریاست و به ایرانیان و هندوها اطلاق می شود که از شاخه‌های نژاد هندواروپایی هستند و سایر شاخه‌های این نژاد از جمله در آلمان و یونان و روم و غیره هر یک نام محلی مخصوص به خود دارند. این واژه را در فرس باستان آریَه می‌گفتند. بدون اینکه به جزئیات بپردازد واژه‌های آریــا، آریائیان، اریه، آریائیها، آریاها، آریانها، آرینها، آرین، آریائی و آریان را یکجا ذیل مادهٔ اثیریه شرح می دهیم.

آری یا آریا، نام ایالت قدیم ایران بوده که امروزه مشتمل بر خراسان شرقی و سیستان است، و نام کرسی آن در قدیم آرتاکوآنا بوده است. اسکندر شهری به نام اسکندریهٔ آره‌ایا در کنار هری‌رود بنا کرد و جمعیت و آبادی آنرا بدین شهر که شاید هرات امروزین باشد تحویل کرد (دهخدا).

شعبهٔ وسیعی از نژاد سفید را که در ایام باستانی در ایران و هند و اروپا ماندگار شدند اقوام هند و

اروپائی نامند و زبانهای هند و اروپائی از زبان مشترک آنان مشتق شده است. نام آریائی که آریائیهای شعبهٔ ایرانی و هندیِ این قوم به خود داده بودند اصلاً به معنی شریف است و نام ایران* (سرزمین آریائیها) از همین لفظ گرفته شده است. نام ایران‌وئجه (اثیرینه‌وئجه*) که در اوستا آمده ظاهراً به همین معنی است و مقصود از آن مملکت اصلی آریائیهای ایران است. جغرافیدانان قدیم یونان قسمتی از ایران را آریانا* خوانده‌اند. احتمالاً مسکن اصلی آریائیها استپ ممتد از شمال دریای سیاه و دریای خزر در جنوب روسیه تا ترکستان و رودهای جیحون و سیحون بوده است که بعدها این اقوام به جهاتی شاید اقتصادی مهاجرت کردند و دسته‌ای به جانب اروپا و شعبهٔ دیگر (شعبهٔ ایرانی و هندی) به طرف ایران و هند روان شدند. تاریخ جدا شدن شعبهٔ ایرانی و هندی از سایر آریائیها معلوم نیست ولی می‌دانیم که آریاهای هندی در دورهٔ ودائی (حدود ۱۲۰۰ ق.م) پنجاب را در تصرف داشتند. آغاز مهاجرت آریائیها را به ایران بعضی حدود ۲۰۰۰ سال پیش از میلاد دانسته‌اند. آریائیها که فلات ایران را در تصرف داشتند بعدها به قبایل چندی تقسیم شدند که نام بعضی از آنان نیز در اوستا آمده است: ۱. مادها در شمال غربی ایران ۲. پارسها در جنوب ۳. هیرکانیان در استرآباد (گرگان) ٤. پارتها در خراسان ۵. آریانها در مجاورت رود آریوس (هریرود) ٦. درانگیان در شمال غربی افغانستان، که سرزمین آنان تا سیستان (زَرَنگ در کتیبه‌های داریوش) ممتد بود. ۷. آراخوتیان در ناحیهٔ رود هلمند و شاخه‌های آن در اطراف قندهار. ۱۸ باکتریان در دامنه‌های شمالی هندوکُش تا کنار جیحون که تا مرکز ایشان بلخ کنونی بود. ۹. سُغدیان در ناحیهٔ کوهستانی میان جیحون و سیحون. ۱۰. خوارزمیان در واحهٔ وسیع خیوه. ۱۱. مارگیان در کنار رود مارگوس (مرغاب) که بیشتر در واحهٔ مرو ساکن بودند. ۱۲. ساگارتیان در زاگرس شرقی (داهه) (قومی قدیم که شعبه‌ئی از سکاها بودند و در سرزمینهای پهناوری در شمال دریای خزر زندگی چادرنشینی داشتند. آریائیها که به سرزمین ایران وارد شدند عقایدشان را نیز به مردم بومی آشکار ساختند.

مذهب آریائیهای قدیم و قبل از زرتشت. مذهب آریائیهای ایرانی و هندی در آغاز یکی بود ولی بعدها جدا شد. آریائیها معتقد به دو دسته موجودات بودند، یکی موجودات نیکوکار که به انسان خیر و رحمت (خاصه نور و باران) می‌رسانند و دیگری موجودات زشتکار که منشاء بدیها هستند و با دستهٔ اول در جنگ و ستیزند. آنان موجودات نیکوکار را گرامی داشته، می‌ستودند و برای محفوظ ماندن از شر موجودات زشتکار به خواندن دعاها و اوراد می‌پرداختند. در آغاز، آریائیها هم مانند بسیاری از ملل قدیم عناصر طبیعی از قبیل رعد و آفتاب (مهر) را می‌پرستیدند ولی بعدها به تدریج ترقی کرده، به خدای یگانه معتقد شدند. در خانواده‌های آریائی پدر اختیار تام داشت. زن بانوی خانه بود و آریائیها احترام زنان خود را بیش از سایر اقوام نگاه می‌داشتند. از وظایف مخصوص رئیس خانواده مراقبت آتشگاه خانواده و روشن نگاه داشتن آن بود. توجه به آتش و اجاق خانوادگی ما را به چگونگی گرامی داشت و اهمیت گرمی و دودمان بهتر واقف می‌سازد». مردم به سه طبقهٔ اصلیِ روحانی و سپاهی و برزگر تقسیم می‌شدند و دیگر طبقات در متن یکی از این سه طبقه بودند.

هر چند مولفین قدیم، از آن جمله هردوت و بطلمیوس، چند قوم را به نام آریائی ذکر کرده‌اند، ولی تحقیقات جدی پیرامون این کلمه در این اواخر آغاز شده است. در سدهٔ قبل، شناسائی دو شعبهٔ زبان آسیائی یعنی سانسکریت و اوستائی آغاز شد و علما به شباهت تام زبان سانسکریت با زبانهای یونانی، لاتینی و کِلتی و آلمانی پی بردند و این شباهت معلوم کرد که کلیهٔ السنه مزبور را اصلی مشترک است و خویشی و قرابت زبان اوستائی و سانسکریت به تحقق پیوست، و امروزه محققین به

وجود این خانوادهٔ لغوی همداستانند و آن را به نام سانسکریتی هند و اروپائی و هند وژرمانی وآریائی می‌نامند. این زبان شامل هفت گروه مغربی (یونانی، ایتالیائی، کلتی، تُتُنی، سقلابی، لیتوانی، چک و آلبانی) و دو گروه زبان آسیائی است که عبارت است از:

۱. گروه هندی که مشتمل بر چهارده لهجه مشتق از سانسکریت است.

۲. گروه ایرانی مشتق از اوستائی که مشتمل بر افغانی، فارسی، بلوچی، کردی، آسی، ارمنی است.

در میان لهجه های معمول اروپا تنها لهجهٔ باسک و فنلاندی و مجارو ترک از خانوادهٔ آریائی مستثنی و برکنار است و بعضی از علما از اشتراک این ملل در زبان، وحدت نژادی را نیز دعوی کرده اند (یشتها و فرهنگهای مصاحب و دهخدا).

در پایان، دربارهٔ اعتقادات قبل و بعد از ظهور اشوزرتشت باید اضافه کرد: چنانکه می‌دانیم اشوزرتشت اصل کیش کهن آریائی را تغییر داده، ایرانیان را به پرستش آفریدگاریگانه رهنمون گشت، و گاتها گویای این تجدید و تغییر است، اما قسمتهای دیگر اوستا (یشتها، یسنا) با اینکه دارای اصول زرتشتی است به خوبی یادآور کیش کهن آریائی است، و گروهی از ایزدان یا فرشتگان و بسا دیوهای آن همان پروردگاران آریائی هستند که در آغاز بین ایرانیان و هندوان مشترک بودند (پیش از جدائی)، و در کتب دینی برهمنان نیز دارای نام و نشان هستند. وید و اوستا آثاری است از برادران آریائی که امروزه پس از گذشتن چندین هزار سال می‌توانیم به معاونت این دو میراث مقدس، احساسات و خیالات نیاکان نامور خود را دریابیم.

آئیرَخ

نام کوهی است. این واژه با نام ده کوه دیگر دربند ٤ زامیادیشت آمده است که از آنها اطلاعی نداریم.

آئین

ر. ک. آئین‌نامه ها.

آئین بذ

آئین پذ، آئین پت، بویژه در ایرن باستان زمان ساسانیان رئیس محافظینِ عادات و رسوم بشمار می‌رفت و ظاهراً کارهای قضائی انجام می‌داده است.

آئین گشسب

نام سپهبدی که هرمز او را به جنگ بهرام چوبینه فرستاد و او به دست مردی زندانی کشته شد.

آئین مهر

بحث دربارهٔ آئین مهر زیاد است که چکیده‌اش این است: آئین مهر از ایران فراتر رفت، به تمام ممالکی که در تحت استیلای ایران قدیم بود رسید و از بابل، یکی از پایتختهای ایران و اقامتگاه زمستانی پادشاهان، به تمام آسیای صغیر انتشار یافت. به یونان رسید و به هر کجا که می‌رفت با پروردگاران مشابهٔ آنها خویشی به هم می‌رسانید؛ مثلاً در بابل با پروردگار محلی آنجا به نام شِمَش، در یونان با خورشیدِ یونانی به نام هلیوس و در هند با مهر آریائی درآمیخت. پس از لشکرکشی های رومیها، مهر و آئین او در اروپا انتشار پیدا کرد و وسیلهٔ انتشار آن، بیشتر سربازان رومی بودند. به قول فیلسوف و مورخ معروف فرانسه، رنان (۱۸۲۳-۱۸۹۲م): «اگر علت و حادثه ای رویش و ترقی عیسویت را بازمی داشت، هر آینه جهان از آن مهر بود». مجسمه هائی از مهر در قصر واتیکان موجود است و معابد و نقوش مهر در نقاط مختلفه به چشم می‌خورد. آئین مهر بیش از سیصد سال در ممالک روم دوام داشت و از عهد کنستانتین (۳۲٤م) رو به زوال گذاشت. ولی بسیاری از اصول آن مثل فدیه و نیاز و رستاخیز و عقیده به پل صراط و برزخ و بهشت و دوزخ و میزان و ثواب و گناه در دین عیسی باقی ماند. معبد مهر موسوم بوده به میترائوم ویا مترایه که سرداب مانند بود. از برای آئین مهر هفت

درجه و مقامِ مقدس قائل بوده‌اند واز برای دخول به هر یک از درجات آن شست و شوی مخصوصی لازم بوده که مأخذ غسل تعمید عیسویان نیز از همینجاست. روز یکشنبه را که مخصوص به خورشید بوده مقدس می‌شمرده‌اند. بزرگترین جشن مهر در روز ۲۵ دسامبر یعنی کوتاهترین روز سال بوده که روز تولد مهر تصور می‌شده. در هنگام ستایش و سرودن ادعیهٔ مهر، نوازندگی هم در کار بوده، و در مواقع مخصوص زنگ هم می‌زده‌ند. هنوز هم در آتشکده‌ها زنگ آویخته و در مواقع مخصوص نواخته می‌شود که از بقایای همان جشن است. در آئین مذهبی مهر، نان و آب انگور یا شراب را چنین کنند. مشابهات دیگری نیز مانند پوشیدن لباس، نمازهای رو به مشرق و جنوب و مغرب و بسیاری از آداب و رسوم دیگر مهری، در عیسویت دیده می‌شود. متاسفانه کتابهای مهری در دست نیست. ر. ک. مهرگان. مهر.

آئین‌نامه‌ها

آئین واژهٔ فارسی به معنای قانون، مراسم، عرف است. یکی از کتابهائی که ابن‌مقفع در قرن دوم هجری (هشتم م) از زبان پهلوی به عربی ترجمه کرده، کتاب آئین‌نامه بود (کتاب الرسوم). این کتاب، مانند خداینامه کتابی بود نیمه‌رسمی از دورهٔ ساسانیان و دارای مضامین پندآموز و تربیتی. در آنزمان در کنار این کتاب بزرگ و رسمی کتابهای اختصاصی کوچکتری هم وجود داشته که هر یک جداگانه دربارهٔ یکی از رشته‌های تعلیم و تربیت درباری بود، اما ممکن است هر یک از این کتب کوچک تنها بخشی یا منتخبی از کتابی بزرگتر مثل آئین‌نامه بوده باشد. آئین‌نامه کلاً عنوان کتابها یا رسالاتی است دربارهٔ آداب و رسوم و هنر و فنون مختلف به زبان پهلوی، مانند گزارش شطرنج و طریقهٔ نامه‌نویسی. در کتاب دینکرد، به باب (تعلیم) از کتاب آئین‌نامه تألیف آذرفرنبغ * فرخزادان ـــ اولین مؤلفِ کتابِ دینکرد ـــ اشاره شده است. مطالب منقول در کتابِ دینکرد می‌رساند که اصلِ کتاب دربارهٔ دین زرتشتی بوده است. مسعودی از آئین‌نامه‌ای یاد می‌کند که شامل «گاهنامه» نیز می‌شده است و تعداد صفحات آنرا هزاران برگ می‌داند؛ او می‌نویسد که نسخهٔ کامل آن در پیش موبدان و بزرگان است. بعضی از آئین‌نامه‌ها یا قسمتهائی از آنها که جنبهٔ غیردینی داشته در اوائل قرن دوم هجری به زبان عربی ترجمه شده است و چنانکه گفتیم مترجم یکی از آنها بنا بر قول ابن‌ندیم، روزبه، پسر دادویه معروف به عبدالله بن مقفع * بوده است. بعضی آئین‌نامه‌ها دربارهٔ آئین جنگ، تیراندازی، چوگان بازی، پیشگوئی و راههای مختلف آن و تربیت و آداب معاشرت و مانند اینهاست. ابوریحان بیرونی دوبار در کتاب آلاثین به این آئین‌نامه‌ها اشاره می‌کند: یکی در وجود مومیا در خزائن پادشاهان ساسانی، و دیگر در هنگام توصیف مارمهره. اخیراً نیز ترجمهٔ عربی آئین‌نامهٔ مختصری منسوب به اردشیر منتشر شده است. این رساله شامل گفته‌هائی منسوب به این پادشاهان است در مورد آداب و رسومی که اجرای آنها خصوصاً برای طبقهٔ اشراف ساسانی لازم بوده است. همچنین شامل اطلاعاتی است دربارهٔ طبقه‌بندی اجتماعی ساسانی.

آئینه سکندری

کتابی است دربارهٔ تاریخ ایران باستان تالیف میرزا آقاخان کرمانی (۱۳۱۷-۱۲۷۰هـ). مولف در این کتاب مطالب تاریخی و افسانه‌ای را درهم آمیخته و برای کلمات فارسی معانی و اشتقاقات بی اساس آورده است.

آئینهٔ گیتی نما

جام کیخسرو یا جام جهان‌نما. جامی متعلق به کیخسرو از شاهان کیانی که احوال و حوادث گیتی را نشان می‌داد. بنا به گفته فردوسی، کیخسرو در جام نگاه کرد، زندان بیژن را دید و رستم را به جستجوی اوفرستاد.

آئین هوشنگ

کتابی مذهبی، اخلاقی و فلسفی‌گونه، به فارسی، در بیان عقاید پارسیان، مشتمل بر چهار رساله. ۱) نامه خویشتاب در اثبات واجب، از پیشتاب شاگرد ساسان پنجم. ۲) زردست افشار، در شناختن گوهر خرد، از آهوشکوی شاگرد ساسان دوم. ۳) زنده‌رود در بقای روح، از زنده‌آزرم. ٤) زوره‌ی باستان، در شناختن آغاز و انجام زمان و جهان و جهانیان و شناخت راه نیک از بد، گفتار ابراهیم زردشت، ترجمهٔ آذرشروه اسپهانی از دیباچهٔ رساله های اول و دوم و سوم برمی آید که در زمان خسروپرویز تالیف شده است و رساله چهارم در زمان انوشیروان. مانکجی لیمجی هاتریا که بر رسائل مزبور مقدمه نوشته متذکر گردیده که ترجمهٔ این رساله ها از پهلوی و در ۳۰۰ سال قبل از طبع کتاب صورت گرفته است. کتاب در ۱۹۲٦ در تهران به طبع رسیده است. نامه‌های یاد شده را برخی ساختگی می دانند.

آئین یاوَ

در فروردین یشت، نام او با پسرش ویوارِشوَ ستوده شده. در جائی دیگر از همین یشت فروشی پسر دیگرش به نام وهُوپرِسَ ستوده شده است.

آئیویاَانگهَنَ

کُشتی *، کمربند، همیان، و آن عبارت از کمربند یا بندی است که هر زرتشتی پس از سن هفت سالگی ناگزیر از داشتن آن است. از بندهای ۱۳ و ١٤ تیریشت برمی آید که در گذشته پس از سن پانزده سالگی کُشتی می بسته اند، چه در بند ۱۳ آمده که تشتر با همیانش به صورت جوانی ۱۵ ساله ظاهر می شود. این بند از ۷۲ رشته از پشم سفید گوسفند یا کرک بز بافته می شود و ۳ بار به دور کمربند بندند. عدد ۷۲ به مناسبت ۷۲ فصل یسنا است و ۳ بار به دور کمر بستن اشاره است به اندیشه و گفتار و کردار نیک. در روزی که مراسم کشتی بندی به عمل می آید در همان وقت به بچه نیز سدره * می پوشانند، و آن عبارت است از پیراهن سفیدی که در زیر لباس می پوشند. کشتی از عهد بسیار قدیم در میان اقوام آریائی معمول بوده است به طوریکه پیشوایان برهمائی نیز چنین بندی به گردن آویخته به طرف شانهٔ راست حمایل می‌کنند.

آئیوی خْوَرِنَ

نام یکی از پارسایان و ناموران که در فروردین یشت فروشی اش ستوده شده است.

آئیویسروثریم گاه

گاه چهارم از پنج گاه شبانه روج است و آن از سرشب است که ستارگان در آسمان پدیدار شوند تا نیمه شب. و نیز نام نیایش چهارم از نمازهای پنجگانه شبانروز. و نیز نام ایزد نگهبان این گاه، سروثریم است. ائیوی به معنی بَر، بالا، رو است و جزء دوم به معنی سرودن و خواندن. پاره‌ای از اوستاشناسان ائیبی گیه را مرادف آن دانسته و گیه را از کلمه گاه به معنی سرودن و خواندن مشتق می دانند. پاره‌ای دیگر ائیبی‌گیه را ایزد نگهبان زندگی شمرده‌اند. دو همکار ائیوی سروثریم یکی «فرادت‌ویسپم هوجیائیتی *» است ودیگری «زرتشتروتم *».

آب

(در اوستائی آپ و در پهلوی، آو) یکی از چهار آخشیج (عنصر) پیشینیان است که ایرانیان باستان نمی بایستی آن را آلوده سازند. آب، بعد از آتش گرامیترین عنصر بوده است. در آئین مازدیسنی و زردشتی به واژه های زیادی از این ریشه مانند آبان *، آبان‌یشت * و جشنهای آبانگان *، آب‌ریزان * و آناهید * برمی خوریم که در ردیف خود یاد شده اند. فرشتهٔ نگهبان آب آپَم نپات * نام دارد.

آباده زرتشت

نام یکی از چهار محلهٔ نیریز از شهرهای فارس.

آبادیان

اُمتان مه‌آباد * را گویند. و گفته اند آن نخستین

پیامبری بوده است که به عجم مبعوث شد و در کتاب اورا دساتیر* خوانند (به نقل از برهان قاطع)

آبان

نام ماه هشتم از سال خورشیدی و نام روز دهم از هر ماه. و آن بودنِ خورشید باشد در برج کژدم. آبان ایزد موکل بر آهن است و تدبیر امور و مصالح ماه آبان به او تعلق دارد. «پارسیان روز آبان از آبان ماه را عید کنند و آبانگان نامند». آبان از آپ* اوستائی و اپی پارسی باستان و آپ پهلوی است به معنی آب برآمده است. در اوستا بارها «آپ» به معنی ایزد نگهبان آب و همه جا به صیغهٔ جمع آمده است. نام هشتمین ماه سال و دهمین روز هر ماه نیز که آبان است به صیغه جمع و به جا مانده است؛ پاسبانی این ماه و این روز به ایزد آبها سپرده شده است. چنانکه از بُندِهِش برمی آید نام ماه و روز مزبور آپان است. ضرب المثلی درباره آبان: «آبان‌ماه را بارانکی، دیماه را برفکی، فروردین ماه شب ببار روز ببار» یعنی برای خوبی زرع بارانی اندک به آبان و برفی کم به دی و به فروردین باران بسیار باید.

آبانگان

بنا به رسم کهن هر وقت نام روز و ماه یکی بود آن روز جشن گیرند. روز آبان (دهم) از ماه آبان را آبانگان گویند. روز دهم آبان، در جشن آبانگان، پارسیان به ویژه زنان در کنار رود یا دریا ایزد نگهبان آب را نیایش کنند. این روز ویژهٔ یکی از بزرگترین ایزدان مورد ستایش ایرانیان قبل از زرتشت یعنی ایزد اناهیتا*، ایزد سر پرست آبهای روان و ایستا و دریاها و رودها و چشمه‌سارهاست، یشت پنجم اوستا، موسوم به آبان یشت* در توصیف مقام و نیرو و ستایش این ایزد است. از جمله رویدادهای این روز آنکه در دوران جنگهای میان ایرانیان و تورانیان، به فرمان افراسیاب کاریزها و نهرهای آب‌ویران و پر شده است. زو* پسر تهماسب دستور داد تا آن کاریزها را آباد و لایروبی کردند و أنهار بزرگ آب روان ساختند و به همه جا ترتیبی دادند تا جویهای آب برسد. در این روز بود که به همهٔ مردم کشور آگاهی رسید که پادشاهی از ضحاک* بشد و فریدون* به پادشاهی رسید و مردمان پس از دورانی دراز ایمن و آسوده خاطر شده و به کارهای خود پرداختند. انگیزه‌ای دیگر برای این جشن، آنکه مدت هشت سال در ایران باران نبارد و بر اثر این مصیبت، خشکسالی و قحطی به وجود آمد. بسیاری از مردمان تلف شدند و بسیاری ترک شهر و دیار کرده به جاها و سرزمین های دیگر رفتند. سرانجام پس از هشت سال، در چنین روزی باران بارید و خشکسالی و بیماری و ناداری و رنج از میان رفت. به همین جهت مردمان این روز را گرامی داشته و هر ساله به جشن و سرور و شادمانی پرداختند.

آبانگاه

نام ایزدِ موکل بر آب*، و نام روز دهم فروردین ماه گویند اگر در این روز باران ببارد آبانگاهِ مردان است و مردان به آب درآیند و اگر نبارد آبانگاهِ زنان باشد و زنان در آب شوند و این عمل را بر خود شگون دانند (برهان).

آبان‌نیایش

یکی از نیایشهای پنجگانه: خورشید، مهر، ماه، آب آتش. آبان نیایش یا ردویسور نیایش، در ستایش ایزد ناهید* است. اردویسور یا اَرِدْویسور ناهید با اَردویسوَر آناهیت* (اوستائی) سرچشمهٔ مینوی آبهای جهانی است. بندهای ۱ تا ۷ اردویسورنیایش که آبان‌نیایش نیز نامیده می‌شود از فقرات اولیهٔ آبان یشت است یا از یسنای ۶۵. اردویسورنیایش در کنار رود و جوی و نیز در آبان روز هر ماه خوانده می‌شود. خواندن آبان‌نیایش را ثواب می‌دانند، به ویژه در روز آبان، کنار جوی و دریا. نزد پارسیان معمول است در چنین روزی کنار دریا به نیایش می‌پردازند. ر.ک. آب، آبان.

آبان‌یشت

آبان‌یشت که متعلق به فرشتهٔ آب و ناهید است یکی

از یشتها یا قصاید بسیار بلند اوستاست که مرکب از ۳۰ کرده و مجموعاً ۱۳۳ بند است. مندرجات آن را به دو جزء می‌توان تقسیم کرد. قسمتی در مدح و توصیف ناهید است و قسمت دیگر از ستایندگان وی صحبت می‌شود. این جزء اخیر را قسمت تاریخی این یشت می‌توان محسوب داشت چه در آن از پادشاهان و نامدارانی یاد شده است که هر یک به نوبت خویش ناهید را ستوده و خواهشی داشتند.

در میان این نامداران از غیرآریائیانی مثل اژی‌دهاک * (ضحاک) و تورانیانی مثل افراسیاب و برادرش ارجاسب که از برای ناهید فدیه آورده و توفیق و رستگاری درخواست کردند، اما کامروا نشدند نیز نام برده شده است. برخی از این پادشاهان و نامداران نیز همانند که در شاهنامه جزو شهریاران سلسلهٔ پیشدادی شمرده شده‌اند، مثل هوشنگ * و جم * و فریدون و گرشاسب *. ولی در آبان‌یشت از سایر شاهان پیشدادای مثل تهمورس * و منوچهر * و نوذر * و زاو * (زاب) اسمی نیست جز اینکه در بندهای ۷٦ و ۹۸ از خاندان نوذر ذکری شده است. اما در رام‌یشت، در بند ۱۱ در جزو پیشدادیان پس از هوشنگ از تهمورس (تخمواُرُپَ) یاد شده است. اسامی برخی از پادشاهان سلسلهٔ کیانی نیز مثل کیخسرو *، کیکاوس * و کی‌گشتاسب * در آبان‌یشت مذکور است و از کیقباد، موسس سلسلهٔ کیانیان در سایر قسمتهای اوستا چنانکه در بند ۱۳۲ از فروردین یشت و در بند ۷۱ از زامیادیشت ذکری شده است. از لهراسب * (اُورْوَت اسپ) نیز در بند ۱۰۵ آبان‌یشت اسم برده و گفته شده که پدر ویشتاسب (گشتاسب) می‌باشد. نامداران و پادشاهانی که از برای ناهید فدیه آورده‌اند گروهی پیش از زرتشت می‌زیستند و گروهی دیگر معاصر وی بودند. مندرجات آبان‌یشت بنا به ترتیب بندها ازاین قرار است:

بندهای ۱ تا ۱۵ در مدح و ثنای اردویسور ناهید است. بندهای ۱٦ تا ۸۳ از پادشاهان و نامدارانی که پیش از زرتشت ناهید را ستوده‌اند یاد می‌کند. بندهای ۸٤ تا ۹٦ از مینوی نژاد بودن ناهید و نزول وی از کرهٔ ستارگان به طرف زمین صحبت می‌دارد و حاوی دستور ناهید است که چگونه باید مردم اورا بستایند. بندهای ۹۷ تا ۱۱۸ دگرباره از ستایش پادشاهان و نامدارانی صحبت می‌دارد که معاصر زرتشت بودند. و بندهای ۱۱۹ تا ۱۳۲ در تعریف و توصیف ناهید است. استاد پورداود در تفسیر آبان‌یشت تذکر می‌دهد که نامدارانی که در آبان‌یشت و سایر یشتها فدیهٔ خونین نثار فرشتگان و ایزدان می‌کنند متعلق به عهد پیش از زرتشت می‌باشند هرچند که نامداران معاصر زرتشت نیز فدیهٔ خونین آورده‌اند که مسلماً این طرز عبادت آنان پیش از گرویدن به دین زرتشت بوده است تاریخ تدوین آبان‌یشت یا یشت پنجم عهد هخامنشی و محتملاً سده چهارم پیش از میلاد است. برای آگاهی بیشتر به یشتهای پورداود مراجعه گردد

آب‌پاشان

ر. ک. آب‌ریزان.

آب تیرگان

ر. ک. آب ریزان.

آبتین، آتبین، آثویه

پدر فریدون است و در اوستا از او جزو دانایان که رهنمای مردم و پیشوای دینی بوده یاد شده است. آبتین را یکی از ستایندگان فرشتهٔ هوم * دانسته‌اند که در عوض خدا به او پسری چون فریدون عنایت فرمود. صاحب برهان معنی آن را نفس کامل و نیکوکار و صاحب گفتار و کردار نیک و اسعدالسعد آورده است. در اوستا، آثویه * ضبط شده و بنابراین صحیح آن آتبین است که ناسخان در رسم‌الخط آن را به آبتین تبدیل کرده‌اند، اما در سانسکریت آپتیه با تقدیم «پ» بر «ت» آمده و بنابراین آبتین نیز محملی پیدا می‌کند.

آبخاز

نام قومی و نیز ناحیتی به قفقاز. آبخاز مسکن این قوم

بود این ناحیت در جنوب کوبان در مرتفعات اول قفقاز از سوی دریای سیاه واقع شده و به دو بخش آبخاز بزرگ و کوچک تقسیم می‌شود. صاحب مؤیدالفضلا گوید در قدیم شاه و مردم آنجا مُغان بوده‌اند. و صاحب برهان قاطع گوید که «بدانجا دیریست عظیم». این مملکت سابقاً جزو ایران بوده و سپس عثمانیان آنجا را متصرف شده‌اند.

آبِرِت

یکی از طبقات هفت‌گانهٔ پیشوایان و چنانکه از نامش برمی آید خدمت آب در آئین یزشنه * به او محول بوده است و مانند سَرَوُشاورز * در هنگام یزشنه جائی برای او در یزشنگاه معین نشده، چه وظایف اورفتن و آوردن چیزی و به جای خود گذاردن است. بنابراین مقتضی آن نیست که جائی مانند سایر موبدان داشته باشد. آبرت دارای چهارمین رتبه در مراسم موبدی است.

آبرویز

معرب پرویز، نام پادشاه ساسانی.

آبرهام

به معنی طبیعت، و گویند نام ایزدی است که تدبیرکنندهٔ عالم است و نام پیغمبری هم هست (برهان). درفارسی پرهام.

آبریزان، آبریزگان

ابوریحان بیرونی در سخن از ماهها و جشنهای ایرانیان در «آثارالباقیه» گوید: «روزسی ام از بهمن ماه را که انیران روز باشد در اصفهان آبریزگان (آفریچگان) خوانند یعنی ریختن آب، و این نام از این روست که در روزگار پیروز (فیروز) نیای انوشیروان باران نبارید و مردم ایران دچارخشکسالی شدند. پیروز در این سالها باژوساو از مردم نگرفت و درهای گنجینه‌های خود بگشود و آنچه خواسته (اموال) در آتشکده‌ها بود به مردم وام داد و همه را مانند پدری که فرزند خود را بنوازد، بنواخت، آنچنان که کسی در این سالها از گرسنگی نمرد.

آنگاه پیروز به آتشکدهٔ نامبردار آذرخوروا (ابوریحان آذرفرنبغ * را آذرخوروا می‌نویسد) که در فارس است اندرآمد، در آنجا نماز گذارد و ستایش خدای به جای آورد و درخواست که این گزند را از مردم گیتی بگرداند. پس از آن به سوی آتشدان (کانون) روی آورد، دید نگهبانان و هیربدان که پیرامون آتشدان ایستاده بودند و درودی که باید از برای پادشاهان به جای آورند از برای او به جای نیاوردند. پیروز سه بار دست و بازوی خود گرداگرد آن زبانه بگردانید و آن به سینه خود نزدیک کرد، با آنکه آن زبانه به ریش وی رسید اما نسوزانید. آنگاه گفت پیروز: «خداوندگارا، همهٔ نامهای توفرخنده است، اگر فرو نباریدن بخشایش باران از گناه من و نهاد بد من باشد مرا از آن آگاه ساز تا من خود را از میان بردارم، و اگر از چیز دیگر است از آن هم مرا و همه مردم‌جهان‌را بیاگاهان. خدایا، بخشایش باران خود را از ما دریغ مدار.» سپس پیروز از گنبد بیرون رفت و بر دنبکا (دُنْبَکا تخت مانندی است کوچک که از زر ساخته شده و روی آن نشینند] برنشست. رسم چنین بود که در آتشکدهٔ بزرگ یک دُنبکا از زر می‌نهادند و هر آنگاه که پادشاه بدانجا می آمد به روی آن می‌نشست. پس ازآنکه پیروز نشست، نگهبانان و هیربدان بر او گرد آمدند و آنچنان که در آئین پادشاهان بود بدو نماز بردند و درود گفتند. پیروز به آنان گفت چه سخت‌دل و ستمکار هستید که آنگاه، آئین درود به جای نیاوردید. آنان بدو گفتند: چون در آنگاه، نزد برتر از تو ایستاده بودیم روا نبود که ادب فرو گذاشته ترا نماز بریم. پیروز پاسخ آنان را شنید و پسندید، پس آنگاه از شهر آذرخوروا بدرآمد، به سوی شهر دارا روی آورد، تا به جائی رسید که اکنون در این روزگار ما در فارس آنجا را روستای کامفیروز خوانند، در این روز آنجا بیابانی بیش نبود و هیچ گونه آبادانی نداشت. همینکه پیروز به آنجا رسید ابر برخاست و باران فرو بارید، بارانی که تا آنروز مانند آن دیده نشده بود. آنچنان که سراپردهٔ پادشاه را آب فراگرفت از ریزش این باران. پیروز

دانست که درخواست نیایش وی به درگاه خداوند پذیرفته شد. آنگاه سپاس به جای آورد و به مردم بینوا چیز بخشید و بزم شادمانی برآراست و از آنجا بیرون نرفت تا در آن سرزمین روستای بزرگی بنیاد نهاد و آنرا کامفیروز نامید. پیروز (فیروز) نام اوست و کام به معنی خواست و آرزوست، یعنی پیروز در اینجا به کام خود رسید. مردم از خوشی و شادی که به آنان روی داده بود به روی همدیگر آب پاشیدند و این آئین تا به امروز در ایران پایدار است از اینرو است که در همه جا و در اصفهان نیز به یاد روزی که بر ایرانیان باران فرو بارید جشن می‌گیرند و آب و گلاب می‌پاشند.» در برهان و بعضی کتب دیگر جشنی است که به سیزدهم تیر (تیر روز از تیرماه) ضبط کرده‌اند در آبانگان* نیز نظیر آن دیده شد. آب پاشان و آب تیرگان نیز گفته‌اند.

آبِستا ــ آبِستا

همان اوستا است: چو اینجا معنی قرآن ندانم/روم آنجا که آبستا بخوانم (خاقانی).

ابن البلخی

نویسندهٔ کتابی در تحقیق تاریخ قدیم ایران و ذکر فارس و مختصات نواحی آن. ابن البلخی این کتاب را به ابن ملکشاه سلجوقی (۵۱۱-۴۹۸) تقدیم داشته است.

ابن حوقل

شهرتِ ابوالقاسم محمد بغدادی معاصر منصور بن نوح سامانی بود. در ایام همین پادشاه در ۱۳۳۱ به عزم سیاحت و تجارت از بغداد بیرون شد، ممالک اسلامی را در مدت ۲۵ سال طی کرد و مجموعهٔ اطلاعات خود را در کتاب المسالک والممالک نقل کرده است که در آن راجع به زرتشتیان نیز مطالبی به چشم می خورد.

ابن خلدون

(۸۰۸-۷۳۲هـ). مورخ و متفکر نام‌آور اسلامی زادهٔ تونس. وی در مقدمهٔ کتاب تاریخ خود که به مقدمهٔ ابن خلدون معروف است شرح عظمت و علم ایرانیان را در دوران باستان نوشته است و آورده است که چگونه اسکندر و یونانیها و اعراب آن نوشته‌ها و آثار را از بین بردند.

ابن مقفع

عبدالله یا روزبه فرزند دادویه، مقتول به سال ۱۴۲هـ یا ۱۴۳هـ یا ۱۴۵هـ که اصل وی از فیروزآباد فارس است. او در آغاز کاتب عیسی بن علی بود و یکی از ناقلان بزرگ کتب از فارسی به عربی است. از تألیفات اوست: التاج در سیرت انوشیروان، آئین‌نامه، کلیله و دمنه، الادب الکبیر، الادب الصغیر. او به تحریک سفیان بن معاویه و موافقت منصور خلیفه در ۳۶ سالگی به وضع فجیعی کشته شد: ابتدا دستها و پاهای او را قطع کردند و جلو چشمش به آتش تنور انداختند؛ در کیفیت مرگ او روایات مختلف است. در کتب لغت عرب آرند که نام او پیش از مسلمانی روزبه و نام پدرش دادبه یا دادویه یا داد جشنش و کنیت او ابوعمرو بوده، و پدر او را از آن روی مقفع گفتند که حجاج او را بزد و دست وی «تیرا» (چیز و چروک و شکنجی که در اثر ضربه در اندام به هم رسد) گرفت و ترنجیده گشت. این روایات در بارهٔ ابن مقفع قابل تأمل و توجه است:

۱. شب روزی که می بایست به دست عیسی بن علی، عم سفّاح و منصور دوانقی نخستین دو خلیفهٔ عباسی، مسلمانی اختیار کند، چون عشا بگستردند ابن المقفع بر خوان، هم به رسم مجوسان زمزمه گرفت، عیسی بدو گفت: «با نیت مسلمانی نیز زمزمه آری؟» گفت «آری نخواهم شبی را بیدین به روز کردن» و بامداد در محضر عیسی و گروهی از قائدین اسلام آورد.

۲. ابن المقفع، سفیان بن معاویه بن یزید بن المهلب بن ابی صفره را سبک داشتی و استهزا کردی و او را جز به نام ابن المُغتَلمه (یعنی زن تیزشهوت یا هر جنس ماده که شهوت بر او غلبه کرده

باشد) نخواندی ودر آن را ه گزاف و اغراق رفتی.

۳. برای از بین بردن ابن‌المقفع توطئه کردند و حتی به خط او امان‌نامه پیش‌نویس کردند که هرگاه خلیفه به عم خود عبدالله غدر آورد زنان او را بی طلاق بیزاری و ستور او وقف و بندگان او آزاد و مسلمانان از بیعت او یله باشند. منصور نامه را که برای توشیح او برده بودند از نویسنده جویا شد و گفتند ابن‌المقفع کاتب عمّان تو و عیسی و سلیمان. منصور نامه به سفیان والی بصره نوشت و به کشتن او فرمان داد.

٤. سفیان نیز وقتیکه ابن‌المقفع به حجره اش آمد گفت: «آنچه مادرم را بدان برمی‌شمردی بیاد داری؟» ابن‌المقفع بهراسید و به جان خویش زنهار طلبید، ولی سفیان گفت: «مادر من مغتلمه باد اگر ترا نکشم بکشتنی نو و بی مانند»، پس فرمان کردی تا تنوری برتافتند و اندامهای او یک یک باز می‌کرد و در پیش چشم او به تنور می افکند تا جمله اعضای او بشد، پس سر تنور استوار کرد و گفت: «بر مثله تو مرا مواخذتی نرود چه تو زندیقی بودی و دین بر مردمان تباه می‌کردی!» در این هنگام از عمر ابن‌المقفع ۳٦ سال می‌گذشت.

۵. ابن‌المقفع بر سفیان بسیار استخفاف کردی و از جمله چون سفیان را بینی سخت کلان بود هرگاه به وی درآمدی گفتی «سلام علیکما» یعنی درود بر شمایان باد؛ بر تو و بینی تو.

و روزی سفیان می‌گفت: «ما ندمت علی سکوت قسط» یعنی من هیچگاه بر خاموشی پشیمانی نخوردم. ابن‌المقفع گفت: کنگلاجی زیب و آذین توانست چگونه بر آن پشیمانی خوری؟ و کنگلاجی یعنی آلکنی زبان، گرفتگی زبان. و یک روز در سر جمع از وی پرسید: «چه گوئی در حکم ارث مرده ای که از او زنی و شوئی بازمانده است؟» و سفیان گفت: «سوگند با خدای که تن او ریزه ریزه از هم باز کنیم» و او را به قتلِ مثله کشتن می خواست، تا نامهٔ خلیفه در امر قتل ابن‌المقفع برسید و او وی را بکشت. طرق دیگری نیز از جمله در چاه افکندن و یا با دمه حمام قتل او را گفته اند.

٦. این را نیز گفته اند موقعی که از برابر در مهر می‌گذشت و فردایش بایستی تغییر دین بدهد چنین گفت: ای خانهٔ دلدار که از بیم بداندیش/روی ازتو همی تافته و دل به تو دارم/رو تافتنم را منگر زانکه به هر حال/جان بهر تو می بازم و منزل به تو دارم.

یا: ای خانهٔ مهر، گر شدم از تو برون/ با چشمی اشکبار و قلبی پرخون/سوگند به خاک درت ای درگه مهر/تن بردم و دل نهادم آنجا به درون. شرح خدمات ابن‌المقفع مفصل است و چنانچه آمد، در ۳٦ سالگی که به قتل رسید دارای تالیفات بسیار بود. از آثاری که از پهلوی به عربی ترجمه کرده است کلیله و دمنه و خداینامه است. بعضی از کتب و رسایل ارسطو را در منطق نیز به عربی درآورد. از دیگر آثارش ادب‌الصغیر، ادب‌الکبیر و الیتیمه به چاپ رسیده است. منصور دیوان انشاء خود بدو داد. در صحت اسلام او بعضی تردید کرده‌اند و او را از زنادقه شمرده اند.

ابن‌الندیم

ابن‌الندیم، شهرت ابوالفرج محمد بن اسحاق، متوفی ۳۸۵ هـ است. اثر معروف وی کتاب الفهرست* است در ده مقاله که آن را در ۳۷۷ هـ به پایان رسانده و مشتمل است بر فهرست کتابهای موجود کلیهٔ ملل از عرب و غیر آن.

ابوریحان بیرونی

(۳٦۲ تا ٤٤٠هـ) کتب آثارالباقیه و التفهیم او ما را به خیلی از آداب وسنتهای گذشتگان ایران باستان و دین قدیم راهنماست.

آبوزرجمهر

ر. ک. بزرگمهر.

آبهرگ

از موبدان و مفسرین و شارحین زند و اوستا در زمان ساسانیان.

آپَ، اَپَ

ر. ک. آب.

اَپاختَر

باختر*. در اوستا، اُپاختر شمال است. در مزدیسنا، باختر پایگاه اهریمن و دیوان، و دَرِ دوزخ و آسیب دانسته شده است. چنانکه جنوب جایگاه فروغ و گذر بهشت است.

اپارسن

ر. ک. اوپائیری‌سئن.

اَپاتِزْ

از واژه‌هائی است که با یسنا و مشتقات آن همراه می‌آید و به معنی ستایشی است که رفع بلا از آن خواستارند. یعنی با ستایش چاره کردن و با پرستش درمان کردن و یا زدودن و دور کردن و برکنار کردن آسیب و رنج با نماز و درود.

اَپَئوااوروِیم

یعنی «نه پیش از این» یا «آنچنان که پیشتر نبوده». مرادِ پیامبراین است که درود وستایش تو، آنچنان که در دین مزدیسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود ونیایش نشنیده است.

اَپَئوشَ

دیوخشکی. در تیریشت یا تشتریشت، از دیوخشکی یا اَپَئوشَ یاد شده که در برابر تشتر* ایزدِ باران است ولی تشتر به قدرت اهورامزدا بر او پیروزی یابد. این مبارزه در ادبیات مزدیسنا و یشتِ مربوطه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، به ویژه در مملکتی چون ایران که کم‌آبی داشته است. تشتر ستارهٔ باران نیز خوانده شده است و اپئوش که لفظاً هم به معنی خشک کننده است، رقیب تشتر، فرشتهٔ باران است.

اَپَخشیرا

اپخشیرا و انگهو نام دو سرزمین است. در بند ۱۲۷ فروردین یشت، فروهرهای پاکدینانی به نامهای آشَ‌نِمَه و ویدَت گاو (از مملکت انگهوی) و پَرْشَتْ گاو و دازگرو گاوَ (از مملکت اپخشیرا) ستوده شده است. تعیین محل این دو مملکت فعلاً ممکن نیست، همین‌قدر می‌دانیم که هر دو در ایران‌زمین واقع بوده است چرا که اسامی اشخاصی که منسوب به آنهاست ایرانی است. اسم مملکت اپخشیرا هم خود دلیل ایرانی بودن این مملکت است چه این کلمه به معنی بی شیر است.

اپرواز

پرویز*.

اَپرویز

پرویز*.

اپرویژ

اپرویژ برادر مسمغان* ری بود که در سال ۱٤۱ با برادرش در سرلشکریان خویش گرفتار تازیان شدند. دو دختر مَسْمَغان به رسم ارمغان به بغداد نزد خلیفه فرستاده شد. خلیفه در آن زمان المنصور بود.

اپم نپات

ایزد نگهبان آب. ر. ک. اناهیتا.

آپَ ناویا

یعنی آبی‌که در آن ناورَوَدْ. یا ناو در آن تواند تاخت، آب قابل کشتی رانی. در گزارش پهلوی (زند) آب ناوتاک آمده (تیریشت بند ۲۹).

اپیوه

ر. ک. ائی پی ونگهو، کی اپیوه.

ات

ر. ک. ایدون.

آتبین

ر. ک. آبتین.

اَت تاوَخْشیَه هایتی

هر یک از فصول گاتها به کلمه با کلمات اول خود نامیده می شود، چنانکه فصل سوم اهنودگات* به نام

تاوخشیه هایتی نامزد شده است.

اَتَ جَمیاتْ یَتْ آفرینامی

در انجام سروش باژ* نیز این نیایش آمده و از یسنای ۶۸ فقرهٔ ۱۹ برداشته شده است. در انجام هر چهار آفرینگان تکرار گردیده و در فقرهٔ ۱۲ از نخستین آفرینگان (آفرینگان دهمان*) نیز به آن برمی خوریم. اث جمیات... شبیه است به آمین عبری که از دین یهود به عیسویت رسیده و بعدها در اسلام رواج یافته و امروزه پیروان ادیان سامی مذکور در انجام دعا به زبان آرند. در پازند و فارسی به جای کلمهٔ آمین «ایدون باد» گویند که معنی آن می شود «چنان پیش آید که من آرزومندم».

آتَر، آتَرْش

همان آتش* و آذر* است. به کردی «آگِرْ» و «هیرْ». آذر نام ایزدی است که مظهر و نگهبان آتش باشد. نهمین روز و ماه زرتشتیان به همین نام موسوم است. به معنی نور، پرستش سو (قبله) نیز هست. آدریان یا معبد زرتشتیان از همین واژه آتر یا آذر مشتق شده و به معنی محل نگهداری آتش آذر و آتشکده* است.

آتِر پات

آذرباد، کسی که در پناهِ آتش است. بند ۱۰۲ فروردین یشت.

آتْرَتْ

پدر گرشاسب، و برابر ملحقات شاهنامه از نواده های جمشید می باشد. جمشید پس از شکست از افراسیاب به زابلستان رفت و در آنجا مخفیانه با سمن ناز که شیفته او شده بود ازدواج کرد. کورَنْگ شاه زابلستان می خواست او را دستگیر کند و تحویل افراسیاب دهد، ولی سمن ناز وساطت کرده نجاتش داد. پس از آنکه سمن ناز پسری به نام تور زائید جمشید رهسپار چین و در آنجا دستگیر و به فومان ضحاک با اره به دو نیم گردید. خبر به سمن ناز که رسید با زَهر خود را کشت. اترت، پورِ شَمْ پورِ تورَک، پورشید سب پورِ تور پورِجمشید است.

آتر چیترَ

بنا به فرگرد ۱۸ وندیداد، بند ۵۲ آتر چیتر یا آذرچهر نام یکی از پهلوانان منسوب به خانوادهٔ گشتاسب شاهنشاه کیانی است.

آتِرخْوارنَه

این نام در اوستا یک بار در یشت سیزدهم آمده و فروشی اش ستوده شده است. به احتمال، وی یکی از پسران کَوی ویشتاسب بوده. این اسم از دوجزء آتر به معنی آذر و آتش و خوارنه یا خوره به معنی فر تشکیل شده که مجموعاً به معنی دارندهٔ فر آذر، آتشفر، است.

آتِردات

آذرداد، در وندیداد فرگرد ۱۸، بند ۵۲، و نیز بند ۱۰۲ فروردین یشت به چنین اسمی برمی خوریم.

آتِردَئنگهو

یعنی از مملکت آذر، درفرگرد ۱۸، بند ۵۲ وندیداد به چنین اسمی برمی خوریم، و یعنی کسی که ایزد آذر، پاسبان کشور پشت وپناه او است.

آتِرزَنتو

آتش پرگنه؛ یعنی کسی که از سود ایزد آذر، پرستار پرگنه (ایالت) برخوردار است. در پهلوی آتورزند به معنی از ناحیه آذر آمده است فرگرد ۱۸ وندیداد، بند ۱۰۲ فروردین یشت.

آتِرسَوَه

دارندهٔ سودِ ایزد نگهبان آذر، آتش سود. (بند ۱۰۱ فروردین یشت).

آتَرْفَرَنْبَغ پسر فرخزات

او در بغداد در زمان خلافت مأمون (۲۱۸-۱۹۸) کتاب معروف دینکرد را که مهمترین و بزرگترین کتاب پهلوی و راجع به مسائل دینی و عادات و رسوم و سنت ها و تاریخ و ادبیات مزدیسنا است در نه جلد

به زبان پهلوی تالیف کرد. و دستور دیگری موسوم به آتر پت پسر هومت آن را به انجام رسانیده است. در کتاب سوم دینکرد فصل ۴۲۰، بند ۴ نام آترفرن بغ پیشوای پاکدینان و از خاندان آذر پاد ذکر شده است. علاوه بر دینکرد، یک رسالهٔ مختصر پهلوی هم از آترفرن‌بغ در دست است. آذرفرنبغ * فرخزادان همان آترفرن‌بغ است.

اترمهان پدر میتر خورشیت

این نام در داتستان دینیک * از نوشته های پهلوی آمده است. میترَخُورشیت پسر آترَمهان و مزدیسنان دیگر نود و دو پرسش از منوشچهر موبد بزرگ کرده اند که وی پاسخ گفته است.

آتَرُوان، آثورنان

آتروان که به صورتهای آتوربان، اثورنان و آذربان هم آمده یعنی نگهبان آتش و عنوان پیشوای مذهب زرتشتی است امروز به جای این کلمه موبد گفته می شود. در ریگ‌وید * هندوان و در اوستای ایرانیان اسم پیشوای دینی هر دو دسته آریائیها آترون یعنی آذربان است و آن کسی است که از برای نگهبانی آتش * گماشته می شود (آذر پیرا *). در برابر طبقهٔ آتورنان، طبقات رزمجویان و کشاورزان و پیشه‌وران بودند که به ترتیب رتیشتاران *، واستریوشان *، هوتخشان * خوانده می‌شدند.

اتورنان پیشوایانی بودند که در پرستشگاهها به عبادت و کارهای چند سرگرم بودند، دانندگان دانش بودند، می خواندند، می نوشتند و مورد اعتماد و وثوق مردم بودند. در آتشکده ها به تعلیم و تربیت کودکان و جوانان می پرداختند، و اغلب گروه مومنان از برای بازگشائی دشواریهای خودشان به آنان رجوع کرده و آنان را حَکَم قرارداده وحکمیت آنان را می پذیرفتند. آتربانان در دورانِ کهن به جهت راهنمائی مردم و تبلیغ به مسافرتهای دور و درازی می رفتند. در یشت دوم، هفتن‌یشت بزرگ (هفت ها)، در آویسـرو‌ثریمگاه * و ویسپرد *، اشاراتی به این دو دسته از پیشوایان یا آتربانان شده است که دسته ای در داخل مملکت دارای مشاغل و مناصب بودند و دسته ای صرفاً تربیت می شدند تا در سفرهای تبلیغی برای انتشار آئین بهی کامیابی هائی یابند. در خرده اوستا می خوانیم: «(موبد) پاک و سرور پاکی را که در داخل مملکت در خدمت است ما می ستائیم. (موبد) فرخندهٔ پاک و سرور پاکی را که در خارج در گردش است ما می‌ستائیم.» اویسروثریمگاه بند ۸، خرده اوستا.

آتروپات مهراسپند

ر. ک. آذر پاد مهراسپندان.

آتروپتنه

جغرافی نویس یونانی، استرابو* که در روزگار اشکانیان می زیست از سرزمینهای ماد و خاندان آتر پات چنین یاد می‌کند: «ماد دو بخش است: بخشی از آن را ماد بزرگ نامند و پایگاه آن همدان شهر بزرگی است و کاخ ماد در همان جا است. بخش دیگر ماد را آتروپتنه خوانند و نام این بخش به نام ساتراپ * (خشَثْرْ پاوَن) آن آتِرُوپاتِس باز خوانده شده است. آنچنانکه اپولنیدس گفته، آتروپتنه از نیروئی برخوردار است که نتوان آنرا خوار گرفت، او می تواند ده هزار سوار و چهل هزار لشکر پیاده داشته باشد. دریای کبودان (دریاچهٔ ارومیه) در آنجا است، در روی آب آن نمک می بندد». آتروپاتن یا آتروپتنه همان آذربایجان (ماد کوچک) است که گویند نام خود را از این والی گرفته است، که در لغت به معنای نگهبان آتش (آذربد) است.

آتَرَوُپوثْهْرَ

در یسنا، هات ۱۰، پارهٔ ۱۵ آمده. یعنی آتربان‌پور یا کسی که فرزندش پیشوای دینی است. صفت است.

آتِروَخش

یکی از طبقات روحانی. در قدیم پیشوایان دینی هفت طبقه بودند و هر یک به حسب مقام و وظیفه اسم مخصوصی داشت. آتروخش واژه‌ای پهلوی و نام پیشوایی بوده که به خدمت آذر مقدس می پرداخته

است. اسامی این طبقات در وندیداد، فرگرد ۵، در بندهای ۵۷، ۵۸ و در ویسپرد، کردهٔ ۳، بند ۱ محفوظ و با اندک تفاوتی در پهلوی موجود است.

آتِرِونْش

دوستار آتش. بند ۱۰۲ فروردین یشت.

آتش

آتش نزد اقوام مختلف از قدیم الایام گرامی بوده و در ادیان آریائی و سامی اهمیت ویژه‌ای داشته است. آتش مثل همهٔ عناصر و کلیهٔ چیزهائی که از جانب آن فایده‌ای به انسان می رسد در مزدیسنا ستوده شده و در نزد ایرانیان قدیم و کنونی و نزد زرتشتیان گرامی بوده است. نظر به اینکه در آئین مزدیسنا آفریدهٔ نیک اهورامزدا باید گرامی داشته شود، ایرانیان آریائی آذر را که همان آتش است موهبت ایزدی دانسته، شعلهٔ آتش را یادآور فروغ رحمانی خوانده‌اند، و آتشدانِ فروزان را در پرستشگاه به منزلهٔ مهراب قرار داده‌اند. ایرانیان به این عنصر و به فرشته موکل آن آتَرْ نام نهاده‌اند. در اوستا آتَرْش آمده و در فرس هخامنشی نیز آتر و در پهلوی آتـور خوانده می شد.

لغت آثورنان* که در فرهنگهای فارسی هم ضبط شده و نام طبقه‌ای از پیشوایان دینی است از همین کلمه است. واژهٔ آذر* فارسی نیز از همین ریشه است و آتش هیئت دیگری است از آن. برخی اسامی مانند آذرباد پارسی که اوستائی آن آتِر پات و پهلوی آن آتُر پات است و نام بزرگترین و مهمترین ایالت ایران، آذربایجان (آتور پاتگان) زادبوم اشوزرتشت نیز از همین اسم گرفته شده است.

آذر در مزدیسنا از نعم ایزدی به شمار می رود و از برای سود و بهرهٔ انسان از عالم بالا به سوی جهان خاکی فرستاده شده است لاجرم آن را از ضرر و آسیب رسانیدن نیز عاری دانسته‌اند. در یسنای ۱۷، بند ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و به هریک جداگانه درود فرستاده شده است؛ از این قرار: (۱) برزی سوَنگهه که در تفسیر پهلوی به بلندسوت (بزرگ سود) ترجمه گردیده، در توضیحات، «اسم عمومی آتش بهرام» خوانده شده است. (۲) وُهوفریان، و آن آتشی است که در کالبد انسان و دام است، به عبارت دیگر حرارت غریزیه است. (۳) اورواز یشت، و آن آتشی است که در رستنی ها و چوبها موجود است. (٤) واز یشت و آن آتش برق است، و همان آتشی است که از گرز تشتر ایزد شراره کرد و دیو سْپَنْجَگْرَ* را هلاک کرد؛ گویند از ضربت گرز تشتر خروش بزرگی از نهاد سپنجگْرْ برخاست، این خروش همان است که هنوز هم پیش از بارندگی از رعد شنیده می شود. (۵) سپینشت و آن آتشی است که در گرزمان* (خانه سرود و ستایش) جاویدان، فروزان است. در فصل ۱۷ از بندهش که مخصوصاً از آتش صحبت می دارد همین پنج قسم آتش یاد شده است.

آتش وفَریا خُره

خلاصه و جوهر آتش دراوستا موسوم است به خَوارَنگهه که در فارسی فره یا فر گوئیم و آن عبارت است از فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورا به پیامبر یا پادشاهی بخشیده می شود. در اوستا و نیز در ادبیات‌ما غالباً از فر کیانی و فر آریائی سخن رفته، .دریای فراخْکَرْتْ* آرامگاه و جایگاه آن شمرده شده است. ضحاک برای به دست آوردن آن کوشید، و افراسیاب تورانی بیهوده خود را سه بار برای رسانیدن به آن به فراخْکَرْتْ انداخت و جمشید پس از آنکه خودستائی آغاز کرد فَرْ از او به صورت مرغی جدا شد. اعتقاد به فَر بعدها از مزدیسنا به دین یهود وارد شده و شخنیا در این دین عبارت از همین فروغ و اقتدار مخصوص خدائی است که ممکن است انسان هم دارای آن گردد.

آتش یا آذر، پسر اهورامزدا

در جائی آتش را پسر اهورامزدا می خوانند و در جایی زمین را دختر اهورامزدا. این مطلب بیشتر جنبهٔ تمثیلی و مجازی دارد. واژهٔ پسر در اصل از کلمهٔ اوستائی پوتهره آمده که به معنی فرزند و پسر و پُسْ و

پور است که باید گفت منظور آتش اهورامزدا داده یا آفریدهٔ اهورامزدا بوده است و این تمثیلها اشاره‌ای به بارآوردگی زمین و چالاکی و نیرو و پرتلاشی آتش بوده است.

اینها از ریزه کاریهای ادبی ودانشی است که در نوشته های همه دینها دیده می‌شود. چنانکه در آغاز بخش ششم دفتر پیدایش تورات می خوانیم: «پسران خدا، دختران آدمیان را دیدند که نیکوچهره‌اند و از هر کدام که خواستند زنان برای خویشتن می‌گرفتند». در انجیل هم می بینیم که عیسی را پسر خدا می‌خوانـد و از خدا به نام پدر آسمانی یاد می‌کنـد. اینها همه به جای خود درست است، زیرا که خدا آفریننده و پدیدآورندهٔ مردم و به راستی پدر همه است، و واژهٔ پدر را هم می‌توان به معنی پدیدآورنده گرفت.

باید افزود که چون خدا نور کل دانسته شده می‌توان آتش یا هر فروغی را پرتوی از اهورامزدا دانست، بعلاوه در بالا از پنج گونه آتش نام برده شد که یکی از آنها آتش درونی یا همان آتش غریزه است. این غریزه همواره مانند نیروی پسر جوان در جوش و خروش است که سبب پیشرفت می‌گردد، پس وقتی گفته شد اشوزرتشت آتش جاودانی داشت که خاموش نمی شد و دست را نمی سوزانید، همان آتش درونی بود. آتش نزد همهٔ مردم دنیای قدیم وقبایل نقشی داشته است. آریائیان به نور یا سو سوگند یاد می‌کردند و هنوز هم ملل شرق، در هر دین و مسلکی به محض روشن شدن چراغ، درود و تهنیت می فرستند. و در گذشته نزدیک هم مردم می‌کوشیدند هیچ گاه نگذارند اجاق خانواده خاموش گردد. یونانیان و رومیان وستا الهه آتش و گرمی را مقدس می‌داشتند و آتش مقدس را در معابدی که نگهبانان آن را دوشیزگـان تشکیـل می‌دادنـد، روشن نگـه می داشتند. در مهاجرنشینهای یونانی آتش هر مهاجرنشین را با آتش مادر شهر می افروختند و این نشانهٔ علاقه بین آن دو بوده. نکات مشترک فراوانی میان اقوام اروپائی به ویژه یونانیان ورومیان با هندیان و ایرانیان یافت می شود، همهٔ این اقوام آتشگاه‌های مقدس داشته‌اند. در نزد اقوام کهن که دارای آتش خانوادگی بودند چون فردی از خانواده ازدواج می‌کرد و تشکیل کانون خانوادگی جدیدی می داد، طی مراسمی شعله‌ئی از آتش خانوادگی را بدو می دادند تا آتش کانون تازه را به آن بیفروزد. اما هنگامی که شهرنشینی آغاز شد آتشگاهها ومعابد بزرگ بر پا شد. در هر شهری به نسبت جمعیت و گسترش یکی یا چند آتشکده بزرگ بر پا شد و آتش جاودان و مراسم عبادت عمومی بدانها متقل گشت. البته آتشگاههای خانوادگی نیز پس از آن مدتهـا برقـرار ماند و هـر خانوادهٔ نوبنیادی از آتش آتشکدهٔ بزرگ آتشگـاه خانوادگی خود را روشن می‌کرد. اقوام مختلف دیگر، از استرالیا وژاپون وچین وهند، آریائیان ویونان وروم و افریقا تا سراسر امریکا (شمالی، مرکزی وجنوبی) و هم‌چنین دینهای مختلفه چه ابتدائی وغیرتوحیدی و چه توحیدی هر کدام به نحوی در گرامیداشت آتش و نـگـهداری آن کـوشش داشتـنـد حـتـی برخـی ها قربانی نثار آن می‌کردند. نکته آخر اینکه نیاکان ما گـرچـه آتش را گرامـی مـی‌داشـتـنـد امـا به آن جنبهٔ خدائی نمی دادند (آگنی هندوها) ونه دربارهٔ آن تصورات خارق العاده و ماوراءطبیعی داشتند که بر پایهٔ پندار دور می زده.

آتش آماردیبهر

دبیر درآمدهای آتشکده‌ها بوده است (زمان ساسانیان).

آتشان

واژهٔ آتشان در پهلوی به معنی آتشکده آمده است.

آتش بهرام

یا آذر بهرام. پارسیان، آتشکده‌های بزرگ را آتش بهرام (آتش ورهرام) گویند که در برابر آن آذران یا آدران یا آدریان یا آگیاری به آتشکده های کوچک اطلاق می شود. ترتیب تهیهٔ آتش برای آتش ورهرام با دیگران فرق دارد و با اسلوب و روش خاصی

صورت می‌گیرد که اساس آن بر تهیهٔ آتش از اجاق صنوف مختلف می‌باشد تا همه با هم، پیوند همبستگی داشته باشند؛ درقدیم رسم بوده هرقومی یا ایل و طایفه‌ای که مهاجرت می‌کرد آتش اجاق خانوادگی را که از احترام خاص برخوردار بوده با خود به محل جدید می‌برده و با آتشِ اجاقِ خانوادگی محلِ جدید پیوند می‌داده تا اتحاد برقرار گردد.

آتشدان

ظرف خاصی است که در آن آتش روشن کرده و اسفند و کُندر و صندل و بخور بر آتش می‌نهند تا بوی خوش در هوا پراکنده گردد. این ظرف را زرتشتیان آفرینگان* هم می‌نامند. در نامهٔ پهلوی داتستان دینیک* فرگرد ۴۸، پارهٔ ۲۳ از یزشنه* به جای آوردن، به دستیاری چند تن از پیشوایان با هم یاد گردیده که برخی از آنان اوستا سرایند، برخی آتشدان بیارایند، برخی به خدمت آب مقدس گماشته شده و برخی دیگر هم به نظم و اداره یزشنه پردازند.

آتشکده

مرکب است از آتش+ کده. جزء اخیر نیز مرکب از کد+ ه نسبت است. کد از ریشه کَتَه اوستائی و آن نیز از مصدر کَن به معنی کندن مشتق است؛ آتشکده مکان مقدس زرتشتیان است که همواره در آن آتش نمایندهٔ فروغ ایزدی فروزان است. شکل و بنای آتشکده‌ها در همه جا یکسان بوده: معمولاً هر آتشکده هشت درگاه و چند اطاق هشت گوشه داشته و آتشدان در وسط بنا قرار داشته که پیوسته آتش مقدس در آن می‌سوخته. به تدریج در شریعت زرتشت مقرر شده بود که آفتاب بر آتش نتابد، بنابراین آتش را درفضای باز نگهداری نکرده اطاقی در وسط بنا ساختند که آتشدان در آن قرار داشت. تعداد آتشکده‌ها بسیار بود و تأسیس آنها، به زمان خیلی پیش از ظهور زرتشت، یعنی زمان پیشدادیان ــ هوشنگ و جمشید. می‌رسید، ولی در عهد ساسانیان، سه آتشکدهٔ مشهور آذرگُشَسب*، آذربُرزین مهر* و آذرفَرَنْبَغ* مهم‌تر بودند. زرتشتیان معبد و آتشکده را درب مهر هم می‌گویند.

آتشکدهٔ پارس

پس از اضمحلال ساسانیان، برخی نویسندگان بعدی از معجزات و پیش‌آمدهای شگفت‌انگیز و پیشگوئیهای باورنکردنی در مورد سقوط آنان سخن گفتند که از آن جمله خاموش شدن آتشکدهٔ پارس و یا شکاف برداشتن ایوان مداین و خشک شدن دریاچهٔ ساوه بوده (برخی دریای کویر نمک را گویند) که صحیح نیست.

آتشکدهٔ ری

اتشکدهٔ ری به ویژه گرامی شمرده می‌شده و یزدگرد از بیم اینکه ری به دست دشمن افتاده آتشکده ویران شود، آن آذرِ پاک را از آنجا برگرفته با خود به مرو برد و در آنجا در کاخی فرونهاد.

آتشکدهٔ کاریان

همان آتشکدهٔ معروف آذرفرن بغ* (آتش فره ایزدی) است در کاریان* که امروزه کاخ فروریخته‌اش در لارستان موجود است و روزی از زیارت‌گاههای بزرگ ایران بود. ابن الفقیه همدانی در کتاب اَلْبُلْدان از آتشکدهٔ کاریان یاد کرده، گوید: «نارجم الشید (جمشید)، همان است که آذرخره خوانند. این آتش در خوارزم بود. انوشیروان آن را به کاریان آورد... لارستان که اکنون خاموش است در پارینه سرزمین بانام و نشانی بوده است». بنا به سنت کهن این آتش ویژهٔ موبدان و پیشوایان دین و دانایان و روحانیان فروفرستاده شده بود.

آتشکدهٔ ناهید (اناهیتا)

ر. ک. آتشکدهٔ اردشیر.

آتشگاه

مرکب است از آتش+ گاه (در اوستا گاتو و در پهلوی گاس) و به معنی آتشکده است. در حدود العالم چنین آمده: «آتشگاه. اندرخُرَه (به ناحیت پارس)

یکی آتشکده است که آن را بزرگ دارند و زیارت کنند و بنیاد او را دارا نهاده است. و اندر کاریان به ناحیت پارس آتشکده‌ای است که آن را بزرگ دارند. اندربشاورد به ناحیت پارس دو آتشکده است که آن را زیارت کنند. و اندر وی (کازرون پارس) دو آتشکده است که آن را بزرگ دارند. گویند پارسیان هفت آتشکدهٔ معتبر به عدد هفت کوکب سیار داشته‌اند و نامهای آنها بدینقرار بوده است: آذرمهر، آذرنوش، آذربهرام، آذر آئین، آذرخرین، آذر برزین، آذر زردشت.»

آتشگاه نام محلی در نزدیکی باکو نیز بوده که سابقاً ایرانیان چند آتشکده معروف در آنجا داشته‌اند. در محلِ آتشگاهِ باکو چاه نفتی بوده است با دهانهٔ بیضی به طول چهل گز که پیوسته در حال احتراق بوده است. در اطراف آن هر کجا زمین را گود کنند نفت در آن جمع شود و چون کبریتی نزدیک زمین آتش زنند درحال، زمین مشتعل گردد (البته در سابق که تاسیسات فعلی نفت باکو نبوده است). آتشگاه همچنین نام محله‌ای در نزدیکی اصفهان و نیز نام قلعه‌ای محکم بوده است به ترشیز. همچنین بر کوهی منفرد در جنوب بخش ماربین، کنار راه شوسه اصفهان به نجف آباد، بقایای آتشکدهٔ عهد ساسانی و ابنیه خشتی عهد مغول قرار دارد که به آتشگاه معروف است. گاهی آتشگاه را به آتشدانهای سنگی اطلاق کرده‌اند.

آتش نیایش

(آتش بهرام نیایش). اصولاً نیایش در پهلوی همچون فارسی به معنی دعا و درود و آفرین است. در زند، کلمهٔ وَهمَ به معنی دعا و نماز وستایش است. کلمهٔ نِمَه که همان نماز فارسی است نیز در پهلوی نیایش ترجمه گردیده است. در خرده اوستا پنج نماز و آفرین و نیایش راجع است به خورشید و مهر و ماه و آب و آتش *. اغلب آتش نیایش را آتش بهرام‌نیایش گویند که موبدان در پنجگاه در آتشکده می سرایند و در آذر روز (نهم هر ماه) نیز خوانده می شود. بهرام در اینجا صفت و به معنی پیروزمند است، و بسا پنجمین نیایش را بدون این صفت، آتش نیایش می نامند. در روایات داراب هرمزدیار * آمده: «خورشید نیایش و مهرنیایش و اردویسور بانونیایش، پیش آتش کردن روا نیست.» درفرضیات نامه * مندرج است: «آذرنیایش و آبان‌نیایش خواندن از واجبات دین نیست اما اگر کسی هر روز و یا در روزهای مخصوص به آنان، در آذرروز (نهم) و در آبان روز (دهم) هر ماه بخواند ثواب است. آبان‌نیایش در شب نشاید خواندن».

آتش ورهرام

ر. ک. آتش بهرام.

آتورمترو

ر. ک. آتورنریشن.

آتورنَریشْنَ

در بخشی از کتاب ششم دینکرد سرگذشتی بدین شرح آمده است: ۱ــ دو تن موبد به نامهای آتورنریشنَ و آتورمترو جز میوه درختان و گیاهان بیابان چیزی نمی خوردند و بالاخره از این بخلی که بر تن خویش می ورزیدند سرزنش شدند. ۲ــ نیز در آنجا از قول موبد موبدان وهَودات ی آتور اوهرمزد از داستان دو تن موبد یاد شده که حامل هیمه برای افروختن آتش مقدس بودند و کیفیت ملاقات ایشان با موبد مزبور بحث شده است.

اتوسی مان

کتابی دربارهٔ اساطیر و میتولژی در لایپزیک به چاپ رسانیده است (۱۹۱۰).

آتویه

آثویه. همان آتبین پدر فریدون است که در سانسکریت آپتیا گویند. معمولاً در اوستا آتویانَه آمده است و این صفت است به معنی از خاندان آثویه. همین کلمه است که در پهلوی آسپیان شده است. آبتین که مشهورتر است درست نیست.

آثار زرتشت

ر. ک. انکیتل دوپرن.

آثریادیّه

یکی از ۹ ماهی است که در سنگ نبشته بیستون آمده و از ماههای فرس هخامنشی است. آثریادیه یعنی ماه ستایش آذر. ر. ک. ماه، ماونگهه.

اختر

ستارهٔ سیار، ستارهٔ بخت و اقبال، نیک‌بختی و نیک‌روزی، درفش و پرچم و رایت، نام فرشته‌ای موکل بر کرهٔ زمین (برهان).

اختر کاویان

«همان درفش کاویانی است که به کاوهٔ آهنگر منسوب است و پیش‌بند چرمی آهنگری‌اش بود. چون ۱۲ پسرش به دست عُمّال ضحاک کشته شده بودند، پیش‌بند را برافراشت و بر او شورید و یکی از شاهزادگان به نام فریدون را به پادشاهی برگزید. گویند این درفش مزین به دُرّ و گوهرهای زیادی بوده و شگون‌آور بوده و در جنگها سبب پیروزی می‌شده و در هر جنگ گوهری بدان اضافه می‌شده است و سرانجام در زمان عمر و در جنگ قادسیه، ضراربن الخطاب درفش را به غنیمت گرفت که در مقابل سی هزار درهم آنرا از وی بخریدند وقیمت آن هزار هزار و دویست هزار درهم بود. و به فرمان عمر قطعه قطعه شده و بین لشکریان تقسیم گردید» (آثارالباقیه).

اخترماران سردار

سز و بزرگ اخترشماران. اخترمار از جمله کسانی بود که در مزاج شاه نفوذ داشت و رئیس آنان اخترماران سردار یا سالار گفته می‌شد و در ردیف دبیهران و پیش گویان قرار می‌گرفت.

اختیه

اختیه یکی از دیویسنان و رقیب یوشت*، یکی از نامداران تورانی از خاندان فریان* است. یوشت‌فریان یکی از یاران اشوزرتشت است و در اوستا از او به نیکی یاد شده است. در پهلوی اختیه را اخت گویند. داستان یوشت و اخت موضوع کتاب پهلوی کوچکی است موسوم به ماتیکان یوشت فریان* (۳۰۰۰ واژه) یا گُشت فریانو. شرح مختصر داستان بدینقرار است: آختِ جادوگر با لشکر بزرگی به شهری درآمد، شهر را به ویران کردن و مردمان را به کشتن تهدید کرد، در صورتیکه آنان نتوانند ۳۳ معمای او را حل کنند (در اوستا از ۹۹ پرسش سخن رفته). در این میان یکی از پاکدینان، یوشت‌فریان، فرا رسید و تمام پرسشهایش را پاسخ گفت. پس از آن از خود اخت سه پرسش کرد که وی از پاسخ آنها عاجز ماند، آنگاه یوشت‌فریان آن‌نابکار را بکشت و شهر را از گزندش برهانید. یکی از پرسشها که ارزش اخلاقی را می‌رساند این است: یوشت‌فریان از اخت‌جادو می‌پرسد چه چیز است فضیلت و ارزش کسی که زمین را با گاو (ورزاو) برای زراعت شخم و شیار می‌کند. اخت از جواب گفتن عاجز مانده و حل مسئله را از خرد خبیث می‌خواهد، خرد خبیث (نیروی اهریمنی) از پاسخ گفتن دریغ نموده، می‌گوید اگر ترا از فضیلت و ثواب آن مطلع سازم هر آینه جنود دیو از پیرامون من پراکنده و پریشان شود، جملگی به کیش اهورا روی آورند، فورا جهان معنوی آغاز کند و روز رستاخیز برانگیخته شود، بهتر است که تو یکی را فدای گروه انبوه دوستان خود و جمع گناهکاران نمایم. برو و گردن به زیر تیغ یوشت‌فریان گذار، و شکست ما را روا نَدار. نامهٔ یوشت‌فریان در ۱۸۷۲ به وسیلهٔ وست و هوگ به انگلیسی ترجمه و چاپ شد و در ۱۸۸۹ بارتیلمی آنرا در پاریس به فرانسه ترجمه کرد. دکتر معین کتابی تحت عنوان یوشت‌فریان و مرزبان‌نامه نوشته است.

آخرورَ

از خاندان خسرو و از دوستان گرشاسب* بوده است. معنی آن به درستی روشن نیست. در بند ۱۳۷ فروردین یشت آمده «فروهر پاکدین آخرور از خاندان

خسرو را می‌ستائیم از برای مقاومت کردن برضد دروغگوئی که دوست خود را هم می‌فریبد و برضد بخیل ویران‌کننده جهان...» بنا به یادداشت پورداود، که در فصل کی لهراسب* اسمی از آخرور به میان می‌آورد معلوم نیست که وی پسر کیخسروِ پادشاه است یا اینکه خسرو در فقرهٔ مذکور غیر از کیخسرو پادشاه است، و شق اخیر بیشتر احتمال دارد. و نیز می‌توان تصور کرد که این پسر پیش از غیبت کیخسرو درگذشته و لذا تاج و تخت به لهراسب رسید.

آخش

نام موبدی پارسی نژاد (بُرهان) که مایهٔ عناصر را پروردگار می‌شناسد.

آخشیج

آخشیگ هم گویند. هر یک از عناصر اربعه یعنی خاک و آب و هوا و آتش.

اَخْنَنْگَهْ

در یشت سیزدهم یک بار نامش آمده که فروشی پسرش وُهواوشْتْرَ ستوده شده. در ترجمه های مختلف اوستا با املاء چندی آمده است.

آخورپتان سردار (سالار)

واژهٔ پهلوی است. سردار و سالار هر دو به معنی سر و بزرگ است، و آخور پتان سردار یعنی سر و بزرگ آخور و اصطبل، استوربان. آخوربذ یا آخورسالار هم گفته می‌شده است. شغل دیگری به نام آخورآمار دبیهر (دبیر اصطبل شاهنشاهی) نیز در زمان ساسانیان وجود داشته است.

آخورین

به گفتهٔ بسیاری از تاریخ و جغرافی نویسان آخورین دیهی از بناهای ساسانی است و مردمان آن کرد هستند. در آنجا آتشکده‌ای است که زرتشتیان (مغان) بسیار گرامی دارند و از جاهای دور به زیارت آن آیند و شوارتز محل آن را بین مرج القلعه پیرامون کِرِند* کنونی و جائی به نام قصر یزید دانسته است. قصر یزید را هم تِچَر یا تِزِر یعنی کاخ و کوشک دانسته اند.

آدا

هم اسم خاص یکی از ایزدان است و هم به معنی پاداش اخروی است، چنانکه در گاتها، یسنای ۴۹، بند ۱ و یسنای ۶۸، بند ۲۱ و در ویسپرد، کردهٔ ٤، بند ا، آدا و ارت* با هم یاد شده‌اند. آدا اسم دیگری است از برای ایزد توانگری.

آدران یا آذران

معابد و آتشکده های کوچک زرتشتیان.

آذر باد مهراسپند

از جمله اوستادانان و دستوران مشهور زمان ساسانی است. ر. ک. آذر پاد مهراسپندان.

آدَرَنَ

آدرَنَ و بَیْنَ و ایشکَتَ اوپائیری سَئِنَ* نام سه کوه است که در بند ۳ زامیاد یشت آمده و ذکر شده که پوشیده از برف است و فقط مقدار کمی از آن آب می‌شود.

ادلجی سهرابجی دوباش

ادلجی سهرابجی دوباش یکی از اوستاشناسان پارسی است که کتابی دربارهٔ بهداشت و قرنطینهٔ زرتشتیان، در بمبئی، به سال ۱۹۰٦ میلادی به چاپ رسانیده است.

آدم

در مزدیسنا کیومرس* (گیه‌مرتن*) همتای آدم ابوالبشر سامی است. به طوری که در وجه تسمیهٔ جشن سده آمده است در این روز فرزندان آدم ابوالبشر به صد رسیدند؛ مشیا و مشیانه* که از ریشهٔ مَر و مَرِت* آمده به منزلهٔ آدم و حوای سامی است.

آدوکَنی

یکی از ۹ ماه فرس هخامنشی است که در سنگ نبشتهٔ

بیستون ازآن یاد شده است. ر. ک. ماه، ماونگهه.

آذر

آذر، ایزد نگهبان آتش، یکی از بزرگترین ایزدان است. آریائیان (هندوان و ایرانیان) بیش از دیگر اقوام به عنصر آتش اهمیت می دادند. ایزد آذر درنزد هندوان آگنی خوانده شده و در ودا از خدایان بزرگ به شمار رفته است. در اوستا، قطعهٔ «آتش نیایش *» در ستایش این ایزد است. در یسنای ۳۶، بند اول، آذر، وسیلهٔ تقرب آفریدگان به آفریدگار محسوب شده است. در سیروزهٔ بزرگ و کوچک در ستایش آذر چنین می خوانیم: «ستایم و خوانم دادار هرمزد رایومند فرهمند و امشاسپندان را، سپاس دارم ازدادار به افزونی بخش که فراز آفرید و آفرید آذرفرنبغ و گشنسب و برزین مهررا برای پناه وپاسبانی کشورهای ایران. آذرفرنبغ پرفر، بس ورز (پرکار) آیفت [نیاز، حاجت] بخش که می آید به هرزمان به یاری و همراهی دیگر آذران و آتشان برای زدن [نابود کردن] هَراوگَنْدَرُوجْ [نامی برای اهریمن] پتیاره به دامان [آفریدگان] هرمزد، آذرگشسب تیز، تکاور و ارتشتار پیروزگر، برای زدن و نهفتن و نابود ساختن هراوگد پتیاره، با آن نیروی شگفت برای بهان و دیگر دام هرمزد. آذر برزین مهر ارجمندِ دروج کشِ دین آرای و [دین] رواکننده و بازداشتار و اوکد از دام سپنامینوگ با نیروی فزایندهٔ کیان فر که به فرمان هرمزد بدان آمیخته است. من نیزکه آفریده هرمزدم ایشان را ستایم که پاینده و همیشه سوز و پردرخش و تکاور و نیرومند و چیر و پیروزگر باشند برای زدن و نابودساختن و از میان بردن دام گنامینوگ.»

در سیروزهٔ کوچک یا سیروزه خردک دربارهٔ آذر چنین می خوانیم: «آتش آفریدهٔ هرمزد [آذرفرنبغ]، فر و سود هرمزد داد، فر ایرانی هرمزد داد و فر کیانی هرمزد داد [و کار آسَرَونی او این که به آن ناحیه آسرون (آذربان) داناتر و کاری تر بود به راه او، کسی که با ضحاک پیکار کرد او بود]. آتش هرمزد [آذرگشسب] کیخسرو، ور [دریاچه] خسرو [به آذربادگان]، اسوند گر [کوه] هرمزد داد و چیچست ور هرمزد داد، [از چیچست به آن ور چهار فرسنگ]. فر کیانی هرمزد داد [و کار ارتشتاری او این که در ناحیهٔ آذربادگان ارتشتار تیزتر و نیرومندتر بود به راه او بود]. آتش هرمزد [آذربرزین] ریوندگر [کوه] هرمزد داد و فر کیانی هرمزد داد. و کار او وستریوشی [کشاورزی]، و وستریوشی این که وستریوش به ابرشهر [نیشابور] تخشاتر و کارورزتر و پاک جامه‌تر است به راه او، آن که با گشتاسب پیکار کرد او بود، پیداست که در این هر بیشه، اندر هرسه، هرسه است چه آسرونان با آسرونی آشنا[بند]. ارتشتاری آنها کشتن دروج مینو، و وستریوشی آنها یزشن ساختن. ارتشتاران به ارتشتاری آشنا[بند]، ایشان را آسرونی پشت‌کردن ووستریوشی آنها زین ابزارساختن‌وآراستن. واستریوشان به وستریوشی آشنا[بند]. و آسرونی آنها پشت کردن و ارتشتاری آنها گرگ و دزد را باز داشتن. آتش هرمزد، آتش افزونی ارتشتار، ایزد پرفر، ایزد بسیار درمان کننده [ارتشتاری او دروج زدن پر فرهی اش و فرهمندی و درمان‌بخشی مینویانه اش کشتن و از بین بردن دردهای مادی از دامان سپنامینو، ای آتش دارای.] آتش هرمزد با همه آتشها. [و] خدای ناف نریوسنگ ایزد [خدائی نافی اش این که ناف [دوده] ایزدان و دهیوپتان و دودهٔ آزادگان و بزرگان با آراستن تخمهٔ رایومند و فرهمند از او است].

از سیروزهٔ بزرگ: «آتش هرمزد را می ستایم. فر هرمزدداد را می ستایم. سود هرمزدداد را می ستایم. فر ایرانی هرمزدداد را می‌ستایم. فر کیانی چیر هرمزدداد را می ستایم. آتش هرمزد را می ستایم. کیخسرو را می‌ستایم. وَرِخسرورا می ستایم. اسونِدگرِ هرمزدداد را میِ ستایم. چیچست‌ور هرمزدداد را می ستایم. فر کیانی چیر هرمزدداد را می‌ستایم. آتش هرمزد را می‌ستایم. ریوندگر هرمزدداد را می‌ستایم. فرکیانی چیرهرمزدداد را می‌ستایم. آتش هرمزد را می‌ستایم. آتش ارتشتار افزونی را می ستایم، ایزد پرفره را می ستایم. ایزد

درمان‌بخش را می‌ستایم. (آتش دارای) آتش هرمزد را می‌ستایم. همه آتشان را می‌ستایم. خدای ناف نریوسنگ ایزد را می‌ستایم.» در آثارالباقیه آمده آذر به معنی آتش * است. و نام ایزدی است که امور و مصالحی که در روز آذر و ماه آذر واقع شود به او تعلق دارد. و نام ماه نهم از سالهای شمسی، و آن بودنِ آفتاب است در برج قوس. و نام روز نهم از هر ماه شمسی. و به موجب رسمی که میان فارسیان مقرر است، چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را جشن گیرند و در این روز از این ماه عید کنند و آتشخانها را بروبند و مزین گردانند. و در این روز نیک است ناخن چیدن و موی سترده و به آتشخانه رفتن (آثار الباقیه).

آذرآئین

نام آتشکدهٔ چهارم از هفت آتشکدهٔ ایرانیان است که به شمارهٔ هفت سیاره کرده بودند، بخوری که متعلق به آن کوکب بوده در آن می سوختند. آن را آذر آبتین نیز ضبط کرده‌اند که برخی آن را منسوب به پدر فریدون نوشته‌اند.

آذرافروز

یکی از ٤ پسر اسفندیار است که دقیقی در شاهنامه آورده: بهمن، مهرنوش، آذرافروز، نوش آذر.

آذرانشاه

لقب آذر بهرام که نام آتشکدهٔ سوم از هفت آتشکده فارس است.

آذرباد

نام آتشکده‌ای در تبریز گفته شده است. آذرباد را به معنی آذربایجان و تبریز هم گفته‌اند.

آذرباد

هم نام موبد بانی آذربایجان و هم معادل و به معنی آذربایجان نوشته‌اند. ر. ک. آتروتپنه.

آذرباد پاوندان

نامی است که مردان فرخ در تعلیمات دینکرد از او یاد می‌کند. از معرفت اجمالی که راجع به آذرباد پاوندان داریم برمی‌آید که این شخص یکی از قدیمی‌ترین شارحین اوستا است چنانکه از تعلیمات او نیز در کتاب آذرفرنبغ نقل شده است، ولی این نام در کتاب دینکرد مشاهده نگردیده و از این جهت هویت وی بر ما مجهول است، وشاید کتاب دینکرد وی همان کتاب مینوی خرد باشد (دینکرد دکتر مشکور).

آذرباد پسر امید

آذرباد یا آتورپاد دستور بزرگی بود که پس از آذرفرنبغ * (آتور فرنبغ) دینکرد را در زمان مأمون (۱۹۸-۱۲۸هـ سده نهم م) به انجام رسانید و پس از تدوین آن دینکرد مرجع سایر نسخ گردید. نام پدر وی را هَمَد و هَمَت نیز خوانده‌اند. اخیراً استاد مارکوآرت خاورشناس معروف آلمانی این نام را امیت به معنی امید خوانده است. در کتاب بندهش ایرانی از آذربد پسر همد یاد شده، و بنابر مندرجات آن کتاب، وی ازمعاصرین زات اسپرم * بوده که درقرن نهم میلادی می زیسته و در زمانی که سومین رسالهٔ منوچهر برادر زات‌اسپرم نوشته شده، حیات داشته است. از همت، پدر او، ظاهراً رساله‌ای به زبان پهلوی باقی است که روایات همت اشاوهیشتان * نام دارد. بنا به نوشتهٔ مسعودی آذربد پسر همد دارای پسری بوده به نام اسفندیار * که موبد بزرگ زرتشتیان ایران شمرده می‌شده است. آذرباد پسر امید یا آذربد اِمِدان در پایان کتاب سوم دینکرد که چگونگی تالیف کتاب را ذکر می‌کند آورده است که پس از آذرفرنبغ فرخزادان (نخستین مولف) کتاب به دست پسرش زردشت رسید. اما بر اثر حادثهٔ بدی که برای زردشت روی داد کتاب پراکنده شد، سپس من (آذرباد امیدان) کتاب را از آشفتگی رهائی بخشیدم و آن را مرتب کردم و بخشهائی بر آن افزودم و آن را دینکرد هزارفصل نامیدم. از اینکه آذرباد نام خود را در آخر کتاب سوم دینکرد ذکر کرده است می توان حدس زد که وی در تالیف این قسمت بیش از

بخشهای دیگر دینکرد دست داشته است.
از تاریخ زندگی او اطلاع دقیقی در دست نیست، از روایتی که مسعودی آورده می توان حدس زد که وی در اواخر قرن سوم هجری می زیسته است. مسعودی از موبدی به نام اسفندیاربن آذرباد بن المید یاد می‌کند که در سال ۳۲۵هـ برابر ۹۳۶م به دست الراضی در بغداد به قتل رسیده است. احتمالاً آذرباد بن المید (تصحیف آن انمید) همان آذرباد پسر امید گردآورندهٔ دینکرد است.

آذرباد زرادستان
نام حکیمی به زمان بهرام گور که بهرام را به نصیحت ازشعر بازداشت.

آذربادگان
نام آتشکده‌ای که در تبریز بوده است و معنی ترکیبی آن نگهدارنده و حافظ و خازن آتش است، چه آذر به معنی آتش و بادگان به معنی نگهدار و خانه‌دار باشد.

آذربایجان، آذرآبادگان
آذربایجان موطن اصلی اشوزرتشت پیامبر ایران است که در پهلوی آتور پاتکان می‌گفته اند و از آتور پات به معنی نگهبان آتش می آید. آذربایجان جزو اقلیم میانی از هفت کشور است که آن را ایران‌زمین خوانند و فریدون آن را به ایرج داد و اقلیم میان شامل عراقین، آذربایجان، پارس، خراسان، حجاز تا حد یمن می باشد. آتشکدهٔ معروف آذرگشسب * در خاک آذربایجان در شهر شیز * واقع و زیارتگاه بوده است، و کوه معروف اسنوند * در آذربایجان واقع است. گنجک * یکی ازشهرهای بسیارقدیم ایران و پایتخت آذربایجان بوده که با شیز یکجا آمده است. در سُنَت آمده که یک جلد اوستا در آذربایجان در شهر شیز در آتشکدهٔ آذرگشسب محفوظ بوده است. حمزهٔ اصفهانی می نویسد که درسال سی ام سلطنت کی‌گُشتاسب و سال پنجاهم عمرش زردشت از آذربایجان به سوی وی امد و دین خود را آشکار ساخت. در دورهٔ ساسانی نظر به اهمیت این سرزمین، یکی از مرزبانان را به حکومت آنجامی‌گماردند، و در اواخر آن دوره، خاندان فرخ مرزبان آنجا بوده‌اند. شیز یا گنزگ (گنجک) که پایتخت بود مطابق است با ویرانه‌های لیلان در جنوب شرقی دریاچهٔ ارومیه. شیز آتشکدهٔ مشهوری داشت که شاهان ساسانی به هنگام رسیدن به سلطنت به زیارت آن می رفتند. بعدها این آتشکده به قلعهٔ اشکانی تیب ارمائیس (یا تِپ آرمائیس، تخت سلیمان کنونی) که کمتر قابل دسترسی بود منتقل گردید. گشودن آذربایجان به دست تازیان به تفاوت در ضمن رویدادهای سالهای ۱۸ تا ۲۲هـ(۶۳۹تا ۶۴۳م) مذکور است. گفته‌اند در ایام خلافت عمر حُذیفه بن یمان از نهاوند روی آورد و آذربایجان را گرفت و لشگرهای دیگری هم از شهرِ زور رهسپار آذربایجان شد. حذیفه با مرزبان آذربایجان که پایتختش اردبیل بود معاهده‌ای بست، مرزبان پذیرفت که ۸۰۰۰۰۰ دِرهم بپردازد و تازیان قول دادند که کسی را به بردگی نگیرند و آتشکده‌ها و مراسم مذهبی را محترم بدارند و اهالی را در برابر کردها (یعنی چادرنشینان) بلاسَکان (بلاشکان) و میان‌روادان و سَبلان و شاترُوذان محافظت کنند. پیمانی که بین مُغیرهٔبن شُعبه فرستادهٔ عمر، یعنی حُذَیفه بن یمان سردارعرب، برای آشتی بسته شد از نظر تاریخ آذربایجان دارای اهمیت است. از موارد پیمان یکی این بوده که فاتحان متعهد شوند که آتشکده‌ها را ویران نسازند و به اکراد بَلاشجان (بَلاشکان) و میان‌روادان و سَبَلان کاری نداشته باشند ونیز مخصوصاً مردم شیزرا ازبر پا داشتن آداب دینی و رسوم و اعیاد خود باز ندارند. ذکر اکراد یاد شده در پیمان ظاهراً به این جهت بوده که افراد این چادرنشینان قسمت عمدهٔ سپاه مرزبان آذربایجان را در جنگ با اعراب تشکیل می‌داده‌اند و اینان مخصوصاً این ماده را در پیمان به نفع خود گنجانیده بودند.

در زمان ساسانیان شهر شیز اهمیت فراوان داشته

است. از مداین یا تیسفون راهی به شیز بوده است و شهر زور در نیمهٔ این راه قرار داشته و به همین جهت آنرا نیم از راه می خوانده اند. نامیده شدن شهر زور به نیم از راه دلیل اهمیت راه میان پایتخت ساسانی و شهر شیز و نیز خود شهر شیز بوده است. به گفتهٔ یاقوت، مردم مراغه شهر شیز را گَزنا می خواندند. به گفتهٔ نویسندگان یونانی گز یا گَنْزَه یکی از دو پایتخت آذربایجان قدیم بوده است. مولفان اسلامی نیز برای شیز موقعیت مهمی در زمان اشکانیان و ساسانیان ذکر گردیده‌اند. به گفتهٔ مسعودی شهر شیز پایتخت تابستانی اشکانیان بوده و آتشکدهٔ معروف آذرگُشَسب (آذر جَشْنَس و به تصحیف آذرخش) در آن قرار داشته است. در سال ۲۲۰ ق.م آرْتَ بَرَزَنْ، پادشاه آذربایجان قلمرو خود را تا حدود دریای سیاه بسط داد. از پادشاهان دیگر آذربایجان در دورهٔ اشکانیان آریوبَرزن° و پسر او آرْتَ وَزْدَ° را می شناسیم. پادشاهان آذربایجان در دورهٔ اردشیر اول ساسانی به عنوان اتورپاتکان شاه یا آذربادگان شاه شناخته می شدند.

پادشاهان ایران پس از جلوس بر تخت برای تعظیم آتشکدهٔ آذرگشسب پیاده به شیز می رفتند و نذرها و تحفه ها به آنجا می بردند. آثار عجیب و نقش و نگارهای آتشکدهٔ آذرگشسب تا زمان مسعودی باقی بوده و از جمله این نقشها صور افلاک و ستارگان و نقشهٔ جهان‌نما از خشکیها و دریاها و آبادیها و تصاویر نباتات و حیوانات بوده است. به گفتهٔ مِسْعَرْ بن مُهَلْهِلْ، آتش آتشکده های زردشتیان از این آتشکده روشن می شد و بر بالای قبهٔ آن هلالی از نقره نصب شده بود که حکم طلسم داشت. به گفتهٔ مِسْعَر، در زمان او از بنای این آتشکده ۷۰۰ سال گذشته بود. به عقیدهٔ مارکوآرت پایتخت دیگر آذربایجان در دوران ساسانیان شهر اردبیل بوده است. بلاذری تصریح کرده که اردبیل به هنگام حملهٔ عرب قصبهٔ آذربایجان بوده است و مرزبان آذربایجان در آن می نشسته و جمع مالیات آذربایجان به دست این مرزبان بوده است. بودن دو پایتخت در آذربایجان شاید به این معنی باشد که شیز پایتخت زمستانی و اردبیل به جهت سردی آب و هوا پایتخت تابستانی بوده است. در زمان ساسانیان مرزبان آذربایجان را شَهَپْ می‌گفتند. مارکوآرت کلمه شَهَپْ را صورتی از خَشْتْرَه پاوه (ساتراپ) دورهٔ هخامنشی می داند. هنگامی که خسرو انوشیروان به تخت نشست ایران چهار پادوسبان° داشت که یکی از آنان پادوسبان آذربایجان و ارمنستان و تبرستان بود. به گفتهٔ طبری، انوشیروان سپاه ایران را زیر نظر چهار سپهبد قرار داد که یکی از ایشان سپهبد آذربایجان بود. سپهبدان آذربایجان در سالهای آخر ساسانیان، فرخ هرمزد و پسرش رستم فرخزاد سردار ایران در جنگ قادسیه بودند. فرخزاد برادر رستم نیز از افراد مقتدر آن زمان بوده است. ثعالبی، رستم را آذری می خواند و این حاکی از آن است که اصل این خانواده از آذربایجان بوده است. ظاهراً پس از کشته شدن رستم، برادرش اسفندیاذ (اسفندیار) اسپهبد آذربایجان شده است زیرا مقارن حملهٔ عرب به آذربایجان، در صلح‌نامه‌ای که برای تسلیم آذربایجان تدوین شده نام او آمده است. طبری تصریح کرده که او برادر رستم فرخزاد بوده است. برادر دیگر اسفندیاذ به نام بهرام نیز در آذربایجان با اعراب جنگیده و شکست خورده است. واژه های آذربادگان و آذربادجان همان آذربایجان است.

آذربد

یا آذرباد، آتورپات، به معنی نگهبان آتش است.

آذربدشت

ر. ک. آتورنریشن.

آذربُرزین مهر

در فصل ۱۷ بندهش از آتش سه آتشکدهٔ معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذرگشسب° شیز° نزدیک ارمیه و آذرفروبا° در کاریان° فارس و آذربرزین مهر° در ریوند° خراسان صحبت شده است و گفته شده این سه آتش از آسمان فرود آمده، چندی

از جنبش باد دور گیتی می‌گشت تا آنکه هر یک، در عهد یکی از پادشاهان پیشدادی یا کیانی به محلی فرود آمد. سه آتشکدهٔ مذکور در عهد ساسانیان از زیارتگاه‌های خاص و عام بوده است. ریوند، اسم یکی از محلات قدیم نیشابور (آبَرْشهر) است که به واسطهٔ آتشکدهٔ معروف آذر برزین مهر زیارتگاهِ مشهور ایران قدیم معروف بوده و نام کوهی در خراسان بوده و صورتی از کلمهٔ اوستائی رَئِوَنت است. به قول بندهش، فروغ آذر برزین یکی از سه شراره مینوی بوده که به جهان خاکی از برای امداد جهانیان فرود آمده بود، و به برزیگران اختصاص داشت. واژهٔ رئونت صفت است به معنیِ باشکوه و بسا در اوستا که به عنوان صفت مردمان یا ایزدان غالباً با صفت فرهمند یکجا استعمال شده. دربند ۸ از فصل ۱۷ بندهش آمده: «آذربرزین مهر تا زمان گشتاسب در گردش بوده، پناه جهان می بود، تا اینکه زرتشت انوشه روان دین اورد وگشتاسب دین پذیرفت، آنگاه گشتاسب آذر برزین مهررا در کوه ریوند که آن را پشت و یشتاسبان نیز خوانندفرونهاد.» بنابراین پشت و یشتاسبان که به معنی پشت و پناه گشتاسب است اسم دیگری است از برای کوه ریوند. درفقرهٔ ۹ دوسیروزه ودرفقرهٔ آتش نیایش نیز از کوه ریوند یاد شده که لابد به مناسبت آتشکدهٔ آذربرزین مهر است که زیارتگاه بود. دربارهٔ این آتشکده گفته اند: روزی کیخسرو سوار بود، ناگاه آواز رعدی برخاست چنان به هیبت که کیخسرو خود را از اسب درانداخت، و آن آتش، برزین اسب فرود آمد وزین افروخته شد. دیگر نگذاشتند آن آتش فرو نشیند و هم بدانجا برای آن آتش، آتشکده ساخته و آذربرزین نام نهادند. آذرمهربرزین را برخی فرهنگ نویسان به صورت دو واژه جداگانه (آذرمهر، آذر برزین) یاد کرده اند. آذر برزین مهر در پهلوی آتور بورگین میتر یعنی آتش مهر بالنده آمده است.

(گشتاسب) نخست آذر مهر برزین نهاد/به کشور نگر تا چه آئین نهاد (دقیقی).

بخواه جام وبرافروز آذر برزین/که برشَمامَه کافور شد که وبرزن (عمعق).

آذربهرام

نام آتشکدهٔ سوم از هفت آتشکدهٔ بزرگ ایرانیان است.

آذر پاد زرتشتان

این آذر پاد نوهٔ آذر پاد مهراسپندان پسر زرتشت پسر آدرباد مهراسپندان است که آدرباد زرتشتان گفته شده است؛ او نیز به نوبهٔ خود موبدان موبد ایران بود. و در رساله‌ای به زبان پهلوی، از گفتار بُخت آفرید (یکی از مفسرین اوستا در زمان خسرو انوشیروان) آذرباد زرتشتان معاصر انوشیروان دانسته شده و مندرج است: «آتر پات زرتشتان ۱۵۰ سال زیست و در مدت ۹۰ سال مؤبدان موبد بود.» اما به تصریح کتاب سوم دینکرد، آتر پات زرتشتان در زمان یزدگرد اول (۴۲۰-۳۹۹م) پسر شاپور موبدان موبد بود. بی شک این خبر اخیر درست است و آذر پاد زرتشتان معاصر یزدگرد اول بوده. آذر پاد پسر زرتشت نوهٔ آذر پاد مهراسپندان در سال ۳۶۵ تولد یافت، یعنی در وقتی که پدرش زرتشت ۲۴ ساله بود، و در سال ۴۰۰ یعنی در دومین سال سلطنت یزدگرد اول جانشین پدر خود شد و موبدان موبد گردید، و در سال ۴۲۰ یا اندکی بعد درگذشت. هر چند که تاریخ ولادت و درگذشت آدرباد و فرزند و نوه اش تقریبی است ولی یقین است که هر سه به ترتیب، معاصر شاپور دوم و اردشیر دوم و یزدگرد اول بودند. از او رساله‌ای به پهلوی مانده به نام سخنان آذرباد زرتشتان که با گفتار آذرفرنبغ* و سخنان بخت آفرید* یکجا در یک مجلد آمده است.

آذر پاد مهراسپندان

که به صورتهای آتروپات ماراسپندان، آذربد مهراسپند، آدرباد ماراسپند، اتر پاته، نیز نام برده شده است، در سنت مزدیسنان معروف است. به هنگام نیایش و آفرینگان به فروهرش درود فرستاده می شود و از او به نام یکی از دستوران و موبدان بزرگ در ردیف اولین دستورها نام برده می شود. او از مشهورترین موبدان عهد ساسانی و از مقدسین زردشتیان است.

در سنت مزدیسنان معجزات و کراماتی از برای او قائل شده‌اند و بسا کتب و نیایشهای پهلوی و پازند را به او نسبت داده‌اند. در تفسیر پهلوی (زند) چندبار اسم او آمده و یکی از مفسرین نامهٔ مقدس شمرده می‌شود. او پسر مهراسپند است و «ان» در مهراسپندان از پساوندهای زبان پهلوی و به منزله یاء نسبی است. آدرباد، آذر پات و آذربد از اسامی معمولی ایران قدیم بوده، و در اوستا آتر پات آمده است چنانکه در فروردین یشت، بند ۱۰۲ فروهر پاک‌دین آتر پات ستوده شده است. همین واژه است که مورخین یونانی، آتر پاتس ضبط کرده‌اند و در پهلوی آتروپات آمده و لفظاً به معنی پناهنده و نگهبان آتش است. مهراسپند یا ماراسپند که مارسپند و ماراسفند هم نوشته شده در اوستا منثره سپنت آمده یعنی کلام مقدس. بیست و نهمین روز هر ماه نیز ماراسپند یا مهراسفند (مانترسفند) نامیده می‌شود.

در فصل ۳۳ بندهش که سلسله نسب برخی از موبدان بزرگ و معروف ذکر شده، در بند ۳ آن، سلسله نسب آذرباد مهراسپندان به منوچهر پیوسته است. این سلسله نسب که لابد سنتی است نه تاریخی از این قرار است: آتروپات پسر مارسپند پسر داد اردا، پسر داد ایراد پسر هودین پسر آتروداد پسر منوچهر پسر وهومن پسر فریان پسرباهک (در اوستا باوَنَکَهَه، فروردین یشت، بند ۱۲٤) پسر فریدون پسر فرشوشتر پسر پوروشسب پسر ویناسب پسر تیور پسر وخش پسر وهیدرش پسر فرشت پسر کاک پسر وخش پسر فریان پسر رجن پسر دوراسرب پسر منوچهر. نظر به این سلسله نسب، آذرباد به بیست و دو پشت به منوچهر نبیرهٔ فریدون پیوسته است. چنانچه می‌دانیم سلسله نسب پیغمبر ایران زرتشت نیز در یازده پشت به رجن پسر دوراسرب پسر منوچهر می‌رسد. در روایات داراب هرمزد دیار مندرج است: «موبدان موبد آذرپاد مهرسفندان از سوی پدر تخمهٔ زراتشت اسفنمان بود و از سوی مادر از خاندان گشتاسب شاه.» در سنت نیز پیشوایان دینی از خاندان زرتشت و از پشت ایسدواستر که بزرگترین پسر پیغمبر و خود نخستین موبد بوده، می‌باشند. تولد آذرباد به عهد سوم (پولادین) است. در کتاب نهم دینکرد که از ۲۳ فرگرد سوتگرنسک° سخن رفته چنین مندرج است: «هفتم فرگرد (فصل) سوتگرنسک عبارت است از نمودن چهار هنگام به زرتشت در هزارهٔ وی. نخست عهد زرین، عهدی است که اهورامزدا دین به زرتشت نمود. دوم عهد سیمین، عهدی است که گشتاسب از زرتشت دین پذیرفت. سوم عهد پولادین، عهدی است که آذر پاد مهراسپندان پاک و آراستار (آرایندهٔ دین) زائیده شد. چهارم عهد آهنِ آلوده، عهد کفر و زشتی و روزگار تباهی دین و فرمانروائی است.»

آذرباد پسر هرمزد دستور ایران، ازمردم گیلان بود و در زمان شاپور دوم ساسانی (۳۷۹-۳۱۰م) می‌زیسته است. به فرمان شاهنشاه معاصر خود به اوستا مرور کرده و آن را منظم و مرتب ساخت چنانکه تَنْسَر° هیربدان هیربد، به فرمان اردشیر پاپکان سرسلسلهٔ ساسانیان یکی از گردآورندگان اوستا است. پس از استیلای اسکندر و پراکنده شدن نامهٔ مینوی، نخستین پادشاهی که به جمع‌آوری اوستا همت گماشت وَلَخْشْ (بَلاش) اشکانی است. پس از او اردشیر پاپکان به دستیاری تنسر کتاب دینی ایرانیان را مدون ساخت. شاپور پسر اردشیر فرمان داد تا آنچه از اجزاء اوستا راجع به طب و نجوم و جغرافیا و فلسفه که در هند و یونان پراکنده بود جمع کنند، شاپور دوم پسر هرمزد به نوبهٔ خود از برای مرتفع ساختن مناقشات دینی آذرباد مهراسپندان را بر آن گماشت که به کتاب مقدس مرور کند و حجتی بر صحت تدوین آن به دست بدهد. در کتاب چهارم دینکرد بند ۲۷ مندرج است: «پس از آنکه آذرباد مهراسپندان به اوستا مراجعه کرد و نسکهای آن رامرتب ساخت، شاهنشاه شاپور پسر هرمز گفت از این پس گمراهی در دین نشاید و کسی به بی‌دینی مجاز نیست».

آدرباد را پسری بود به نام زرتشت و زرتشت را پسری بود آذر پاد نام که هر دو در زمان ساسانیان

موبدان موبد ایران بودند. چهار سده و نیم پس از آذرباد مهراسپندان، باز موبدانی از خاندان وی پیشوایان دین شدند که در کتاب سوم دینکرد فصل ۴۲۰ بند ۴ نام آترفرن‌بغ* (یا آتروفروبغ) پسر فَرُخزات، نخستین مولف مجلدات دینکرد که در سدهٔ سوم هجری می‌زیسته و پیشوای پاکدینان و از خاندان آذر پاد بوده، ذکر شده است. در کتاب هفتم دینکرد، فصل ۷ در بندهای ۲۰ و ۲۱ مندرج است «آذر پاد مهراسپندان را پسری شد نامزد به اَوَرِتْرَبَه و این پسر نیز مانند پدر دین آراء بود».

آذرباد، کتاب پهلوی نامزد به اندرز آتر پات ماراسپندان را برای پسرش زرتشت نوشته است. وست احتمال می‌دهد که: «آذرباد مهراسپندان در سال ۲۹۰م متولد شد، یعنی نوزده سال پیش از تولد شاپور دوم که درسال ۳۰۹ به دنیا آمد وفوراً یا یک سال بعد به پادشاهی برگزیده شد. درسال ۳۲۰ به درجهٔ موبدان موبد رسید و در ۳۷۱ در سن ۸۱ سالگی درگذشت. ۵۱ ساله بود که پسرش زرتشت درسال ۳۴۱ متولد گردید. زرتشت در سال ۳۷۱ جانشین پدرش شده موبدان موبد گردید، ودرسال ۴۰۰ درگذشت».

گذشته از اندرز، بسا نیایشها و رسالات دیگر به زبان پهلوی و پازند به آذرباد مهراسپندان منسوب است. از آن جمله است پتت آذرباد مهراسپندان که پَتت پشیمانی گفته می‌شود. دیگری واچک چند آذر پاد مهراسپندان (سخنان چندی از آذرباد) و نام ستایش و آفرین گهنبار وغیره. خلاصه اینکه آذرباد مهراسپندان یکی از مؤمنین مزدیسنا و آرایندهٔ دین بهی است. همیشه نامش به بزرگی یاد شده و دستورهای وی مقدس و محترم است. در پتت ایرانیک (توبه‌نامه ایرانی) آمده: «من به دین پاک و نیک مزدیسنا پایدارم، به آن دینی پایدارم که خداوندگار هرمزد و امشاسپندان آن را به فروهر ستودهٔ زرتشت سپنتمان آموختند، و زرتشت آن را به گشتاسب شاه آموخت، و گشتاسب‌شاه آن را به فرشوشتر و جاماسب و اسفندیار آموخت، ایشان آن را به نیکان گیتی آموختند، و پشت به پشت به آرایندهٔ دین راستین آذر پاد مهراسپندان رسید، کسی که آن را بیاراست و در سر آن رستگار ماند». در اوستاها و نیایشها اغلب سروده می‌شود: «به دستوری دادار اهورامزدا، به دستوری امشاسپندان، به دستوری سروش اشوی فیروزگر، به دستوری آذرباد مهراسپندان، به دستوری دستوران زمان».

بعضی از مورخین عرب او را زرتشت ثانی نامیده‌اند. او به فرمان شاه انجمنی تشکیل داد و این انجمن متن صحیح و قطعی اوستا را تصویب و آن را به بیست‌ویک نسک یا کتاب تقسیم کرد. دستور آذر پاد برای رفع اختلافات مذهبی و صحت کتاب مقدس و اثبات حقّانیت مزدیسنا امتحان وَرْ* داده، فلز گداخته به روی سینه‌اش ریختند و به وی آسیبی نرسید. به قول سوگندنامه: «نُه من روی گداخته روی سینه آذربد مهراسپند ریختند.» شایست ناشایست*، در فصل ۱۵، بندهای ۱۵ تا ۱۷ ور را معنی کرده، می‌گوید: «آزمایش فلز گداخته روی دل (سینه) به عمل می‌آید. دل باید به اندازه‌ای پاک و بی آلایش باشد که وقتی فلز گداخته روی آن ریخته شد، نسوزد. آذربد مهراسپند چنان زیست که وقتی فلز گداخته به روی سینه‌اش ریختند به این می‌ماند که به روی سینه‌اش شیر دوشیده باشند. اما وقتی فلز به روی سینهٔ زشتکردار و گناهکاری چکیده شود سوخته وخواهد مرد».

قطعهٔ پهلوی نامزد به حقیقت روزها* که دارای ۳۰۰ کلمه است وبنا به چند نسخهٔ قدیمی جزو اندرز آذر پاد مهراسپند است. دعای تندرستی دعائی است نسبتاً متاخر و به زبان پازند که انشا آن به آذر پاد مهراسپند نسبت داده شده است.

در فصل ۱۹۹ از کتاب سوم دینکرد، ده اندرز به او نسبت داده شده و تصریح گردیده که این گفته‌ها در برابر آموزش های بَدِ مانی بوده است. از این مطلب اهمیت این موبد بزرگ در مبارزه با ادیان غیرزردشتی خصوصاً با مانویان، که هنوز قدرت مذهبی خود را در زمان شاپور دوم کاملاً از دست نداده بودند، معلوم می‌گردد.

به جز این ده اندرز در کتابهای پهلوی اندرزهای دیگری نیز به آذر پاد نسبت داده شده است، از جمله در کتابِ ششم دینکرد، و همین اندرزها را مسکویه در کتاب جاویدان‌خرد به عربی ترجمه کرده و غزالی آنها را در نصیحه الملوک بدون انتساب آنها به آذرپاد آورده است. در روایات پهلوی نیز اندرزنامه‌ای است منسوب به آذرباد که به صورت پرسش و پاسخ میان وی و یکی از شاگردانش نوشته شده است.

آذرپیرا

خادم آتشکده. یعنی کسی که مواظبت از آتش با اوست.

آذرجشن

عید آذرجشن، اول، در چهارم شهریور (شهریور روز از شهریور ماه) بود. آذرجشن، عید خانگی محسوب می‌شد در داخل خانه ها، آتشی می افروختند و در ستایش خدا و شکر نعم او سعی بلیغ می‌کردند. مردمان گرد هم فراهم شده با هم غذا می پختند و تفریح می‌کردند. ظاهراً این عید فقط در بعضی نواحی ایران معمول بوده است. (کریستنسن، صفحهٔ ۱۱۳). زادویه گفته است که این روز را «آذرجشن» می‌گویند، و این روز برای آتشهائی که در خانه های مردم است عید است، و این عید درقدیم آغاز زمستان بوده، و دراین عید آتشهای بزرگ در خانه‌ها می افروختند و عبادت خداوند و ستایش او را زیاد می نمودند، و برای صرف غذا و دیگر شادمانیها به گرد هم جمع می آمدند، و می‌گویند که این آتش را برای رفع سرما و عوارض فصل زمستان می افروختند و می‌گفتند انتشار حرارت چیزهائی را که برای نباتات زیان‌آور باشد دفع می‌کند. «خورشید موبد» گفته است که: آذرجشن روز اولِ ماه بود و این عید برای خاصه بود و از روزهای معروف ایرانیان محسوب می شود، اگر چه در ماههائی فارسی است، مردم تخارستان آن را معمول می داشتند و این آتش را برای تغییری که در هوا پیدا شده، که اول زمستان است، می افروختند، ولی در زمان ما، اهل خراسان این عید را در آغاز پائیز می‌گیرند و این روز، روز مهر است که اول گهنبار پنجم است، و آخر آن روز بهرام است، در این روز خداوند جانوران را آفرید و نام آن میدیاریم گاه* است (فرهنگ اعلام).

آذرچهر

ر.ک. آترچیتهر.

آذرخرّاد

برابر لغت نامه در چند موضع از شاهنامهٔ فردوسی به نام این آذر برمی خوریم، که در فرهنگها ضبط نشده است: دل شاه [اردشیر بابکان] از اندیشه آزاد گشت/سوی آذر رام و خرّاد گشت (فردوسی). تنها صاحب برهان در ردیف خا خرّادمهر ضبط کرده، آن را یک کلمهٔ مرکب دانسته و گفته است که نام آتشکده‌ای در زمان بابک بوده است، ولی از شعر فردوسی «چو آذرگشسب و چو خراد و مهر» روشن است که خرّاد نام آتشی و مهر نام آتشی دیگر است، و شاید از دو کلمهٔ آذرخراد و آذرخرداد* یکی تصحیف دیگری است.

آذرخرداد

نام آتشکدهٔ شیراز است که بعضی آن را آتشکدهٔ پنجم از هفت آتشکدهٔ بزرگ دانسته اند؛ و گفته اند نام ملکی است که به اعتقاد فارسیان به محافظت این آتشکده مامور است، یا نام یکی از موبدان و دانشمندان که بانی آن بوده است. اما آذرخرداد، آذرخورداد، آذرخراد و غیره تصحیفی از آذرخره‌بغ یا آذرفرنبغ (یعنی آتش فره ایزدی) است که یکی از سه آتشکدهٔ مهم عهد ساسانی است که مرکز آن به احتمال قوی در کاریان فارس بوده و به پیشوایان دینی اختصاص داشته است. اگر چه آذرفرنبغ نام دو تن از بزرگترین موبدان ایران است ولی هیچیک از آن دو بانی این آتشکده نبوده‌اند. امشاسپند اردیبهشت و ایزد آذر به محافظت آتشکده ها مأمورند و خورداد نگهبان آب است نه آتش. تصور می رود

خرداد از مادهٔ خره (فره) مشتق باشد. این آتشکده را آذرخرین نیز نامند.

آذرخش

هم به معنی برق وصاعقه آمده و هم نام روز آذر از ماه آذر. آذرگشسب * را هم گاه آذرخش گفته‌اند. برخی خش را به معنی نیک دانسته‌اند و مسعودی نوشته خش نیست بلکه رخش به معنی روشنی وفروغ است که در ترکیب با آذر یک «ر» افتاده است.

آذرخور مهندس

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه ضمن شرح زمزمه * نامی از آذرخور مهندس به میان آورده بدین شرح: «زمزمه دعائی است که آهسته به زبان رانند آنچنان که درست شنیده نشود و آن در هنگامی است که به نماز و نیایش خداوند ایستند و یا در سر خوان. چون در میان نماز سخن گفتن نشاید، این است که به اشاره پردازند نه به گفتار، این است آنچه آذرخورمهندس به من گفت، دیگران گویند زمزمه برای این است تا بخار دهان به طعام نرسد».

آذررام

در بیت زیر اگر تصحیفی راه نیافته باشد ظاهراً نام آتشکده بوده است.
دل شاه [اردشیر بابکان] از اندیشه آزاد گشت/ سوی آذرِرام وخراد * گشت (فردوسی).

آذرزردشت

نام آتشکده‌ای بوده از هفت آتشکدهٔ بزرگ ایرانیان که آذرزردهشت هم گفته شده؛ اما طبق برهان، نام آتش خاصی نبوده بلکه مطلق آتشها را به پیامبر ایران نسبت می دادند. چنان که فردوسی در هجوم ارجاسب به بلخ گوید: زخونشان بمرد آتش زردهشت/ ندانم چرا هیربد را بکشت. و هم او گوید: پرستندهٔ آذر زردهشت/ همی رفت با باژ و برسم به دست. برابر بعضی نوشته‌ها نام دیگر آذرگشسب بوده است.

آذرشب

نام آتشکده‌ای است که گشتاسب در بلخ بنا نهاد و گنجهای خویش را در آن پنهان کرد. نام فرشتهٔ موکل آتش، و به معنی سمندر نیز آمده است. در بعضی از فرهنگها به معنی برق است. ظاهراً مخفف آذرگشسب نیز آمده است.

آذرشسب

ظاهراً مخفف آذرگشسب* یا آذرگشنسب نیز آمده است.

آذرشین

بعضی فرهنگها به استناد شعری از منوچهری به جای آذرشب *، آذرشین ضبط کرده و همان شعر را شاهد مثال آورده اند.

آذرفرنبغ فرخزادان

در ردیف آترفرنبغ اشارهٔ کوتاهی شد، اینک مشروح آن: آذرفرنبغ پسر فرخزاد، نخستین مؤلف کتاب پهلوی دینکرد است و از نام وی به عنوان پیشوای بهدینان در این کتاب یاد شده است. در قرن سوم هجری می‌زیسته و در حضور مامون (۲۱۸-۱۹۷هـ.ق) با شخصی مناظره داشته و شرح این مناظره در رسالهٔ پهلوی گزستگ ابالیش یا گجستگ ابالیش * (ابالیش یعنی ملعون) آمده است. آذرفرنبغ از دانشمندان بزرگ زردشتی بوده که غالباً به اقوال او استناد شده است. مردان‌فرخ، پسر اُوهرمزداد، مولفِ شکند گمانیک ویچار * چندین بار از وی یاد کرده و از کتاب دینکرد او بهره گرفته است، تا جائی که فصل نهم شکند گمانیک درواقع همان فصل ۲۳۹ (الف) کتابِ سومِ دینکرد است، اگرچه این فصل در نسخهٔ فعلی نیست اما مقایسهٔ عنوان آن با عنوان فصل نهم شکند گمانیک و نیز اینکه مردان‌فرخ صراحتاً می نویسد که مطالب این فصل را از دینکرد گرفته، شکی باقی نمی‌گذارد که این فصل شکند گمانیک منقول از دینکرد است.

منوچهر در داتستان دینیک* از او به عنوان برترین پیشوای بهدینان یاد می‌کند. همین نویسنده در یکی از نامه های خود (نامهٔ یک، فصل ۳، بند ۹) به گفتهٔ او استناد می جوید.

آذرفرنبغ مؤلف کتابی در اصول دین زرتشتی بوده است به نام آئین نامه* به پهلوی که خلاصه ای از آن، کتاب چهارم دینکرد را تشکیل می دهد این کتاب برای ما روشن می‌کند که آذرفرنبغ عالمی متفکر بوده و با دید فلسفی به بیان اصول دین زرتشتی می پرداخته است. کتاب پنجم دینکرد نیز شرح پاسخهائی است که آذرفرنبغ به سؤالات یعقوب خالدان و بُخت‌ماری دربارهٔ اصول عقاید و اعمال دینی زردشتی داده است. در متون پهلوی اندرزهائی به آذرفرنبغ نسبت داده شده است. آذرفرنبغ مطالبی را که در زمان تنسر* جمع آوری شده و پس از چیرگی تازیان پراکنده و صدمه دیده بود از نوجمع و تدوین کرد، و بعد از وی آذربد پسر همد* کار تدوین آن را عهده‌دار شد. کلمهٔ آذرفرنبغ در اصل آتورفرنبغ یعنی آتش جلالِ ایزد یا آتشِ فرهٔ یزدانی و ماخوذ از نامِ آتشکدهٔ واقع در کاریان* پارس بوده است. از قرار شرحی که در بند دهم فصل مزبور (سوم) مذکور است مصرح می‌گردد که آذرفرنبغ پسر فرخزاد دارای فرزندی به نام زرتشت بوده که پس از وی سمت پیشوائی بهدینان را داشته است. درضمن در کتاب شکند گمانیک ویچار به روشن نامی اشاره می شود که، بنا به تصریح مردان‌فرخ مولف کتاب مزبور، پسر آذرفرنبغ است. علاوه بر دینکرد از دو اثر دیگر آذرفرنبغ به نامهای گفتار آذرفرنبغ و ماتیکان گجستگ ابالیش* نیز یاد شده است. رسالهٔ گفتار آذرفرنبغ که به پهلوی سخوایوچندآتورفرنبغ فرخ زاتان نامیده می شود دارای صد کلمهٔ پهلوی بوده و در پیرامون خرد و رشد و نمو آن گفت و گومی‌کند. گفتار آذرفرنبغ دارای دو الحاقیه است. الحاقیه اول را دین‌پناه نامی در ۱۳۵۵ و الحاقیه دوم را مهربان‌نامی در ۱۳۲۲ میلادی نوشته است.

آذرفرنبغهای دیگر

به غیر از آذرفرنبغ، مؤلفِ دینکرد، به آذرفرنبغهای دیگری برمی خوریم: ۱. درزند هومن یسن، آذرفرنبغ نام موبدی است که در زمان خسروانوشیروان پسر قباد* می زیسته است. ۲. در رسالهٔ پهلوی شایست ناشایست* آذرفرنبغ نام مفسری است. احتمال می رود آذرفرنبغی که در دینکرد آمده نام همان موبدی باشد که به نقل کتاب زند و هومن‌یسن*، در زمان خسروانوشیروان پسر قباد می زیسته است.

آذرفروبا

آذرفرن‌بغ* ــ در فصل ۱۷ بندهش از آتش سه آتشکدهٔ معروف ایران قدیم که عبارت باشد از آذرگشسب* در شیز نزدیک ارمیه و آذرفروبا در کاریان فارس و آذربرزین‌مهر* در ریوند* خراسان صحبت شده است و گفته شده این سه آتش از آسمان فرود آمده، چندی از جنبش باد دور گیتی می‌گشت تا آن که هر یک درعهد یکی ازپادشاهان پیشدادی یا کیانی به محلی فرود آمد. سه آتشکدهٔ مذکور درعهد ساسانیان از زیارت گاه های خاص وعام بوده است. فروغ آذرفروبا هم یکی از سه شرارهٔ مینوی بوده که به جهان خاکی از برای امداد جهانیان در کاریان فارس فرود آمد. آتشکدهٔ مزبور به پیشوایان دینی اختصاص داشت. ابوریحان در آثارالباقیه از آن به نام آذرخوروا یاد کرده است.

آذرکیوان

روحانی زردشتی ایرانی و موسس فرقهٔ آذرکیوان، از مردم شیراز یا حوالی آن و معاصر شاه‌عباس اول صفوی بود که در دورهٔ سلطنت نورالدین جهانگیر (پسر اکبرشاه، مخترع دیانتِ توحیدِ الهی) با گروهی از مریدان خود به هند سفر کرد، درپَتنهٔ اقامت گزید و در همان جا در سن ۸۵ سالگی درگذشت. آئین آذرکیوان ترکیبی است از ادیان اسلام، زردشتی، یهودی، مسیحی، مانوی، مزدکی و بودائی. فرقهٔ آذرکیوان به حکمت اشراق شیخ شهاب‌الدین سهروردی* توجهٔ خاص داشتند. از شخص آذرکیوان

اثر مهمی در دست نیست ولی شاگردان و پیروان زردشتی و مسلمان او ادبیات نسبتاً وسیعی بوجود آوردند که از میان آنان: دساتیر*، دبستان المذاهب*، جام کیخسرو*، شارستان*، زردشت افشار* معروف است. بزعم بعضی، آئینش ساختگی است. برخی او را رئیس فرقه ای از متصوفهٔ برهمنی آئین ایرانی می دانند.

در دیباچهٔ شارستان چهارچمن که در ۱۲۲۳ یزدگردی در بمبئی به چاپ رسیده و نویسندهٔ آن بهرام بن فرهاد بن اسفندیار پارسی معروف به فرزانهٔ بهرام بوده و گویا در حدود ۱۰۳٤ هجری می زیسته، ناشر آن، سیاوخش بن اورمزدیار بن سیاوخش آذری، چنین می نویسد: «فرزانهٔ بهرام تلامذهٔ حضرتِ سپهرْ فضلِ آذرکیوان ابن آذرگشسب، که نسب بزرگوارش به حضرت وخشور ساسان پنجم می رسد...» درگذشت او را در ۱۰۲۸ قمری نوشته اند.

آذرگان

آذر روز (روز نهم) در آذرماه را جشن آذرگان یا آذرجشن* خوانند. دراین روز معمولاً به آتشکده رفته آتش نیایش سروده می شود. به موجب رسمی کهن هر خانواده ای اخگری از آتش مقدس آتشکده فراهم آورده و آتش زمستانی و ضروری در خانه را بدان شعله ور می ساخت.

آذرگشسب

یکی از سه آتشکدهٔ معروف ایران قدیم می باشد. آذرگشسب همان معبد معروف شیز است در کنار دریاچهٔ چیچست*. خرابه های شیز نزدیک به تخت سلیمان است. یاقوت حموی از مِسْعَربن المُهَلْهِل نقل می‌کند که در بالای گنبدِ آذرگشسب هلال سیمین برافراشته بوده، و او خود به شخصه آذرگشسب را دیده، و یاقوت از او نقل کرده است. مسعر در اواسط قرن چهارم میلادی در دربار ساسانیان می زیسته وسفرنامه ای داشته که بدبختانه از دست رفته است. آذرگشسب در قدیم از امکنه بسیار متبرکه، درعهد ساسانیان زیارتگاه خاص وعام و چندین سال پس از چیرگی تازیان نیز بر پا و مورد توجه بوده است. در بندهش مندرج است آذرگشسب تا هنگام پادشاهی کیخسرو هماره پناه جهان بود. وقتیکه کیخسرو بتکدهٔ دریاچهٔ چیچست را ویران کرد، آتش به یال اسب او فرو نشست سیاهی و تیرگی را برطرف کرده روشنائی بخشید به طوری که او توانست بتکده را ویران کند و در همان محل بالای کوه اَسْنَوَنْت* دادگاهی (معبدی) بسازد و آذرگشسب را آنجا فرونشانَد. در شاهنامه، فروغی که تیرگی را برطرف کرده روشنی نامیده شده است اما در بندهش این فروغ موسوم به آذرگشسب ویکی ازسه شرارهٔ مینوی است که به جهان خاکی از برای امداد جهانیان فرود آمده و در آذربایجان قرار گرفته است. در مقدمهٔ کتاب هفتم دینکرد، دربند ۳۹ نیز تاسیس آذرگشسب به کیخسرو منسوب است، از این قرار: «فر به کیخسرو پسر سیاوخش رسید. از پرتو آن او به افراسیاب جادوی تورانی و یاران بدکنش وی چیر گشته، شکست داد؛ چنانکه گرسیوز و سایرِ یارانِ ویران کنِ وی را. و او کامیاب گشته، بتکدهٔ کنار دریاچهٔ چیچست را که آرامگاه دروغ سهمگین بوده ویران کرد. در پاداش اعمال نیکش اینک بر تختی نشسته، ستوده است. در محلی پنهان، یک جاودانی تا روز رستاخیز تن او را پاسبانی می‌کند.» همچنین در بندهای ۵۹ و ۶۳ فصل ۲۷ مینوخرد مندرج است: «و از کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت. و در کنار دریاچهٔ چیچست بتخانه را ویران کرد. و گنگ‌دیز* را بیاراست. و سوشیانت پیروزگر را در روز واپسین یاری خواهد کرد.»

ابن خرداد به (۲۰۰هـ) می نویسد این آتشکده نزد زرتشتیان محترم است ورسم پادشاهان بر این بود که پس از تاجگذاری پیاده از مداین به زیارت آنجا می آمدند. در اواخر سلطنت خسروپرویز، در سال ۶۲٤م، پس از شکست ایرانیان امپراطور هراکلیوس (هرقل) آن را غارت و خراب کرد و گنج و ثروت هنگفت این معبد که به قول تئوفانُس مورخ بیزانس

(۸۱۷- ۷۵۰م) شبیه گنجهای کرزوس بود دستبردِ رُمی ها شد. به ملاحظه اینکه آذرگشسب آتش پادشاهی بود، گذشته از نذورات معمولی مردم، از طرف پادشاهان هدایای گرانبهائی نیز به این پرستشگاه تقدیم می شده که رفته رفته ثروت هنگفتی در آن جمع شده بود که نام گنجک از همان است. بهرام پس ازشکست خاقان چین (پادشاه هیتال) برای سپاس به آذرگشسب آمد و آنچه را که از جواهر و یاقوت به دست آورده بود بدانجا سپرد. بنا به تعریف مفصلی که مِسعَربن المُهَلْهِل کرده در نزدیک آذرگشسب معدنها و چشمهٔ نفتی بوده که آتشکدهٔ آذرگشسب به واسطهٔ آن روشن بوده است چنان که در باکو. بنا به نوشتهٔ مسعر: «به ویژه چیزی که در اینجا جالب دقت است این است که این آتش مدت هفتصد سال است که مشتعل است، نه خاکستری از آن می ماند و نه خاموش می شود. می‌گویند که این شهر را پادشاه هرمزد از سنگ و آجر بنا نهاد. این آتشکده وعمارات بلند وباشکوه اطراف آن را اوبر پا ساخت». اهالی مراغه این محل را گزن می نامند. اینکه آمده کیخسرو آتشکدهٔ آذرگشسب را در کوه اسنوند بنا نهاد، جاکسون گمان می‌کند که این کوه همان سهند باشد؛ کوهی که درجنوب تبریز است؛ و بعضی گفته اند کتاب زند و اوستا نیز بدانجا بوده است. و گفته انـد معنی ترکیبی آن آتش جهنده باشد چون آذر به معنی آتش و گشنسب به معنی جهنده و خیزکننده آمده است و این معنی مناسبت تامی با برق دارد.

در پهلوی آتورگشنسب مرکب از آتور به معنی آذر و گشنسب مرکب از گشن به معنی نر و نرینه و اسب به معنی فَرَس، بنابراین کلمهٔ مرکب به معنی «آتش اسب نر» است و آنچنان که در برهان و دیگر فرهنگها آمده به معنی «آتش جهنده» نیست.

آذرگشسب، خانواده

اردشیر آذرگشسب. تولد ۱۲۸٤/۱۱/۱۵هـ.ق یزد. پسر دستور نامدار پسر دستور شهریار پسر دستور کیخسرو تا چند پشت همه دستور بوده اند و در پشت هشتم به دستور جاماسب ولایتی می رسند. دستور کیخسرو یاد شده در زمان فتحعلی شاه قاجار به پرسشهای حکمران یزد پاسخ مناسب داد که در اثر توجه پادشاه وقت فرمان باحکم مستمری سالیانه مادام الحیات برای وی صادر شد که بعد از درگذشت به فرزندانش نیز داده شود (فرمان مورخ صفرالمظفر ۱۲٤۰هـ= ۱۱۹٦ یزدگردی).

موضوع قابل توجه درباره دستورجاماسب*، مشهور به ولایتی و استاد اوستای دستورداراب پشوتن سنجانا (استادِ انکیتل دوپرن فرانسوی)، این که برخی او را کرمانی و برخی یزدی می دانند و به قول خود دستور اردشیر شاید دو نفر دستور جاماسب بوده اند. دستور اردشیر آذرگشسب دارای تألیفاتی است از قبیل آئین های سدره‌پوشی، آداب و رسوم مذهبی، برگزاری جشن ها، آئین کفن و دفن، زن و آتش در ایران باستان، رد اتهامات، گاهشماری در ایران باستان و خرده اوستای با معنی و مقالات گوناگون. و هم اکنون با سن بالا مدتهاست که سر پرستی کنکاش موبدان را برعهده دارد وسالها نیز عضو انجمن زرتشتیان یزد و تهران و هم چنین شرکت نفت بوده است. برادرش موبد فیروز نیز در ترجمه گاتها خدماتی انجام داد.

تیرانداز، دستور

دستور تیرانداز دستور اردشیر شوهرخواهر دستور شهریار دانشمند وارسته ای بود به نیابت از طرف دستور شهریار امور دستور بزرگی را اداره می‌کرد و از سوی او نزد فرماندار یزد و علمای شرع وعرف آمد و شد می‌کرد و با شاهزادگان جلال الدوله وعمادالدوله حکمرانان وقت یزد نزدیک بوده است و نیز به حضور ظل السلطان فرماندار اصفهان (پسر ناصرالدین شاه و پدر جلال الدوله) می رسد و فرمان مستمری دریافت می‌کند. دستور تیرانداز مسافرتی به بمبئی نیز می نماید. در آنجا کتاب خرده اوستای بامعنی را به کمک تهمورس انکلساریا* چاپ ومنتشر می نماید (سال ۱۲٤۲ی= ۱۲۵۲ خورشیدی) این کتاب در

اغلب خانواده های قدیمی زرتشتی دیده می شود و به موقع جهت آشنائی به معنی اوستا، خوب بوده است. به موجب یادداشت دستور اردشیر آذرگشسب وقفنامه ای نیز از دستور تیرانداز موجود است که جزو اسناد شخصی و خانوادگی ایشان به شماره ٦ ثبت است.

شهریار، دستور

دستور شهریار پور دستور نامدار پور دستور کیخسرو پس از درگذشت پدر (۱۲۳۱ی) به جای او به مسند دستور بزرگی تکیه می زند. به موجب ورقه ای که در تاریخ ١٦ آذرماه ۱۲۳۱ی نوشته شده و به امضای عده‌ای از زرتشتیان یزد رسیده (به موجب اسناد موجود نزد دستور اردشیر آذرگشسب) فرزند ارشد دستور نامدار دستور کیخسرو به سمت دستور بزرگی زرتشتیان انتخاب می شود. به موجب حکم دیگری از سوی وزارت امور خارجه یک طاقه شال ترمه خلیل خانی به رسم خلعت به دستور شهریار داده شده است (تاریخ آن جمادی الاخری ۱۲۸۰هجری= ۱۲۳۵یزدگردی). در اولین دوره انجمن ناصری زرتشتیان یزد که در روز ۱۱ شهریورماه ۱۲٦۱ی توسط کیخسرو جی خانصاحب دومین نماینده پارسیان هندوستان تشکیل می شود دستورشهریار نایب مناب انجمن می شوند. به موجب سند دیگری مستمری دستور شهریار و ملابهرام کلانتر به ترتیب سی و یک تومان و دو قران و چهل تومان ذکر شده است. تاریخ، شهر رمضان ۱۲۹۹ هـ است. دستور شهریار در سالهای آخر عمر به واسطه پادرد، نیابت را به دستور تیرانداز دستور اردشیر شوهرخواهرش می دهد.

کیخسرو، دستور

دستور کیخسرو پور دستور خدابخش پور دستور نوشیروان جَدّ چهارم دستور اردشیر آذرگشسب می باشد. استاد یادگار خسرو نویسنده کتاب پندنامه شرحی در آن کتاب آورده است مبنی بر اینکه در زمان فتحعلی شاه قاجار حکمران یزد از زرتشتیان سؤالاتی می‌کند که دستور کیخسرو می تواند با دانش فراوان خود همه آنها را به نحو احسن پاسخ گوید و بدین جهت از سوی کلیه زرتشتیان به سمت دستور بزرگی برگزیده می شود و از طرف پادشاه وقت هم فرمان مربوطه با حکم مستمری سالیانه به دستور کیخسرو مادام‌الحیات و بعد از درگذشت او به فرزندانش در دست است. این فرمان مورخ صفرالمظفر ۱۲٤۰ هجری (۱۱۹٦یزدگردی) نوشته شده و مربوط به پرداخت مستمری سالیانه بیست تومان است.

نامدار، دستور (اول)

دستور نامدار پور دستور کیخسرو دستور بزرگ زمان فتحعلی شاه است، دستور نامدار پس از درگذشت پدر به جای او به سمت دستور بزرگی انتخاب می‌شود. هنگامی که مانکجی لیمجی هاتریا نخستین نماینده انجمن اکابر صاحبان پارسیان هندوستان در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار به ایران می‌آید وانجمنی از زرتشتیان یزد به نام پنجایت در روز خورداد فروردین‌ماه ۱۲۲٤ یزدگردی تشکیل می‌دهد نام دستور نامدار دستور کیخسرو را در صدر اسامی اعضای پنجایت می یابیم. فرمانی نیز از امیرکبیر در دست است که نشان می دهد موبد موبدان، موبد نامدار شرف اندوز حضور پادشاهی گشته و به مأمورین دستور داده شده است که نسبت به او و زرتشتیان همراهی و حمایت کنند. تاریخ این فرمان ذی‌حجه ۱۲٦۵هـ است (۱۲۲۰ یزدگردی) درگذشت او به سال ۱۲۳۱ یزدگردی است که فرزندش دستور شهریار به‌جای او برگزیده می شود.

نامدار، دستور (دوم)

دستور نامدار پور دستور شهریار پور دستور نامدار پور دستور کیخسرو است که باید او را دستور نامدار دوم نامید وپدر دونفر دستوران آذرگشسب فعلی (اردشیر و فیروز) می باشد.

دستور نامدار فرزند ارشد دستور شهریار پس از درگذشت پدر به سمت دستور بزرگی زرتشتیان یزد انتخاب می شود، او که متولد سال ۱۲۳۳ی است پس از طی دوران کودکی و انجام مراسم نوزودی

(دستوری) راهی هندوستان می‌شود و در دَرِمِهر داداشیت در بمبئی به کار موبدی می پردازد. پس از چندی به ایران مراجعت و با دختر عمه خود خرمن دستور تیراند از پیوند زناشوئی برقرار می نماید و حاصل ازدواج پنج فرزند پسر می باشند و چند نوبت به بمبئی مسافرت و کتاب یسنا یا یشت بزرگ از تألیفات دستور نامدار است که با کمک موبد رستم صداقت در بمبئی به چاپ می رساند. کتاب تمدن ایرانیان خاوری (ترجمه ای از کتاب گیگر آلمانی) که در سال ۱۲۹۲ یزدگردی در بمبئی چاپ و منتشر شده از کارهای دستور نامدار است. درسال ۱۳۱۲ی درسن ۷۹ سالگی به عالم مینو رهسپار شد. سه برگ از نوشته های او که نشان‌دهنده روزهای زندگی اش می باشد به شماره ۷ نزد دستور اردشیر آذرگشسب فرزندش موجود می باشد.

آذرمهر

آذرمهر جزو کسانی است که در زمان خسرو انوشیروان آنها را برای بررسی وضع مزدک گرد آورده بودند. در زند و هومن یشت می خوانیم: «در زمان خسرو انوشیروان، مزدک ناپاک، پسر بامداد که دشمن دین بود پیدا شد و خسرو انوشیروان، ماهدادان و نوشاپور و دادهرمز را که از دستوران آذربایجان بودند با آذرفروغ بغ (آذرفرنبغ °) که مردی بی نیرنگ بود با آذرباد ° و آذرمهر و بخت آفرید ° نزد خود خواند و به ایشان گفت که...»

آذرمهر

نام آتشکدهٔ نخستین از هفت آتشکدهٔ بزرگ ایرانیان و ظاهراً اصل آن آذربرزین‌مهر است. در کارنامهٔ اردشیر آمده: «شب سوم باز چنین دید که آذرفرنبغ ° و آذرگشسب ° و آذربرزین‌مهر به خانهٔ ساسان ° فروزانند.»

آذرنوش

نام آتشکده‌ای است که فردوسی آن را «نوش آذر» خوانده و جای آن را بلخ داند. در لشکرکشی ارجاسب گوید: شهنشاه لهراسب در شهر بلخ/بکشتند و شد روز ما تار وتلخ/ وزآنجا به نوش آذر اندرشدند/رد و هیربد را همه سر زدند (فردوسی).

آذرنوش، نوش آذر

یکی از چهارپسران اسفندیار.

آذروان

آثروان، پیشوا و دستور مزدیسنی، نگهبان آتش. ر. ک. آذربد، آتروان.

آذرهرمز

یکی از شارحین و مفسرین زند و اوستا در زمان ساسانیان است که در کتب دینی پهلوی نام آنان برده شده است که از کتاب ایران درزمان ساسانیان تألیف پرفسور آرتور کریستنس نقل می‌کنیم:

آبَنْهِرگ، مَگوشْنَسْب، گوگَشْنَسْب، کی آذر، بوزدَ، سوشیانس، روشن، آذرهرمزد، آذرفرنبغ، نرسی، مَذوگما، فرخ، آفروغ، آزادمرد. ظاهراً اکثر این مفسران در اواخرعهد ساسانی می زیسته اند.

آذرهمایون

در افسانه ای که درزیر می آید ومنشاء آن اسکندرنامهٔ نظامی است، نام دختری بود از نسل سام و سادنه (خادم) آتشکدهٔ اصفهان. گویند او ساحره بود و چون اسکندر خواست آتشکدهٔ اصفهان را خراب کند خودرا به صورت ماری مهیب به اسکندر نمود. بلنیاس سحر او را باطل کرد. اسکندر، آذرهمایون را بدو بخشید و بلنیاس او را به زنی برد. و بلنیاس را بلنیاس جادو از آن رو گفته اند که از این زن جادوئی ها آموخته است. چنانکه گفته شده افسانه است و اصولاً جادوگری در گاتها و آئین زرتشت جائی ندارد.

آذرهوشنگ

نامی جعلی است که فرقهٔ آذرکیوان °، سازندگان کتاب دساتیر °، آن را به نخستین پیامبری که به ایرانیان فرستاده شد، داده اند. هموست که مهاباد

نیز نامیده می‌شود.

آذری، آذریه

زبان ایرانی مردم آذربایجان پیش از رواج زبان ترکی. سخن گفتن به آذری در آذربایجان در طی نخستین سده‌های اسلامی و همچنین ایرانی بودن آن زبان در مآخذ مختلف تصریح شده است. قدیمیترین مرجع در این مورد گفتهٔ ابن‌مقفع (متوفی ۱۴۲) است که به گفتهٔ ابن‌ندیم زبان آذربایجان را پهلوی (الفهلویه)، منسوب به فهله، یعنی سرزمینی که شامل اصفهان و ری و همدان و ماه نهاوند و آذربایجان بوده است، می‌داند. این زبان تا قبل از رواج ترکی از گویش‌های مهم ایرانی بوده و به مناسبت نام آذربایجان آنرا آذری خوانده‌اند. چند واژه که با زبان دری یا بهدینی زرتشتیان نزدیکی دارد ذکر می‌شود: هارده= خورده، زونر= داند، وون= خون، هشک= خشک، دَوَر= داشته باش، بِوَژی= بگوئی، پویدور= پایدار، وَدنهود= بدنهاد.

یاقوت از قول ابن‌مقفع می‌نویسد: «مردم آذربایجان را گویشی است که آن را به آذریه خوانند و جز از خودشان کسی آن را درنمی‌یابد...» آذربایجان در روزگار عمر گشوده شد و مرزبان آنجا با حذیفه سازش کرد که هشتصد هزار درهم بپردازند به این شرط که دیگر کسی را از مردم آذربایجان نکشند و برده نگیرند و آتشکده‌ها را خاموش نکنند... و مردم شیز* را در آراستن جشنهای دینی بازندارند.

آذریان

پیروان آذرهوشنگ* را گویند.

آذُوْتَوَه

یعنی کوهی که بر آب مسلط است. از این کوه با چند کوه وقله دیگر در بند ۶ زامیادیشت یاد شده است.

آرَ

نام یکی از پارسایان است که در فروردین یشت، بند ۱۰۹ به فروهرش درود فرستاده شده. در این بند فروهر دو پسرش بِرزیش‌نو و کَسوپِتو ستوده شده است. همچنین نام بیماری ناشناخته‌ای است که در بند ۹۳ آبان‌یشت همراه چند بیماری دیگر از آن اسم برده شده است.

آراد، آرَد

نام روز بیست و پنجم از هر ماه شمسی، و نام ایزدی که موکل بر روز ارد می‌باشد. و امور و مصالح این روز به او تعلق دارد. آرد یا آرت یا آشی از جمله ایزدان دینی زرتشتی است که در گاتها از او اسم برده شده است. در گاتها گذشته از امشاسپندان (وهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمد، خرداد، آمرداد) و آذر، سروش و آرت به اسامی هیچ یک از دیگر ایزدان مزدیسنا برنمی‌خوریم. آرت مثل سپَندارمذ و ناهید و چیستا (فرشتهٔ دانش) مؤنّث تصور شده و ایزدی است که در جهان مادی ثروت و نعمت و جلال و خوشی دینداران از پرتو اوست.

دارمستتر از بندهش بزرگ نقل می‌کند که: «ارتْ ایزدِ خانهٔ بهشتی است؛ او به فر و شکوه خانه می افزاید زیرا هرکه به دیگران چیزی دهد همان چیز افزوده و بزرگتر شده به‌خانه‌اش برمی‌گردد.» همچنین ارت پاسبان گنجینهٔ پارسایان است برای اینکه بهشت به منزلهٔ خانه‌ای است که از جواهرات ساخته شده باشد. گفته شده است که سراسر جهان مادی بدون دین اهورا به اندازهٔ خانه و نشیمنگاه یک مرد پارسا ارزش ندارد. کلیه لوازم خوشی و آسایش یک خاندان پارسا از پرتو توجهٔ ایزد آرت است. از برای زندگی باشکوه و پرنعمت باید به او متوسل شد. به هر خاندانی که ارت به صورت دختر زیبائی روی کند برکت و وسعت لازمهٔ نزول اوست. در فروردین‌یشت بند ۱۰۷ آمده است: «کسی که در خان و مانش [خانه کَرِسَنْ] آشیِ نیک زیبای درخشان به درآمد، در کالبد دختر زیبای بسیار نیرومند، خوش اندام، کمر بلند بسته، راست بالای مجلل آزاده نژاد، کسی که مغلوب نشدنی در رزم، با بازوان خویش بر ضد هماوردان بهتر می جنگد.»

در بندهای ۱ تا ۳ یسنای ۵۲ از آشی یاد شده که چاره و درمان آبها و جانوران و گیاهها با اوست و ستیزگی دیوها ومردمان را که بدخواه خانواده‌ای باشند تواند درهم شکست. و پاداش نیک اخروی در دست اوست.

در زامیادیشت، اشتادیشت، بندهش و دیگر نوشته ها از فضائل آرت مانند آسایش بخشندهٔ ستور و علوفه ارزانی دارنده، اقسام بهارها و گلهای مخصوص به او یاد شده است. درجائی که از دریاها صحبت شده، گفته شده دریای خوارزم پر از سود است برای اینکه از توانگری آرت بهره‌مند است.

از همکاران و یاران ایزد ارت یکی پارِنْدی* یا پارَنْد و دیگری آدا (به معنی پاداش اخروی) است. در ارت یشت* نیز برای علو مقامش دختر اهورامزدا و خواهر امشاسپندان خوانده شده که از خرد سوشیانتها نیز برخوردار است. در بند ۱۶، اهورامزدا پدرش، سپندارمذ مادرش، سروش، رشن، مهر برادرانش و دین خواهرش شمرده شده‌اند. در مقدمهٔ ارت یشت آمده: «به خشنودی ارت نیک، چیستای نیک، ارث نیک، رَسَشْتات نیک، فر و سود مزدا آفریده». اِرِث و رسَتات را غالب اوستاشناسان به راستی و درستی و عدل و انصاف و مروت ترجمه کرده‌اند. اِرث و رسستات دو ایزد مزدیسنا می باشند و نظر به اینکه همیشه با ارت و چیستا آمده‌اند باید آنان را از یاران مخصوص همدیگر پنداشت (یشتها). ریشهٔ بسیاری از نامهای فارسی از همین واژهٔ ارد یا ارت آمده است مانند اردشیر، اردوان، اردلان، اردبیل... . همی رفت سوی سیاوخش گرد/به ماه سپندار و روز آرد (فردوسی). (سیاوشگرد: از شهرهای بناکردهٔ سیاوش در ترکستان).

ارد در پهلوی به معنی رامش آمده. ارد همچنین نام ایزد موکل بر دین و مذهب است. در اوستا اشی ونگهویی* آمده است. کلمه ونگهوئی صفت است، به معنی نیک و خوب و کلمهٔ مزبور یعنی اشیِ نیک. همین ترکیب در پهلوی به صورت ارشَشونگ (وصُوَر دیگر) به همین معنی آمده. در اوستا اشی گاهی اسم مجرد است به معنی توانگری و بخشایش و برکت و نعمت و مزد و بهره و گاه اسم خاص ایزدی است که نگهبان مال و خواسته است در جهان مینوی و در روز واپسین، پاداش کارهای نیک و سزای کردار زشت به یاری او انجام خواهد شد. اردا به معنی ارد (مقدس) است. آرَد نیز به همین معنی آمده است. در گاتها جنبهٔ تجرد شخصیت ایزد ارت، مثل امشاسپندان، برجسته شده است. و نه فقط پاداش کردار نیک پارسایان بلکه سزای کردار زشت گناهکاران نیز با او است، چنانکه در گاتها، یسنای ۴۳ بند ۱۲ آمده است: «و هنگامی که تو به من گفتی: تو باید از برای تعلیم یافتن به سوی راستی روی آوری من سر نپیچیدم از آنچه تو گفتی: خود را مهیا ساز بیش از اینکه سروش من به مصاحبتِ اشی گنجور مزد هر دو گروه را از سود و زیان تقسیم کند». در یسنای ۳۴، بند ۱۲ آمده است: «چه چیز است آئین تو، چه را خواستاری؟ چه ستایش، چه عبادت؟ بیاگاهان ما را ای مزدا تا بشنوند که چه پاداشی آشی خواهد بخشید. به واسطهٔ اشا [راستی]، راه نیک و هومن [منش پاک را] به ما بیاموز.»

ستایش ارد یا اهریشونگ (ارشیشونگ): «ستایم و خوانم، دادارِ هرمزدِ رایومندِ فرهمند و امشاسپندان را. سپاس دارم از تو دادارِ مهربان که تو فراز آفریدی اهریشونگ مینوی فرهمند که همه فر بر گیتیان و فرهی هر نیکی افزار و افزون به‌یاری اهریشونگ است. و هر خانه که اهریشونگ بدان جای گرفت همیشه سود و رامش و آسانی و زندگی خوب آنجا مهمان است. کسی را که تو اهریشونگ همراهی کنی او را نیروی همیشگی دهی، پس او را خویش خود کنی، و پس او را کامکار کنی به بسیار زر و سیم و مروارید و گوهر درخشان و گوسفند پرسَرْدَه از هر رمه، زمین آبادان، اُورْوَر (گیاه) پرسود از هرگونه و مان و میهن شگفت پیراستهٔ فراخ نیک چهر و بستر [فرش] گسترده، جامهٔ چابک و زن زیبای نیک‌تن نیک کَرَپ به دیدار دوست‌داشتنی‌ترین، اسب نیک، شهریاری بر مردمان و کشورها و تخت‌مندی

[پادشاهی] و دیهیم اومندی و پیرایه‌مندی و خوش‌بوئی و دارائی پاک خواهم از دادار به افزونی بخش که مرا بدهاد و از خویش کناد آبادی و نیکی بسیار و سود و رامش که به وسیلهٔ تو اهریشونگ فراز داده شده است که بُـوَم اندر گیتی وفرهمندترین پرکارترین و به مینو پارساترین و برترگاه‌ترین [دارندهٔ برترین گاه].»

ارد در سیروزهٔ کوچک:

«ارشیشونگ نیک، وفرزانهٔ نیک، وزس نیک، رس استشنی نیک، فر و سود هرمزداد، پارند روان گردونه [پرفرهٔ پارند پنجاه ستاره که با ارشیشونگ امشاسپند سود دهد آن گونه گوید که پارند روان گردونه] وفر ایرانی هرمزداد وفر کیانی هرمزداد و آگرفت [نایافتنی] فر هرمزداد و نیز فر زرتشت هرمزداد. [ای نیکی ارشیشونگ اینکه خواستهٔ همه بهان را یاری و نگهداری کند. هرکه‌خواسته‌خود] را به خویشی یزدان و سود بهان دارد. بدان را از آن باز دارد. اگرفت‌فر [فر نایافتنی] هرمزداد مهست فر به مان [خانه] میان ایرانی که به یاری او خویشکاری و تخشاکی به خویش شاید کردن.»

ارد در سیروزهٔ بزرگ:

«ارشیشونگ نیک را می‌ستایم، روشنی بلند زورمند نیک‌رسته [خوش اندام] بخشنده را، فر هرمزداد را می‌ستایم. سود هرمزداد را می‌ستایم. پارند روان گردونه را می‌ستایم. فر ایرانی هرمزداد را می‌ستایم. فر کیانی چیر هرمزداد را می‌ستایم. فر زرتشت هرمزداد را می‌ستایم.»

آرارات

کوهی است در ارمنستان. بنا به مندرجات تورات در سِفْر پیدایش، باب هشتم، کشتی نوح پس از طوفان در بالای آن فرو نشست. در زامیادیشت، بند ۲، از کوهی به نام مَزیشْوَنْتْ* نام برده شده که لفظاً به معنی دارندهٔ بزرگی است (از واژهٔ مزیشتا به معنی بزرگتر یا مَهست) و احتمال داده‌اند که این کوه همان مزیس باشد، یعنی اسمی که ارمنیها در قدیم به کوه آرارات داده‌اند (یشتها).

آراشتی

عموی زرتشت. وی پسر پیترسب، برادر پوروشسب* (پدر اشوزرتشت)، پدر میدیوماه* (پسرعموی زرتشت) بود.

آرامیان

شعبه‌ای از نژاد سامی، فرزندان آرام پنجمین پسر سام، ساکن سوریه و بین النهرین.

اران اسپهبد

چهار سپاهبد که مأمورین مهم دولت به شمار می‌رفتند و هر کدام در قلمرو خود صاحب‌اختیار بودند و بر یک ربع مملکت حکومت می‌کردند و معاونی در اختیار خود داشتند که موسوم به مرزبان بود.

اران آمارکار

رئیس شورای اداری را بدین نام می‌خوانده‌اند.

اران وژ

ر. ک. ائیرینه وئجه.

آرتاباز

نام سپهدار دارایِ سوم که پس از دارا از جانب اسکندر، چَترَ پتَ باختر و بلخ گردید. نام چندین پادشاه ارمیه، و ارمنستان، و آسیای صغیر در دوره هخامنشی و اشکانی.

آرتابان

اردوان*.

آرتاشس

تلفظ ارمنی اردشیر، ونام چند پادشاه ارمنستان.

آرتاگِزرِیس

نامی که یونانیان به اردشیر درازدست* داده‌اند.

ارتشتاران

ارتشتاران یکی از طبقات چهارگانهٔ ایران قدیم بودند

که در آفرین دهمان* همهٔ نیکان این چهار طبقه ستوده شده است. به طوریکه می دانیم آفرین دهمان را به مناسبت ذکر اسامی امشاسپندان در آن، آفرین هفت امشاسپند هم می نامند. و در آن آمده آتشکدهٔ آذرگشسب* جایش در کوه اسنوند* است. کار آذرگشسب (ارتشتاری است)؛ از اوست که جنگاوران (ارتشتاران) در آتر پاتکان (آذربایجان) تیزتر و دلیرتر (تک تر) هستند.

آرْتَ وَزْدَه

پادشاه آذربایجان در زمان فرهاد چهارم که به تحریک او سردار رومی آنتینوس که استرابو از او نام می برد، در سال ۳٦ پیش از میلاد با بیش از صد هزار جنگجو و پشتیبانی پادشاه ارمنستان* که او هم آرتْ وسدس (در پارسی باستان آرْتَ وَزْدَه) نام داشت به جنگ فرهاد چهارم اشکانی شتافت. گنجک* (فراذه اسپ*) پایگاه پادشاه آذربایجان که او هم ارت وَزده نام داشت به محاصرهٔ لشکر رم افتاد. پس از کوشش بسیار، در پشت دیوار و باروی گنجک، سپاه رم نومید شده و شکست خورده، بازگشت. نام پادشاه آذربایجان در زمان اردوان اشکانی و نام پسر اردوان نیز ارته وزده بود.

اَرْتَه خَشَتْرَه

یا اردشیر، یعنی پادشاه راستگو و درست کردار. این واژه از (ارته+ خشتره) مشتق است، ر. ک. اردشیر.

آرْتْ یشت

این یشت با این مقدمه آغاز می شود: «بخشنودی ارت نیک، چیستای نیک [اسم ایزد دانش است]، اِرثِ نیک، رَسْتات نیک [ایزدی که اغلب با ایزد ارت و چیستا با هم آمده] فر و سود مزداآفریده.» مطالب مهم این یشت از این قرار است: بندهای ٦ تا ١٤ راجع است به جاه و جلال مذکور. تمام خوشیِ زندگانی و لذایذ دنیوی و شکوه و نعمت و سازش و آرامش و غذاهای فراوان و گوناگون و آذوقهٔ بسیار در انبار ذخیره شده و بوهای خوش و بسترهائی با بالشهای آراسته و خانه های خوب و مستحکم ساخته شده و ستوران و گله و ایوانهای زیبا و زنان و دختران نیکو با انواع زینتها مثل دست بند و خلخال و طوق و کمربندِ آراسته و اسبهای تیزتک و گردونه های خروشنده و نیزه و تیر و شترهای مهیب و کوهانِ بلند و زر و سیم و لباسهای فاخر نصیب خاندان مرد پارسائی شود که ایزد توانگری ارت از او خشنود گشته بدو روی آورده باشد. بندهای ١۵ تا ٢٢ راجع است به ملاقات و مکالمهٔ اشوزرتشت با ایزد ارت. در این بندها که از قطعات دلکش و شاعرانه اوستا محسوب است، پیغمبر ایران با مدح و ثنا توجهٔ ایزد ارت را به خود کشیده، به او می‌گوید که جهان از تولدش ره و رسم خداپرستی گرفت و اهریمن (خرد خبیث) از او شکست یافته، رهسپار دیار تیره گردید. ایزد ارت نیز پیغمبر را ستوده، در بر گرفت.

بندهای ٢٣ تا ۵٢ راجع است به نامداران و پادشاهانی که ایزد ارت را ستوده نیازهای خود را به او عرضه داشته و تمنای رستگاری نمودند. این نامداران که هوشنگ پیشدادی و جمشید و فریدون و هوم* پارسا و کیخسرو و اشوزرتشت و کی‌گشتاسب باشند به همان ترتیب در گوش یشت* هم یاد شده اند. بندهای ۵٤ تا ٦٢ را می توان در ستایش ارت و مراسم وی محسوب داشت. در این فقرات مطالب مختلف نیز گنجانیده شده است، مثلاً اینکه در بند ۵٤ آمده زنان و مردان عقیم و کودکان خردسال و دختران نابالغ نباید از آب زوری* که نذر ارت شده استفاده کنند. و در بندهای ۵۵ تا ۵٧ به رقابت تورانیان اشاره شده است. و بندهای ۵٧ تا ۵٩ دارای بلندترین درجهٔ اخلاقی است و به خوبی خاندان پاک و بی آلایش ایرانیان قدیم را می نمایاند. در این فقرات، ایزد ارت خروش برآورده، گله مند است از زنی که فرزند نیاورد یا از زنی که بچه سقط کند و آمیزش با چنین زنی را نهی می‌کند. از زن شوهرداری که از بیگانه آبستن است و از مردی که به زور دختری را از راه بدر برده آبستن می‌کند اما او را به زنی نمی‌گیرد نیز گله مند است.

اِرثِ
نام یکی از ایزدان مزدیسناست که دربارهٔ وی آگاهی چندانی نداریم. این ایزد و سه ایزد دیگر در اوستا با هم یاد شده‌اند که عبارتند از ارت، ایزد ثروت و توانگری، چیستا، ایزد دانش، و رَسنْ تات، ایزد عدل و داد. اِرثِ واژه‌ای است اوستایی به معنی درستی و داد، و بسا در اوستا که بدون تشخص و به عنوان کلمه‌ای مجرد استعمال شده است. چون همواره به همراه ارت ایزد و چیستا آمده وی را از یاران این دو ایزد شمرده‌اند.

ارج
نیای دوازدهم اشوزرتشت.

ارجاسب، اَرِجت‌اَسپَ
نام پادشاه توران و مرکب از دو واژهٔ ارج و اسب فارسی و به معنی دارای اسب با ارج و ارزش. ارجاسب برادرزادهٔ افراسیاب است اما برخلاف افراسیاب تورانی خوانده نشده بلکه به قبیلهٔ خیون منسوب شده است. در آبان‌یشت، بندهای ۱۰۸ و ۱۰۹، کی‌گشتاسب* رو به دریاچهٔ فَرَزدان* با نیایش و درخواست از فرشتهٔ اِردویسور ناهید* تقاضا می‌کند که به دشمنانش، از جمله ارجاسب (ارجت اسپ) ظفر یابد. پس از آنکه ارجاسبِ دیویسنا پادشاه توران از گرویدن گشتاسب به مزدیسنا و ایمان آوردن وی به زرتشت آگاه شد، بدو نوشت: هر آن بندها [کشتی] از کمر باز کن/به شادی، می روشن آغاز کن. همین، انگیزهٔ جنگهای مذهبی ایران و توران شده و عاقبت ارجاسب به دست اسفندیار روئین‌تن پسر گشتاسب کیانی کشته می‌شود. در گاتها ارجاسب به نام دروغ‌پرست و دشمن کیش زرتشت نام برده شده. در شاهنامه دو دختر کی‌گشتاسب که پس از افتادن بلخ به دست ارجاسب اسیر شدند و بعد برادرشان اسفندیار آنان را نجات داده، یکی همای* و دیگری به‌آفرید* نامیده شده‌اند. اسم این دو خواهر در اوستا هوَمیا و واریذکانا ضبط شده (وِه‌آفرید، به‌آفرید). ارجاسب روئین‌تن دژی ساخت و دختران گشتاسب را در آنجا زندانی کرد، دژ به دست اسفندیار گشوده شد و اُسرا رهائی یافتند و ارجاسب کشته شد و اسفندیار دین زرتشت را رونق داد.

اِرجَدَرشن
نیای هفتم اشوزرتشت، ارجذرشن یا هَردَرَشْن بوده است. در سلسله نسب پیغمبر ایران، هفتمین پشت منوچهر و هفتمین نیای زرتشت به شمار آمده است. این نام در دینکرد، (به پازند) ارجذرشن و در بندهش (نیز به پازند) هرشن یا هَردَرشْـنْ و در زات‌سپرم* (به پازند) اَرگَـدَرسی آمده است. همچنین در روایات، به پازند و پارسی هَردَرشْن ضبط شده است. در مروج الذهب ارجدس نوشته شده است ولی چنین نامی در اوستا به جای نمانده و معنی لفظی آن نیز به درستی دانسته نشده است (یادداشتهای گاتها).

اَرجَوَنْ
از پارسایان و نام‌آورانی است که فروشی‌اش در فروردین یشت ستوده شده است.

اَرجَهوَتْ
در بند ۱۱۳ فروردین‌یشت آمده است که فروهر پاکدین ارجهوت پسر تور را می‌ستائیم. و ارجهوت به معنی ارجمند می باشد.

اِرخْشَ
آرش. بهترین تیرانداز آریائیها. در بندهای ٦ و ۳۷ از تشتریشت، تشتر ایزد باران در چستی و چالاکی به تیر آرش (ارخش) تشبیه شده است. در نوشته ها آمده پس از آنکه افراسیاب به منوچهر غلبه کرده، او را در تبرستان محاصره کرد به ناچار ایرانیان با تورانیان صلح کردند، برای تعیین حدود، ایرانیان و تورانیان بر آن قرار دادند که تیر آرش، کمانگیر معروف آن زمان، به هر جا که فرود آید همان موضع سرحد باشد.

پس از انداختن تیر، بدن آرش متلاشی شده، تیر به حدود فرغانه، به تنهٔ درخت گردکان که در دنیا بزرگتر از آن درختی نبود نشست، پس آن موضع را سرحد ایران و توران قرار دادند. بنا به بند ٦ و ۳۷

تیریشت، تیر آرش از کوه ائیریوخشوث* به طرف کوه خوانونت* پرتاب گردید. اگرچه نمی‌توان محل کوهها را تشخیص داد ولی می‌توان حدس زد اولی در تبرستان و دومی در خاور ایران واقع است. این موضوع، به جنگِ هفت‌سالهٔ ایران و توران خاتمه بخشید. آرش نام یکی از مرزبانان ایرانِ زمانِ یزدگرد نیز بوده است. در ارمنی واژهٔ آرشین و آرسن هر دو از همین ریشه و به معنی مرد و پهلوان است.

دربارهٔ آرش کمانگیر و کمانداری و تیراندازی او گزارشهای زیادی است که چکیدهٔ آن از این قرار است:

۱. آرش می‌دانست که جانش در خطر است بنابراین نخست بدن خود را عریان کرده، به همگان نشان داد که در او هیچ عیبی نیست اما او تمام نیروی خود را بر سر این کار گذارد، و پس از آنکه تیر در کمان نهاد و آن را رها کرد بدن پهلوان پاره پاره گشت.

۲. ایزدان آن تیر را که به اختلاف روایات از دماوند یا ساری یا آمل (درست آن همین آمل است ولی نه آمل مازندران بلکه آمل یا چهارجوی فعلی ترکمنستان) رها شده بود بگرفتند و مدتی دراز در هوا ببردند و سرانجام تیر آرش در مرو به تنهٔ درخت گردوئی فرود آمد و مرز ایران تعیین شد.

۳. تیریشت قدیمترین ماخذی است که در آن بدین موضوع اشاره شده است. صورت اوستائی نام این قهرمان رخشه است و همراه با صفات تیزتیر و تیزتیرترین ایرانیان از او یاد شده است.

٤. در رسالهٔ ماه فروردین روز خرداد بند ۲۲ (متن پهلوی) آمده است که در روز خرداد (روز ششم) از ماه فروردین، منوچهر و آرش زمین ایران را از افراسیاب بازستاندند.

۵. بنا به آنچه در آثارالباقیه آمده فرشتهٔ اسفندارمذ به منوچهر دستور داد که تیر و کمان خاصی را بسازد. بنابر روایت غررالسیر چوب، پَر، و آهن لازم برای این تیر و کمان هر کدام از جنگل و عقاب و معدن خاصی تهیه شد. چون این تیر و کمان آماده شد برنامه به همان نحوی که قبلاً آمده، انجام گرفت.

٦. پس از رهائی تیر، خدا باد را فرمان داد که تیر را از کوه رویان بردارد و به اقصای خراسان، میان فرغانه (احتمالاً) فرخار و تبرستان (احتمالاً تخارستان یا طالقان) برساند. که تیر بر تنهٔ درخت گردوئی نشست.

۷. بنا بر روایت غررالسیر این تیر، که افراسیاب بر آن نشانه‌ای از خود نهاده بود، در هنگام طلوع خورشید رها شد و از تبرستان به بادغیس رسید. همین که نزدیک به فرود آمدن بود به فرمان خداوند فرشته‌ای (بادها، بنا به روایت مقدسی) آن تیر را به پرواز درآورد تا به زمین خَلُم در بلخ رسید و آنجا در محلی به نام کوزین (مصحف گوزبن) در هنگام غروب فرود آمد. سپس این تیر را از خَلُم به تبرستان نزد افراسیاب باز آوردند، و به این طریق مرز ایران و توران معین شد.

۸. در همه جا این واقعه در زمان منوچهر ذکر شده است جز در غررالسیر که به زمان زو پسر تهماسب منسوب شده است.

۹. محل پرتاب تیر به اوستائی کوه آئِرتوخشیوثه ذکر شده که نمی‌توان جای دقیق آن را معین کرد. در منابع اسلامی گفته شده است که تیر از تبرستان، یا کوه رویان، یا قلعهٔ آمل، یا کوه دماوند یا ساری پرتاب گردیده است.

۱۰. در مورد جای فرود آمدن تیر آرش نیز اختلاف نظر زیادی دیده می‌شود: در اوستا، کوه خوانونت ضبط است. مینورسکی، این نام را با احتمال با کوه همایون که ظاهراً یکی از قله‌های شرقی سلسله جبال خراسان است برابر می‌داند. عده‌ای باز بنا بر احتمال جای فرود آمدن را در حدود ناحیهٔ هَریرود می‌دانند. در مجمل التواریخ محل فرود آمدن تیر، عقبهٔ مزدوران بین نیشابور و سرخس ذکر شده است و بنا به ویس و رامین و تاریخ تبرستان، تیر آرش به مرو رسیده است.

۱۱. در کتاب پهلوی مینوخرد، بدون ذکر

تیراندازی آرش، آمده است که منوچهر از پَدَشخوارگَر * تا بُن گوزک را از افراسیاب باز ستد. به قول برخی، به ظن قوی تشابهٔ نام جغرافیائی گوز بن با گردوبُن سبب پیدایش این روایت اخیر شده است.

۱۲. در مورد روزِ انداختن تیر هم دو روایت در دست است. یکی روز خردادِ ماهِ فروردین است و دیگری به روایت آثارالباقیه روز سیزدهم از تیرماه (جشن تیرگان کوچک). روزی که خبرِ جای فرود آمدن تیر را آوردند روز چهاردهم تیر (روز گوش یا تیرگان بزرگ) بوده است. به احتمالِ قوی روایت اول قدیمتر است و روایت دوم بر اثر تشابهٔ اسمی «تیر» (اندازی) و روز و ماه «تیر» پیدا شده است. ذکر نام آرش و تیراندازی او در تیر یا تیشتریشت نیز شاید در پیدایش این روایت بی‌تاثیر نبوده است. بنابـر روایت تاریخ طبری، آرش پس از تیراندازی به ریاست تیراندازان منسوب می شود؛ که متاخر است و با متلاشی شدن بدنش منافات دارد.

آرداشس

ر. ک. ارتاشس.

اردافَرَوَش (آفرینگان)

اردافروش مرکب است از کلماتِ اوستائی آرتَ به معنی پاک و راست و فَرَوَشی * به معنی فروهر. این دعا که لفظاً به معنی دعای پاکان است، در هنگام جشن فروردین که بنا به آئین مزدیسنا هنگام فرود آمدن فروهرهای درگذشتگان است از آسمان به سوی زمین، خوانده می شود.

آردای ویراف

یا آرتای ویراف یا آرتای ویراژ، موبدی پارسا به زمان ساسانیان که سفری روحانی به جهان مینوی کرد و رسالهٔ ارداویرافنامه در شرح مسافرت و سیر او در بهشت و دوزخ است. اردای ویراف مقدس در سیر بهشت و دوزخ پس از آنکه از پل چینوت * گذشت ایزدان مهر * ورشن * واندروای * «باد» وبهرام * با او در گردش همراه شدند. ارداویراف در سیر آسمان، در دومین گام، به کره ماه و به مقام هوخت * یعنی جائی که گفتارنیک آرام دارد، رسید و در آنجا گروهی از مقدسین را مشاهده کرد. اردای ویراف در سیر آسمانها و بهشت و برزخ و دوزخ با ایزد آذر و ایزد سروش همراه بود و تمام پرسشهای او را این دو ایزد جواب گفته‌اند. در اردای ویرافنامه، در فصل اردای ویراف مقدس می‌گوید: «وقتی که به همراهیِ سروش مقدس و آذر ایزد از پل چینوت گذشتیم،مهر ایزد و رشن و باد ایزدِ نیک و بهرام ایزدِ توانا و اشتاد ایزد و فروهر پاکان و فرشتگان دیگر به استقبال من آمدند و به من درود و آفرین خواندند. من خود در آنجا رشن‌راست * را دیدم که ترازوی زَرّین در دست گرفته اعمال نیک و زشت مردم را می سنجد.» در ارداویرافنامه باز مندرج است که ارداویراف ضمن سیر بهشت و دوزخ وپل چینوت به روانهای گناهکار و نیکوکار برخورد کرده است؛ نتیجهٔ اعمال نیکوکار به صورت زیباروئی بر او نمودار شده و نتیجهٔ اعمالِ گناهکار به صورت پتیاره جلو او آمده است. ر. ک. روان.

آردای ویرافنامک

این رساله که در زبان پهلوی ارتای‌ویراونامک باشد تقریباً دارای ۸۸۰۰ واژهٔ پهلوی است. ارتای‌ویراف که بعضی از محققان آن را آرتاک ویراژ خوانده‌اند از موبـدان عصر اردشیر و شاپور اول است که درعالم سیر یارویا، بهشت ودوزخ را گردش کرد واحکامی اخلاقی آورد و کتاب او جزو کتب ادبی ودینی مزدیسنی است، و زرتشت بهرام پژدو در سدهٔ هفتم یزدگردی آن را به شعر فارسی ترجمه کرده است. ارداویرافنامه در ۱۸۷۲ میلادی توسط هوشنگ * و هوگ * به انگلیسی و در ۱۸۸۷ میلادی به وسیله بارتلمی به فرانسه ترجمه شده است. کتاب کمدی الهی دانته شاعر ایتالیائی که دراواخر سدهٔ سیزدهم و اوائل سدهٔ چهاردهم به رشتهٔ نظم درآمده کاملاً شبیه این کتاب است. رسالهٔ مزبور به قول وست * در سدهٔ نهم میلادی تدوین شده. اردای ویرافنامه را می توان

کتاب بهشت و دوزخ و برزخ زرتشتی گفت. و از آن جهت واجد اهمیت است که هرج و مرج مادی و مذهبی ایران را بر اثر حملهٔ اسکندر، و احیای ملی و دینی ایرانی ساسانی را در قرن سوم میلادی، و عقاید زرتشتی را دربارهٔ آخرت مجسم می سازد.

اردبیل

مورخین ایرانی و عرب، پس از استیلای اسلام، کرسی نشینِ دوم آذربایجان را اردبیل نوشته اند. محققاً اردبیل پایگاه تابستانی بوده چه ابن الفقیه آن را سردترین دشت ایران شمرده. بلاذری صراحتاً اردبیل را پایگاه مرزبان نوشته، برخی هم اردبیل را محل آتشکدهٔ آذرگشسب شمرده اند که پایه ندارد.

می‌گویند کیخسرو پس از گرفتن دژ بهمن که در اردبیل قرار داشت به پادشاهی و جانشینی کیکاوس رسید و به جای آن دژ، آتشکده ای [آذرگشسب] ساخت. بنابراین باید این دژ بر کوه سبلان بوده باشد که اردبیل در پای آن قرار دارد. حمدالله مستوفی نیز می نویسد که قلعهٔ کوه سبلان را دز بهمن یا روئین دز خوانده اند. فریبرز پسر دیگر کیکاوس نیز مدعی سلطنت بود اما نتوانست دژ را تصرف نماید.

اِرِدَت‌فِذْری

مادر سوشیانت °. اِرِدَتِ فذْری یعنی کسی که مایهٔ آبروی پدر است. وی مادر سوشیانت آخرین موعود خواهد بود و او را ویسپه تَئوروَئیری نیز گویند یعنی همه را شکست‌دهنده. بنا به مندرجات دینکرد مادران موعودهای مزدیسنا دوشیزگان ۱۵ ساله می باشند که هر یک به نوبت خود مادر یکی از موعودها خواهد بود از خاندان بهروز پسر فریان.

اردستان

اردستان نزدیک کویر، در سر راه نائین و کاشان و اصفهان است. به قول مورخین عرب و ایرانی، اردشیرِ اولِ ساسانی آتشکده ای در آنجا بنا کرد و انوشیروان در آنجا متولد شد. در طرف بیابانی که مشهور است به مفازه کوه کرکس واقع شده؛ بنای آن محکم بوده باروئی داشته و در هرمحله یک قلعهٔ محکم و در هر قلعه یک آتشکده بوده است. گویند بهمن پسر اسفندیار در اردستان آتشکده ساخته است.

مؤلف مجمل التواریخ و القصص از جملهٔ آتشکده های اردشیر آرد: «سیم نام مهر اردشیر، اندر دیهی اردستان.»

اردشیر

در اوستا و تاریخ گذشتهٔ ایران به اردشیرهای زیادی برمی خوریم که برخی از آنها فروهرشان ستوده شده و برخی در راه نگهداری و پیشرفت دین وه مزدیسنی و زردشتی تلاشهائی کرده و خدماتی انجام داده‌اند که یکی از آنها اردشیر پاپکان سرسلسلهٔ ساسانیان است. او و اعقابش به دستیاری موبدانی چون تَنْسر° و آذرباد مهراسپندان° در گردآوری اوستا و برگردان آن از زبان اوستائی به پهلوی زبان عهد ساسانیان و زند سهم بزرگی داشته اند. و از هر یک در ردیف خود یاد خواهد شد. اردشیر به زبان اوستائی اَرِتَخْشَثْرَه، به پهلوی ارتخشیره و به زبان یونانی، آرتاکِسِیرکِس خوانده شده است و اسم سه شاهنشاه ایران از سلسلهٔ ساسانیان و نیز اسم چند شاهنشاه هخامنشی بوده است. درپارسی باستان اردشیر به کسی می‌گفتند که درقوت و شجاعت و تهوربی جبن و ترس باشد: «چه دیدش بدانگونه ویرا دلیر/همی خواند از این پس ورا اردشیر.» ارتخشتره یا اردشیر مرکب از دو جزء اَرِتَه (ارد، اشا) به معنی مقدس، متدین، درستکار، و خشتره به معنی شهر، شهریاری است که مجموعاً به معنی شهریاری مقدس و کسی است که حکومت مقدس دارد. و برهان قاطع که به معنی شیر خشمناک آورده صحیح نیست.

واژهٔ اردشیر، گاهی بر سر و گاه بر آخر مکانها دیده می شود چون اردشیر خره، بهمن اردشیر، خرداد اردشیر، رام اردشیر، هرمزد اردشیر، برکه اردشیر، بنا پادشاه اردشیر.

اردشیر، آرتاشس

یا آرداشس پسر ارتک، پادشاه ارمنستان که ۲۶ سال سلطنت کرد.

اردشیر، آتشکده

آتشکدهٔ اردشیر در استخر همان آتشکدهٔ ناهید (اناهیتا) می باشد. چنانکه می دانیم اردشیر، بنیانگذار شاهی ساسانیان، از یک خاندان پیشوای دینی بوده. در طبری و بلعمی آمده: و آتشخانهٔ استخر (نام وی اناهید) به دست وی [ساسان پدر اردشیر] بود. در تاریخ آمده پس از آن که دست فرخزاد را از تخت و تاج ساسانیان کوتاه کردند، از هر سوی جویای کسی بودند که از خاندان شاهی باشد، تا اینکه یزدگرد (سوم) را یافتند که نوهٔ خسروپرویز بوده است و پدرش شهریار را شیرویه کشته بود. بزرگان استخر این جوان را به آتشکدهٔ اردشیر برده آئین تاجگذاری به جای آوردند و به تیسفون فرستادند.

اردشیر اول، اردشیر درازدست

پادشاه هخامنشی. در اوستا (بند ۲۲ ارت یشت) دَرِغوباز به معنی درازبازو، و در بند ۱۱ همین یشت لغت دَرِغوانگشت به معنی درازانگشت آمده است و از آن انگشت بلند و باریک اراده شده است.

ممکن است که از درازبازو و یا درازدست، زبردستی، تسلط و اقتدار اراده شده باشد، یعنی کسی که دستش به همه جا می رسد؛ چه پنجمین پادشاه هخامنشی اردشیر اول (٤٦٤-٤٢٤ پیش از میلاد) را درازدست می گفته اند که نزد مورخین یونان ماکروفیر و نزد مورخین رم لُنگی مانوس نامیده می شده است. عنوان مذکور اصلاً به معنی مقتدر و زبردست بوده و قدما نیز به همین معنی گرفته اند اما مورخین متأخر آن را به معنی حقیقی کلمه گرفته و از آن کسی که دارای دستهای بلند بوده مقصود دانسته اند. از بهمن پادشاه کیانی نیز با لقب درازدست یاد شده است و چنین می نماید که در سلسلهٔ کیانیان پس از گشتاسب تصرفاتی شده باشد از این جهت است که این اردشیرِبهمن* ملقب به درازدست یا به قول مورخین عرب طویل‌الباع به خوبی یادآور اردشیر اول، پنجمین پادشاه هخامنشی است، و این دو را یکی دانسته اند.

نام اردشیر اول هخامنشی در کتیبه های هخامنشی اَرْتَ خَشَثْرَ، درنسخهٔ بابلی کتیبه ها «اَرْتَ خَشَتْسو» به زبان ایلامی «اَرتَه چخرچه» به مصری، بر روی گلدانی «ارته خَیش»، هرودوت «آرتاکرگ سیس»، کتزیاس «آرت کِسرک سِس»، پلوتارک «آرتاکِسرکِس ماک روفیر» آمده و لفظ آخری به معنی درازدست است. اردشیر ٤ برادر داشت و دو خواهر. داریوش و ویشتاسب برادران ارشد او بودند و چنین به نظر می رسد که داریوش قبل از سلطنت خشایارشاه متولد شده باشد. اردشیر پسر خشایارشاه است.

اردشیربهمن

در کتب پهلوی از اردشیربهمن جانشین کی‌گشتاسب بیش از پادشاهانی که پس از او به سر کار آمده اند سخن رفته و وی پادشاه پارسا و دینداری معرفی شده است. در فصل سوم کتاب پهلوی زند بهمن یشت* در بندهای ۲۰ تا ۲۹ مندرج است که اهورامزدا درختی به زرتشت نشان داد و گفت: «این درخت عبارت است از گیتی و هفت شاخهٔ فلزی که از آن سر زده عبارت است از هفت دورهٔ آینده جهان.» شاخهٔ زرین آن اشاره است به عهد زرتشت و گشتاسب. شاخهٔ سیمین آن اشاره است به عهد ارتخشترا (اردشیر) کی که وُهومن (بهمن) سپندداتان خوانندش. شاخه های دیگر این درخت که شاخه های روئین و برنجین و ارزیزین و پولادین و آهن آلوده و تیره (آهن گُمیخت) باشد به حسب ترتیب متعلق است به عهدهای اردشیر بابکان و بلاش اشکانی و بهرام گور و خسروپسرقباد و آخرین شاخه که آهن آلوده و تیره باشد اشاره دارد به عهد سلطنت دیوهای ژولیده‌موی خشم‌نژاد (آئشم تَخمَک). در کتاب مذکور بهمن چندین بار کی شاه خوانده شده است. در کتاب هفتم دینکرد، فصل ٦،

بند ٤ (چاپ سنجانا) آمده: «در میان شهریاران و پارسایان که پس از زرتشت می‌زیسته‌اند وهُومَنْ (بهمن) سپَنْدداتان از برای مزدیسنان شهریار راست کردار و عاملی بود.» از او با لقب درازدست یاد شده و او با اردشیر درازدست* هخامنشی یکی دانسته شده است.

اردشیر پاپکان

محمدبن جریر طبری در آغاز تاریخ ساسانیان، نسب ساسانیان را به پادشاهان کَیانی رسانده و در سلسله نسب اردشیر پاپکان می‌نویسد: «اردشیر، پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر ساسان پسر مهرس پسر ساسان پسر بهمن پسر اسفندیار پسر بشتاسب پسر لهراسب پسر اوگی پسر کی‌مانوش بوده است.» اردشیر خدمت به جمع‌آوری اوستا کرد و بعد از وَلَخش پادشاه اشکانی که سعی در جمع اوستا کرده بود، او نخستین پادشاهی بود که به این کار همت کرده، هیربدان هیربد تَنسر* را به دربار خود خوانده بدو گفت مابقی ماندهٔ اوستا را گرد آورده در یکجا مدون سازد. در بند ۳۰ از فصل ۳۱ بندهش آمده که سلسله نسب اردشیر بابکان ساسانی به اسفندیار متصل است. به قول حمزهٔ اصفهانی، شهر رامهرمز از بناهای اردشیر بابکان است و اصلاً رام اردشیرهرمزد بوده است. اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان در روز مهرگان رخت نو به مردم می‌بخشیدند. آتشگاه فیروزآباد (جور) ظاهراً از بناهای اردشیر بابکان است.

اردشیر پسر بیژن

پهلوان عهد بهمن پسر اسفندیار بوده است.

اردشیر پسر کی‌گشتاسب

در شاهنامه نام چند تن از پسران کی‌گشتاسب که در جنگ با تورانیان کشته شدند برده شده که هیچیک در یادگار زریران نیامده است. آن پسران از این قرارند: اردشیر، شیرو، شیداسب، نیوزاد.

در نوشته‌ها به نام سواری از لشکر گشتاسب در جنگ با ارجاسب به نام اردشیر نیز برمی‌خوریم که کشته زریر را در میدان به بُستور پسر زریر نشان داد.

اردشیر پسر یزدگرد

در سلسلهٔ ساسانیان سه تن به نام اردشیر پادشاهی کرده‌اند. نام پدر هیچ یک از آنان یزدگرد نبوده است و ناگزیر در این مورد خلطی شده است (آن سه تن عبارت بودند از: اردشیر بابکان، اردشیر دوم و اردشیر سوم ساسانی).

اردشیر چهارم هخامنشی

به روایتی به هنگام حملهٔ اسکندر، بَسوس* سردار خائن داریوش سوم به باختر رفته خود را اردشیر چهارم نامید و چون خبرِ آمدن اسکندر را شنید به ماوراء جیحون فرار کرد و در آنجا دستگیر شد. اسکندر وقتی از کنار سیحون برگشت در باختر مجلسی از ایرانیان بیاراست تا در باب مجازات قاتل داریوش رای دهند و بسوس برحسب رای مجلس مزبور در همدان به دار آویخته شد.

اردشیر خره

یکی از بخشهای قدیم فارس، که شهرهای شیراز و فیروزآباد و خَضْرْ و میمند و سیراف و کازرون در آن واقع بود. بسا شهرهای قدیم ایران دارای کلمهٔ خره بود که از آن جمله است اردشیرخره. این نام را اردشیر بابکان به شهر گور (معرب آن جور) و به ایالت آن داد. استخری اردشیر خرّه را دومین ایالت بزرگ ایران شمرده و کرسی نشین آن را جور نامیده است.

در تاریخ بلعمی مندرج است: «این شهر خوره شهری است اندر پارس، از او خرم‌تر نیست، با سپرغمها و درختان و میوه‌های بسیار، و این گُلاب که از پارس آرند از این شهر خوره آرند. اردشیر آرزو کرد که آن شهر را نشستنگاه خود کند...» پس از چیرگی تازیان، شیراز به جای اردشیرخره کرسی‌نشین فارس گردیده و عضدالدوله (۳۳۵-۳۷۲هـ) که از سلاطین آل‌بویه بود گور (جور) را که اسم اردشیرخره بود تغییر داده فیروزآباد

نامید.

اردشیر دوم ساسانی

۳۸٤-۳۷۸م. اردشیر دوم برادر و جانشین شاپورذوالاکتاف بود. پادشاهی سست ولی نیک‌فطرت بود، مالیاتها را متوقف کرد، به همین جهت او را کَرْپَ کرمارَ یا نیکوکار گویند. جانشین او شاپور سوم است. در طاق بستان نزدیک کرمانشاه، در کنده کاری، اردشیر دوم حلقهٔ پیمان را از دست یکی از بزرگان می‌گیرد که برخی او را مِهر می‌دانند و برخی هم به غلط اهورامزدا پنداشته اند. اما درواقع زرتشت پسر آذرباد مهراسپندان، موبدانِ موبدِ زمان اردشیر دوم بوده است که به قول وست، در ۳٤۱ متولد و در ۳۷۱ به جای پدرش موبدان موبد گردید ودرسال ٤۰۰ م درگذشت.

اردشیر دوم هخامنشی

از سال ٤۰٤ تا ۳۵۹ پیش از میلاد مسیح پادشاه بود. کتیبه ای از اردشیر دوم در شوش روی یک صفحه ستونی کشف شده است. در همدان نیز کتیبه ای از اردشیر دوم پیدا شده که اجداد خود را تا به هخامنش می‌رساند. نام مادر اردشیر دوم و کورش صغیر (همسر داریوش دوم) پَریزاتیس بوده و در عهد خود اهمیتی داشته و مایل بوده که کورش به سلطنت ایران برسد. این اسم که به هیأت یونانی درآمده بایستی در فرس پُروشیاتی بوده باشد. پُئوروشیاتی در اوستا به معنی پرشادی است. اردشیر دوم پسر و جانشین داریوش دوم است و در زمان او جنگهایی داخلی و خارجی روی داد. پسر ارشد او به نام داریوش به امر او مقتول گردید. پسر دیگرش اُخُس وسیلهٔ نابودی دو برادر دیگر خود را فراهم کرد وپس از اردشیر دوم به نام اردشیر سوم سلطنت کرد.

اردشیر سوم ساسانی

وی را پس از مرگ پدرش قباد دوم، در هفت سالگی به تخت نشاندند (حدود ٦۲۹م) و پس از یکسال و نیم شهربراز* او را هلاک کرد.

اردشیر سوم هخامنشی

پسر و جانشین اردشیر دوم هخامنشی که از ۳۵۹ تا ۳۳۸ پیش از میلاد سلطنت کرد و در سنگ‌نبشته های تخت‌جمشید گوید: «اهورامزدا وَبغ میثرَ، مرا و این مملکت را و آنچه را که به توسط من ساخته شده است باید نگهداری کنند.» او به دست باگْواسْ کشته شد.

اردشیر موبد موبدان

موبد موبدان شاه فیروز یزدگرد. او تا زمان انوشیروان حیات داشت.

اردوان

یا ارتبان نام پنج تن از شاهان اشکانی ونام پادشاهی بوده از نسل گشتاسب. این نام مرکب است از آرْتَه به معنی مقدس و درستکار و بان یا پان به معنی حافظ و حامی و نگهبان. اردوان یعنی نگهبانِ درستکاران. نام پسر وشتاسب پسر ارشام هخامنشی که برادر داریوش اول و عم خشایارشاه است و نام رئیس قراولان، مخصوص خشایارشاه نیز اردوان بوده است.

اَردوی

به موجب اوستا نام رودخانه ای است. اهورامزدا به اشوزرتشت می‌گوید این رود مقدس است و نژاد مردمان و نطفهٔ آنان و شیرزنان را پاک و پاکیزه می‌سازد. در جائی دیگر از وندیداد که اهورامزدا، جمشید را از سرمای فوق‌العاده وبارش برف می‌آگاهاند می‌گوید آنقدر برف خواهد بارید که از ژرفای رود اَردوی تا قلهٔ کوه را فراگیرد. ر. ک. اردویسور.

اردویسوراناهیتا

ر. ک. اناهیتا، ناهید. آبان.

اَردْویسورناهید

اسم کامل ایزد آب در اوستا اردوی‌سور اناهیت آمده است. این اسم مرکب از سه کلمه است که هر سه کلمه اصلاً صفت بوده است. بسا از اسامی

امشاسپندان و ایزدان مرکب است از یک صفت و یک اسم. اردویسور ناهید یگانه اسم خاص اوستائی است که از سه صفت ترکیب یافته است. جزو اول اردوی از کلمهٔ آرد به معنی بالا برآمدن، منبسط شدن، فزودن و بالیدن مشتق شده است. و در اوستا اسم رودی است به این معنی. بارتولومه معنی لفظی آن را رطوبت و نمناکی ضبط کرده است. ولی غالباً با کلمات سورَ و آناهیت یکجا آمده است. جزء دوم سورَ صفت و به معنی قوی و قادر است. این صفت بسا در اوستا به انسان و سایر ایزدان مثل مهر و ایرمان و سروش داده شده است. جزء سوم اناهیت قبلاً توضیح داده شده است. این صفت بسا از برای ایزدان و اشیا استعمال شده است. غالباً مهر* و تشتر* (تیر) و هوم* و برسم* و آبزور، فروغ و غیره در اوستا به صفتِ اناهیت یا به صفت پاکی و بی‌آلایشی متصف شده‌اند. از آنچه گذشت اردویسورناهید مجموعاً به معنی رود قوی پاک یا آب توانای بی آلایش می باشد. چون این ایزد مونث است گاه واژهٔ بانو را به آن می افزایند.

در فارسی ناهید اسم ستاره زهره نیز هست. یعنی همان ستاره زیبائی که رمیها اسم الهه وجاهت ونوس را به آن داده‌اند. اردویسور ناهید اسم رودی نیز هست و آن طوری که این رود در اوستا تعریف شده است باید آن را یک آب مینوی تصور کرد چه آن رودی است به گستردگی تمام آبهای روی زمین که از فراز کوه هکر* به دریای فراخ کرت* فرو ریزد و اقیانوس را به جوش و خروش درآورد. رودی است که در زمستان و تابستان یکسان روان است. رودی است که از آن هزار رود و دریای دیگر منشعب است و هر یک از رودها و دریاهای آن به اندازه‌ای بلند و فراخ است که سوار تندروی، در مدت چهل روز، طول و دور آن را تواند پیمود. یکی از آن رودها سراسر هفت کشور روی زمین را سیراب کند. در کنار هر یک از این رودها و دریاها قصری هزار ستون با هزار دریچهٔ درخشان برای ناهید بر پاست. در هر قصری، در بالای ایوانی، بستر پاکیزه و معطری گسترده است.

ناهید زنی است جوان و خوش‌اندام و بلندبالا و برومند و زیباچهر، آزاده و نیکوسرشت، بازوان سفید وی به ستبری شانهٔ اسبی است (بنا به نوشتهٔ پورداود، آبان‌یشت، دلکش‌ترین قصیده‌ای است که از ایرانیان قدیم به یادگار مانده است. تعبیرات و تشبیهات این یشت و یشتهای دیگر، در اشعار سخن‌سرایان بعد هم دیده می شود. فردوسی درمقابل بازوان سفید ناهید که به ستبری شانهٔ اسبی است در توصیف گرشاسب گوید: برش چون بر شیر و چهره چو خون/دو بازوش مانند ران هیون.) با سینه‌های برآمده و کمربند تنگ درمیان بسته در بالای گردونهٔ خویش مهار چهار اسب یک‌رنگ و یک‌قد را در دست گرفته، می راند. اسبهای گردونهٔ وی عبارت است از باد و ابر و باران و ژاله. ناهید با جواهرات آراسته، تاجی زرین بر سر دارد به شکل چرخی که بر آن صد گوهر نور پاش نصب است، و از اطراف آن نوارهای پرچین آویخته. طوقی زرین دور گردن، و گوشواره‌های چهار گوشه در گوش دارد. کفش‌های درخشان را در پاهای خود با بندهای زرین محکم بسته، جبه‌ای از پوست سی ببر که مانند سیم و زر می‌درخشد در بر کرده، جامهٔ زرین پرچین دربرکرده در بلندترین طبقهٔ آسمان آرام دارد. و به فرمان پروردگار از فراز آسمان باران و تگرگ و برف و ژاله فرو بارد. از اثر استغاثهٔ پارسایان و پرهیزکاران ازفلک ستارگان یا از بلندترین قله کوه هکر به سوی نشیب بشتابد و نطفه مردان و مَشیمه زنان را پاک کند. او زایش زنان را آسان سازد، شیر را تصفیه کند و به گله و رمه بیفزاید. سراسر کشور از پرتو او از خوشی و نعمت و ثروت برخوردار گردد. یک اثر در شوش و یک اثر در همدان از اردشیر دوم هخامنشی (۳۵۹-۴۰۴ پیش از مسیح) به جای مانده که در آن با خط میخی از ناهید و مهر یاد شده، همچنین معابدی در همدان، شوش، کنگاور بوده است که در آنها به ویژه شوش، مجسمه و خزاین بسیاری بوده که به غارت رفته است. و از گوشه و کنار تاریخ برمی آید که ازعهد هخامنشی تا زمان چیرگی تازیان در تمام نقاط ایران معابد ناهید

وجود داشته است.

گذشته از آثار معابد در جزو حجاریهای نقش رستم درفارس و در جوار تخت جمشید، نقشی نیز از عهد ساسانیان از ایزد ناهید باقی است. در این نقش، ناهید برومند و بلندبالا به پا ایستاده، تاجی جواهرنشان بر سر گذاشته و نوارهای پرچین از آن فرو آویخته است. طوق دور گردن و سایر زینتهای او یادآور اوصافی است که در آبان یشت از این فرشته شده است. و در مقابل او شاهنشاه ساسانی نرسی (۳۵۳-۲۹۳) به پا ایستاده و نگینی که علامت قدرت و اقتدار است از او می‌گیرد.

این را نیز باید دانست که ناهید خود دینی نبوده و دارای پرستشگاه مخصوصی نیست. ناهید از ایزدان دین مزدیسناست و در جزو عبادات و مراسم مذهبی، مثل فرشتگانِ سایر مذاهب ستوده می‌شده است.

معبدهای ایران قدیم به طورعموم آتشکده نامیده می‌شده و برخی از این آتشکده‌ها به ناهید تخصیص داشته است. شاید در آنجا ناهید را با آدابی که مناسب مقام او بود می‌ستودند و خواهشها و استغاثاتی از او می‌کرده‌اند. چنانکه امروزه بسیاری از کلیساهای عیسویان به اسم مقدسین ومقدسات این دین است. در ایران و در مملکت همسایه، مخصوصاً دقت داشته‌اند که پرستشگاه ایزد آب درنزدیک آب باشد. اناهیت اوستائی در یونان ارتمیس (فرشتهٔ عفت و عصمت) و در رم دیانا شده است، و خلاصه اینکه ناهید در ایران قدیم از ایزدان و در سایر ممالک از پروردگاران بوده است. در ممالک وسیعی که در تحت تصرف ایران بوده آتشکده وی نیز وجود داشته است، از آن جمله در ارمنستان که به مناسبت آن شعبه‌ای از خانوادهٔ اشکانیان در این کشور سلطنت داشته است.

آب و آبان درسیروزهٔ بزرگ:

«آبِ نیکِ هرمز داد اشو (پارسا، پاک) را می‌ستائیم. اردویسور آب پاک اشو را می‌ستائیم. همهٔ آبهای هرمزداد اشو را می‌ستائیم. همهٔ گیاهان هرمزداد اشو را می‌ستائیم.» درسیروزهٔ کوچک نیز همین توصیفات داده شده: ... و بُن خان او به دریاست، و به ستارهٔ زرین پایه شود، و درستاره پاک شود، باز از ستاره پایه به بلندی یک هزار مرد به کوه اوسیندام (از فلز درخشان که گوهر آسمان است.) که درمیان زَره فراخکرت فرو آید و آبها را پاک کند. اردویسور از آفریدگانِ هرمزد آن گونه فرهمند است که پوست گوسفند روی استخوان برای بالیدن گوسفند.

درستایش آبان:

«ستایم و خوانم دادار هرمزد بخشاینده و آمرزیدار مهست مینویان و گیتیان را. ستایش به تو و سپاس تو دارم که فراز آفریدی فر آبان، اردویسور پاکِ بامی (درخشان) خوب چهرِ روشن فرهمند و زَرشمند آبادیمند پاک (یوش داسر) افزونی بخش به کام هرمزد را که تو آمیزی نران و مادگان درست و پاک داری کش به خون و ریم نیامیزد و که زایش فرزند ازش بود، از بینشمندان تو خوب چهرتر و بامی تر و فرخ ترین آفریدگانی، و به چابکی و خوب چهری و درخشندگی و فرهمندی ارزانی داشته هرمزدی. از این چنین فرو درخشش و خوب چهری بهره‌ور شوند نران و مادگان جهان استمند (مادی) از فرهمندی تو به کام هرمزد و آفرین از ماگیتیان (به تو) که همیشه ازفرو خواری (= آسانی) تو به دهش هرمزد افزونی و پاکی برساد». ر.ک. آناهیتا

آردویسورنیایش

ر. ک. آبان‌نیایش.

اردی

مخفف اردیبهشت*: دی و بهمن و اردی و فروردین/ همیشه پر از لاله بینی زمین (فردوسی).

اردیبهشت

در اوستا اشاوَهیشتَ، در پهلوی اشاوهیشتْ یا اِرت وهیشت، و درفارسی اردیَ‌بهشت گوئیم. جزء اولی کلمه، اشا* از جمله لغاتی است که معنی آن بسیار منبسط است: راستی و درستی، تقدس، قانون و آئین

ایزدی، پاکی... و بسیار هم در اوستا به کار برده شده است؛ فقط در گاتها که ۸۹۶ فرد شعر است صد و هشتاد بار کلمهٔ اشا تکرار شده است. تشخیص معانی آن نیز دشوار است؛ بسا در یک قطعه یا یک جمله، گهی به یکی از معانی مذکور است و گهی از آن ایزدی اراده شده است. ارت نیز به معنی راستی و درستی است. این واژه در سانسکریت رتّا و در لاتینی راتوس است. بسا در گاتها، از خانه یا بوستان آشا، فردوس مقصود باشد. چنانکه بوستان و سرای وهومَنه نیز به همین معنی است.

جزء دیگر این واژه که وَهیشت باشد صفت تفضیلی است یعنی بهتر، بهترین. بهشت فارسی به معنی فردوس از همین کلمه می‌باشد. پس معنی اردیبهشت بهترین راستی و درستی است. اردیبهشت در عالم روحانی نمایندهٔ صفت راستی و پاکی و تقدس اهورامزدا است و در عالم مادی نگهبانی کلیهٔ آتشهای روی زمین به او سپرده شده است. سومین یشت مختص به این امشاسپند است و دومین ماهِ بهار و سومین روز ماه نامزد به اردیبهشت. در روز سوم اردیبهشت ماه به واسطهٔ اتفاق اسم روز و ماه در ایران قدیم جشنی می‌گرفته‌اند موسوم به اردی‌بهشتگان. به قول بندهش، گل مرزنگوش مخصوص به او است. مرزنگوش یا مرزنجوش گل ریز و سفید و مایل به سرخی دارد و گل آن مانند خود گیاه خوشبو است. ایزدهای آذر و سروش و بهرام از همکاران و یاران امشاسپند اردیبهشت شمرده می‌شوند. ایندرا* که به قول بندهش و دینکرد، دیو فریفتار و گمراه کننده است هَمَستار و دشمن بزرگ اردیبهشت محسوب است. نماز معروف اشم وهو* نماز اشا وهیشتا (اردیبهشت) نیز گفته می‌شود. در بعضی خرده اوستاها که از سی روز ماه وصف شده، اردیبهشت با صفت «شناینیتاره» یاد شده که معنی تحت اللفظی آن اردیبهشت قابل احترام و نیایش و گرامی شمردنی است. دراینجا، پس از وصف وستایش و نیایش به درگاه اورمزد رایومند و امشاسپندان و باز سپاس از دادار اورمزد که فزاینده و آفرینندهٔ دو گیتی است به اردیبهشت اشاره می‌نماید که اورمزد او را آفرید، اردیبهشتی مینوی و اشوئی که فروشنائی اش زدایندهٔ اندوه است. و چون اردیبهشت نگهبان آتش هم بوده، اشاره می شود که تو را در گیتی آتش سرخ سوزنده و برطرف کنندهٔ حاجت هر موجود و آفریدهٔ اورمزد است. به آتش سرخ و فروزان اشاره می‌گردد که نیک چهر و زیبا است و در تاریکی راه‌نماست تا پیش از طلوع خورشید. باز در وصف اردیبهشت می‌گوید: در پیش تو ای اردیبهشت، تاریکی نابود شود. و هر کس که خواستار گردد در هر کاری باشد اردیبهشت او را یاری می دهد و زدایندهٔ رنج و هر درد و غم و تنگنائی است. اشاره می‌گردد که از تو نیروئی است که هرگونه خاک و گل و هرگونه سنگ و گوهر ذوب شود و دین اورمزد از تو (اردیبهشت) رواج یابد و هر نوع گل وسنگ و گوهر وفلزات بدون تو هیچکاره باشند. و جدائی از تو را چاره نیست. همان‌طور ساختن هر چیزی و هرگونه خوراک گوارا و همه نوع وسائل دادهٔ اورمزد از تو و روشنائی تو است. در پایان باز می آید که: «سپاس دارم از اورمزد، هرگاه که روشنائی تورا ببینم.»

دربارهٔ اردیبهشت، مؤلف «برهان قاطع» چنین آرد: «معنی ترکیبی این لغت به معنی «مانندِ بهشت» باشد چه ارد به معنی شبیه و مانند آمده است، و چون این ماه وسط فصل بهار است و نباتات در غایت نشو و نما و گلها و ریاحین تمام شکفته و هوا در نهایت اعتدال، بنابراین اردیبهشت خوانند. و هم نیک است در روز اردیبهشت به معبد و آتشکده رفتن و از بزرگان حاجت خواستن و به نبرد و کارزار دشمن رفتن». مؤلف برهان آرد که اردیبهشت همچنین نام امشاسپندی است که محافظت کوهها کند واو را موکل بر بیماری و شفا نیز گویند، و در روایت است که خداوند آدم و حوا را در این روز از بهشت بیرون کرد و لباس بهشت از ایشان کند.

اردیبهشتگان

روز سوم از ماه اردیبهشت که نام ماه و روز یکی شود و

جشن گیرند. دراردیبهشت روزازاردیبهشت ماه جشن اردیبهشت گان و یا به قول کوشیار «گلستان جشن» برگزار می‌شد چون گلها و سبزه‌ها در این فصل می شکفند و روز وماه همنامند. امشاسپند اردیبهشت، درجهان مینوی نمایندهٔ پاکی و راستی و نظم و قانون اهورائی است و در زمین نگاهبانی آتش بدو محول است. در این مورد اخیر نیز منظور از آتش، نظم و داد وراستی و پارسائی است چون دربندی ازاوستا ملاحظه می‌شود که اهریمن با ظهور زرتشت و با فریاد: «زرتشت مرا بسوزانید با آشا وَهیشْتَه و از زمین براند مرا» (یشت هفدهم بند ۲۰) و اهریمن نمایندهٔ بی‌نظمی و آشوب و دروغ و ناپاکی است و به آتش پاکی و راستی و داد و قانون گریزان می‌گردد. به همین جهت است که خلف تبریزی در «برهان قاطع» می‌گوید این واژه به معنی آتش است. اما ابوریحان معنی نزدیک‌تری به اصل را آورده است: «... و معنای این نام آن است: راستی بهتر است، وبرخی گفته‌اند که منتهای خیر است، و اردیبهشت فرشته یا ملک آتش و نور است و این دوبا او مناسبت دارد وخداوند او را به این کار موکل کرده که نیز علل و امراض را به یاری ادویه و اغذیه ازاله کند وصدق را از کذب ظاهر کند ومحق را از مبطل به سوگندهائی که گفته‌اند در اوستا مبین است تمیز دهد.»

خلف تبریزی در برهان می نویسد که: «در این روز نیک است به معبد و آتشکده رفتن و ازپادشاهان حاجت خود خواستن و به جنگ و کارزار شدن. و معنی ترکیبی این لغت مانند بهشت باشد. برخی دیگر گویند آرد به معنی شبیه و مانند آمده است و چون این ماه وسط فصل بهار است و نباتات درغایت نشو و نما و گلها و ریاحین تمام شکفته و هوا در نهایت اعتدال، بنابراین اردیبهشت خوانند.» به همین جهت است که کوشیار آن را «گلستان جشن» آورده.

مطالبی که بیرونی راجع به اردیبهشت، راجع به درمان و درمان گیری وتمیز میان راستی ودروغ وحق و باطل گفته همان است که در اردیبهشت یشت نیز آمده است و مراسم این جشن بیشتر در معابد و آتشکده ها برگزار می‌گشت.

اردیبهشت یشت

سومین یشت اوستا مختص است به دومین امشاسپند آشاوَهیشتا که اینک اردیبهشت گوئیم. درمیان شش امشاسپندان فقط اردیبهشت و خرداد دارای یشت هستند. ممکن است سایر امشاسپندان را نیز درسابق یشتی بوده که امروز در دست نیست. اردیبهشت یشت را به دوجزء می توان قسمت کرد: جزء اول از فقرهٔ ۱ تا ۵ که درتوصیف اشاوهیشتا و دربارهٔ اثر نماز معروف اشم وهو* که نماز آشَه وَهشْتَه هم گفته می شود است. معنی نماز مذکور ازاین قرار است: «راستی بهترین نعمت و هم [مایهٔ] سعادت است، سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین راستی است.» از این یشت می توان استنباط کرد که اهورامزدا به پیغمبرش از تأثیر وقوت نماز اشم وهو خبر می دهد.

جزء دوم از بند ۵ تا انجام دربارهٔ اثر نماز معروف دیگر آئیریامَن ایشیا* می باشد که در هفتن‌یشت* وندیداد، فرگرد ۲۲ نیز آمده است. معنی نماز مذکور از این قرار است: «بشود که آئیریامَن* ارجمند برای یاری مردان و زنان زرتشتی [و] برای یاری ازمنش پاک به سوی ما آید؛ با پاداش گرانبهائی که درخور ایمان است. من از او پاداش مطلوبهٔ عدالت را که اهورامزدا خواهد بخشید خواستارم.»

اِرِزاوَشپَه

نام دو تن از پارسایان است که در بندهای ۱۳۲ و ۱۲۱ فروردین یشت به احترام یاد شده‌اند. معنی این واژه دارندهٔ اسب راست‌رو است. برابر کتاب هفتم دینکرد با اسپیتوایش* برای پرسیدن مسائلی دربارهٔ دین مزدیسنی نزد فرشوشتر* می آیند.

ارزانی

شایسته، مستحق، بی‌چیز، صورت اوستائی آن از ریشهٔ اَرِدی آمده است.

آرزو
نام زن سلم: زن سلم را کرد نام آرزوی/زن تور را نام آزاده‌خوی/ زن ایرج نیک پی را سهی/کجا بُد سهیلش بخوبی رهی (فردوسی). و نیز نام دختر ماهیار که بهرام گور او را به زنی گرفت.

اَرِزْوَ
در فروردین‌یشت از فروشی این نام‌آور با دیگر پارسایان یاد شده است.

اَرزورَ
در بندهای ۱ و ۲ زامیاد یشت از کوههائی نام برده شده است که از جمله، ششمین کوه، در بند ۲ ارزورَ است. در بندهش، فصل ۱۲، بند ۱٦ از ارزور یاد شده که کوهی است که در طرف آروم (روم) واقع است. در فقرهٔ ۲ همین فصلِ بندهش این کوه با کوه بومیه° که در بند فوق زامیادیشت هفتمین کوه شمرده شده، یک جا یاد گردیده و ارزوربوم خوانده شده است. در مینوخرد° و رسالهٔ ماه فروردین و روز خرداد° این اسم به دیوی داده شده که کیومرس او را کشته است. دربارهٔ این کوه که اقامتگاه دیوان بوده در کتب پهلوی روایات و داستانهائی آمده است.

اَرِزُوشَمَنَه
بنا به بند ٤۱ آبان‌یشت که فتوحات گرشاسب ذکر می‌شود، او ۹ پسر از چند خانواده، من جمله خانوادهٔ ارزوشمنه، را کشت. از اشخاص ۹ خانواده اطلاع درستی در دست نیست، همین قدر می دانیم که آنان از دیویسنان بوده‌اند. در کتب متاخرین به بعضی از آنان اشاره‌ای شده است مثلاً ۹ پسر از خاندان پثنیه° که در روایت هفت راهزن شده‌اند.

آرزوک
در کتاب هفتم دینکرد از موبدانی نام برده شده است که پس از زرتشت در گسترش دین کوششهائی نموده‌اند، آرزوک موبدان موبد وقت به همراهی سه تن دیگر در سدهٔ چهارم دین مزدیسنی را رونق بخشیده است.

اِرِزَوَنْتَ
در فروردین‌یشت یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش اَوَرگَئو ستوده شده است. به موجب همین یادکرد، خودِ ارزونت، پسر آئوایغمن° تورانی می باشد.

اِرِزَوَنت دَئینگ هَئوش
در فروردین‌یشت یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش اَرَوَاُشْتَرَ ستوده شده است.

اَرِزَه
یا ارزیز در اوستا به فلزات (قلع و سرب) گفته شده است که پاک نگهداشتن آن توصیه شده است. و نام یکی از هفت کشور° (ارزهی°).

اَرِزَهی
نام یکی از هفت کشور° است که در بند ۱۵ مهریشت آمده و اشاره شده که مهر توانا بدین کشور نگران است، آنجائی که ستوران آرام دارند و پناهگاه سالم ستوران است. ارزهی کشور واقع در مغرب بوده است.

اِرِزی
نام رودی است که به دریاچهٔ هامون می ریزد و در بند ٦۷ زامیادیشت از آن و چند رود دیگر یاد شده است.

اِرِزیشَ
اِرِزیشَ نام یازدهمین کوهی است که در بند ۲ زامیادیشت از آن یاد شده است. در لغت به معنی راست برافراشته است.

اِرِزیفیَه
کوهی است که در بند ٤٥ آبان‌یشت از آن یاد شده که کیکاوس در آنجا فدیه نثار کرده است. در بند ۲ زامیادیشت نیز از آن یاد شده است. دارمستتر° احتمال می دهد که از قله های البرز باشد؛ چه در سنت آمده که کیکاوس در بالای البرز هفت قصر ساخته و فدیهٔ او در یکی از این قصرها به عمل آمده است. ارزیفیه در اوستا نیز به همین املا به معنی مرغ

شاهین و باز است. دهارله* آنرا یکی از قلل بلخ* می داند.

ارژنگ

الف) نام دیوی از سالاران دیو سپید مازندران به هنگام جنگ کیخسرو که به دست رستم کشته شد.
ب) نام پهلوانی تورانی، پسر زره، که به دست توس* کشته شد.
ج) نام چاهی به توران زمین که افراسیاب، بیژن را در آن بند کرد (چاه بیژن).
د) ارژنگ یا ارتنگ، نام کتاب مانی* بود که به تصاویر دلکش منقش بود.

آرَسْ

رود ارس در آذربایجان به عقیدهٔ بعضی مستشرقین همان رود دائی تیا*ی مذکور در اوستاست؛ که رودی است در آریاویج* و بعضی آن را رود ارس دانسته اند و بعضی دیگر زرافشان*.

ارسکین، ویلیام W. Erskine

کسی است که ملافیروز* به دستیاری او دساتیر* را در دو مجلد به انگلیسی ترجمه کرده و انتشار داد. نخستین مجلد متن و تفسیر و فهرستی از لغات دساتیر است ودومین، ترجمهٔ انگلیسی آن است.

آرشام

نام جد داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی و به معنی دارندهٔ زور خرس یا خرس نیرو است.

ارشتات

یا اشتاد نام بیست و ششمین روز هر ماه نزد زرتشتیان و همچنین ایزد نگهبان راستی و عدل و داد است. اشتاگشسب نام یکی از پهلوانان ایران باستان از همین واژه مشتق است. و واژهٔ اردامنش که نام یکی از سرداران داریوش و به معنی نیک اندیش و راست منش است نیز از همین ریشه ارته و اشتا می باشد. ارشتی هم ترکیب دیگری از ارشتات است و به معنای نیزه نیز هست.

ارشتات یا اشتاد ایزد درستی و راستی است. در مهر یشت و فروردین یشت، یسنای ۱، بند ۲ و بند ۷ و یسنا ۱۶، بند ٦ این اسم به تکرار و غالباً با صفت فزایندهٔ جهان و پرورانندهٔ گیتی آمده است. نظر به مندرجات بندهش بزرگ، اشتاد در روز واپسین، در هنگام محاکمهٔ اخروی و سنجیدن اعمال، وظیفه و شغلی دارد. اشتاد رهنمای مینویان و جهانیان است و زامیاد موکل زمین است. گفته شده است که رشن، روانهای مردگان را شمرده و اشتاد و زامیاد آنها را به پله ترازو می‌گذارند. و باز از بندهش نقل شده: «در هنگامی که روانهای مردگان از برای حسابِ کردار زشت و نیک خود به سر پل چینوت آیند، آنگاه اشتاد همکار امرداد [موکل گیاهها و بیمرگی] به همراهی رشن و زامیاد فرا رسند.» در اوستا هرچند یشت هیجدهم نامزد است به ایزد اشتاد اما در آن بیشتر از فَرّ ایرانی* سخن گفته شده است. بنا به «برهان» نیک است در اشتاد روز صدقه دادن و جامه پوشیدن و حاجت خواستن. مسعود سعد گوید: اشتاد روز و تازه گل بوستان/ ای دوست می ستان ز کف دوستان.

درستایش اشتاد، مانند ستایش سایر روزها، چنین می خوانیم: «...ستایم وخوانم دادار هرمزدِ رایومندِ فرهمند و امشاسپندان را، سپاس دارم از هرمزِ افزونی بخش، دادار مینویان و گیتیان که هر نیکی از او، و هر امید به او، که چون فراز آفرید اشتادِ فراوانی آفرین [فریه دادار] جهان و دادارِ بالندگی بخش گیهان و نیرومندِ پیروزگر که هر فراخی و پربهری و افزایش‌مندی و پیشه‌مندی این زمین و همهٔ دام و دهش هرمزد به اوست، و چونکه دامان هرمزد فراخ و فراوان و پرسود باشند افزونی و نیکی آنها به یاری توست. ستایم هرمزد و خواهم که مرا از تو اشتاد آبادی و افزونی و سود و رامش خواری و پربهری و فراخی برساد و به جاودانی پایاد...»

در سیروزهٔ بزرگ نیز آمده: «اشتاد گیهان[جهان] افزای را می‌ستایم. گِراوُشْداشْتار [یعنی شفق و جائی که قرمزی بامدادی از آن سر می‌زند] هرمزد داد، ایزدِ آسانی اشوئی بخش [اهلائی

خواری] را می ستایم.» در سیروزهٔ کوچک نیز اشتاد با چنین صفاتی ستوده شده، حتی تقسیم آب [آب‌بختاری] به کشورها به او مربوط است. پیشهٔ او نیکیِ بی آغاز است. اهلائی خواری یعنی آسایش و راحتی و آسانی و پارسائی بخش است که می توان آن را با شادخواری و دشخواری سنجید.

آرش کمانگیر

ر.ک. ارخشَ.

آرشن

آرشن و ارشن و اَرسن به معنی مرد و پهلوان است. اشک، نام مؤسس سلسلهٔ اشکانی نیز از همین ریشه است. در فُرس باستان مترادف این واژه آرشَک ذکر شده. ارشام، نام جد داریوش اول وپدر گشتاسب نیز از همین ریشه و به معنی مرد نیرومند است. نام یکی از نوادگان کیقباد نیز هست (ر. ک. کی آرش).

آرْشَوَنْتْ

یکی از نامدارانی بوده که در بند ۲۰۹ فروردین یشت فروهرش ستوده شده است. ولی نه از معنی نام او و نه از خود او آگاهی در دست نیست. آنچه از بند یاد شده برمی آید یکی از پاکدینان بوده است.

آرْشْیَه

ارشیه نام پدر ونگهو (یعنی نیک) می باشد. ارشیه یعنی راست و درست. در بند ۱۰۸ فروردین یشت در بخشی از آن چنین آمده: «فروهر پاکدین ونگهو پسر ارشیه را می ستائیم. آن ارشیهٔ انجمنی را که درمیان مزدیسنان بخشاترین است.» آن چنانکه از ارشیه توصیف شده، وی میان گروه مزدیسنان دارای شهرت و اعتبارفراوانی بوده است.

آرْغَنْداب

رود هِلْمَند (هیرمند*) از سرچشمه اش تا هامون* هزار کیلومتر است. این رود از دره های باریک گذشته در وسط خط سیرش می رسد به دشتهای سرزمینی که درقرون وسطی آن را زمین داور می‌گفتند. در آنجا، ارغنداب از جمله رودهای مهمی است که به آن می پیوندد. این رود و مملکتی که گذرگاه آن است نزد مورخین و جغرافیونِ قدیمِ یونان اَرَخوزْیا نامیده شده و در کتیبه‌های داریوش هَرَاوَتی نام دارد و در اوستا هَرَخوائیتی و دهمین مملکتی است که اهورامزدا بیافرید. اسم این مملکت لفظاً به معنی رودمند یا جویْ‌مند است که امروزه قندهار می‌نامند. در بندهش، رود هلمند، زرین‌مند* نامیده شده است، و شاید زَرنومَئیتی که در بند ٦٧ زامیادیشت از آن‌یادشده رودیْ‌باشد مثل ارغنداب که به رود هلمند پیوسته، به دریاچهٔ هامون می ریزد؛ چون در مزدیسنا هامون از ویژگی خاصی برخوردار است لذا این رود هم که به او می ریزد دراوستا از آن یاد شده است.

آرگ

در زمان ساسانیان قلعهٔ مستحکم را می‌گفتند، که هنوز بدین معنی متداول است.

آرگبَذ

یا هرگبذ*. در اصل معنی فرماندهٔ یک قلعهٔ مستحکم (ارگ*) را داشته و بعد عنوان یک منصب لشکری مهم شده است. اردشیر بابکان دارای این منصب بود و چون به پادشاهی رسید لقب ارگبذ مخصوص خانوادهٔ سلطنتی گردید وعالیترین منصب لشکری به شمار رفت. معرب آن ارجبد شده است.

آرمَئیتی

به معنی فروتنی وپاکی ومحبت است. ایزد آرمئیتی یا سِپنتا آرمئیتی (سپندارمذ*) در ادبیات مزدیسنا ایزد عشق ومحبت شناخته شده ونگهبانی زمین با او است. پنجمین روز هر ماه ودوازدهمین ماه هر سال به نام این ایزد، به سپندارمذ یا اسفند معروف است. به معنی پارسائی هم هست و گاهی هم معنی مراد می دهد. آرمتی یا آرمئیتی از دو واژه آمیزش‌یافته: نخست آرِم به معنی درست یا «آنچنان که شاید» یا فرمانبردار. دوم مَتی از مصدرِ «من» یعنی اندیشیدن.

آرمئیتی را به معنی بردباری، سازگاری و فروتنی نیز گرفته‌اند در برابر واژهٔ تَرِمئیتی که به معنی بادسری و خیره‌سری و ناسازگاری و غرور و سرکشی است؛ و این، همستار یا دشمن سفندارمذ محسوب است. در بند ۱۳۹ فروردین یشت، فروهر پاکدین تُشْنامئیتی که یکی از زنان پارسا بوده ستوده شده. توشنامئیتی یعنی اندیشه نرم و آرام و نیز اسم ایزدی است که در گاتها، یسنای ۴۳ بند ۱۵ آمده است درواقع اسم دیگری است از برای امشاسپند سپندارمذ (سپنتَ آرمئیتی).

ارمزد

ر. ک. اهورامزدا.

ارمن، ارمنستان

ولایتی است کوهستانی در آسیای غربی و محدود به گرجستان و دریای خزر و دجله و فرات و مولد شیرین مشهور آنجا بوده و ابریشم ارمنی منسوب بدانجا است. این نام در کتیبهٔ بیستون (بغستان) ارمینا است: اکنون آن ناحیه را ارمنستان و قوم ارمن را ارمنی (به پهلوی ارمنوک) گویند. ارامنه خود را هیگ و کشور ارمنستان را هیسدان گویند.

ارمنستان وآیین مزدایی

بهرام ایزد پیروزی است. از زمانهای قدیم در ارمنستان به اسم وَهاگْن به‌جای «نیم پروردگار» یونانی هرقل (هرکول) مقام و منزلتی داشت؛ از برای او مجسمه می‌ساختند و به یاد مفاخر او اشعار می‌سرودند. مولد او را دریا می‌پنداشته‌اند و او را کشندهٔ اژدهائی گمان می‌کرده‌اند. در تاریخ آمده که تیرداد پادشاه ارمنستان، برادرِ بلاش اول اشکانی (۸۵–۵۱م)، که از خاندان بسیار پارسای زرتشتی بود طبق توافق ایران و روم می بایست در سال ۶۶ م به رُم رفته در آنجا به دست امپراطور نرو تاج ارمنستان را بر سر بگذارد. چون در ارمنستان شعبه‌ای از خاندان اشکانیان سلطنت داشته است دین زرتشت در این عهد در آنجا نفوذ کرده، مهر و ناهید و بهرام و سایر فرشتگان مزدیسنا در آنجا ستوده می‌شده‌اند. در تاریخ ارمنستان غالباً به اسم ناهید و معبد آن برمی‌خوریم. به قول استرابون،خَشَتر پاون (ساتراپ) ارمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب به رسم ارمغان به دربار شاهنشاه هخامنشی می فرستاد. سرزمین ارمنستان را می توان یکی از نقاطی دانست که از آنجا آئینِ مهر به وسیلهٔ سربازان فاتح رمی به رم برده شده است.

در کتب ارمنیهای قدیم در هر جا که از تاریخ دین ایران ذکری شده کین و دشمنی دیده می شود، به‌خصوص نوشته‌های الیشه° و از نویسندگان ارمنی عهد ساسانیان جز این هم منتظر نباید بود زیرا که پس از نفوذ دین مسیح در اواخر قرن سوم میلادی در ارمنستان، در آن سرزمین هماره آتش جنگ در میان ایرانیان و نوعیسوی‌شدگان ارمنی که تمایل مخصوصی به رقیب ایران، یعنی دولت بیزانس، داشتند زبانه می‌کشید.

ارمنیه

مؤلف برهان گوید «شهری است معروف که آتشکدهٔ درخش در آنجا است. گویند بانی ارمنیه و شیراز و آتشکدهٔ درخش راس مجوسی بوده که الحال به راس البغل مشهور است و دِرهَم بغلی منسوب به اوست». اما گویا منظور ارومیه بوده است و ظاهراً آتشکدهٔ آذرگشسب (آذرجشن، آذرخش) را که در کنار دریاچهٔ ارمیه نزدیک شیز بوده به صورت درخش، و شیز را به صورت شیراز تحریف کرده‌اند. و ارمنیه هم تحریف ارمیه (ارومیه) است.

مؤلف برهان درهم بغلی را مسکوک زری می داند منسوب به راس یهود یا مجوسی.

ارمیا

یکی از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل است که در زمان یوشع و جانشینانش مردم را در اورشلیم موعظه می‌کرد. شکست سیاستِ خارجیِ یهود دررابطه با بابل را پیشگوئی کرد، و اصرار داشت که مردم از مقاومت بیهوده در برابر بابل دست بردارند. برای همین نصایح او را به زندان انداختند که پس از سقوط اورشلیم آزاد

شد (۵۸۶ق م). بنابراین اشوزرتشت پیامبر ایرانی را که در خراسان و بلخ دین عرضه کرد، از شاگردان ارمیـا شمردن نادرست و ناشی از خلط تاریخ ایران با قصص اقوام سامی و گاه مغرضانه است.

آرَنْدَش

در کتاب هفتم دینکرد درباره ظهور و هزارهٔ هوشیـدر چنین نوشته شده: در آغاز هزارهٔ یازدهم دوشیزه‌ای که نامیک پیت نام دارد به سوی آب آبستن کننده رفته و بر اثر فرو رفتن و غسل در آن به هوشیدر نامدار آبستن گردد. نسب این دختر به توسط آرندش به وُهورْتَشوی فرزند فراماهیان و از طریق او به خانوادهٔ ایسَت‌وَستر* پسر زرتشت می پیوندد.

آرَنگ

یا رنگها. اسم این رود در آبان‌یشت آمده و چندین بار هم در سایر یشتها از آن ذکر شده است اما به درستی محل آن معلوم نیست، و هر اوستاشناس و خاورشناسی حدسی زده است، یکی آنرا سِند و دیگری جیحون و آن دیگری سیحون و یکی دیگر ولگا، برخی هم دجله یا زرافشان* (درسُغد)، برخی هم آن را رودی معنوی دانسته‌اند. با توجه به بند ۸۱ آبان‌یشت می توان استنباط کرد که رنگها در مشرق واقع شده و احتمال دارد که سیردریا باشد (یشتها).

اَرنواز، اَرنَوَک

نام خواهر جمشید است که در اوستا ارنوک نامیده شده. ضحاک* پس از غلبه بر جمشید اورا با خواهر دیگرش به اسم شهرناز (اوستائی سنگهوک) به همسری برگزید که بعداً فریدون آنها را نجات داد. ارنواز مرکب است از ارنه اوستائی به معنی سزاوار و خوب و واز به معنی واژه و سخن که ترکیب آن به معنی نیکوسخن است و آنکه سخنش رحمت می آورد. در درواسپ‌یشت* از این دو زن اسم برده شده که از برای توالد و تناسل بهترین و از برای خانه‌داری برازنده‌ترین هستند. فردوسی گوید: دو پاکیزه از خانه جمّشید/برون آوریدند لرزان چوبید/ که جمشید را هر دو خواهر بدند/سر بانوان را چو افسر بدند/ ز پوشیده‌رویان یکی شهرناز/دگر ماهروئی به نام ارنواز.

اَرْواد بهمن جی دُهابار

روایات پارسی را به سال ۱۹۳۲ میلادی در بمبئی به چاپ رسانیده است.

اَرَوَاَشْتَر

در فروردین‌یشت فروشی‌اش ستوده شده و پسر اِرزَوَنْت دانگهو یـا ارزونـت داینگهَویـش معرفی شده است.

اُزْوَتَدْنَرَ

ر.ک. اوروتت‌نر.

اُرْوَر

به لغت زند و پازند به معنی نباتات و رستنی ها است و در اوستا اُوُروا است. آربر Arbre فرانسوی و Arbor لاتین از همین ریشه است. از اوستا چنین برمی‌آید که برسم* باید از جنس ارور (نباتات) باشد.

ارومیه

یا اُرُمیه و یا اورمیه. ناحیهٔ مرزی در شمال باختری ایران و آذربایجان در کنار دریاچهٔ ارومیه، که برابر روایات متاخر، مولد زرتشت شمرده شده است. چنانکه می‌دانیم آب و به تبع آن دریا در ایران باستان از توجه بسیار برخوردار بوده است. آب دریاچهٔ ارمیه با آنکه بسیار تلخ و شور است مقدس است. بسا در اوستا به اسم چیچست* (در شاهنامه خنجست) از آن یاد شده است. گویند افراسیاب تورانی پس از فرار خود را به دریاچهٔ چیچست انداخت که دستگیر شد و از او و کرسیوز برادرش انتقام خون سیاوش را گرفتند. آتشکدهٔ آذرگشسب در شیز در نزدیک ارمیه بوده است. دریاچهٔ ارمیه از این جهت مقدس شمرده شده است که بنا به سنت کهن، پیامبر ایران اشوزرتشت در نواحی دریاچهٔ ارمیه بوجود آمده است.



اروند

به معنی دجله و نیز تند و تیز و چالاک و توانا و دلیر و پهلوان در اوستا آمده. در اوستا، مخصوصاً در بهمن‌یشت، از آخرالزمان و علائم ظهور موعود مزدیسنا (سیوشانس) چنین یاد شده است که علامت ظهور سیوشانس این است که جنگی در عراق واقع خواهد شد، و از اروند اسم می‌برد. بنابراین اروند در آنجا به معنی دجله است (یشتها).

اَرْوَنْداسپ

در شاهنامه پدر ضحاک مرداس نام برده شده ولی حمزه و بیرونی، اروند اسپ ذکر کرده‌اند.

اُروَیس

تختگاهِ سنگی را گویند که اسباب نیایش را بر بالای آن گذارند. در اصطلاح زرتشتیان اُرویشگاه سنگ بزرگی است چهارگوشه که در مراسم دینی آلات ویژه از قبیل هاون و دسته هاون و برسمدان و تشت و وَرْسْ را بر روی آن می‌نهند. بندی را نیز گویند که از موی بز بافته شده باشد. در اصطلاح زرتشتیان وَرْسْ بندی را گویند که از موی گاو بافته می‌شود و شاخه‌های برسم* را با آن به هم می‌پیوندند. اوروَیس در لغت به معنی گردش و گردیدن است.

آریا، آریان

ر.ک. ائیرینه وئجه، ائیریه.

آریارَمنَه

نام جد داریوش بزرگ و پدر آرشام. مرکب از آریا و «رمنه» یعنی رامش، جمعاً یعنی رامش‌دهندهٔ آریائیان. اریارمنه پسر چیش‌پیش* و او پسر هخامنش بود.

آریامن

امیرالبحرِ خشایارشاه، و او سرداری رشید و شجاع بود در جدال سالامین*.

آریامنش

مورخ یونانی پلوتارخس (قرن اول میلادی) از آریامنس (آریامنش) پسر داریوش بزرگ نام می‌برد. معنی این اسم آریانهاد یا آریاسرشت است.

آریانا

نامی است که جغرافی‌دانان یونانی به قسمتی از ایران، یعنی سرزمین آریائیها داده بودند. آراتِسْتَن آریانا را از شرق به رود سند، از شمال به کوههای پاروتامیسوس و کوههای دیگر تا دربند بحر خزر، از جنوب به دریای عمان، از مغرب تا دره دجله و از شمال تا بلخ و سند ممتد می‌دانست که بدین ترتیب شامل ماد و پارس نیز بوده است.

اطلاعات جغرافیون قدیم از بیشتر این نواحی محدود بود به آنچه که از لشکرکشیهای اسکندر مقدونی و جنگهای پادشاهان یونانی سوریه و یا توسط سوداگران به دست آمده بود.

آریانام وئجه

ر.ک. ائیرینه وئجه.

آریاوَرْتَه

هندوان آریائی نژاد پس از ورودشان به سرزمین هند آنجا را آریاورته خواندند. آریاورته نام دیرین سرزمین هندوستان یادآور نخستین اقامتگاه هندوان آریائی است و یعنی سرزمین و منزل و مسکن آریاها.

آریَ‌برزن

یکی از سرداران بزرگ و شجاع ایران در عهد داریوش سوم.

اریکدسف

نیای سوم اشوزرتشت.

اُریوتس

والی سارد از جانب کوروش.

آزاتَ

در بند ۱۰۸ فروردین‌یشت آزات و دو برادرش به

نامهای ویراسپ وفَرایَ‌اُذَ از پسران کَرسَن نام برده شده و فروهر همه‌شان جداگانه ستوده شده است. آزاته به معنی آزاد ونجیب آمده وآزادگان طبقهٔ نجبا و سوارکاران ساسانی بوده‌اند. این واژه را به فرس باستان آداته گویند.

آزادچهر

آزادچهره. در پهلوی آکاتی‌سی‌راک، نام بعضی کسان در ایران باستان. از جمله یکی از قهرمانان مرزبان‌نامه.

آزادسرو

به روایت فردوسی نام پیری بوده که درمرو می‌زیست و نامهٔ خسروان (یعنی شاهنامه) را او داشت و داستانهای آن را روایت می‌کرد. ظاهراً فردوسی هم درتدوین شاهنامه از اوسود بسیار جسته است.

آزادشاذ

ازموبدان موبدهای زمان خسرواول ساسانی.

آزادمرد

یکی از موبدان زمان ساسانیان است. ر.ک. آذرهرمز.

آزَئینتی (زند)

زندکه در پهلوی به معنی تفسیر اوستا است از واژهٔ اوستائی آزَئینتی آمده است. واژهٔ اخیر دریسنا ۵۷، بند ۱۸ آمده و به معنی شرح و بیان است. زند اوستا یعنی متن اوستا با تفسیر پهلوی آن، بنابراین زند یک زبان یا لهجه نیست. گاهی در ادبیات ما همین کلمه به جای اوستا نیز به کار رفته است.

آزرمه

همیشه جوان و پیرنشدنی. آزرمیدخت* یعنی دختر همیشه جوان. این واژه مشتق از دو جزء است ا + زرم که جزء اول حرف نفی و جزء دوم پیری و کهولت می‌باشد.

آزرمیدخت، آذرمیدخت

نام دختر خسروپرویز است و او چهار ماه و بعضی گویند شش ماه پادشاهی کرد. و نام شهری هم هست که او بنا کرده است. پس از خواهرش پوراندخت، لشکریانش او را به پادشاهی برداشتند. واژهٔ آزرمیدخت از دو جزء آزرمی و دخت تشکیل شده است. جزء اول در اوستا آزَرمَه خود مرکب است از علامت نفی وزرمه همریشه با زئورمه وزئیریمه که هر دو صفت است به معنی فرتوت و شکسته و زرنت یا جرنت در سانسکریت به همین معنی آمده است. زئوروه که در پهلوی زرمن شده نیز به معنی پیری است و درفرهنگهای فارسی هم به معنی پیر وفرتوت آمده است. نام و لقب پدر رستم «زال» و «زر» نیز هر دو از یک ریشه و به همین معنیِ پیر فرتوت است. پس آزَرمه یعنی پیرناشدنی و فرسوده ناگشتنی و آزرمیدخت لغتاً یعنی دختر پیرنشدنی یا دخت همیشه جوان. اینکه بعضی آن را آزرمین‌دخت به معنی دختر شرمگین دانسته‌اند مبتنی برفقه‌اللغه عامیانه است.

یاقوت گوید شهری که آزرمیدخت بنا کرده و به نام این ملکهٔ اواخر عهد ساسانی نامیده شده شهرکی است قرب قرمسین (= کرمانشاه) ومن ازکسی آن را به تقدیم «ر» بر «ز» شنیده‌ام و گویا دربست همان باشد. نوشته‌اند فرخ هرمز، یکی از بزرگان ایران و سپهبدِ خراسان، خواست که آزرمیدخت را به زنی بگیرد اما به فرمان این ملکه کشته شد و بعد پسرش رستم فرخزاد سردار معروف که در جنگ قادسیه در سر لشکریان یزدگرد سوم کشته شده بود برای خونخواهی پدرش از خراسان به مدائن شتافت و آزرمیدخت را به سزا رسانید.

اِزْنیک

کشیش ارمنی که در سدهٔ پنجم میلادی می‌زیسته و در کتاب خود شرحی ازعقاید ایرانیان ذکر کرده و از عقاید فرقهٔ زروانیه* سخن رانده است.

آژَنَ

نام نوعی بیماری است که در وندیداد، فرگرد ۲۰،

بند ۳ از آن یاد شده. چگونگی آن روشن نیست.

اَژَهوَ

نام نوعی بیماری است که در وندیداد، فرگرد ۲۰، بند ۳ از آن یاد شده. چگونگی این بیماری شناخته نشده است.

آژی

در اوستا اژی و در سانسکریت و در دین آریائی آهی، اهریمنی مارسان است که در کوه مسکن دارد و دیوان را به یاری خود می‌طلبد. اهی رعدی سیاه و بورانی وطوفانی است که با هزاران حلقه و پیچ و تاب بر فراز قلهٔ کوه می پیچد و دیوار مانند به سوی آسمان بالا می رود. ایندرا * رب النوع رعد با او مصاف دهد و او را بکشد. در ریگ‌ودا بارها از این مبارزه سخن رفته است و یقیناً ماری کـه در اساطیر و ادبیات حماسی و افسانه های اغلب ملل موجود است همان آهی یا اژی آریائیان قدیم است که متدرجاً مشبه، که ابرهای سیاه باشد از یاد رفته، مشبهٌ‌به یعنی اژدهای بدکار در خاطره‌ها محفوظ مانده است. داستان آژی‌دهاک * نیز به این افسانه مرتبط است.

اژی‌دهاک

در اوستا، ضحاک به‌صورت اژی‌دَهاک آمده است. این اسم مرکب است از دو جزء، اولی که اژی باشد خود جداگانه غالباً در اوستا آمده است. در فرگرد اول وندیداد، در بند ۲ اهورامزدا می‌گوید: «نخستین کشوری که من بیافریدم آریاویج می باشد که در آنجا بلای (=پتیاره) اژی (مار) سرخ نیز بوجود آمد». در بندهای ۵ از فرگرد ۱٤ و بند ٦۵ از فرگرد ۱۸ و در بند ۹ از آبان‌یشت اژی به معنی مار می باشد. بسا از اژی یک جانور اهریمنی اراده شده است. درست به همان معنی که امروز از کلمهٔ اژدها یا اژدر در فارسی برمی آید. در یسنای ۹، دهاک نیز جداگانه به معنی یک مخلوق اهریمنی دیوسیرت به کار رفته است. و برخی آن را به معنی دارندهٔ ده آک (عیب) دانسته اند. در یسنای ۱۱، بند ٦ غالباً اژی با کلمهٔ دهاک یکجا آمده، از آن نیز یک مخلوق دیوسیرت اراده می شود. ضحاک را بیوراسب نیز، به معنی دارندهٔ ده هزار اسب، خوانده اند. او در شاهنامه و کتب تاریخ مرد جبار و بیدادگری از نژاد بیگانه و دشمن ایران تصور شده است. نام پدر ضحاک در شاهنامه مرداس * و در کتب حمزه و بیرونی اروندا سب * ضبط شده است. به قول شاهنامه پس از آنکه جمشید خودستائی آغاز کرد، فرّ ایزدی از او جدا گشته و او مغلوب ضحاک شد. مدت سلطنت ضحاک و دورهٔ ستم و بیدادش هزار سال بوده است تا آنکه فریدون او را شکست داده به کوه دماوند به زنجیر بست. از اوستا نیز برمی آید که اژی‌دهاک از قومی دیگر و از مملکت بابل است یعنی از همان سرزمینی که ایرانیان قدیم یک طایفهٔ عرب‌نژاد از ساکنین آنجا را تازی می‌نامیدند که بعدها اسم این طایفهٔ مخصوص را به کلمهٔ اعراب اطلاق کردند. در شاهنامه هم، ضحاک تازی نامیده شده است که لابد مقصود فردوسی یکی از جباران بابل بوده ویژه که مناسبتی هم با سلاطین قدیم خونخوار و ظالم بابل یا آشور دارد.

در بند ۲۹ آبان‌یشت آمده است که «اژی‌دهاکِ سه‌پوزه در مملکت بَوْری * صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند برای ناهید قربانی کرد و از او خواست که وی را به تُهی کردن هفت کشور از انسان موفق سازد اما حاجت او برآورده نشد.» (بَوری همان بابل است بَوری به معنی بابل را نباید با بوری به معنی ببر که با همین املا نوشته می شود اشتباه کرد.) در بند ۱۹ از رام‌یشت آمده اسـت کـه اژی‌دهـاک در کویرِنْتْ * در بالای تخت زرین برای وایو * (ایزد هوا) فدیه آورد. کویرِنْتْ همـان اسـت که الحال موسوم است به کِرِنْدْ. این قصبهٔ کوچکِ آن روز در بالای کوهی واقع است که میان سرزمین بابل و ایران حایل است، همان کوهی که در بندهش فصل ۱۲ در بندهای ۲۹ و ۳٦ اَسْپروچ * و در شاهنامه اَسْپروز نامیده شده و یونانیها آن را زاگرُوس خوانده اند. سلسله نسب ضحاک در فصل ۳۱ بند ٦ بندهش

اینطور مندرج است: دهاک پسر خروتاسپ پسر زینیگاو پسر یرفشک پسر تازی پسر فرواک پسر سیامک. از طرف مادر دهاک پسر اودی پسر بیک پسر تمیک پسر اوُوخم پسر پاورویسم پسر گذوثیو پسر دروگاسکان پسر گناک مینوی (زشت نهاد).

در بندهش، در بندهای ۸ و ۹ فصل ۲۹ آمده است: «وقتیکه اژی‌دهاک زنجیر گسسته آزاد شود آنگاه سام گرشاسب برخاسته او را هلاک کند، این اژدهاک را نیز بیوراسب می‌گویند، در کوه دماوند زنجیر شده است چه وقتی که فریدون بدو چیره گشت نتوانست او را بکشد.» در شایست ناشایست در فصل ۲۰ بند ۱۸ آمده است که فریدون خواست ضحاک را بکشد اما اهورامزدا به او گفت تو نباید او را اکنون بکشی زیرا که زمین پر از مخلوقات موذی و مُضِرّ خواهد شد. در سنت است که در هزارهٔ هوشیدرماه، دومین موعود مزدیسنا، ضحاک از کوه دماوند زنجیر خواهد گسست، دست تطاول گشوده یک ثلث از مردمان و ستوران و گوسفندان و سایر مخلوقات ایزدی را نابود خواهد کرد، آنگاه اهورامزدا گرشاسب را از دشت زابلستان برانگیخته آن نابکار را نابود خواهد ساخت (یشتها).

در پایان باید افزود افسانهٔ نزاع ترائیتانا با مارسه‌سر که در ودا آمده در اوستا به صورت ستیزهٔ ترائِتئونَ (فریدون) با مارسه‌سرشیبا آمده. فردوسی نیز ضحاک را به نام اژدها می‌خواند: نهان بود [جمشید] چند از دم اژدها [ضحاک]/ به فرجام هم زو نیامد رها/ بکُشتی و مغزش برون آختی [یعنی خورشگر هر روز مردی جوان را بکشتی]/ مر آن اژدها [ضحاک] را خورش ساختی. و نیز او را «اژدهافش» و «اژدهاپیکر» می‌خواند.

اژیواکَ

در وندیداد، فرگرد ۲۰، بند ۳ از این بیماری یاد شد که در اثر مارگزیدگی حاصل می‌گردد.

آسا

دستور هوشنگ جی آسا (آسانا). به همراهی مارتن هوگ* کتابی دربارهٔ فهرست معانی پهلوی پازند در سال ۱۸۷۰ در بمبئی به چاپ رسانیده است. شکند گمانیک ویچار* را نیز با وست* در ۱۸۸۷ در بمبئی چاپ کرد. کتابهای ارداویراف، یوشت‌فریان و هادخت‌نسک* را در ۱۸۷۲ به چاپ رسانید.

اسب، اَسْپَ

از ریشهٔ اس به معنی دونده یا تیزتک. چون اسب تیزتک‌ترین جانور اهلی است چنین نامیده شده است. «اسپه‌باری» در فرس باستان به معنی نشسته براسب است که واژه‌های اسوار واسواران و سوار از آن ریشه است. واژه اسپست نیز که به معنی یونجه است از دو جزء اسپ و استه ترکیب یافته و به معنی خوراک اسب است. واژه‌ی اسپریس یعنی راه یا میدان اسب‌دوانی که مرکب است از اسب و ریس. ریس فارسی کاملاً مترادف با Race انگلیسی است. واژهٔ اسب با صورتهای مختلف چون اسپا، اسب، اسپ، اسف وغیره درنام بسیاری از ایرانیان باستان دیده می‌شود چون گشتاسب، لهراسب، آذرگشسب، وغیره.

اَسَ‌بَنَ

نام خاندان وقبیله ای از تورانیان است که دربندهای ۷۲ و ۷۳ آبان‌یشت نیایش کننده از فرشتهٔ آب (اَپَم نَپات*) و اردویسور* ناهید می‌خواهد که به تورانیهای دانو و کَرَ از خاندان اس‌بن وبروَرَ از خاندان اَسَ‌بَن و بر دورَاِکیْتَ درمیدان جنگ گیتی چیر گردد.

اَسَ‌بَنی

در یشت سیزدهم یکی از زنان پارسا ونام‌آوری است که فروشی اش ستوده شده. طبق کرده ۳۰ بند ۱۴۰ وی همسر پئوروذاخشتی* می باشد.

اَسْپانْوَر

در آغاز اندرز خسرو کواتان* آمده: «در هنگام مردن، خسرو گفت چون روان از تنم جدا گردید کالبدم را به اسپانور نهید.» اسپانور یا اسفَتبر نام بخش جنوبی

شهر تیسفون * بوده. در کتاب روایات به تفصیل از مرغوزَن نوشیروان عادل (مرغوزَن در لغت اسدی به معنی گورستان آمده)، یاد شده است.

نوشته اند مامون در بالای کوهی به آرامگاه خسرو رفت و آن را تازه یافت و این چهار سطر (اندرز) که به زبان عجم نوشته شده بود بخواند: گیتی که یزدان کرد، از من چه کوشش/ عمر که بنبشت بر من چه کوشش/ گیتی نه جاوید، بر من چه رامش/ شاید که نشاید دانست.

آَسْپُ پَذْ

در فروردین یشت از پارسایان و نام آورانی است که نامش آمده و به فروشی اش درود فرستاده شده است. وی پسر مَخش تی معرفی شده. برادرش پَیَنْگْ هُر نیز در شمار پارسایان ستوده شده است.

اسپرم

که به صورتهای سِپَرَمْ، شاه اسپرم، شاه اِسپرغَم، شاه اسفر هم آمده همان ریحان است که به تازی آن را ضمیران گویند. گل ریحان مخصوص امشاسپند شهریور * است.

اسپروچ

در بندهش، در فرگرد ۱۲، بند ۳٦ آمده: «کوه اسپروچ از وَر (دریاچه) چیچست * تا پارس کشیده شده است». درشاهنامه چندین بار از اسپروز یاد شده، یکی از آنها در مازندران است که کیکاوس بر پیش آن فرود آمده: همی رفت کاوس لشکرفروز/ بزد گاه بر پیش کوه اسپروز. و دیگر کوهی است در مشرق ایران که افراسیاب گریزان از آن جا گذشت ولی هیچکدام اینها به کوه اسپروچ (اسپروز) بندهش راست نمی آید و اسپروچ همان است که یونانیان زاگرس خوانده اند.

اسپنتمان

یا سپیتمان. نیای نهم اشوزرتشت و نام خانوادگی او است. سپیتمه ظاهراً به معنی از نژادِ سفید یا از خاندان سفید باشد.

اسپنداد جشن، اِسْپَنْدار جشن

سپندارمذ روز (روز پنجم) در سپندارمذ ماه (اسفند) اسپنداد جشن می باشد که هنوز در میان زرتشتیان مانند زمان باستان معمول است. در این جشن قطعات مخصوصی از اوستا و پهلوی در روی کاغذ نوشته به دَرِ خانه می آویختند تا سراسر سال آن خانه از گزند مار و مورچه و غیره ایمن ماند. این جشن را جشن برزیگران نیز گویند زیرا که افسون مذکور را از برای محفوظ داشتن کشتزار از آسیب، حشرات موذی می نوشتند. این جشن را ابوریحان بیرونی مژدگیران * یا مردگیران نامیده و نیز آن را در کتاب التفهیم جشن رقعها کژدم * نامیده که در این جشن زنان از شوهران خود هدیه می‌گیرند.

اسپندارمذ

در اوستا سپنت آرمئیتی *، در پهلوی سپندارمت و در فارسی سپندارمذ و اسپندارمذ و اسفندارمذ و سفندارمز. سپنت صفت است به معنی مقدس و از ارمئیتی * نیز در جای خود یاد شد. پس اسپندارمذ یعنی ارمئیتی مقدس. در ودا نیز آمده است. در یک موضع از ریگ ودا و گاهی نیز در اوستا این کلمه به معنی زمین استعمال شده و در پهلوی آنرا خرد و کامل ترجمه کرده اند. سپندارمذ یکی از امشاسپندان است که مونث و دختر اهورامزدا خوانده شده است. سپندارمذ موظف است که همواره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگه دارد، هر که به کشت و کار پردازد و خاکی را آباد کند خشنودی اسپندارمذ را فراهم کرده است. خشنودی و آسایش در روی زمین سپرده به دست اوست، و نیز خود زمین. این ایزد شکیبا و بردبار است و مخصوصاً مظهر وفا و اطاعت و صلح و سازش است. ایزدهای آبان * ودین * و ارت * از همکاران و یاران او شمرده می شوند. در قدیم، روز سپندارمذ (پنجم) از اسفند ماه را جشن می‌گرفته اند. بیدمشک گل مخصوص سپندارمذ می باشد.

اسپیتُوایش

برابر کتاب هفتم دینکرد، اسپیتوایش و اِرزراسپ *

نام دو تن است که برای پرسیدن مسائلی دربارهٔ دین مزدیسنی به نزد فرشوشتر * می آیند.

استبذ

در زمان ساسانیان رئیس تشریفات دربار بوده است. اندیمان کاران سردار هم می‌گفتند.

استخر

شهری که ساسان * پدربزرگ اردشیر پاپکان * در آنجا پیشکار و متولی معبدی موسوم به آتشکدهٔ آناهد (ناهید) بود. در دوره ساسانی مرکز دینی و سیاسی ایران بود. استخر مدتی در مقابل کشورگشایان عرب مقاومت کرد ولی سرانجام در ۲۳ هـ (۶٤۳م) به دست ابوموسی اشعری و عثمان ابن‌عاص گشوده شد.

استر، ستر

در آئین مزدیسنا چنین آمده که اگر کسی بمیرد و فرزندی نداشته باشد برای او فرزندی انتخاب می‌کنند، کسی که انتخاب می‌شود استر یا ستر نامیده می‌شود (فرزند خوانده).

استرابون

(۶۳ق.م). مورخ و جغرافی‌دان یونانی که دربارهٔ ایران و دیدن معبد بهمن و امرداد در آسیای صغیر شرقی مطالبی نوشته است.

اُسترَوتَس بذ

برابر کتاب هفتم دینکرد، این شخص به همراهیِ دو تنْ دیگر به نامهای زرایانْغ و اسپینتوخَرتو به همتِ موبدان موبد آرزوَک * در چهارمین سدهٔ دین مزدیسنی و در زمان «راشْن رَشْن» مرتد، دین زرتشت را توسعه دادند.

استویهات

که در اوستا استوویذوتو * خوانده شده دیومرگی است که افراسیاب نتوانست از چنگ آن بگریزد. در یسنای ۵۷، بند ۲۵ و وندیداد، فرگرد ٤، بند ٤۹ و وندیداد، فرگرد ۵ و فقرات ۸ و ۹ از او اسم برده شده است. در وندیداد، فرگرد ۵، بند ۹ می خوانیم: «ای آفریدگار جهان، ای پاک، آیا آتش انسان را می‌کشد؟ آن‌گاه اهورامزدا در پاسخ گفت: آتش انسان را نمی‌کشد، بلکه دیو مرگ استوویذوتو او را بسته و دیو «وایو» او را این‌چنین بسته همی راند، آنگاه آتش تن و جانش را بسوزاند. در این صورت بخت و قسمت در انجام دادن زندگانی وی ذیمدخل است.» در اینجا باید گفت چون آذر در مزدیسنا از بزرگترین نعم ایزدی به شمار می رود و از برای سود و بهره انسان از عالم بالا به سوی جهان خاکی فرستاده شده است لاحرم آن را از ضرر و آسیب رسانیدن نیز عاری دانسته اند. در بند ۲۵، یسنای ۵۷ آرزو می شود که در برابر زیانکاران از جمله دیو مرگ، سروش پاک آنها را پناه بخشیده نجات دهد.

اَسْتْوَت

در اوستا زیاد آمده و به معنی ستودن و ستایش است.

اَسْتْوَت اِرِت

در آئین مزدیسنا به سه سوشیانس یا سوشیانت یعنی موعود قائل شده‌اند که هر یک به فاصلهٔ هزار سال از همدیگر ظهور خواهند کرد. این سه موعود که از اعقاب زرتشت‌اند در بندهای ۱۲۹، ۱۲۸ فروردین یشت مرتباً یاد شده اند. و نیز نام مادران آنان در بندهای ۱٤۲، ۱٤۱ مندرج است. در هر جای اوستا که سوشیانت مفرد آمده سخن از اَسْتْوَت اِرِت یعنی آخرین سوشیانت و آخرین آفریدهٔ اهورامزدا است که از ظهور وی رستاخیز برانگیخته، جهان معنوی روی خواهد داد. ظهور سیوشانت ودوبرادرش از خاور ایران زمین در کنار دریاچهٔ هامون خواهد بود. استوَت اِرِت یعنی کسی که مظهر و پیکر قانون مقدس است. در بند ۱۲۹، ۱۲۸ فروردین یشت می خوانیم: «فروهر پاکدین استوت ارت را می ستائیم. کسی که سوشیانت پیروزگر نامیده خواهد شد و از این جهت سوشیانت که او به سراسر جهان مادی سود خواهد بخشید. از این جهت استوت ارت که آنچه را

که جسم و جانی است پیکر فناناپذیر خواهد بخشید از برای مقاومت بر ضد دروغ جنس دوپا [بشر]». برابر روایات، در دوازدهمین هزاره دوشیزه‌ای از خاندان بهروز در هامون خود را شسته آبستن خواهد شد، از او سوشیانت، آخرین آفریدهٔ اهورامزدا روی به جهان خواهد نمود، چون به سن سی سالگی رسد امانت رسالت مزدیسنا به وی برگذار شود. از ظهور وی دیو و دروغ و کارهای بد اهریمنی نابود گردد. یاوران جاودانی آن حضرت که کیخسرو و گیو و گودرز و توس و پشوتن و گرشاسب نریمان و غیره باشند نیز قیام کنند و رستاخیز بر پا شود و جهان معنوی روی نماید. در بندِ ۹۲ زامیاد یشت آمده: «استوت ارت پیک مزدااهورا با گرز پیروزمندی از آب کیانْسَه° [هامون] به در خواهد آمد.» در بندهای بعد همین یشت که بندهای ۹۳ تا ۹۶ باشد از اثر این ظهور سخن رفته است: «استوت ارت جهان را از دروغ پاک خواهد نمود، سراسر جهان مادی را با دیدگان خرد خود خواهد نگریست و گیتی را فناناپذیر خواهد نمود. یارانِ سوشیانت که با وی ظهور خواهند کرد همه نیک اندیش و نیک گفتار و نیک کردار و نیک دین‌اند. آنان هرگز دروغ به زبان نیاورند. در مقابلِ آنان خشم روی به گریز نهد، راستی به دروغ چیره گردد. منش زشت از منش خوب شکست یابد. خرداد و امرداد گرسنگی و تشنگی [مرگ] را نابود سازند. نیروهای اهریمنی از گیتی سرنگون گردد.» درپایان باید یادآور شویم که درعهد هوشیدر یا اوشیدر°، پادشاهی به سرکار خواهد آمد که او را بهرام ورجاوند° خوانند، این پادشاه که ایران را نجات خواهد داد و در دادگستری هوشیدر را یاری خواهد کرد و از پشتِ پادشاهان کیانی است. چنان که ملاحظه می شود در مزدیسنا همیشه و در هر زمان و به هر حال، دین زرتشتی ارتباط تمامی با سلسلهٔ کیانی دارد، زیرا ظهور زرتشت در زمان فرمانروائی سلسلهٔ کیانی بوده و آنان بوده‌اند که در رواج وپذیرش دین با پیامبر همکاری داشته‌اند.

استودان

یا ستودان نام حفره‌هائی است که به صورتهای منظم و چهارضلعی یا بدون ترتیب و ساده‌تر درون سنگ کوه ایجاد کرده استخوانهای مردگان را در آن می نهاده و دهانهٔ آنرا می بسته‌اند. بعضی استودانهای عهد ساسانی مشتمل بر نوشته‌های مذهبی و نام در گذشته نیز بوده است. در وسط دخمه‌ها نیز جائی بدین منظور بوده است. لفظاً یعنی جای استخوان.

آستوربان

در زمان ساسانیان، رئیس اصطبل شاهی بود. ر. ک. آخور پتان سردار.

آسْتْوَنْتْ

یعنی خاکی. این صفت از واژهٔ اَسْتْ آمده که ترکیباتش در فارسی موجود است: است و اَسته و هَسته و استخوان گوئیم. استونت یعنی خاکی و جهانی، یا مادی و جسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی. در اوستا، استونت به جای واژهٔ تن آمده. در بند ۲، هات ۲۸ این صفت از برای گیتی آورده شده است.

اَستوویذوتو

(استوپهات) دیومرگ است که با دیووایو° می آید. در پرگرد ۵ وندیداد صراحتاً از دیو مرگ یاد شده که در سر پل چینوت° می‌کوشد روان را به دوزخ بکشاند. ر. ک. استوپهات.

آستی گَفیَه

یا آشی‌گَفیه و ائوگَفیه به قول بارتولومه° از رقبای گرشاسب° هستند. ازقرینهٔ کلام نیز چنین برمی آید، چه همراه سومین رقیبِ گرشاسب که گندرو° یا گندرب معروف باشد یاد شده‌اند. در بند ۲۸ رام یشت از استی‌گَفیه نام برده شده است.

اسدی طوسی

ابوالحسن علی بن احد الاسدی طوسی مولف لغت فُرس و از حماسه‌سرایان بزرگ ایران است. داستان

گرشاسپنامه را به شیوهٔ فردوسی در ۹۰۰۰ بیت به نظم آورد. او در علم لغت متبحر بود.

آشروتَ

در فروردین یشت از شمار نام آورانی است که با فراتورَ از خاندان بِیْشَ تَشْتورَ فروشی شان ستوده شده است. به احتمال این دو برادر هم باشند.

آسروش

به معنی آواز خـوش باشـد و فرشته را نیز گویند. و جبرئیل و هاتف غیب را نیز گفته اند. ر.ک. سروش.

اَشروشْتی

واژه‌ای است که در برابر سروش* آمده است، اسروشتی به معنی نافرمانبرداری، ناشنوائی یا خودسری است.

اَسروشنه

نام شهری است از ماوراالنهر و از بناهای گشتاسب. شهری بزرگ وراء سمرقند، دون سیحون.

آشَرَوَنْ

در گزارش پهلوی، اترون یا آترون تبدیل به اسرون یا آسروک شده است.

اسفندیار (خاندان)

یکی از خاندانهای هفت‌گانه ساسانی (ویس پوهران*). مقر افراد این خاندان ری بوده.

اسفندیار پسر کی‌گشتاسب

اسفندیار که در بند ۱۰۳ فروردین یشت از او یاد شده نوهٔ لهراسب و پسر گشتاسب و همسرش هَوتسَ بوده و پدر بهمن معروف است. بنا به شاهنامه، رستم به دستور سیمرغ تیری از چوب گز به دو چشم وی زده و هلاکش کرد. وی در گسترش دین زرتشتی سهمی به سزا داشته است.

این واژه در اوستا به صورت سپنتوداتَ به معنی سپند آفریده، سپند داده، جداگانه مکرراً استعمال شده است. سپنتوداتَ درفقرهٔ ٦ زامیادیشت جزو کوهها شمرده شده است، و شاید همان کوه سپند باشد که در شاهنامه آمده است.

از اسفندیار، بهمن، آترِوترِسَه، میتروترِسَه و فرزندان دیگر بوجود آمدند. دقیقی گوید که اسفندیار ٤ پسر داشت از این قرار: بهمن، مهرنوش (میتروترسه)، آذرافروز (آتروترسه)، نوش‌آذر. در بند ۳۰ از فصل ۳۱ بندهش نیز سلسلهٔ اردشیر پابکان ساسانی به اسفندیار می‌رسد. در بند ٤۱ یادگار زریران* آمده: «کی‌گشتاسب* پس از آنکه پیشگوئیهای جاماسب* را شنید و از واقعه جنگ هولناک آینده آگاهی یافت به خاک افتاد، یک یک شاهزادگان از او التماس کردند که از خاک برخیزد و به تخت بنشیند اما سود نبخشید تا اینکه اسفندیار از در به در آمد، به هرمزد و دین مزدیسنا و عمر شاهنشاه سوگند یاد کرد که فردا در میدان کارزار تنی از تورانیان را زنده نگذارد. کی‌گشتاسب از شنیدن این پیمان از خاک برخاست و به تخت نشست.» در انجام داستان یادگار زریران نیز مندرج است که پس از کشته شدن زریرْ، برادر کی‌گشتاسب، سه تن از دلیران داد مردانگی دادند. یکی نَشْتورْ پسر زَریرْ، دیگری گرامی کرت پسر جاماسب سومی اسفندیار پسر کی‌گشتاسب. اسفندیار، ارجاسب پادشاه توران را گرفتار ساخت، یک دست و یک پا و یک گوشش را برید و یک چشمش را به آتش بسوخت، آنگاه او را سوار خر دُم بریده ای کرده، گفت اینک به توران برگرد و آنچه از دست یل نامور اسفندیار دیدی نقل کن (یشتها). در آفرینهای دهمان* و میزد* از اسفندیار یاد شده و به فروهرش درود فرستاده شده است. در پتت ایرانیک* (توبه‌نامه ایرانی) آمده: «من به دین پاک و نیک مزدیسنا پایدارم، به آن دینی پایدارم که خداوندگار هرمز و امشاسپندان آن را به فروهر ستودهٔ زرتشت سپنتمان آموختند و زرتشت آن را به گشتاسب‌شاه آموخت که گشتاسب‌شاه آن را به فرشوشتر و جاماسب و اسفندیار آموخت، ایشان آن را به نیکان گیتی آموختند و پشت به پشت به آرایندهٔ دین راستین

آذرباد مهراسپندان° رسید کسی که آن را بیاراست و در سر آن رستگار ماند.» پس از آنکه اسفندیار به فرمان پدرش کی‌گشتاسب دین زرتشت به گرد جهان هویدا ساخت پیروان آئین نو به گشتاسب چنین نوشتند: ببستیم کُشتی و گشتیم ساز/کنونت نشاید ز ما خواست باژ. در شکند گمانیک ویچار° که یکی از نامه‌های گرانبهای پهلوی است در کردهٔ دهم در پاره‌های ٦٩ و ۷۰ آمده: «و اسپندداد (اسفندیار) و زریر و شهریاران دیگر آزاده و جنگاور پس از دین پذیرفتن آن را به آن‌سوی مرز، به کشورهای روم و هند رواج دادند، آنگاه آن دین به بغان و خدایگان از تخمهٔ برزمند کیانیان پیوست. پس آنگاه در روزگار خدائی (شاهی) بغ شاپور شاهنشاه پسر هرمز، گمراه کنندگان دین (آشموغان) به ستیزه برخاستند، پاک‌سرشت آذرپاد مهراسپندان، از برای نمودن درستی دین در آزمایش ایزدی (وَرْ°) تن به روی گداخته درداد.

اسکَجْموک

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه می‌نویسد: «چون قتیبه بن مسلم بار دوم خوارزم را گشود، اسکجموک را بر ایشان امیر گردانید... وقتیبه هر کس را که خط خوارزمی را خوب می‌نوشت و از اخبار ایشان آگاه بود و دانستنیهای آنان را فرا گرفته بود به کلی فانی و معدوم نمود و پراکنده ساخت، از این رو اخبار و اوضاع ایشان به درجه‌ای پوشیده و مستور مانده است که به هیچ وجه وسیله‌ای برای شناختن حقایق امور در آن کشور بعد از ساسانیان دردست‌نیست.» ابوریحان نیز گوید: «چون قتیبه ابن مسلم نویسندگان ایشان [نویسندگان خوارزم] را هلاک نمود و هیربدان ایشان را بکشت و نوشته‌های آنان را بسوخت، اهل خوارزم اُمّی و بی اطلاع ماندند و در اموری که بدان نیاز داشتند تنها به محفوظات خود اتکا نمودند و چون روزگار دراز بر ایشان بگذشت امور جزئیهٔ مختلفه فیه را فراموش کردند و فقط مطالب کلیهٔ متفق علیه در یاد ایشان باقی ماند.» در این مورد شواهد زیادی در دست است.

اسکندر مقدونی

اسکندر در تاریخ ایران جائی برای خود باز کرده ولی نه جای خوبی؛ چنانکه می‌دانیم در استیلای اسکندر قسمتی از اوستا از بین رفت و در عهد ساسانیان همهٔ اوستای عهد هخامنشیان در دسترس نبود. در سنت قدیم ایرانیان و در کتب پهلوی است که اسکندر ملعون یک جلد اوستا را نیز که در دژ نبشت (دفترخانه) کوشکِ شهریاریِ پارس بود بسوخت. تنسر°، هیربدان هیربدِ اردشیر پاپکان در جزو کاغذی که به جسنفشاه° پادشاه تبرستان نوشته و او را به اطاعت اردشیر دعوت کرده می‌گوید: «می دانی که اسکندر، کتاب دین ما، دوازده هزار پوست گاو بسوخت به استخر» و در ارداویرافنامه آمده: «زند اوستا که در روی پوستهای گاو به خط زر نوشته شده بود در استخر پاپکان بود، در دفتر خانه. اهریمنِ پتیارهٔ شوم، اسکندر بدکنش را بر آن داشت که آن را بسوزاند.»

در تاریخ می خوانیم که داریوش سوم (۳۳٦ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی نبیرهٔ داریوش دوم در اول ماه اکتبر سال ۳۳۱ پیش از میلاد از اسکندر شکست دیده و در ماه ژوئیه یا اوت سال ۳۳۰ در مشرق ایران در خاک پارتها به دست مرزبان بلخ کشته شد. تاج و تخت ایران بی‌مدعی مانده به اسکندر و بعد به جانشینان یونانی وی رسید. به گفتهٔ تاریخ نویسان یونانی که در لشکرکشی اسکندر به ایران همراه وی بودند، پس از آنکه دژی به نام سی‌سیمیترس به دست اسکندر افتاد وی درسال ۳۲۷ دختر فرماندار آنجا، روشنک را به زنی گرفت. این دژ در سر پل سنگین، در جنوب فیض آباد کنونی، در بدخشان واقع بود. روشنک را که اوستایی آن رئوخْشْنَ است یونانیان رخمانا یا رکسانا می خواندند و فرماندار دژ که از بزرگان بلخ (باختر) بود به نام او کسیارتس یاد شده که این نام در پارسی باستان باید اوخشترا (هووخ شتره) بوده باشد. یکی دیگر از زنان

ایرانی اسکندر، دختر داریوش سوم بود که در شوش زن اسکندر گردید. گروهی از نویسندگان یونانی اسم او را سَتهتیْرَ نوشته‌اند. برخی رخسان را با او یکی دانسته‌اند که اشتباه است.

آسمان

در اوستا اَسْمَنَ آمده و به معنی سنگین است. ریشهٔ آن کلمهٔ اَسْمَنْ و اَسَنْ است که در اوستا و سانسکریت به معنی سنگ است. چون در قدیم آسمان را به سان سنگی می‌پنداشته‌اند. آس به معنی سنگ در زبان فارسی کنونی باقیمانده آن لغت است. روز بیست و هفتم هر ماه آسمان نامیده می‌شود. آسمان مانند زمین در مزدیسنا مقدس است و هر دو در اوستا یکجا نامیده شده‌اند. بسا از زمین و آسمان ایزدانی اراده شده که به نگهبانی سپهر و خاک گماشته شده‌اند. در یسنای ۱۶، بند ٦ و دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ در بندهای ۲۷ و ۲۸ هر دو ایزد در ردیف سی ایزدان ماه یاد شده‌اند و به آنان درود فرستاده شده است. ایزد آسمان با ایزدهای خور، مهر و انیران از همکاران امشاسپند شهریور می‌باشد. در سیروزهٔ بزرگ بند ۲۷ آمده «آسمان درخشان را می‌ستائیم. بهترین سرای [بهشت] پاکان [آن] روشنی سراسر خوشی بخشنده را می‌ستائیم.» در اساطیر ایرانی و زرتشتی و در کتبی مانند بُندهش°، دینکرد°، زادسپرم°، روایات پهلوی°، آسمان نخستین مخلوق گیتی (جهان مرئی ــ مادی) اورمزد است. در روایات پهلوی آمده که اورمزد مخلوقات را از «روشنی بی‌پایان» بساخت یعنی سه هزار سال آنها را رشد داد و بهتر کرد و سرانجام هر یک را به ترتیب از خویش خلق کرد که نخستین آن آسمان است. در مینو (جهان روحانی، نامرئی) فروهرها یا فره‌وشیْ‌ها اورمزد را یاری می‌دهند تا آسمان را از زمین جدا نگاه دارد اما در جهان گیتی (مادی، مرئی) آسمان را چیزی نگه نمی‌دارد و به این جهت با صفت «بی‌ستون» توصیف شده است (خرده اوستا، زادسپرم).

جوهر مینوی آسمان در دینکرد «وای°» (هوای) مینوی دانسته شده است. بنابر معتقدات قدیمی و روایات پهلوی، آسمان دارای چهار طبقه بوده که به ترتیب نزدیکی آنها به زمین عبارت بوده‌اند از: پایگاه ستارگان، پایگاه ماه، پایگاه خورشید و پایگاه روشنی بی‌پایان (بهشت). گاهی پایگاه ابرها نیز بر این شمار اضافه می‌شده است. در ادبیات پهلوی برای اینکه شمارهٔ این طبقات را با تعداد خلقتهای اصلی اورمزد و نیز با تعداد امشاسپندان وفق دهند ــ و نیز تحت تاثیر عقاید نجومی بابلی ــ به شش و گاهی به هفت طبقه آسمانی قائل شده‌اند. به این طریق که طبقهٔ ستارگان را به طبقهٔ ستارگان ثابت و اختلاط ناپذیر تقسیم کرده‌اند (بندهش). در تقسیم‌بندی پهلوی و چهارگانه، فاصلهٔ زمین تا پایگاه ستارگان و از پایگاه ستارگان تا پایگاه ماه و از پایگاه ماه تا پایگاه خورشید و از پایگاه خورشید تا آخرین پایگاه هر یک ۳٤۰۰۰ فرسنگ دانسته شده است. بنابراین، فاصلهٔ زمین تا آسمان مجموعاً ۱۳٦۰۰۰ فرسنگ محسوب شده است. (توضیح اینکه برابر دانش نجومی امروزه، فاصلهٔ زمین تا ماه حدود ۳۸٤۰۰۰ کیلومتر یا ٦٤۰۰۰ فرسخ ٦ کیلومتری و تا خورشید حدود ۱٤۹/۵ میلیون کیلومتر است. برای آسمان، مینوئی (وجود غیرمرئی و مثالی) تصور می‌شده است بسیار قدرتمند، و همین مینو است که در مقابل حملهٔ اهریمن پایداری می‌کند. این مینو تشبیه به مردی شده است که کُشتی° (کمربند زرتشتیان) بر میان بسته است. این کمربند را همان فَره دین مزدیسنی می‌دانستند و در نظر آنان ظاهراً این کمربند در آسمان به صورت کهکشان متجلی است. در ادبیات فارسی، از آسمان چهارم از آن روی که عیسی در هنگام عروج خود از آسمان چهارم نتوانسته است فراتر رود و در آن آسمان جای دارد بیشتر سخن رفته است.

ازستایش سیروزه دربارهٔ آسمان:

«ستایم و خوانم دادار هرمزد همه نیکی و امشاسپندان را، سپاس دارم از دادار به افزونی بخش

مهر بانِ بخشاینده، کش فراز آفرید آسمان نیک کردهٔ روشنِ شگفت گوهرِ شگفت نقشِ پُر پیرایهٔ مینو یانه ساخته شده، که ایستد در جهانِ مینویِ بی ستون و بی پایه و دور کرانه [کرانه های دوردارنده] به فرمان هرمزد آنگون آراسته شده است که نه زیر آید و نه از بر آید. از پیرامون زمین زیر و بالایش از هر سو همسان است. که دوریش از زمین به هر طرف یکسان است پرسود و پریاری است به زمین هرمزد داد. و ما را افزایش روشنی بخش، بینش چشمان از تو است چنانکه فَرّ خانه از آشکوب آن است همان گونه نیز همهٔ دام و دهش هرمزد بر این سپندارمذ زمین پُر بر، پیراسته تر و فرهمندتر و پرسرور.»

در سیروزهٔ کوچک و بزرگ نیز آسمان با صفاتی مانند آسمان بلند افزار (پرنیرو) و هستی برترین اشوان (پارسایان) روشنی همه خواری (آسانی) بلند سودی، همه آسانی و اینکه همه نیکیها به فریاد مردم در آنجا (آسمان) می رسد آمده است. در سیروزهٔ بزرگ آمده: «آسمان نیک کرد [نیک آفریده شده] را می ستایم. هستی برترین اشوان [پارسایان] را می ستایم. روشنی همه خواری [آسانی] را می ستایم.»

اَسموخْوان وَنْتْ

یکی از نخستین پیروان زرتشت است. در بند ۹٦ فروردین یشت، در جائی که به فروهر همهٔ پاکان و دینداران و ناموران درود فرستاده می شود اسموخوان ونت در سر آنها جای دارد. معنی لفظی این واژه فروغ آسمان است. در بند ۳۰ هرمزیشت چنین آمده: «فروهر این مرد پاک را که موسوم است به اسموخوان ونت می ستائیم. پس از آن، من می خواهم که مثل مرد معتقدی (فروهرهای) سایر پاکدینان را بستائیم.» آشنوخوان وَنْتْ در معنی لفظی با اسموخوانونت یکی است. در یشت سیزدهم بلافاصله پس از مئیذیوئی ماونگهْ (میدیوماه) از او نام برده شده است.

آشْـتَرْ

یکی از طبقات هفت گانهٔ پیشوایان که شست و شوی افزارها و آوندها و کار تصفیهٔ هوم° با او بوده است.

آشنَ خرد

یعنی خرد فطری و مادرزادی، در مقابل گئوشوسروت به معنی گوش شنیده و اکتسابی.

آشْـتَونْتْ، اسنوند

کوهی است درخاک آذربایجان که کیخسرو در آنجا دادگاه (داتگاه= معبد) ساخت و آذرگشسب را فرو نشاند (بند ۷ از فصل ۱۷ بندهش). در زادسپرم° در فصل ۱۱، بند ۹ مندرج است: «آذرگشسب در کوه اسنوند در آتروپاتکانْ لست» در دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ در فقرهٔ ۹ و در آتش نیایش، بندهای ۵ و ٦ از کوه اسنوند (اسنونت) و کوه ریوند° که در نیشابور، محل آتشکدهٔ معروف آذربرزین مهر بوده یکجا ذکر شده است. برابر مندرجات بندهش و زادسپرم اسنونت باید در نزدیکی دریاچهٔ چیچست°(ارمیه°) باشد. جاکسون، سهند را اسنونت می داند. عده ای هم آنرا سبلان می دانند.

آسنیَه

ایزدان نگهبان اوقات پنجگانهٔ شبانه روز. کلمهٔ اوستائی اسنیه به گاه و هنگام ترجمه شده است. اسنیه از کلمه اسنه به معنی روز آمده و وقتی یه به آن اضافه شود معنی روزانه یا تقسیمات روز را می دهد. در پنج نماز و سرود که بایستی در این پنج گاه سروده شوند همه نیکان، همه عناصر سود رسان طبیعت، فروهران، ایزدان، امشاسپندان، صفات و اعمال نیکو و خداوند بزرگ ستوده شده اند. ر.ک. سرذ.

اسواران سردار

سَرْ و بزرگ سواران.

آسوَشت

دریاچه ای است که در پرگرد ۲۲، وندیداد، بند ۱ با دریاچه های سوبَر°، خوارزم°، فرزدانو°، زرینمند°،

خسرو°، سَتَویِسْ ، اورْویس° برشمرده شده است. در پارهٔ ۲ آمده: «من دگرباره گویم، دریاچهٔ چیچست در آتور پاتکان است، آبش گرم و از گزند برکنار است. هیچ جانداری در آن نیست، بُن آن به دریای فراخکرت پیوسته است».

آسَیه

یکی از کوههائی است که در بند ٤ زامیادیشت از آنها یاد شده است و دربارهٔ آنها اطلاعی در دست نیست.

اشا

ر. ک. اشو.

آشَ اُرْوَتَ

از جمله نام‌آوران و پارسایانی است که در جدول اسامی فروردین یشت فروشی اش ستوده شده است.

آشاوَزْدَنگَـهَ

اشه وَزْدنگه. از پسران سایوژدی° یکی از مقدسین است که در آبان‌یشت از او و برادرش تریتْ° نام برده شده که نباید با تریتَ که از خاندان سام است اشتباه شود. در فروردین‌یشت در بندهای ۱۱۲ و ۱۱۳ به فروهر دو آشَـوَزْدَنگَه، یکی پسر پوروذاخشتیْ° ویکی هم پسر سایوژدی، درود فرستاده شده است. معنی لفظی اشوزدنگهه عبارت است از «راستی پایدار». اشوزدنگه پسر پوروذاخشتی یکی از هفت جاویدانها است و در ردیف جاویدانهائی مثل نرسی و توس و گیو و گودرز شمرده شده که در رستاخیز با سیوشانس موعود قیام خواهد کرد (یشتها).

آشاوَنگْهو

در فروردین‌یشت، در جدول اسامی آن، پسر بیوَنْدَنگَـه معرفی شده وفروشی اش ستوده شده است. استاد پورداود می‌گوید احتمال دارد که اشاونگهودر پهلوی تحریف شده آشاشَگهَه بوده باشد که در فصل ۱۹ بندهش، فقرهٔ یک به عنوان بزرگ روحانی کشور اِرزَه°، یعنی کشورغربی، از اویاد شده است.

آشاهورَ

در فروردین یشت فروشی اش ستوده شده است. وی از خاندان جیس‌تی معرفی شده است و در اوستا همین یک بارنامش آمده است.

اشپیگل، فریدریش فون F.Spiegel

(۱۹۰۵-۱۸۲۰م). خاورشناس و ایرانشناس آلمانی که در ۱۸٤۹م استاد زبانهای شرقی در دانشگاه ارلانگن گردید. هَمّ خود را صرف تحقیق در زبانهای ایرانی و زرتشت کرد و از سالهای ۱۸۵۱ تا ۱۸۵۸ کتاب اوستا را در دو جلد منتشرکرد. تألیفات دیگر او عبارتند از: دستور زبان ایران باستان، دستور زبان پارسیان، قطعات منتخبهٔ پارسی، مدخلی به روایات پارسیان (دومجلد)، متن میخی زبان ایران باستان با ترجمه و لغت نامه (۱۸٦۲ میلادی و ۱۸۸۱ میلادی)، ایران سرزمین میان رود سند و دجله، مطالعات اریائی (۱۸۷۳ میلادی) و کتاب مهم فرهنگ ایران باستان (۱۸۷۱) در سه جلد، دستور مقایسه ای زبانهای ایران قدیم (۱۸۸۲ میلادی)، دورهٔ آریائی و اوضاع آن (۱۸۸۷ میلادی)، و مقالات مهم در انتشارات آکادمی سلطنتی باویر و مجلهٔ جمعیت خاورشناسان آلمانی درباره اوستا و شاهنامه.

اُشتا

ر. ک. اشتود.

آشتَ اَئورونْتْ

در یشت نهم (گوشْ‌یشت) نامش جزو رقیبان و دشمنان کوی ویشتاسب آمده است. نامش لفظاً به معنی دارندهٔ هشت سوار می باشد. کوی ویشتاسب از برای ایزد درواسپ°روبروی رودخانهٔ دائیتیا°قربانی کرده و درخواست کامیابی می‌کند تا بر اشتَ ائورونت، پسر ویسپَ تئورْوُاَشْتی که دارندهٔ هفتصد شتر و سلاح سنگین است در دشت زئی نیاورخویذاهه°درپیکارپیروزشود، وایزد مزبوروی را کامیاب می سازد. اشت ائورونت لابد از دیویسنان و از تورانیان خیون می باشد.

اشتاد

ر. ک. ارشتات.

اَشْتَ ایرْیَ

در وندیداد، فرگرد ۲۰ بند ۳ آمده که نام یک نوع بیماری است.

اشتود

یا اشتاوئیتی نام گات دوم از پنج بخش گاتها و نام روز دوم از پنج وه است. آن از یسنای ۴۳ آغاز می شود و با یسنای ٤٦ پایان می پذیرد. اشتود از کلمهٔ اوشتا به معنی سلامت و عافیت است که نخستین کلمهٔ یسنای ۴۳ است.

اَشَ زَایرِتَنک

در فروردین یشت یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش سَرَذَ ستوده شده است.

اَشَ شْتِمبانا

این نام در بند ۵ زامیادیشت جزو نام برخی کوهها یاد شده و به معنی تکیه ساز اشا° (راستی) است.

اَشَستو

اَشَستو پسر میدیوماه° است که پسرعموی زرتشت و اولین کسی بود که دین زرتشت را پذیرفت. در بند ۱۰٦ فروردین یشت، به فروهر اَشَستو پسر میدیوماه درود فرستاده شده است. معنی لفظی اشستو عبارت است از «کسی که نماز اشا (اشم اهو) به جای می آورد». به موجب بندهش، فصل ۳۲، از پَتی تی راسپَ دو پسر به وجود آمد: «پوروشسب» و «آراستی». از پوروشسب، زرتشت به وجود آمد و از آراستی میدیوئی ماونگه یا میدیوماه.

اَشَ سَرذَ

در فروردین یشت از اَشَ سَرِذَ پسر اَشَسَ ایرینک° یاد شده و به فروهرش درود فرستاده شده است.

اَشَ سَوَ

در فروردین یشت، فصل ۲٦، بند ۱۱٦ جزو پارسایان و نام آورانی است که فروهرشان ستوده شده است.

اَشَ شیَ اُتْنَ

در کردهٔ ۲٦، بند ۱۱٤ فروردین یشت جزو پارسایان و نام آوران از خاندان کی ذاستی معرفی شده و فروشی اش ستوده شده است.

اَشْمَئوغ، اَشَموگان

در پهلوی اشموگ یا اشموغ و در اوستا اَشِمَئوغَ و لفظاً به معنی برهم زن اشا°(راستی) است، که در اوستا غالباً به معنی گمراه کننده آمده، از آنجمله در بند ۱۰ هرمزدیشت در تفسیر پهلوی (زند) همین فقره از هرمز یشت سه قسم اشمئوغ تشخیص داده شده است: نخست فریفتار، دوم خود دوستار (خودپسند)، سوم فریفته یعنی کسی که به فریفتاری دل داده وی را پیروی کند. آشموغ و آسموغ هم گویند و آن نام دیوی اهریمنی است که سخن چینی و فتنه انگیزی و دروغ گفتن و میان دو کس جنگ انداختن و عداوت به هم رسانیدن به او تعلق دارد. (گفته اش جملگی دروغ بود/اوسخن چین چو آسموغ بود.)

اَشِم وهُو، اَشه وَهیشتَه

این نماز معروف جزو های بیستم می باشد که فرامروت یشت نیز نامیده شده است معنی آن ذیل اردیبهشت° یشت آمد. نمازهای اشم وهو و یتا اهو، در آغاز و انجام بیشتر نیایشها می آید. اولین نیایشی که به یک نُوباوهٔ زرتشتی آموخته می شود همین دونماز کوتاه است. این دو نماز با نماز ینکهه هاتام که آن نیز از ادعیهٔ شریفه است از زمان بسیار قدیم بر سر زبان ایرانیان بوده است. این ادعیه، هرسه منظوم و از قطعات گاسانیک° یعنی در انشا مانند گاتها است. اشم وهو در خود اوستا اَشَ نامیده شده است، و زرتشتیان قدیم ایرانی (مگر آنانی که به خط دین دبیره و یا آموزشهای جدید آشنائی داشته باشند) اغلب اشم وهی می گویند که ناشی از تفاوت گویشهای محلی است. اشم وهو را بعضی نثر و بیشتر نظم دانسته اند. این سه نماز بدون فاصله پیش از گاتها، یعنی در یسنای ۲۷ جای دارد. به این ترتیب که آخرین بندهای یسنای ۲۷ که بندهای ۱۳ تا ۱۵ باشد

به حسب ترتیب عبارت است از یتاآهو، اشم وهُو، ینکهه هاتم.

هرچند که این سه نماز امروزه جزو گاتها نیست و بعدها برخی از آنها را در انجام فصول گاتها افزوده اند، اما نظر به انشاء آن آنها را باید از قطعات بسیار قدیم اوستا و به خود گاتها متعلق دانست نه به سایر قسمتهای اوستا که بعد از گاتها نوشته شده است. در وندیداد آمده که برای توبه از گناه باید سه بار اشم وهو و چهار بار یتا اهو و ینکهه هاتام خواند. درفضیلت این نمازها سخن بسیار رفته و گفته شده اشم وهویکی از جنگ‌افزارهای برنده برضد دیو و دروغ است، و زرتشت اولین کسی است که نماز اشم وهو بسرود. در موارد بسیاری اشم وهو می سرایند بـه ویـژه در دو مورد یکی وقتیکه خبر مرگ کسی را می‌شنوند و آهسته می سرایند، و دیگری به هنگام مرگ کسی که یا به زبانش می دهند یا برایش می خوانند. به جای برخی نیایشها نیز که نتوان خواند برحسب نیایش تعدادی اشم وهو و یا یتا اهو سروده می شود (خرده اوستا، ۳٤ تا ۵۷).

اَشِم یَنگهَ رَاُچَ

در کردهٔ ۲۷، بند ۱۲۰ فروردین یشت فروشی او ستوده شده است.

اَشِم یَنگه ورِزَ

در کردهٔ ۲۷، بند ۱۲۰ فروردین یشت فروهرش ستوده شده است.

اَشِم یَهمائی اوشْتَ

در بند ۱۲۰، کردهٔ ۲۷ فروردین یشت فروهرش ستوده شده است. در منابع پهلوی یکی از جمله جاویدانان مزدیسناست و نامش به شکل اَشَمْ یَخْمَی، هوشت آمده. در داتستان دینیک° و بندهش° به وی اشاره شده که در شمار جاویدانان است و در خْوَنیروس° یا در رودخانهٔ ناوتاگ یا نیواتاک به سر می برد.

اَشَ نِمَنْگهَ

در فروردین یشت، کردهٔ ۲۷، بند ۱۲۷ جزو نام آوران، فروشی اش ستوده شده است. وی از کشوراَنْگهْوی می‌باشد، کشوری که نامعلوم است.

اش نمه

ر. ک. ایخشیرا.

اشنوخوان ونت

ر. ک. اسموخوان ونت.

اشو

پاک و مقدس. اشو از ریشهٔ اشا اوستائی به معنی پاکی و راستی است و اشوان یعنی مقدس. درپهلوی اهوو به همین معنی است. این واژه به لغت زند و پازند به معنی بهشتی مقابل دوزخی می باشد: هزاران درود و هزاران دعای/بر آن ارجمندی اشو پاک رای (آنندراج).

اشو پَئوایریَ

در فروردین یشت، کردهٔ ۲۶، بند ۱۱۷ فروشی اش ستوده شده است.

اشوداد

یا اشوی‌داد، به معنی خیرات است. در روزهای گهنبار° که از روزهای رادی و نیکوکاری است هر کس باید به اندازهٔ توانائی خود به دهش پردازد و مستمندان و ارزانیان را دستگیری کند. درهای توانگران در این روزها به روی بینوایان باز است. هنوز در گهنبارها، پارسیان هند و زرتشتیان ایران آئین دیرین به جای آورده مانند نیاکان رادمنش خویش اشوی‌داد (خیرات) می‌کنند. نیز چلوار سفیدی را که در مراسم بعد از درگذشت، پس از سرایش اوستا می بخشند اشوداد خوانند.

اَشورَنوچه

یکی از سه پسر فرانیه° اشورَنوچه یعنی کسی که فروغ وروشنائی راستی (اشا°) با اوست. دربند ۹۷ فروردین یشت فروهر او با فروهر پاکدین وپارسای عدهٔ دیگر ستوده شده است (یشتها). اسم دو برادر دیگر وَهورَاُچَه و وَرِسمورَاُچَه است.

آشورستان

جائی در نزدیک بغداد که دینکرد° در آنجا انجام پذیرفته است. در الحاقیهٔ نخستین دینکرد چنین نوشته شده: «این فرجامین بخش دینکرد، در خوشکند که واقع در آشورستان از شهر بغداد با شکوه بود، به خرمی و شادمانی از روی نسخهٔ آذربد پسر مارسپند° که از اسلاف دانایش تا به امروز رسیده است، انجام پذیرفت. من که ماه‌وندادِ پسر نریمان پسر بهرام مهربان هستم چون خلفی صالح و با ایمان در روز دین از ماه تیر که سیصد و شصت و نهمین سال (۳٦۹) از بیستمین سال مرگ یزدگرد پسر شهریار شاهنشاه ایران (مطابق ۲۰ جولای ۱۰۲۰ میلادی) می‌گذرد به یاری دین نیک مزدیسنی و زرتشت اسپنتمان استنساخ آن را به اتمام رسانیدم.»

اَشَوَنْ

کسی که پیرو قوانین مزدا و معتقد به دین راستین است اشون خوانده می شود. غالباً خود زرتشت در اوستا اشو° خوانده شده است. برعکس، آنکه از اشا روی بگرداند و به کیش دروغین گرود، دِرِگْوَنت° یعنی پیرو دروغ نامیده می شود. آشا یا ارت° در سر بعضی نامها آمده است.

اَشَوَنْتْ

واژه‌هائی مانند آشو، آشی، آشَوَن، آشَ وَهشیتَ، در دین مازدیسنی زیاد آمده است که در ردیف خود یاد شده‌اند. تمام آمال و آرزوهای یک مزدیسنا کیش باید این باشد که به درجهٔ اشوئی (اَشَوَنْت) برسد یعنی راست و پاک باشد و به صفت ایزدی راستی متصف شود.

اَشَه‌وَهیشته

ر. ک. اردیبهشت.

آشیرْوادْ

پَتْمانَکْ کَتَکْ خَتایِیْ. پیمان کدخدائی یا خطبهٔ عروسی است که نزد پارسیان هند به اسم گجراتی خود آشیرواد معروف است.

اشی ونگوهی

یا اشیش‌ونگوهی. همان ایزد ارد° و ارت° است. ونگهوصفت است، و به معنی نیک و خوب. لغت وه یا به در فارسی از همین ماده است. البته اشی (ارت) گاهی اسم مجرد است به معنی توانگری و بخشایش و برکت و نعمت و مزد و پاداش و بهره، و گاهی هم اسم خاص ایزدی است که نگهبانی ثروت و دارائی به عهدهٔ اوست. ارت از جملهٔ ایزدان است که در گاتها از او اسم برده شده است.

اِغْرَ

نام نوعی بیماری است که در وندیداد، فرگرد ۲۰، بند ۹ از آن یاد شده است.

اَغْریرَثْ

در اوستا، اسم دو برادر افراسیاب عبارت است از اغریرث، لفظاً به معنی کسی که گردونه اش در پیش می رود، و کِرِسَـوْزدَ° به معنی استقامت و پایداری کم‌دارنده. اغریرث در اوستا و شاهنامه از نیکان، و کَرسوز که باعث مرگ سیاوش شده از بدان شمرده شده است. بسا در اوستا اغریرث با صفت «نَرَوَ» آمده به معنی از پُشتِ دلیر، نر، پهلوان. اغریرث پور پشنگ پسر زادشم پسر تور پسر آفریدون است که به جهت موافقت با ایرانیان به دست برادر کشته شد.

اَغْشی

نوعی بیماری که در وندیداد، فرگرد ۲۰، بند ۳ از آن یاد شده است، چشم بد، نظربد.

اَغوئیری

نوعی بیماری که در وندیداد، فرگرد ۲۰، بند ۹ و فرگرد ۲۲، بند ۲۱ از آن یاد شده است.

افراسیاب

پادشاه توران زمین که همواره با ایرانیان در جنگ بود و به فرمان او، سیاوش، فرزند کیکاوس (شوهر فرنگیس دختر افراسیاب) به هلاکت رسید، و اشارهٔ حافظ به همین داستان است: شاه ترکان سخن

مدعیان می شنود/شرمی از مظلمهٔ خون سیاوش باد. افراسیاب در اوستا فرَنگرَسین یعنی بسیار به هراس اندازنده، و در پهلوی فراسیاک می باشد. در شاهنامه افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تور پسر فریدون است و ترک‌نژاد نیست. طوایفِ ترک و مغول‌نژادی که بعدها به سرزمین تورانیان قدیم کوچ کرده با ایرانیان بنای زد و خورد گذاشتند متدرجاً با تورانیان مشتبه شدند، و همین است که بسا در شاهنامه تُرک به جای تورانی، و تورانی به جای تُرک آمده است. در فقرات ۱۸ و ۲۱ درواسپ یشت و ۱۳۱ فروردین یشت افراسیاب همیشه با صفت مَئیریَه یعنی مجرم و سزاوار مرگ آمده است. افراسیاب سرانجام به دست کیخسرو، به انتقام خون پدرش سیاوش کشته شد. منوچهر، نوهٔ فریدون به منظور انتقام خون پدرش با افراسیاب جنگید و سرانجام پیروز گردید و نهر جیحون، خط مرزی توران و ایران گردید. بعد از آن، افراسیاب در زمان نوذر پسر منوچهر لشکر کشید و نوذر را به قتل رسانید و سرزمین ایران را حدود ده سال تصرف کرد ولی بر اثر ظلم و تباهی، ایرانیان به سرکردگی قهرمانان خود قارَن و کَشْواد قیام کردند و افراسیاب را از ایران بیرون راندند و دوشاهزاده ایرانی را به نامهای زاب و گرشاسب مشترکاً پادشاه ایران کردند و اینان آخرین پادشاه از سلسله پیشدادیان ایران باستان بودند و پس از انقراض این سلسله سلاطین کیانی به حکومت رسیدند.

آفَروغ
یکی از موبدان و شارحین اوستا در اواخر دوران ساسانی است.

آفریچگان
آبریزگان*.

آفریدون، افریدون
ر.ک. فریدون.

آفرین
تحسین و درود، از ریشهٔ فرین. در اوستا واژه‌های آفرین، آفریتی و آفریون زیاد استعمال شده و همه به معنی آفرین است. آفرینگان* از همین واژه است.

آفرین بزرگان
این آفرین به مناسبت اینکه گروهی از نامداران ایران کهن مانند زریر، سیاوش، بیژن، گشتاسب، سام نریمان، رستم، اسفندیار و جاماسب در آن یاد شده و از صفات بارز هر یک از آنان سخن رفته، آفرین بزرگان نامیده شده است. این آفرین جزو دعاهای آئین همسری هم خوانده می شود. و از برای هر کسی که خوانده شود درخواست می‌گردد که آن کس به صفات نامداران مذکور نائل شود، و مثلاً مانند رستم زورآزما و مانند جاماسب دانا گردد.

آفرین پیغمبر زرتشت
در اوستای وسترگارد و ترجمهٔ دارمستتر در جزو قطعات یشت، قطعهٔ دیگری موسوم به آفرین پیغمبر زرتشت مندرج است که بهتر است نظر به مندرجاتش جزوی از ویشتاسب یشت شمرده شود؛ یعنی قطعه ای از دهمین نسک مفقود شده، نه یشت ۲۳، چنانکه وسترگارد محسوب داشته است. آفرین پیغمبر زرتشت در میان آفرینهای دیگر که همه به زبان پازند است به زبان اوستاست. درواقع نمی توان آن را جزو آفرینها شمرد زیرا که هیچوقت پس از آفرینگان خوانده نمی شود اما نظر به مندرجاتش بجاست که چنین نامیده شود زیرا که در این آفرین از زبان پیغمبر ایران به پادشاه معاصرش کی‌گشتاسب دعا شده است.

آفرین‌خوانی
در بند ۲٦ از یسنا، یا های ۷ آمده: «آهونَ وئیریه* را می‌ستاییم... و بخور را می‌ستائیم از برای آفرین‌خوانی به آفرین نیک پارسا.» پورداود می نویسد کلمه ای که آفرین خوانی ترجمه شده در متن، فرَسَسْتی آمده، و در تفسیر پهلوی فراچ آفرینگانی یعنی مدح وثنا ترجمه شده است.

آفرین دهمان

آفرین دهمان یعنی دعای پاکان و نیکان و پارسایان. این آفرین چنین نامزد گردیده است زیرا که در آن همهٔ نیکان طبقات چهارگانهٔ ایران قدیم که پیشوایان و رزمیان و برزیگران و پیشه‌وران باشند یاد شده‌اند، به ویژه از روانهای انوشه‌روانان (آمرزیدگان) کیومرس، هوشنگ، تهمورس، جم و فریدون، منوچهر بامی، زو پسر تهماسب، کیقباد، کیکاوس، کیخسرو، کی لهراسب، کی‌گشتاسب، بهمن پسر اسفندیار و زرتشت اسپنتمان نام برده شده است. این آفرین را به مناسبتِ ذکر اسامی امشاسپندان* در آن، آفرین هفت امشاسپند هم می‌نامند. و آن را به مناسبت اینکه همکاران و یاوران امشاسپندان با خود امشاسپندان یاد شده‌اند آفرین همکاران نیز خوانده‌اند. چنانچه می دانیم چند تن از ایزدان را از یاران مخصوص هر یک از هفت امشاسپندان دانسته‌اند که در پهلوی همکار گویند. ر. ک. سیروزه، آفرینگان دهمان.

آفرینگان دَهمان

دَهمان به معنی پاکان و نیکان و پارسایان است. دهمان جمع دَهمَ* است که در اوستا صفت و به معنی آزموده و از کار درآمده و در مسائل دینی آگاه و دانا است. نیز اسم مجرد است از برای تعیین کسی که نیک و پاک و پارسا و از آئین برخوردار است. در تفسیر پهلوی، این واژه تغییر نکرده و دهْمَ نوشته شده و از برای توضیح افزوده‌اند: وَهْمَرت (به مرد). این کلمه از ریشهٔ دَه به معنی آموزانیدن و یاد دادن است که غالباً همراه آفریتی به کار رفته است.

در بعضی فقرات یسنا و وندیداد، از آفریتی یا آفرین دعائی اراده کرده‌اند که از روی آئین مقرره و به حسب دستور پرهیزکاری و پارسائی باشد. غالباً دهم آفریتی* با داموئش اُوپَمَنَ* یعنی نفرین نیکوکار و پارسا که شخصیت یافتهٔ ایزدی است یکجا یاد گردیده است. بنابراین دهما آفریتی ایزدی است نمایندهٔ آفرین و درود یک پارسا در مقابل داموئیش اوپمن نمایندهٔ نفرین یک مرد پارسا. در بندهش بزرگ، دهمان آفرین ایزدی است که دعا را به هدف اجابت می‌رساند. خود دَهْمَ به معنی نیکوکار و پارسا در مقابل تَنو پرِتَ به معنی گناهکار و بزهکار است. آفرینگان دهمان از یسنای ۶۰، بندهای ۲ تا ۸ برداشته شده، و این یسنا در خود اوستا، در بند ۱ از یسنای ٦١، دهم آفریتی نامیده شده است. چون آفرینگان دهمان را برای طلب رستگاری فروهر پارسایان نیز می‌خوانند. برخی از دانشمندان پارسی، این یسنا را تندرستی نامیده‌اند اما تندرستی که معمولاً در روز برگزاری آئین پیوند همسری به عروس و داماد می‌خوانند و در روز کشتی* بندی به نوباوه خوانده می‌شود، دعائی نسبتاً متأخر و به زبان پازند است و انشاء آن به آدر باد مهراسپند نسبت داده شده است. در برخی از نسخ خطی پهلوی تحت عنوان آفرین دهمان، آفرین شش گهنبار و آئوگمَدیْچا* و آفرین هفت امشاسپند باهم نوشته شده است.

در آفرینگان دهمان، به خاندان پاکدین پارسا درود فرستاده شده و از برای آن دولت راستی، دینداری، شکوه و جلال، گله و رمه، فرزندان نیک و خصلتهای پسندیده و غیره درخواست گردیده است. در بند ۲ آمده است: «بشود که به این خان و مان برسد خوشنودی پاکدینی و درود و دهش و پذیرائی [وی]. بشود که اینک به این جایگاه فرا رسد راستی و توانائی و سود و فر و خوشی و پیشوائی بلند این دین اهورائی زرتشت.» از بندهای ۸ تا ۱۲ که نیایشی است برای خدمتگزاران، پیروزی بر دشمن و دیر زیوی، کامیاب زیوی، بهترین جایگاه (بهشت) پاکان، روشنی خوشی برای آنان آرزو شده و در پایان آمده: «بشود چنان پیش آید، چنان که من آرزومندم.»

آفرینگان رپیتون

رپیتونگاه دعائی است به هنگام نیمروز. در ایران قدیم هفت ماه از سال، یعنی از آغاز فروردین ماه تا

انجام مهرماه را تابستان، و پنج ماه دیگر، یعنی از آغاز آبان ماه تا انجام اندرگاه* را زمستان به شمار می‌آوردند. آفرینگان ر پیتون نمازی است مختص به تابستان بزرگ از برای خشنودی ر پیتون*، ایزد تابستان، که به گفتهٔ بندهش در فصل ۲۵، هفت ماه تابستان را به روی زمین بسر می برد، پس باید در آغاز و انجام تابستان، فرود و بـدرود او یادآور شوند و درود و سپاس به جای آورند. چنان که انتظار می رود بایستی در هرمزد روز از فروردین ماه، و در انیران روز از مهرماه که نخستین و پسین روز تابستان بزرگ هستند، آفرینگان ر پیتون خواند و مراسم سپاس به جای آورد. اما زرتشتیان ایران در خرداد روز از فروردین ماه، یعنی درششم این ماه، ودر اسپندروز از مهرماه، یعنی در بیست و نهم این ماه، جشن ر پیتون می‌گیرند زیرا خرداد روز از فروردین ماه روز بسیار شریفی است، و بنا به مندرجات ابوریحان بیرونی نوروز بزرگ ایرانیان است. پارسیان هند اردیبهشت روز از فروردین ماه، یعنی سوم این ماه را جشن ر پیتون اختیار کرده‌اند زیرا که امشاسپند اردیبهشت که در جهان نگهبان آتش است و پاسبانی روز سوم ماه سپرده به اوست با ر پیتون، ایزد تابستان که به زمین گرما می بخشد و پس از زمستان به کالبد افسردهٔ گیتی دیگرباره جان می دهد، ارتباط و مناسبتی دارد.

آفرینگان فروردگان یا گاتها

ر. ک. آفرینگان گاتا.

آفرینگان گاتا (آفرینگان پنجه)

آفرینگان گاتا نمازی است که در پنج روز آخرین گهنبار* سال به نام همسپتمدم* سروده می‌شود، چون آخرین گهنبار سال بزرگترین جشن و هنگام فرود آمدن فروهر*هاست به روی زمین. می دانیم که پنج روز آخر سال به نام پنج فصل گاتها نامزد شده است. این آفرینگان را آفرینگان فروردگان نیز گویند چون دعا و درودی است از برای خوشنود ساختن فروهرها درمدت اقامت آنها به روی زمین.

آفرینگان گهنبار

آفرینگان گهنبار نمازی است که در هر یک از پنج روز جشنِ شش گهنبارِ* سال خوانده می شود که عبارت است از روزهای ۱۱ تا ۱۵ اردیبهشت، ۱۱ تا ۱۵ تیرماه، ۲۶ تا ۳۰ شهریورماه، ۲۶ تا ۳۰ مهرماه، ۱۶ تا ۲۰ دی‌ماه و پنج روز گاتها یا اندرگاه، یعنی پنج روز کبیسه سال که پس از اسفندماه می افزایند. شش گهنبار به حسب ترتیب بدینقرار است: میدیوزرم*، میدیوشیم*، پیته‌شیم*، ایاسرم*، میدیارم*، همسپتمدم*. در آفرینگان گهنبار از این شش جشن یاد شده است. این آفرین دارای ۱۳۷۰ واژه است. فقرات اوستائی که در آن آمده دارای ۲۰۰ کلمه است. آفرین گهنبار ممکن است در هر پنج روز جشن هر یک از شش گهنبار (جشنهای سال) خوانده شود.

آفرینگان‌ها

یک رشته از نمازهای زرتشتیان نامزد است به آفرینگان که در مدت سال در جشنها و هنگامهای مختلف به جای آورده می شود. چهار تـای آنهـا که مهمترین آفرینگانها است، در متن اوستای گلدنر به این ترتیب ضبط شده است: آفرینگان دهمان*، آفرینگان گاتا*، آفرینگان گهنبار*، آفرینگان ر پیتون*. آفرنگان یا آفرینگان از همان کلمهٔ آفرین و به معنی دعای نیک وستایش است درمقابل نفرین که دعای بد است. در برخی فرهنگهای فارسی آفرینگان به معنی یکی از ۲۱ نسک (کتاب) زند ضبط شده است. مفهوم واژهٔ آفرینگان و آفرینها چه به زبان اوستائی و چه به زبان پازند که امروزه در دست داریم مطابق معنی لُغوی آن است زیرا که در آنها به روان مردگان آفرین و درود فرستاده می شود یا به زندگان دعا می‌کنند. در اوستا کلمات آفرین و آفریتی و آفریوَنَ زیاد به کار برده شده و همه جا به معنی آفرین است. آفرین از ریشه و بنیان فری به معنی دوست داشتن، ستائیدن، خوشنود ساختن و آفرین خواندن است. واژهٔ آفریتی در اوستا چنان که

واژهٔ دعا در عربی (دعای له و دعای علیه) از برای دعای خوب و دعای بد، هر دو آمده است. و به معنی دعای نیک همیشه با کلمهٔ دَهْمَ * یعنی نیک و پاک بکار برده شده. آفریتی در پهلوی آفرین و در سانسکریت آشیرواد * ترجمه شده. از برای بجای آوردن مراسم آفرینگان، دَرِ مهر یا پرستشگاه و معبد و جای مخصوصی لازم نیست و برخلاف مراسم دیگر، این جشن را در جای معمولی و در خانهٔ شخصی هم می‌توان آراست. همچنین پیشوایانی که به اجرای مراسم این جشن گمارده می‌شوند شرط نشده که دارای رتبهٔ مخصوصی باشند، هر هیربد و موبدی به مباشرت آن مجاز است. معمولاً دو موبد و بسا بیشتر از دو نفر به اجرای این مراسم گمارده می‌شوند. موبدانی را که به اجرای وظایف مهم گمارده می‌شود یکی را زوت * می‌نامند و دیگری را راسپی * و اگر بیش از دو موبد باشند زوت در سر آنان قرار گرفته با هم وظایف راسپی را بجای می‌آورند. و اگر دو موبد حاضر نباشند، یک موبد به تنهائی می‌تواند به کار مراسم جشن پردازد. و نیز ممکن است بهدینی تکالیفی را که از برای یک راسپی مقرر است به انجام رساند. در مراسم آفرینگان مانند همهٔ مراسم دینی پادیاب (وضو و شستن دست و رو و پاها) و کشتی * لازم است یعنی که پیش از خواندن آفرینگان آداب تطهیر و وضو فرض است. در جشن آفرینگان در خوانچه‌ای گلها و میوه‌ها و شیر و آب میوه و شربت و آب نهاده و در پهلوی آن آتشدان با چوب صندل و لُبان و کندر و عود می‌گذارند. زوت سراپا سپید پوشیده در طرف پائین خوانچه و آتشدان جای می‌گزیند و راسپی روبروی او. هر یک از آفرینگان را دیباچه‌ای است به زبان پازند. زوت شروع به خواندن می‌کند و در سرودن خود آفرینگان راسپی با او هم‌آواز می‌گردد. گذشته از چهار آفرینگان یاد شده بالا، چند آفرینگان دیگر هم موجود است؛ از این قرار: آفرینگان دادار هورمزد، آفرینگان فرشتگان یا ایزدان، آفرینگان سیروزه، آفرینگان اردافروش، آفرینگان سروش، آفرینگان مینو ناور یا نوناور. جملات آفرینگانها یا از اوستاهای مفقود است یا از سایر قسمتهای اوستا، مانندِ یشتها، یسنا و سروش یشت. آخرین فقرات تمام آفرینگانها مثل هم است و این فقرات همان است که در بندهای ۸ تا ۱۳ آفرینگان دهمان آمده است. هر یک از آفرینگانها را در هنگامی ویژه طی مراسمی می‌خوانند. پاره‌یی اوقات صرفاً برای برگزاری مراسمی مذهبی است که کسی بانی آن است. گاه، جهت شُکرگزاری و بزرگداشت کسی است، زمانی برای درگذشتگان، در روزهای معینی پس از درگذشت. و وقتی نیز برای دعای زندگان؛ که در آغاز و مقدمهٔ آفرینگان، نام زنده یا مرده یا بانی و علت بر پاداشتن آن را ذکر می‌کنند. آفرینگانها دعاهائی هستند که هم در ایام خوشی و سرور مانند جشن خوانیها سروده می‌شوند و هم در موقع سوگواری مانند روزدهه و سیروزه و سال درگذشت مزدیسنان. در این آفرینگانها، سراینده، سعادت و رفاه و خوشی و شادکامی زندگان و آمرزش و شادی روان درگذشتگان را از اهورامزدا خواستار می‌شود... در مراسم روز چهارم، دهه و سیروزه درگذشت یک نفر مزدیسنی به سرودن یک کردهٔ آفرینگان دَهمان اکتفا می‌کنند. در مراسمِ سالِ اول درگذشت، یک کردهٔ آفرینگان دهمان و به دنبال آن همازور دهمان سروده می‌شود. ولی در مراسم سیروزه و سال دوم درگذشت و بعدها و سایر موارد، اعم از سوگواری یا ایام خوشی، دو کردهٔ آفرینگان به انضمام کردهٔ سروش و همازور دهمان خوانده می‌شود.

آفرینگان گهنبار ویژهٔ مراسم گهنبار است و آفرینگان پنجه و هماورز فروردینگان، همانگونه که از نامشان پیداست، اولی در چهرهٔ گهنبار پنجه و دومی در ایام فروردینگان، که عبارت از ده روز آخر سال باشد، طی مراسم سروده می‌شود.

آفرین میزد

آفرین میزد * چنانکه از اسمش برمی‌آید در هنگام نذر میوه و گل و آب و شیر خوانده می‌شود. این آفرین کم

و بیش منسوخ شده، بسیار کم سروده می شود. میزد در اوستا مَیَزْدْ و در سانسکریت میدهه آمده است. و آن عبارت است از نذر و تقدیمی غیرمایع؛ چیزی خوردنی در مقابل نذر روان و آشامیدنی که زَئوترا° و در پهلوی زُهر و در فارسی زور° (آب زور) گویند. میزد در ادبیات فارسی به معنی بزم آمده، چنانکه فرخی گفته: ای به میزد اندرون هزار فریدون/وی به نبرد اندرون هزار تهمتن. واژه میز از این ریشه است.

آفرینها

یک دسته از نمازها و نیایشها به نام آفرینگان و یک دسته دیگر به زبان پازند موجود است که آفرین نامیده می شود. آفرین مانند آفرینگان درودی است به روان درگذشته، یا دعائی است برای کسی که زنده است؛ مانندِ آفرین دهمان°، آفرین گهنبار°، آفرین ر پیتون°، آفرین اردافروش°، آفرین بزرگان°، آفرین گهنبار چاشنی°، آفرین میزد°، آفرین پیغمبرز رتشت°. آفرینها معمولاً پس از آفرینگان خوانده می شوند، مثلاً آفرین دهمان معمولاً پس از آفرین اردافروش و پس از آفرین بزرگان خوانده می شود، ولی ممکن است جداگانه پس از هر آفرینگان نیز خوانده شود. آفرین گهنبار ممکن است در هر پنج روز جشنِ هر یک از شش گهنبار°(جشنهای سال) خوانده شود. آفرین ر پیتون پس از آفرینگان ر پیتون خوانده می شود. آفرین اردافروش پس از آفرینگان اردافروش، در هنگام جشن فروردین، خوانده می شود. آفرین بزرگان پس از آفرین اردافروش می آید.

آفرین هفت امشاسپند

ر.ک. آفرین دهمان.

آفرین همکاران

ر.ک. آفرین دهمان.

افلاطون

(۹ یا ۴۲۷ - ۳۴۷ ق.م) فیلسوف بزرگ یونان. او نخستین یونانی است که از اهورامزدا و فرستاده‌اش زرتشت اسم می‌برد. فلسفهٔ افلاطون همانند دستورهای گاتها، بر خرد، و حکومت آن بر انسان و بر نظم استوار می باشد. خصائل اساسی به نظر افلاطون عبارتند از عدالت، اعتدال، شجاعت، حکمت.

آقاخان کرمانی

ر.ک. آئینه سکندری.

آک

آک، عیب و نقص و زیان و آسیب. ر.ک. اژی دهاک.

اَکَرَنَ

بدون کناره و کرانه، بیکران: آ حرف نفی + کران به معنی کنار.

اَکوانْ

نام دیوی است که رستم را به دریا انداخت و هم به دست رستم کشته گردید. بعضی محققان این نام را که در شاهنامه آمده، محرف اکومان دانسته اند که در اوستا اکامَنَه به معنی اندیشهٔ پلید آمده، و آن نام دیوی است مظهر اندیشه های پست و شریر، در مقابل وُهومَنَه (بهمن) مظهر اندیشه های نیک. گل ارغوان را نیز گویند.

اَکَه‌مَنو

یا اک‌منش یعنی بداندیش. در شمار دیوان بزرگ و شرآفرین است که در ویدیودات° از وی یاد شده است. دیو اکومنو را بسیاری از پژوهندگان همان اکوان° دیو خوانند که در شاهنامه هم وصفش آمده است.

آکَیَذ

در فروردین‌یشت، کردهٔ ۲۷، بند ۱۲۷ فروشی‌اش ستوده شده. وی منسوب به خانوادهٔ پوذا یا پیزا بوده است.

آگاسیاس

(۵۸۲ - ۵۳۶ م). این نویسندهٔ یونانی از اعتقادات ایرانیان به اصل نیکی و ستیزه با بدی و نیز از

اهورامزدا سخن می‌گوید.

آگِر

عود است. در اوستا از بسیاری گیاههای خوشبو و بخور اسم برده شده که در مراسم بر آتش می نهند از جمله چوب صندل، کُندر، اسپند، لُبان، عود و غیره که عود در اوستا وَهوکِرتی نامیده می شود. به جای عود درفارسی رادبوی و داربوی * گفته شده است. بنا به نوشتهٔ دستورِ هوشنگ جاماسب * در پهلوی هوکرت، در اوستا وَهوکرتی و در فارسی «آگِر» است. در فرهنگها نیز «آگِر» به معنی عود ضبط شده و در تحفهٔ حکیم مؤمن مندرج است: «آگْر به فتح اول و سکون گاف اسم عود هندی است». شاهدی بر فارسی بودن «آگْر» به معنی عود در دست نیست بلکه به یقین می توان گفت که این کلمه هندی است و به معنی عود در هند مصطلح است زیرا آگَربَتی به خود عود در آن سرزمین گفته می شود که همیشه در پرستشگاهها به کار می رود و آن را نیز عود بتی می‌گویند که امروزه پارسیان معمولاً چوب صندل از برای سوزانیدن در مراسم به کار می برند و از برای بوی خوش لُبان در آنها می سوزانند. زرتشتیان ایران و سایر هممیهنان، اسپند و کُنْدُر دود می‌کنند.

البرز

در بند ۳ هفتن یشت * به قلهٔ کوه هرا درود فرستاده شده، این کوه هَرائیتی * نیز گفته شده که در ترجمهٔ پهلوی هربُرز و در فارسی البرز گوییم که قله معروف آن دماوند ۵٦۲۸ متر ارتفاع دارد ولی در ادبیات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست. در بندهش از این کوه به تفصیل یاد شده و گفته شده است که در ۸۰۰ سال به درجه کمال رسید و ۲۲٤٤ کوه دیگر روی زمین از البرز منشعب شده است. با خصوصیات و تعبیراتی که دربارهٔ کوه هَرا آمده باید یک کوه معنوی و مذهبی بوده باشد. در فصل ۲۰ بندهش آمده: همان طوری که روشنائی از البرز، بدر آمده دگرباره به سوی آن فرود می آید آب نیز از البرز بیرون آمده و به آن فرو می رود.

در فصل ٤۹ مینوخرد آمده که وَنَنْد * برای محافظتِ دروازه و گذر البرز گماشته شده است. می دانیم که ونند که در اوستا وننت شده یکی از ستارگان است و یشت بیست و یکم که مختصرترین یشت است مختص به اوست. سروش * که هرگز به خواب نمی رود و مخلوقات مزدا را پاسبانی می‌کنند مانند مهر مقامش دربالای کوه البرز می باشد.

در شاهنامه، داستان سیمرغ * که زال * را در بالای کوه البرز پرورش داده مشهور است.

در فصل ۱۲ بندهش در بند ۲ چنین آمده: «زرِدْزَ * که آن را نیز مانوش * گویند از سلسله جبال البرز است». در تاریخ بلعمی، در شرح حال تهمورس * آمده که او ابلیس را و دیوان را فرمانبردار خود کرده بود (تهمورس دیوبند) و با تسلط بر او، دریا و کوه و فراز و نشیب البرز را می پیمود. و سرانجام تهمورس در البرز به دست ابلیس و دیوان به هلاکت رسید. در بند ۱۵ رام‌یشت از هکریا که اسم بلندترین قله کوه هُربرز (البرز) است یاد می‌شود. در کتاب نهم دینکرد، فصل ۲۱ بندهای ٤ تا ۱۲ مندرجات نخستین نسک اوستای عهد ساسانیان، که موسوم بوده به سوتْکَرْنَسْک * تجزیه گردیده، شرح داده شده است که چگونه کیکاوس در بالای البرز هفت کاخ بر پا نمود یکی زرین، دو سیمین، دو پولادین و دو آبگین (بلورین) و چگونه گروه دیوان مازندران را در بند کرد و... در شرح حال کیخسرو آمده که گیو به امر پدرش گودرز رهسپار دیار توران شد و او را با مادرش فرنگیس به ایران آورد اما کیخسرو پس از ورود به شاهی برگزیده نشد زیرا توس با سران دیگر همداستان نبود و می‌خواست که فریبرز پسر کیکاوس جانشین پدر گردد نه کیخسرو نوه کیکاوس که از طرف مادر به افراسیاب تورانی منسوب است. گیو در این مناقشه به توس گفت که تاج و تخت ایران به کسی می رسد که دارای فَرّ ایزدی باشد اگر نه با بودن تو چرا کیقباد را از البرز درآورده پادشاهی بدو واگذار کردیم. در بند اول زامیادیشت از کوهی به نام هَرَئیتی یاد شده که بعدها

این اسم را به کوه معروف ایران اطلاق کرده البرز یا هربرز گفته اند. تِیْیر که در پاره ای از قسمتهای اوستا از آن یاد شده به معنی قله یا کوه سروتیغهٔ کوه البرز است. خلاصه اینکه البرز، هرا، هرائیتی در ادبیات مزدیسنا دارای مقام بلندی است و گذرگاه و مسکن عده ای از ایزدان مینوی و دلاوران بوده است.

نگارنده در سالهای ۳٤ــ ۱۳۳۳ که برای اولین بار به لار ودماوند ــ همانجائی که امروز سد لار بسته شده ــ رفته بودم، یکی از ارتفاعات آنجا به نام تیس کوه یا توس کوه معروف بود و برخی از ریش سفیدان می‌گفتند که هنوز در بالای آن باقیمانده‌های تیر و کمان‌های زمان توس دیده می‌شود. ر.ک. هرابرزئیتی.

الفهرست

ر.ک. فهرست ابن ندیم.

آل نوبخت

خانوادهٔ ایرانی از اولاد نوبخت زرتشتی ستاره‌شناس معروف که در زمان منصور، خلیفه دوم عباسی (۱۵۸ ــ ۱۳٦هـ)، می زیسته و افراد این خاندان بزرگ بدو منسوب اند و از این رو ایشان را آل نوبخت یا بنی نوبخت یا نوبختیان یا خاندان نوبختی نامند. این خاندان نسبت خود را به گیو پسر گودرز پهلوان ایرانی می رسانند. نوبخت پسری داشته به نام ابوسهل که کتابهای نجوم پهلوی را به عربی ترجمه کرده است.

الیشه

نام یک ارمنی که در قرن پنجم میلادی در کتاب خود انتباه‌نامه ای از سوی نرسی° وزیر یزدگرد دوم (٤۳۸ تا ٤۵۷م) ضبط کرده است. این انتباه‌نامه به ارمنیان نوعیسوی خطاب گردیده، و آنان را به برگشتن به دین قدیمی زرتشتی دعوت کرده است. در قسمت اول نامه با طرز مخصوصی عقاید دینی ایرانیان بیان شده و در قسمت دوم ایراداتی به دین عیسی وارد آورده و جواب خواسته است.

آمَ

به معنی نیرو و زور و جرأت می باشد. در نیایش سروش باژ° هم آمده که اسم ویژهٔ ایزدی است که غالباً همراه بهرام یاد شده است و ایزد زور و نیرو است. آمَ صفت هم هست به معنی قوی و زورمند. در پهلوی آماوند و در اوستا اَمَوَنت به معنی باجرات و زورمند است. در مینوخرد آماوند صفتِ بهرام آمده است. در سیروزه، بند ۲۰ بهرام° و آمَ و اوپرَتات° هر سه با هم نامیده شده اند، و در بهرام‌یشت نیز از او یاد شده است.

اماوند

ر.ک. امه ونت.

آم‌دبیره

ر.ک. هام‌دبیره.

اَمرتات و وهُومَنا (معابد)

استرابون جغرافیدان یونانی‌که ٦۰ سال پیش از مسیح تولد یافته خبری می‌دهد که از نظر اطلاع از سابقه عبادت امشاسپندانِ بهمن و امرداد مهم است. او اشاره می نماید که در کاپادُک (آسیای صغیر) پرستشگاه «اومانوس» (وُهومَنا) و «آناداتوس» (اَمرتات) را دیده است، بنابراین دو معبد مذکور متعلق بوده است به اولین و ششمین امشاسپند، بهمن و امرداد.

امرداد

(اَمِرتاتْ) نام هفتمین روز و پنجمین ماه زرتشتیان است. این واژه به غلط مرداد یعنی مرگ و مردن خوانده شده در صورتی که صحیح آن امرداد یعنی جاودانی و بیمرگی است. این واژه مشتق از سه جزء است که اولی حرف نفی اَ، دومی از ریشهٔ مَر به معنی مردن و جزء سوم تات پسوند است (اَ+ مر+ تات).

در ادبیات مزدیسنا اَمرداد یکی از امشاسپندان است که نگهبانی نباتات با او است و همیشه با امشاسپند هه‌اُروَتات یا خرداد°، نگهبان آب همراه است (گاتها، یسنای ۵۱، بند ۷). در

مزدیسنا، شخص باید به صفات مشخصهٔ پنج امشاسفند دیگر که عبارتند از نیک اندیشی، صلح و سازش، راستی و درستی، فروتنی و محبت به هم‌نوع، تامین آسایش افراد بشر به وسیلهٔ برقرار ساختن حکومت آسمانی و تامین صحت وتندرستی، مجهز باشد، تا بتواند به درجهٔ کمال که مطلوب همه، و ازخصایص امرداد است نایل‌گردد. امشاسپندان امرداد و خرداد از لحاظ معنوی مظهر کمال و جاودانی اهورامزدا هستند. در جهان دیگر این دو بخشایش رحمانی، جزای اعمال نیکوکاران است. اهورامزدا خوشی خرداد و جاودانگی امرداد را به کسی بخشد که در دنیا اندیشه و گفتار و کردارش بر طبقِ آئین مقدس بوده است.

روز هفتم از ماه امرداد که با این ماه همنام است جشن امردادگان می‌باشد که در قدیم جشن می‌گرفته اند. روز مرداد مژده داد بدان/ که جهان شد به طبع بازخوان (مسعود سعد).

ایزدان رشن* و اشتاد* و زامیاد* از یاران و همکاران امرداد شمرده می شوند. و دیوهای گرسنگی و تشنگی تَئورو* و زَئیریک* که در بُندهش تاریچ و زاریچ نامیده می شوند از همیستاران و دشمنان خرداد و امرداد هستند. این دودیونیز مانند دو ایزد رقیب خود همیشه یکجا نامیده می شوند. گل چمبک (زنبق) از آن امرداد است.

امرداد درستایش سیروزه:

«ستایم و خوانم دادار هرمزدِ رایومندِ فرهمند و امشاسپندان را. سپاس دارم از دادار به افزونی بخش، مهست مینویان و گیتیان، کِش فراز آفرید تو امرداد را. کت گیتی است «اُورورْ» بخشندهٔ بسیار تخمِ بسیار خوارم، بسیار گونِ شکوفه، که دارش و پرورش گیتیان است. امید همهٔ دامان گیتی، زور و نیروی دادار به جانمندان، کشان از اوست دارش، و ایشان را بدوست پایشِ جان، هم از بر بهارانَ و هم از بر زمستان و هم از برهامین [تابستان] و پائیزِ بسیار گونِ پرسودِ بسیار نیکی، که هم دارا و هم درویش را زندگی و دارندگی از اوست، و نیز هر دامِ و دَهش گیتی را بهره‌وری از اوست. یعنی از افزونی و آفرینی که هرمزد به تو داده است همه دام و دهش را بهره‌وری از او یعنی «اُورْوَرْ» است که گیتی [مظهر مادی] تو است. برای ستایش یزشن همیشگی دادار که چون (دادار) این ستایش مردم را، که از یاری تو است [یعنی توفیق عبادت به یاری توست]. وَخشک گیتی تو امرداد است که کسی گناه و تباهی بدان نکند چه کام هرمزد نیز آنجا بود که انبار فراوانی [نیکی] تو امرداد، چه کسی از فراروني انبار کند به روان خویش اندر این جهان بدهد پس مینوی رادی نیز به او یار بود، آن گون که در هنگام فراخی و نیک‌بختی بود انبار کند و برای تن آنگدیه (کمال تن، صدقه) خود به درویشان بخشد پس او روان خود را به آمدن به بهترین هستی ارزانی دارد. هردوبهر را به یاری توشاید از آن خویش‌کردنِ هم خسروی و هم اشوئی. و از بهره تو به نیکوکاری و از نیکی‌خواهی به نیکی اش بهان و ارزانیان را بهره‌ور کند. پس او کار به کام هرمزد کرد و از او کار به کام امشاسپندان کرد و او خواست راه روان خویش به آمدن به آسروشْنی اندر گروتمان* همه آسانی. در دو سیروزه بزرگ و کوچک نیز در وصف امرداد می خوانیم: (از سیروزه بزرگ) «امرداد امشاسپند را می ستایم، فراوانی رمه را می ستایم. افزونی جوردگان (غله) را می ستایم. گوکَرَن (هوم سپید) نیرومند هرمزد داد را می ستایم. مهر فراخ چراگاه را می ستایم، رامِ نیک چراگاه را می‌ستایم. بهترین پارسائی و نیز آتش هرمزدداد را می ستایم. بُرز، ایزد مادگان روشن، آبان، نافِ اروند اسب را می‌ستایم، و هم آب هرمزد داد اشو را می ستایم.»

از سیروزه کوچک:

«رَدی امرداد، فراوانی رمه و افزونی غلات و گوکرن (هوم سپید) نیروی هرمزد داد (به هاونگاه) مهرِفراخ چراگاه، (فراخ چراگاه صفت برای مهر) رامِ نیکِ نیک چراگاه (به گاه ر پیتون). [رامش و هم نام ایزد رام ــ پهنا ورنیک ــ خوب. «آن مینوئی که مردم به راه او مزه خورش دانند.» برای آن کرده

باشند. نام روز بیست و یکم هم رامش خوارم آمده است] بهترین اشوئی و نیز آتش هرمزد (داد) (به گاه ازیرن) برز ایزد مادگان روشن و آبان ناف اروند اسپ و هم آب هرمزد داد. [ناف اروند اسپ = اپم نپات = ایزد بخش کننده آبها از سرچشمه آنها] و هم آب هرمزد داد (ردی امرداد گیاهان است ای، که همه دام از امرداد خورند و به رادی امرداد زیند و نیز به هنگام تن پسین [رستاخیز] انوشکی [بی مرگی] به امرداد آمیزند با مَزَگْ [مغز، استخوان] و میجوک ونیک پیه گاو مدهیاس و گوکرن و هوم سپید و کرماهیک. و از گیتی را بزرگ سود است ایدون نیز امرداد به مینو و گیتی سودمند و بزرگ سود است).

شاید مقصود از این سه بند اخیر این است که اگر این آئین نیایش سی روزه را در هاونگاه* به جای آورند پس از یزشن، امرداد امشاسپند و مهر و رام را نیایش کنند. و اگر در ر پیتونگاه* این آئین انجام شود به جای مهر و رام، بهترین اشوئی و آتش هرمزد داد را بستایند. و اگر در ازیرینگاه* انجام شود به جای آنها اَپَم نپات، آبهای هرمزد داد ستوده شود.

اَمُردادگان

امرداد نام ششمین و به عبارتی هفتمین و آخرین امشاسپندان است. در اوستا به گونهٔ اَمِرتاتْ به معنی نمردنی و بی مرگ و جاودانی است. این نام در اوستا بویژه در سرودها صفتی است از برای اهورامزدا، مظهر زوال ناپذیری و پایندگی. اما در جهان خاکی نگهبانی و سرپرستی گیاه و رستنی با وی است. روز هفتم هرماه امرداد نام دارد و مطابق معمول، روز هفتم از ماه امرداد جشن امردادگان برگزار می شود که در دوران باستان و عصر ساسانی و پس از آن مراسم و آدابی در دشت و فضای باز انجام می شد. ابوریحان گوید: «... معنای امرداد آن است که مرگ و نیستی نداشته باشد، و امرداد فرشته ای است که به حفظ گیتی و اقامهٔ غذاها و دواهائی که اصل آن نبات است و مزیل جوع و ضرر و امراض هستند موکل است.» در برهان قاطع آمده است که این روز همان جشن نیلوفر است که البته اشتباه می باشد، چون جشن یاد شده در ششم تیرماه برگزار می شده است.

اَمُرو

در کردهٔ ۲۵، بند ۱۰۹ فروردین‌یشت در جزو نام‌آوران و پارسایانی که فروشی‌شان ستوده شده، فروشی دوتن به نامهای امرو و چمرو نیز ستوده شده است. اما بایستی در نظر داشت که میان این دو نام با نام دو مرغ به نامهای امروش و چمروش که در مینوخرد* و بندهش* آمده هیچ وجه مناسبتی نیست.

اَمِشاسْپَند

یا اَمِشَه سپَنْتَه. این واژه از دو جزء اَمِشَه به معنی جاودانی و بیمرگ (صورت دیگر آن اَمِر است) و سپنته به معنی مقدس و پاک و بی آلایش ترکیب یافته که معنی آن می شود «مقدسان بی مرگ» و یا «جاودانان پاک». امشاسپندان از صفات پاک اهورامزدایند. شش امشاسپند یا مقرب درگاه اهورامزدا عبارتنداز بهمن*، اشه وهیشتَه*، خَشْتْرَوئیریَه* یا شهریور، سپنتا آرمه ئیتی* یا سپندارمذ، هَه‌اُرْوَتات یا خرداد*، و اَمِرتات یا امرداد*.

امشاسپندان جمع امشاسپند است که امشاسفند، امـوسپند و امهوسپند نیز گفته اند.

واژه های مَرتیا در کتیبه‌ها و مَشیا در اوستا به معنی درگذشتنی و فناپذیر و مردم آمده است، و در گاتها نیز مَشَ و مَرِتَ به معنی انسان و بشر و درگذشتنی می باشد. واژه های مزبور در پهلوی به مرتُم ترجمه گردیده و مردم هم که درفارسی به جای انسان عربی است به معنی مردنی و درگذشتنی و فناپذیر است.

سپنته، علاوه بر معنیِ مقدس و پاک به معنی سود و فایده و درمان‌بخش نیز آمده است که ریشه و بُن کلمهٔ آریائی سومی باشد. سوا که غالباً در گاتها و اوستا استعمال شده است شکل دیگری از کلمهٔ سپنت می باشد. این کلمه در اسم دوازدهمین ماه

سال (اسفندماه) در زبان ما باقی است، و اسم گیاه معروف، اسپند نیز، که تخم آن را هنوز در ایران برای بوی خوش و رفع آسیب چشم بد دود می‌کنند، از همین لغت اوستائی برجا مانده است. سپند همچنین نام کوهی است در سیستان که درشاهنامه از آن یاد شده است. اسفندیارهم که در اوستا سپنتودات می باشد به معنی بخشیدهٔ سپنت است. امشاسپند به یک دسته از بزرگترین ایزدان مزدیسنا گفته شده که اهورامزدا در سر آنها قرار دارد، و به هفت امشاسپند شناخته می شوند.

پیش از اهورامزدا سپنتامینو* در راس امشاسپندان جای داشت. در هیچ جای از گاتها به واژهٔ امشاسپند برنمی خوریم ولی ازهمه آنها کراراً به صورت مجردات و صفات اهورامزدا و گاه به صورت صفات برخی دیگر از ایزدان یاد شده است. این از خصایص دین زرتشتی است که هر یک از صفات خداوند، یکی از ایزدان نگهبان جنس بشر است. در یسنای ٤٧، در بند اول و دوم صفت هر هفت امشاسپند ذکر شده است. از این قرار: «نسبت به خرد مقدس [سپنت مینو] و آئین ایزدی [اشا]، نیک اندیشیدن و نیک گفتن و نیکی به جای آوردن سبب می شود که اهورا به توسط خشتراوآرمتی [شهریور] به ما کمال [هروتات] و جاودانی [امرتات] بخشد». و در یسنای ٥١، بند ٧ آمده است: «ای کسی که ستوران و آب و گیاه و جاودانی [اَمرتات] و کمال [هروتات] آفریدی، از خرد مقدس [سپنت مینو] و به واسطهٔ وهُومنا [بهمن] به من قوه و پایداری بخش.» در سایر قسمتهای اوستا نیز این کلمات همین طور استعمال شده است، اما شخصیت آنها ثابت‌تر گشته، به مجموع آنها اسم امشاسپند داده شده و از ایزدان بزرگ شمرده شده‌اند. چنانکهٔ ملائک در تورات.

برای اینکه انسان بتواند در این جهان خاکی با پروردگار خویش که نور مطلق است در رابطه باشد این ایزدان را واسطه قرار داده از اینرو برای آنان دو جنبه قائل شده‌اند، یک وجه لاهوتی و یک صورت ناسوتی. آنچه درعالم کون و وجود می‌گذرد جملگی به دستیاری اینها صورت می پذیرد. آنانند اجراکنندگان مشیت و ارادهٔ خداوندی و وزیران پادشاه حقیقی. جائی که برای نخستین بار به کلمهٔ امشاسپند برمی‌خوریم در هفتها (هپتن هایتی*) یسنای ٤٧، بند ١٤ می‌باشد، چه پس از گاتها، هپتن‌هایتی از قدیمترین جزوات اوستا بشمار است. چیزی که در امشاسپندان بویژه جالب دقت است آن هفت تن بودن آنان است عددی که از زمانهای قدیم در میان اقوام آریائی و سامی مقدس بوده است و شواهد زیادی مانند هفت‌بوم، هفت کشور، هفت طبقهٔ زمین، هفت اقلیم، هفتن‌هایتی و خیلی جهات دیگر.

یکی از مورخینی که دربارهٔ امشاسپندان مطلب نوشته است پلوتارخوس (۲٤٦ - ۱۲٥) است که مأخذش نوشته های فیلیپینا* بوده که در سدهٔ چهارم پیش از مسیح می زیسته. او از شش ایزد به نامهای ایزد منش پاک یا نهاد نیک، ایزد راستی، ایزد قانون و نظم، ایزد خرد و دانائی، ایزد ثروت و مال و ایزد خوشی بخشنده و نیکی دهنده (اهورامزدا آفریده) نام می برد که معانی آنها با معانی امشاسپندان برابر می آید. اصول فلسفهٔ امشاسپند از خصائص آئین مزدیسنا وازارکان مهم این دین است وبه طوری پیوسته و مربوط به آن است که به هیچ وجه تفکیک آن ازسایر تعلیمات اوستائی ممکن نیست. از دلائل تاریخی و لغوی نیزبرمی آید که اصول امشاسپند با مزدیسنا یکی بوجود آمده. بنیان و ریشهٔ این اصول چنانکه دیدیم در خودگاتها است. بعضی خاورشناسان منجمله دارمستتر که خود یهودی بود سعی می‌کرد تاریخ گاتها را به قرن اول میلادی بکشاند و ایجاد امشاسپندان را از تاثیر نفوذ فلسفه فیلون یونانی و یهودی بداند، در صورتی که سوابق آن در تاریخ مشترک ایران و هند موجود است. دارمستتر میل داشت که مزدیسنا را در تحت نفوذ دین یهود قرار دهد ولی عقاید او در میان دانشمندان دیگر طرفداری پیدا نکرد و در رد نظریات اومباحثات بسیار کرده اند.

چنانچه می دانیم آریائیهای باستان یعنی هند و ایرانی در آغاز با هم بودند و امشاسپندان ایرانی مربوط اند به هفت «آدی‌تیا»ی هندو، و عدد هفت، بنا به شواهد ودا واوستا چنانچه گفته شده از زمان بسیار قدیم میان اقوام هند و ایرانی اهمیت مخصوصی داشته است. در آئین هندوان آدی‌تیا عبارت است از هفت تن از پروردگاران ولی نام همهٔ آنها معلوم نیست و اسامی همهٔ ۳۳ پروردگاری که در وید از آنها صحبت شده بـه ما نرسیده است. آدی‌تیا یعنی پسران آدی‌تی که الهه‌ای می باشد در میان هفت برادر. اسم وَرونا* و مترا* غالباً تکرار شده است و گاه هم ایرمان در جزو آنان شمرده می شود.

در سراسر اوستا درباره امشاسپندان سخن گفته می شود و از مجموع آن برمی آید که انسان باید در طی زندگانی بکوشد که: دارای خصلت راستی و درستی و نظم (اشا) اهورا گردد؛ باید چنان پاک و آراسته و نیک اندیش باشد که به صفت پاک‌منشی (وُهومنا) رسد؛ محبت و فروتنی و بردباری (آرمتی) را باید یگانه مایهٔ رستگاری خود شمرد. در صورتیکه راستی و درستی آرزوی انسان شد، خمیر و نهاد پاک و اندیشه اش بی آلایش گردید، تواضع و محبت را پیشه خود ساخت به دو خصلت دیگر رحمانیِ کمال (هروتات) و جاودانی (امرتات) نائل گردد. چون چنین شد آنگاه شهریاری ایزدی و قدرت خداوندی (خشترا) او را در پناه خود گرفته، همواره در کشور جاودانی و مملکت روحانی (خشترا) در ساحت قدس پروردگار و معبود خویش بیارامد. در همه قسمتهای اوستا همیـن معـانـی ایـن شش ایـزد (امشاسپندان) برمی آید.

درقطعات یسنای ۲۹ که گفت و گو و پرسش و پاسخی است میان اهورامزدا و زرتشت وبرخی از این ایـزدان، شـخصـیـت امشـاسـپـنـدان واضـح و آشکار می‌گردد. در هفت‌ها، فروردین‌یشت، ماه‌یشت، وندیداد به واژهٔ امشاسپندان برمی خوریم. درنخستین یشت که مختص به هرمز است نسبت این فرشتگان به پروردگار معین گردیده، آمده است: «وهومن آفریده من است. ای زرتشت، اردی‌بهشت آفریده من است. ای زرتشت، شهریور آفریده من است. ای زرتشت، سپندارمذ آفریدهٔ من است. ای زرتشت، خرداد و امرداد هر دو از آفریدگان من هستند.»

در بندهای ۸۲ و ۸۳ و ۸٤ فروردین یشت آمده است: «ما به فروهرهای نیک و توانا و مقدس پاکان درود می‌فرستیم. و به آن فروهرهای امشاسپندان درخشنده و تندنظر و بزرگ و بسیار توانا و دلیر و جاودانی و مقدس و آفریده اهورا که هر هفت یکسان اندیشند، که هر هفت یکسان سخن گویند، که هر هفت یکسان رفتار کنند، کسانی را که یک خیال و یک کلام و یک کردار است، کسانی را که یک پدر و یک سرور است، و اوست آفریدگار اهورامزدا، کسانی که یکی از آنها ناظر روح دیگری است، کسانی که به هومت اندیشند و به هوخت اندیشند و به هورشت اندیشند، کسانی که راه آنان روشن و درخشان است وقتی که به سوی زَوْرْ پرواز کنند.»

فقرات فوق گویای مقام اتحاد و یکرنگی امشاسپندان و منسوب بودن آنان است به یک مبداء بزرگ. دریکی از دعاهای متاخر مزدیسنان (کشتی افزودن) که در جزو خورده اوستا است، از سی و سه امشاسپندان صحبت شده است. گذشته از این یک فقره، دیگر در هیچ جا به چنین عددی برای امشاسپندان برنمی خوریم. چنانچه پیشتر در ارتباط با آدی‌تیای هندوان آمده، درآنجا هم ازعدد سی و سه نامی به میان آمده که نام همه به ما نرسیده است. شاید اینجا این رقم سی و سه را با آن پیوندی درمیان باشد.)

درخرده اوستا، نماز دیگری نسبتاً متاخر، موسوم است به آفرین هفت امشاسپندان* که ازفقرهٔ یک تا هشت مرتباً از امشاسپندان و یاران و همکارانشان و هماوردان و دشمنان آنان اسم می برد. در سیروزهٔ کوچک و بزرگ و همچنین ستایش سی روز، به هر یک از امشاسپندان درود تقدیم می‌گردد. به قول زرتشتیان، در قدیم هر یک از امشاسپندان را در

اوستا، یشت مخصوصی بوده ولی امروز فقط درمیان ۲۱ یشت، یشت دوم مخصوص به هفت امشاسپندان و یشت سوم و چهارم از آنِ اردیبهشت و خرداد است. احتمال دارد که نظر بالا درست باشد چه رسالهٔ پهلوی بهمن‌یشت که امروز در دست است هرچند تالیف آن متأخر است ولی از روی مواد کهنه‌تری ترتیب داده شده است. بنابراین رسالهٔ مذکور به اسم نخستین امشاسپند است.

در کُتبِ پهلوی نیز مانند اوستا غالباً از امشاسپندان اسم برده شده است. به قول دینکرد، امشاسپندان، گشتاسب را به دین زرتشت دلالت کردند. بندهش امشاسپندان را که صفات خداوندی هستند دارای شخصیت دانسته از مقربان درگاه پروردگار شمرده گوید:

و هومن که به منزلهٔ بزرگ فرمدار (نخست‌وزیر) است دارای نخستین رتبه است. پس از آن اردیبهشت و شهریور در دومین و سومین درجه هستند، و سفندارمذ و خرداد و امرداد به حسب ترتیب دارای مقام چهارم و پنجم و ششم هستند. وُهو، وهیشتَ، وَئیریه، سپنتَ از صفات و به ترتیب به معنیِ نیک و بهتر و آرزو شده و مقدس هستند که بعدها جزء لاینفک چهار تن از امشاسپندان گردیدند و شدند: وهُومنا (بهمن) اشاوَهیشتَ (اردیبهشت) خشتروئیریه (شهریور) سِپنتَ آرمَئیتی (سپندارمذ) که شش ماه از سال و شش روز از ماه به اسم این ایزدان است (یشتها).

توضیح تکمیلی دربارهٔ امشاسپند:

بعد از واژهٔ اهورامزدا، دو واژهٔ امشاسپند وایزد نیز در فرهنگ مزدیسنی و برخی بخش‌های اوستا و یشتها و نیایش‌ها به چشم می‌خورد. چنانچه می‌دانیم، پیش از اشوزرتشت، آریائیهای هند و ایرانی با هم بسر می‌بردند و برای مظاهر طبیعت پروردگارانی قائل بودند که هنوز آن پروردگاران مانند ایندراء و وارونا نزد هندوان باقی و برقرارند.

«اقوام آریایی از آنچه بهره و سودی داشتند مثل آب و آتش و یا آنچه به‌نظرشان باشکوه و زیبا بود مثل خورشید و ماه را جمله خدائی دانسته از پی شکرانه بخشایش و نعمتی که از این قوای طبیعت به آنان می رسد سجده می برند و همچنین ازقوای دیگر طبیعت که از آنها در بیم و هراس بودند و بسا از آنها آسیب و گزند می دیدند مثل رعد و برق و غیره هریک را پروردگار غضب‌آلودی تصور نموده از برای فرونشاندن قهر و خشم آنان تضرع وزاری می‌نمودند، فدیه و قربانی می‌آوردند...». و همین نکته مشترک در اندیشه اقوام آریائی قبل از زرتشت باعث شده که برخی بدون توجه به آنچه اشوزرتشت فرموده آیین او را چند خدایی بپندارند. حال آن که او فرموده:

«آنچه در بالا و پائین است جمله را یک آفریننده و سازنده است. جز از او کسی شایستهٔ ستایش نیست؛ وآنچه مایهٔ رنج و آسیب تست با آن بستیز. جنس زشت و ستمکار با فدیه و تضرع تو خوب نگردد، جز با بجای آوردن نیکی و مبارزه با بدی. چنان کن که بدی از جهان برخاسته، نابود گردد، و سراسر جهان را خوبی فراگیرد. تو باید آن کسی را با ستایش پارسای خود بستائی که همیشه مزدااهورا نام دارد» و... که پاسخگوی دعوی یاد شده است. امشاسپندان نیروهای مجرد و معنوی هستند که در تمام ذرات مخلوقات وجود دارند و درواقع روح هستی و فره‌وهر عالم وجود می باشند که آنها را حفظ و نگهداری می‌کنند و رشد و ترقی می دهند.

جهان پر از نیروی معنوی است که باعث قوام و دوام مادیات و جسمانیات می شود این نیروها را ایزد (فرشته)، ملائکه و امشاسپند می‌گویند. این نیروها روی هم رفته بر دو قسمت تقسیم می شوند: کلی و جزئی.

نیروی کلی همان‌هائی هستند که به نام شش امشاسپند یا مهین فرشتگان ذکر شده‌اند و اهورامزدای قادر مطلق در راس آنها قرار گرفته است. این نیروهای شش گانه مامور حفظ و انتظام امورعالم وجود می باشند. قسمت دوم نیروهای هر یک از مخلوقات جزئی است به طور جداگانه، مثلاً آفتاب و

ماه،هر یک از ستارگان و هر یک از حیوانات و درختان و سایر اجزاء عالم وجود، نیروی بخصوصی دارند که حافظ و مربی آنهاست. این نیروهای جزیی که ایزدان نامیده می شوند از نیروهای کلی منشعب شده اند.

نکته قابل توجه این است که به موجب آئین زرتشت، پروردگاران آریائی در اثر پیام زرتشت از بارگاه خدائی به زیر آمده و پرتوهائی از اهورامزدا شدند که امشاسپندان و ایزدان باشند، پرتوهائی که در پسین بخشهای اوستا، امشاسپندان نام گرفته است. آنها روانهای آسمانی هستند و در گاتها شاعرانه، نخستین آفریدگان مزدا نموده شده اند. در حقیقت، پرتوها و شناسه های اهورامزدا نمایندهٔ تصورات معنوی و مفاهیم مجرد هستند و شمارهٔ آنها بسیار کم است. درهیچ جای اوستا، از گاتها گرفته تا تازه‌ترین بخشهای آن، هیچ گونه نظر همانندی و تجسمی دربارهٔ آنها وجود ندارد. تنها سروش است که در گاتها ازمفهومهای معنوی و دراوستای جدید از شناسه هائی برخوردار است. امشاسپندان گاهی فرشته ای نموده می شوند اما در همین هنگام هم شناسه های معنوی و فلسفی آنها هویدا است. بالاخره این امشاسپندان همه از ذرات پاک اهورامزدا سرچشمه می‌گیرند و اوست که این صفات را به مردمان می بخشد.

آمل

آمل که با قضیه آرش * کمانگیر ارتباط دارد درتاریخ و اوستا جائی دارد و نباید آن را با شهرستان آمل مازندران اشتباه کرد. نام کنونی آن چهارجو یا چهارجوی است که در جنوب شرقی ترکمنستان شوروی (توران قدیم) به فاصلهٔ حدود ۵ کیلومتری ساحل چپ آمودریا (جیحون) واقع است. برای تمیز آن از آمل مازندران آن را آمل زَمّ (به نام شهر زَمّ، در ۲۰۰ کیلومتری جنوب شرقی آمل) آمل جیحون، آمل الشط می خواندند، و نام دیگر آن آمویا آمویه بود که آمودریا * از آن نام گرفته است. اسم این آمل، مانند آمل مازندران، محتملاً با نام قوم مارد * یا آمارد مرتبط است. شوروی بعداً در ۱٦ کیلومتری چارجوی قدیم، چارجوی نوی ساخت. چهارجوی کهنه حالیه شهر کوچکی بیش نیست ولی جنبهٔ بومی قدیمی خود را حفظ کرده است. آمل سابقاً جزئی از ایالت خراسان بزرگ بود و با آنکه از همه طرف آن را بیابان احاطه کرده بود سابقاً به عنوان محل تقاطع راههائی که خراسان را به ماوراءالنهر وخیوه متصل می‌کرد مرکز مهمی به لحاظ بازرگانی کاروانی بود. نام جدید چهارجوی وابسته به گذر مهمی از جیحون است که با این شهر چندان فاصله ای ندارد. اکنون چهارجوی با راه آهن ازمغرب به مرو و کراسْنووُدُسک و از شمال شرقی به بخارا و سمرقند و تاشکند مربوط است. آملی که آرش از آن تیر انداخته به احتمال قوی همین آمل باشد.

آمو

ر. ک. آمل.

آمودریا

نام باستانی جیحون است. و آن رودی است میان خراسان و ماوراالنهر. یونانیان از آن به نام اوکسوس یاد کرده اند. در تاریخ طبری آمده تیری که آرش * انداخت بر لب جیحون به زمین آمد. روضه الصفا نیز می نویسد تیر از وقت طلوع آفتاب تا نیم روز در حرکت بود و هنگام استواء برکنار جیحون افتاد. آمو مخفف آمون است و آن رودخانه ای باشد مشهور و معروف واقع میان ایران و توران. آمو در لهجهٔ ترکیِ خلج و نیزترکمنی نام شهری است به کنار جیحون که همان آمل * باشد (با آمل مازندران یکی نیست)، و نام قلعه ای هم بدانجای است.

آمَهْرَکه

بدون مرگ، جاویدان: آ، علامت نفی + مهرکه یعنی مرگ.

اَمَه وَنْتْ

اماوند °، هماوند، دارای زور و جرأت و شهامت، دلیر و بی باک. مرکب از اَمَ ° و ونت یا وند که پساوند دارا بودن است.

ان

علامت نفی. ر. ک. اَ.

آن آپـه

بدون آب.

انار

انار در سنت زرتشتی یکی از میوه های مینوی شمرده شده و آن را باشگون می دانند. درمراسم و جشنها به ویژه هنگام آئین پیوند همسری از میوه هائی است که برای نوپیوندیافتگان آرزوی داشتن فرزند می نمایند.

انارفرهاد

درخت اناری است که در بیستون واقع است. چون فرهاد از شنیدن خبر درگذشت شیرین تیشه بر سر خود زد، دسته تیشه خون آلود گردید و از کوه بر زمین افتاد و بر زمین نشست، چون دستهٔ تیشه از چوب انار بوده سبز شد و درخت انار به هم رسید و انار آن را چون باز کنند اندرون آن سوخته و خاکستر شده است.

اَناَمَکَ

انامک یکی از ماههای نُه گانهٔ فُرس هخامنشی است که در کتیبهٔ بیستون ° از آن یاد شده است. انامک به معنی بی نام است. شاید بتوان جزو ماههای دینی به شمارش آورد، چه از اسم مذکور، پروردگار بزرگ را که برتر ازنام ونشان است اراده کرده اند. ر.ک. ماه، ماونگهه

آناهیتا

اناهید، ناهید. در آئین مزدیسنا کلیهٔ عناصر چهارگانه که آتش و آب و هوا و خاک باشد گرامی است و هر یک از آنها دارای یشت مخصوصی است. آب، بعد از آتش گرامی ترین عنصر است. در ایران باستان، گرامی داشت ایزد آن موسوم به ناهید (که صحیح آن اَناهید به معنی پاک و باعفت و باتقوی است و ارامنه این واژه را صحیح تلفظ می نمایند.) در کلیهٔ سرزمین های ایران و ممالک همسایه رونق تمام داشته و در اوستا و کتب پهلوی کراراً و به تفصیل از او ذکر شده است.

واژهٔ اناهید تشکیل شده از دو جزء «اَن» که حرف نفی است، به اضافه آهیته به معنی پلیدی و عیب و نقص که با آهو به معنی عیب از یک ریشه است، و روی هم رفته می شود عاری از عیب و نقص، پاک و بـــی آلایش.

آناهیت همان آفرودیت یا الههٔ عشق و زیبایی یونانیان است و در ادبیات مزدیسنا ایزد آب شناخته شده و یکی از یشت های مفصل و قدیم به نام آبان یشت در وصف و تعریف او سروده شده است. در مذهب زرتشت برای کلیهٔ مخلوقات نیک اهورامزدا ایزدی معین شده است و یشت پنجم از جلال و عظمت ایزد موکل آب یعنی آناهید صحبت می دارد.

در خرده اوستا، نیایش چهارم موسوم است به آبان نیایش ° که از آبان یشت ° استخراج شده. و در موقعی که در کنار جویبار و آبشار و سرچشمه ای باشند می سرایند. درمیان یسناها ازیسنای ٦٣ تا خود یسنای ٦٩ موسوم به آبزور° می باشد که در پهلوی آپ زُهر گویند. زوریا زئوترا°ی اوستائی مخصوصاً در مراسم مذهبی به کار برده می شود و به منزلهٔ آب مقدس عیسویان است. و به مناسبت آنکه در این یسناها از آب ایزد موکل آن ناهید صحبت می شود آبزورنامیده شده.

زور یا زئوتـــرا اوستائی عبـــارت است از نیـــاز مایع مثل آب و شیر و غیره که در هنگام رسومات مذهبی بکار برده می شود و به ویژه آب آمیخته به شیر که در وقت یزشنه ° کردن استعمال می‌گردد. در اوستا از یک ایزد دیگر که نیز مستحفظ آب و پاسبان سرچشمه رود و دریا است یاد شده. این ایزد موسوم است به اَپام نَپات، معنی لفظی آن سرچشمه یا ناف و زادهٔ آب می باشد، و آن اسم ایزدی است که او را عموماً ایزد برَج ° می نامند. در فرس هخامنشی

نیز نپات آمده است. کلمات نوه و نبیره هم از همین لغت است. نپوس و نپتیس لاتین که به معنی نوه است با نپات فُرس از یک ریشه و بنیان است.

در پاره ای از یسناهای دیگر مثل فروردین یشت و زامیاد یشت نیز از آن یاد شده است و به خصوص یسنای ٦۵ از بند یک تا خود بند پنج همانند بندهای یک تا پنج آبان یشت می باشد.

هردوت می نویسد که ایرانیان خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد را گرامی داشته و برای آنها فدیه و نیاز می آورند. همچنین می نویسد: «ایرانیان در میان رود بول نمی‌کنند و در آب روان تفو نمی اندازند. در آن دست نمی شویند و متحمل هم نمی شوند که دیگری آن را به کثافاتی آلوده کند. احترامات بسیاری برای آب منظورمی‌دارند.» استرابون جغرافی نویس یونانی می نویسد: «ایرانیان در آب جاری استحمام نمی‌کنند. در آن لاشه و مردار نمی اندازند. و عموماً آنچه ناپاک است در آن نمی ریزند.» استرابون از مراسم قربانی در کنار آب جاری نیز مراتبی نوشته که چون با دین و آئین زرتشتی سازگار نیست و مربوط به آریائیان قبل از زرتشت می باشد از آن ذکری نمی شود، فقط یادآور می‌گردد که اشوزرتشت در گاتها به صراحت خلاف قربانی و یک چنین کارهایی فرمان داده است. دریاچه‌ها، به ویژه دریاچهٔ ارمیه (اوستائی آن چیچست*) با آنکه تلخ و شور بوده گرامی بوده است. در اینجا لازم به‌یادآوری‌است که در برخی ممالک همجوار ایران قدیم و یا دورتر مجسمه هائی برای ناهید داشتند و آن را ستایش می‌کردند که هیچ ارتباطی با گرامی داشت عناصر سودمند نزد زرتشتیان ندارد، و اشوزرتشت همهٔ پروردگاران آریائی را ازمقام خدائی به زیر آورده و به مقام ایزدی تنزل داده است.

اَنَ ئوشَ

اَنوشَه به معنی بی مرگی و جاودانی است (ان حرف نفی و اَئوشَه به معنی مرگ است). «اَنوشَه بَرِی» یعنی جاودان زندگی کن.

اَنَ ئیرِیَ

غیرآریائی، غیر ایرانی. ان، حرف نفی و آئیریَه یعنی آریایی.

انبار

ر. ک. شهرانبار.

انبارگبذ

یا ایران انبارگبذ. رئیس مخازن و مهمات بوده است. «وَهْدین شاهپور ایران انبارگبذ» یکی از آنان بوده که به فرمان پادشاه یزدگرد به سال ٤۵۱م برای دفع فتنه به ارمنستان فرستاده شد.

اَنْتَرِدَنْگـهو

در بند ۲ از زامیادیشت از ۱۲ کوه اسم برده که اَنْتَرِدَنگهو، دَهمین آن است. این واژه جداگانه صفت است به معنی واقع درمیان مملکت و به همین معنی نیز درمهریشت، بند ٤٤ آمده است.

اَنْتَرِکَنْگـهَه

یعنی کوهی که درمیان کنگ است. سیچی دَوَه* که در آغاز بند ۵ زامیادیشت آمده شعبه ای است از کوه انترکنگهه. انترکنگهه در بند ٤ زامیادیشت به همراه ده کوه دیگر یاد شده و معنی لفظی آن «اندرکنگ» است. ظاهراً این کوه همان است که درفصل ۱۲ بندهش به آن اشاره شده است: «کوهی که در آن کنگ واقع است در آنجائی که آسایش و آرامش است.» گویند سیاوش درزمانی که درتوران بوده بر کنگ، دژی ساخته است. ر. ک. گنگ و گنگ دژ.

اَنْترمااَنْگـهَه

در بند ٤ از ماه یشت به سه واژهٔ پهلوی اندرماه، پرماه، و ویشپَتَتَ بر می‌خوریم که بدانان فرود فرستاده شده است. این سه واژه به اوستائی انترمانگهه، پِرِنومانگهه، و یشَپتَتَ بوده که صورت دو واژهٔ نخست

در پهلوی تغییر کرده و سومی به همان شکل اوستائی خود محفوظ مانده است. اندرماه وقتی است که هنوز ماه تیغه است، دومی وقتی است که دایرهٔ آن پر باشد، و در سر سومی اختلاف است؛ شاید آن وقتی باشد که ماه رو به کاهش است. بندهش بزرگ می نویسد که اندرماه از اول تا پنجم، پرماه از دهم تا پانزدهم و ویشَپْتَ از بیستم تا بیست و پنجم ماه است. این واژه ها در یسنای ۱ بند ۸ و یسنای ۲، بند ۸ نیز آمده و از آنها ایزدانی اراده شده است که موکل سه اوقات ماه می باشند (ماه یشت ــ یشتها).

آنتونیوس

سردار رومی در جنگ به ضد اشک پانزدهم (فرهاد چهارم ۳۷-۲ میلادی) بود. در این جنگ یک مجسمهٔ سنگین ناهید که از طلا ساخته شده بود به غارت رفت و پلینوس* مورخ رومی کــه در ســال ۷۹م درگذشت آن را در تاریخ خود ذکر کرده است.

آنتیا

ادلجی کرساسپ جی آنتیا کارنامهٔ اردشیر بابکان* را در ۱۹۰۰م در بمبئی به چاپ رسانید.

انجمن

مجلس و مجمع را گویند، به معنی گروه و فوج مردمان هم آمده است. در پهلوی و اوستائی هَنْجَمَن بوده است مرکب از جم (آمدن) و هن (هم) و یعنی با هم آمدن، جای گرد آمدن گروهی برای مشورت در امری بطور موقت یا دائم. مجمع مردم. گرد آمدنگاهِ مردم در کنکاش و مشورت.

انجمن زرتشتیان

پیش از تشکیل انجمن، امور زرتشتیان به وسیلهٔ ریش سفیدان و اشخاصی به نام کلانتر* که از سوی دولتهای وقت تعیین می شدند، حل و فصل می شد. در زمان ناصرالدین شاه (۱۳۲۵ یزدگردی) مانکجی هاتریا، نمایندهٔ پارسیان هند، به ایران آمد و شالودهٔ انجمن های زرتشتی کرمان و یزد را که پیش از این زیرنظر ملا دینیار فرزند ملا بهرام بود، ریخت، وچون تعداد زرتشتیان تهران در آن موقع کم بود (حدود ۱۰۰ نفر) لذا مانکجی در منزل خود و نزدیکی آن جائی را به نام وکالتخانه پارسیان تعیین کرده و به امور زرتشتیان رسیدگی می‌کرد. مدرسهٔ زرتشتیان نیز ابتدا همان جا بود، یک نفر معتمد نیز از میان زرتشتیان به نام وکیل الرعایا تعیین شده بود که به کارهای زرتشتیان رسیدگی کند. این وضع ادامه داشت تا زمانی که شادروان کیخسرو شاهرخ (که پیشتر دبیر انجمن کرمان بود.) شالودهٔ انجمن زرتشتیان را در سال ۱۳۲۵ قمری به شرح زیرپی ریزی کرد:

زرتشتیان تهران در تاریخ چهارشنبه زامیاد ایزد اسفندماه ۱۲۷٦ یزدگردی (۱۲۸٦ شمسی) برابر ۲۷ جمادی‌الاخری ۱۳۲۵ قمری در کاروانسرای مشیر خلوت تهران که مرکز تجارت زرتشتیان بود گرد آمدند، ۱٤ نفر نمایندگان انجمن را از طرف خود برگزیده و برای دو سال تا زمان تجدید انتخابات بر کلیهٔ امور زرتشتیان به هر قسمــی که مقتضی و مصلحت دانند مختار و مسلط کرده و نظامنامهٔ داخلی انجمن را که شامل بر ٤۵ ماده بود تصویب کردند. دو روز بعد (۲۹ جمادی‌الاخری) ۱٤ نفر برگزیدگان، با حضور اردشیر جی سومین نمایندهٔ اکابر صاحبان پارسیان هندوستان (اولی مانکجی هاتریا و دومی کیخسرو جی خانصاحب بود) در وکالتخانهٔ پارسیان تهران حاضر شدند، هیئت رئیسه تعیین و سوگندنامه هم تهیه شد تا برگزیدگان پس از ادای سوگند ذیل آن را امضا کنند. و دفتر آن موجود است. ضمناً قبل از تشکیل انجمن زرتشتیان تهران، انجمن خیریه ای به نام انجمن خیریهٔ مزدیسنان نیز در تهران بوده که بعداً سوابقش به انجمن تهران منتقل گردید. بدیهی است که غیر از یزد و کرمان که حتی قبل از تهران دارای انجمن بودند، شیراز و کاشان و بم و رفسنجان هم انجمن هائی داشتند، و هم اکنون هم غیر از تهران و یزد و کرمان شهرستانهای اصفهان و شیراز و اهواز و زاهدان و دهات یزد دارای انجمن می باشند. فعالیت انجمن زرتشتیان تهران کماکان ادامه دارد.

انجمن مغان

اشوزرتشت از یاران خود انجمنی بنیانگذاری کرده بود تا دین بهی را گسترش دهند. این انجمن را انجمن مزمگ (مغ بزرگ) نامیدند. انجمن مغان انجمنی بوده ساده که در آن همبستگی و برادری را آموزش می دادند و نخستین آموزشگاه دینی به وسیلهٔ یاران انجمن مغان گشایش یافت و پس از زرتشت ایسَدواستَر* بانی آن به شمار می رفت. در گاتها، یسنای ٤٦، بند ١٤، نیز عبارت انجمن مغان که تشکیل دهندگان آن اولین پیروان و یاران زرتشت هستند به چشم می خورد. انجمن مغان باید انجمنی ساده باشد که همبستگی و برادری را رواج دهد و از هرگونه پنداربافی بدور باشد و اعضای آن با رایزنی و تصمیم گیری در امور دینی و عمومی به سود همه مردمان جهان گام بردارند. از گاتها برمی آید که زرتشت انجمنی را که از یاران نزدیک خود بنیاد گذاشت مَگ یا مغ خواند. چنان پیداست که این یاران همان کسانی بودند که آنان را «خودمانی» یا «آزاده» می نامند، و این همان انجمن مغان است که گشتاسب برای نیکنامی آن تلاش می‌کرده. و پیداست که هستهٔ پیروان زرتشت را تشکیل می داد. زرتشت درنظر داشت که این هسته پیشرو آبادانی جهان گردد. فقط در گاتها از انجمن مغان سخن به میان آمده است.

اندرزآذرپاد مهراسپندان

این اندرزنامه یکی از قطعات بسیار دلکش پهلوی و دارای بلندترین مرتبهٔ اخلاقی است. چهاریک این رساله بدبختانه از بین رفته است. وست نسخهٔ کامل این رساله را بیشتر از سه هزار کلمه تخمین زده است. هیربد شهریار جی دادابهای نخستین بار در سال ١٨٦٩ میلادی آن را در بمبئی به چاپ رسانید. دستور پشوتن سنجانا* متن اندرز را به انضمام سه رسالهٔ دیگر پهلوی به نامهای گنج شایگان*، ماتیکان شترنگ*، اندرز خسرو کُواتان* (قبادان) به خط زند (به خط اوستائی) نقل داده و به گجراتی و انگلیسی ترجمه کرده است. گنج شایگان را همان پندنامک وزرگ مهر دانسته اند. همچنین از بند ١٦٠ تا ١٦٩ که آخرین بندهای گنج شایگان دستورپشوتن است متعلق است به یک قطعهٔ دیگر پهلوی، نه به پندنامهٔ بزرجمهر. و متنِ پهلوی اندرزنامهٔ آذر پاد فقط دارای ١٧٣٠ کلمه است (چاپ شهریار جی و سنجانا). اندرزنامهٔ آذرباد وسیلهٔ دستورخدایار دستورشهریار* با دیگر اندرزنامه ها به فارسی ترجمه شده است.

یکی از قطعات پهلوی که حقیقت روزها نامیده شده و در آن از برای هر یک از سی روز ماه کار مناسبی که باید به جای آورد ذکر گردیده متعلق به اندرز آذرباد است که در جزو ترجمه وست منظور است. دُهارله*، دکتر مولر*، دینشاه ایرانی* و بسیاری دیگر، اندرزنامه ها را به زبانهای فرانسه، آلمانی وفارسی منتشر کرده اند.

اندرزاوشنرداناک

در اوستائی اَئوشْتَرَ، در پهلوی اوشنر، و در کتابهای متاخر پهلوی هوشور یا هوش‌آور، به معنی استاد است. رساله‌ای اخلاقی است به زبان پهلوی که ظاهراً در حدود ١٦٠٠ واژه است. و به اوشنر وزیر کیکاوس کیانی نسبت داده شده است. نسخهٔ این متن که با دو ورق نقص به دست آمده و در ١٩٣٠ به طبع رسیده دارای حدود ١٤٠٠ واژه می باشد. ترجمهٔ فارسی این رساله در ١٣١٣ شمسی درتهران به چاپ رسیده است.

اندرزبد

در اردیبهشت یشت بند ١ و ٢ زرتشت، زوت (پیشوا) و سرودگوی و اندرزبد و پارسا خوانده شده است. در فارسی نخستین وزیربزرگترین اندرزبد است.

اندرزجمشید

در نامهٔ معروف پهلوی دینکرد که در زمان خلیفهٔ عباسی، مامون (٢١٨-١٩٨هـ) و خلیفهٔ معتمد (٢٩٧-٢٥٦هـ) نوشته شده از اندرزهای زرتشت و سَئِنَ* و آذر پاد* و انوشیروان و جمشید یاد گردیده

است. نگفته خود پیداست که اندرز جمشید بعدها به نام او خوانده شده است. البته در زمان ساسانیان این گونه اندرزنامه ها که بیشتر جنبهٔ اخلاقی داشته زیاد بوده است ولی متأسفانه قسمتی از بین رفته است.

اندرز خسرو کواتان

(اندرز خسرو پسر قباد). رساله ای به پهلوی در پند و اندرزهای منسوب به خسرو انوشیروان پسر قباد پادشاه ساسانی، مشتمل بر ۱۳ بند و در حدود ۴۰۰ واژه. اول بار با ترجمهٔ گجراتی و ترجمهٔ هفتم آن به انگلیسی در ۱۸۸۵ به اهتمام پشوتن دستوربهرام جی سنجانا* در بمبئی، ضمن مجموعهٔ گنج شایگان* چاپ شده و سپس، به تکرار در بمبئی با ترجمهٔ انگلیسی و گجراتی به طبع رسیده است. ترجمهٔ فارسی رساله در ۱۳۲۶ شمسی در تهران منتشر شده است. این اندرزنامه نیز توسط دستور خدایار دستور شهریار* به فارسی ترجمه گردیده است.

اندرز داناکان و مزدیسنان

رساله ای در اندرز، به زبان پهلوی که با ترجمهٔ انگلیسی و گجراتی، در ۱۹۳۳ میلادی در بمبئی به طبع رسیده است.

اندرزگر

در زبان ساسانی به معنی مشاور و معلم است، و این یک عنوان بوده است نه نام عادی. ظاهراً رئیس کل فرقهٔ مزدکی را اندرزگر می‌خوانده‌اند، باری مالالاس و تئوفان روایت کرده اند که این اندرزگر در قتل عام مزدکیان به هلاکت رسید.

اندرزنامه ها

یا پندنامه ها. از جمله رساله هائی که به زبان پهلوی باقی مانده، رساله ای چند است به عنوان اندرزنامه، هر یک مشتمل بر حکم و پند و اندرز و دستورهای اخلاقی و دینی، و متعلق به دورهٔ ساسانیان، که مفاد بسیاری از آنها در آثار دورهٔ قبل از ساسانیان و در اوستا نیز موجود است. هر یک از اندرزنامه های مزبور به یکی از بزرگان دین زرتشت و یا به یکی از سران و پادشاهان باستانی و یا داستانی نسبت داده شده و ترجمهٔ فارسی برخی از آنها در شاهنامه محفوظ است. متونِ پهلویِ قسمتی از این اندرزنامه ها امروز در دست است و بعضی از آنها به زبانهای انگلیسی، گجراتی و فارسی ترجمه گردیده و به طبع رسیده است. بسیاری از نامه های پهلوی در روزگار ساسانیان و بیشتر آنها پس از ساسانیان نوشته شده و نامهای بسیاری از نویسندگان و زمان تالیف آنها معلوم است. نام برخی اندرزنامه ها به شرح زیر است:

اندرز آذرباد مهراسپندان، اندرز داناک اوشنرداناک، اندرز خسرو کواتان، چیتیک اندرز پور یوتکیشان، اندرز زرتشت پسر آذرپاد مهراسپندان، اندرز آذرپاد زرتشتان نوهٔ آذرباد مهراسپندان، اندرز بخت‌آفرید، اندرز بزرگمهر، اندرز آذرپاد فرنبغ، اندرز داناکان به مزدیسنان، اندرز پیشینکان، اندرز وهزاد فرخو پیروز، اندرز دستوبران به وهدینان، اندرز زرتشت، اندرز سئن، اندرز جمشید، اندرز نوشیروان و غیره. که برخی در ردیف خود معرفی شده‌اند. تاریخ تالیف برخی رساله ها درست معلوم نیست و برخی از آنها به عربی ترجمه شد و در کتب اسلامی ضبط گردیده است. خود پیداست که اندرز جمشید پیشدادی و اندرز اوشنر* وزیر کیکاوس کیانی و اندرز سئن* که در سنت، زمان او صد سال پس از وخشور زرتشت دانسته شده بعدها به نام این بزرگان خوانده شده اند.

اندرز وهزاد فرخوپیروز

رساله ای مختصر در پند و اندرز، به زبان پهلوی که با ترجمهٔ انگلیسی و گجراتی در ۱۹۳۳ در بمبئی به طبع رسیده است.

اَنْدَرْوای

نام ایزد هوا است. ر. ک. وات، وایو. در پهلوی و فارسی اندروای یا دروا به معنی آویخته و معلق گرفته شده است.

آندریمان

یا اندریمن، درآبان‌یشت و اوستا وَنْدَرِمَئینیش، از شاهزادگان تورانی از قبیلهٔ خیون° وبرادرارجاسب° است. در جنگ بین ایران و توران از اسفندیار پسر کی‌گشتاسب شکست خورده و کشته شد. معنی لفظی این اسم عبارت است از «کسی که منش و خیالش درپی شهرت و مدح باشد». در شاهنامه نیز این اسم موجود است ولی مثل اسم نستور° خراب شده و به جای آنکه وندریمان باشد اندریمان یا اندریمن شده است. اندریمان نیز در تاریخ طبری و شاهنامه اسم برادر افراسیاب است که به دست گُرگین کشته شد: همان اندریمان یل شیرگیر/که بگذاشتی نیزه بر کوه و تیر.

اندیمان کاران سردار(سالار)

رئیس تشریفات دربار درعهد ساسانیان. استبذ هم می‌گفتند.

اَنَغْرَه تِمَنْگَه

یعنی فضای تیرگی بی‌پایان. برابر ارداویرافنامه°، برای دوزخ سه طبقه قائل شده‌اند. روان گناهکارپس از رسیدن به سر پُل چینوت° در گام اول به دُژمت° (اندیشهٔ بد)، در گام دوم به دُژوخت°(گفتاربد) و در گام سوم به دژورشت° (کرداربد) داخل شود و از این مهالک گذشته به فضای تیرگی بی‌پایان (انَغرتمنگه) درآید. مقر بدکاران و اهریمن صفتان که خان و مان دروغ نامیده می‌شود درآنجاست و نیز در دُژانگْهْ° یعنی جهان زشت که در فارسی دوزخ شده است (فرگرد ۳ هادخت نسک).

اَنَغْرَه رائوچَه، اَنیران

فضای فروغ بی‌پایان که انیران پهلوی و فارسی آن است. انیران به معنی غیرایرانی از این ریشه نیست. در بند ۵۷ فروردین یشت آمده: «فروهرهای نیک توانای پاک مقدسین را می‌ستائیم که به ستارگان و به ماه و خورشید (و) به انیران راه‌های پاک بنمودند...» هومت° و هوخت° و هورشت° که در کتاب مینوخرد، فصل ۵۷، بند ۱۳ هومتگاه و هوختگاه و هوورشتگاه نامیده شده، سه طبقهٔ بهشت است. در ارداویرافنامه در فصل ۷ و ۸ و ۹ مندرج است که اولی درکره‌ستارگان، دومی درفلک ماه و سومی درفضای بلندترین روشنائی واقع است. روان نیکوکار پس از طی این سه مرحله به فضای فروغ بی‌پایان یعنی به انیران یا اَنَغْرَه رَئوچه می رسد. و در آنجاست که عرش اعظم یا بارگاه جلال اهورامزدا که آن را در ادبیات پارسی گرزمان° (گروتمان) گویند یعنی خان و مان ستایش. و اَنگهووَهیشتَ° یعنی بهترین جهان که در فارسی بهشت شده است نیزهمانجا است.

اَنْکَسَ

از پارسایان و نام‌آورانی است که فروشی اش در بند ۱۲٤ کردهٔ ۲۷ ستوده شده است.

انکلساریا Anklesaria

خانوادهٔ انکلساریا در زند و پهلوی و زبان اوستا استاد بودند و خدماتی کرده‌اند. از این خانواده آرواد تهمورس و دیگری بهرام گوررا می توان نام برد. زند وهومن‌یسن° ودو متن پهلوی به وسیلهٔ انکلساریا در بمبئی در سال ۱۹۱۹م به چاپ رسیده است. او داتستان‌دینیک° را نیز در بمبئی به چاپ رسانید. بهرام گور، کارنامهٔ اردشیر° را در ۱۹۰۰ در بمبئی چاپ نمود.

انکیتل دوپرون Anquetil Duperron

در سال ۱۷۵٤م پس از آشنایی با نسخ اوستائیِ «بود لین» و کتاب توماس هاید برای فراگیری اوستا به ایران و هندوستان مسافرت کرد. روی این تصمیم به ارتش فرانسه وارد شده و در سال ۱۷۵۵م به هندوستان روانه گردید. ابتدا به پوندیشری و بعد به بندر سورَت رفت (۱۷۵۸م). به کمک دستور داراب° شاگرد دستور جاماسب کرمانی°، اوستا را با دقت خواند و به فرانسه ترجمه کرد و در ۱۷٦۱م به اروپا بازگشت. پس از ده سال کار سرانجام در

سال ۱۷۷۱م، هفده سال پس از تاریخ حرکت خود از پاریس، کتابی تحت عنوان «آثار زرتشت» در سه مجلد در پاریس چاپ نمود. ترجمهٔ انکیتل به یکی از زبانهای اروپایی سبب گردیده که دانشمندان درپی تحقیق برآیند و از دین ایران که در گوشه و کنار تألیفات قدماء نیز ذکری از آن شنیده بودند اطلاع کامل به هم رسانند.

انگره مئینو

خرد خبیث، اهریمن. این واژه مرکب است از دو جزء انگره + مئینو که اولی به معنی نابودکننده و کاهنده و دومی به معنی روح و خرد و از ریشهٔ مـن یعنی عقل و اندیشه است، که ترکیب این دو جزء می‌شود روح نابودکننده و یا خرد خبیث. این واژه اول به صورت آخره مینو و بعد اهره مئینو و سپس به شکل آهرمن و اهریمن که معادل شیطان است درآمده. در کیش زرتشت اَنگره مئینو و سپنتامئینو یعنی دو قوهٔ بدی و نیکی همیشه باهم و مقابل هم ذکر گردیده است. گاتها کتاب مذهبی زرتشتیان و سرودهای پیغمبر ایران، سپنتا و انگره مئینو را دو گوهر همزاد دانسته است که در مخیلهٔ انسان و درعالم تصوربوجود آمده و همیشه با هم در نبرد و ستیزاند که عاقبت فیروزی با سپنتا مینو یا قوهٔ نیکی خواهد بود. در هیچ جای اوستا انگره مینو یا آهریمن در مقابل و در ردیف اهورامزدا آفرینندهٔ بزرگ و هستی بخشِ مطلق ذکرنشده، حتی دارای وجود خارجی دانسته نشده تا بتوان به آن مقام خدای شر بخشید. در مزدیسنا مقابله با انگره مینو و قوای اهریمنی و مقاومت در برابر هوای نفس و وسوسه‌های شیطانی و یاری کردن سپنتامئینو (قوای نیکی) سخت تاکید شده است. این کلمه درپهلوی گناک منوک و در فارسی به صورتهای اهریمن، اهرمن، اهرامن، اهرن، آهریمه، آهرن، آهریمن، آهریمه، هریمن آمده است.

اَنگـْهوی

ظاهراً این واژه تحریف شده که در نسخ مختلف با املاء متفاوت نوشته شده اسم مملکتی است. همین قدر می دانیم که در ایران زمین واقع بوده و اسامی اشخاص بدان منسوب است. در بند ۱۲۷ فروردین یشت می خوانیم: «فروهرهای پاکدینان اَشَ‌نِمَه (و) ویدَتْ گَوْ ازمملکت انگهوی را می ستائیم.»

انگهویو

در فروردین یشت کردهٔ ۲۷ بند ۱۱۸ فروشی اش ستوده شده است.

اَنماذین اَشرهشت

به نقل از کتاب التنبیه والاشراف مسعودی: «اکنون که سال ۳۴۵هـ و زمان نگارش این کتاب [التنبیه و...] است موبد ایشان [زرتشتیان] که در جبال و عراق و دیگر شهرهای ایران «انماذین اشرهشت» است و پیش از وی اسفندیار [اسپندیار] پسر آذرباد پسر انمید که وی را الراضی خلیفه به سال ۳۲۵ در بغداد بکشت، موبد آنان بود، و ما داستان کشته شدن او را با حکایت سلیمان بن حسن بن بهرام خبابی قرمطی صاحب بحرین، در شرح حال الراضی در کتاب مروج الذهب آورده‌ایم.» کلمهٔ اشرهشت همان اشاوَهشت* پهلوی ممکن است باشد (دینکرد جواد مشکور).

اَنوشْبَرْدْ

قلعهٔ فراموشی. قلعهٔ مستحکم قدیم خوزستان که در زمان ساسانیان متهمین سیاسی را که خطرناک شمرده می شدند در آنجا بند می‌کردند. وجه تسمیهٔ آن از آنجاست که نام زندانیان را کسی حق نداشت به زبان براند، و حتی اگر کسی نام آن مکان را به زبان می راند حیاتش درخطر می‌افتاد. برخی دخمه‌ای را که در قدیم مردگان را در آنجا می‌گذاشتند برج خاموشی و یا برج سکوت می نامند و احتمالاً ارتباطی بین این دو بوده است چون در آنجا نیز نوعی فراموشی است.

اَنوشَه

به معنی بیمرگ و نیز به معنی خوش باشد. نام عمهٔ شاپور هم هست. پادشاه نوجوان را نیز گویند. به

معنی آفرین و بارک الله هم آمده که به عربی مرحبا خوانند. در پهلوی انوشک به معنی جاوید است و در اوستائی ان -ائوشنگه؛ که جزء اول، علامت نفی و جزء دوم از ائوشه به معنی هوش* و مرگ و نیستی است که جمعاً یعنی بی زوال و زوال ناپذیر.

انوشیروان

در پهلوی انوشک روان (دارنـدۀ روان جاویـد) لقب خسرو اول ساسانی (خسرو انوشیروان) است. نـوشـروان و نوشیـروان و انوشروان نیز ضبط شده است. وست، اوستاشناس نامی دربارۀ تاریخچۀ زند بهمن یشت می نویسد: «بطوریکه برمی آید قدمت آن به عهد خسرو انوشیروان یا اندکی پس از او می رسد چه در کتاب مزبور از پادشاهان پس از انوشیروان اسمی برده نشده است.» از پایبندی او به کیش زرتشتی چنین نوشته اند که خسرو انوشیروان در مدت ده روز جشن فروردگان، سفیر امپراطور رم ژوستین را نپذیرفت چه مشغول به جای آوردن اعمال عید بود. قصۀ وامق و عذرا را حکما به نام نوشیروان جمع کرده بودند که به دستور عبدالله بن طاهر به آب انداخته شد. هاماوران شاهنامه و شمیران بندهش بزرگ را که انوشیروان در سالهای ۵۶۲ و ۵۷۲ گرفت باید همان یمن امروزی دانست. ابن الفقیه همدانی در کتاب البلدان که در حدود سنۀ ۲۹۰هـ تالیف شده مـی‌نـویسـد: آذرجشـنسـف (آذرگشسـب*) در بـرزۀ آذربایجان بوده اما انوشیروان آن را به شیز* نقل داده است. انوشیروان را وزیر دانشمندی بود به نام بزرگمهر*.

انوشیروان پسر مرزبان کرمانی

یکی از شعرا و دستورهای کرمان زمین که پهلوی و اوستا را به خوبی می دانست و در سال ۱۶۲۰ قصیده ای در سنت زرتشت سرائیده است. از او اشعار زیادی به جا مانده و در کتاب روایات داراب هرمزدیار* از او یاد شده است.

اَنوِمَیَه

به معنی چار پایان کوچک است مثل بز و گوسفند؛ درمقابل ستئور (ستور) که به معنی چار پایان بزرگ است مثل شتر و اسب و خر و گاو (گوش یشت).

انی

نویسنده آلمانی کتابی دربارۀ اسطورۀ یمـه (جمشید*) در استراسبورگ، در سال ۱۸۹۰م به چاپ رسانیده است.

انیران

یا انارام نام روز سی ام ماه و نام یکی از ایزدان است. در اوستا اَنَغْرَرَئوچه*، در پهلوی و پارسی انیران است که جزو اول آن مرکب از ان علامت نفی و اغره به معنی پایان و حد و حصر، و جزء دوم به معنی روشن است که جمعاً یعنی روشنی بی پایان. اَنَغْرَه رَئوچَه بارگاه جلال اهورامزدا یا عرش اعظم محسوب شده، و نیز نام ایزدی است که نگهبانی روز سی ام به او سپرده شده. ابوریحان درفهرست روزهای ایرانی این روز را انیران و به سُغدی نغرآ و به خوارزمی اونرغ آورده. زردشتیان امروز «انارام» گویند.

معنیِ دیگر انیران، از واژۀ اوستائی «ان ائیریا» مرکب از ان علامت نفی و جزء دوم به معنی آریائی و ایرانی گرفته شده و به معنی غیرایرانی و ناایرانی است. سفندارمذ ماه رفته تمام/بروزی که خوانی انیرانش نام/ در این روز زردشت پاکیزه دین/درآمد سوی حد ایران زمین (زرتشت بهرام پژدو).

در ستایش سی روز و سیروزۀ بزرگ و کوچک دربارۀ انیران یا انارام چنین می خوانیم: «ستایم و خوانم اسروشنی [روشنی بی آغاز] گروتمانِ روشنِ همیشه سودگاه خدای را که همۀ خواریها [آسانیها] از همیشه تا همیشه [از ازل تا ابد] به اوست و از اوست برای جهانیان رَسَش به راه راست، چینودپل که برای پارسایان بفراخد به درازی ۹ نیزه که درازی هر یک از سه نی باشد و به دروندان چنان تی [لبه، نوک، دم] اُستره [کارد] بُوَدْ و به دوزخ افتند. روانهای پارسایان از گذرگاه راه فراخ [چینودپل] به آسانی به

هستی بهترین [بهشت] گرامی دار [پذیرائی شده، گرامی] رسیدن توانند. همواره ستایم و یزم دادار مهربان هرمزد و امشاسپندان و همهٔ ایزدان را. خواهم که اندر هستی بهترین [بهشت] روانم را ارزانی دارند اندیمانی [ملاقات، معرفی] با هرمزد و امشاسپندان و بیاموزندم به دل که در درازای زندگی، خویشینیدن [از آن خویش کردن] راه و پندی را که بدان [با کاربستن آن] شایستهٔ آمدن به هستی بهترین و همه آسانی گروتمان باشم، خواستار [و در انجام دادن آن] نیرومند باشم. فرمان همه آسانیها و نیکیهای آفریدگان از تو است،[1] همان گونه نیز به ما نیکی بسیار و سود و فره و آسانی را ارزانی کن. سیروزهٔ کوچک: ایزد اسروشنی [روشنی بی آغاز] گرزمانِ روشنِ همیشه سودگاه خدای [ای: گاه همیشه سود خدای این (است) که چون یک بار شد (=پدید شد) همه سود از او شد (=پدید شد)] و چینوت پل هرمزد داد.

انیران در سیروزهٔ بزرگ:

«ایزد اسروشنی [روشنی بی آغاز] را می ستایم، گرزمان را می‌ستایم. گاه همیشه سودخدای را می‌ستایم. چینودپل هرمزدداد را می‌ستایم.»

آوارَاُشْتْری

در فروردین یشت کردهٔ ۲٤، بند ۱۰۳ فروشی اش ستوده شده است. ممکن است از خویشان و منسوبان کوی ویشتاسب (گشتاسب°) بوده باشد چون در بندی که از وی یاد شده از نزدیکان گشتاسب چندین کس مذکورند، چون پشوتن°، اسفندیار°، بَشْتَوَر°، فرشوشتر° و کوارس من° (کرزم° در شاهنامه).

آ وَئِذَ

بخشش در راه خدا، نذر کردن و وقف کردن است. نیز ر. ک. «دا» و پئیری.

اوپائیری سَئِنَ

در بندهش، فصل ۲۰، بند ۱۷ مندرج است: «رود هِلْمَند° در سیستان است و سرچشمه اش در اپارسن می باشد.» اپارسن در بند ۳ زامیادیشت او پائیری سئن نامیده شده است. این کوه را می توان شعبه ای از هندوکش تصور کرد (کوه بابا) که در بند ۱۱ یسنای ۱۰ نیز از او یاد شده است. در لغت یعنی برتر از پرش عقاب.

اوپاپَ

در بند ۱۲۹ آبان یشت آمده که از پوست اوپاپ جامه درست می شده است. در قدیم، کلیهٔ جانوران را به پنج طبقه تقسیم می‌کردند و اوپاپ که به ببرِ آبی ترجمه شده در طبقهٔ جانوران آبی بود.

اوپَرَتات

به معنی برتری و تفوق و نیز نام ایزدی است با جرأت و زورمند. اوپرتات که در آخرین فقرهٔ بهرام یشت آمده ایزد برتری و زبردستی است که به آن درود فرستاده شده است. همچنین در بندهای ۵ و ۱۰ هفتن یشت و در یسنای ۱، بند ٦ و یسنای ۲، بند ٦ و در سیروزهٔ بند ۲۰ بهرام°، آمَ° و اوپَرَتات هر سه با هم نامیده شده‌اند. در ویسپرد°، کردهٔ ۲، بند ۸ بهرام و اوپرتات یکجا آمده‌اند. در ویسپرد، کردهٔ ۹، بند ٤ نیز از اوپرتات یاد شده، اما با گروهی دیگر. این ایزد با ایزد بهرام و ایزد آمَ ایزد نیرو و قدرت قرار گرفته است و اغلب در اوستا از این سه یکجا یاد می شود.

اوپَسْمَ

خزنده‌ای که در زیر زمین زندگی می‌کند و در سوراخها بسر بَرَد؛ و یکی از طبقات پنجگانهٔ جانوران نامبرده در اوستا است که در بند ۱۰ فروردین یشت بدانان اشاره شده و نیز در فقرهٔ ۷٤ فروردین یشت از آنها نام برده شده است.

اوپَبیَنَ

سنت کهن. در اوستا همیشه با صفت دَرِغَ که به معنی دیر و بلند است آمده. در هر جا از اوستا که از سنت کهن ذکری شده با منثرسپنت° (ماراسپند یا مهراسپند) و دات° (قانون) یکجا آمده است (بند ۲۹ سیروزهٔ کوچک). در بند ۱۷ از سروش یشت هادخت از یاران

بسیاری یاد شده است که از آن جمله است یاران سنت کهن. دربندهای ۱۳ ازیسنای ۱ و ۲ ودربند ۵ ازیسنای ۷۱ نیز از سنت کهن یاد شده است که برابر ترادیسیو لاتینی است. در این بندها آمده است که روش کهن را می ستائیم.

اوتَ یوتی

در فروردین یشت، کردهٔ ۲۷ بند ۱۲٦ فروشی اش ستوده شده است. وی پسر ویت کئوی معرفی شده که ناشناخته مانده اند.

اوخسیارتس

در کتب مورخین قدیم یونان یک دسته از اسامی خاص مردمان قدیم ایران برای ما محفوظ مانده که بخوبی دلیل است که در آن دوران هم مانند این زمان اسامی فرشتگان برای تیمن و تبرک جز اسامی خاص شده بود. مثلاً کتزیاس از اوخسیارتس پسر داریوش دوم و برادر اردشیر دوم ذکری کرده است. مورخ دیگر یونانی فیلارخس هم که درقرن سوم پیش از میلاد می زیسته همین اسم را ضبط کرده است. کتزیاس از اوخسیارتس دیگر و بسیار قدیمتری هم اسم می برد که پادشاه باختر بوده است و نینوس مؤسس مملکت نینوا او را شکست داده است. مورخ رومی دیودُر که در پایانِ قرن آخر پیش از میلاد بسر می برده نیز همین اسم را یاد کرده است. اوخسیارتس یا به قول مورخین دیگر اوخشارس صورت یونانی هووخشترا است که غالباً در اوستا به معنی فرماندهٔ خوب و خسرو و نیک آمده و در این نام اسم امشاسپند خشترا * (شهریور) دیده می شود.

اوخَشَتَر

یکی از بزرگان بلخ در زمان داریوش و اسکندر. ر. ک. اسکندر. اوخسیارتس.

اُوخْشَنْ

در فروردین یشت، کردهٔ ۲۷ بند ۱۱۹، در جدول اسامی نام آوران و پارسایان مذکور بوده و فروشی اش ستوده شده است. وی پسر ویذیسروَ معرفی شده.

اوخشیَت اِرِتَ

یعنی پرورانندهٔ قانون مقدس که امروز اوشیدر یا هوشیدر* گویند. در کتب پهلوی، خورشتیدر یا اُوشیتر آمده است. گاهی واژهٔ بامی * (روشن، درخشان) را به آن افزوده هوشیدربامی حاصل می شود. درفروردین یشت (۱۲۷ و ۱۲۸) ازوی و دو برادرش به نامهای اوخشیَتْ نمه* و اَسْتْوَتْ اِرِت * یاد شده و فَرَوَشی شان ستوده شده و موعودهای مزدیسنا هستند که برابر روایات دینی از اعقاب زرتشت هستند و به ترتیب در رستاخیز ظهور می کنند و شر و فساد را برانداخته و عدل و داد و نیکی را شایع می کنند. نطفهٔ این سه پسر در دریاچهٔ هامون پنهان است که به فاصله ظهور خواهند کرد. نام سه برادر به ترتیب در پهلوی خورشیتدر یا اوشیتر، خورشیتماه یا اوشیترماه، و سوشیانت؛ و در فارسی هوشیدر، هوشیدرماه و سوشیانت یا سوشیانس ضبط شده است. مادرانشان به ترتیب سروتَتْ فِذْری *و وَنْگهوفِذْری *و اِرِدَت فِذْری *نام دارند. این نامها در پهلوی به صورت شَمیک ابو، شَپیرَآبو و گوباگ آبو و در «سد در» به شکل بد ـــ وه بد ـــ اردبد ثبت شده است.

اوخشیَت نَمَه

یعنی پرورانندهٔ نماز و نیایش. امروزه اوشیدرماه یا هوشیدرماه گویند. در فروردین یشت از وی و دو برادرش یاد شده و فَرَوَشی شان ستوده شده. این سه پسر از اعقاب زرتشت هستند که به ترتیب در رستاخیز ظهور می کنند و نطفه شان در دریاچهٔ هامون پنهان است. ر.ک. اوخشیت ارت.

اَوخْشْیِنتی

در فروردین یشت، بند ۱٤۰ از زنان مقدسه و پارساست که فروشی وی ستوده شده. به موجب همین اشاره است که می دانیم این زن همسر سْتَ اُتَر ـــ وَهیشته ـــ اشیه یعنی به جا آورندهٔ نماز اَشَ وهیشتَه بوده است که در بندهای ۲٦ تا ۱۱۱ همین یشت فروشی او نیز ستوده شده است.

اوذَر

سگ آبی. در انگلیسی Atter مترادف این واژه است. ممکن است معنی لفظی این کلمه «کوه میان آب» باشد. از اوذَر به معنی سگ آبی در وندیداد سخن رفته است. در سانسکریت اودرَ مطلق جانور آبی است.

اَوَرِثرَبَه

در فروردین یشت، بند ۱۰۶ از یک آورِثرَبَه پسر راشتروغنی یاد گردیده و فروهر پاکش ستوده شده است. در کتاب هشتم دینکرد و نیز در فصل ۱۳، بند ۱۸ آذر پاد مهراسپندان، پدر اورتربه خوانده شده است که با اورثربه بالا فرق دارد. به هر حال او یکی از پارسایان بوده است.

اَوَرگئو

در فروردین یشت کردهٔ ۲۷ بند ۱۲۵ فروشی اش ستوده شده است. به نظر برخی اوستاشناسان اورگئو پسر اِرزْوَنْتْ، پسر آئوایغمن° تورانی می باشد. در بند ۱۲٤ از همین یشت به نام یک اِرزْوَنت دیگر با نام خانوادگی دیگری برمی خوریم.

اورمزد یشت

ر.ک. هرمزدیشت؛ اهورامزدا.

اُوْرَنْد

نام یکی از پسران کی پیشین، پسر کیقباد و پدر لهراسب: که لهراسب بُد پوراورند شاه/که او را بُدی آن زمان نام و جاه (فردوسی). در لغت به معنی اورنگ و تخت و شأن و شوکت و فر و شکوه و عظمت و زیبایی و بهار آمده است. رودخانهٔ عظیم و بزرگ و دریا را نیز گویند. سیاهی را نیز گفته اند که در مقابل سپیدی است. گاهی به معنی مکر و حیله نیز آمده است. افرند و آورند و آروند نیز گفته شده است.

اُورْواخْشَیَه

برادر گرشاسب° و پسر تریت° از خاندان سام° است. اورواخشیه زاهد و قانونگذار بود، گرشاسب دلیر و نام آور بود، و پدر آنان تریت از اولین پزشکان و اولین درمان بخش نوع بشر است. بنا به بند ۲۸ رام یشت، هیتاسپ، اورواخشیه را کشت و برادرش گرشاسب از او انتقام کشید. در بند ٤١ زامیادیشتَ نیز همین موضوع مندرج است. در هوم یشت یا یسنای ۹ بند ۱۰ و ۱۱ درباره تریت گفته می شود: «این نیک بختی به او رسید که او را دو پسر زائیده شدند، اورواخ شی و گرشاسب، آن اولی یک داور و قانونگذار، و آن دیگری یک زبردست، جوان گئسو گَزوَرا [یعنی جوان گیسور و گُرزدار یا دارای گیسو و گرز]». در یشت ۱۵ نیز از او نامی به میان آمده است.

اوروازیشتَ

یکی از آتشهای پنجگانه. اوروازیشت لفظاً یعنی شادمانی بخشنده‌تر، خوشی دهنده‌تر، صفت تفضیلی است از فعل اورواز (شاد بودن، خرسند شدن). بنا به تفسیر پهلوی، آتش گیاهها (یکی از انواع پنجگانه ی آتش، ر. ک. آتش) است.

اُوروپی

گونه ای سگ است. جداگانه در اوستا آمده.

اوروَتَتْ نَرَ

نام پسر دوم زرتشت است که در فروردین یشت (٤٢ و ۹۸) با نام دو برادر دیگرش یاد شده و فروشی شان ستوده شده است. وی برادر میانی است، و برادر بزرگتر ایست واستَر° و برادر کوچک هورچیتر° یا خورشیدچهر° رئیس و بزرگ سپاهیان بود و اینک در گنگ دژ° بسر برده و سپه سالار لشکر پشوتن° پسر گشتاسب می باشد. به موجب بندهش (۲۹ و ٤) اوروتت‌نر یکی از جاویدانان است که در وَرجَمْکَرد° بسر می برد. در سنت، اروتت‌نر (اَروتدنر) نخستین برزیگر است و سردار طبقهٔ واستریوشان° قرارداده شده است.

اوروتَتَ نَرَ (اَیـرَزاتَ)

در اوستا، فروردین یشت (۲۷ و ۱۲۷) با دو

اوروتت‌نر مواجه می‌شویم، یکی پسر میانی اشوزرتشت است و دیگری به جهت امتیاز با توضیح «بعد زائیده شده» (اپرزاتَ) آمده که از وی هیچ آگاهی نداریم. درهمین یشت پس از اوروتت‌نر، از دو کس دیگر به نامهای جاماسب و مِئیدیوئی ماونگه (میدیوماه) پسرعموی زرتشت نام برده شده و برای مشخص بودن، از این دو نیز، با عنوان و موخرهٔ «بعد زائیده شده» یاد رفته است.

اورود

همان رود فارسی است که در اوستا اورود گویند و در پارسی باستان که زبان رایج روزگار هخامنشیان است رَئوتَ بوده است.

اوروَذا

نام رودی است که به هامون* می‌ریزد (؟) البته درست مشخص نشده. در کرده ۹، بند ۶۷ زامیادیشت از آن یاد شده است و یکی از ۹ رودخانه‌ای است که در خاک سیستان جاری است. ر. ک. کَس‌اُیَ.

اوروذو

در فروردین یشت و یشت پنجم یکی از افراد خاندان مشهور پئوروداخشتی* می‌باشد که فروهرش با بسیاری از افراد خاندانش یاد شده است.

اوروذَیَنْ

در فروردین یشت، در بند ۱۴۱ از هشت دوشیزهٔ پارسا نام رفته و فروشی شان ستوده شده است که دوشیزه اوروذین نیز یکی از آنان است.

اُورْوَرام

شاخهٔ درخت انار (اوستایی).

اوروَن

روح، روان. در پهلوی رووان. در بند ۹ از هات ۳۳، از روانهای امشاسپندان خرداد و امرداد، و در بند ۲ از هات ۴۵ از روان مینویان سخن رفته است. در گاتها بسا از روان پس از مرگ سخن رفته. در خیلی از بندهای گاتها به خوبی پیداست که روان در دین زردشت جاودانی است. در روز واپسین روانهای مردمانی که در گیتی نیکوکار بوده‌اند در بهشت درآیند و روانهای گناهکاران به دوزخ روند. در بندهای دیگر اوستا روان یکی از نیروهای پنجگانهٔ مردمی شمرده شده که عبارتند از: نخست اَهو (جان) دوم دَئِنا (دین) سوم بَئوذَ (دراکه) چهارم اُرْوَنْ (روان) پنجم فروشی (فَره‌وَهَر). فروردین یشت، بند ۱۴۹. هادخت نسک، گفتار دین.

اورونیووا ایذ کَ

یا اورنیووا ایذیمذ ک در مقدمهٔ یشت نوزدهم، بند ۵ زامیاد یشت، که از اسامی کوهها یاد شده از این کوه نیز یاد رفته، ولی از آن هیچ آگاهی نداریم.

اُوزوئس

دریاچه‌ای است که در بندهش فرگرد ۲۲، پارهٔ ۱ با دریاچه‌های چیچست*، سوبَر*، خوارزم*، فَرَزْدان*، آسوَشت*، خسرو*، سَتَویس* یاد شده است.

آوْرَه

ابر. معنی لغوی این واژه دارندهٔ آب است.

اوزبیوس

مورخ رومی قرن چهارم میلادی. وی به نقل از فیلوس بیبلیوس* (۱۳۰ - ۸۰م) از زبان زرتشت می‌گوید «خداوند، نخستین است و فناناپذیر و جاودانی. نه از کسی تولد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم. بی مانند و بی نظیر است. آفرینندهٔ کل چیزهای نیک است. خود بهترین نیکی است. فریفته نشود. و خردمندترین خردمندان است. اوست پدر نظم و آئین و عدالت. کسی است که از خود تعلیم یافت. ساده و رسا و داناست. یگانه موجد قانون مقدس طبیعت است.»

اوزدانَ

استخوان دان؛ محل قرار دادن استخوان مرده. این

واژه در فرس باستان، استودان ذکر شده است. چون باور مزدیسنا بر این است که هنگام رستاخیز به کالبد مرده جان تازه دمیده شده و دومرتبه زنده شود. استودان را معمولاً از سنگ سخت می ساختند و در آن حفره ای برای جای گرفتن استخوان تعبیه می‌کردند. پیشینیان بنا به عقیده خود به رستاخیز سعی می‌کردند استخوانهای مرده را در استودان محفوظ نگاه دارند تا هنگام رستاخیز اشکالی پیدا نشود.

اوزدِس چار

بتخانه ای بوده که کیخسرو ویران کرد و به‌جای آن آذرگشسب° را نهاد. در بندهش فرگرد ۱۷، پارهٔ ۷ آمده: «آذرگشسب تا شهریاری کیخسرو همواره پناه جهان بود. آنگاه که کیخسرو بتخانه اوزدس‌چار دریاچهٔ چیچست را برکند (ویران کرد) آن [آذر] به بُش [یال] اسب وی فرونشست، تاریکی وتم [تیرگی] را بزدود و روشنی پدید آورد تا اینکه بتخانه برافتاد، در همانجا بر کوه اسنونت، آذرگشسب را در داتگاس (دادگاه، آتشکده) فرونهاد.» در مینوخرد، فرگرد ۲، پارهٔ ۹۳ آمده «از بت‌پرستی و ستایش دیو بپرهیز، چه پیداست که اگر کیخسرو بتکدهٔ دریاچهٔ چیچست را برنمی‌کند هر آینه در این سه هزار سال هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیوس [سوشیانت] که هر یک جداگانه در پایان هزارهٔ خود پدید آیند و جهان را دگرباره بیارایند و پیمانشکنان و بت‌پرستان را درین کشور براندازند، پتیارگی سهمگین تر بودی و رستاخیز روزپسین نشایستی کردن.» در مینوخرد، فرگرد ۲۷، بند ۵۹ آمده: «و از کیخسرو سود این بود که افراسیاب را کشت و بتکدهٔ چیچست را ویران کرد.»

اُوزْوارِشْ، هُزوارِشْ

مصدر اوزوارش (هزوارش) در پهلوی به معنی شرح و تفسیر و توضیح و بیان است. در سراسر نوشته های پهلوی، چه در سنگ‌نبشته ها و چه در گزارش پهلوی و اوستا (زند) و در نامه های پیش‌از اسلام و پس از اسلام (به استثناء آثار تورفان مانوی) صدها کلمهٔ سامی از لهجهٔ آرامی به کار رفته است، به این گونه کلمات که فقط در کتابت می آمده و به زبان رانده نمی شده «هُزْوارش» نام داده‌اند. به عبارت دیگر هزوارش ایدئوگرام یا علامت و نشانه ای بوده به هیئت یک واژهٔ آرامی که هنگام خواندن کلمهٔ ایرانی معادل آن را می خوانده اند؛ مثلاً ایدئوگرام هائی را که بایستی به زبان آرامی شیدا، جلتا، ملکا، شپیر، یقیمون می خوانده‌اند معادل آنها را که لغات ایرانی دیوانه، پوست، شاه، وه= به، استادن باشد به زبان می آوردند. خود کلمه هُزوارش از مصدر اوزوارتن به معنی بیان کردن، تفسیر کردن و شرح دادن است.

اوزوه

ر. ک. زو.

اُوزْیَ

وی پسر وَنگهوذاتَ و ونگهوذاتَ پسر خواذاتَ می باشد و در فروردین یشت، کرده ۲۷ بند ۱۱۹ فروشی اش ستوده شده است.

اوزَیَر، ازیرینگاه

مرکب است از دو جزء، اوز (اوس) که به معنی «آن طرف و خارج» است و اَیَـرَ یعنی روز، بنابراین اوزَیَر یعنی خروج روز و سپری شدن روشنایی. ازیرینگاه از سه ساعت بعد از نیمروز است تا سر شب. هنگامی است که خورشید دور گشته و عمر روز در کار به انجام رسیدن و گرائیدن فروغ است به دیگر سوی. اوزیرین مانند اسامی سایر گاههای شبانه‌روز نام ایزدانی است که به نگهبانی گاهِ مربوطه گمارده شده‌اند. فرادَت ویرَ°، و دَخیوُم° یا داخیوُم از همکاران اُوزَئیریَن می باشند؛ فرادت ویـرَ ایزدی است که به افزودن نوع بشر گمارده شده و لفظاً به معنی پرورانندهٔ مردان است، و دخیوم یا داخیوم از واژهٔ دَهیو (به معنی ده که امروزه باید ایالت یا مملکت ترجمه شود) ایزدی است که نگهبان ایالت است.

اَوْزْدَنْ وَن

نام رودی است که از آن در اوستا تنها یک بار یاد شده است و آن در یشت نوزدهم است (کرده ۸ بند

۶۲). هنگامی که افراسیاب برای به دست آوردن فر کیانی به دریای وَئوروکَشَ* شناور می شود، فرّ، به این رودخانه می‌گریزد. بارتولومه این ترکیب را دارندهٔ رود آب معنی کرده است. جای آن دانسته نیست.

اوسَ پَئِشْتَ

در فروردین یشت کرده ۲۷ بند ۱۲۶ نام خاندانی است که فروشی یکی از افرادش به نام تیرُنَکَثْوَ ستوده شده. نسب این خانواده نیز به قدیس مشهور سئن* می رسد.

اوستانَ زَستَ

به معنی دستِ بلند شده، دست بالا کرده، دست به نماز برداشته. واژهٔ اوستان زست صفت است و مرکب از دو واژهٔ اوستان و زست که اوستان اسم مفعول است از مصدر تن (تنیدن) که با جزء اوس به معنی کشیدن و دراز کردن است (هات ۲۹ بند ۵)؛ و واژهٔ زَست که در فرس هخامنشی و کنونی و پهلوی دست گوئیم در هزوارش یدمن (ید) شده است.

بسا «ز» اوستائی درفارسی «دال» شده چنانکه زرَینکه در فارسی دریا شده. در مهریشت در پاره‌های ۵۳، ۷۳، ۸۳، ۸۴، ۸۶ و دربند ۸ از هات ۵۰ نیز زست آمده است. آنکه در نماز گفته می شود با دستهای افراشته منظور همین «اوستان زست» است (یادداشتهای گاتها).

اوسَذَنْ

در فروردین یشت کرده ۲۷ بند ۱۲۱ فروشی اش ستوده شده است. اوسذن به معنی دارای چشمه ها است. و این اوسذن غیر از اوسذن مشهور در اوستا است که یکی از شاهان سلسلهٔ کیانی بوده و همان کیکاوس مشهور است. در بند ۱۳۲ اوسذن در جزو پادشاهان کیانی ضبط شده است. در بند ۷۱ زامیادیشت نیز در ردیف پادشاهان کیانی به این اسم برمی خوریم. همین اسم در اوستا اوشن آمده، چنانچه در بند ۴۵ آبان یشت و در بند ۳۹ بهرام یشت اوسذن یا اوسن هر دو یکی است. اینک در فارسی کاوس گوئیم که در بندهایِ بالا کیکاوس دومین پادشاه کیانی نوهٔ کیقباد* و پسر کی اپیوه* اراده شده است.

اوسمانَرَ

از جمله پارسایانی است که در جدول اسامی فروردین یشت، بندهای ۲۴ تا ۹۷ فروهرش ستوده شده است. وی پسر پَئِشَتَ معرفی شده. در همین جدول در بندهای ۲۷ تا ۱۲۰ هم با نام این پدر و پسر مواجه می شویم. در همین یشت در بندهای ۲۶ تا ۱۱۵ فروهر پارسائی دیگر به نام نَناراس‌تی پسر پَئِشَتَ نیز ستوده شده است، و به نظر می رسد که این دو، یعنی اوسمانَرَ و نناراس تی برادر باشند.

اوس ناکَ

درفروردین یشت، فروشی اش ستوده شده است.

اوسیج

نامی است که به پیشوایان کیش دیویسنا داده شده است. در گاتها، دریسنای ٤٤، بند ۲۰ (اشتود) از او یاد شده. و جز همین یک بار در هیچ جای دیگر اوستا از او نامی نیست و در گزارش پهلوی (زند) نیز همان واژه به کار رفته است. اوسیج با کَرَ پَنَ که آن هم نام گروهی از پیشوایان دیویسناست و با کَوی* که نام دسته‌ای از فرمانگزاران و شهریاران دیویسناست یکجا یاد گردیده؛ «آیا دیوها [پروردگاران آریائی] را باید از خداوندگاران نیک شمرد؟ آنان که روا می‌دارند کرپانها و اوسیجها، همچنان که کویها، جانداران را قربانی کنند! به جای آنکه آنها را از برای کشت و ورز بپرورانند؟» در اینجا پیداست که زرتشت مخالف آئینی است که کشتن جانورانی چون گاو و گوسفند را از برای خشنودی خدایان روا می‌دارد. او پیشوایان چنین دینی را نکوهیده است. چنانکه می‌دانیم در دین یکتاپرستی زرتشت، گروهی از خدایان که نزد ایرانیان قبل از او پرستیده می‌شدند از دیوان نابکار بشمار رفته‌اند. ناگزیر پیشوایان دینی آن

پرورد گاران، نزد پیغمبر ایران از دشمنان و بدخواهان آئینِ نو به شمار آمده‌اند؛ از آنانند اوسیجها. در چیتکهای زادسپرم* در فصل ۱۵، در پاره‌های ۱ و ۲ گفته شده کرپنها و اوسیجها از دشمنان زرتشت و ویران کنندگان ایران بودند. واژهٔ اوسیج از مصدر وَسْ به معنی خواستن و آرزو داشتن و خواهش داشتن است. اوسیج لفظاً یعنی خواستار. در اینکه گروهی از پیشوایان کیش ایران پیش از برانگیخته شدن زرتشت اوسیج خوانده می شدند شبهه‌ای نیست زیرا در دین هندوان، برادران آریائی ایرانیان، گروهی از پیشوایان چنین خوانده شده‌اند. در ریگ‌ودا، کهن‌ترین بخش ودا*، چندین بار به او برمی‌خوریم که در هنگام برگزار کردن مراسم دینی یاد گردیده است.

وسی‌نمه

در فروردین یشت، در بندهای ۲۶ تا ۱۱۳ فروشی او ستوده شده است. در بندهای ۳۰-۱۴۰ از همین یشت فروشی همسرش به نام فرنی نیز ستوده شده است. در بندهش (۳۱/۳۴- ۳۱) داستانی جالب آمده که خلاصهٔ آن چنین است:

وَهْجَرگا می‌کوشد تا فر شاهی یا فرفریدون را که در ساقهٔ نئی در دریاچهٔ وئوروکَش* پنهان است، به سه پسر خود منتقل سازد اما برخلاف انتظارش فر فریدون به جای آنکه به پسرانش منتقل شود به دخترش فرانگ منتقل می‌گردد، پس وَهجرگا به تعقیب دخترش می پردازد تا فَرّ را باز پس گیرد. فرانگ گریخته با خود عهد می‌کند که نخستین فرزندش از اوشبام پدید آید. پس اوشبام فرانگ را پناه داده و از پدرش رهایی می بخشد و فرانگ نیز به پیمان خود وفا کرده و فرزند، که فرفریدون بدو منتقل گشته از اوشبام پدید می آید. اسم اوشبام تحریف شکل اوستائی اوسی‌نمه می باشد که در پهلوی صورت پذیرفته است. و به همین قیاس می توان گفت که زوجهٔ اوسی نمه که در اوستا فرنی است و به فروشی او درود فرستاده شده، با فرانک در بندهش یکی است و کی اپیوه* فرزند این دو است.

اوشَئوَمَ

یکی از کوههایی است که در بند ۵ زامیادیشت از آن یاد شده است و معنی آن معلوم نیست.

اوشبام

ر. ک. اوسی‌نمه.

اوش‌پَس نو

در فروردین یشت کرده ۲۷ بند ۱۲۱ در جدول اسامی نام‌آوران و پارسایان، یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش به‌نام سپی‌تی ستوده شده است.

اوشْتاخوَارَنَهْ

جزو کوههائی است که در بند ۵ زامیاد یشت از آن یاد شده است، و معنی آن «دارندهٔ فَرّ آرزو شده» است.

اوشتازَنْتَ

در فروردین یشت کردهٔ ۲۶، بند ۱۱۶، فروشی اش ستوده شده است.

اوشترَه

اشتر، شتر. در فرس باستان «اوشْتْرَه» و در کردی «وُشتر». نام بسیاری از بزرگان و نام‌آوران ایران باستان با کلمهٔ شتر یا اسب ترکیب یافته است: مانند پوروشسب، ارجاسب، گشتاسب، فرشوشتر و غیره. ضمناً اوشتر از شمار پارسایانی بوده که در فروردین یشت (کرده ۲۶ بند ۱۱۵) فروشی اش ستوده شده است. وی پسر شَذَنَ است.

اوشْتَ وَئیتی، اوشتَ وَیتی

یا اشتودگاه، نام دومین فصل گاتها است و نیز نام دومین روز پنجه‌وه. همچنین اوشتَ وَئیتی به موجب زامیاد یشت (کرده ۹ بند ۶۷) نام یکی از نه رودخانه‌ای است که در سیستان جاری بوده و به دریاچهٔ هامون می ریزد. همچنین در بند ۱۳۹ فروردین یشت از ده زن پارسا یاد شده و به فروشی شان

درود فرستاده شده است که جز از ٤ تن از دیگران اطلاعی در دست نیست و یکی از آنان بدین نام بوده است.

اُوشَه

عبارت از سپیده‌دم است؛ از نیمشب تا برخاستن خورشید. ر. ک. اوشهنگاه.

اوشهین گاه

اُشهنگاه. از نیمشب تا برآمدن خورشید است ونیز ایزد موکل بر این گاه، یکی از همکاران اوبرَجیه* (برَنْج) ایزد موکل بر حبوبات است و دیگری نمانیه* ایزد مستحفظ خان و مان است. اشهینگاه به دو قسمت شده: نخست اوشَم سورَمْ که عبارت است از نیمشب تا سپیده‌دم، و دوم رَئوچَنْگهَم فَرَگَنی که از سپیده‌دم تا برآمدن خورشید است.

چهار وقت دیگر شبانروز عبارتند از رفتون، هاونگاه، ازیرینگاه، اثیوی سروتریم گاه که در ردیف خود آمده‌اند. درزمستانها که روز کوتاه است چهار وقت محسوب می‌دارند، رفتون نمی‌گیرند و هاونگاه از برآمدن خورشید تا ازیرینگاه امتداد می‌یابد.

اوشی

هوش، خرد، زیرکی.

اوشیدر

یا هوشیدر یا اَوَخشیت اِرتَ. نخستین موعود مزدیسنان است که در کنار دریاچهٔ فَرَزْدان* (واقع در سیستان) تولد خواهد یافت (بهمن یشت فصل ۳ بند ۱۳). ر.ک. اوخشیت ارت.

اوشیدَرنَ

احتمال دارد کوه اوشیدرن یا اوشیدَم که هر دو یکی است و مکرراً در اوستا یاد شده همان سلسله کوهی باشد که رود هلمند از آن می‌خیزد. بسیاری از خاورشناسان به کوه بابا که ۵٤۹۰ متر ارتفاع دارد متوجه شده‌اند. در مقدمهٔ زامیاد یشت از کوه اوشیدرن یاد شده. و در بند ۲ زامیاد یشت و در بندهای ۲۸ و ۳۱ هرمزد یشت غالباً اوشیدرن تنها آمده است، در بعضی جاهای دیگر اوستا نیز با اوشیدم یا اوشیذم همراه آمده است. در اکثر بندهای اوستا اوشیدرن کوه سهولت یا آسایش یاد شده است.

جزء اول اوشیدرن از مادهٔ کلمهٔ اوشه به معنی سپیده‌دم و بامداد می‌باشد. این کوه در پهلوی اوشْ داشتار نامیده شده و به قول بندهش در سیستان است. بنابراین در سرزمینی است که در سُنَّت کهن وطن کیانیان است و از این جهت غالباً با فَرّ کیانی یکجا نامیده شده است. گیگر آن را درنِهْبَندان فرض کرده است. بعضی معتقدند که زرتشت در بالای کوه اوشیدم به الهام غیبی رسید. پورداود کوه خواجهٔ* فعلی را همان اوشیدَرن می‌داند که روزی زیارتگاه نامبردار سراسر ایران‌زمین بزرگ بود و بر بالای آن، کاخها و پرستشگاههای باشکوه بر پا بود. هنوز هم مردم سیستان به زیارت آن ویرانه ها می روند و بالای آن کوه شگفت‌انگیز قربانی می‌کنند و از خداوند رستگاری و کامیابی خواستارند.

اوغْرَ

به موجب فرگرد ۲۰، بند ۹ و فرگرد ۲۲، بند ۲۱ وندیداد نام نوعی بیماری بوده است.

اول فَرْوَرْدگانْ

روزی باشد که ده روز به اول فروردین ماه مانده است. همچنانکه به اعتقاد اهل اسلام روز جمعه زیارت قبور و اموات افضل است، به زعم فارسیان در اول فروردگان زیارت آرامگاهها کردن بهتر است و در این ایام، موبدان به جهت ارواح درگذشتگان زند خوانند.

اولمستد **A.T. Olmstead**

البرت تن آیک اولمستد (۱۹٤۵ - ۱۸۸۰) خاورشناس آمریکائی که در سال ۱۹٤۳ میلادی دربارهٔ تاریخ هخامنشیان کتابی نوشته و منتشر کرده است که به فارسی هم ترجمه شده است.

اونوالا ــ جمشید جی مانکجی
ترجمهٔ سانسکریت نریوسنگ * از هوم یشت (یسنای ۹ تا ۱۱) را همراه با متن اوستائی و پهلوی در سال ۱۹۲٤م در وین به چاپ رسانید.

اونوالا ــ هیربد مانکجی رستم جی
روایات داراب هرمزدیار را در بمبئی به سال ۱۹۲۲ در دو جلد به چاپ رسانید.

اونیتاریانیسم
عقیدهٔ دینی مبنی بر اینکه خدا در یک شخص متمرکز است نه در سه شخص (چنانکه معتقدین به تثلیث می پندارند). این عقیده مقارن اصلاحات دینی توسط اشخاصی چون سروتوس و موکینوس شایع گشت. در انگلستان جان بیدل این مکتب را رواج داد و در امریکا از ۱۷۸۵ گسترش یافت.

اَوَیَ
در فروردین یشت بندهای ۱۲۳ تا ۱۲۷ فروشی اش ستوده شده است. وی پسر پارسائی به نام سپنتَ یا سپنگَ می باشد.

اَویژَه
اویژه، ویژه، خالص و پاک.

آویشن
گیاه یا بوتهٔ معطری از نوع تیموس از تیرهٔ نعنائیان است که برای معطر کردن مواد غذائی به کار می رود. بنا به سنت، زردشتیان به جهت شگون و نیکبختی پس از آب و جارو کردن حیاط خانه برگهای خشک آویشن را در درگاه و سکوی منزل می ریختند و نیز در کاسهٔ آب هفت‌سین و هنگام سدره پوشی و عروسی همراه دانه‌های برنج روی شانه های نوجوانان می ریزند.

اهریمن
یا اهرمن. ر. ک. انگره مئینو.

اهل حق یا علی الهی
فرقه ای مذهبی در بلاد غربی ایران، که دارای عقاید و آداب خاصی هستند و مخصوصاً در زهاب، کِرِنْد، همدان و در بین ترکمانان و اکراد کرکوک و سلیمانیه عراق وجود دارند. دیانت آنها ترکیبی از عقاید غلاة و آداب صوفیه و بقایائی از عقاید آنها است. نام علی الهی که به این طایفه داده شده است ظاهراً از مسامحه خالی نیست (دایرة المعارف اسلامی).
ر.ک. شهرزور.

اهل ذمه یا ذمی
در مقابل حربی، کسانی از اهل کتاب (یهود، نصاری، صائبین و مجوس) که در کشور اسلام با قبول جزیه و خراج، در ذمه اهل اسلام درآمده اند. عنوان ذمه فقط شامل اهل کتاب است و مشرکین و دهریه به هیچ وجه داخل ذمه نتوانند شد. معذالک، عنوان ذمه در عمل، علی الخصوص در قرون بعد از فتوحات اسلامی، تا حدی شمول بیشتر یافته و گاه بعضی ازمشرکین را نیزشامل شده است. باری، اهل ذمه تا مدتی که احکام اسلام را ملتزم می شوند و از آنچه منافات با امان دارد (مثل کمک به مخالفین و سوءقصد به مسلمین) اجتناب می نمایند و از فتنه و راهزنی و جاسوسی و قتل نفس و اظهار منکرات و سب (دشنام) رسول و استخفاف اسلام برکنارند، در ذمه اهل اسلام هستند ومال وجان آنان درامان است.

اهمائی رَئیشچه
نیایش و دعائی از یسنای ۷۲، بند ۹ است که در سروش باژ* وخیلی نیایشهای اوستا نیز دیده می شود. معنی این دعا چنین است: «[کسی که ترا بستاید] از برای اوست شکوه و فر، از برای او تندرستی، از برای او پایداری تن، از برای او پیروزی تن، از برای او خواسته [ثروت] بسیارِ آسایش بخشنده. از برای او فرزندان برازنده، از برای او زندگی بلند [و] طولانی. از برای او بهشت پاکان [و] روشنائی همه گونه آسایش بخشنده.» این دعا در بند ۱۱، یسنای ٦۸ و در انجام تمام یشتها و در انجام پنج نیایش، و هر پنج

گاتا نیز آمده می شود.

اَهنوخوشی

بنا به گفتهٔ شاهنامه یکی از طبقات چهارگانهٔ ایران بوده که کاتوزیان، نیساریان، نسودی، اهنوخوشی باشند، که درست نیست و تصحیف بوده است. گویند جمشید طوایف را بر چهار قسم کرد: اول را کاتوزی* نامید و گفت که در کوهها و غارها مکان کنند و به عبادت خدا و کسب علوم مشغول باشند و دوم را نیساری خواند و گفت سپاهگری بیاموزند، و سوم را نسودی نام کرد و حکم کرد که کشت و زرع کنند و چهارم را اهنوخوشی لقب داد و گفت به انواع حرفه ها بپردازند. فردوسی دربارهٔ طبقات چهارگانهٔ زمان جمشید گوید: چهارم که خوانند اهنوخوشی/همان دست‌ورزان با سرکشی/کجا کارشان همگنان بیشه بود/روانشان همیشه پراندیشه بود.

اما این کلمه، محرفِ هوتوخش پهلوی است، و آن مرکب است از دو جزء: جزء اول هو به معنی خوب و جزء دوم از مصدر توخشیش (تخشیدن) به معنی کوشیدن و ورزیدن. هوتخش یعنی خوب ورزنده و نیکو کوشنده و مراد از آن طبقهٔ صنعتگر است. بنابراین در مصراع فردوسی یکی از صور ذیل صحیح است: اهتوخوشی، هوتخشی، هوتوخوشی.

اَهْنَوَد

نخستین گاتا موسوم است به اَهونَ وَئیتی یا اَهنَوَد. این اسم ترکیبی صفت است و یعنی گاتاهائیکه با اَهونَ شروع می شود (نماز معروف اهون وئیریو* (یتااهو) جزو آن است.) معنی خود این کلمه سرور و مولا و هستی بخش می باشد. اهنود نام روز اول پنجه وه* و نام روز اول فروردیان* نیز هست.

اهورا

ر. ک. اهورامزدا در آغاز دانشنامه.

اَهورائی

منسوب به اهورا. دین اهورائی.

اَهُورَنَ

یا اَهُونَ. آهورَنَ یعنی کوه خدا، از کلمهٔ اهورا. در فصل ۳۵ صددر بندهش گفته شده کوه خدا نزدیک دریاچهٔ هامون است. در بند ۵ زامیادیشت با چند کوه دیگر از اهورن یاد شده که کنار دریاچهٔ کانفسه (کَسَ اُیَ، کیانسه*، زره، هامون) در سیستان واقع است و برفراز آن گروهی از خاندان پارسایان زندگی می‌کنند. شاید آهورَنَ و آهونَ در اوستا و کوه خدا در ماخذ مذکور یکی باشند. همچنین بایستی وجه قرابتی میان این کوه با کوه اوشیدم یا اوشیدرن* جستجو کرد.

هوره مزده

ر. ک. اهورامزدا.

آهوم استوت

بنا به مندرجات دینکرد، اهوم استوت پدر سَئِنَ* از مملکت سائینی* می باشد که فروهر پسرش در فروردین یشت ستوده شده است. ذکر شده که سئن، فربرتار* (یکی از طبقاتِ هفت گانهٔ پیشوایان دینی) خواهد بود.

اهون وئیریه

همان نماز و دعای معروف یتااهو* می باشد که معنی آن چنین است: همان سان که خواستِ هستی بخش یکتاست، همان‌سان رهبر دین یا رتو* [رد] (اشوزرتشت)، برابر قانون اشا آن را انجام می دهد، بخشش وهومن برای کسی است که کار را به نام و یاد خدا انجام دهد. شهریاری اهورا از برای کسی است که شبان (نگهبان) نیازمندان و درماندگان است.

یتااهو با دو نماز معروف اشم وهو* وینگهه هاتام* از ادعیهٔ بسیار شریفهٔ زرتشتیان شمرده می شود. یتااهو از حیث فضیلت دارای رتبهٔ نخستین است. در سوتکر نسک* که عبارت است از ۲۲ فرگرد (فصل)، در فرگرد اول از یتااهو که اساس دین است سخن رفته و در آنجا فهرستی در تاثیر و فضیلتِ

یَتاآهو مندرج است که در مواقع مختلف باید آن را یک یا چند بار تکرار کرد؛ بدین قرار: وقتیکه به جائی روند، یا مصمم به کاری باشند، و به دیدنِ مردِ بزرگی روند، و از آب رود گذرند، و پس از انجام دادنِ کاری، و در وقت سفر کردن، و در هنگام دعا کردن به کسی، و در موقع رفتن به جنگ و پیروزمند از جنگ برگشتن، و در فصل تخم افشاندن و درخت کاشتن، و در وقت عروسی کردن وَ زَن خواستگاری کردن، در وقت چار پایان خریدن، و بر کوه برآمدن، و در قلعه درآمدن، و از پل گذشتن، و در غار رفتن، و وقتیکه راه را گم کنند و غیره...

در بندهای ۱ تا ۸ یسنای ۱۹ راجع به فضیلت یتااهو آمده: «اهورامزدا نماز اهون‌وئیریه را پیش از آفرینش آب و زمین و جانور و گیاه و آتش و آدمی و پیش از سراسر جهان نیک مادی بیافرید. اگر کسی یک بار آهون‌وئیریه را بدون انقطاع و بدون درنگ بسراید، مقابل تلاوت تمام گاتهاست. اگر کسی در این جهان مادی اهون‌وئیریه را به حافظه سپرده، بلند یا آهسته بسراید، اهورامزدا روان آن کس را به بهشت رساند.

آهونَ وَیتی

نام یکی از روزهای پنجه وه * آخر سال و نام اولین روز پنجه وه است که اهنود گاه * هم آمده است.

آهِه ریَه

دعائی است بدین معنی: «به جهت شکوه و فری که او دارد من می ستایم با سرود یسنا خورشید بی‌مرگ نورانی تیزاسب را.»

آهیاس هائتی

هر یک از فصول گاتها به کلمه یا به کلمات اولی خود خوانده شده است که اهیاس هائتی فصل اول از اهنودگات * است.

آهیتَ

به موجب وندیداد، فرگرد ۲۰، بند ۳ نام نوعی بیماری است.

اباتکارجاماسپیک

نسخهٔ پازند یکی از نامه‌های پهلوی و سرچشمهٔ بسیاری از لغتهای فارسی است. ر. ک. یادگار جاماسب.

اباتکارزریران

ر. ک. یادگارزریران.

اباژَدَه

دقیقی شعری سروده که در آن این واژه را به کار برده: ببینیم آخر روزی به کام دل خود را/ گهی ایارده خوانم شها گهی خُرده. در شعر فوق «خُرده» همان خُرده اوستاست ولی از ایارده بطور دقیق چیزی نمی‌دانیم. در برخی فرهنگها مانند لغت فرس اسدی، آن را تفسیر پازند نوشته اند و حال آنکه خود پازند تفسیر زند (پهلوی) است.

اَیُ اَستی

یکی از افراد خاندان مشهور پَئوروداخْشتی * می باشد که در شمار نام‌آوران مذکور در فروردین یشت فروشی اش ستوده شده است.

اباسرم گاه

چهارمین گهنبار * سال موسوم است به ایاسرم گاه، در مهرماه از اَشْتادْ روز تا آنیران (انارام) روز (۲۶ تا ۳۰ مهرماه). یعنی روزهای، اشتاد، آسمان، زامیاد، مانترسپند و انارام، جشن ایاسرم است. و از سومین گهنبار تا این جشن سی روز است. ایاسرم در تابستان بزرگ اتفاق می افتد. ایاسرم یعنی برگشت، و از آن هنگامی اراده شده که چوپان با گلهٔ خود از برای نزدیکی زمستان از چراگاه تابستانی به خانه برمی‌گردد، و وقت جفتگیری گوسفندان است. برخی گهنبارها را اوقات آفرینش گیتی دانسته اند چنانکه گویند در ایاسرم گیاه آفریده شده است. ایاسرم آغاز سرما و زمستان بزرگ است.

اِیپر، پل P.Eipper

در سال ۱۹۳۶م در برلن کتابی دربارهٔ آئین قدیم

ایرانی به طبع رسانیده است.

ایدون

ایدون همان آتْ اوستائی است که در پهلوی اِتون شده است. «ایدون باد» یعنی «این چنین باد» که اغلب در پایان نماز و دعا می آید و همان است که در فارسی آمین گویند. و «اَتَ جَمیاد یَتَ آفرینامی» به معنی «بشود چنان پیش آید که من آرزومندم» که در انجام اغلب نیایشها و آفرینگانها و سروش باژ تکرار شده است ازیسنا ٦٨، بند ۱۹ برداشته شده است.

اَیَر

به ایزد نگهبان روز گفته شده است.

ایر

ر. ک. سرذ.

ایران

مرکب از ائیریه (آریایی) و «ان» پسوند مکان، یعنی سرزمین آریاییان. در پهلوی اران و ارانشهر گفته می شد. واژهٔ ائیرین یعنی منسوب به آریا در بند یک اشتاد یشت و بند ۹ دو سیروزه بزرگ و کوچک آمده است. در بندهای ١٤٤ و ١٤٥ فروردین یشت در ردیف فروهرهای ایرانیان به فروهرهای پاک مردان و زنان ممالک خارجه نیز درود فرستاده شده است.

ایران دیبهربذ

به اصطلاح دیگر دیبهران مَهیست، که به رئیس دبیران گفته می‌شد.

ایران شاه

نام آتشی است که ایرانیان پس از مهاجرت به هند در سنجان° (گجرات) برافروختند. طبق روایت، این آتش از ایران برده شده و اکنون در بخش اوذْواذَه، حدود صد کیلومتری بمبئی مستقر است و ایرانیان و پارسیان به زیارت آنجا می روند.

ایرانشهر

واژهٔ پهلوی اِرانشهر در عهد ساسانیان به کشور ایران اطلاق می شده: سرزمین ایران، کشور ایران.

ایران وَئِجه

ر. ک. ائیرینه وئجه.

ایرج

در بندهش، فصل ۳۱، بند ۷ آمده است: «ازفریدون سه پسر بوجود آمدند: سرم (سلم) و توچ و ایریچ. داستان این سه پسر و تقسیم کردن فریدون ممالک خود را در میان آنان معروف است.» وزان پس چو نوبت به ایرج رسید/مر او را پدر، شهر ایران گزید. و ایرج اسم خود را به سرزمین ایران داد. سلم° و تور°، دسیسه کردند و ایرج برادرخود را کشتند. ومنوچهر° برای انتقام پدربزرگش سلم و تور را به هلاکت رسانید. در فصل ۳۱ بندهش، بندهای ۹ تا ١٤ می خوانیم که از ایرج دو پسر و یک دختر بوجود آمدند. دو پسر به وانتیار و اناستوخ موسوم بودند و دختر موسوم بود به گوزک. ایرج و پسرانش را سلم و تور کشتند اما دخترش را فریدون نجات داده پنهان کرد. از این دختریک دخترمتولد شد، سلم و تور از آن آگاه گشته مادرش (گوزک) را کشتند، فریدون دختربچهٔ نوزاد را پنهان کرده و چند پشت او را حفظ کرد تا اینکه منوچهر بدنیا آمد و به خونخواهی جد خویش ایرج انتقام کشیده و سلم و تور را کشت. در کتاب هفتم دینکرد موسوم به زرتشت نامه ایرج پسر فریدون ومنوچهرپسر ایرج یاد شده است.

ایرْمان

ر. ک. ائیریامن.

ایریا

ر. ک. ائیرینه وئجه.

ایریسته

ریسته به معنی مُرده است و واژهٔ رستاخیز از این واژه مشتق است به معنی برخاستن مردگان. رستاخیز هنگامی را گویند که بنا به سنت به کالبد مردگان باز جان دمیده می شود و سراسر گیتی پر از داد و عدل

خواهد شد.

ایزد

از یز و یشن ریشه گرفته است. ایزد در اوستا یَزَتَ و در سانسکریت یجت آمده، صفت و به معنی در خور ستایش است. غالباً در اوستا از ایزدان مینوی و از ایزدان جهانی یادشده است و اهورامزدا در سرِ ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی شمرده شده اند. بسا در اوستا از این کلمه کلیهٔ ایزدان را اراده کرده اند. در پهلوی یزد و یزدان گویند و کلمهٔ اخیر که در فارسی باقیمانده، جمعِ یزد می باشد که در فارسی، چنانکه در پهلوی، به همین هیئتِ جمع، به معنی مفرد خداوند گرفته اند. نظر به اینکه اهورامزدا سرور و بزرگ مینویان است و درعالم روحانی هر آن کس که در خور ستایش و نیایش باشد در ذات او که آفرینندهٔ همه است تمرکز دارد، از این جهت او را به صیغهٔ جمع یزدان نامیده اند. لغت جشن فارسی نیز از لغتِ یسن° اوستائی به یادگار مانده است، چون اصلاً تمام اعیاد مانند عید فروردگان° و عید مهرگان° جنبهٔ دینی داشته و در این اوقات، به خصوص به ستایش و پرستش و مراسم دینی می پرداختند، یا به عبارت دیگر یزشنه می‌کردند، از این جهت روزهای متبرک را جشن خوانده اند. اسامیِ گروهی از ناموران عهد کهن که در تاریخ به جا مانده از همین لغت اوستائی است. سه تن از شاهنشاهان ساسانی نامزد بوده اند به یزدگرد که این اسم بایستی در اوستا یَزَتوکِرِتَ یعنی کرده یا آفریدهٔ ایزد باشد. درمیان ناموران عهد ساسانی از این قبیل نامها بسیار است چون یزدان کرت، یزدان داد، یزدان بخش، یزدان پناه، یزدان بوخت، یزدان دخت و غیره. همچنین قطعه ای از وطن ما، یزد، که امروزه بیشتر مزدیسنان ایران در آنجا بسر می برند دارای این اسم مقدس اوستائی است. در آئین مزدیسنا هر ماه بیش و کم سی روز است و در پایان سال پنج روز به آن می افزایند تا سال درست ۳۶۵ روز باشد. نگهبانی هر یک از سی روز ماه به یکی از ایزدان سپرده شده و به نام همان ایزد نامزد گردیده است. نیایش سیروزه به عدهٔ روزهای ماه دارای سی فقره است و در هر فقره مرتباً ایزدِ مخصوصِ همان روز با همگنان و یارانش یاد شده است. سیروزه، از جمله قطعاتی است که در آن گروهی از ایزدان مزدیسنا با هم یاد شده اند. در یسنای ۱۶ و در هفتن یشت° نیز ایزدان معروف با هم آمده اند. در سراسر اوستا، به خصوص در یسناها (غیر از گاتها) و در یشتهائی که متعلق به برخی از این ایزدان است ایزدان با همین صفات مکرراً یاد شده اند. اسماء مجرد را که در هر یک از فقرات با ایزد همان روز یاد شده نیز ایزدانی دانسته اند؛ مثلاً آشتی و آمرزش و دانائی و توانائی و سود و جوانمردی و غیره نیز شخصیت یافته ایزدانی هستند برازندهٔ ستایش و نیایش، و این یکی از خصایص دین زرتشتی است که از برای هر چیز خوب و نیک ایزدی قائل شده و به او درود و سپاس تقدیم می‌کنند. در خورشید یشت هم از صد و هزار ایزدان مینوی سخن رفته و در بند ۱ آمده: «در هنگامی که خورشید بتابد، صد و هزار ایزدان مینوی برخاسته، این فَرّ را برگرفته، در روی زمینِ اهورا آفریده پخش کنند، تا با آن جهانِ راستی و هستیِ راستی را بپرورانند.» پلوتارخُس مورخ یونانی که در قرنِ اول میلادی می زیسته، می نویسد اهورامزدا ۲۴ ایزد بیافرید که چندان از حقیقت دور نیست. ایزدان از همکاران مهین ایزدان که آنان را امشاسپندان° گویند، شمرده اند. در اینجا یادآور می شویم که اساساً در سر امشاسپندان، خرد مقدس آفریدگار که سپنتومینو° باشد جای داشته. بعدها اهورامزدا را به جای سپندمینو قرار داده اند. در کتب دینی همکاران امشاسپندان از این قرارند:

امشاسپندان	ایزدان همکار
۱. هرمزد	دی به آذر، دی به مهر، دی به دین.
۲. بهمن	ماه، گوش، رام.
۳. اردیبهشت	آذر، سروش، بهرام.
٤. شهریور	خور، مهر، آسمان، انیران.
۵. سفندارمذ	آبان، دین، ارت، ماراسپند.

۶. خرداد تشتر (تیر)، فروردین، باد.
۷. امرداد رشن، اشتاد، زامیاد.

چنانکه دیده می شود هر یک از سی روز ماه به اسم یکی از امشاسپندان یا یکی از همکاران آنان نامیده شده است. گذشته از ایزدان عمدهٔ سیروزه، ایزدان مهم دیگری در مزدیسنا داریم که از آنجمله اند نَریوسنگ*، وهو* و اَپَم‌نَپات* و غیره که همه در ردیف همکاران ایزدان بزرگ یاد شده اند. نخستین روز ماه را به اسم هرمزد خدای یگانه، دومین روز تا خود هفتمین روز را به اسامی امشاسپندان که بهمن، اردیبهشت، شهریور، سپندارمذ، خرداد و امرداد باشند نامزد کرده‌اند. به استثناء روزهای هشتم، پانزدهم و بیست و سوم که نیز به اسم آفریدگار دی* نامیده می شود، به روزهای دیگر ماه، اسامی ایزدان معروف چون آذر، آبان، خورشید، ماه، تیر، گوش، مهر، سروش، رشن، فروردین، بهرام، رام، باد، دین، ارت (ارشنگ)، اشتاد، آسمان، زامیاد، مهراسپند (ماراسپند) و انیران (انارام) را داده‌اند، که هر یک در ردیف خود یاد می شوند. در فصل ۲۷ بندهش، بند ۲٤، همهٔ این ایزدان را با هم می بینیم، و به هر یک گلی مختص کرده اند.

ایزدگشسب

واژهٔ ایزدگشسب مرکب است از ایزد+ گشن (نر، فحل)+ اسب و یعنی دارندهٔ اسب نر ایزدی. در شاهنامه نام یکی از دانشمندان دربار انوشیروان، و نیز نام سرداری از ایرانیان است که در شورش بهرام چوبینه* بر خسرو پرویز به یاری بهرام برخاست و با خسرو جنگید.

اَیَزِمْ

در دینکرد، بخش نهم، فرگرد ۳۳، پارهٔ ۵ در سخن از وَرِشْتْ مانْسَرْ* ـ دومین نسک اوستا ـ آمده است: آنگاه که روز پسین فرا رسد و تازه شدن گیتی آغاز گردد، زرتشت از خاندان ایزم به ستایش ایستد و خود در آن یَزَشْنَه* زوت* گردد، وهُوَشْتی* پسر سَنَ اویَه* در آن یَزَشْنه، هاونان* شود و ایسْوَنْتْ* پسر وَراز*، از سرزمین توران* به جای آیَرْوَخْش* باشد، سَئِنَ* پسر آهوم ستوت* از سرزمین سائینی*، به جای فربرتار* باشد، گشتاسب* از خاندان نوذر*، در آن یزشنه چون سَرَوشاوَرز* باشد (یسنا بخش ۲). «ایزم» که نیازم و هایزم نیز خوانده شده و یازدهمین نیای زرتشت دانسته شده است در بندهش (چاپ یوستی) به پازند، اَیَزِمْن و در بندهش ترجمهٔ وست اَیَزِمْ، در زاداسپرم* نیز چنین، در دینکرد (سنجانا) به پازند، نَیازِمْ نوشته شده است. در روایات، در جائی، به پازند، اَئیزم و در جای دیگر نیز ایزم آمده است. در تاریخ طبری دورا و در مروج الذهب مسعودی ایزم یاد گردیده است. هیئت لغت باستانی است و معنای آن روشن نیست.

ایزیدروس خراکس

جغرافی نویس یونانی (۳۷م) که از همدان پایتخت ماد و از معبد و خزانهٔ آنجا و معبد ناهید کنگاور ذکر کرده است.

ایسَتْ‌وَسْتَرَ

پیامبر ایران یکی از پسرانْ خود را در گاتها یاد می‌کند و در وهیشتوایشت گات، یسنا، هات ۵۳، بند ۲، در جائی که از یاران خود نام می برد، فرماید: «کی‌گشتاسب* و پسر زرتشت سپنتمان و فرشوشتر* راه راست دین را بیارایند و در جهان دیگر از کسانی باشند که به پاداش جاودانی ایزدی برخوردار گردند». در اینجا از این پسر نام برده نشده، اما باید منظور ایسَت‌واستَرَ (در پهلوی ایست‌واستْر) باشد که بزرگترین پسر زرتشت است. در یسنا ۲۳، پارهٔ ۲ آمده: «خواستار ستائیدنم، فَرْوَرْدْ کیومرس، زرتشت اسپنتمان، کی‌گشتاسب، ایسدواستر پسر زرتشت و همهٔ نخستین آموزگاران کیش را». در فروردین یشت، بند ۹۸ از ایسدواستر و دو برادرش اوروتدنَر* و خورشیدچهر* یاد گردیده و به فروهرهایشان درود فرستاده شده است. اشپیگل ایسدواستر را خواستار کشتزار معنی کرده. در سنت، این سه برادر از یک مادر دانسته نشده اند، ایسدواستر و سه خواهرش از یک مادرند، اروتدنر و خورشیدچهر از زن دیگر. مادر

چهار نفر نخست اورویج و مادر دو فرزند دیگر آرنیج بیردا. در بندهش، فصل ۳۲، از خاندان زرتشت سخن رفته آمده: «ایسدواستر پیشوا و موبد موبدان بود. صد سال پس از [تاسیس] دین درگذشت، اوروتدنر، رَد° واستریوشان° (کشاورزان) بود، او در وَرْجَمکرد° [ور ساخته شدهٔ جمشید] به سر بَرَد. خورشید چهر رد ارتشتاران° (سپاهیان) است در کنگ دژ° فرمانده لشکریان پشوتن° پسر کی‌گشتاسب است.» هُوُوی°، دختر فرشوشتر، زن دیگر زرتشت است که هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت که پس از این ظهور خواهند کرد، از پشت او دانسته شده‌اند. دینکرد، بخش هفتم، گوید سه دوشیزه که هر یک در هزارهٔ خود مادرهای هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانت خواهند بود نسب هر سه به وُهور ئوچَنْگَه فَرانیه° پیوندد و از خاندان ایست‌واستر باشند.

ایسوَنت

در بند ۹۶ فروردین یشت فروهر پاکدین ایسونت پسر وَراز° ستوده شده است. ایسوَنت یعنی دارنده و توانگر. به موجب دینکرد، هنگام رستاخیز جهان با چند تن از پارسایان دیگر در معیت زرتشت خواهد بود. (کتاب نهم، بندهای ۵ تا ۳۲).

ایش کَتَ

در بندهای ۱۳ و ١٤ (کرده ٤) از یشت دهم آمده است که میثرَ° از قلهٔ کوه هَرا° به سراسر مسکن آریائی می‌نگرد که در آن رودهای بزرگی به سوی ایش‌کت و پئوروتَ (یا پوروتَ) و به سوی مئورو (مَرْوْ°) و آریا و گَوَ (سُغد°) و خوائیریزم° (خوارزم) روانند.

بارتولومه ایش‌کت را به صخره و پئوروت را به کوه ترجمه کرده و گو را همان سغد دانسته است. برخی دیگر آنها را نام دو شهر دانسته‌اند. و شاید منظور از ایشکت همان ایشکت اوپائیری سئن° باشد. به نظر می‌رسد که بندهای ۱۳ و ١٤ یشت دهم اشاراتی جغرافیائی است به عهودی بسیار قدیمتر از تدوین فرگرد اول وندیداد که نام کشورها در آن آمده است.

ایشکت اوپائیری سَئن

در یسنای ۱۰، بند ۱۱ نیز آمده کوهی است که در آنجا گیاه هـوم° می‌رویـد. این واژه مرکب از سه کلمه و به‌قول بارتولومه ایشکت به معنی سنگ خارا است. اوپائیری سئن یعنی برتر از پرش سیمرغ یا شاهین.

در بندهش، مکرراً این کوه اَپارْسَن نامیده شده و گفته شده کوه اَپارسن گذشته از البرز بزرگترین کوه، و آغازش از سکستان و انجامش خوزستان است. اوپائیری‌سئن در اوستا و بندهش عبارت است از قسمت غربی هندوکش که سلسله کوه بابا باشد. این کوه که ٥٤٩٠ متر ارتفاع دارد و سنگهای خارای آن که دندانه‌ها و شکافها و تیغها تشکیل داده و همیشه پوشیده از برف است ممدّ معنی ایشکت می‌باشد. کلیهٔ خاورشناسان معتقدند که اوپائیری‌سئن شعبه‌ای از هندوکش است. بلندی این کوه مناسبت تامی با معنی لفظی آن دارد زیرا سئن° که مکرراً در تفسیر یشتها از آن صحبت شده به معنی سیمرغ است که ظاهراً عقاب باشد چه در سانسکریت سین به معنی شاهین است. اوُپائیری‌سَئن یعنی برتر از پرش سیمرغ یا عقاب. مقصود این است که آن کوه چندان بلند است که عقاب بلندپرواز هم به فراز آن نتواند رسید (یشتها).

ایشوَک

یا ویشَوَ کوهی است که در زامیادیشت، بند ٤ فقط یک بار از آن یاد شده است.

ایشیر

برابر فرگرد ۲۰، بند ۹ وندیداد نام نوعی بیماری است.

آیفت

سود. حاجت.

ایندرا

دروصف هرمزد یا اهورامزدا می خوانیم که اهورامزدا با هیچیک از خداوندان هندو مثل ایندرا و وارونا و غیره که روزی معبود و مسجود آریائیان ایرانی قبل از زرتشت هم بوده اند مناسبتی ندارد. در کتب مذهبی برهمنان بسا پروردگارانی مثل ایندرا و آگنی* که به عقاب تشبیه شده‌اند. ایندرا که روزگاری از پروردگاران مشترک آریائی بود درمزدیسنا از دیوان به شمار آمده و رقیب امشاسپند اردیبهشت خوانده شده است. ولی امروزه هم ایندرا نزد هندوان از پروردگاران بزرگ به شمار است. در آئین هندو خدای آسمان و طوفان بود، باران را او می فرستاد و ارواح خبیثه را دفع می‌کرد. با طلوع مذهب برهمنی، تثلیث برهما ــ ویشنو ــ شیوا جای آن را گرفت. در تفسیر پهلوی یسنای ٤٨ در توضیحات بند ۱ آن قید شده که در روز رستاخیز، ایزد اردیبهشت، دیو ایندرا را شکست خواهد داد. در بُندهش، فصل ۲۸، بند ۸ آمده که دیو ایندرا خیال آدمی را از اعمال نیک منصرف می سازد. در کتاب نهم دینکرد، در فصل ۲۳، بند ۳، ایندرا دیوفریفتار تعریف شده است.

آیَنگَهَه

یا «ایو»، آهن، که درپهلوی آسن می‌گفتند.

اینوسترانزو

کتابی دربارهٔ اثر ایرانیان برفرهنگ اسلام نوشته که بخش اول آن را نریمان از روسی ترجمه کرده است (بمبئی ۱۹۱۸).

آیوتَ

در فروردین یشت بندهای ۲۷ تا ۱۱۷ در شمار پارسایان و نام آوران یاد شده و فروشی اش ستوده شده است.

آیوخشوسته

آیوخشُسْتْ. فلز پاک شده. این واژه مشتق است از ایو به معنی فلز و خشُوسْتَه به معنی شسته و پاک شده.

آیوَسَرذْ

درفروردین یشت ازوی یاد شده که فروشی پسرش به نام تریت* ستوده شده است.

آیَ‌هی

برابرفرگرد ۲۲، بند ۲۱ وندیداد نوعی بیماری است.

آیهی

برابر وندیداد، فرگرد ۲۱، بند ۱۷، نوعی بیماری است ولی دارمستتر آن را دیوی پنداشته است.

ب

بابک

در پهلوی پاپک*. یکی از بزرگان سرزمین پارس. وی پسر ساسان روحانیِ معبد آناهید در استخر بود و خود نیز به شغل پدر منسوب گشت و پدر اردشیر اول مؤسس ساسانیان است. بابکان منسوب به بابک است.

بابل

ر. ک. بوری.

باختر

دارای معانی مختلف است. در اوستا اپاختر و به معنی شمال آمده. اصل آن آباختر یا آپاختر یعنی ماورا و آنسوتر است. در اوستا و مزدیسنا، آرامگاه اهریمن و دیوها و جای دوزخ خوانده می شود. گاهی از آن مشرق و گاهی هم مغرب منظور شده، ولی در زبان فارسی بیشتر به معنی مغرب آمده است. در قدیم، باختر یا باکتریان به ناحیهٔ مشرق خراسان یعنی بلخ* کنونی گفته می شد.

باد

باد یکی از چهار عنصر (هوا) و نام ایزدی است موکل بر تزویج و نکاح، و در تقویم مزدیسنی نام روز بیست و دوم از هر ماه شمسی باشد که تدبیر و مصالح آن روز به ایزد باد تعلق دارد؛ نیک است در این روز نو بریدن و نو پوشیدن و بر اسب نو سوار شدن (برهان). در زبان آریائی قدیم از برای باد دو لغت داشته اند نخست واتَ* دوم وایُو*. این دو لغت در سانسکریت و اوستا اسم مخصوص پروردگار و ایزدی هم هست. در وید* برهمنان لغت وایو به ندرت از برای باد استعمال شده و غالباً اسم پروردگار مخصوصِ عنصرِ باد است و اکثر با اندرا* یکجا نامیده شده است. واتَ در سانسکریت از برای باد استعمال شده و به ندرت اسم خاص پروردگار باد است. واتَ در اوستا نیز چون در وید معمولاً به معنی باد و گاهی هم اسم خاص ایزد باد باشد. در یشتها سه بار واتَ به معنی ایزد آمده است. واتَ همیشه با صفت پیروزمند و با مهر یکجا آمده است. از برای ایزد باد یشت مخصوصی نداریم اما روز ۲۲ ماه در محافظت این ایزد است. در فصل ۲۷ بندهش، بند ۲٤ واترنگبوی (باد رنگبوی) گیاه ویژهٔ ایزد باد نامیده شده است. در اوستا ایزدی که در ردیف ایزد آب و ایزد آتش و خاک می توان نام برد تا عنصر چهارگانه کامل گردد همان ویو باشد که ایزد مطلق هوا است. و آن را با ایزد باد می توان نزدیک دانست. وایو را در پهلوی وای گفته اند و اندروای به معنی اندرهوا (معلق) آمده است. مراتبی از سیروزه کوچک و بزرگ در ستایش باد:

«ستایم و خوانم دادارهرمزِ رایومندِ فرهمند و امشاسپندان را. سپاس دارم از دادار به افزونی بخش، کش فراز آفرید تو باد نیکوکار پرنیروانکـو [قابلیت دفاع]. دلیری مردان و زندگی همهٔ جانوران که در گیتی زنده و کامروا و کردار روا و نیرومندند به راه باد است. اسب را اروندی و تیزتکی، و مرد را تکاوری و نیرومندی و پایداری در کارزار و یافتن دشمنان،

بازداری و سپوختاری و نابود ساختن دشمنان به نیروی باد است. یاری او به همهٔ رزم و کارزار برساد. هر که را باد پشتیبان است پیروزی همیشه با اوست. به آیش پیروزگری آوردار، به شَوِش بدی سپوختارست، و دم برآوردن و دم فرو بردن جانوران، جنبش همهٔ جانوران و گیتیان از اندرون یا بیرون به باد است. یارمندترین و فریادرسترین به دامان گیتی است، به زنده‌داری و پایداری و زور و نیرو افزودن کامکارترین است. ستایم دادار نیک و خواهم که همه سود و یاری و نیکیِ بادِ نیکوکار پرنیرو به یاری من رساد. که فریادرسترین و به پرنوری، هر دشمن را زدن و بازداشتن توان بواد. هر کجا که بُوَم ومانم باد پائین و بالا و پیش و پس، آن چنان که مرا بایسته‌تر باشد، برای سود و یاری و همراهیِ من، تیز و به تاخت برسد.»

باد در سیروزهٔ کوچک: بادِ نیکوکار، زیر و از بر و فرازتر و پسین، نیز دلیری مردان [باد زیر: باد زیرزمین. از بر: بادی که از بر زمین است. فرازتر باد: رپیتون° (نیمروز). از پس: باد دیگر جاها. باد دلیری مردان: برآوردن و فروبردن دم است.].

باد در سیروزهٔ بزرگ: باد افزونی بخش نیکوکار را می ستایم. باد زیر را می ستایم. باد زَبَر را می ستایم. فرازتر را می ستایم. پستر را می ستایم. باد دلیری مردمان را می ستایم.

بادافراه

یا بادافره به معنی عقوبت و جزای گناه و مکافات بدی باشد. پادافرا و بادفَره نیز گفته اند.

بادان پیروز

یا بادان فیروز. نام شهر اردبیل که فیروز پادشاه ساسانی آن را بنا کرده است.

بادبَره

ابوریحان بیرونی می‌گوید در قم و حوالی آن بادروز با مراسم بسیار مفصلی که با شادی و پایکوبی همراه است برگزار می شود، و بازاری تدارک می‌بینند که در آن بازار، وسایل شادی و رفت و آمد و گونه‌ای کارناوال بر پا می‌گردد. اما در اصفهان این روز را کژ ین می نامند و جشنی که تدارک می شود به مدت یک هفته چون جشنهای بزرگ به طول می انجامد. کوشیار در کتاب المدخل فی صناعه احکام النجوم این جشن را واذیره و در زیجِ خود باذوره ضبط کرده است. در کتاب منتهی الادراک واذیره، در برهان قاطع، بادبره و در کتاب دبستان مازدیسنی بادبره ثبت شده است. سه مورد نخستین آشکار است که شکلی قدیمی از ضبطِ بادبره می باشد. اما ضبط دو کتاب اخیر یکسان می باشد. وجه تسمیهٔ این جشن در وجه انتساب عنوان آن است به بادبره: ... گویند هفت سال در ایران باد نیامد. در این روز شبانی پیش کسرا آمده، گفت: دوش آن مقدار باد آمد که موی بر پشت گوسفندان بجنبید. پس در آن روز نشاطی کردند و خوشحالی نمودند و به این نام شهرت یافت و سالیان پس از آن بدان خاطره جشن بادبره برگزار شد.

بادغیس

محلی است در سرزمین افغانستان امروز. در زامیادیشت، بند ۲ از کوهی به نام وائیتی گَئس° یاد شده و آن را سرحد جائی به نام واتگیسان که پر از دار و درخت است می داند. و این محل همان است که بعدها بادغیس نامیده شده. کوهی است در شمال هرات. و حنظلهٔ بادغیسی شاعر معاصر آل طاهر (حکام مأمور در خراسان از جانب مامون) که در حدود ۲۰۰ هجری به بعد بوده است از همین سرزمین است.

باربَذ

(پهلبَذ). یکی از رامشگران و مغنّیان دربار خسروپرویز است. ثعالبی او را از مردم مرو دانسته که به نحوی صدای خوش خود را به گوش خسروپرویز رسانید. و بدو نزدیک شده بود.

بارتِلمی، آدرین **A.Barthélemy**

خاورشناس معروف فرانسوی که رسالهٔ ماتیکان

گجستک ابالیش * را برای نخستین بار، ترجمه کرده و همراه با متن آوانویسی شدهٔ پهلوی زند و پازند به انضمام یادداشتهائی در سال ۱۸۸۷م چاپ و منتشر کرد. نامبرده، همچنین ارداویرافنامه را در سال ۱۸۸۷م ترجمه کرده که رشید یاسمی آن را به فارسی برگردانده است. وی ماتیکان یوشت فریان را نیز در ۱۸۸۸ درپاریس چاپ کرده است.

بارتولومه، کریستیان C.Bartholomae

(۱۹۲۵-۱۸۵۵م). خاورشناس آلمانی، که از سال ۱۹۰۹م استاد سانسکریت و زبان‌شناسی تطبیقی دانشگاه هایدلبرگ بود. از آثار اوست: افعال ایرانی کهن (۱۸۷۸م)، تحقیقات آریایی (۸۶-۱۸۸۳م)، کتاب لهجه های ایرانی کهن (۱۸۸۳م)، تحقیقاتی در تاریخ زبانهای هند و ژرمنی (۹۴-۱۸۹۱م) و لغتنامهٔ ایرانی کهن (۱۹۰٤م).

بارنوا

آتشکدهٔ بارنوا همان آتشکده کاریان * فارس است.

باز

در توس دیهی است که آن دیه را باز (پاز) گویند و استاد ابوالقاسم فردوسی که از دهاقین توس بود از دیه باز است (چهار مقاله عروضی). ده یا دیه و واه امروزی همان است که در اوستا دخیو یا دهیو* گویند.

باژ

واژهٔ باژ که باج و باز و واژ هم گفته می شود در اوستا به صورت وَچ آمده. باژ به معنی کلمه، سخن، گفتار و گُوش است و نیز زمزمه *، سرودن، ستائیدن. از همین ماده است کلمات آواز، آوازه، آوا، همچنین گواژوگواژه که به معنی نکوهش وسرزنش است. کلیهٔ ادعیه مختصر را که آهسته به زبان می رانند باژ گویند. زمزمه هم که غالباً در کتب متقدمین راجع به ایرانیان قدیم و زرتشتیان ذکر شده عبارت است از همین باژ که لب فرو بسته و آرام می خوانند. در شاهنامه هم آمده: فرود آمد از اسب و بَرْسَم * به دست/به زمزم همی گفت لب را ببست. زمزمه کردن پیش از غذا معمول بوده. اما نه دروسط طعام، و ایرانیان قدیم در وقت غذا خوردن سکوت را رعایت می‌کردند. بعضی ادعیهٔ کوچک پازند یا فارسی، در میان فقرات اوستا می آید که باید آنها را باژ گرفت یا زمزمه کرد. در تاریخ نیز زمزمهٔ خسروپرویز و یزدگرد سوم یاد شده. حتی زمزمهٔ ابن‌مقفع در سر خوان میزبان خود عیسی بن علی عم منصور خلیفه دوم عباسی نیز مشهوراست.

بافرگ، موبد میشان

در زمان ساسانیان، سرزمین ایران از حیث دین به مناطق مختلف تقسیم می شد و هر ناحیه را موبدی بود. چندین سنگ قیمتی بدست آمده که صورت و نام موبدان بر آنها منقوش است از جمله یکی پاپک (موبد خسرو شادهرمزد) دیگر داد شاهپور (موبدِ اردشیر خوره*) دیگر فرخ شاهپور (موبد اران خوره شاهپور) و دیگری بافرگ (موبد میشان) است.

باکو

یکی از شهرهای معروف آذربایجان که سابقاً به ایران تعلق داشته و در کنار دریای خزر است. نام آن از ریشهٔ بغ * است. آتشکدهٔ معروف باکو که حالیه در دهی موسوم به سوراخ خانه درنزدیک شهر واقع است همیشه به واسطهٔ وجود چشمهٔ نفت در آنجا روشن بود و هنوزهم بنای آن بر پاست.

باکو(آتشکده)

به مناسبتِ وضع خاص طبیعی و نفوذ گاز و نفت از زمین آتشکده‌هائی طبیعی درباکو بوده.

باگ اَیادیش

اسم هفتمین ماه فُرس که در بغستان یا بیستون محفوظ مانده است. باگ ایادیش به معنی پرستش باگ (بغ*) است. دردهم ماهِ باگ ایادیش، مطابق ۲۹ ماه سپتامبر ۵۲۲ پیش ازمسیح، داریوش بزرگ به گُماتای مغ دست یافت، وی را با بزرگترین یارانش بکشت و تاج و تخت هخامنشیان را از غصب بیرون

آورد.

به قول هردوت این روز را به اسم جشن مغ کشان (مغ های دروغین) عید می‌گرفتند که بعدها مهرگان جای آن را گرفت. ر.ک ماه، ماونگهه.

بامداذ

اسم پدر مزدک * است که بنا به روایت دینوری از مردم استخر بوده است. مزدکِ بامدادان یعنی مزدک پسر بامداد.

بامی

یعنی درخشان و به صورت صفت برای بلخ * و نیز برای اوشیدر * آمده است.

بامیان

نام ولایتی است در کوهستان مابین بلخ و غزنین و هرات، و در آن دو بُت بزرگ است که در کوه نَقر کرده‌اند؛ یکی را سرخبد * و دیگری را خنگبد * گویند، و در دنیا بی نظیر است. ارتفاع آنها به قدر ۶۰ زرع ومیان آنها توخالی است چنانچه از کف پایشان راه هست و پله های نردبانی دارند. در زامیادیشت، بند ۳ و بندهای ۱۳ و ۱٤ و ۲۸ از فصل ۲٤ از کوههائی یاد شده است که سرچشمهٔ بلخ رود و جزو کوههای آپارسن * دانسته شده‌اند و این مشخصات به بامیکان (بامیان) می آید. اپارسن در بندهش عبارت است از قسمتِ غربیِ هندوکش که سلسله کوه بابا باشد.

بامیه

بامیه اصولاً در اوستا به معنی فروزنده و تابنده بسیار آمده. کلمهٔ بام به معنی روشن و درخشان در اوستا بامیه و در پهلوی بامیک است. همین صفت به نخستین موعود مزدیسنا هم داده شده و او را هوشیدر * بامی نامیده‌اند. بام در پهلوی و فارسی به معنی سپیده دم و سحرگاه نیز آمده است و بامداد به معنی داده و بخشیده و یا آفریده فروغ است که نام پدر مزدک نیز بوده است. بلخ بامی به معنی بلخ درخشان است.

بانو، بانوک

بانو. در پهلوی بانوک و در ترکی خاتون یا خانم گویند. به مناسبت اینکه اردویسور * ناهید ایزد آب در اوستا مؤنث آمده اورا بانو خوانند.

بانوگشسب

یا گشسب بانو، نام دختر رستم زال، خواهر زربانو و زن گیو پسر گودرز بوده است. پشنگ و بیژن از وی تولد یافته اند. خاقان و فغفور چین به خواستگاری او آمدند ولی درخواستشان قبول نشد.

بانوگشسب نامه

منظومه ای حماسی است به فارسی، ظاهراً از قرن پنجم هـ. موضوع اساسی آن، داستان پهلوانیهای بانوگشسب می باشد که دختر رستم و همسر گیومادر بیژن و از زنهای پهلوان ایران است. نام این زن در برزونامه * و بهمن نامه * بسیار آمده. نسخهٔ موجود بانوگشسب نامه که منظومهٔ کوچکی است در حدود ۹۰۰ بیت، مشتمل بر شرح چهار واقعهٔ جداگانه می باشد که ارتباط کاملی با هم ندارند. یکی از حکایات چهارگانه دربارهٔ جنگ میان فرامرز و بانوگشسب با رستم است که در این جنگ، بانوگشسب پس از مجروح کردن رستم او را شناخت. ظاهراً این داستان منتخب از منظومهٔ دیگر و بزرگتری است. از این منظومه نسخه‌ای در کتابخانهٔ ملی پاریس و نسخه ای در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا موجود است.

باورد

باورد قدیم که اکنون ابیورد گفته می شود ناحیه ای است در دامنه های شمالی کوههای خراسان که زمانی متعلق به ایران بود و اکنون جزء ترکمنستان شوروی است. ناحیهٔ مشتمل بر نساء و ابیورد در سال ۱۸۸۵م جزء ترکمنستان روس گردید. ویرانه های شهر ابیورد قدیم (کهنه ابیورد) اینک به فاصلهٔ ۸ کیلومتری ایستگاه قهقهه، بر راه آهن ماوراء خزر واقع است. بعضی از آثار قدیمی ابیورد ظاهراً از

دورهٔ اشکانیان و برخی ادوار ماقبل تاریخ است. در داستانهای ملی، باورد یکی از فرزندان گودرز° و برادر گیو° است که گویند کیکاوس سرزمینی را به اقطاع بدو بخشید و او شهر باورد را در آن سرزمین به نام خود بنا کرد. بدین ترتیب باید بخشی از فرهنگ و دین را درماوراء مرزها جستجو کرد.

باوندیان

یا آل باوند سلسله ای از امرای محلی مازندران بودند که سه شاخهٔ آنها به نامهای کیوسیه، اسفهبدان، کینه‌خواریه تقریباً به طور متوالی و روی هم نزدیک به ۷۰۰ سال ــ یعنی از حدود ۴۵هـ تا ۷۵۰ــ در تبرستان° فرمانروائی کردند. هر سه شاخهٔ این سلسله منسوب بوده‌اند به باوند پسر شاپور، اسپهبد تبرستان، که نسبت خود را به کیوس (نام کیوسیه منسوب به اوست) برادر خسرو انوشیروان می رسانید. او در روزگار آزرمیدخت و یا یزدگرد سوم، بعد از آنکه یک چند به جنگ و زد و خورد با مخالفان و دشمنان شاهنشاه پرداخت، عزلت و انزوا گزیده به خدمت آتشکده‌ای اشتغال داشت.

باونگهه

باونگهه پسر ساونگهه می باشد که فروهرش در بند ۱۲٤ فروردین یشت ستوده شده است. در تلفظ و املاء این دونام میان مترجمان اختلاف است.

باهک

باهک ازنیاکان آتروپات مهراسپندان° و پسر فریدون پسرفرشوشتر° پسر پوروشسب° خوانده شده است.

بَئشَ تَستورَ

نام خانوادگی دو تن از پارسایان و نام آورانی است که در یشتِ سیزدهم (فروردین یشت) بند ۱۲۵ فروشی شان ستوده شده است.

بَئوذَ

قوه دراکه. معمولاً در اوستا پنج قوهٔ باطنی برای انسان تشخیص داده شده است. این قوا از حیث رتبه با هم مساوی نیستند. برخی از آنها بی آغاز و بی انجام است. برخی فناپذیر و برخی دیگر مُحدِث که بعد به حیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد. این قوای پنجگانه با هم در یسنای ۲۶، بند ٤ ذکر شده اند، که سومی آنها بَئوذَ است. این واژه را در پهلوی بوذ و اکنون بوی گویند و آن قوهٔ دراکه و فهم انسانی است. بئوذ موظف است حافظه و هوش و قوهٔ مُمَیزه را اداره کند تا هر یک تکلیف خود را به جای آورده، بدن را خدمت نمایند. به نظر می رسد که بوی با بدن بوجود آمده اما پس از مرگ فانی نمی شود و با روان پیوسته به جهان دیگر می شتابد. چه بسا در اوستا می بینیم که بوی با روان یکجا ذکر شده، از آنجمله در وندیداد، فرگرد ۱۹، بند ۲۹ آمده است: «پس از آنکه روح در روز چهارم پس از مرگ به پل چینود° رسد بوی و روان وی را از اعمال جهانی نیز بازخواست کنند.»

پنج قوه به ترتیب عبارتند از: آهو°، دَئِنا°، بَئوذَه، اُورون°، فروهر°.

بَئورچَشمَن

(ده هزار چشم دارنده) در یشتها اغلب اعدادی با ارقام صد، هزار، ده هزار، صد هزار، هزارها هزار، ده ها هزارها، ده هزارها، صدهزارها... آمده است که نشانهٔ فراوانی و بزرگی می باشد. مثلاً وقتی می‌گویند هزار پا نه اینکه هزار پا دارد بلکه تعدادی پا دارد که شاید فقط بیست پا باشد. در اینجا هم ــ مثلاً در آبان یشت ــ ده هزار چشم یعنی چشمان بسیار دارنده. همچنانکه بَئورسَپَسَن به معنی ده هزار پاسبان دارنده است. بخش اول این واژه همان بیور فارسی است.

بَیشَه زَ

از واژهٔ بَئیشه زو به معنی درمـان و داروکردن و چاره بخشیدن می آید. و در وندیداد، فرگرد ۷، به معنی درمان بخش است. همان که در فارسی پزشک، در پهلوی پِجشک، و در تازی طبیب گویند. هر آنگه که دل تیره گردد ز رَشک/مر آن‌درد را دیو باشد پزشک (فردوسی).

واژهٔ دُرستْبَد نیز در فارسی به جای پزشک آمده است. در اردیبهشت یشت بند ٦ آمده:

۱. آشوبَئِشَ زو: آسیب زدائی وسیله اشو (پاکی). ۲. داتوبَئِشَ زو: آسیب زدائی وسیله داد (قانون). ۳. اُرْوَربَئِشَ زو: آسیب زدائی وسیله گیاه. ٤. کَرِتوبَئِشَ زو: آسیب زدائی وسیله کارد (جراحی). ۵. مانْثرَه بَئِشَ زو: آسیب زدائی وسیله تلقین کلام مقدس.

بَئِشَه مَروتَ

دوبار گفتنی. برخی قسمتهای اوستا به ویژه در هفت هات° (یسنای ۳۵) دومرتبه باید تکرار شود. این بندهای تکرارشدنی را بئیشه مَروتَ گوئیم.

بت

در تفسیر پهلوی اوستا، در تفسیر بندهای ۱ و ۲ و ۴۳، فرگرد ۱۹ از وندیداد بوئیتی دَیوَ به بت شیدا ترجمه شده است. شیدا واژه‌ای سامی (آرامی) و به جای کلمهٔ آریائی دیو است و در فارسی به معنی آشفته و دیوانه شده است. بُت در روال ادبی و دینهای اولیه، تمثالی است که، به تصور معتقدان به آن، جایگاهِ قوای فوق طبیعی است و به همین جهت توانائی انجام دادن کارهای فوق طبیعی دارد. بت نمایندهٔ استقرار نیروئی روحانی در جسمی مادی است. و با آثار بازمانده قدیسان و فتیشها از این جهت متمایز است که بُت را به صورت انسان یا حیوان می سازند. فتیش° (مثلاً طلسمی سنگی) ذاتاً نیروئی فوق طبیعی به همراه دارد ولی در مورد بت، پیش از پرستیدن آن باید با انجام مراسم و مناسک خاص این نیرو را به آن وارد کنند. و این عمل از راههای مختلف صورت می‌گیرد؛ مثلاً چینیان با گذاردن جانور زنده‌ای در سوراخ پشت مجسمه چنین می‌کردند و هندوان را رسم آن است که کاهن، ارواح را به داخل شدن در تمثال دعوت می‌کند. بتهائی را که به صورت حیوان یا انسان هستند دارای حیات می شمارند، به آنها خوراک می دهند و شست و شو و روغن مالیشان می‌کنند و بر آنها لباس می پوشانند و تاج بر سرشان می‌گذارند و حتی همسری برای آنها انتخاب می‌کنند. در گذشته، فاتحان بتهای ملل مغلوب را می‌گرفتند وگاهی آنها را زنجیر می‌کردند. بت پرستی منشاء بسیاری از آثار بزرگ هنری بوده و در مواردی توجه به زیبائیِ بت اعتقادات دینی را تحت الشعاع قرار داده است. در بعضی از دینهای بت‌پرستی قدیم، هنگامی که تلطیف بت به حد اعلی رسیده، عکس العمل دینی ایجاد شده؛ مثلاً در دورهٔ هِلِنیسم، یونانیان دوباره به پرستش خدایان ابتدائی باستان بازگشتند. پرستش تمثالهای انسان و حیوان به عصر حجر قدیم می رسد اما هم اکنون نیز در قسمتهای بزرگی از جهان رایج است. در زبان عربی لفظ صنم که جمع آن اصنام است به هر چیزی جز خدا که مورد پرستش قرار گیرد اطلاق می شود. بعضی از اصنامِ اعرابِ بت‌پرستِ دورهٔ جاهلیت مجسمه های تراشیده بود مانند هبل، اِساف، نائله و بتهائی که درخانهٔ کعبه می‌گذاشتند؛ و بعضی دیگر درختانی بوده است مانند عزی؛ و بسیاری از آنها پاره‌سنگی بیش نبوده مانندلات. و سنگهائی نیز که از حیث شکل یا رنگ یا بزرگی خصوصیتی داشت مورد پرستش قرار می‌گرفت، و آنها را نُصُبْ می نامیدند (جمع آن انصاب). هر صنم متولی خاصی داشت به نام سادن که قربانی کردن برای صنم توسط او صورت می‌گرفت و وی خون قربانی را به صنم می پاشید. و این منصب اغلب موروثی بود. درپی عقیده به اینکه کلیهٔ اشیاءِ موجود در عالم دارای شعور و مقداری شخصیت‌اند جامعه های ابتدائی درختان، کوهها، سنگها و امثال آنها را دارای شخصیت و روح می پنداشتند و معتقد بودند که این ارواح را باید ارضاء یا اغفال کرد چرا که این ارواح ممکن است ارواح اموات باشند. آنیمیسم در ادوار اولیهٔ فرهنگ انسانی شایع بوده ولی پس از رشد دینهای منظم ازمیان رفته و فقط در مذهب شینتوی ژاپنی آثاری از آن مانده است. هردوت دربارهٔ خداپرستی و مجسمه و معبد نزد ایرانیان چنین می نویسد: «مجسمه ساختن و معبد و محراب بر پا کردن نزد ایرانیان مرسوم نیست و

کسانی که به چنین اعمالی می پردازند به نظر آنان به کار ناصوابی مرتکب می شوند برای اینکه آنان مثل یونانیها به پروردگاران آدمی شکل اعتقاد ندارند.» این اشاره گویای خیلی چیزها دربارهٔ خداپرستی و توحید ایرانیان است. در بخش اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان هم گفته شد که ایرانیان و مادها و مغان در فضای باز و آزاد بندگی به جا می آورند. رسم ایرانیان است که پرستش خداوند را بر قلهٔ کوههای مرتفع به جای می آورند» (هردوت). نزد گرگانیها هر نقطه که پاک بود برازندگی داشت که محل ستایش واقع گردد (استرابو).

بحیره‌المیته

همان دریای مرده یا دریای بدبو (بحیره لمنتنة) است که برخی آنرا به لحاظ آب با دریاچهٔ چیچست* و کوه سولان (سبلان*) را با کوه سینا (کوه طور) مقایسه کرده اند.

بخت اُردشیر

به موجب روایات کارنامک اردشیر بابکان در بخت اردشیر که در ساحل دریا بوده یک آتش ورهران آتش بهرام* وجود داشته است. محل آن را برخی همان بندر بوشهر کنار دریای فارس می دانند.

بخت‌آفرید

یکی از مفسرین اوستا در زمان انوشیروان. رسالهٔ مختصری به زبان پهلوی از او در دست است که آذرباد زرتشتان* آن را از عصر انوشیروان دانسته است.

بخت‌آفرید (اندرز)

یکی از اندرزنامه های پهلوی است.

بُخت‌النصر

نَبوکَدنَزَر (۵۶۲-۶۰۵ پیش از میلاد) یکی از پادشاهان مقتدر کلده و فاتح بیت‌المقدس و اسیرکننده یهودیان است. از این جهت نامش در این دانشنامه آمده که ایرانیـان را غـرور ملی شان بر آن داشت تا چنین شخصی را از فرزندان گودرز و از سرداران کی لهراسب بشمارند چنانکه از همین غرور ملی بوده که اسکندر را پسر دارا شمردند، و گفتند که دارا، دختر فیلقوس (فیلیپ) را به زنی گرفته و اسکندر از او بوجود آمده است تا او را ایرانی بدانند که هیچیک از اینها پایه‌ای ندارد.

بخت ماری

یا بوخت ماری. در کتابِ پنجم دینکرد از مناظره و مباحثه و گفتگوی مردی عیسوی (ترساک) به نام بوخت ماری صحبت می‌شود. باید دانست که گروندگان به دین مسیح را ایرانیان در پهلوی (ترساک) می‌گفتند که درفارسی ترسا شده است و از ماده ترسیدن و به معنی ترسنده است. کلمهٔ راهب و رهبانِ عربی که از ریشهٔ رهب به معنی ترسیدن می آید نیز ترجمهٔ کلمهٔ ترساک پهلوی می باشد. در زبانِ سریانی نیز رهب به معنی ترس و اضطراب و قلق و وحشت آمده است. طبق کتابِ پنجمِ دینکرد، آذرفرنبغ، سی و سه پرسشِ بوخت‌ماری را که به دین ترسائی (مسیحی) گرویده بود در مناظره‌ای پاسخ داده و حریف را مجاب می‌کند. در زمانِ ساسانیان بارها موبدان زرتشتی برای مباحثه ومناظره با اربابِ ادیان غیرزرتشتی مجالس و محافلی تشکیل داده‌اند که اشاراتی از آنها در دینکرد دیده می شود. در زمانِ خلیفهٔ عباسی نیز به چنین مناظراتی برمی خوریم که رسالات علمای اسلام* و گُجستک اَبالیش* از آنان است.

بختیارنامه

یا قصه ده وزیر. کتابی داستانی است به فارسی منسوب به دقایقی مروزی شاعر سدهٔ ششم هجری. این کتاب مشتمل است بر ده داستان. گویند اززمان ساسانیان است و ازپهلوی ترجمه گردیده. موضوعِ آن حکایت پسر آزاد بخت پادشاه ایران است که اسیر دزدان گشت و او را نزد پادشاهان کرمان بردند و در آنجا بزرگ شد و کوشید تا غضب پادشاه و ده وزیر او را با ده قصه خود برطرف کند.

بدخشان

بخشی از افغانستان فعلی است. اسکندر پس از رسیدن به حدود بلخ و بدخشان، روشنگ (رکسانا، رخشان) دختر فرماندار دژ سیسمیترس را در ۳۲۷ پیش از میلاد به زنی گرفت. نام این فرماندار گویا اکسیارتس بوده که تلفظ یونانی اوخشتر اوستایی است. دژ یاد شده در سر پُلِ سنگین، در جنوب فیض آباد کنونی، در بدخشان واقع بود و مناسبتی با حکام ایالت خراسان بزرگ قدیم و ایران داشت.

برات رُوکِرش

نام قاتل اشوزرتشت پیامبر ایرانی است. بنا به سنت کهن و به شهادت کتب دینی، پیامبر ایران در هجوم دوم تورانیان، در شهر بلخ* به دست یک تورانی موسوم به برات روکرش در سن هفتاد و هفت سالگی شهید گردید. و تا روز شهادت چهل و هفت سال از رسالتش گذشته بود. هرچند در شاهنامه صراحتاً نیامده که حضرت زرتشت هم در همان روز در میان گروه هیربدان در بلخ جان باخته باشد اما قریب به یقین است که منظور از کلمه «رَد*» در شعر: وزآنجا به نوش آذر اندر شدند/رَدْ و هیربَد را همه سر زدند، همان پیامبر ایران اراده شده که در آتشکدهٔ نوش آذر در هنگام پرستش، با هشتاد تن از هیربدان و موبدان یعنی پیشوایان دینی کشته شدند.

براون، ادوارد (گرنویل) **E.G. Brown**

(۱۹۲٦-۱۸٦۲م). یکی از خاورشناسان معروف و پزشک انگلیسی است که سهم عمده‌ای در شناساندن ایران و ادبیات آن به اروپائیان داشته است. مسافرتهائی به یزد و کرمان و تهران داشته و با زرتشتیان ایران در تماس بوده و از احوال آنها در کتابش به نام یکسال در میان ایرانیان و انقلاب مشروطه یاد کرده است.

بَربَهلول

در منابع سریانی راجع به اوستا مطالبی آمده است. کتاب اول تفسیری است به زبان سریانی که در سال ۸۵۲م عیشوداد نوشته و از کتاب اوستا به شکلِ آبهاستا یاد کرده و نوشته است که آن کتاب مقدس را زرتشت در دوازده زبان گوناگون انشاء کرده است. دیگر، نویسنده‌ای است به نام بربهلول که در ۹٦۳م لغتنامه‌ای از سریانی به عربی نوشته و در آنجا بیان نویسندهٔ قبل را راجع به اوستا تکرار کرده.

برتوله **A.Bertholet**

آندره برتوله کتابهائی دربارهٔ آسیای مرکزی قدیمی و جنوب شرقی در سال ۱۹۳۰م در پاریس به چاپ رسانید.

بُرجاسب

مبارزی تورانی که با پیران، فرزند ویسه، سرلشکر افراسیاب، به جنگ گودرز سپهسالار لشکر ایران آمده بود.

برجیس

برجیس و زاوُش را به معنی ستارهٔ مشتری گرفته اند. بعضی فرهنگهای فارسی نیز آن را مرادف هرمزد نوشته اند. چرا که زاوش (زئوس) خدای خدایان یونانیان را با هرمزد خدای یکتای ایرانیان همتا دانسته اند.

بِرجیه

یکی از همکاران و یاوران اوشهن* موسوم است به برجیه (برنج)، و آن ایزدی است موکل بر حبوبات که به افزودن دانه ها گمارده شده است. بِرِج در فرهنگها دستور و رسم آمده است.

برد؏، بردعه

جائی بوده در آذربایجان، (اکنون در روسیه) نزدیک گنجک* یا شهر شیز*. هنگامی که کیخسرو به خونخواهی سیاوش برخاست افراسیاب در بالای کوه به نزدیک برد؏ (بردعه) در غاری پنهان شد که بعداً وسیله هوم* عابد دستگیر و به دست کیخسرو به انتقام خون سیاوش به هلاکت رسید. بردعه معرب پرتو (پارت) است. یاقوت به نقل از حمزه می نویسد:

«بردعه معرب از واژهٔ فارسی برده‌دار می باشد یعنی جائی که برده [اسیر] نگاه می داشتند.»

بَردْنشانده

سنگ‌نشانده. صُفه ای در حدودِ ۲۰ کیلومتری شمالِ شرقیِ صفهٔ تاریخیِ معبد سلیمان، نظیر و همزمان با آن و معبد دیگری از دورهٔ اشکانیان است. دکتر گیرشمن فرانسوی آن را از نخستین آثار هخامنشیان می داند. یک ستون سنگی معبد را در ادوار بعدی مجدداً بر پا کرده‌اند و اکنون به صورتی شگرف منحرف مانده است. نام محل نیز ناشی از آن می باشد.

بَردیا

پسرِ کوروشِ بزرگ و برادرِ کبوجیه که کبوجیه پس از جلوس وی را مخفیانه کشت. هنگامی که کبوجیه در مصر بود گوماتای° مغ خود را بردیا معرفی کرده و قیام کرد و به همین مناسبت به بردیای دروغین معروف شد و سرانجام سرکوب شد.

بُرْز

برز درفارسی به معنی بلندی و بزرگی و شکوه است چنان که عنصری گفته: فرو کوفتند آن بُتان را به گرز/نه شان رنگ ماند و نه فَرّ و نه بُرز. و نیز جداگانه به معنی کوه البرز° آمده چنانکه فردوسی گفته: چو خورشید برزد سر از بَرز کوه/میانها ببستند یکسر گروه. البرز یا هَربَرز همان هَرابَرزَئیتی° اوستائی است که اساساً یک کوه مینوی و مذهبی بوده و بعدها این اسم به کوه معروف ایران داده شده است.

بُرز

یکی از ایزدانی است که درنیایش برساد° با دو ایزد دیگر (هوم°، ایزد درمان و ایزد نیریوسنگ°، ایزد پیک و وحی اهورائی) یاد شده است، و خشنودی اش را خواستار شده‌اند. برز ایزد کشاورزی است که موکل بر افزایش دانه‌ها و غلات می باشد و درتأمین خوراک وظیفه‌مند است. شاید با برجیه° از یک ریشه باشد.

برزَئیذی

بلندهمت. در آبان یشت، بندهای ۱۰۸ و ۱۰۹ کی‌گشتاسب، برزئیذی یعنی بلندهمت خوانده شده است.

برزو، برزونامه

برزو پسر سهراب° است و برزونامه منظومه‌ای حماسی به فارسی دربارهٔ برزو است. سهراب هم مانندِ پدرش رستم در سرزمینِ شنگان به دختری شهرو نام دل باخت و برزو از او پدید آمد و انگشتری سهراب به عنوان یادگار نزد او ماند. برزونامه منسوب به خواجه عمید عطائی ابن یعقوب (فوت ۴۷۱ هـ) معروف به عطائی رازی، معاصر مسعود سعد سلمان، است. برزونامه را تا ۶۵۰۰۰ بیت نوشته اند و می توان گفت متمم شاهنامه است. موضوع این منظومه که از منظومه های بزرگ زبان فارسی است، داستان برزو است به ضمیمهٔ همهٔ روایات مربوط به خاندان رستم و سیستان که فردوسی بدانها توجه نکرده است.

برزَوَنْت

در یشت سیزدهم بند ۱۱۹ نامش یک بار هنگامی آمده که فروشی پسرش دوراسروتْ ستوده شده است. در همین یشت، جای دیگر فروشی پسر دیگرش به نام فرَچیثْرَ ستوده شده است.

برزویه

پزشکِ خسرو انوشیروان بود که به دستور انوشیروان به هند سفر کرد و کتابهائی در طب و بازی شطرنج و داستانِ پَنچَتَنْتْرَه° (کلیله و دمنه) را به ارمغان آورد، و این داستان را از سانسکریت به پهلوی ترجمه کرد. برزویه رئیس پزشکان ممتاز عهد خود بود و شرحی از احوال خود نوشته که ابن المقفع آن را درمقدمهٔ نسخهٔ عربی کلیله و دمنه قرار داده که به اختصار بدین شرح است:

«پدر من از لشکریان بود و مادر از خاندان علماء دین زرتشت. اول نعمتی که خدایتعالی بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر بود. چون عمر به هفت

رسید مرا بر خواندن علمِ طب تشویق نمودند و پس از چندی فضیلت آن را بشناختم. علاقه‌مند به درمان بیماران شدم. با نفس خویش در جدال شدم که میان چهار کار چه را برگزینم: وفور مال، لذات حال، ذکر سائر، ثواب باقی، که طب را به مناسبت راهِ ثواب برگزیدم، که فاضلترین اطباء آن است که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظبت نماید که عزت دنیا و رستگاری آخرت در آن است. من درمان بیماران را برای پاداش عقبی قرار دادم. مدتی بعد شیطان وسوسه کرد که دنبال جمع مال بروم، با نفس در جدال بودم که وجدان گفت عاقبت همه سوی گور است و این عالم فانی سرآید، از اندیشهٔ مال و جمع آن درگذر، وهمت بر ثواب بدار و توشه آخرت جمع کن که به چارهٔ دردمندان پرداختم زیرا باید چون عود سوخت و بوی خوش پراکند که خداوند نیز در روزی بر من بگشاد. و در تماس با مردمان و دینها دیدم هر یک در ترجیح مرام و دین و مسلک خود سخنی می‌گفتند و گرد تقبیح مخالفان می‌گشتند چون به هیچ تأویل بر پی ایشان نتوانستم رفتن و درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان بر هوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد را قبول کردی. بالاخره اندیشیدم که اگر از پس چندین اختلاف رأی متابعت این طایفه گیرم و قوم صاحب غرض باور دارم همچنان نادان آن درد...»

بِرزیِ آرْشْتی

از جمله پارسایان و نام‌آورانی است که در یشتِ سیزدهم بند ۱۰۱ فروهرش ستوده شده است.

بِرزیِ سَوَنْگْهه

در یسنا ۱۷، بند ۱۱ پنج قسم آتش تشخیص داده شده و به هر یک جداگانه درود فرستاده شده است، از آن میان برزی سونگهه که به بلند سوت (بزرگ سود) ترجمه گردیده به اسم عمومی آتش بهرام هم خوانده شده. چهار آتش دیگر وهوفریان، اوروازیشت، وازیشت و سپنیشت هستند که در ردیف خود آمده‌اند. نیز ر. ک. آتش.

در بندهش، فصل ۱۷ برزی سَوَنگهه آتشی دانسته شده است که در گرزمان فروزان است. حال آن که در یسنا این صفت به آتش سپنیشت نسبت داده شده است.

بِرزیشْ‌نو

در جدول اسامی پارسایان و نام‌آوران مذکور در یشت سیزدهم بند ۱۱۰ پسر اَرَ معرفی شده و فروشی اش ستوده شده است.

برزین مهر (آتشکده)

برزین مهر یکی از آتشکده‌های سه گانه است (دو تای دیگر: آذرفرنبغ ــ آذرگشسب). آذربرزین مهر پایگاهش بالای کوه ریوند* در اَبَرشهر (نیشابور) است. بسا آتشکده‌های دیگر ایران به نام یکی از این سه آتشکدهٔ نامور خوانده شده. گرد گلشن ز فروغ لاله/گویی آتشکدهٔ برزین است (ابوالفرج رونی). در نوشته‌های پهلوی چندین بار به نامهای سه آتشکدهٔ بزرگ که از آنهاست «بورزین میتر» برمی خوریم که همان برزین مهر باید باشد و این آتشکدهٔ کشاورزان در خراسان بوده است. به گفته دقیقی، نخستین آتشکده‌ای که گشتاسب بنیاد نهاد، آذربرزین مهر بود: پس آزاده گشتاسب برشد به گاه/فرستاد هر سو به کشور سپاه/ پراکند گرد جهان موبدان/نهاد از بر آذران گنبدان/نخست آذر مهر برزین نهاد/به کشورنگر تا چه آئین نهاد.

برزین مهر که به معنی مهر بزرگوار است نام کسان هم بوده، چنانکه گروهی از ناموران در ایران باستان گشنسب و فرنبغ خوانده می شدند. در آتش بهرام نیایش*، در پارهٔ ٦ آن از کوه ریوند یاد گردیده. در گزارش پهلوی نیز همین بند آمده: «جای آذربرزین در کوه ریوند است. کار آذربرزین مهر، یاری کشاورزان[واستریوشان] است. از یاوری این آتش است که کشاورزان [واستریوشان] در کار کشاورزی داناتر و تخشاتر و پاکیزه‌تر [شستک جامه‌تر] هستند. به قول جاکسون این آتشکده درقریهٔ مهر در سر راه خراسان به یک فاصله از میاندشت و

سبزوارقراردارد.

برساد

برساد نیایشی است که در خرده اوستا آمده و زرتشتیان همه روزه در اوقات مختلف روز می سرایند و در آن خشنودی اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان همکار آنها را خواستار می‌شوند. و علاوه بر این، به اوقاتِ پنجگانهٔ شبانه روز و ۵ گات (گاه) و سه ایزد هوم* و برز* و نیریوسنگ* نیز درود فرستاده خشنودی آنها را می خواهند. و در پایان با ذکر خشنودی روز و ماه و گاهِ مربوطه نیایش پایان می پذیرد. این نیایش در بیشتر مراسم، چه بزم و سور و چه سوگواری، در پایان سایرِ نیایشها با به پا خواستن باشندگان سرائیده می شود.

بَرسِدِه

نام روزپیش از جشن سده بوده است.

بَرْسَم، بَرِشْمَن

برسم عبارت است از شاخه های بریده درختی که هر یک از آنها را در پهلوی تاک و به پارسی تای گویند. از اوستا برمی آید که برسم باید از جنس رستنیها باشد، مانند انار و گز و هوم. شاخه ها معمولاً با کاردی به نام بَرْسَمْچین* بریده می شود. در فرهنگهای پارسی آمده: «برسم شاخه های باریک بی‌گره باشد به مقدار یک وجب که آن را از درخت هوم ببرند، و آن درختی است شبیه به درخت گز. و اگر هوم نباشد درخت گز، والّا درخت انار که با نیایش و باژ* و زمزم* وسیلهٔ برسمچین می برند.» گاهی در مراسم برسمهای فلزی از برنج و نقره به جای گیاه به کار می برند. هریک از تایهای فلزی به بلندی ۹ بند انگشت و به قطر ۱/۸ بند انگشت است. در اوستا شمارهٔ برسمها از ۳ تا ۳۵ ذکر شده است. دوَرِ برسمها را با بندی که از برگ (الیاف) خرما بافته اند می بندند،نظیر کُشتی* و کمربند زرتشتیان، این بند نیز کشتی نامیده می شود. به هنگام اجرای مراسم، برسمها را روی میز سنگی که آلانگاه یا تخت آلات گویند می گذارند، آداب و رسوم آن مفصل است. مقصود از برسم گرفتن و دعا خواندن سپاس به جای آوردن نسبت به تنعم از نباتات است که مایهٔ تغذیهٔ انسان و چهار پا و وسیلهٔ جمال طبیعت است. مراسم برسم که برسم را در آبِ زور* می‌گذارند و از رطوبت به آن نیرو می دهند به خوبی یادآور باران و بالیدن رُستنیها و آبیاری محصول و بارآور ساختن زمین است. درقدیم، پیش از غذا برسم به دست گرفته دعا می خوانده اند و سپاس نعمت به جای می‌آوردند. دربخشهای مختلف اوستا ازبرسم یاد گردیده است.

برسم‌چین

کاردی است که با آن برسم* را می برند.

برسم دان

ظرفی که برسم* را در آن می‌گذارند و شاخه ها را به آن تکیه می دهند. نام دیگر برسمدان ماهروی است. وجه تسمیهٔ آن از آن روست که قسمت فوقانی آن که دو انتهای برسمها را نگاه می دارد به شکل تیغه ماه است.

بَرسینه

یا ستاتیرا دخترِ داریوشِ سوم که اسکندر مقدونی در شوش او را به زنی گرفت (۳۰۹ق م) و کمی بعد از اسکندر، به وسیلهٔ رکسانه کشته شد.

برشنوم

انجام دادن مراسمی برای پاک کردن تن و روان. به موجب صددربندهش، درهفتاد و دوم، برشنوم بر همه کس واجب است. برشنوم همان نشوه (نُه شبه) است که زرتشتیان در آن هنگام نُه شبانه روز باید از دیگران جدائی جسته و با جامهٔ سفید و تن و جان و روان پاک به گوشه ای بنشینند و در کشش این زمان دهان از خوردن گوشت بربندند و جز پرستش اهورامزدا به کار دیگر نپردازند و از هرگونه اندیشه و گفتار و کردار بد که تا آن هنگام دانسته یا ندانسته از آنان پدید آمده پتث* (توبه) کنند و از اهورامزدا آمرزش بخواهند و سپس به نیکی استوار بمانند. پیدایش واژهٔ نشوه

(نه شبه) برای آن بوده که در هنگام آشکار شدن بیماری واگیر نه شبانه روز مردم خود را از یکدیگر جدا و پاک نگهدارند تا بیماری و آلودگی به دیگری نرسد. در اوستا این واژه به صورت بِرِشنو آمده به معنی سر کوه و نوک بلندی است.

برکه اردشیر

نام شهری درفارس و ازشهرهای ششگانه که اردشیرآن را بنا کرده است.

برمایون

در بند ۷ از فصل ۳۱ بندهش درسلسله نسب فریدون ذکر شده فریدون (فریتون آسپیان پسر پور تورا آسپیان) که انتقام جم را از ضحاک کشید، دو برادرداشت به نامهای برمایون و کتایون که فریدون از آنها پرهیزگارتر بود. البته درواقع برمایون یا برمایه یا پرمایه، نام گاوی بود که فریدون را در کودکی شیر داد.

برمک، برمکیان

برمک از پیشوایانِ معبد نوبهار بلخ وابسته به بودائیان بود که بعضی به غلط این معبد را آتشکدهٔ نوبهار خوانند. برمک لقب جعفر، جد یحیی بن خالد برمکی، نام جائی و مقامی و ولایتی است. وی در نهایت فضل و کرم بود و نسبش به ملوک فرس می رسد. متولی سُدانیه از موقوفات نوبهار و بتخانهٔ بودایی آنجا بود. اما برخی او را مجوس گفته اند که درست نیست. پس از اسلام آوردن به جانب دمشق و به حضور سلیمان بن عبدالملک آمد. گویند چشم سلیمان که به او افتاد متغیر شد و گفت او را بیرون ببرند. سبب پرسیدند گفت بازوبندی با دومهره دارم که هر کس زهر همراه داشته باشد حرکتی می‌کند حضار کیفیت از جعفر پرسیدند. جواب داد بلی قدری زهر زیر نگین انگشتر دارم به جهت آنکه در هنگام شدتِ الم برمکم (بمَکَم) لهذا او به برمک و اولاد او به برمکی ملقب و مشهور شدند.

برمک پسرفیروز

نوشته اند برمک پسرفیروز که از نیاکان برمکیها بود، وزیر شیرویه بود.

بَرِفْنَ

در جدول اسامی پارسایان ونام آوران مذکور دریشت سیزدهم نامش یک بار آمده وفروشیش ستوده شده.

بَرَنَ

در بند ٦ زامیادیشت از چند کوه و قله های آنها نام برده شده که بَرَنَ یکی از آنهاست و تحت الفظی به معنی برنده است.

برنوف، اژن **E.Bornouf**

دانشمند فرانسوی است که متون سانسکریت گاتها را به فرانسه ترجمه و منتشر کرده است. از روزی که برنوف خاورشناس فرانسوی، هات اول یسنا را با یادداشتهای فراوان در سال ۱۸۸۳م و هات نهم یسنا را در سالهای ٤٦-۱۸٤۰م انتشار داد اوستاشناسی پایهٔ علمی گرفت و در همان زمان دانشمند آلمانی بوپ* به سنجش زبانهای هند و اروپائی پرداخت و پیوستگی زبانهای آریائی هند و ایران به همدیگر هویداتر شد. ازمهمترین آثار او کتاب تعلیقات یسنا (۳۵-۱۸۳۳م) است. اثر دیگرش مدخل تاریخ آئین هندی بودا (۱۸٤۵م) می باشد.

بَروچ یا بهروچ

شهری از بخش بهروچ ایالت بمبئی، برساحل راست رود نریدا، یکی از نقاط زرتشتی نشین و پارسی هند است که دستورشهریار بروچا ازآنجا است.

بَروسْرَیَن

از این کوه و قلهٔ آن در بند ٦ زامیادیشت گفتگو شده است. صفتی ترکیبی و به معنی دربردارندهٔ نیکوئی و زیبائی است. گلدنر* و دارمستتر* آن را صفت گرفته اند از برای واژهٔ تَئیرا که به زعم آنان کوهی است، ولی این اشتباه است و صواب این است که تَئیرا را به معنی قله یا کوه سر و تیغهٔ کوه بگیریم. این

کلمه مکرر در اوستا آمده و به ویژه از آن تیغهٔ کوه البرز اراده شده است.

بروسوس

کتاب بروسوس، پس از کتب شاگردان افلاطون قدیمترین ماخذی است که در آن، از زمان زرتشت و خود زرتشت یاد شده است. بروسوس، مورخ و پیشوای معروف بابل، در سدهٔ سوم پیش از مسیح می زیسته. تاریخ بابل و آشور او که قدما خَلدَئیکا (کلده ئیکا) یا بابیلونیکا نامیده اند در عهد سلطنتِ آنتیوخس اول (۲۶۱-۲۸۰ پیش از م) تالیف شده. بروسوس پیشوای معبدِ بل (پروردگار بزرگ بابل) بوده است. الکساندر پولی هیستور که در سدهٔ اول پیش از مسیح می زیسته از این مورخ قطعاتی آورده که در کتب نویسندگان دیگر مانده است. در خبری از ماخذ بروسوس، زرتشت پادشاه ماد خوانده شده است.

برهان قاطع

فرهنگ برهان قاطع تالیف محمدحسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان است که به سال ۱۰۶۲هـ تدوین شده و به اهتمام دکتر معین تصحیح، به سال ۱۳۳۰ چاپ شده است. در این فرهنگ بسیاری از واژه های اوستائی و ایرانی معنی و تفسیر شده است.

برهما

از خدایان عمدهٔ آئین هندو که با ویشنو و شیوا، تثلیث هندوئی یا «تریمورتی» را تشکیل می دهد. وی خالق است و ویشنو محافظ و شیوا مخرب. برهما را به صورت انسانی مجسم میکنند که دارای چهار سر و چهار دست است و در دستهای خود یک کوزه، یک تسبیح، یک قاشق مقدس و نسخه ای از ودا را نگاه داشته است. وی مصنفِ وداها و قانونگذار هند است و پرستش او قدیمترین آئین پرستش در این کشور می باشد. برهما در سانسکریت به معنی ذات واجب الوجود و قادر مطلق، خدای بزرگ هندوان باستان است.

بَرَهْمَن

در سنسکریت به معنیِ مطلقِ پیشوای روحانی، یکی از سه طبقهٔ مردم در آئین برهمائی و طبقهٔ اعلی در آئین هندو در نظام طبقاتی هند است. وظیفهٔ اصلی برهمن مطالعه و تعلیم وداها و اجرای مراسم دینی است. منشاء برآمدن براهمه روشن نیست، و از قدیمترین زمانی که از آن خبر داریم برهمنان در هند قدرت داشته اند. برهمن حق پرداختن به کارهائی که هدف آنها به دست آوردن مال است ندارد و مالک چیزی نتواند بود. زندگی برهمن به چهار مرحله تقسیم می شود و در مرحلهٔ چهارم به کلی از این دنیا و علائق آن منقطع می شود و هَمّ خود را وقف کارهای نیک و تفکر در امور الهی میکند.

بریده پل

در کتاب صددر بندهش در ۶۲ چنین آمده: «هر کس از جهان بشود و او را فرزند نبود روان آن کس به سر چینودپل * می شود و چنان پندارد که میان پل فرو شده است بدین در بریده پل خوانند و امشاسفندان حساب آن روان نکنند آن روان آنجا بماند. متحیر و پشیمان نه باز پس تواند آمدن، نه بر پل گذر یابد و به جای خویش نتواند رسیدن تا رستاخیز و تن پسین» ر. ک. ستر.

بُز پائیت

کریستن سن می نویسد که روحانیون نه فقط مامور اجرای تشریفات مذهبی بودند بلکه هدایت معنوی قوم و تهذیب نفوس نیز به عهدهٔ آنان بوده است. تعلیمات به طورکلی اعم از ابتدائی یا عالی به دست روحانیون اداره می شد. الیزه نام یک نفر موبد را ذکر کرده که به سبب احاطه بر علوم معقول، به لقب افتخاری هَمَگ دین (یعنی کسی که تمام احکام دین را می داند) ملقب شده بود. موبد مذکور پنج قانون نامه زیر را که حاوی کلیهٔ آئین مغان است، خوانده بود. از این قرار: آنت پرتک اش، بز پائیت، پهلویک (قانون نامهٔ پهلوی) و پارسیک دین (دین پارسی). او علاوه بر اینها رسوم مخصوص موبدان را

هم می دانست. از آنچه که توضیح داده شد پیداست که بز پائیت یکی از قانون‌نامه های پهلوی زمان ساسانیان است.

بزرگ فرمدار

در زمان ساسانیان به نخست‌وزیر می‌گفتند. قدمت این کلمه تا به عهد هخامنشیان می رسد. در خطوط میخی نیز فَرْمَدار به معنی حکمران و فرمانروا آمده است.

بزرگ کوشان

از قدیم الایام رسم بر این بوده که پسران پادشاه به حکومت نصب می شده اند، علی الخصوص شاهزادگانی که احتمال می رفت روزی بر اریکهٔ سلطنت نشینند مجبور بودند تا با قبول فرمانفرمائی ایالات خود را برای حرفهٔ پادشاهی مهیا و آماده کنند. دو برادر شاهپور اول، اردشیر و فیروزنام به ترتیب به حکومت کرمان و کوشان گماشته شدند. شخص اخیر لقب پادشاه بزرگ کوشان داشت.

بزرگمهر

وزیر خردمند انوشیروان. هر جا که سخن از انوشیروان به میان می آید نامی هم از بزرگمهر برده می شود. دربارهٔ کیاست و درایت بزرگمهر سخن فراوان رفته است ولی هنوز شخصیت چنین مردی بر ما مجهول است. برخی خاورشناسان بزرگمهر را شخص بخصوصی ندانسته بلکه عنوان و نام مقامی از مقامات کشوردانسته اند. در دورهٔ ساسانی و زرگ فرمدار (بزرگ فرمدار) وزیر اعظم را می‌گفتند که ظاهراً هم بزرگمهر یا بزرجمهر، تصحیف عنوان بزرگ فرمدار بایستی باشد. این بزرگ فرمدار زمان انوشیروان را پسر سوخرا (زرمهر) دانسته اند. چون سوخرا ملقب به بختگان بود از این جهت بزرگمهر را نیز پسر بختگان نوشته اند. گویند بزرگمهر در ابتدا هرمز پسر انوشیروان بود که شاه به کثرت دانایی او پی برده او را به مقام وزارت رسانید. در بعضی نوشته های دورهٔ اسلامی آمده که خسروپرویز سرانجام بزرگمهر را بکشت. گفته اند بازی نرد را او در مقابل شطرنج اختراع کرد.

بزرگمهر(اندرز)

همان اندرزنامهٔ ابوذرجمهر است که به نام پندنامک وزرگمهر بختگان (پندنامهٔ بزرگمهر پسر بختک) معروف و به او منسوب است. دارای ۱۴۳۰ کلمه می‌باشد. این رساله به زبان پهلوی است و به فارسی هم ترجمه شده است.

بستور ـ بست‌وئیری

پسر زریر* که در پهلوی بستور و در اوستا بست‌وئیری آمده است. این اسم مرکب است از بست و وئیری. وئیری در اوستا به معنی دریاچه است. وَرَ در پهلوی وَر، در فارسی بر (سینه) را گویند. نستور هم در شاهنامه همان بستور است که برادرزاده گشتاسب می باشد و «ن» اشتباهاً به جای «ب» نوشته شده است. در فروردین یشت بند ۱۰۳ فروهر پاکدین بستوری (نستور) ستوده شده است. بنا به مندرجات شاهنامه و یادگار زریران بستور (نستور) به همراهی عمش اسفندیار (برادر زریر) از خون پدر خود زریر انتقام کشید. سلسله نسب بستور به لهراسب* و کی پشین* و بالاخره به کیقباد می رسد. سرگذشت بستور و دلاوریهای او در میدان رزم یکی از داستانها و حماسه های رزمی است که در شاهنامه و یادگار زریران آمده است و برای ایرانیان به ویژه، آموزنده و سرافرازی بخش است و خواندن آن توصیه می‌شود. به کتاب حماسه سرائی دکتر صفا نگاه کنید.

بسوس

در سدهٔ چهارم ق م، والی بلخ بود. داریوش سوم را زخمی مهلک زد و فرار کرد. به امر اسکندر مقدونی گرفتار و مقتول گردید.

بِشْتر

همان تشتر* و تیر* ایزد موکل باران می‌باشد که رسانیدن باران و روزی خلق محول به اوست. و مصحف تشتر است.

بشوتن

همان پشوتن* است.

بش ویش

در بند ۹۰ آبان یشت از جانوران زهرداری نام برده شده که بش ویش یکی از آنها و دیگری وَرِنوویش است که معلوم نیست چه جانورانی هستند. بارتولومه وَرِنُوویش را یک قسم عنکبوت زهردار می داند. در اوستا ویش به معنی زهر بسیار استعمال شده است که در پهلوی وِش و در پارسی بش گویند. در تحفهٔ حکیم مومن ضبط است «بیش به هندی بش نامند و او بیخی است مَنْبَت او بلاد چین و کوهی که هلاهل نامند، و لهذا زهر هلاهل عبارت از اوست، و او سریع نفوذتر از سم افعی است. و قلیل اقسام او کمتر از دو ساعت قاتل است و از بلاد هند نیز اقسام او می باشد.» مَنْبَت با زبر اول و سوم و سکون دوم در اینجا به معنی جای روئیدن گیاه و رستنی است و مُنَبِّت به معنی کنده کاری خوانده نمی شود.

بَشی

از بشی همراه با بوجی* و هَشی* و سَئینی* فقط در بند ۳ خرداد یشت یاد شده و گویا نام بیماری یا دیوی بوده است. مرد پاک با توسل به امشاسپندان و ایزدان از بلیات و آفات و صدمات و بیماریها و دیوان من جمله چهار بیماری یا چهار دیو مذکور ایمن خواهد بود.

بَغ

واژه ای است بسیارکهن، در گاتها بَگَ به معنی برخ و بهره و بخش نخست آمده و بَغَ در بخشهای دیگر اوستا به همین معنی بکار رفته. در سنگ نبشته های پادشاهان هخامنشی، بَگَ همیشه به معنی خدا بکار رفته. در دین زرتشتی خداوندگار اهورامزدا خوانده می شود ولی در اوستا هم چندین بار بغ به معنی خداوند و سرور بزرگ آمده است. از این قرار:

۱. می ستایم آب و بغ را. (رام یشت، بند ۱).

۲. می ستایم ماه پرورانندهٔ چار پایان سودمند، آن بغ با فر و شکوه را. (ماه یشت، بند ۵). ۳. آنان را می ستایم، در برابر آنان به درود و ستایش ایستاده ام، آن امشاسپندان. شهریاران نیک کنش را، آن بغ بزرگوار را می ستایم، آن اهورامزدا دادار پناه بخش و سازندهٔ همه چیزهای نیک را. (یسنای ۷۰، بند ۱).

در یسنای ۱۰، بند ۱۰ دربارهٔ گیاه هوم آمده: «ترا ای آفریدهٔ چالاک، بغ هنروری ساخت، ترا ای آفریدهٔ چالاک، بغ هنرمندی بر زبر کوه البرز برنشاند.»

در مهریشت، بند ۱۴۱، دربارهٔ مهر، ایزد فروغ و پاسبانِ پیمان آمده: «آن مهر پیروزمندی که زین افزار خوب ساخته شده با خود دارد کسی است که در تیرگی پاسبان فریفته نشدنی است. در میانِ نیرومندان نیرومندترین و در میان دلیران دلیرترین است. در میان بغان داناترین است. پیروزمندی است از فرهٔ ایزدی بهره ور و به هزار گوش و ده هزار دیدبان برخوردار.»

از آنچه در بالا آمده به خوبی پیداست که بغ در اوستا به معنی سرور و بزرگ، درست مانند واژهٔ خدا است که در فارسی از برای دادار و آفریدگار و به مفهوم سرور و بزرگ و دارنده یا صاحب به کار می رود، چون کدخدا و خدایگان و خداوندگار. (ر. ک. خدا).

بغ در اوستا چند بار هم با واژه های دیگر درآمیخته چون بَغوداتَ که صفت است به معنی بغ داده (بغداد) یا خداداد یا خدابخش یا آفریده خدا که در عربی و ترکی عطاءالله و اللّهوردی گویند. در وندیداد فرگرد ۱۹ بند ۳۲ این صفت از برای ستَر یعنی ستارهٔ خداداده آورده شده.

در گزارشِ پهلویِ اوستا (زند* و یا تفسیر) همین صفت مرکب به بغ دات گردانیده شده است. بغوبخت نیز صفت و به معنی از بخت بغ برخوردار یا بهره ور ار بخشایش ایزدی است. خلاصه اینکه بغ به هر دو معنی، خواه به معنی بهره و برخ و بخش و بخت، و خواه به معنی خداوند و هرمز و سرور و بزرگ از یک بنیاد و از مصدر بَگ به معنی بخشیدن است. این

واژه به اشکال تغییریافتهٔ دیگری درزبانهای اسلاوند، واژه های مشترک هند و اروپائی، بلغار، اسلاویهای بالتیک یاد شده است. نزد مردم آریائی نژاد که ایرانیان و هندوان باشند، پیش از برانگیخته شدن زرتشت، خداوندگار بغ خوانده می شده، از آن پس خدای یگانه اهورامزدا خوانده شد. بغ نزد ایرانیان گاهی از برای بزرگان نیز به کار می رفته و بسا پادشاهانِ ساسانی که خود را بغ خوانده اند. در سنگنبشته های پادشاهان هخامنشی که از داریوش و خشایارشاه و اردشیر یکم و اردشیر دوم و سوم در تخت جمشید و نقش رستم و شوش و الوند و همدان و وان و سوئز به جای مانده، واژهٔ بغ (بگ) مانند واژهٔ یَزَتَ * اوستائی به کار رفته است و بسا نبشته های این شاهان که به نام بغ آراسته است: «بغ بزرگ است اهورامزدا، کسی که این زمین داد (بیافرید). کسی که آن آسمان بیافرید. کسی که مردم را بیافرید. کسی که ازبرای مردم شادی بیافرید.» درمیان این نوشته ها، در بیستون * یا کوه ایزدی (بغستان) که داریوش پیش آمدهای سال چهارم و پنجم پادشاهی خود را یاد می‌کند، درجائی گوید: «این است آنچه از من به خواست اهورامزدا انجام گرفت. اهورامزدا و بغان دیگر مرا یاری کردند.» در جای دیگر گوید: «از این رو اهورامزدا و بغان دیگر مرا یاری کردند زیرا که من کینه ورو دروغگو و ستمکار نیستم؛ نه من و نه خاندانِ من.»

در جای دیگر: «اهورامزدا مرا یاری کرد، در دهمِ ماه باگ یا دی * بود که من آن گماتامغ را با چندین تن از مردانِ دیگر که از پیروانِ برگزیده اش بودند، کشتم.» همچنان که امروزه نامهائی از خدا مانند خداداد و خدایار و خدابخش و هرمزدیار و هرمز رایج است در سابق هم برخی نامها برای شگون و تبرک با بغ همراه بوده است. در روزگارِ ساسانیان بسا به نامهائی برمی خوریم که با واژهٔ بغ ساخته شده، به ویژه نامِ آتشکدهٔ آذرفرنبغ. نویسندهٔ کتاب بسیار سودمند پهلوی دینکرد نیز آذرفرنبغ فرخزاد است.

پس از برانگیخته شدن وخشور زرتشت و رواج یافتن نامِ خدای یگانهٔ اهورامزدا، بغ همچنان در سراسر روزگار هخامنشی و اشکانی و ساسانی پایهٔ خداوندگاری خود را از دست نداد. درآئین مزدیسنی چه در اوستا و چه در نامه های دینی و پهلوی و پازند کمتر به واژهٔ بغ برمی خوریم، و در هر جا که یاد گردیده مانند واژهٔ ایزد به کار رفته است. و در سنگنبشته های ساسانی و هخامنشی همیشه گفته شده «اهورامزدا و بغان دیگر.» که اگر خواسته باشیم این بغان را به یک واژهٔ رایجتر فارسی برگردانیم، برازنده‌تر و درستتر از هر واژهٔ دیگر همان ایزدان است. سومین نسک اوستا، بغان نسک * خوانده شده است. در پایان باید یاد کرد که واژهٔ بغ (بگ) از ایرانیان به مغول نژادان و ترک زبانان رسیده و یک رشته از واژه های آنان را نیز ساخته است. بگ یا بیگ به معنی سر و سرور یا خدایگان نزد ترک زبانان رواج دارد. بیگلربیگ (بغان بغ)، اتابگ، اوزبگ، دریابیگی، بگتاش، بیگم، بای و غیره همه از بغ ریشه گرفته اند. (از کتاب آناهیتا) کلمهٔ باکو نیز متضمن کلمهٔ بغ می باشد. فَغ، معربِ بغ و درترکیبِ کلمهٔ فغفور عنوانی است که ایرانیان به پادشاهان چین داده اند یعنی پوربغ یا پسر خدا.

بغان نسک و بغان یشت

های نوزدهم و بیستم و بیست و یکم از یسنا به ترتیب در فضیلت و شرافت و تفسیر سه دعای معروف یتاآهووَئیریه *، آشِم وُهو * و ینکهه هاتام * می باشد. این سه دعا در یک نسخهٔ معتبر خطی بغان یشت نامیده شده. در سایر نوشته ها نیز از این سه دعا به نام بغان یاد شده و به همین نظر است که بغان‌یشت نامیده می شود. اوستای عهد ساسانیان دارای بیست و یک نسک (فصل یا کتاب) بوده که سومین آن بغ نسک نام داشته و دارای ۲۲ فرگرد (فصل) بوده است. بابهای ۲۶، ۴۷ و ۴۸ ازکتاب نهم دینکرد نیز دربارهٔ این سه دعا بوده است و مندرجات آن درست مطابق مندرجات یسنای ۱۹ تا ۲۱ می باشد. بنابراین یسنای ۱۹ تا ۲۱ که گفته شد بغان یشت نامزد

گردیده بقایائی است از سومین نسک اوستا (بغ نسک). اما نام چهاردهمین نسک اوستا بغان یشت بوده و در کُتب روایات بغان یشت پانزدهمین نسک و دارای ۱۷ فرگرد ضبط شده است. بنابراین بغان یشت و بغان نسک نام چهاردهمین نسک است و دعاهای فوق بغ نسک را تشکیل می‌دهند.

بغ ایادیش

ر. ک. باگ ایادیش.

بغداد

بغداد یعنی خداداده. نیز گفته‌اند یعنی باغ داد که در آن انوشیروان هفته‌ای یک بار بارِ عام دادی و دادرسی مظلومان کردی. که درست به نظر نمی‌رسد.

بَکینگر، وَکیگر

نام کوهی است. در بندهش، فرگرد ۱۲، بند ۲۰ آمده: «وکیگر یابکیگر کوهی است که افراسیاب تورانی دژ استواری در آن ساخته وپناهگاه وی بود.» در بخش هفتم دینکرد که زرتشت‌نامه خوانده شده در بند ۳۹ دیباچهٔ آن آمده: آن [فره] به کیخسرو و پسر سیاوخش رسید و از پرتوآن، او افراسیاب تورانیِ جادو را با همدست بدکنش وی کرسیوز، و بسیاری زیانکارانِ دیگرِ جهان، در «وکیگر» برانداخت. او همچنان بتخانهٔ کرانه دریاچهٔ چیچست* را بشکست: آن [خانهٔ] سهمگین دروغ را.

بگ داتی

نام یک ایرانی که در کتیبهٔ سارگون پادشاه آشور به چشم می خورد. در کتیبهٔ سارگون پادشاه آشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ پیش از مسیح سلطنت داشته است به اسم یک ایرانی نامزد به بگ‌داتی برمی خوریم که در جنگی اسیر گشته به فرمان سارگون پوست از بدنش کشیدند. بگ‌داتی درست به معنی بغداد* (خداداده) است که هنوز در کنار دجله یا آدور خدای قدیم ایرانیان است.

بِـل

«بل» و «نَـبْهُو» دو خدای معروف بابل بوده اند که نویسندهٔ نامهٔ اعمال شهیدان [مسیحی] آنان را اشتباهاً جزو خدایان پارس می شمارد. اتفاقاً تئوفیلاکت هم میثرا و بل را دو تن از خدایان پارس می شمارد. از کتیبهٔ عربسون در کاپادوکیه (۲ سده پیش از میلاد) درمی یابیم دیانت ایران به ولایت کاپادوکیه رفته و دین ایرانی با آئین محلی وفق داده شده و گفته اند خدای بل، دین مزدیسن را که دختری تلقی شده است به عقد خود درآورد.

بلاش

نام چند تن از پادشاهان اشکانی است و همچنین نام پسر یزدگرد دوم و برادر فیروز ساسانی. یکی از بلاش های اشکانی که ولاش ولاشان خوانده شده به موجب دینکرد اوستا را که در زمان حمله اسکندر پراکنده شده بود جمع آوری کرد. که شاید همان بلاش اول باشد (۵۱ تا ۷۸م) که در تاریخ ایران خداپرست و پرهیزکار تعریف شده و نیز احتمال دارد بلاش سوم باشد (۱۹۱-۱۴۸م) که فرمان داد قطعات باقیماندهٔ اوستا را که پراکنده و پریشان شده بود، خواه آنچه مدون باقی مانده بود و خواه آنچه به یادها مانده بود، جمع آوری کنند. بلاش اول برادری داشت به نام تیرداد که پادشاه ارمنستان بود.

بلخ

از شهرهای خراسان بزرگ و به قدری مهم و مشهور بوده (مانند استخر فارس) که بعداً آن را قبة الاسلام گفتند. و لقب آن بامی, است یعنی درخشان. گویند برامکه از آنجا بوده‌اند. برخی سازندهٔ آن را لهراسب و برخی دیگر اسکندر گفته اند. آن‌را باختر و باختریس نیز می نامیدند (باکتریا). در زمانهای پیش از اسلام بلخ از مراکز دین بودائی و محل معبد معروف نوبهار بود. در دین زرتشتی نیز اهمیت داشت؛ بنابراین معبد نوبهار و بودائی را نباید با آتشکدهٔ بلخ یکی دانست که اغلب به غلط آتشکدهٔ نوبهار گویند. بلخ، امروز جزو افغانستان است و پس از بنای مزارشریف

در ۲۰ کیلومتری آن رو به انحطاط گذاشته است.

بلخ سرزمینی بوده که زرتشت دین به کی‌گشتاسب عرضه کرد. و نام بلخ در فرگرد اول وندیداد آمده است. دین بودا نیز از هند بدانجا آمد و معابد بودائی در بلخ بر پا بود. درآنجا شَمَنهائی به سر می بردند که نامشان در نوشتهٔ مورخ یونانی الکساندر پولی هیستور (۸۰ تا ۶۰ پیش از م) آمده است. میر خواند در روضه الصفا می نویسد که مدفن تهمورس دیوبند در بلخ است. مسعودی می نویسد کیکاوس پایتخت خود را ازعراق به بلخ نقل داد. از لهراسب به بعد صحبت از پایتخت استخر نیست بلکه بلخ پایتخت ایران است. پس از افتادن بلخ به دست تورانیان و کشته شدن لهراسب بود که به‌آفرید* و همای* دو دختر گشتاسب اسیر ارجاسب* شدند و بعداً برادرشان اسفندیار آنها را نجات داد. پس از افتادن خوارزم به دست ایرانیان و بر هم خوردن سلطنت قدیم آن، سرزمین بلخ در عهد هخامنشیان پایتخت خراسان و مقرخَشَتر پاون یعنی شهربان یا مرزبان که نزد یونانیان ساتراپ شده بود گردید. و نوشته اند داریوش سوم درمشرق ایران درخاک پارتها به دست مرزبان بلخ (بسوس) کشته شد. کِتِزیاس معلوم نیست با چه ماخذی زرتشت را پادشاه بلخ نوشته است. شاید منظورپادشاه روحانی و درسرِدانِ جهانی بوده است.

بلعمی

ابوعلی بلعمی (فوت ۳۸۳هـ). از رجال عهد سامانی و پسر ابوالفضل بلعمی است. به اهتمام او تفسیر طبری وتاریخ طبری ازعربی به فارسی ترجمه شد. او منسوب به بلعم، قریه‌ای در مرو است. تاریخ بلعمی از اوست که اقتباسی از تاریخ طبری است و دربارهٔ ایران قدیم نیز مطالبی دارد. دربارهٔ زرتشت نیز نکات نادرستی آورده که سبب اشتباه مورخین بعدی شده است.

بلوهروبوداسف

کتابی دینی و فلسفی گونه و اخلاقی دربارهٔ طریقهٔ هدایت بوذاسف (همان بودا) شاهزادهٔ هندی است که به وسیلهٔ بلوهر زاهد وظاهراً نخست به زبان پهلوی نوشته شده و مشتمل است بر اطلاعاتی از مذهب بودا. بعضی گویند که ترجمه‌های عربی قدیم، از اصل پهلوی این قصه ترجمه شده است. این کتاب به فارسی نیزترجمه شده است.

بمبئی

از مهمترین بنادر هند ویکی از مراکز صنعتی است. بیشتر پارسیان در این شهر سکونت دارند و دارای معبد، مدرسه و تاسیسات و بنگاه‌های خیریه می باشند که فهرست آنها در کتب پرستشگاه‌های شهمردان آمده است.

بنام ایزد

یعنی به نام خدا و این کلمه را درمحل تعجب گویند. و به جهت دفع چشمْ زخم نیز استعمال کنند. چنانکه گویند «نام خدا چه جلد وچالاک است». و گاهی به جهت قسم نیز گفته اند: ماشاالله، چشم بد دور. گاهی بنامیزد هم نویسند.

بنام ستایش

نیایشی است به نام خدا که همه اوقات می توان سرود و با این جمله آغاز می‌گردد: «به نام خدای ستایش می‌کنم، آنکه همیشه بوده و همیشه هست و همیشه خواهد بود. خدای غیب‌دان که اول وآخر ندارد و از همهٔ غائبان غایب‌تر است و در همه جا حاضر و هویدا. خدا یکتاست و نام عزیزش اورمزد. خدای که از خودی خود پیدا شده. همتا ندارد و بزرگ است. و دانا وتوانا وبرهمه چیزقادراست. پاسبان و خلقت کنندهٔ نورها و آمرزنده و رحیم و مهربان و همیشه بیدار و پاک و بینش خوب و داد دهنده. و نماز و ستایش و سپاس گویم به بزرگ خداوندی که همیشه بوده و هست، که آفرینش کرد خود را یعنی از خودی خود پیدا شد...».

بند دین

همان کشتی* و کمربندی است که زرتشتیان روی

سدره* به میان بندند.

بِندوَ

در یسنای ۴۹ بندهای ۱ و ۲ دو بار از او نام برده شده که پیامبر گوید: «دیرگاهی است که بِندوَ از بزرگترین دشمنان من است. اوست که مرا بازمی دارد از رهنمون شدن مردم به دین راستین.» بندو باید نام کسی باشد. کسی از سران دیویسنان* و بزرگان آنها که با زرتشت و آئین او در ستیزه است. برخی از دانشمندان بندو را نام یکی از همین رهبران دیویسنا دانسته و برخی دیگر این واژه را به معنی ناخوش، تباهکار، نابودشدنی، بیماری گرفته اند.

بندوی

یکی از گماشتگان خسروپرویز. در عهد ساسانیان رسم بوده است که پیش از غذا بَرسَم* بگیرند. در شاهنامه مکرراً به این رسم برمی خوریم، از آن جمله است در ضیافت نیاطوس (باید همان تئودوسیوس یا تاییدوس باشد) سفیر روم نزد خسروپرویز. وقتی که بندوی، یکی از گماشتگان پادشاه پیش از غذا با برسم داخل شد و شاه به ذکر باج (باژ) مشغول شد سفیرِ مذکور برآشفته از سر خوان برخاست: بیامد نیاطوس با رومیان/نشستند با فیلسوفان به خوان/چو خسرو فرود آمد از بخت‌یار/اباً جامهٔ روم گوهرنگار/خرامید خندان و برخوان نشست/بشد تیز بندویِ برسم به دست/جهاندار بگرفت باژ مهان/به زمزم همی رای زد دربهان/نیاطوس کان دید انداخت نان/ز آشفتگی بازپس شد زخوان/همی گفت باژ و چلیپا بهم/زقیصر بود برمسیحا ستم.

بندهش

کتابی دینی و تاریخی است. بندهش یکی از کتابهای مهمی است که به زبان پهلوی به دست ما رسیده است. در حدود ۱۳۰۰۰ کلمه است. مطالبی دربارهٔ آفرینش و بعضی اطلاعات تاریخی و جغرافیائی دربر دارد. فصل سی و یکم آن دربارهٔ نواحیِ مهمِ ایرانشهر (کشور ایران) است که مقر کیانیان است. فصل سی و سوم بندهش که یک دوره از تاریخ داستانی ایران را تا آخر دورهٔ ساسانیان نشان می‌دهد دارای اهمیت خاص می باشد و قسمتی از این فصل را دارمستتر* به فرانسه ترجمه کرده و با حواشی و تعلیقات در جلد دوم زند اوستای خود به سال ۱۸۹۲م در پاریس منتشر کرده است. بندهش به فرانسه، انگلیسی و آلمانی مکرّرترجمه و منتشر شده است. نسخهٔ کامل آن به وسیلهٔ اَروَاد تهمورس دینشـاه انکلساریا* دربمبئی انتشاریافته است. بندهش همان کتاب پهلوی دین آگاسی (آگاهی) می باشد. کتاب بندهش را نخستین بار انکیتل دوپرن* از هند به اروپا برده و به سال ۱۷۷۱م به زبان فرانسه درپاریس منتشر کرده است. از روی نسخه‌ای که در کپنهاک بود، وسترگارد در سال ۱۸۵۱م بندهش را مطابق اصل چاپ سنگی کرده، منتشر ساخت. مارتین هوگ* در سـال ۱۸۵۴م و اشپیگل* در سال ۱۹۶۰م بخشهائی از آن را به آلمانی ترجمه ومنتشر ساختند. وویندیشمان در سال ۱۸۶۳م کتاب را با متن وحواشی منتشر کرد. ترجمهٔ دیگری نیز ازاین کتاب به آلمانی همراه با متن پهلوی و ترانویس فارسی و یک لغت‌نامه به توسط یوستی* در سال ۱۸۶۸م چاپ سنگی شد. کتاب بندهش، به بندهش هندی و ایرانی قسمت می‌گردد. اختلاف آن دو را از روی موضوعشان می توان حدس زد. بندهش بیشتر دربارهٔ آفرینش جهان از آغاز تا انجام گفتگو می نماید. بندهش ایرانی به ۴۶ فصل قسمت می‌گردد و مطالبش بیش از بندهش هندی است. وست آن را درسال ۱۸۸۰م در آکسفورد ترجمه نموده است.

بنگهه

بنگ. در بند ۵۷ ارد یشت دربارهٔ زنان بدعمل و روسپی (جهیکا*) و آنان که جنین پس می اندازند سخن رفته و در فرگرد ۱۵، بند ۱۴ نیز از زنانی که داروئی به کار برده جنین را می افکنند سخن رفته است. در این بند ازچهار دارو یا گیاه که شیرهٔ آنها از

برای جنین افکندن به کار می رفته اسم برده شده که از آن جمله است بنگ که در اوستا بَنگهه و در پهلوی مَنگ می باشد. بَنْج و مَنْج هم معرب بنگ و منگ است. چرس یا حَشیش از همین گیاه که درلا تینی آندیکا یا Camalis Sativa استخراج می‌گردد. در فرهنگها بَنگ بذرا لبنج ضبط شده. معانی دیگر هم برای آن آمده است.

بنونیست، امیل **E.Benevensite**

دانشمند و اوستاشناس فرانسوی که برای بررسی لهجهٔ مراغیان رودبار قزوین مسافرتی هم به آنجا کرد. او استاد صرف و نحوتطبیقی در کولژ دوفرانس و متخصص در مطالعات ایرانی بود. آثار فراوان دارد که از آن جمله است صرف و نحوسُغدی، دین ایرانی قدیم، مُغها در ایران قدیم، متون سغدی، کتاب صرف ونحوفارسی کهن.

بنی اسرائیل

نام عمومی قوم یهود. اسرائیل یعنی کسی که همراه خدا می‌جنگد، و اسمی است که در تورات به یعقوب پیامبر داده‌شده و فرزندان او را که همان عبرانیان یا قوم یهود باشند بنی اسرائیل می نامند. دوازده قبیله یا اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل راوبین، سمون، یهودا، زبولون، یساکار، دان، جاد، اشیر، نفتالی، بنیامین، افرایم، منسی، به نام ده پسر و دو نواده (پسران یوسف) یعقوب نامیده شده‌اند. برای سبط سیزدهم، هنگامی که در زمان سلطنت رجبعام مملکت بنی اسرائیل قسمت شد، بخش شمالی آن به نام اسرائیل و بخش جنوبی به نام یهودا خوانده شد.

بنی لخم

خاندان بنی لخم، سامی نژاد و گویا از جنوب سرزمینهای عرب نژاد، از خاکِ یمن باشند که نسبتاً از تمدنی بیشتر برخوردارند، اینان به سرزمین سواد یا عراق کنونی مهاجرت کرده، در مرز و بوم نجف و کوفهٔ کنونی، شهریاری به هم رسانیدند. پایگاه این شهریاری در شهر حیره* در یک فرسخی جنوب کوفه بود. از این شهر تا به نجف بیش از یک ساعت سواره راه نبود. این شهر در کرانهٔ دریاچه‌ای بود که امروزه خشک است و از سوی دیگر به ریگزار یا کویر پیوسته بود. ملوک بنی لخم، دست‌نشانده (واسال) ساسانیان بودند و همیشه خدمتگزار اینان و هماره وفاشناس بودند. بهرام گور* در کودکی نزد آنان پرورش یافت و قصرهای خورنق* و سدیر* که آنان ساختند در تاریخ و ادبیات معروف است.

بنی نوبخت

ر. ک. نوبختیان.

بوئیتی

دیو بت‌پرستی. واژهٔ بوئیتی سه بار با واژهٔ دیو یکجا آمده است: بوئیتی دَیوَ. در بندهای ۱ و ۲ و ۴۳ در فرگرد ۱۹ وندیداد از آن یاد شده است. دارمستتر بدون هیچ دلیل محکمی مایل است آن را با بودا یکی بداند. از معنی فقرات وندیداد برمی‌آید که بوئیتی دیوی است که مردم را به بت‌پرستی وادارمی‌کند. در تفسیر پهلوی وندیداد بوئیتی دَیوَ، بُتِ شیدا ترجمه شده که در فارسی به معنی آشفته و دیوانه است. کلیهٔ پروردگاران آریائی که مزدیسنا بر ضد ستایش آنهاست و همه در اوستا دیوها و پروردگاران باطل نامیده شده‌اند درمیان هندوان ستایش می شده و تا به امروز هم ستایش می شوند. علاوه بر وندیداد در کتاب هفتم، باب سوم، بندهای ۳٦ تا ۳۹ هم از دیو بوئیتی یاد شده است. در وندیداد، فرگرد ۱۹ بند ۴۳ بوئیتی با گروهی از دیوها با هم ذکر شده‌اند. ر. ک. بت.

بوئیذی

در فرگرد ۱۱ وندیداد، بند ۹، از دیوی موسوم به بوئیذی و مادهٔ او بوئیذیژا نام برده شده که احتمال می رود ترکیبی دیگر از بوئیتی* باشد.

بوپ

یکی از دانشمندان اوستاشناس آلمانی که به سنجش زبانهای هند و اروپائی پرداخت و پیوستگی زبانهای

آریائی هند و ایرانی به یکدیگر را هویداتر کرد.

بوجَسْ رَوَ

در یشت سیزدهم یک بار ذکرش آمده و فروهرش ستوده شده است.

بوجی

با چند نام دیگر در بندهای دو و سه از یشت چهارم آمده است. به درستی معلوم نیست آیا از این اسامی بیماریهائی اراده شده‌اند یا دیوهائی. مطابق ماخذ مذکور هرگاه کسی به هنگامهای ویژه اسامی امشاسپندان را بارها یاد کرده و کلام مقدس را زمزمه کند دیو نَسو از وی گریزان شود و هَشی °، بَشی °، سَئینی °، بوجی از وی دور شوند. میان این نامها تنها نَسو را می شناسیم که به معنی لاشه و مردار می باشد و به موجب ویدیودات° دیو نَسو از دیوان خطرناک است.

بوختن

به معنی رستگار ساختن، رهانیدن، نجات دادن و بوختار به معنی نجات دهنده و رهاننده است.

بودا

بودا (در سانسکریت یعنی روشن و آگاه)، شهرتِ گاوتمه یا گوتمه سِدهارته موسس آئین بودا بوده. سرگذشت او توام با افسانه هاست. تاریخ تولد او را حدود ۵٦۳ ق.م و وفاتش را در ٤۸۳ ق.م نوشته اند. پدرش از قبیلهٔ ساکیا و مردی ثروتمند و فرمانروای ناحیه ای نزدیک نپال در شمال بنارس کنونی بود. بودا در رفاه می زیست. ازدواج کرد و صاحب پسری شد، ولی در ۲۹ سالگی بدبختی نوع بشر را دریافت و به دنیا پشت پا زد و زاهد شد. سرانجام در بوده گایا، در زیر یک درخت بو یا (انجیر معبد) «اشراق عظیم» بر وی تابید و اصول آئین بودا را به او الهام کرد. نزدیکِ محلی که برطبق روایات مولد او بوده است، در سال ۱۸۹٦ میلادی یک استل و در سال ۱۸۹۸ میلادی ظرفی پیدا شد که هر دو از زمان پیش از ۲۵۰ق.م است؛ می‌گویند آن ظرف محتوی بقایای اوست. آئین بودا یکی از ادیان بزرگ جهان است. درآغاز شبیه به آئین برهمائی بود و با آن ارتباط نزدیک داشت ولی ظاهر پردازی آن کمتر بود و به ترک نفس و ترحم بیشتر توجه داشت. چهار اصل مهم بودا این است: زندگی رنج است. منشاء رنج آرزوی نفس است. چون آرزوی نفس زایل شود رنج به پایان رسد. راه زایل ساختن آرزوی نفس سلوک در طریقت است.

ارکان هشتگانهٔ طریقت عبارتند از: اعتقاد درست. ارادهٔ درست (ترک لذات جسمی؛ خودداری از آزار جانوران و غیره)، گفتار درست و رفتار درست. معیشت درست. کوشش درست. اندیشهٔ درست. خلسه و حال درست. غایتِ مرد دیندار آن است که از وجود به نیروانا (در سانسکریت: نابودی) یا عدمِ سعادت‌آمیز پناه ببرد. فردِ انسانی مرکب از عناصری است که قبل از او بوده است و هنگام مرگش از هم جدا می شوند ولی باز ممکن است به نحو مشابه به یکدیگر بپیوندند. انسان می تواند از این سلسله وجود به وسیلهٔ زندگی دینی رهائی یابد. بوذاسف هم همان بودا است.

بوذْرَ

در جدول اسامی یشت سیزدهم، فروهر بوذر، پسر داژگراسپ ستوده شده است.

بوراندخت

یا پوراندخت. یکی از دو دختر خسروپرویز است که در دوران آشوب و هرج و مرج بعد از خسروپرویز و شیرویه به پادشاهی رسید. از لحاظ لغوی عده‌ای می‌گویند بوران صحیح است نه پوران، زیرا بور به معنی سرخ است و بوراندخت یعنی درخت گلرنگ، گلگون یا سرخ رنگ مانند سهراب° یعنی سرخاب. بوراندخت در سال ٦۳۱ میلادی، ۱۰هـ درگذشت.

بورشسف

همان پوروشسب° پدر اشوزرتشت می باشد.

مسعودی در کتاب التنبیه والاشراف می نویسد: «زرادشت پسر بورشسف در ابستا، کتابی که به او الهام شد، خبر داده که پس از ۳۰۰ سال به مملکت ایران آشوب بزرگی روی خواهد داد بدون اینکه دین آن منهدم شود.»

بَوْری (ببر)

بوری اوستائی به معنی ببر نیز هست و در بند ۱۲۹ آبان یشت آمده است. منظور ببر بزرگ، آن جانور درنده نیست، بلکه جانوری است شبیه به گربهٔ دشتی که آن را وَبْر نیز گویند. این جانور به مناسبت رنگ مخصوصش چنین نامیده شده. در زبان فرانسه به کاستور موسوم است. پوست آن بسیار قیمتی است. و دو غده در زیر دم دارد که در طب به اسم کاشتورئوم معروف است و از داروهای پربهاست و آن عبارت است از دو نافهٔ خوشبو که در طب قدیم ایرانی نیز به اسم جُندبیدستر معروف بود، و به فارسی آش بچگان گویند. برهان دربارهٔ قُنْدُز، حیوانی که از آن جندبیدستر استخراج می‌کنند می نویسد: «قندز جانوری است شبیه به روباه. و پوستی باشد که سلاطین پوشند و کلاه نیز سازند. و بعضی گویند جانوری است شبیه به سگ. و در ترکستان بسیار است. و بعضی دیگر گویند سگ آبی است و آش بچها که جُندبیدستر باشد خُصیه او است.» برهان دربارهٔ ببر می نویسد: «جانوری باشد صحرائی شبیه به گربه، و از پوستِ آن پوستین سازند و در پهلوی بَوْرَک و بَفْرَک و در فارسی وَبْر و ببر شده است. این‌جانور به خصوص دم بزرگ و پهنی دارد اما بی مو.» در علمِ جانورشناسی می خوانیم که قسمت عمدهٔ معماری این جانور برای ساختن لانه دومرتبهٔ منظم و مرتب در کنار رودها به واسطهٔ همین دم انجام می‌گیرد. از فقرهٔ ۱۲۹ آبان یشت برمی آید که از زمانِ بسیار قدیم ایرانیان از پوستِ ببر لباس می ساخته اند. فردوسی در خصوص هوشنگ می نویسد که او است کسی که از پوست جانوران پوشاک ساخت: ز پویندگان هر که مویش نکوست/ بکشت و از ایشان برآهیخت پوست/چو سنجاب و قاقُم چو روباهِ نرم/چهارم سمور است کش موی گرم.

هردوت هم از لباس پوستین خبر می دهد. بندهش، ببر را از اقسام سگ می شمارد و در فصل ۱٤، بند ۱۹ می نویسد که ده قسم سگ موجود است و از آن جمله از بورک آپیک (وَبر آبی) اسم می برد و به ویژه قید می‌کند که آن را نیز سگ آبی گویند. حتی گفته‌اند جامهٔ ناهید از سیصد پوست ببر می باشد لذا لابد همین حیوان کوچک منظور بوده نه ببر معروف. باز از ببری سخن رفته که ٤ بچه زاید. در جانورشناسی نیز آمده که این جانور معمولاً ۳ تا ٤ بچه می زاید و مدت حمل آن ٤ ماه است. ببر در ایران قدیم زیاد بوده است. بنا به آنچه پولاک می نویسد هنوز هم در رودهائی که به خزر می ریزد این جانور دیده می شود. رستم هم جامه ای داشته مشهور به ببر بیان که از پوست ببر بوده. معنی بیان را نمی دانیم.

بوری

این واژه گذشته از معنی ببر یا گربهٔ وحشی اشاره به سرزمین بابل * است که در گذشته در غرب ایران و از همسایه های ایران بوده و در کتیبه های هخامنشی بابیروش شده است.

بوزدپدر کی آذر

(کی آذربوزد). در زمانِ ساسانیان عده ای از مفسرین و شارحین کتاب زند و اوستا اقدام به گردآوری اوستای پراکنده کرده و تفسیرهائی به زبان پهلوی نوشتند که بوزد پدر یکی از آنان است. پرفسور آرتور کریستنسن نام بعضی از مفسرین و شارحین عهد باستان را در کتاب ایران در زمان ساسانیان آورده است. بدین شرح: ابهرگ، مگوشنسب، گوگشنسب، کی آذر بوزد، سوشیانس، روشن آذر هرمزد، آذرفرنبغ، نرسی، مذوگماه، فرخ افروغ، آزادمرد. ظاهراً اکثر این مفسرین در اواخر عهد ساسانی می زیسته اند.

بوشاسپ

بُشاسب، بوشاسف، بوشنیست. خواب یا دیو خواب است که تنبلی آرد. در بند ۹۷ مهریشت، در وندیداد، فرگرد ۱۱ و ۱۸، واشتادیشت، بند ۲ ار او اسم برده شده. درپهلوی و فارسی بوشاسب و در اوستا بوشیانست گویند. در فرهنگهای پارسی نیز این کلمه ضبط شده و به معنی خواب و رویا گرفته اند. در وندیداد، فرگرد ۱۸ آمده است: «خروس° در سپیده‌دم آواز بلند نموده می‌گوید ای انسان برخیز، نماز اشا (نماز معروف اشم‌وهو°) به جای آور، به دیوها نفرین فرست، اگر نه، دیو درازدست به شما غالب آمده و دوباره جهان خاکی را که درسپیده دم بیدار گشته، به خواب انداخته گوید ای انسان خوش بخواب، هنوز وقت برخاستن تو نرسیده، ترا با آن سه چیز بهتر از همه، یعنی اندیشه و گفتار و کردار نیک کاری نباشد، ترا جز با اندیشه و گفتار و کردار زشت کاری مباد.» غالباً بوشاسپ با صفت دَرِغوگَو یعنی درازدست آمده است.

بوشر

کلنل آرتور بوشر. یکی از نویسندگانی است که ماجرای آنابازیعنی بازگشت ده هزار نفری مزدوران یونانی از پیکار با کوروش کوچک پس از نبرد کوناک را شرح داده است. پایه کار او نوشتهٔ مورخ مشهور گزنفن به نام آنابازاست.

بولسارا

یکی از دانشمندان پارسی است که ماتیکان هزار داتستان° را به انگلیسی برگردانده است.

بومیه

صفت است؛ یعنی خاکی و زمینی. باید از کلمهٔ بوم به معنی خاک مشتق شده باشد. و بومیه کوهی است که در بند ۲ زامیادیشت هفتمین کوه شمرده شده است.

بوناک J.Baunack

یکی از اوستاشناسان است که سه دعای معروف اشم‌وهو°، یتااهو و ینکهه هاتام° را نظم می داند. در صورتی که گلدنر اشم‌وهو را نثر و یتااهو را نظم می داند. باری میان خاورشناسان درنظم و نثر بودن این نمازها اختلاف است.

بهار، مهرداد

یکی از استادان زبانهای پهلوی و اوستائی دانشگاه و دارای تالیفاتی است که برگردان از پهلوی می باشد. او واژه‌نامه چند کتاب پهلوی را به فارسی برگردانده است. فرزند ملک الشعراء بهار است.

به‌آفرید، به‌آفرین

نام خواهر اسفندیار پسر گشتاسب که ارجاسب او را با خواهر دیگرش همای یا هماک به اسارت برد. در اوستا (گوش یشت) به‌آفریذ (واریذکیا) آمده است. در شاهنامه مفصلاً از گرفتاری این دو دختر به دست ارجاسب و محبوس شدنشان در روئین دژ و آزادیشان وسیلهٔ برادرشان اسفندیار گفتگو شده است: ببردند پس دخترانت اسیر/چنین کارِ دشوار آسان مگیر/اگر نیستی جز شکست همای/خردمند را دل برفتی ز جای/دگر دختر شاه به‌آفرید/که بادِ هوا هرگز او را ندید/که از تخت زرینش برداشتند/برو باره و طوق بگذاشتند.

بهافرید

فوت ۱۳۱هـ. رئیس فرقهٔ معروفِ بهافریدیه و مدعی نبوت که در اواخر عهد بنی امیه در خواف نیشابور پدید آمد و به امر ابومسلم خراسانی کشته شد. بهافرید پسر ماه‌فروردین و از اهل زوزن بود. او هفت سال به چین بود و چون بازگشت در خواف به دعوی پیغمبری برخاست و چون نبوت زردشت را تصدیق داشت عده‌ای از زرتشتیان خراسان بدو گرویدند و او کتابی به‌پارسی برای پیروان خود آورد. خلاصه‌ای از تعالیم و عقاید او را که درواقع اصلاح و تجدید نظری در دیانت زرتشت بوده است ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه آورده‌است.

گویند موبدان و هیربدان خراسان در نیشابور از

او به ابومسلم شکایت بردند که او دین اسلام و مجوسیت هر دو را تباه کرده است و ابومسلم او را کشت. قولی هم هست که او قبول اسلام کرد و سپس مرتد شد و به همین سبب به قتل رسید. آئین و مذهب این فرقه درواقع اصلاح و تجدیدنظری در دین زرتشت بوده است. نویسندگان ملل و نحل این فرقه را یکی از چهار فرقهٔ مجوس شمرده‌اند. بهافریدیه ظاهراً تا زمان ابوریحان بیرونی وجود داشته‌اند و منتظر و معتقد به بازگشت بهافرید به عالم بوده‌اند. چون آئین این جماعت درواقع بدعت تازه‌ای در دین مجوس بوده علمای اسلام آنها را قبول نداشته و ظاهراً سبب عمدهٔ از بین رفتن آن فرقه نیز همین نکته بوده است.

بهتَرَک

نام سالهای سیزده ماهه بود. پارسیان پیش از ظهور اسلام از کبیسهٔ ۱۲۰ سال اعتبار می‌کرده‌اند، یعنی بعد از هر ۱۲۰ سال یکسال را سیزده ماه می شمرده‌اند و آن را بهترک می‌نامیده‌اند، و این سال در زمان هر پادشاه که واقع می‌شد دلیل بر شوکت و عظمت آن پادشاه بود. چنانکه درزمان نوشیروان واقع شد و در آن سال دو اردیبهشت وقوع یافت. گویا بهترک مصحف بهیزک* باشد.

بهدین

در آئین زرتشتی بهدین به زرتشتی اطلاق می شود چنانکه دربعضی بخشهای اوستا نیز دین و آئین بهی آمده است. در هاتِ ۶۰ به خاندان بهدین و پارسا درود فرستاده شده و خوشی درخواست شده است. بهدین به معنی مرید و شاگرد و پیروِ رَد* نیز آمده، و معادل است با رَتونیه که در اوستا یعنی مرید رَد یا هاوشت یعنی شاگرد و پیرو و به معنی امت هم گرفته‌اند. لهجهٔ بهدینی نیز لهجهٔ زرتشتیان را گویند.

بهرام

در اوستا و تاریخ به نام بهرام (و نیز وهرام و ورهرام) زیاد برمی خوریم که برخی از ایزدان بوده‌اند وبرخی از فرمانروایان و پادشاهان، و نیز نام ستاره مریخ است، که در زیر از یک یک آنها جداگانه یاد می‌کنیم.

بهرام

که وهرام و ورهرام نیز گفته‌اند، درمیان گروهِ ایزدان مزدیسنا، ایزد پیروزی و یکی از یادگارهای بسیار شایان توجهٔ روزگار آریائی است. روز بیستم ماه به نام او خوانده شده است. این ایزد در اوستا ورِترغن* خوانده شده است. بهرام یشت که یکی دیگر از سرودهای نغز و دلکش اوستاست از آن اوست. بسا خود واژه بهرام به معنی پیروزگر گرفته شده، و صفت آورده شده ازبرای سوشیانت*، هوم*، سروش* و جز اینها. ورترغَن مرکب است از ورِثْرَه (پیروزی) و غَن (کشنده و زننده)، که با مقایسه با سانسکریت ووداهمتای ایندرَه خداوند پیروزی در ودا است که اژدهائی را کشت.

چون ایرانیان ازبرای هرچیزنیک ونغزو سودمند ایزد نگهبانی قائل می شدند ورترغن هم ایزد پاسبان پیروزی و رستگاری گردید و به جای ایندره نزد ایرانیان ستوده شد؛ به ویژه ایرانیان پهلوان ورزم آما به او روی کرده و پیروزی خود را در کارزار از او درخواست می داشتند. همین واژهٔ اوستائی است که در فارسی بهرام و در پهلوی ورهرام شده است. و ستارهٔ مریخ را هم، که در لاتین به نام پروردگار جنگ، مارس، خوانده می شود، بهرام خوانده‌اند. در زبان ارمنی، وهاگن همان بهرام است. ایزد بهرام، یارمهر* ایزدِ پیمان است. دربند ٤۷ بهرام‌یشت بهرام با مهر و رشن* جلوه‌گر است و جویاست که فریبندگان مهر یعنی مردمانِ پیمان‌شکن و مهر و عهدنشناس را بسزا رساند و خوار شمرندگان رشن یعنی عدالت را دچار درد و رنج و گزند کند. در ارمنستان، بهرام به اسم وهاگن به جای نیم پروردگار یونانی هرقل (هراکلیوس، هرکول) مقام و منزلتی پیداکرده و از برای او مجسمه می ساخته‌اند و به یاد

مفاخر او اشعار می سروده اند. نگهبانیِ روز بیستمِ ماه سپرده شده به بهرام ایزد پیروزی است، زرتشتیان آن روز را جشن گرفته به پرستشگاهِ آتش بهرام و زیارت اماکنی به نام شاه ورهرام ایزد می روند. در مینوخرد آمده که روان در روز چهارم پس از وفات در سپیده دم به همراهیِ سروش پاک و باد و بهرام نیرومند (آماوند*) به پل چینود* می رسد. آنجائی که هر نیکوکار و گناه کاری باید از روی آن بگذرد.

گیاه سیسنبر مخصوص به ایزد ورهرام است. به یک قسم بیدمشک اسم این ایزد را داده و بهرامَج (بهرامَک) نامزد کرده اند. یشت چهاردهم که بهرام یشت* نام دارد یکی از قصاید رزمی قدیم است که در شرح بهرام یشت ویژگیهای آن خواهد آمد.

از ستایش سیروزهٔ کوچک دربارهٔ ایزد بهرام:

اماوند نیک اندام و نیک رسته پیروزگر هرمزد داد و شکستار، برای بر روشنی [معنی این واژه را اغلب ملت و امت دانسته اند.]

[ایزد بهرام، اماوندی او شکوه، و نیک اندامی او نیک رستی تن بهر، و پیروزگری او شکست بی دینان و شکستاری او این که هر دام بد را چنین شکست دهد.]

از سیروزهٔ بزرگ:

اماوند نیک اندام نیک رسته را می ستایم. پیروزگر هرمزدداد را می ستایم [ایزد بهرام] و نیز شکستار برای بر روشنی را می ستایم.

از ستایش بهرام:

ستایم و خوانم دادارِ هرمزد رایومند فرهمند و امشاسپندان را. سپاس دارم از هرمزد مهربان کرفه گر که فراز آفرید تو بهرامِ دِرفشدار پیروزگر کیهان داشتار پر پیروزگرِ کُشنده دشمنان، دیوان، بدان که به زور، نیرو اماوندی و پیروزگری دادارِنیک آفریده شده ای و بپائی همه راهها را از کیکانِ [طرفدارِ کویها و از دشمنان زرتشت و دین او]، دزدانِ، گرگان و خرفستران، راهزنان، ستمگران، دیوان، دروجان، جادوان، پریان و دیگر آزاردهندگان، گناهکاران و گزند رسانندگان که بمانند در خانه، دشت، کوه و بیابان، رود، دریا و اندروا [در هوا] و در سوراخ و جاهای شکسته اند تو تند و نیرومند اپرویز و پیروزگر[ی] و در جنگ و رزم و کارزار دلاوران زین افزار پوشنده ای که با چیرانتر کوشند و هم پیروزگری بهان و بدان به همراهی و یاری تو بهرام، پیروزگر ارتشتاران است که به هر کس [که خواهی] برسی، چون سود بزرگ بدان را هرمزد بسیار آگاه داند که او را آنگونه پر زور و پیروزگر آفرید هرمزد که چون نیز دو سپاه به شهری به هم جنگند و نیز بسیار مر [عدد، شماره] بزنند بهدین بربددین پس پیروزگری و چیری به آن سپاه دهد که به شهر سودمندتر [است]. خواهم از دادار هرمزد مهربان به همراهیِ بهرام اماوندِ زیبای خوش اندام پیروزگر هرمزد داد، در راست روشنی و نیز در جنگ و کارزار و هم در دادستان [قضاوت] جنگمند و پیکار با [مر] کسی مرا بر او چیری و پیروزی و پیروزگری باشد.»

بهرام

نام ستاره مریخ که مکان او آسمان پنجم است.

بهرام

از پهلوانان داستانی، فرزند گودرز و برادر گیو و در لشکرگاه سیاوش بود، و سیاوش هنگام رفتن به نزد افراسیاب سپاه را بدو سپرد. بهرام در دوران فرمانروائی کیخسرو به دست تژاو کشته شد.

بهرام

از نویسنده های دینکرد، (۲۱۸-۱۹۸هـ). دینکرد که در زمان مأمون نوشته شده بود بعدها به وسیلهٔ عده ای دیگر رونویسی و الحاقاتی به آن افزوده شد، یکی از این الحاقات که الحاقیهٔ سوم نامیده شده به خط بهرام موصوف بالا است و در آن چنین یاد شده: «به خط بهرام پسر ماه ونداد پسر رستم پسر انوشیروان پسر رستم ترک آبادی که نویسندهٔ الحاقیه دوم را به دعای خیر یاد می نماید، در روز تشتر از ماه بهمن سال ۱۰۳۸ یزدگردی (مطابق با هیجدهم اگوست ۱٦٦۹م) گواهی و امضاء گردیده است.»

بهرام آذربهان

نام موبدِ انوشیروان (ولف).

بهرام اول ساسانی

چهارمین پادشاه ساسانی و فرزند شاپور اول (جلوس ۲۷۲، درگذشت ۲۷۶م). در زمان پادشاهی بهرام اول و در سال ۲۷۳ سال اول پادشاهی او، مانی به فتوای پیشوایان مزدیسنا در گندشاپور به دار آویخته شد. ر. ک. مانی.

نقش برجسته ای از بهرام در کوه‌شاپور هست که او را در حال گرفتن حلقه پیمان نشان می‌دهد.

بهرام پژدو

همان زرتشت بهرام پژدو شاعر زرتشتی است. اهل خواف خراسان و به قولی اهل ری بوده. ظاهراً اواخر سلطنت سلطان‌محمدخوارزمشاه را درک کرده و حتی تا عهد هلاکوخان و پسرش اباخان در قید حیات بوده و درگذشت او بعد از ٦۷۷ هـ بوده است. از آثار وی آنچه باقی است: منظومه‌های ۱. زرتشت‌نامه شامل ۱۵۷۰ بیت متضمن سرگذشت و ظهور سوشیانت؛ ۲. ارداویرافنامه؛ ۳. منظومه‌ای در باب زرتشت و هزاره‌های زرتشتی؛ ٤. داستان چنگرنگهاچه، مبنی بر مناظرهٔ او با زرتشت؛ ۵. داستان شاهزادهٔ ایران و عمر خطاب شامل ۵۵۸ بیت که در آن از آبادانی ایران سخن می‌گوید؛ ٦. خمسهٔ زرتشت که ظاهراً مجموعه یا منتخبی از مجموعهٔ منظومه‌های پنجگانه مذکور در فوق می‌باشد.

بهرام پسرفرهاد پسر اسفندیار

نویسندهٔ کتابی موسوم به شارستان چهارچمن * که در حدود ۱۰۳٤هـ می زیست و از پیروان آذرکیوان * بود. آذرکیوان با یاران و پیروانش از فرقهٔ دینی آبادی یا سپاسی بودند. این طریقه چنانچه از دساتیر * پیدا است به هیچ روی سازشی با دین زرتشتی ندارد.

بهرام پشوتن سنجانا.

یکی از کسانی است که مقدمه بر ترجمهٔ جلد اول دینکرد نوشته و یکی از اوستاشناسان پارسی و پسر پشوتن سنجانای معروف می‌باشد.

بهرام پنجم، بهرام گور

بهرام گور ساسانی (۴۳۸-۴۱۷م) پسر و جانشین یزدگرد اول بود. پس از یزدگرد، بزرگان شاهزاده‌ای را به نام خسرو به تخت نشاندند، بهرام که از کودکی در حیره * نزد نعمان بن منذر * پادشاه آن دیار پرورش یافته بود بـه یـاری او تاج و تخت را به دست آورد. در ۴۲۱م جنگی بین او و امپراطور روم درگرفت، فرماندهیِ سپاه ایران با مهر نرسی بود، به موجب صلح‌نامه‌ای که در ٤۲۲ امضاء شد ایرانیان در کشور خود به عیسویان آزادی دینی دادند و رومیان هم همین حق را برای زردشتیان مقیم بیزانس قائل شدند. هیچ یک از پادشاهان ساسانی غیر از اردشیر بابکان و خسرو انوشیروان مانند بهرام محبوب عام نبوده است. یزدگرد دوم جانشین او است. قصرهای خورنق * و سدیر که نعمان برای بهرام ساخته بود در تاریخ و ادبیات ما بسیار نامبردار است. ر. ک. بنی لخم.

بهرام گور و آذرگشسب: رسم بود که پادشاهان پیش از آن که به میدان جنگ بروند از برای درخواست پیروزی و کامیابی به آذرگشسب می‌رفتند؛ بهرام گور پیش از آن که به نبرد خاقان درآید، با سران و بزرگان ایران به آذربایجان رفت و در آذرگشسب به نماز و ستایش ایستاد و پس از شکست خاقان (پادشاه هیتال) زر و گوهر فراوان به گنجینهٔ آذرگشسب بخشید آنچنانکه فردوسی گفته: بفرمود تا تاج خاقانِ چین/به پیش آورد موبد پاکدین/گهرها که بود اندر آن آزده/بکندند و دیوار آتشکده/به زر و به گوهر بیاراستند/سر تخت آذر بپیراستند.

طبری نیز مانند فردوسی گوید که بهرام گور پیش از رفتن به جنگ خاقان به آذربایجان رفت و در آتشکدهٔ آنجا به ستایش پرداخت و پس از شکست دادن دشمن و گرفتن کشورش و بدست آوردن تاج و دیهیم وی، فرمود که یاقوت و گوهرهای دیگر تاج خاقان و شمشیرش را که به مروارید و گوهرهای دیگر

درنشانده بود و بسیاری از زینتهای دیگر او را به آتشکدهٔ شیز بخشیده و خاتون، زن خاقان (ملکه هیاطله) را به خدمت آن پرستشگاه گماشت.

بهرامجی رستمجی

نامبرده موبد بزرگ کَدمی (قدیمی به گفتهٔ هندیها) بمبئی بود. و کسی است که با دستور جاماسب جی منوچهرجی * برای مدتی درازنسخهٔ ناقص دینکرد را به وست * خاورشناسِ معروفِ پهلوی‌دان انگلیسی عاریه داد تا رونوشتی از آن بردارد که نامبرده نیز بهره‌برداری کرده و بعداً نسخه‌ای از کتابِ سوم دینکرد را برای او تهیه کرد.

بهرام چوبین یا بهرام ششم

در ۵۸۸م که خبر تاخت و تاز ترکان به هرمز چهارم رسید وی بهرام را به ترکستان فرستاد و او مهاجمین را مغلوب و باجگزار ایران کرد. بعداً که بهرام مغلوب رومیان شد هرمز به طرز موهنی او را خلع کرد که بهرام عصیان کرد. هنگامی که خسروپرویز پس از کشته شدن پدرش هرمز چهارم در سال ۵۹۰م به پادشاهی رسید رشته کارها گسیخته شد. بهرام چوبین که یکی ازسرداران بزرگ و دلاور پـدرش و از خاندان نامور مهران اشکانی بود خود را شاه خواند. و چون مردی کارآزموده و دلیر بود بیشتر سپاهیان ایران به سوی او رفتند و در جنگی که بین پرویز و بهرام چوبین درگرفت (حدود حلوان یا قصرشیرین امروزی) خسرو شکست خورد و به سرزمین سوریه شتافت. در رو بروئی دیگر به سرداریِ بندوی، خالوی خسرو، سپاهیان بهرام فراری و خودش نیز به ترکستان گریخت و در آنجا به دست نوکر خاقان که تطمیع شده بود با دشنه زهرآگین کشته شد. خسروپرویز به هنگامی که می خواست به نبرد بهرام چوبینه برود یک ماه در آذرگشسب * به نیایش پرداخت و با سپاهیانش در آنجا به سر برد و آذوقه فراهم کرد و در آنجا از خداوند پیروزی و یاری درخواست کرد. به باژ اندر آمد به آتشکده/ دلش بود یکسر به درد آزرده/بشد هیربد زند واستا به دست/به پیش جهاندار ایزد پرست/همی گفت کای داور داد پاک/سر دشمنان اندر آور به خاک.

جنگهای خانمان‌برانداز خسروپرویز با بهرام چوبین حکومت را به ضعف برد که بر اثر تندبادی خاموش شد. گویند گردویه، خواهر یا زن زیبای بهرام که بسیار دلیر و هوشمند بود از دیدن کالبد به خون خفتهٔ بهرام خروشی برکشیده گفت: «چنین است سرانجام کسی که به خداوندگارش خیانت کند.» همین زن است که پرویز او را به همسری خود برگزید. فردوسی در شاهنامه، بهرام را نوادهٔ گرگین خوانده است. بهرام چوبین را پسری بود به نام مهران او را هم پسری بود به نام سیاوخش. سیاوخش از سوی یزدگرد سوم فرمانگزار و شهریار ری بود و سرداری لشکریان ایران را در زادگاه خود داشت. فرخان که یکی از بزرگان و دهگانان بود با سیاوخش دشمنی داشت همینکه سپاه تازی به فرماندهی حذیفهٔ یمانی به نزدیکی ری رسید، فرخان نمک‌نشناس خود را به نعیم فرماندهٔ عرب رسانید و خود با ده هزار عرب به شهر درآمد که هزاران تن از مردم ری به خاک و خون خفتند و ذخیرهٔ هنگفتی که نوشته‌اند کمتر از اندوختهٔ تیسفون نبود در شهر باستانی ری به غارت تازیان رفت.

بهرام چهارم

(۳۸۸ - ۳۳۹). پادشاه ساسانی، پسر شاپور ذوالاکتاف و جانشین شاپور سوم. درزمان او ایران و روم، ارمنستان را طوری تقسیم کردند که قسمت شرقی و وسیعتر تحت حمایت ایران و بخش غربی تحت تسلط رومیان قرار گرفت. جانشین او یزدگرد اول است. بهرام چهارم ملقب بود به کرمانشاه (پادشاه کرمان).

بهرام دوم

(۲۹۲-۲۷۵م). پنجمین پادشاه ساسانی. چهار سنگ‌نبشته از کرتیر * موبدان موبد ایران در روزگار شاپور و بهرام دوم، به زبان پهلوی به جای مانده است که کهنترین نوشته های پهلوی است.

در سر مشهد نیز آثاری از بهرام دوم بجای مانده است. بیشتر سنگنبشته های پادشاهان اول ساسانی به سه زبان و به سه خط است: پهلوی اشکانی یا پارتی، پهلوی ساسانی یا پارسیک، و یونانی. در زمان بهرام دوم جنگ با رومیان پیش آمد که با مرگ قیصر روم خاتمه یافت. برادرش هرمز، فرمانفرمای خراسان،به همراهی سکاها و کوشانیان طغیان کرد که شورش او خاموش و سیستان مسخر گردید. نقوش جالبی از بهرام در نقش رستم، کوه شاپور دیده می شود.

بهرام سوم

او پسر و جانشین بهرام دوم بود، حدود ٤ ماه سلطنت کرد (۲۹۳م) و نرسی بر او غالب شد. ممکن است بهرام سوم پس از ۲۹۳م نیز در بعضی قسمتهای شرقی ایران به شاهی مانده باشد.

بهرامشاه چنگاه شاه

یکی از سران و بزرگان پارسیان نوساری * در سدهٔ نهم یزدگردی. وی پیکی به نام هوشنگ نریمان از هند به ایران فرستاده و پرسشهائی دینی کرده بود که پاسخ آن به وسیلهٔ شاپور جاماسب شهریار بخت آفرین نوشته شده و خطاب به بهرام شاه بوده است (٨٤٧ی). درنامهٔ زرتشتیان، بهرامشاه را انجمنی و نامخسرو خوانده‌اند یعنی انجمن آراء و نامبردار. همو در سال ۸۸۰ یزدگردی نیز به همکیشان ایرانی خود نامه نوشت و پاسخ آن را نوشیروان خسرومرزبان اسفندیار به هند آورد. این نامه از سوی ٦ هزار نفر زرتشتیان ایران در روز هرمزد، ماه خرداد، سال ۸۸۰ی برابر نهم شوال ۹۱٦هـ به دستوران و موبدان و هیربدان و بزرگان بهدینان پارسیان نوساری، بروچ و مکبای، سورت و انکلسر به هندوستان فرستاده شده بود:

از شرف آباد و ترکاباد ٤۰۰ تن، از یزد ۵۰۰ تن، از کرمان ۷۰۰ تن، از سیستان ۲۷۰۰ تن، از خراسان ۱۷۰۰ تن، جمع ٦ هزار تن. چنان که ملاحظه می شود در آن تاریخ عده زیادی زرتشتی در خراسان و سیستان می زیسته اند.

بهرام ششم

ر. ک. بهرام چوبین

بهرام گور

ر. ک. بهرام پنجم.

بهرام ورجاوند

پادشاهی است از دودهٔ کیانیان که در دین مزدیسنی به آمدن او در پایان هزارهٔ دهم از هند نوید داده شده است. از نوشته های پهلوی چکامه‌ای بازمانده با عنوان اپر متن ی شه هرام ی ورجاوند (درآمدن شاه بهرام ورجاوند) و در آن از او چنین یاد شده است: «کی باد که پیکی آید از هندوان، که آمد آن شاه بهرام از دودهٔ کیان، که [ش] پیل هست هزار [و] بر سراسر هست پیلبان، که آراسته درفش دارد به آئین خسروان.»

در نیایش تندرستی که هر روز زرتشتیان می سرایند به عده‌ای از جاویدانان و بزرگان از جمله شاه بهرام ورجاوند درود فرستاده می شود. در بندهش آمده است: «از کُوستهٔ (طرف، ناحیه) کابلستان یکی آید که فَرّ بدوست [فر با اوست]. از دودهٔ بغان [پادشاهان] کی بهرام خوانندش. همهٔ مردم با او یار بُوند. و به هندوان و روم و ترکستان همه کُوسته پادشاهی کند. همه اَپارون گروش [اپارون، بد، نادرست. گروش، عقیده] بردارد. دین زرتشت گُنارد [نظم دهد. سر و سامان دهد.] کس به هیچ گروش به پیدائی نتواند آمدن. و اندر همان زمان پشوتن * گشتاسبان از کنگدز * آید...» در زنــد وهومن یسن آمده است: «گفتش اورمزد که [ای] سپنتمان زردشت، چون دیو گزارده گوس [گزارده به معنی پریشان و گوس به معنی موی است.] خشم به پیدائی آید به کوست خراسان. نخست نشانه ها پیدا شود... و به کوست چینستان، اندر هندوان، پدرِ کی بهرام ورجاوند زائیده شود که بعداً کی بهرام ورجاوند زاده شود، که بعداً کدخدائی به او رسد. آن وقت که بهرام هماوند آید و مملکت بگیرد، پس اوشیدربامی بیاید و اوستا و زند نسکی زیادت از آن

که زرتشت آورده است بیاورد. و بهرام هماوند [زورمند، ورجاوند] آن را در جهان روا کند. مر او را یکی پور شایسته نام/نهاده بر آن پور بهرام نام/به هنگام آبان مه و روز باد/براید همان خسرو نیک‌زاد/شب تار بگذشت و آمد سحر/سحر هم بزودی نماید بسر. ر. ک. شاه بهرام ورجاوند.

بهرام یشت

یا ورهرام یشت. چهاردهمین یشت اوستا ویژه ایزد پیروزی بهرام است. این یشتِ نسبتاً بلند یکی از قصاید رزمی بسیار قدیم است. برخی از قطعاتِ آن شاعرانه، بدیع و عالی سروده شده است. این یشت یادآور عهد آریائی و ترجمهٔ آن بسیار دشوار است. از حیث مضامین با یشتهای دیگر فرق دارد. مندرجات آن را به پنج قسمت می توان تقسیم کرد. در قسمت اول ایزد پیروزی در ده ترکیبِ مختلف جلوه کرده خود را به زرتشت می نماید، از این قرار: نخست در کالبد باد، دوم در کالبد ورزا، سوم در کالبد اسب، چهارم در کالبد شتر، پنجم در کالبد گراز، ششم در کالبد جوانی پانزده ساله، هفتم در کالبد مرغ شکاری وارِغَن* (شاهین)، هشتم در کالبد میش نر دشتی، نهم در کابلد بُز نر دشتی، دهم در کالبد مردی دلیر.

به مناسبتِ اینکه بهرام، ایزد پیروزی است، انواع و اقسام زور و نیروی طبیعی و انسانی و حیوانی که لازمهٔ فتح و نصرت است از برای او قائل شده است. از هر یک از این ترکیبهای دهگانه یک قسم قوّت و قدرت و شجاعت اراده گردیده است. در قسمت دوم در بهره‌مند شدن زرتشت از پیروزی معنوی و مادی سخن رفته است. در قسمت سوم در اثرات تعویذِ پر وارِغَن که یکی از اشکال بهرام ایزد پیروزی است صحبت شده است. از قسمت چهارم چنین برمی آید که در میدان جنگ، پرهای وارغن که در هوا پراکنده شده باشد اگر در سر یکی از دو گروه هماورد سایه افکند رستگاری و پیروزی با همان گروه هماورد خواهد بود. در قسمت پنجم آمده که چگونه ایزد پیروزی از نذرِ خونین و قربانی دیویسنان (مشرکین) روگردان و دلتنگ است. گذشته از اینکه در بهرام یشت، مهر* ایزد پیمان و جنگ، و رشْن*، ایزد عدالت از یاران بهرام شمرده شده اند. دو ایزد دیگر نیز در مصاحبتِ وی دیده می شوند؛ نخست اَمَ* که ایزد زور و نیرو می باشد و در اوستا اَمَوَنت* به معنی با جرأت و زورمند است (در مینوخرد اماوند صفت بهرام آمده است.) دوم اوپرتات* ایزد برتری و زبردستی است. در برخی بندها بهرام، اَمَ و اوپرتات هر سه با هم نامیده شده‌اند. کوتاه سخن آنکه زرتشتیان برای ایزد بهرام ارج زیادی قائلند و روزهای ورهرام را گرامی شمرده و به زیارت پیر ورهرام ایزد یا آتش بهرام رفته نیایش کرده و داد و دهش می نمایند؛ در بیشتر شهرها و روستاهای زرتشتی نشین اماکنی متبرکه به نام پیر شاه ورهرام ایزد دارند که برخی شان سابقهٔ قدیمی دارد. از لحاظ روانی و پیشرفت و پیروزی نیز همواره از ایزد بهرام یاری می طلبند.

این یشت یکی از آثار حماسی و رزمی باستانی ایران است و قطعاتِ شاعرانه نیز در بر دارد و آن قسمتها به زبان پهلوی ترجمه گردیده. متن پهلوی بهرام یشت ظاهراً در حدود ۲۰۰۰ کلمه است و مکرراً چاپ و به اغلب زبانهائی که اوستا ترجمه شده، برگردان شده است.

بهرود

وِه‌روت، وَهرود، به‌رود. در قرون وسطی نهر جیحون را نیز به‌رود می‌نامیدند. و این اسم همان صفت وَنگوهی است که در اوستا غالباً از برای رود دائیتی* آمده است. در بندهش نیز مکرراً وَه‌روت (بهرود) ذکر شده است. یاقوت به نقل از حمزه می نویسد اسم اصلی جیحون در فارسی هرون می باشد. لابد این کلمه باید تحریف شده وهرود (به‌رود) باشد.

بهروز، بهروج

نام خاندانی پارسا و پرهیزگار و خداپرست که در سه هزاره، دوشیزگانی از این خاندان در دریاچهٔ

کیانسو° (هامون) آب‌تنی خواهند کرد و از نطفهٔ اشوزرتشت ـــ که به وسیلهٔ ایزد نریوسنگ° به ایزدآب (ناهید) سپرده شده ـــ آبستن خواهند شد. این دوشیزگان مادرانِ اشیدر° (هوشیدر)، اشیدرماه° و سیوشانس° خواهند بود.

بهروز، ذبیح‌الله

شادروان ذبیح‌الله بهروز یکی از پژوهشگران و استادان فرهنگ ایران زمین بوده که به ویژه دربارهٔ زمان زرتشت و دین دبیره° و خط تالیفاتی دارد.

بهروز

جائی است در جنوب بعقوبا و در حدود پنج کیلومتری آن؛ مرکب از به و روز.

بهشت

«در بند ۱۵ هادخت نسک می خوانیم که «روان مرد پاکدین نخستین گام را برداشته به هومت° درآید. دومین گام فرا برداشته به هوخت° درآید. سومین گام فرا برداشته به هورشت° درآید. چهارمین گام فرا برداشته به انیران° (فروغ بی پایان) درآید.» هومت و هوخت و هورشت که در کتابِ مینوخرد°، فصل ۵۷، بند ۱۳ هومتگاه و هوختگاه و هورشتگاه نامیده شده سه طبقهٔ بهشت است. در ارداویرافنامه°، در فصل ۷ و ۸ و ۹ مندرج است که اولی در کرهٔ ستارگان، دومی در فلک ماه و سومی در فضای بلندترین روشنائی واقع است. پس از طی این سه مرحله روان نیکوکار می رسد به فضای فروغ بی‌پایان (انیران= اَنَغْرَه رئوچه°) بارگاه جلال اهورامزدا یا عرش اعظم ـــ که آن را در ادبیات فارسی گرزمان° (گروثمان) گویند یعنی خان و مان ستایش در آسمان، و نیز اَنگْهووهیشْت° یعنی بهترین جهان که در فارسی بهشت شده در آنجاست.

بهشت که در اوستا وَهیشْتَ آمده صفت عالی است به معنی بهترین از صفت وَنگهو که در فارسی وه یا به گوئیم یعنی خوب. وهیشت صفت آورده شده از برای انگهو که به معنی جهان وزندگی وبودو هستی است. بنابراین در اوستا سرای جاودانی، آنجائی که نیکوکاران به پاداش ایزدی رسند، زندگی بهترین یا جهان بهترین خوانده شده است. در فارسی، موصوف افتاده و فقط صفت تفضیلی یعنی بهشت مانده است. ر. ک. اشاوهیشتا

بهشت کنگ.

یا کنگ‌دز°، کنگ‌دز. جائی است که سیاوش در توران زمین در کوه انترکنگه° ساخته است. در بندهای ۵٤ و ۵۷ دوبار به اسم کنگه برمی‌خوریم که بلندپایه و مقدس خوانده شده است. کنگ در شاهنامه بسا بهشت کنگ خوانده شده است. یوستی می‌نویسد: «به نظر می‌رسد این محل را که چینیها نیز تحت اسم کنگ می‌شناخته‌اند و یک قسم بهشت روی زمین ایرانیان محسوب می‌شده دسته‌ای از ایرانیان در وسط خاک توران در طرف شمال سیر دریا بر پا کرده بودند». لابد همین کنگ است که برخی از شعرای ما آن را بتخانه پنداشته و فرهنگها محل آن را در ترکستان چین قرار داده‌اند. بنابه شاهنامه، پس از شکست تورانیان، دژ کنگ به دست کیخسرو افتاد. در فصل ۲۷ بندهای ۵۷ و ٦۲ از مینوخرد چنین مندرج است که «سیاوخش پدر کیخسرو کنگ دیز را ساخت و بعد کیخسرو آن را تصرف نمود.» در سنت مزدیسنا آمده که کنگ هنوز بر پاست و پشوتن° در آنجا سلطنت می‌کند؛ پشوتن جزو جاودانیهاست. افراسیاب در جنگی از چنگ کیخسرو گریخته به بهشتِ کنگ پناه برد، کیخسرو از پی او رفت، افراسیاب خود را رهانیده و مجدداً فرار کرد. در آخر هزارهٔ دهمین پشوتن با صد و پنجاه تن از یارانش از کنگ دیز ظهور خواهند کرد. در بهمن یشت، فصل ۳ بندهای ۲۵ تا ۲۹ آمده: «در انجام دهمین هزاره، اهورامزدا دو پیک سروش° و نریوسنگ° را به کنگ‌دیز که سیاوخش ساخت خواهد فرستاد. آنان خروش برآورده گویند ای پشوتن نامدار، ای پسر کی‌گشتاسب، ای افتخار کیانیان، تو ای پاک و استوار رسانندهٔ دین، از این کشور ایران

برخیز! آنگاه پشوتن با ۱۵۰ تن از یاورانش برخیزند.» پشوتن در سنت مزدیسنان از جاودانیهاست. در هنگام ظهور سیوشانت* با کیخسرو، گیو، توس، سام‌نریمان از یاوران سوشیانت خواهند بود. خورشید چهر*، پسر اشوزرتشت و سپهبد لشکر پشوتن نیز در کنگ‌دژ بسر می‌برد.

بهمن
نام یکی از امشاسپندان و نیز نام روز دوم ماه و نام یکی از نیایشها و نام برخی اشخاص است که درزیر ازیک یک جداگانه یاد می‌کنیم.

بهمن
نام یکی از امشاسپندان می‌باشد. بهمن در اوستا وُهومَنَه در پهلوی وهومن و در فارسی وهمن یا بهمن است. این واژه مرکب است از دو جزء وهُو به معنی خوب و نیک، و مَنَه از ریشهٔ مَن که در پهلوی منشن و منیتن از آن آمده و در فارسی منش شده است. این ریشه در اوستا و فُرس هخامنشی به معنی اندیشیدن و شناختن و به یاد آوردن و دریافتن است. در چند واژهٔ مرکب فارسی پسوند مان که از همین بنیاد است بجا مانده، چنانکه در شادمان (شادمنش)، پشیمان (پژمان)، نریمان (نیرم) که در اوستا نئیرمنه* و صفت است به معنی نر یا مردمنش و در گزارشِ پهلوی اوستا که زند خوانند به مرت منش ترجمه شده است. واژهٔ دشمن نیز که به معنی بداندیش و بدخواه است از دُش (یعنی بد) و من ترکیب یافته است. البته پسوند «مان» در بعضی واژه‌ها مانند دودمان و گرزمان (عرش، بهشت، بارگاه قدس) به معنی خانه و سرای است. خانمان نیز دارای همین پسوند است، «مَن» به تنهایی هم در ادبیات فارسی به معنی منش و روان و دل به کار رفته فردوسی گوید: سرش سبز بادا، منش ارجمند/منش برگذشته ز چرخ بلند. با توضیحات بالا، وهومنه که در پهلوی وهومن و در فارسی بهمن شده به معنی بهمنش و نیک‌نهاد و خوب‌منش است. بسا به جای وُهو، صفت وَهیشت آمده، «وهیشت منه» گفته‌اند یعنی بهترین منش. وَهیشت صفت عالی وهو (ونگهو) می باشد. وهمن یا نهادِ پاک و منش نیک، نخستین آفریدهٔ اهورامزدا است و یکی از مهین ایزدان مزدیسناست درعالم روحانی و مظهر اندیشهٔ نیک و خرد و دانائی خداوند است. انسان را از عقل و تدبیر بهره بخشد و او را به آفریدگار نزدیک کند. بهمن همان ایزد بزرگ (امشاسپند) است که در خواب، روحِ زرتشت را به پیشگاه جلال اهورا راهنمائی کرد. از همان زمان قدیم در ایران زمین و ممالک مزدیسنا این امشاسپند مورد توجه بوده و بنا به نوشته‌های استرابون، درآسیای صغیر ستایش او معمول بوده است. یکی از وظایف بهمن این است که به انسان گفتار نیک تعلیم می‌دهد و از ژاژگوئی و هرزه‌سرائی باز می‌دارد. خروس که از مرغکان مقدس به شمار است و در سپیده‌دم با بانگ خویش دیوظلمت را رانده، مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار می خواند ویژهٔ بهمن است. همچنین لباس سفید مخصوص به این امشاسپند است. درمیان گلها یاسمین سفید هم از آن وَهمن است. چنانکه آمده هر یک از امشاسپندان را دو جنبه است: روحانی و جسمانی. درعالمِ مادی حفاظت و پرستاری مخلوقات اهورامزدا سپرده به آنان است. همهٔ جانوران سودمند به حمایتِ بهمن سپرده شده‌اند و کشتار زندبار در بهمن روز منع شده است. دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سال باشد موسوم است به بهمن. و نیز دومین روزماه منسوب به اوست. به واسطهٔ این توافق اسمی درقدیم در این روز جشنی بوده به اسم بهمنگان یا بهمنجنه*.

بنا به نوشتهٔ ابوریحان بیرونی و اسدی طوسی بهمن اسم گیاهی نیز هست که به ویژه در جشن بهمنجنه خورده می شد. درطب نیز این گیاه معروف است و آن بیخی است سفیدرنگ یا سرخ مثل زردک (بهمن سرخ و بهمن زرد). سابقاً ریشه آن را به اسم بهمن سرخ و بهمن سفید در داروخانه‌ها استعمال می‌کرده‌اند. نام فرانسوی این گیاه، بهن(Behen) نیز

از بهمن فارسی آمده است. ایزدهای ماه و گوش و رام از همکاران بهمن می باشند و در این چهار روز نباید گوسفند کشتار کرد و گوشت خورد. همچنین هر یک از این ایزدان را همیستار یعنی رقیب و ضد و دشمنی است. آک‌منه یعنی بدمنش یا زشت‌نهاد دشمن بزرگ و رقیب بهمن است. استرابون که ۶۰ سال پیش از مسیح تولد یافته صراحتاً در کتاب جغرافیای خود از معبدِ بهمن و امرداد در کاپاتوکا (آسیای صغیر آناتولی) خبر داده، می‌گوید که خود دیده است مجسمه بهمن را در روز جشنی می‌گردانیده‌اند. (توضیح اینکه زرتشتیان، پیران و معابدی به اسم وهمن امشاسپند دارند ولی مجسمه آنچنانکه گفته شد ندارند؛ اصولاً اینها از مجسمه‌سازی به دور بودند.) در نوشته های پهلوی مانند دینکرد و بُندهش، بهمن نخستین آفریدهٔ دادار است. آنچنانکه در اوستا دوزخ، خانهٔ دروغ نامیده شده، بهشت هم خانهٔ منشِ نیک یا بهمن خوانده شده است. نیکوکاران در سرای بهمن (بهشت) به پاداش ایزدی رسند. در بعضی نوشته‌های قدیمی مانند ماتیکان سی‌روز*، اندرز آدرباد مهراسپند* و فرضیات‌نامه*، کارهائی که برای هر روز باید انجام شود ذکر شده و برای روز بهمن این کارها سفارش شده است: کار از روی خرد به جای آوردن و به خانهٔ دانایان شدن و با یاران مشورت نمودن و با دشمنان راهِ آشتی پیش گرفتن و رخت خوب پوشیدن.

در سیروزهٔ کوچک، بهمن چنین توصیف شده:

«روز بهمن، آشتی پیروزگر که سرآمد [دیدبان] آفریدگان دیگر است دانش فطری مزدا داده، دانش اکتسابی مزدا داده.»

ذکر واژهٔ آشتی و دانش و خرد (خرتو) به این مناسبت است که امشاسپند بهمن نمایندهٔ منش نیک و خرد و دانائی اهورامزدا است. کلمات فطری و اکتسابی به جای آسْنَ یعنی طبیعی و مادرزادی، و گئوشو سروتَ* یعنی به گوش شنیده (اکتسابی) آمده است.

در سیروزهٔ بزرگ نیز چنین آمده:

«بهمن امشاسپند را می ستائیم، آشتی پیروزگر را که سرآمد [دیدبان] آفریدگان دیگر است می ستائیم. دانشِ فطریِ مزدا داده و دانش اکتسابی مزدا داده را می ستائیم». توضیح بیشتر: وهومن [به اندیشی] خواستار آشتی و در عین حال پیروزمندی است تا شکستی به آفریدگان خوب خدا نرسد بلکه شکست و نبرد را برای از کار انداختن آناشتی [ان+ آشتی، جنگ] می خواهد. خردهای ذاتی و اکتسابی نیز ستوده است و آمده که بهمن، روانِ اشوان را به جایگاه بهمن [وُهومن گاه] به هستی برتر برد، و به پیشگاهِ هرمزد راه نماید. در سیروزه‌ها اشاراتی نیز به سرنوشت کسانی شده که نیایش کرده و جامهٔ اشو داد داده‌اند و نیز کسانی که این کارها را نکرده‌اند. اشارتی هم به همستار بهمن (اکومن) شده که در برابر بهمن گریزان شود. آسن خرد (خرد ذاتی) و گوشان سرود خرد (خرد اکتسابی) نیز دو نیروی نیک اند و اندر تن.مردمان آفریده شده‌اند. خانهٔ آنها جدا است و کسی را که آسن خرد نیست گوشان سرود خرد نبود. کسی که گوشان سرود خرد نیاموخته است، آسنَ خرد به کار نداند بردن. آسْنَ خرد و گوشان سرود خرد را جای در بهمن و مانترسپند است یکی اندر دگر. گوسپند به گیتی به همبستگی بهمن آفریده شده است. چون گیتی را از گوسفند، بزرگ سود است.

ستایش بهمن ــ بهمن شناینیداره: ستایم و خوانم دادار هرمزد رایومند و فرهمند و امشاسپندان را ــ سپاس دارم از دادار مینوی افزونی، خدای مهربان کرفه گر ــ نیکی ده [خداوند نیکی ده رهنمای، نیکی آفریننده] کش فراز آفرید تو بهمن. مینوی آشتی و نیک منشی و فروتنی را به یاری دامان هرمزد. اندر کار بهدینی و آشتی نه تباهی. پس دام [آفریدهٔ] اهریمن از او بودن نتواند [منظور یاری بهمن به آفریدگان هرمزد است] سودمندی به افزونی بود و به بردباری و جهش [بخت، سرنوشت] نیک و بی‌کینی و بی خشمی و فراورن کامی و گیتی تو است. گوسپند [دام نیک و دام یعنی آفریده] پُر

سرده، هوده [مفید]، که هر کس را از اوست زندگی و دارائی و هم بستر(های) (=فرش) فراز گسترده سزاوار با نقشهای شگفت که آزادان بدان گشند [خوشند] و دیگر آن که باز دارد، سرما و گرمای سخت را از هر کس که تو بهمن را به درون گاه کند، پس او را از درون بگریزد خشم، و بگریزد آز و وَرَنَ [شهوت]. بگریزد همه کار و کنش دیو کامهٔ پارسا. بود آنکو به خویشی تو بهمن درآیدَ، مینوی آسن خرد و گوشان سرود خرد به تن مهمان دارد که به بی دادی نکشد اسب اروند و گاو نیک آفریده شدهٔ پرسرده را که یاری دامان هرمزد از او است، چون به نیکی آنها را به کار دارد و به بی دادی تباه نکند.»

در اندرز گواه گیران، چگونگی ویژگیهای امشاسپند بهمن به زبانی ساده‌تر چنین بیان شده است:

«داد و آئین وهمن امشاسپند آشتی و نیک اندیشی است. کینه‌ورز و رزم کام مباشید، نیکخواه و وه‌منش بید. بدی مکنید و پیرامون بدکاران مگردید. دانش اندوزید و خردمندی پیشه کنید. فرهنگ گسترید و دژمنشی براندازید. آوا دشمنان به داد کوشید. آوا دوستان نیکی ورزید. چهار پایان سودمند را خوب نگهداری کنید و کار آیَدمانشان (بیاندازه) مفرمائید.»

در همازوردهمان که یکی از نیایشها به هنگام مراسم بایستهٔ دینی است، دربارهٔ نیایشی که به وهمن امشاسفند می شود چنین آمده:

«فزون توانا باشد وهمن امشاسفندِ نیکومنش که مظهر آشتی و با همت‌ترین و والاترینِ همهٔ آفریدگان نیک است. و اورمزد به او خرد طبیعی و خرد اکتسابی عطا فرموده، و او موکل است در گیتی به ستوران گوناگون که هر کس برای زیست و نگهداری و پرورش مردم گیتی و برای فرش و پوشاک از آنها استفاده می‌کند.» در بیشتر نیایشها و آفرینگانها همواره امشاسپندان ستوده شده‌اند و در پتت نیز دربارهٔ بیدادی که به ویژه به جانوران شده شخص توبه و درخواست بخشش می نماید.

بهمن اردشیر

ر. ک. بهمنشیر.

بهمن اسفندیار

پیک اعزامی از هند به ایران. در گذشته، پارسیان هند پیکهائی به ایران فرستاده و پاسخ پرسشهای دینی را دریافت می‌کردند. این پاسخها به نام روایات* در دو جلد در بمبئی به کوشش اون والا (موبد مانک رستم) در سال ۱۹۲۲م به چاپ رسیده و به نام روایات داراب هرمزدیار* معروف است. بهمن اسفندیار یکی از پیکها بوده که روایاتی در کتاب مذکور به نام او به ثبت رسیده است.

بهمن پسر اسفندیار

در داستانهای ملی، بهمن پسر اسفندیار روئین‌تن است که پس از کشته شدن پدرش، نیای او گشتاسب تاج و تخت را بدو سپرد و او پس از رسیدن به پادشاهی به خونخواهی پدر قیام کرد. بهمن را در حماسه ملی و تاریخهای داستانی اردشیر نیز خوانده‌اند. داستانش به تفصیل در بهمن‌نامه* و شاهنامه آمده است.

بهمن پسر کیقباد

سرایندهٔ قصهٔ سنجان* که شرح آن دربارهٔ مهاجرت ایرانیان پس از ساسانیان به هند است.

بهمن پسر ملابهرام

نامبرده موبدی در یزد بوده و در سال ۱۷۸۳م نسخه ای از دینکرد را به بندر سورت هند برد که در کتابخانهٔ بمبئی ضبط است و از روی حرف اول نام آن شهر، طبق قاعدهٔ اختصارنویسی، به نسخهٔ (ب) اشتهار دارد. به طوریکه ملافیروز در کتاب «اویژه دین» چاپ بمبئی (۱۸۳۰م) شرح داده است نسخهٔ مزبور را در سال ۱۷۸۳م ملابهمن در بندر سورت به «اسپندیارجی راتانجی شاه پسر وطن‌جی شاه» عرضه کرده و وی آن را به کاوس‌جی رستمجی که در آن هنگام دستور سورت بوده است برای استنساخ امانت داد. ملابهمن در بازگرفتن آن دچار مشکلاتی

شده، با کوشش بسیار آن را دریافت داشت و آن را به اسپندیارجی هدیه داد.

بهمنجنه (بهمنگان)

دومین ماه زمستان که یازدهمین ماه سال باشد موسوم است به بهمن، که دومین روزماه نیز منسوب به اوست. در بهمن روز از بهمن ماه به واسطهٔ توافق اسم روز با اسم ماه در ایران جشن بزرگی بوده به اسم بهمنگان یا بهمنجنه. بنا به نوشتهٔ ابوریحان بیرونی و اسدی طوسی در جشن بهمنجنه گیاه موسوم به بهمن خورده می شد: «در این روز، بهمنِ سفید به شیر خالص پاک خورند و گویند که حفظ [حافظه] فزاید مردم را، و فرامُشی ببرد، و اما به خراسان مهمانی کنند بر دیگی که اندرو از هر دانه خوردنی کنند و گوشت هر حیوانی که حلال اند و آنچه در آن وقت بقعت یافته شود از تره و نبات.» اسدی طوسی در لغت فُرس نوشته: «بهمنجنه جشنی است که دوم روز از ماه بهمن کنند و طعامها سازند و بهمن سرخ و زرد بر سر کاسه ها نهند و ماهی و تره و ماست آرند.» آن گونه که از اشارات در آثار مکتوب در دوران اسلامی دریافت می شود، جشن بهمنگان یا بهمنجنه درقرون پس از ساسانیان تا پیش از حمله مغول بسیار مرسوم بوده و آداب و تشریفات آن رواج تقریباً عام داشته است.

برخی از آداب و رسومی که از این جشن باقی است و رسومی که از یاد رفته و به ما نرسیده است منسوب می باشد به جاماسب وزیرِ خردمندِ شاه ویشتاسب که گویند در چنین روزی این کارها را انجام می داده، به همین جهت ایرانیان بر این بودند که انجام چنین رسوم و اعمالی در این روز نتایج پرسود دارد. پختن نوعی آش موسوم به دیگ بهمنجنه بسیار رایج و معمول بوده است. در خانهٔ بزرگان و رؤسای خانواده ها دیگ بهمنگان مهیا و میهمانی دایر بوده است. طبّاخان اغلب در این روز آش ویژه را پخته و در معرض فروش می نهاده اند. در این آش از هر نوع حبوب و سبزی تازه و گوشت که موجود فصل بود ریخته و می پختند. در هر خوراکی از گیاه بهمن سرخ و بهمن سفید استفاده می‌کردند. این گیاه دارای خواص داروئی است و در روزگار باستان، ایرانیان معتقد بودند که خوردن آن به تقویت حافظه بسیار کمک می‌کند. آن را به صورت تازه در خوراکها می پختند، خشک شدهٔ آن را دم کرده می نوشیدند و یا به صورت گرد بر روی غذا می ریختند و یا با گرد قند و نبات آمیخته و می خوردند. یکی از رسوم نیک این روز آن بود که طی تشریفاتی به کوه و دشت رفته و گیاهان ویژه ای را که خواص داروئی داشت می‌کندند تا در طول سال مورد استفاده قرار دهند. همچنین تهیهٔ شیره ها و روغنهای نباتی و ساقه ها و چوبها و برگهای سوزاندنی که بوی خوش پراکنده و گندزدا باشند در این روز انجام می شد.

در دربارِ شاهان و بارگاهِ خلیفه گان و حضور امیران و فرمانداران این جشن با تشریفاتی ویژه برگزار می شد: شاعران و خطیبان برای تهنیت عید سرود و خطبه می سرودند و می‌گفتند و دیگِ بهمنجنه با همهٔ تشریفات آن، به هنگام نیمروز میهمانی بزرگی را پاسخگو بود. منوچهری گوید: رسم بهمن گیر و از نو تازه کن بهمنجنه/ای درخت ملک، بارت عز و بیداری تنه/اورمزد بهمن و بهمنجنه فرخ بود/فرخت باد اورمزد بهمن و بهمنجنه.

فرخی گوید: فرخش باد و خداوندش فرخنده کناد/عید فرخنده و بهمنجنه و بهمن ماه.

عثمان مختاری گوید: بهمنجنه است خیز و می آرا چراغ دی/تا برچینیم گوهرِ شادی ز گنج می/این یک دو مه سپاهِ طرب را مدد دهیم/تا بگذرد زصحرا، فوج سپاه دی.

به مناسبت اینکه امشاسپند بهمن* در جهان مادی موکل چهار پایان سودمند است در این جشن از خوردن گوشت پرهیز می‌کنند.

بهمن دژ

بهمن دژ همان اردبیل است که جایگاه اهریمنان و

دیوان خوانده شده است؛ و این همان دژی است که بین کیخسرو نوه کیکاوس و فریبرز پسر کیکاوس قرار گذاشته شد هر کدام دژ را تسخیر کردند به پادشاهی برگزیده شوند که پیروزی از آن کیخسرو شد. فریبرز عموی کیخسرو بود.

بهمنشیر

بمشیر نیز آمده و شاخه ای از رود کارون است که در حدود ۱۰ کیلومتری سابله از کارون منشعب شده و از طریق خور بهمنشیر به خلیج فارس می ریزد. نامش ظاهراً مخفف بهمن اردشیر و منسوب به نخستین شاهنشاه ساسانی است که درقسمت جنوبی عراق و خوزستان کانالهای فراوانی حفر کرد. جنوبی ترین بخش ساحلی این ایالت و شهری مقابل ابله، بر ساحلِ چپِ شط العرب نیز به نام بهمن اردشیر خوانده می شد. بهمنشیر با شط الاعمی (شاخهٔ دیگر کارون)، جزیرهٔ قبان و شط العرب، جزیره آبادان را تشکیل می دهد.

بهمنگان

ر. ک. بهمنجنه.

بهمن نامه

منظومهٔ حماسی به فارسی، منسوب به ایرانشاه ابن ابی الخیر و جمالی مهریجردی (منسوب به مهریجرد یا مهریگرد از نواحی قدیم کرمان، نزدیک بم). حدود ده هزار بیت است و موضوع آن داستان بهمن پسر اسفندیار است، مشتمل بر چهار قسمت: ۱. دربارهٔ جلوس بهمن به تخت سلطنت و حدیث وی با کتایون دختر پادشاه کشمیر و همای دختر خدیو مصر. ۲. در جنگِ بهمن با پهلوانان سیستان. ۳. در بابِ تعقیب بهمن دختران رستم را در سیستان و اسیر کردن آنان. ٤. بیشتر دربارهٔ آذر برزین پسر فرامرز است.

بهمنیار ابن مرزبان، ابوالحسن

فوت ٤٥٨هـ. فیلسوف و از شاگردان معروف ابوعلی سینا، از زردشتیان آذربایجان بود و نزد ابوعلی تقرب داشت. کتاب المباحثات ابن‌سینا عمدتاً سوالات بهمنیار و پاسخهای ابن‌سینا است. از آثارش کتاب التحصیل در منطق و طبیعیات و الاهیات و کتاب فی مراتب الوجود است.

بهمن یشت

یکی از یشتهای اوستاست. متن اوستائی آن در دست نیست. کتابی پهلوی به نام «زند وهومن یسن» یا «زند بهمن یشت» یعنی تفسیر پهلوی بهمن یشت در دست می باشد که دارای ٤۲۰۰ کلمه است و ظاهراً در زمان انوشیروان از اوستائی ترجمه و تالیف گردیده ــ زیرا از پادشاهان پس از او در این کتاب نامی برده نشده. دارمستتر تاریخ نسخه موجود زند وهومن یسن را بین ۱۰۹۹م و نیمه قرن ١٤م قرار داده؛ نسخهٔ اصلی آن بیش از ۵۵۰ سال قبل از این تاریخ نوشته شده. موضوع این رساله پیشگوئیهائی راجع به آیندهٔ ملت و دین ایران و ظهور سوشیانتها و آخرالزمان است. در آخر زراتشت نامه*، از بهرام پژدو*، که در ٦٤٧ یزدگردی (۱۲۷۸م) به نظم درآمده نیز اشعاری در پیشگوئیهای زرتشت هست و چنین می نماید که نسخهٔ پهلوی اصلی تر است. این کتاب در ۱۸۸۰م به وسیلهٔ وِسْت* به انگلیسی ترجمه شده است و ضمن مجموعهٔ متون پهلوی به طبع رسیده. بهرام گور انکلساریا* نیز آن را تصحیح و به انگلیسی ترجمه کرده و در ۱۹۱۹م در بمبئی به طبع رسانیده و صادق هدایت آن را به فارسی برگردانده است که اول بار در ۱۳۱۸هـ در تهران منتشر گردیده است.

بهیزک

کبیسه. همان پنج روزی که پس از انجام اسفندماه بدان می افزودند و در اصطلاح آن را کبیسه یا بهیزک و در فارسی پنجه دزدیده* یا خمسهٔ مسترقه (عربی) و در پهلوی هیجک می‌گفتند و پنجه و پنج وه و گاه و اندرگاه* و روزهای گاتها نیز نامیده شده. چون سال اکه ۳۶۵ روز و یک ربع است در ایران باستان به دوازده ماه سی روزه تقسیم می‌کردند و ۵ روز باقیمانده را بهیزک می‌نامیدند.

بی‌بی شهربانو
بقعه‌ای سنگی از قرن چهارم هـ در کوهستانِ مشرقِ شهرری (کوه بی‌بی شهربانو). گویند مدفنِ شهربانو* دختر یزدگرد سوم ساسانی است. نمونه‌ای است از آبادیها و معماری عهد آل بویه و سلجوقی. صندوق مُنبّت از سال ۸۸۸هـ و دَرِ مُنبت از عهد صفوی و الحاقاتی از دورهٔ قاجاریه دارد. شهربانو را همسر امام حسین نوشته‌اند.

بیت لحم
محلِ تولد حضرت عیسی. در باب دوم انجیل متی آمده که به هنگام تولد عیسی سه نفر مُغ که ستارهٔ او را در شرق دیده بودند به بیت لحم آمدند و او را دیدار و سجده کردند ومخازن خود را گشوده، از طلا و کُندر و مُر به او پیشکش کردند. بنا به سنت مسیحی نام آنان در کتب مسیحی - ایرانی آمده است. وگویند آرامگاه آن سه مغ در ساوه است.

بیغ
یا بیجَ. واژهٔ بیغ در سانسکریت به معنی تخم می‌باشد، به همین مناسبت خاورشناسان آئریَنَ وَئِجه* را به معنی سرزمین تخمه ونژاد آریائی گرفته اند.

بیدپای
کلیله و دمنه. پادشاه نواحی کابل‌دره (نواحی رود کابل تا رود هند ـــ در قدیم) پس از شکستِ از انوشیروان از جمله هدایائی که تقدیم کرد یکی کتاب بیدپای و دیگری ظرف گرانبهائی پر از مروارید بود. ظاهراً این ظرف همان کشکول فقر بودا بود. گویند کشکول و دندان بودا در کابل دره بوده و پس از آن به ایران آورده شده (از نوشتهٔ هوان تسنگ).

بیدرفش
بیدرفش سپهبد سپاه توران بود که در جنگی به خیانت و از پشت، زریر* دلاور ایرانی را بکشت که بعدها بستور* پسر زریر قصاص پدر را گرفته، بیدرفش را در نبرد به هلاکت رسانید. شرح آن در یادگار زریران* و شاهنامه آمده است.

بیذخش (بداشنخ)
درآغاز تسلطِ ساسانیان، پادشاهان اشکانی ارمنستان خراجگزار شاهنشاه شدند و مرزبانان ارمنستان و گرجستان در آن زمان لقب بیذخش (بداشنخ) را کمافی السابق نگاه داشتند. در سال ۴۳۰ میلادی ارمنستان یکی از ایالات دولت شاهنشاهی ایران شد وحکومت آن را به یک نفر مرزبان محول کردند. (ایران در زمان ساسانیان).

بیزانس
نام باستانی شهر قسطنطنیه یا استانبول است. امپراطور کنستانتین (۳۳۷-۳۰۶م) آن را به نام خود کرده، شهر کنستانتین خواند، و نام باستانی این شهر که بیزانس بوده به سراسر امپراطوری روم شرقی اطلاق گردید. قسمت عمدهٔ امپراطوری روم شرقی عبارت از شبه جزیرهٔ بالکان و آسیای صغیر بود. امپراطوری بیزانس در عمر هزار سالهٔ خود گرفتار مهاجمین خارجی بود و مرزهای آن برحسب پیروزیهای نظامی و قدرت دولت مرکزی همواره تغییر می‌کرد و با ایران قدیم نیز اغلب در زد و خورد بود. تا سرانجام به دست عثمانیان ساقط شد.

بیژن
در داستانهای ملی، پهلوان ایرانی، پسرگیو* است و به روایت شاهنامه، به فرمان کیخسرو* همراه گرگین به جنگ با گرازها عزیمت کرد ولی گرگین او را فریب داده و به دشتی که منیژه (دختر افراسیاب) در آن خیمه برافراشته بود برد و بیژن و منیژه عاشق یکدیگر شدند و منیژه او را نزد خود برد. افراسیاب که از این قضیه آگاه شده بود بیژن را اسیر کرد و در چاهی انداخت و منیژه را از قصر بیرون کرد. منیژه هرروز بر سر چاه می رفت و نانی را که از گدائی به دست آورده بود به بیژن می رسانید. سرانجام رستم درجامهٔ بازرگانان به جست‌وجوی بیژن به شهر (کشور) توران آمد و به راهنمائی منیژه او را نجات داد و به

ایران آورد. بیژن پسر گیو نوادهٔ گودرز* و خواهرزادهٔ رستم از پهلوانان و دلاوران داستانی ایران به روزگار کیخسرو است.

بیژن‌نامه

داستان منظوم حماسی منسوب به خواجه عمید عطائی رازی (فوت ٤٧١ هـ). ابیات آن از ١٤٠٠ تا ١٩٠٠ است. موضوعش که داستان پهلوانیهای بیژن پسر گیو می باشد، از داستان بیژن و منیژه و رزم بیژن با گرازان از شاهنامه اقتباس گردیده، ولی در بسیاری از قسمتها با متن شاهنامه اختلاف دارد.

بیستون

در اصل بغستان، بعدها بهستون. کوهی در حدود چهل کیلومتری کرمانشاه، کنار جاده و دارای حجاریها و نوشته ها و کتیبهٔ مشهور بیستون که مفتاح رمز کلیهٔ خطوط گردیده است. کتیبه از داریوش و به زبانهای پارسی باستان، بابلی و عیلامی، و خط میخی است.

بَیَنَ

در بند ۳ زامیاد یشت از بعضی کوهها نام برده شده که یکی هم بین می باشد که معلوم نشده است چه کوهی است.

بیوراسب

در کتب متاخرین ضحاک اژی‌دهاک* را بیوراسب خوانده اند که به معنی دارندهٔ ده هزار اسب است. فردوسی گوید: همان بیوراسبش همی خواندند/چنین نام بر پهلوی راندند.



پائورو

یکی از کارهای فریدون این است که کشتیران ماهر پائوروَ را به صورت کرکس درآورده، در هوا به پرواز کردن واداشت که در بند ۶۱ آبان یشت این داستان آمده است: اورا کشتیران ماهر پائوروَ ستایش نمود وقتی که یل پیروزمند فریدون وی را در هوا به صورت یک کرکس به پرواز نمودن واداشت.

پائوروَو یفرَنَوازَ

در یشت پنجم و بیست و سوم و ویشتاسب یشت، از این نام یاد شده است که موردِ یشتِ ۲۳ که موسوم است به آفرین پیغمبر زرتشت* [به کی‌گشتاسب] چنین است: «مانندِ خاندانِ آبتین* از گله و رمهٔ بسیار بهره‌ور شوی. مانند پوروشسب*، دارندهٔ اسبهای بسیار شوی. مانند زرتشت سپنتمان پاک شوی. بکند مانند پائوروَ و یفرَنَوازَ زبردست بدان سویِ رنگ گرائی. بکند دوست داشته شدهٔ ایزدان شوی؛ چنانکه زر دوست داشته شدهٔ مردمان است».

پاپک

یا بابک*، پدر اردشیر* پاپکان است. در شاهنامه آمده پاپک شب خواب دید آذرفرن بغ* و آذرگشسب* و برزین مهر* به خانهٔ پدرش ساسان* فرود آمدند؛ ساسان، نیای اردشیر، در معبدِ اناهیتا در استخر سمتِ ریاست داشت که پس از او پسرش پاپک جانشین او شد و این خواب را به معنای رسیدن پادشاهی به خاندان او تعبیر کردند.

پاپک نام یکی از موبدان زمان ساسانی هم هست که موبد خسرو شادهرمزد خوانده می شده و نام او با نام عده‌ای دیگر از موبدان روی چند سنگ قیمتی منقوش است.

پاپکان، پاپکان سالار

پاپکان قسمتهائی از پیاده‌نظام بود که به فرماندهی رئیس خود پاپکان سالار تحت اختیار حکام ایالات بوده و کار امنیه و دژخیم وغیره را می‌کرده اند.

پاتَ

اسم مفعول است از مصدر پا که در اوستا و فارسی باستان به معنی نگاهداشتن وپاس داشتن وپناه دادن بسیار به کار رفته است. از همین ریشه است در پارسی پائیدن. پاد که در واژهٔ پادشاه به کار رفته به معنی پاسبان و نگهبان است. و همچنین است در آذر پاد (آذربد، نگهبان آتش). به معنی اصل و خداوند و داماد و هر چیز که به سیرت و صورت از امثال و اقران خود بهتر و بزرگتر باشد نیز هست.

پاجک نسک

ششمین نسک اوستاست که در کتب روایات پاجم یا پاچم هفتمین نسک و دارای ۲۲ کرده بوده است.

پادافرا، پادافره

سزا، مکافات، بازخواست.

پادوسبان

(فادوسفان). عنوانی است به معنی مرزبان یا نگهبان پَرگَنِه (ایالت). پاذگوسپان یا پاذگسپان (هر

دو پهلوی است) در عهد ساسانی عنوان هر یک از چهار تن مأمورین مقتدرو عالیرتبه بود که نایب شاه در بعضی از کشورها بوده اند. چهار پاذگوس یا پایگوس (ایالت) بر طبق مدارکی که در تورفان به دست آمده عبارت بود از: باختر (شمال)، خراسان (مشرق)، نیمروز (جنوب) و خاوران (مغرب). همچنین پادوسپانان نام یکی از طولانی ترین سلسله ها بود که از ٤٥هـ تا ۱۰۰٦ هـ در گیلان و مازندران حکومت کردند و مدتها جلو اعراب را گرفتند.

پادیاب

پادیاب که در پهلوی پادیاو گویند به معنی وضو و آداب تطهیر است.

کسی که می خواهد پادیاب کند نخست یک «خَشنوتره اَهورهِه مزداو» (به خشنودی دادار اورمزد) می خواند و پس از آن یک بار «اَشِم وهُو*» می سراید آنگاه دست و روی و پاهای خود را می شوید و از آن پس، کُشتی* نو می‌کند. پادیاب در پهلوی به جای پَئیتیابِ اوستائی آمده است. ر. ک. نیرنگ کشتی.

پارتها

از قوم دهه از اقوام سکائی. پارتها از طایفه ای از قبیلهٔ پَرنی بودند که دسته ای از آنان در خراسان کنونی (شمال شرقی ایران) اقامت گزیده، اسم خود را از آن سرزمین گرفتند. داریوش در کتیبهٔ بهستان و در نقش رستم، در جزو ممالک خود چندین بار خاک آنان را به اسم پَرثَوَ یاد می‌کند. و به علاوه در کتیبهٔ بهستان می‌گوید که یک بار پَرثَوَ و وَرگان ازمن سر پیچیدند، پدرم ویشتاسب (گشتاسب) آنان را در ۲۲ ماه ویخن (برابر ۵ فوریه ۵۲۱ پیش از میلاد) شکست داد. سلسلهٔ اشکانیان که بعدها در ایران و شعبه ای از آنان در ارمنستان و شعبه دیگری در ارغنداب و سیستان سلطنت یافتند همان پارتها هستند. پاریانها را هم شعبه ای از پارتها گفته اند.

پارس، پارسی

معرب آن فارس. قوم پارس از قبایل آریائی ایران است؛ این کلمه بعدها بر تمام کشور ایران اطلاق شده است. نام چند تن از پهلوانان نیز بوده است. پارسی، هم به اهالی پارس گفته می شد و هم زبان آنان، که از ریشهٔ هند و اروپائی بود و در زمان هخامنشیان زبان درباری محسوب می شده و آن را لهجه پارسی باستان و فرس قدیم نامیده اند. این لهجه با زبان سانسکریت و لهجه اوستائی از یک اصل می باشند.

پارسیان

پارسیان همان بازماندگان زرتشتیانی هستند که از یورش تازیان به هند رفتند و در آنجا زیستند و امروزه در آنجا دارای تشکیلات و معابدی هستند و شرح مهاجرت آنان در قصه سنجان* آمده است (۱٦۰۰م).

پارسیان بیشتر در شهرهای بمبئی، کلکته، مدرس و کراچی زندگی می‌کنند. اطلاعاتی که از پارسیان در دورهٔ بین انقراض ساسانیان در ٦۵۲م تا ورود آنان به هند در ۷۸۵م در دست است بسیار مختصر است و شرح آن در قصهٔ سنجان و قصهٔ زرتشتیان هندوستان (اواخر قرن ۱۸م) آمده است. به موجب این ماخذ، اولین دستهٔ زرتشتیان از خراسان به جنوب ایران رفتند و در ۷۵۱م به جزیرهٔ هرمز رسیدند و در آنجا به ناحیهٔ دیو* در کنار خلیج کمبی و سپس به طرف جنوب به ساحل کاتهیاوار رفتند (۷٦٦م) و پس از ۱۹ سال اقامت در آنجا، سفر خود را به طرف جنوب ادامه دادند و درسال ۷۸۵م به سنجان رسیدند و آتش مقدس را که از ایران با خود برده بودند، در آنجا مستقر کردند. در سنجان گروههای دیگری از کوچندگان زردشتی به ایشان پیوستند و به زودی جامعهٔ پررونقی تشکیل دادند که توسعه یافت. پس از سال ۱۰۰۰ میلادی، زرتشتیانی نیز در شمال هند زندگی آغاز کردند که احتمالاً مستقیماً از ایران به این نواحی سفر کرده بودند.

در سال ۱٤۹۰م پارسیان که در ایستادگی در مقابل سلطان محمود بیگَرَ با هندوان همداستان شده بودند، ناچار سنجان را ترک گفتند و به نواحیِ کوهستانی برهوت پناه بردند ولی پس از قطع فشار مهاجمین، در ۱۵۱٦م دوباره آتش مقدس ایران را به سنجان بازگردانیدند. گرچه گروهی از زردشتیان در نیمهٔ دوم قرن ۱٦م در سورات مستقر شده بودند، در سال ۱۷۳۳م در آن شهر به تاسیس معبد پرداختند.

پارسیان هند، در نتیجهٔ پیروی از سه اصل دینی خود یعنی اندیشه و گفتار و کردار نیک و احتراز از تبلیغ برای ترویج دین خود، کمتر با مخالفت ساکنان هند روبرو می شدند، چون مردم قابل اعتماد و فعالی بودند و نیز از قبول آداب زندگی مغرب زمینی ابائی نداشتند، کارشان به جائی رسید که یکی از اقلیتهای پیشرفتهٔ هند شدند. در قرن ۱٦ م هیئتی از پارسیان از هند به ایران آمدند، اطلاعات بیشتری در باب دین خود از زرتشتیان ایران کسب کردند و از آن پس، نشر دین زرتشتی و آثار آن، یکی از کارهای فضلای پارسیان هند شد و هنوز ادامه دارد. با آنکه پارسیان از لحاظ اصول دینی با یکدیگر توافق کامل دارند، از لحاظ جزئیات و تشریفات عبادت میان گروههای مختلف تفاوتهائی موجود است که برخی ناشی از دور افتادن از کانون اصلی زادگاه آموزشهای اشوزرتشت و آمیزش و شاید تأسی از عادات و آداب و اخلاق بومیان هند است.

مهمترین این اختلافات مسئله گاهشماری است و از این لحاظ پارسیان به دو دستهٔ شاهنشاهی و قدیمی تقسیم می شوند؛ بر طبق تقویم اوستائی که نزد پارسیان رایج است، برای پر کردن کسر ربع روز در هر سال شمسی لازم است که پس از گذشتن هر ۱۲۰ سال یک ماه بر سال بیفزایند، ولی این امر در دوره‌ای که زردشتیان تحت فشار بودند عملی نشد و به همین جهت در سال ۱۷٤۵م گروهی از مومنان به فکر اصلاح گاهشماری افتادند و اینان، که نام قدیمی به خود گرفتند، با مخالفت دستهٔ دیگر یعنی شاهنشاهیان روبرو شدند که طرفدار تبعیت از گاهشماری هندی در محاسبهٔ نامها بودند، به همین جهت، تقویم شاهنشاهیان یک ماه از تقویم قدیمیها عقب است.

آغاز گاهشماری پارسیان هند تاریخ جلوس یزدگرد (۱٦ ژوئن ٦۳۲م) است. پارسیان پیوسته در فکر همکیشان خود در ایران بوده‌اند و در زمان قاجارها سفرائی به ایران فرستادند. ر. ک. تاریخ زرتشتیان.

پارَندی

فراوانی. نام ایزد گنج و خواسته است و معنی فراوانی و فیض و برکت را می دهد. غالباً در اوستا از پارندی ایزدی اراده شده است که مثل آشی * مونث است و مانند او نیز برای محافظت گنج و ثروت گماشته شده است. بسا این دو در کتاب مقدس با هم نامیده شده‌اند و پارند غالباً با صفت رَئورَتَ آمده یعنی با گردونهٔ چست و سبک رونده. در مهر یشت آمده: «ایزد پیروزی بهرام * و ایزد فرمانبرداری سروش * و ایزد دادگری رشن * و ایزد درستی ارشتاد * و ایزد نیک بختی و فراوانی پارند * و ایزد توانگری و ثروت اشی * (ارت *) از پیش و پس و چپ مهر * می تازند». نریوسنگ می نویسد که پارند پاسبان گنجهای نهانی است که لابد مقصود از گنجهای نهانی، معادن می باشد.

پازند

پازند که بسیار به فارسی نزدیک است گزارش زند است؛ به این معنی که از تفسیر پهلوی اوستا (زند) لغات آرامی را بیرون کرده و به جای آن لغات ایرانی آورده اند و از خط پهلوی به خط اوستا نقل داده، پازند نامیده‌اند. امروزه مقداری از نوشته‌های پازند، که قسمتی از آنها را می توان تفسیر برخی از قطعات اوستا شمرد، و بسا ادعیه و رسالات و کتب به همین زبان در دست داریم. در جزو قطعات خرده اوستا نیز به یک رشته ادعیهٔ مختصر پازند برمی خوریم. گذشته از اینکه این اسناد پازند گنجینه ای است از لغات و ممکن است خواستاران زبان پاک و بی آلایش

پارسی را از واژه‌های بیگانه بی‌نیاز سازد، از لحاظ اخلاقی نیز گنجی است شایگان که هر ایرانی نژاد از آنها بهره‌مند تواند شد. گویند نخستین سخن از نامهٔ پازند/آنست که با مردم بداصل مپیوند (لبیبی).

مقداری از ادعیه به زبان پازند که در قرون مختلف انشاء گردیده، در نسخ مختلف خرده اوستا ضبط شده است. بعضی مفسرین مانند گلدنر، قطعات پازند را در تفسیر خود نیاورده‌اند ولی اغلب آن را جزو خرده اوستا آورده‌اند. برخی از ادعیهٔ پازند که در نسخ خطی آمده و از ادعیهٔ معروف زرتشتیان است ازاین قرارمی باشد:

الف. پتِتها° (توبه‌نامه‌ها): پتت آذرباد مهر اسپندان، پتت ایرانی، پتت خود، پتت ودردگان (درگذشتگان).

ب. آفرینها°: آفرین اردافروش، آفرین پیغمبر زرتشت، آفرین گهنبار، آفرین بزرگان، نیایش تندرستی، اندرز گواه‌گیران (پیمانک ختای — پیمان کدخدائی یا خطبهٔ عروسی که نزد پارسیان هند به اسم گجراتی خود اشیرواد معروف است.)، نام ستایش وغیره.

در میان نامه‌های پازند سه نامه را که سودمندتر است و باید در ردیف مآخذی که ازپارسی باستان و اوستا و پهلوی به جا مانده به شمار آوریم و از سرچشمه‌های بسیاری از لغتهای فارسی بدانیم عبارتند از: دانای مینوخرد°، اثوگمدئچا°، آیاتکار جاماسپیک°.

اصولاً پازند مرکب است ازپا+ زند. اصل کلمه در اوستا باید پئیتی ازانتی (ر. ک. زند) باشد و آن اصطلاحاً عبارت است از زبان پهلوی لغات هزوارش. خلاصه اینکه پازند زبانی است واسطهٔ میان زبان پهلوی و فارسی کنونی. متون پازند را گاه به خط اوستائی می نوشتند گاه به خط فارسی.

پازینه

درجدول اسامی پارسایان و نام‌آوران مذکوردریشت سیزدهم، فروشی اش ستوده شده است.

پاسارگاد

شهر قدیم ایران، پایتخت کوروش بزرگ، در شمال شرقی تخت جمشید وشیراز.

پالاس

نویسندهٔ بزرگ رومی که در اوائل سده‌های میلادی از کتابی دربارهٔ اصول آئین مهر و نماز و ادعیه و طریقهٔ ستایش و رسوم و عادات آن اسم برده است که از این کتاب جز این اطلاعی نداریم ولی آثارمعابد مهرونقوش آن درتمام اروپا پیدا شده است.

پایکولی

پایکولی در جنوب سلیمانیهٔ عراق و شمال قصر شیرین واقع است و سرزمین کردنشین کنونی عراق است. سنگنبشتهٔ بزرگ و مهمی از آثار نرسی° در آنجاست که دو نفر از خاورشناسان به نامهای راولینسون (۱۸۳۶م) و هرتسفلد (در ۱۳-۱۹۱۱م) آثار آن بناهای فروریخته و خطوط آنها را مورد آزمایش و بررسی قرار داده‌اند و به دو خط پهلوی اشکانی و ساسانی پی برده‌اند. پیکربرجسته نرسی بر هر چهار طرف برج که خراب شده مرتسم بوده است. حدود سالهای ۱۹۱۰ پوست پارهٔ کهنه‌ای در کاوشهای روستای هزارمیرد استان سلیمانیه به دست آمد که در آن چهاربند سرود به زبان کردی سره و با نویسهٔ پهلوی نوشته شده است. این چهاربند چامه که به نام هرمزگان نامیده شده، یادآور حمله تازیان به سرزمین کردستان است. برابر داوری دانشمندان، این نبشته از همان سرآغاز هجوم تازیان است. این چامه از آن تهاجم چنین یاد می‌کند:

هورمزگان رمان آتران گژان/ویشان شاردوه گوره گورکان/شن و کنیکان وه دیل بشنیا/گنای پاله‌ئی هتاشار زور / روشت «زردشتره» مانوه بی‌کس/بزیکانیکا «هورمزوه» هو یچ کر.

یعنی: هورمزگان، آتش آتشکده‌ها که جای پرستش اهورامزدا است خاموش شد و ویران گردید. بزرگان بزرگ خود را نهان کردند. ستمکاری تازی روستای «کارگرها» تا «شهر زور» را ویران کرد.

زنان و دختران به بردگی رفتند، آزاد مردان به روی خون تلیدند. روش زرتشت بی دستیار ماند، اهورامزدا به هیچکس مهرورزی نکرد.

پَئیشی تَه

در جدولِ اسامیِ یشت سیزدهم هنگامی که فروهر دو پسرش اوسمانَرَ و نَتَراس تی ستوده شده،سه بار از وی یاد رفته است.

پَئوایریَه اِئینی

ستارهٔ پروین است که در بند ۱۲ تیریشت با ستارهٔ تشتر* ستوده شده است.

پَئوچِینگَهَ اَشتُکانَ

در اوستا یک بار نامش آمده است و رقیب زَئیری وَئیری (زریر*) می باشد. زریر خواست که درمیدان جنگ بر هوم‌یک*، ارجاسب* و پَئوچینگه اشتکان که سه تن از تورانیان دیو پرست بودند پیروز شود که درخواستش روا شد. پورداود بنا به فرهنگ بارتولومه آنها را پشوچَنگَهَه و آشتوکانَ آورده است. یعنی چنگ گشوده، و هشت خان (خانه= کن).

پَئوروبَنگَهَ

در شمار پارسایان و نامآورانی است که در جدول اسامی یشت سیزدهم بند ۱۲٤ نامش آمده و فروشی اش ستوده شده است. وی پسر زَئوشَ معرفی شده است.

پَئورُوتَ

یا پوروت. در بندهای ۱۳ و ۱٤ از یشت دهم نام شهرهائی چند از جمله پئوروت و «ایش کت» آمده که از آنها آگاهی نداریم.

پَئوروَتات

به معنای پیشوائی (پیشبائی) چندین بار در اوستا به کار رفته. در گزارش پهلوی به پیش رفتار و پیشروی و پیشوائی گردانیده شده است. در بند ٤ کرده ۹۰ ویسپرد*، پَئوروَتات در ردیف اَرت* و آشی* و چیستی* شخصیت یافته و ایزد پیشروی است.

پئوروذاخشتی

ر. ک. ای استی.

پئیتاره

در پهلوی پتیارک و در اوستا پئیتاره به معنی نکبت و آفت و زشتی است و بسا از آن دیو و غول اراده شده است. فردوسی گوید: جهانی بر آن جنگ نَظّاره بود/ که آن اژدها طُرفه پتیاره بود. در اصطلاح فارسی نیز برای اشخاص بد عمل وزن بدکار به کار می رود. پتیاره و بتیاره و پتیره و بدیاره هم گفته شده. در بند ۷ اردیبهشت یشت آمده: ناخوشیها فرار کنید! مرگ بگریز! دیوها بگریزید! پتیاره ها فرار کنید! آموزگار دروغین کینه‌ور از آئین پاک بگریز! مرد ستمکار بگریز!

پئیته شهیم گاه

سومین گهنبار* سال. وآن موقعی است از سال که گندم و غلات بدست آمده، خرمن شده و به انبار می رود. به قولی دیگر در پئیته شهیم، زمین آفریده شده است. گهنبارِ پئیته شهیم، در یکصد و هشتادمین روز سال، از اشتاد* تا انارام* روز، به مدت پنج روز در شهریور ماه است که جشن پایان تابستان هم می باشد.

پَئیتی

این واژه در اوستا با اَئِثرا آمده که می شود آئثرا پَئیتی و در فارسی هیربد* گوئیم به معنی آموزگار. آئثر به معنی آموزش وپَئیتی همان پسوند پد یا بد است که در واژه های موبد و سپهبد و اندرزبد و دبیربد و جز اینها دیده می شود و به معنی دارنده است.

پَئیتی اَرِشوَنتْ

در جدول اسامی نام آوران و پارسایان یشت سیزدهم بند ۱۰۹ فروشی اش ستوده شده است. جز این یک بار از وی هیچ نام و نشانی نداریم.

پئیتی دان

در اوستا پئیتی دان و در پهلوی پَدام وپَندام وپَنوم و در

فارسی پنام° گویند. و آن عبارت است از قطعه ای پارچهٔ سفید از جنس پنبه که بر روی دهان آویخته و با دو نوار به پشت سر گره زنند تا آبخرهٔ دهان و ترشحات به خوراکی و سایر چیزها نرسد و آتربانان نیز آن را به کار می برند.

در قدیم نیز کسی که نزد بزرگی می رفت بایستی برای احترام و ادب پنام بیاویزد. این طرز ادب در دربار پادشاهان چین هم معمول بوده است. در ژاپن هم هنوز کسانی که مبتلا به سرماخوردگی و یا چشم درد هستند در مجامع به ویژه در ترن و اتوبوس جلو دهان خود را با پارچهٔ سفیدی می بندند که باعث سرایت بیماری نشوند. در بند ۱۲۳ آبان یشت آمده: «پنام زرین در بر کرده» و آن عبارت است از جامه ای که در زیر زره می پوشیده اند. در فرگرد ١٤ وندیداد در بند ۹ پنام در جزو اسلحه و لوازم یک مرد جنگی شمرده شده است.

پئیتی دراث

در شمار پارسایان و از نام آورانی است که در یشت سیزدهم بند ۱۰۹ فروشی اش ستوده شده است. جز این یک مورد از وی نام و نشانی نداریم.

پئیتیرَسب

این نام در سلسله نسب زرتشت دو بار دیده می شود که یکی پدربزرگ زرتشت و دیگری نام نیای ششم زرتشت است: زرتشت، پوروشسب، پیترسب، اریکدسب، هجدسب، چنینش، پیترسب.

پئیتی ستیرَ

یا پَئی ریش تورَ در یشت سیزدهم بند ۱۱۰ یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش جَرُدَنگهو ستوده شده است.

پَئیتیش

دیوی است که بر ضد آنچه نیک است در کار و کوشش است؛ یا به عبارت دیگر قوه‌ای است اهریمنی که برای تباه کردن جهان در مقابل هرچیز نیک چیزی زشت پدید می آورد (وندیداد).

پئیتی وَنگْـهَ

در جـدول اسـامـی نام آوران و پارسایان یشت سیزدهم بند ۱۰۹ فروشی اش ستوده شده است. از وی نام و نشانی در جاهای دیگر نداریم.

پئیری، پئیریکا

پری. در اوستا نیز تقریباً به همان معنی است که در فارسی؛ و آن عبارت است از یک وجود لطیف بسیار جمیل از عالم نامرئی که به واسطهٔ حسن جمال خارق العادهٔ خود انسان را می فریبد. این کلمه در گاتها نیامده است. در سایر قسمتهای اوستا پری جنس مونث جادو است که از طرف اهریمن گماشته شده تا مزدیسنان را از راهِ راست منحرف سازد و از اعمال نیک باز دارد؛ چنانکه یکی از این پریها موسوم به خَنَه تَـئیشی، گرشاسب را فریفته بود. همچنین این پریها در جزو جنود اهریمن بر ضد زمین و گیاه و آب و ستوران و آتش در کارند. همین پریها هستند که به شکل ستارگان دنباله دار با تشتر° (ایزد باران) در سر ستیزه و رزمنـد تا وی را از بارندگی بازدارند و زمین را از خشکی ویران سازند. هریک از آنان افسانه ای و اساطیری بسیار زیبا و روحانی و لطیف دارند و گـاه جن شمرده شده اند و گاه برای آنان مانند ملائکه بال و پر قائل شده اند.

در اساطیر یونانی پری یا نومفه به الهگان‌فرعی گفته می شد؛ آنان به صورت زنان بسیار زیبا و جوان مجسم می شدند و عمده‌ترین آنها وابسته به آب، پریان کوهها، پریان درختها و غیره بوده اند.

پَئیری دَئِزَه

باغهای بزرگ یا پارکها در روزگار هخامنشیان به این نام خوانده می شده. همین واژه است که بعدها به پردیس و فردوس (بهشت) تبدیل شده است.

پَئیریشت خَشوذرَ

به سترون ترجمه شده، و در پهلوی پَتیریک شوسر° شده است یعنی منی خشکیده. این صفت از برای مرد سالخورده ای آورده شده که از کار افتاده و قوهٔ

توالد و تناسلش زایل شده باشد.

پئیری‌مَئیتی

به معنی خیال و اندیشهٔ بد و فاسد بی اساس و نیز به معنی دیو می باشد. جزء اول آن پئیری° به معنی پری است.

در اردیبهشت یشت بند ۵ آمده است که سرودن نماز آئیریامن°، که بزرگترین کلام ایزدی است، تمام خردِ خبیث و همه جادُوان و پریها را براندازد. در یشتِ سوم چندین بار با دیوی دیگر به نام تَرُمَئیتی° نامش ذکر شده است.

پَئیسَنگ هَنو

در جدول اسامی پارسایان و نام‌آوران مذکور در یشت سیزدهم، در بند ۱٤۱ از هشت دوشیزهٔ پارسا نام رفته و فروشی شان ستوده شده است که دوشیزه پئسنگ هنو یکی از آنان است.

پَئیشتْرا

پیشه‌ور. معنی این واژه را پیشه‌ور یا هوتخشان° نوشته‌اند و در زمان ساسانیان به سه طبقهٔ پیشوایان، رزمیان، برزیگران (واستر یوشان°) اضافه شده است. ولی اساساً مردم به سه طبقه منقسم شده هوتخشان را جزو واستریوشان می شمرده‌اند.

پَئینگ هَرُ

وی پسر پاکدینی به نام مخش تی می بوده است که فروشی برادرش به نام اَسپْ پَدَ ستوده شده است.

پَتِت

توبه. در اوستا پَئیتیتَ و در پهلوی و پازند پتت و به همین هیأت در ادبیات زرتشتی باقی مانده به معنی توبه و اِنابه است. چهار توبه نامه به زبان پهلوی و پازند در دست داریم: پتت آذرباد مهراسپندان° که معمولاً پتت پشیمانی نامیده می شود، پتت ایرانیک، پتت خود یا خود پتت، پتت وَدُردِگان (استغفار از برای درگذشتگان) که پتت روانی هم نامیده شده است. در پتت ایرانیک (توبهٔ ایرانی) آمده: «من به دین پاک و نیک مزدیسنا پایدارم، به آن دینی پایدارم که خداوندگار هرمزد و امشاسپندان آن را به فروهر ستودهٔ زرتشت سپنتمان آموختند و زرتشت آن را به گشتاسب شاه آموخت و گشتاسب شاه آن را به فرشوشتر و جاماسب و اسفندیار آموخت، ایشان آن را به نیکان گیتی آموختند و پشت به پشت به آرایندهٔ دین راستین آذرباد مهراسپندان رسید؛ کسی که آن را بیاراست و در سر آن رستگار ماند.» در سایر پتتها بطور کلی چه آنکه یک نفر برای خود بسراید و یا برای شخصِ درگذشته و شادیِ روان او، از مواردی سخن به میان آمده که اساسِ آن بر پایهٔ کارهای بایسته است که می بایستی انجام بدهد و نداده و یا بالعکس کارهای نابایسته است که نمی‌بایستی انجام بدهد و انجام داده است، و توصیه می‌کند که با مَنش خوب دنبال کارهائی برود که با کرفه کاری راه دوزخ بسته و راه بهشت گشوده شود. و همچنین از آنکه امشاسپندان بر آن موکلند و مردم پاس آن را نگاه نداشته‌اند توبه می نمایند، مانند نگهداریِ ستوران سودمند، پاسِ آتشِ اجاقِ خانوادگی و فروغِ ایزدی داشتن، نگهداریِ فلزات پاک، نگهداشتن زمین و آب و گیاه. در پتت سایرِ وظایفِ دینی و اخلاقی و انسانی نیز توصیه شده که شخص باید انجام بدهد و اگر نداده توبه می نماید. مثلاً حتی اگر به تازه‌وارد و مسافر غریب جا و پناه و خوراک نداد و بعد، از این غفلت پشیمان شود، بخشش می خواهد. برای روابط خانوادگی، زن و شوهری، پاس آئین درگذشتگان نیز سفارش شده.

از آنچه در پتت آمده درمی یابیم که همواره گناهِ (وَناه) کمتر ریشه‌اش خشک و نابود شده از میان برود و برعکس، کرفه یا ثواب افزایش یافته بیشتر و بهتر و رویاتر شده بلند و ارجمندتر گردد تا آنکه راه دوزخ بسته و راه بهشت گشاده شود و پروردگار آمشاسپندان خشنود و تن پاک و روان تابناک باشد.

پتشخوارگر

پدشخوارگر°.

پَتمان

واژهٔ پتمان که در متن اوستا به صورت اَفْشْمَن آمده، در گزارش پهلوی اوستا گاهی به پَتمان (پیمان) و گاهی به گاس گردانیده شده و آن یک مصراع یا یک لنگه شعر است و از آن سخن منظم اراده شده است.

پتیاره

ر. ک. پئیتاره.

پَثْنَیه

در بند ٤١ زامیادیشت، در فتوحات گرشاسب ذکر می‌شود که او نُه پسر از خاندان پثنیه و پسران چند خانوادهٔ دیگر را کشت.

پدشخوارگر

در هرمزیشت که از ۲۰ نام هرمزیاد شده در بند ۱۹ آمده که این ۲۰ نام مانند جوشن و زره است درمقابل گروه غیرمرئی دروغ و نابکاران وَرنا*. وَرنا بنا به سنت، همان مملکتِ پتشخوارگر است که عبارت باشد از دیلم و گیلان حالیه. یعنی ناحیهٔ کوهستانی جنوب قفقاز و ناحیه جنوب غربی دریای خزر. از این مملکت در نخستین فرگرد وندیداد، در بند ۱۸ یاد شده است و چهارمین مملکت روی زمین، و مسقط الرأس فریدون خوانده شده است. در بند ۲۱ از فصل ۳۱ بندهش آمده: «وقتی که فراسیاو (افراسیاب)، پادشاه ایران منوچهر را با لشکرش در پدشخوار اسیر نمود و سبب ویرانی و قحطی در میان ایرانیان شد، اغریرث* از خداوند درخواست نمود که وی را به نجات دادن لشکریان و دلیران ایران موفق سازد، حاجتش نیز برآورده شد. ایرانیان به توسط او رهائی یافتند فراسیاو از این کار برآشفته، اغریرث را کشت. خداوند درپاداش عمل نیک اغریرث پسری به او داد موسوم به گوپت شاه*. پدشخوارگر نام سلسله جبالِ جنوبیِ تبرستان بوده است.

اسم این کوهها در مآخذ مختلف به صورمختلف تحریف شده است از قبیل: بدشوارگر، بدشوارجر، فرجوارجر و غیره. استرابون نام پتشخوار را به سلسله جبال البرز داده است. الفـاظ پتشخـوارگرشـاه و پتشخوارشاه با صورتهای مختلف جزء اول در جزو القاب وعناوین بعضی ازفرمانروایان قدیم آمده است و مثلاً گفته‌اند که کسری انوشیروان را در زمان پدرش فدشخوارگرشاه گفتندی، زیرا که او پادشاه تبرستان بود.

پَرات

پرات پدر پَرشَت گئو* است که در فروردین یشت، پارهٔ ۹۶ نامش آمده است. پرات لفظاً یعنی دارندهٔ گاوهای ابلق.

پرامون. پرامون یشت

خرده اوستا با دو دعای معروف اشم‌وهو* و یتااهو آغاز می‌گردد. این دونماز خرد را با هم پرامون یشت یا فرامون یشت نامیده‌اند. این اسم فقط به دو نماز مذکور اطلاق می شود نه به همهٔ خرده اوستا.

پرامون در پهلوی و پیرامون در فارسی گرداگرد چیزی را گویند. نظر به معنیِ امروزهٔ لغت پیرامون، شاید وجه مناسبت نامیده شدن اشم‌وهو و یتااهو به پیرامون این باشد که این دو دعا گرداگرد ادعیهٔ دیگر را فراگرفته و سراسر نمازها و نیایشها با این دو دعا احاطه شده است.

پراهوم

فشردهٔ گیاه هوم باشد که با آب زور* و شیر و فشردهٔ ساقهٔ هذانَئپَتا* آمیخته شده باشد و در سنّت پارسیان هذانَئپَتا عبارت است از درخت انار. امروزه، فشردهٔ شاخهٔ انار به جای هذانئپتا با آب زور و پراهوم آمیخته می شود. انار و چوب و میوه آن در میان اقوام قدیم جنبهٔ تقدس داشته و همیشه مورد توجه بوده است.

پَرثَو

پَهلَو. ولایت خراسان (شمالی) است که قوم پرتوه (پارت) نام خود را از آن گرفت و نیز زبانی است منسوب به قوم پرثو یا پهلو. لغت پهلوان نیز که به معنی دلیر و نامور است از همین قوم مانده است. یوستی

خودِ کلمهٔ پرثو را به معنی پهلو و کنار گرفته است؛ به اعتبار اینکه مسکن اصلی پارتها در کنار کوهی بوده است. اما خراسان، اسمی که بعدها به مملکت پرثو داده شده، لفظاً به معنی خورآسان یعنی برخاستن خورشید یا مشرق است. این اسم در قدیم به کلیهٔ ممالک شرقی ایران تا حدود ترکستان حالیهٔ روس اطلاق می شده است. فخر گرگانی در داستان ویس و رامین گوید: به لفظ پهلوی هر کس سراید/خراسان آن بود کز وی خور آید/خراسان پهلوی باشد خور آمد/عراق و پارس را زو خور برآمد/خراسان است معنی خورآسان/کجا زو خور برآید سوی ایران.

در زمان هخامنشیان، پیش از افتادن خوارزم به دست ایرانیان و بر هم خوردن سلطنت قدیم آن سرزمین، بلخ، پایتخت خراسان و مقر خَشثَرَ پاوَن یعنی شهربان یا مرزبان (که نزد یونانیان ساتراپ شده) بوده. ر. ک. پهلوی.

پِرِتْ وَفْس مَن

در یشت سیزدهم، فروهر پسرش به نام وَرِسمُ رَأُچَه* ستوده شده است.

پِردی زَیَ

یکی از پارسایانی است که در یشت سیزدهم از او یاد شده و فروهرش ستوده شده است.

پردیس

ر. ک. پئیری دئزه.

پَرَذاتَ

صفت است که در فارسی پیشداد شده. و مرکب است از پَر به معنی پیش و مقدم و ذات به معنی داد و قانون و مجموعاً یعنی کسی که در پیش قانون گذارد و دادگری نمود. این کلمه همیشه با هوشنگ* آمده است. در تفسیر پهلوی آمده پرذات «یعنی نخستین کسانی که قانون گذاشته اند؛ مثل هوشنگ».

پرس، پرشیا

نام ایران در بعض زبانهای اروپائی؛ و آن از نام «پارسه» عهد هخامنشی مأخوذ است.

پرس پلیس

نام یونانی شهر پارسه، تخت جمشید.

پُرسِه

پرسیدن و احوال پرسیدن و به عیادت بیمار رفتن، پرسش و تفقد. صحبت ار خواهی درین دیر کهن/خستگان بینوا را پُرسه کن (ابوالقاسم فخری).

در فرهنگها، ذیل مادهٔ پرسه، مجلس ختم، ترحیم، عزاخانه، حق، انجمن، عزاپرسی و ماتم آمده است و در اصطلاح زرتشتیان معمولاً به روزی که مجلس ختم درگذشته را برگزار می نمایند اطلاق می‌گردد. در بیشتر نقاط ایران مانند شیراز، اطراف یزد و بومیان و در میان عشایر نیز پُرسه را به همین معنی به کار برند.

پرسیاوش یا پرسیاوشان

نباتی است که بر لب جوی و جاهای مرطوب و نمناک روید و بادشکن و مدر باشد و برگ او شبیه به کرفس است. منسوب است به سیاوش* و گویند که از خون او روئیده است.

پَرْشَتْ گئو

در فروردین یشت بند ۹۶ ضمن ستودن فروهر پاکدین چند نفر، فروهر پاکدین پَرشَت گئو، پسر پرات نیز ستوده شده است.

نام پرشت گئو، در بندهش، فصل ۲۹ با پنج تن از نخستین پیروان آئین مزدیسنا آمده و جزء جاودانان شمرده شده است. در فصل ۲۹ بندهش مندرج است که پرشت گاو خنبه در دشت پیشیانسی* (در کابلستان) سرور جاودانی است. او را از این جهت خنبه گویند که از بیم دیو خشم او را در خم پنهان کرده بودند. ر. ک. اپخشیرا.

پَرَشک

یکی از دانشمندان و مورخین است که در جدول اول کتاب تاریخ خود به نام مادها و فارسها از زمان

ولادت زرتشت سخن گفته و تاریخ سنتی را آورده است که صحیح نیست. او فاصلهٔ بین تاریخ ولادت و بعثت پیامبر را چهل سال می داند.

پُرفیریوس

او که در سال ۳۰٤ میلادی درگذشته است، فیلسوف دیگر یونانی یعنی فیثاغورس معروف را، که در نیمهٔ سدهٔ شش پیش از مسیح می زیسته، از شاگردان زرتشت شمرده و در شرح احوالش می نویسد: «فیثاغورس به ویژه در راست بودن توصیه می نمود و در سر آن پافشاری می‌کرد. به عقیدهٔ او فقط به واسطهٔ راستی است که انسان شبیه به خداوند تواند شد زیرا خداوند را، چنان که او از مغها تعلیم یافته است ـــ همان خداوندی که آنان اورمزس می نامند ـــ جسمی است مثل نور و روحی است مثل راستی.»

پرنوماونگهه

پُرماه. پرماه یکی از حالات قرص ماه می باشد در طول ماه. در بند ٦ ماه نیایش چنین می خوانیم: «در هنگامی که ماه روشنی بتابد گیاهِ سبز رنگ یکسان در بهار از زمین بروید. اندرماهِ پاک و سرور پاکی را ما می ستائیم. پرماه پاک و سرور پاکی را ما می ستائیم. ویشْپتَتَ پاک و سرور پاکی را ما می ستائیم.» که اندرماه همان روز اول ماه یا روزی است که تیغهٔ ماه نمودار می شود. و پرماه، پانزدهم ماه است یعنی روزی که دایرهٔ ماه پر است. و یشپتت باید هفت روز پس از نیمه ماه یا هفت روز پس از آغاز مـاه باشد. در بُندهش بزرگ مندرج است: اندر ماه عبارت است از اول تا پنجم، پرماه از دهم تا پانزدهم، ویشپتت از بیستم تا بیست و پنجم. استاد پورداود عقیده دارد که ویشپتت باید اوقاتی باشد که دیگر باره ماه روی به کاهش نهاده تیغه می شود. در اندرماه و پرماه و ویشپتت هرکار نیک شاید، و به ویژه روزهایی سعیدند. به موجب بعضی بندهای یسنا (۱ تا ٤ و غیره) اندرماه و پرماه و ویشپتت ایزدانی موکل اوقات ماه می باشند.

پَروازَه

دُرمنه. آتشی که پارسیان به شب عروسی پیش پای عروس بیفروزند و دامن عروس و داماد به هم بسته، گرد آن طواف کنند.

پَرودَرْش

خروس*. اسم خروس در اوستا پَرودَرْش می باشد و پرودرش واژه‌ای دینی است به معنی پیش بینندهٔ و مقصود این است که خروس فروغ روز را از پیش دیده مژده ورود آن را می دهد. پرندهٔ سحرخیز خروس از طرف سروش ایزد شب زنده‌دار گماشته شده که بامدادان بانگ برداشته مردم را ازپی ستایش خداوند بخواند به ویژه که سحرخیزی نزد مزدیسنان بسیار پسندیده و از فضایل بزرگ شمرده می شود. بنابراین، خروس که در سپیده‌دم مژدهٔ سپری شدن تاریکی شب و برآمدن فروغ را می دهد نزد آنان مقدس است و خوردن گوشت آن را به خود روا نمی دانند.

در اوستا کلمهٔ خَرَاوش را نیز داریم که خروس فارسی از همان ماده است ولی نه به معنی نرینهٔ ماکیان بلکه همیشه معنی خروشیدن و فریاد برآوردن از آن اراده شده است. کلمات خروس و خَروشَ هر دو یکی است مگر آنکه حرف سین و شین به هم بدل شده است. و خروس را به مناسبت بانگ زدن و فریاد کشیدن و خروش برآوردن به چنین اسمی نامزد کرده‌اند. به اعتقاد مزدیسنان خروس در بامدادان بانگ برآورده گوید «ای انسان برخیز، نماز اشا به جای آور، به دیوها نفرین فرست، اگر نه دیو درازدست بوشاسب* به شما غالب آمده دوباره جهان خاکی را که در سپیده‌دم بیدار گشته به خواب انداخته، گوید: ای انسان خوش بخواب، هنوز وقت برخاستن تونرسیده، ترا با آن سه چیز بهتر از همه یعنی اندیشه و گفتار و کردار نیک کاریَ نباشد. ترا جز با اندیشه و گفتـار و کـردار زشـت کـاری مبـاد.» فردوسی نیز در شاهنامه خروس را پیک ایزدی می شمرد.

پروردگان

فروردگان*. پنج روز پنجهٔ دزدیده* را به پنج روز آخر آبان ماه افزوده فروردگان گویند و جشن گیرند.

پرویز

اصل آن ابهرویز به معنی پیروز و مظفر و فاتح است. نام خسرو پرویز پادشاه ساسانی.

پروین

ر. ک. پئوایریه اثینی.

پَرْهام

نامی است پارسی باستان که معرب آن ابراهیم است.

پری

ر. ک. پئیری.

پریچهره

نامِ دختر زابل شاه و همسر جمشید و مادر تور.

پریدخت

در داستانهای ملی ایران نام دختر پادشاه چین است که سام نریمان عاشق او شد و زال پدر رستم از و زاد.

پَریزاتیس

همسر داریوش دوم و مادر اردشیر دوم و کوروش صغیر بود. در عهد خود اهمیتی داشته و مایل بوده که کورش به سلطنت ایران برسد. این اسم که به هیأت یونانی درآمده بایستی در فرس، پروشیاتی باشد مطابق پئوروشیاتی در اوستا یعنی پر شادی.

پریسوز

نام دیری و معبدی بوده در زمان خسرو پرویز. بعضی گویند نام مقامی است که شیرین از دشت انجوک به آنجا رفت.

پِسْکِم، پِشکم، پِچکم

از واژه‌های کهنسال آریائی است، و در تفسیر پهلوی اوستا اَشکَپ آورده شده (آشکوب). زرتشتیان به ایوان و صفه پسکم گویند. در گذشته با توجه به سبک معماری سنتی و محلی بیشتر مراسم در پسکم به ویژه پسکم مَس (اشکوب بزرگ) انجام می شد. در اوستا بَرَه شَکَمْبْ آمده و آن ساختمانی شبیه به شکمبه و بدون در و پنجره است. در خانه های قدیمی همواره ایوان بزرگی به نام پِسکم مَسْ بوده.

پَشْمار و پیشمار

در پهلوی به مدعی و مدعی علیه گفته می‌شد. این واژه ها در نامه های پهلوی به ویژه ماتیکان هزار داتستان به کار برده شده. وقتی که دو طرف دعوی هیچگونه گواهی نداشتند به خدا پناه برده و به آزمایش ایزدی یا وَر* می پرداختند.

پَسو، پَسوک

پسوک همان چنگرنگهک یعنی طبقهٔ چرندگان اهلی مثل بز و میش است که در چراگاهها بسر می برند و کلمهٔ مزبور در مقابل جانوران بَرّی استعمال شده است. لغتِ شبان فارسی از همین کلمه است. شبان یعنی پَسوبان یا فشوبان. از طبقات پنج گانه جانوران که در اوستا به آنها درود فرستاده شده جانوران مفید اراده گردیده است. همهٔ جانوران سودمند در تحت حمایت ایزد گوش* یا ایزد دُرْواسپ* قرار داده شده اند.

پَسوش هَئورْوَستان

نام یکی از فرگردهای شانزدهمین نسک اوستا است و معنی آن «قوانین از برای سگ شبان» است. این نسک ۶۵ فرگرد داشته.

پشت‌آب و شیب‌آب

دو بخش از شهرستان زابل که از آب هیرمند مشروب می شود، در یکی از دهات آن به نام قاسم آباد منارهٔ معروف به میل قاسم آباد است. در شمال دهِ آدیرهِ خرابه هائی به نام تپه بارانی و در غرب آن آثار مخروبه‌ای به نامِ تپه جمشید موجود است. ویرانه های شهر قدیم زرنج* نزدیک دهکدهٔ زاهدان (زاهدان خرابه) قرار دارد.

پشت ویشتاسپان

در بند ۴۳ از فصل ۱۲ بندهش آمده: «کوه گناود (گناباد) در نُه فرسنگی طرف غربی پشت ویشتاسپان واقع است در آنجائی که محل آذربرزین مهر* است.» در فصل ۱۷ بندهش، بند ۸ آمده: «آذربرزین مهر تا زمان گشتاسب در گردش بوده، پناه جهان می بود، تا اینکه زرتشت انوشه روان دین آورد و گشتاسب دین پذیرفت. آنگاه گشتاسب، آذربرزین مهر را در کوه ریوند که آن را پشت ویشتاسپان، به معنی پشت و پناه گشتاسب، نیز خوانند، فرو نهاد.» پشت ویشتاسپان اسم دیگری است از برای کوه ریوند نیشابور.

پشتیان سالار

سر، و بزرگ پاسبانان و نگهبانان.

پشتیگبان، پشتیگان

نگهبانان شاهی در عهد ساسانیان، رئیس آنان را پشتیگبان سالار می‌گفتند.

پَشَن، پشنگ

رقیب کی‌گشتاسب* و از دیویسنان است. پشن به همین املاء در اوستا لغتی است به معنی جنگ و پیکار. احتمال دارد که اسم خاص پشنگ مختصر شده و جزء اخیر آن افتاده باشد. نام پدر منوچهر نیز پشن یا پشنگ آمده است؛ پشن شاه.

پشن در داستانهای ملی نام موضعی است که در آنجا میان پیران ویسه و طوس نوذر جنگ افتاد و پسران گودرز در این جنگ کشته شدند؛ این جنگ را جنگ پشن گویند و جنگ لادن هم گفته شده.

پشن نام پسر بانوگشسب دختر رستم است و این نام در اصل پشنگ بوده است. پشن مخفف پشنگ نام پدر افراسیاب هم بوده است.

پشنگ نام این اشخاص نیز بوده است: الف. برادرزادهٔ فریدون و پدر منوچهر و شوهر ماه‌آفرید دختر فریدون. ب. نام پسرزادهٔ تور پسر فریدون، پدر افراسیاب شاه توران. پ. نام داماد توس سردار ایرانی. ت. نام دیگر شیده پسر افراسیاب؛ در شجرهٔ افراسیاب چنین آمده: افراسیاب پسرِ پشنگ پسرِ زادشم پسرِ تور پسرِ فریدون. ث. اغریرث* نیز پسر پشنگ بوده و برخلاف برادرانش کرسیوز* و افراسیاب از نیکان و دوستدار ایرانیان بوده و به همین جهت افراسیاب او را کشت.

پشوتن

پشوتن بزرگترین پسر کی‌گشتاسب است، در سُنَّت است که زرتشت او را شیر و درون* (نان مقدس) بداد و او را فناناپذیر و جاودانی ساخت. در بندهش آمده «خورشید چهر* جنگ‌آوری بوده. اینک سپهبدِ لشکرِ پشوتن پسر ویشتاسب می باشد، در گنگ‌دژ* به سر می برد». خورشید چهر بنا به سنت، نخستین رزمی است. بهمن یشت که به ویژه از آینده و ازظهور سوشیانسها و آخرالزمان صحبت می دارد مکرراً از ظهورِ پشوتن در آخر همین هزاره با صد و پنجاه تن از یارانش از گنگ دیز (دژ) یاد کرده است، در فصل ۳ گوید: «در انجام دهمین هزاره، اهورامزدا دو پیک خود، سروش* و نریوسنگ* را به گنگ‌دیز که سیاوخش ساخت خواهد فرستاد، آنان خروش برآورده گویند ای پشوتن نامدار، ای پسر کی‌گشتاسب، ای افتخار کیانیان، تو ای پاک و استوار سازندهٔ دین، از این کشور ایران برخیز! آنگاه پشوتن با صد و پنجاه تن از یاورانش که از پوست سمور سیاه لباس پوشیده‌اند، برخیزند.» در کتاب دینکرد نیز به چنین چیزی اشاره شده است: «پشوتن با صد و پنجاه تن از یاورانش که پوست سمور سیاه دربر دارند از گنگ‌دیز صد کندک (خندق) و ده هزار درفش دارند بدر آیند.» از این فقرات اخیر معلوم می شود که پشوتن و یاورانش از مملکت بسیار سردی می آیند، چه پوست سمور در بر دارند. در اوستا فقط یک بار به اسم پشوتن، «پشوتنو» برمی خوریم آنهم در ویشتاسب یشت؛ که معمولاً در جزو اسامی حالیه نوشته نشده است. در فرگرد اول یشت مذکور در بند ۴، زرتشت به کی‌گشتاسب دعا کرده، گوید:

«بکند که تو از ناخوشی و مرگ ایمن بشوی چنان که پشوتن شده.» در هنگام ظهور سوشیانت، پشوتن جزو هفت جاودانان: کیخسرو، گیو، توس، سام نریمان، گرشاسب، اغریرث از یاوران سوشیانت خواهد بود. در بندهش نیز ۱۵ زن و ۱۵ مرد یاران سوشیانت شمرده شده‌اند. پشو به معنی به سزا رسانیدن و کیفر دادن و تنو به معنی تن است که جمعاً می شود تن به سزا، ارزانی، محکوم، به کیفر ارزانی. در بهمن یشت آمده که زرتشت از اهورامزدا خواست که گوپت‌شاه° و گُشت فریان° و چتروک‌میان° پسر گشتاسب را که همان پشوتن باشد فناناپذیر کند تا به یاری جاودانان دیگر، سوشیانس را در کار نو کردن جهان و تازه گردانیدن گیتی همراهی نماید، و از پرتو فر ایزدی که با آنان است، دروغ رخت بربسته زندگی راستی جاودانی روی خواهد کرد.

پشوتن سنجانا

یکی از اوستاشناسان و پهلوی دانان پارسی است که در سال ۱۸۹۸م در بمبئی درگذشت. دستور بهرامچی پشوتن سنجانا نخستین کسی است که اندرز خسرو کواتان° را در جزء کتاب پهلوی گنج شایگان° به انگلیسی و گجراتی ترجمه کرده است.

پَشوسارَ

یعنی سر به سزا، ارزانی. در یسنای ۱۱ (هوم یشت)، بند ۳ واژهٔ پسوسارَ، یعنی کسی که از برای گناهش سرش محکوم است.

پَشین

در بندهش فصل ۳۱ بند ۲۵ مندرج است: «از کواد، کی اپیوه° بـه وجود آمد، کی آرش°، کی ویارش°، کی پسیان° (پشین) و کی‌کاوس از کی آپیوه بوجود آمدند، سیاوخش از کیکاوس بوجود آمد، کیخسرو از سیاوخش بوجود آمد.» فروهر کی پشین با فروهر تنی چند در بند ۱۳۲ فروردین یشت ستوده شده است. بدین ترتیب کی پشین نوهٔ کیقباد و برادر کیکاوس است.

پَـغمان (کوه)

سرچشمهٔ رود هلمند° که در اوستا رود مقدس ایرانیان است و در شاهنامه هیرمند نامیده شده از سلسلهٔ غربی کوه پغمان است؛ پغمان سلسله کوهی نزدیک کابل است که به هندوکش و کوه بابا پیوسته است.

پل چینوت

پُلی که در صبح روز چهارم درگذشت، روانِ درگذشتگانِ نیکوکار و گناه‌کار باید از روی آن گذشته به بهشت گرایند یا به تک دوزخ سرنگون گردند. این پل بر زبَرِ کوهِ البرز برافراشته شود. موضوع روزِپسین و پلِ چینوت و سنجش کردارهای خوب و بد و پاداش و سزا در بهشت و دوزخ که در دینهای دیگر آمده همه از دین مزدیسنا سرچشمه گرفته‌اند. در اسلام به نام پل صراط (راه) می باشد، و در قرآن بیش از ۴۰ بار و غالباً همراه کلمهٔ مستقیم (راست) آمده است که مقصود از آن راه حق و راه خداست.

پلوتارخُس

(۱۲۵ ــ ٤٦م). مورخ یونانی سدهٔ اول میلادی است که دربارهٔ آفرینش ایزدان مطالبی نوشته گوید اهورامزدا ۲۴ فرشتگان بیافرید که ظاهراً منظورش همان امشاسپندان و ایزدان همکار آنهاست او مفصلاً از اهورامزدا صحبت می دارد. بی شک عمده مطالب او از کتاب مفقود شدهٔ تئوپومپوس مورخ قرن چهارم پیش از مسیح استخراج شده است. از جمله می نویسد که در عالم کون وجودِ هرمزس اشبه است به نور و اهرمن اشبه است به ظلمت و جهل.

پلینیوس

(۷۹ ــ ۲۳م). مورخ رومی است که دربارهٔ ناهید می نویسد «در معبد ناهید شوش یک مجسمهٔ بسیار سنگین ناهید از طلا بر پا بود؛ این مجسمه در اوقات جنگ سردار رُمی آنتوان (انتونیوس) به ضد اشک پانزدهم (فرهاد چهارم ۳۷-۲م) به غارت رفت.» بنابراین در میان سالهای ۳۵ و ۳۳ پیش از مسیح،

معبد ناهید در کنگاور که هنوز خرابه اش موجود و از آثار بسیار مهم ایران قدیم است، برپا بود. او همچنین دربارهٔ خندیدن زرتشت به هنگام تولد مطالبی نوشته است.

پنام

پارچه ای بوده که آن را روی دهان آویخته و با دو نوار پشت سر گره می زدند. این پارچه در وقتی به کار می رفته که موبد در مقابل آتش و انجام مراسم بوده که از آلودگی نفس و بخار دهان برکنار باشد. صورت اوستایی آن پئیتی دانَ* است.

پنج بوخت

یک دسته از اسامی ایرانیان با کلمهٔ بوخت از فعل بوختن و بختن که در پهلوی به معنای نجات دادن و رهانیدن است، ترکیب شده مثل سه بوخت یعنی نجات دادهٔ هومت* و هوخت* و هورشت*؛ و پنج بوخت یعنی نجات دادهٔ اهنود*، اشتود*، اسپنتمد*، هوخشترو*، وهشتواشت* (پنج گاتها). همچنین است ماه بوخت و یزدان بوخت. و هفتان بُخت* همان است که در شاهنامه فردوسی هفتواد* شده.

پنج روزی

اندرگاهان، پنجی، پنجه دزدیده*، پنجه گزیده، خمسه مسترقه. «خسروان چون نوروز بودی بر تخت نشستند و پنج روز رسم بودی که حاجت مردم روا کردندی و عطاهای فراوان دادندی و چون این پنج روز بگذشتی به خوشگذرانی و... مشغول شدندی.»

پنج نامک زرتشت

رساله ای به زبان پهلوی و دارای ۱۴۳۰ کلمه. این رساله منسوب به پسر آذرباد مارامپند* موسوم به زرتشت است. زرتشت در زمان اردشیر دوم (۳۸۴ یا ۳۸۳-۳۷۹م) موبدان موبد بود. فرزند این زرتشت هم موسوم به آذرباد است که نوهٔ آذرباد مهراسپندان است و او را آذرباد زرتشتان گویند. او نیز به نوبهٔ خود موبدان موبد ایران بود. آن را پند نامک زرتشت هم گویند.

پنج نیایش

پنج نیایش است به نامهای خورشید نیایش، مهر نیایش، ماه نیایش، آبزور نیایش، آتش نیایش، که در خرده اوستا موجود است و تفسیر پهلوی آن نیز در دست است.

پنجه دزدیده

به عربی، خمسه مسترقه است، و آن پنج روز آخر سال باشد. از آنجا که در ایران باستان سال دوازده ماه سی روزه داشت که در جمع ۳۶۰ روز می شد به آخر ماه هشتم (آبان ماه) و بعدها در آخر ماه دوازدهم (اسفندارمذ) پنج روز می افزودند تا سال کامل (۳۶۵ روزه) شود و آن را پنجهٔ دزدیده یا خمسهٔ مسترقه می نامیدند. خمسهٔ مسترقه در تاریخ ایرانی قدیم پنج روز باشد از آخر آبان و نام آنها این است: اَهنود*، اشتود*، سپَنْتَمَدْ*، هُوخَشترو، وهشتوایش*. و این پنج روز را از دوازده ماه نشمرند. نامهای دیگری که به این روزها داده اند: فروردگان*، فروردجان، گاه، اندرگاه، روزهای گاتها، اندرگاهان، وهیجک، بهیزک*، پنجه، فنجه، پنجک، پنجی، فنجی، پنج روزی، پنجه گزیده، ایام المسترقه، ایام المختاره، پنجه فضل السنه و بالاخره پنجه کبیسه، که زرتشتیان همان واژهٔ اندرگاه یا پنجه را به کار برند. نیاکان ما اعتقاد داشتند که فروهرهای نیاکان از برای سرکشی بازماندگان از آسمان فرود آیند و ده شبانه روز در خان و مان پیشین خود به سر برند، این ده روز، آخرین پنج روز از آخرین ماه سال و پنج روزی بود که به سال می افزودند تا سال خورشیدی درست دارای ۳۶۵ روز باشد.

پَنچَ تَنْتْرَه

متن هندی اصلی کتاب کلیله و دمنهٔ فارسی است که گویا از سدهٔ سوم میلادی باشد. همان است که در زمان خسرو انوشیروان از سانسکریت به پهلوی گردانیده شده و به نام دو شغال کَرَتَکَه و دَمَنَکَه (در پهلوی کلیلک و دمنک) معروف است.

پند نامک، پندنامه

پند نامک به تعدادی از نامه های پهلوی اطلاق می شده که شامل پند و اندرزهائی بوده است در امور مختلف. ر. ک. اندرنامه ها.

پند نامَک وزرک مهر

(یادگار وزرک مهر). کتابی است به زبان پهلوی که دستور پشوتن سنجانا* آن را به خطا گنج شایگان* خوانده و با دو رسالهٔ دیگر به نامهای ماتیگان شترنگ و اندرز خسرو کواتان (قبادان) به خط زند نقل داده و به گجراتی و انگلیسی ترجمه کرده است. پند نامک وزرک مهر، پند نامهٔ بزرجمهر یا یادگار وزرک مهر نیز خوانده شده و به فارسی نیز ترجمه شده است.

پوئی تی

نام نوعی بیماری است، فساد و جراحت اعضا (وندیداد).

پوئی تیکَ

به موجب اشارات وندیداد*، نام دریاچه ای است که دارمستتر آن را با دریاچهٔ ارومیه تطبیق کرده است.

پوپ

آرتـر آپم پوپ، تولد ۱۸۸۱م، یکی از خاورشناسان امریکائی که دربارهٔ آذرگشسب* بررسیهائی کرده است. کار او بیشتر روی آثار هنری بوده از دولت ایران نشانهائی نیز دریافت کرده است.

پوپ

جان الگزانـدر پوپ، متولد ۱۹۰۶. از خاورشناسان است که دربارهٔ هنر ایران بررسی کرده و مسافرتی هم به تهران داشته است.

پوثرُ

پور و پسر. پوثر همان است که درفارسی پور یا پسر و پُس گوئیم. این لغت در اوستا به معنی مطلق فرزند و زاده و بچه آمده ـــ چه نر و چه ماده؛ پرتو هم آمده است.

پورآتبین

مراد، فریدون پسر آتبین یاور کاوه آهنگر و از بین برندهٔ ضحاک است و پور آبتین مصحف آن است.

پورآذر

مراد، ابراهیم پدر اسماعیل است.

پوراسفندیار

مراد، بهمن پسر اسفندیار است.

پوران

جمع پور، پسران، خلیفه، جانشین، یادگار.

پَوْران

به موجب هوم یشت، نام کوهی است که در قلهٔ آن گیاه مقدس هَئوم* می روئیده است. برخی آن را صفت آورده اند.

پوران تَروش

نام ساحری معاصر زرتشت بوده است.

پوراندخت

یا بوراندخت*، دختر خسرو پرویز که پیش از آذرمیدخت سلطنتی هجده ماهه داشت. او بیست و پنجمین شاه ساسانی است.

پوراندخت نامه

کتابی است که استاد پورداود به نام دخترش پوراندخت نوشته و حاوی اشعار چندی دربارهٔ دین و ایران و فرهنگ و تاریخ می باشد. در این کتاب شرح مهاجرت پارسیان منعکس است.

پورپشن، پورپشنگ

مراد، افراسیاب است.

پورتوس

پسر توس است.

پورتهماس

مراد، زو* از پادشاهان پیشدادی و پسر تهماسب* است.

پورداود

استاد ابراهیم پورداود، پسر حاجی داود در ۱۳۰۳هـ برابر ۱۸۸٦م و اسفند ۱۲٦٤ش در رشت چشم به دنیا گشود. یکی از ایران‌شناسان و خاورشناسان و اوستاشناسان بنـام است که در طول عمر خود خدمت شایانی به فرهنگ این سرزمین کرده است. در کنگره‌های زیادی شرکت داشته و احترام همه را برانگیخته است. او شاگردان زیادی تربیت کرد و به موجب تقاضای رابیندرانات تاگور* برای تدریس، در سال ۱۳۱۱هـ.ش به هند رفت و در دانشگاه شانتی نیکیتان به تدریس پرداخت.

اگر بخواهیم از استاد پورداود سخن بداریم باید کتابی بزرگ نوشت. بخش عمدهٔ این فرهنگنامهٔ مزدیسنی متأثر از نوشته‌های ایشان است. عمدهٔ کارهای استاد عبارتند از:

گاتها، یشتها (دو جلد)، خرده‌اوستا، دومین گزارش گاتها، بیژن و منیژه، ویسفرد، ایرانشاه، خرمشاه، سوشیانس، پوراندخت نامه، یزدگرد شهریار، زین آبرار، گفت و شنود پارسی، فرهنگ ایران باستان، هرمزد نامه، فریدون، و تعداد زیادی گفتار و نوشته که پنجاه گفتار آن در کتاب «آناهیتا» گردآوری شده و به کوشش مرتضی گُرجی در ۱۳٤۳ هـ.ش به چاپ رسیده است.

استاد در سحرگاهان روز ۲٦ آبان ماه ۱۳٤۷ در حالی که در کتابخانهٔ منزلش سرگرم بررسی و مطالعه بود با عشق به فر و فرهنگ ایران، زندگی جاوید یافت. روانش شاد باد.

پـوردستان

مراد، رستم پسر زال است.

پوردگان

به نوشتهٔ برهان قاطع «فارسیان، خمسهٔ مسترقه را بر پنج روز آخر آبان ماه می افزایند که مجموعاً ده روز شود و آن ده روز را پوردگان می‌گویند و در این روزها جشن کنند و شادی سازند. معرب آن فوردجان است» (ر. ک. پنجهٔ دزدیده). البته صحیح آن پروردگان است و پوردگان مصحف آن است. ر. ک. فروردگان.

پورزال

مراد، رستم پهلوان داستانی معروف است.

پورزریر

مراد، نستورپسر زریر و برادرزادهٔ گشتاسب کیانی

پورساسان

اردشیر ساسانی است.

پورسام

مراد، زال است.

پورسیاوخش

مراد، کیخسرو است: پور سیاوش.

پورعنقا

مراد، زال پدر رستم است؛ چه، گویند او را سیمرغ بزرگ کرد و سیمرغ را عنقا گویند.

پورقباد

مراد، انوشیروان پادشاه ساسانی است.

پـورَک

نام دختر پور (فور) رای قنوج (کنوج، از ولایات هند) که در حبالهٔ بهرام گور بود و او را فورک نیز گویند.

پورکاوس

سیاوش.

پورگشسب

مراد، بهرام چوبینه است.

پورمُغان

فرزند مُغان، مُغبچه.

پورنوذر

توس* است.

پوروچیستا

کوچکترین دختر زرتشت و همسر جاماسب از خاندان هوگَو* برادر فرشوشتر*. جاماسب وزیر دانشمند کی‌گشتاسب و از بزرگان بوده است. اسم پوروچیستا از چیستا، ایزد علم و معرفت به معنی بسیار دانا و پردان می‌باشد. او جوانترین دختر زرتشت است. در گاتها، یسنای ۵۳، بند ۳ پیامبر ایران از این دخترش نام می‌برد و او را از پشت هیچتسپ و خاندان اسپنتمان و جوانترین دختر خود می‌نامد. بند مذکور در گاتها و بندهای بعد از آن راجع است به عروسی این دختر با جاماسب وزیر کی‌گشتاسب. این اسم در پهلوی و حالیه نزد زرتشتیان پوروچیست گفته می‌شود. در بندهش، فصل ۳۲ بند ۵ که از خاندان زرتشت سخن رفته، فِرِن، تریتَ و پوروچیست سه دختر پیغمبر به شمار رفته‌اند. در وچرکرت دینیک* آمده است: «از اورویچ که نخستین زن زرتشت بود چهار فرزند متولد شدند، یکی پسر، موسوم به ایسدواستر* و سه دختر موسوم به فرن، سرنیک، و پوروچیست. از اُرپنج بردا که دومین زن زرتشت بود دو پسر متولد شدند یکی موسوم به اُروَتَدنر* و دیگر موسوم به خورشیدچهر*.»

پوروذاخشتی

از پوروذاخشتی که ازخاندان خشتاو بوده در فروردین یشت، فقرهٔ ۱۱۱ یاد شده و به فروهرش درود فرستاده شده است. از ایرانیان پارسا و مزدیسنا کیش بوده و امروز در سنت از مقدسین شمرده می‌شود. در بندهای ۷۲ و ۷۳ می‌بینیم که دسته‌ای از ایرانیان در مقابل دسته‌ای از تورانیان در ستیزه و جنگ‌اند. در این بندها از دو آشوزْدَنگهَه* اسم برده شده است که یکی پسر پوروذاخشتی و دیگری پسر سایوژدری برادر تریث می‌باشد. این تریث غیر از تریث پدر گرشاسب و اورواخشیه (از خاندان سام) است.

پـوروشَسْب

نام پدر زرتشت و پسر پیترسب است و یعنی دارندهٔ اسب پیر. در یسنای ۹ آمده: «در صبحگاهی ایزد هوم* خود را به زرتشت ظاهر ساخت، زرتشت از او پرسید نخستین کسی که درجهان مراسم هوم به جای آورد کیست؟ ایزد هوم در پاسخ گفت ویونگهان* نخستین بار هوم بفشرد و به او درعوض پسری مثل جمشید داده شد. دومین ستایندهٔ هوم آبتین است، در عوض فریدون به او عنایت شد. سومین اترت* می‌باشد که در پاداش دو پسر مانند ارواخشیه* و گرشاسب* به او بخشیده شد و بالاخره چهارمین پوروشسب است که در پاداش پسری مثل تو زرتشت از او بوجود آمد.» دربند ٤ از آفرین پیغمبر زرتشت*، معنی لفظی این نام پراسب آورده شده است. یکی از نیاکان دستور آذرباد ماراسپند*، هم پوروشسب نامیده شده است.

پوریوتکیشان

در یسنای ۱، بند ۱۸ و یسنای ۲۳، بند ۲ و فروردین یشت، بند ۱۷ آمده، و به معنی نخستین آموزگاران کیش است. در سنت متأخر برخی از نامداران را در جزو آنان شمرده اند که از این جمله اند ویونَگهان* و تریتَ*. پئوئیریو به معنی نخستین و تکئیش به معنی کیش است. خاورشناسان پوریوتکیشان را به نخستین آموزگاران دین یا نخستین پیامبران یا نخستین گروندگان و پیروان اولیه ترجمه کرده‌اند. نَبانَزْدیشْتان* نیز با پوریوتکیشان به معنی نخستین آموزگاران و دانایانِ پیش می‌باشند. در خود اوستا هم به چنین دانایانی که رهنمای مردم و پیشوای دینی بوده‌اند اشاره شده است از آن جمله ویَونگهان پدر جمشید و آبتین* پدر فریدون و اَتْرَتْ* پدر گرشاسب و پوروشسب* پدر زرتشت. به قول کتب پهلوی اگر آنها را به معنی داناکان پیشینکان بگیریم به خطا نرفته‌ایم.

پوزَ

نام خانواده‌ای است که فروشی یکی ازپارسایانش به نام اَکَیَذَ ستوده شده است.

پوزانیاس
مورخ و جغرافی دان قرن دوم میلادی است. او از یکی از مدعیان تاج و تخت داریوش بزرگ موسوم به فَروَرتی نام می برد. (فرورتی در فرس هخامنشی همان فروشی یا فروهر است.) داریوش در کتیبهٔ میخی بیستون از او اسم برده، گوید: «او را در ۲۵ ماه آدوکنیسش (برابر پائیز سال ۵۲۱ پیش از میلاد) شکست دادم».

پوسان وه آزاد مردان، پوسان وه بزرآذرفربغان
در کتاب مادیگان هزار داتِستان* (گزارش هزار فتوای قضائی) نام چند تن از قضات دورهٔ ساسانی با نظر قضائی و فتوای هر یک قید شده است که دو نفر بالا جزو آنها می باشند.

پُوسی
پُوسی واژه ای چینی و به معنی ایران است. در فصل ۱۰۲ تاریخ چینی که در سال ۵۷۲م نوشته شده (موسوم به وی‌شو، در تاریخ سلسلهٔ وی) و از وقایع سالهای ۵۳۵-۳۸۶ میلادی صحبت می دارد، شرحی راجع به ایران (پوسی) در عهد ساسانیان آمده؛ در آنجا از موهو نیز که در زبان چینی به معنی مُغ است اسم برده شده است.

پولیبیوس
یکی از نویسندگان مدّق و موثّق عهد قدیم است که در سدهٔ دوم پیش از مسیح می زیسته و در کتاب تاریخش دربارهٔ معابد ناهید، همدان، کنگاور و شوش مطالبی دارد که درردیفهای خود آمده است.

پهلوی (زبان)
پهلوی را معمولاً پارسی میانه خوانند. بین پارسی میانه و پارسی نو و کنونی، زبان دیگری فاصله نیست. پهلوی یعنی لهجهٔ سرزمین پارت که در سنگ‌نبشته های هخامنشی پَرثَوَ* خوانده شده و آن نام خراسان کنونی است. چنانکه پارسی باستان و پارسی نو (فارسی) به سرزمین پارس بازخوانده شده زبان پهلوی هم به مرز و بوم پارت (خراسان) بازخوانده شده است. واژهٔ پهلوی به زبان دورهٔ اشکانیان و دورهٔ ساسانیان اطلاق می‌شود. نامی که خاورشناسان در این اواخر به این زبان داده و پارسی میانه خوانده‌اند به این اعتبار است که زبانی است در میان زبان رایج روزگار هخامنشیان و زبانی که پس از اسلام در ایران رواج یافته است. دورهٔ رسمی زبان پهلوی نهصد سال است یعنی از ۲۵۰ پیش از میلاد با روی کار آمدن نخستین اشک، سرسلسلهٔ اشکانیان که از پارت (خراسان) برخاست تا ۶۵۱م (۳۱هـ) یعنی سال کشته شدن یزدگرد سوم پسین پادشاهِ دودمان ساسانی که از فارس بودند. به این مدت چند سال دیگر نیز باید افزود زیرا در قرن سوم و چهارم هجری نیز چند کتابِ بسیار گرانبهای پهلوی نوشته شده و امروز از اسناد خوب و پرمایهٔ این زبان به شمار می رود. در تألیفات نویسندگان ایرانی و غربی قرون پیش نامهای بسیاری از کتب پهلوی یاد شده است.

پهلوی روایات
جزو نامه های پهلوی است که از ساسانیان مانده است و دربارهٔ دین، قوانین و تاریخ است و اخیراً وسیله موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی با ترجمه مهشید میرفخرائی چاپ و منتشر شده است (۱۳۶۷).

پیتاگورس
پیتاگورس یا فیثاغورس، پسر منسارخوس، حدود (۴۹۵ - ۵۷۰ق.م.) یکی از فلاسفهٔ یونان باستان بود. او جمعیتی سری مرکب از زن و مرد، با مقاصد اخلاقی و دینی و سیاسی تشکیل داد. اعضای جمعیت در ده سال نخستین باید سکوت اختیار می‌کردند. یاد گرفتن موسیقی، ریاضیات، طب و ورزش و نیز گیاهخواری و امتناع از خوردن گوشت ــ مخصوصاً گوشت وَرزگاو (گاو شخمی) ــ از جمله اختصاصات این جمعیت بوده. این جمعیت چون سری بوده، دستورهای آن نیز سری و به صورت رمز بوده است، مانند «آتش را با کارد به هم نزنید» یعنی آن را که بر سر خشم است با گفتن

سخنان تند خشمگین تر نکنید. و یا «از شارع عام مگذرید» منظور آن که از عقاید عامه پیروی مکنید.

اما آنچه که از دید این فرهنگ واجد اهمیت است مطلبی است که در سیاحتنامه به نام فیثاغورس آمده، و آن ملاقات و برخوردش با زرتشت نامی بوده که معلوم نیست کدام زرتشت می باشد، که به لحاظ اهمیتِ گفتگوهایش با زرتشت مضمون بخشهائی از آن را نقل می‌کنیم: فیثاغورس در مکالمه با زرتشت و دربارهٔ وضع کراهت‌انگیز و حزن‌افزای اخلاق این شهر بزرگ (بابل) و مناظری که دیده است می‌گوید ای زرتشت تو از غیر ممکن درگذر، بابل را هرگز نتوانی دارای تقوی و فضیلت کنی. مردم اینجا دو دستهٔ کاملاً متمایزند: یک دسته از کثرت تنگدستی به زبونی افتاده‌اند و جماعتی از بسیاری تنعم به تباهی دچار شده‌اند. در بابل از غیبت کمبوجیه (کامبیز) سخن به میان می آید (که معلوم می شود همزمان او بوده است). زرتشت می‌گوید: اگر کامبیز نبود نمی توانستم در شوش بمانم و آماج دشمنی مغان و پیشوایان روحانی حسود باشم. برگردیم، باید آئین نو خود را بر اساس آن استوار سازم. داریوش به زودی به اکباتان یا پرسپلیس خواهد رفت، بشتابیم و در قصر شوش به وی ملحق شویم. در راه بابل و شوش بین زرتشت و فیثاغورس، دربارهٔ خرد و دانش خلق و دین و مذهب و پاکی و صفا گفتگو به عمل می آید.

شرح گفتگو و شرکت در جشن و درمان اسب شاه و خیلی موضوعهای دیگر در سفرنامه یا سیاحتنامه فیثاغورس در ایران آمده که یوسف اعتصامی بخش مربوط به ایران را در سال ۱۳۱٤ هـ.ش ترجمه کرده که در ۱۳٦۳هـ.ش نیز تجدید چاپ شده است. به درستی نمی دانیم که بانی دین زرتشتیان آیا همین زرتشت است یا نه!

پیترو دولاواله

جهانگرد ایتالیائی که از سال ۱٦۱٦م (۱۰۲۵هـ) تا فوریه ۱٦۲٤م (ربیع الاول ۱۰۳۳هـ) را در ایران گذرانیده و شاه عباس به او مهربان بود. او در سخن از اصفهان از برزن زرتشتیان آن‌جا نام می برد. سفرنامه ای از او باقی است که به فارسی برگردانده شده است.

پیتوَنَ

در بند ٤۱ زامیاد یشت آمده که گرشاسب نُه پسر از خاندان پَثینه و چند خانوادهٔ دیگر، از جمله خاندان پیتونَه را کشت.

پیر

برخی اماکن متبرکه را نزد زرتشتیان پیر نامند مانند پیر ورهرام ایزد وغیره. اما پیر در لغتنامه ها و فرهنگها به معانی مراد، مرشد، پیشوا، شیخ و راهنما آمده که نزد زرتشتیان نیز مراد راهنماست.

پیران گُشسب

نام مردی از مردم ری، از اعضاء خانوادهٔ معروف مهران به عهد ساسانیان. وی مرزبان گرزان و اران و فرماندهٔ چندین هزار سوار بود.

پیران ویسه

نام پهلوانی مشهور از توران، سپهبدِ سپاه افراسیاب. او فرزند ویسه بود و در مبارزه با گودرز یکی از پهلوانان سالخورده ایران به قتل رسید. پیران دختر خود جریره را به سیاوش که پس از ماجرای اتهام سودابه به توران پناهنده شده بود به زنی داد و از او پسری آمد موسوم به فرود. پس از چندی سیاوش به میلِ خود پیران، دختر افراسیاب موسوم به فرنگیس را به زنی گرفت و نزد پادشاه توران منزلتی یافت و کنگ‌دژ* را بنا نهاده در آنجا بسر برد. پیران در نگهداری کیخسرو و جلوگیری از مرگ او و به وسیلهٔ افراسیاب مصدر خدماتی بود و او را به آن طرف دریای چین آرام داد.

پیر سبز کرمان

در خرابه های وصل به گبرمحله واقع است. گویند در حملهٔ افاغنه به گبر محله، همان شبی که در محلِ شاه‌ورهرام ایزد پرچم سبزی از میان لشکریان افغانی

بیرون آمد، در این محل نیز پرچم سبز رنگی آشکار شد و سبب فرار افاغنه گردید؛ از این جهت این محل به پیر سبز پوشان موسوم شد.

پیرسبز یزد

یا چَکْچَکو، زیارتگاهی است در ٦٨ کیلومتری شمال شرقی یزد که پیر چکچک هم گویند. معروف است که در اینجا مزار نازبانو است که از انظار مخفی بوده است. می‌گویند شبانی در حوالی این محل مشغول چرانیدن گوسفندان خود بود، ناگهان گوسفندانش رم می‌کنند و فراری می شوند. شبان دست به درگاه خداوند بلند کرده و راه چاره از او طلبیـد. در حین جستجو تشنه و خسته به کوهی رسید که آب از آن چکه چکه فرو می ریخت. آبی نوشید و استراحتی کرد. درعالم خواب، مزار پیر سبز به او خواب‌نما شده، از خواب برخاست، گوسفندان را جمع کرد و به شهر برد.

بعدها جای فعلی را ساختند تا نیازمندان، حاجت بدانجا برند و مقصود خود بیابند. در حال حاضر زرتشتیان در آنجا ساختمانهای زیادی کرده و همه ساله به ویژه در اواخر خرداد، یعنی از اشتاد روز (٢٤ خرداد) به مدت پنج روز برای زیارت بدانجا می روند.

پیرشالیار، پیرشهریار

نام پیری روحانی از مغان زردشتی در اورامان کردستان. از او کتابی باقی است به نام مارفتو پیر شالیار (معرفت پیر شالیار)؛ این کتاب مرکب از چند بند مسجع است که ترجیع آنها این بیت است:

گوشْتْ به رواتَهِ پیر شالیار بوُ

هوشَت جه کیاسته ذانای سیمباربو .

یعنی به گفتار پیر شهریار گوش کن و به نوشتهٔ دانای سیمبار (زرتشت) هوش خود را بسپار. باری، در سخنان پیر شهریار اشارات بسیار راجع به حفظ آئین قدیم است و اهل محل در مجوس بودنش شکی ندارند ولی معتقدند که شخص دیگری هم به این اسم بوده است.

پیر گبر

برخی قشریون غیرزرتشتی به طعن زرتشتی سالخورده را گویند.

پیروز

(فیروز) پسر یزدگرد دوم نوهٔ بهرام گور، پدربزرگ انوشیروان بود که در سالهای ۴۸۳-۴۵۹ میلادی پادشاهی داشت. در روزگار او، که به گفتهٔ طبری و مسعودی ۲۷ سال پادشاهی کرد، هفت سال باران نبارید و ایران دچار خشکسالی سخت گردید؛ در همه نوشته‌های تاریخی از این خشکسالی یاد گردیده است. به گفتهٔ طبری و بسیاری نویسندگان دیگر کسی از گرسنگی نمرد جزیک تن در روستای اردشیرخره. وفردوسی نیز گوید که پیروز ستایش و نیایش به جای آورد تا خداوند بخشایش باران را به مردم فرو بارید (ر. ک. آبریزگان و آذرفرنبغ). پیروز مدتی با برادرش هرمز که مدعی تاج و تخت بود جنگید و در این مدت مادرشان دئنیک در تیسفون سلطنت می‌کرد تا سرانجام رُهام ازخاندان مهران او را یاری نموده و پیروز به تخت نشست. او دارای احساسات دینی و مزدیسنی بود. سلطنت او چندان با آسایش نگذشت؛ جنگ با دشمنان شمالی و شرقی و مبارزات عقیدتی بین یهودیها و موبدان از آن جمله بود. در زمان پیروز، یهودیان گرفتار آزار شدند و سبب آن انتشار این خبر بود که یهودیان دو تن از موبدان زردشتی را زنده پوست کنده‌اند . این کشتار ظاهراً در شهر اصفهان که آن وقت مثل امروز مسکن جماعت کثیری از بنی اسرائیل بود شدت فوق العاده یافت (کریستنسن، ص ۲۰۳).

پیروزخسرو

نام خفه‌کننده اردشیر پسر شیروی پسر خسرو پرویز ساسانی.

پیروزدخت

یا فیروز بخت دخت، نام دختر فیروز پسر قباد ساسانی. این دختر، هنگامی که فیروز در خندقی

که خوشنواز پادشاه هیاطله کنده بود افتاد و کشته شد با قباد و موبدِ موبدان و بسیاری از مهتران، گرفتار دشمن گردید.

پیروز دوم

برادر خسرو چهارم که مدت کوتاهی در سال ۶۳۱م پادشاهی کرد.

پیروزرام

به روایت شاهنامه نام قدیمی ری است. بنا به گفتهٔ دیگر از قراء قدیم ری بوده است.

پیروز سوم

(فیروز)، پسر یزدگرد سوم که برای برگرداندن سلطنت به چین پناه برد فغفور او را پذیرفت (۶۸۴م) و اجازهٔ بر پا ساختن آتشکده و معبد در جان کان داد. پیروز در آغاز به تخارستان رفت و فغفور چین در ترکستان به او پادشاهی داد که از آنجا بر اثر حملهٔ اعراب به سرزمین اصلی چین رفت.

پیروزشاپور

نام شهری، بنا کردهٔ شاپور پسر اردشیر بابکان.

پیروزگرد

شهری که پیروز پادشاه ساسانی ساخته و اکنون بروجرد گردیده است، که معرب پیروزگرد است.

پیشداد

لقب هوشنگ* پسر سیامک*. در اوستا پَرذاتَه عنوان نخستین پادشاهان کهن ایران است. پرذاته مرکب است از پر به معنی پیش و ذاتَه به معنی داد که روی هم به معنی کسی است که در پیش قانون وضع کرد و دادگری نمود: نخستین واضع.

پیشمار

ر. ک. پسمار.

پیشینگَة

در اوستا به هنگام بررسی احوال گرشاسب به نام این دریاچه یا دشت برمی‌خوریم. کلیهٔ اعمال گرشاسب در مواضع مختلف اوستا ذکر شده است، از آن جمله در بند ۳۷ آبان یشت آمده است: «گرشاسب نریمان (دلیر) در کنار دریاچهٔ پیشینگه فدیه نیاز اِردوی سور* ناهید نمود و از او درخواست که وی را به شکست دادن گَنْدَروَ* در ساحل دریای فراخکرت* موفق سازد.» ببینیم پیشینگه در کجاست؟ در بندهش، فصل ۲۹، بند ۱۱ آمده است: «دشت پیشیانسی در کاولستان [کابلستان] واقع است. گفته شده است که در کاولستان پشتهٔ پیشیانسی عجیب‌ترین مملکت است. آنجا بسیار گرم است ولی بلندترین محل آنجا گرم نیست.» امروز این دشت موسوم است به پیشین که دشت بسیار پهنی است. بیشتر از پنجاه کیلومتر پهنای آن و هشتاد کیلومتر درازای آن است. دارای چراگاهان بسیار مرغوب می‌باشد. مردمان آنجا به پرورش گوسفند می‌پردازند. گله و رمه فراوان دارند. قسمتی از رود لورا که از طرف جنوب غربی آن می‌گذرد به اسم دشت نامیده شده در بلوچستان به دریاچهٔ (باتلاق) آب ایستاده می‌ریزد. پیشین نام محلی هم هست در مرز جنوب شرقی خاک بلوچستان.

پیلسم

پیلسم برادر پیران ویسه* است که در جنگی به سپهسالاری رستم با سرخه پسر افراسیاب کشته شد.

پیوراسب

یا بیوراسب، همان ضحاک* تازی است.



تائو

مذهب تائوئیزم، مذهب فلسفی چین است، که بیشتر آن از کتاب تائو–تِه کینگ منسوب به لائودزه ناشی شده و چوانگ–تسه در روشن کردن اصول آن سهیم بوده است. تائو در معنی وسیع خود عبارت است از راهی که امور طبیعی با خلاقیت خود به خود و توالی منظم بر آن جریان دارند؛ مانند روز و شب.

هر کس پیرو تائو باشد باید از کوشش و تلاش دست بردارد و هدف عالی وی آن باشد که با مشاهدات عرفانی، از وهم و غرور و آرزوی نفس بگریزد. این مذهب که از قرن ۵م به صورت دینی در چین توسعه پیدا کرد، خدایان متعدد پذیرفت و طریقتهای رهبانی آن پدید آمد. بعدها بود که پیروان این مذهب برای کیمیا سازی و جستجوی اکسیر حیات اَبد، اهمیت قائل شدند. ظاهراً این مذهب نسبت به مذهب رقیب آن یعنی کنفوسیوسی مهیجتر است.

تابو

لفظ پولینزیائی، که اصلاً به معنی مقدس یا نجس یا ممنوع است، و اصطلاحاً دلالت دارد بر شخص یا شئی یا عملی خطرناک که چون مقدس یا نجس و یا منهی و حرام است باید از آن اجتناب کرد. نقض حرمت تابو را معمولاً قوای فوق طبیعی کیفر می دهند و کسی که چنین کند دچار مرگ یا بیماری یا بدبختیهای دیگر می‌گردد. در بعضی موارد نیز جامعه آن را کیفر می دهد چنانکه سابقاً در هاوائی کیفرِ نقضِ حرمتِ تابو، مرگ بود. قبایل پولینزی برای سرکَردگان خود چنان قدرت مافوق طبیعی قایل بودند که تماس مردم عادی را با شخص او و با اشیاء متعلق به وی خطرناک می دانستند. بنابراین سرکردهٔ قبیله تابو بود. و در بعضی جزایر یک رئیس سخنگو رابط وی با مردم بود. بعضی امکنه نیز تابو بود. در زلاندنو جنگلها را تابو می دانستند ولی برحسب احتیاج به چوب و شکار، با شعائر خاصی، موقتاً از آنها رفع تابو می‌کردند.

تاپور، تاپورستان

آمو یا آموی یا آمل اسم یک قبیلهٔ غیرآریائی بوده در تبرستان (مازندران امروز) و شهر آمل به اسم همین قبیله نامزد گردیده است. اصلاً اسم این قبیله درفُرس مَرد یا آمَرْدَ بوده که لفظاً به معنی مضر و مخرب و زیان‌رسان یا بسیار مخرب و مضر است. یک قبیلهٔ دیگر غیرآریائی موسوم به تاپور از ناحیهٔ تاپوران (طابران) (توس مشهد) آمده جای آنان را بگرفت و اسم خود را به آن سرزمین داده و تاپورستان (تبرستان) نامید. اسمی که بعدها در روی مسکوکات تاپورستان ضرب شده است.

تاتار

یا تَتَر. نامی که به بعضی از قبایل آسیای مرکزی اطلاق شده و اصلاً نام قبیله ای از مغول بوده که بعد از سدهٔ پنجم میلادی در مغولستان شرقی و منچوری غربی مستقر شدند. در تاریخ ایران و دین کهن اغلب بین آریائیان ایران و تاتاران زد و خوردهائی روی داده

است.

تاجیک

قوم ایرانی ساکن تاجیکستان و افغانستان و شمال ایران.لفظ تاجیک که صورتهای قدیمتر آن تازیک یا تاژیک است به قولی اصلاً از نام قبیلهٔ طی از قبایل عرب گرفته شده و درآغاز معنی «عرب» داشته است که بعدها به صورت تازی، به همین معنی باقی مانده است. و ظاهراً اقوام ایرانی آسیای مرکزی، کشورگشایان مسلمان را به این عنوان می خواندند. قول دیگر درباب این لفظ این است که لفظ تاجیک از ریشهٔ ترکی است، و اصل آن به معنی تبعهٔ ترک بوده است.

تاریخ زرتشتیان

تاریخ زرتشتیان همزمان با ظهور زرتشت و عرضهٔ آئینش به کی‌گشتاسب، فرمانروای بلخ، در خراسان آغاز می‌گردد و در طول زمان با فراز و نشیبهائی روبرو بوده است که خلاصهٔ آن چنین است: ۱. تا هجوم اسکندر در حال شکوفائی است. ۲. در دوران سلوکیها از شکوفائی آن کاسته شد. ۳. در زمان اشکانیان، با گردآوری اوستا به امر ولخش (بلاش) اشکانی، رونق تازه گرفت. ٤. با روی کار آمدن ساسانیان و اردشیر پاپکان مجدداً شکوفا شد. ۵. پس از هجوم تازیان مجدداً سیر نزولی طی کرد، و به حسب زمان و مکان و شدت و ضعفِ عمل فرمانروایانِ وقت، و یا هجوم اقوام دیگر مانند مغولها رو به ضعف نهاد. ٦. در دوران اعزام مانکجی هاتریا نمایندهٔ پارسیان هند (زمان ناصرالدین شاه) تا اندازه‌ای ازفشاربه آنها کاسته شد؛ اقدامات امیرکبیر نیز موثر بوده است. ۷. با رونق گرفتن دانش اوستاشناسی و خاورشناسی از لحاظ علمی و معرفت به متون اوستائی، فرهنگ اوستا ازنوزنده شد و اکنون تقریباً زرتشتیان در پنج قارهٔ دنیا دیده می شوند و برای خود تشکیلات و تالارها و معابد و اجتماعات دارند.

ر. ک. زرتشتیان.

تازی

عرب. دربارهٔ وجه اشتقاق آن گفته اند: تاز، نام یکی از پسران سیامک * بوده و تازیان از نسل اویند. و از بعضی تواریخ چنین برمی آید که تازپسرزادهٔ سیامک پسر میشی پسر کیومرس بوده؛ و پدر جمله اعراب است و نسبت تمام عرب به تاز می رسد؛ چنانکه نسبت همهٔ عجم به هوشنگ‌شاه می رسد (آنندراج). و نیز گفته اند از تاخت و تاز می آید و لفظ تازی به معنی تازنده نیز آمده چون در اوائل اسلام، عربان تاخت و تاراج بسیار در ایران کرده‌اند بدین جهت نسبت به تازکرده‌اند (غیاث‌اللغات). بعضی آن را چادرنشین معنا کرده و واژهٔ تاژوتازرا به معنی خیمه و چادر آورده و تازی را مقابل دهقان و روستانشین دانسته‌اند. بعضی گویند تازی، تاز+ ی (نسبت) است و ایرانیان، قبیلهٔ طی از قبایل یمن را که با آنان تماس بیشتر داشتند تاژ و منسوب به آن را تاژیک می‌گفتند که سپس این اطلاق را به همهٔ عرب تعمیم دادند. برخی نیز تازی را با تاجیک بی مناسبت نمی دانند.

تاگور

رابیندرانات تاگور از سخن‌سرایان و شعرا و فلاسفهٔ نامدار سدهٔ اخیر است که در ۱۸٦۱م چشم به دنیا گشوده و در ۱۹٤۱م پس از هشتاد سال و سه ماه زندگی درگذشته است. او از یاران گاندی و در راه استقلال هند با گاندی همگام بود و تا روز مرگ گاندی با او مکاتبه داشت و هنگامی که پس از ۲٦ روز روزهٔ خود را شکست به دیدارش رفت. تاگوربه اشوزرتشت و آموزشهای او و ایران و فرهنگ آریائی علاقه‌مند بود و در این باره گوید: «از مهمترین وقایع تاریخی ایران همان ظهور دینی است که به واسطهٔ زرتشت صورت گرفت. او نخستین کسی است که یک اخلاق ثابت و یک خط سیر معین از برای دین برقرار کرد و در آنِ واحد مردم را به پرستش خدای یگانه رهنمون گشت و یک اساس جاودانی ازبرای نیکی و تکامل نهاد...» (گاتها و آناهیتا از

پورداود).

تاگور درآوریل ۱۹۳۲م به همراه دینشاه ایرانی * برای شرکت در جشن هزارهٔ فردوسی به ایران آمد و هفتادمین سال تولد خود را در دومین ماه بهار ۱۳۱۱هـ. ش در تهران جشن گرفت و در همان موقع از دولت ایران تقاضا کرد که یک نفر را برای تدریس زبان اوستائی به دانشکدهٔ شانتی نیکیتان بفرستد که دولت ایران پورداود را که در آلمان سرگرم مطالعات ایرانشناسی و اوستا بود مامور این کار کرد.

تاورنیه

ژان باتیست تاورنیه بازرگان فرانسوی که سالها در ایران گذرانید، در جائی از سفرنامه خود گوید: «در پایان سال ۱٦٥٤م (۱۰٦٥هـ) برای انجام داد و ستدی که با گبرها داشتم سه ماه در کرمان ماندم. در این شهر بیش از ده هزار گبر هستند و به داد و ستد پشم می پردازند. در چهار منزلی کرمان پرستشگاه بزرگ آنان است و پیشوای آنان در همانجا جای دارد. هر زرتشتی ناگزیر است درهنگام زندگی خود به آنجا به زیارت برود.» از جای این پرستشگاه اسمی به میان نیامده شادروان شهمردان آن را حدود رابُر می‌داند.

تِئِر

قلهٔ کوه هَرا * را گویند. با توجه به مندرجات بندهش کوه هرا را باید یک کوه معنوی و مذهبی تصور کرد که از فرازینگاهِ آن خورشید و ماه و ستارگان طلوع می‌کند.

تِئوپومپوس

مؤلف کتاب فیلیپینا* که امروزدردست نیست. وی در سدهٔ چهارم پیش از مسیح می زیسته و معاصر فیلیپ پدر اسکندر بوده است. این کتاب مطالبی راجع به مذهب ایران نوشته است و دربارهٔ اهورامزدا نیز شرحی دارد که در عالم کون، هُرمزس اَشْبَه است به نور. درجزو هشتم کتاب فیلیپینا ازآئین مغها صحبت شده و حتی از آفرینش فرشتگان (که منظور امشاسپندان و ایزدان است) سخن گفته است.

تَئوخْمَه

تئوخمه به معنی تخم می باشد. در داستان جمشید آمده چون خبر سیل و طوفان به او داده شد امر شد جائی بساز و در آن تخمهای مردان و زنانی را که در روی زمین بهترین و زیباترین هستند با تخمهای جانورانی که بزرگتر و بهتر و زیباترند در وَرْ (باغ مشهور) گرد آور، تا بعد از بارندگی و طوفان و سیل محفوظ بمانند (مانند حادثه طوفان نوح).

تَخْمَ در فُرس هخامنشی و گاتها و سایر قسمتهای اوستا به معنی تَهَم و دلیر و پهلوان. تَئوخْمَن واژه‌ای است که برای خویشان آمده است.

تئورو

تاریچ ــ دیوی که آب را مسموم می‌کند و دیو تشنگی است.

تَئوروائی

دریشت سیزدهم بند ۱۱۵ یک بارهنگامی ازوی یاد شده است که فروشی پسرش فراچی ستوده شده است.

تَئوروی

به موجب وندیداد ــ جائی که از دیوان یاد شده است ــ تئوروی یکی ازدیوانی است که در کارِعالم مادی به شر و فساد می‌پردازد. دیوتئوروی رقیب و ضد امشاسپند خورداد، و دیو گرسنگی است.

تئوفانُس

مورخ بیزانسی (۸۱۷-۷۵۰م) که دربارهٔ ذخائر و ثروت گنجینهٔ آتشکدهٔ آذرگشسب * مطالبی نوشته و آن را شبیه گنجهای کرزوس دانسته و می‌گوید گنجینهٔ آذرگشسب مورد دستبرد رُمیها شده و امپراطور هراکلیوس در اواخر سلطنت خسرو پرویز در سال ٦۲٤م آن را تصاحب کرده است.

تِئُون

تِئون یونانی نویسنده‌ای است که ظاهراً در سال ۱۲٥

میلادی می زیسته و با برخی از نویسندگان دیگر مانند ژوس تینوس رومی (۱۲م) از نینوس پادشاه آشور و زنش سمیرامیس و پسرش نینیاس مفصلاً صحبت داشته. ضمناً می نویسد: نینوس پس از رام ساختن آسیا آخرین جنگش به ضد زرتشت پادشاه بلخ بوده است و می‌گویند که زرتشت آئین مغ آورده و از اصول کائنات و سیر اختران بحث کرده است. زرتشت دراین جنگ کشته گردید ونینوس پس از آن درگذشت؛ برخی نام پادشاه بلخ را اوخسیارتس نوشته اند که لفظاً به معنی شهریار خوب می باشد.

تب

تب در اوستا تَفنو آمده است. این لغت خود جداگانه به معنی حرارت و گرمی است. واژه‌های فارسی تب و تاب و تابیدن و تفت و غیره از یک ماده است. در اردیبهشت یشت، بندهای ١٤ و ١۵ می خوانیم: اهریمن تبه کار از دست بهترین اشا نالیده، گوید: وای بر من از دست بهترین اشا زیرا او در میان تبها آنچه بیشتر تب است خواهد برانداخت، در میان تبها با آنچه بیشتر تب است، ستیزه خواهد نمود.

تبرستان

ر. ک. تاپور.

تِبرمائیس

به طوری که نویسندگان بیزانس نوشته اند موقعی که سپاهیان هراکلیوس * در زمان خسروپرویز (حدود ٦٢٤م) به گنجک * روی آوردند از آنجا به سوی مشرق رفته و تبرماییس را متصرف شده و آتشکدهٔ آنجا را سوخته و ازمیان بُردند.

تَثریاوَنْتْ

تثریه ونت. لفظاً به معنی تیره و ظلمانی و یکی از دیویسنان است. این واژه با پشن * و ارجاسب * یک‌جا ذکر شده است. در هر جائی که به این اسم برمی خوریم او را رقیب کی‌گشتاسب می بینیم که به دست او کشته شده است. چون با ارجاسب یک‌جا ذکر شده باید از تورانیان باشد. دربند ۳۱ از دُرواسپ یشت * (گوش یشت) نیز از او اسم برده شده است. در بندِ مذکور، کی‌گشتاسب فدیه نثار ایزد ستوران کرده، خواستار است که به گروهی از دشمنان خویش که همه را اسم می برد، از آن جمله به تثریه‌ونت پیروزی یابد. در ارت یشت باز اسم تثریه‌ونت آمده است؛ در بند ۹ آبان یشت چنین آمده: «و از او درخواست این کامیابی را به من بخش ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید که من به تثریهونت زشت آئین و به پشن دیویسنا و به دروغ‌پرست [دروند] ارجاسب ظفر یابم در[میدان] جنگ گیتی.» در شاهنامه، میدان این جنگ دینی در حدود جیحون قرار داده شده اما در یادگار زریران *، بند ۱۲، مرومیدان این کارزاردانسته شده است. خلاصه اینکه تثریاونت با عده‌ای از قبیلهٔ خیون * وابسته به تورانیها دربرابر کی‌گشتاسب ایستاد وبالاخره مغلوب گردید.

تجارتخانه جمشیدیان

ر. ک. جمشید بهمن.

تجارتخانه جهانیان

ر. ک. جهانیان.

تحققی

(مکتب) پوزیتیویسم. هرگونه مذهب فلسفی که مابعدالطبیعه را رد می‌کند و علم بشری را منحصراً مبتنی بر تجارب حسی و علوم تحققی می داند. این اصطلاح بالاخص به تعالیم اوگوست کنت اطلاق می شود.

تخارستان

یا طخارستان. ناحیهٔ تاریخی برمسیرعلیای آمودریا * که ازمردم قدیم آن تخارها نام گرفته است. تخارها را بعضی از محققین از سکاها دانسته‌اند. آثاری از زبان تخاری در تورفان * (ترکستان شرقی چین) به دست آمده است. نام تخارستان در شاهنامه و فرهنگ قدیم ایران آمده که در شمال بلخ و غرب آمودریا و بدخشان قرار داشته است. پس از مرگ

یزدگرد سوم ساسانی (۴۳۸م) هفتالیان، تخارستان را گرفتند. بعدها تخارستان جزء مملکت غوریان گردید. ظاهراً از قرن هفتم میلادی استعمال کلمهٔ تخارستان به عنوان نام ناحیه متروک شده است.

تخت سلیمان

از آثار تاریخی مهم ایران، نزدیک ده نصرت‌آباد از دهستان احمدآباد سفلی در شهرستان میاندوآب جنوب آذربایجان و در ۴۹ کیلومتری شمال شرق تکاب. ظاهراً مطابق شیز* قدیم و مشتمل بر بقایای ابنیهٔ مهمی از دوران ماد تا عهد مغول است. محل آتشکدهٔ مخصوص شاهنشاهی و لشکریان عهد ساسانیان (آتشکدهٔ آذرگشسب*) بود. شاهان ساسانی هنگام نیل به پادشاهی از پایتخت خود تیسفون* پیاده بدانجا می رفتند و در مواقع حساس و خطیر نذر و هدیهٔ فراوان به آنجا نیاز می‌کردند. دریاچهٔ بیضی شکلی هستهٔ مرکزی این اثر تاریخی و شگرف را تشکیل می دهد. این دریاچه دهانهٔ آتشفشان خاموشی است که ۱۲۰ متر طول و ۸۰ متر عرض و از ۴۵ تا ۱۰۰ متر عمق دارد. و آب از کف آن می جوشد و در هر ثانیه ۴۴ لتیر آب از آن بیرون می رود. محوطهٔ اطراف دریاچه به طول شمال جنوبی ۴۰۰ متر و عرض شرقی غربی ۳۱۰ متر به وسیلهٔ برج و باروهای سنگی عهد اشکانی (مجموعاً ۳۷ برج) محصور است و دو دَر، دروازهٔ همان عهد، از جانب شمال و جنوب، راه ورود وخروج بوده است. در عهد مغول، به جانب قبله، باروی سنگی را منهدم کرده راه تازه‌ای گشودند. بقایای دیوارهای خشتی عهد ماد و ابنیهٔ آتشکدهٔ ساسانی از سنگ و قسمتی از ایوان مرتفع آجری عهد مغول نزدیک استخر باقی است. نزدیک آن، محل شگفت انگیزی به نام زندان سلیمان قرار دارد که مشتمل است بر بقایای معبدی از دوران ماقبل تاریخ و عهد ماد که در اطراف قلهٔ آتشفشان خاموشی به بلندی ۱۰۵ متر و قطر دایره ای ۱۵۰ متر واقع است. تخت سلیمان به قول مارکوآرت و استاد پورداود اقامتگاه تابستانی شهریاران سابق آتر پات (آذربایجان) بود که درمحلی موسوم به فراذَه اسپ یعنی اسب خیز در کوهی واقع بوده و امروزه این محل تخت سلیمان نامیده می‌شود. و آثار آتشکده آذرگشسب در آن واقع است. برخی گنجک* را در نزدیکی تخت سلیمان دانسته‌اند. ویرانهٔ تخت سلیمان سده‌ها در زیر خاک نهفته بود و آنچه هم که از کاخهای فروریخته در روی زمین نمودار بود کسی را به سوی آن راهی نبود تا اینکه دانشمندان بدان دست یافتند. در این محل تخت تاکدیس (طاقدیس*) و تالار آن قرار داشته است که روی آن صور فلکی و ستارگان نقش شده بود و امروزه آن را آسمان مصنوعی (پلانتاریوم) می نامند.

تخت طاقدیس

یا طاقدیسی. نام نوائی از نواهای باربد. و نیز تختی بوده است چند طبقه که صُور فلکی و جمیع بروج و کواکب و اقالیم هفت گانه را بر آن نقش زده و آلتی در آن تعبیه کرده بودند که ساعتهای مختلف روز را تعیین می‌کرد و آن از فریدون به خسروپرویز رسیده بود.

تَخْمَ

ر. ک. تئوخمه، تهم.

تَخْمَ أُرُپ

تهمورس (طهمورس). تهمورس زیناوند (دارندهٔ سلاح و زین) پسر ویوَنگهان یکی از پادشاهان پیشدادی است که دیو و دیوان اهریمن را مرکوب خود ساخت و هفت قسم خط از او آموخت. به تهمورس دیوبند مشهور است و روانش به همراه روان گروهی دیگر در آفرین دهمان* ستوده شده است. در رام یشت، بند ۱۱ از تهمورس پس از هوشنگ در جزو پیشدادیان یاد شده است.

نام تهمورس در اوستا تخمواُرُوپَ آمده؛ جزء اول این اسم تَخم* به معنی دلیر و پهلوان است که در پهلوی و فارسی تهم* شده. معنی جزء دوم یعنی کلمهٔ اُرُوپ به طور تحقیق معلوم نیست اما در

وندیداد نوعی سگ است. دو صفت دیوبند و زیناوند برای تهمورس به کار می رود. در رام یشت آمده: «تهمورس زیناوند از ایزد هوا چنین درخواست نمود که وی را به همهٔ دیوها و مردمان و جادوان و پریها چیر سازد که وی اهریمن را به پیکر اسبی درآورده، بر او سوار گشته، تا به دو انتهای زمین راند.» او در مدت سی سال به دو کرانهٔ زمین همی تاخت. در سنت، شکست اهریمن به دست تهمورس در روز خرداد و در ماه فروردین روی داده.

تَخْمَ سپاد

یکی از سرداران داریوش بوده که در سنگنبشتهٔ بیستون از او اسم برده شده. معنی آن دارندهٔ سپاه دلیر است.

تُخْمَهْ

اصل و نژاد، تخم، دوده، تیره، خاندان، ریشه، سلسله. ر. ک. تئوخمه.

تُخوار

در داستانهای ملی پادشاه دهستان بود که ملک بامیان باشد، در عهد کیخسرو. او از مبارزان و پهلوانان آزموده لشکر کیخسرو بود. سردار سپاه خسرو پرویز نیز تخوار گفته می شده، تخواره نیز اشاره به همان تخوار است. ظاهراً ضبط صحیح آن نخوار است.

تراثئونَ

ر. ک. فریدون.

ترسا

ترسنده. و مجازاً به مسیحیان اطلاق شده: نصرانی.

ترس استودان

دعا و زند و پازند خواندن فارسیان است بر سر آرامگاه میّت به مدت سه روز به واسطهٔ آنکه گویند چون روح از قالب مفارقت نماید سه شبانه روز ترس و بیم بسیار با وی است، لهذا در این سه شبانه روز بر سر آرامگاه او نسک خوانند تا روح از ترس ایمن گردد. و معنی ترکیبی این لغت خوف قبر است. بنا به بندهش، روان پس از فوت سه روز و سه شب در سر بالین درگذشته می ماند و در روز چهارم از تندیسِ درگذشته جدا می شود.

ترکاباد

یکی از نقاط زرتشتی نشین حومهٔ شریف‌آباد یزد است که موبدان آنجا به دینداری مشهورند. نامه ای که به امضای ٦ هزار نفر از زرتشتیان یزد و کرمان و سیستان و خراسان در پاسخ به پرسشهای پارسیان هند، به تاریخ ۸۸۰ی و ۹۱٦ هجری به زرتشتیان هند فرستاده شده، امضای چهارصد تن از بهدینان شریف‌آباد ترکاباد را دارد.

ترکستان

سرزمین ترکها. ناحیه‌ای جزو شوروی، مشتمل بر جمهوریهای ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان و قسمت جنوبی جمهوری قزاقستان. این ناحیه را گاهی ترکستان غربی یا ترکستان روس می خوانند تا با ترکستان شرقی یا ترکستان چین (فعلاً جزء ایالت سینکیانگ چین) اشتباه نشود.

نام ترکستان (توران) در اوستا و تاریخ ایران آمده. بین فرمانروایان ایران و توران همواره بر سر مذهب و سرزمین زد و خوردهائی بوده است ولی پس از زرتشت قسمتی از مردم آن سرزمین دین زرتشت را پذیرفتند و از جنبهٔ تاریخی پلی بین شرق و غرب برقرار کرده و ترکستان معبر بسیاری از کشورگشایان و اقوام مهاجر شد. بخارا، سمرقند، مرو مدتها تحت سلطهٔ ایرانیان و پارتها و باکتریا بود و برای ایرانیان مرز جنوبی ترکستان که طبعاً تابع اوضاع سیاسی بوده، اهمیت داشته است.

پس از اعراب به تدریج دین زرتشتی از این ناحیه رخت بربست؛ اما آثاری از آن هست به طوری که یکی از مسافرینی که در سالهای اخیر از کوچه های بخارا دیدن کرده، می‌گوید عادت آب و جارو کردن کوچه ها در صبح زود را بین آنها دیده است و این سنتی است که هنوز بین زرتشتیان یزد و کرمان رایج

است، به ویژه در برخی روزهای عزیز (ورهرام، اورمزد و غیره) که صبح کوچه را آب و جارو کرده و اسپند و کندر و عود و بوی خوش دود می‌کنند.

تروآ، ترویا

ترویا که امروزه، حصارلیق نامیده می شود شهر باستانی آسیای صغیر است که امروز به مسافت یک کیلومتر از دریا آثار آن موجود است. جنگ ده سالهٔ یونان که در تروا رخ داده و موضوع اشعار مذهبی هومر است معروف می باشد. هِرمیپوس می نویسد زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا می زیسته است و چون جنگ ترویا ۱۱۸٤ سال پیش از مسیح اتفاق افتاده بنابراین زمان زرتشت به سال ٦١٨٤ سال پیش از مسیح می افتد.

تَرُومَئیتی

تَرومَئیتی همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمذ* ایزد موکل زمین که همواره زمین را خرم و آباد و پاک و بارور نگه می‌دارد است. او دیو غرور و نخوت است. این واژه در گاتها تَرِمَئیتی و در سایر قسمتهای اوستا تَرومَئیتی است که اولی به معنی غرور و تکبر و خودپرستی و دومی به معنی دیو غول نخوت و غرور است که آن را در پهلوی ترمنش گویند. این دیو را به ویژه رقیب و ضد ارمئیتی (سپندارمذ) که ایزد تواضع و بردباری است، می شمارند. در بند ۸ اردیبهشت یشت نیز جزو آنانی که باید از آنها گریزان بود یکی همین ترومئیتی است.

تریتَ

در اوستا اسم پدر گرشاسب تریت آمده است. دربارهٔ تریت یا ثریتَ، در وندیداد، فرگرد ۲۰، بندهای اول و دوم چنین آمده است: «زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست در میان پرهیزکاران و دانایان و کامکاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دلیران) و پیشدادیان، نخستین مردی که ناخوشی را باز داشت، مرگ را باز داشت،(زخم) نیزه پران را باز داشت، حرارت تب را از تن مردم باز داشت؟

اهورامزدا در پاسخ گفت: ای سپنتمان زرتشت، تریتَ در میان پرهیزکاران و دانایان و کامکاران و توانگران و رایومندان و تهمتنان (دلیران) و پیشدادیان نخستین مردی است که ناخوشی را باز داشت. مرگ را باز داشت، (زخم) نیزهٔ پران را باز داشت، حرارت تب را از تن مردم باز داشت.» تریت پزشک بزرگ ایران کهن بود و گویا برای جامعهٔ جدید شهرنشین و کشاورز قوانینی وضع می‌کرد که این قوانین دیویسنان را خوش نمی‌آمده است و سرانجام به دست یکی از بزرگان گروه مخالف به نام هیتاسپَ کشته شد. تریت در اوستا نخستین پزشک و اولین درمان‌بخش نوع بشر است و به منزلهٔ اسکلپیوس یونانیها و رُمیها می باشد، که اعراب اسقلبیوس گفته اند.

در یسنای ۹، بند ۱۰ باز در طی پرسش و پاسخ زرتشت با ایزد هوم از تریت اسم برده شده است. زرتشت از ایزد هوم دربارهٔ خواص هوم و اول کسی که از آن آگاه شد و سود برد می پرسد. هوم در پاسخ به زرتشت می‌گوید: «سوم کسی که مرا مهیا ساخت تریت از خاندان سام است که از نیکخواهان ترین است. در عوض خداوند به او دو پسر داد یکی اُورواخشیَه* که پارسا و قانونگزار بود و دیگری گرشاسب* که دلیر و نام آور بود.»

تسو، تسوگ

تسوگ پهلوی برابر طسوج عربی و تسوی فارسی یعنی محل است. ابن رُسته دربارهٔ ریوند یکی از شهرهای معروف نیشابور یا ابرشهر می‌نویسد: «ابرشهر دارای ۱۳ رستاق [معرب روستاک پهلوی] و چهار طسوج [معرب تسوک پهلوی و تسوی فارسی یعنی محل] است.» ریوند یکی از آن چهار محل است که به واسطهٔ آذربرزین مهر* که محل آتشکدهٔ کشاورزان بوده شهرت داشته است.

تشتر

تیشتر، تیر. در فرهنگها و اوستا و متون پهلوی به معانی چندی آمده است ولی منظور اصلی همان ایزد تیر و

تشتر است که در پهلوی تیشتر و در اوستا تیشتریه آمده ویشت هشتم یا تشتریشت اوستا که معمولاً تیریشت گویند به او منسوب است. چهارمین ماه سال و سیزدهمین روز هر ماه را به نام ایزد تیشتر، تیرماه و تیرروز گویند. در فرهنگها، تشتر، ایزد باران ضبط شده است، و هم بَر ستوران موکل است و تدبیر و مصالحی که در روز تیر از ماه تیر واقع است به او تعلق دارد. و نیز نام ستارهٔ باران است که به ستارهٔ شعرای یمانی اطلاق شده. ایزد باران، موکل باران است و به کوشش او زمینِ پاک از باران بهره‌مند گردد و کشتزارها سیراب شود. نام این ایزد در لغت فرس گاه به بِشْتَر تصحیف شده. گویند هرگاه تیشتر از آسمان سر بزند و بدرخشد مژدهٔ ریزش باران می دهد. تیر روز از تیرماه به نام ایزد مذکور است و نیک است در این روز دعا کردن و حاجت خواستن، و روز عید فارسیان هم هست. بنا بر عقیدهٔ کلی که چون نام روز با نام ماه موافق آید آن روز را عید کنند و جشن سازند این روز را هم مانند مهرگان و نوروز مبارک دانند و این روز را تیرگان و جشن این روز را جشن تیرگان * خوانند.

تیر در اوستا از اهمیت ویژه برخوردار است که قسمتهائی از آن را می آوریم: در بند ۸ خورشید نیایش می خوانیم: «تیشتر، ستارهٔ رایومند و فرهمند را گرامی می داریم.» آنطوری که در اوستا تعریف شده شکی باقی نمی ماند که این ستارهٔ شعرای یمانی (سیریوس) باشد. شعری اصولاً نام دو ستاره است که یکی را شعرای شامی و دیگری را شعرای یمانی گویند. شعری در شبهای تابستان نمایان می شود و در فارسی دوخواهر و دوخواهران نیز گفته اند. پلوتارک از ستوده بودن این ستاره نزد ایرانیان سخن می‌گوید که با بند ٤٤ تشتر یشت برابری دارد: «ما ستارهٔ تشتر درخشان و باشکوه را گرامی می داریم که اهورامزدا او را سرور و نگهبان همهٔ ستارگان برگزیده چنانکه زرتشت را برای مردمان.»

کلیه خاورشناسان تشتر را همان سیریوس نوشته اند و می‌گویند مناسبتی ندارد که آن را عُطارد یا مرکور بدانیم.

به مناسبت آنکه تشتر ایزد باران و از این رو ایزد ارزاق است او را به منزلهٔ میکائیل فرشتهٔ رزق یهود و اسلام پنداشته اند. چنان که سروش مزدیسنا با جبرائیل یکی تصور شده است. در گاتها اسمی از تشتر نیست، در سایر قسمتهای اوستا غالباً به آن برمی خوریم و همیشه در ردیفِ سایر ایزدان مثل مهر و آذر و آبان و امشاسپندان و فر آریائی و غیره می آید و در هر جا که ذکر شده ایزد باران از آن اراده گردیده است.

دو صفتی که همیشه از برای تشتر آمده اولی رایومند و دومی فرهمند می باشد. مینوخرد آن را اولین ستاره و بزرگ و نیک و ارجمند و فرهمند می خواند. ستارگان از زمانهای بسیار قدیم نظر ایرانیان را به خود جلب می‌کرده اند. در اوستا اسم چهار ستاره محفوظ مانده: نخستین تیشتر، دوم سَتَوِیس، سوم هفتورنگ یا هپتوایرنگ، چهارم وَنَنْد یا وننت، که هر چهار از ثوابت می باشد. این که صراحتاً فقط از این چهار ستاره اسم برده شده به مناسبت جهات اَربعهٔ مشرق و شمال و جنوب و مغرب آسمان است. سروری و فرماندهی هریک از جهات چهارگانه با یکی از این ستارگان است. دیگرِ ستارگان، فرمانبردار و زیردست آنان هستند. در فصلِ دوم از بندهش آمده است: «تیشتر، خورآسان سپاهست. ستویس، خوروان سپاهست. وَنَند نیمروچ سپاهست. هفتوکرنیگ، اپاختر سپاهست.» از اینکه این ستارگان سپهبد خوانده شده اند برای این است که اجرام سماوی نیز در پهنهٔ فضاها با هم برخورد می‌نمایند و هر یک از چهار ستارهٔ نامبرده سپهسالاری ستارگان ناحیه ای از آسمان را داراست. در دو سیروزه (بزرگ و کوچک)، بند ۱۳، از تشتر و ستویس ونند و هفتورنگ یاد شده و به آنها حامل نطفهٔ آب و نطفهٔ زمین و نطفهٔ گیاه اسم داده شده است. و تشتر، بزرگترین و مهم‌ترین در میان این ستارگان است. بندهش گوید: «در آغاز وقتی که

خردِ خبیث به ضد خرد مقدس شروع به ستیزه نمود تشتر نیز به یاری خرد مقدس برخاست تا وظیفهٔ خود را در بارندگی به جای آورد، از نیروی باد آب به سوی بالا انتقال یافت. تشتر به راهنمائی ایزد بورچ [برز، ایزد بورچ به قول دارمستتر اسم دیگر اَپَم‌نپات می باشد.] و فروهرِ نیکان با یاری وهومن و ایزد هوم برای اجرای عمل خویش سه ترکیب به خود گرفت. نخست به صورت مردی، دوم به صورت اسبی، سوم به قالب گاو نری (ورزا) درآمده، در مدت سی روز و سی شب در میان فروغ پرواز نمود و از هر یک از ترکیب سه گانهٔ خویش در مدت ده روز و ده شب باران شدید ببارید، هر قطره‌ای از این باران به درشتی پیاله‌ای بود از اثر آن به اندازهٔ یک قد مرد آب در روی زمین بالا آمد. جانوران موذی هلاک و در سوراخهای زمین غرق شدند. آنگاه باد ایزدی وزیدن گرفت تمام آبها را به اقصی حدود زمین راند، از آن دریای فراخکرت (اقیانوس) به وجود آمد. لاشهٔ جانوران موذی در روی زمین به جا ماند از آنها زهر و عفونت خاک را فراگرفت، برای آنکه زمین از زهر شسته و پاک شود دومین بار تشتر به شکل اسب سفیدی با سمهای بلند به سوی دریا شتافت، رقیب او دیو خشکی ــ آپوش ــ به صورت اسب سیاهی با سمهای گرد از پیِ خصومت به سوی وی دوید، از یک فرسخ دور تشتر را به بیم و هراس انداخت. تشتر برای پیروزی و رستگاری از اهورامزدا یاری طلب نمود، خداوند بدو قوت بخشید. چنین آمده است که تشتر فوراً زور ده اسب جوان و ده شتر جوان و ده ورزاو جوان و ده کوه و ده رود به خود گرفت، آنگاه دیو آپوش هراسیده یک فرسخ دور بگریخت، از این جهت است که می‌گویند قوت یک تیر با تشتر بوده، چه، یک فرسخ مسافت پرش یک تیر می باشد. پس از آن تشتر دیو اپوش را به مسافت یک هزار گام از دریا دور نمود و آب برگرفته بهتر از پیش ببارید. قطرات درشت و کوچک هر یک به درشتی کلهٔ گاو و کلهٔ انسان، به درشتی یک مشت و یک دست فرو بارید. در مدت این بارندگی سپینچکر و دیو اپوش به ضد تشتر کوشیدند. آتش وازیشته از گرز تشتر شراره کشید و سپینچْکَرَ° را هلاک نمود. از این ضربت گرز خروش بزرگی از نهاد سپینچکر برخاست، این خروش همان است که هنوز هم پیش از بارندگی از رعد شنیده می شود. آنگاه تشتر در مدت ده شبانه روز باران فرو ریخت. چرک و زهری که از جانوران موذی در روی زمین مانده بود با آب مخلوط گردید. از این روست که آب شور پدید آمد. پس از انقضای مدت، سه روز دگر باره باد برخاست، آبها را به انتها حدود کرهٔ زمین براند، از آن است که سه دریای بزرگ و ۲۳ دریای کوچک تشکیل یافت.»

بندهش در فصل یازدهم گوید: «زمین پیش از بارندگی تشتر یک قطعه بود. دریاهای روی زمین از اثر بارانهای او به وجود آمد و زمین را به هفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود.» در خود اوستا فقط از زد و خورد ایزد باران با دیو خشکی صحبت شده است و از تشکیل دریاها سخنی نیست. در تشتریشت این ستیز دائمی است و همیشه در فصل باران دیو قحطی و خشکسالی در مقابل ایزد رزق کوشاست. اینک ببینیم که چرا تشتر، این همه در نزد ایرانیان بزرگ و گرامی است: در تشتر یشت، بند ۵۲ اهورامزدا به زرتشت می‌گوید که من تشتر را مثل خود شایستهٔ حمد و ثنا آفریدم، و دلیلش نیز در طی فقرات یشت بیان شده است. برای آنکه تشتر ایزد باران است و از اوست خوشی و خرمی و روزی ممالک آریائی؛ در مملکت کم آب و خشک و گرم ایران باران و آب از بزرگترین نعمتهای خداوند به شمار است، پس ناگزیر ایزد باران بایستی عزیز و محترم باشد. چرا تشتر ستارهٔ باران خوانده شده؟ نخست باید دانست که تشتر یا شعری همیشه در افق دیده نمی شود؛ تابستان، به ویژه امرداد و شهریور ماه، اوقات جلوه و کار تشتر است. در تیرماه، همان ماهی که به اسم تشتر است، این ستاره طلوع می‌کند. در آخر ماه مذکور در طرف صبح در آسمان دیده می شود؛ به ویژه در ماه بعدش پیش از برآمدن خورشید بسیار باشکوه در طرف مشرق می درخشد. و در بحبوحهٔ تابستان که همهٔ طبیعت، از

گیاه و جانور و انسان، حتی زمینِ چاک چاک چشم به بخشایش ایزدی و باران رحمت دوخته، تشتر مانند پیک خدائی سر از گریبان افق به در کرده مژدهٔ رحمت می‌رساند. در بند پنجم تشتریشت می‌خوانیم: «چار پایان خرد و بزرگ و مردم مشتاق دیدار تشتر هستند: کی دگرباره ستارهٔ باشکوه و درخشان طلوع خواهد نمود، کی دگرباره چشمه‌های آب به ستبری شانهٔ اسبی جاری خواهد شد؟»

در تشتریشت و بندهش، دربارهٔ تشتر ستاره یا ایزد باران و ظهور او سخن به میان آمده که او در ده شب اولی به صورت پسران جوان پانزده ساله و در ده شب دیگر به شکل ورزا زرین شاخ و در ده شب آخرین به ترکیب اسب سفید زیبائی به سوی اقیانوس (فراخکرت پهلوی) شتافته، تا از آنجا آب برگیرد. و از دیو خشکی ــ اَپَئوش ــ سخن گفته شده که به شکل اسب مهیب سیاه با گوش و یال و دُم کَل (بی مو) در مقابل او آید تا او را از فرو باریدن باران شکست دهد.

پس از راندن دیو خشکی گوید: ای اهورامزدا، خوشا به من، خوشا به دین مزدا، خوشا به آبها و گیاهها، خوشا به ممالک روی زمین. آنگاه تشتر به اقیانوس درآید. دریا را به جوش و خروش درآورد. از سینهٔ دریا امواج برخیزد، طغیان و تلاطم پدید آید. در سواحل هیجان و انقلاب عجیبی بر پا شود. ایزد ستویس نیز به یاری آید. از طرف کوه هند مه برخیزد و ابر به جنبش درآید. باد جنوب وزیدن گیرد و ابر و مه را از پیش براند. باران و تگرگ را به دشتها و منزلگاهان به هفت کشور رهنمون گردد. آنگاه ایزد آب، اپام نپات، به همراهیِ ایزد باد و فَرّ و فروهر نیکان مقدار معینی از آب در جهان خاکی به ممالک تقسیم نمایند.

به قول مینوخرد (بندهای ٦٢ و ٤٢) انواع و اقسام تخمها به واسطه تشتر با باران فرو می‌ریزد. مدت جنگ تشتر و اَپوش سه شبانه روز قرار داده شده است و این همان مدت است که پیش از بارندگی، انقلاب درهوا و گرفتگی و تیرگی در فضای آسمان دیده می‌شود. گهی برق می‌درخشد و گهی رعد می‌غرد تا آنکه به قول بندهش گرز آتشین بر فرق خصم فرو آمده، ایزد باران پیروزمند گردد. علاوه بر آن دسته‌ای از پریها با تشتر در زد و خوردند که آنها به شکل ستارگان دنباله‌دار در میان زمین و آسمان پراکنده‌اند. ولی سرانجام پیروزی با ایزد باران است به ویژه که ستارگان دنباله‌دار از ۱۸ امرداد تا ۲۰ آبان ماه (۱۰ اوت تا ۱۱ نوامبر) بسیار دیده می‌شود. پس از انقضای مدت سی روز که اوقات جلوهٔ تشتر است تقریباً می‌رسیم به ماه باران ایران یا به ماهی‌که به مناسبت بارندگی آبان ماه نامیده شده است.

از روز نهم آبان ماه تا هشتم آذرماه (ماه نوامبر) تشتر پیروزمند در تمام شبهای ماهِ مذکور در آسمان دیده می‌شود.

یک رقیب دیگر تشتر که در بند ۵۱ از آن اسم برده شده است دُژْیائیریا یعنی بدسالی یا قحطسالی می‌باشد که داریوش هم در کتیبهٔ تخت جمشید از این دیو در بیم و هراس افتاده، گوید اورمزد این کشور را از بدسالی (خشکسالی)، دشمن و دروغ نگه دارد.

ستایش تیر در سیروزه‌های کوچک و بزرگ و ستایش سیروزه

تشتر در سیروزهٔ کوچک:

«ستارهٔ تشتر رایومند فرهمند [که رایومندیش رادی و فرهمندیش خویشکاری است. آن سالی که تشتر کامکار است دیو اَپوش بیکار است و چون او را به درستی بستائید زندگی مردمان را به صد و پنجاه سال تواند افزودن.] سدویس پالای آب ابزار هرمزد داد [منظور این است هر آبی که اندر زمین هفت کشور بریزد به سدویس رسد و سدویس آن را بپالاید و پاک کند و به پاکی به زرهٔ فراخکرت شود] ستارگان آب چهره، زمین چهره و اُوروَرْ چهر، هرمزد داد. ستارهٔ وَنَند هرمزد داد، با ستارگان هفتورنگ هرمزد داد و فرهمند درمان‌بخش [بازداشتن هرخرفستر از زیان و گزند، رساندن به دامان

[آفریدگان] هرمزد خویشکاری ستاره ونند است.]
هفتورنگ به نیمهٔ اپاختر [شمال] هجوم پتیاره [اهریمن] از دوزخ به نهشتن را، ایشان را از هر کشور [هفت کشور] به خویش بسته است. چون این زمین زیر و زبر نشود برای اوست. برای آن همه ستارگان فرهمند و درمان بخش اند.»

تشتر در سیروزه بزرگ: «ستارهٔ تشتر رایومند فرهمند را می‌ستایم. سدویس پالای آب، افزار هرمزدداد را می‌ستایم. همهٔ ستارگان آب چهره را می‌ستایم. همهٔ ستارگان زمین چهره را می ستایم. همهٔ ستارگان اُورور چهره را می‌ستایم. ستارهٔ وَنَنْد هرمزدداد را می‌ستایم. همهٔ آن ستارگان که هفتند؛ هفتورنگ هرمزدداد درمان‌بخش به [برای] باز ایستادن جادوان و پریان».

ستایش تشتر: «ستایم و خوانم دادار هرمزد رایومند فرهمند و امشاسپندان را. سپاس دارم از دادار فرهمند سودمند باران کردار. دادار آبادی به یاری سدویس و ونند و هفتورنگ و همهٔ ستارگان آب تخمه، زمین تخمه، اورور تخمه که رواج دهند دام هرمزد را. تو تشتر از دهش هرمزد چندان توانا ونیرومند و آماوندی و رایمند و پیروزگری و سودمندی که چون به تو تازد گنامینو با همهٔ دام [آفریدگان] خویش که تا نبواد سودمندترین باران بر این زمین هرمزد داد. چون به تو کوشند [جنگند] و رسند با تو تشتر به کنار دریاها. پس تو نیز پایدار و تکاور و نیرومندی به شکست دادن و بازداری گنامینو با همهٔ دیوان مَزَنیک و نیز دیگر دروجان، جادوان، پریان که گناه کنند و به ویرانی و یاری نکردن به دامان، جایها، روستاها، دریاها، رودها و چشمه ها کوشند. باشد که برای سودمندی دام باران فراوان بباری به همه کشورها که هفت‌اند. باشد که زمین هرمزد داد را بارور کنی. بیافزانی دریاها، رودها، خانیها را. برویانی اُروران را و آنها را تر و سبز و نیک‌بار کنی. و بپائی و بپرورانی همهٔ دامهای نیک را به کام و یاری دادار هرمزد و امشاسپندان، تا رامش خوارم و شادی بهان افزاید. چون تو تشتر به کام هرمزد از آب گیتیٰ به افزونی بـر بـایـسـت بـری، به جایگاه مینوئی، و همهٔ ابرها را آنجا که کام تو است به سودمندی فراز بیارانی بر این دام و دهش و بوم هرمزد داد. باران دلپذیر و سودمند و آبادیمند پرسود و ارجمندی که به جهان بارد ارج و خواسته [اهمیت] آن را نشاید دانست. که نیز دار و درخت و گیاه آبی و درخت برومند بربار [کنار] آب که همیشه آب بر آن می‌گذرد. چون برنبارد باران سودمند تو تشتر، بارانی به رادی پس تاک، برگ و شاخه آنها سرسبز نبود، نیز بُه [بود] بر کامل و خوارم [غذا] سزاوار خویش مزد، مگر آنگاه که او آفرید باران دلپذیر و سودمند را به یاری تو تشتر که برادی فراز بارد، هر جا که کام تو است بباری و بر بارانی تو آنجا به کامتر که پادشاه دادستانتر، دام دوستتر، و مردم را پارسائی به کامتر و کرفه وَرزِتَر و ایشان را نیک چشمی پادشاهان و شادی هست و سود و آسانی رسد. سپاس دارم از هرمزد نو به نو که به وسیلهٔ تو با دیگرِ گیتیان به مهربانی ارزانی داشته شده‌ام به رادی و افزونی و نیکی تو تشتر [که به وسیلهٔ تو رادی و افزونی و نیکی تو را به من و جهانیان ارزانی داشت]. (اُورَرتخمه: ستارگان بنابر وظایفی که دارند سبب افزایش آب و زمین و گیاه و ستور می باشند.)

تشتریشت

یا تیریشت. یشت هشتم دربارهٔ ستاره و ایزد تشتر* می باشد.

تَشَن

چنانچه می دانیم گوشورون* عبارت است از روان نخستین ستور که خود ایزد موکل جانوران مفید است، و از تشن، بدنش اراده گردیده.

تفت

یکی از بخشهای تابعهٔ شهرستان یزد است که در جنوب غربی آن شهرستان واقع شده ویکی ازمراکز زرتشتی نشین یزد است و برخی از سرشناسان زرتشتی آنجا مصدر خدماتی به زرتشتیان بوده‌اند.

یکی از روستاهای آن به نام سَرده که سابقاً زرتشتی نشین بوده است دارای آتشکده‌ای است و به طوری که شایع است پس از آنکه سکنهٔ زرتشتی مقیم سَرده کاهش یافت، خواستند آتش آتشکدهٔ آنجا را به جای دیگری ببرند که اهالی مسلمان مانع شده و می‌گفتند این آتش مایهٔ برکت محل است و نگذاشتند که این جابجائی آتش صورت بگیرد. این هم دلیل علاقه قوم ایرانی به گرمی آتش کانون و اجاق خانوادگی است.

تفنو

ر. ک. تب.

تکاب

بخش تکاب از شهرستان مراغه است. ویرانهٔ آذرگشسب* که امروزه تخت سلیمان* خوانده می شود، در آذربایجان شرقی، در خاک افشار و در بخش تکاب واقع است.

تکَیشَ

به معنی کیش می‌باشد و پوریوتکَیشان* که در یسنای ۱ و ۲۳ و فروردین یشت آمده به معنی نخستین آموزگاران کیش است.

تلا

(دریاچهٔ تلا). نام دیگر دریاچهٔ چیچست* می‌باشد. این دریاچه به نامهای کبودان*، اُرمیه*، دریاچهٔ ارمنیه، دریاچهٔ شاهی، دریاچهٔ تلا و شوردریا خوانده شده است. در سالهای گذشته دریاچهٔ رضائیه نیز نامیده می‌شد.

تِمَنگهَ

تاریکی، که درفارسی تم شده است.

تَناپوهُرْ

در تفسیر پهلوی تناپوهر به‌معنی مرگ ارزان یعنی سزاوارمرگ آمده است.

تناسخ

اعتقاد به اینکه روح به مجرد جدا شدن از بدن به بدن انسان یا حیوان یا گیاه یا جماد منتقل می شود. این اعتقاد در مذاهب هند و برخی فرقه های اسلامی شایع است. تناسخ به شکل ابتدائی آن جزء معتقدات بسیاری از اقوام اولیه بوده است. برخی رفت و آمد مکرّر روح را در هر مرحله متناسب با کردار آن در زندگیهای گذشته اش دانسته اند. تناسخ از مبانی غالب مذاهب هندی است. پیروانِ آئین بودا اعتقاد به روح و تناسخ به معنای مذکور ندارند؛ ولی در آئین هندو تناسخ از اصول عمدهٔ مذهبی است. فیثاغورس و پیروانش طرفدار تناسخ بودند. پیروان مانی معتقد به نوعی تناسخ بودند و مخصوصاً سماعین (فرقه‌ای است) به استناد این اعتقاد گمان می‌کرده اند که بشر با بجا آوردن وظائف دینی خاص طبقهٔ خویش ممکن است در حیات بعدی در شمار صدیقین درآیند. در اصطلاح حکمای اسلامی، انتقال روح انسانی را به بدن انسان دیگر غالباً نسخ، به بدن حیواناتی مانند بهائم و سباع و پرندگان را مسخ، و به بدن حیوانات پست‌تر (مانند حشرات و گزندگان) را فسخ و به اشجار و نباتات را رَسخ گویند. به عقیدهٔ برخی فرق، انسان به اشکال گوناگون آنقدر می آید و می رود تا پیرامون گناه نگردد. فرقه نصیریه هفت مرتبه برای تناسخ قائلند.

تندرستی

یکی از ادعیهٔ پازند است که زرتشتیان روزانه برای تندرستی خود و کسان می سرایند. این نیایش در پایان آئین سدره‌پوشی* به وسیلهٔ موبد و به هنگام آئین پیوند همسری نیز برای داماد و عروس سروده می شود. برخی دانشمندان پارسی، یسنای ۶۰ (دَهْمَ آفریتی*) را تندرستی نامند و انشاء تندرستی را به آذر پاد مهراسپند نسبت داده‌اند. چون آفرینگان دَهمان* دعائی است از برای بازماندگان یک شخصِ درگذشته و طلب رستگاری از برای فروهر پارسایان، به همین مناسبت آن را برخی تندرستی

نامیده‌اند.

تَنْسَر

هیربدان هیربد و یکی از گردآورندگان اوستا به فرمان اردشیر بابکان، سرسلسلهٔ ساسانیان است که خدمات بزرگی به دین و دولت کرد. نامبرده در نامه ای که به جسنفشاه پادشاه تبرستان نوشته او را به اطاعت اردشیر دعوت کرده، می‌گوید: «میدانی که اسکندر کتاب دین ما، ۱۲ هزار پوست گاو، بسوخت به استخر.» مسعودی در مُروج الذَّهَب و کتاب التنبیه از او صحبت می دارد و می‌گوید که او از اَبناء ملوک الطوایف بود. پدرش در فارس شهریاری داشت ولی تَنْسَر از آن چشم پوشید و زُهد و تقوی اختیار کرد. در بسط سلطنت اردشیر خدمات شایان نمود و کلیهٔ ملوک الطوایف ایران را به فرمانبرداری از اردشیر دعوت کرد. خود در مسائل مذهبی و قوانین مدنی دارای تالیفات بوده است. مسعودی قسمتی از نامه او را که از طرف اردشیر پاپکان به پادشاه تبرستان جسنفشاه نوشته و او را به فرمانبرداری دعوت می‌کند ضبط کرده است؛ تمام نامه که یکی از اسناد معتبر دلکش تاریخ ایران است از روی ترجمهٔ ابن مقفع، در تاریخ تبرستان به توسط محمد بن الحسن بن اسفندیار به فارسی ترجمه شده. درسنت است که تنسر در سر گروهی از موبدان که برای تدوین و ترتیب اوستا جمع شده بودند قرار داشت.

تن فرمان

واژهٔ پهلوی و صفتی از برای ایزد سروش و به معنی کسی که تنش در فرمان اوست و تابع هوی و هوس نیست. این واژه، ترجمهٔ واژهٔ اوستائی تنومنثره است.

تنو

تنو همان تن است.

تنوپِرِتَ

به معنی گناهکار و بزه کار است و دربرابر واژهٔ دَهْمَ * به معنی نیکوکار و پارساست. کلمهٔ تَنوپِرِتَ در وندیداد لفظاً به معنی تن به سزا رسیده می باشد. این واژه در تفسیر پهلوی به صورت تناپوهر آمده و در توضیحات افزوده‌اند «مرگ ارزان»، یعنی سزاوارِ مرگ.

تَنومَنْثْرَه

در پهلوی، واژهٔ تن فرمان ترجمهٔ واژهٔ اوستائی تنومنثره است که صفت سروش * آمده است. کلمهٔ منثره به معنی حکم و امر ایزدی است. نظر به اینکه سروش مظهر اطاعت از فرمان خداوندی است سراسر وجودش نمایندهٔ فرمان و امر ایزدی خوانده شده است.

تَنْیَه

در بند ۱۲۵ فروردین یشت، فروهر پاکدین چند تن از جمله فیوشت تَنی از مملکت تَنیَه ستوده شده است که معلوم نیست کجا بوده، چون این اسامی ایرانی بوده بایستی این ممالک نیز جزء سرزمین ایران باشد. تَنیَه با دو نام دیگر آمده: «مـوژَ» و «رَاُژْدْیَ» که دربارهٔ هیچ کدام آگاهی و شناختی به دست نیامده است.

توتم

در مذهب آنیمیسم*، شیء طبیعی (معمولاً حیوان) که شخص با احترام فوق العاده به آن می‌نگرد و رابطهٔ نزدیک و خاصی بین خود و آن قایل است. افراد یک قبیلهٔ توتمی، خود را از نسل توتم می‌دانند و نباید توتم را بکشند یا بخورند، و یا آن را لمس کنند، یا از آن به نام واقعیش اسم ببرند.

توحید

اعتقاد به وحدانیت (یگانگی) خداوند یا اهورامزدا. قائل به توحید، موحد (یکی‌گوی) خوانده می شود. در نزد عامهٔ متکلمین، توحید یکی از اصول دین است. غالباً مراد از توحید مجرد دانستن ذات الهی است از هر آنچه که آن را به شائبهٔ تعدد و کثرت و شبیه و شریک می آلاید. در حقیقت حکما برای توحید سه مرحله قائل شده‌اند: ۱. معرفت به رَبوبیت پروردگار. ۲. اقرار به وحدانیت او. ۳. نفی هر چه مثل و شبیه به او فرض می شود. اهورامزدا در گاتها

خدای یگانهٔ زرتشت پیامبر است و ازلی و ابدی است که صفاتش در اورمزدیشت و یکصد و یک نام خداوند آمده است.

تُوذَشک

نام کوهی است در بند ٤ زامیادیشت که با نام تعداد دیگری کوه آمده است و از آنها اطلاعی در دست نیست.

تور

هم نام توران زمین است و هم نام پدر اَرْجَهوَتْ که در بند ۱۱۳ فروردین یشت فروهرش ستوده شده است. یکی از پسران فریدون نیز تور نام داشته است. تور به معنی دلاور و بی باک، گُرد، پهلوان نیز آمده است. در اوستا تورَه به هیئت صفت، نام قوم تورانی است. توایریا نیز صفت است یعنی متعلق به توران. گاهی هم در برخی جاها معنی دیوانه و وحشی اراده کرده‌اند چون تورانیان دشمن ایران بوده‌اند. ولایت توران را نیز گویند همان ولایتی است که فریدون به فرزند بزرگش تور داد.

تور و سلم از یک مادر و ایرج از مادر دیگر بوده است. تور و سلم پس از کشتن ایرج، به دست منوچهر کشته شدند و سر آن دو برادر را به شهر ساروپهٔ مازندران که به ساری معروف است آورده و در پهلوی سر ایرج دفن کردند و بر سر هر یک گنبدی برآوردند که به سه گنبدان مشهور است. تورهای دیگری هم در تاریخ داریم مانند تور فرزند جمشید از دختر گورنگ شاه کابل؛ و او در سیستان جد بزرگ زال و رستم است. و پسرش شیداسب نام داشته که او پدر تورک است. دختر ایرج که نبیرهٔ منوچهر باشد نیز تور نام داشته است.

تورات

تورات از واژه‌ای عبری به معنی هدایت گرفته شده است. این کتاب به اعتقاد پیروان موسی در کوه سینا بر موسی برای قوم یهود نازل شده. دستورات تورات مبنی بر راه و رسم زندگی اخلاقی و جسمانی و مشتمل بر پنج کتاب (سِفْر) است. ۱. تورات تکوین در ۵۰ باب که از آفرینش آدم تا یوسف است. ۲. تورات خروج در ٤۰ باب که از خروج بنی اسرائیل است. ۳. تورات اعداد در ۳٦ باب که دربارهٔ اراضی کنعان می باشد. ٤. تورات لاویان در ۲۷ باب که در احکام دینی است. ۵. تورات مثنی در ۳٤ باب که در شریعت موسی است. تورات با وصف آفرینش آغاز می شود و با بیان مرگ موسی، درست پیش از تسخیر کنعان توسط بنی اسرائیل؛ پایان می پذیرد.

توران

یا تورین. به سرزمینی گفته می شده که فریدون به مهتر پسر خود تور داد و آن ناحیتِ ترک و خزر و چین و ماچین و مشرق بود. فردوسی گوید: دگر تور را داد توران زمین/ورا کرد سالارِ ترکان و چین. دانشمند آلمانی مارکوآرت می نویسد: خاک توران به مملکت خوارزم° که در اوستا و کتب پهلوی آریاویج° نامیده شده متصل بوده و از مشرق جیحون° به دریاچهٔ آرال امتداد داشت. تورانیان آریائی نژاد بوده جز اینکه از حیث تمدن پستتر بودند زیرا ایرانیان شهرنشین شده و به کشاورزی و زراعت می پرداختند حال آنکه تورانیان بیابان‌نورد و چادرنشین بودند، به ایرانیان هجوم آورده و دستبرد می نمودند. رفته رفته پایهٔ تمدن ایرانیان به جائی رسید که آنان را بیگانه و ننگ دانستند. هرچند همواره بین ایران و توران جنگ و ستیز در جریان بود اما اسامی گروهی از ناموران تورانی در اوستا به ویژه در یشتها و شاهنامه باقی مانده است. نه اینکه فقط تمدن ایرانیان و وضع چادرنشینی و بیابان‌نوردی تورانیان سبب زد و خورد آنان بوده بلکه بعدها که ایرانیان از اشوزرتشت دین یکتاپرستی پذیرفتند بیش از پیش آتش کینهٔ تورانیان که به دین قدیم خود باقی مانده بودند شعله‌ور گردید. ولی قسمتی از تورانیان هم پیرو پیغمبر ایران بودند چنانکه از بند ۱٤۳ فروردین یشت برمی آید در میان آنان نیز کسانی پارسا و پاکدین یا اشوبودند. در خود

گاتها اشوزرتشت از فریان* تورانی اسم می برد که خاندانش از نیکان و دوستان پیامبر می باشند.

توران محدود بود از سوی جنوب به تُخارستان و جبال جترال و از سوی شمال به بلادِ خوارزم و دشت قبچاق و از جانب مغرب به دریای جرجان و خراسان و از مشرق به ارض ترکستان و مغولستان. وچون عرب بر آن ولایت مسلط شد به ماوراءالنهر موسوم شد و محتوی بوده است بر اقلیم چهارم وپنجم، و کوهستان آن ولایت بیشتر از بیابان است. وقوم اُزبَک وتراکمه و افغان در آن ساکن بوده اند. از اوستا و کتب دینی برمی آید که ایرانیان و تورانیان از یک نژاد بوده اند. در کتب متأخر ناحیت ترک و خزر و چین و ماچین و تبت و شرق را به تفاوت خاک تور و ممالک روم و روس و آلان و مغرب را خاک سَرْم (سَلْم)، پسر دیگر فریدون دانسته اند. برخلاف این پندار، توران و سرمان و دو مملکت دیگر «سائینی» و «داهی» (که در فروردین یشت آمده) هر چهار مانند خود ایران مرز و بوم قوم آریائی است.

توران دخت

مصحف بوراندخت و پوراندخت، نام دختر خسروپرویز است؛ او یک سال و چهار ماه پادشاهی کرد.

تورج

نام بزرگترین پسر فریدون است که تور* باشد و توران* منسوب به اوست.

تورفان

تورفان جائی است در ترکستانِ شرقی چین که در خرابه های آن بسیاری از نوشته ها به زبان پهلوی راجع به دین مانی پیدا شده است.

توس

معرب آن طوس. توس پسر نوذر* یکی از پهلوانان ایران بوده که سپهبدی سپاه کاوس و کیقباد و کیخسرو را داشته است. گویند شهر توس خراسان از ابنیهٔ اوست، چندی هم مدعی تاج و تخت کیخسرو بود. در شاهنامه آمده که توس از جمله نامدارانی بوده که با کیخسرو به قصد مسافرت به جهان دیگری روی به کوه و بیابان نهاد اما پس از غایب شدن کیخسرو با سایر همراهان در زیر برف مانده، جان بسپرد. در سنت مزدیسنان، توس از جمله جاودانهاست که هنوز در حیات است و به همراهی سیوشانس* (موعود مزدیسنا) و پشوتن، کیخسرو، گیو، گرشاسب و سام نریمان در رستاخیز خواهد آمد. (بندهش، فصل ۲۹، بند ٦). در آبان یشت چندین بار به اسم توس برمی خوریم. در بندهای ۵۳ و ۵۵ آمده است: «یل نامور توس بر پشت اسب آردویسور ناهید را ستایش نموده از او درخواست که وی را به شکست دادن پسران دلیر ویسه در گذرگاه خَشَتروسوکَ در بالای کنگِ* بلند و مقدس، موفق بدارد. ناهید حاجتش را برآورد.» توس‌گذشته از آن که اسم کسی است، در کتب پهلوی بسا نیز نام شهر و ایالت و کوه معروف خراسان می باشد. به موجب بندهش سپهداران شهر توس در خراسان مدعی بوده اند که از بازماندگان توس هستند. پسران دلیر ویسه، پهلوانان تورانی، در میدان نبرد کیخسرو و افراسیاب به سرکردگی توس سپهبد ایران، کشته شدند. یکی از ارتفاعات سلسله جبال لار البرز به نام طوس کوه خوانده می شد و ریش سفیدان آنجا را محل جنگ توس با دشمن می دانستند؛ حتی تا جائی پیش می رفتند که ادعا داشتند تا سالها پیش پیکانهای تیراندازی و نبرد را دیده بودند.

تُوشنامَئیتی

از این نام با سه زن دیگر در بند ۱۳۹ فروردین یشت یاد شده و فروهرشان ستوده شده است. تُوشنامئیتی یعنی اندیشهٔ نرم و آرام. توشنامئیتی نیز اسم ایزدی است و در گاتها، یسنای ۴۳، بند ۱۵ آمده است. درواقع اسم دیگری است از برای امشاسپند آرمتی یا سپندارمذ*. توشنامَئیتی با آرمتی و با سپنتا آرمتی یکی است. او ایزد مهر و محبت و تواضع و بردباری است.

توماسب، تهماسب

در بند ۱۳۱ فروردین یشت که فروهر عده‌ای از پارسایان ستوده شده فروهر پاکدین «اوزَوَ*» از خاندان توماسب نیز ستوده شده است. توماسب نام آخرین پادشاه پیشدادی و لفظاً به معنی دارندهٔ اسب فربه و زورمند است و درشاهنامه وبرخی کتب تاریخ اززو* یا زاب پسر تهماسب یاد شده است. یاماسب یا جاماسب هم دربعضی نوشته ها آمده است.

تویشی

درفارسی توش گوئیم به معنی توانائی و طاقت. وبسا در گاتها آمده است.

تَهَم

همان تَخْمَ اوستائی است که در واژهٔ تخمواوروپ* (تهمورس) آمده و درفارسی تهم شده وبه معنی دلیرو پهلوان است. تهمتن* نیز ازهمین تهم آمده است. ر. ک. تَئُوخْمَه.

تهمتن

یکی از القاب رستم و بهمن بوده است. و مردم قوی‌جثه و دلیروبی نظیررا گویند. ویعنی تن‌پهلوان، پهلوان اندام. به معنی سپهدار و لشکرکَش و خداوند سپاه هم هست ومرکب است ازتهم* وتن.

تهمورث

ر. ک. تخم ارپ.

تَهوات

تهوات در اوستا به معنی بیش ازپیش است. دربند ۱۰، یسنای ۳۵ آمده: «و از برای اشا و وهومن و شهریورنیک، ای اهورا بیش از پیش سرود بر سرودها، بیش ازپیش درود بردرودها، بیش ازپیش ستایش برستایشها فرستیم».

تی پی تا کا

قدیمترین کتاب دینی بودائیان که دراواخرسدهٔ اول پیش از میلاد تدوین شده است؛ و همچون وید* برهمنان از اشخاص مختلف است دراعصارمختلفه.

تیر

ر. ک. تشتر.

تیرگان (جشن)

ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه راجع به جشن تیرگان که در تیر روز در تیرماه اتفاق می افتد می نویسد: «پس ازآنکه افراسیاب به منوچهرغلبه نموده او را در تبرستان محاصره کرد بر این قرار دادند که حدود خاکی که ازایران باید به توران برگزار گردد به واسطهٔ پرش و خط سیر تیری معین شود، در این هنگام امشاسپند اسفندارمذ حاضر گشته امر کرد تا تیر و کمانی چنانکه در ابستا بیان شده است برگزینند، آنگاه آرش برهنه شده، بدن خویش به حضاربنمود و گفت: ای پادشاه و ای مردم، به بدنم بنگرید، مرا زخم و مرضی نیست، ولی یقین دارم که پس از انداختن تیرقطعه قطعه شده فدای شما خواهم گردید. پس از آن دست به چلهٔ کمان برد به قوت خداداد تیر از شست رها کرد و خود جان تسلیم نمود. خداوند به باد امر کرد تا تیر را حفظ نماید. آن تیر از کوه رویان [اسم ناحیه و شهری بوده درتبرستان] به اقصی نقطهٔ مشرق به فرغانه رسید و به ریشهٔ درخت گردکان که دردنیا بزرگتر ازآن درختی نبود، نشست. آن موضع را سرحد ایران و توران قرار دادند. گویند ازآنجا که تیرپرتاب شد تا به جائی که فرونشست شست هزار فرسنگ فاصله است.» بنابراین علاوه برهمنام بودن روزوماه، جشن تیرگان را به مناسبت تیراندازی آرش و صلح ایران و توران نیز دانسته اند. سایرنویسندگان نیزشرحی برابرآن نوشته اند.

تیرونَکَتو

از پارسایان و نامورانی است که در جدول اسامی مذکور در فروردین یشت، بند ۱۲۶ نامش آمده و فره‌وشی اش ستوده شده است. وی ازخانوادهٔ مشهور سَئن* معرفی شده است. در برخی از ترجمه های اوستائی، وی ازخانوادهٔ اُوس پَیشْتَ معرفی شده و در نسب، نسبت دورتری با سئن، پارسا و قدیس مشهوردارد.

تیژی آرْشْتی

از جمله نام‌آورانی است که نامش در جدول اسامی یشت سیزدهم آمده و فروهرش ستوده شده است ولی هیچ نام و نشانی از او نداریم.

تیسفون

شهری باستانی و اقامتگاه زمستانی شاهان اشکانی و ساسانی به ساحل چپ دجله در عراق کنونی در حدود ۳۲ کیلومتری جنوب شرقی بغداد و مقابل سلوکیه*. نام تیسفون، بومی و شاید ایرانی است و شاید نظر به اهمیت و بزرگی این شهر عرب نام مداین (مدینه‌ها) به آن اطلاق کرده است. پس از آنکه تیسفون اقامتگاه زمستانی اشکانیان شد بر وسعت آن افزوده شد وبناهای باشکوهی در آن تأسیس گردید. در دورهٔ ساسانیان بر وسعت وشکوه آن افزوده شد. درجنگ مداین در خلافت عمر که مداین به دست اعراب افتاد خزاین گرانبهای تیسفون به دست آنان تاراج شد. و نوشته اند به هر یک از ۶۰ هزارتن لشگر عرب دوازده هزار درهم رسید. ایوان کسری (طاق کسری) از بناهای مشهور آنجاست که محلهٔ جنوبی آن مشتمل بر ایوان کسری بود، و محققین بانی آن را به طور یقین شاپور اول ساسانی (سلطنتش ۲۷۲ - ۲۴۱ م) می دانند.

خرابه های تیسفون از حدود ۱/۵ کیلومتری دهکدهٔ سلمان پاک شروع می شود. دستهٔ دیگری از ویرانه ها در اطراف سلمان پاک و اطراف ایوان کسری قرار دارد که مرکز ویرانه های دستهٔ دوم، تالار عظیم کسری است. در سدهٔ ۱۹ در محل تیسفون، کمی به طرف شمال ویرانه های کاخ معروف به ایوان کسری (طاق کسری)، دهکدهٔ محقری در مقابل مقبرهٔ سلمان پارسی بنا شده و به نام سلمان پاک موسوم گردیده است. از ویرانه های ایوان و به ویژه از ضلع شمالی تالار بزرگ آن مصالح ساختمانی برای جاهای دیگر می‌بردند که در نتیجه در ۱۸۸۸م فرو ریخت. تیسفون دو محله داشت، یکی شهر کهنه یا مدینه العتیقه در شمال و دیگری محلهٔ جنوبی موسوم به اَسْفانْبِر.

این اسفانبر همان اسپانور* است که انوشیروان در پندنامه اش بدان اشاره می‌کند که جسدش را پس از درگذشت به آنجا سپارند. محلهٔ کهنه از دورهٔ اشکانیان است و قصر معروف الابیض (از اواخر عهد اشکانی یا اوائل دورهٔ ساسانی) در آن واقع بود که در خلافت مکتفی (۲۹۵ - ۲۸۹ هـ) ویران گردید. طـاق کسری از بقایای تالار بزرگ عهد ساسانی در محل تیسفون است که جزء کاخ سلطنتی بزرگ معروف به ایوان کسری بوده که طول و عرضش را حدود ۳۶۵ متر و حدود ۲۷۵ متر تخمین کرده اند. پس از شاپور اول ظاهراً خسرو انوشیروان به ترمیم و تجدید بنای آن اقدام کرد. متاسفانه از تفصیل معماری ایوان کسری اطلاعی در دست نیست. طاق کسری که عظیمترین و نظرگیرترین یادبود عظمت گذشتهٔ تیسفون است در وسط ویرانه های مداین قرار دارد. این بنا از یادگارهای شکوهمند ساسانی است. سلوکیه در کنار راست دجله در ۶۰ کیلومتری شمال شرقی بابل واقع و در زمان اشکانیان پایتخت بوده است. در نامهٔ پهلوی شهرستانهای ایران* آمده ابوجعفر المنصور (برادر ابوالعباس السفاح) خلیفه عباسی که در ذیحجهٔ ۱۳۶ به خلافت رسید و در ذیحجه ۱۵۸ مرد تیسفون پایتخت ساسانیان را ویران کرد و بغداد را ساخت.

تیشْتْرِینی

تیشترینی ها ستارگانی هستند در پیرامون تشتر* و ستاره وَنَنْتْ* که او را یاری و همراهی می‌کنند.



ثائیگرچی

یکی از ۹ ماه فرس که در کتیبهٔ بیستون آمده است.
ر.ک ماه، ماونگهه.

ثرائتئونَ

نام اوستائی فریدون* است.

ثریتَ

تریت*، اولین پزشک، و پدر گرشاسب. ضمناً از جمله پارسایان و نام‌آورانی است که در فروردین یشت فروشی اش ستوده شده است.

ثریتی

دختر میانی اشوزرتشت است. معنی آن درست معلوم نیست؛ شاید به معنی «سوم» باشد. ثریتی، مؤنث تریت می باشد و در بند ۱۳۹ فروردین یشت به او و دو دختر دیگر اشوزرتشت درود فرستاده شده است.

ثری میثْ وَنْتْ سپنتمان

در بند ۹۸ از فروردین یشت ابتدا از سه پسر زرتشت یاد شده و فروشی شان ستوده شده است و پس از آن، از سه تن دیگر به نام های داوتببیش* ثری میث ونت پسر سپیتامَ و داونگه* پسر زَئیریتَ یاد شده است، که باید از خاندان و منسوبان نزدیک زرتشت باشند چنانکه دومی یعنی شخص مورد بحث، با نامِ خانوادگی زرتشت مذکور است.

ثعالبی

ابومنصور عبدالملک ثعالبی (۴۲۹ - ۳۵۰ هـ) در سخن از زرتشت و آئین وی می نویسد: «و قال الاطلاق الاباحد ثلاثة الزنا والسحر و ترک الدین و حرم السکر والزنا والسرقة و جعل عقوبة الزانی ان یضرب ثلاثمائه خشبه او یوخذ منه ثلاثة اساتیر فضة و عقوبة السارق اذا شهد بسرقته بها ان یخرم فی الفة او اذنه و یغرم مثل قیمته ماسرق» (از غرر اخبار ملوک الفرس وسیرهم).

ثنویت

دوگانگی. نزد حکماء و متکلمین اسلامی، عنوان کلی اعتقاد ثنویه یا اصحاب اثنین است که معتقد بوده اند بر اینکه صانع عالم دوتا است، فاعل خیر نور است و فاعل شر ظلمت؛ و هر دو نیز قدیم و ابدی هستند. به عبارت دیگر، ثنویت عبارت است از اعتقاد به اینکه اصل شر نیز مثل اصل خیر قدیم و ازلی و ابدی و مختار و مرید و مستقل است و تابع و مخلوق اصل خیر نیست. این اعتقاد را متکلمین و نویسندگان کتب ملل و نحل، مخصوصاً به سه طائفهٔ دیصانیه، مانویه، مزدکیه نسبت داده اند.

در بین مسلمین، عنوان ثنوی و ثنویه لقبِ طعنه‌آمیزی است که بعضی از فرق مخالفان خود را بدان عنوان خوانده اند. همچنین زنادقه نیز منشعب به ثنویه گشته اند. متکلمین اسلام غالباً مجوس را که اعم از زرتشتی و زروانی است به این اعتبار که آنها را قائل به حدوث ظلمت می دانستند جزء ثنویه نمی شمرده اند؛ در حقیقت در دین زرتشت بین طرفین آن تعادل نیست: یک طرف اهورامزدا است که سپنتا مینو در کنار اوست، در طرف دیگر جز

انگره‌مینو کسی نیست. انگرمئینو در برابر سپنتامینو است و در مقابل اهورامزدا چیزی نیست. اما این بی‌تعادلی که در هر ثنویت دینی (نه فلسفی) هست لازمهٔ کار هر پیغمبر است. چون در غیر این صورت مردم به چه امید گرد وی جمع شوند و با شری که امید به شکست آن ندارند مبارزه کنند. ثنویت بین سپنتامینو و انگره‌مینو، ثنویت بین دو روح خیر وشر است، در صورتیکه ثنویت مانی ثنویت بین ماده و روح است. بدین ترتیب، روش زرتشت برخلاف ثنویت مانی نه‌تنها به هیچ‌وجه منشأ زهد و عزلت و ریاضت نشده است که سعی و عمل را نیز به سبب قبول اصول اختیار تشویق وتأیید کرده است. در ایران در سالهای اخیر لفظ فرانسوی دوآلیسم را ثنویت ترجمه کرده‌اند. کلام آخر اینکه با فلسفهٔ عالی و گاتهای اشوزرتشت و اعتقاد به یکتائی اهورامزدا و فلسفهٔ سپنتامینو و انگره‌مینو و صفات امشاسپندی و ایزدی و اهورائی جای هیچگونه تردید در وحدانیت و توحید و یگانگی در دین زرتشتی نمی ماند، و اشتباه برخی،ناشی از قرار دادن انگره‌مینو (خرد بد، اهریمن) در برابر اهورامزدا است حال آنکه انگره‌مینو در برابر سپنتامینو (خرد مقدس) است.

ثواشَ

در قسمتهای مختلف اوستا آمده، نخست به معنی تند و تیز و چالاک و دیگر به معنی جوّ و هوا و فضای میان آسمان و زمین؛ چنانکه در وندیداد، فرگرد سوم، بند ٤۲ آمده است. در هر جائی که با صفت خواذات *یعنی خودداده آمده از آن ایزد جوّ و هوا اراده شده است. در برخی قسمتهای اوستا صفت خواذات همان است که امروزه خدای گوئیم و صفت ثواش در بعضی جاها فناناپذیر و زایل نشدنی ترجمه شده است. در برخی بندهای اوستا با ثواش خواذات صفتِ دَرِغو* آمده (ثواش دَرِغو خواذات) و کلاً صفت زروان* قرار داده شده و می توان جاودانی و همیشه پایدار ترجمه نمود.

ثورواهَـرَ

یکی از ماه های نه گانهٔ فُرس هخامنشی است که در کتیبهٔ بیستون آمده است. یوستی آن را، که لفظاً به معنی بهارِ پیروزمند یا بهار نیرومند است، نخستین ماه فرس دانسته است. ر.ک. ماه، ماونگهه.

ج

جاحظ (ابوعثمان)

فیلسوفِ عرب است که در سال ۲۲۵ هـ درگذشته است. در کتاب خویش به نام المحاسن والاضداد مطالبی دربارهٔ جشن نوروز و مهرگان دارد و گوید که در جشنِ فروردین در سرِ خوان چند شاخه از درختِ بید و زیتون و انار می نهادند. جاحظ می نویسد جشن نوروز ۲۰۵۰ سال کهنتر از جشن مهرجان است.

جادنگوی

جادنگویان کسانی بوده‌اند که هر چه نذر آتشکده و موبدان و هیربدان می شده می‌گرفته به مستحق آن می‌رسانیده‌اند. در کتاب صد در نثر دَرِ ۲۲ چنین آمده: «جادنگویی کردن مانند آن است که کسی یزش یزدان می‌کند پس واجب بود که پیوسته به جهت موبدان و دستوران و ارزانیان جادنگویی کند و از بهر ایشان چیزی از مردم فراز گیرد و به ایشان رساند، چنان باشد که از مال خویشتن بدو داده باشد.»

جادو

واژهٔ یاتو که در قسمتهای مختلف اوستا جز گاتها بسیار دیده می‌شود و به استثنای چند فقره، همیشه با پری یکجا آمده است، به معنی جادو است. این کلمه در پهلوی «یاتوکیه» (جادوئی) و یاتوک (جادو) شده است. یاتو در اوستا به همان معنی است که امروزه در فارسی از کلمهٔ جادو اراده می‌کنیم. در اوستا به شدت تمام بر ضد آن سخن رفته و از گناهان بزرگ شمرده شده است. بسا از جادوان گروهِ شیاطینِ ساحر و گمراه کنندگان و فریفتاران اراده شده است. در اوستا پئیریکا* نیز تقریباً به همان معنی پری* در فارسی امروز است.

جارج نامه

منظومه ای در سه جلد در تاریخ گشایش هند به دست انگلیس که نامزد است به جارج‌نامه و به وسیلهٔ ملافیروز* پسر ملا کاوس سروده شده و نزد پارسیان معروف است. ملا فیروز در ۱۸۳۰م برابر ۱۲٤٦ هـ درگذشت، در ۱۷۷۸م برابر ۱۱۹۲هـ با پدرش ملاکاوس دربارهٔ اختلاف تقویم به ایران آمد، در اصفهان به یگانه نسخهٔ خطی دساتیر* دست یافت و آن را با خود به هند برد.

جاماسب

جزء دوم این کلمه همان اسب است ولی جزء اول آن معلوم نیست. گویند که ترجمهٔ این نام به عربی نصرالله است. در سنت زرتشتیان آمده که جاماسب از خاندان هُوُگْوَه* و برادر فرشوشتر* بود که هر دو وزیرِ کی‌گشتاسب بودند. جاماسب با دختر زرتشت به نام پوروچیستا* ازدواج کرد. جاماسب در ادبیاتِ ایران و عرب به لقب فرزانه و حکیم خوانده شده است و پیشگوئیهائی به او نسبت می دهند که ذکر آنها در رسالهٔ پهلوی یادگار زریران* و گشتاسب‌نامه دقیقی و جاماسب‌نامه آمده است. او حکیمی ستاره‌شمر بود. و جاماسب‌نامه* را که پیشگوییهایی در آن هست به او نسبت می دهند. گویند چون گشتاسب آئین زردشت پسندید جاماسب و پشوتن و اسپندیار نیز به زرتشت گرویدند. اسپندیار به تسخیر بلاد و ترویج

آئین زردشت و بنای آتشکده‌ها در غیر ایران مأمور شده از راه آذربایگان به ولایت روم و اروپا رفت و جدّه مادری خود را در روم ملاقات کرد. جاماسب به نشر علوم نجوم و حکمت پرداخت. نامه‌ای از او دیده شده که به‌پارسی قدیم است؛ نام آن فرهنگ ملوک و اسرار عجم است و عنوان آن به نام گشتاسب‌شاه است. گویند پنج هزار سال از روزگار آینده را باز نموده و از سلاطین و انبیاء خبر داده است؛ حضرت موسی را سرخ‌شبان باهودار (باهو= چوبدستی) و حضرت مسیح را پیغمبر خَرنشین و از حضرت رسول عربی (ص) به مهرآزما تعبیر کرده. گویند بعضی سخنان وی موافق روزگار گذشته است و برخی مخالف. والله اعلم بالصواب (آنندراج). و «جاماسب‌دها» به کسی گویند که همچون جاماسب زیرک و باهوش و دها باشد. از سخنان اوست که «بدترین خصال تَرْک کَرَمْ است. و بهترین اقبال تَرْک خست است». و فرمود که «بزرگترین آلام آن است که کریمی از لئیمی حاجتی خواهد.» جاماسب در آئین زرتشت از ارج ویژه برخوردار است.

در بند ۱۰۳ فروردین یشت آمده که فروهر پاکدین جاماسب از خاندان هووَرا می‌ستائیم. در غالب فقرات اوستا و گشتاسب یشت چندین بار نام جاماسب یاد شده. در بند ۱۲۷ فروردین یشت از یک جاماسب دیگر نام برده شده که برای امتیاز جاماسب دوم یا متأخر نامیده شده است. در کتاب نهم دینکرد، فصل ۲۳، بند ۱۷ مندرج است: «اهورامزدا به زرتشت گفت این آئین را با ایمان راسخ بپذیر، من که اهورامزدا هستم یار توخواهم بود. خرد و آگاهی از آن تو خواهد شد. مدیوماه° و پَرْشَتْ گاو° و سیْنَ° و کی‌گشتاسب و فرشوشتر و جاماسب از یاران تو خواهند گردید.»

بنا به مندرجات یادگار زریران، بند ۳۰ جاماسب پیشگوئی کرده و به گشتاسب می‌گوید که در جنگ ارجاسب ۲۲ تن از برادران و پسران تو به دست تورانیان کشته خواهند گردید. کلمهٔ خوارنه در گاتها صفت است از برای جاماسب و به معنی درخشان و نیکبخت و یا سعادتمند است.

به موجب متن دبستان المذاهب°، موبد هوشیار° مترجم جشن سده از نژاد جاماسب حکیم است. و موبد سروش بن کیوان نیز نژادش از جانب مادر به جاماسب حکیم می‌رسد. جاماسب برادر لهراسب° و عَـمّ گشتاسب معرفی شده است. در گشتاسب یشت، بند ۳ زرتشت به گشتاسب دعا کرده فرماید «بکند از تو ده پسر بوجود آیند، سه تن از آنان مانند آتربانان (موبدان)، سه تن از آنان مانند رزمیان و سه تن از آنان مانند کشاورزان شوند و دهمی مانند جاماسب، آباد دارندهٔ کشور.»

در کتب پهلوی دستوبر (دستور) و در یادگار زریران، پیشینکان سردار خطاب شده است.

جاماسب اَپَرزاتَ

در اوستا از دو جاماسب یاد شده یکی جاماسب هوگوَ یعنی جاماسب از خاندان هوگو که برادر فرشوشتر° و از مریدان اشوزرتشت و وزیر و مشاور کوی ویشتاسب° بود و در گاتاها چند بار ذکرش رفته است (ر. ک. جاماسب)، و دیگر پارسائی با همین نام که درباره‌اش آگاهی نداریم. و در فروردین یشت برای مشخص بودنش به صورت جاماسب اَپَرَزاتَ یعنی «بعد زائیده شده» آمده است.

جاماسب کرمانی (ولایتی)

دستور جاماسب کرمانی از برای سرکشی و بعضی آموزشهای دینی به هند رفته بود و دستور داراب° شاگرد او بود که انکیتل دوپرون° نزد او فارسی آموخت. انکیتل دربارهٔ دستور جاماسب و فعالیت او و وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان می‌نویسد: «تقریباً ٤٦ سال قبل (۱۰۹۱ی) دستور بسیار دانشمندی موسوم به جاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت. دستور نامبرده در اتحاد پارسیان ابراز مساعی نمود و اختلافات را رفع و چند نفر را زند و پهلوی آموخت و پس از چندی به کرمان برگشت.» برخی اورا یزدی می‌دانند.

جاماسب نامک

رساله ای است به زبان پهلوی منسوب به جاماسب*. اصل رساله دارای ۵۰۰۰ واژهٔ پهلوی و پاسخ پرسشهائی است که کی‌گشتاسب از وزیر خردمندش کرده. مطالب مهم آن عبارتند از: چگونگی جهان پیش از آفرینش، موضوع تکوین و آفرینش، تاریخ شاهان قدیم از کیومرس تا ویشتاسب، وَرْجَمکرد* و کنگ‌دژ*، شش کشور جهان و مردم آن، جانوران دریائی، دوزخ، مردم مازندران و شمال شرق، و یک رشته پیشگوئیها از آیندهٔ ایران و آئین زرتشتی.

درواقع نویسندهٔ جاماسب‌نامه، در پایان، رویدادهائی را پیشگوئی می‌کند که در زمان موعودهای زرتشتی یعنی هوشیدر* و هوشیدرماه* و سوشیانس* اتفاق می افتد. وقسمت اخیر شباهتهای عمده‌ای با رسالهٔ دیگر پهلوی یعنی بهمن یشت دارد.

جاماسب نامک نمونه ای است از علم و دانش و هوشی که در سنت مزدیسنان به جاماسب نسبت داده شده. جاماسب‌نامه در پازند و فارسی نیز موجود است و لابد هر دو از متن پهلوی ترجمه شده‌اند. شاید جاماسب‌نامه پس از اسلام نوشته شده باشد. نسخه‌ای خطی از متن پهلوی جاماسب نامک که قدمتش به پانصد سال پیش از این می رسد در بمبئی موجود است. دریک نسخهٔ خطی از کتاب روایات* که در رام‌روز و مهرماه ۱۰۴۹ یزدگردی نوشته شده، جاماسب‌نامهٔ منظومی مندرج است که اشعارش در سطح پائین است و سراینده آن دستور برزو نامی است.

جام جم، جام جمشید

همان جام کیخسرو است که جام جمشید هم گویند. بنا به آنچه در فرهنگها آمده جامی بوده که همهٔ عالم در آن نموده می شد و ساختهٔ حکما بود و هفت فلک را در او معاینه و مشاهده کردندی. در نظم و نثر فارسی بارها از جامی به نامهای جام جهان‌نما، جام کیخسرو، جام جمشید، جام گیتی‌نما، جام جهان‌بین، آئینهٔ سلیمان، آئینهٔ سکندر، پیالهٔ جم، یاد کرده‌اند و فرهنگ‌نویسان گفته‌اند جامی بوده است که احوال خیر و شرّ عالم در آن نمودار می‌شد؛ چنان که به روایت شاهنامه کیخسرو با نگاه کردن در آن از احوال بیژن در چاه باخبر شد و این جام، جامی بوده است که صُوَر نجومی و سیارات و هفت کشور* (هفت اقلیم) زمین بر آن نقش شده بود و خاصیتی اسرارآمیز داشت، چه، وقایعی که در نقاط دوردست کرهٔ زمین اتفاق می افتاد بر روی آن نمودار می‌شد. جام جم، نام مثنوی اخلاقی و عرفانی، از اوحدی مراغه‌ای نیز می‌باشد.

جام کیخسرو

نام کتابی است در شرح مکاشفات آذرکیوان*، تصنیف خداجوی ابن نامدار (فوت در ۱۰۴۰هـ) در کشمیر. خداجوی از مردم هرات و از پیروان آذرکیوان بود و در زبان‌فارسی وعربی دست داشت. کتاب وی به ترتیب به چهار گُشَسْبْ (به ترتیب دربارهٔ رویا، حالت غیب، حالت محو، خلع قالب) قسمت شده و در آن یکی از آثار آذرکیوان شرح داده شده است. این کتاب در ۱۸۴۸ م به چاپ رسیده است. جام کیخسرو یکی از کتابهائی است که پیروان مکتب دساتیری* از خود به یادگار گذاشته‌اند و مانند دساتیر، شارستان چهارچمن*، زردست افشار* و فرازستان ساختهٔ کسانی است که اندیشه‌های مختلف قلندران وجوکیها وسادوها وسایر سبکساران را به هم آمیخته اند.

جان اوسْپار

(جان سپار). پهلوی آن جیان اوسپار است و در عهد ساسانی، فوجی خاصه از سپاه را می‌گفتند.

جانورپرستی

عده‌ای از اقوام ابتدائی و مردم وحشی برخی سرزمینها مظاهر طبیعت از جمله جانوران را می‌پرستیدند. هاپکین امریکائی در کتاب اصل و تحول مذاهب نقل نموده: آدمیزاد هرچه را در روی زمین

می‌پندارد و هر چه که بین زمین و آسمان قرار دارد و هر چه که در آسمانها وجود دارد پرستش می‌کند؛ فقط به سبب روح این موجودات سفلی و علوی است که میزان پرستش او جا به جا کم و یا زیاد می‌شود. جانور پرستی هم یکی از همینها و صورت دیگری از توتمیزم است. و این پرستش ناشی از آن است که معتقدین به آن حیوانات و جانوران را به طور فوق العاده در زندگی بشر موثر می‌دانند. برخی از مردم جهان هنوز به انتقال روح از بدن انسان به جسم حیوانی یا بالعکس (تناسخ) معتقدند و همچنین افسانه‌ها و اساطیر پریان و ارواح در نزد تمام ملل دربارهٔ حیوانات که دارای روح انسانی اند فراوان است.

عقیده به عفریت و غول و جن و امثال آنها که گاهی به صورت حیوان و گاهی به هیئت انسان درمی‌آیند بسیار است مانند پرستش شیر در افریقا، ببر در هندوستان، عقاب و خرس و سگ آبی در امریکای شمالی، گاو نر در یونان و مصر، گاو ماده در هندوستان، کانگورو در استرالیا، و همه نشان می‌دهد که این جانوران در نزد مردم قدیمی آن کشورها همیشه به حد عبادت مورد احترام بوده‌اند. تقدیس کبوتر و قو و مار نزد بسیاری از ملل هنوز مرسوم است؛ مخصوصاً پرستش مار، خواه به صورت افعی زهری خواه به صورت اژدهای بالدار، به هزاران نوع و شکل مختلف در نزد غالب ملتها عمومیت دارد.

جانوسپار

جانوسیار، جانوسار. در داستانهای ملی ایران نام مردی همراه و ملازم دارا، شاه ایران است، که شاه را به منظور تقرب به اسکندر بکشت، و اسکندر نیز او را به جرم کشتن شاه به قتل آورد.

جاویدان خرد

مجموعه‌ای از اندرز نامه‌های منسوب به حکما و خردمندان قدیم ایران که اصل آن منسوب به هوشنگ پیشدادی بوده و بعدها از زبان فارسی قدیم ظاهراً به پهلوی نقل شده و در زمان مأمون خلیفه که توجه خاصی به نقل و ترجمه کتاب قدما به عربی می‌شده است حسن بن سهل آن را به عربی تلخیص و ترجمه کرده است. این تلخیص را ابوعلی مسکویه به نام جاویدان خرد به فارسی ترجمه کرده است که در دست نیست و ترجمه‌هایی از عربی به وسیلهٔ محمد حسین ابن شمس الدین و سید کاظم امام انجام شده است.

جبرائیل

یکی از فرشتگان دین یهود و نیز مسیحیت و اسلام و رابط میان خدا و پیغمبران که به روایت کتاب مقدس، بر دانیال، زکریا و مریم عذراء ظاهر شد. همتای آن در دین قدیم ایران، سروش* است. روایات مسیحی، جبرائیل را دمندهٔ سور در هنگام رستاخیز می‌داند (در روایات اسلامی اسرافیل). در قرآن سه جا نام وی به صورت جبرئیل آمده و در بسیاری جاها به عنوان روح و روح القدس و رسول ذکر شده است. قرآن را جبرئیل بر پیغمبر نازل می‌کرده است؛ روح الامین از القاب دیگر اوست. در عصر مکابیان، هفت ملکِ مُقرب در رأس خیل فرشتگان جای داشتند که ایشان را به ترتیب: رفائیل، اورائیل، میکائیل، راگیل، سرافیل، جبرائیل، یرمائیل نام دادند که از همه مهمتر و بالا تر میکائیل و بعد از او جبرائیل مقام داشت. در معتقدات زرتشتیان روانهای کروبی (امشاسپندان) با ملائکه و فرشتگان ادیان سامی شباهتی دارد و هر دو قوم آنها را روح القدس و روان برگزیده می‌دانند.

جبر و اختیار

جَبر و تفویض، جبر و قدر. در اصطلاح علم کلام، عنوان مسئلهٔ معروف فلسفی در باب حدود و قدرت و اختیار انسان است. جبر عبارت است از اسناد دادن فعل بنده به خدا، در مقابل قدر که اسناد دادن فعل بنده است به خود او.

جت دیودات

واژه‌ای پهلوی است که کلمهٔ اوستائی آن وی دئودات، مرکب از سه کلمهٔ وی = ضد، دَئو = دیو و دات =

قانون و داد، به معنی قانون ضد دیو است، که وندیداد شده است.

جُددین

بی دین، کافر، جدا از دین، غیرزرتشتی.

جَرْبادقان

جربادقان، جرفاذقان. مُعرّب گلپایگان (کلبادگان، گرباذکان) است.

جرجان

گرگان. جرجانیه. یاقوت دربارهٔ ری می نویسد: من در یک کتاب قدیم ایرانی خوانده‌ام که کیکاوس گذاشت از برای رفتن به آسمان چرخی بسازند و آن را به ابزار لازم آراستند. خداوند به بادها امر کرد که او را تا به ابرها برسانند و پس از آن به حال خود واگذارند. آنگاه کیکاوس پرتاب شده به دریای جرجان افتاد. در فرگرد اول وندیداد از ۱۶ کشور و شهر اسم برده شده که جرجان یا گرگان یکی از آن کشورهاست. جرجان صورت عربی شده گرگان است. نام باستانی آن هورکانیا یا هیرکانی یا هیرکانیا بوده که مطابق ولایت استرآباد است. جرجان در تقسیمات هخامنشی جزء ایالت پارت بود، در زمان اردوان دوم اشکانی (۱۲۴–۱۲۸ قبل از میلاد) هیرکانی و کارمانیا (کرمان) در تصرف خاندان گودرز درآمد و از ۵۸ میلادی به بعد در زیر حکم اخلاف گودرز قرار گرفت تا اینکه اردشیر بابکان آن را گرفت.

جَرُدْنگْهو

در جدول اسامی پارسایان و نام آوران یشت سیزدهم، فروشی اش ستوده شده و پسر پِشی تیستیرَ یا پِثی ریش تیرَ معرفی شده است.

جَرُوَنگْهو

در اوستا تنها یک بار از وی در یشت سیزدهم یاد شده است. از او هیچ آگاهی نداریم ولی معنی واژه «پاسبان نیکی» است.

جَرّه

از محلهای قدیمی است در حدود پنجاه کیلومتری جنوب شرقیِ کازرون. آتشکده‌ای ازعهد ساسانی از آثار مهرنرسی* وزیر بهرام پنجم (بهرام گور) در آنجا قرار دارد.

جریره

جریره دختر پیران ویسه بود که پیران او را به همسری سیاوش داد. بعدها به میل پیران، سیاوش دختر افراسیاب به نام فرنگیس را به زنی گرفت. از جریره پسری به دنیا آمد به نام فرود.

جَزَنَق

یاقوت در مادهٔ شیز* به نقل از ابودلف مِسعَر بن المُهَلْهِل مفصلاً از آتشکدهٔ شیز صحبت می دارد. او در ماده جزنق می نویسد که این شهر در آذربایجان، نزدیک مراغه واقع است. جزنق معرب گزن و نام دیگر شیز است.

جزیه

مالیات سرانه: در سابق، در ممالک مفتوحهٔ اسلامی از کسانی که «اهل کتاب» بوده‌اند و اهل ذمه به شمار می آمده‌اند گرفته می شده. و آن در مقابل خراج بوده، و خراج عبارت بوده است از مالیات ارضی که از زمینهای خراجی اهل ذمه می‌گرفته‌اند. اصل لغت جزیه ظاهراً ریشه آرامی دارد و در فارسی از قدیم به شکل گزیت یا سرگزیت در نظم و نثر متداول بوده است.

جَسْپار

مارکوپولو در سخن از ساوه* و سه نفر مغی که از برای ستایش یشوع (عیسی) به اورشلیم رفتند، گوید: در ایران شهری است که ساوه خوانده می شود. از این جاست که سه تن از مغان برای ستایش یشوع به بیت لحم رفتند. این سه مغ را در همین شهر گورستان زیبائی است و هنوز هم موی و ریش آنان به جاست. یکی از آنان بالتسار، دومی جَسْپار و سومی مِلکیُور نامیده شده اند.

جسَ می اوَنگهَه مَزْدَ

یکی از ادعیهٔ مختصر در خرده اوستا و به معنی «به یاری من آی ای مزدا» است. در یسنای ۷۲، بند ۹ آمده و در انجام یشتها و نیایشها وگاهها پس از نیایش «هَزَنگرم» تکرار شده است.

جشن

جشن (و ایزد) از ریشهٔ یز* ویَسْنَ ویَشْتْ ویَشْتی آمده که در اوستا به معنی ستایش است. امروزه به معنی عید و عیش و کامرانی و مجلس نشاط و مهمانی است. در نزد زرتشتیان، در طول سال، جشنهای زیادی برگزار می شود که هر کدام را مناسبتی است که در ردیف خود خواهد آمد؛ مثلاً نوروز خاصه (ششم فروردین) را جشن بزرگ می نامیدند. مهرگان، جشن افریدون گفته می شد که به نام جشن خزان نیز آمده است؛ وجشن فروردین که جشن نوبهار نامیده می شد.

جَشْنَسدِهْ

پس از پوراندخت که در سال ۶۳۱م (۱۰هـ) درگذشت یکی را به نام جشنسده (گُشْنَسْبْ بنده؟) که از خویشان خسروپرویز بود به پادشاهی برگزیدند. او کمتر از یک ماه پادشاه بود و از وی جز همین نام که آنهم درست یاد نشده چیزی نمی دانیم. پس از وی آذرمیدخت* را به شاهی گزیدند.

جَشْنَف

همان گُشْنَسْبْ می باشد که به معنی دارندهٔ اسب نر و دلیر است. جشنف پادشاه پدشخوارگر* بوده و نامش در نامهٔ تنسر* به نام جشنسف شاه دیده می شود. جشنفشاه پادشاه همزمان اردشیر پاپکان در تبرستان بوده. تنسر هیربدان هیربد اردشیر بوده که ضمن نامه‌ای گشنسب را به اطاعت اردشیر دعوت کرده، می‌گوید: «می دانی که اسکندر، دین ما، ۱۲ هزار پوست گاو بسوخت به استخر.»

جَغْروتْ

در جدول اسامی مذکور در یشت سیزدهم که فروشی نام‌آوران و پارسایان ستوده شده است، در بند ۱۴۱ از هشت دوشیزهٔ پارسا نام رفته وفروشی شان ستوده شده است که دوشیزه جغروت (جغرود) یکی از آنان است.

جکسون، ویلیام W.Jackson

(۱۹۳۷-۱۸۹۵م). خاورشناس امریکائی که در سال ۱۹۰۳م به ایران آمد وسفرنامه اش دربارهٔ ایران وپیروان زرتشت خواندنی است. وی در کتاب ایران در گذشته و حال بسیاری از آداب و رسوم گذشته (مثلاً درود فرستادن موقع روشن شدن چراغ) را ذکر کرده است. جکسن استاد زبانهای هند و ایرانی در دانشگاه کولومبیا، و تخصص وی در امور مربوطه به ایران، دین زرتشتی و پارسیان بود. اودر اواخرعمر به تحقیق آئین مانی نیز پرداخته بود. جکسن بعد از راولینسن نخستین کس بود که برای مطالعهٔ کتیبهٔ داریوش از کوه بیستون بالا رفت. دانشگاه تهران درجهٔ دکترای افتخاری به وی اعطاء کرد. از آثارش عبارتند از: سرودی از زرتشت، یسنای ۴۱ (۱۸۸۸م)، دستور زبان اوستائی با مقایسه با سانسکریت (۱۸۹۲م)، کتاب قرائتی زبان اوستائی (۱۸۹۳م)، ایران در گذشته و حال (۱۹۰۶م)، و از قسطنطنیه تا وطن عمر خیام (۱۹۱۱م). جکسن در تهیهٔ فهرست توصیفی (۱۹۱۴م) مجموعهٔ نسخه های خطی وفارسی وغیره که به وسیلهٔ ا. س. کاکرن به کتابخانهٔ موزهٔ هنری متروپلیتن (شهرنیویورک) اعطا شد و نیز در ترجمهٔ تحقیقاتی در مانویت (۱۹۳۲م) شرکت داشت. سفرنامه اش تحت عنوان ایران در گذشته وحال به فارسی ترجمه وچاپ شده است.

جلولا

شهرقدیم ایرانی در سرزمین کنونی عراق. این شهر از منازل عمدهٔ راه بین عراق و خراسان بوده است. و به یک فاصله (۴۵ کیلومتر) از دستجرد و خانقین قرار دارد. در سال ۱۶هـ جنگی بین ایرانیان و اعراب در آنجا اتفاق افتاد. ظاهراً محل جنگ جلولا مطابق با قزل‌رباط بوده است که امروزه سلایه (ظاهراً به نام

سعد ابن ابی وقاص سردار عرب) خوانده می شود.

جم، جمشید

جمشید در داستانهای ملی ایران یکی از بزرگترین پادشاهان سلسلهٔ پیشدادیان، جانشین تهمورس، مخترع برخی ابزار و آلات جنگی، بانی شهر استخر و واضع جشن نوروز بود. گویند شراب در زمان او تصادفی کشف شده است. برحسب اساطیر، وی ٦۵۰ سال سلطنت کرد. مدت ۳۰۰ سال در پادشاهی او بیماری و مرگ نبود تا اینکه او گمراه و مغرور شد، به ظلم و ستم پرداخت و مردم به کمک ضحاک او را برانداختند. پس از اینکه ۱۰۰ سال متواری بود، نزدیک دریای چین او را یافته، با اره به دو نیمش کردند. پس از ساسانیان که داستانهای ملی ایران با قصص سامیان آمیخته شد، جمشید را با سلیمان مشتبه ساختند زیرا این دو پادشاه در بعض اعمال و احوال (استخدام دیوان، اطاعت جن و انس از ایشان، سفر کردن در هوا، و غیره) شبیه بودند. از این رو، در قرون اسلامی این دو تن یکی به شمار آمده‌اند. فارس را که برطبق روایات ایرانی پایتخت جمشید داستانی بود (تخت جمشید)، تختگاه سلیمان و پادشاهان فارس را «قائم مقام سلیمان» و «وارث مُلک سلیمان» وحتی آرامگاه کورش بزرگ را «مشهد مادر سلیمان» نامیدند. جام کیخسرو یا جام جهان‌نما را ــ که ظاهراً به سبب مزید شهرت جمشید، جام جم خوانده شده ــ در ادبیات فارسی گاه به سلیمان نسبت داده‌اند و انگشتری مشهور سلیمان را به جم.

اعراب جمشید را مَنوشلَخ گویند. او در آغاز یَمَه (جم) یعنی سلطان و پادشاه بزرگ نام داشت، سبب جمشید گفتن آن شد که او سیر عالم می‌کرد، چون به آذربایجان رسید روزی بود که آفتاب به نقطهٔ اول حمل آمده بود، فرمود که تخت مرصعی را در جای بلند گذاشتند و تاج مرصعی بر سر نهاده بر آن تخت نشست، چون آفتاب طلوع کرد، شعاع و پرتو آفتاب بر آن تاج وتخت افتاد، شعاعی درغایت روشنی پدید آمد و چون به زبان پهلوی شعاع را شید می‌گویند این لفظ را بر «جم» افزوده و وی را جمشید یعنی پادشاه روشن گفتند. و در آن روز جشنی عظیم کردند و آن روز را نوروز نام نهادند. در ودا، یَمَه (جم) پسر خورشید و نخستین بشری است که مرگ بر او چیره شده است، او بر دوزخ حکومت می‌کند. به قول وندیداد، فصل ۲ او نخستین کسی است که اهورامزدا دین خود را بدو سپرد.

بنا به قول داتستان دینیک* و صد در نثر*، رسم کشتی* بستن او نهاد. در اَئوگمدئچا* دربارهٔ مرگ آمده: هر آینه مرگ را چاره بودی بزرگترین قدرتمندان را از آن چاره کردی. هر آینه جمشید پسر ویونگهان* که در مدت ٦۱٦ سال و شش ماه و سیزده روز جهان را از مرگ و پیری بازداشت و آفریدگان هرمزد را از آز و نیاز دور بداشت به آن می اندیشیدی. در سنت مزدیسنان بنای جشنهای گهنبار* را به جمشید نسبت می‌دهند. در آفرین دهمان* از روانهای انوشه‌روانان از جمله جم یاد شده است. جمشید در اوستا به صورت یئیم خْشَئِتَ آمده است. در بند ٤٦ زامیاد یشت می‌خوانیم: اَکَ مَنَ (در پهلوی آکومنه*) با دیو خشم* و اژی‌دهاک* و سپیتورَ* (برادر جمشید، کسی که جمشید را با اره به دو نیم کرد) از پیکهای اهریمن خوانده شده‌اند. جمشید برادر تهمورس است که پیدایش خط را به وی نسبت می‌دهند. جمشید از زمرهٔ نامدارانی است که برابر آبان یشت و گوش یشت برای ایزد ناهید ــ ایزد آب ــ و درواسب ایزد نگهبان چار پایان فدیه آورده و از آنان رستگاری و کامیابی درخواست کرده‌اند. در بندهای ۳۳ و ٤۰ زامیاد یشت در سخن از داستان جمشید چنین آمده: «در هنگام پادشاهی جمشید نه سرما بود و نه گرما، نه پیری بود و نه مرگ و نه رشک دیوآفریده. این چنین بود پیش از اینکه او دروغ گوید و به گفتار نادرست پردازد. پس از آنکه او به سخن نادرست و دروغ پرداخت، فَرّ از او آشکارا به پیکر مرغی بدر رفت، چون فرّ از او بگسست سرگشته شد

و در برابر دشمنی (هماورد) فرو مانده ناتوان گردید:

نخستین بار فر بگسست از جمشید، پسر ویونگهان، به پیکر مرغ وارغن (بالزن). آن فر را مهر دریافت. دومین بار فر بگسست از جمشید پسر ویونگهان، به پیکر مرغ وارغن. آن فر را فریدون پسر آبتین* برگرفت و در میان مردمان پیروزمندترین شد بجز از زرتشت. او اژی‌دهاک را شکست داد. سومین بار فر بگسست از جمشید، پسر ویونگهان، به پیکر مرغ وارغن. این فر را دریافت گرشاسب دلیر، و در میان مردمان پیروزمندترین شد، بجز از زرتشت. او اژی‌دهای شاخدار را که اسبان و مردمان را فرو می برد بشکست.»

نام برادر جمشید، در فارسنامه، اسنور یاد گردیده (بی‌گمان همان سپیتور است). و گفته شده «اول کسی که بر وی خروج کرد، برادرش اسنور بود. و لشکرها بدین برادر بر او جمع شدند. و قصد جمشید کرد و جمشید از پیش او بگریخت.» در آیاتکار جاماسپیک* فصل ٤، بند ٤٢ آمده: جمشید، گرفتار اژدهاک که او را بیوراسپ* خوانند گردید. او را با همراهی سپیتور برادرش با ارهٔ هزار تیغه (دندانه) برید.

میرخواند در روضة‌الصفا آورده: «ضحاک او را در کنار دریای چین در میان درختی میان تهی یافت و بفرمود او را با آن درخت به اره به قطع رسانیدند.» فردوسی گوید: چوصد سال اندرجهان کس ندید/ ز چشم همه مردمان ناپدید/ صدم سال روزی به دریای چین/ پدید آمد آن شاهِ ناپاک دین/ چوضحاک آورد ناگه به چنگ/ یکایک ندادش زمانی درنگ/ به اره مر او را به دونیم کرد/ جهان را از او پاک و بی بیم کرد.

در تاریخ بلعمی آمده: «و کشتن جمشید چنان بود که اره بر سرش نهاد و تا پای او به دونیم کرد.» ابن بلخی در فارسنامه گوید: «... جمشید بگریخت و ضحاک او را طلب کنان بر پی می رفت تا او را به نزدیک دریای چین یافت و بگرفت و به اره به دونیم کرد و در دریای چین انداخت. و به روایتی گفته اند که او را به استخوان ماهی به دونیم کرد».

جمشید و طوفان. به موجب وندیداد، فرگرد ۲، بند ۲۸ که از طوفان سخن رفته، به عقیدهٔ ایرانیان اهورامزدا جمشید را از این آسیب آینده که مهرکوشا* خوانده می شود آگاه ساخت و بدو گفت چگونه گیتی را گزندی آید و آنچه در روی زمین است نابود گردد. آنگاه اهورامزدا به جمشید دستور داد که باغی (وَر*) بسازد و از هر یک از آفریدگان پاک آفریدگار، چون مردمان و مرغان و چار پایان سودمند و آنچه از برای زندگی مردم به کار آید چون آتش و گیاه و تخمهای رستنیها در آن باغ نگاه دارد و پس از سپری شدن آسیب دیو «مهرکوشا» و فرونشستن آن طوفان سهمگین در باغ بگشاید و از آن پناهگاه به در آید و جهان را دیگر باره با همان چیزهای نگاهداری کرده و از نیستی رهانیده، دیگرباره آبادان کند. در بندهای ۲۷ و ۲۸ این فصل بسیار دلکش وندیداد چنین آمده:

«گفت اهورامزدا به جمشید: همچنان با خود به آنجا بر، همه مردان و زنانی که به روی این زمین از نژادی بزرگتر و بهتر و زیباترند، همچنان از نژاد همه گونه چار پایان که به روی این زمین بزرگتر و بهتر و زیباترند. همچنان با خود به آنجا بر، تخمهای همه رستنیها، آنهائی که به روی این زمین بلندتر و خوشبوترند. همچنان با خود بر به آنجا، دانه های همه گیاهانی که از برای خورش مردم به کار آیند. آنهائی که بر روی این زمین خوردنی تر و خوش بوی‌ترند. هنگامی که این مردم در آن باغ (وَر) زیست کنند آنان را جفت آسیب ناپذیر ساز».

در برهان قاطع آمده: «جم همان جمشید است و لیکن در جائی که با نگین و وحش و طیر و دیو و پری گفته می شود مراد سلیمان است و در جائی که با جام و پیاله مذکور می شود مراد جمشید است. و آنجا که با آئینه و سد نام برده می شود اسکندر ــ و به معنی مردمک چشم هم به نظر آمده است. به زبان اهل مرو شاه جان، و نام عقل دوم باشد از عقول عشره و منزه و

پاکیزه را نیز گویند. و به معنی ذات هم هست چنان که اگر گویند، فلانی خوش جم است، مراد آن باشد که خوش ذات است.»

جمشاسب

نوشته اند سلیمان علیه السلام است اگر با خاتم و حور و پری مذکور شود. و جمشید است اگر با جام و صراحی بگویند. نام پسر جمشید هم هست. بر ساختهٔ فرقه آذر کیوان* است در دساتیر* از جمشه (ید)+ اسپ. در تعریف جمشاسپیان است که ایشان را جمشائی خوانند و ایشان تابع جمشاسب پسر جمشید پسر تهمورث اند.

جمشید بهمن

زرتشتی ایرانی مؤسس تجارتخانهٔ جمشیدیان و صرافی و بانکی در حدود ۱۲۶۵ش. این مؤسسه در سال ۱۲۹٤ش به واسطهٔ کارشکنی بیگانگان متوقف گردید.

ارباب جمشید بهمن که کار خود را در یزد با قدک فروشی و بزازی آغاز کرده بود.پس از زحماتی موفق شد که دکانی برای فروش منسوجات تاسیس کند و چون گشایشی در کارش حاصل شد و درستی و امانت او سبب جلب اعتماد مردم گردید در ۱۲٦۵ش با سرمایه‌ای مادی و معنوی، پا به بازار صرافی و تجارت گذاشت و در اندک زمانی پیشرفت بسیاری نصیبش شد و با اعطای اعتبارات کوتاه‌مدت و طویل مدت تسهیلاتی در کار مشتریان خود فراهم ساخت.

در ۹۰-۱۲۷۰ شمسی کارش رونقی به سزا داشت و شعبی در یزد، شیراز و کرمان و برخی شهرهای دیگر و نمایندگیهائی نیز در بغداد، بمبئی، کلکته، پاریس و لندن به وجود آورد. ضمناً چون در آن زمان کار ملکداری مقرون به صرفه بود ارباب جمشید املاک زیادی در نقاط مختلف ایران مخصوصاً در تهران و خراسان و فارس خریداری کرد و به اتکای قدرت مالی و اعتبار خود، اعتبار هنگفتی از بانک استقراضی روس و بانک شاهنشاهی انگلیس تحصیل کرد و به جریان انداخت تا آنکه دیون وی از این بابت به حدود ۱۵ میلیون قران (حدود ۱۳ میلیون به بانک استقراضی و ۲ میلیون به بانک شاهنشاهی) بالغ گردید، موسسات مزبور یکباره از تمدید مدت استنکاف ورزیدند و تقاضای تصفیه حساب کردند و در نتیجه تجارتخانهٔ جمشیدیان با تمام قدرتش به زانو درآمد. در ۱۲۹٤ش دولت توقف تجارتخانه را اعلام کرد و به منظور جلوگیری از تعلق املاک آن به موسسات خارجی به موجب قرار مورخ ۲۵ خرداد ۱۲۹۵ش که به امضای ارباب جمشید رسید، پرداخت تمامی دیون را در قبال این موسسات تعهد کرد و جانشین تجارتخانهٔ ارباب جمشید شد، سپس در سال ۱۲۹۹ش محکمهٔ تجارت تهران، رسماً توقف موسسه را از سال ۱۲۹٤ش تائید و اعلام داشت. اما واقعیت چنین نبود چون با روی آوردن قاطبهٔ مردم به سبب اعتمادی که به ارباب جمشید داشتند اغلب امور برواتی خود را از طریق دفاتر ارباب در تهران و شهرستانها انجام می‌دادند که بالطبع خوشایند بانکهای مزبور نبود و با انتشار شایعاتی به یکباره همه را سراغ تجارتخانه فرستادند که مضیقه ایجاد نمایند و الا تجارتخانه چندین برابر موجودی ملکی و جنسی داشت. ارباب نمایندهٔ زرتشتیان در دورهٔ اول مجلس شورای ملی بود. کاروانهای حامل کالا با مارک تجارتخانه حتی از دستبرد سارقین مسلح بین راه مصون بود. گویند روزی یکی به تجارتخانه ارباب جمشید رفت و از خود او که روی فرش نشسته بود سراغ ارباب جمشید را گرفت، ارباب گفت جمشید خود من هستم با او چکار دارید. این سادگی و بی‌تکلفی ارباب موجب شگفتی او گردید. آن شخص با تعجب گفت اگر می دانستم ارباب جمشید تو هستی همه مال‌التجاره‌تان را برده بودم. ارباب با لبخندی پرمعنی دستور داد که او را نوازش کنند. پس از آن نیز مقداری پول و کالا به او بخشید و گفت: حالا اگر بخواهی مال‌التجاره مرا بزنی می‌توانی. آن مرد که از سخاوت و بزرگ‌منشی ارباب مبهوت شده بود

گفت: «حالا فهمیدم، حالا فهمیدم بزرگی و احترام تو نیست مگر در اثر سخاوت تو.» جمشیدآباد و امیرآبادتهران از آبادانیهای ارباب هستند. پارک اتابک، محل فعلی سفارت روس قبلاً به ارباب جمشید تعلق داشت که به جای بدهی به تصرف سفارت درآمد. ارباب در ۱۲۸۲ش از پادشاه وقت لقب رئیس التجاری گرفت.

ارباب، ساختمانی در خیابان مسعود سعد فعلی وقف مدرسه کرد که مدرسهٔ جمشید جم کنونی از بنیادهای آن است. نیز ر.ک. فرزانگان زرتشتی، تاریخ زرتشتیان.

جمشیدپور

شهری در جنوب شرقی ایالت بهار هند. در سال ۱۹۰۷م در پیرامون «مرکز شرکت آهن و فولاد تاتا» که بزرگترین کارخانه های این نوع در هند است تاسیس گردید و به نام جمشید جی‌تاتا، از صنعت‌داران پارسی که اول بار در صدد بهره‌برداری از منابع آهن و ذغال این ناحیه برآمده بود خوانده شد. جمشیدپور مرکز صنعت آهن و فولاد هند است.

جمشید جی تاتا

یکی از پارسیانِ بنـامِ هند و بانی مرکزِ آهن و فولاد تاتا* که در صنعتِ ذوب آهن و تأسیس شهر جمشیدپور* همت گماشت.

جمشید ماهی

و جمشید ماهی‌گیر. کنایه از بودن آفتاب است در برج حوت. و کنایه از سلیمان علیه السلام هم هست. ویونس را نیز گویند.

جمشیدون

سلیمان علیه‌السلام را گویند در جائی که با خاتم و دیو و پری گفته شود. و جمشید باشد جائی که با جام و صراحی مذکور گردد (برهان).

جندشاپور، گندشاپور

جندشاپور در روزگار ساسانیان دارای دانشکدهٔ پزشکی بود و سابقاً در سرزمین خوزستان و جندشاپور نیشکر به عمل می‌آمده است. نام آن در اصل «وَهْ اندو شاهپور» یعنی «به از انطاکیه شاهپور» و در زمان انوشیروان دامنهٔ تحقیق و علم در آنجا توسعه یافت و بر شهرت آن افزود و تا قرن دوم و سوم هجری دانشکده آنجا بر پا بود که بعداً به بغداد منتقل شد.

جَنْدَلْ

نام یکی از نزدیکان فریدون بوده است که فریدون او را به خواستگاری دختر پادشاه یمن فرستاده بود. و بعضی از اعراب سنگ را گویند که حجر باشد.

جَنَر

در یشت سیزدهم یک بار هنگامی نامش آمده که فروشی پسرش وَرسی مَشْپَ ستوده شده است.

جَنْزَه

عبدالله بن خردادبه که در حدود سنه ۲۰۰ هـ می‌زیسته در کتاب خود موسوم به المسالک والممالک از شهرهای مهم آذربایجان صحبت داشته، جنزه (گنجه*) را شهر خسروپرویز و ارومیه را شهر زرتشت و شهر شیز* را محل آتشکدهٔ آذرجشنس (آذرگشسب*) می شمارد.

جوجَنْ

در زبان پهلوی، نام واحد پولی بوده که در زمان ساسانیان رایج بوده است. برابر برهان قاطع، جوجن به لغتِ زند و پازند به معنی درم باشد که ۴۸ حبه است. جوجن یا زوزَنْ لغت ایرانی نیست بلکه از لغات بیگانه است که آن را هُزوارش* نامند.

جوکی

یکی از فرقه های درویش و مرتاض هندو که یک قسمت از وظائف بدنی را تعطیل نماید. این کار جوکیان نزد هندوان اهمیتی بسیار دارد؛ و آن از حبس دم شروع می شود و به تعطیل ارادی قوه مدرکه می‌رسد تا بالاخره به محو مطلق و فنای محض منتهی گردد. سالِک باید کلمهٔ مرموز عارفانهٔ «اُمْ» را که اشاره

به مقصود و محبوب نهائی است آنقدر ذکر و تکرار کند که به کلی از خود بیخود شده و حالت جذبه و وجد بر او مستولی گردد.

جومست

مصحف جوگبست که در اصل کتابی است از برهمنان به سانسکریت. اما گاه تصور شده نام پیامبری است و کتاب گومست نام به او نازل شده. و بعضی گویند معرب گومست است که کتاب مجوس باشد ولی اصولاً مربوط به برهمنان است و ربطی به زرتشتیان و مجوس ندارد.

جهانگیرنامه

منظومه‌ای حماسی از قاسم مادح که در هرات می‌زیسته و ظاهراً از قرن نهم هجری جلوتر نیست. جهانگیر، قهرمان این داستان، پسر رستم است که با پدر می‌جنگد ولی به خلاف سهراب، پدر او را می‌شناسد و از کشته شدن می‌رهد. اما سرانجام دیوی او را از صخره‌ای بزرگ پرتاب کرده و می‌کشد. این داستان تقلید و تعدیلی است از داستان رستم و سهراب. رستم در اینجا موحد است و برضدِ پرستش بتهای لات و عزی مبارزه می‌کند و جهانگیر هم مثل پدر با کفار می‌جنگد. جهانگیرنامه در سال ۱۳۰۹هـ.ق در بمبئی چاپ شده است.

جهانیان

تجارتخانهٔ جهانیان برای کارهای تجارتی و صرافی، در سال ۱۲۷٤ش برابر ۱۸۹۵م به وسیلهٔ خسرو شاهجهان به اتفاق برادران وی پرویز، رستم، گودرز و بهرام پسران شاهجهان پور گودرز پور مهربان در یزد تشکیل شد. به تدریج شعب آن در تهران، اصفهان، شیراز، کاشان، بندرعباس، رفسنجان دایر شد. در لندن و بمبئی نیز نمایندگی داشت. از نخستین موسسین شرکت گوشت و شرکت سهامی کل تلفن ایران بود. در آن موقع برای صادرات پنبه، ترتیب عدل بندی به وسیلهٔ ماشین را در رفسنجان معمول داشت تا به راحتی و حجم کمتری محصول شکل صادراتی داشته باشد. این تجارتخانه نیز مانند تجارتخانهٔ جمشیدیان از نخستین موسساتی بود که در راه تشکیل بانک ملی گام برداشت که متاسفانه به همان سرنوشت جمشیدیان گرفتار شد و عناصر مخالف همّ خود را صرف برانداختن این تجارتخانه کردند. در اثر مبارزات ملی به‌ویژه در راه مشروطیت خسرو به اروپا تبعید و برادرش پرویز در یزد ترور شد. همچنین به واسطهٔ همکاری تجارتخانه با مشروطه‌خواهان رئیس دفتر تجارتخانه به نام فریدون خسرو اهرستانی شبانه در منزلش به وسیله گماشتگان دستگاه حاکمهٔ وقت (محمدعلی میرزا) به سرکردگی اجلال حضور به دست صنیع حضرت، یاور سید کمال و مقتدر نظام به شهادت رسید. در نقاط مختلف مانند خسروآباد و شاهجهان‌آباد آبادانیهایی کرد. در تأسیس مدارس نوین مانند دبستان خسروی، دبستان دخترانه جهانیان گام برداشت. بالاخره در راه این خدمات با مخالفت و دسیسه‌ها روبرو شده و در ۱۲۹۱ ش (۱۹۱۲م) متوقف گردید.

جَهَن

یکی از سرداران افراسیاب تورانی است. در جنگی که کیخسرو از پی تورانیان رفت جهن و گرسیوز گرفتار ایرانیان شدند.

جهی، جهیکا

در بند ۹ اردیبهشت یشت، آمده: «زن جهی جادو بگریز. زن بدعمل کخوارذَ* بگریز.» جهی و جهیکا در پهلوی به صورت «جه» و به معنی زن پست و بدکار و روسپی و از پدیده‌های اهریمنی آمده است. و کخوارذَ در تفسیر پهلوی فَرّ کاسْتار* یعنی زایل کنندهٔ فرّ و فروغ کنایه از زن یا مرد اهریمنی اراده گشته. جهی طبقهٔ مخصوصی را گویند که به اعمال زشت شهرت دارد. جهی در اوستا در مقابل نائیری* یا نائیریکا به معنی زن صالحهٔ شوهر کرده است.

جی افرام

یکی از مجعولات دساتیری* است و گویند نام

پیامبری است از پیامبران عجم.

جیحون

در اوستا و تاریخ ایران نام جیحون زیاد آمده، و ایرانیان معمولاً مرز توران را ممالک مجاور رود جیحون دانسته‌اند. سواحل جیحون و سیحون که از یک قرن پیش از مسیح تا استیلای مغول محل تاخت و تاز طوائف مختلف بوده، همیشه به نظر ایرانیان داستان عهد کهن و ستیزهٔ تورانیان اصلی و قدیم را مجسم می‌نمود. جیحون یا آمودریا از خاک خوارزم* یا خیوه که در اوستا به صورت خواایریزم آمده می‌گذرد. تیری که آرش پرتاب کرد بر خوانونت* یکی از کوه‌های سر چشمهٔ جیحون فرود آمد.

جیس

معرب شیز* است.

جین (آئین)

جینیزم یکی از مذاهب متعدد هندی است که حدود یک و نیم میلیون تن پیرو (بیشتر در ناحیهٔ شمال غربی هند) دارد و مانند آئین بودا در قرن ششم قبل از میلاد به عنوان عکس‌العملی در مقابل آئین هندو طلوع کرده است. و اینها کسانی بودند که خداهای ودائی را قبول نداشتند و برعکس براهمه که خواستار قربانی حیوانات بودند کشتن حیوانات، حتی کشتن جانوران موذی را به عکس ایرانیان که کشتن خرفستران را فریضه می‌دانستند روا نمی‌شمردند و این یکی ازمشخصات آئین جین است. پیشوایان آنان در روزهای بارانی از خانه بیرون نمی روند تا در آن روزها جانورانی را چون کرم وجز آن که از بارندگی پدید می‌شوند ندانسته در زیر پای خود نکشند. و هرگاه بیرون روند جاروئی با خود همراه دارند تا جانوران را از سر راه خود دور کنند. خوراک خود را می‌پوشانند تا جانور خردی در آن نیفتد و ندیده و نخواسته با خورش نخورند. آشامیدنی را از پارچه‌ای می‌گذرانند تا جانوری را با آب فرو نبرند. همچنین از بیم اینکه مبادا در دم زدن جانداری را از راه بینی و دهان فرو برده و بکشند، دهان را می‌بندند یا پارچه‌ای به نام پنام روی بینی و دهان می‌آویزند. سلوک و ریاضت نیز جزو مشخصات آئین جین است. یک جین باید ترک آزار و علائق و لذات و شهوت وغضب وحرص و دروغ کند.



چاخشنی

از پارسایان و نام‌آورانی است که نامش همراه دیگر پارسایان در فروردین یشت آمده و فروشی اش ستوده شده است. و شاید چخشنوش که در بندهش از نیاکان زرتشت دانسته شده همین چاخشنی باشد.

چارجوی

محلی که امروز چارجوی نامیده می‌شود همان آموی* یا آمل* قدیم است که در داستان آرش* کمانگیر از آن یاد شده و در نزدیکی رود جیحون* است و به همین دلیل این رود را آمودریا* نامند.

چاه بوقیر

چاهی است که افراسیاب بیژن را در آن محبوس کرده بود.

چترپت

ر. ک. ساتراپ.

چترم بیاد

در خرده اوستا نیایشی است به نام چترم بیاد که عمده مطالب آن دربارهٔ دعای برکت و خوشبختی و تندرستی و آبادی و زندگی بلند و آبرومند و پیوند زندگی تا زمان سیوشانس و فراخی و نیکی و نظایر آن است. در پایان این نیایش آمده: «هر چیز که آن ایزدان است به ایزدان رساد و هر چیز که آن نیکان است به نیکان رساد.»

چَشْوَرَشْپ

یکی از پارسایان بزرگ روحانی است در کشور وثوروجَرِشْتی* (کشور شمال شرقی) چَشوَرَشْپ یعنی کسی که چهار اسب (به گردونه) بسته است. این پارسا نامش در فروردین یشت آمده و فروشی اش ستوده شده است. او بایستی یکی از روحانیون بزرگ و مورد توجه بوده باشد که در روایات دینی، پیشوای روحانی کشور وثوروجرشتی، یکی از هفت پاره زمین معرفی شده است.

چراغ مغان

کنایه از شراب انگوری باشد.

چشمک آبان

در نامهٔ پهلوی بندهش، چشمک آبان و خان آپان* به معنی سرچشمهٔ آبها و کانهاست.

چَک چَکو

همان پیر سبز* یزد است که زیارتگاه است و گویند یکی از دختران یزدگرد از بیداد و آزار تازیان به آن جا پناه برده بود.

چلیپا

صلیب نصاری باشد و آن داری است که به اعتقاد ایشان حضرت عیسی علیه السلام را بر آن کشیده، صلیب کرده‌اند. بعضی گویند سه گوشه ای باشد که براهمه و هنود از طلا و نقره و امثال آن سازند و به رشتهٔ زنار کشند. صلیب معرب چلیپاست.

چَم
حیوان را گویند که مطلق جاندار است. به معنی چشم و نیز به معنی «معنا» هم آمده است. یکی از روستاهای نزدیک یزد نیز می‌باشد.

چَمْرو
در جدول نامهای پارسایان و نام‌آوران فروردین یشت که فروشی‌شان ستوده شده است، فروشی دو تن به نامهای آمرو و چَمرو ستوده شده؛ اما بایستی درنظر داشت میان این دو نام با نام دو مرغ که در مینوخرد و بندهش به نامهای امروش و چمروش آمده است هیچ مناسبتی نیست.

چَنْدَن
صندل. در سنت پارسیان، اُورواشِنا° چوب صَندل را گویند که به هنگامِ برخی مراسم با لُبان و کُندُر بر آتش نهند تا بخور خوب از آن بلند شود. در ادبیات فارسی صندل را چَندن گویند، و از گیاه‌های خوشبو و بخور است که در ایران و هند زرتشتیان و پارسیان بر آتشدان می‌نهند.

چِنگْـرِگاچا
دانا و فیلسوف هندی که آوازهٔ شهرت زرتشت و آموزشهای او را شنیده و بر اثر دعوت کی‌گشتاسب به بلخ آمده و در محضر درس زرتشت آموزشهای حکیمانه را که بر پایهٔ پند گرفتن از دامان طَبیعت بود فرا گرفت و پس از بازگشت به هند پایهٔ کتاب ریگ‌ودا° را ریخت. او می نویسد کی‌گشتاسب از اشوزرتشت دربارهٔ راز آفرینش و قوانین طبیعت و آنچه که به این جهان نظم می بخشد پرسش کرد، زرتشت دانهٔ گندمی را در پاسخ به شاه داد، شاه ابتدا نفهمید و خیال کرد او را به استهزاء گرفته‌اند، ولی پس از آنکه چنگرگاچا چگونگی را بر او آشکار ساخت خود، یاران و خانواده‌اش از مریدان و یاران زرتشت شدند.

چَنْگرنگهک
به معنی چرنده است. ودرتفسیر پهلوی چَرَنْگ ارزانی آمده که جانوری است که در چراگاه زندگی می‌کند. خر، بز، در سر این طبقه خوانده شده است.

چنگش
نام مبارزی بوده تورانی که به یاری افراسیاب آمد و رستم او را به قتل رسانید.

چنگه‌شاه
یکی از کسانی است که با عده‌ای دیگر از پارسیان مقیم هند، در سال ۸۸۰ی، ۹۱۶هـ نامه‌هائی به ایران فرستاده و پرسشهائی دینی کردند و از سوی دستوران ایران پاسخ پرسشهایشان داده شد.

چنودپل
ر. ک. چینودپل.

چوبین
لقب بهرام چوبینه°.

چهارآئین
چهارمذهب را گویند.

چهارآخرسنگین
کنایه از چهار حد جهان است. و چهار عنصر آب و خاک و باد و آتش است. و چهار ستاره بنات النعش باشد که آنها را چهار نعش خوانند.

چهارارکان
چهار حد عالم را نیز گفته‌اند که مشرق و مغرب و شمال و جنوب باشد.

چهاربالش
عناصر اربعه؛ جهات اربعه؛ چهار بالشت.

چهاربسیط
کنایه ازعناصر اربعه است.

چهاردریچه
کنایه از گوش و چشم و بینی و دهان است.

چهاردیوارجهان
کنایه از چهار طرف عالم وکنایه از عناصر اربعه باشد.

چهاررئیس
کنایه ازعناصر اربعه باشد.

چهارشنبه سوری
ایرانیان باستان در ده روز آخر سال (پنج روز آخر از آخرین ماه سال و پنج روز پنجه‌وه*) برای فروهر* نیاکان نیایش می‌کردند و با افروختن فروغ ایزدی به روان آنان درود می فرستادند و آتش می افروختند. بعد از ساسانیان این مراسم آتش‌افروزی به شب آخرین چهارشنبه سال افتاد زیرا ایرانیان قبل از آن هر روز را به نام یکی از امشاسپندان و ایزدان می خواندند و شنبه و آدینه نداشتند و عربها نیز روز چهارشنبه یا یوم‌الاربعاء را روز شوم و نحسی می دانستند. جاحظ در المحاسن والاضداد آورده: «والاربعاً یوم ضنک و نحس». شعر منوچهری گویای همین روز تنگی (ضنک) و سختی و شومی است: چهارشنبه که روز بلاست باده بخور/به ساتکین می خور تا به عافیت گذرد. این است که ایرانیان آئین آتش افروزی پایان سال خود را به شب آخرین چهارشنبه انداختند تا با پیش‌آمد سال نو از آسیب روز پلیدی چون چهارشنبه برکنار مانند. چنان که می دانیم آخرین روز سال، یعنی آخرین روز پنجه یا اندرگاه*، شب و روز هَمَسْپَتْمَدِم* یا آفرینش انسان بوده که با شادمانی و افروختن آتش فراوان و مراسم برگزار می‌شد که بعد از ساسانیان به شب چهارشنبه آخر سال افتاد و همچنان باقی ماند. واژهٔ سوری فارسی است که پهلوی آن سوریک و صفت است. چون سور به معنی سرخ و «ایک» پسوند صفت‌ساز می‌باشد، چنانکه گل سوری به معنی گل سرخ است. و به این جشن از آن جهت سوری گفته‌اند که عنصر اصلی مراسم آن افروختن آتش سرخ است. اگر درست توجه شود مراسم و تشریفات گوناگونی از قبیل ایام فَرَوَردِگان* و ده روز آخر سال و پنجه وه و آتش افروزی و استقبال نوروز و رسم چهارشنبه سوری به هم آمیخته است که اساسش همان یاد فروهران و پیشواز نوروز بوده است.

چهارعیال
چهار آخشیجان است که عناصر اربعه باشد.

چهار کرکس
کنایه از چهار عنصر است. و تخت شَدّاد را نیز گویند؛ و بعضی تخت کاوس را نیز گفته اند.

چهار گـُلخن
کنایه از چهار حد جهان و چهار عنصر است.

چهارمنظر
کنایه ازفلک چهارم است که فلک آفتاب باشد.

چهارنظم
کنایه از چهار عنصر باشد.

چهرآزاد
یا همای چهرآزاد. نام دخترِ بهمن است. نام اصلی او هما* بوده.

چهل منار
نام سابق تخت جمشید.

چیتک اندرزپوریوتکیشان
یکی از نامه‌های پهلوی و برگزیدهٔ اندرز پوریوتکیشان* است که پندنامهٔ زرتشت هم گفته می‌شود و دارای ۱۴۳۰ واژه است.

چیتْهرتَخْم
لفظاً یعنی تهم چهر یا دلیرنژاد یا پهلوان تخمه. این نام در سنگنبشتهٔ بهستان نیز آمده، و نام یکی از سرکشان بوده که به داریوش بشورید.

چیثَر
نخست به معنی نمایش و ظهور و پیدایش و دوم به معنی تخمه و نژاد و اصل و نسب است. این واژه در پهلوی و فارسی چهر شده است.

چیثرَداتَ

دوازدهمین نسک از نسکهای اوستای زمان ساسانیان است که در آن از نژادها، به ویژه از سلسلهٔ پادشاهان ایران صحبت شده. امروزه این نسک در دست نیست.

چیچست

چئه‌چسته (اوستائی). نام قدیم دریاچه‌ای در ایالت آذربایجان که بر حسب روایات مزدیسنان مولد زرتشت در کنار آن بوده است. امروزه غالباً این دریاچه را با دریاچه اُرمیه که در زمان حمدالله مستوفی ظاهراً به همین نام مشهور بوده است تطبیق می‌کنند. و لفظ خنجست را هم که در شاهنامه به عنوان نام دریائی که افراسیاب در آن پنهان شد آمده تصحیف همین اسم می‌دانند. به موجبِ روایاتِ مزدیسنان در عهد کیخسرو در کنار اینَ دریاچه بتکده‌ای بوده است که به امر کیخسرو ویران شده و آتشکدهٔ آذرگشسب* در آنجا به جای آن بنا گشته است. استرابون این دریاچه را زِپاوتا نامیده که بعضی آن را کاپاوتا (کبود) دانسته‌اند. بطلمیوس آن را مارگیانه خوانده است. نام قدیمی آن کَپوتان (کبودان*) بوده. و ابن‌حوقل نیز به لفظ کبودان از آن نام برده است. اصطخری آن را بحیرةالشراه (منسوب به شراه) خوانده است. به مناسبت جزیرهٔ شاهی در آن، آن را دریاچهٔ شاهی نیز نامیده‌اند. در بند ۵ آتش نیایش می‌خوانیم: «فر ایرانی مزدا آفریده، دریاچهٔ چیچست مزدا آفریده، فر کیانی مزدا آفریده.» حمدالله مستوفی در نزهه‌القلوب می نویسد:

«بحیرهٔ چیچست به ولایت آذربایجان، آن را دریای شور گویند، بلاد ارمیه و اشنویه و ده‌خوارقان و طروج و سلماس برساحل او است. و در میانش جزیره و بر آنجا کوهی است که مدفن پادشاهان مغول است. و آبهای تغتو و جغتو (سیمینه‌رود و زرینه‌رود) و صافی و سراو رود در او می ریزد. دورش چهل و چهار فرسنگ باشد.»

چیچست و اطراف آن در طول تاریخ شاهد وقایع زیاد و اماکنی است که در ردیف مربوطه توضیح داده می شود.

چیستا

چیستا یعنی علم و دانش و معرفت و فرزانگی. به ایزد علم چیستا گفته می‌شود که به ویژه با دین یکجا یاد شده است. در دین یشت، سیزده بار چیستا با صفت درستترین تکرار شده است. در سروش یشتِ هادخت نیز با صفات مزدا آفریده و مقدس آمده است. همای دانش (چیستا) بر سر کسی شهپر افکند که دیندار و پارسا و پرهیزگار باشد. چیستی* نیز از فعل چیست به معنی اندیشیدن و آگاهی یافتن و دانستن مشتق شده و چیستیونت یعنی دانشمند نیز از همین ماده است.

چیستی

ایزد علم و معرفت است و ترکیب دیگری است از چیستا که آن هم ایزد دانش است. هر دو ایزد مونث تصور شده‌اند. چیستی در ترجمهٔ پهلوی فرزانک شده است. چیستا و چیستی گذشته از آن که ایزد اراده شده‌اند بسا در اوستا به معنی دانش و علم آمده‌اند. اسم جوانترین دختر زرتشت، پوروچیستا، از همین کلمه ترکیب یافته و به معنی بسیار دانا و پردان می باشد.

چیش‌پیش

نام جدِ داریوش بزرگ است که در سنگنبشتهٔ بیستون نیاکان خود را چنین یاد می‌کند: داریوش پسر ویشتاسب (گشتاسب)، پسر آرشام، پسر آریامن، پسر چیش‌پیش، پسر هخامنش (هخا یعنی دوست و هخامنش یعنی دوست منش).

چینوت‌پل

یا چینودپل، پل صراط است در آئین زرتشتی؛ که به موجب روایات زردشتی یک سویش بر روی قلهٔ دائیتی* است که نزدیک رودی است به همین نام در ایران‌ویج*؛ و سوی دیگرش برکوه البرز* قرار دارد و در زیر پل، در حد میانهٔ آن، دروازهٔ دوزخ (جهنم)

است. در کتب و روایات زردشتی راجع به این پل و دشواریهائی که در عبور از آن پیش می آید سخن رفته است. به اعتقاد عامهٔ زردشتیها این پل هنگام عبور نیکان به قدر کافی گشاده و عریض می شود و در موقع عبور بدکاران تا به اندازهٔ لبهٔ تیغی باریک می‌گردد تا روح بدکار به دوزخ افتد. اوصاف چینوت با آنچه در نزد مسلمین راجع به پل صراط گفته می شود شباهت بسیار دارد. در ویسپرد، کردهٔ ۷، بند ۱ آمده:... پل چینود را می ستائیم.

ح

حاتم طائی

حاتم طی. ابوعدی حاتم ابن عبدالله ابن سعد طائی متوفی به سال ۵۷۵ بعد از میلاد، از سواران و دلاوران و جوانمردان و شاعران و بخشندگان مشهور در عهد جاهلیت عرب است که در جود و سخا بر او مثل زنند. و کسان او نیز مانند دخترش سفانه و مادرش به سبب بخشندگی او مشهور شده‌اند. پسر حاتم نیز که اسلام آورده از یاران پیامبر اسلام (ص) شده است جوانمرد و سخی بوده است. حکایات و داستانهای زیادی نیز به او نسبت می‌دهند. طبق برخی نوشته‌ها در آغاز زندگی در فرقه راهزنان بوده بعداً جزو جوانمردان و سخاوتمندان درآمده است.

حاجی‌آباد

حاجی‌آباد یکی از نقاط سرزمین پارس است که سنگنبشته‌ای به دو زبان (پهلوی و آرامی) از شاپور یکم ساسانی در آن به یادگار مانده است که خویشتن و نیاکانش را چنین خوانده: «مزدا پرست بغ شاپور شاهنشاه ایران و انیران، مینوسرشت، از یزدان، از یزدان نوه بغ پاپک شاه.» بغ که به معنی اهورا و خداوند است در اینجا به معنی سر و سرور و خدایگان به کار رفته است.

حافظ

خواجه حافظ شیرازی غزل‌سرای بزرگ ایران در اشعار خویش درباره زبان و واژه و آهنگ پهلوی نیز اشاراتی دارد، از آن میان: بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی/میخواند دوش درس مقامات معنوی/ مرغان باغ قافیه سنجند و بذله‌گوی/تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی.

حام

به موجب روایات، پسرِ نوح معروف است و نژاد حامی بدو منسوب است. حام بابل را تاسیس کرد که تا مدتی سرزمین نمرود خوانده می‌شد. نمرود پسر کوش پسر حام است که وی را جد قبطیان، بربریان و سودانیان پنداشته‌اند (نژاد حامی).

حامل وحی

کنایه از جبرئیل باشد که برخی سروش* را نیز حامل وحی نوشته‌اند.

حبش و حبشه

داریوش پسر خشایارشا در یک لوحهٔ زرین مرزهای پهناور شاهنشاهی خود را چنین یاد کرده: از سرزمینهای سکاها که آن سوی سغد است تا کوشه (حبشه)، و از هند تا سپردا (دریای اژه).

حتی

در پیشینهٔ آئین مهری آمده که دسته‌ای از قوم حتی در میتانی در شمال عراق کنونی (بین‌النهرین) مترا، وارونا، اندرا و نَساتیا را که از پروردگاران هند و ایرانی هستند می‌پرستیدند که مترا همان مهر ایرانی و سه تای دیگر از پروردگاران هندی می‌باشند.

حجاز
حجاز جزو اقلیم میان شمرده می‌شده که شامل عراقین و آذربایجان و پارس و خراسان و حجاز تا حد یمن بود. فریدون در تقسیم ممالک بین سه پسر خود ایران زمین را که همان اقلیم میانی بود به فرزند کهتر یعنی ایرج داد. امروزه منطقهٔ غربی عربستان که به دریای سرخ راه دارد حجاز نامیده می‌شود.

حدودالعالم
کتابی است که اصطخری* در جغرافیا نوشته و در آن از شهرهای بسیاری از ایران و ویژگیهای آنان سخن رانده است. این کتاب حدود ۳۷۲ه‍ نوشته شده است و یکی از کهنترین جغرافیاها به فارسی است.

حدیقه
حدیقه دختر نعمان بن منظر فرمانروای حیره* بود که خسروپرویز او را به زنی خواست و پیکی به پدرش فرستاد که آن دختر را به درگاه فرستد، نعمان در پاسخ به پرویز نوشت: «دختران عرب سیاه‌روی باشند و بی‌ادب و خدمت ملوک را نشایند.» پرویز خشمگین شده سپاه به حیره فرستاد و دستور داد نعمان را به درگاه فرستند. نعمان نیز کسان و خاندان و دختر خود حدیقه و آنچه داشت به هانی بن مسعود از بنی شیبان و اندر بادیه فرستاد زیرا او بزرگ و مهتر قبیله بود. پس از مرگ نعمان باز پرویز حدیقه را خواستار بود که هانی جواب رد داد، و حدیقه هم به دیر هند شد و در آنجا ستایش می‌کرد تا زندگی خود را به سر آورد.

حذیفه
حذیفه در روزگار عمر به آذربایجان آمد و آنجا را گشود و با مرزبان آنجا سازش کرد که ۸۰۰ هزار درهم بپردازند به این شرط که دیگر کسی را از مردم آذربایجان نکشند و برده نگیرند و آتشکده‌ها را خاموش نکنند و مردم شیز* را در آراستن جشنهای دینی باز ندارند. حذیفهٔ یمانی در ری نیز به راهنمائی فرخان*، یکی از بزرگان ری که با سیاوخش فرمانگزار ری دشمنی داشت، از راه دروازهٔ خراسان به شهر درآمد و هزاران تن از مردم ری به خاک و خون خفتند و ذخیرهٔ هنگفتی از خواسته، که نوشته‌اند کمتر از اندوختهٔ تیسفون نبود، در شهر باستانی ری به غارت رفت.

حریف گلوگیر
کنایه از دنیا و روزگار است و غرور و تکبر را نیز گویند.

حسین بن علی (ع) و شهربانو
ابن خلکان در شرح حال امام زین‌العابدین از کتاب ربیع‌الابرار ابوالقاسم الزمخشری (۵۳۸-٤٦٧ه‍) نقل می‌کند: آنگاه که صحابه، اسرای ایران را در خلافت عمر بن الخطاب به مدینه آوردند در میان آنان سه دختر یزدگرد بودند. عمر امر کرد که دختران را بفروشند. علی بن ابیطالب بدو فرمود که با دختران پادشاهان معاملهٔ دختران رعایا نباید کرد. عمر گفت پس چگونه معامله باید کرد، علی گفت قیمت آنان را باید معین کرد و به هر قیمت که رسید هر کس که خواست قیمت آنان را داده اختیار کند. عمر فرمان داد به آنان قیمتی دادند. بعد علی بن ابیطالب هر سه را بگرفت، یکی را به عبدالله پسر عمر داد، دومی را به پسر خود حسین داد و سومی را به محمد پسر ابوبکر داد، که سالم از عبدالله آمد و زین‌العابدین از حسین آمد و قاسم از محمد آمد. پس این سه نفر با همدیگر پسرخاله و مادرهایشان دختران یزدگردند. اسم مادر زین‌العابدین مشهور است به شهربانو، شیخ مفید در ارشاد اسم او را شاه زنان ضبط کرده است.

توضیح: محققان معاصر با قراینی این روایت را درست نمی‌دانند بلکه شهربانو را یکی از دختران تیسفون و مداین می‌دانند که در جنگ به اسارت درآمدند. روایت دیگری نیز هست که بعدها

ضرب‌المثل شده و می‌گویند عمرعاص در مشورت خیانت نکرد و آن‌چنین است: شهربانو در جلسه‌ای با عمرعاص مشورت می‌کند که با چه شخصی ازدواج نماید. عمرعاص می‌گوید اگر دنیا را می‌خواهی با... و اگر نه دنیا و نه آخرت را می‌خواهی با... و بالاخره اگر آخرت را می‌خواهی امام حسین را به همسری برگزین که او نیز چنان کرد و آخرت را برگزید. عده‌ای هم می‌گویند یزدگرد را آنچنان سن و سال و سالهای خوشی نبود که چنین دخترانی داشته باشد. بخشی از دوران زندگی‌اش به دربدری گذشت و مسلماً هنگامی که خود به شرق گریخت خانواده‌اش را نیز با خود برده است.

حصارلیق

حصارلیق نام امروزی شهر تروآ* است.

حقیقت روزها

یکی از قطعات پهلوی است که در آن از برای هر یک از سی روز ماه کار مناسبی که باید به جای آورد ذکر گردیده و متعلق به اندرز آدرباد مهراسپند* و دارای ۳۰۰ کلمه است. دستور داراب پالن*، دستور پارسیِ مقیم نوساری نیز در حدود سال ۱۰۰۳ی در کتاب خود، موسوم به «فرضیات‌نامه*»، اعمال مخصوصی را که باید در هر یک از سی روز ماه بجای آورد به رشته نظم کشیده است. مثلاً آورده در روز هرمزد که نخستین روز ماه است نیک است رسیدگی به اموال کردن و خوش بودن و از خود اندوه دور داشتن و نسبت به موبدان خوش نیت بودن و جامهٔ نو در بر کردن. در بهمن‌روز کار از روی خرد به جای آوردن و به خانهٔ دانایان شدن و با یاران مشورت کردن و با دشمنان راه آشتی پیش گرفتن و رخت خوب پوشیدن. در اردیبهشت روز به آتشکده رفتن وغیره.

حکمه‌الاشراق

یکی از شاهکارهای سهروردی* است و چنانچه خود او می‌نویسد پایهٔ حکمت وی بر فلسفهٔ ایران باستان نهاده شده است و چراغی که او در شاهکار خود از فروغ باستانی روشن ساخت، چراغی است جاودانی و فراموش نشدنی.

حلاج، منصور

شهرتِ ابومغیث حسین‌ابن منصور، فوت۳۰۹هـ، عارف و صوفی مشهور اسلام است. اصل وی از بیضای فارس بوَد و لیکن در واسط و عراق نشو و نما یافت. در حدود ۲۹۹هـ طریقه و مذهب خاصی اظهار کرد و عده‌ای از او پیروی کردند. گویند دعوی خدائی کرد. عاقبت مقتدر، خلیفهٔ عباسی او را بگرفت و زندان کرد و بعد از محاکمه به سختی کشت. گویند جسدش را بسوزانیدند و سرش را بر بالای جسر بغداد زدند.

حلوان

شهر بسیار قدیم بر ساحل چپ رود حلوان، در جنوبِ سر پل‌ذهاب که امروز به کلی ویران است ولی محل آن به سبب ویرانه‌های بنای طاق گرا (از دورهٔ ساسانی) معلوم می‌باشد. شهر بر مدخل یکی از گردنه‌های جبال زاگرس به نام عقبهٔ حلوان واقع بوده. رود حلوان از ریزابه‌های دیاله است و از قصرشیرین می‌گذرد. در روایات عرب، شهر حلوان را از بناهای قباد ساسانی (نیمهٔ دوم قرن ۵م) شمرده‌اند ولی درواقع این شهر بسیار قدیمتر بوده است. سال ۱۹ هـ که اعراب آن را گرفتند شهری بسیار پررونق بود. تاریخ و جغرافی‌نویسان از انار آنجا (حلوان-سر پل) یاد می‌کنند.

حمدالله مستوفی

از نویسندگانی است که دربارهٔ ایران باستان مطالبی نوشته است؛ مانند کتابهای تاریخ گزیده و نزهة‌القلوب. نامبرده در نزهة‌القلوب می‌نویسد در همه جای ایران صدها آتشکده بر پا است، یعنی پس از ساسانیان مردم ایران به یکباره تغییر دین ندادند و از سدهٔ سوم تا سدهٔ هشتم هزاران ایرانی

همچنان بر دین نیاکان باقی و دارای نیایشگاه و آتشکده و درب مهر بودند.

حمدون بن اسماعیل الندیم

مرزبان شیز* (جیس) در زمان خلیفه متوکل عباسی.

حمزهٔ اصفهانی

نویسندهٔ کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف مطالبی دربارهٔ ایران باستان دارد و از جمله نام اسپهان را از اسپ و اسپدان و اسپریس دانسته.

حَمَل

نخستین برج از بروج ۱۲ گانه، مطابق فروردین مـــاه خـــورشیـــدی و از ۲۱ مارس تا ۲۰ آوریل فرنگی. لفظاً یعنی برّه.

حمورابی

بنا به اقوال از ۱۷۲۸ تا ۱٦٨٦ پیش از میلاد می‌زیسته. در ستونی که از او به جای مانده به آزمایش ایزدی یا «اُردالی» برمی‌خوریم که در دو پاراگراف یاد شده است و همان آزمایش «ور*» اوستائی است.

حمیر

ر.ک. هاماوران.

حنظلهٔ بادغیسی

وی از قدیمترین شاعران فارسی‌گوی پس از اسلام و معاصر طاهریان بوده است (درگذشت حدود ۲۲۰هـ) و دربارهٔ ایران باستان مطالبی دارد.

حَنیش

مسعودی در برشمردن سلسله نسب زرتشت، جد پنجم وی را حنیش نوشته است که به گفته بندهش چخشنوش است. این نام باید چاخشتی* باشد چون در فروردین یشت، پارهٔ ١١٤ فروهر کسی بدین نام ستوده شده است.

حوا

(عبری = حیات) همسر آدم ابوالبشر. نخستین زوج آدمیان در اوستا مشی و مشیانه* نامیده شده‌اند. در کتاب مقدس، نخستین زن، زوجهٔ آدم و مادر قابیل وهابیل وشیث است. خداوند پس از خلقت آدم او را در باغ عدن جای داد و از خوردن میوهٔ ممنوع درخت معرفت منع کرد. سپس برای اینکه وی تنها نباشد، خوابی گران بر او مستولی نمود، و یکی از دنده‌هایش را برداشت و جایش را با گوشت پر کرد، از آن دنده زنی ساخت حوا نام و او را نزد آدم آورد. مار، حوا را بفریفت و حوا از میوهٔ ممنوع خورد و به شوهر خود نیز داد و به همین جهت هر دو از بهشت اخراج شدند (کتاب مقدس، سفر پیدایش ۲، ٤). در قرآن شیطان است که آدم و حوا را اغوا می‌کند. اما در قصه‌ها شیطان در دهن یا در شکم مار رفته به بهشت وارد می‌شود. پس از اخراج از بهشت، آدم به سراندیب (سیلان) افتاد، حوا به جده، شیطان به بیسان (یا میسان یا اُبُلّه) و مار به اصفهان (یا بیابان). سرانجام، آدم پس از سالهای دراز توبه و تضرع در مزدلفه و عرفات به حوا رسید.

حواری، حواریون

حواری در اصل واژه‌ای حبشی و حواریون جمع آن است. در قرآن به هریک از یاران نزدیک مسیح که تعالیم او را منتشر کردند حواری گفته شده است. در تاریخ اسلام، حواری لقب زبیر ابن العوام بوده است. در بعضی از روایات نیز وی یکی از ۱۲ تن حواری پیغمبر خوانده شده است. یازده تن دیگرشان بنا بر مشهور ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حمزه، جعفرابن ابیطالب، ابوعبیده جراح، عثمان ابن مظعون و طلحه بوده‌اند.

حوت

دوازدهمین برج از بروج ۱۲ گانه. لفظاً یعنی ماهی.

حور
دوشیزگان بهشتی که در جهان دیگر به همسری نیکوکاران درمی آیند.

حوض ترسا
حوضی را گویند که در آن انگور بریزند و لگد کنند تا شیره آن برآید.

حوض ماهی
کنایه از برج حوت است.

حیره
از نام این سرزمین در تاریخ ایران به ویژه ساسانیان سخن زیاد به میان آمده است و مشهورترین افراد این سرزمین نعمان بن منذر از خاندان بنی‌لخم است که از سوی ساسانیان فرمانفرمای حیره بود. خاندان بنی لخم در حیره در کرانهٔ بیابان، نگهبانان مرز و بوم ایران بودند و پرویز آنها را آزرد و نعمان را کشت که یکی از علل شکست ساسانیان نیز همین دشمنیها بود. حیره در یک فرسنگی جنوب کوفه بود. از این شهر تا به نجف بیش از یکساعت سواره راه نبود. این شهر در کرانهٔ دریاچه‌ای بود که امروزه خشک است و از سوی دیگر به ریگزار یا کویر پیوسته بود. نزدیک شهر، کاخهای متعددی وجود داشت که خورنق* از جمله آنها بود. با توسعهٔ کوفه، حیره از رونق افتاد و سپس به تدریج از میان رفت.

خ

خاج

چلیپا و صلیب. داری که حضرت عیسی را بر آن آویخته اند.

خاج شویان

عیدِ اول سال ارامنه و مسیحیان ارتدکس.

خاش رود

ر. ک. خواستر.

خاکدان

جای ریختن خاک یا خاکروبه، و کنایه از دنیا.

خاکدان دیو

یا خاکدان غـــرور، خاکدان کهن، کنایه از دنیا باشد.

خاک ذلیلان

کنایه از جسد و قالب کافران و جاهلان باشد.

خاک وآب

کنایه از جسد و قالب آدمیزاد باشد.

خالولنجان

خولنجان یا خاولنجان دوائی گیاهی است که چوب آن را خســرودارو گوینـــد و درخـــت آن را به کسری که انوشیروان باشد نسبت داده اند.

خان آپان

در ایران قدیم به سرچشمه آبها و کانها گفته می شد.

خان ششدر

کنایه از دنیاست به اعتبار شش جهت.

خانقاه

جمعش خوانق و خوانک، اقامتگاه و محل خلوت دراویش و صوفیان است که آن را به فارسی خانگاه یا خانگه نیز می‌گفته اند. ظاهراً تا اواخر قرن ٤هـ منزلگاه بعضی طبقات مانویان نیز به همین عنوان خوانده می شده است.

خانۀ آفت ریز

کنایه از دنیا و عالم است.

خانۀ غول

کنایه از دنیاست.

خانۀ فردا

کنایه از عقبی است که آخرت باشد.

خانه فروش

کنایه از مردمی است که ترک دنیا کرده باشند.

خانی

نامِ همای* دختر دارا باشد، و مصحف «خمانی» است که آن خود مصحف خمای است که معرب همای باشد.

خاور

خاور بازماندۀ واژۀ پهلوی خوربران یا خوروران به معنی مغرب است یعنی جائی‌که خور یا خورشید

برده می‌شود و مشرق را خورآسان می‌گفته‌اند یعنی جائی‌که خورشید برمی‌آید که خراسان هم از آن است. درگذشته گاه خاور به‌معنی مغرب و باختر به معنی مشرق به کار برده می‌شده است.

خدا

خدای در پهلوی ختای می‌باشد. از واژهٔ ختاد مشتق شده است و یعنی از خود آفریده، از خود برخاسته، خود آمده (ر. ک. خواذات).

خدابخش

فرزانه خدابخش پور بهرام رئیس، معروف به استاد ماستر، دانشمند ناموری است که در زنده کردن فرهنگ مزدیسنا در ایران گامهای بزرگ برداشته است و تا آخرین لحظهٔ حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستائی، پهلوی و پازند استاد بود، و با زبانهای سانسکریت، عربی و فرانسه و آلمانی نیز آشنائی کامل داشت. استاد در سال ۱۲۳۰ یزدگردی در قریهٔ نرسی‌آباد حومهٔ یزد قدم به عرصه وجود نهاد. در دوران قحطی سال ۱۲۳۷ی به همراه والدین خویش رهسپار بمبئی گردید و در مدرسهٔ ملافیروز به تحصیل پرداخت و سپس از دانشگاه بمبئی به اخذ دانشنامهٔ «ب آ» نایل شد و ضمن تدریس به رهنمونی استاد کنگا به فرا گرفتن دروس مذهبی و اوستا و پهلوی پرداخت و میراث گرانبهائی را که دستور جاماسب ولایتی حدود ۱۶۰ سال قبل در هند به ودیعه نهاده بود با خود به ایران آورد.

جاکسون° در سفرنامه‌اش، در ملاقات خود با دستوران و بزرگان زرتشتی در یزد دربارهٔ او چنین می‌گوید: «او در بمبئی درس خوانده بود و انگلیسی را به روانی صحبت می‌کرد. در یزد، وی را به سبب فضائلی که داشت به نام اربـاب می‌شناختند (ماستر). او ضمن بررسی کتاب دساتیر° کتـاب را تألیفـی خیالبافانـه، و ریشه‌شناسیهای آن را «تصوری و ساختهٔ فکر شاگردان آذرکیوان° که نیمی برهمنی ونیمی زرتشتی و معتقد به تناسخ بوده اسـت» دانسـت. جاکسن بسیاری از اطلاعات خود، از جمله دربارهٔ دخمه تن به تن، دخمهٔ لشکری، دخمهٔ عمومی° را از ماستر خدابخش گرفت. او در یزد به خدمات فرهنگی زیادی موفق شد. در انجمن جدیدالتاسیس ناصری زرتشتیان یزد (۱۲۶۱ی برابر ۱۸۹۲م) که به وسیلهٔ کیخسرو جی خانصاحب تأسیس شده بود شرکت داشت و به سبب وسع آگاهی بر دین تحت عنوان «مستشارالقوانین دین بهی» خدمت می‌کرد و دبیری و مشاورت مذهبی انجمن را داشت. ماستر در سال ۱۲۸۷ی با تیر تعصب کوردلان شهید شد. وی دارای تالیفاتی در دین مازدیسنی است و «گلدسته چمن آئین زرتشت» ترجمهٔ اوست. کتابهای دیگرش ترجمهٔ بندهش، گواه زناشوئی، اندرز دینی، رسالهٔ خلاف قربانی، آئین نامهٔ ارث و میراث و زناشوئی، گاتها و رسالات دیگر است.

شادروان ارباب رستم گیو° به پاس حق‌شناسی از استاد خود، دبستان دخترانه‌ای را که موسس آن بود به نام استاد خدابخش نامگذاری کرد.

خداجوی ابن نامدار

مصنف جام کیخسرو° که در شرح مکاشفات آذرکیوان° است. متوفی به سال ۱۰۴۰ هـ.ق.

خدافروشان

کنایه از صوفیان زَرّاق (ریاکار) است که به ظاهر خود را بیارایند. و آنهائی را نیز گویند که دعوای خدائی کردند چون شَدّاد و نمرود.

خداوند

هم برای ذات پروردگار آمده و هم برای صاحب و بزرگ خانه.

خدایگان

هم خداوندگار اعظم و هم لقب پادشاه بزرگ است.

خداینامه

کتابی است در تاریخ و سیرت پادشاهان که در عهد ساسانیان تدوین شده و مأخذ شاهنامه° فردوسی گردیده است. پس از ساسانیان گروهی آن را به عربی ترجمه کردند و همان است که سیرالملوک نام گرفته است.

خرا

یا کَرَ° نام جانور دریائی بزرگ و عظیمی است که میان دریای وُئوروکَشَ (فراخکرت°) زندگی می‌کند. در یسنای ۴۲، بند ٤ یک بار از او یاد شده و به او درود فرستاده شده است. در بندهش مفصلاً از این جانور صحبت شده که ضد جانوران زیانبار است.

خرّاد (آتشکده)

در کارنامهٔ ارتخشیر پاپکان° در بندهای ۸ تا ۱۰ از آتشکده‌های آذرفرنبغ°، آذرگشسب° و برزین مهر° چنین یاد گردیده: «شبی پاپک در خواب دید که خورشید بالای سر ساسان همی درخشد و سراسر جهان از آن روشن است. شبِ دیگر در خواب دید که ساسان به پیل سفیدی که با ابزارهای جنگ آراسته است سوار است و همهٔ مردم کشور در پیرامون او ایستاده از او فرمان پذیرند و بدو نماز برند. در شبِ سوم او را به خواب آمد که آذرفرنبغ و گشنسب و برزین مهر از خان و مان ساســان برافروخته و همهٔ جهان را فروغ آنها گرفت.» در شاهنامه، داستان خواب دیدن بابک در کار ســاســان چنین آمده: به دیگر شب اندر چو بابک بخفت/همی بود با مغزش اندیشه جفت. وچنین در خواب دید: سه آتش بـبــردی فـروزان به دست.... چـو آذرگشسب و چو خراد و مهر/فروزان به کردارِ گردان سپهر/همه پیش ساسان فروزان بدی/به هر آتشی عود سوزان بـدی. چنان که دیده می‌شود در اینجا خَرّاد به جایِ فرنبغ آمده و مهر همان برزین مهر است.

خرّاوس

در اوستا خراوس به معنی خروشیدن و فریاد برآوردن است. کلمات خروس° و خروش هر دو یکی است مگر آنکه حرف‌سین و شین به هم مبدل شده است؛ وخروس‌فارسی به مناسبت بانگ زدن و فریاد برآوردن به چنین اسمی نامزد شده (ر. ک. پَرودرش (خروس)).

خرَثْوَ

خَرَثْوَ به معنی خرد و دانش است. در اوستا از دو خرد سخن به میان آمده یکی خرد ذاتی و مادرزادی و دیگری خرد اکتسابی یا گوشی، که به نامهای «آسنوخرثو» و «گوشوسرودخرثو» یاد شده است. در هفتن‌یشت آمده: «دانش فطری مزدا آفریده را ما می‌ستائیم. دانش اکتسابی مزدا آفریده را ما می‌ستائیم.»

خرد

ر. ک. خرثو.

خرداد، خورداد

نام روز ششم ماه و نام ماه سوم سال و یکی از امشاسپندان است. ایزدان تشتر° و باد° وفروردین° از همکاران خرداد می‌باشند. غالباً با امشاسپند امرداد° یکجا در اوستا یاد شده است. خرداد نمایندهٔ رسائی و کمال اهورامزدا است و در گیتی به نگهبانی آب گماشته شده است. از واژهٔ خرداد، مانند نامهای امشاسپندان و ایزدان دیگر، گاهی در اوستـا معـنـی آن‌که رسایی و کمال است اراده می‌شود و گاهی خود آن ایزد. صورت اوستائی واژهٔ خرداد هَئوروَتات است که هئورو صفت است به معنی رسا، همه، درست، تمام و کامل، وجزء دوم یعنی داد یا دات به معنی قانون و عدل و داد ارتباطی ندارد بلکه پسوند است که به انجام برخی از واژه‌ها مانند ارشتات (راستی) و تات (درستی) و اُوپَرتات (برتری) می پیوندد.

در ستایش خرداد چنین آمده (ترجمه از زبان

پهلوی): «ستایم و خوانم دادار هرمزد رایومند فرهمند وامشاسپندان را. سپاس دارم از دادار به افزونی بخش. مهست مینوان و گیتیان که فراز آفرید تو خرداد را، که ترا گیتی، آبِ تازانِ پاک از هر ریمنی (ناپاکی)، و دُشکرداری (بدکرداری) است که دیوپتیاره بر آن (یعنی آب)، ناپاکی بردن نتواند. از بس آب فراوان اندر هفت کشور است که به هر کشور کامل و ارزمند و جان داشتار (نگهدارندهٔ جان) آب است که هیچ جانمندی جدا از او یک زمان پایداری نتواند. چنان هرمزد به تو خرداد برنگرید که هیچ جانمندی را کار پادیاب (تطهیر، وضو) جدا از تو نشاید بودن. پس گیتی تو را که آب است فراز داد به بسیاری بر این بوم. او را پاک ساخت از هر ریمنی که به آب روان نماند، چه هر ریمنی تو زنی (بزنی، از بین ببری) و تو تن پاکی هستی و آبادانی سپندارمذ (زمین) به آبادی تو است که نشان گیتی تو امرداد است. اوروَران* [گیاه] به تو رویند و بالند. و برای این تو نیز در کیهان آبادانی خوانده شده‌ای. و هر کجا تو هستی آبادانی است و آنجاست آب روشن روان هرمزد داد.

اردویسور* خوش‌اندام روشن‌بامی*، این دین و دام هرمزد به تو رواتر، و همیشه در افزایش باد، این فراوانی تو به کام افزائی از هرمزد. و ما راست سپاسگزاری فراوان از هرمزد که دام [آفریده] هرمزدیم زیرا که ما را ارزانی داشته است بهره‌وری از تو خرداد نیکوکار.»

در ستایش خرداد در سیروزهٔ کوچک نیز مطالبی مشابهٔ بالا به چشم می‌خورد که خلاصهٔ آن چنین است: «خرداد رد، و نیز آن رد سالهای نیک زیوشنی و سال پارسائی رَد، و رَدی سال او اینکه نیکی که اندر سال ببخشند، نخست در روز خرداد بخشند. و هم سالها زندگیِ نیک، اینکه هر کس که نیایش روز خرداد کند همه روزها را نیایش کرده باشد و او را همه‌سال نیکتر بود. سال خوب روی اینکه چون نیایش و دعای روز و سال در روز خرداد است، همچنان که آب در گیتی بزرگ سود است همانگونه نیز خرداد به مینو و گیتی هردو بزرگ سود است.»

در ستایش سیروزهٔ بزرگ نیز آمده: «خرداد امشاسپند را می‌ستائیم، سالهای نیک زیوی را می‌ستائیم، سال اشو [پارسا]، رد پارسائی را می‌ستائیم.»

خرداد (آتشگاه)

منظور، آتشکدهٔ کاریان* در فارس است که فخرالدین اسعد گرگانی در داستان ویس و رامین* گوید: به خاصه زین دل بدبخت رامین/که آتشگاه خرداد است و برزین. که همان دو آتشکده کاریان و نیشابور اراده شده است.

خرداد روز

نوروز بزرگ. خردادروز (روز ششم) از فروردین ماه روز بسیار شریفی است. بنا به مندرجات ابوریحان نــوروز بــزرگ ایرانیان در این روز است. این روز را از برای نیایش و سپاس ر پتون*برگزیده. در این روز اشوزرتشت زاده شد. و هم در این روز به پیامبری برگزیده شده است. در این روز گشتاسب دین پذیرفته و در این روز، رستاخیز و خیلی از وقایع دیگر که در رسالهٔ پهلوی به نام «ماه فروردین روز خرداد» آمده است به وقوع خواهد پیوست. وقایع یاد شده در این رساله را تا ٤٧ رخداد نام برده‌اند.

خردادگان

در ایران باستان بنا به سنت و روش معمول اسم هر روز، وماه که برابر می‌شد جشن می‌گرفتند، و خردادگان، خردادروز از خرداد ماه می‌باشد. خرداد در اوستا به صورت هَئوروَتات و مرکب است از هَئوروَ به معنی رسائی و کمال و پسوند تات. این نام صفتی است از صفات اهورامزدا که نشانهٔ کمال و رسائی اوست. در عالم مادی و زمین نگاهبانی آب با امشاسپند خرداد است که از ویژگیهای او شست و شو و نظافت است (ر. ک. آبزور، اردویسور نیایش).

خرده اوستا

خرده اوستا یا خورده اوستا و در پهلوی خورتک اوستاک یعنی اوستای کوچک. این قسمت از نامهٔ مینوی دارای نیایشهائی است از برای بهدینان. از اجزای دیگر اوستا که یسنا و ویسپرد و وندیداد باشد و در مراسم دینی موبدان به کار برند متمایز است. خرده اوستا مجموعه‌ای است از نیایش و نماز و درود برای هنگامهای مختلف شبانروز، روزهای متبرک ماه، جشنهای دینی سال و هنگامهای مهم دیگر همچون روز سدره‌پوشی و کشتی بستن بچگان و عروسی و سوگواری و غیره. چون خرده اوستا از برای رفع حاجات بهدینان فراهم شده و ممکن است هر کسی در طی زندگی پیش‌آمدهای مخصوصی داشته باشد، چه خوش و چه ناخوش، و خود را به ادای وظیفه‌ای دینی یا به جای آوردن سپاسی در اوقات خوشی، و یا به دعا و نماز مخصوصی از برای جبران خطای خویش محتاج ببیند، از این جهت محتویات خرده اوستا در نُسخ خطی یکسان نیست و در برخی از آنها ادعیه‌ای مندرج است که در دیگری نیست. لابد کم و بیش نوشته شدن ادعیه در نسخ بسته به میل و ذوق و سلیقه نویسندگان آنها بوده است. برخی از این ادعیه که به نظر کسی مهم و ضروری آمد در نسخه‌ای درج شده و به نظر دیگری طرف حاجت نبوده و از قلم افتاده است. نظر به همین نکته است که گذشته از قطعات اوستائی، مقدار زیادی از ادعیه به زبان پازند، که در قرون مختلف انشاء گردیده، در نسخ مختلف خرده اوستا ضبط شده است. در بسا از نسخ، یشتها جزو سایر قطعات خرده اوستا نوشته شده و در نسخ دیگر فقط چند یشت انتخاب گردیده است. هرمزد یشت در تمام نسخ موجود است.

در سنت زرتشتیان، خرده اوستا گرد آورده دستور آذرباد مهراسپندان° است؛ این موبدان موبدِ زمان شاپور دوم از اوستای بزرگ ادعیه و نمازهائی برگزیده و خرده اوستا را از برای بهدینان مرتب ساخته است.

خردهٔ کندر

در سنت زرتشتیان ریختن کندر و اسفند و بوی خوش روی آتش و یا بخور عود از کارهای پسندیده است. خرده کندر را به عربی دقایق الکندر خوانند و آن صمغی است مانند لُبان. و بعضی گویند لُبان است که به فارسی کُندر دریائی گویند. و آن از درختی خارناک به هم می‌رسد و از عمان آورند.

خُرشا

یکی از نامهای خورشید.

خُرشاد

یکی از نامهای خورشید.

خَرَفْسْتَر

به معنی حشره و جانور موذی است. در گاتها این واژه به صیغهٔ جمع از برای بدخواهان مزدیسنا و دشمنان بیابان‌نورد و راهزنان و زیانکاران و نابکاران چادرنشین استعمال شده. در یسنای ۲۸، بند ۵ اشوزرتشت خواستار است که این خرفستران [بزهکاران و راهزنان] را به راه راست هدایت کند. مار، سنگ‌پشت، وزغ، مورچه، شپشه گندم، ساس، مگس، موش و شپش از جمله حشرات زیان کارند.

در اوستا نابود ساختن جانوران موذی نیک دانسته شده است. مردمان بد و راهزنان نیز مانند جانوران موذی شمرده شده‌اند. در گذشته، کفارهٔ برخی از گناهان، کشتن جانوران زیانمند بود. چون این جانوران زیانمند آفت زندگی بودند. از وظایف مردم به ویژه مغان بود که جانوران موذی را از بین ببرند، مثلاً مورچه که به بی‌آزاری شهرت دارد آفت انبارهای غلهٔ منازل مسکونی و دزد گندم بود و این برای مردمی کشاورز مصیبتی به شمار می‌رفت بزرگ. در روایات° نیز از بین بردن خرفستران ثواب دانسته شده است. از ادوار باستانی تا همین اواخر جشن خرفسترکُشی در ایران باب

بوده است. ابوریحان ضمن ذکر جشنها مراسمی را که در روز پنجم اسفند انجام می شده یاد می‌کند که بقایا و صورتی از این جشن بوده. وی آورده که در اصفهان و سایر بلادی که زرتشتیان زندگی می‌کنند رسم است که در چنین روزی اعمال و مراسمی انجام می دهند. در اوستا نام برخی از خرفستران آمده است، مانند مار: اژی با صفت اودَرُثْرَسَ یعنی روی شکم رونده. مور یا مورچه در اوستا مئوایری و با صفت دانوکَرَشَ آمده که در فارسی دانه کَش است. مگس در اوستا مَخشی و با صفت اِرِغَنْتْ به معنیِ خشمگین آمده؛ و به موجب وندیداد یکی از موذی‌ترین جانداران است. نام ملخ در اوستا مَذَخَ سونَ است که همان سن پارسی است. شپش در اوستا همین شپش در پارسی و وَزَغَ هم وزغ فارسی است. پَزْدو در اوستا بایستی حشره‌ای باشد که روی سرگین و پلیدی انسانی جمع می‌شود. کَسْ یَپْ در اوستا همان لاک‌پشت یا سنگ‌پشت است. در جائی از یشت پنجم از برخی خرفستران آبی یاد شده که نمی دانیم از آنها چه نوع جانورانی اراده شده‌اند.

افاغنه، در زمان صفویه، در روز جشن خرفسترکشی که زرتشتیان کرمان برای از بین بردن حشرات به خارج شهر رفته بودند در غیاب مردان به گبر محله ریخته و آن را غارت کردند.

خَرَفْسْتَرَغْنَ

خرفستر یعنی حشره و غن یعنی کشنده و زننده. در ایران باستان همواره ایرانیان موظف بودند که حشرات موذی را با چوبدستی ویژه که سیخی بر سر آن بوده و در اوستا خرفسترغن نامیده می شده از بین ببرند. معنی خرفسترغن، حشراتْ زَنْ، حشره کُش و حشرات کُش است که در پهلوی مارگن می‌گفتند. بی مناسبت نیست که گفته شود در طبقهٔ برهمنِ هند، کشتن هیچ یک از جانوران، حتی موذی جایز نیست حتی در عید مخصوصی موسوم به نا گ پَنْچَم به مار شیر می دهند. و جینها* که فرقه‌ای از هندوان‌اند اگر در بدن خود حشرات موذی ببینند باید آنها را به حال خود بگذارند.

خرم

نام ماه دی* است که ماه دهم باشد از سال شمسی که بودن آفتاب است در برج جدی. هشتمِ هر ماهِ شمسی را دی خوانند، و خرم نیز گویند. اما روز هشتم (دی روز) ازماهِ دی را خرم روز* می‌گفتند که جشن می‌گرفتند و نیز دی دادار جشن می نامیدند.

خُرم باش

در عهدِ ساسانیان به پرده‌دار و حاجب گفته می شده. این منصب غالباً مخصوص طبقهٔ اساوره (اسواران) بود و به موجب روایات، وقتی که پادشاه ندیمان و درباریان را به حضور می پذیرفت، خرم‌باش فرمان می داد تا کسی بر بالائی رود و به بانگ بلند بگوید: «ای زبان مراقب سر خویش باش، چون امروز در پیشگاه شاهنشاه قرار گرفته‌ای.» در مجالس خصوصی شاه نیز همین خرم‌باش بود که خنیا گری را به خواندن سرودی و نوازنده‌ای را به نواختن آهنگی وامی داشت.

خرمدینان

پیروان بابک خرم‌دین را گویند که در عصر مأمون خروج کرد و به دست افشین سردار معتصم دستگیر و مقتول شد. گویند آنان دنبالهٔ مزدکیان در دورهٔ اسلامی بوده‌اند. از آنان با نامهای بابکیه، محمره، مبیضه، خرمیه نیز یاد کرده‌اند و چون برخی از مقالات بومسلمیه و اسماعیلیه و غلاة به معتقدات خرمدینان شبیه بوده ایشان را هم گاه خرمیه خوانده‌اند. و آنان را اهل تناسخ و اباحت دانسته اند.

خرم روز

نامِ روزِ هشتم از ماهِ دی که به سبب یکی شدن نام ماه و نام روز جشن می‌گرفتند. «گویند ملوک عجم در این روز از ماهِ دی جشن کردندی و جامه های سفید پوشیدندی و بر فرش نشستندی و دربان را

منع کردندی و بارعام دادندی و به امور رعیت مشغول شدندی و مزارعان و دهقانان با ملوک بر سر یک خوان نشستندی و چیزی خوردندی و بعد از آن هر عرضی و مدعائی که داشتندی بی‌واسطهٔ دیگری به عرض رسانیدندی و ملوک بر رعایا گفتی: «من هم یکی از شمایم و مدار عالم به زراعت و عمارت است و آن بی وجود شما نمی‌شود و ما را از شما گریز نیست چنانکه شما را از ما. ما و شما چون دو برادر موافق باشیم » (برهان). آن را خرم‌روزجشن و دی‌دادارجشن نیز گفته‌اند.

خرمیه

طائفه‌ای که آنان را اهل تناسخ و اباحت می‌دانستند و معتقد بودند ابومسلم خراسانی هنوز هم زنده است. به نامهای محمره، مبیضه، اصحاب تناسخ و اباحه، خرم‌دینان* و جز آن نیز یاد شده‌اند و همان فرقهٔ سبعیه‌اند. امام ابوجعفر احمد ابن علی المقری البیهقی در تاج المصادر در ذیل کلمهٔ تَخَرُّم گویند: «الخرمیه، اصحاب التناسخ و الاباحه.» ابن ندیم خرمیّه را چنین شرح می‌دهد: «خرمیه بر دو صفند یکی خرمیهٔ قدیم که آنان را محمره نیز گویند و در نواحی جبال میان آذربایجان و ارمنیه و شهرهای دیلم و همدان و اصفهان و بلاد اهواز پراکنده‌اند. و هم این طایفه‌اند که نام لقطه دارند و رئیس آنان مزدک مشهور است. و این مزدک به روزگار قباد بن فیروز بود. و انوشیروان او و پیروان او را بکشت. و اخبار او را بلخی در کتاب عیون‌المسائل و الجوامات شرح داده است.

صَف دوم خرمیه معروف به خُرمیهٔ بابکیه‌اند. و رئیس آنان بابک خرمی است. و پیروان او، او را خدا می‌دانستند. و او در مذاهب خرمیه قتل و غضب و جنگ و مثله اندر آورد. در صورتیکه خرمیهٔ قدیم این امور را نمی‌شناختند.» به طور کلی به قول عباس اقبال: خرمیه یا خرم‌دینان یا بابکیه یا محمره اصلاً نام اصحاب بابک خرمی است که در عصر مأمون خروج کرد و به دست افشین سردار معتصم دستگیر و مقتول شد. چون بعضی از مقالات بومسلمیه و اسماعیلیه و غلاة به معتقدات این فرقه شبیه بوده، ایشان را هم مخالفین به این اسم می‌خواندند. ر.ک. خرم‌دینان.

خروس

از پرندگان مقدس به شمار است و در سپیده‌دم با بانگ خویش دیو ظلمت را رانده، مردم را به برخاستن و عبادت و کشت و کار می‌خواند. خروس مخصوص به امشاسپند بهمن (وهومن) است. خروس سحرخیز از سوی سروش ایزد شب زنده‌دار گماشته شده که بامدادان بانگ زند، چون سحرخیزی نزد مزدیسنان بسیار ستوده است بنابراین خروس هم در سپیده‌دم مژدهٔ سپری شدن تاریکی و شب و برآمدن فروغ روز را می‌دهد. ایرانیان خروس را مقدس دانسته و خوردن گوشت آن را روا نمی‌دانستند. خروس در اوستا پرودرش نام دارد، به معنی از پیش بیننده، یعنی از پیش فروغ روز را دیده و مژدهٔ ورود آن را می‌دهد. اسم دیگر خروس کهرکتاس است. خروس فارسی از خَرَاوش اوستائی یعنی خروش می‌باشد.

در وندیداد،فرگرد ۱۸ شرحی راجع به سروش و خروس مندرج است که دانستن آن بسیار مفید است.

«زرتشت از اهورامزدا پرسید کیست فرمانبردار و خدمتگزار سروشِ مقدسِ دلیر اهورائی و تن ایزدین کلام و سلاحِ قوی آزنده؟ اهورامزدا در پاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت، خروس که مردمانِ بدزبان به آن کهرکتاس خوانند گماشته سروش است. وقتیکه سه قسمت از شب می‌گذرد، آذر مقدس، از بیم خاموش شدن، سروش را به یاری خود می‌خواند تا انسان را بر آن دارد که بدو مدد رساند. آنگاه سروش خروس را بیدار نموده به بانگ زدن وادار می‌کند. این پرنده در سپیده‌دم آواز بلند نموده می‌گوید: ای انسان برخیز نماز اشا [اشم وهو] به جای آور، به دیوها نفرین فرست، اگر نه، دیو

درازدست بوشاسب [خواب] به شما غالب آمده دوباره جهان خاکی را که در سپیده‌دم بیدار گشته به خواب انداخته گوید ای انسان خوش بخـواب، هنوز وقت برخاستن تو نرسیده. ترا با آن سه چیز بهتر از همه یعنی اندیشه و گفتار و کردار نیک کاری نباشد. ترا جز با اندیشه و گفتار و کردار زشت کاری مباد.»

فردوسی در شاهنامه خروس را پیک ایزدی می‌شمرد. در تاریخ بلعمی، در ذکر پادشاهی کیومرس، داستانی از خروس که مایهٔ نجات پسرش سیامک گردیده نقل شده؛ از آن جمله می نویسد: «عجم خروس را و بانگ او را نیکو خجسته دارند؛ خاصه سفید. و گویند «در خانه‌ای که او باشد دیو درنیاید.» ابوریحان نیز در شب‌زنده‌داری سروش و برانگیختن خروس به بانگ زدن مطالبی دارد من جمله او را سحرخیز می داند.»

خُره

یا خَروُ، همان فر* را گویند که «نوری است که از الله تعالی فایز می‌شود بر خلق، و بدان نور، خلایق ریاست بعضی کنند. و بعضی به وسیلهٔ آن نور قادر می‌شوند بر صنعتها و حرفتها. و از این نور آنچه خاص باشد به پادشاهان بزرگ و عادل فایز گردد و آن را کیاه‌خره گویند». خرومند از خَرو می آید و به معنی شکوهمند و باجلال است و در فرهنگها فرهمند آمده است.

به خلقان بر ببخشود ایزد پاک/که بفرستاد زرتشتِ خره‌ناک (از فرهنگ جهانگیری).

خرهٔ کیانی یا خورهٔ کیانی یا کیاخره یا فرهٔ کیانی یا فرکیان در فرهنگ ایران قبل از اسلام، و تحت تاثیر آن در شاهنامه و حکمت اشراقی به معنی نصرت و تائید الهی آمده که به کمک آن سران و بزرگان کشور غلبه و قدرت به دست می‌آورند. در زامیاد یشت، شاهان پیشدادی و کیانی، از هوشنگ تا گشتاسب، صاحب خوره و فره‌خوره خوانده شده‌اند و به موجب اوستا و روایات دینی بهدینان، اهورامزدا فره‌کیان را برای ایرانیان محفوظ می‌دارد و سوشیانس* که موعود زرتشتی است از آن برخوردار می‌شود. در شاهنامه از فرکیان مکرر سخن در میان می‌آید که مراد از آن همین تایید الهی است که سبب غلبهٔ ایران و موجب شکست انیران می‌شود. در حکمتِ اشراقی، خوره نوری است از انوار مینوی که سبب غلبه و ریاست بعضی از نفوس بر بعضی دیگر می‌گردد. ر. ک. فر.

خُره اردشیر

یک حصه از پنج حصهٔ فارس است و منسوب است به اردشیر پسر بابک. و بعدها فیروزآباد نامیده شد. منسوب به اردشیر درازدست (بهمن) نیز شده است.

خره پسر خسروپرویز

بنا به مندرجات حمزهٔ اصفهانی، در میان هجده تن از پسران خسروپرویز که به دست برادرشان شیرویه کشته شدند سه تن از آنان خره، مردخُره، و زادان‌خره نام داشتند. تبری می نویسد که بنا به روایتی پس از آذرمیدخت یکی از بازماندگان خسرو پرویز موسوم به خُره‌زاد خرو به پادشاهی رسید و چند روز شهریار ایران بود. همین پادشاه در تاریخ بلعمی فرخزاد ذکر شده که پس از شش ماه پادشاهی کشته شد.

خُره شاپور

در قدیم، بیشتر شهرهای ایران با پیشوند یا پسوند خره ذکر می‌شدند مانند اردشیر خره که بعدها فیروزآباد شد و خرهٔ شاپور که به قول حمزهٔ اصفهانی از بناهای شاپور ذوالاکتاف بود. از این اسامی معلوم می‌شود که با این پسوند فر و شکوه اردشیر و شاپور و... اراده می شده است.

خزان

پاییز را گویند و آن را نام ماه هشتم از سالِ ملکی و نام روز هشتم از شهریور ماهِ قدیم نیز گفته‌اند و این روز جشن مغان است. بعضی آن را نام روز هجدهم

از شهریور و برخی روز سیم آن و روز دوم از مهرماه گفته‌اند و روز آغاز چرخشت و فشردن انگور دانسته‌اند. زرد شدن برگها را نیز گویند.

خزر

همان دریای گرگان است. در یسنای ٦۵، بند ۳ آمده است: «... آن زورمندی که فرو ریزد از کوه هکر* به دریای فراخکرت*.» که هکر نام بلندترین قلهٔ کوه البرز است و فراخکرت نیز در پهلوی به جای وُئوروکش آمده که شاید نام دریای گرگان (خزر) است.

خسانتوس

یکی از قدیمترین مورخین یونانی که از زرتشت اسم برده و زمانش را معین کرده خسانتوس می‌باشد که در سالهای ٤٢۵-٤٦۵ پیش از میلاد می‌زیسته. او می‌نویسد زرتشت ٦٠٠ سال پیش از لشکرکشی خشایارشاه به طرف یونان می‌زیسته است. بنابراین با احتساب اینکه در بهار سال ٤٨٠ پیش از مسیح خشایارشاه به یونان روی آورد، زمان زرتشت به حساب خسانتوس ١٠٨٠ سال پیش از مسیح است.

خسرو

به معنی نیک‌نام و اوستایی آن هئوسْرَوَنگَه* است و در پارسی به معنی شاه گرفته شده است. همراه بسیاری از واژه‌های دیگر می‌آید مانند خسروشنوم (شادی خسرو)، تهم خسرو (خسرو قوی)، زایذان خسرو (جاویدان خسرو). ر. ک. هئوسروه.

خسرو (دریاچه)

در بخشهای مختلف اوستا مانند آتش نیایش و دو سیروزهٔ بزرگ و کوچک از دریاچهٔ خسرو که منسوب به کیخسرو پسر سیاوش باشد یاد شده است. در بند اول فرگرد ۲۲ بندهش دریاچهٔ چیچست با دریاچه‌های چندی از جمله دریاچهٔ خسرو برشمرده شده است. در بند ۸ همان فرگرد از بندهش گفته شده: دریاچهٔ خسرو در پنجاه فرسنگی دریاچهٔ چیچست است.

خسروآسیابان

یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه ساسانی، در سر خوانِ خسرو آسیابان، در مرو باژ* (زمزمه) گرفت و در همانجا کشته شد. در شاهنامه آمده است: وقتی یزدگرد سوم در مرو به آسیا پناه برد خسرو آسیابان نان کشکین نزد وی نهاد. یزدگرد به وی گفت: بدو گفت شاه آنچه داری بیار/خورش نیز با برسم آید به کار/به برسم شتابید و آمد به راه/به جائی که بود اندر آن باژگاه. از او پرسیدند که برسم از برای که می‌خواهی او در جواب گفت: بدو گفت خسرو که در آسیا/نشسته است کندآوری بر کیا/یکی کهنه خوانی نهادمش پیش/برو نان کشکین سزاوارِ خویش/به برسم همی باژ خواهد گرفت/سزد گر بمانی از او در شگفت. از تعریف خسرو دانستند که این کس باید یزدگرد باشد. او را نزد ماهوی سوری* بردند. آن ناپاک به وی فرمان داد که مهمان خود را بکشد، او نیز چنین کرد، خنجر به تهیگاه شاهنشاه ناکامِ یزدان‌پرست فرو برده وی را از برسم گرفتن و ادای شکر نعمت نان کشکین فارغ ساخت.

خسروانی

مجموعهٔ افکار و عقاید فلسفی ایرانیان باستان و مخصوصاً دوران شاهنشاهان ساسانی است. حکیمانی که در حکمت مذکور تبحر داشتند به نام حکمای خسروانی، خسروانیون و فهلویون نامیده می‌شدند. بخشی از معتقدات این گروه در کُتب شیخ اشراق سهروردی* و شارحان وی از جمله ملاهادی سبزواری نقل شده است.

خسروپرویز

یا خسرو دوم، پادشاه ساسانی (٦۲۸-۵۹٠م)، پسر و جانشین هرمزد چهارم. وی بهرام چوبین را به یاری ماوریکیوس، امپراطور روم، و با وعدهٔ واگذاری ارمنستان به روم مغلوب کرد. بعدها

مقتول و قباد دوم جانشین او شد. خسرو مردی بود هوسباز، بی جرأت، آزمند، کینه‌توز، تجمل‌پرست و طالب جلال و آوازه. او دولت ایران را در عرض چند سال به چنان شوکت و جلالی رسانید که تا آن وقت به خود ندیده بود. تخت او موسوم به طاقدیس و اسب وی موسوم به شبدیز معروف است. هفت گنج او (به روایت فردوسی، گنج عروس، گنج بادآورد، دیبهٔ خسروی، گنج افراسیاب، گنج سوخته، گنج خضرا، گنج شادورد) نیز معروف است. اقامتگاه مطبوع او قلعه دستکرد یا دستگرد خسرو بود.

خسرودارو

ر. ک. خالولنجان.

خشایارشاه

(۴۸۵-۵۶۵ق‌م) پادشاه هخامنشی. از کارهای مهم او این بود که از آتش یک نوع تلگراف بی‌سیم ساخته. به فرمان او از شوشتر و همدان، دو پایتخت بزرگ، تا به سرحدات ایران، برجهای بسیار بلند به فاصله های معین ساختند و در بالای آنها پاسبانان گماشتند تا در شبها با شعلهٔ آتش و حرکات و علائم مخصوص و معینی کـه بـه آن می‌دادند (یک نوع مُرس آن روز)، ازاین برج به برج دیگر وقایع مهم دورترین حدود مملکت را به مرکز برسانند. هر خاکی که به تصرف ایران درمی‌آمد فوراً در آنجا از همین برجها بر پا می‌کردند. در سال ۴۷۹ پیش از میلاد وقتی ماردونیا سپهبد ایران، آتن، پایتخت یونان را فتح کرد، در همان شب خبرش به سارد پایتخت لیدی که شاهنشاه در آنجا اقامت داشت رسید.

خشَئِتَ

به معنی نور و فروغ است و همان «شید» است که به دنبال جم آمده و جمشید شده است، یا به خور اضافه شده و خورشید شده است.

خَشَپْ

شب در اوستا. در فرس هخامنشی به صورت خشپ و خَشَپَنْ و خَشَپَرْ آمده است. در ایران باستان، شب مقدم به روز شمرده می‌شده و همیشه در اوستا نیز از برای تعیین ایام شبها را ذکر کرده‌اند؛ مثلاً به جای در مدت سه روز آمده در مدت سه شب و به همین ترتیب. در بند ۱۶ آتش نیایش آمده: «بشود که... خَشَبی ورزیده از آن توشود. و یک زندگی ورزیده بشود. با زندگی شاد زندگی کنی و شبهائی که زیست خواهی کرد.»

هندوان و ژرمنها نیز چنین گویند. شب به چهـار قسمت تقسیم گردیده، از این قرار: اویسر و تریمگاه*» که از سرشب تا نیمشب امتداد دارد و قسمت شـده به: نخست «هوفْراشْمودائیتی*» و این عبـارت است از فرو رفتن خورشید تا هنگامی که سیاهی شب یکسره گیتی را فراگیرد. دوم «اِرِزَئورْوَئِسَ*» و این از هنگام فراگرفتن تیرگی شب است تا نیمشب. سپس اشهنگاه* است که از نیمشب تا برآمدن خورشید امتداد دارد و خود دو قسمت شده: نخست «اوشَم سورَم*» که عبارت است از نیمشب تا سپیده‌دم. و دوم «رَئوچَنگْهَم فْرَگیتی*» که از سپیده‌دم است تا برآمدن خورشید.

خشتاوَ، خشتاوی

یکی از خاندانهای پارسایان که دربند ۱۱۱ فروردین یشت یاد شده و به فروهر پوروذاخشت از خاندان خشتاو درود فرستاده شده است.

خَشَتْرَ

سلطنت یا شهریاری.

خشترپاون

به مرزبان در زمان هخامنشیان گفته می‌شده و یونانیان ساتراپ گفته‌اند. معنی لفظی این اسم شهربان است. در کتیبهٔ بیستون از وی‌وانا نامی یاد شده که مرزبان (خشترپاون) ایالت هَرَوانی (قندهار*) بوده است.

خْشَتْرُچی نْ

در جدول اسامی نام‌آوران و پارسایانِ مذکور در یشت سیزدهم فَرَوَشی آش ستوده شده است. وی از خانواده خشوئیوراسپ می‌باشد که فروشی خودش و همسرش به نام فِرنی جداگانه ستوده شده است.

خْشَتْرَوئیریَه

شهریور*. یعنی شهر و اقتدار و شهریاری آرزو شده. خشتهر در اوستا و فُرس هخامنشی به معنی کشور است. همین واژه است که در فارسی شهر شده و به معنی پادشاهی و توانائی و شهریاری و اقتدار نیز آمده است. و اما وَئیریَه صفت است به معنی برگزیده از مصدر وَر که به معنی برگزیدن است. پس خَشتروئیریه یا شهریور روی هم به معنی کشور برگزیده یا پادشاهی برگزیده و آرزو شده است که مکرر در اوستا به معنی بهشت یا کشور آسمانی اهورامزدا آمده است. شهریور نمایندهٔ شهریاری و توانائی مینوی آفریدگار است. در این گیتی، نگهبانی فلزات به این امشاسپند است. در دو سیروزهٔ بزرگ و کوچک، پشتیبان و یاری دهندهٔ بینوایان و درویشان است. به موجب بندهش، فصل ۲۷ گیاه شاسپرغم (شاه اسپرغم*) ویژهٔ این امشاسپند است. دیوسَئورْوَ که دیو آشوب و فساد می‌باشد رقیب و ضد شهریور، و ایزدانی چون ایزد خور، مهر، آسمان، و انیران از یاورانش می‌باشند.

خَشَتْرَوْسُوکَ

گذرگاه خشتروسوک در بالای گنگ‌دژ* است که بنا به بند ۵۷ آبان یشت، پسران دلیرِ ویسه در آنجا با نذر و قربانی به ایزد ناهید خواستارند که بر یل نامور جنگجو، توس، غلبه کنند و ممالک آریائی رابراندازند اما ناهید آنان را کامیاب نساخت.

خشماویه گئوش اوروَهایتی

نام فصل دوم از اهنودگات است. اصولاً هر یک از فصول گاتها به کلمه یا کلمات اولی خود نامزد شده‌اند. هم‌چنین در انجام هر یک از هفده فصل منظوم گاتها به نثر افزوده شده: «اهیایاس‌ها را می‌ستائیم، خشماویه گئوش اوروها را می‌ستائیم. ات‌تاوخشیه ها را می‌ستائیم.»

خشم دیو

دیو خشم یا غضب، رقیب سروش ایزد اطاعت و فرمانبرداری است. در اوستا هیچ دیوی شریرتر از دیو خشم یاد نشده و چنین آمده که به دیو خشم هفت قوه داده شده که موجودات را نابود کند. در پهلوی این واژه بصورت آئشم و در اوستایی آئشمَه* آمده است

خشنوتره آهورَهه مزدا

یعنی خشنود دارم (به خشنودی) دادار اورمزد. نمه‌سَتی اهوره‌مزده یعنی ستایش و نماز برم دادار اورمزد را. در سر بیشتر نیایشها خوانده می‌شود خشنوتره... از گاتها، یسنای ۵۰، بند ۱۱ می‌باشد.

خشوثَ

در اوستا نام کوهی است که آرش* تیرانداز معروف آریائی برای تعیین مرز ایران و توران از آنجا تیری انداخت و این تیر در کوه خونونت* فرود آمد. دارمستتر معتقد است که خشوث بایستی یکی از قله‌های پتشخوارگر* یا رشته کوه‌های البرز باشد.

خْشْوِیْوْراسْپَ

در یشت سیزدهم یک بار از وی یاد شده است. در این یادکرد فروشی زنش، فرنی نیز ستوده شده است. از این کس در جاهای دیگر اوستا هیچ گونه آگاهی نیست، جز آنکه در همین یشت به فروشی‌اش که از خاندان خشتاوی می‌باشد دروذ فرستاده شده.

خَشیُو، آمَیَو

این دو واژه اوستائی به معنی شیون و مویه می‌باشد که در زبان پهلوی شیون و مویک شده و با اندک تغییری در پارسی کنونی شیون و مویه گوئیم. شیون

و مویه در آئین مزدیسنان عملی اهریمنی می باشد. چنانکه شادی و سرور از سرچشمهٔ سپنتامینوئی دانسته شده است.

ششمین کشوری که اهورامزدا آفریده هرات* (هَرَئیوَ) است که اهریمن در آنجا اشک چشم و سوگواری پدید آورد. در منابع پهلوی و پارسی در این زمینه با تفصیل گفت و گو شده است. در باب ششم از مینوخرد در جواب این سؤال که بدترین زمینها کدام است؟ اشاره می‌شود: «همین! آن سرزمینی‌که مردمان در آن شیون و مویه کنند.» در مقابل، شادی و شادمانی از کردار اهورائی است و در اغلب کتیبه‌های هخامنشی نیز به این مضمون اشاره شده است، مثلاً «خدای بزرگ است اهورامزدا که آن آسمان را آفرید، که این زمین را آفرید، که مردم را آفرید و شادی را برای مردم آفرید».

خضر

شخصیتی افسانه‌ای که از انبیا نیز شمرده شده و بنا به اعتقاد عامه همچون الیاس که او نیز از انبیا شمرده شده است، به سبب نوشیدن آب حیات در قلمرو ظلمات، عمر ابدی یافته‌اند. به موجب روایات، خضر در بیابانها و الیاس در دریاها دائم برای کمک به درماندگان و گمشدگان اهتمام دارند. بعضی احوال او یادآور داستان فریدون و کسانی دیگر است. به موجب بعضی قصه‌ها خضر چون در آب زندگی غوطه خورد سبز شد و نام خضر (سبز) از آنجا به او داده شد. برحسب روایات دیگر، هر جا که قدم وی رسد آنجا سبز شود و گیاه روید و نام وی بدان سبب خضر است. به موجب روایات اسلامی، وی یکی از جاویدانان است.

خمسه مسترقه

نام پنج روزی که در تقویم ایرانی به روزهای سال می افزودند. ر. ک. پنجهٔ دزدیده. اندرگاه.

خنتک

همان خندق است که در پهلوی خنتک و کندک گویند و از ریشهٔ کندن است. واژهٔ کن در اوستا و فُرس هخامنشی و کلماتِ خان (درخانه) و کان به معنیِ معدن همه از ریشه کن و کندن است؛ کما اینکه هنگ افراسیاب هم که قصری بوده، در اوستا هَنکن* یعنی چیز کنده شده نامیده شده که اصلاً قصر زیرزمینی پادشاه تورانی بوده است. کانی و خانی و کان و خان از بنِ این واژه است.

خندق

ر.ک. خنتک.

خنرس

ر. ک. هفت کشور*، خونیرس*.

خَنَه‌ثَیتی

نام یکی از پریهائی است که گرشاسب را فریفته است. به قول بارتولومه* اوستاشناس، این لغت ایرانی نیست و معنی لفظی آن نیز معلوم نیست، فقط می‌دانیم که یکی از پتیاره‌های کابلی است که گرشاسب فریفتهٔ او شد. در وندیداد، فقرهٔ ۱۹، بند ۵ و در نهمین فرگرد وندیداد نیز از این پری نامی بمیان می‌آید و در بند ۱۹ از خنه‌ثیتی یک زن بدعمل اراده شده است.

خوایریزَم

همان خوارزم است. در اوستا به صورت هووارزمی و در کتیبهٔ هخامنشی خوارزم آمده و بعدها خیوه نیز نامیده شده است. رودی که از این خاک می‌گذرد موسوم است به آمودریا یا جیحون که در بند ۱۴ مهریشت آمده. در وندیداد، فرگرد ۱، بند ۳ از نخستین کشور آفریدهٔ مزدا اهورا یاد گردیده است. به مناسبت آنکه در فقرهٔ مذکور از زمستان سخت این مملکت صحبت شده است مارکوآرت آن را خوارزم دانسته، چه، خوارزم در ایران زمین سردترین مملکت بود.

ابوریحان می نویسد که در اوقاتِ فروردگان در

اتاقِ درگذشتگان و بالای بامِ خانه، در فارس و خوارزم برای پذیرائی از ارواح، غذا می‌گذارند و بوی خوش بخور می‌کنند. راجع به قدمتِ خوارزم نیز، ابوریحان در آثارالباقیه ذکر می‌کند که نزد خوارزمیان، ورود سیاوش پسر کیکاوس به آنجا مبداء تاریخ است، به عبارت دیگر، تأسیس عمارت خوارزم را که در ۹۸۰ سال پیش از اسکندر می‌دانستند مبداء تاریخ می‌شمردند چون دست یافتن اسکندر به ممالک شرقی و کشته شدن داریوش سوم آخرین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی در سال ۳۳۰ پیش از مسیح واقع شده، تمدن خوارزم به ۱۳۱۰ سال پیش از مسیح می‌رسد. در وندیداد، فرگرد ۲۲، بند ۱، از دریاچهٔ چیچست با دریاچه‌های چندی از جمله دریاچهٔ خوارزم یاد شده است. ایالت خوارزم در اوایل قرون وسطی دو کرسی داشت: یکی در جانب باختری یعنی جانب ایرانیِ رود جیحون موسوم به جرجانیه یا گرگانج یا ارگنج و دیگری در جانب خاوری یعنی جانب تورانی آن رود موسوم به کاث؛ و این کرسیِ اخیر در قـرن چهارم هـ از ارگنج آبادتر و مترقیتر شد. برخی بین خوارزم و ایران‌ویج* مناسبتی قایل شده‌اند.

خوائـَر

این واژه که در اصل از آن خیر (خوشی) اراده شده، در پهلوی به‌خواری ترجمه شده و واژهٔ خواری در پهلوی به معنی آسانی است که در فارسی به معنیِ پستی و زبونی هم گرفته شده است. معرب خواثر، خیر و خیرات است.

خواجه (کوه خواجه)

اُشی دَرنَ، کوهی است در میان دریاچهٔ هامون در سیستان که امروزه کوه خواجه خوانند و از آنجاست که سیوشانس (سوشیانت) ظهور خواهد کرد. به کوه رستم نیز شهرت دارد. در مواقع طغیانِ هامون دور آن را آب گرفته و به صورت جزیره‌ای در می‌آید. مشتمل برآثار باستانی از جمله ویرانه های کاخ و آتشکده‌ای از عهد ساسانی و قبور متعدد خالی است. هرتسفلد در سال ۱۳۰۷هـ در آنجا حفاری و خاکبرداری علمی کرد.

خواخشـْتـَرَ

از شمار نام‌آوران و پارسایانی است که در جدول اسامی یشت سیزدهم نامش آمده و فروشی‌اش ستوده شده است.

خوادَئِنَ

یعنی نگهدار دین. در یشت سیزدهم یک بار نامش آمده و فروشی اش ستوده شده است. وی از خاندان فرشی اشتر (فرشوشتر*) معرفی شده است. در همین قسمت فروشی هوشْیَئوتَنَ نیز از خاندان فرشوشتر ستوده شده. و شاید این هر دو از پسران فرشوشتر که برادر جاماسب وزیر گشتاسب بود، باشند. از این دو در موارد دیگر اوستا و همچنین در نامه های پهلوی آگاهی نداریم.

خواذاتَ

یعنی خود داده، خود آفریده، خدا. این صفت همان است که امروز خدای گوئیم. خواذات گاه با ثواش آمده «ثواش خواذات» شده که به معنی ایزدجو و هوای فناناپذیر است، چه، ثواش به معنی تند و تیز و چالاک و همچنین به معنی جو و هوا و فضای میان آسمان و زمین است. «دَرغوخواذات» نیـز از صفـات زروان* یاد شده که درغو همان است که امروزه در فارسی دیر (درنگ) گوئیم و می‌توان آن را جاودانی ترجمه کرد. خواذات دیگری هم در یشت سیزدهم آمده که فَرَوشی پسرش به نام ونگهوذات ستوده شده است. در همانجا فروشی پسر ونگهوذات به نام اوزْیَ نیز ستوده شده است.

خوار (آتشکده)

حمزهٔ اصفهانی به مناسبت اینکه خود بومی اصفهان بود با روایات مربوط به اصفهان آشنائی کامل داشت. وی در دنبال مطالبی که دربارهٔ

اردشیربهمن نوشته است می افزاید: «اردشیر در یک روز سه آتشکده در ایالت اصفهان بنا نهاد. نخستین در مشرق بود، دومین در مغرب، و سومین در مرکز.» یا بهتر گفته شود: «یکی را هنگام برآمدن آفتاب، دیگری را هنگام ظهر که خورشید در میانهٔ آسمان باشد و سومی را هنگام غروب آفتاب. نخستین به نام شهر اردشیر در جانب قلعهٔ مارین (ماربین) که شهر، نام شفق و اردشیر، نام بهمن (خود وی) است. دوم به نام آتشکدهٔ زروان در قریهٔ دارک از روستای خوار، سوم آتشکدهٔ مهر اردشیر در قریهٔ اردستان». روستای خوار همان برخوار اصفهان است نه خوار ورامین. دارک دهی است از دهستان قهاب، بخش حومهٔ شهرستان اصفهان در ۹ کیلومتری شمال شرقی آن.

خوارزم

ر. ک. خواایریزم، هوارزمی.

خوارنگهه

یا خوارنه یا خره. همان فر کیانی است که از آن ایزد شکوه و جلال سلطنت ایران اراده شده است. این فر عبارت است از فروغ و یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی که از طرف اهورامزدا به پیغمبر یا پادشاهی بخشیده می شود. دریای فراخکرت*، آرامگاه فرِ کیانی و فرِ آریائی شمرده می شده است که افراسیاب تورانی برای به دست آوردن آن بیهوده سه بار خود را به فراخکرت انداخت. خلاصه وجوهر آتش در اوستا به خوارنگهه موسوم است که در فارسی خُره یا فَر گوئیم. درگاتها خوَرنه به معانی فوق الذکر نیست بلکه صفت است از برای جاماسب، به معنی درخشان و نیکبخت و سعادتمند. ر. ک. خره.

خوارِنَنْگْـهَئیتی

هم به معنی فرهمند و شکوهمند است، و هم نام رودی که امروزه هررود* یا هروت نامیده می شود. طول آن از سرچشمه اش سیاه کوه تا هامون* ۳۵۰ کیلومتر است و یکی از ۹ رودی است که در خاک سیستان جاری است و به دریاچه هامون می ریزد.

خوارِنَنْگْـهَسْتِمَ

یعنی فرهمندترین یا خرهمندترین که در یسنای ۹، بند ٤، جمشید به این صفت نامیده شده است. در هرمزد یشت اهورامزادا، و در زامیاد یشت مهر، بند ۳۵ و در فروردین یشت زرتشت در میان موجودات، فرهمندترین (خوارننگهستم) شمرده شده اند.

خوارِنَنْگْـهْوَنْت

یعنی فرهمند یا خرهمند بسا به عنوان صفت از برای اهورامزدا یا یکی از ایزدان مثل ماه و تشتر (ایزد باران) و اندروای (ایزد هوا) یا ازبرای چیزی مثل رود هلمند آمده است. صفتِ مذکور غالباً با صفت رَیْونت* که در ادبیات مزدیسنا رایومند شده و به معنی فروغنده و شکوهمند است یکجا ذکر شده است. این ترکیب مذکر است. مؤنث آن خوارننگهئیتی می‌شود.

خواستَر

در اوستا غالباً این صفت از برای رام* آمده است. رام به معنی صلح و سازش و آسایش و خوشی و شادمانی است. و خواستر صفت است مرکب از هو به معنی خوب و واستر* به معنی چراگاه و علوفه و خورش و اغذیه که مجموعاً می شود چراگاه و اغذیه خوب بخشنده. خواستر در پهلوی خوروم شده است. خواستر به ترکیب تانیث اسم رودی است که امروزه خاش رود گویند؛ رودی به طول ۳۸۰ کیلومتر که از سرچشمهٔ کوه‌های ایماق و هزاره به دریاچهٔ هامون می ریزد. نام این رود در یشت نوزدهم آمده است.

خوانَ‌خور

خوانَ‌خور در گاتها به معنی خورشید است که در اوستا به صورت هْوَر آمده و در فارسی هور و خُور یا خورشید گوئیم.

خوانیرس

یا خونیرس در اوستائی خوَنیروثَ کشور مرکزی است از هفت کشور* که در پهلوی به صورت خونیرس یا خوانیرس (واومعدوله) امده است. در اوستا از کشور خونیرس بیشتر از کشورهای دیگر اسم برده شده است، چه، خونیرس شریفترین قسمت زمین و مسکن ایرانیهاست و به قول بُندهش شش نژاد در آنجا زندگی می‌کنند. شاید معنی لفظی خونیرس «با گردونهای خوب» باشد. در هادخت نسک نیز از این وطن ایرانیان یاد شده است. در بندهش، فصل ۱۱ به طور مفصل از کشورها صحبت شده است؛ از این قرار:

سی و سه قسم زمین موجود است. در روزی که تشتر بارندگی کرد نصف گیتی را آب فرا گرفت و زمین به هفت کشور تقسیم گردید. کشوری که در میان واقع است موسوم است به خونیرس که آن خود به بزرگی شش کشور دیگر است. در طرف خورآسان (مشرق)، سوه* واقع است و در طرف خورواران (مغرب)، ارزه* و در طرف نیمروچ (جنوب)، فردذفش* و ویدذفش* و در طرف اپاختر (شمال)، وُروبرشت* و وروجرشت*. خونیرس در میان واقع است. قسمتی از اقیانوس فراخکرت* اطراف خونیرس را فرا گرفته است. در میان وروبرشت و وروجرشت کوهی بر پاست که ممکن نیست کسی بتواند از این کشور به کشور دیگر برود. در میان این کشورها خونیرس از همه بهتر و زیباتر است. اهریمن، به خصوص به این کشور آسیب و گزند بسیار پدید آورد زیرا که دید در این کشور کیانیان و دلیران به وجود آمدند و دین نیک مزدیسنا از این جا برخاست و به سایر ممالک نفوذ کرد، و سوشیانس از این جا ظهور خواهد نمود و اهریمن را ناتوان خواهد ساخت و رستاخیز خواهد برانگیخت وزندگی مینوی آینده را آغاز خواهد کرد.

خور

خور فارسی همان هور اوستائی است که مانند بسیاری از واژه‌ها، به خ تبدیل شده است. هور هنوز در فرهنگها باقی مانده است. خورشید را در اوستا هوَرَخْشَئِتَ و در پهلوی خْوَرَشْتَ گویند. درگاتها هور بدون شئت آمده است. خراسان نیز که از قدیم تا به امروز اسم ایالت شرقی ایران بوده مرکب از خور و آسان به معنی برآینده و بالارونده است، و در مجموع یعنی برآمدنگاه خورشید، مشرق: به لفظ پهلوی هر کس سرآید/خراسان آن بود کز وی خور آید/خراسان پهلوی باشد خورآمد/عراق و پارس را زو خور برآمد/خراسان است معنی خور آبان/کجا زو خور برآید سوی ایران (ویس و رامین ــ فخرالدین اسعد گرگانی).

ستایش خورشید (ترجمه از پهلوی): «ستایم و خوانم دادار هرمزد رایومند فرهمند و امشاسپندان را. سپاس دارم از دادار افزونی بخش با فر و خواری [آسانی] وآسانی. داداری‌که فراز آفرید توخورشید را برای گیتیان، روشن‌ترین روان، اروند اسپ، که تو تکاوری و به ورجاوندی، شهریار روز روشن گیتیانی. چون فر تو فراز رخشد آنجا که برآید، همه دام [آفریده] هرمزد پاک و پاکیزه شوند از آن عیبها که دیوان به شب بریزند و داماِن هرمزد امیدوار بوند به نجات از دیوان تم تخمکان [از تخمهٔ تاریکی]. و دَروجان و جاودان و گرگان و خرفستران و از دزدان و راه‌زنان. مردم شگفت گردونه و شگفت‌فر و تیزروش. بتابی از بالا بر بلندی به این زمین هرمزد داد. به تو است که این دام و دهش هرمزد اندر گیتی به سرمای بی اندازه بارتباه نشوند و همچنین برای تُوبَرِ اوروران [میوه گیاهان] بهتر برند و مزه و خوروم خوش‌تر بود و به گاه برای زیستن وفر به شدن ودارش به یاری جهانیان رسد. کارروا پرفر و روشن و درخشانی بر این بوم هرمزد داد، و از مهربانی هرمزد است که آسروشنی [روشنی بی‌نغاز] به‌توافزونتر و در تو جایگزینتر پیداست. ستایش و سپاس به هرمزد کش این امید را، روشن بینی به وسیله تو را، به همه جهانیان ارزانی داشت.»

در ستایش سیروزهٔ بزرگ و کوچک آمده که

خورشید بیمرگ رایومند و اروند اسپ را می ستائیم. بیمرگی او در این است که در رستاخیز به او شاید کردن، چون مثال مردمان در خورشید پایه* ایستد. و رایومندیش کوشائی است و هم افزارمند گویند. و اروند اسبیش اینکه دارای اسب تیزرو و اسب نیک است و چنین گویند که اسب را نیکی دهد.

خورشید

سپهبد خورشید (خورشید دوم در سلسله بنی دابویه)، در گذشتهٔ ۱٤۱ یا ۱٤۲هـ، آخرین امیر از سلسلهٔ بنی‌دابویه (۱٤۱-۱۱٦هـ)، پسر مهرداد، در سنه ۱٤۱ هـ قیام کرد و حکم داد همه اعراب را که در تبرستان هستند و حتی تمام ایرانیان را که به دین اسلام درآمده‌اند بکشند. در نتیجه، شورش سختی بر ضد عرب روی داد که عربان آن را با خشونت تمام فرو نشاندند. سپهبد خورشید از مقابلِ سپاهیان منصور، خلیفهٔ عباسی گریخت و در دیلم با زهر خودکشی کرد. یکی از دختران او را منصور به زوجیت خود درآورد.

خورشید پایه

سومین طبقهٔ بهشت که هورشتگاه* در آن قرار دارد.

خورشید چهر

یا هوَرچیترَ*، یکی از پسران زرتشت و سرِ رزمیان است. به‌طوری‌که آمده، اشوزرتشت دارای سه پسر بوده: اروتدنر* (پسر میانی): رئیس کشاورزان. خورشیدچهر (کوچکترین پسر): رئیس جنگ‌آوران و رزمیان. ایسدواستر* (بزرگترین پسر): رئیس پیشوایان و روحانیان. خورشیدچهر به معنی خورشید نژاد است، چه، کلمه چیتر نخست به معنی نمایش و ظهور و پیدایش است و دوم به معنی تخمه و نژاد و اصل و نسب. در بندهش، فصل ۳۲ از فرزندان زرتشت چنین یاد شده است: «ایسدواستر پیشوا و موبدان موبد بود یکصد سال پس از تأسیس دین درگذشت. اروتدنر بزرگ برزیگران بود و اینک بزرگ ورجمکرد* است. خورشیدچهر بزرگ سپاهیان بود، اینک در کنگ‌دژ* فرماندهٔ لشکریان پشوتن* پسر گشتاسب است.»

خورشید نیایش

در نیایشهای پنجگانه (به ترتیب خورشید، مهر، ماه، آب و آتش نیایش) مطالبی دربارهٔ نیایش به تابندگی و فروغ و روشنائی خورشید و نور آمده است که در بخش ستایش سیروزه* و خور* بدانها اشارت رفت.

در خورشید نیایش در جائی می‌خوانیم. «هوَرَخشیتم اَمِشِم ریم اُورودسفم یزه‌میده» یعنی چشمهٔ خورشید را، آنکه هرگز نمی‌میرد، نیکو رفتار و فیض‌رسان است، می‌ستایم. یا: «مس و وه فیروزگر باد مینوی خورشید اَمَرگ رایومند و خرومند اُروند اَسف همت و هوخت و هورشت نَمو هَورَخشتیائه اُروَد اَسفائِه» یعنی خورشید بیمرگ راست رفتار نور دهندهٔ تیزاسب، بزرگ فیض‌رسان است از نیت صاف و گفتار خوب و کردار نیک. نماز به چشمهٔ خورشید که فیض‌رسان گیتی و مینو است. یا: «خَشنوتره آهورهه مزدا تَروئه دیتی اَنکرهه‌مئینی اُش هَیتیا وَرِشتام هَیَد وَسنا فَرَه شوتَمِم» یعنی به خشنودی دادار هورمزد، بشکستم و خوار داشتم اهریمنِ نیست شده را و دوزخی را آشکارا ورزیدم و سپاس گویم به خداوند یکتا. ظاهر می‌کنم دین خدای را و....

خَوَرْنَق

خورنق یکی از قصوری است که در یک میلی شمال نجف بوده. و نجف در ۱۱ کیلومتری غرب کوفه است. البته در دوران مرکزیت کوفه خورنق در کوفه بوده است. این قصر را نعمان ابن امروالقیس (از ملوک لخم) برای زمان کودکی بهرام گور پسر یزدگرد اول ساخت. در این محل بود که خبر شکست ذوقار به خسروپرویز رسید. قصر خورنق بعدها وسعت یافت ولی در قرن ۱٤ میلادی ویران بود. آن را یکی از عجایب سی‌گانه جهان شمرده‌اند. نام قصر خورنق با نام معمار یونانی آن

سِنِمار و داستان وی همراه است. مشهور است که نعمان پس از ساختن قصر فرمان داد تا سِنِمار را از بالای آن فرو افکندند و کشتند تا مانند آن را برای دیگری نسازد. واژهٔ خورنق ظاهراً از ریشه فارسی است و شاید از هو+ ورنه= خورنه به معنی دارای نام زیبا یا خوارنرد به معنی سور و ضیافت گرفته شده باشد. خرانُق که یکی از بخشهای یزد و نیز نام کوهی در شرق یزد است و بنای آن از شهر یزد قدیمتر است نباید با خورنق اشتباه گردد.

خْوَرَنَه وَنْت

یکی از صفاتی است که در اوستا برای اهورامزدا آمده و در ادبیات زرتشتیان خره‌مند شده است. در فرهنگهای فارسی فرهمند ضبط شده است و شعراء قدیم استعمال کرده‌اند. معنی آن دارندهٔ فر و شکوه می‌باشد و مانند واژهٔ رَیْونت، که در پهلوی رایومند شده و معنی آن دارندهٔ جلال و شکوه و فروغ می‌باشد، از صفات اهورامزدا است.

خوروم

ر. ک. خواستر.

خْوَرِهومَند

نام کوهی است در خوارزم که جم* جانشین تهمورس* برفراز آن کوه آتشکده بر پا کرد و آتش فرنبغ* را در آن جای داد.

خوزستان، آتشکده

در میدان نفتون، یکی از مراکز خوزستان، ویرانهٔ بزرگ یک آتشکدهٔ «مسجد سلیمان» دیده می‌شود.

خوس‌پاس

در بند ٦٧ زامیاد یشت از تعدادی رود اسم برده شده که به دریاچه کیانسه* (هامون) می‌ریزد، یکی از آنها هوسپا است که اکنون خوس‌پاس شده است. بطلمیوس جغرافی نویس یونانی قرن دوم میلادی آن را لحواست ضبط کرده و رودی است که از شرق به هامون ریخته می‌شود.

خوشکند

ر. ک. آشورستان.

خومبیّه

یا خونبیه. یک بار نامش در اوستابه طور غیرمستقیم آمده: «فروهر پارسا فرذاخشتی پسر خومبیه را می‌ستائیم.» فرذاخشتی* نیز چون سروش* (سْرَاُشَ) بر ضد دیوفساد آیْشَم* می‌باشد.

خونْونْت

در اوستا آمده است که اِرِخْشَ (آرش*) برای تعیین مرز ایران و توران، در زمان منوچهر و در پی مناقشات با افراسیاب، تیری از کوه خشوث (رویان، دماوند) افکند و آن تیر در کوه خَونونت فرود آمد (یشت هشتم). دارمستتر می‌گوید آن را باید در اطراف فرغانه جستجو کرد. وی خونونت را با تردید با کوه بامیان یکی می‌داند. و مینورسکی ثابت می‌نماید که این کوه اوستائی همان کوه هماون است که در شاهنامه ضمن جنگهای ایران و توران در زمان کیخسرو بدان اشاره شده است. خونونت در جدول اسامی یشت سیزدهم در شمار پارسایان یاد شده و فروشی‌اش ستوده شده است. نام این کوه در اوستا در بندهای ٦ و ٣٧ تیریشت آمده است.

خونیرس

ر. ک. هفت کشور، خوانیرس.

خویشکاری

به معنی کشاورزی، دهقانی است. در آئین مزدیسنی نیز آمده که مردم می‌باید پیوسته به خویشکاری مشغول باشند، «چه اندر دین پیداست که اگر کسی از پی کار خویش بود و در میان آن کار رنجی و دشواری به او رسد به آن جهان هر یکی را دو عوض پاداش یابد. اگر به فسادی مشغول باشد و در میان آن کار رنجی و زیانی به او رسد

به آن جهان نیز عقوبت و پادافراه یابد» (صددَر نثر، دَرِسوم).

خیون

در اوستایی خْوَئیون و خْیَ‌اُنَ؛ نام قبیله و قومی است از تورانیان که افراد آن از جمله ارجاسب، رقیب کی‌گشتاسب بودند. قبیله های دانو و خوئیون که در پهلوی و حماسهٔ ایاتکار زریران* خیون گفته شده دو قبیله تورانی بوده‌اند که در زمان کی‌گشتاسب کیانی، ایرانیان با این گروه جنگهای فراوانی کردند که بسیار مشهور و به جنگهای مذهبی معروف می‌باشد. در یشتها، ارجاسب، خْیَ‌اُنی خوانده شده و آشکار است که این نام، هم اسم قبیله و هم نام مکان اسکان این قبیله بوده است. به موجب یشت نوزدهم و رسالهٔ مذکور پهلوی، همه پهلوانانی که در جنگهای، مذهبی با ویشتاسب و اسفندیار و زریر و سایر پهلوانان ایرانی رقیب و هم‌نبرد بودند خیونی خوانده شده‌اند. در روایات دورهٔ ساسانی برخی از قبایل زردپوست شمالی خیون نامیده می شدند. و پادشاهان ساسانی با خیونان نبردهای بسیار داشتند.

آمیانوس مارسلی نوس، مورخ رومی که درسدهٔ چهارم میلادی می زیست، از خیونان و شاهِ آنان گرومباس که منازعات و جنگهائی با شاپور دوم داشت یاد می‌کند.

د

دا

دا در فرس هخامنشی مصدر است به معنی دادن، بخشیدن، بخشودن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن، نهادن، گماشتن و فرو نهادن؛ که در پهلوی داتن و در فارسی دادن شده است. دا گاهی به معنی نگه‌داری و پرستاری کردن، و نیز در راه خدا بخشودن هم آمده است. دا به عنوان صفت به معنی داده شده یا دهنده وبخشنده نیز دیده می‌شود. از همین بنیاد اســت داتَـرز در پـهلـوی داتـارو در فارسی دادار که به معنی بخشنده یا بخشایشگر و آفریدگار است.

در برخی جاها نیز اندیشیدن و شناختن آمده است. به طورکلی منظور نذر و وقف کردن و در راه خداوند انفاق کردن است.

دائیتیا

دائیتیک. رودی است در ایران‌ویج* که در وندیداد، فرگرد ۱۹، بندهای ۱ و ۲ از آن یاد شده است. در بند ۲۱ اورمزد یشت ضمن فرستادن درود به مقدسات دیگر، به‌رود دائیتیا و آریاویج* نیز درود فرستاده شده است. برخی خاورشناسان آن را ارس و برخی دیگر هم زرافشان* و یا آمودریا* (جیحون) دانند که رَد* رودهاست (ویسپرد*).

دائیتیوگاتو

ر. ک. داتگاه.

دائیتیَه

دائیتیه صفت است از کلمهٔ دات* (داد، دستور، قانون) به معنی قانونی، مطابق دستور و داد. در اوستا، در هر جائی که از سُنّتِ کهن (اوپینا) یاد شده همواره با دات (قانون) یکجا آمده است.

دابار

هیربد ارواد بهمن جی نوشروانجی دابار، در گذشته بــه ۱۱ آذر مـاه ۱۳۳۳ش، از دانشمندان پارسی بود که تألیفاتی دارد و خرده اوستا را در سال ۱۹۲۷م در بمبئی چاپ و منتشر کرد. دابار متن پهلوی یسنا و ویسپرد را نیز به چاپ رسانید و فرهنگ گرانبهائی از واژه‌های این دو بخش به یادگار گذاشت. او روایات* را (۱۹۳۲م) نیز به انگلیسی برگرداند.

داتَ

در پهلوی داتْ و در فارسی داد گوئیم یعنی آئین و قانون. از ریشهٔ دا* به معنی دادن و بخشودن و نهادن. از همین کلمه است واژه‌های داد و دادگر در وندیداد. در بند ۱۷ سروش یشت هادخت که از دات گفتگوشده به نظر می‌رسد که از آن ایزد قانون یا عدل و انصاف اراده شده است.

دات پیرای پسر شاپورپسر مهریار

در رسالهٔ وچرکرت دینیک* (فتوای بعضی رسوم دینی) آمده: «نسخه‌ای را که در کرمان در روز ایزد باد از ماه اردیبهشت در سال ۶۰۹ی برابر ۱۲۴۰م

به دست دستور دات پیرای پسرشاپور پسر مهریار نوشته شده بود مسافرین پارسی از ایران با خود برگرفته، به هند آورده، در شهر سورت به کتابخانهٔ خانواده مُدی فرو نهادند...» کـه بـعد به کوشش دستور پشوتن جی بهرام جی سنجانا* در بمبئی به چاپ رسید.

داتِستان (دادِستان) دینیک

نامه‌ای است پهلوی از منوشچهر پسر یووان یَمان موبد بزرگ پارس و کرمان، در نیمهٔ دوم سدهٔ نهم میلادی. نیز او را نامه‌ای است به نام نامکیهای منوشچهر. منوشچهر در نامهٔ داتستان دینیک به ۹۲ پرسش که میتر خورشیت پسر آترمهان و مزدیسنان دیگر از او کرده‌اند پاسخ گفته است.

داتگاه

داتگاس، دادگاه. داتگاه در اوستا به صورت دائیتیوگاتو آمده و در وندیداد* لفظاً به معنی گاه و جائی است که از روی داد و قانون باشد. و از آن پرستشگاه اراده کنند. داتگاه به آتشکده هم گفته می‌شده زیرا روانِ درگذشته پس از گذشتن از این دنیا در برابر کارهایش پاسخگوی دادگاه عدل الهی است. آتش بهرام یا ورهرام و آتش آذران ویزشنخانه نیز گویند. دادگاه (آتشکده) ری به ویژه گرامی داشته می‌شد، و یزدگرد از بیم اینکه ری به دست دشمن بیفتد و آتشکده ویران شود، آن آذر پاک را از آنجا برگرفته با خود به مرو برد و در آنجا در کاخی فرو نهاد. به ری رفت شه شد بر آتشکده/دلش چاک چاک و به درد آزده/یکی باژ گفت اندر آن دادگاه/گرفت آذر پاک و برشد به راه. در سوابق آمده که جمشید، آذرفرنبغ* را در دادگاهی (پرستشگاه) در کوه خوارزم فرو نهاد.

داتیک

کتاب دینکرد، بیست و یک نسک اوستا را به سه طبقه قسمت کرده که به اصطلاح زبان پهلوی آن سه را: ۱. گاسانیک. ۲. هاتک مانْسْرِیک. ۳. داتیک می نامند. داتیک یا داته بخش منثور از اوستا و شامل احکامی راجع به راهنمائی مردم در این جهان است و آن مختص به قوانین و فقه و احکام و آداب معاملات می‌باشد. ر. ک. دات.

دادار، داد آفرید، داد آفرین، دادده، دادور، داور

همه از نامهای خدای تعالی عز و جل است.

داد دبیر

ر. ک. داد دبیر.

دادِستان دینیک

ر. ک. داتستان دینیک.

داذ دبیر

خوارزمی داذ دیبهر را در زمان ساسانیان همان دبیر دادگستری می‌داند.

داذ شاهپور

موبد اردشیر خوره*، که نام او با نام موبدانِ دیگرِ ساسانی در روی چندین سنگ قیمتی به دست آمده.

داذ فرخ

نام یکی از قضات دوران ساسانی است که در نسخهٔ منحصر به فردی که در اختیار مانکجی هاتریا* بوده، با نام حند نفر دیگر دیده شده است.

داذور

داذور واژه‌ای پهلوی و عنوان عمومی قضات درعهد ساسانی بوده. داذوران که درواقع حکام شرع به شمار می‌آمده‌اند در جامعه ساسانی در ردیف دستوران و موبدان و هیربدان مذکور بوده‌اند و لقب «رَدْ» داشته‌اند. مرافعاتِ مربوط به لشکریان در محضر قاضی مخصوصی انجام می‌شد که او را سپاه داذور (قاضی عسکر) می‌خواندند. همچنین در رأس قضات، داذور داذوران یا داذوران داذور (قاضی القضات) بود که او را شهر داذور (قاضی

مملکت) نیز می‌خواندند. ظاهراً بسیاری از داذوران، موبد یا هیربد بوده‌اند؛ و به هر حال، مقام قاضی جنبهٔ روحانی داشته است.

داذ هرمز

یکی از موبدان آزموده و نامدار زمان خسرو انوشیروان است که در آذربایجان موبد بوده است. وی در انجمنی با مزدکیان به مباحثه پرداخت و آنها را مجاب و محکوم کرد.

دارا

شهر دارا در فارس است و امروزه کامفیروز نامیده می‌شود.

داراب پالن

دستور پارسی که تقریباً در ۱۰۰۳ شمسی در شهر نوساری* از بلاد هند می‌زیسته و حقیقت روزها* را جزو کتاب خود موسوم به فرضیات‌نامه* به رشتهٔ نظم کشیده است.

داراب گرد

یا داراب جرد. در حدودالعالم دربارهٔ آذرفرنبغ* و کاریان* چنین آمده: «کاریان شهرکی است از داراب‌گرد. اندر حصاری است صعب و محکم و اندر وی آتشکده‌ای است که آن را بزرگ دارند.» بنای شهر را از داراب یا دارای اکبرگویند. و اردشیر پاپکان در آغاز ارگبذ دارابگرد بوده است.

داراب‌نامه

داستانی است به نثر، تالیفِ مولانا بیغمی، در احوالِ فیروز شاه پسر دارای دارایان؛ (در داستانهای ایرانی پسر دارای دارایان نیز دارا نام دارد.)

داراب‌نامه طرسوسی

داستانی است به نثر، تألیف ابوطاهر طرسوسی که در حدود اواسطِ قرن ششم هـ تالیف شده و در وصفِ داراب پسر همای و شامل روایتی مخصوص از اسکندرنامه است. از این کتاب شش نسخه شناخته شده است.

داراب هرمزدیار (دستور)

فرزند دستور هرمزدیار فرامرز که روایات فارسی را به یاری پدرش گردآوری کرده و در دو جلد، به کوشش مانک رستم اون‌وآلا در بمبئی (۱۹۲۲م) به چاپ رسانیده است.

دارای

به معنی پروردگار است جل و جلاله. و کنایه از داراب پادشاه نیز هست.

دارمستتر **J.Darmesteter**

ایران‌شناس و اوستادان فرانسوی (۱۸۹٤-۱۸٤۹م)؛ و از آثار او: تتبعات ایرانی در دو جلد (در مباحث لغوی و دستور زبانهای ایرانی)، زند اوستا در سه جلد، مبانی شعر فارسی، مهدی، مقالهٔ اساطیر اوستا، اورمزد، اهریمن، ترجمهٔ وندیداد، ترجمهٔ یشتها، نظری به تاریخ ایران.

دارَیت‌رَثَ

از شمار دلیران و جنگاورانی است که فروهرش در جدول اسامی یشت سیزدهم بند ۱۰۸ ستوده شده است. و به نظر می‌رسد که با دو تن دیگر که نامشان پس از وی آمده، یعنی فرایَت‌رَثَ و سکاریت‌رَثَ نسبت بسیار نزدیکی در حد برادری داشته باشد.

داریوش

پادشاه هخامنشی که در ۵۲۲ پیش از مسیح به گوماتای غاصب چیره شد و به سلطنت دست یافت. داریوش در تشکیلات لشکری و کشوری ابتکاراتی پدید آورد و تسلط و نفوذ خود را از سوی شمال شرقی تا شط سیحون، از جنوب شرقی تا کنار رود سند، از مغرب تا شبه جزیرهٔ یونان توسعه داد و همهٔ ملل آسیای غربی و آسیای میانه و مصر و حبشه را زیر فرمان خود درآورد. او یکی از بزرگترین فرمانروایان مشرق زمین است. وی سیاستمدار سازمان‌دهنده‌ای بود که بعدها اسکندر،

اشکانیان و ساسانیان آن را اقتباس کردند. وی از نیل کانالی به سوئز حفر کرد که کشتیهایش از راه دریای سرخ آمد و شد می‌کردند. تأسیس چاپارخانه از اوست. در روایات مصری یکی از بزرگترین نیکوکاران و قانون‌گذاران آن سرزمین شمرده شده. داریوش بناهای تازه‌ای در شوش و بابل و همدان برافراشت. آرامگاه او در نقش رستم است. کتیبهٔ بیستون یکی از بزرگترین کتیبه‌های سراسر تاریخ می‌باشد.

داریوش دوم

جلوس ٤٢٤ق.م فوت ٤٠٤ق.م. پادشاه هخامنشی. او پسر اردشیر اول درازدست است و در داستانهای ملی ما به نام داراب یا دارای اکبر معروف است. روایتی دربارهٔ داریوش هست بدین مضمون که مادر دارا پس از تولد او را با مقداری جواهر و سکه‌های طلا در صندوقی نهاد و به آب فرات افکند. صندوق را گازری از آب گرفت و چون نوزاد خود را از دست داده بود کودک نویافته را با همسرش گرامی داشتند و داراب نام نهادند. در فقه اللغه عامیانه گفته‌اند به سبب اینکه او را «در آب» یا در میانِ دار [درخت] و آب یافته بودند داراب نام نهادند. او پس از بزرگ شدن پی به اصل خود برد و نزد مادرش همای رفت و توجهٔ او را جلب کرد و سرانجام همای سلطنت را به او واگذار نمود. این دارا، هشتمین پادشاه کیانی یا دارای اکبر یا دارا پسر بهمن نیز گفته شده است.

داریوش سوم

جلوس ٣٣٦ق.م. مقتول ٣٣٠ق.م. او نبیرهٔ داریوش دوم است. از اسکندر شکست یافته به دست بسوس، والی بلخ کشته شد و اسکندر جسد او را به پرسپولیس فرستاد. او همان است که در داستانهای ملی به نام دارا یا دارای اصغر خوانده شده است. گویند در بستر مرگ وصیت کرد دخترش روشنک (رُخسانا) را به اسکندر بدهند. ولی برخی گویند روشنک دخترِ فرماندارِ بلخ یعنی هُوَخْشتَر بوده.

دازگـراسپ

در جدول اسامی یشت سیزدهم یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش بوذْرَ ستوده شده؛ درواقع دازگراسپ برای بوذر چون نام خانوادگی استعمال شده.

دازگروگاو

ر. ک. اپخشیرا.

داشتاغْنی

در یشت سیزدهم یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش پَرودَسْمَ ستوده شده است. وی داشتاغنی موژی معرفی شده است؛ یعنی داشتاغنی از کشور موژَ؛ کشوری که نمی‌دانیم در چه جائی واقع بوده.

داشتیانه

در بند ٤١ آبان یشت که از گرشاسب سخن به میان آمده، در زد و خوردش با افراد خانواده‌هائی چند، از خانوادهٔ داشتیانه نیز سخن به میان آمده است که گرشاسب فرزندان آنها را از پای درآورده بود. از این خانواده اطلاع درستی نداریم، همین قدر می‌دانیم که از دیویسنان یا راهزن بوده‌اند.

دالا

مانکجی نسروانجی دالا از محققین پارسی است که نیایشهای زرتشتی (۱۹۰۸م) و تمدن زرتشتیان (۱۹۲۲م) را به چاپ رسانیده است.

دامغان

هِکاتوم پُلیس (به گفتهٔ یونانیان) یا شهر صددروازه است که مدتها پایتخت اشکانیان به شمار می‌رفته و آثار و ابنیهٔ تاریخی مهمی دارد.

دامَن

در اوستا دامن و در پهلوی دامَ به معنی آفریده است که امروزه به این معنی در فارسی متروک است و با دامْ به معنی حیوان فرق دارد و از یک ریشه نیست.

داموئیش اُوپَـمَنَ
اسم ایزدی است که در مهر یشت از یاران و همراهان مهر محسوب شده است. در بیشتر جاهای اوستا نام این ایزد با سایر ایزدان آمده و غالباً ایزدی قوی و دلیر خوانده شده است. به قول دارمستتر آن عبارت است از اندیشهٔ نفرین و لعن از طرف دانا و خردمند. جاکسُن نیز چنین نظری دارد. در بند ۷ کرده ۱ ویسپرد از او یاد شده و به نام ایزد دلیر و چیر ستوده شده است. در رشن یشت نیز به هنگام آزمایش ایزدی (وَرْ) از او یاد شده است. داموئیش اُوپَمَنَ اغلب با گروهی از ایزدان دیگر یاد می‌شود به ویژه با دَهْمَ آفریتی* یا «آفرین نیک پارسا» همراه است. چنانکه محققان گفته‌اند داموئیش اُوپَمَنَ پیکِ حاملِ نفرینِ مردمان نیک است و دهم آفریتی پیک یا ایزد نگهبان و حامل ادعیهٔ پارسایان. و به قول بعضی، از اول چنین نبوده بلکه بعداً چنین شده است.

دانَ
خانواده‌ای بوده که گرشاسب ضمن چند خانوادهٔ دیگر با آنها رزم کرده و فرزندان آنها را کشته است. ر. ک. داشتیانه و گرشاسب.

دانای توس
اشاره به فردوسی و نیز گاه خواجه نصیر است.

دانای مینو(مینوگ) خرد
یکی از نامه‌های پهلوی است که نسخهٔ پازند آن نیز باقیمانده و با دو نامهٔ دیگر به نامهای اتوگمدَئچا*، و آیاتکار جاماسپیک*، سرچشمهٔ بسیاری از لُغتهای فارسی است. اصل آن به زبان پهلوی است و ظاهراً در اواخر عهد ساسانی تألیف شده ولی صورت کنونی آن به نام «تعالیم عقل آسمانی یا روح العقل» متعلق به دورهٔ اسلامی است. این کتاب مشتمل بر پاسخهائی است که «مینوگ‌خرد» (خرد مینویی) به ٦۲ پرسش دربارهٔ مسائل مربوط به دین زرتشتی داده است.

دانو
دانو و خیون دو قبیله از تورانیان و از رقبای ایرانیان بوده‌اند. در بندهای ۳۷ و ۳۸ فروردین یشت به سپاهیان و فروهرهای نیک و پاک مقدسین درود فرستاده شد که در ستیزه، دانوهای تورانی را درهم شکستند. در ریگ‌ودا*، دانو اسم غولی است که اندرا* برضد وی جنگید.

دانُو
در بند ۷۷ رسالهٔ اتوگمدَئچا* از یک رود افسانه‌ای زیرزمینی به نام دانو یاد شده است.

دانَیَنَ
یکی از خاندانهای تورانیان بوده. در بند ٤۱ زامیاد یشت در جزو نامدارانی که به دست یل گرشاسب کشته شدند، از وَرِشَوَ نامی از خاندان دانین اسم برده شده است. لابد این کس هم از تورانیان دانو* بوده است.

داونگه
ر. ک. دئوتبیش.

داهی
کشور داهی به احتمال قوی همان است که یونانیان داهه ذکر کرده‌اند. مورخینِ چندی از آنها به نام طوایف چادرنشین بین رود سیحون تا به صحراهای جنوبی روسیه نام برده‌اند. در بند ۱٤٤ فروردین یشت به فروهرهای مردان و زنان پاکدین ممالک داهی درود فرستاده شده است.

دئِزَ
واژهٔ دِز، یا دیز و دژ که در فارسی به معنی قلعه و حصار است در لغت اوستائی به صورت دَئِزَ و به معنی ازسنگ یا گل انباشته و روی هم گذاشته شده یا به عبارت دیگر به معنی پشته و تپه و تل است. ریشهٔ دئِز به معنی انباشتن و چیدن است.

دَئِنا
دَئِنا در اوستا به معنی دین و آئین و یکی از ارواح

انسانی است که در پهلوی و فارسی دین گوئیم. دین همواره به معنی کیش و آئین نیست بلکه غالباً به معنی وجدان وحسِ روحانی وایزدی انسان است؛ و در خود گاتها بسا به این معنی استعال گردیده. این نیروی ایزدی مستقل از جسم فناپذیر است و آنرا آغاز و انجامی نیست. این قوه را آفریدگار در باطن انسان به ودیعه گذاشت تا هماره او را از نیکی وبدی عملش آگاه سازد. اثر عمل این قوه منوط به این است که انسان به این آواز باطنی گوش فرا دهد و تمجید و توبیخ آن را بشنود. اگر انسان آواز دین یا وجدان را نشنید و مرتکب به جرمی گردید از آن گناه، دامن قدسی این قوهٔ ایزدی آلوده و ناپاک نگردد مگر آنکه از معصیت و جرم افسرده و اندوهگین گشته به آسمان عروج می‌کند. از مرگ و زوال نیز خللی به جنبهٔ جاودانی آن نمی‌رسد. پس از درگذشتنِ انسان، دین را در جهانِ دیگر، به روان او نفوذ و تسلطی است. در سر پل چینود*، دین به صورت دوشیزهٔ زیبا و درخشانی به روان پاک و پارسا رو کند و بدو گوید: «اندیشه و گفتار و کردار نیک تو مرا بیافرید. منم پیکر اعمال نیک تو. منم صورت خداپرستی و پرهیزکاری تو.» همچنین به روان گنهکار به صورت پتیاره و زشتی درآمده (عفریت) اعمالِ ناصوابِ او را از هیکل منفور و ناموزون خویش در پیش چشم او مجسم می‌سازد. دئنا ایزد دین و وجدان هم گفته شده است. اکثر آن را به معنی نیروی آگاه کننده یا هشداردهنده نوشته‌اند. در خلاصهٔ ستایش دین می‌خوانیم:

«ستایم دادار هرمزد مهربان نیکی کردار، که آفرید تو دینِ نیکِ راه نمودار به بهترین هستی را. و او به تو داد بینائی، فرزانگی و شناسائی روان مینو گروشی. نگهداری تن از روی داد. بیگمانی به دادار اورمزد، مُزد کرفه، پاد افراه بزه، بودن رستاخیز تن پسین و شگفتی چینوت‌پل و خوشی و شادی و آسانی بهترین هستی. چون مردم در گیتی ایزدان را گرامی دارند و ستایند، راستی و دین و پیمان اندر جهان به راه دین مزدیسنان رواج یابد. چون مردم دانا و هنرمند وراد و نیک‌اندیش و نیک‌گزین و نیک گفتار و نیک کردار باشند و معتقد به دین به. سپاس دارم از دادار هرمزد مهربان آمرزیدار که استوان هستم به دین به ویژه، دریافتهٔ خرد ذاتی و اکتسابی، نیروی آگاهی به دین را، و خواهم به نگهداری تن و روانم که در گیتی تنم سرشار و پر رامش و در مینو روانم پارسا و به گاهِ برتـر انـدر گرزمان روشن بُواد به کام بایستهٔ دادار اورمزد.»

در سیروزهٔ کوچک و بزرگ نیز آمده «دادار هرمزد داد اشورا می‌ستایم، دین نیک مزدیسنان را می‌ستایم. ای راستی اینکه هر روش فراروَن اندر دین پیداست.»

دَئِنا وَرِزَ

از نام‌آوران و پارسایانی که در جدول اسامی یشت سیزدهم نامش آمده و فروشی اش ستوده شده.

دَئِوَ، دیو

پیش از ظهور اشوزرتشت لفظ دیو به پروردگاران قدیم آریائیِ مشترک بین اجدادِ مردم ایران و هند اطلاق می‌شد؛ چنانکه در مذاهب هندی هنوز لفظِ سانسکریتِ دِوا به معنی پروردگار و خداست، اما پس از جدائی ایرانیان از هندوان، پروردگاران مشترک قدیم یعنی دیوها که مورد پرستش هندوان بودند نزد ایرانیان گمراه‌کنندگان و شیاطین خوانده شدند. چنانکه در آئین مزدیسنا کلاً به مردم بدمنش هم اطلاق می‌شود. در بعضی افسانه‌ها مازندران سرزمین دیوها شناخته شده است. بعضی معتقدند که دیوها ملتهای غیرآریائی بوده‌اند: تو مر مردمِ دیو را بد شناس/کسی کو ندارد به یزدان سپاس. داستان دیو سپید معروف است. جنگ کیکاوس با دیوان مازندران به احتمال قوی از افسانه‌های راجع به هوشنگ اقتباس شده است که بیش از همه بر دیوان مازندران چیرگی یافت. احتمالاً منظور از این دیوها آدمیان قوی هیکل و شجاعی بوده‌اند که در

ایام قدیم در مازندران اقامت داشته‌اند و یا هر چند بار یکبار از ممالک مجاور دریای خزر به آن ناحیه می‌تاخته‌اند. و اینکه دیوان را با شاخ و دم نوشته‌اند و تصویر می‌کنند ظاهراً بدین سبب بوده است که مردم تبرستان اغلب پوستین‌پوش بوده‌اند، و بنا به شاهنامه، از عهد قدیم، پوستِ سگ و گرگ و ببر و غیره می‌پوشیده‌اند: سگسار، گرگسار و غیره. رستم نیز پوست ببر می‌پوشیده که به ببربیان شهرت دارد.

دَئوِتبیش

در بند ۹۸ از یشت سیزدهم، ابتدا از سه پسر زرتشت: ایسَت واستر°، اوروتت‌نر° و هورچیثر° سخن رفته و فروشی‌شان ستوده شده است. پس از آن از سه تن دیگر یاد شده به نامهای دَئوِتبیش، ثری‌میث‌وَنْت پسر سپنتام، و داونگهَ پسر زَئیریتْ. این سه نیز بایستی از خاندان و منسوبان نزدیک زرتشت باشند؛ چنانکه دومی با نام خانوادگی زرتشت مذکور شده است.

دَئوُداتَ

یعنی دیو داده، دیو آفریده، در یسنا و وندیداد° به عنوان صفت همراه برخی عادات زشت یاد شده، مانند «آزدئودات» یعنی آزِ دیو آفریده.

دَئوَیَسْنَ، دَئوَیَزْ

چنان که در بند ٦ سروش یشت و بند ٤٥ بهرام یشت آمده به معنی ستایندهٔ دیو یا پروردگاران آریائی قبل از زرتشت است. ر. ک. دیویسنا.

دَئیتیک

در اوستا، جانوران به چند طبقه تقسیم شده‌اند مانند جانور آبی، خزنده، اهلی، چرنده، وحشی و غیره که دئتیک وحشی یا دد را گویند.

دَئینگـهوپَـئیتی

در پهلوی دَه پت یا دهَیوپت، و به معنی شهریار و مرزبان ایالت است. دئینگهو یا دنگهو در اوستائی و دهیو در پهلوی به معنی ایالت است. ر.ک. دخیو.

دَئی وی

به موجب وندیداد، در شمار دیوان و عناصر شر بوده و دیو نیرنگ و فریب است.

دبستان المذاهب

کتاب آشفتهٔ دبستان المذاهب، گرد آوردهٔ محسن فانی (۱۰۸۲هـ) یا موبدشاه° یا ملا موبد یا میر ذوالفقار علی؟ در شرح عقاید پیروان ادیان و فرق گوناگون زمان خود بوده مطالبی دربارهٔ مذاهب هند و پارسیان دارد. در بابِ هویتِ اصلی مؤلف کتاب غالباً بحث است. مؤلف به موجب قرائن شاعری بوده است هندی که موبد تخلص می‌کرده و او را موبدشاه یا ملاموبد خوانده‌اند و برخی گمان کرده‌اند او همان ملامحسن کشمیری شاعر متخلص به فانی بوده است.

دبیره

خط. ر. ک. دین دبیره.

دئوش، ددوش

ر. ک. دی.

دَخْشْتَ

ر. ک. دشتان.

دَخْمَ

دخمه. واژهٔ دخمه که در اوستا و پهلوی دخمک گویند به معنی داغگاه است یعنی محلی که مردگان را می‌سوزانند. ریشهٔ این کلمه دَگ به معنی سوزانیدن است و کلمهٔ داغ از همین ماده است. ایرانیان آریائی موقعی که با هندوان زندگی مشترک داشتند مردگان خود را می‌سوزاندند کما اینکه هنوز هم هندوان چنین می‌کنند و خاکسترش را به آب می‌دهند. از وندیداد نیز برمی‌آید که برخی در قدیم جسد مردگان را می‌سوزانیده‌اند زیرا در آن از جرم سوختن جسد در آتش سخن رفته است و تکلیف دینداری که خود دیده مرده‌ای را در آتش می‌سوزانند معین شده است. فردوسی هم در

شاهنامه به این عادت قدیم اشاره کرده گوید: همی هر کسی هر سو آتش فروخت/یکی خسته بست و یکی کشته سوخت. مسلم است که این عادت بسیار قدیم بوده است. هردوت نیز اشاره می‌کند نزد ایرانیان سدهٔ پنجم پیش از میلاد سوختن لاشه گناه بوده است.

سردابهٔ مردگان و تابوت را هم گاهی دخمه گویند. در فرهنگها به غارها و سوراخهای تنگ و تاریک نیز دخمه گفته شده. در شهرهای یزد و کرمان و روستاهای آنها و کوه بی‌بی‌شهربانوی شهر ری هنوز بقایای دخمه‌هائی دیده می‌شود که قبلاً بنا بر عرف و سنت درگذشتگان را بدانجا می‌سپردند. جاکسن می‌نویسد در تپه‌های مغرب شهر یزد دو دخمه وجود دارد که یکی قدیمی به نام دخمهٔ جمشید است و دیگری ساختمانش جدیدتر است که به همت مانکجی هاتریا ساخته شده است.

جاکسن به نقل از ماسترِ خدابخش بهرام‌رئیس، اطلاعات خود را دربارهٔ دخمه چنین می‌نویسد: دخمه تن به تن. آرامگاههائی بوده که پادشاهان و توانگران و بزرگان برای خود می‌ساختند و آنها را دخمه‌های شخصی نیز می‌نامند (مانند آرامگاههای اختصاصی امروز).

دخمهٔ لشکری. دخمه‌های بزرگ، مانند دخمه‌های موجود، خاص نهادن اجساد کسانی بود که در جنگ به هلاکت می‌رسیدند. و چون بعد از ساسانیان نمی‌توانستند مانند گذشته دخمه‌های شخصی داشته باشند به همان دخمه‌های عمومی اکتفا می‌شد.

دخمه‌های دیگر. جاکسن در سفرنامه‌اش از دخمه‌های دیگری در جادهٔ ابرقو نام می‌برد و اشاره به جایگاهی خرابه می‌نماید به نام دخمهٔ داراب که در اصل قلعه‌ای متروک است. او از آثار ویران دیگری هم به نام دخمهٔ گبران نام می‌برد که از این قبیل دخمه‌ها یا بقایای آنها در ایران زیاد است.

جمشید سروشیان در «فرهنگ بهدینان» از دخمهٔ نزدیکِ گبرمحلهٔ سابق کرمان به نام ساردینو یاد می‌نماید که بنا به روایت محل دفن دسته جمعی زرتشتیان در زمان هجوم افاغنه است.

دخیو

دَخیو یا دَخیوَ واژهٔ اوستائی به معنی کشور و ایالت است و همچنین ایزدی که نگهبان ایالت است و از یاران و همکاران ازیرین* شمرده می‌شود. در فرس هخامنشی و پهلوی به دهیو بدل شده و واژه دِه از آن ریشه است. در زمان هخامنشیان در سر هر دهیو یک مرزبان (خَشتَرپاون* یا ساتراپ) گماشته بودند. دنگهو و دئینگهو در اوستائی، همان دخیو به معنی کشور است.

دَخیوم

ایزد نگهبان ایالت، از همکاران اوزئیرین*. ر. ک. دخیو.

دراتَ

از نام‌آوران و پارسایانی است که نامش در فروردین‌یشت آمده و فروشی‌اش ستوده شده است. جز این از وی نام و نشانی نداریم.

دراجه

دراجه به معنی دراز است که بیشتر با زروان* (زمان) آمده و یعنی زمان دراز.

دَرآمارکار

رئیس محاسبات دربار در زمان ساسانیان.

درانْدرزبذ

مستشار دربار در زمان ساسانیان.

دراویدی

بومیان دیرین هند پیش از ورود آریاییان که زبانِ ویژهٔ خود داشتند و عده‌ای هنوز به زبان دراویدی سخن می‌گویند

درآیان

سخن گویان. از مصدر درآییدن به معنی گفتن و آواز

کردن، در آئین مزدیسنا سخن گفتن در موقع غذا خوردن گناه بوده است. در صد درنثر، دَرِ ۲۱ چنین آمده است: در دین پیداست که درآیان خوردن گناه است. هرکسی که در زمان خوردن می‌درآید همچنانست که مینوان یزدان را می زند و می آزارد. در پهلوی این واژه از مصدر درآئیتَن به معنی صحبت کردن آمده است.

درَئوشیشْوَنْت

نام کوهی است. در بند ٤ زامیاد یشت با ده کوه دیگر یاد شده است ولی محلش شناخته نشده است.

دَرُجا، دارِجا

نام رودی است که به موجب بندهش سرور رودخانه‌ها بوده است. در ایران‌ویج* جریان‌داشته و خانه پوروشسب* پدر زرتشت کنار آن بوده است. در وندیداد*، هنگامی که سخن از پیکار زرتشت و دیوان به میان است، دوبار از این رود یاد شده که خانهٔ پوروشسب کنار آن واقع بوده و زرتشت در همانجا بر دیوان فایق می آید.

درخت آسوریک

منظومه‌ای است به زبان پهلوی متضمن مناظره میان بز و درخت خرما بر سر رجحان هر یک بر دیگری.

درستبذ

پزشکان درباری در زمان ساسانیان.

درستبذ گابریل

رئیس پزشکان خسروپرویز که مسیحی یعقوبی مذهب و بسیار مورد توجه بود. در اثر معالجات او، شیرین همسر خسرو دارای فرزندی به نام مردانشاه گردید.

دَرِشینیکَ

این نام در بند ۳۰ درواسپ‌یشت* آمده است، و او یکی از دیویسنان و دشمنِ مزدیسنان است. معنی لفظی این واژه عبارت است از: کسی که گستاخانه حمله برد. و کی‌گشتاسبِ بلند همت دراین یشت از ایزد گوش و ایزد ارت می‌خواهد که بر دشمنانش از قبیلهٔ خیون از جمله درشینیک غلبه کند. و ایزدان نیز وی را یاری کرده کامیار می سازند.

دَرِغَ

دَرِغ یعنی دیر و درنگ و اغلب با واژه زروان* که در اوستا به معنی زمان است آمده، مجموعاً به معنی زمانی بلند و دراز.

دَرِغوخواذاتَ

به معنی درنگ خدای و بازروان* آمده که می‌توان آن را جاودانی و همیشه پایدار ترجمه کرد. کراراً در اوستا دَرِغو بازو و دَرِغو انگشت آمده و از آن، بازوان کشیده و انگشتهای بلند و باریک و زیبا اراده شده است. از صفت دَرِغوگَو یعنی درازدست، که برای دیو خواب سنگین (بوشیاست) آورده شده، چیردست اراده گردیده است.

درِگْـوَنْت، درْوَنْت

درگونت در گاتها و درونت در قسمتهای دیگر اوستا به معنی دروغ‌پرست و مشرک و خبیث در ادبیات زرتشتی باقی مانده است. در دین زرتشتی شقیترین در میان مردمان کسی است که به صفتِ زشت درگونت یعنی دروغگو متصف باشد. آن که از «اشا» روی بگرداند و به کیش دروغین گرود دِرگونَت یعنی پیرو دروغ نامیده می شود. ارجاسب در اوستا چنانکه در «یادگار زریران» قید شده از قبیلهٔ خیون توران است که به صفت درونت و درگونت یعنی دروغ‌پرست و مثیریه یعنی فریفتار و نابکار متصف شده‌اند.

درَنگینَ

یا زرنگیانا (زرنج) همان سیستان* است.

درْوآسپا

از دو واژه مرکب است: درو + اسپ. جزء اول در اوستا درو به معنی سالم و تندرست و سلامتی و

تندرستی می باشد. و همین واژه است که امروز در فارسی درست گوئیم. و جزء دوم هم که به معنی اسب است، در اینجا به معنی مطلق ستور است؛ که مجموعاً می شود ایزد حامی و سالم نگهدارندهٔ چار پایان خرد و بزرگ. خصایل منسوب به درواسپا را می توان از آنچه در آغاز اولین بند از گئوش* یشت آمده به خوبی دریافت: «ما می‌ستائیم درواسپای نیرومندِ مزدا آفریدهٔ مقدس را. آن را که نگاهبان سلامت چار پایان خرد است. آن را که نگاهبان سلامت چار پایان بزرگ است...»

دُرواسپ یشت

گوش یشت. یشت نهم موسوم است به دْرُوَسْپا که در فارسی گوش گویند (گئوش*) و با گوش عضوشنوائی فرق دارد. این گئوش ایزد نگهبان چار پایان است. در گوش یشت یا درواسپ یشت، هفت تن از نامداران از ایزد مذکور برای غلبه کردن به هماوردان خویش، یا برای توفیق به امری، یاری درخواست می‌کنند. این نامداران عبارتند از: هوشنگ، جمشید، فریدون، هوم، کیخسرو، زرتشت، کی‌گشتاسب.

درُوج

دروغ، دیو نادرستی، و از آن دیوی ماده که نمایندهٔ نادرستی است اراده شده است.

دَروجو نَمان

مقر اهریمن که خان و مان دروغ نامیده می شود و (دروج*، دروغ، نمان*، خانه) در فضای تیرگی بی پایان (اَنغْرَتِمَنگَه*) است. در آنجاست نیز دُژانگه، یعنی جهان زشت که در فارسی دوزخ گفته می شود.

دَرون، دَرَئونَ

نان مخصوصی که هنگام اجرای مراسم مذهبی زرتشتیان سر سفره گذارده شود. در سابق، در آئین مهری چهار الی شش قرص نان سر سفره می‌گذارده‌اند. و همین رسم ازمهر به دین مسیح هم انتقال یافته است. در هنگام جشن فروردگان نیز نانِ درون حاضر می نمایند.

پنج هات، از هات ۳ تا ۸، مجموعاً درون نامیده شده است. واژهٔ پهلوی درون که در اوستا درئون یا دَرَاُنَه گفته شده عبارت از نانِ کوچک سفید گرد بدون خمیر مایه (پتیر) است که به ایزد سروش نذر می شود. این نان مقدس فقط علامت و اشاره‌ای است از برای هرگونه میزد*؛ و میزد کلیهٔ نذورات و خیرات غیرمایع مثل نان و میوه و گوشت است. درون یشتن، از جمله مراسمی است که در آن از همین نانها برای امشاسپندان یا ایزدان و فروهرهای درگذشتگان خیرات می شود. عدد این نانها در سروش باژ شش و از برای ایزدان دیگر چهار مقرر شده است. ارداویراف*، هنگامی که آماده شد تا به جهان زبرین و زیرین سفر کند، و از آن جهان اخباری بیاورد، مراسم درون یشت به جا آورد: «به گاه و بستر بنشست و درون یشت و روانیان یاد کرد وخورش خورد.» به موجب زرتشت‌نامهٔ زراتشت بهرام پژدو: زراتشت فرمود یشتن درون/چو شد سوی برهانِ دین رهنمون/نهادند بر آن درون چار چیز/می و بوی و شیر و یکی نار نیز/چو یشتش مرآن را به وستا و زند/زراتشت پیغمبر ارجمند.

به موجب «سد در نثر» و «سد در بندهش» و روایات داراب هرمزدیار: چـون درروزگار پیشین کسی به سفری خواستندی شدن که کمتر از ۱۲ فرسنگ بودی، این یک درون به یشتندی تا اندر آن سفر رنجی نرسد و کارها بر مراد بودی و شغلها گشاده شدی، و بر همه کس فریضه است که چون به سفری خواهند شدن این درون یشتن. تا آن کس به سفر باشد، هر بهرام روز (بیستم هر ماه) این درون بفرمایند یشتن، تا آن کس به سلامت به خانه رسد، خَشنومْن [نماز و نیایش] این است: «اَهَه هو تاشتِه» هیربد خودش آن را می داند. چون کسی از دنیا بشود، در آن سه روز جهد باید کردن تا پیوسته یشت سروش می‌کنند و آتش می افروزند و اوستا

می‌خوانند، چه روان، سه روز درین دنیا می‌باشد. شب چهارم سه درون بباید یشتن، یکی به خشنومن [به خرسندی] رشن° و اشتاد° [نام دو ایزد] و یکی به خشنومن نای‌وه (ناوه) [وَیو° ایزد هوا] و یکی به خشنومنِ اردافروهر [فروهر یا روان پاک‌دینان] و جامه و چیزی اشوداد° برای درون یشتن (پارچه و لباس و چیزهائی دیگر که صبح روز چهارم وفات، برای آرامش روان متوفا نیاز می‌کنند).

دُروَند

پیرو کیش دروغین، دروغزن. ر. ک. درگونت.

دروندان هزاره

بنا به‌سنت دوره پیش از پایان دنیا و هنگام تاخت و تاز اهریمن و دیوان است. در این دوره فساد و ویرانی بر سراسر جهان حکمفرماست و اهریمن و یارانش پیروز می‌شوند ولی ناگهان در امید گشوده می‌شود و آخرین هوشیدر°، به نام سوشیانت° (موعود زرتشتی) با کمک بهرام ورجاوند اهریمن و دیوان را نابود می‌سازد.

دروندی

ناپاکی، بدکاری، بیدینی.

دری

به معنی منسوب به دربار: زبان فارسی دری قدیم از شُعَب زبانهای ایرانی بود که در زمان ساسانیان به موازات پهلوی رایج بود. و نیز زبانی دنبالهٔ دری قدیم از خراسان به سوی نواحی دیگر سرایت کرد و پس از ساسانیان زبان رسمی ومتداول ایران گردید. گویندگان و نویسندگان ایرانی پس از ساسانیان بدین زبان سخن گفته و نوشته‌اند و اکنون نیز زبان رسمی ایران است. زرتشتیان لهجه و گویش داخلی خود را دری گویند که بنا به نوشتهٔ پورداود باید بهدینی گفته شود نه دری؛ ولی شاید این اطلاق دری به واسطهٔ آن است که بین خود زرتشتیان گفتگو می‌شود.

دریاچهٔ خوارزم

یا خیوه، که در اوستا از آن یاد شده است، بحیرهٔ خوارزم° یا آرال است که رودهای آمودریا و سیردریا بدان می‌ریزند. این دریاچه چون وارداتش کمتر است به تدریج از وسعتش کاسته می‌شود.

دریا شور

نام دیگر چیچست° یا دریاچه ارومیه° است.

دریگ‌بذ

ریاست امور دربار.

دری‌وی

یکی از دیوان و از جمله نیروهای شر است. وی، دیو دریوزگی و گدائی است. در ویدیودات° (وندیداد) و برخی از نامه‌های پهلوی از وی یاد شده است.

دز، دژ

ر. ک. دئژ.

دُژ، دُش

به معنی بد و زشت است چنانکه در واژه‌های دُژخیم (بدسرشت) و دُشتیاد (غیبت) و دُشنام (ناسزا) و دُشمن (بدخواه و بداندیش) دیده می‌شود.

دژانگهٔ

یعنی جهان زشت، و دوزخ را گویند.

دژ بهمن

دژ بهمن در بالای کوه بلندی نزدیک اردبیل بوده که به نظر بعضی همان‌سبلان‌باشد. قبل از آنکه کیخسرو آن را تصرف کند مقر دیوان و اهریمنان بوده. بین فریبرز و کیخسرو قرار شد هر کدام آن دژ را تسخیر کند به تخت نشیند؛ که کیخسرو کامیاب گشت و به سلطنت رسید و به جای دژ دیوان آتشکده‌ای بنیاد نهاد. آن را روئین‌دز نیز گویند.

دژ سفید

ر. ک. سپنتودات.

دُژمَتَ، دُژوختَ، دُژوَرِشتَ

از برای دوزخ سه طبقه قائل شده‌اند. روانِ گناهکار پس از رسیدن به سر پل چینوت (صراط) در گامِ اول به دژمت (اندیشهٔ بد)، در گام دوم به دژوخت (گفتار بد) و در گام سوم به دژورشت (کردار بد) داخل شود. و از این مهلکه گذشته به فضای تیرگی بی‌پایان اَنَغرَتِمَنگَه* درآید. مقابل آن هومت* و هوخت* و هوورشت* است.

دژ نبشت

یا دژ نوشت، قلعه نوشته‌ها و اسناد. جای نگهداری نوشته‌ها در استخر فارس که اسناد مهم دولتی و نسخه‌ای از اوستای بزرگ در آنجا نگهداری می‌شده است. ابن بلخی در فارسنامه گوید: «و به اصطخر پارس کوهی است کوه نقشت (معرب نپشت). گویند که همهٔ صورتها و کنده‌گریها از سنگ خارا کرده‌اند و آثار عجیب اندر آن نموده. و این کتاب زند و پازند آنجا نهاده بود.» بعضی پژوهندگان دژ نبشت را قلعه‌ای در کوه نقش رستم* و برخی آن را همان «کعبه زرتشت»* دانند.

دژ هوخت کنگ

دژهوخت یا دژهخت به معنی بدگفته، گفتار بد، و دژهوخت کنگ به معنی کنگ نفرین کرده است. نُولدکه به نقل از فهرست وُلف آن را بیت‌المقدس و اورشلیم داند.

کنون سلم را رای جنگ آمدست/ که یادش ز دژهوخت کنگ آمدست/ به دژهوخت کنک آمد از راه شام/ که خوانیش بیت‌المقدس به نام. عکس «کنگ‌دژ»* که آن را در بخارا دانسته‌اند و بهشت کنگ نیز گفته‌اند.

دساتیر

کتابی است که در عصر صفویه توسط پیروان آذر کیوان* تألیف شده و شامل کتابهای نامهٔ شت مهاباد، نامه شت‌جی افرام و ۱٤ نامه دیگر است. این کتابها به زبانی خاص و مجعول تألیف شده و ترجمهٔ فارسی آنها نیز همراهشان است که مؤلف این ترجمه را به ساسان پنجم نسبت داده است.

در این کتاب عقاید فرقهٔ آذرکیوان مندرج است و بسیاری از لغات آن مجعول و ساختهٔ مؤلف و همگامان اوســت که به فرهنگها و کتب دیگر و حتی به زبان متداول فارسی وارد شده است. آذرکیوان از مردم شیراز بود که در زمان صفویه (قرن ۱۱هـ) با گروهی از مریدان خود به هندوستان شتافت (۱۰۲۷هـ) و مؤسس فرقه‌ای مذهبی شد که ترکیبی است از ادیان زرتشتی، اسلام، برهمنی-مسیحی. به هر حال دساتیر را کتابی ساختگی و جعلی می‌دانند.

دستور

دستور در پهلوی دَستوور (دستوبَر) از واژهٔ داستوا به معنی قاعده و قانون و طرز و آئین و مصدر بَر (بردن) درآمیخته است. دستور به همـان معنـی وزیــر، یعنی داوری کننده یا فتوی دهنده است. دستور یکی از پایه‌وران داتِستان* است.

در پهلوی، چنانکه در فارسی، بزرگترین اندرزبد یا نخستین وزیر است: صیدکنان مرکب نوشیروان/دور شد از کوکبهٔ خسروان/مونس خسرو شده دستور و بس/خسرو و دستور دگر هیچکس (نظامی). همچنین دستور بزرگترین پایهٔ پیشوائی دینی است. دستورانِ دستور مانند موبدانِ موبد در سر دستوران جای داشت. در عُرفِ زرتشتیان امروزی نیز لفظ دستور به طور اعم در مورد همهٔ افراد روحانی زرتشتی به کار می‌رود.

دستور زبان ایران باستان، دستور زبان پارسیان

از جمله کتابها و رساله‌هائی هستند که اشپیگل* (۱۹۰۵-۱۸۲۰) ایران‌شناس و خاورشناس آلمانی ضمن کتابهای دیگری نوشته و منتشر نموده است.

دستی زبان زند

کتابی است که یوستی* (۱۹۰۷-۱۸۳۷م) زبان‌شناس و خاورشناس آلمانی در ۱۸٦٤م نوشت.

دُشتان

حیض، خون حیض، حائض. در آئین مزدیسنی برای زن دشتان مقررات خاصی وجود داشته از جمله آنکه در سه روز اول نباید به آب و آتش نزدیک شود و اگر پرهیز نکنند پادافراه سخت بدیشان رسد.

دُغدویه

همسر پوروشسب و مادر زرتشت می‌باشد. و دغدویه یعنی دختر، دوشیزه.

دقیقی

ابومنصور محمد بن احمد از شاعران عهد سامانی، مقتول در حدود (۳٦۹-۳٦۷هـ) و دومین گوینده‌ای است که به نظم شاهنامه دست زد. گویا بر دین زردشتی بود و مهمترین اثرش گشتاسب‌نامه قسمتی از شاهنامه است در شرح سلطنت گشتاسب و ظهور زرتشت و جنگ دینی میان گشتاسب و ارجاسب. شعر او روان بوده و فردوسی او را به گشادگیِ زبان و سخن گفتنِ خوب و روانیِ طبع وصف می‌کند.

دلو

یازدهمین برج از بروج ۱۲ گانه است که بین برج جدی و برج حوت قرار دارد. صورت فلکی آن شبیه شخصی است که ظرفی دلو مانند را سرازیر در دست دارد. برج دلو مطابق ماه بهمن است.

دِمانَ

به معنی خانه است که در فارسی مان گوئیم و غالباً با کلمهٔ خان مرادف آورند (خان و مان).

دماوند

دنباوند. کوه بزرگ ایران از سلسله جبال البرز است در شمال شرقی تهران. و قلهٔ آن بلندترین قله ایران است و ۵٦۷۱ متر ارتفاع دارد. به مناسبت ذکر وقایعی در ادبیات مزدیسنا، مانند تیرانداختن آرش یا گرفتن و حبس کردن ضحاک در آن و پناهگاه بودن دیوان، مشهور است. دماوند، ترکیب دم (دمه، بخار) + اوند= وند (پسوند دارائی) است به معنی دارای دود و بخار؛ که به مناسب آتشفشانی بودن آن است. در افسانه های ملیِ ایران، دماوند و رشته البرز عموماً صحنهٔ وقایعی چند است. حتی امروز هم مردم مازندران بعضی مواضع را به‌عنوان صحنه های کارهای شگفت‌انگیز قهرمانان باستانی (جمشید، فریدون، سام، زال، رستم، کیکاوس، دهاک، افراسیاب و غیره) که فردوسی در شاهنامه آورده است، ذکر می‌کنند. البرز مسکن سیمرغ و دماوند محلِ زندان ضَحّاک است. فریدون ضحاک را در غاری در قلهٔ دماوند محبوس کرد؛ و به قول عامهٔ اهل محلِ هنوز هم در آنجا محبوس است و صداهای خفه‌ای را که متناوباً از داخل کوه شنیده می‌شود ناله های او می‌دانند؛ که البته خواص آتشفشانی دماوند منشاء این افسانه ها بوده است. روایت دیگری هست که سلیمان دیوی را در اینجا به بند کرد.

دمُرگان **J.J. De Morgan**

ژاک (ژان ماری) (۱۹۲٤-۱۸۵۷م) باستان‌شناس فرانسوی که در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه در رأس هیئتی به ایران آمد و کتبی هم دربارهٔ مشرق‌زمین در ماقبل تاریخ در سه جلد منتشر کرد. او در دسامبر ۱۹۰۱م در شوش کاوش کرد و ستونِ قوانین مشهور هامورابی را که ۲۸۲ قانون (داد) دربر دارد، از دل خاکهای خوزستان (شوش) بدر آورد و به پاریس فرستاد که اکنون در موزهٔ لوور است و کُپی آن در ۱۳۳۲ خ به ایران رسیده و در موزهٔ تهران است.

هامورابی خود را دادگستر خوانده و بنیان‌گذار داد درگیتی دانسته است، اما از داد به دور است که ستونی که بیش از سه هزارسال در خوزستان بوده به آسانی رهسپار فرانسه شد. بلندی این ستون ۲/۲۵ و قطر

بالای آن ۱/٦٥ و قطر پائین آن ۱/۹ متر می باشد.

دِمُکریتوس

پلینیوس بزرگ، دانشمند رومی سدهٔ اول می نویسد: «عده‌ای از فلاسفهٔ قدیم مانند فیثاغورس، دِمُکریتوس و اِمْپِدُکلِسْ و افلاطون از برای آئین مغ سفر دور کردند.» دمکریتوس فیلسوف معروف یونانی است که در میان سنوات ٤٦٠-٤٧٠ پیش از مسیح تولد یافت. و این به واسطهٔ شهرت دین زرتشتی در آن زمان بوده که فلاسفهٔ یونان برای آگاهی از تعلیمات مزدیسنی به ایران می آمده اند.

دمندان

دوزخ، آتش.

دمه

سرما و برف و باد درهم آمیخته، در پهلوی این واژه دمک و صورت اوستائی آن زرمک به کار رفته است.

دمیده

از مصدر دمیدن یعنی فریاد کننده.

دُتیکا

تختگاهی که خارج از آتشکده و نیایشگاه می ساختند تا هر وقت شاه بدانجا می رفت روی آن می نشست. و از زر بود. پیروز، نیای انوشیروان نیز که برای نیایش و دعا به جهت رفع خشکسالی رفته بود، پس از پایان نیایش بر آن نشست.

دَنگْـهوسروتَ

از شمار نام‌آوران و پارسایانی است که نامش در یشت سیزدهم آمده و فروشی اش ستوده شده است.

دَنْگْـهوفراذَ

در جدول اسامی یشت سیزدهم، در شمار پارسایان و نام‌آوران و فروشی اش ستوده شده است.

دوازده رخ

جنگی بین ایرانیان و تورانیان که در اثنای آن پیرانِ ویسه کشته شد.

دوازده هماست

انجام مراسمی برای زنان است که گناهان آنها پاک شود. در روایات و صد در آمده: «اینکه بر همه زنان فریضه دوازده هماستِ ایام فرمودن، چه گناهیکه در دشتان و در دیگر وقتها جسته بود جمله پاک شود.» در وندیداد آمده: «کسی که او دوازده هماست ایام، یشته بود گناهها از او پاک شود و مردم پاک و اویژه شود.» صادق هدایت در زند و هومن یسن در معنی ۱۲ هماست گوید: «نام دعائی است که ٢٦٤ روز به افتخار ۲۲ فرشته می خوانده‌اند هر فرشته به نوبه خود ۱۲ روز پی در پی نیایش می شود».

دوباشروُجِد

نام شانزدهمین نسک اوستای زمان ساسانیان که دارای هجده کرده بود.

دوباش

سهرابجی اِدِلجی دوباش از پارسیان دانشمند است که در ۱۹۰٦م کتاب مقدسات زرتشتی را در بمبئی منتشر کرده است.

دوراستروتَ

از جمله پارسایان و نام‌آورانی است که در جدول اسامی یشت سیزدهم فروشی اش ستوده شده و پسر بِرِزَوَنْت معرفی شده است.

دوراشروب

سخنچین و کینه‌وری که از زرتشت نزد پدرش بدگوئی کرده و او را نگران ساخته بود. دوراسروب یکی از کرپانها* بود که اعمالش بی نتیجه ماند.

دورَاکَیْتَ

یکی از دیویسنان و از دشمنان ایرانیان مزدیسنان می باشد. معنیِ لفظیِ آن چنین است: کسی که آرزوی دور و دراز دارد.

دَوْرامَئیشی
در جدول اسامی نام‌آوران و پارسایان مذکور در یشت سیزدهم نامش آمده و فروشی‌اش ستوده شده است.

دورئوش
صفتِ ایزد هوم، و به معنی دور دارندهٔ مرگ است. دُورئوش از دُورَ یعنی دور و اَئوشَ (اَئوشه، هوش) یعنی مرگ ترکیب شده (انوشه به معنای بی‌مرگ و جـاودان ان-ائوشه بوده: ان-علامت نفی- به علاوه ائوشه یعنی مرگ). ائوشه با اوش یا هوش به معنی زیرکی متفاوت است. در توضیح واژه دور ائـوشَ نوشته‌اند: «از روانِ مردمان مرگ [هوش] دور برد. روشن گفت بی‌مرگی [اهوشی] به هوم برد» (روشن نام یکی از مفسرین اوستاست).

دوروگ
در وندیداد از نوعی بیماری به‌نام دوروگ یاد شده که از چگونگی آن آگاهی در دست نیست.

دوزخ
جهنم. مقر و خانمان دروغ (دروجونَمان°)؛ یعنی جهان زشت (دُژانگه). در ارداویرافنامه شرح کیفرهای دوزخیِ بدکاران آمده است.

دوغدَر، دوغذَرْ
دختر. در گاتها دوغدر به معنی دخت یا دختر است مقابل پوثْرَ که در پهلوی پوس و پسر و پور گویند، به معنی فرزند و بچگان هم آمده است؛ خواه نر و خواه ماده.

دهارله C.De Harlez
اوسـتـاشـنـاس و خـاورشـنـاس بـلـژیـکـی (۱۸۳۲-۱۸۹۹م) و استاد زبانهای شرقی در دانشگاه لووَنْ. از آثار اوست: کتاب مقدس اوستا (پاریس ۱۸۸۱م)، ریشه‌هایی از دین زرتشتی، رسالهٔ پهلوی، رساله‌هایی در زبانهای سانسکریت و منچوری، آئینهای بودائی، برهمائی، ترسائی و غیره.

دهاک
ر. ک. اژی‌دهاک وضحاک.

ده دیو
نام ده دیو که با انسانند در کتابهای دینی با این ترتیب آمـده: غرور، نیاز، آز یا رشک، کاهلی، غصه، ورن° (شهوت)، خشم (ائشمه°)، بوشاسب° (خواب)، ناسپاسی وسخن‌چینی.

دهریه
فرقه‌ای که پیروان آن معتقدند دهر قدیم و واجب‌الوجود است. و او انسان را به هر صورت که بخواهد درآورد. آنان خدای متعال را که خالق هر دو طبیعت باشد، انکار کنند. ر. ک. زروان.

ده فرشته
ده ایزدی را گویند که با انسانند: راستی، پاکی، تندرستی، مهر، داد (عدل)، پیروزی، رادی، دانش، دین (وجدان)، بردباری.

دَهْمَ
در اوستا صفت است یعنی آزموده و از کار درآمده و در مسائل دینی آگاه و دانا. و نیز اسم مجرد است از برای تعیین کسی که نیک و پارسا و پاک و از آئین برخوردار است. این کلمه از ریشهٔ دَه به معنی آموزانیدن و یاد دادن می‌باشد و غالباً با آفریتی آمده دَهْمَ آفریتی به معنی آفرین و درودِ پارسا شده است. دهم آفریتی غالباً با داموئیش اوپَمَنَ یعنی نفرین نیکوکار و پارسا (که شخصیت یافته و فرشته‌ای دانسته شده) یکجا یاد گردیده است. بنابراین این دهماآفریتی ایزدی است نمایندهٔ آفرین و درود یک پارسا، در مقابلِ داموئیش اوپمن که ایزدی است نمایندهٔ نفرین یک مرد پارسا. در بندهشِ بزرگ، دهمان آفرین ایزدی تعریف شده که دعا را به هدف اجابت می‌رساند. واژهٔ دهم به معنی پارسا و نکوکار معمولاً در مقابل تَنُوپِرِثَ به

معنی گناهکار و بزهگر آمده است. هات ۶۰ یسنا به دهم آفریتی نامزد شده و معمولاً تندرستی نامیده می‌شود زیرا در آنجا به خاندان پاکدین و پارسا درود فرستاده می‌شود و از برایشان خوشی درخواست شده است. در نخستین بند هات ۶۱ چنین نامیده: دَهمَ ونگوهی آفریتی.

دهمان (آفرینگان)

به معنی دعای پاکان و نیکان است. این آفرینگان از یسنای ۶۰، بندهای ۲ و ۸ برداشته شده و این یسنا، در خودِ اوستا، در فقرهٔ یک از یسنای ۶۱، دهمَ آفریتی نامیده شده است. برخی از دانشمندان این یسنا را تندرستی نامیده‌اند. آفرینگان دهمان، همان دعائی است که در روز چهارم و دهم و سی‌ام و سر سالِ درگذشت کسی خوانده می‌شود و ۱۳ کرده دارد. علاوه بر ترجمهٔ پهلوی آفرینگان دهمان رساله‌ای نیز به پهلوی موجود است که آن را آفرین دهمان* یا آفرین هفت امشاسپند* گویند.

دهمان (همازور)

نیایشی است که از یگانگی و همرنگی صحبت می‌نماید. در آن، پس از ستایشِ دادار اورمزد و نیایش امشاسپندان و دعا برای نیکان و سپاس از داده‌های پروردگار، به خان و مان‌ها و پاکان درود فرستاده شده و در پایان آمده که: «از زمرهٔ نیکان باشیم، دیر زیویم، درست زیویم تا زیویم کامروا باشیم. گیتی به کام تن ما باشد و مینو به کام روان ما. از نیکان باشیم، یگانه باشیم، با همهٔ پاکان متحد باشیم.»

همازور دهمان در سر سالِ درگذشتگان بعد از آفرینگان دهمان سروده می‌شود.

ده و دو برج

مقصود ۱۲ برج است که نام آنها چنین است: بره (حمل)، گاو (ثور)، دو پیکر (جوزا)، خرچنگ (سرطان)، شیر (اسد)، خوشه (سنبله)، ترازو (میزان)، کژدم (عقرب)، نیم اسب (قوس) کمان، بز (جدی)، دول (دلو)، ماهی (حوت).

دهیو

ر.ک. دخیو.

دی

دی، به معنی آفریدگار است و صفت است از برای اهورامزدا. دهمین ماه سال و نیز روز هشتم، پانزدهم و بیست و سوم هرماه به اسم آفریدگار دادار یعنی دَثوشو (دادار) که در فارسی دی‌گوئیم، نامزد گردیده. هر ماه شمسی به چهارربع، بدین شرح تقسیم می‌شده: ربع اولی هر ماه، از نخستین روز ماه که هرمزد نامزد گردیده آغاز و به روز هفتم ماه ختم می‌گردد. ربع دومی، از هشتم ماه (دی به آذر روز) شروع و به روز چهاردهم ماه ختم می‌گردد. ربع سومی، از پانزدهم ماه (دی به مهر روز) شروع و به روز بیست و سوم ماه ختم می‌گردد. ربع چهارمی، از بیست و چهارم ماه (دی به دین روز) آغاز و به روز سی ام ماه ختم می‌گردد.

نظر به این قسمت چهارگانه که در سر هر یک از آنها نام دادار قرارداده شده، برخی از خاورشناسان پنداشته‌اند که به این ترتیب ایرانیان نیز سی روز ماه خود را مانند اقوام سامی به چهار هفته تقسیم می‌کرده‌اند. ولی صحت این نظر به درستی مشخص نیست زیرا بنابه ترتیب مذکور، دو هفتهٔ اولی هریک دارای هفت روز و دو هفتهٔ دیگر هر یک دارای هشت روز است. ریشهٔ این کلمه دا* یعنی دادن است. و این صفت را در پهلوی داتار و درفارسی دادار گویند. دی در اوستا «دَتهوش» یا «دَذْوَه» به معنی آفریدگار و دادار و همیشه به عنوان صفت اهورامزدا آورده شده است. دی نام مَلَکی است که تدبیر امور و مصالح دی‌ماه و روز دی به مهر و دی به دین و دی به آذر متعلق به اوست. در روز دی از ماه دی فارسیان جشن سازند و عید کنند. برابر برخی روایات در روز دی به آذر صدقه می دهند و از بهر تندرستی خود و فرزندان دعا می‌کنند. در دی به مهر نیک است داد و دهش و نزد بزرگان رفتن. در دی به دین عید کنند، و به جهت

دفع شرِ شیاطین و از حق‌تعالی فرزند خواستن، دعا کنند.

در ستایش دادار و ستایش سیروز ماه و سیروزهٔ کوچک و بزرگ دیبهای سه گانهٔ ماه ستوده شده‌اند که از قطعات دلکش اوستاست و چون مفصل است از ذکر مشروح آن خودداری می‌کنیم و فقط خلاصهٔ مهمترین نکات آن را می آوریم: «ستایم دادار هرمزد به افزونی بخش. بزرگ دارم او را به همه شب و روز. از دادار هرمزد مهربان سپاس دارم که مرا آفرید. انسان آفرید. بینا و گویا آفرید و تندرستی ارزانی کرد. سپاس دارم از تو که آسمان، زمین، ستاره، ماه، خورشید، آب روان، جانوران، گیاهان آفریدی که همهٔ جهانیان هستی و زندگی را از آنهاست. فر و رامش و خواستهٔ بزرگی و دیگر نیکیها همه تو دادی. چون همسرم را بینم ــ زنِ پارسای خوش اندامِ نیک چهرِ بالابلندِ دلخواه ــ چون پسرم را بینم ــ به خرد، به دین، نیک روان، خوش گفتار ــ، چون خویشانِ نیکِ نیکوکار خویش را بینم، ستایم تو دادار جاودانی را؛ ازلی و ابدی را. ببخشا به من منشِ سرداران را. به من ده آسانی برای به انجام رسانیدنِ هر نیکی که من از تو آرزومندم. مرا به فراوونی اندر فزون دار، چه نیکی تو افزونی بخش و دیر پای است. مرا پناه و پشتیبان و امیدی نیست مگر به مهربانی و بخشندگی تو. ما را در هرچیز اعتماد به تو دادار نیک و نیرومند است. ستایم تو دادار نیک که مرا فراز آفریدی درست اندام و نیکوکار. و مرا به هرچیز اعتماد به تو است».

در سیروزهٔ کوچک نیز دادار هرمزد رایومند فرهمند و امشاسپندان ستوده شده و سه دی به گمان تن و روان و فروهر یاد شده و خیلی نامهای دیگر. و بالاخره ایزدانِ نیک و نیکوکار که همگی ستوده شده‌اند. روزهائی که با دی (دادار اورمزد) نامیده شده به احترامِ صاحبِ نامِ آن روز، تعطیل عمومی بوده؛ از اینرو می‌توان حدس زد که تعطیل هفتگی سامیها اقتباسی از آن است.

دیب، دیو

دیب جزیره‌ای است که در خلیج عمان، در جنوب شبه جزیرهٔ کاتیوار که مساحتش بیست میل مربع است. کشتی پارسیان که پس از چیرگی تازیان مهاجرت نمودند اول بار بدانجا وارد شد: زن و فرزند در کشتی نشاندند/به سوی هند کشتی تیز راندند/ چو کشتی سوی هند آمد یکایک/به دیب افتاد لنگروار بیشک/ در آن بودند بهدین نوزده سال/شده آخر منجم زد یکی فال (از قصهٔ سنجان*).

دیبهربذ

یا دیبهران مهیشت به رئیس طبقه دبیران ایران گفته می شده است.

دیتریش

آلبرت دیتریش کتابی دربارهٔ مهر و مهرشناسی و فرهنگ مهری در ۱۹۲۳ میلادی در لایپزیک برلن به چاپ رسانید.

دیگان

برابر رسم کهن، ایرانیان، چون نام روز و ماه برابر افتد، جشن گیرند. روز اول هر ماه به نام اورمزد یا دادار است. و روزهای هشتم و پانزدهم و بیست و سوم هر ماه نیز دی است که برای تمیز از یکدیگر نام هر روز را به نام روز بعد پیوند داده دی به آذر، دی به مهر و دی به دین گفته شده است. این روزها نیز به نام پروردگار و دادار است. چرا که دی یعنی آفریننده و یکی از نام‌ها و صفات خداوند است. به همین جهت ماه دی ماه خداوند باشد. روز اول از ماه دی به همین مناسبت و برای نعت خداوند جشن گرفته می شد و آن را خرم‌روز می نامیدند. و روزی بزرگ بود مشحون از آداب و مراسم دینی و غیردینی. زرتشتیان به ویژه پارسیان این روز را بسیار محترم شمرده و آن را دی دادار جشن می نامند. ابوریحان روز اول دی را خُره‌روز یا خوره‌روز نوشته است. و این را چون با بلند شدن روزها و تولد دوبارهٔ خورشید همراه است جشن خُره‌روز گفته اند. دراین روز، پادشاه با پوشیدن لباس سفید

بر زمین می‌نشست و بارعام می‌داد و مردم از هر رده که بودند می توانستند با او سخن بگویند. شاه می‌گفت «نه پادشاه را از رعیت گریزی است و نه رعیت را از پادشاه.» (هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند). این روز را جشن نودروز نیز گفته اند؛ از آن جهت که تا نوروز نود روز فاصله بوده است. خلف تبریزی در برهان قاطع می نویسد: «نیک است در دی به آذر صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان و دعا کردن. نیک است در دی به مهر صدقه دادن و نزد ملوک و بزرگان رفتن. در این روز فریدون از شیر باز شد. در دی به دین نیک است دعا کردن به جهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند خواستن.» در روز اول هر ماه نیز به نیایش اورمزد در آتشکده می‌پرداختند و اورمزد یشت می سروده اند.

دین

ر. ک. دئنا. روز بیست و چهارم هر ماه را نیز دین روز گویند. ر. ک. دی، دیگان.

دین آگاسی

آگاسیه همان آگاهی است و دین آگاسی همان کتاب معروف زبان پهلوی است که بندهش* گفته می شود. و لفظاً یعنی آگاهی از دین.

دینِ به، دینِ بهی

دین زرتشتی. زرتشتیان را بهدین گویند.

دین دبیره

یا دین دبیری خطی است که متون زرتشتی و اوستا و گاتها را با آن می نوشتند و لفظاً یعنی خط دین. حروف مصوت آن داخل الفبا می باشد و زمان اختراع آن روشن نیست. دین دبیره از راست به چپ نوشته می شود و معرب آن را دین ذفیره نوشته اند. خطوط دیگری هم مانند پهلوی و هام‌دبیره (معرب آن عام دبیره) و گَشتَک (معرب آن کستج) نیز در دورهٔ ساسانی معمول بود.

دینشاه ایرانی (سلیسیتر)

(۱۹۳۸-۱۸۸۱م). فرزند جی‌جی‌باهای پور بامس پور خداداد پور شهریارآقا. دانشمندِ حقوقدان زرتشتی و شخصیت برجستهٔ استان بمبئی و دانشمند اوستا، پارسی، انگلیسی، فرانسه و گجراتی و سایر زبانهای هندی است.

او از بنیانگذاران انجمنِ زرتشتیان ایرانی بمبئی است و تا آخر عمر ریاستِ آن را به عهده داشت (۱۲۸۷ی). برای ایجاد روابط بین ایران و پارسیان هند، با همکاری سران پارسی انجمن ایران‌لیگ را در بمبئی بنیاد نهاد (۱۲۹۱ی). فعالیتهای فرهنگی او از این قرار است: ۱. ترجمهٔ انگلیسی قصاید و غزلیات سعدی و حافظ برای دانشگاه بمبئی. ۲. ترجمهٔ کلیله و دمنهٔ بهرامشاهی به همراه یادداشتهای مربوطه، در سال ۱۲۸۸ی. ۳. ترجمهٔ منظوم منتخباتی از گاتها به انگلیسی به نام سرودهای رحمانیِ زرتشت که تاگور بر آن دیباچه‌ای بسیار عالی نوشت و در اروپا منتشر شد. ٤. ترجمه و نشر پوراندخت‌نامهٔ استاد پورداود به انگلیسی. ۵. اخلاق ایران باستان به پارسی. ٦. فلسفهٔ ایران باستان به پارسی. ۷. ترجمهٔ دیوان عارف به انگلیسی. ۸. سخنوران معاصر با ترجمه به انگلیسی. ۹. ترجمهٔ انگلیسی دیوان حافظ با یادداشتهای کامل. ۱۰. انتشار مقالات گوناگون.

نسب فرزانهٔ دینشاه به ایزدیار کرمانی* می رسد که یکی از رادمردانِ غیور زمان خود بوده و به اتفاق زن و فرزندان خود و آذرباد کرمانی از کرمان به یزد آمد و در یزد پسرش کیخسرو پس از چندی با دختر آذرباد ازدواج کرد. دختر ششمیِ کیخسرو به نام گلستان در حدود سال ۱۱٤٦ی وارد بمبئی شد. از دختر اولی کیخسرو به نام شیرین که به ازدواج رستم فرامرز درآمد فرزندان چندی به وجود آمد که یکی به نام جمشید بود.

یکی از مهاجرین زرتشتی یزد به نام بامس خداداد شهریار با دختر جمشید آقاپور رستم فرامرز به نام دین‌بائی ازدواج کرد که یکی از پسران او به نام

جی جی باهای پدر فرزانه دینشاه است. بدین ترتیب دیده می شود که نیاکان دینشاه، ایرانی ونسبش به آذر باد و ایزدیار کرمانی و بامس خداداد یزدی می رسد و بیهوده نبود که دل در تپش ایران داشت. او می خواست ترتیبی بدهد تا ایرانیان زرتشتیِ مقیم هند را به تدریج با ایجاد شهرکی، دوباره به میهن خود برگرداند. دو بار، یکی در ۱۳۰۱خ به اتفاق تاگور و بار دیگر در ۱۳۱۱خ به ایران آمد و از دولت ایران نشان درجهٔ یک علمی گرفت. از دوستان و مشوقین استاد پورداود بود که استاد همواره در نوشته هایش از او به نام دوست مهربان یاد میکند. در ۳ نوامبر ۱۹۳۸م برابر رشن روز از آبان ماه ۱۳۰۷ یزدگردی، با مرگ نابهنگام رهسپار مینو شد. دینشاه ایرانی از آن جهت سلیسیتر خوانده می شد که از دانشگاه بمبئی به اخذ دانشنامهٔ حقوق سُلیسیتری نائل آمده بود وجزو مشاورین حقوقی درجهٔ اول بمبئی بود به طوری که سر داراب تاتا او را مشاور حقوقی بازرگانی بزرگ خود قرار داده بود. دربارهٔ او رجوع شود به کتب یادنامهٔ دینشاه و فرزانگان زرتشتی.

دینکرد، دینکرت

کتاب معروف دینکرد راجع به مسائل دینی وعادات ورسوم وسنتها وتاریخ ادبیات مزدیسنا است به زبان پهلوی در ۹ جلد. این کتاب بزرگترین و مهمترین کتاب پهلوی است و در عهد خلافت مامون (۲۱۸-۱۹۸هـ)، در بغداد، پیشوای بزرگ زرتشتی آترفرن بغ* پسر فرخ زات آن را تالیف کرده است. خاورشناسان و هم دستور پشوتن* و دستور داراب سنجانا* مجلدات مختلف آن را ترجمه کرده اند. پس از آترفَرن بغ که از موبدان و پیشوایان روحانی بزرگ بوده است، موبدی از همان خاندان به نام آذر پاد* پسر امیت (امید)، همزمان با خلیفه المعتمد عباسی (۲۷۹-۲۵۶هـ، ۸۹۲-۸۷۰م)، کـار دینکرد را در سال ۲۶۸هـ (۸۸۱م) به پایان رسانید.

در پایان فرگرد (فصل) اول از بخش سوم دینکرد گفته شد: «بر اثر گزند و آسیبی که به زرتشت پسر آذرفرنبغ، که پس از پدر پیشوای بهدینان گردید، روی داد، نوشته های دینی پراکنده و پریشان گردید... من آذر پاد پسر امیت، پیشوای بهدینان آن نوشته های پراکنده را گردآوری کردم.» بخشهائی از دینکرد از بین رفته است و در آنچه به جا مانده از ۲۱ نسک اوستا سخن رفته، معلوم می شود که در آن موقع هنوز اوستای بزرگ عهد ساسانیان در زیر دست نویسندهٔ دوم دینکرد بوده است. در دینکرد از بسیاری رسوم از جمله انواع وَر* (سوگند) و آزمایش ایزدی سخن به میان آمده است. دینکرد تفسیرو دایرةالمعارف معروف پهلوی و یکی از بزرگترین تفاسیر پهلوی اوستای ساسانی بوده و توضیحاتی که در این کتاب راجع به مسائل دینی و مباحث مذهبی دین زرتشت و تشریح اوستا داده شده سرآمد سایر کتب سنت و تفاسیر پهلوی به شمار می رفته است.

دینیار بهرام کلانتر

کلانتر زرتشتیان یزد و کرمان که در زمان جاکسون* عهده‌دار این سمت بوده است. ر. ک. کلانتر.

دین یشت

یشت شانزدهم موسوم است به دین یشت. البته در این یشت از دین سخن نرفته بلکه سراسر آن متعلق است به ایزدِ علم که او را چیستا* (دانش) گویند؛ و بسا معانی دیگر که اندیشه و آگاهی و آئین و دستور دینی باشد از آن برمی آید. از مندرجات دین یشت برمی آید که این ایزد به دین زرتشتی اختصاص دارد. چنانچه اشوزرتشت و همسرش هوُوی* و پیشوای دینی و شهریار مملکت بدو نماز برده حاجتی خواسته اند. اشوزرتشت در بند دوم این یشت به چیستا خطاب کرده گوید: «ای علم، راست ترین مزدا آفریدهٔ مقدس، اگر تو در پیش باشی منتظر من بمان و اگر در دنبال باشی به من برس.»

دینی وَچَرکَرت
یا وچرکرت دینیـک. کتاب احکام و فتاوی دینی است. غالب خاورشناسان بر اساس آن راجع به بیست و یک نسک اوستای عهد ساسانیان و تعداد و فصول و مندرجات نسکها ذکری کرده‌اند.

دیو
ر. ک. دَئوَ.

دیودروس سیکولوس
مورخی یونانی از جزیره سیسیل و معاصرِ قیصر روم، اوگوستوس. نامبرده دربارهٔ کِتِزیاس و به نقل از خود او می‌نویسد: مطالب کتاب تاریخ کتزیاس از روی دفترهای پوستیِ سلطنتی برداشته شده است که بنا به رسم ایرانیان، وقایع از زمان قدیم در آنها ضبط می‌شده است. از روی چنین اسنادی او کتاب خود را به زبان یونانی گرد آورده است.
کاغذ پوستی یعنی پوست دباغی شده که در قدیم به جای کاغذ به کار می‌رفته و امروزه پوست آهو گوییم. کما اینکه تنسر* به پادشاه تبرستان نوشت: می‌دانی که اوستا در روی ۱۲ هزار پوست گاو به خط زر نوشته بوده است و اسکندر گُجَستَک (ملعون) آن را بسوخت.

دیوژِنس لِرتوس
مورخ یونانی قرن سوم پیش از مسیح. او می‌نویسد که به اعتقاد ایرانیان تمام آسمان پر از ایزدان است که منظور همان فروهر* باشد. این مورخ از قولِ هرمُدروس می‌نویسد: «زرتشت پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا به سر می‌برده است.» جنگ تروپا در سال ۱۱۸٤ پیش از مسیح دانسته شده، بنابراین زمان زرتشت طبق گفتهٔ او ٦۱۸٤ سال پیش از مسیح می‌باشد.

دیوسپید
دیو یا پهلوانی مازندرانی که بر کیش باطل بود. او درواقع سردار یا پادشاهِ مازندران بود که سپاه کیکاوس را شکست داد و بعداً به دست رستم جگرگاهش شکافته شد. جنگ رستم با دیوسپید و گذشتن از هفت خان در شاهنامه معروف است.

دیوکدیسوس توموس
فیلسوف یونانی سدهٔ اول میلادی که دربارهٔ مغان می‌نویسد: «به قول پُرفیریوس مغ به زبان بومی کسی است که از علم الهی مطلع و ستاینده پروردگار است. مغان مردمانی هستند که به ویژه به راستگوئی امتیاز پیدا کرده‌اند، و برازندگی خاصی از برای ستایش ایزدان و اجرای مراسم آنان دارند. تودهٔ مردم از نادانی جادوگران را چنین می‌نامند.

دیولافوآ **M.Dieulafoy**
مارسل اگویت دیولافوا (۱۹۲۰-۱۸٤٤م) مهندس و باستان‌شناسِ فرانسوی که برای مطالعاتی به ایران آمده و به یاری همسرش در شوش به کشف کاخهای داریوش و اردشیر موفق گردید. و نوشته‌هائی دربارهٔ ایران و دین زرتشت دارد، و سفرنامه‌اش به وسیلهٔ مترجم همایون فره‌وشی ترجمه شده و به چاپ رسیده است که دربرگیرندهٔ اطلاعات جالبی دربارهٔ تاریخ و فرهنگ و معماری ایران و اوضاع زرتشتیان می‌باشد. به طوری که از نوشته‌هایش برمی‌آید در این زمینه دارای اطلاعات و دانش قبلی بوده است.

دیویسنا
به معنی پرستنده دیو یا پروردگار باطل (پروردگاران آریایی پیش از زرتشت) است. دَئوَیَسن در تفسیر پهلوی دیویسن شده و در توضیحاتِ این کلمه افزوده‌اند «آن دین غیرایرانی است». در اوستا هم غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است و بسا با صفتِ دروغ پرستنده یکجا استعمال شده است. در هر جای اوستا که واژهٔ دیوها آمده از آن پروردگاران باطل یا گروه شیاطین یا مردمان مشرک و مفسد اراده شده است. مَزْدَیَسْنا یعنی پرستندهٔ مزدا آفریدگار یگانه نقطه مقابل دیویسنا است.

ذ

ذخیرهٔ خوارزمشاهی

کتابی است مفصل به زبان فارسی، شامل همهٔ بخشهای علم طب قدیم که مآلاً طب نیاکان را نیز دربر دارد. این کتاب تألیف اسماعیل بن حسن جرجانی و در ۵۰۴هـ تألیف شده است.

ذمّی

اهل ذمه. ذمی در برابر حربی است و کسانی از اهل کتاب را (یعنی یهود- نصاری و صابئین-زرتشتی) شامل است که در مملکتِ اسلام در ذمهٔ اهل اسلام درآمده‌اند و در پناه و زنهار اسلام قرار گرفته‌اند. و معاهد نیز خوانده می‌شوند؛ به عکس معانِد.

ذوالاکتاف

لقب شاپور دوم ساسانی به معنی «صاحب دوشها» چرا که وی دوش تازیان مهاجم را سوراخ می‌کرد و بند از آن می‌گذرانید. این واژه ترجمهٔ «هو به سنبا»ی پهلوی بوده است.

ذوقار

سرزمینی در قلمرو نعمان بن منذر در حیره که از چاه آب برخوردار بود و در تابستان همهٔ قبایل بدوی بر سر آن گرد می‌آمدند. خسروپرویز سپاهی برای دستگیری نعمان بدانجا فرستاد.



راتا

ایزدِ جود و بخشش و سخاوت است که در بند ۳ هفتن یشت کوچک از او اسم برده شده است. راتا به معنی فدیه و نیاز و جود و بخشش است. و پاسبانی داد و دهش با اوست. واژهٔ رائیتی یعنی بخشنده و سخی و اگر حرف اَ جلو آن بیاید می شود اَرائیتی یعنی بخیل و لئیم.

رادبوی

و نیز داربوی. این دو واژه در فارسی به جای واژهٔ عربی عود آمده. چنان که رودکی گوید: تا صبر را نباشد شیرینی شکر/ تا بید بوی ندهد برسان داربوی. و شمس فخری گوید: به بزمش جام زرین آفتاب است/ حطب در مطبخ او داربوی است. برخی وُهوکرتی اوستائی، یکی از گیاه های خوشبو را نیز عود دانسته اند. داروی خوشبوی را گویند که در آتش ریزند تا بوی خوش در هوا بپیچد. داربویه هم نوشته اند.

رادهرمز

یکی از قضات دوران ساسانی که نام وی به همراه چند نفر دیگر در اوراقی منحصر به فرد آمده که در کتابخانهٔ مانکجی هاتریا* موجود است و کریستنسن از آن یاد نموده است.

راسپی

یکی از موبدانی است که با زوت°، سرِ موبدان همکاری می‌کند و دارای ششمین رتبه است. ر.ک. رئثویشکَر.

راست روشن

وزیر بهرام گور که شاه به سبب اعتماد همه کارهای کشور را بدو سپرده بود. بعد چون بهرام روزنامه های بازداشتگان را بخواند، از اعمالِ ناپسندِ او آگاه شد و گفت: «این نه راست روشن است بلکه دروغ و کژ است» و وی را سیاست کرد.

راسک

(۱۸۳۲-۱۷۸۷م). خاورشناس دانمارکی بود که به سال ۱۸۲۰م به ایران آمد و پس از چندی اقامت در این کشور به هندوستان رفت و در بمبئی نُسخ خطی اوستا و کتب دینی زرتشتیان را بدست آورد و به کپنهاک برد. نسخه های مزبور هم اکنون در کتابخانهٔ دانشگاه کپنهاک موجود است. راسک، نتیجهٔ مطالعات خود را در مجموعه ای به زبانهای انگلیسی و دانمارکی به عنوان یادداشتهائی راجع به ایران و زند و اوستا نگاشته است.

راسَن

یکی از گیاههائی است که از بخور آن صحبت شده است و شبیه آن در اوستا اورواسنا می باشد. ابوریحان از بخور راسن در خانه های زرتشتیان اسم برده است. راسن در طب قدیم داروی معروفی بوده از برای معده. گفته می شود که برگ درخت آن پهن است و به همین مناسبت پیل گوش هم نامیده شده است. و برخی نوشته اند که بوی آن به بوی سیر

ماند. در بوستان خاطر من گرچه جا به جای/ با سرو و یاسمن مثل سیر و راسن است (انوری).

راسَنْ در بحرالجواهر و تحفة المؤمنین سوسن کوهی دانسته شده است. دستور هوشنگ جاماسب آن را یک قسم کاج شمرده است که لُبان را (که صمغ و بخور خوشبوئی است) از جنس چنین درختهائی استخراج می‌کنند.

راشْتِروَغِنْتی

در جدول اسامی نام‌آوران و پارسایان فروردین یشت، یک بار از وی به هنگامی که فروهر پسرش آوَرِتْ رَبَه ستوده شده، یاد رفته است.

رام، رامَن

نام بیست و یکمین روز ماه است که در اوستا رامَ یا رامَن و در پهلوی رامِش گفته‌اند و معنی آن همان است که امروزه در فارسی دارد یعنی صلح، سازش، آسایش، خوشی و شادمانی. در اوستا، رام با صفت خْواسْتْرَ° (چراگاه و اغذیه خوب بخشنده) آمده. و همین کلمه است که به صورت بستر درآمده. گل خیری زرد منسوب به رام می‌باشد.

ایزد رام همواره با ایزد وَیو° یا اندروای (ایزد هوا) آمده که همان باد است. او ایزدی است که موکّل روز رام و مصالح امور مردم است در آن روز. پانزدهمین یشت اوستا رام یشت نامیده می‌شود و دربارهٔ این ایزد است. در ستایش رام چنین آمده:

«ستایم و خوانم دادار هرمزد و امشاسپندان را. سپاس دارم از دادار نیکی افزای رایومند فرهمند. مهست مینویان و گیتیان که فراز آفرید تو، رام، مینوی رامش خوارم را، که چون مردمان مزهٔ خورش و نیز رامش از چیزی دانند به راه تو است. خواهم از دادار مهربان افزونی بخش که مرا افزونی بخشد به همهٔ نیکیها از رام، که هم با اویند ایزدان ستایشمند: که به من برسد تندرستی کامل و زندگی دراز و فرمانروائی نیک، بر شهر و روستا و ده و دودهٔ خویش. و مَهی (بزرگی) پایدار در پیشهٔ خویش، و پیوند روائی تا فرشکرد. سپس به کارهای نیک و خان و ماندن و سرزمین و میهن بزرگ استوار و نیرومند و پوشش و جامه و همسر خوش‌خیم، اسپندارمذچهره [طبیعت] خوش اندامِ خوب چهر، شایستهٔ احترام خوب، و نیز فرزندان خردمند نیکدین، نیک‌روان دانای راست‌گفتار. انجمنی خویشکار دوده ویرای، و هم اسب تیزرو و گوسفندان و رمه و آب و زمین بر چراگاه پردانه و درخت خوب کشت و ورز شده و این نیز مرا ده. بالاخره سرانجام کام زیوی و کام انجامی، برهر کار نیک بایسته، چنان که برفرخترین پایه برسادبه گیتی و به مینو. بالاخره خواستار است که به بزرگترین و برتر پارسائی و بهشت روشن فریادرس‌ترین برساد.»

در ستایشِ سیروزه‌های کوچک و بزرگ نیز با درود به رامِ دیرپا و زمانهٔ بیکران آمده که همهٔ آفریدگان را رامش و خورش دهد و ایشان را از نیاز و سختی برهانْد. و آرزوی زندگی دراز شده و به خود داد و خویشکاری اشاره می‌نماید. رامش با ایزد باد (وای) ستوده شده: «رامش خوارم را می‌ستایم. وای اشو را می‌ستایم. وای ابرکار را می‌ستایم. پیروزگر بر دیگر داماان (آفریدگان). ایدون تو، وای را می‌ستایم. ترا که توئی سپنتامینو وخویش اوئی.»

رام اردشیر

یکی از شهرهای معروف ایران قدیم در ایالت خوزستان که موسوم بوده است به رام هرمز؛ بنا شده هرمز اول. به قول حمزهٔ اصفهانی، شهر مذکور از بناهای اردشیر پاپکان است و اصلاً رام‌اردشیر هرمزد بوده است. این شهر در زمانِ یاقوت رامز خوانده می‌شده. برخی آن را همان شهر توَج واقع در راه اصفهان و خوزستان می‌دانند.

رام برزین

همان آتشکدهٔ برزین (آذربرزین مهر°) است.

رام‌شهر

نام قدیمی شهر اهواز. یکی زان شهرها اهواز

مانده‌ست/کش او آنگاه شهر رام خوانده‌ست (ویس و رامین).

رام‌یشت

یشت پانزدهم، ویژهٔ ایزد رام، به رام یشت موسوم است. اما در این یشت بیشتر از ایزد وایو°، ایزد هوا، گفتگو شده است. در برخی بندهای رام‌یشت مانند یشتهای قدیم، روایاتِ کهنِ مربوط به تاریخ داستانیِ ایران با تفاصیلی همراه است که در موارد دیگر یافت نمی‌شود. بنابراین، رام‌یشت به نظر ما بازمانده‌ئی از یک یشت قدیم در ستایش ویو بوده است. در ادبیات فارسی نیز شواهدی در دست است که واژهٔ رام به کار رفته است و از سنن و دیانت مزدائی سخن به میان آمده است.

رامین

قهرمان داستان ویس و رامین است. فخرالدین اسعد استرآبادی گرگانی سرایندهٔ داستان ویس و رامین به قول خودش داستان مذکور را از یک کتاب پهلوی ترجمه کرده است، و داستان از این قرار بوده است که شاه موبد از زنش ویسه بدگمان شده وی را دوستار برادرش رامین پنداشت، برای رفع سوءظن خویش و تهمت دیگران از ویسه خواست که در حضور بزرگان شهر آزمایش وَرْ° انجام دهد و میان آتش برود. ویسه شکوه‌کنان گوید: مرا گوید که بر آتش گذر کن/جهان را از تن پاکت خبر کن/بدان تا کهتر و مهتر بدانند/کجا در ویس و رامین بدگمانند.

راولینسون **H.Rawlinson**

هنری راولینسون کسی است که اول بار تعریفی از تخت سلیمان کرده و سبب گردیده که توجه به آن کشیده شود. او در سال ۱۸۳۸م که هنوز جوانی سی ساله بود تخت سلیمان را به درستی چنان وصف کرده که هنوز هم تا به امروز شایان توجه است. و اوست که بار اول محل آتشکدهٔ آذرگشسب را شناخت.

رایومند

در ادبیات زرتشتیان به معنی دارندهٔ شکوه و فروغ است و صورت اوستایی آن رَئِوَنْتْ° آمده. در اوستا غالباً صفت برای اهورامزدا یا ایزدان بکار رفته است.

رَئِثْویشْکَرَ

همان راسپی° و یکی از طبقات موبدانی است که زیر نظر زوت° مراسم دینی (یزشنه°) را به جای می‌آورند. راسپی به حسب رتبه دارای ششمین رتبهٔ موبدی پس از زوت است. در یزشنه، کار مخلوط کردن هوم با شیر و آب زور سپرده به اوست و جای وی طرف راستِ فربرتار° است؛ و آن کسی است که آلات و ابزار را هنگام یزشنه زیر دست موبد بزرگ قرار می‌دهد.

رَئِمَنْ

نام کوهی است که در بند ۵ زامیاد یشت از آن یاد شده است. رئمن شاید لفظاً به معنی دولتخانه یا ثروت‌سرا باشد.

رَئُوایذیتَ

نام کوهی است که محل آن به درستی معلوم نیست. برخی آن را همان کوه رویان° حدس می‌زنند. در بند ۲ زامیاد یشت از آن نام برده شده است. در بندهش روذ یشمومند نامیده‌شده است که لفظاً به معنی کوهی است که از آن گیاه فراوان روید. و این روذیشمومند در تبرستان واقع شده است.

رَئوچَ

لُغت رَوچَ در فُرس هخامنشی، رئوچه در اوستا، و روز در فارسی یکی است. اما در فُرس و اوستا به معنی فُروغ آمده است. از همین ماده است کلمهٔ روشن که در اوستا رَئُوخْشْنَ می‌باشد. ریشهٔ کلیه کلمات روز، روزگار، روزن، روزنه، روشن، و روشنی و روشنائی از کلمهٔ رئوچ می‌باشد که به معنی روشن کردن و افروختن است. در اوستا اَزَنْ نیز به معنی روز است.

رَئوچَس چَئِشْمَنْ

در فروردین یشت نامش در شمار پارسایان و نام‌آوران آمده و فروشی اش ستوده شده. در نامهٔ پهلوی داتستان دینیک نامش به صورت روشن چشم آمده و یکی از شش یاور سوشیانس معرفی شده است. نام این شش یاور و سه نجات دهندهٔ هزارهٔ پایان جهان در بندهای ۱۲۷ و ۱۲۸ فروردین یشت آمده است. رئوچس چئشمن را می‌توان روشنی پاشنده معنی کرد و اغلب همراه با هُوَرَچشمن آمده است که یعنی فروغ خورشید پاشنده.

رَئوچَنْگْهَم فرگَئیتی

از سپیده‌دم تا برآمدن خورشید را گویند.

رَئوخْشْنَ

نام روشن یا روشنک که نزد یونانیان رخسان و رکسانا شده است در شاهنامه و کتب دیگر تاریخی آمده و دختر داریوش سوم پنداشته شده. گفته شده اسکندر همینکه از زخمی شدن داراب آگاه شد خود را به شتاب به بالین وی رساند. داراب در هنگام جان سپردن در اندرزهای خود بدو گفت دخترش روشنک را به زنی بگیرد. برخی هم روشنک را دختر یکی از بزرگان بلخ به نام اکسیارت یا اوخشتر نوشته اند.

رَئوژْدْیَ

در یشت ۱۳ یک بار به این اسم برمی خوریم که نام کشوری است. تحقیقات پژوهندگان در تعیین محل این کشور به هیچ وجه به نتیجه مثبت نرسیده. در بند ۱۲۵ فروردین یشت، فروهر پاکدین گَئومَنت ستوده شده و وی پسر زَوَنَ از کشور رَئوژدی معرفی شده است که نمی دانیم کجا است.

رَئونْت

در تفسیر پهلوی رایومند شده و با همین ترکیب در ادبیات زرتشتیان محفوظ مانده و معنی آن دارندهٔ جلال و شکوه و فروغ می باشد. بسا دراوستا در مقام صفت برای مردمان و ایزدان و اهورامزدا آمده است.

در یشت ۱۹ نیز یک بار از این اسم به عنوان نام کوهی یاد شده است. به موجب بندهش، این کوه در خراسان بوده و بر فرازش آتشکدهٔ آذربرزین° قرار داشته. شاید میان رَئونْتْ اوستائی که نام کوهی در خراسان است و ریوند که جغرافی نویسان اسلامی آن را یکی از روستاهای نیشابور معرّفی کرده‌اند رابطه‌ای باشد به ویژه که روستائی هم در نزدیکی آن کوه، همنام همان کوه وجود داشته. به موجب رأی جغرافی نویسان اسلامی، نیشابور دارای چهار روستا بوده است که ریوند (که هنوز در سمت باختر نیشابور است) یکی از آنهاست. و به مناسبت آتشکدهٔ آذربرزین° مشهور است.

رَپیتوا

رَپیتوا ایزد تابستان است و لفظاً یعنی نیم‌روز و جنوب. در فارسی، پهلوی و اوستایی هم به معنای ظهر است و هم به معنای جنوب. چنانکه Meridies لاتین نیز این هر دو معنی را دارد. واژهٔ رپیتون° نیز از رپیتوا آمده است.

رپیتون

نیم‌روز. رپیتونگاه نیز نیمروز یا عصر را گویند و ایزد موکل این وقت رپیتون نام دارد. و نیز به معنای جنوب است چنان که مرکز تابستان در کشورهای جنوب (در فرد دَفشَو و ویدَفشَو) دانسته شده است. اردیبهشت موکل آتش و ایزد آذر، هر دو با رپیتون ایزد تابستان که به زمین گرما می بخشد مناسبت و ارتباطی دارند. فرادَت فَشو ایزد پاسبان و پرورانندهٔ چار پایان خُرد، و زَنْتومَ (از واژهٔ زنتو به معنی ناحیه) ایزد نگهبان ناحیه، از یاران و همکاران رپیتون شمرده شده‌اند. در بند ۵ آفرینگان رپیتون به رَدِ رپیتون درود فرستاده شده است. رپیتون در کتب روایات و کتب ادعیهٔ زرتشتیان به املاء مختلف ضبط شده که از آن جمله است: رَفیتن، رفتون، رَپیتپین، رپتون، ربیتن، رفیتون.

رَپیتوِنتَر

رپیتونتر یعنی جنوبی، از واژهٔ رَپیثوا به معنی نیمروز که در پهلوی و فارسی همچنان که در اوستائی، هم به معنی ظهر است و هم به معنی جنوب چنانکه کلمهٔ مِریدیس درلاتینی به هردومعنی آمده است.

رَتَیشْتَرْ

همان واژهٔ ارتشتار و رزمی است که در سابق جزو یکی از طبقات چهارگانه بوده است: آتروان°، ارتشتاران، واستریوشان°، پیشه ور (هوتخشان°).

رَتو. رد

رَدْ در کتاب مقدس به صورت رَتو و در پهلوی رَتْ آمده به معنی دلیر، دانا، سرور و بزرگ و پیشوا است. این واژه بسا از برای کلیهٔ کسانی که سمتِ ریاست روحانی به کسی یا چیزی دارند استعمال شده؛ خواه از برای ایزدان و خواه از برای پیشوایان دینی و موبدان. رتونَیَه لفظاً یعنی کسی که مرید رَدْ باشد، یا به عبارت دیگر شاگرد، پیرو و هاوشت (که در اوستا هاویشت آمده و در فرهنگها اُمّت معنی شده). می دانیم که طبقات روحانیِ زرتشتیان را نظر به درجاتِ آنان هیربد، موبد و دستور، و سایر زرتشتیان را عموماً بهدین گویند و دستهٔ اخیر را رتونیه نیز گفته اند. رتو به معنی داور و قاضی است؛ به ویژه اشوزرتشت که در روز رستاخیز داور محکمهٔ ایزدی است.

در بند ۱ تیریشت، اهورامزدا به پیامبرش اشوزرتشت امر می‌کند که در رسالتش مقام شهریاری جسمانی و روحانی هر دو را محفوظ بدارد.

رَتوخْشَتْرَ

صفت است به معنی ردِ فرمانروا. یعنی شهریاری که برتری دارد و از رَدی و بزرگی و سروری برخوردار است.

رَتوفْریتی

رد پسند و منظور نماز و ستایش و پرستشی است که موجب خشنودی ردان، یا به عبارت دیگر رضای حق در آن باشد، و ایزدان آن را پسند کنند.

رخش

نام اسب رستم دستان است که در شاهنامه از آن یاد شده؛ به ویژه دربارهٔ بینائی آن چنین آمده: پی مورچه بر پلاس سیاه/ شب تیره دیدی دو فرسنگ راه/ به نیروی پیل و به بالا هیون/ به زهره چو شیر و کُه بیستون. و تعریف قوای بینائی این اسب بسیار شبیه به مضمون بند ۲۰ دین یشت است: «... و آنچنان قوهٔ بینائی که اسب داراست که در شب تیره اگر چه باران ببارد و ژاله بریزد و تگرگ بیفتد [به مسافت نُه مملکت] یک موی اسب را که در روی زمین افتاده باشد تواند شناخت، از اینکه آن از یال یا از دم اسب است.» چنان که مشهور است رنگ رخش مرکب بود از رنگ قرمز و رنگ زردهٔ تخم مرغ و سفیدی، و گلهای بسیار کوچک میان زرد و قرمز داشت. و بیضه و زیر دم و از زیر چشم تا دهن سفید بود که او را بورابَرش بیضه سفید می‌گفتند. (از فرسنامهٔ اسدالله خوانساری به نقل از تعلیقات نوروزنامه). یکی کُرَه از پس به بالای او/ سرین و برش هم به پهنای او/ سیه چشم و بور ابرش و گاو دم/ سیه خایه و تند وپولاد سم/ تنش پرنگار از کران تا کران/ چوبرگ گل سرخ بر زعفران (شاهنامه).

رد

ر.ک. رتو.

رستاخیز

واژهٔ رستاخیز از لغت ایریستَ آمده که در پهلوی ریستک و ریسته و ریست به معنی مرده و درگذشته است. و رستاخیز یا رستخیز (ریست + خیز) به معنی برخاستن مردگان است. سیوشانت° نیز در رستاخیز، جهان را نو و گیتی را تازه و خرم خواهد کرد. در زامیاد یشت روشنتر از سایر قطعات اوستا از رستاخیز صحبت شده است. رستاخیز روزی است که مردگان به امر خداوند زنده گردند و به اعمال

آنها رسیدگی شود، که همان روز محشر و قیامت است.

رستم

رستم مرکب است از دو جزء: رَئوذ و تهم. که رئوذ به معنی بالش و نمو است و از همین کلمه است واژهٔ روی به معنی چهره و صورت ظاهر و نیز رستن و روئیدن. وتهم به معنی قوی و دلیر و بزرگ پیکر. بنابراین رستم همان معنی تهمتن را دارد یعنی کشیده بالا و بزرگ‌تن و قوی‌پیکر. در آفرینگان بزرگان° که در آن نام عده‌ای از بزرگان ایران آمده، دعا می‌شود که شخص، به صفات آنان نایل گردد و از جمله مانند رستم، پهلوانِ نامدار ایرانی، زورآزما و مانند جاماسب° دانا گردد. این آفرینگان در فروردین، که هنگامی فرود آمدن فروَهرها است پس از آفرین اردافرَوَش° (فروهر پاکان)، خوانده می‌شود.

رستم پسر گشتاسب پسر اردشیر

یکی از کسانی° است که یکی از نسخ دستنویس دینکرد به نام الحاقیهٔ سوم را که اساس نسخهٔ ب B می‌باشد، پس از نویسندهٔ آن (به نام بهرام پسر ماه‌وَنداد پسر رستم پسر انوشیروان پسر رستم ترک‌آبادی، ۱۰۳۸ی، ۱٦٦۹م) گواهی و امضاء کرده است.

رستم‌جی نوشیروان جی نوساری

رستم‌جی نوشیروان‌جی (کیقبادجی) ماهیارجی زاتا، دستور بزرگ شهرنوساری، دارای نسخه‌ای از دینکرد بوده که ۴۳ ورق از اوراق گمشدهٔ یکی از نُسخ دینکرد را به وست امانت داده که مورد استفادهٔ وی، و اساس ترجمه و طبع دینکرد قرار گرفته است.

رستم فرخ‌زاد

او پسر فرخ هرمز است. و فرخ هرمز یکی از بزرگان ایران و سپهبد خراسان بود. رستم فرخ‌زاد، سردارِ معروفِ جنگ قادسیه، در سرِ لشکریانِ یزدگرد سوم کشته شد.

رَسَشتات

رسستات و اِرِثِ° دو ایزد مزدیسنا می‌باشند و رسستات را غالب خاورشناسان به راستی و درستی و عدل و انصاف و مروت ترجمه کرده‌اند. ارث و رسستات نیز مثل ارت وچیستا مونث اند.

رش

فاصله میان دو دست چون از هم باز کنند.

رشن، رشنو

رشن نام هیجدهمین روز ماه است. رشن با مهر و سروش از داوران محکمهٔ روز واپسین به شمار رفته اند. رشن در اوستا رشنو آمده و به معنی عادل و دادگر است. رشن اسم خاص ایزد عدالت است و رَزیشته صفت خاص او و به معنی راستتر و درستتر است که در پهلوی رَزیستک گفته اند. معمولاً در فارسی این ایزد را با صفتش خوانده رشن‌راست گویند.

از رشن‌یشت می‌توان استخراج کرد که این ایزد مخصوصاً بر ضد دزدان و راهزنان است و وجود او همیشه مایهٔ بیم و هراس آنان است. در رشن یشت که در ستایش اوست گفته شده که او در همه جاست، در سراسر هفت کشور روی زمین، در بالای کوهها و در میان دریاها، در جهان زیرین در کره ماه و خورشید و ستارگان، در انیران یا گرزمان° (عرش)، در بارگاه فروغ بی‌پایان خداوندگار، در جهان زبرین و زیرین، و جائی نیست که از داد (عدل) بی‌نیاز باشد.

در نوشته‌های دینی پهلوی و پازند دربارهٔ او گفته شده: پس از آنکه روان از پل چینوت گذشت، آنگاه رشن ترازو را برگرفته، کردارهای خوب و بد را بسنجد. پلهٔ ترازو را به هیچ سوی گرایش ندهد، سر موئی پایین و بالا نکند، نه از برای پاکان و نه از برای ناپاکان، نه از برای گدا و نه از برای شاه، با همه یکسان است خواه توانگر خواه درویش. بدین ترتیب دادوری کردار مردم در روز واپسین با اوست.

در ستایش رشن، پس از درود و ستودن دادار

هورمزد رایومند فرهمند، اشاره به رشنِ ترازو دار در روز واپسین شده که ترازوی عدالتش بدون اینکه به راست و چپ بچرخد (راست نیم، میزان) به داوری می پردازد. راستان به بهشت و گژان به دوزخ رهسپار می شوند. و باز آمده است: «و از تو به بخشایش خواهم که فریادرس همه ای که مرا اندرگیتی کنش نیکوکاری ارزانی داری، تا مرا ارزانی بود بوختن [رستگار شدن] از آمار شگفت تو، رشن بلند به مینویان، روان من نیز همانگونه که کام تو رشن راست است به فراوونی و پارسائی من نیز به همین آئین بواد و به بهترین هستی برساد.» در ستایش رشن در سیروزهٔ کوچک و بزرگ نیز رشن راست و ایزد اشتاد فزاینده و رونق دهنده و راست گفتار ستوده شده که راستی رشن این است که سه شب روان مردمان را به راستی آمارد [داوری] کند.

رشن یشت

یشتی است در ستایش رشن° (رشنو) ایزد درستی و دادگری که از ایزدان سرای پسین و از داوران روز جزا است. رشن یشت، یشت دوازدهم اوستا است. در این یشت از آزمایشِ وَر و مراسمی که برای آن بر پا می‌گردد یاد شده و برای ایزد رشن نیایش می شود. از سَئِنَ° (سیمرغ)، فراخکرت° (وئوروکش) و درخت ویسپوبیش° در همین یشت یاد شده است. قسمت اعظم این یشت، یادکرد از کشورها، کوه ها، دریاها، درختان و ستارگان است که از آنها یک یک یاد می شود. به این طریق که در هر بندی گفته می شود که اگر در فلان کشور یا رود یا کوه یا ستاره باشی تو را به یاری می طلبم و به این طریق، در این یشت بسیاری از نامهای جاها و ستارگان یکجا گرد آمده است که گاه توضیحی نیز در باره‌شان داده شده است.

رشید یاسمی

ر. ک. یاسمی.

رضوی، پرفسور طاهر

از کسانی است که، کتاب پارسیان اهل کتابند را در کلکته به سال ۱۹۲۲م نوشت. این کتاب به فارسی هم ترجمه شده است.

رضی، هاشم

از پژوهندگان پرکار ایرانی که در سی سال اخیر تألیفات زیادی دربارهٔ فرهنگ و دین زرتشتی داشته؛ فرهنگِ سه جلدی نامهای اوستای نامبرده ارزشمند بوده و به ویژه نامهای خاص آن در تنظیم فرهنگ حاضر یاری دهندهٔ خوبی بوده است.

رقعها کژدم

به موجب نوشتهٔ ابوریحان در التفهیم، در جشن اسفند قطعات مخصوصی از اوستا و پهلوی را روی کاغذ نوشته به درِ خانه می آویزند تا خانه سراسر سال را از گزند مورچه و مار وغیره ایمن ماند. این مراسم را جشن برزیگران، جشن مردگیران° (یا مژدگیران)، اسپندارجشن و جشن رقعهاکژدم نیز نامند.

رگا

رگا یا ری از شهرهای مهم ایران و مقر مسمغان° بوده است. نام ری در وندیداد و کتیبهٔ بیستون آمده. داریوش گوید من از ری لشکریان پارس را به سوی گشتاسب فرستادم. در یسنای ۱۹، بند ۱۸ آمده: «کدام هستند ردها؟ آن خانواده، آن ده، آن ایالت، آن مملکت، پنجمی زرتشت» یعنی در ممالک دیگر جز از ری زرتشتی یعنی در مملکتی پنج رد یا بزرگ می باشد به استثنای مملکت ری که در آنجا چهار رَد می باشند. ریاست جهانی و مینوی (مادی و روحانی) با یکی است. که دنباله بند ۱۸ حاکی است: «کدام هستند ردهای این ممالک؟ آن خانواده و آن ده و آن ایالت (و) زرتشت پنجمی.»

دغدویه مادر زرتشت، از ری دانسته شده است.

رَمائیل

وزیر نیک دل و نیک کردار ضحاک بود. او از هر

دو نفر که می بایست روزانه به فرمان ضحاک کشته شوند یکی را نگه می‌داشت و پنهانی به دماوند می‌فرستاد تا وقتیکه تعدادشان به صد رسید و فریدون آنها را از روی آتشی که بر بام خانهٔ خویش افروختند شناخت (صد شعلهٔ آتش). برخی جشن سده را منسوب بدین واقعه می دانند.

رَنْگْهَ

یا رَنها یا رنگها. در اوستا نام رودی است و همچنین نام سرزمینی است که این رود آن را مشروب می‌سازد. بعضی آن را جیحون، برخی سیحون و عده‌ای هم دجله یا زرافشان دانند ولی اطلاع درستی از آن در دست نیست. عده‌ای هم آن را رودی معنوی دانسته اند.

روانگان دیبهر

در زمان ساسانیان دبیر امور خیریه را می‌گفتند.

روایات پهلوی

گذشته از روایات پارسی، روایاتی هم به زبان و خط پهلوی داریم که یکی از آنها طبق برآورد وست، که خود او ترجمه کرده است، ۲۶,۰۰۰ واژه دارد و در آن مسائل گوناگون دینی و نیز داستان گرشاسب یاد شده، و گفتاری نیز دارد دربارهٔ آئین همسری. روایات پهلوی‌که یک پهلوی درست است و از روی قاعدهٔ گرامری نوشته شده، بی شک از نوشته های پس از اسلام است. نویسندهٔ آن دانسته نشده کیست و نام کتاب هم در جائی یاد نگردیده است، ناگزیر نام روایات بعدها به آن داده شده است.

روایات داراب هرمزدیار

کتابی است مبنی بر روایات دین زرتشتی که به وسیلهٔ داراب هرمزدیار و پسرش در قرن ۱۷م گردآوری شده و به کوشش هیربد مانکجی رستمجی اون والا در دو جلد در سال ۱۹۲۲م در بمبئی به چاپ رسیده است.

این روایات شامل مراتبی است که پارسیان به ایران رسولانی فرستاده اند و پاسخ آنها را زرتشتیان و موبدان ایران داده‌اند. فتاوی یا وَجرها که از دانشمندان و دستوران ایران به هند فرستاده شده در کمال دقت نوشته شد و چون با دین و آئین پیوستگی داشت، به حکم وجدان چیزی نمی نوشتند که بیرون از سنت دیرین باشد. بسا این احکام که از یزد به کرمان و از کرمان به جاهای دیگر زرتشتی نشین که رای دستورانِ بزرگِ ایران در آنها راه داشت فرستاده می‌شد و پس از آنکه همه به درستی آنها گواهی می دادند به هند گسیل می‌گشت.

امروزه، روایات یکی از سندهای گرانبهائی است که دربارهٔ مزدیسنا به ما رسیده است. بسیاری از آئینهای سنتی روزگار کهن در کمال امانت درین مجموعه گردآوری شده است. بسیاری از واژه‌ها در روایات به خط اوستائی یا دین دبیری نوشته شده، زیرا بیم آن می رفت که این نوشته ها به دست کسانی افتد که مایهٔ زحمت شوند، چون یقین داشتند جز از خودشان، ایرانیان دیگر به این خط آشنا نیستند، از اینرو با این خط راز خود را از مردم متعصب پوشیده می‌داشتند. اینکه بسیاری از این روایات به خط اوستائی نوشته شده نه به خط پهلوی برای این است که می دانستند پارسیان هند با خط پهلوی آشنا نیستند.

در روایات به همه گونه مسائل دینی و اخلاقی و داستانی و تاریخی برمی‌خوریم. یک رشته از مطالب آن منظوم است. در جزء این منظومه‌ها اشعاری از زراتشت بهرام پژدو (سرایندهٔ زراتشت‌نامه) دیده می شود؛ چون اردای ویرافنامه به نظم، حکایت شاهزادهٔ ایران زمین با عمر خطاب، گفتار اندر سپاسداری، پرسش جاماسب از زرتشت، وجز اینها.

از این گونه مطالب که بگذریم بسیاری از جاهای این روایات گویای داستانهای اندوهبار ایران است. یک رشته از واژه‌های داتستانی (قضائی) نیز در آن بجای مانده که بسیار گرانبهاست؛ که این واژه‌ها را در ماتیکان هزاردستان نیز می توان یافت وپشت به پشت وسینه

به سینه از زبان پهلوی روزگار ساسانیان به زرتشتیان روزگار روایات رسیده است. در روزگاری که پیکهای پارسیان به ایران آمد و رفت داشتند هنوز گروه انبوهی از پیروان آئین کهن در ایران می‌زیستند و سنتهای دیرین را آنچنان که باید نگاهداری می‌کردند.

روایات همت وآدرباد

در آخرین فصل کتاب سوم دینکرد در بند ۱۱ و ۱۲، همت، آخرین مدون و مؤلف دینکرد و روایات می‌گوید:

«من که آذربد پسر امید°(هِمِد) پیشوای بهدینان هستم، از اوراق پراکنده و آثاری که بود به تأییدات خداوندی با پژوهش و رنج بسیار کتابی مدون ساختم [روایات همد]، و در هر جا که از اوراق وتفسیرهای اوستا سراغ می رفت صحائفی گردآوری کرده حتی آثاری را که متروک و کهنه و با گرد و خاک آمیخته بود فراهم‌آوردم، و به یاری خرد و روان نیرومند گزیده آنها را به استناد وتطبیق به اوستا به نگارش آوردم.»

روایاتی هم هست به نام روایات همت اشاوهیشتان، مشتمل بر ۲۷۵ پرسش که روی‌هم دارای ۲۲,۰۰۰ کلمهٔ پهلوی است. این سؤالات از همیت (امید) پسر اشاوهیشت آذرگشسب پسر مهرآتش پسر آذرگشسب شده است. در خاتمهٔ این رساله شرحی ذیل مانند، راجع به کسب دانش وخرد از خردمندان و دانشمندان در مقابل عقل و هوش فطری آمده، و همچنین فهرستی از نام مردمان نیک و بد داده شده است که روی‌هم دارای ۱۰۰۰ کلمهٔ پهلوی است.

روایات هَمیت اشوهیشتان

کتابی است به زبان و خط پهلوی که در آن ۲۷۵ پرسش و پاسخ در مسائل دینی موجود است، و روی هم ۲۲,۰۰۰ واژهٔ پهلوی دارد. این کتاب را بهرام گور انکلساریا در بمبئی در ۱۹۶۲م جزو متون پهلوی به چاپ رسانیده است. پرسشها در پیرامون مسائلی است که از هَمیت (مقدس) پسر اشاوهیشت آذرگشسب پسر مهرآتش پسر آذرگشسب پرسیده شده است. در خاتمهٔ این رساله شرحی ذیل°مانند، راجع به کسب دانش و خرد از خردمندان و دانشمندان (در مقابل عقل و هوش فطری) آمده و هم چنین فهرستی از مردمان نیک و بد داده شده است.

روئین دژ

قلعه‌ای بود که خواهران اسفندیار که در جنگ ارجاسب با گشتاسب اسیر شده بودند در آنجا نگهداری می‌شدند، تا اینکه به دست اسفندیار (پس از گذشتن از هفت‌خوان) آزاد شدند و ارجاسب در آن گیر و دار کشته شد. برخی، دژ بهمن واقع در سبلان را روئین‌دز گفته‌اند. در شاهنامه آمده که دژی استوار، و ۳ فرسنگ در ۴۰ فرسنگ بوده که بر پهنای باره آن ۱۲ سوار در کنار هم می توانستند رفت.

رودابه

دختر سیندخت و مهراب شاه کابلی، همسر زال و مادر رستم زال است. زال در دیداری از کابل بدو دل باخته بود.

روزبه دادویه

همان ابن مقفع° است که در سال ۱٤۰هـ به گناه زندقه یعنی پیروی آئین مانی، به فرمان خلیفه المنصور او را در بصره در تنور سوختند. در گذشتهٔ دور، بسیاری از پیروان دینهای دیگر به ظاهر خود را مسلمان می خواندند تا از گزند تعصب برکنار مانند. همین روزبه، که رازش از پرده بیرون افتاد و جان خود را بر سر آن داد، موقعی که از جلو در مهر° می‌گذشت مطالبی به زبان آورد که شعر زیر وصف‌الحال اوست: ای خانهٔ مهر گر شدم از تو برون/ با چشم پر از اشک و دلی پر از خون/ سوگند به خاک درت ای درگه مهر/ تن بردم و دل نهادم آنجا بدرون. و یا: ای خانهٔ دلدار که از بیم بداندیش/ روی از تو همی تافته و دل به تو دارم/ رو تافتنم را منگر زانکه به هر حال/ جان بهر تو می بازم

و منزل به تودارم.

روسپی
زن بدکاره. درآئین مزدیسنی، روسپیگری از گناهان بزرگ است. واژه روسپی در پهلوی روسپیک بوده و در اوستایی زن بدکاره و هرزه را جهیکا* گویند در برابر نائیریکا* که زن نیک و پاک است.

روستاک
روستا. معرب آن رستاق و رزداق است. در پارینه، به سرزمینهای بزرگ دارای چندین ده و آبادانی و کشتزار می‌گفته‌اند. امروزه از آن دیه (ده) اراده کنند.

رَوَشْ چرات
جانوری که آزاده در گردش است. آن عبارت است از جانور مفید بری در مقابل جانور اهلی. روس چرات یکی از پنج طبقهٔ جانوران است.

روشن
یکی از مفسرین اوستاست که مکرراً نامش در تفسیر پهلوی (زند) یاد شده است. در کتاب شکند گمانیک ویچار، از روشن نامی دیگر یاد شده که پسر آذرفرنبغ* است.

رویان
رویان همان جائی است که بنا به روایات، آرش* از آنجا تیر را به جانب مرز توران پرتاب کرد.

ریٰ
ر. ک. رگا.

ریخلت، هانس **H.Reichelt**
از اوستادانان است و متون اوستا و یادداشتهای اوستا را در استراسبورگ در سال ۱۹۱۱م تدوین و منتشر کرده است.

ریم
چرک، درپهلوی ریم.

ریمن
چرکین، درپهلوی رِنگین.

ریو
مکر، تزویر، فریب.

ریوند
کوه ریوند در نیشابور خراسان است و آتشکدهٔ مشهور آذربرزین مهر*، یاور کشاورزان، در آنجاست. ر.ک. رَئْوَنت.

ریویل، ژان
در مجلهٔ تاریخ مذاهب، دربارهٔ آیین میترا مطالبی دارد.

ز

زاب

ر. ک. اوزوه.

زابلستان

زاولستان. در تاریخ و شاهنامه و دین از اهمیت ویژه برخوردار است، و درياچهٔ هامونِ° آن به واسطهٔ اینکه محل نگهداری نطفهٔ اُشیدرها° و سیوشانتها° می باشد مقدس است. زابلستان همچنین زاد و بوم جهان پهلوان رستم بوده است.

زادان فرخ پسر خورشید

زادان فرخ فرزندی داشت به نام شهریار که زرتشتی بود. فرزند شهریار، ابراهیم، مشهور به شیخ ابواسحق کازرونی، پیشوای نامور صوفیه بوده که شیخ مرشد خوانده شده و در ۴۲۶ هـ درگذشته است. شیخ مرشد هرچند صوفی بود اما در ستیزه با پیروان دین نیاکان خود کوتاهی نکرد.

زادان فرخ دیگری هم رئیس نگاهبانان خسروپرویز بود، و زمانی که خسرو فرمان از بین بردن برخی زندانیان را داد او در این کار وقت‌گذرانی کرده طفره رفت که بعداً مورد خشم قرار گرفت.

زادسپرم

یا زات سپرم. دستور بزرگ سیرگان (سیرجان)، که در حدود ۲۵۰ی برابر ۲۶۸هـ در زرتشت‌نامهٔ خود مطالبی از ظهور دین تا آسیب یافتن آن نوشته است. زادسپرم (اسپرغم‌زاد) مردی آزادمنش و برادر کهتر منوشچهر پسر یووان یَمان مؤبدِبزرگ پارس و کرمان در نیمهٔ دوم از سدهٔ نهم میلادی بوده است. از زادسپرم نامه‌ای به ما رسیده که به نام ویچیتکهای (برگزیده‌ها، منتخبات) زادسپرم شناخته می‌شود.

زادشم

پدربزرگ افراسیاب. افراسیاب پسر پشنگ پسر زادشم پسر تورک بود.

زال

زال زر پدر رستم است که برابر شاهنامه، سیمرغ (مرغ افسانه‌ای یا دانای زمان سَئِنَ°) وی را پرورش داد. او بود که در وقت زاده شدن رستم گفت که می‌توان با شکافتن پهلوی رودابه کودک را به دنیا آورد.

زاماسب

یکی از قضات دورهٔ ساسانی است.

زامیاد

زمین. زامیاد یا زمیاد اسم زمین است مرکب از واژهٔ زم که به معنی سرما است و پسوند یاد که معنای قبول فعل می‌دهد و در واژه‌های بنیاد و فریاد نیز دیده می‌شود. نام روز ۲۸ ماه و نام ایزدی است که تدبیر امور و مصالح این روز با اوست. گویند در این روز درخت نشاندن و تخم کاشتن و عمارت کردن به غایت خوب است. در ستایش زامیاد آمده: «پس از ستایش هرمزد که سپاس همه نیکوکاران به

دادههای هرمزد است، توزمین نیکورا که نگاهدارنده و پرورانندهٔ آفریدگانی همی ستایم. باشد که ما را خود سود و فرهنگ و نیکی تو ارزانی شواد. چون زمین و کوه و چراگاه آبمند منبع خیر و برکت است.» و می خواهد که همهٔ آفریدگان را با یاری دادار اورمزد تا رستاخیز بپیوندد و با فروتنی و آسانی فراوان نگهدارد. در سیروزههای کوچک و بزرگ آمده: «زام [زامیاد] ایزدِ نیکوکار، آن جایها و آن روستاها، همهٔ کوههای آسانی اشوئی بخش و پرآسایش هرمزد داد، فر کیانی هرمزد داد و هم فر ناگرفتار هرمزد داد. رد پارسایی پارسا را می ستایم.

زامیاد یشت

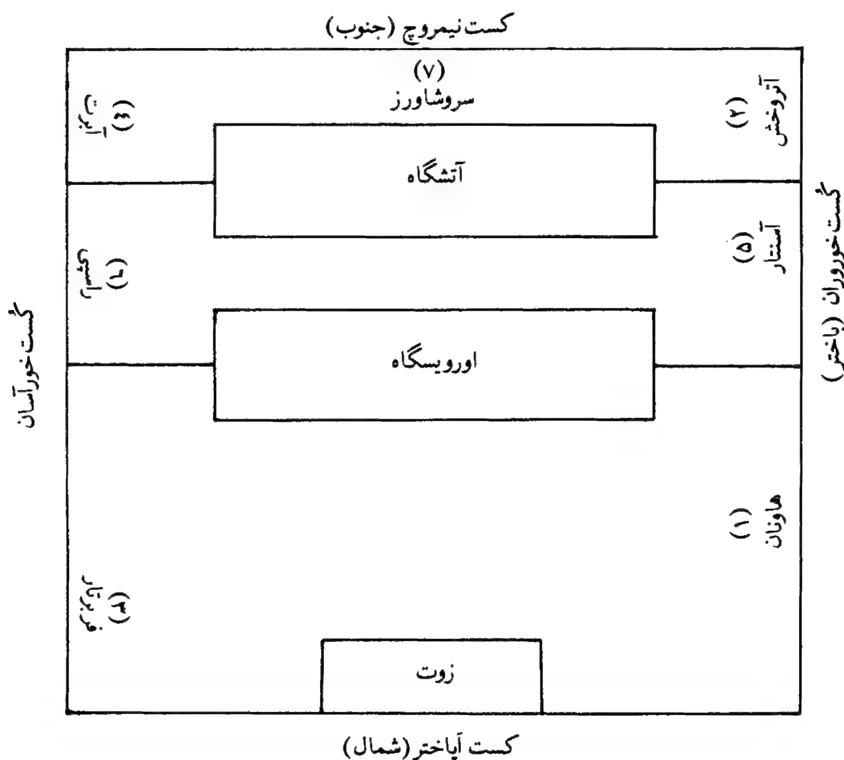
زامیاد یشت یکی از دلکشترین سرودهای نامهٔ دینی ایرانیان و یک چکامهٔ پرشور و خروش رزمی است که در آن ستیزه و پیکار ایرانیان و تورانیان یاد گردیده و از فرّ ایرانی و کیانی سخن رفته است. در زامیاد یشت نام بسیاری از کوهها آمده و از رود باشکوه هیرمند° سخن رفته است.

زَئوتار

یا زئوتر. نامی که به پیشوایان داده شده و در پهلوی زوت گردیده است. امروزه موبدانی که با هم مراسم دینی به جای می آورند یکی زوت و دیگری راسپی° نامیده می شود.

زوت در هنگام یزشنه به سرودن گاتها می پردازد و جای وی در میان پرستشگاه، در مرکزی که لوازم مراسم آماده شده می باشد. در بند ٦١ ارت یشت می خوانیم: «زوت باید در پشتِ برسم° ایستاده، به آواز بلند بگوید: با این نذر، تورا درود گویم. با این

نمودار نیایشگاه و موبدان در اجرای مراسم



نذر [پیش کشی و نیاز] تورا نیایش کنم. ای ارتِ° زیبای آفریدهٔ کردگار.»

با آنچه که آمد زوت اسمی است که به پیشوایانِ بزرگِ مزدیسنا می دهند، خود زرتشت نیز زوتر خوانده می شود. قدمت این واژه تا به زمان آریائی می رسد و از آن دو معنی برمی آید: نخست اجرا کننده فدیه، دوم منادی پروردگاران. در گذشته زوت بزرگترین پیشوای مذهبی بوده است که در سرِ هفت موبدِ دیگر مراسم مذهبی به جای می آورده اند. در وقت فقدان سایر موبدان او مجاز بوده که به تنهائی تشریفات آئینی بجا آورد. امروزه در هنگام اجرای مراسم دینی اسم زوت به موبدی داده می شود که در روی کرسی سنگی چهار پایه نشسته، یسنا و ویسپرد می سراید و مراسم به جای می آورد و به موبد دیگری که در مقابل او نشسته و به اجرای چنین خدماتی موظف است راسپی نام دهند. چنان که از اسم زوت برمی آید تهیه کردن زور° (زئوترا°) یا آب مقدس با او می باشد.

در بخشهائی از کتب دینی از زوت و هفت موبد زیردست او یاد شده و برابرِ نمودار بالا جای آنان در نیایشگاه مشخص شده است.

در برخی از کتب، جای آنها اندک تغییری کرده که تاثیری در انجام مراسم ندارد. اگر در گذشته هشت تن موبد مراسم یزشنه را به جای می آوردند به واسطهٔ گروه انبوه پیروان مزدیسنا بود ولی امروزه به سبب قلت جمعیت معمولاً دو تن مراسم را انجام می دهند.

ارویسگاه° جائی است که یزشنه می نمایند و مترادف لغت پهلوی یزشنگاه است.

زَئوترا

زئوترا، نذرِ روان و آشامیدنی است؛ مانند آب، شیر، افشره، ... در مقابل مَیَزْد° که نذر و تقدیمی غیرمایع است مانند نان، میوه. زَئوترا در پهلوی، زُهر و در فارسی زَور° (آب زَور) شده است. نام ایزدی هم هست (بند ۳، هات ۸).

زِئوس

یا زاوش نام خدای بزرگ یونانیان است و همان است که نزد رومیان ژوپیتر شده است. این واژه دیرگاهی است (بیش از هزار سال) که نزد ایرانیان زاوش و زوش شده و در ادبیات به کار رفته است. یـونـیـان آن را در ردیـف هـرمـزد و اورمـزد قـرار می‌داده‌اند.

زَئوشَ

فروَشی او و پسرش پَتوروبَنگَهْ در فروردین یشت ستوده شده است.

زَئیریتَ

در بند ۹۸ فروردین یشت یک بار از وی یاد شده؛ وقتی که فروشی پسرش داونگه ستوده شده است. پیش از نام وی، از سه پسر زرتشت و یکی دیگر از افراد نزدیک خاندان زرتشت سخن رفته، و گمان می رود که این پدر و پسر نیز از منسوبان خاندان زرتشت باشند. زَئیریتَ لفظاً به معنی زرد رنگ است.

زَئیریچ

در قسمتی از ویدیودات° (وندیداد) که نام دیوان آمده است نام زَئی ریچ نیز مذکور است. این عاملِ اهریمنی، دیو تشنگی و رقیب و ضدامشاسپند امرداد می باشد. همانگونه که تَئوروی° نیز دیو گرسنگی و رقیب و ضد امشاسپند خرداد معرفی شده. در رسالهٔ سددر° این دو دیو با عنوان تاریچ و زاریچ یاد شده اند. در بندهش نیز یاد شده اند.

زَئی ری چی

در بند ۱۳۹ فروردین یشت از ده زن پارسا یاد شده و فروشی شان ستوده شده که یکی شان زَئی ری چی است به معنای زرد رنگ.

زئیری وئیری

ر.ک. زریر.

زَئینگَئو

زنگیاب. یکی از دیوان است که بنا به نوشته ها زهر در چشم داشت، از مملکت عربها آمده بود و به هر که با دیدگان بد نگاه می‌کرد می‌کشت. افراسیاب در زمانی که از فر برخوردار بود این زنگیاب را کشت و خود به پادشاهی نشست. دربند ۹۳ زامیاد یشت، نامش با صفت دروغگو آمده است.

زَئینیاوَرَخویداهه

در اوستا یک بار از این مکان یاد شده. محل صحیح آن معلوم نیست ولی از نبردگاههای ایران و توران بوده است. کوی ویشتاسب*، در پهنهٔ دین برای ایزد درواسپ*، روبروی رودخانهٔ دائیتیا درخواست یاری می نماید.

زَبَ اورونْت

در بند ۱۰۶ یشت سیزدهم فروهرش ستوده شده. برابر این یشت، پسرش به نام کَرِشنَ دارای اعتبار و اهمیت فراوان بوده است.

زدار

زننده، کشنده. درپهلوی زتار یا ژتار آمده است.

زراسپ

برادرنوذر* وپسر منوچهر* است. نوذرپس از منوچهر هفت سال پادشاهی کرد و به دست افراسیاب تورانی کشته شده است. او مؤسس خاندان نوذریان است. در کتاب هفتم دینکرد از زراسپ یا آرزراسپ نام برده شده است که با اسپیتوئیش نامی برای پرسیدن مسائلی دربارهٔ دین مزدیسنی به نزد فر شوشتر* می آید. پسر توس ازسرداران بزرگ ایران نیز زراسپ نام داشته؛ او داماد کیکاوس بوده. نام مبارزی از ایران نیز بوده است.

زرافشان

از بندهش برمی آید که زرافشان همان رود رنگها* یا ارنگ باشد.

زرایانغ

در کتاب هفتم دینکرد از وقایع بین زمان گشتاسب و پایان شاهنشاهی ایران گفتگو شده و اشاره شده است که دین مزدیسنی به کوشش بهمن پسر اسفندیار قوت می یابد. همچنین بر اثر تبلیغات «شِنو» موبد موبدان که درصدمین سال بعد از وی زیسته است و صد تن طلبه و شاگرد داشته، دین رونق می‌گیرد. پس از وی نیز به همت موبدان موبد آرزوک* و مساعدت و همراهی سه تن از همکاران او به نامهای اسروتَس بَذْ و زرایانغ و اسپنتُوخَرتو که در سدهٔ چهارم دین مزدیسنی و در زمان «راشن رشن» مُرتَد می زیسته اند، دین زرتشت توسعه پیدا کرده است و سایر حوادث دیگر.

زرتشت، زردشت

ر.ک. آغاز دانشنامه. علاوه بر زرتشت پیامبر، زرتشتهای دیگری هم داریم که در ردیف خود آمده اند.

زرتشت آدرباد

پسر آدرباد مهراسپندان*. در زمان ساسانیان موبدان موبد ایران بود. در دینکرد از آوَرتَر یاد شده که همان زرتشت پسر آذر پاد مهراسپندان است. این زرتشت در زمان اردشیر دوم (۳۷۹-۳۸۳ یا ۳۸٤م) موبدان موبد بود. رساله ای به زبان پهلوی که ۱٤۳۰ واژه دارد نامزد به پندنامک زرتشت است منسوب به همین موبد است.

آدرباد پسر زرتشت نوهٔ آذر پاد مهراسپندان که او را آذرپاد زرتشتان* گویند نیز به نوبهٔ خود موبدان موبد ایران بود. دستور آذر پاد مهراسپند، اندرز پهلوی را برای همین زرتشت پسرش نوشته است.

زرتشتیان

زرتشتیان به پیروان اشوزرتشت گفته می شود که از روزگاران گذشته در پهنهٔ ایران بزرگ، از بلخ، بخارا، ری، آذرآبادگان، فارس و خوزستان تا عراق

کنونی (تیسفون و مداین) یعنی از ماوراءالنهر تا بین النهرین و قفقاز و یمن زندگی می‌کردند. و آثار بجا مانده از آنان در کتاب «پرستشگاه‌ها» اثر شادروان رشید شهمردان معرف وسعت گسترش این دین است.

نقطهٔ آغازین برای بررسی دین زرتشتی همان گاتها، سرودهای مقدس، می باشد که در آن به سادگی و روشنی و بی‌پیرایگی از زرتشت و برگزیدگی اش به پیامبری و مهاجرتش از آذرآبادگان به سوی خاور و بلخ و عرضهٔ دین به کی‌گشتاسب و از نخستین پیروان و موضوع مخالفت تورانیان به سرداری ارجاسب و جنگهای دینی و دلاوریهای اسپندیار روئین‌تن سخن گفته شده است. ولی همواره دین از طرف گروه کویها، کرپانها*، دیوان و دشمنان دیگر مورد حمله بود، که خود زرتشت نیز در گاتها از چند تنِ آنان نام برده است. اولین باری که دین سیر نزولی پیمود، پس از اسکندر و زمان سلطهٔ سلوکیها و یونانیها بود که آداب و رسوم اخلاق یونانی وارد گردید. پس از سلوکیان و روی کار آمدن اشکانیان، به ظاهر فشارها کم شد و برخی به گردآوری اوستا پرداختند، تا نوبت به ساسانیان رسید. با روی کار آمدن ساسانیان مذهب جان بیشتری گرفت و اوستای پراکنده گردآوری شد و دستوران و موبدان بزرگی چون دستور آدرباد ماراسپند*، کَرتیر*، تَنسر* و دانشمندانی چون بزرگمهر* خدمات چشمگیری به دین زرتشتی کردند.

با ظهور و گسترش دین مسیح، ارمنستان آن روز که زرتشتی‌نشین بود به سوی مسیح گروید. البته فِرَقی چند مانند مانویان، زروانیان، مزدکیان و فرقه‌های مشابهٔ آنها نیز در تضعیف مذهب و بالطبع مملکت بی‌تاثیر نبوده‌اند. با شکست ساسانیان و چیرگی تازیان دین و پیروان آن کاستی گرفتند: گروهی در نبردها از بین رفتند؛ گروهی به سوی هند و چین مهاجرت کردند؛ عده‌ای تغییر مذهب دادند؛ و بالاخره عده‌ای هم بر دین نیاکان باقی ماندند.

مسلم است در طول زمان در اثر پیش آمدها این گروه باقیمانده نیز کاستی گرفت که هجوم مغولی چنگیزی و تیموری و حتی حوادثی چون زلزله و بیماری در آن بی تاثیر نبود. این وضع ادامه داشت تا زمان ناصرالدین شاه که فرستاده‌ای از سوی پارسیان هند به نام مانکجی لیمجی هاتریا به ایران آمد و با جلب نظر شاه و اطرافیان و دست‌اندرکاران از فشارهای وارده کاسته شد.

تا مشروطیت پیش آمد و زرتشتیان هم که مانند دیگر مردم ایران سهمی در انقلاب داشتند از سوی دولت و بزرگان و پیشوایان دینی وقت مورد توجه قرار گرفته و در مجلس صاحب نماینده شدند که پس از بهمن ماه ۱۳۵۷ که انقلاب اسلامی روی داد، در قانون اساسی جدید نیز حقوقشان محفوظ مانده است.

زرتشتیان امروزه در گوشه و کنار دنیا، اروپا، استرالیا، آسیا، هند و پاکستان، انگلستان، کانادا و امریکا زندگی می‌کنند و برحسب موقعیت و قدمت و تعداد دارای خانه‌های زرتشتی ــ معابد و انجمن ــ می‌باشند؛ ولی هر جا باشند به استناد این آیه اوستائی: «آئیریانم خره نویزه مثیده» (فر ایران را می‌ستایم)، همواره در نماز و نیایش، فر ایران را از خداوند بزرگ خواستارند و آن را می‌ستایند.

کتاب پرستشگاه‌ها اثر رشید شهمردان گویای آن است که زرتشتیان در نقاط دوردست دارای معابدند و به پیروی از آموزشهای دینی به تاسیس بنیادهای عام‌المنفعه پرداخته‌اند. (به اختصار از تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، زرتشتیان پس از ساسانیان، هوخت و فروهر.)

زرتشت بهرام پژدو

شاعر زرتشتی سدهٔ هفتم هجری که زرتشت‌نامه را سروده است و احتمالاً خاندان او از خواف و خود وی ساکن ری بوده است. اردای ویرافنامه* منظوم نیز اثر اوست. داستان چنگرنگهاچه، داستان شاهزادهٔ ایران زمین با عمر خطاب، خمسهٔ زرتشت

نیز از آثار اوست.

زرتشتروفراوخته

در بند ۱۰ یسنا، ها ۱، می‌خوانیم که: «آنان از بهترین اشا هستند که مزدا آموخته و زرتشتروفراوخته....» یعنی اهورامزدا به پیغمبرش زرتشت آموخته (الهام کرده) و پیامبر به جهانیان رسانیده است. زرتشتروفراوخته یعنی زرتشت گفته، یا فراگفتهٔ زرتشت. و مزدا آموخته در اوستا مزدَ وَ فَرساست بوده و هر دو صفت است.

زَرَتوشتروتِمَ

ایزد نگهبان پیشوایان دینی و از همکاران اثیویسروثریم* می‌باشد. این واژه در پهلوی زَرَتُشتوم شده و در لغت یعنی کسی که بیشتر مانند زرتشت است. گروهی این واژه را به معنی بزرگترین پیشوای دینی یا مسمغان* دانسته‌اند.

زردشت پسر آذرخور متوکلی

از این شخص بسا در نوشته‌هائی چون آثارالباقیه و معجم‌البلدان یاد شده است. او موبدی همزمان با خلیفهٔ عباسی المتوکل (۲۳۲-۲۴۷هـ) بوده است.

رِذَ زَ

نام کوهی است و در مقدمهٔ یشت نوزدهم (زامیاد یشت) آمده که دومین کوهی است که از زمین برخاسته و همهٔ ممالک شرقی و غربی را احاطه کرده است. باید از کوه‌های بزرگ باشد. در بندهش جائی که اسامی کوه‌ها یاد شده (فصل ۱۲، بند ۱) این نام به گونهٔ زَرید آمده است. شاید نزدیک البرز باشد و آن را نزمانوش نیز گویند.

زَرَزْداتی

در شمار پارسایان و نام‌آورانی است که فروشی اش در بند ۱۱۵ فروردین یشت ستوده شده، و او پسر پَیْشَتْ معرفی شده است.

زَرِمَیَه

یا زَرَمَیَه، زَرِمَیَه، زرم، هر چهار به معنی بهار آمده. همین واژه به عنوان صفت به معنی بهاری نیز به کار رفته است. نیز کره‌ای را که در فصل بهار از شیر استخراج کرده باشند زرمیه گویند؛ از این جهت این اسم را از برای تعیین خورش بهشتی برگزیده‌اند.

زرنگ

نام زرنگ یادآور همان زره، دریاچهٔ هامون است. حمدالله مستوفی می‌نویسد: «ولایت سیستان را جهان پهلوان گرشاسف ساخت و زرنگ نام کرد. و عرب زرنج خوانند. و بر راهِ ریگِ روانِ نزدیکِ به حیره، زره‌بندی عظیم بست، تا شهر از آسیب ریگِ روان ایمن شد. بعد از آن بهمن تجدید عمارتَش کرد و سگان خواند. عوام نیز سکستان گفتند و اعراب معرب کردند و سجستان خواندند و به مرور سیستان شد.»

داریوش در کتیبهٔ بیستون و تخت جمشید از سه کشور شرقی خود هرات، خراسان و زرنگ (سیستان) نام می‌برد. نام زرنگ در کتب جغرافیون عرب و ایرانی ضبط شده.

زَرِنُومَتی تی

به موجب یشت نوزدهم یکی از نُه رودی است که به دریاچهٔ هامون* می‌ریزد.

زَرِنومَنْتْ

به موجب بند ۶۷ زامیاد یشت نام دریاچه‌ای است. به معنی زرمند و دارای زر هم آمده است. شاید همان زرینمند* بندهش باشد.

زروان

زروان در اوستا زَرون به معنی زمان است که در برخی بندهای اوستا از آن یاد شده است. زروان در جاهائی در ردیف ایزدان آمده و از آن ایزد زمانهٔ بیکران اراده گردیده است. و در سیروزه و برخی بخشهای اوستا با صفات دَرِغَ (دیر، درنگ) و دراجَه (دراز) و اَکَرَنَ یعنی بیکرانه و دَرِغوخواذات (زمان درنگ خدای) یا جاودانی وفناناپذیر آمده است.

در زمان ساسانیان فرقه‌ای به نام زروانیه بوده است که مانند مانویها و مزدکیان ضرباتی به آئین زده‌اند.

زرو انداز

یا زروان‌داد. یکی از قضات دوران ساسانی.

زریر

زرین بر، زرین جوشن. برادر کی‌گشتاسب و سپهبد ایران بود که در جنگهای دینی ایرانیان با تورانیان رشادتها نمود و به دست بیدرفش (ویدرفش) جادو کشته شد. رسالهٔ ایاتکار زریران* که در آن از زریر یاد شده از رساله‌های بسیار خوب دربارهٔ دلاوران ایرانی و نبردهای آنان است.

زریر در اوستا زئیری وَیری گفته شده است. در فروردین یشت، بند ۱۰۱ فروهر پاکدین زریر ستوده شده و در آفرین بزرگان* نیز نامش به صورتِ زریر خوش‌چشم بید آمده است.

زریر

نام گیاهی است زردرنگ که با آن جامه رنگ کنند.

زَرَیَنْگَـهْ

فروَشی او در فروردین یشت ستوده شده است.

زرینمند

در فرگرد ۲۲ بندهش نام دریاچه‌ای است که با دریاچهٔ چیچست* و چند دریاچهٔ دیگر یاد شده است. (ص ۱٤۸ یسنا جلد ۲). ر. ک. زرنومنت.

زْرَیَه

در اوستا به معنی دریاست که در فُرس هخامنشی درَیَه می‌گفتند. زرنگ* که نام سیستان* باشد از همین ریشه است و نیز زره که اسم دریاچهٔ هامون* است.

زَمْ

زمین است در اوستا. در پهلوی زمیک و در فارسی زمی نیز گفته شده است. زمین مانند آسمان در مزدیسنا مقدس است. بسا از زمین و آسمان ایزدانی اراده شده که به نگهبانی سپهر و خاک گماشته شده‌اند. و نیز روزهای ۲۷ و ۲۸ ماه به اسم این ایزدها است. ایزد زمین غالباً با صفت هوذاِه یعنی نیک کنش یاد شده است. در فروردین یشت، بند ۹ راجع به سود زمین مندرج است: «زمینِ فراخ اهورا آفریدهٔ گرد چرخنده، حامل چیزهای زیبا و سراسر جهان مادی است، چه جاندار و چه بیجان، و کوه‌های بلند و چراگاههای بسیار و آب فراوان بر آن است.»

زمزمه

عبارت است از سخن آهسته به زبان راندن. برخی ادعیهٔ مختصر که باژ*، باج، باز، واج، واژ نیز نامیده می‌شوند همه‌شان همان زمزمه‌اند که لب فرو بسته، آرام می‌خوانند. در سرِ خوان، و نیز در نیایش ها آهسته به زبان رانند. زمزمه پیش از غذا معمول است. یزدگرد سوم و خسروپرویز باژ و زمزمه‌شان در تاریخ آمده است.

زُنّار

رشته یا بند بافته را گویند عموماً و رشته‌ای را که عیسویان و هندوها باخود دارند خصوصاً. کشتی* را که زرتشتیان روی سدره* بر کمر دارند نیز زنار گویند. ولی خود زرتشتیان همان واژهٔ کشتی را به کار برند.

زَنْتو، زَنْتومَ

زنتوم از واژهٔ زنتو، به معنی ناحیه آمده، نام ایزد نگهبان ناحیه و از یاران و همکاران ر پیتون* است.

زَنتوپَئیتی

(زَندپَت). به بزرگِ ناحیه گفته می‌شد.

زند

در اوستا ازانتی* به معنی گزارش است، و تفسیر پهلوی اوستا را که از عهد ساسانی به‌جا مانده زند

نامیده‌اند. در زمان قدیم، کتاب مقدس ایرانیان را با شرح پهلوی آن زند اوستا می‌نامیده‌اند: همی گوید از آسمان آمدم/ ز نزد خدای جهان آمدم/ خداوند را دیدم اندر بهشت/ مرا این زند و استا همه او نوشت (دقیقی).

و بسا هم کلمهٔ زند را به جای اوستا آورده‌اند: که ما راست گشتیم و هم دین‌پرست/ کنون زند زردشت زی ما فرست. در کتب تاریخ هم، نامهٔ آسمانی ایرانیان، زند اوستا یا زندیها نامیده شده است.

زندان سلیمان

در مشرقِ دریاچهٔ چیچست* کوهی است که آن را امروزه تخت سلیمان* خوانند. در سه کیلومتری غربیِ همین تخت سلیمان جائی است که از روزگاران گذشته ویرانه‌ای دربر دارد و زندان سلیمان خوانده می‌شود.

زند وهومن یسن

کتاب زند وهومن یسن که معمولاً بهمن یشت خوانده می‌شود، پیرامون پیشگوییهایی است که درباره ایران و دین مزدیسنی شده است. بنابر احتمالی، این کتاب از هفتمین فرگرد نسک اول (شودگرنسک) ماخوذ است.

از کتاب زند وهومن یسن نُسَخ متعددی به پازند و فارسی موجود است ولی به نظر می‌آید که نسخهٔ پهلوی آن اصیلتر است. این کتاب را وست* در سال ۱۸۸۰م از پهلوی به انگلیسی ترجمه کرده و متن پهلوی آن را انکلساریا در ۱۹۱۹م در بمبئی به طبع رسانده است. صادق هدایت نیز در ۱۹۴٤م آن را از پهلوی به فارسی ترجمه کرده است. این رساله ۴۲۰۰ واژهٔ پهلوی دارد.

زنده‌روان یشتن

هر فرد زرتشتی برای آنکه در جهان دیگر سه روز اول پس از مرگ روانش گزندی نبیند و از شر اهریمن و دیوان در امان باشد باید در این جهان عبادت و مراسم خاصی انجام دهد که آن را زنده‌روان گویند. در کتاب صد درنثر، درِ ۵۸ چنین آمده: «بهدینان باید جهد کنند تا زنده‌روان یزند چه هر گاه که زنده‌روان یشته باشند هر سال هم چندان کرفه (کارنیک) بسر می‌شود دوم سال دو چندان کرفه بود که زنده‌روان هم چنان تا شخص زنده باشد هر سالی همچندان کرفه (ثواب) میفزاید و از پس آن نیز باشد که اگر در آن ساعت آن کس انوشه‌روان شود (بمیرد و) کسی نباشد چون زنده‌روان یشته باشد سروش اشو آن روان را به خویشتن پذیرد. و اندر آن سه روز نگاه می‌دارد و نگذارد که هیچ گزندی و زیانی به وی رسد و شب چهارم به چینود پل با رشن ایزد و مهرایزد، یار باشد تا حساب و شمار او بکنند و به جایگاه خویش شود که زنده‌روان یشتن آدابی خاص و اوستاهای بایسته دارد».

زندیق، زندیک

زندیکی یا زندیقی، گمراهی و بی‌دینی است. زَنَد، در پهلوی زندیک شده است و به کسی گفته می‌شود که به دین مزدیسنا نباشد یا از آن آئین برگشته باشد. ایرانیان، مانی را زند می‌خواندند، چرا که او نزد ایرانیانِ زرتشتی، گمراه و از دین برگشته دانسته شده است. زندیق معرب زندیک به معنی دین برگشته است و منسوب به زند* به معنی تفسیر نیست. بنابراین زند به معنی تفسیر را نباید با زَنْد به معنی جادوگر که از گناهان بزرگ است و زَنْدیکی اشتباه کرد.

زنگیاب

ر.ک. زئینگئو

زَو، زاب

زو پسر تهماسب و نوهٔ منوچهر یکی از پادشاهان پیشدادی و از تخمهٔ فریدون است. در اوستا اوزوه آمده که لفظاً به معنی یاری کننده است، او و پدرش در تاریخ ما مشهورند ودر بندهش و روایات پهلوی و

شاهنامه و روایات اسلامی از آنها یاد شده است، به طوریکه در بندهش و سایر تواریخ آمده تهماسب با دختر نامون که منجم افراسیاب بود ازدواج کرد و از او زاب بدنیا آمد. طبری می‌نویسد «زو لشکری بیاراست و افراسیاب را از ایران بیرون راند و به آبادانی پرداخت و روزی که ایرانیان از بیداد افراسیاب رهائی یافتند آبان روز بود از ماه آبان. پس آن روز را جشن کردند و این جشن تا امروز همچنان برقرار است و با شکوه مهرگان بر پا می‌شود. مردمان را به احداث کاریزها و کشت و ورز واداشت و به غرس درختان نیکو و کاشت تخم گیاهان کمیاب پرداخت و ارزاق در زمان او ارزان شد و در عدل و داد سه سال بزیست و وزیرش گرشاسب نام داشت.» داستان آرش تیرانداز را که به زمان منوچهر نسبت می‌دهند برخی به زمان زو نسبت می‌دهند و همچنین نوشته شده «پس از مرگ منوچهر، افراسیاب به ایران تاخت و شهریاری گرفت و باران نیامد تا آنکه زاب پسر تهماسب، افراسیاب را برانداخت و باران نیز آمد و جیحون مرز ایران و توران شناخته شد و هر دو طرف سپاه را به داخل سرزمین خود کشیدند و از آن پس جشن و سروری بزرگ بر پا ساختند و سوگ و درد جای به سرور و شادی سپرد و فراخی و فراوانی جایگزین تنگی و سختی گشت...» در فروردین یشت بند ۱۳۱ آمده است: «فروهر پاکدین اوزَوَ از خاندان توماسپ را می‌ستائیم.» نسک دوازدهم اوستا نیز گویای شرح حال آنان بوده که از میان رفته است. در کتاب هشتم دینکرد در فصل ۱۲ دربارهٔ دوازدهمین نسک آمده است: «این نسک موسوم است به چیثرَدات°، مندرجات آن عبارت است از بیان نژادهای آدمی از کیومرس نخستین بشر که چگونه اهورامزدا او را آفرید.... و در ذکر پیشدادیان و شهریاری آنان، همینطور می‌رسد تا ذکر شرح حال زو پسر تهماسب پادشاه ایران‌زمین که از پشت منوچهر بود و بالاخره می‌رسد به کی‌گشتاسب و پیغمبر دین مزدیسنا زرتشت اسپنتمان و ترقیات زمان، از آغاز شهریاری فریدون تا ظهور زرتشت و رسالت وی...» پس چنانکه دینکرد نیز یاد می‌کند، قدیمترین خدای‌نامه همان دوازدهمین نسک اوستا است که در قرن سوم هجری، یعنی در زمان آترفرن‌بغ مؤلف دینکرد، هم موجود بوده. زاب که همان زو باشد در شاهنامه مدت سلطنتش پنج سال ذکر شده که پس از کشته شدن نوذر به دست افراسیاب بنا به پیشنهاد زال، سران و بزرگان و سپهبدان ایران به پادشاهی برگزیده شده، هرچند توس و گُستَهَم دو پسر نوذر وجود داشتند، اما چون دارای فَر ایزدی و برازندهٔ تاج و تخت نبودند ناگزیر پادشاهی به زو، که از پشت فریدون و خاندان منوچهر بود، واگذار شد. زو به عدل و انصاف پرداخت. کشور را آبادان کرد. در روستای عراق رودی از دجله برکشید و آن را زاب نام کرد و بر لب او شهرستانی بنا کرد که امروز آن را مدینة العقبه خوانند، به بغداد. «زاب الاعلی وزاب الوسطی و زاب السفلی هر سه از آبادانیهای اوست و....»

در آفرین دهمان° یعنی دعای پاکان و نیکان و پارسایان از فروهرِ زو پسر تهماسب یاد شده آفرین دهمان را به مناسبت ذکر اسامی امشاسپندان در آن، آفرین هفت امشاسپند هم می‌نامند.

زواره

برادر رستم و از پهلوانان **کیخسرو** و **کیکاوس**. او در جنگها همواره همراه رستم و یار و کارگزار او بود.

زوت

ر.ک. زئوتار.

زود

ر.ک. زئوتار.

زور (آبزور)

فدیه و نیازی بوده که در مراسم دینی به کار می‌برده‌اند. در مراسم دینی چند قرص نان (درون°)، یک پیالهٔ آب، فشردهٔ هوم و شاخه‌ای رز (که بعداً به فشردهٔ انگور مبدل شد) و چیزهای دیگر بوده که

پیشوایان بر آن دعا می خوانده اند. این آب در اوستا موسوم است به زَئوتر° که امروز زَوْرْ گویند. و یعنی نذر و نیاز مایع.

این رسوم از زمان مهر به جای مانده که بعداً به شکل دیگری در آئین مسیح ــ به منزلهٔ آب مقدس مسیحیان ــ وارد شده است. زور در یسنا آبزور و در پهلوی آپْزُهر شده. در دین زرتشتی، گو آنکه هر یک از رسوم در وقت یزشنه اشاره به یک مقصود مخصوصی است ولی همه آنها را باید انگیزه از برای ستایش دانست، چه در وقت تهیهٔ آبِ زور و فشردن گیاه هوم° و بستن و گشودن شاخه های برسم° جز اوستاخوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری در میان نیست. همین رسوم و آداب با روشها و آلات ویژه در معابد برهمنان و کنشت یهودیان و کلیسای عیسویان هم دیده می شود.

زَوَنْ

فروَشی او و پسرش گئومنت در فروردین یشت ستوده شده است و اینان از کشور رئوژدی° هستند.

زیغری

فروَشی او که پسر سَیْنَ° است در فروردین یشت ستوده شده است.

زیمَ

در اوستا به معنی زمستان است که در پهلوی دمستان و در فارسی زم نیز گفته اند. زَیَنَ صفت است یعنی زمستانی. و از همین ماده است واژهٔ دی که در فارسی به معنی زمستان است. چوخُرم کسی کو به هنگام دی/ به پیش آورد منقل و مرغ و می (نظامی). که با دی° به معنی دادار (آفریدگار) نباید اشتباه شود. واژهٔ آئیوی گامَ نیز به معنی زمستان است

زین، زَئِـنَ

در اوستا به معنی سلاح است نه به معنی یراق اسب که امروز معنی معمول آن است.

زیناوند

اوستائی آن زَئِنْگَهْوَنْت است. وکسی را گویند که سلاح تمام دارد. تهمورس° هم به لقب زیناوند یا زیباوند آمده.



ژاماسب

ر. ک. جاماسب.

ژرمیاس

آلفرد ژرمیاس کتابدستی (هندبوک) مشرق و فرهنگ آن را در سال ۱۹۱۳م، در لیپزیک و مذاهب اولیه را در ۱۹۱۸ در مونیخ به چاپ رساند.

ژزوئیت‌ها

یسوعین، فرقه‌ای از مسیحیان پیرو مسلک ایگناس.

ژند

همان زند است و ژند واست و ژند اوستا همان زند اوستا است.

ژوژه، ژوژک

همان خار پشت فارسی است که عوام، در کرمان جوجیک گویند. ایرانیان از بین بردن جانوران زیانبخش (خرفستران) را گرامی و ارجمند می‌دانستند و چون ژوژه دشمن مار و مور بوده در برخی نامه‌های پهلوی حمایت از او ستوده شده است. یاقوتْ در معجم‌البلدان طی سخن از سجستان (سیستان) از ابن‌الفقیه نقل کرده، می‌نویسد: «در هنگام گشایش سجستان به دست تازیان، مردم آنجا می‌گفتند که نباید خار پشتها را کشت و آنها را راند زیرا که آنها مارها را می‌کشند. سجستان پر است از مار. در هر خانهٔ آن دیار یک خار پشت نگاه می‌دارند.»

ژوس تینوس

تاریخنویس رمی که در حدود سدهٔ دوم میلادی نوشته است: «داریوشِ بزرگ پیکی به کارتاژ فرستاده فرمان داد که در آنجا از قربانی کردن آدمیزاد و خوردن گوشت سگ خودداری کنند و به جای به خاک سپردن لاشهٔ مردگان آنها را بسوزانند.» و این نشانی از اعتقادات ایرانیان قدیم است. توضیح بیشتر آن که کارتاژ (تونس فعلی) را در سدهٔ هفتم پیش از مسیح فینیقی‌ها بر پا کردند. مُلُخ (ملک)، یکی از پروردگاران آنان است که بَعَلْ هم خوانده می‌شد ــ شهر بعلبک فعلی هم به نام همین پروردگار است. دست‌کم یک بار در سال بایستی کودکی، آن هم یگانه فرزند خاندان بزرگی را به رسم فدیه در آغوش آهنین این پروردگار به دم زبانهٔ آتش می‌دادند، و در هنگام پیش‌آمد آسیب و گزند، گروهی از بچگان را در آتش مُلُخ میسوختند. هنگام جنگ کارتاژ آگاتوکلس شهریار سیراکیوس (از جزیرهٔ سیسیل) دویست کودک به مُلُخ فدیه داد. در تورات این کار منع شده و آمده: «فرزند خود را به آنجا مبر تا از برای مُلُخ بسوزانند، نام خدای خود بی‌حرمت مساز زیرا من یَهُوَه هستم.»

ژیوه

جیوه. این واژه در یسنای ۳، بند ۳ به صورت جیویَه آمده: «و شیرِ جیویه (روان) را خواستار ستائیدنم.» سیماب را که در فارسی جیوه یا ژیوه نامیده‌اند و

زیبق معرب آن است از همین صفت اوستائی است. و به واسطه متحرک بودنش (سیال) چنین خوانده شده است. در مراسم زَوْر که نذر مایعات است شیر نیز گذارده می شود.

س

سائونگـَهٔ

در یشت سیزدهم یک بار از وی هنگامی یاد شده که فروشی پسرش بَئونْگَهٔ ستوده شده است.

سائیریوَنْت

نام کوهی است که با چند کوه دیگر در بند ٤ زامیاد یشت آمده که از آنها اطلاعی نداریم.

سائی موژی

در یشت سیزدهم یک بار از وی که فروهر پسرش منثرواک ستوده شده، یاد گردیده.

سائینی

نام مملکتی است که به درستی جای آن مشخص نشده و هر پژوهشگری جائی را حدس زده، یکی گوید چین بوده، دیگری سمرقند. انکیتل دوپرن* آن را جائی میان دریای سیاه و خزر دانسته و با سوئش یکی دانسته. یوستی آن را قصبه ای در بلخ دانسته. در دینکرد به نقل از ورشت مانسرنسک* (دوازدهمین نسک) آمده است که در رستاخیز ... سِشن، پسر اهوم ستوت که از مملکت سائینی است فر برتار* خواهد بود و ...» (فر برتار یکی از درجات پیشوایان روحانی است).

سابور

معرب شاپور است که در ترکیبهای سابور الاعظم، سابور الاکبر، سابور الجنود، سابور خره، سابور خواست دیده می شود. ر.ک. شاپور و ترکیبات آن.

سابه

همان شهر ساوه است. بنا به انجیل و کتاب متی به هنگام زاده شدن عیسا در بیت اللحم پیکی چند تحفه به مادرش سپرد. و داستانِ رفتن سه مغ به راهنمائیِ ستارگان به اورشلیم و نماز بردنِ آنان به نوزاد و پیشکش کردن زر و مُر و کُندر معروف است. وگویند آرامگاه آن سه مغ در ساوه است. مارکوپولو هنگام عبور از ایران سراغ این محل را گرفته است.

ساتراپ

واژهٔ یونانی است. و مأخوذ از واژهٔ خشَتراپَئیتی که در اوستا آمده است. در ایران قدیم، به حکامِ ایالات (استانداران) و مرزبانان که از کارمندانِ عالیرتبهٔ دولت محسوب می شده اند ساتراپ می‌گفته اند. واژهٔ ساتراپ در کتیبهٔ پایکولی دیده می شود.

ساتی بَرْزَنْ

هم نام یکی از درباریان اردشیر دوم هخامنشی (سدهٔ چهارم پیش ازمسیح) است و هم نام یکی از بزرگان و امرای عصر داریوش سوم و والی هرات که به داریوش خیانت کرد و به اسکندرپیوست و پس از شورش بر ضد اسکندر به دست لشکریان مقدونی در ۳۲۸ پیش از میلاد مغلوب گردید.

سارد

پایتخت لیدی* که در زمان هخامنشیان به تصرف کورش درآمد و موقع تصرف آتن به دست سپهبد

ایران (ماردونیا*)، خبر آن از طریق افروختن آتش روی برجها منزل به منزل درسارد به شاهنشاه رسید.

سارَشتَیه

نوعی بیماری، تب و لرز، که در وندیداد* از آن یاد شده است.

سارگون

پادشاهِ آشور که از سال ۷۲۱ تا ۷۰۵ پیش از مسیح سلطنت داشته. در کتیبهٔ سارگون به اسم یک ایرانیِ نامزد به بگ‌داتی (بغداد) برمی خوریم که در جنگی اسیر گشته، به فرمان سارگون پوست از بدنش کشیدند. سنگنبشته‌ای که دمرگان فرانسوی در شوش پیدا کرده و اکنون در موزهٔ لوور مضبوط است، وسیله شناسائیِ این جهانگشای کهن گردیده است.

سارَن

به موجب وندیداد نوعی بیماری و درد عمومی و سردرد.

ساری

یکی از شهرهای شمال ایران که امروز مرکز استان مازندران است. در قصهٔ سنجان* و مهاجرت زرتشتیان به هند آمده شهر نوساری در هند را عده‌ای از مهاجرین به یاد میهن خود چنین نامیده‌اند. ساری به علاوه یادآور تیراندازی آرش* کمانگیر است؛ فخرالدین اسعد گرگانی در داستان ویس و رامین گوید: اگر خوانند آرش را کمانگیر/ که از ساری به مرو انداخت یک تیر. بنای ساری را به توس پسر نوذر و تجدید بنای آن را به فرخان پسر دابویه از ملوک گاو باره نسبت می دهند.

ساسان

جد اردشیر بابکان ساسان نام داشته. تبری در آغاز تاریخ ساسانیان نسب ساسانیان* را به پادشاهان کیانی رسانده چنین می نویسد: «اردشیر پسر بابک پسر ساسان پسر بابک پسر مهرمس (مهرسان) پسر ساسان پسر بهمن پسر اسفندیار پسر بشتاسب پسر لهراسب پسر کی اوگی پسر کی مانوش بوده است.» ساسان در پارس (استخر) متولی و پیشکار معبدی مؤسوم به اناهذ (ناهید) بوده است.

ساسانیان

(۶۵۲-۲۲۴م). ساسانیان حکومت خود را با دین زرتشتی توام کرده بودند و در تاریخ ایران نیز سهم مهمی داشتند. ما آن قسمت از وقایع ساسانیان را که با دین و فرهنگ ارتباط دارد، در این بخش می آوریم: ساسان جد ساسانیان بمقامی ارجمند در معبد اناهیته (ناهید) در استخر داشت و نوهٔ او به نام اردشیر* پور پاپک، اردوان پنجم را مغلوب کرد و خود حکومت ایران را به دست گرفت و دامنهٔ قدرتش را تا بین‌النهرین و ارمنستان و اران و ماورالنهر و رود سند گسترش داد. پایتخت ساسانیان تیسفون (مدائن) بود. و طاق کسری از بناهای مهم ساسانی است. جامعهٔ عهد ساسانی بر دو اصل خون و خاک (خانواده و مالکیت) استوار بود. مزدک برای برهم زدن ارکان چنین جامعه‌ای قیام کرد و توفیقی نیافت. ساسانیان با داشتن آئین اهورامزدا روی کار آمدند و دین و دولت را با هم یکی دانستند. در زمان شاپور اول مانی دین نوآورد. پس از مرگ شاپور عکس‌العملی شدید از جانب روحانیون مزدائی، مخصوصاً مغان شمال که رئیس آن کرتیر بود ایجاد گردید؛ زیرا مزداپرستی بین دین بودائی از یک سو و مسیحیت از سوی دیگر محصور شده بود و در داخل ایران هم از جانب مانویت مورد تهدید قرار گرفت، پس مانی محاکمه و اعدام شد و پیروان وی مورد ایذاء قرار گرفتند و از وطن مهاجرت کردند. یکی از علل تقویت آئین مزدیسنی، گرویدن قسطنطین کبیر امپراطور روم به مسیحیت بود که متعاقب آن مسیحیان در زمان شاپور دوم مورد فشار و سؤظن قرار گرفتند. جنبشی ایجاد شد و مزدیسنی را به حالت اول برگرداند و اتحاد آن با مقام سلطنت به وسیلهٔ روحانیون تقویت گردید. در بنای معابد تغییراتی صورت گرفت. از جمله تالار

مرکزی آتشکده، مربع و محصور به چهار دالان ساخته می‌شده است. بزرگترین آنها از لحاظ ابعاد آتشکده نیشابور است. از دوران ساسانی نامه‌ها و رسالات زیادی به جا مانده که هریک جداگانه در ردیف خود بیاید.

ساکا

یا سکا یا اسکیت یا سیت. ساکاها و پارتها متعلق‌اند به طوایف آریائیِ بیابان‌نورد و صحرانشین یعنی تورانیان که در مقابل طوایف دیگر آریائی یعنی ایرانیان برزیگر و شهرنشین بودند. عادات و رسومی که از کلیهٔ اقوام سکا ذکر شده مشعر بر این است که با آریائیها همدین بوده‌اند. از داستان ملی ما نیز چنین برمی‌آید که تورانیان و ایرانیان پیش از ظهور اشوزرتشت دارای یک دین بوده‌اند و کی‌گشتاسب از آئین کهن روی گردانیده، به دین نو درآمده بود. به موجب یادگار زریران* ارجاسب به گشتاسب نامه نوشته به او می‌گوید از دین نو دست بردار و با ما یکدین باش؛ و برابر شاهنامه و نامه‌ای که ارجاسب به گشتاسب نوشته، از دین قبل از زرتشت به نیکی یاد می‌کند و افسوس دارد از اینکه به واسطهٔ دین نو فرهٔ ایزدی از ایران زمین روی بتافت. خود این جنگ دینی و کلیهٔ آنچه راجع به آن ذکر شده دلیل آن است که ایرانیان و تورانیان هر دو دارای یک دین و پیرو آئین آریائی بودند اگر نه، جنگ با آن همه غیرت دینی معنی ندارد. از خودِ اوستا برمی‌آید که در همان آغاز ظهور دین زرتشتی، در میان تورانیان بودند کسانی که به دین نو مهر می‌ورزیدند زیرا که پیغمبر ایران خود در گاتها، یسنای ٤٦، بند ۱۲ می‌گوید: «هنگامی که از کوشش [از پرتو] آرمَئیتی* جهان‌افزا، راستی [اشا] به نبیرگان و خاندان ستودهٔ فریان* تورانی روی کند، آنگاه وهومن آنان را یار گردد و مزدا اهورا آنان را در واپسین پناه دهد.» داریوش در کتیبهٔ بیستون از سه فرقه سکا به نامهای سکاهوموَرگ، سکاتیگرَخودَ، و سکاتَرَدرَیَه نام می‌برد. یعنی سکاهای معتقد به هوم و سکاهای [دارای کلاه] خود سرتیز و سکاهای آن سوی دریا [بوسفور و دریای سیاه).

سالاربیت‌الحرام

لقب پیامبر اسلام می باشد.

سام

این سام، جهان‌پهلوان ایرانی، پدر زال و جد رستم پهلوان نامدار و نوادهٔ گرشاسب جهان‌پهلوان ایرانی است. پدر اَثْرَت جد گرشاسب نیز سام نام داشته است. پسر بزرگ نوح که نژاد سامی را بدو نسبت می‌دهند نیز سام نام داشته است. وی برادر حام و یافث می‌باشد. سامِ نوح با همسرِ خود داخل کشتی نوح شد و از طوفان رهائی یافت، اقوام یهود و آرام و آشور و نیز عیلامیها از نسل اویند و سامی منسوب به اوست. سامِ نریمان همان سام گرشاسب است که نریمان صفت و از واژهٔ اوستائی نئیرمناو* به معنی دلیر و پهلوان و نرمنش است. گرشاسب نریمان جزو یاران جاودانی سوشیانت* است (کیخسرو، گیو، گودرز، توس، پشوتن، گرشاسب نریمان و ...) در داستانهای ملی، سام پدر زال و سپهسالار منوچهر است که گرزی گاوسر داشت و به سام یک زخم مشهور بود زیرا که ضربت اول گرز او کارِ دشمن را می‌ساخت. نامش در آفرین بزرگان* با سایر نامداران و دلاوران آمده است.

سامان خَدات

(خداوند سامان). از نجبای بلخ بود و به خدمت اسد بن عبدالله حکمران خراسان رسید و از دین زرتشتی دست برداشت و مسلمان شد وی جد سامانیان است.

سام‌نامه

داستان منظومی از حماسهٔ ملی ایرانیان و متعلق به اواخر سدهٔ هفتم و اوایل قرن هشتم هـ است که اردشیر بنشاهی فرزند خدارحم مرزبان الله‌آبادی متخلص به خاضع به سالهای ۲۰-۱۳۱۹هـ.ش در

دو مجلد در بمبئی به چاپ رسانیده است. اصل داستان از تولد سام نریمان از دختر شاه بلخ آغاز می‌شود. خواجوی کرمانی را گویندهٔ آن می‌دانند. سام‌نامهٔ دیگری هم به نام سام‌نامهٔ سیفی مشهور است که سیفی شاعر ایرانی در حین محاصرهٔ هرات به سال ۷۰۶هـ سروده است.

سام‌ودا

یکی از کتب ودا* که کتاب مقدس برهمنان است.

سامی

نام قومی است که تبارشان به سام پسر نوح می‌رسد و اعراب و یهودیان از آنانند. زبانهای سامی عبارتند از آشوری، بابلی، عبری، آرامی، سریانی، عربی و حبشی.

سانسکریت

ر. ک. سنسکریت.

ساوکَنْتَ

سائوکَنْتَ نام کوهی است که در بند ۸ خورشید نیایش از آن یاد شده است: «کوه ساوکنت مزدا آفریده را می‌ستائیم.» این کوه با دریاچهٔ زَرنومنت* که آن هم ستوده شده یاد گردیده است اما جای آن معلوم نیست، مسلم است که این کوه و این دریاچه از جاهای مورد احترام بوده‌اند. شاید این کوه آتشفشان بوده چون سَئوگ به معنی زبانه‌کشیدنِ آتش و روشنی است و سو به معنی روشنائی در زبان فعلی از همین ریشه است. جزء دوم، ونت یا منت به معنی دارنده می‌باشد که روی هم می‌شود دارندهٔ زبانهٔ آتش یا روشنائی، یعنی کوه آتشفشان.

ساوَنْگَهی

از ایزدان و همکارانِ پاسبانِ گاهِ هاون* است. این ایزد به پاسبانی چارپایان بزرگ گماشته شده. ویسیه* نیز با او از همکاران هاون است. ساونگهی از واژه سئوَمَه به معنی سود و بهره است. در یسنا، هات ۶۲، بند ۱۲ و یسنای ۶۶، بند ۱۷ به ساونگهی و به ویسیهٔ پاک، رَدِ پاکی ستایش و نیایش و خشنودی و آفرین فرستاده شده است.

ساوه، ساوه‌شاه

پهلوان تورانی از خویشان کاموس کشانی که در جنگ با رستم کشته شد.

سایوزدی

نام پدر تریت* و برادرش آشاوَزدَنگه*، که در آبان یشت آمده. در بندهای ۱۱۲ و ۱۱۳ فروردین یشت به فروهر پسران سایوژدی که یکی از پارسایان بوده درود فرستاده شده است.

سَئِنَ

سَئِنَ در اوستا هم به سیمرغ* و شاهین گفته می‌شود و هم نام یکی از پارسایان پیرو زرتشت است. سیمرغ در پهلوی سین مرو یعنی مرغ سین و در بهرام یشت مَرَغوسَئِنَ آمده است که خاورشناسان آن را به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند. از سیمرغ مرغ بسیار بزرگ شکاری اراده شده است. در شاهنامه آمده است که چگونه سیمرغ زال را در بالای کوه البرز پرورش داد و بزرگ کرد و بعدها وی را تعلیم داد تا پسرش رستم به اسفندیار روئین‌تن غلبه کند. یکی کوه بُد نامش البرزْکوه/ به خورشید نزدیک و دور از گروه/ بدانجای سیمرغ را لانه بود/ که آنجا نه از خلق بیگانه بود. در اوستا (رشن یشت، بند ۱۷) آشیانهٔ سیمرغ در بالای درختی است در میان اقیانوس فراخکرت*. اسم خاص سیندخت که در شاهنامه آمده از سئن اوستاست. واو زن مهراب پادشاه کابل و مادر رودابه (همسر زال و مادر رستم) بوده است. بپرسید سیندخت مهراب را/ ز خوشاب بگشود عناب را. گاهی سیرنگ به جای سیمرغ آمده است.

سَئِنَ

پسر آهوم ستوت یکی از پارسایان است: اهوم ستوت یعنی کسی که نماز آهُونَ (یتا اهو) به جای آورد. در

بند ۹۷ فروردین یشت آمده سئن نخستین کسی است که با صد نفر پیرو بر روی این زمین به سر برد. در بند ۱۲٦ فروردین یشت از سه تن از خاندان سئن یاد شده و فروشی شان ستوده شده است. در کتاب هفتم دینکرد گفته شده: «در میان دستوران راجع به سئن گفته شده است که او صد سال پس از ظهور دین متولد گشت و دویست سال پس از ظهور دین درگذشت. او نخستین پیرو مزدیسنا است که صد سال زندگی کرد و با صد نفر از مریدان خویش به روی این زمین بدر آمد. در بخش نهم دینکرد، در فصل ۲٤، بند ۱۷ فرشوشتر° و برادرش جاماسب° و کی‌گشتاسب° و مدیوماه° و پرشت گئو° و سَئِنَ از نخستین پیروان زرتشت شمرده شده اند.

سَئِنی

نام دیوی است، و شاید نام یک ناخوشی، که فقط در بند ۳ خردادیشت یاد شده است.

سَئورُ

دیو سئورو که به قول بندهش دیو سلطنت بد و آشوب و مستی است رقیب و دشمن بزرگ شهریور است. در سَدْدَر این دیو ساوَل و در پهلوی ساوَر شده است. در وداها سَرْوَ نام یکی از خدایان است. نزد محققان همین پروردگار است که در اوستا به صورت سَئورو که یکی از دیوان است درآمده.

سَئوَک

سئوک مذکر و سئوکا مونث به معنی سود و بهره است. و به هیات تانیث اسم خاص ایزدی است. بنا به تعریف بندهش بزرگ، سوک ایزدی است از یاران مهر. نعمتهائی که از عالم بالا از برای جهانیان مقرر شده نخست به او می رسد، بعد از او به ماه و از ماه به اردویسور°، ازاردویسور به سپهر و از سپهر به زمین فرود می‌آید. ایزدی است که به صحت و خوشی و تندرستی و ترقی و پرورش گماشته گردیده و مظهر خوشی ایزدی است. این واژه در تفسیر پهلوی سئوک گردیده است.

سَئیریمَه

سَئیریمه در اوستا، مملکت سَرْم (سَلْم) می باشد که فریدون آن را به پسر بزرگش سلم داد و از آن مملکت روم و صقلاب یا اروپا یا به قول فردوسی مغرب‌زمین اراده شده است. برخی خاورشناسان نیز آن را سرزمین طوایف معروف سرمت یا سارومات دانسته اند. و سرمتها قومی بودند ایرانی نژاد که خاک آنان از شمال شرقی دریاچهٔ آرال تا رود وُلگا امتداد داشت و مانند تورانیان چادرنشین بودند. مادها به قول مورخین رُمی و یونانی خود را از بستگان و خویشان سرمتها می خواندند. سلم نام خود را به کشورهای تحت امر خود داده بود.

سِبِئوس

یکی از مورخین که تاریخ لشکرکشیهای هرقل (هراکلیوس) به ایران را از زمان پیروز تا سال ۵۹۱م ذکر کرده و راجع به ۵۰ سال اخیر عهد ساسانیان و آغاز تسلط عرب مطالبی نوشته است.

سبلان

سَوَلان. در سُنّت آمده که اشوزرتشت در بالای این کوه به الهام غیبی رسید. زکریا بن محمد قزوینی در آثارالبلاد می نویسد: «زرتشت از شیز° آذربایجان بود و چندی از مردم کناره کشید در کوه سبلان به سر برد و از آنجا کتابی آورد نامزد به یسنا.» بنا به مندرجات شاهنامه دژ بهمن° در بالای کوه بلندی نزدیک اردبیل بوده و کیخسرو پس از گرفتن آن قلعه در آنجا آتشکدهٔ معروف آذرگشسب را ساخت. بنابراین باید این کوه سبلان باشد که اردبیل در پای آن افتاده است. حمدالله مستوفی نیز می نویسد که قلعهٔ کوه سبلان را دز بهمن یا روئین دز خوانده اند. به طوری که در گاتها و سنت آمده زرتشت در سی سالگی از مردم کناره گرفت و با پروردگار و آفرینش سرگرم شد؛ و کوه سبلان را محل راز و نیاز اشوزرتشت دانسته اند.

سپاه داذور

قوهٔ قضایی لشکری در عهد ساسانیان به یک نفر به نام سپاه داذور محول بود. به موجب سکاذوم نسک، قضات به تفاوت بین ۱۰ الی ۱۵ سال تحصیل علم فقه می‌کرده اند و بیشتر آنان موبد و یا هیربد بوده اند. هیربدان نیز گاهی به عنوان قضاوت فتوایی می داده اند.

سپئوت

جغرافی دانان قدیم یونان از جمله استرابو، دریاچهٔ چیچست را به نام سپئوته خوانده اند که تصور می رود مصحف کپئوتَه یا کبوده در فارسی باشد که معنی لفظی آن کبود است، و کبودان از نامهای دریاچهٔ ارومیه است.

سِپَنْتَ

صفت است، و به معنی مقدس، که بعدها جزء لاینفک نام آمشاسپند آرمَئیتی یا سپندارمذ° گردید. اسفند صورتی از همین واژه است.

سپَنْتَ آرمَئیتی

سپندارمذ، یکی از امشاسپندان و ایزدان است. در ائیویسروثریمگاه°، بند ۹ که دربارهٔ زن و کدبانوی پاک صحبت شده چنین آمده: «زن پاکدین را ما می ستائیم که فزون خوب اندیشد، فزون خوب گوید، فزون خوب رفتار کند، که خوب آموخته و فرمانبردار سرور (شوهر) است؛ پاکدینی مانند سپندارمذ.» بنابراین زنِ نیک آموزش دیده و پارسا و فرمانبردار شوهر به سپندارمذ که یکی از امشاسپندان یا مِهین ایزدان است تشبیه گردیده. سپندارمذ که یکی از امشاسپندان جاودانی مؤنَث است مظهرِ محبت و خلوص وفروتنی وپارسائی اهورامزداست و در عالم مادی نگهبانی زمین و زنانِ نیک با اوست. آرمَئیتی مرکب است از واژه‌های آرَمْ به معنی درست و مناسب و بایسته، و مئیتی به معنی اندیشیدن و به معنای محبت، خلوص، فروتنی، پارسائی، و پرهیزگاری هم آمده است. سپنت نیز صفت و به معنی مقدس است. سپندارمذ را در پهلوی سپندارمَت، در اوستا سپنتا آرمئیتی و در فارسی سپندارمذ، سپندارمد، اسپندارمد، اسپندارمذ و سفندارمز گویند. سپندارمذ در عالم معنوی مظهر محبت و بردباری و تواضع اهورامزدا و در جهان جسمانی ایزدی است موکل زمین. و به همین مناسبت آن را مؤنث دانسته و دختر اهورامزدا خوانده اند. سپندارمذ موظف است همواره زمین را خرم و آباد و بارور نگهدارد. هر که به کشت و کار پردازد و خاکی را آباد کند خشنودی سفندارمذ را فراهم کرده است. کلیهٔ خشنودی و آسایش در روی زمین سپرده به دست اوست. مانند خود زمین، این ایزد شکیبا و بردبار است؛ و به ویژه مظهر وفا و اطاعت وصلح وسازش است، ایزدان آبان° و دین° و آرد° از همکاران و یاران او شمرده می شوند. دیو ناخشنودی و خیره‌سری، تَرومَئیتی، همستار یا رقیب و دشمن بزرگ سفندارمذ محسوب است. پنجمین روز ماه و آخرین ماه سال موسوم است به سپندارمذ. در ایران قدیم، در این روز جشن می‌گرفته اند (اسپندار جشن). به قول ابوریحان بیرونی این جشن به زنان تخصیص داشته و از شوهران خود هدیه دریافت می‌کرده‌اند که از این رو به جشن مردگیران° نیز معروف بوده است. بیدمشک، گل مخصوص سپندارمذ می باشد. ناسیتهٔ هندی که در اوستا ناونگهی ثیه نامیده می شود دیوی است دشمن امشاسپند سپندارمذ، که در فرگردهای دهم و نوزدهم وندیداد و در نوشته های پهلوی وپازند به آنان برمی خوریم. در روز سپندارمذ نیک است رخت نو پوشیدن و درخت نشاندن. در ستایش سیروزه، پس از مقدمه‌ای که به دادار اورمزد درود و سپاس فرستاده شده، آمده که: «سپاس دارم از دادار هرمزد، کش فراز آفرید تو سپندارمذ مینوی افزونی بخش و با کمال اندیشه، کت گیتی زمین نیک آفریدهٔ پر بر و یاری‌دهنده است و همه مردم گیتی، چه پاک و چه دروند، بر آن زندگی می‌کنند. از بلندترین کوه، پربارترین درخت گرفته تا پرآب‌ترین

رود و پهناورترین دریای پرآب و انواع و اقسام دد و دام. چه موجودات سپنتامینوئی و چه موجودات گناه مینوئی، بر زمین فراز روند، در بهار همه جور روئیدنی برای پرورش جنبندگان بر زمین روئید. مردم در تو خان و مان کنند و از سرما و گرما مصون گردند و دزدان و خرفستران نیز جای گیرند. پربهره‌اند گیتیان از یاری تو و پرآسایش‌اند از بهره‌های فزاینده‌ای که هرمزد فراز آفرید بر تو سپندارمذ. آنچه را که از جانور، آب و رستنی، بهان و بهدینان در زمین‌اند همه به یاری هرمزد و دهش پروردگار و تو سپندارمذ افزونی‌بخش است.» در دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ نیز سپندارمذ ستوده شده است و آمده که: «اسپندارمذ افزونی‌بخشِ نیکِ کامل اندیشه را می‌ستایم. رادی نیکِ نیک چشم کام هرمزد داد پارسا را می‌ستایم.» و توصیه شده همانند مادر که به فرزند نیکزاد خود، نیک چشمی کند، همان گونه که زمین به گیتی سودمند است، سپندارمذ نیز به مینو و گیتی هر دو سودمند و بزرگ سود است.

سپنتُ خَرَتَوَ

در فروردین یشت از جمله پارسایان و نام‌آورانی است که فروشی اش ستوده شده است.

سپنتمدگاه

(یسنای ۵۰-۴۷). نام فصل سوم گاتها می‌باشد و لفظاً به معنی سپنتا مینو است. روز سوم از پنجه وه رانیز به مناسبت با فصل سوم گاتها سپنتامینو نامند. یسنای ۴۷ به ویژه سپنتمدها یعنی فصل سپندمینو (خرد مقدس) نامیده می‌شود.

سپنتوداتَ

اسفندیار. در فروردین یشت، بند ۱۰۳ به فروهرش درود فرستاده شده است. اسفندیار پسر کی‌گشتاسب کیانی است و مادرش هئوتس* است. وی در راه دین و آئین جانفشانی کرد و به همراهی نستور*، پسر زریر* (عموی اسفندیار) از خون زریر انتقام کشید. اسفندیار نوهٔ لهراسب، برادر پشوتن و پدر بهمن معروف است. چون به جنگ رستم رفت رستم به دستور سیمرغ، تیر درخت گز به چشم وی زد و او را کشت. پسران اسفندیار چهار نفر بودند به نامهای بهمن، مهرنوش، آذرافروز، و نوش‌آذر. اسفندیار در راه ترویج دین زرتشت کوشش زیاد و جنگها کرد.

سپنتوداتَ

یا دژ سپید اسم کوهی است که در بند ۶ زامیاد یشت در جزو کوه‌ها شمرده شده است. شاید همان کوه سپند باشد. جای کوه سپنددات در محیط ریوند گفته شده، بنابراین باید در خراسان باشد. در شاهنامه نیز از یک کوه موسوم به سپند مفصلاً سخن رفته است که رستم دژ آن را گرفته وسپس آن قلعه را سوزانده است.

سپنتومَئینیَو

سپنتامینو. یعنی خردِ مقدس و در ســرامشاسپندان جای دارد. بعدها در سرِ نام سی روز ماه به جای آن اهورامزدا یا هرمزد آمده و خرد مینوی دانسته شده است. انگره مئینو (خرد خبیث) در برابر سپنتامینو است. یسنای ۴۷ موسوم به سپنت مئینو است که تفسیر و ترجمهٔ آن چنین است: سالک شدن در طریق سپنتامئینو و گزینش سه اصل اساسی گفتار و کردار و اندیشه است که موجب نزدیکی معنوی آدمی به اهورامزدا می‌شود. جهت آن که آدمی حقوق بندگی خود را نسبت به اهورامزدا انجام دهد، بایستی با اعتقادی پاک و بی‌خلل آنچه را که می‌تواند از نیکیها برای سپنتامینو به جا آورد. و این اعمال نیک از هر طریقی که باشد معنوی یا مادی تفاوتی نمی‌کند، چون به درگاه اهورامزدا که جوهر اصلی راستی است مورد قبول می‌افتد. خداوند به وسیلهٔ همین سپنتامینو است که زندگی فراخ و نعمت‌شادمانی به راهروان راه پاکی و راستی می‌بخشاید. و خود درواقع پدر، سرور و آفریننده و قوام دهندهٔ سپنتا مینوست. تمام کسانی که به راه خرد پاک و مقدس گراییدند پیروز و کامیار شدند.

اما دروغ پرستان و دیویسنان که این چنین نکردند و به اهریمن و خرد پلید و روان شریر گرویدند برافتادند و برخواهند افتاد و . . .

سپندارجشن

در پنجم اسفند به مناسبت همنام بودن روز و ماه (سپندارمذ° روز از اسفندماه) ایرانیان جشن می‌گرفته اند و آن را جشن مردگیران° هم نامند: چرا که این جشن خاص زنان بوده و از شوهران خود هدیه می‌گرفته اند. ابوریحان گوید: «مزدگیران، نبشتن رقعها کژدم°، این از رسمهای پارسیان نیست. ولیکن عیلامیان نودرآوردند. این روز بر کاغذها نویسند بر در خانه آویزند تا اندرو گزند اندر نیاید و به پنجم روز است از اسفندماه. پارسیان نبشتن رقعهاکژدم را مردگیران خوانند زیرا که زنان بر شوهران اقتراحها (چیز نودرآوردن) کردند و آرزوها خواستندی».

سپندکوه

کوهی در سیستان است. اسدی در گرشاسب نامه گوید: یکی شهر بُد پشت اسپند کوه/ بسی رهزنان گشته آنجا گروه. در شاهنامه هم غالباً از این کوه یاد شده: به خون نریمان کمر را ببند/ برو تازیان تا به کوه سپند.

سپندنسک

نام سیزدهمین نسک از نسک های ۲۱ گانه اوستا است. در فصل ٤ این نسک از همستگان° (برزخ) یاد می‌شود که آرامگاه روان کسانی است که در زندگی کردار نیک و بد آنان یکسان است.

سپَنگ

در یشت سیزدهم یک بار هنگامی از وی یاد شده است که فروشی پسرش اَوَهِیَ ستوده شده است.

سپنیشتَ

آتشی که در گرزمان° افروخته است. در یسنای ۱۷، بند ۱۱ از پنج قسم آتش° نام برده شده وستوده شده است که پنجمی آن سپنیشت می‌باشد. سپنیشت صفت تفضیلی سپنت (سپند) و به معنی مقدستر و پاکتر است. و آن آتشی است از برای کار جهانی و همچنین آتش بهرام° از آن است.

سپهبد

سپاهبد، اسپاهبد. یکی از خاندانهای هفتگانهٔ عصر ساسانی که مقرشان گرگان بود. سپهبدان، تیره‌ای از ملوک تبرستانند که مدتها در آنجا حکومت داشتند (اسپهبدان تبرستان و گیلان، آل باوند، پادوسپانان...)

سپیتُ گَئونَ

در بند ۱۱ از یسنای ۱۰ از این کوه که به معنی سفیدگون است به همراه چند کوه دیگر یاد شده است. سفیدگون یا سفیدرنگ لابد به مناسبت رنگ آن کوه بوده، یا شاید قلهٔ آن همواره از برف پوشیده بوده. در میان رودها و کوهها و دشتهای ایران، بسیاری با صفت سفید آمده‌اند. دارمستتر، کوه سفیدگونِ بالا را از سلسلهٔ هندوکش دانسته است. سفیدکوه، هم کوههای واقع در شهرستان سمنان را گویند که از شعب سلسله جبال البرز می‌باشد، و هم سلسله جبالی عظیم در شمال افغانستان را که راه عبور فاتحان از گردنه های آن به هند است.

سپیتمان، سپیتمَه

نام خانوادگی اشوزرتشت در گاتها سپیتما آمده که امروزه سپنتمان یا اسپنتمان گوئیم. ظاهراً معنی آن از نژاد سفید و یا از خاندان سفید باشد. سپی تامان، نیای نهم پیامبر می‌باشد و این نسب‌نامه را تا منوچهر رسانیده اند. در گاتها از خاندان زرتشت دو نفر دیگر نیز با این نام خانوادگی ذکر شده‌اند که یکی پئوورچیستا° دختر زرتشت و دیگر میدیوماه° پسر آراستی° (پسرعموی زرتشت) است.

سپیتورَ

در بند ٤٦ زامیاد یشت آمده که سپیتورَ، جم را با ارّه دوپاره کرد. در بندهش، فصل ۳۱، بند ۵ آمده که: «سپیتورَ برادر جمشید° است، با آژی‌دهاک همراه

شده‌جمشید را کشت.» در شاهنامه آمده پس از آن که جمشید در میان کارزار با ضحاک زخم یافته خود را از معرکه به کنار کشید مدت صد سال متواری بود تا آنکه او را در کنار دریای چین دستگیر کرده با اره دو نیم کردند.

سپیتَ وَرِنَه

نام کوهی است که در بند ٦ زامیاد یشت با چند کوه دیگر از آن یاد شده و به معنی کوه سفیدرنگ است. شاید یکی از کوه‌های برف‌گیر بوده، چون قله دماوند.

سپیتی

در بند ۱۲۱ فروردین یشت فروهر سپیتی پسر اوسپاسنو ستوده شده. سپیتی یعنی سفید. او برادری به نام اِرِزاسپ° دارد. سپیتی، پیشوای دینی کشور فردذفش° بود.

سپیددژ

ر.ک. سپنتودات.

سپیدور

سپنتوداتَ.

سپینچَکْرَ

یا سپینجغرَ دیوی است رقیب تشتر که به وسیلهٔ آتش وازیشتَ° که از گرز تشتر شراره کشید هلاک شد. از این ضربت گرز خروش بزرگی از نهاد سپینچَکْرَ برخاست، این خروش همان است که هنوز پیش از بارندگی از رعد شنیده می‌شود. در وندیداد فرگرد ۱۹، بند ٤۰ نام این دیو آمده است.

سپینجَ اُورُشْکَ

این واژه در پهلوی سپنیچروش شده. از دیویسنان و دشمن کی‌گشتاسب است. در بند ۳۱ گوش یشت° (درواسپ یشت°) آمده که گشتاسب در کنار رود دائیتیا خواستار است به یاری ایزد گوش بر این دیو غلبه کند که ایزدان نیز آرزویش را برآورده می‌کنند.

ستَ‌اُتَرْوَهیشْتَهِ اَشْیهِ

در فروردین‌یشت فروشی‌اش ستوده شده است. مجموع ترکیب نامش را گزارندهٔ نماز اَشَنْ وهَیشتَ° ترجمه کرده‌اند. در جائی دیگر از این یشت فروشی همسرش به نام اوخشِنتی° یا اوخشینتی نیز ستوده شده است.

ستاروسارَ

یا ستروسار یعنی ستاره سر. کوهی که در بلندی سر به ستاره کشیده است. معلوم نیست این کوه در کجاست. دارمستتر° آن را اسم کوهی از سلسلهٔ غور احتمال داده است. نام این کوه با چند کوه دیگر در بند ۱۱ یسنای ۱۰ آمده است. کوهی بوده است بلند که در قلهٔ آن گیاه مقدس هوم° می روئیده است. محققین در بارهٔ محل آن اختلاف نظر دارند.

ستاروکَرِمائِه

در بند ۸ تیریشت آمده. و آن ستارهٔ دنباله‌دار یا ذوذنب است. همین ستارگانند که غالباً در تیریشت به پریها تعبیر شده‌اند.

ستاوزند

همان اوستا و زند است.

ستایش سیروزه

یکی از قطعات پهلوی موسوم به ستایش سیروزه است که دارای ۵۲٦۰ واژه است. در اینجا نخست اهورامزدا که آفریدگار هر یک از ایزدان است ستوده شده و پس از آن، جداگانه هر یک از ایزدان با صفاتشان ذکر شده‌اند. متن پازندِ ستایشِ سیروزه نیز موجود است، چون هر یک از این دو متن پهلوی و پازند دارای علائم مخصوصی است نمی‌توان دانست که کدام یک اصلی است؛ پهلوی از پازند برداشته شده یا بالعکس پازند از پهلوی. علاوه بر ستایش سیروزه قطعاتی به نام سیروزه بزرگ و کوچک و همچنین رساله‌ای به نام فرضیات‌نامه و حقیقت روزها و مانند اینها داریم که در این آخری آمده چه کارهائی در هر یک از سی روز ماه باید

انجام داد. ر.ک. سیروزه.

ستئوتَ یَسنیَه

اسمی که به چند فصل یسنا داده شده است و در بسیاری از جاهای اوستا از آن یاد شده است: «ما سراسر مجموعهٔ ستوت‌یسن را می‌ستائیم.» در کتاب هشتم و نهم دینکرد که از نسکهای اوستا سخن رفته ستوت یشت، نسک ۲۱ و از قسمت گاسانیک° اوستا شمرده شده است. در کتب روایات ستوت‌یشت دارای سی و سه کرده دانسته شده است. در یسنای ٥٤، بند ۲ ستوت یسنیه ستوده شده. هات ٥٥ ستوت یسنیه خوانده شده و در این هات گاتها و بخشی از یسنا که ستوت یسنیه نامیده شده نیز ستوده شده است. در بند ٦، هات ٥٥ آمده «ستوت یسنیه را می‌ستائیم که نخستین آئین جهان است.» و در بند ۷ آمده: «ما می‌ستائیم ستوت یسنیه از برخوانده شده و باژ گرفته شده و سروده شده و ستائیده شده را.» یعنی باید ستوت یسنیه را باژ گیرند (زمزمه کنند) یا بلند بسرایند و از بر بخوانند و از یاد خویش بگذرانند.

سَتَـئُور

به معنی ستور و چارپایان بزرگ مانند اسب و شتر و گاو و خر است.

ستَر

در آئین مزدیسنا آمده هر بهدین را که فرزندی نباشد و از این جهان درگذرد او را ستر، بریده پل خوانند و در آن جهان عاجز و متحیر است و از چینودپل گذر نمی‌تواند بکند مگر اینکه یکی از خویشاوندان برای او کسی را انتخاب کند که به جای فرزندش باشد این کس را ستر یا استر گویند (صددر بندهش دَرِ ٦۲). نیز ر.ک. سدریه.

ستر ابون

جغرافی‌نویس قرن یکم پیش از مسیح و از یونانیانِ آسیای صغیر که از آتشکده‌های آنجا و ممالک مجاور آن سخن به میان آورده است. او زبان کلیهٔ اقوام آریائی را یکی دانسته و فقط فرقِ لهجه در میان آنها قائل شده است.

ستر پایه

ستاره پایه. ستاره پایه یا سپهرستارگان که هومتگاه در آن قرار دارد و نام اولین طبقهٔ بهشت است.

سَتَوئِس

اسم ستاره‌ای است که برخی خاورشناسان آن را از ستارگان برج نسرالواقع و برخی دیگر از پروین و دَبَران دانسته‌اند. و معنی لفظی آن صد چاکر دارنده است. سَتَوئِس در عمل بارندگی یار و همراه تشتر° می‌باشد. سته‌وئس نیز چون آپَم‌نپات°، که ایزد پخش‌کنندهٔ آب است، یکی از وظایفش پخش آب بارانهائی که تشتر ایزد فروریخته به هفت کشور° است.

ستودان

استودان.

سته‌تِیْرَ

برخی نویسندگان سته‌تئیرا را دختر داریوش سوم و زن اسکندر دانسته‌اند.

سته سنائی

منظور شش منظومهٔ سنائی است که دومی آن کارنامهٔ بلخ است و ما را به پاره‌ای دانستنیها دربارهٔ بلخ راهنمائی می‌کند.

ستی‌وَنْتْ

در جدول اسامی نام‌آوران و پارسایان مذکور در یشتِ سیزدهم یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش به نام فرادَت وَنگهوستوده شده است.

سجستان

معرب سگستان و سیستان°.

سچی

یک قسم ناخوشی است که در بند ۹۳ آبان یشت با

بیماریهای دیگری از آن یاد شده و نوع آن مشخص نیست.

سِحْر

جادو، افسون، چیزی یا کاری که در آن فریبندگی و گیرندگی باشد؛ کاری که آدمی به وسیلهٔ نفوذ و تکرار بعضی کلمات یا انجام اعمالی، قوای جهان را به نفع خود قبضه نماید. سحر را به معنی تغییر یا گردانیدن ماهیت و صورت واقعی شیئی به امری غیرحقیقی یا خیالی نیز دانسته‌اند. و گاه نشان دادن صوری است برخلاف واقع چنان که گوئی حقیقت شیئی دگرگون شده است؛ مانند ریسمانی را به مار مبدل کردن. سحر و افسون و جادو در دین زرتشت و اسلام نکوهیده شده و از گناهان به شمار می رود.

سداب

گیاهی از تیرهٔ سدابیان (rutracées) که برگهای آن را در مراسم دینی با سیر و سرکه و روغن و سبزی و پیاز آمیخته، طعامی می‌کنند و بر این باورند که برای دفع دیوان و حشرات خوب است.

سِدْرِهْ

سدره پیراهنی است نُه تکه، بی یقه، آستین کوتاه، سفید، ساده و گشاد که تا زانو می رسد. چاکی در وسط دارد که تا به پایین سینه می رسد، و در آخر آن چاک کیسهٔ کوچکی دوخته شده، نامزد به کیسهٔ کرفه (ثواب)، این کیسه نشانه‌ای از گنجینهٔ اندیشه و گفتار و کردار نیک شمرده می شود. سدره در کتبِ دینیِ پهلوی، و در تفسیر پهلوی زند شَپیک خوانده شده است. در دادستان دینیک برای همین جامه واژهٔ پیراهن استعمال شده است. سدره را برخی از کلمهٔ اوستائی وَسْتْرَ به معنی رخت و جامه دانسته اند. در کتاب سومِ نیرنگستان، در فصل اول، بند ۵ آمده: «سدره باید به اندازه‌ای بلند باشد که کارگری را در هنگام کار به پا ایستاده زحمت ندهد.» سدره در اوستا به صورت وهومنه‌واسترَه آمده است که به معنی جامهٔ نیک اندیشی است. سدره پوشیدن اشاره‌به جامه پاکی و پرهیزکاری دارد و به منزلهٔ زرهی است که انسان را از شَرِ اهریمن نگاه می دارد.

برای پی بردن به فلسفه و حکمتِ علائم مختلفهٔ سدره می توان آنها را به ترتیب زیر تعبیر کرد:

۱ ــ نُه تکه بودن سدره، به مراتب نُه گانهٔ عالم وجود اشاره دارد که در بند ۱ یسنای ۵۵ آمده است: گیتی، تن، استخوان، جان، پیکر، توش [دین و وجدان]، بوی (دراکه)، روان، فروهر.

۲ ــ پیراهن سفید و ساده و گشاد اشاره به این است که انسان قلب خود را از هرگونه آلودگی پاک و ساده و نورانی نماید، و برای تجلی رحمت خدا وسعت دهد.

۳ ــ نداشتن یقه اشاره به این است که انسان در این جهان، قیدِ هوی و هوس را از گردن خود دور کند و با پیروی از تعالیم الهی از هر بندی که باعث ذلت و زحمت است آزاد باشد.

٤ ــ چاک پیراهن اشاره به این است که انسان پرده‌های اوهام را پاره کند و چاک بزند، و از زیر حجابِ تیرهٔ نادانی و بیدینی خارج شود، و داخل عالم نورانیت و روحانیت (مینوی) گردد.

دربارهٔ تکه‌های نُه‌گانه و اصلِ سدره و درزهای آن و کیسهٔ کرفه و غیره تفاسیر دیگری نیز موجود است که هر کدام دلالت دارد بر نگهداری حُرمتِ دنیا و عقبی، به منظور کامیابی و بهزیستی و علم‌آموزی و هنروری و قدر دیگران شناختن و مغرور نشدن و حرمت بزرگ و کوچک داشتن.

سدره را دو دامن است و هر دامنی را دو درز می باشد: دامن پیش و درز طرف راست اشاره به این است که حرمت بزرگ و کوچک بر همه واجب است، و باید سپاس به خداوند داشته و پیامبران، والدین، استادان، مربیانِ بزرگ قوم و قبیله، فرمانروایان، دانشمندان و خیراندیشان را پاس داریم. دامن عقب و درزِ طرف چپ اشاره به آن دارد که به کهتر از خود در هر درجه و مقامی

مهربانی کنیم. دو آستین کوتاه اشاره به این دارد که در هر جا و مقامی که هستید، پایبند جاه و آز نشوید؛ تند نرفته و مغرور نشوید. آستین راست رمز دوری از آز و جاه و مقام، و آستین چپ به معنی میانه‌روی است. در گوشهٔ پائین سمت راستِ سدره دو تکهٔ کوچک بین درز اصلی دوخته شده که یکی اشاره به آفرینش انواع جانداران سود رساننده و رسیدگی به آنها دارد و دیگری اشاره است به نگهداری جانوران سودمند و دفع جانوران زیانمند. بر طرف چپ نیز دو تکهٔ دیگر است که یکی اشاره به انواع میوه‌جات و خوراکیها و پرورش گیاه و سبزه دارد و دیگری اشاره به بخشش خداوندی و دادن عقل و شعور است که با بکار بستن آن از پرورش حبوبات و استخراج معدنیات به نحو مقتضی بهره گیری گردد. واژهٔ سدره را بـه معنی سود راه (راه سود) دانسته اند. (به اختصار به نقل از تفسیر اورنگ و مانکجی لیمجی).

سدره‌پوشی

آئین سدره‌پوشی یکی از آئینهای روحانی و مینوی است که بین زرتشتیان و پارسیان از اهمیت ویژه برخوردار است. زرتشتیان در این روز با حضور موبدان و افراد خانواده و دوستان مراسمی برگزار می‌کنند که به قول آقای اردشیر جهانیان که گزارش سدره‌پوش شدگان را در هوخت منعکس می‌کرد، به این معنی است که این نوباوگـان بـــه پایگـاه دینداری رسیده اند.

از اوستا بر می‌آید که هرزرتشتی درسن ۱۵ سالگی به بستن کشتی * مکلف است. در بندهای ۱۳ و ۱٤ تشتر (تیر) یشت، ایزد باران به هیئتِ جوانی پانزده ساله، به سنی که مرد نخستین بار کشتی به میان ببندد (که می‌رساند کشتی بستن در ۱۵ سالگی بوده)، و به سنی که مرد نخستین بار نیرو گیرد، و به سنی که مرد نخستین بار، به حد بلوغ رسد، جلوه گر است. قبل از آن که کشتی بستن جزو مراسم دینی درآید، یکی از مراسم ملّی بوده که وقتی جوانان پا به مرحله بلوغ می‌گذاشتند برگزار می‌شد. شبیه رسم ژاپونیها که طی مراسمی به جوانانی که کاراته‌بازی می‌کنند کمربندهائی در رده‌های مختلف می دهند. کشتی بستن را به جمشید نسبت می دهند.

در وندیداد، فرگرد ۱۸، بند ٥٤ آمده: «دیو دروج [عفریتهٔ دروغ] به سروش گفت از یاران من هستند آن مرد و زنی که پس از سن پانزده سالگی بی‌کشتی و بی‌پیراهن [سدره] باشند.» و در دوباسروجد نسک (نسک ١٦) آمده است: «هر کسی که یک روز بیشتر از ۱۵ سال و سه ماه داشته باشد کشتی ببندد و بهتر است که هر کسی به سن پانزده سالگی رسید کشتی ببندد.» باز در شایست و نه شایست فصل ٤، بند ۹ مندرج است: «از برای مرد و زن تا ۱۵ سالگی وَشادوبارِشْنی گناه شمرده نشود.» وشادوبارشنی یعنی بدون سدره و کشتی رفتن یا گشاده راه رفتن. از سن ۱۵ سالگی بی سدره وکشتی رفتن گناه شمرده شده و داشتن سدره و کشتی از این سن به بعد واجب است. جشن کشتی بندی ایرانیان مطابق جشن اوپانینای هندوان است؛ جز اینکه پسر و دختر زرتشتی هر دو موظف به ادای این سنت هستند ولی فقط پسران هندو دارای چنین رشته‌ای هستند. دیگر اینکه زرتشتیان تاکنون هم سدره می پوشند و هم کشتی، حال آنکه هندوان فقط رشته‌ای به دور سینه می‌بندند.

برخی، مراسم جشن سدره‌پوشی و کشتی بندی را در حدود سن هفت سالگی به جا می‌آورند؛ برخی، بین ٦ و ۱۱ سالگی. و فقط در وچرکرت دینیک در حدود هفت سالگی کشتی بستن لازم دانسته شده. از این قرار: «چون از بچهٔ مزدیسنی هفت سال بگذرد باید او را کشتی به‌میان بندند تا او را مردان بزرگ دارند.» جشن کشتی بستن یا کشتی دادن ویا سدره‌پوشان یکی از بزرگترین پیش آمدهای عمر یک زرتشتی شمرده می شود زیرا از این روز به بعد او جزو جمع بهدینان به شمار می رود. به موجب روایات، در هر جای دنیا که کردار نیک از بهدینی سر زند همهٔ کسانی که

کشتی بسته‌اند از آن ثواب بهره‌مند می‌گردند. به موجب این عقیده، کُشتی رشته‌ای است که همه پیروان آئین مزدیسنا را به هم می‌پیوندد و همگان را در بندگی و فرمانبرداری از خداوند همکار و همباز می‌سازد.

و اما مراسم. پس از آن که نوباوه زرتشتی معلومات آئینی و اوستاهای بایستهٔ دینی را فرا گرفت (سروش باژ، اوستای کشتی، تندرستی، برساد، پیمان دین)، در روز تعیین شده کسان او به فراخور خویش جشنی می‌آرایند همهٔ خویشان و بستگان و دوستان را به مهمانی می‌خوانند و به او نیز ارمغانها می‌بخشند و چند موبد از برای بجای آوردن آداب مقرره حضور به هم می‌رسانند. این جشن را در فارسی نوزوت° و در گجراتی نوجوت خوانند. در روز موعود سفره سفید بزرگی در وسط اتاق می‌گسترانند، درچهار گوشهٔ سفره چهارشمع یا چراغ و لاله و یا لامپ روشن کرده، و در میان سفره، اشیاء زیر را به سلیقه خود می‌چینند: یک آفرینگانی (مجمر) آتش، یک ظرف پر از لُبان و کندر، عود و چوب صندل و چیزهای خوشبو، هفت میوه یا لُرک و مقداری نقل و شیرینی و گل و سبزه و مقداری آویشن و مخلوطِ برنج و کمی سنجد و شیرینی و نقلهای ریز در یک ظرف. بعد از آن، مراسم توسط موبد، با سرودنِ اورمزدیشت آغاز می‌شود. (ر. ک. آئین سدره‌پوشی موبد اردشیر آذرگشسب و خرده اوستای پورداوود). پس از انجام مراسمِ کُشتی بندی، پیمان دین خوانده می‌شود و با اوستای تندرستی که به وسیلهٔ موبد انجام می‌شود و در حین آن و در حال سرودن، آویشن و برنج و شیرینی مخلوط را به تدریج به شانه و سر او می‌ریزد. بعد از پایان مراسم دینی، قسمت تشریفاتی و شادباش و تقدیم هدایا و ارمغانها آغاز می‌گردد، و با پذیرائی شربت و شیرینی، ... مراسم به خوشی پایان می‌پذیرد. و ازاین روزاست که شخص سدره‌پوش شده رسماً در سلک بهدینان قرار می‌گیرد. و در شبانه‌روز چند بار کشتی باز و بسته می‌کند و به اصطلاح کشتی نومی‌کند.

نیایش مزدیسنا، همواره رو به نور و فروغ و روشنائی است. در ایران باستان، پس از این مراسم نوجوان جزو گروه بالغین محسوب می‌شده است. قبل از زرتشت، سدره‌پوشی شبیه جشن شوالیه گری بوده که جوان بالغ ۱۵ ساله را به زیور زره و جوشن و کمند و کمربند و شمشیری می‌آراستند تا در آینده در صف مردان، به شکار و پیکار بپردازد، ولی بعداً اشوزرتشت آن را به شکل جدیدی درآورد تا کودکان را بین ۷ تا ۱۵ که سن تمیز است آماده پیروی از دین زرتشتی سازد.

سَدِه

جشن سده مانند نوروز و مهرگان از جشنهای بزرگ ایرانیان بوده و مناسبت ویژه‌ای با آتش داشته است. از زمانهای بسیار قدیم تا به امروز، در دهم بهمن ماه که بنا به سنت روز پیدایش آتش است آتش افروزی می‌شود. برای وجه تسمیهٔ این عید به سده، مراتب بسیاری ذکر شده: برخی نوشته‌اند چون در این روز تعداد فرزندان آدم به سد تن رسید از این رو سده گویند. برخی دیگر گویند پسران و دختران کیومرس به سن رشد و تمیز رسیدند و شب آن روز را به فرمان کیومرس جشن گرفتند و شادمانی کردند و این جشن شادمانی برجا ماند و سده شد. ابوریحان می‌نویسد: «سده، آبان روز است از بهمن ماه. و آن دهم باشد و اندر شبش که روز دهم است و میان روز یازدهم آتش افروزند و شادی کنند. وسببش آن است که تا نوروزپنجاه روزوپنجاه شب است ونیز گفتند که از فرزندانِ پدرِ نخستین سد تن شدند. اما سبب آتش کردن آن است که بیوراسب [ضحاک] توزیع کرده بود بر مملکت خویش هر روز دو مرد تا مغزشان بدان دو ریش [زخم] کند که بر کتفهای او بود؛ او را وزیری بود نام او رَمائیلِ نیکدل و نیک کردار، و از آن دو تن یکی یله کردی و پنهان او را به دماوند فرستادی. چون آفریدون وی را بگرفت سرزنش کرد و این رمائیل گفت توانائی من آن بود که از دو کشته

یکی برهانیدی و جمله ایشان درپس کوه‌اند. با وی سواران فرستاد تا به دعوی او نگرند. و او کسی را پیش فرستاد و بفرمود هر کسی بر بام خویش آتش افروختند زیرا که شب بود خواست که بسیاری ایشان پدید آید. پس نزدیک آفریدون به موقع افتاد و اورا آزادکرد و مسمغان° نام کرد. پیش از سده روزی است او را بَرسَده گویند و نیز نوسده گویند. و حقیقت از او چیزی ندانستم.» سنت دیگری در شاهنامه محفوظ مانده و بنیان جشنِ سده به هوشنگ نسبت داده شده است؛ از این قرار: روزی هوشنگ با همراهانش از کوهی می‌گذشت، ماری سیاه رنگ و بسیار بزرگ با چشمهای سرخ در سرِ راهِ هوشنگ پدید آمد و سنگی که برای کشتن او پـرت شـدبه سنگ دیگر برخورد کرد و خاشاکِ نزدیک، از اثر جرقه آتش گرفت و هوشنگ خدای را از این فروغ سپاس گفته، آن را قبله قرار داد. ز هوشنگ مانْد این سده یادگار/ بسی باد چون او دگر شهریار. برخی هم سده را به مناسبت صدمین روز از آغاز زمستان بزرگ (اول آبان تا دهم بهمن) می‌دانند. و بالاخره عده‌ای هم آن را به مناسبتِ پیروزی بر دشمن به یاری آتش دانسته‌اند.

سذریه

ستَر یا سِتُر. چون کسی می‌مُرد و فرزندی بالغ نمی‌گذاشت که جانشین او شود و ریاست خانواده را به عهده گیرد، صغار درگذشته را به قیم می‌سپردند؛ و اگر میت فرزند نداشت، بایستی شخصی به عنوان پسر خوانده قایمقام او شده، ترکهٔ او را اداره کند. سمتِ فرزندخواندگی بیشتر برای آن بود که نام و نشان و نسلِ درگذشته باقی بماند، و به تفاوت، به برادر، بعد از او به خواهر و سپس به دختر برادر و بعد به پسر برادر و پس از این طبقات به سایر خویشاوندان نزدیک تعلق می‌گرفت؛ هر کدام از این قیمها را سذریه یا سِتر می‌گفتند. شرایط قانونی ستر این بود که از زردشتیانِ عاقل و کبیر بوده و خود نیز دارای عائله و صاحب فرزند باشد، یا امید و امکان فرزند یافتن داشته و مرتکب هیچ یک از گناهان کبیره نشده باشد. مقررات فرزندخواندگی که پُلگذاری هم نامیده می‌شود در آئین‌نامهٔ زرتشتیان، در مواد ٤٧ لغایت ٥٠ آمده: معمولاً صبح روز چهارم پس از درگذشت متوفی، با حضور موبد و باشندگان و نزدیکان، در درجهٔ اول از بستگان مرد متوفی و سپس از بستگان زن و در غیر این صورت از میان سایر زرتشتیان کسی را انتخاب می‌کنند. پارچه‌ای را هم که در برگزاری مـراسم درگذشتگان (صبح چهارم ــ سیروزه و احیانا درسال) بر سفره می‌نهند سدر یا ستر گویند؛ و آن پارچهٔ سفیدی است که اشوی‌داد یا اشوداد (خیرات) هم نامند و پس از برگزاری مراسم به نیازمندان دهند. در گذشته، برخی از آن پارچه سدره دوخته و برای یادآوری و ثواب پخش می‌کردند؛ و گاهی هم بعنوان دستمزد، به آن کسی که مراسم را به جا می‌آورد می‌دادند. ر. ک. ستر.

سَذَنَهْ

در یشت سیزدهم یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش اوشْتْرَ ستوده شده است.

سَرَئوشاوَرِزْ

یکی از هفت پیشوای روحانی است که به هنگام مراسم دینی به نظم وترتیب یزشنه گماشته می‌شود. او دارای هفتمین رتبهٔ موبدی است. در این اسم، واژه‌های سروش و ورزیدن دیده می‌شود.

سَرِذَ

در اوستا دو واژه برای سال به کار برده شده، یکی یارَ° و دیگری سَرِذَ که در پهلوی سرت گویند. به معنای سرد هم هست چنانکه میدیارم° (وسط زمستان) با صفت سرد آمده است. ابوریحان نخستین ماهِ سال را نوسرد نوشته است.

در اوستا برای اوقات شبانه‌روز و ماه و سال ایزدانی برای نگهبانی گماشته شده‌اند. چنان که ایزد نگهبان ماه (ماهیه°) و ایزد پاسبان سال سَرِذَ و

ایزدان نگهبان شش گهنبار° سال «یائیریه°» نامیده شده‌اند. و ایزدان نگهبان روز و اوقات پنجگاه نامزداند به «آیَرَ°» و «آسنیَه».

سرزمین زرتشت
نام کتابی است نوشتهٔ علی دهقان که بیشتر به آذرآبادگان به ویژه اُرُمیه و آن سرزمین که مهد زرتشت خوانده شده پرداخته است.

سَرگان
سیرگان یا سیرجان محل زات‌اسپرم° موبد مشهور است (۲۵۰ی برابر ۲٦۸هـ).

سرمت
سرمتها به قول مارکوآرت° قومی بودند ایرانی نژاد. خاک آنان از شمال شرقی دریاچهٔ آرال تا رود ولگا ادامه داشت. ر. ک. سلم.

سرمشهد
دهی است ازبخش مرکزی شهرستان کازرون در فارس. کتیبه‌ای در آنجا از بهرام دوم ساسانی به خط پهلوی موجود است که فرای° ایرانشناسِ امریکائی آن را معرفی کرده است.

سروتت فذری
مادر هوشیدر° است و نام او در لغت یعنی کسی که پدرش نامی و مشهور است. در فروردین یشت فروشی او ضمن فروشی هفت دوشیزهٔ دیگر ستوده شده است. به موجب روایات دینکرد (در کتاب هفتم)، این دوشیزه دختر بهروز از خاندان فریان° است. برابر سنت، نطفهٔ هوشیدرها در دریاچهٔ کیانسو (هامون) است، در هر هزاره یکی از این دوشیزگان در آن دریاچه آبتنی کرده، بارور می شوند و فرزندشان همان هوشیدر خواهد بود که از نوکنندگان اند.

سروتُ سپاذَ
در جدول اسامی پارسایان و دلیران و نام‌آوران یشت سیزدهم ستوده شده است.

سرود مَستان
کتابی است از موبد هوشیار° از پیروان آذر کیوان°. تولّد او در بندر سورت واقع شده نژادش را بــه تهمتن یعنی رستم زال کشیدی.... به سال ۱۰۵۰هـ در دارالخلافهٔ اکبرآباد (آگْره) از بند تن آزاد شد. چون دربارهٔ آذرکیوان و دساتیر° گفتگو است دربارهٔ موبد هوشیار و سایرین و تألیفات آنها نیز گفتگو است.

سروش
سرَئوشَ. ایزد نگهبان و پاسبان و بیدار و نام روز هفدهم از گاهنمای اوستائی و زرتشتی است.

سروش در اوستا سرَئوشَ، به معنی اطاعت و فرمانبرداری است؛ به ویژه اطاعت از اوامر الهی و شنوائی از کلام ایزدی. سروش از واژهٔ سرو به معنی شنیدن است که در اوستا بسیار آمده. واژه‌های سرود و سرائیدن نیز یادآور معنی اصلی سروش می باشد. حس اطاعت و قوهٔ فرمانبرداری خود یکی از نعم الهی است که بسا تمنای داشتن آن گردیده (گاتها). حرف آ از ادات نفی است جلو سروش آمده و آسرئوشَ یعنی نافرمانی و تمرد از احکام ایزدی است.

سروش یکی از مهمترین ایزدان آیین مزدیسناست. از حیث مقام و رتبه سروش با مهر برابر است و حتی گاهی جزو امشاسپندان شمرده می‌شود: گاهی به جای‌سپنت مینو، برای تکمیل عدد مقدس سروش را آخرین امشاسپند قرار داده‌اند. در ادبیات متأخر مزدیسنا، سروش از ایزدانی است که در روز قیامت برای حساب و میزان گماشته شده است. از خود گاتها نیز معلوم می شود که این ایزد را در اعمال روز واپسین مدخلیتی است. غالباً در اوستا سروش با صفت مقدس و بسا با صفت نیک و پاداش نیک دهنده و صفت توانا و پیروزمند و خوش اندام دلیر و اسلحه قوی آزنده و اهورائی آمده است. درمیان اوصافی که از برای سروش آورده شده به خصوص صفت تَنومَنْثرَ بسیارقابل دقت است

که در پهلوی به تن فرمان ترجمه شده؛ یعنی کسی که سراسر وجودش فرمانبرداری است. منتر به معنی کلام ایزدی است و ترکیب این کلمه با تَنو (تن) یک صفت بسیار برازنده برای سروش تشکیل داده است. در اوستا می خوانیم او در میان مخلوقات مزدا اول کسی است که زبان به ستایش خداوند و نیایش امشاسپندان گشود. نخستین کسی که مراسم مذهبی به جای آورد وپنج گاتهای زرتشت را بسرود (یسنای ۵۷). ابوریحان می نویسد سروش اول کسی است که مردم را برای ستایش پروردگار به زمزمه کردن امر کرده. در ادبیات مزدیسنا سروش پیک ایزدی و حامل وحی خوانده شده است و در کتب فارسی او را با جبرئیل سامی یکی دانسته اند؛ که البته مناسبتر است ایزد نیریوسنگهه° به جبرائیل و حامل وحی ترجمه شود. اما سُروش را پیک خدائی دانستن از این جهت است که گفتار آسمانی و کلام رحمانی در وجود او حلول کرده و او به هر جائی که رو آورد آئین ایزدی و حکم اطاعت کردن از آن با او همراه است. غالباً در اوستا سروش و مهر° و رشن° یکجا نامیده شده اند. سروش همیشه بیدار است و هرگز به خواب نمی رود و مخلوقات مزدا را پاسبانی می‌کند. کلیه جهان مادی را پس از فرو رفتن خورشید با سلاح آخته خویش نگهبان است. سروش در اوستا عموماً به ضد دیو و دروغ تعریف شده است که برای محافظت نوع بشر هر روز و هر شب سه بار به دور زمین می‌گردد. در میان گروه دیوهائی که از دشمنان سروش به شمارند از چند تن آنان به ویژه نام برده شده است که از آن جمله اند دیو کَنْدَ° (دیو مستی) که از سروش خواسته شده تا او را براندازد. و دیگری دیو اَیْشْمَ° که دیو خشم است. البته حربهٔ سروش جنگ افزار نیست بلکه نماز و دعا و کلام ایزدی است. مرغ شب‌زنده‌دار خروس° ازسوی سروش فرشتهٔ شب‌زنده‌دار گماشته شده که با بانگ بامدادی خود مردم را از پی ستایش خداوند بخواند.

ابوریحان در شب‌زنده‌داری سروش و گماشتهٔ او خروس نوشته که در هر شب سه بار برخاسته پریها را رانده جادوان را برمی اندازد از برخاستن خویش شب را می درخشاند، جو هوا را خنک می سازد. آب را شیرین می‌سازد. خروس را به بانگ زدن می‌گمارد. . . . در بهمن یشت به سروش پیک ایزدی داده شده و چندین بار با نریوسنگهه یکجا نامیده شده. در مینوخرد، اقامتگاهِ سروش آرزهه° (کشور غربی) وپس از آن سَوَهه° (کشور شرقی) و در همه جای جهان می باشد. سروش در گاتا با صفت مَزیشْتَ° به معنی بزرگتر مشخص شده است. یشتهائی به نام سروش یشت سر شب و سروش یشت هادخت داریم (ر.ک. نیایش ها). اکنون به ستایش سروش در سیروزه ها بپردازیم.

در ستایش سیروزه پس از نیایش و درود به پروردگار آمده که خداوند توسروشِ پارسای نیرومندِ پیروزگر را برای پناه آفریدگان گیتی فراز آفرید. تو تن فرمانی، و با نیروی ایزدی بزنی همهٔ دروجان و جادوان و پریان و دروندان را. هرنافرمانی و بیدادی را ببندی. در همه جهان ویرایش خدائی به ورز وفرّ و زور و نیرومندی توسروش پارساست که تن و روان مردمان را پناهی و تو هر روزی و شبی هفت بار به هفت کشور زمین به همهٔ هستی برسی و آنها را نو به نو پشتیبانی و پاسبانی کنی و بدی از ایشان بازداری. نیکی و آسانی و شادی را به افزون، ویراسته کنی و همیشه جاودان و بالنده و پایدار باشی. زور و نیرو و هماوندی و همه پیروزگری تو سروش پارسا برای بازداشتن گناهکاران از آفریدهٔ هرمزد است.»

در سیروزه های کوچک و بزرگ نیز سروش با صفات تیز و تند رونده، نیرومند فرمانبردار، دارای اسلحه نیرومند، پیروزگر در گیتی در شرق و غرب، پاک ورَدِ اشوئی ستوده شده است.

سروش باژ

نماز سروش باژ به ایزد سروش اختصاص دارد. سرآغاز و انجام سروش باژ مانند بسیاری از ادعیه

دیگر که در مراسم دینی خوانده می‌شود به زبان پازند است و جملات آن از قسمتهای دیگر اوستا استخراج شده است. سروش باژ در بامداد پس از برخاستن از خواب خوانده می‌شود و به همین مناسبت آن را «نیرنگ دست‌وشو» هم می‌نامند یعنی نمازی که در صبح در وقت دست وروشستن می‌خوانند. درواقع سروش باژ، سپاس و درودی است که بامدادان پس از سپری شدن تیرگی شب به سروش ایزدی که رقیب تیرگی شب است تقدیم می‌شود. نظر به اینکه سروش در این جهان به نگهبانی ارواح گماشته شده کلیهٔ ادعیهٔ زرتشتیان با سروش باژ شروع می‌شود، به ویژه ادعیه وفات و درگذشت.

سروش درون

پنج‌ها از های ۳ تا ۸ مجموعاً سروش درون نامیده شده. ر.ک. درون

سروشوچَرْنام

در اوستا تنبیه و حدی بوده که نسبت به گناهکاران مجری می‌داشتند. اردای ویراف* در سیر بهشت و دوزخ وقتی که به همستگان* (برزخ) می‌رسد پرسشی می‌نماید که پاسخ داده می‌شود اینها روان کسانی هستند که کرفه و گناه آنان یکسان است، به جهانیان دیگر بگو: «روا مدارید که آز و کینه جای کرفهٔ آسان به دست آمدنی را بگیرد، چه آن که را کرفه سه «سروشوچرنام» از گناه فزونی کند به بهشت درآید. آن را که گناه بیش باشد در همستگان بماند...»

سروش یشت

در اوستا دو سروش یشت هست، اولی عبارت است از یسنای ۵۷ که در جزو یسناها می‌باشد و نیز آن را جزو یشتها می‌گمارند و برای تشخیص آن را سروش یشت سه‌شبه گویند و آن در سه شب اول پس از مرگ کسی سروده می‌شود، چه نگهبانی و حفظ روان انسان در سه شب اول پس از درگذشت با سروش است؛ در بعضی از نسخ به آن سروش یشت سرشب نام داده‌اند. سروش یشت دومی در ردیف ۲۱ یشت اوستاست و یشت یازدهم آن را تشکیل می‌دهد و موسوم است به سروش یشت هادخت. به قول دینکرد، هادخت بیستمین نسک اوستای عهد ساسانیان بوده که امروزه موجود نیست و فقط چند قطعه از آن باقی مانده است. بنابراین سروش یشتِ هادخت منسوب به نسک مفقود شده است. مطالب عمدهٔ سروش یشتِ هادخت از این قرار است: قسمت نخست در تاثیر ادعیه و نمازهاست که خود سروش مظهر کلیهٔ ستایشها و نیایشهاست. و در کردهٔ اخیر از قدرت و پیروزی سروش سخن رفته است. گذشته از این دو یشت دعائی نیز در خُرده اوستا به اسم سروش باژ* موجود است که نسبتاً متاخر است ولی متضمن برخی از قطعات قدیم اوستاست (یسنای ٤٤ و ٤٦). های ۳ تا ۸ از یسنا نیز سروش درون* نامیده می‌شود و به مراسم درون* یعنی نان مقدس تخصیص دارد و به اسم سروش نامزد شده است.

سروش یشت سرشب

های ۵۶ و ۵۷ در ستایش سروش است و های ۵۶ سروش یشت هادخت نامیده می‌شود. بنا بر این اسم این ها از هادخت نسک که بیستمین نسک اوستا بوده باقی مانده است. های ۵۷ سروش یشت بزرگ است و به مناسبت اینکه این ها دعائی است که در شب خوانند آن را سروش یشت سرشب گویند.

سروفریومد

ر.ک. فریومد.

سروکشمر

ر.ک. کاشمر.

سُرَوِیَزَت

نام او نیز در یشت سیزدهم آمده و فروشیش ستوده شده است.

سَریرَاُخشَن

در جدول اسامی پارسایان و نام‌آوران یشت سیزدهم ستوده شده است.

سَریرَاَونگهو

در جدول اسامی پارسایان و نام‌آوران یشت سیزدهم ستوده شده است.

سعد ابن ابی وقاص

سردار لشکر عرب در زمان عمر بن الخطاب که گویند پس از دست یافتن به کتب ایرانیان به فرمان عمر آنها را در آب و آتش افکنده از بین برد.

سُغدَ، سغدْ

در بندهش واژهٔ سوراک آمده که آن را برابر سغد می‌دانند و نباید با آمو اشتباه شود. در مهریشت، کردهٔ ٤، بند ١٤ از تعدادی رود پهن قابل کشتیرانی سخن به میان آمده که به سوی مرو، هرات، گَو و خوارزم روانند و اسم گَو در اینجا به جای مملکت سغد آمده. در متن نیز واژهٔ سوغدَ موجود است. داریوش نیز در کتیبه های خطوط میخی نام سوگودَ را ذکر کرده است. رود معروف سغد امروزه موسوم است به زَرَافشان. نام سُغد جزو ١٦ کشوری است که در فرگرد اول وندیداد دیده می‌شود. برخی آماجگاه تیر آرش را حدود سغد یا سمرقند دانند.

سفرنامه ها

در سفرنامه‌های مختلفی که جهانگردان از قدیم تاکنون، از سفر خود به ایران نوشته اند مطالبی دربارهٔ دین زرتشت و زرتشتیان آمده که ذیل نام کتب یا نویسنده مربوطه در فرهنگ یاد شده اند.

سفید کوه

در بند ٥ زامیاد یشت از کوهی به نام وَفرَیَه نام برده شده. در بندهش نیز از آن یاد شده و ورف‌مند (برف‌مند) نامیده شده که آن را از شعبات اَپارْسَن* دانسته اند. وست احتمال داده همان سفیدکوه افغانستان باشد که از طرفِ مشرقِ هرات به هری‌رود امتداد دارد. در جزء اولِ اسمِ وفریه کلمهٔ وَفْرَ به معنی برف دیده می‌شود.

سکاتوم نسک

هیجدهم نسک اوستا را نامند. در دینکرد به نقل از نسک هیجدهم آمده: «آخور اسبان که پاک نباشد، آلوده و شوخگن نگاهداشته شود، آن چنان که از داد [قانون] بیرون باشد گناهی است در خور سزا.»

سَکارَیَتْ رَتَ

در جدول اسامی پارسایان و دلیران و نام‌آوران یشت سیزدهم ستوده شده است.

سکنگبین

یکی از پیروان آذرکیوان* معروف به موبد سروش دارای تصانیفی است مانند: نوش‌دارو، سکنگبین، و پیمبری. مُوبد سروش پسر کیوان پسر کامکار است و کامکار را دانش نامدار نیز می‌گفتند. او را از سوی پدر از تبار زرتشت پیامبر و از جانب مادر جاماسب حکیم می دانسته اند. چون در اصل دساتیر* گفتگو است بنابراین دربارهٔ موبد سروش و شجره‌نامه او نیز گفتگو است.

سکیامونی

یعنی دانای قبیلهٔ سکیا؛ گاهی بودا از دید شاعرانه ای سکیامونی خوانده شده است.

سگز

سکا، سکستان، سگستان، سجستان، سگزستان، سگسقان، سکرستان همه مربوط به قوم سکا هستند. ر. ک. سیستان و سکا.

سلمان فارسی

از مشاهیر صحابه و یاران پیامبر اسلام بود. اصل وی به قولی از جی اصفهان و به قولی دیگر از رامهرمز بوده. گویند یکچند در شام و موصل و نصیبین سیاحت کرد و در بلاد عرب به اسارت بنی کلب افتاد، بعدها یکی از اهل قریظه او را خرید و به مدینه برد. در مدینه اسلام آورد. مسلمین او را از

خواجه خریدند و آزاد کردند. سلمان از ادیان و مذاهب آگاهی و اطلاع تمام داشت و مردی پرهیزکار و زیرک و کاردان بود. در جنگ خندق، وی مسلمین را به حفر خندق راهنمایی کرد. گویند در آخر عمر حکومت مداین داشت. وقتی مستمری او از بیت‌المال می‌رسید آن را به صدقه می‌داد و خود زنبیل می‌بافت و از کسب دست خویش معیشت می‌کرد. وفاتش ۳۵ یا ۳۶هـ در مداین روی داد و همانجا در بقعه‌ای که به نام او مشهور به سلمان پاک است مدفون شد. درقرن ۱۹م، درمحل تیسفون، کمی به طرف شمال ویرانه‌های کاخ معروف به ایوان کسری دهکده‌ای محقر در مقابل مقبرهٔ سلمان فارسی بنا شد و به نام سلمانِ پاک موسوم گردید.

از سلمان فارسی نقل شده که او گفت: «ما در زمان ساسانیان قائل بودیم از آن که خداوند یاقوت را در روز نوروز از برای زینت مردمان بیافرید و زبرجد را در مهرجان [مهرگان] و این دو روز را بر سایر ایام سال فضیلت داد چنان که یاقوت و زبرجد بر سایر جواهرات...» چنان که در سوابق آمده، عهدنامه هائی به فرمان پیامبر اسلام (ص) و به خط حضرت علی (ع) مبنی بر سفارش برادر و سایر همدینان سلمان نوشته شده است که مانکجی هاتریا آنها را گردآوری کرده، در سال ۱۲۳۱ی برابر ۱۸۵۱م در بمبئی در جزوه‌ای به چاپ رسانده است. نام برادر سلمان، مهدی فروح بن شخان یا شغان در آن نامه یاد شده، و در جائی از نامه آمده است: «و سلمان از ماست، پس هیچ کس این وصیت را خلاف نکند، از آنچه از حفاظت و خوبی برای سلمان و اهل بیت و اولاد اوست به جا آرد، خواه اولادش اسلام قبول کنند یا بردین خود باشند.» در پایان نامه آمده است: «این فرمان را علی بن ابی طالب به امر رسول الله صلی الله علیه و سلم به حضور ابوبکر و عمر و عثمان و صهیب و بلال و مقداد ابن اسود و جماعت مومنین...»

سلوکیان

(۳۱۲ تا ۵۰ پیش از مسیح). منسوب به سلوکوس، سلسله ای از مقدونیان بود که پس از اسکندر در ایران تشکیل شد. سلوکیان جانشین هخامنشیان گردیدند و تقریباً همهٔ متصرفات آنان را به دست گرفتند و بخش اعظم اصول تشکیلات خود را از ایشان اقتباس کردند ولی هرچه کوشیدند ملوک الطوایفی را برطرف کرده، سلسله‌های مختلف در نقاط گوناگون را به وحدت برسانند عملی نشد و منجر به انقراض خود آنان گردید. شهرهای صد دروازه (هکاتوم پیلس) و الکساندر پولیس در زمان آنان ساخته شد. سلوکیان در سیاست خود، اصول و مبانی داریوش را پذیرفتند. و فرهنگ و هنر ایرانی-یونانی (هلنی) در زمان آنها رایج شد.

سلیمان

(جلوس ۹۷۳ فوت ۹۳۵ پیش از میلاد). پادشاه و پیامبر بنی اسرائیل. وی پسر و جانشین داود بود و در اسلام از انبیای بنی اسرائیل محسوب می‌شود. او اقدام به تعمیر بیت‌المقدس کرد. عقل و کیاست وی مشهور و زبانزد عموم است. امثال و حکم سلیمان در عهد عتیق (تورات) معروف است. در روایات، وی حاکم بر جن و انس شناخته شده است. بسیاری از بناها و مقابر برای جلوگیری از دست‌اندازی متعصبین به نام سلیمان خوانده شده مانندِ تخت سلیمان°، قبر مادر سلیمان°، زندان سلیمان° وغیره. که در اصل منسوب به جمشید° است.

سمرقند

برخی سمرقند را همان سائینی° اوستائی دانسته اند که چندان استحکامی ندارد. مارکوآرت سمرقند، پایتخت سغد° را با کنگ° یکی دانسته است.

سمنان

سمنان و دامغان و بسطام همان قومس (که معرب کومش است) می باشد. در جنگ دینی ایرانیان و

ارجاسب، بنا به فصل ۱۲ بندهش، گشتاسب ارجاسب را شکست داد در محل کوه میان دشت که به هنگام جنگ، لختی از کوه شکسته و در دشت بغلتید، و چون سبب رستگاری ایرانیان شد آن را مدوفریاد° نامیدند. و مدوفریاد در پهلوی یعنی به یاری آمد و به فریاد رسید.

سمنگان

سمنجان معرب اوست. شهری از تخارستان، آن سوی بلخ و بغلان. همین شهر است که به روایت شاهنامه رستم برای یافتن رخش بدانجا رفت، تهمینه دختر شاهِ سمنگان عاشق رستم گردید، از او بار گرفت و سهراب از این پیوند متولد شد.

سمن‌ناز

دختر کورنگ پادشاه زابلستان بود که عاشق جمشید و در خفا زن او شد؛ شرح آن در ملحقات شاهنامه آمده است.

سناویذک

خاندان سناویذک یکی از رقبای گرشاسب بود که برابر بند ۴۳ زامیادیشت به دست وی از بین رفت. سناویذک از دیوان و از تخمه و نژاد شاخدار نامیده شده است. شکست یافتن اژدهای شاخدار به دست گرشاسب اشاره به چیره شدن بر دیو بدکنش و اهریمن تبهکار است. در بندهای ۱۱ و ۴۱ آبان‌یشت آمده که گرشاسب ۹ پسر از چند خاندان، من جمله خاندان سناویذگ را کشت.

سنَ‌اُیَ

پدر وُهوَشتی است که نامش در بندهای ۹۶ و ۹۷ فروردین یشت با چند نفر دیگر آمده و فروشی‌شان ستوده شده است.

سنباد، سندباد

ملقب به اسپهبد فیروز، مشهور به مجوسی. وی پس از قتل ابومسلم به امر منصور خلیفه، عَلَم طغیان برافراشت و حدود یکصد هزار نفر گرد آورد، نزدیکی همدان حدود ۶۰ هزار نفر از طرفداران او کشته شدند، او شکست خورد و هنگام فرار و عزیمت به تبرستان به دست یکی از امرای تبرستان در سال ۱۳۷هـ.ق به قتل رسید، و سرش را نزد خلیفه فرستادند. او از توانگرانِ یکی از قراء نیشابور بود. گویند یکی از اعراب آن قریه به سبب خصومتی جزئی فرزند سنباد را نهانی کشت و از گوشت او سنباد را غذا داد و سنباد برای انتقام از این رفتار به ابومسلم پیوست.

سنجان

شهر کوچکی در گجرات هندوستان. زردشتیان ایران پس از حملهٔ عرب از ایران مهاجرت کرده و در آنجا رحل اقامت افکندند. نام این شهر یادآور سنجان (معرب سنگان) قصبهٔ مرکزیِ بخش رشتخوارِ شهرستانِ تربت حیدریه است. سنجان یا سنگان دیگری هم قریه‌ای بود بر دروازهٔ شهر مرو که آن را درسنگان می‌گفتند.

قصهٔ سنجان منظومه‌ای فارسی است در وزن خسرو و شیرین نظامی، اثر بهمن کیقباد نوساری شاعر زرتشتی که آن را به سال ۹۶۹ی (۱۶۰۰م) نظم کرده است و در طی آن سرگذشت مهاجرت پارسیان را از ایران به سرزمین هند از روی روایات قدیم بیان داشته است. به موجب این قصه، ظاهراً در سالهائی که خراسان از راه کرمان گرفتار تاخت و تاز اعراب بود، عده‌ای از مزدیسنان از حدود دژ سنجان واقع در نزدیک خواف نیشابور بیرون آمدند، یک چند در کهستان خراسان (قهستان) متواری گذراندند و سپس از آنجا راه جزیرهٔ هرمز پیش گرفتند؛ در جزیرهٔ هرمز نیز، به سبب ناایمنی از دست اعراب نماندند، زن و فرزند را در کشتی نشانده، با پیران و دستوران خویش به سوی هند راندند. یک چند در جزیرهٔ دیب یا دیو به سر بردند و از آنجا راهِ گجرات را پیش گرفتند و بعد از تحمل خطر طوفان و امواج بدانجا رسیدند. راجهٔ گجرات نخست از رخت و سلیح آنها بترسید و در قبول آنها

تردید کرد، اما سرانجام آنها را بنواخت و اجازه داد تا در قلمرو فرمانروائی او اقامت گزینند؛ اما با آنها شرط کرد که به زبان ایران سخن نگویند، رخت جنگ از تن درآورند و شرطهای دیگر. دستور بهدینان تمام این شرطها را پذیرفت و اجازه یافت تا آتش بهرام° را که ایرانشاه خوانند در آن سرزمین برافروزند و آنجا را نیز ظاهراً به نام دژی که در خراسان داشتند، سنجان نام نهند. شصت سال بعد، جماعتی دیگر از مزدیسنان ایران به سنجان رفتند و از تعرض اعراب مصون ماندند. پارسیانِ هند که هنوز در گجرات، بمبئی، سورت، کلکته، مدرس، کراچی و جاهای دیگرِ هند و در دهلی و پاکستان زندگی می‌کنند، بقایای این مهاجرانند که اولین دستهٔ آنها ظاهراً در نیمهٔ دوم قرن دوم هجری به خاک گجرات قدم نهاده اند.

قصهٔ منظوم سنجان که داستان این مهاجرت را متضمن است مثنوی کوتاهی است که از لحاظ ادبی بی اهمیت است اما فایدهٔ تاریخی آن پوشیده نیست. این منظومه در هند طبع شده است و ترجمه هائی نیز به انگلیسی از آن انتشار یافته است. عده ای از مهاجرین نیز به چین و به ویژه شانگهای رفته بودند. حتی شاهزادگان ساسانی برای جلب کمک بدانسو رو نهادند.

سنجانا، پشوتن دستور مهرابجی

این اوستادان پارسی در سال ۱۸۸۵م اندرز خسرو قبادان°، گنج شایگان°، اندرز آذرباد ماراسپندان° و مادیگان شترنگ° را به چاپ رسانید. نامبرده همچنین با دستور داراب پشوتن سنجانا° دینکرد را از پهلوی به گجراتی و انگلیسی ترجمه کرد.

سنجانا، دستور داراب پشوتن

اوستادان پارسی که کارنامهٔ اردشیر پاپکان را از اصل پهلوی به گجراتی و انگلیسی ترجمه کرده است.

سنسکریت

زبان علمی قدیم و مقدس هندوان و آن یکی از زبانهای مهم هند و ایرانی، از شعب هند و اروپائی است و با زبان اوستا خویشاوندی نزدیک دارد. آریاها که به هند رفتند شروع به گردآوری سوابق کردند که آنها را مَنْتْرَ° و مجموعهٔ اینها را ودا گفتند که در چهار قسمت بر طبق اصول علمی تنظیم شده و تمام کتاب به چهار سامهیتا یا مجموعه به شرح زیر تقسیم شده است: ۱. ریگ‌ودا ۲. یَجورودا ۳. سام‌ودا ٤. آتَرْوَودا. و بعدها اوپانیشادها بوجود آمدند و خیلی آثار دیگر که یکی از رشته های مهم فرهنگ کهن است.

سنگهوک و اَرِنَوَک

این دو، همان شهرناز و ارنواز، دو خواهر جمشید در شاهنامه هستند که پس از مغلوب شدن جم، گرفتار ضحاکِ ماردوش شدند و فریدون (به موجب بندهای ۱۳ و ١٤ درواسپ یشت°) با نذر به پیشگاه ایزد گوش° درخواست کرد که بر ضحاک غلبه کند و آنها را که برای تولید نسل دارای بهترین بدن و از برای خانه داری برازنده بودند، از چنگ ضحاک رها سازد که به آرزویش رسید.

سنمار

معمار رومی که قصر خَوَرنق را برای نعمان بن منذر بساخت. نعمان برای آنکه وی کاخی نظیر یا بهتر از آن برای دیگری نسازد دستور داد تا او را از فراز کاخ به زمین افکندند که «جزاء سنمار» «پاداش سنمار» در عرب مثل شده.

سوئیداس

در سال ۹۷۰ میلادی به سر می برد و در کتاب خود، یک رشته نوشته های قدما را راجع به ایران و زرتشت و دین او، تحت کلمهٔ فیثاغورث ضبط کرده است. و این فیلسوف یونانی را شاگرد زرتشت دانسته است. او تحت واژهٔ زرتشت، به دو زرتشت قائل شده: یکی دانای پارس و ماد که زمان او را به پنج هزار

سال پیش از جنگ تروِیا می‌رساند، و دومی اخترشناسی که در عهد نینوس (پادشاه آشور) می‌زیسته است.

سوبار

یا سوبر. دریاچه‌ای است در ناحیهٔ توس نزدیک مشهد. در بندهش، فصل ۲۲، بند ۳ که از دریاچه ها سخن رفته، آمده است: «دریاچهٔ سوبَر در بالای قلهٔ توس است. گفته شده که سوبر معتدل و نیکو است و از آن بسیار حاصل خیزد.» در بند ۶ زامیادیشت از کوه کَدْرْوَاَسْپ° (یعنی کوه با اسبهای کهر)، با چند کوه دیگر یاد شده که این کوه نزدیک دریاچهٔ نامبرده است. در بندهش، فرگرد ۲۲، بند ۱ دریاچهٔ چیچست با دریاچه های سوبر، خوارزم°، فرزدان°، زرینمند°، آسوَست°، خسرو°، ستویس ، اورویس° برشمرده شده است.

سوتگَرنَسْک

یا سودگرنسک. نخستین نسک اوستا به این نام یاد شده و در آن از چهار هنگامی که به زرتشت نموده شده سخن به میان آمده: عهده زرین، سیمین، پولادین و آهنِ آلوده. و همچنین در فرگرد دوم آن از اشم وهو° یاد شده و در فرگرد سوم از یِنگَهه هاتام° و غیره.

سوخرانیان

ر.ک. قارن وند.

سودابه

همسر کیکاوس پادشاهِ کیانی که خواستار معاشقه با سیاوش پسر کیکاوس شد و او را متهم نمود و آزمایشِ (وَر°) معروفِ گذشتن از کوه آتش دربارهٔ سیاوش انجام و بی‌گناهیش ثابت شد. سودابه دختر شاه هاماوران (یمن) بود که کیکاوس او را خواستگاری کرد.

سوراخ خانه

سوراخ‌خانه دهی بود نزدیک شهر باکو و محل آتشکدهٔ معروف باکو که به واسطهٔ وجود چشمهٔ نفت در آنجا، همواره روشن بود و هنوز هم بنای آن بر پاست.

سورَت

شهر و بندری در هندوستان، در شمال بمبئی، و یکی از نقاط زرتشتی‌نشین که دارای معابد و تاسیساتی است.

سورستان

در عهده ساسانیان به زمین بابل که سلوکیه و تیسفون° در آن ساخته شده بودند اطلاق می شد.

سورن

یکی از خاندانهای هفت‌گانهٔ عصر ساسانی. محل اقامت افراد این خانواده سیستان بود.

سوری (جشن)

چهارشنبه‌سوری. ایرانیان را رسم بر این بود که پیش از نوروز و ده روز مانده به آخر سال (پنج روز پایان اسفند و پنج روز پنجه‌وه) را برای شادی فروهر درگذشتگان، مراسمی با نیایش و گستردنِ سفره و آتش‌افروزی بر پا می‌کردند. ناگزیر، روزی که برای استقبال از آغاز سال آتش می افروختند و شادی می‌کردند بیرون از این ده روز نبود. شک نیست که افتادن این آتش‌افروزی به شب آخرین چهارشنبهٔ سال، پس از اسلام است، چه، ایرانیان باستان شنبه و آدینه نداشتند. چون روز چهارشنبه نزد اعراب روز شوم و نحسی بود لذا برای رفع نحسی اقداماتی می‌کردند. بنابراین چهارشنبه‌سوری جزو جشن های ایرانیان باستان نیست.

سوزیان

یا سوزیانا. نام یونانی باستانی ناحیهٔ «شوشان» که کمابیش مطابق ناحیهٔ خوزستان بوده. این ناحیه مرکز دولت عیلام بود.

سوسن‌نامه

بهترین بخش برزونامه است که آن را جداگانه به

نظم درآورده‌اند. و آن سرگذشت زنی رامشگر از سرزمین توران است که به مکر و حیله چند تن از پهلوانان ایران را به بند افکند و می خواست آنان را نزد افراسیاب فرستد. لیکن فرامرز از آن آگهی یافت و به فرمان زال به طلب رستم رفت و وی آن گروه را از بند سوسن رهائی داد. سوسن‌نامه را به اضافهٔ قسمت دیگری از برزونامه، ماکان در ملحقاتِ شاهنامهٔ طبع خود آورده است.

سوشانس

سوشانس یکی از مفسرین اوستا در عهد ساسانیان است که جایز دانست کُشتی° غیر از پشم از پنبه هم می تواند باشد.

سوشیانت

معنی سوشیانت نجات‌دهنده است؛ و گاه به معنی پیشوای دین آمده است. در دین زرتشتی به هر یک از موعودان سوشیانت گفته شده. در اوستا مکرر از سوشیانتها و غالباً از آخرین سوشیانت که پس از ظهور او رستاخیز خواهد بود، نام برده شده که در آخرالزمان ظهور کنند . بنا به سُنّت زرتشتی سه هزار سال اخیر از عمر جهان مادی عهد سلطنت روحانی زردشت و سه پسر آیندهٔ اوست که هر یک به فاصلهٔ هزار سال از یکدیگر پای به دایرهٔ وجود گذارند. نامهای این سه پسر و اسامی مادران آنها و محل تولدشان (کنار دریاچهٔ هامون) در اوستا مندرج است اما وقت ظهور آنان در اوستا تعیین نشده، همین قدر برمی آید که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد، ولی وقت تقریبی در کتب پهلوی معلوم است.

اسامی سوشیانتها در بندهای ۱۲۸ و ۱۲۹ فروردین یشت چنین آمده: «به فروهر اوخشیت ارته° مقدس درود می‌فرستیم. به فروهر اوخشیت نمنگه° درود می‌فرستیم. به فروهر استوَت اِرته° درود می‌فرستیم. به آن کسی که به سوشیانت پیروزگر موسوم خواهد شد و به استوت ارته موسوم خواهد شد. او را از این رو استوت ارته گویند که آنچه در جهان دارای جسم و جانی است از پرتو او به یک زندگانی فناناپذیر رسد تا آن که جنس دو پا ضد دروغ مقاومت تواند نمود؛ تا آنکه پاکدینان در ستیزه ضد دشمنان ایستادگی توانند کرد.» اوخشیت ارته لفظاً یعنی کسی که قانون مقدس را می پروراند. امروزه این اسم را «اوشیدر» یا «هوشیدر» گویند. نام دومین موعود، اُوُخشیت نِمنگَه، یعنی کسی که فزاینده یا پرورانندهٔ نماز و ستایش است. این نام را امروزه «اوشیدرماه» یا «هوشیدرماه» گویند. سومین موعود استوت اِرتَه لفظاً به معنی کسی است که مظهر و پیکر قانون مقدس است. وقتی از سوشیانت و موعودهای زرتشتی یاد می شود بیشتر توجه به آخرین آنهاست که سوشیانس هم گفته می شود. در فروردین یشت و برخی قسمتهای اوستا معمولاً ابتدا به فروهرِ نخستین بشر ــ کیومرس درود فرستاده می شود و سپس به ترتیب تا به آخرین سوشیانت موعود مزدیسنا که آخرین آفریدهٔ اهورا است و آخرین فروهری که به زمین فرود می آید فروهر سوشیانت است.

در سُنّت از جاویدانهایی نام برده شده که در رستاخیز با سوشیانت قیام خواهند کرد، مانند اَشَوَزدنگهه پسر پوروداخشتی، نرسی، اغریرث، توس، گیو، گودرز، کیخسرو، پشوتن، گرشاسب، نریمان و حتی خورشیدچهر سردار لشکر پشوتن. در دینکرد آمده که پشوتن جاودانه با صد و پنجاه تن از یاران و پیروانش از کنک دژ به درآمده و قادر به نو کردن جهان خواهد بود. و در بندهش پانزده مرد و پانزده زن از یاران سوشیانت شمرده شده‌اند. برابر زامیاد یشت فرّ در آخرالزمان به سیوشانس تسلیم خواهد شد. در بندهای ۸۸ تا ۹۶ زامیاد یشت آمده: «پس از ظهور سوشیانس گیتی پر از عدل و حکمت گردد، سعادت روی آورد، اندیشه و گفتار و کردار نیک ظفر یابد، جهان از دروغ پاک شود، خشم نابود گردد، راستی به دروغ چیر آید، منش ناپاک از منش پاک شکست بیند، امشاسپندان خرداد و امرداد دیوهای گرسنگی و تشنگی را براندازند، اهریمن بگریزد.» در بند ۱۰ یسنای ۲۶ آمده:

«فروهر مردان پاک را می‌ستائیم. فروهرهای زنان پاک را می‌ستائیم. همه فروهرهای نیک توانای پاک پارسایان را، از کیومرس تا به سوشیانت پیروزگر، می‌ستائیم.»

غالباً ورترغنْ یا ورترجن (بهرام) که در اوستا به معنی پیروزگر است، صفت سوشیانت شده است.

سوشیانس

نام رساله‌ای است که استاد پورداود در بمبئی در سال ۱۹۲۷م دربارهٔ سوشیانس به چاپ رسانیده است.

سوکَستان

در بندهش، فصل ۲۹، بند ۵ آمده: «اغریرث° پسر پشنگ° در مملکت سوکوستان است. و او را پدر گوپت‌شاه° خوانند.» در فصل ۲۲ بندهش آمده: «افراسیاب اغریرث را از برای خطایش کشت. در پاداش، خداوند پسری چون گوپت‌شاه به او داد.» و چنانچه می‌دانیم اغریرث دوستدار ایرانیان بود و یکی از جاودانهاست که با سیوشانس خواهد بود. مملکت سوکوستان را در سرِ راهِ ترکستان به طرف چین دانند.

سَونگهوپَئو

این واژه در گاتها، یسنای ۴۳، بند ۳ آمده و به معنی راه‌سود می‌باشد که در پهلوی نیز سودراه آمده. خدابخش ایدل جی پونکر، سدره° را مخفف همین کلمات پنداشته است؛ وست نیز سدره را از کلمات فارسی سود وره یعنی راه سودمند و طریقه مفید دانسته است.

سَوَه

در جدول اسامی یشت سیزدهم یک بار از وی هنگامی یاد شده که فروهر پسرش نی‌جَرَستوده شده است. جز این نام و نشانی از وی باقی نمانده است.

سَوَهی

(سَوَت) کشور شرقی از هفت کشور° است در مشرق، و در پهلوی سوه خوانند. در مهریشت، رشن‌یشت، وندیداد و ویسپرد به نام هفت کشور برمی‌خوریم که سَوَهی یکی از آنهاست. سوهی اقامتگاه ایزد سروش نیز خوانده شده است.

سه‌بوخت

سه‌بوخت اشاره به اندیشه و گفتار و کردار نیک است (هومت°، هوخت°، هوورشت°). بوخت که از واژهٔ بوختن و بختن آمده در پهلوی به معنی نجات دادن و رهانیدن است و با بسیاری واژه‌ها می‌آید مثل پنج بوخت (پنج گاتها)، ماه‌بوخت، یزدان بوخت وغیره.

سهراب

معنی سهراب دارندهٔ آب و رنگ سرخ (سرخاب) است. او پسر دلاور رستم از دختر پادشاه سمنگان بود که به فرماندهی لشکریان تورانی به جنگ ایران آمد و با خود رستم، در حالی که یکدیگر را نمی‌شناختند، جنگید و به دست او کشته شد.

سهراب جمشید جی بلسارا

نامبرده یکی از اوستادانان بمبئی است که نیرنگستان° و اثیر پتستان° را در ۱۹۱۵م در بمبئی ترجمه کرد.

سُهروردی

مشهور به شیخ اشراق و شیخ مقتول و مُکَنّی به ابوالفتوح، حکیم معروف و محیی حکمت اشراق (تولد سهرورد ۵۴۹هـ مقتول ۵۸۷هـ) بود. او حکمت و اصول فقه را نزد مجدالدین جبلی، استاد فخر رازی در مراغه آموخت و بر بسیاری از امور علمی اطلاع یافت و از حکمت ایرانی و اصطلاحات دینی زرتشتی نیز سود جست. فلسفهٔ او التقاطی است و در آن آثاری از اصولِ عقایدِ حکمای یونان بخصوص افلاطون و نوافلاطونیان و حکمای قدیم ایران (فهلویون) و اصول دین زرتشت

به خوبی نمایان است. این فلسفه به حکمت اشراق معروف است. او بالاترین مرتبه نور را که منشاء و مبداء همه نورهاست نورالانوار می داند که آن را به اسامی نور مقدس، نور محیط، نور اعلی، نور اعظم و غیره خوانده است. نورالانوار کامل است و وَرای آن هیچ چیز دیگر موجود نیست، بنابراین نورالانوار درواقع همان روشنی بی‌پایان است که در اوستا بدان اشاره رفته است و از آن به اهورامزدا تعبیر شده است. او از طریقهٔ حکمای ایران مانند جاماسب، فرشوشتر، بزرگمهر و حکیمان پیش از آنها در حکمة‌الاشراق یاد می‌کند. سهروردی به امر صلاح‌الدین ایوبی، فرمانروای مصر و شام، در حبس، در سن ۳۸ سالگی خفه شد. از او آثار متعددی باقی است.

سهند

کوه سهند که در طرف مشرق دریاچهٔ اُرمیه (چیچست°) و در جنوب شهر تبریز واقع است به احتمال برخی همان اسنوند° اوستائی است. برخی دانشمندان اسنونت (اسنوند) را سولان (سبلان) دانسته‌اند. جاکسون گوید در کوه سهند طاقی غارمانند وجود دارد که می‌گویند غار زرتشت است. همچنین می نویسد در نزدیک مراغه زیرزمینی یا آتشگاهی است که آنجا را پرستشگاه زرتشت می شمارند. جاکسون در سفرنامه‌اش ضمن عبور از صوفیان هم منظرهٔ دریاچهٔ چیچست را که در سرزمین زادگاهِ زرتشت است به خوبی توصیف کرده است و هم کوه سهند را با اسنوند اوستائی برابر می‌شمارد، همان کوهی که گفته‌اند در آن زردشت خوابی آسمانی دید و با هَئوروَتات (خرداد) فرشته نگهبان آبها گفتگو کرد.

سیامک

سیامک از ناموران داستان ملی ماست و کوهی نیز همنام او هست. جزء اول این اسم، واژهٔ سیاوَ به معنی سیاه است. در داستانهای ملی، سیامک پسر کیومرس است که به دست دیوی کشته می‌شود و هوشنگ پسرش انتقام خون او را می‌گیرد و پس از کیومرس به تخت می‌نشیند. از سیامک و زنش نَساک یک جفت متولد شدند موسوم به فَرَواگ و زنش موسوم به فراواکَئینْ. «از آنان ۱۵ جفت بوجود آمدند که کلیهٔ نژادهای هفت‌کشور زمین از پشت آنهاست. یکی از آن ۱۵ جفت هوشنگ و زنش گوزَک نام داشتند. ایرانیان از پشت آنان می باشند.» بلعمی در تاریخ خود دربارهٔ سیامک می نویسد: «آنگاه ماریه [مشیانه] از ماری [مشیا] فرزندی آورد، کیومرس او را سیامک نام کرد. و این سیامک پدر ملوک بوده است. چون او را پیش پدر آوردند، از غایت نکوئی او به ماریه گفت این سخن را نیکودار که در وی نیکوئی بزرگ است و در آنجا که او را داری، خروس سفید با ماکیان بدار تا دیوان او را گزند نتوانند کَردن. مادرش شاد شد و آن سخنان را قبول» و در سیر عجم چنین گوید: دیوان آگاه شدند که پدر همهٔ پادشاهان خواهد بودن، تدبیر هلاکتش کردند. ماری را گرفتند و در آن خانه افکندند که سیامک بود، چون خروس سفید مار را بدید بانگ می‌کرد، نیاسود. مادر غلام آگاه شد، گفت این بیوقت بانگ می‌کند چیزی باشد. چراغ آورد و چون بنگریست مار سهمناک بدید، مار را کشتند.»

سیامک (کوه)

در بند ۵ زامیاد یشت از این کوه یاد شده. در بُندهش نیز آمده که از شعبات اپارسَن° (جائی که گیاه هوم می روید) است. وِسْتْ آن را سیاه‌کوه واقع در افغانستان می داند زیرا سیاوَ به معنی سیاه است.

سیاواسپی

یکی از پارسایانی است که فروهرش ستوده شده و معنی واژه همان سیاوش یعنی دارندهٔ اسب سیاه است. در بند ۱۱٤ فروردین یشت نامش آمده و فروشی اش ستوده شده است.

سیاوش

(سیاوخش، سیاوَرْشَنَ) پسر کیکاوس است که داستان او در شاهنامه و اوستا آمده. در زامیاد یشت، بند ۷۷ آمده: «از پرتو فر بود که کیخسرو به افراسیاب مجرم تورانی و برادرش گرسیوز ظفر یافته آنان را در بند نمود و از کُشندهٔ یل نامور سیاوش که به خیانت کشته شد و هم از کشندهٔ اغریرث دلیر انتقام کشید.» داستان سیاوش که سودابه نامادری اش وی را متهم به معاشقه با خویش کرد و آزمایش عبور از آتش (وَر°) را انجام داد، مشهور است. سیاوش پس از این اتهام به توران پناه برد و افراسیاب دختر خود فرنگیس را به او داد. پس از چندی به واسطهٔ بدگوئی گرسیوز°، افراسیاب دستور کشتن سیاوش را داد که کیخسرو فرزند سیاوش انتقام خون سیاوش را از افراسیاب و گرسیوز گرفت. سیاوش کنگ دژ را در خاک توران بنا کرد که ۱۵۰ تن از یاوران سیوشانس، در آنجا منتظر ظهور اویند. شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود/ شرمی از مظلمهٔ خون سیاوشش باد (حافظ). حُسن جمال سیاوش سبب شد که سودابه بدو عاشق شود. به موجب تاریخ بلعمی از سیاوش نکوروی تر نبود. در آفرین پیامبر زرتشت°، در بند ۳ به گشتاسب دعا شده: «بکند که تو مانند کی سیاوش زیبا پیکر و بی آلایش شوی.» به قول ابوریحان نزد خوارزمیان ورود سیاوش مبداء تاریخ آن سرزمین بوده که با احتساب کشته شدنِ دارا در ۳۳۰ پیش از مسیح، تمدن خوارزم به ۱۳۱۰ پیش از میلاد می رسد.

احمد بن محمد بن نصر گوید که ابوالحسن نیشابوری در خزاین العلوم آورده است که «قهندز (یعنی حصار ارگ) بخارا را سیاوش در بخارا بنا کرد که بدگویان میان وی و افراسیاب بدگوئی کردند و افراسیاب او را بکشت که او را آنجا دفن کردند. و مغان بخارا بدین سبب آنجا را عزیز دارند و هر سالی هر مردی یکی خروس بدو برد پیش از برآمدن روز نوروز. و مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست چنان که در همهٔ ولایتها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته اند و می‌گویند و قوالان آن را گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است...» (به نقل از تاریخ بخارا). گویند گیاهِ درمان‌بخش پرسیاوش یا سیاوشان منسوب به اوست، یعنی از ریختن خون او بر زمین این گیاه روئید. ایرانیان در قرون پس از ساسانیان جلساتی در سوگ سیاوش می‌گرفتند و از روزگار گذشته یاد می‌کردند.

سیاوُشگرد

یا سیاوَخشگرد. در شاهنامه نام شهری است که سیاوش در توران زمین ساخت. سیاوش کاخ خود را در این شهر به نقش شاهان وپهلوانان و مجالس بزم و کارزار آنان آراسته بود. برخی سیاوشگرد را با گنگ دژ° یکی دانسته اند.

سیچمند

با رنج و درد. در پهلوی سیچومند و در اوستا ایتهی شنهونت به معنی آسیبمند و برگزیده است.

سی چی دَو

از این کوه در اوستا یک بار یاد شده (فقره ۵ زامیادیشت). به موجب بندهش، فصل ۱۲، می‌دانیم که این کوه در کنگ‌دژ° واقع شده و به احتمال رشته ای از کوه بزرگ اَنتِرکَنگْـهَ° بوده است. این دژ (کنگ‌دژ ــ کنگه) در جانب شمال و در آن سوی دریاچهٔ وئوروکش° میان کوه هائی قرار دارد که یکی از آنها سی چی دو است.

سیحون

(سیر دریا). رودی در شمال شرقی فلات ایران که به دریاچهٔ آرال می ریزد. به قول گوتشمید، از زمان بسیار قدیم، از سواحل رود سیحون تا به صحراهای جنوبیِ روسیه قبایل چادرنشین ایرانی بوده‌اند، و سواحل جیحون و سیحون همواره محل تاخت و تاز طوایف مختلف بوده که ایرانیان آنها را تورانی می نامیدند. برخی سیحون را رود اَرَنگْـهه°

اوستائی دانند.

سیخ (سیک)

آئین سیک. اصلاً بر ضد استبدادِ روحانیِ براهمه و تضییقات ناشی از نظام طبقاتی هند و جنبهٔ افراطی آداب و مناسک آئین هندو در سدهٔ ۱۵م، توسط نانک پیدا شد و هدفش تعلیم دادن برابری اجتماعی و برادری جهانی و برانداختن خرافات بود. در هند، بارها بین سیخها و نیروهای بریتانیا و هندوها، جنگ روی داده است.

سیراف

ناحیه‌ای در جنوب فارس، نزدیک بندر طاهری که در دورهٔ پیش از اسلام بندر مهمی بوده است و خرابه‌های آن هنوز نزدیک بندر طاهری باقی است. برطبق افسانه ها کیکاوس که می خواست به آسمان صعود کند در این محل بر زمین افتاد. از مردم شیر و آب خواست و بدین جهت آنجا را شیرآب خواندند که بعدا به سیراف مبدل گردید.

سیرافی

ابوسعید حسن ابن عبدالله مرزبان مشهور به سیرافی، از ائمه نحو و لغت عرب وفقه و حدیث وعلوم قرآن و کلام (۳٦۸-۲۸٤هـ) بوده که پدر او نخست بر دین زرتشتی بوده، بعداً اسلام آورد. از مهمترین آثار او کتاب سیبویه است.

سیرالملوک

همان خداینامه است که ابن‌المقفع* در حدود ۱٤۲هـ از پهلوی به عربی برگردانید. و آن تاریخ پادشاهان ایران بوده است.

سیرسور (جشن)

بنا به نظر ابوریحان بیرونی گوش‌روز در دی ماه جشنی است موسوم به سیرسور. در این روز سیر و شراب خورند و از برای دفع شرّ شیاطین سبزیهای مخصوصی با گوشت بپزند. در فرهنگها نیز جشن سیرسور ضبط شده است.

سیروزه

در خرده اوستا دو فصل به نام سیروزه داریم که یکی سیروزهٔ کوچک و دیگری سیروزهٔ بزرگ نام دارد، و در آن نامِ اهورامزدا و تعدادی از امشاسپندان و ایزدان آمده است. در دین مزدیسنا هر روز ماه به نام یکی از اینها خوانده می شود که اهورامزدا در سر آنها جای دارد. پیشترها، سپنتامینو در سر امشاسپندان و نام روز اول ماه بود و بعدها به جای آن اهورامزدا و گاه سروش را گذاردند.

در سیروزه پس از ذکر اسامی ایزدان و امشاسپندان کلمهٔ ستودن آمده. سیروزه به ویژه در روز سی ام، در آخرین روز ششمین ماه و در آخرین روز دوازدهمین ماه پس از درگذشت کسی خوانده می‌شود. بنابراین سیروزه دعائی است از برای آمرزش روان و به همین مناسبت یسنای ۲٦ را که راجع است به فروهر، درآخر سیروزهٔ بزرگ افزوده اند. در رسالات مختلف مانند بُندهش، شایست نشایست، ماتیکان سی یزدان به حسب ترتیب از سی ایزدان و صفات بارز آنان یاد شده است. در یکی دیگر از قطعات پهلوی موسوم به ستایش سیروزه، اهورامزدا که آفریدگار هر یک از ایزدان است ستوده شده و پس از آن جداگانه هر یک از ایزدان با صفاتشان ذکر شده‌اند. متن پازند ستایش سیروزه نیز موجود است. در قطعهٔ دیگر پهلوی موسوم به ماتیکان سی روز، در ضمن هر روز ذکر شده که چه کاری مناسب و نیک است. در قطعهٔ دیگری به نام حقیقت روزها کارهائی‌که باید درهریک از سی روز ماه انجام داد ذکر شده است.

دستور داراب پالن در جزو کتاب خود موسوم به فرضیات‌نامه اعمال مخصوصی که باید در هر یک از سی روز ماه به جای آورد به رشته نظم کشیده که مُعَرف یک رشته از سنتهای کهن است. مثلاً در روز هرمزد، به حساب رسیدن و خوش بودن و از خود اندوه دور داشتن و جامهٔ نو در بر کردن و به موبدان

خوش نیّت بودن. در بهمن، کار از روی خرد به جای آوردن و به خانهٔ دانایان شدن و با یاران مشورت کردن و با دشمنان راه آشتی پیش گرفتن و رخت خوب پوشیدن. در اردیبهشت روز، به آتشکده رفتن و غیره.

سیروس

تلفظ فرانسوی و لاتینی کوروش° است.

سیزده بدر

در روز سیزدهم نوروز، در ایران، عامه برابر یک رسم به بیرون شهر رفته، به تفریح می‌پردازند تا به اصطلاح نحوست این روز را به در کنند. در ایران باستان جشن نوروز شش روز بوده و در آئین و تقویم مذهبی زرتشتیان ۱۹ فروردین که جشن زمزمه برقرار می‌شده مربوط به فروهران درگذشتگان وفروردینگان بوده است و غیر از این، به جز روز ششم که سالروز تولد اشوزرتشت و برگزیدگی‌اش به پیامبری است، جشنی در فروردین نبوده است. شاید عدد سیزده از اروپا (فرانسه) سرایت کرده باشد. نزد شیعه و در اخبارات منسوب به امام صادق (ع) روز سیزده در تمام ماههای سال قمری جزو روزهای نحس تلقی می‌شود و ظاهر آن است که این امر نیز اسباب مزید اصرار عامه در حفظ مراسم سیزده بدر بوده باشد. شاید هم به مناسبت همنام بودن این روز با تیر یا تشتر ایزد و ستارهٔ باران مردم برای نیایش و درخواست باران برای کشاورزی بیرون می‌رفتند. و شاید هم چون می‌بایست کارهای کشاورزی را آغاز کنند، جشن نوید رفتن به مزرعه بوده است.

سیستان

سگستان (سرزمین سکاها). محل دریاچهٔ فرزدان° (در اوستا فَرَزْدانو)، که موعودهای مزدیسنا از آنجا ظهور خواهند کرد در سیستان آمده است. در فرگرد اولِ وندیداد از ۱٦ کشور یاد شده که یکی هلمند° (سیستان) است. از بند ٦٦ زامیاد یشت برمی‌آید که سیستان وطن کیانیان است، چه در بند مذکور آمده: «فرّ کیانی کسی راست که در سرزمینی که در آنجا دریای کیانسه° واقع است شهریاری دارد، دریائی که رود هلمند در آن فروریزد.» سیستان سرزمین رستم و عده‌ای از پهلوانان شاهنامه و همان زرنگ° و زرنگوئی یا درنگین است. ر. ک. زابلستان.

سیستانی

زبان و لهجهٔ منسوب به سیستان یا سگزی. یکی از لهجه‌های مهم ایرانی است که مردم سیستان بدان تکلم می‌کنند. فرهنگ نویسان آن را یکی از چهار زبان متروک پارسی یاد کرده‌اند. برخی از نویسندگان مانند ابوریحان و برخی فرهنگها چند لغت سیستانی آورده‌اند. لهجهٔ کنونی دنباله لهجهٔ قدیم است.

سیسرو

خطیب معروف رومی که یک سده پیش از مسیح می‌زیسته و می‌نویسد: «مغان نزد ایرانیان از فرزانگان و دانشمندان بشماراند، و کسی پیش از آموختن تعالیم مغان به پادشاهی نمی‌رسد.»

سیغوئیر

در بند ۵۹ بهرام یشت این نام آمده؛ و شاید اسم مملکت یا قومی بوده که امروزه نمی‌شناسیم. در سنگ مخصوصی که منسوب به سیغوئیر بوده اثرات و خواصی تصور می‌کرده‌اند.

سیکیوتی

داریوش در کتیبهٔ بیستون از جایی به نام نیسایه نام برده گوید: «گماتای مغ را که به اسم بردیا پسر کوروش سلطنت را غصب کرده بود من او را در دهم ماه باگ‌یادی (مطابق ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش از میلاد) با چند تن از پیروان بزرگش در قلعه موسوم به سیکیوتی در مملکت نیسایه که در ماد (مد، مملکت غربی ایران) واقع است، کُشتم.»

سیمرغ

محققان واژهٔ سَئِنَه در اوستا را به شاهین و عقاب ترجمه کرده‌اند و با ورغن° اوستائی یکی دانسته و سَئِنَ‌مورو (مرغ سئنه) اوستائی را همان سیمرغ فارسی و نیز نام حکیمی دانا می‌دانند. ر. ک. سئن° پسر اهوم‌ستوت. می‌دانیم که در عهد کهن روحانیان و موبدان علاوه بر وظایف دینی به امر پزشکی نیز می‌پرداختند و در مداوا و نیز پیشگویی از پرندگان استفاده بسیار می‌کردند. بنابراین تصور می‌رود که یا حکیم مزبور نام خود را از آن پرنده گرفته و یا شهرت او باعث شده آن پرنده را به نام وی بخوانند و انعکاس آن به خوبی در اوستا آشکار است چنان که در بهرام یشت بند ۳٤ و ۳۸ آمده: «کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر (وارغن) با خود داشته باشد هیچ مرد دلیری نتواند او را براندازد و نه از جای براند. آن پر او را هماره نزد کسان گرامی و بزرگ دارد و او را از فر برخوردار سازد. آری پناه بخشد آن پر [مرغان مرغ] در هنگام برابر شدن با هماوردان خونخوار و ستمکار. دارندگان آن پر کمتر گزند یابند، همه بترسند از کسی که تعویذ [بازوبند] پرِ مرغ وارغن با اوست». در مینوگ‌خرت (پازند) آمده: «آشیان سَئَنَ‌مورو [سیمرغ] بر درخت هروسپ تخمک° است که آن را جد بیش [ضد گزند] می‌خوانند. و هرگاه سَئَن‌مورو از آن برخیزد هزار شاخه از آن درخت بروید و چون بر آن نشیند هزار شاخه از آن بشکند، و تخمهایش پراکنده گردد.» از حکیم و دانایی به نام سیمرغ هم در فرهنگها یاد شده که شاید اشاره به همان سئن° پارسا باشد.

سیندخت

اسم خاص سیندخت که در شاهنامه آمده از سئن° اوستائی است. و او زن مهراب پادشاه کابل و مادر رودابه همسر زال است که رستم از او بدنیا آمد. سیندخت لفظا به معنی دختر عقاب است. بپرسید سیندخت مهراب را/ ز خوشاب بگشود عناب را.

سیوندی

سیوندی لهجه‌ای است ایرانی که مردم فارس بدان تکلم کنند. و سیوند دهی است نسبتاً بزرگ از بخش زرگان (زرقان) شهرستان شیراز. سیوند در اصل سیم‌وند یعنی دارندهٔ معدن نقره است؛ مثل زرقان که در اصل زرگان یا زرکان یعنی معدن طلا است.

سیه‌چشم

در شاهنامه آمده که فرخزاد° پس از آزرمیدخت° یک ماه پادشاهی کرد و به دست بندهٔ خود سیه‌چشم نام کشته گردید.

ش

شاپور

در تاریخ و جغرافیای ایران به شاپورهای زیادی برمی‌خوریم که گاه نام شخص است، و گاه جزو نام مکانها، رودها و غیره و از جمله آنها: ۱. پسر نستوه°، نوادهٔ گودرز° و از پهلوانان فریدون° و منوچهر که سرانجام در پادشاهی نوذر°، در جنگ سوم او با افراسیاب° کشته شد. ۲. از پهلوانان زمان کیکاوس° و کیخسرو. ۳. از پهلوانان زمان قباد° پیروز پدر انوشیروان° و مشهور به شاپور رازی (اهل ری) که به فرمان قباد به پارس رفت و سوخرای را به بند کشیده نزد قباد آورد. ٤. پهلوان و سردار ایرانی و از یاران خسروپرویز در جنگ او با بهرام چوبین. و جز اینها که در ردیف خود یاد خواهند شد.

شاپور (رود)

رودی در ایالت فارس که در شمال بندر بوشهر به خلیج فارس می ریزد. این رود از ناحیهٔ تاریخی شاپورخُره° می‌گذرد. رود دیگری در خوزستان به همین نام از ریزابه های مهم رود دز است.

شاپور (شهر)

نام شهری قدیمی و کرسی ولایت شاپورخره° فارس، بر روی رود شاپور، که نام قدیمش را بَشاپور ضبط کرده‌اند. و از بناهای شاپور ساسانی است. در افسانه های شرقی بنای آن را به تهمورس° نسبت داده‌اند. شاپورخره در سال ۱٦هـ به دست اعراب افتاد، مردمِ بشاپور شورش کردند و به این جهت ابوموسی اشعری و عثمان بن ابی العاص شهر را ویران کردند. در اواخر قرن ٤ هـ شهر رو به انحطاط گذاشت و باروهایش ویران گردید. ویرانه های شهر شاپور در ۲۵ کیلومتری غرب کازرون واقع است و تنگ چوگان که رود شاپور از آن می‌گذرد در شمال شرقی آن قرار دارد. کاخها و آتشکده و ابنیهٔ دوران شاپور در ویرانه های مذکور مدفون است. مجسمهٔ شاپور درغاری نزدیک تنگ چوگان قرار دارد.

شاپور اول

(۲۷۲ — ۲٤۲م) پادشاه ساسانی، پسر اردشیر پاپکان. او فرمان داد تا آنچه از اجزاء اوستا راجع به طب و نجوم و جغرافیا و فلسفه که در هند و یونان پراکنده بود جمع کنند؛ البته قبل از او ولخش یا بلاش اشکانی° و اردشیر به دستیاری تنسر° کتاب دینی را گردآوری کرده بودند.

شاپور جاماسب

بخت‌آفرین فرزند شهریار بهرام نوشیروان. نامبرده از کسانی است که در سال ۸٤۷ی بنا به درخواست دستوران یزد چندین روایات نوشته و از برای پارسیان هند فرستاد. او همچنین نسخه‌ای از نیرنگستان° را در ۸٤۰ی برابر ۸۷٦هـ، ۱٤۷۱م نوشته برای هند ارسال کرده است.

شاپورخُره

یکی از ولایات پنجگانهٔ فارس در دورهٔ ساسانیان بود. گور دانیال نبی برجانب غربی شاپورخره بود که امروز در شوش است. شاپورخره تجدید بنای شهر

باستانی شوش به وسیله شاپور ذوالاکتاف است. شهر شوش از شهرهای عیلام باستان بود.

شاپوردوم

شاپور ذوالاکتاف (۳۷۹ــ ۳۱۰م) دهمین پادشاه ساسانی و پسر هرمز. شاپوراز جمله کسانی بود که تنفیذ آئین زردشتی را وسیلهٔ وحدت بخشیدن به مملکت ایران قرار داد وبدعت گذاران در دین در زمان او مجازات شدند. او هم دنباله رو سیاست خشن دورهٔ بهرام اول بود که به وسیلهٔ کَرتیر از پیشوایان روحانی علیه مخالفان دیــن زرتشتی در پیش گرفته شد. زیرا پس از گرویدن قسطنتین کبیر به مسیحیت و تبدیل امپراطوری روم به یک کشور مسیحی، مسیحیان در ایران حکم «ستون پنجم» را یافتند زیرا با ایرانیان عداوت نهانی و به رومیان گرایش داشتند که درنتیجه تحت فشار قرار گرفتند. وی ارمنستان را تسخیر کرد و نفوذ دین زرتشتی را به ارمنستان برد، کــه ارمنیـــان با پشتیبانی رومیان بر ضد آن قیام کردند. در زمان شاپور دوم، دستوران دستور ایران آذر پاد مهراسپندان° از گیلان به فرمان او اوستا را مرور کرده آن را منظم و مرتب ساخت. پس از آنکه آذر پاد نسکهای اوستا را مرتب ساخت شاپور گفت از این پس گمراهی در دین نشاید و کسی به بی دینی مجاز نیست. شاپور شهر شوش را پس از قتل عام مردم آن ازنوبنا کرد. درمأخذ شرقی، شرح جنگهای شاپور با قبایل عرب و فتوحات او از جمله فتح بحرین آمده است.

شاپورسوم

(جلوس ۳۸۳ ــ درگذشت ۳۸۸م) پسر شاپور دوم. وی پادشاهی ضعیف بود و به مرگ ناگهانی درگذشت.

شاپورگان

مانی، برای ترویج مرامش در سرزمینهای مغربی، شش کتابش را به زبان سریانی و یک کتابش که شاپورگان باشد، به زبان پهلوی ساسانی نوشت. این کتاب حاکی از مطالبِ متعلق به مبداء و معاد طبق عقیدهٔ مانوی بود. بعضی از قسمتهای آن ضمن قطعات مکشوف در تورفان به دست آمده است. عربان شاپورگان را شبورقان گفته اند.

شاخه زرین

ترجمهٔ فارسی اثر معروف سرج. ج. فریزر، مشتمل بر بررسی تطبیقی ادیان جهان، سحر و جادو، اعتقادات و شعائر مربوط به رویش و بارآوری، پادشاهی و تحویل آن، تابوها، توتم‌پرستی و غیره که برای پژوهندگان و مردمشناسی منبعی بسیار گران بهاست.

شادان برزین

از راویانی که فردوسی درشاهنامه ازآنان نام می برد و در مقدمهٔ شاهنامهٔ ابومنصوری نیزنام او در زمرهٔ فراهم آورندگان شاهنامهٔ منثوریاد شده است.

شاد شاپور

جغرافی نویسان، کَشوین (قزوین) را ساختهٔ شاپور اول دانسته و به نام او شادشاپورخوانده اند. ولی این شهرباید بسیار کهنترباشد. ونیزباید یادآورشویم که دریای خزر را دریای قزوین (کاسپین) هم خوانده اند.

شاردن

(۱۷۱۳ – ۱٦۴۳م). سیاح فرانسوی که چندین سال درروزگاران صفوی در ایران گذرانید. سفر اولـــش، سالهای ۱۰۸۱ – ۱۰۷۵هـ، درزمان شاه عباس دوم و شاه سلیمان اول؛ وسفر دومش، سالهای ۱۰۸۲ــ ۱۰۸۸هـ، در زمان شاه سلیمان اول. او در سفرنامه خود چندین بار از زرتشتیان یاد می‌کند، و در جائی گوید: «زرتشتیان را در هند، پارسی نامند». شاردن نتوانست چیزی از آئین زرتشتیان به دست آورد. او گوید «من هیچ چیز را درستتر از این نیافتم که زرتشتیان اسکندررا به بدی یاد کنند و اورا ستمگرو غارتگر (گُجَسْتَک، ملعون) می دانند. در ضمن تازیان را دشمن دارند و همهٔ گزندها و آسیب ها و

شوربختی را از اینان دانند؛ و شک نیست که در این عقیده اشتباه نکرده‌اند.»

شارستان چهارچمن

نویسندهٔ آن بهرام بن فریاد بن اسفندیار پارسی معروف به فرزانه بهرام است. گویا این کتاب در حدود ۱۰۳٤ی در بمبئی به چاپ رسیده. ناشر آن، سیاوخش اورمزدیار بن سیاوخش آذری، در دیباچه کتاب می‌نویسد: «فرزانه بهرام از تلامذه‌های حضرت سپهر فضل آذر کیوان ابن آذرگشسب که نسب بزرگوارش به حضرت وخشور ساسان پنجم می‌رسد». کتاب از کتب پیروان آذر کیوان* است و این عده عقاید تصوف را با آموزشهای جوکیها و سادوهای هند و پیران و فقیران مسلمان، آمیخته دچار عقایدی شگفت‌انگیز گردیدند و نوشته‌هائی مانند دساتیر، شارستان چهارچمن، جام کیخسرو، زردست افشار و غیـــره از خود به یادگار گذاشتند. کتاب شارستان به چهارچمن، به قرار زیر بخش شده: ۱. در آفرینـــش ۲. شــاهان کیانی ۳. اشکانیان و ساسانیان ٤. دربارهٔ آذرکیوان و اعمال وی.

شانتی نیکتان

نام سرزمینی است که موسسه یا دانشگاه تاگور در آنجا تأسیس شده و استاد پورداود برای تدریس به موجب تقاضای تاگور بدانجا رفت. نام این دانشگاه هم شانتی نیکتان بود.

شاه اسپرم

در بندهش که یکی از نامه‌های ارجمند بزرگ پهلوی است در بند ۲٤ آمده: «هریک از گلها از آنِ یکی ازایزدان و امشاسپندان است و شاه اسپرغم [ریحان] ویژهٔ شهریور است. یاسمن از آن بهمن است، مورْدْ، از آن اهورامزدا است، مَرزَنگوشْ از آن اردیبهشت است. بیدمشک از آن سپندارمذ است، سوسن از آن خرداد و چَمْبَک (زنبق) از آن امرداد است و جز اینها.

شاهبوی

همان عنبر است که جزو بخورات و خوش بو یهاست.

شاهرخ

ارباب کیخسرو شاهرخ شاهرخ کرمانی از بزرگان زرتشتیان معاصر. وی تا پایان عمر (تیرماه ۱۳۱۹ش)، نمایندهٔ مجلس و رئیس انجمن زرتشتیان تهران بود. مرگش اسرارآمیز بود و جنازه‌اش در حاشیهٔ پیاده‌رو خیابان کاخ در ۱۳۱۹/٤/۱۱ پیدا شد. او خدمات زیادی به کشور ایران و جامعهٔ زرتشتی کرد. کتابهای آئینهٔ آئین مازدیسنی و فروغ مزدیسنی از آثار اوست. یادداشتهایش در سال ۱۳۵۵هـ.ش به کوشش دکتر جهانگیر اشیدری به چاپ رسید. شاهرخ هم نام پدر و هم نام خانوادگی او است. او در راه‌آهن، شرکت تلفن، مجلس، و جشن هزارهٔ فردوسی خدمات چشمگیری کرد به طوری که مدرس گفت اگر یک مسلمان در مجلس باشد آن ارباب کیخسرو است. ر.ک. تاریخ زرتشتیان، فرزانگان زرتشتی، یادداشتهای ارباب کیخسرو.

شاه سلطان حسین صفوی

از آنچه درباره این پادشاه روایت کرده‌اند یکی هم این است که وی با رنجانیدن پیروان ادیان مختلف مانند عیسویان و زردشتیان و نزاع شیعه و سنی موجب ضعف سلطنت صفوی گردید.

شاه عباس صفوی

(جلوس ۹۹٦هـ.ق، فوت ۱۰۳۸هـ.ق = ۱٦۲۹م)
دربارهٔ اوضاع زرتشتیان در زمان این پادشاه مطالب متفاوتی آمده که هم دال بر پشتیبانی و هم نمایانگر فشار و تعدی او است که چند مورد را برمی شماریم: نوشته‌اند تا زمان او در سراسر ایران آتشکده‌های بسیار بر پا بود و البرز و سرزمینهای فارس و خراسان از این آتشکده‌ها برخوردار بودند و همه جای ایران زرتشتیان می‌زیستند. عمال او بی فرمان یا به فرمان او آتشکده‌ها را ویران کردند و زرتشتیان را ناچار

کردند که یا از ایران بیرون بروند و یا از دین خود دست بردارند، که هزاران هزار تن از آنان به هند روی آوردند. نیز گویند شاه‌عباس همان طوری که جلفا را به ارمنیان و سکونت آنها اختصاص داد ده حسین آباد را هم که به گبرآباد مشهور شده برای سکونت زرتشتیان تعیین کرد، و روی رودخانهٔ زاینده‌رود پلی به نام پل گبرها، برای ایاب و ذهاب آنان ساخت. جهانگردان مختلف دربارهٔ محلهٔ زرتشتیان در اصفهان درعهد صفوی مطالبی آورده‌اند.

شاه عبـــاس و زرتشتیــــان کرمــــان، خیــــرات شاه‌عباســـی در کرمـــان: نوشته‌انـــد به فرمـــان سردمداران کرمان قرار بود زرتشتیان کرمان را در محلی به نام باباکمال در نُه کیلومتری کرمان به قتل برسانند. شاه‌عباس خواب می بیند، به کرمان می آید و از این بیداد جلوگیری می نماید. بدین جهت زرتشتیان کرمان هر سال در روز اورمزد و دی ماه خیراتی به نام خیرات شاه‌عباسی در این محل انجام می دهند. عده‌ای نیز در مظهر قنات غسان مراسم خیرات را برگزار می نمودند. زرتشتیان در آن موقع به قدری به این مراسم معتقد بودند که از بم با الاغ و قاطر می آمدند تا به موقع در مراسم شرکت نمایند.

اوضاع زرتشتیان این زمان از لابلای یک نامه: از متن نامه‌ای که روز خور وماه آبان ۸٤۷ی نوشته شده و از ایران به هند فرستاده شده برمی آید که زرتشتیان در آن دوران نیز به گواهی سطور زیر به سختی می‌گذراندند: «،... درروزگاری که گذشته است از کیومرس تا امروز هیچ روزگار سختتر و دشوارتر از این هزاره سرهیشم نبوده است و نه از دور ضحاک تازی و نه افراسیاب و نه تور جادو و نه اسکندر یونانی که دادار اورمزد می گوید که این کسان گران گناهترند و از این هزاره ســر که اورمزد گفته است که ۸٤۷ سال که گذشته است پیشترین روزگار بترنبوده است...». تاریخ‌نامه به حدود سالهای ۸۸٤هـ و ۱٤۸۰م می رسد که زمان حکومت امرای آق‌قویونلو است که به دست صفویه منقرض شدند. در نامهٔ دیگری هم که زرتشتیان یزد در ۲۰ اردیبهشت ۱۰۱۹ یزدگردی (برابر ۱٦۵۰م = ۱۰٦۱هـ) توسط مسافری به نام شهریار صندل به هند فرستاده‌اند آمده:

«درسال ۹۹۷یزدگردی در زمان شاه جنت مقام شاه‌عباس، آن قدر آزار و جفا و زیان به دستوران ایران رسید که شرح آن به قلم و به زبان بیان نمی توان کرد. و کار به جائی رسید که دو نفر از مایـــان ضایع و کُشته شدند و از جهت طلب کتابهای دینی چند و چند نسخه که از جاماسب‌نامه بود گرفتند و باز طلب جوی زیادتی می‌کردند و نبود. و این آزارها و جفاها به ما رسید.»

به قول یک جهانگرد اروپائی که در آن زمان در ایران بوده ۲۱ جلد کتاب زرتشتیان تحویل خزانهٔ شاهنشاه می شود. و طلب «جاماسب‌نامه» از جهت این بود که برنادانستنیها آگاهی پیدا نمایند.

استاد بهروز در مورد ستم وارده به زرتشتیان در زمان شاه‌عباس می نویسد: «ترویج این افکار (افکار حکمت مشرقی و پهلوی) درهند با آن که هزارسال از خاموشی آن می‌گذشت باعث‌تشویش شاه‌عباس بزرگ گردید و اوعدهٔ زیادی از صاحب‌دلان ایرانی و زردشتیان را به عنوان بی دینی کُشت و به روایتی در زمان شاه سلطان حسین صفوی ۲۰ هزارنفر زرتشتی دریک شب قتل عام شدند ولی بقیه در دین و رسوم نیاکان خود استوار ماندند.»

این نکته قابل تأمل است: مانکجی * درسفرش به ایران در سال ۱۲۲۸ی در مهر قدیمی کرمان را بازسازی کرد که سنگ بنایِ قدیمی آن چنین بود: «در زمان شاه‌عباس دوم صفوی (۱۰۱٤ی برابر ۱۰۵٤هـ= ۱۰۲٤خ) وسیله دستوررستم پوربندارپور مهرگان درمحلهٔ شهر کرمان ساخته شد.»

شاه‌موبد

موبدشاه، شه‌موبد. در داستان ویس و رامین که از یک نامهٔ پهلوی است آمده که شاه‌موبد یا موبدشاه به زن خود ویسه بدگمان شده وی را دوستـدار برادر کهتر خود رامین پنداشت و پس از آراستن آئینِ

آزمایش (وَر°) و برافروختن آتش کلان و گرد آمدن سران و بزرگان، ویسه را برای انجام آزمایش خواست. این منظومه را فخرالدین اسعد گرگانی در ۴۴۰ هـ.ق به رشتهٔ نظم کشیده است.

ضمناً قلعه و قهندز زی درقدیم درشیراز به این نام بوده است.

شاهنامه

شاهنامه کتاب تاریخ است که فردوسی از رُوی خداینامهٔ پهلوی سروده و بسیاری از رویدادها که در اوستا بدان اشاره شده در شاهنامه نیز آمده است. شاهنامهٔ ابومنصوری که ماخذ اصلی شاهنامهٔ فردوسی است به امر ابومنصور طوسی والی طوس و سپهسالار خراسان و به دستیاری چهارتن از زردشتیهای خراسان و سیستان، تحت نظارت وزیر وی، ابومنصور معمری در سال ۳۳۶هـ.ق تدوین شده و ظاهراً مبتنی بر مجموعه‌ای از روایات خداینامه و کتب دیگر مثل ایاتکار زریران°، کارنامهٔ اردشیر بابکان° و داستان بهرام چوبین° بوده است. قسمت اساطیری شاهنامه بیشتر برعناصر مختلف آریائی (به ویژه اوستائی) مبتنی است.

شاهی (دریاچه)

همان دریاچهٔ چیچست° اوستائی (ارومیه°) است که به این نام هم خوانده شده زیرا یکی ازجزیره‌های بزرگ کوهستانی آن شاهی نام دارد.

شاهین

نام یکی از سرداران خسروپرویز. او پاذوسبان (مرزبان) باختر بود، مصر را بگرفت و کلید شهر اسکندریه را برای خسروپرویز (درسال ۲۸ پادشاهی او) فرستاد. او در سال ۶۱۸م به کرانهٔ بسفور رسید و در آخر مورد خشم خسروپرویز که مغرور شده بود قرار گرفت.

شاهین

عقاب. شاهین در ایران قدیم مورد توجه بوده و مرغی خوش‌یمن و نیرومند شمرده می شده و به همین لحاظ در اوستا فر° درپیکر مرغ وارغن° (شاهین) جلوه گر شده است. این گونه تعبیرات در اوستا ارتباطی تام با خصلتهای نژاد ایرانی دارد. چون ایرانیان خود را توانا و دلیر و پهلوان می دانستند فرّ ایزدی نیز در اوستا به صورت مرغ نیرومند و پر زوری به سوی ناموران آنان در پرواز بود. پرچم ایران نیز در قدیم نقش عقاب داشت. ر. ک. سئن.

شایست ناشایست

شایست نه شایست. رساله‌ای است به زبان پهلوی، شامل حدود ۱۳۷۰۰ واژه، در احکام دین زرتشتی، که متن آن توسط جهانگیر تاوادیا از پارسیان فاضل هند، با ترجمهٔ انگلیسی به طبع رسیده. این رساله در دو بخش و یک پیوست است. نسخهٔ کامل خطی آن که در سال ۱۳۹۷م نوشته شده است در کتابخانهٔ دولتی مونیخ موجود است. نسخه‌های خطی دیگری از آن در بمبئی و لندن و کپنهاک موجود می باشد. ترجمهٔ انگلیسی آن را، در سال ۱۸۸۰م، وست° در آکسفورد در جزء کتب مقدس مشرق منتشر کرده است. شایست نه شایست دربارهٔ آفرینش و ستیز ارواح نیک با بد، اعمال گناه وثواب، شقاوت ارواح گرشاسب و ییم (جم)، ازدواج و طلاق، مراسم و آداب زرتشتی، سه هزارهٔ آخرین، معنی عرفانی گاتها، ستایش موجودات مقدس در دین زرتشت و غیره است.

شب

ر. ک. خشپ.

شبگیر

شبگیره. پس ازنیمه شب و پیش ازبامداد را گویند. مراسمی دینی را نیز گویند که برای درگذشتگان انجام می دهند و آن عبارت است از قرائت چهار درون° (درون سروش، رشن، اشوان فروهر، رامشن خارام) توسط موبد، درساعات سحرروزچهارم پس از درگذشت یعنی پیش از اجرای مراسم چهارم که سدر° هم تهیه می‌کنند با برخی میوه‌ها و شیر

و بخورات خوشبو.

شبه
نام یکی از کشورهای هفت گانه است که در مقدمهٔ شاهنامه ابومنصوری آمده. از این هفت کشور° (هَپتوکَرشْور در اوستا) در آن مقدمه چنین یاد شده است: «اکنون یاد کنیم از کارهاشان و داستان ایشان از آغاز کار. آغاز داستان، هر کجا آرامگاه مردمان بود به چهارسوی جهان، از کران تا کران این سرزمین را ببخشیدند و به هفت بهر کردند و هر بهر را یکی کشور خواندند. نخستین را ارزه خواندند. دوم را شبه خواندند. سوم را فرددفش خواندند. چهارم را ویددفش خواندند. پنجم را ووربرست خواندند، ششم را وورجرست خواندند. هفتم را که میان جهان است خنرس بامی خواندند. و خنرس بامی این است که بدو اندریم و شاهان او را ایرانشهر خواندندی.»

شْپیک
شپی. همان سدره° است که درکتب دینی پهلوی شپیک خوانده شده. دستور هوشنگ جاماسب آن را با کلمهٔ فارسی شبی یکی دانسته و به معنی پیراهن شب گرفته است.

شپیگان
این واژه در کتاب پهلوی دینکرد آمده و شیچکان و شیزیگان هم خوانده شده همان شیز° است که در نوشته های جغرافیا و تاریخ گروهی از نویسندگان ایرانی وعرب قرون وسطی برمی خوریم.

شپیگل
ر. ک. اشپیگل.

شَت
واژهٔ شت یکی از واژه های دساتیری° است که در زمان اکبرشاه هندی (۱۰۱٤-۹٦۳هـ) در هند ناگهان پیدا شد و بعد از دساتیر در کتابهای برهان قاطع، دبستان المذاهب°، انجمن آرای ناصری ، پروز نگارش و جز اینها دیده شد و آن را به جای

حضرت، جلوی نامها می آورند.

شَترُویهای ایران
شترویهای ایران یکی از نامه های پهلوی است که در آغاز سدهٔ نهم میلادی نوشته شده و در وصف بلاد ایران است. ر. ک. شهرستانهای ایران.

شَدّاد
طبق روایات، عاد پادشاهِ عربستان جنوبی دو پسر داشت به نامهای شدّاد و شدید. پس از مرگ شدید، شداد جانشین او شد و ممالک دیگر را مطیع خود کرد و بهشت شَدّاد موسوم به «اِرَم» بنای اوست.

شرح جهان
کتابی است که ایزیدور جغرافیادان اوایل سدهٔ اول میلادی، متولد خاراکس (انتهای خلیج فارس)، نوشته است.

شرف آباد
یکی از بلوک حومهٔ اردکان یزد است. ذیل نامه هائی که بین پارسیان هند و موبدان و زرتشتیان و دستوران ایران رد و بدل شده به حدود شش هزار امضاء برمی خوریم؛ از نقاط مختلف ایران: از شرف آباد وترکاباد چهارصد تن، از یزد پانصد تن، از کرمان ۷۰۰ تن، از سیستان ۲۷۰۰تن، از خراسان ۱۷۰۰ تن. به سال ۸۸۰ی، نهم شوال ۹۱٦هـ.ق برابر روز هرمزد (یکم) خرداد. به طوری که از تعداد امضاها و بلاد یاد شده برمی آید در آن تاریخ، یعنی ۵۰۰ سال پیش، تعداد زرتشتیان زیاد و در نقاط مختلف پراکنده بودند. این تعداد، فقط امضاء سرشناسان و بزرگان و موبدان و معتمدان زرتشتی است. ونام جوانان، زنان و کودکان در آنها نیست.

شُسْتَکْ جامک
پاکیزه. در گزارش پهلوی، بند ٦ آتش نیایش آمده: «جای آذر برزین مهر° در کوه ریوند° است. از یاوری آن است که کشاورزان [واستریوشان°] در کار کشاورزی داناتر و تخشاتر و پاکیزه تر [شستک

جامک تر] هستند.»

شَغاد

برادر رستم که به حیله رستم را به درون چاهی سر پوشیده انداخت و رستم با تیری شغاد و چنار را به هم دوخت. شغاد از مادر دیگری بود.

شکاف رستمی

شکافی که به دستور سیمرغ به پهلوی رودابه مادر رستم دادند و نوزاد را بیـــرون آوردند. این عمل شکاف رستمی خوانده شده است. ژول سزار امپراطور رم نیز به همین وسیله زاده شد و نام عمل سزارین نیز از همینجاست.

شکند گمانیک ویچار

یکی از نامه‌های پهلوی است، تألیف مرتان فرخ اورمزد داتان، که حدود ۱۶۷۰۰ کلمه دارد و در نیمهٔ سدهٔ نهم میلادی یا اواخر آن نوشته شده است. رساله دراین است که اصل خوبی از اصل بدی جدا است؛ در ضمن، عقاید مادیون و دهریه را رد می‌کند، به دین مانی می‌تازد، و در قسمت اول کتاب، به سوالات مهریار مهمتان، جواب می دهد. ترجمهٔ انگلیسی این کتاب را، وست° جزء کُتب مقدسِ مشرق° در ۱۸۸۵م، در آکسفورد چاپ و منتشر کرده است. متن پازند و ترجمهٔ سانسکریت آن را نیز وست و هوشنگ دستور جاماسب جی جاماسب آسانا°، در ۱۸۸۷م، در بمبئی چاپ کرده‌اند. پیرژان دومناس، متن پهلوی آن را به خطِ لاتینی و ترجمه و شرح فرانسوی، در ۱۹۴۵م، در سویس به طبع رسانیده است. و صادق هدایت آن را به نام گزارش گمان شکن به فارسی ترجمه و چاپ کرده است. نام این کتاب را می توان به قول دکتر مشکور به رفع شبهه یا کاسرالظن نیز ترجمه کرد.

شَمَن، شَمَنیزم

شمن در لغت به معنی مرتاض بوده و به روحانیون بودایی و برهمایی و بت‌پرست نیز گفته شده است. عموماً در اعتقادات برخی از مردم آسیا شمن قدرت تاثیر بر ارواح نیک و بد دارد. الکساندر پولی هیستور در قرن قبل از مسیح از شمنهای بلخ ذکری کرده است. و سه هزار نفر طلبه و مرتاض بلخ که زائر چینی هوان تسنگ از آنان یاد کرده، از شمنها بوده‌اند. منظور از شمنیزم تصرف در قوای روحی و غیبی جهان از طریق سحری است که به وسیلهٔ شمن انجام می شود.

شِنُو

در کتاب هفتم دینکرد وقایع چندی ذکر شده که یکی از آنها چنین است: «ششم از وقایعی که بین زمان کی‌گشتاسب° و سقوط و انقراض شاهنشاهی ایران روی داده این است که دین مزدیسنی به کوششِ بهمن پسر اسفندیار قوت می یابد و همچنین براثر تبلیغات شِنُو موبد موبدان که در صدمین سال زرتشت زائیده شده و تا دویست سال بعد از وی می زیسته است و صد تن طلبه و شاگرد داشته بازار دین رونق می‌گیرد. پس از وی نیز به همت موبدان موبد، آرزُوک° و همکاری سه تن از یاران او دین زرتشت در سدهٔ چهارم دین مزدیسنی توسعه پیدا کرده است.»

شوردریا

همان دریاچهٔ چیچست° اوستائی (ارومیه°) است که به این نام هم خوانده شده. حمدالله مستوفی نیز شوردریا خوانده است.

شهر، ایران شهر

در ایران باستان از واژهٔ شهر مملکت اراده می شده است و منظور از ایران شهر کشور ایران بوده است. شهر در اوستا خَشَتْرَ آمده است.

شهرآماردبیر

در عهد ساسانیان به دبیر امور مالی کشور گفته می شد.

شهرانبار

همان هاشمیه نزدیک کوفه است که قبلاً پایتخت بوده و ابوجعفر المنصور دوانقی دومین خلیفهٔ عباسی،

پایتخت را از آنجا به بغداد انتقال داد. شهر انبار در روزگار ساسانی پس از تیسفون° دومین شهر بزرگ آن دیار به شمار می رفت. خیلی جاها در عراق هست که نام ایرانی دارد؛ مانندِ خرنابات (خره + آباد)، بهروز، خریسان (نام رود)، مهروت (نام رود)، زُرباتیه (آذر پات، درپناه ایزد آذر).

شهربانو

نام یکی از سه دختر یزدگرد که امیرالمومنین او را به پسرش امام حسین (ع) داد. شهربانو مادر امام زین العابدین (ع) است که شیخ مفید در ارشاد اسم او را شاه‌زنان ضبط کرده است. در تاریخ اسارت شهربانو و دختران دیگر یزدگرد اختلاف است و وقوع این امر را به تفاوت در خلافت عمر و عثمان وعلی ذکر کرده‌اند. گویند دختران یزدگرد در عهد عمر به مدینه رسیدند و عمر درصدد تقویم آنها برآمد. شهربانو از این حکم متأثر گردید و به زبان پهلوی به خسروپرویز که توهین او به نامهٔ پیغمبر را مسبب این اوضاع می دانست، دشنام گفت. عمر پنداشت که به او بد می‌گوید، درصدد سیاست او برآمد اما علی وساطت کرد و چگونگی را توضیح داد. و در بعضی اخبار آمده است که در آن مجلس بین شهربانو و علی محاوره‌ای واقع شد. و گویند خلاصهٔ آن در لوحی در بنای بی بی شهربانو° موجود بوده. نیز گفته اند که در آن مجلس سلمان فارسی مترجم بوده است.

شهربراز

که او را شهروراز و گراز کشور هم گفته اند از جمله سرداران ناموری است که خسروپرویز به یاری پسر موریس امپراطور روم که فوکاس پدرش را در ۶۰۲م کشته و خود به تخت نشسته بود فرستاد. این سردار، فرخان هم خوانده شده است. و او در زمان فوکاس و جانشینش هراکلیوس پیروزیهای درخشانی در مقابل رومیان به دست آورد. اورشلیم را در ٦١٤م گشود و چلیپا را به تیسفون انتقال داد که بعداً پس فرستاده شد. این سردار چون می دانست از خسروپرویز پسری نمانده پنهانی با همدستی هراکلیوس امپراطور روم خیال پادشاهی داشت که جان در این راه داد.

شهرداذور

درعهد ساسانی، داور و قاضی.

شهرِزور

مسعربن المهلهل دربارهٔ شیز گوید: «شیز شهری است د رمیان مراغه و زنجان وشهرزور و دینور. میان آن کوه ها، کانهای زر و جیوه و سرب و سیم وکانهای زرنیخ زرد و سنگ جمست انباشته شده است». شهر زور درقدیم، خره ای وسیع بین اربل و همدان بود و در زمان یاقوت مردم آن کُرد بودند. امروز هم شهرکی به نام زور در جنوب شرقی سلیمانیه نزدیک مرز ایران و عراق در خاک عراق قرار دارد و جزء ایالت سلیمانیهٔ عراق است. شهر زور با معتقدات اهل حق بستگی دارد؛ به زعم فرقه اهل حق°، قیامت در این شهر بر پا خواهدشد. شهر زور به معنای وسیع آن به ایالت کرکوک اطلاق می شد. مهمترین شهر آن نیمراه بوده است که چون وسط راهِ بین بیستون و شیز قرار داشته به این نام خوانده می شده. بنای آن را به قباد پسر پیروز ساسانی نسبت داده‌اند. در دشت شهر زور تلهای تاریخی چندی دیده می شود که مهمترین آنها تلهای بکراوه و یاسین‌تپه است. در ورگل، عنبر کنونی (که برخی آن را مطابق شهر زور دانسته اند) ویرانه های مهمی وجود دارد. درچامه ای کردی که چامه هرمزگان نامیده شده نام شهرزور دیده می شود. مفادِ معنی چامهٔ هرمزگان چنین است: «هورمزگان، یعنی آتشکده ها که جای پرستش اهورامزدا است، ویران شد و آتشها خاموش گشت. بزرگان و بزرگ خود را نهان کردند. ستمکاری تازی روستاهای کارگرها را تا شهر زور ویران کرد. زنان و دختران به بردگی رفتند. آزادمردان به روی خون تلیدند. روش زرتشت بی دستیار ماند. اهورامزدا به هیچ کس مهرورزی نکرد.»

این چکامه به زبان کردی، با نویسهٔ پهلوی بر روی پوست پاره‌ای، در حدود ۸۰ سال پیش در کاوشهای روستای هزارمیرد استان سلیمانیهٔ عراق به

دست آمده است.

شهرستانهای ایران
یکی از متون پهلوی در زمینهٔ جغرافیا که در آن از شهرهای ایران و بانیان آن سخن رفته است؛ و باید در زمان ابوجعفر المنصور معروف به ابودوانیق برادر ابوالعباس السفاح* نوشته شده باشد زیرا در پایانِ این کتاب، در بند ٦١، المنصور دومین خلیفهٔ عباسی با کنیه‌اش یاد گردیده: «شترستان بگدات ابوگافرچگون شان ابودوانیک خوانِنت کرت.» به‌گفتهٔ مارکوآرت، ظاهراً مؤلف این رساله به داستانهای حماسیِ قدیمتر از آنچه در دست دقیقی و فردوسی بوده دسترسی داشته است. این کتاب، تاکنون با ترجمهٔ این کسان منتشر شده است: بلوشه، خاورشناس فرانسوی (۱۸۹۵م)، دستور جاماسب جی منوچهر جی آسانا (۱۸۹۵، بمبئی)، دستور جاماسب جی منوچهر متن گجراتی (۱۸۹۹م)، مارکوآرت که متن پهلوی را به همراه ترجمهٔ انگلیسی آن منتشر کرد (۱۹۳۱م، مسینا، ایتالیا)، صادق هدایت که ترجمهٔ فارسی آن را در سال هفتم مجلهٔ مهر (۱۳۲۱هـ‌ش) منتشر کرد.

شهرستانی
محمد بن عبدالکریم الشهرستانی بنا به قولی در سنه ٤٦٧ هـ.ق و بنا به قولی دیگر در سنه ٤٧٩ هـ.ق (که هر دو را ابن خلکان ذکر می‌کند) تولد یافته و بنابر مشهور در سال ٥٤٨هـ.ق وفات کرده است. او در کتاب الملل والنحل مفصلاً از دیرها و فرقه‌ها صحبت کرده است و ازفرقهٔ زروانیه نیز در کتابش مطالبی آورده است. شهرستانی نیز موضوع خندیدن اشو زرتشت درهنگام تولد را ذکر کرده است.

شهرناز
یکی ازخواهران جمشید که با خواهر دیگرش ارنواز پس ازمغلوب شدن جمشید به دست ضحاک گرفتار گردید. و توسط فریدون نجات یافتند.

شهریار
نام برزو پسر سهراب است. در روایات ملّی ما، شهریارنامه داستانی منظوم است به سبک شاهنامه که قهرمان آن شهریار است و آن را در اواخر قرن ٥ هـ.ق، مختاری غزنوی سروده است.

شهریار
فرزند اردشیر پسر ایرج. الحاقیهٔ دوم‌دینکرد‌به دست شهریار پسر اردشیر پسر ایرج پسر رستم پسر ایرانشاه نوشته شده. و او نسخهٔ خود را در روز هرمزد از اسفندماه، در ۸٦٥ سال پس از بیستمین سال مرگ یزدگرد (برابر سوم اکتبر ١٥١٦م) از روی نسخه‌ای که به دست مرزبان پسر اسپنداد پسر مرزبان پسر مهربان پسر اسپندار پسر مهربان پسر مرزبان پسر دهشن‌یار پسر روزبه پسر شاه‌مرد نوشته شده بود استنساخ کرده است.

شهریار
فرزند زادان‌فرخ پسر خورشید. شیخ ابواسحق کازرونی پیشوای نامور صوفی که شیخ مرشد خوانده شده و در ٤٢٦هـ درگذشت و ابراهیم نام داشت، از پسر شهریار نام برده است که در ستیزه با پیروان دین نیاکان خود کوتاهی نکرد. زادان‌فرخ پسر خورشید زرتشتی بود. در شیرازنامه، نام شیخ ابواسحق شیخ غازی هم آمده است.

شهریور
دراوستا خْشَثْرَوَئیریَه*، در پهلوی خشتریور و در فارسی شهریور یا شهریر گوئیم. جزء اول این واژه به معنی شهریاری و مملکت آمده است. کلمهٔ شهر از خشتر آمده. در قدیم نیز از خود کلمهٔ شهر، مملکت اراده می شد. مثل ایرانشهر که به معنی کشور ایران بوده. جزء دوم این کلمه صفت است به معنی آرزو شده که از وَر مشتق شده. شهریور را به کشور آرزو شده یا سلطنت مطلوب می توان ترجمه کرد. بسا در اوستا از شهریور کشور جاودانی اهورامزدا، سرزمین فناناپذیر و بهشت برین اراده گردیده است؛ آنجا که

مقام خود اهورا و ایزدان است و انسان باید چنان زندگانی کند که پس از مرگ شایستهٔ این مملکت گردد.

شهریور یکی از امشاسپندان است و در عالم روحانی نمایندهٔ سلطنت ایزدی و فر و اقتدار خداوند و شهریاری مطلقه اهورامزدا است. در جهان مادی نگهدار فلزات است. درمیان امشاسپندان مقام دوم را دارد (پس از بهمن). از اوست فر و پیروزی پادشاهان دادگر. چون نگهبانی فلزات بااوست از این رو او را دستگیر فقرا و ایزد رحم و مروت خوانده‌اند. گاهی هم در اوستا از کلمهٔ شهریور فلز اراده شده‌است. در کتاب روایت ضبط است که شهریور آزرده و دلتنگ می شود از کسی که سیم و زر را بد به کار اندازد و یا بگذارد که زنگ زند. ششمین ماه سال و چهارمین روز ماه موسوم است به شهریور. روز شهریور در شهریور ماه جشنی بوده موسوم به شهریورگان که به قولی آن را آذرجشن می‌گفتند. به قول بندهش ریحان (اسپرغم°) مختص به شهریور است. ایزد مهر و آسمان و انیران از یاران و همکاران شهریور شمرده می شوند. دیو سئورو° (دیو سلطنت بد و آشوب و مستی) رقیب و دشمن بزرگ شهریور است.

شهریور در ستایش سیروزه. در ستایش سیروزه همراه با ستایش سایر ایزدان، پس از درود و سپاس به پروردگار، از آفرینش شهریور که نگهدار فلزات است یاد شده و به مردم توصیه شده که دارائی خود، زر و سیم، را به خوبی به کار برند زیرا به کار بردنِ بجای دارائی و خواسته موجب نعمت و فراخی زندگانی می شود. و خشنودی اهورامزدا نیز در همین است. و موجب نیکنامی در گیتی و اشوئی در مینو می شود. در دو سیروزهٔ بزرگ و کوچک نیز به ویژه آمده کسی که نیازمندان را دستگیری نماید، بموقع، امشاسپند شهریور نیز از او پشتیبانی نماید. و آمده است همچنان که در گیتی، فلز سودمند است، شهریور نیز به گیتی و مینو هر دو، بزرگ سود است. خلاصه پس از ستودن امشاسپند شهریور، گرامی داشت فلز و یاری به نیازمندان نیز توصیه شده است.

شهریورگان

جشنی که در شهریور روز (روز چهارم) از شهریور ماه به سبب تقارن و برخوردِ نام روز و ماه برگزار می شد، و آذرجشن° هم نامیده می شد.

گردیزی نوشته که شهریورگان در همان آخر تابستان بوده نه در آغاز زمستان: «این روز شهریورگان را آذرجشن گویند زیرا که او اندر آخر ایام تابستان است و او اول تغییر هوا بود و میل کردن آن به سردی و رغبت مردمان به آتش افروختن پیش خویش.»

ابوریحان به نقل از زادویه، روز اول شهریور را آذرجشن° خوانده و روز چهارم را شهریورگان. در برهان قاطع آمده در این روز جشن کنند و سبب آن را تولد داراب در این روز دانند. زرتشتیان در این روز به معبد رفته و مراسم ستایش و نیایش ویژه‌ای بر پا می‌کردند و در خانه و آتشکده چوبهای خوشبو و اسپند و کندر می نهادند. به طور کلی آنچه برمی آید این است که برگزاری این جشن به واسطهٔ تغییر فصل بوده حال چه در اول پائیز برگزار می شده، چه در نهم آذرماه زیرا گاهی در نگهداری حساب ماه و سال با احتساب کبیسه یا عدم نگهداری آن و یا منظور داشتن زمستان ۵ ماهه و تابستان ۷ ماهه، جابجائی دیده می شده است.

شهزادی (موبد رستم)

فرزند دینیار، از موبدان تحصیل کردهٔ معاصر و از اوستادانان و پهلوی‌دانان است. در محلهٔ دستوران یزد، در خانواده‌ای روحانی به دنیا آمد، پس از طی دورهٔ ابتدایی در کالجِ امریکائی سابق (البرز فعلی) به تحصیل پرداخت و بعد از تحصیلات متوسطه در ۱۹۲۸م با فیروز آذرگشسب به بمبئی برای ادامه تحصیلات اوستائی و دینی رفت. در موسسهٔ کاما اتورنانان بمبئی مدت ٦ سال به تحصیل پرداخت، سپس به ایران آمد و در دانشکدهٔ حقوق رشته قضائی را نیز طی کرد. بعد از طرف انجمن زرتشتیان تهران به تدریس اوستا، علوم دینی و

انگلیسی در دبیرستانهای فیروزبهرام و نوشیروان استخدام شد، آنگاه در وزارت آموزش و پرورش مشغول کار شد و در ضمن مشاور دینی انجمن زرتشتیان تهران است. شهزادی کتابها و نوشته های دینی و فرهنگی زیادی دارد. ضمن ادارهٔ دفتر رسمی ازدواج زرتشتیان، ریاست کتابخانهٔ اردشیر یگانگی را نیز عهده‌دار است. وی به نمایندگیِ زرتشتیان ایران، به نخستین مجلس خبرگان جمهوری اسلامی ایران راه یافت و مصدرخدماتی گردید. او پاسخگوی بسیاری از مراجعین دربارهٔ فرهنگ زرتشتیان است و برای سخنرانی، همه ساله به شهرستانها و روستاهای زرتشتی نشین مسافرت می‌کند. موبد شهزادی رسالهٔ پایان‌نامه خود را که ترجمهٔ کتاب حقوق ساسانیان به نام ماتیکان هزارداتستان باشد، با درجهٔ دو گذراند.

شهمردان، رشید

(۱۹۸٤-۱۹۰۵). یکی از نویسندگان و مورخین و محققین زرتشتی سدهٔ اخیر است که در راهِ گردآوری تاریخ زرتشتیان کوشش زیادی کرده است. او خانوادهٔ خود را چنین معرفی می نماید: «رشید پور شهمردان پور ایران پور گشتاسب پور بهرام پور شهریار، از مردم قریهٔ حسینی یزد معروف به طایفهٔ بهرام شهری. که جد پنجم شهریار پوراسفندیار معروف به بهرام‌شهر بوده است.» اجدادش تا پـــدربزرگش همه در هند زیستند. خودش هم متولد آنجا بود. در هفت سالگی به ایران آمد و پس از دو سال به هند رفت و تحت نظر دینشاه کار کرد. با پورداود همکاری داشت. کتابهای چندی نوشت که بیشتر دربارهٔ تاریخ زرتشتیان است (۳۳ کتاب). مقالات زیادی در مطبوعات نوشته و در کنگره های ایران‌شناسی شرکت نمود و در سال ۱۳٦۲، در کالیفرنیای امریکا به بخشایش ایزدی پیوست. کتابهای مهم او عبارت است از گاتها، آموزشهای زرتشت، فـــرزانگان زرتشتی، پرستشگاه های زرتشتیان، خرده‌اوستا، تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان که به رقمی نزدیک به ۳۵ جلد می رسد.

وی از بدو انتشار ماهنامهٔ هوخت تا آخرین لحظه، با آن همکاری داشت. باماهنامه های فره‌وهر، چیستا، مهنامهٔ زرتشتیان، نامهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان و سایر مطبوعات همکاری داشته و در تدریس و مراسم دینی و سدره‌پوشان نیز شرکت داشت.

شه هماوند

واژهٔ هماوند به معنی توانا و دلاور است و مقصود از شه هماوند بهرام ورجاوند است. شه هماوند که شاهزاده‌ای از نژاد کیانیان است بنا به سنت زردشتیان در پایان هزاره زردشت با کمک هوشیدر نژاد دیوان و اهریمن را ریشه کن می‌کند.

شیچ

همان شیز° است، که زادسپرم، چست و کتاب دینکرد شیچ خوانده و در کتاب شهرستانهای ایران نیز از آن یاد شده.

شیچیکان

همان شیزیگان یا شیچیگان یا شپیگان° است.

شیخ ابواسحق کازرونی

ر. ک. شهریارفرزند زادان فرخ.

شیخ اشراق

ر. ک. سهروردی.

شید

به معنی نور و روشنائی است. نور و روشنائی در آئین زرتشتی جای والائی دارد و زرتشتیان به هنگام نیایش پروردگار روی به سوی نورمی نمایند.

شیدا

شیدا کلمه‌ای است سامی (آرامی) به جای کلمهٔ آریائیِ دیو که در فارسی به معنی آشفته و دیوانه است. نام شاعر و هجاگوی ایرانیِ دربار تیموریان هند و شاعر و آهنگساز شوریدهٔ دورهٔ مشروطه هم بوده است.

شیداسب

در شاهنامه وزیر تهمورس° است.

شیدسب

در شاهنامه، پسر گشتاسب° که با اردشیر و شیرو°، دیگر برادران خود، در جنگ گشتاسب با ارجاسب° تورانی کشته شد.

شیدوش

در شاهنامه، پهلوان ایرانی، پسر گودرز و از سران سپاه ایران در پادشاهی فریدون و نوذر و کیکاوس و کیخسرو و جنگهای آنان با تورانیان است.

شیده

یا پشنگ. پسر افراسیاب و از پهلوانان و سران سپاهِ او در جنگ با ایرانیان. افراسیاب، هنگام رفتن سیاوش به توران، مال بسیاری به وسیلهٔ شیده نزد سیاوش فرستاد. او در جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب، در نبردی تن به تن که با کیخسرو کرد کشته شد.

شیرخون

در شاهنامه نام مردی است که بهمن پسر اسفندیار را نزد رستم به نخجیرگاه راهنمائی کرد. اسفندیار که به فرمان گشتاسب به سیستان رفته بود تا رستم را بند بر دست نهاده به درگاه بیاورد، بر لب هیرمند سراپرده زد و بهمن را نزد رستم فرستاد تا پیام او را در تسلیم شدن و بند بر دست نهادن به وی برساند. بهمن نخست با زال روبرو شد و زال شیرخون را مأمور کرد که بهمن را نزد رستم به نخجیرگاه راهنمائی کند.

شیرو

در شاهنامه: ۱. پسر گشتاسب که با دو برادر دیگر خود اردشیر و شیدسب درجنگ با ارجاسب تورانی کشته شدند. ۲. پهلوان تورانی که در جنگ منوچهر با سلم و تور به دست گرشاسب پهلوان ایرانی کشته شد. ۳. پهلوان ایرانی در زمان سلطنت فریدون و سردار سپاهِ منوچهر در جنگ او با سلم و تور است که به فرماندهی قارن، سردار دیگر منوچهر، به گشودن دژ آلانان مقر تور، که در دریا بر پا شده بود، رفت. شیرو و قارن به نیرنگ بر این دژ دست یافته ویرانش ساختند تا سلم نتواند بدانجا پناهنده شود.

شیرویه

در شاهنامه: ۱. پهلوان ایرانی، پسر بیژن و نوادهٔ گیو است که با برادر خود اردشیر و چند پهلوان دیگر به سالاری زریر و به فرمان لهراسب برای باز آوردن گشتاسب از روم به حلب رفتند. ۲. یا شیروی (قباد دوم) پسر خسروپرویز از مریم دختر قیصر روم، که مخالفان پرویز او را از زندان رها ساخته به پادشاهی برداشتند و او پدر را به تحریک مادر مسیحی به زندان افکند و کشت و هفت ماه پادشاهی کرد.

شیرین

شیرین زن عیسوی یا خوزستانی خسروپرویز بود. خسروپرویز به هنگام مرگ در وه‌اردشیر در سلوکیه، آن سوی دجله روبروی تیسفون، وصیت کرد که فرزند او مردانشاه که از شیرین بوجود آمده به تخت بنشیند که شیرویه ــ پسر خسرو از مریم دختر قیصر ــ خود را به نام قباد دوم شاه خواند و پدر و همهٔ برادران خود را کشت، مطابق روایات، شیرین سخت زیبا و مورد مهر خسروپرویز بود. به روایت شاهنامه شیرین از خسروپرویز چهار فرزند آورد به نامهای نستور، شهریار، فرود، ومردانشه که پس از قتل خسروپرویز دشمنانش همه را (با یازده فرزند دیگر خسروپرویز) در زندان کشتند. شیرویه پس از کشتن پدر خواست که شیرین را به زنی بگیرد اما او نپذیرفت و زهری را که با خود داشت مکید و در کنار جسد خسرو جان سپرد. شیرین را بعضی مورخین ارمنی وبرخی از مردم خوزستان دانسته‌اند. داستان عشق خسرو به شیرین و نیز فرهاد به شیرین منشاء منظومه‌های چندی در ادب فارسی شده است که مهمترین آنها خسرووشیرین نظامی گنجوی و شیرین وفرهاد وحشی بافقی است.

شیز

شیز در آذربایجان بوده و آتشکدهٔ آذرگشسب° را آنجا دانند. مسعربن المهلهل از برای به دست آوردن جواهرات و فلزات قیمتی به شیز رفته و به قول خود او، این شهر در میان کوه مراغه و زنجان به نزدیکی شهرِ زور و دینور واقع است. از جهت گنج منسوب به خسروپرویز در آن مشهور است. تعیین محل شیز یا گنجک° و پرستشگاه باشکوه آذرگشسب دشوار است و بسته به کار محققین در آتیه است. آن را زادگاه زرتشت نیز دانسته اند.

شیطان

به روان پلید و نامقدس (انگره مینو°) گفته می شود. وجودی مظهر خبث و شرارت که موجب گمراهی و شرک و غرور و ظلم و بدبختی افراد بشر گردید. همان اهریمن و ابلیس است. در قرآن و روایات اسلامی آمده که وی نخست فرشته بود و چون از امر الهی مبنی بر سجده کردن آدم امتناع کرد از درگاه خداوند رانده شد و به اغوا و اضلال خلق پرداخت. شیطان حوا را فریب می دهد و به اغوای آدم وا می دارد وبدین گونه هر دو از بهشت رانده می شوند. شیطان همان اهریمن مظهر بدیها و شر است که زرتشتیان هر روز پنج بار در هنگام نو کردن کُشتی به او لعنت می فرستند و می‌گویند شکسته اهریمن باد با همهٔ دیوان و دروجان و جادویانِ گجستهٔ تک تار دوزخ نگونه و نگونسار مرگ بید هیچ کارشان به کامه مباد.

شینتو

دین اکثریت مردم ژاپن که منشعب از ادیان کنفوسیوس و بودائی می باشد. این دین بیشتر به اجداد و قوای طبیعی اهمیت می دهد.

شیندلر

هوتوم شیندلر کسی است که حدود یکصد سال پیش از این، لهجهٔ مخصوص زرتشتیانِ ایران را به خاورشناسان اروپا شناسانیده است. در آن لغت نامهٔ کوچک نزدیک دو هزار واژه و اصطلاح در جمله های کوتاه گردآوری شده و کتاب بسیار سودمندی است. اصلاً آلمانی اما تبعهٔ انگلستان بود. در سال ۱۲۹٤هـ (۱۸۷۷م) به ایران آمد، چندی در ایران مأموریتهای سیاسی داشت که از آن جمله بود ریاست ادارهٔ تذکره. در پایان سالِ ۱۹۱۱م به انگلستان برگشت و در سال ۱۹۱٦ یا ۱۹۱۷م درگذشت. او به واسطهٔ اقامت طولانی خود در ایران، به ویژه در کرمان، اطلاعات بسیار خوبی از زرتشتیان و لهجهٔ آنان داشت.

شیوا

خداوندگار مرگ در آئین هندو، در سانسکریت به معنی سعادتمند و خوش‌یمن است. او یکی از خدایان سه گانهٔ آئین هندوست که با برهما و ویشنو تثلیث آئین هندو و یا تریمورتی را تشکیل می دهد. وی نمایندهٔ نابودی و تجدید حیاتِ بعد از آن است.

شیون و مویه

در آئین مزدیسنا شیون و زاری و سوگواری برای درگذشتگان روا نیست و آن را از کرده های اهریمنی می دانند زیرا روان، جاودانی است و پس از مرگ از تن جدا شـده به سوی جهان مینوی گراید، به ویژه روان مردم پاک و پرهیزگار پس از سپری شدن زندگی در بارگاهِ ایزدی هماره شاد و خرم است و از بخشایش دادار مهربان برخوردار. باید به یاد داشت، مردمی که مانند ایرانیان به زندگانی خوش اعتقاد داشتند نبایستی خود را در پیشامدهای ناخوش زندگی ببازند و در گریه و زاری خود را بیزار از جهان و روگردان از هستی نشان دهند. ماتم، کَردهٔ اهریمنی است، و درپیش اهرمن سپر انداختن نشاید. شادی بخشایش ایزدی است، از آن روی برتافتن نباید. در یسنای ۷۱، بند ۱۷ آمده: «کار و منش خوب را می ستائیم، منش خوب و کار را می ستائیم تا بتوانیم دربرابر تاریکی پایداری کردن و تا بتوانیم در شیون و مویه خودداری کردن...». در وندیداد، بند ۱۸ آمده: «ششمین سرزمین که من

اهورامزدا نیک بیافریدم و اهریمن پر گزند در آنجا آسیب گریه و زاری پدید آورد هرات است و بهلَند مردمان در آنجا خان و مان را.» در هرات رسم بر این بود در خانه ای که کسی می مــرد، بازماندگان آن را رها می‌کردند و به گزاف شیون و زاری می‌کردند. در سایر قسمتهای اوستا نیز نظایری موجود است بر ناروائی شیون و مویه. ر. ک. خشیوآمیو.

ص

صابئی

نام فرقه‌ای است دینی که نامهای دیگر آنان صابة‌الطائح، ماندایی، مغتسله، ناصوری است. این قوم امروزه به نام صبه نامیده می شود. دینِ صابئی، در قرون بعد از سدهٔ دوم میلادی نوعی از انواع گنوستیک (عرفان مسیحی) بود. از کتب دینی ماندایی برمی آید که پیروان این فرقه جداً برخلاف یهود و نصاری و مسلمانان و معتقدات ایشانند. برخی عقایدشان با رسوم و آداب زردشتی نزدیکی دارد. آنها فقط یحیی را مقتدای خود می دانند. البته آنها هم فرقه ها و معتقدات چندی دارند.

صاحب‌الدعوه

لقب ابومسلم خراسانی است.

صاحب‌الزمان

لقب امام دوازدهم شیعیان، به معنی خداوند زمان.

صاحب‌العصر

لقب مهدی بن حسن امام دوازدهم شیعیان.

صحاح‌الفرس

کتابی است در لغت فارسی که‌پس از لغت فُرس اسدی کهنترین فرهنگ موجود است. مؤلف آن شمس‌الدین محمدبن فخرالدین هندوشاه نخجوانی، مشهور به شمس منشی، نویسندهٔ قرن هشتم هجری است. صحاح‌الفرس (به معنی لغات درست فارسی) کتابی است در ۲۵ باب، ۴۳۰ فصل و ۲۳۰۰ لغت.

صحف

صحف که جمع آن صحائف است به معنی نامه و کتاب است. برخی فرهنگها، اوستا را صحف ابراهیم می دانند که درست نیست.

صد

صد، هزار، ده‌هزار(بیور*)،... در اوستا و برخی بخشها، به ویژه یشتها، به معنی بسیار و زیاد است نه به معنی عدد شمار و واحد مربوطه. و اینکه نوشته شده آورندگان نیاز و فدیه صد و هزار و ده‌هزار و صدهزار نیاز نمودند به همان مفهوم بالا یعنی بسیار است. ذکر چند نمونه: در آبان یشت، بند ۱۰۱، آرامگاه ناهید سَتورَئوچَنَ یعنی صد روزنــه (پنجره) دارنده، و هزنگرَوستون یعنی هزار ستون دارنده، نامیده شده است. همچنین مهر، ایزد فروغ و روشنائی و موکل عهد و پیمان، بَئورچَشمنَ یعنی ده‌هزار چشم دارنده، و بَئورسپسنَ یعنی ده‌هزار پاسبان دارنده، خوانده شده است که همه جا معنی مجازی بسیار دارنده درنظر است.

صد دربُندهش

یکی از نوشته های دینی است که در آن سفارش شده به نیازمندان کمک گردد و به تأکید گفته شده که نباید به ناارزانیان کمک کرد و روا نباشد کمک بدانان. یک «صد در» دیگری هم موجود است به نام صد درنثر.

صد دروازه

همان شهر هکاتومپیلوس است که در عهد سلوکیان و سپس در دوره اشکانیان رونقی داشت. دربارهٔ محل این شهر عقاید مختلف است. ولی غالباً معتقدند که آن در، در جنوب غربی دامغان کنونی واقع بوده. در عهد هخامنشی این شهر به وسیلهٔ جاده‌ای به ایالت ری متصل شد.

صطخر

اصطخر؛ استخر°.

صندل

نام چند قسم چوب معطر درختان استوائی است. مخصوصاً درختی پیوسته سبز که بومی هندوستان است. زرتشتیان به ویژه پارسیان آن را برای بخور روی آتش می‌گذارند و بوی خوش در هوا پراکنده می‌شود. در ساختن اشیاء زینتی نیز به کار می رود. روغن آن در خاورزمین به عنوان عطر، فراوان استفاده می‌شود. صندل را مفرح و مقوی دل و نافع برای کاستن تبهای تند صفراوی می دانند. و ترکیب آن با گلاب و کمی کافور را برپیشانی می مالند که گویا جهت رفع سردرد مفید است. ر. ک. چندن.

صهیونیسم

از صهیون که نام کوهی در اورشلیم است گرفته شده و مسلکِ گروهی از یهودیان که فلسطین را وطن اصلی یهود و اورشلیم را پایتخت آن می دانند. این فکر در قرن ۱۹م آغاز شد و پس از وعده بالفور در سال ۱۹۱۷م و تعهد انگلستان مبنی بر مساعدت ایشان در تأسیس حکومت یهودی رسمیت و سپس تحقق یافت.

ض ط ظ

ضحاک

اژی دهاک. °

طاق کسری

ر. ک. تیسفون، ایوان مداین.

طاهر.

امیر عبدالله بن طاهر (۲۳۰-۲۱٤). به روزگار خلفای عباسی امیر خراسان بود و دستور داد کتاب وامق و عذرا و هرچه از تصانیف عجم را که درقلمرو او بود از بین برده یا بسوزانند و یا در آب اندازند. او درواقع درردیف براندازان فرهنگ ایران است.

طبرستان

ر. ک. تاپور.

طبیعیون

یا ناتورالیستها فلاسفه ای‌که معتقدند درعالم بجز موجودات طبیعی چیز دیگری وجود ندارد و منکر وجود عالمی فوق طبیعت یا ماورای طبیعت هستند. این مکتب فلسفی را مکتب فلسفه اصالت طبیعت یا ناتورالیسم نامند. طبیعیون برای عالم هیچ علت غائی و علت فاعلی جز طبیعت نمی‌شناسند و وجود انسان را مانند موجودات دیگر درنتیجهٔ حوادث طبیعی می دانند، و برخلاف بسیاری از حکما و ارباب ادیان، وجودِ انسان را غایت و غرض از آفرینش موجودات نمی دانند. به نظر آنها حیاتِ عقلانی و جسمانی و معنوی و اخلاقی انسان، مانند دیگر اشیاء، امور و حوادث طبیعی هست وفعالیتها وتکالیف وارزشهای اخلاقی انسان نیز بر پایهٔ امور طبیعی استوار است نه بر الزامات و تکالیف و اوامر و نواهی فوق طبیعی؛ پس اعمال انسان معلول طبیعت است و آزادی و اختیار و یا جبر به معنی مشیت و قضا و قدر وجود ندارد و آنچه هست باید بر پایهٔ جبر عِلّی علمی توضیح داده شود.

ظفرنامه

کتابی است منسوب به ابن سینا، مشتمل بر پرسشهای انوشیروان و پاسخهای بزرگمهر که از پهلوی به فارسی ترجمه شده. ولی انتساب آن به ابن سینا کاملاً مشکوک است. چندین ظفرنامهٔ دیگر نیز موجود است.

ع غ

عجم

یا اعجم. عنوانی است که اعراب بر ملل غیرعرب اطلاق کرده‌اند و در قرآن نیز اعجمی بر غیرعرب اطلاق شده است. از آنجا که نیرومندترین همسایهٔ اعراب ایرانیان بوده‌اند، عنوان عجم بیشتر به ایرانیان و فُرس گفته شده است. با اینکه عنوان عجم در آغاز معنـــی غیرعرب داشته، بعدها معنی ایرانی به خود گرفته است. عراق عرب (سواد) در مقابل عراق عجم (جبال) است. واژه عجم یعنی گنگ. در زبان فارسی نیز واژهٔ عجم به عنوان و به معنی ایرانی تا حدی پذیرفته شده است و در شاهنامه نیز سخن از زنده کردن عجم می رود: عجم زنده کردم بدین پارسی. شعرای بعدی هم از عجم یاد کرده‌اند.

عراق

به مناسبتِ وجود تیسفون* و ایوان کسری و شهرهائی که نام ایرانی دارند، عراق با دین و تاریخ و فرهنگ ایران مناسبت دارد؛ به ویژه آنکه بعد از ساسانیان نیز اماکن متبرکهٔ ائمهٔ اطهار در آن سرزمین واقع شد. نام قدیم عراق در فارسی سورستان بوده و عربها، نیمهٔ شمالی بین‌النهرین را الجزیره و نیمهٔ جنوبی آن را عراق می خواندند. گروهی، عراق را به معنیِ زمینِ ساحلی گرفته‌اند و بعضی از عِرق* به معنی ریشه، و گفته‌اند از آنجا که درخت در آنجا بسیار است عراق خوانده شده. گروهی آن را مُعَرب ایرانشهر دانسته‌اند و دسته‌ای برگرفته از کلمهٔ فارسی ایراه (کرانه). عراق که بین‌النهرین هم نامیده می شد یکی از قدیمیترین مراکز تمدن است. در سرزمین عراق، تمدن سومریها، بابلیها، آشوریها، کلدانیها با تمدن همسایهٔ شرقی یعنی ایران مراوده داشت. پایتخت بابلیها بابل و پایتخت آسوریها نینوا بود. و پایتخت ایران نیز زمانی تیسفون بود که در خاک عراق است و پس از ساسانیان، به دست تازیان افتاد.

عراق عجم همان ناحیهٔ جبال یا بلادالجبل است که از عهد سلاطینِ متأخرِ سلجوقی (سدهٔ ششم هجری) بدین نام خوانده شد. ناحیهٔ جبال را یونانیان مدیا خوانده‌اند. عراقِ ایران بعدها در ۱۳۱۶هـ.ش به اراک تغییر نام یافت. استاد پورداود در بحث و تفسیر سیوشانس، به استنباط از زند وهومن‌یسن می نویسد که سیوشانس در رستاخیز از عراق برمی خیزد.

عربستان

از ادیان خارج از شبه جزیرهٔ عربستان که در میان عرب نفوذی داشته‌اند دین زردشت بوده که در میان عرب به دین مجوس شهرت داشته است، و در قرآن نیز در سورهٔ حج، آیهٔ ۱۷ در ردیف ادیان دیگر ذکر شده است. اما زرتشتیان یا مجوسان عربستان بیشتر ایرانیانی بوده‌اند که در یمن و عمان و بحرین سکونت داشته‌اند. فقط در میان بنی‌تمیم از وجود دین زرتشتی اثری دیده شده است و گفته‌اند که زرارة ابن عدس تمیمی و پسرش صاحب ابن زراره و چند تن دیگر به دین مجوس درآمده بودند.

عقاب

ر.ک. شاهین

علمای اسلام

رسالهٔ مختصری است به زبان فارسی. موضوع این رساله مناظره‌ای است میان علمای اسلام و موبدان که در پی سوالات علمای اسلام، پیشوایان زرتشتی بدان پاسخ داده‌اند. در کتب روایات، دو قسم رسالهٔ علمای اسلام روایت شده که اولی مفصلتر از دومی است و مطالب آنها ربطی به همدیگر ندارد و از برای امتیاز، در سرِ دومی نوشته شده «علمای اسلام به دیگر روش»، یعنی به روایت دیگر. تاریخ انشاء این رساله (که فارسیِ بسیار نارسا و پستی است) چندان قدیم به نظر نمی رسد. مولف آن معلوم نیست ولی هر که بوده بی شک از فرقهٔ زروانیه بوده است چون در آن مطالبی در بابِ زمانه آمده که با عقاید آنها مرتبط می شود.

عمر خطاب

نوشته اند، در روزگار عمر، وی یکی از شاهزادگان ایرانی را که به اسارت درآمده بود فراخوانده گفت با تو کاری نداریم، هر آنچه خواهی بگو تا به تو بدهم. شاهزاده گفت ما ایرانیان را دهقان گویند، از تو می خواهم که دهی ویران بمن دهی تا آبادان سازم. عمر فرستاد تا چنین دهی را بیابند که نیافتند. منازل در منازل می بریدند/به ایران در دهی ویران ندیدند/ جهان بود از خوشی چون باغ گلزار/پر از باغ و رز و پرکشت و پرکار/چو برگشتند یکسر بوم ایران/ندیدند اندر آن یکجای ویران. پس شاهزاده در پاسخ عمر گفت مقصودم آن بود که ببینید ما جای ویران نداریم و مملکتداری را کار بازی نیست و رئیس مملکت باید مانند خورشیدی نور بتابد و عدل گسترد و به مظلوم برسد و به هر کاری مردی در خور آن کار فرستد تا ملک و ملّت برجا بماند.

عهد جدید

آن قسمت از کتاب مقدس که مختص مسیحیان است و شامل تمام کتب یا رسالات مربوط به قدیمترین ادوار مسیحیت است.

عهد عتیق

یا عهد قدیم: میثاقِ خداوند است با یهودیان. و کتابی است مشتمل بر شریعت موسی، مطالب تاریخی، پیشگوئی ها، اشعار و نوشته های دیگر یهودیان. عهد عتیق قدیمیترین قسمت کتاب مقدس می باشد و به وسیلهٔ قوم یهود بین ۱۰۰۰ ق‌م تا ۱۰۰ق‌م گرد آمده است.

عیسی

عیسی ابن مریم ناصری (منسوب به ناصره) ملقب به مسیح، متولد بیت اللحم، برابر ۷۴۹ رومی و ۶۲۲ قبل از هجرت و مصلوب به تاریخ ۳۰ مسیحی جدید. مسیحیان وی را به لقب کریست خوانند وغالباً او را پسر خدا نامند. عیسی از مریم عذرا در اصطبلی متولد شد. چون از جانب هردوس والی روم مورد تهدید بود خانوادهٔ وی او را به مصر بردند. یکی از حواریون وی، یهودا، در مقابل سی سکهٔ نقره بدو خیانت کرد. پس از محاکمه، وی را مصلوب کردند. البته دربارهٔ زایش عیسی ازمریم باکره روایات مختلفی است. در برخی نوشته ها آمده که چند نفر از مجوسانِ شرق، با کشفِ هُویّت ستارهٔ بیت اللحم که هنگام ولادت او درخشید، به بیت لحم رهبری گردیدند.

غباد

ر.ک. قباد.

غرّراخبارملوک الفُرس

برگزیده‌های خبرهای پادشاهان ایران و روشهای آنان. ر.ک. غرّرسیرالملوک.

غررسیرالملوک

(برگزیده‌های روشهای شاهان). کتابی است به

عربی در تاریخ شاهان ایران که بین سالهای ۴۰۸ هـ و ۴۱۲ هـ تالیف شده و زوتنبرگ آن را تصحیح کرده و به نام غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم به طبع رسانیده و مولف آن را ابومنصور ثعالبی معرفی کرده است.

غیب، عالم غیب

نزد حکما عالم نامحسوس و معقول است. و عالم غیب عبارت است ازعالم امر و عالم ملکوت، که در مقابل آن عالم شهادت است که عبارت باشد ازعالم خلق و عالم ملک.

ف

فارس
پارس. ناحیهٔ فارس از قدیمترین مراکز تمدن و فرهنگ ایران است که قرنها مرکز حکومت شاهنشاهی بود. پیش از برافتادن ساسانیان، دو مرد بزرگ از این ایالت برخاسته اند و دو سلسلهٔ فارسی تشکیل داده اند: کورش مؤسس سلسلهٔ هخامنشی و اردشیر پاپکان مؤسس سلسلهٔ ساسانی. از آثارِ تاریخیِ مهم این ایالت ابنیهٔ تخت جمشید، پازارگاد، نقش رستم و کعبهٔ زرتشت، کاخ سروستان، غار شاپور، شهر شاپور (بشاپور) است. فارس به طور عام به کشور ایران نیز اطلاق می شده است. بدین جهت زرتشتیان که به هند رفتند پارسی خوانده می شوند. در دورهٔ ساسانی فارس منقسم به ۵ ناحیه بود: ارجان، اردشیرخُره، استخر، دارابگرد، شاپورخره. ر.ک. پارس و پارسیان.

فارسنامه
تألیف ابن بلخی. کتابی به فارسی در تاریخ و جغرافیای فارس و تاریخ قدیم ایران که در عهد سلطان محمد سلجوقی تألیف شده. این کتاب در اروپا و تهران چاپ شده است. فارسنامهٔ دیگری هم به نام فارسنامهٔ ناصری، تألیف حاج میرزا حسن فسائی، در تاریخ و جغرافیای فارس است که به فرمان ناصرالدین شاه در ۱۳۱۲-۱۳ هـ.ق نوشته شده است. بسیاری از پیشینه های باستانی را می توان در این دو کتاب دید.

فارسی
(پارسی). فارسی اطلاق شده است به: ۱. زبان مردم فارس (به‌طور اخص). ۲. زبان مردم ایران (به طور اعم). ۳. زبانی که مردم ایران پس از ساسانیان بدان تکلم کنند (دری یا فارسی جدید). ٤. گاه به زبان پهلوی هم اطلاق شده است. زبان فارسی دری که مهمترین زبان ایران است، امروز در افغانستان، تاجیکستان، برخی قسمتهای هند، پاکستان، عراق و آذربایجان شوروی هم بدان تکلم می‌کنند. فارسی دری که در دورهٔ ساسانیان در کنار زبان پهلوی نیز وجود داشته از شعبهٔ زبانهای هند و اروپائی است. این زبان که به زبان پهلوی (زبان رسمی ایران ساسانی) و فارسی باستان (زبان هخامنشیان) می پیوندد اصلاً از زبانهای جنوبی ایران و متعلق به دستهٔ غربی می باشد. ر.ک. اوستا و زبان اوستا.

فارسی باستان
یا فارسی هخامنشی، از گروه زبانهای هند و اروپائی و از شعبهٔ هند و ایرانی، متعلق به شعبهٔ غربی است. منشاء زبان فارسی میانه و فارسی کنونی فارسی هخامنشی است و کتیبه های شاهان هخامنشی بر آن نوشته شده. مهمترین اثر این زبان کتیبهٔ بزرگ داریوش در بیستون است. این زبان با زبان اوستائی و سانسکریت شباهت بسیار دارد.

فارسی دری
زبان فارسی امروزه.

فارسی میانه

همان زبان پهلوی است که حد فاصل میان فارسی باستان (فارسی هخامنشی) و فارسی کنونی است و از ریشهٔ هند و اروپائی آمده است. آثار فارسی میانه شامل کتیبه های شاهان ساسانی، ادبیات زرتشتی و نوشته های مانوی است.

فارقلیط

تسلی بخش، شفیع، راحت آور. کسی است که مسیح ظهور او را خبر داده. موعود مسیح، توضیح اینکه مانی خود را فارقلیط معرفی کرده است. فارقلیط از عناوین روح القدس (اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه در معتقدات مسیحیان) است. عیسی به شاگردان خود وعده داد که پدرش (یعنی آب که اقنوم اول است) تسلی دهندهٔ دیگری می فرستد که همواره با آنان خواهد بود و همه چیز را به آنان تعلیم خواهد داد.

فتح الفتوح

(پیروزی پیروزیها). نام جنگی است که میان عرب و ایران، در نهاوند، به زمان عمر بن خطاب درگرفت. سالار عرب در این جنگ نعمان بن مقرن بود. جنگ نهاوند خودبخود در وضع دینی ایرانیان، که در آن زمان زرتشتی بودند، اثر گذاشت و راه پیشرفتهای بعدی را برای اعراب باز کرد.

فتوح البلدان

کتابی به عربی، تألیف احمد بن یحیی بلاذری، در زمینهٔ تاریخ فتوحات اسلامی. بلاذری در این کتاب چگونگی فتح هر یک از نواحی را که تا روزگار او (نیمهٔ دوم قرن سوم هـ) فتح شده بوده است، به دقت نقل کرده. فتوح البلدان بارها چاپ شده است.

فتوی

پاسخ سؤالی است دربارهٔ حکم شرعیِ امری که واقع شده یا ممکن است واقع شود. پاسخ را که متضمن حکم شرعی است فتوی، عمل فتوی دهنده را افتاء، شخص فتوی دهنده را مفتی، و شخص سوال کننده را مستفتی خوانند. وچر در پهلوی معادل آن است.
ر. ک. ویچیر.

فتیش و فتیشیسم

فتیشیسم عبارت است از استفاده و استمداد از قوهٔ پنهانی و مستور اشیاء بیجان به جهت سحر و جادو. یا به عبارت دیگر، حاکی است از اعتقاد به اینکه بعضی اشیاء (فتیشْ ها) دارای نیروی سحرآمیز هستند که آن را می توان برای برآوردن امیال آدمی جلب کرد. به نظر شارل دوبروتس عالم فرانسوی، فتیشیسم عبارت است از پرستش بعضی اشیاء مادی و زمینی. فتیشیستها تعاویذ و طلسمات را به عنوان مظاهر قدرت الاهی می شمارند و معتقدند که ارواح در بعضی اشیاء مادی مجسم و متجسد شده اند، یا به آن اشیاء تعلق دارند، یا به روی آنها اثر و نفوذ دارند.

فدارسف

پیتراسب. در مُروج الذّهب فذراسف آمده که همان پیتراسب اوستا می باشد؛ و او دومین نیای زرتشت پیامبر است.

فذشخوارگر

ر. ک. پتشخوارگر.

فرائیّه

نام کوهی در اوستا. در مقدمهٔ یشت نوزدهم که از اسامی کوه ها یاد شده به آن نیز اشاره شده است.

فراتورَ

در یشت سیزدهم نامش با اسروت از خاندان بَیْشَتَشْتورَ آمده.

فراچیَ

پسر تَئوروائی (یشت ۱۳).

فراچیثرَ

پسر برِزْوَنْتْ (یشت ۱۳).

فراخکرت

این نام در بند ٤ هفتن یشت بزرگ آمده و به آن درود

فرستاده شده است. فراخکرت اسم پهلوی اقیانوسی است که در اوستا به صورت وَئوروکَشَ و در مینوخرد وَرَکَشَ ضبط شده است. معنی تحت اللفظی آن، بزرگ ساحل و فراخ کنار می باشد. کش که در زبان فارسی از برای زیر بغل و کشاله ران و سینه استعمال می شود همان جزء دوم این واژه اوستائی است (وَئورو: فراخ: بزرگ؛ کش: کرت: کنار).

در یشتها نیز به آن برمی خوریم و معلوم نیست کدام دریاست. برخی آن را دریای خزر، برخی دریاچهٔ آرال و برخی اقیانوس جنوب ایران حدس زده‌اند. در بندهش آمده دریای فراخکرت از طرف دامنهٔ جنوبی البرز ثلث زمین را فراگرفته است و از این جهت است که فراخکرت نامیده شده. برای آن که دارای هزار دریاچه است و همچنین چشمه اردویسور° از آنجا برمی‌خیزد. هریک از دریاچه های آن دارای شکل مخصوصی است؛ برخی بزرگ، برخی کوچک و بعضی به اندازه‌ای بزرگ که یک مردِ سوار، در مدت چهل روز دور آن توانــد پیمود؛ چه اطراف آن ۱۷۰۰ فرسنگ است. شاید از تشتریشت بتوان استنباط کرد که از فراخکرت، اقیانوس هند که در جنوب ایران واقع شده اراده گردیده است. در یشتِ مذکور مکرراً آمده است که تشتر (تیر)، ایزد باران، از فراخکرت آب برگرفته بر روی زمین می باراند. در بند ۳۲ آن گوید: «آنگاه تشتر درخشان از اقیانوس فراخکرت برخاست، بعد از آن، مه از آن طرف کوه هند که در میان اقیانوس فراخکرت واقع است بلند گردید.» رودی که به اسم اردویسور ناهید است (ناهید هم اسم رود و هم اسم ایزد موکل آن است) از فراز کوه هِکر به دریای فراخکرَت فرو می ریزد و اقیانوس را به جوش و خروش درمی آورد. از فقرات ٤١ و ٤٣ آبان یشت بخوبی برمی آید که افراسیاب تورانی هم برای ناهید قربانی کرد و تمنا نمود به آن فری که در میان فراخکرت شناور است برسد. رودهای ارنگ° و وِهروت° از شمال البرز به مشرق و مغرب جاری است و پس از سیراب کردن کشورها، هر دو، باز در دریای فراخکرت بهم می رسند. به طوری که از مهریشت برمی آید خونیرس° که در میان هفت کشور زمین واقع است، قسمتی از اطراف آن را اقیانوس فراخکرت گرفته است.

سیمرغی که در شاهنامه آمده، به طوری که در اوستا ملاحظه می شود آشیانه آن بالای درختی است در میان اقیانوس فراخکرت. در بندهش، فصل ۹ آمده: «درخت هرویسف تخمک [یعنی درخت کلیهٔ تخمهای گیاه و رستنی] در میان اقیانوس فراخکرت روئیده است، در کنار درخت گوکَرَنَ. دانه هائی که از این درخت فرومی ریزد ایزد باران تشتر برگرفته با باران فرو می بارد.»

در بحث فروهر می‌خوانیم که ۹۹۹۹۹ فروهر برای پاسبانی اقیانوس فراخکرت گماشته شده‌اند. به موجب آبان یشت، بند ۱۱۶ تا ۱۱۸ ارجاسب نیز از جمله کسانی است که در کنار دریای فراخکرت قربانی داده و از ناهید درخواست می‌کند که به کی‌گشتاسب و زریر چیره شود و ممالک ایران را براندازد اما ناهید او را کامروا نمی سازد.

در بند ۱۷ رشن یشت آمده: «و اگر تو هم ای رشن پاک، در بالای آن درخت سئن باشی در میان دریای فراخکرت، [آن درختی که] داروهای نیک دربر دارد و دارای داروهای درست و درمانبخش است، [درختی که] «به همه درمانبخش» نام دارد و در آن تخمهای همهٔ گیاهان نهاده شده، ما ترا به یاری می خوانیم.»

فرادَتْ خوارنَه

به موجب روایات، وی یکی از شش یاورانی است که در رستاخیز به همکاری سیوشانس می پردازد؛ نام هر شش نفر در یشت ۱۳ آمده است.

فرادَت فشو

ایزدی که به پاسبانی چار پایان خُرد گماشته شده و لفظاً به معنی پرورانندهٔ چار پایان خرد است. وی از همکاران ر پیتون° است.

فرادَت نَرَ

پسر گروارتو (یشت ۱۳).

فرادَت وَنگهو

پسر ستی وَنت (یشت ۱۳).

فرادَت وِیرَ

ایزدی که به افزودن نوع بشر گماشته شده و لفظاً به معنی پرورانندهٔ مردان است. او از همکاران اوزیرن° است.

فرادَتْ ویسپَمْ هوجیائیتی

ایزد و نگهبان موکل بر رستنیها و از یاران و همکاران اثیوی سروتریم° ایزد نگهبان سر شب است. زرتشتروتم° که در پهلوی زرتشتوم شده نیز از همکاران اوست. و در اثیوی سروتریمگاه از آنها و ایزد ایئبی گیه یا نگهبان زندگان یاد شده است. به طورکلی فرادت ویسپم ایزدی است که آنچه برای زندگانیِ خوش باید، بپروراند (رستنیها).

فرادَثا

در بند ۶۷ زامیاد یشت آمده است‌که فرادثا به کیانسیه° (هامون) روان گردد. اینک آن را فراه‌رود گویند. و فرادثا به معنی فزایش و بالش یا ترقی و نمو است، در پهلوی، فراخ دهشنی ترجمه شده است. شهر فراه یا فرا که در کنار همین رود واقع است پس از خرابیهای چنگیز، دیگر به آبادی و اهمیت قدیمش نرسید. فرادثا یکی از نُه رودی است که به موجبِ یشت ۱۹ درخاک سیستان به هامون می ریزد.

فراذاخْشْتی

پسر خومبیَه معرفی شده. وی در منابع پهلوی یکی از جاویدانان است که در خَوَنیرَس° در دشت پیشَسی سروری می‌کند.

فراذَه اسپ

به معنی اسب‌خیز است. و اقامتگاه تابستانی خسروپرویز و شهریاران ساسانی بوده است. و در کوهی واقع بوده که امروزه تخت سلیمان نامیده می شود.

فرارازی

از پارسایان تورانی است. در برخی ترجمه ها پسر تور معرفی شده و در برخی دیگر فرارازی تورانی آمده. در همین یشت (۱۳)، فروشی پارسای تورانی دیگری با عنوان اَرِجَه وَت تورانی ستوده شده.

فرارَاُشْتَرَ

پسر کئوشَ (یشت ۱۳).

فَرامْرَاْتَ

اسمی که به یسنای ۲۰ داده شده و در تفسیر اشم‌وهو° است.

فرامرز

نام پسر رستم جهان پهلوان است که در بسیاری از جنگ های ایران و توران شرکت داشت. و کتاب فرامرزنامه° شرح جنگهای وی است. پایانِ زندگی این پهلوان یکی از غم‌انگیزترین صحنه های داستانهای ایرانی است. اسفندیار بر اثر استبداد رأی و پافشاری پدرش برای دربند کردن رستم، در نبرد از پای درآمد. اسفندیار به هنگام مرگ، پسر خود بهمن را به رستم سپرد تا او را تربیت کند و به شاهی رساند. بهمن پس از گشتاسب وارث تاج و تخت شد، به زابلستان لشکر کشید و فرامرز را به جنگ با خود واداشت. فرامرز تا آخرین دم با بهمن مردانه جنگید ولی در اثر وزیدن بادی سخت و پراکنده شدن لشکرش، به دست بهمن افتاد، بهمن وی را امان نداد و بفرمود تا او را دار زدند. فرامرز را زنده بر دار کرد/ تن پیلوارش نگونسار کرد (فردوسی). و زال را دربند کردند، ولی، پشوتن°، او را از این کار بازداشت. بهمن دستور داد پای زال را از بند رها کنند و جسد فرامرز را در دخمه جای دادند.

در نزدیکی بم، سر راه شوسهٔ کرمان به بم و جیرفت، محلی است موسوم به دارزین که عام «دارزن» گویند و آن را محل دار زدن فرامرز دانند و

سرایند: ندیدی که بهمن چه بیداد کرد/ فرامرز یل زنده بر دار کرد.

فرامرزبد

یکی از دستوران دانشمند و اوستاشناس نامبردار پارسیان است. وی به ایران هم آمده و سخنرانیهای ارزشمند او در ماهنامهٔ هوخت و نشریهٔ انجمن فرهنگ باستان درج شده است. موقعی که استاد پورداود به بمبئی رفت تا به دانشگاه شانتی نیکتان برود، همراه استاد به کلکته رهسپار گردیـد. او هم اکنون در امریکا به سر می برد.

فرامرزنامه

منظومه ای است حماسی که در اواخر قرن پنجم، یا اوائل قرن ٦ هجری به نظم درآمده و موضوع آن داستان فرامرز* و هنرنمائیهای او به ویژه در کشور هند است و ذکر آن در مجمل التواریخ والقصص آمده است.

فرانک

در داستانهای ملی ما، نام مادر فریدون* است.

فرانْیَ

با سه پسرش به نامهای وُهورَاُچِه، آشُ رَاُچِه و وَرِشْمُ رَاُچِه ستوده شده است (یشت ۱۳).

فرَاُورتِی

به معنی اعتراف است. و اسمی است که به یسنای ۱۲ (فرورانه*) داده شده است و در بنـد ۹ اویسروتریمگاه* زن و مرد پاکدینی ستوده شده که فزون خوب اندیشد، فزون خوب گوید، فزون خوب رفتار کند و به اعتراف (فراورتی) آگاه باشد.

فرایَ اُذَ

وی و دو برادرش به نامهای آزاتَ و ویراسپَ هر سه از پسران کَرِشْنَ ستوده شده اند (یشت ۱۳).

فرایَتْ رَثَ

به نظر می رسد برادر دو تن دیگر به نامهای دارایَترَثَ و سکاریَتْ رَثَ، که بعد از او نامشان آمده، باشد (یشت ۱۳).

فرایَزَنْتَ

او به همراه دو نفر از خاندانش به نامهای فرنَه و جَرُوَنْگهو و همسرش فرنی ستوده شده است.

فرَئِشتَ

همان فرشتهٔ فارسی و فرشتک پهلوی و به معنی فرستاده است. در خود اوستا، در گاتها، یسنای ٤۹، بند ۸ فرئشت به معنی پیک و رسول و فرستاده آمده است.

فرَئوروَئیشْتْریمَه

برگشـت گله بـه آغل. بـه چهارمین گهنبـار* (ایاسرم گاه*) گفته می شود. در این ایام گله و رمه از چراگاه تابستانی به آغل برمی‌گردد و وقت جفتگیری رمه است، لذا در اوستا با واژه مذکور یاد شده است، و ایاسرم نیز به همین معنی است.

فرَبِرِتار

یکی از رتبه های موبدی (سومین رتبه) که موظف است آلات و وسائل را در هنگام یزشنه* زیر دست مؤبدِ بزرگتر (زوت*) بگذارد. و جای او از طرف چپ مقابل برسم* می‌باشد فربرتار یعنی فرابردار، پیش آورنده (لوازم یزشنی).

فرخ

یکی از شارحین اوستاست که نامش در کتب دینی پهلوی آمده است. در کتاب زند و سایر کتب دینی نام عده‌ای از شارحین اوستا به چشم می خورد که در جای خود می آید.

فرخان

در روزهائی که سپاه عرب به نزدیکی ری رسید، فرخان که یکی از بزرگان و دهگانان ری بود خود را به نعیم فرماندهٔ عرب رسانید و از برای شکست دادن سیاوخش پسر مهران پسر بهرام چوبین ــ که از سوی یزدگرد سوم سرداری لشکریان ایران را در زادگاه خود داشت ــ و گرفتن ری، راه و چاه را به دشمن

بنمود، و خود با ده هزار عرب، از کوه طبرک، از راه دروازهٔ خراسان به شهر درآمد، و ری در اثر خیانت این نابکار کینه‌توز به دست دشمن افتاد. نام دیگر شهروَراز نیز که در پایان حکومت ساسانی فقط چهل روز پادشاهی کرد، فرخان بوده است.

فرخزات

نام پدر آترفَرن بَغ°، نخستین مؤلف مجلدات دینکرد است که در قرن سوم هجری می زیسته و معاصر خلیفه مأمون عباسی ۲۱۸ - ۱۹۸ هـ. بوده.

فرخزاد

۱ . در شاهنامه، نام مستعاری است که گشتاسب در روم به خود نهاد تا کسی او را نشناسد. ۲ . یکی از سران ایران، در انجمنی که بهرام چوبین° برای نامزد کردن خود به پادشاهی گرد آورده بود فرخزاد نام داشت که با پادشاهی بهرام موافقت کرده بود. ۳. پادشاه ساسانی که پس از آذرمیدخت° به تخت نشست و یک ماه پادشاهی کرد. او موسوم به خُره‌زادخرو بوده که تاریخ بلعمی فرخزاد ذکر کرده. برابر شاهنامه، وی به دست بندهٔ خود، سیه‌چشم نام کشته شد. ٤ . پسر هرمز، از سرداران یزدگرد سوم بود. ۵. پدر رستم فرخزاد° که در جنگ قادسیه شرکت داشت.

فرخ زروان

یکی از قضات دورهٔ ساسانی است که نامش در یک کتاب حقوقی عهد ساسانیان آمده است.

فرخ شاهپور

در عهد ساسانیان، سرزمین ایران به مناطق مختلف تقسیم شده بود و هر ناحیه را موبدی بود. چندین سنگنبشتهٔ قیمتی به دست آمده که صورت و نام مؤبدان بر آنها منقوش است که از آنجمله است نام فرخ شاهپور (اران خوره شاهپور) که رئیس همه موبدان یا موبدان موبد بود.

فرخومرت وهرامان

نام نویسندهٔ ماتیکان هزارداتستان° فرخومرت وَهرامان (فرخ پسر بهرام) است. و چون در این کتاب نام چند تن از پادشاهان ساسانی، تا خسروپرویز، برده می شود، معلوم می‌گردد که کتاب در روزگار خسروپرویز نوشته شده است.

فرخ هرمز

یکی از بزرگان و سپهبدان خراسان بود. او خواست آزرمیدخت° را به زنی بگیرد اما به فرمان این ملکه کشته شد. پسر فرخ هرمز، رستم فرخزاد°، برای خونخواهی پدرش از خراسان به مداین شتافت و آزرمیدخت را به سزا رسانید.

فرددفش.

ر. ک. هفت کشور.

فرَدْذَفْشو، فَرَدیشن

اسم کشور جنوب شرقی است که در پهلوی به صورت فرَدْذَفْش ضبط شده. در بند ۱۵ مهریشت نیز آمده که گوید مهر به کشورهای هفت‌گانه نگران است. ر. ک. هفت کشور.

فردوس

ر. ک. بهشت، پئیری دئزه.

فردوسی

شاعر حماسه‌سرای بزرگ ایرانی (تولد ۳۲۹هـ یا ۳۳۰هـ، درگذشت ٤۱۱ یا ٤۱٦هـ). حکیم ابوالقاسم فردوسی در فاز یا پاژ توس، در دهه سوم قرن چهارم متولد شد. وی از دهگانان توس بود و در حدود ۳٦۵هـ (به سن ۳۵ سالگی) نظم شاهنامه را آغاز کرد و پس از ۳۵ سال یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی، به سال ٤۰۰هـ، آن را به پایان رسانید. شاهنامه شامل سرگذشت پادشاهان سلسله های باستانی (پیشدادی و کیانی) و سلسلهٔ ساسانی است؛ و در باب سلسلهٔ اشکانی فقط چند بیت دارد. مأخذ عمدهٔ شاهنامهٔ فردوسی شاهنامهٔ منثور ابومنصوری است که در

اواسط قرن چهارم، به حکم ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی فرمانروای توس، تدوین شده بود. علاوه‌بـــر شاهنامهٔ ابومنصوری، روایاتِ مختلف شفاهی و کتبی نیز به دست فردوسی افتاده بود که او مجمـــوع آن را در شاهکار جاوید خود جای داد. فردوسی معانی دقیق و مطالب عالیِ فلسفی و اجتماعی و اخلاقی را طی داستانهای خود آورده است.

گویند فردوسی پس از ختم شاهنامه آن را از توس به غزنین برد و به محمود غزنوی تقدیم کرد، ولی برخلاف انتظارش محمود توجهی به شاهنامه نکرد. و بعدهـــا هم که محمـــود هدیه‌ای بـــرای شاعر فرستاد فردوسی از قبول دادهٔ محمود امتناع کرد وآن را به حمامی و فقاعی بخشید. اما دلایل اختلاف و کدورت فردوسی و محمود از این قرار بود: ۱. اختلاف مذهبی میان فردوسی و محمود: فردوسی به شیعه و محمود به تسنن معتقد بود. ۲. اختلاف عقیدهٔ فردوسی و محمود بر سر مسائل نژادی و ملی: فردوسی محققاً ایرانی وطن‌پرستی بوده و در شاهنامه نیز به حکمِ شرایط حماسهٔ ملی، همواره دشمنان ایران را مانند تازیان و ترکان به بدی یاد کرده است و از ایرانیان به نیکی سخن گفته، حال آنکه محمود از نژاد ترکان بوده. ۳. خستِ ذاتی محمود که فردوسی به آن اشاره کرده است او را از دادن صلهٔ جزیلی که فردوسی توقع داشت، مانع شد.

فردوسی تقریباً در سن ۸۰ سالگی بدرود حیات گفت. آرامگاه وی در توس می‌باشد که درسال ۱۳۱۳خ به طرز باشکوهی ساخته شد. در شهریور ۱۳۱۳خ از عدهٔ زیادی خاورشناسان کشورهای مختلف جهان برای شرکت در جشن هزارهٔ فردوسی و کنگرهٔ آن دعوت به عمل آمد و آرامگاه، در ۲۰ مهرماه گشایش یافت. ارباب کیخسرو شاهرخ به فرمان شاه وقت مأمور نظارت و رسیدگی به ساختمان آرامگاه بود. دینشاه ایرانی° و تاگور° از مدعوین کنگره بودند. محل آرامگاه، گویا در باغ شخصی فردوسی است.

فرَزْدانو

همان دریاچهٔ هامون است که کَویِ ویشتاسب° در برابر آن برای آناهیتا° نذوراتی می‌کند و آرزومند می‌شود که بر دشمنانش: تاثری‌ونت° بدکار، پِشَنَ° دیوپرست و اَرجَتْ اَسْپ° دروغ‌پرست پیروز شود و آناهیتا وی را کامیاب می‌سازد. در پهلوی، این نام اوستائی فرزدان شده. و همان دریاچه‌ای است که هوشیدر در کنار آن زاده می‌شود. این دریاچه در سیستان است و گویند که چون آزاد مردِ درست‌کاری، چیزی اندر آن افکند بپذیرد و چون درستکار نباشد آن را باز بیرون افکند. بُن چشمهٔ آن نیز با آب دریای فراخ (فراخکرت° ــ وروکرته) پیوسته است.

فرس

معرب پارس است و به ایران، به زبان ایرانی، و به زبان فارسی(چه باستان چه میانه) اطلاق شده است.

فرستویه

دعائی است، از بندِ ۳ خورشید نیایش تا انجامِ بندِ ٤ آن. و جای آن در یسنای ۱۱، بندهای ۱۷ و ۱۸ می‌باشد. و در بندهای ٤ و ۵، سرآغاز یسناها نیز موجود است.

بند ۳: «فراز ستایم اندیشه و گفتار و کردار نیک را؛ آنچه را که در اندیشیدن و گفتن و کردن است. من می‌پذیرم همهٔ اندیشه و گفتار و کردار نیک را. من فروگذارم همه اندیشه و گفتار و کردار زشت را.»

بند ٤: «فراز آورم به سوی شما ای امشاسپندان ستایش و نیایش خود را؛ با اندیشه، با گفتار، با کردار، با جان، نیز با زندگی تن خود.»

فرَشْرُوتارَ

یکی از پارسایان که نامش دریشت ۱۳ آمده است.

فرَسْتی

آفرین‌خوانی°، مدح و ثنا. آفرین به معنی دعای خیر است؛ دعای نیکی از طرف پارسا و خداپرست.

فَرَشْ اُشْتَرَ، فرشوشتر

از یاوران و گروندگان اولیهٔ زرتشت و از نجبا و اشراف زادگان ایران و از خاندان هوگُوَ نامش را به معنی دارندهٔ شتر پیشرو و پیشاهنگ یا شتر تندرو و جلودار هم ترجمه کرده‌اند. در جائی از گاتا، زرتشت پس از توصیف اهورامزدا، از درگاهش برای خود و فرش اشتر بهروزی و نیکی طلب می‌کند. هووی، همسر زرتشت، دختر این مرد دلیر و مومن یعنی فرشوشتر بوده است. جاماسب، برادر فرشوشتر، داماد زرتشت و همسر پوروچیستا، دختر او، است. هوشیدرها و سوشیانت از اعقاب هووی هستند. فرشوشتر و جاماسب، هر دو برادر، وزیر کی‌گشتاسب بوده‌اند. در یسنا ٤٨، بند ١٧ پیغمبر ایران خواستار است که وُجدانِ (دَئِنای) زنش، دختر فرشوشتر به دولت راستی برسد و به فروغ درستی روی کند تا در انتخاب خویش، خوب را از بد شناخته، پیرامون دروغ و آنچه زشت است نگردد.

فرشته

ملک. در بسیاری از ادیان، موجودی روحانی و مجرد (غیرمادی)، یا مادی اما بسیار لطیف، و به منزلهٔ واسطهٔ میان خدا و انسان است. در زبانهای لاتینی و اروپائی که از زبان یونانی گرفته شده است، معنی قاصد و پیغامبر را دربردارد و اشاره‌ای است به همین وظیفهٔ وساطت و پیام‌رسانی از خداوند به انسان. کلمهٔ فرشته نیز در اصل به معنی فرستاده و قاصد بوده است. در دین زرتشت ایزدها در مقام فرشتگان هستند. و ایزد که از کلمهٔ یَزَتَه° است در رتبهٔ پائینتر از امشاسپندان است. در اوستا از یزته های زیادی سخن رفته است که دو دسته‌اند: ایزدان مینوی و ایزدان دنیوی. اهورامزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان دنیوی قرار دارد. در برابر فرشتگان، دیوان و عمال شر وجود دارند. به عقیدهٔ ایرانیان، آسمان پر از فرشته هاست. در دینهای دیگر نیز به فرشته قائلند.

فرشست، فرسست.

ر. ک. آفرین خوانی.

فَرَشوچَرِتَر

به معنی نوکننده، لقب سوشیانت° است که پس از ظهور جهان را نو می‌کند و گیتی تازه و خرم خواهد گردید؛ چون سوشیانت دارای فر ایزدی است.

فرشوشتر

فرش اشتر°

فَرشوکَرِتَ

یکی از پسران کوی ویشتاسب (کی‌گشتاسب)°. در ایاتکار زریران نیز نامش آمده که یکی از پهلوانانِ خیونی، در سپاهِ ارجاسب، به نام نامخواست پسر «هزار» به دست او کشته شد. فرشوکرت یعنی کسی که رستاخیر برانگیزد.

فَرَشوکِرِتی

به معنی رستاخیز یا رستخیز است؛ که روز برخاستن مردگان است.

فَرَشْ هَموَرِتَ

فرشیدورد: ۱ . یکی از پسران کی‌گشتاسب است که در بند ۱۰۲ فروردین یشت فروهرش ستوده شده است. او در جنگ دینی به دست کهرم، سپهبد ارجاسب که به بلخ تاخته بود کشته شد و برادر اسفندیار است. ۲ . نام برادر ویسه پهلوان تورانی. ۳ . نام دهقانی بوده معاصر با بهرام گور.

فرشیدورد.

ر. ک. فرش هموِرت.

فرضیات نامه

کتابی است برگرفته از یک متن پهلوی که دستور داراب پالن (دستور پارسی که حدود سال ۱۰۰۳ شمسی در شهر نوساری° (ساریِ نو) از بلاد هند می زیسته) در آن اعمال مخصوصی را که باید در هر یک از سی روز ماه به جای آورد به رشته نظم کشیده است.

فرغانه

در تاریخ باستانی و دینی از آن یاد شده و ناحیه‌ای است کوهستانی در کنار مرزهای شمالی افغانستان امروزی و شوروی. سرچشمهٔ بعض شعبِ رودهای جیحون و سیحون از آنجاست. این ناحیه یکی از حاصل‌خیزترین و سرسبزترین نواحی آسیای مرکزی است که جزو منطقهٔ ماوراالنهر بود و به بهشت آسیا موسوم گشته اکنون جزو ترکستان (از جمهوریهای شوروی) است. اخسیکث از شهرهای معروف فرغانه بود.

فَرّ، فَرّه

یا خُوره. در آئین ایران باستان فر دارای اهمیت ویژه بوده و آن عبارت از فروغ، شکوه، بزرگی و اقتدار مخصوصی است که از سوی اهورامزدا به پیامبر یا رهبر بخشیده می شود. خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسوم است به خَرِنَنْگَهه که در فارسی خُرَه° یا فر گوئیم. در اوستا غالباً از فر کیانی و فر آریائی سخن رفته و دریای فراخکرت آرامگاه آن شمرده شده است.

مشتقات فر در زبان فارسی به صورت فر، فرهی، فراهت، فرمند، فرهمند، فروهیده و فَرهومند معمول است. و در ادبیات به کلماتی مانند فَرّ کیانی و فَرّه ایزدی، کیان خُره، خُره پادشاهی نیز برمی خوریم. از همین ماده است کلمهٔ فرخ به معنای مبارک و نیکبخت، و مشتقات آن، فرخنده و فرخندگی که به معنای سعید و سعادت است.

در ایران قدیم، بسیاری از نامهای اشخاص وشهرها با خُرَه همراه بوده، مانند زادخره ، فرخزاد°، اردشیرخُره°(شهر گور یا جور که همان فیروزآباد است.)، فَرن‌بَغ° یا فروبا (آتشکدهٔ معروف). مؤلف دینکرد، آترفرن‌بغ نیز درنامش فر دیده می شود.

در زامیاد یشت، که می توان آن را تاریخچهٔ فر نامید، می خوانیم: «فر فروغی است ایزدی، به دل هر که بتابد از همگنان برتری یابد. ازپرتو این فروغ است که کسی به پادشاهی رسـد، برازندهٔ تاج و تخت گردد و آسایش گستر و دادگستر شود و هماره کامیاب و پیروزمند باشد. همچنین از نیروی این نور است که کسی در کمالات نفسانی و روحانی آراسته شود و از سوی خداوند از برای راهنمائی مردمان برانگیخته گردد و به مقام پیغمبری رسد و شایستهٔ الهام ایزدی.» به عبارت دیگر آن که مؤید به‌تأیید ازلی است، خواه پادشاه و خواه پارسا و خواه نیرومند و هنرمند، دارای فر ایزدی است، چون فر پرتو خدائی است ناگزیر باید آن را فقط از شهریاری شمرد که یزدان‌پرست و پرهیزگار و دادگر و مهربان باشد. به همین جهت در اوستا، ستمکاران مانند ضحاک و افراسیابِ بیدادگر و ستمگر دارندهٔ فر خوانده نشده‌اند. چنانچه جمشید تا زمانی کامکار بود که زبان به دروغ نیالوده بود یا، بنا به مندرجات شاهنامه، خودستائی [غرور] نکرده بود. همینکه دروغ به زبان راند، فر از او بگسست و ضحاک ایران را دچار ستم نمودو بالاخره جمشید گرفتار و از بین رفت. زیرا فَرّ بصورت مرغی (وارغن) از او جدا شد.

همچنین پس ازآنکه کیکاوس به فریب اهریمن یا دیو خشم به خیال آسمان‌پیمائی افتاد و نسبت به ساحتِ قُدسْ دلیری و گستاخی نمود، فر ایزدی از او جدا شد و ایران از وجود چنین پادشاه بی‌فَر و گناهکاری گرفتار بدبختی و خواری و پریشانی و خشکسالی گردید، و بزرگان ایران چاره در این دیدند که نوه‌اش کیخسرو را که دارای فر ایزدی بوده، به پادشاهی بگزینند.

معمولاً در اوستا دو فر آمده: یکی فر ایرانی یا ائیرینیم خوارنو° و دیگری فر کیانی یـا کوئینیم خوارنو°. در بندهای ۱ و ۲ اشتادیشت آمده که فَرّ ایرانـی از ستور و رمه و ثروت و شکوه برخوردار و بخشندهٔ خرد و دانش و دولت و درهم شکنندهٔ غیرایرانی است. و در زامیادیشت آمده که چگونه فر کیانی، نو به نو، نصیبِ ناموران و پادشاهان و پارسایان گردید. و آنان از پرتو آن رستگار و کامروا شدند. این فر، همیشه از آنِ ایرانیان بوده و تا ظهور سوشیانت و دامنهٔ رستاخیز از ایران روی برنخواهد

تافت. در فروردین یشت، زرتشت، در میان موجودات فرهمندترین است. پس از سپری شدن روزگار شهریاری کی‌گشتاسب، دیگر فر به کسی نپیوست و بدان سرافراز نگردید؛ اما اهورامزدا آن را تا دامنهٔ رستاخیز برای ایرانیان ذخیره کرده است تا اینکه سوشیانت از فرّ ایزدی برخوردار، از کنار دریاچهٔ هامون ظهور نماید. عقیدهٔ فر بعدها از مزدیسنا به دین یهود نفوذ کرده است.

اگر توجه شود، در زبان عامه نیز گفته می شود فلانی از چهره‌اش نور می بارد، یا دارای نور خدائی است، که به احتمال منظور همان فرّ است که شامل چنین کسانی است. به موجب اوستا، فر از سه کس گسست: اول از جمشید، دوم کاوس، سوم نوذر°

فرقهٔ قدیمی، فرقهٔ شاهنشاهی

در زمان ساسانیان چون هر سالِ کاملِ خورشیدی ۳۶۵ روز و ربعی بود، برای اینکه هر جشن و رویدادی به درستی سر موقع خود برگزار گردد به هر چهار سال یک روز، یا به هر ۱۲۰ سال یک ماه، اضافه می‌کردند تا فصل تغییر نکند. پس از ساسانیان این رسم بهم خورد. بعدها، در مراوداتی که بین زرتشتیان ایران و پارسیان هند موجود بود ایرانیان متوجه شدند که در تقویم، بین ایرانیان و پارسیان یکماه اختلاف است و آن، به علّت کبیسه نزد پارسیان است. آنان که کبیسه را نگهداری نکردند فرقهٔ شهنشاهی خوانده شدند. اقدامات زیادی برای رفع این مشکل صورت گرفت. گروهی پذیرفتند و گروهی هم به همان روش خود باقی ماندند. اکنون نیز با وجود آنکه تقویم جدید فصلی در سال ۱۳۰۴خ پذیرفته شده، هنوز عده‌ای همان روش قدیمی خود را دارند. ولی اکثریت با آنانی است که تقویم فصلی را رعایت می‌نمایند و روز اول سال را همان نوروز و اورمزد فروردین ماه که برابر ۲۱ مارس است می‌دانند.

پارسیانی که از فرقهٔ شهنشاهی هستند ششمین گهنبار (همسپتمدم) آنها پنج روز پیش از فروردین ماه (که برابر ۲۱ مارس فرنگی است) نمی‌افتد. قدیمیها که تعدادشان به پنج هزار تن می رسد، اولِ فروردین ماه (هرمز روز) آنان به نهم ماهِ اوتِ فرنگی (۱۸ امرداد) می افتد، و در روزهای ٤ تا ۸ اوت (۱۳ تا ۱۷ امرداد) جشن همسپتمدم می‌گیرند، حال آنکه اول فروردین ماه (هرمزد روز) پارسیان فرقهٔ شهنشاهی، به هشتم سپتامبر (۱۷ شهریور) می افتد. آنان در روزهای ۳ تا ۷ سپتامبر (۱۲ تا ۱٦ شهریور) جشن همسپتمدم می‌گیرند. این اختلاف در تقویم، که یک ماه پارسیان را عقب انداخته و فرقهٔ قدیمی و شاهنشاهی به وجود آورده، در سال ۱۷٤۵م برخاست. در وقتی‌که خواستند کبیسهٔ غفلت شدهٔ سال را نزد پارسیان هند جبران کنند و اعیاد دینی را مطابق تقویم اصلاح شده قرار دهند.

فرگرد

فرگرد بیشتر برای تعیین فصل وندیداد اختصاص یافته است؛ همچنان که ها برای فصول گاتها، کرده برای فصول ویسپرد. هایتی در اوستا به معنی فصل و باب است. معرب فرگرد، فرجرد است.

فَرنبَغ، (آذرفرن‌بغ)

آذرفرنبغ (یا خورنه‌بغ یا خوره‌بغ) یعنی اتش فرهٔ ایزد. فر، فره، خور، خوره و خورنه همه به معنی جلالت و شوکت و فره‌یزدانی است. فر° و فره ازپارسی باستان و خره از زبان اوستا آمده است. و واژهٔ بغ° به معنی خداوند است. در ادبیات فارسی گاهی به جای آذرفرنبغ، آذرخرداد و خَرّاد ذکر شده. آذرفرنبغ یکی از سه آتشکدهٔ معروف قدیم، و ویژه پیشوایان دین بوده. در تفسیر پهلوی، در بند پنجم آتش بهرام نیایش (خرده اوستا) آمده: «نام این آذرفرنبغ است. و این آتشی است که نگهبانیِ پیشهٔ پیشوائی [آتربانی] با اوست. و از یاوری این آتش است که دستوران و موبدان، دانائی و بزرگی و فر دریافت کنند. و این آتش است که با دهاک (ضحاک) پیکار کرد.» محل آن در کاریان فارس و در نیمه راهِ بین بندر سیراف و دارابجرد بوده است، و امروز هم آثار ویرانهٔ

معبد قدیمی نمودار است. ظاهراً آتش مقدس آنجا را به وسیلهٔ یک منبع نفتی افروخته نگاه می داشتند. به موجب روایت مسعودی، این معبد را آذرجوی یعنی نهر آتش می‌خوانده اند ومسلماً این همان آتشکده است که در تاریخ بیرونی به نام آذرخوره مذکور است. یاقوت در معجم البلدان از آن یاد کرده، می نویسد: «قلعهٔ کاریان فارس به مناسبت استحکام و پایداری ساکنان آن در حملهٔ عرب به چنگ تازیان نیفتاد؛ هر چه کوشیدند و محاصرهٔ طولانی کردند سود نبخشید.» مؤلف حدودالعالم می نویسد: «کاریان شهرکی است از داراگرد، اندر حصاری است صعب و محکم، اندر وی آتشکده‌ای است که آن را بزرگ دارند.»

فرَنگْـرَسْ یَـنْ

ر. ک. افراسیاب.

فرَنگْهات (فرنگهاز)

در بند ٤١ فروردین یشت از ۸ دوشیزهٔ پارسا یاد شده که نامبرده یکی از آنهاست.

فرنگیس

فرنگیس دختر افراسیاب است که با صلاحدید پیران به همسری سیاوش، که از ایران آمده بود، در آمد. پس از کشته شدن سیاوش، فرنگیس که از او آبستن بود به پیران سپرده شد که بعداً کیخسرو از وی زاده شد. پیران که به فرمان افراسیاب بایستی کودک را می‌کشت، دلش نیامد وبعدها فرنگیس به همراهی پسرش کیخسرو و گیو به ایران آمد.

فرِنَه

ازخاندان فرایَـزَنْتَ بوده است.

فرِنی

نام بزرگترین دختر زرتشت است که در یشتها از او یاد شده. این نام در پهلوی به صورت فرن آمده. در یشت سیزدهم از هر سه دختر زرتشت یکجا سخن رفته. در اوستا، فرنی، گذشته از آن که نام دختر مهتر زرتشت است نام چهار زن پارسای دیگر نیز هست که در همان یشت ۱۳ فروشی شان ستوده شده. از این چهار تن جز نامهای شوهرشان آگاهی دیگری به دست نمی آید: ۱. فرنی همسر اوسی نِمَه. ۲. همسر خشووَراسپَ. ۳. همسر گَیَ زاستی. ٤. همسرفرایَزنْتَ.

فرَو

از او در یشت سیزدهم نام برده شده است.

فرود

پسر دیگر سیاوش که از جَریره دختر پیران زاده شد و در جنگ با ایرانیان، به سرکردگی توس، کشته شد. او برادر کیخسرو است (از مادر دیگر). و می خواست با سپاه ایران همداستان شده و از افراسیاب داد پدرش را بستاند؛ اما بی تدبیری توس باعث کشته شدن او و خشم کیخسرو گردید که از سپهسالاری برکنار گردید. ولی چون از خاندان ونژاد نوذر بود، کیخسرو از کشتن وی صرف نظر کرد.

فرورانه

دعای فرورانه (اقرار دارم) در چند جای اوستا تکرار شده از جمله درسرآغازیسنا و بسیاری از بندهای یسنا و در سرآغاز همهٔ یشتها و چهار آفرینگان و پنجگاه ها و غیره. اما این نام به یسنای ۱۲ که با همین کلمه شروع شده اختصاص دارد و همین فصل از یسنا، فراورتی، به معنی اعتراف و پیمان دین، نامیده شده. کلیـهٔ مندرجات یسنای ۱۲ در اعتراف بـه دین مزدیسناست. کلمهٔ شهادت معروف مَزْدیَسنوآهمی که به پیمانِ دین معروف است ازآخرین بندهای همین یسنا می باشد. معنی فرورانه که در سروش باژ آمده چنین است: «من اقرار دارم که مزداپرست زرتشتی، دشمن دیوها و اهورائی کیشم و...».

فرَوَرْتی

فرَوَرتی برابر است با واژهٔ اوستائی فروشی که در پهلوی فْرَوَهر شده است. فروشی در اوستا یکی از نیروهای باطنی است. فرورتی نام یکی از هماوردان

داریوش بزرگ نیز هست که در کتیبهٔ بیستون از آن یاد شده. دومین پادشاه ماد هم فرورتی نام داشته. پدر دیاکو، سرسلسلهٔ پادشاهان ماد که درسال ۷۱۳ پیش از میلاد در مغرب ایران بنای شهریاری گذاشت و همدان را پایتخت خود ساخت نیز چنین خوانده شده است. فرورتی از دو جزء ترکیب یافته است: فریا فَرا به معنی پیش، و ورتی از ریشهٔ ور به معنی پوشاندن، نگهداری کردن و پناه بخشیدن. ر.ک. فروهر و فروشی.

فَرْوَرْدْ

ر.ک. فروهر و فروشی.

فروردیان، فروردگان

جشن فروردیان که هنگام نزول فروهرهاست در ده روز آخر سال می‌باشد؛ یعنی از اشتاد روز° تا انارام روز° اسفند ماه و پنج روز پنجه‌وه°. در صددر بندهش، باب ۵۶ آمده: «چند کرفه [ثواب] است که اگر به جای آورند مزدهای بزرگ یابند و اگر به جای نیاورند بر سرِ پُل چینود پادافراه گران بستانند: نخست گهنبار، دوم فروردیان، سوم از برای روان پدر و مـــادر آمرزش خواستن، چهارم هر روز سه بار خورشید نیایش سرودن، پنجم هر ماه سه بار ماه نیایش سرودن و ششم هر سال یک بار آفرینگان ر پیتوِن° خواندن است.» همسپتمدم° نیز جشن فروهرهاست. در بند ٤ آفرینگان گاتا آمده: «فروهرهای نیک توانای مقدسین را می ستائیم که در هنگام همسپتمدم از آرامگاه‌های خود به بیرون شتابند. در مدت ده شب، پی در پی در این جا برای آگاهی یافتن به سر برند.» در فرهنگ مزدیسنی علاوه بر جشن فروردگان که درده روز آخر سال برگزار می شود، بلافاصله جشن نوروز و پس از آن، در روز نوزدهم فروردین، به مناسبت همنام بودن روز و ماه و باز برای نزول فروهر درگذشتگان مراسمی برگزار می‌کنند که آن را هم فروردینگان و فروردگان (فردوک) گویند. این جشن، جشن فروهرهای درگذشتگان است. پارسیان دراین روز به آرامگاه می روند و در آنجا چوب صندل بخور می دهند. و موبدان با نذوراتِ میوه وگل (میزد° درون°) مَراسم آفرینگان به جای می آورند. و این شبیه است به عید توسن Toussaint نزد عیسویان کاتولیک که در اول ماه نوامبر عید اموات دارند و از درگذشتگان یاد کرده و مزار آنان را با گل و خوش بوئیها می آرایند. جشن فروردین که یکی از شش جشن سال، و به آخرین گهنبار است، در آئین مزدیسنا اوقات خلقت بشر است. پنج روز اسفند را نخستین فروردگان و پنجه‌وه را دومین فروردگان گفته اند. در مدت این ده روز، پیشینیان کسی را نمی پذیرفتند. جاحظ که در ۲۵۵هـ درگذشت، در کتاب المحاسن والاضداد، در سخن از مهرگان و نوروز گوید که در جشنِ فروردین، در سر خوان چند شاخه از درخت بید و زیتون و انار می نهادند. برخی فروردگان را پنج روز و برخی ده روز گفته اند که پنج روز آخر ماه و پنج روز الحاقی یا اندرگاه ـــ پنجه اول و دوم ـــ بوده. در اواخر عهد ساسانیان، و نزد اکثر زرتشتیان قرونِ اولِ بعد از ساسانیان، این ایام در ۵ روز آخر آبان ماه و ۵ روز اندرگاه (که پس از آخر آبان می آمد) بوده. ولی پس از نقل خمسهٔ مسترقه به آخر اسفند، فروردگان به آخر اسفند ماه افتاد. بعضی همان ۵ روز اندرگاه را فروردگان شمرده اند. چنانچه ابوریحان درآثارالباقیه آورده است، اهل سُغد، در آخر ماه دوازدهم، برای درگذشتگان قدیم خود سوگواری نموده اشک می ریختند [در آئین زرتشتی سوگواری پسندیده نیست]؛ و برای درگذشتگان خود خوردنی و آشامیدنی می‌گذاشتند [از یک رسم کهن آریائیان پیش اززرتشت]. ظاهراً به همین جهت عید نوروز که بعد از آن می آمده روزشادی بزرگ بوده است.

همچنین در باب اهل خوارزم گوید که در پنج روز آخر اسفندارمذ و ۵ روز لاحق که ازپی آنها آید، از جهت گذاشتن غذاها در دخمه ها برای روانهای درگذشتگان، مانند مردم فارس در ایام فروردگان عمل کنند. بنابر گاهشماری ایران، پارسیان هند حالا این عید را مُقتات گویند. دربارهٔ مراسمی که

در گذشته برای فروهران انجام می شده، دَرسی و هفتم از کتاب صددر نثر را نقل می نمائیم: «اینکه چگونه فروردیان درآید باید که هر کس در خورد طاقت خویش درون و یزشن و میزد و آفرینگان فرمایند و کنند. و این ده روز بر همه کس فریضه است. آن بهتر که به خانهٔ خویش سازند؛ چه روانهای هر کسی به خانهٔ خویشتن شوند و گوش بدیشان دارند تا درون و میزد و آفرینگان سازند. آن ده روز همهٔ روانها بدین گیتی باشند. به هر خانه که میزد بیشتر کنند آن کدخدا و کدبانوی آن خانه را و آن جمله را که در آن خانه باشند آفرین کنند. و هر آئین، آن سال کار آن خاندان بهتر باشد. و دخل اندرآمدشان بهتر باشد. و هر کرفه که آن از بهر روان و دُردگان (درگذشتگان) کنند همچنان باشد که به روانِ خویشتن کرده باشند، و چون از این گیتی بگذرند آن روانها پذیرهٔ او بازآیند و خرمی کنند و او را دل باز دهند. و نیز پیشِ دادار اورمزد آزادی کنند و گویند که اشو، روانها را از یاد باز نکرد که تا او در جهان بود ما از او خشنود بودیم، اکنون ما همداستانیم که او را آن کرفه های ما هَمْ بَهْرْ کنی و روان او را به جایگاه اشوان رسانی. ایـن سخن بگوئید و آن روان را امید می دهند تا حساب او بکنند. پس با او به چینودپل گذر کنند تا به جایگاه خویشتن برسد. پس ایشان بازگردند. پس باید جهد کردن تا فروردیان را نیکو دارند و روان پدران و مادران و خویشـان از ایشان به آزادی باشند. چه اگر به ناخشنودی برگردند، نفرین کنند. چون این روان از گیتی بشود، او را ملامت کنند و گویند توپنداشتی که تو را پیوسته آنجا رهائی خواهند کردن! تو را بدین جهان نمی باید آمدن! اکنون تو به سوی ما کار کرفه کرده بودی و ما را یاد کردی، ما نیز تو را فریاد رسیدی و از این جایگاهِ بیمناک تو را برهانیدی. او بسیار پشیمانی می خورد و هیچ سودی ندارد». نتیجهٔ کلی که از انجام مراسم در ده روز فروردگان به دست می آید این است که برای شادیِ روان و فروهر، بوی خوش در آتش می نهند و روانان را می‌ستایند و میزد و آفرینگان کنند و اوستا سرایند تا روانها راحت و خرم و شاد می باشند و آفرین کنند. و در آن می باید که جز به ماکار و کرفه کردن به چیز دیگری مشغول نشوند تا به خشنود روان، باز به جایگاه شوند و آفرین کنند. هرگاه که چنین کنند آن سال کارهای ایشان گشاده‌تر باشد و روزی فراختر بود.

فروردین

ماهِ اولِ سال و روز نوزدهم هر ماه فروردین نام دارد. بنا به عقیده پیشینیان، ده روز پیش از آغاز هر سال، فروهر* درگذشتگان که با روان و دین (وجدان) از تن جدا گشته و به سوی جهان مینوی گرائیده اند، برای سرکشی خان و مان دیرین خود فرود آیند و در هنگام ده شبانه روز روی زمین بسر برند. به مناسبتِ فرود آمدن فروهرهای نیاکان، هنگام نوروز را جشن فروردین خوانده اند. واژهٔ فروردین در اوستا بسیار آمده و همیشه با واژهٔ آشَاُنَ (آشئون، پاکان) همراه است؛ مانـنـد فروهرهای پاکـان، فروهرهـای نیرومنـد پارسایان. فروهران در ده روز آخر سال (پنج روز پنجهٔ کوچک و پنج روز پنجهٔ بزرگ، یعنی از روز اشتاد و اسفند تا آخر سال) بر زمین هستند و بامدادِ نوروز، پیش از برآمدن آفتاب، به دنیای دیگر می روند.

در برهان قاطع دربارهٔ فروردین آمده: نام ایزدی است، و او از خازنان بهشت است. درفروردین روز، به اعتقاد ایشان جامهٔ نو پوشیدن و دیدن گوسفندان و گله و رمه گاوان و اسبان نیکو است. در ستایش سیروزه، پس از درود و سپاس به دادار اورمزد و امشاسپندان، به دادار اورمزد سپاس گفته «فراز آفرید فروهر پارسایان را اندر گروتمان* روشن، آنچنان توانا و زورمند که به فروغ و فر ایشان و براسته شد آسمان، آب، اورور* و پنج گونه گوسپند، و در زهدانْ بچه نهفتن و نمردن. و خورشید و ماه و ستارگان به پارسائی و یاری فروهرِ پارسایان به راه خویش روند. وبرجای دارند زره (دریای) فراخکرت* و نیز ستارهٔ هفتورنگ*، کرپ (جسم) سامان (سام) گرساسپ و نطفهٔ زرتشت پارسا که هوشیدر و هوشیدرماه و

سوشیانس است. از فروردین بُوَد ادامهٔ زندگی دامان هرمزد در گیتی، و نجات ایشان از دیوان و دروغان، و نابودی اهریمن و دیوان به نیرو و یاری فروهر پارسایان. که به هنگام نیایش به تندی برسند و پاداش نیک کنند. از نیروی آنها و همهٔ توانی که هرمز بدانها داده است بسیار نیکی بردارند. و چیرکردارند اندر کارزار، که آسانی آفریننده اند».

به طورکلی چون آنها را بخوانند به یاری آیند. بیماران را یاری دهند و به کسانی که آنان را به یزشن° نام برند پاداشی بزرگ دهند. از هرمزد مهربان خواستارند که فروهر پارسایان ما را یاری دهند و فراوانی رسانند و روان ما به هستی مینوئی در گروثمان روشن به جایگاه برتر پارسایان بُواد. در سیروزهٔ بزرگ نیز فروهر همهٔ پارسایان، بهان، نیرومندان و افزونیان ستوده شده است.

فروردین یشت

یکی از یشتهای دلکش اوستاست. مندرجات آن، قسمتی در قدرت و عظمت فروهرها، و قسمت دیگر در استغاثه و طلب یاری از آنهاست که به ویژه در هنگام فرود آمدنِ فروهرها، یعنی در آخرین گهنبار سال، سروده می شود. در همه جای اوستا به ویژه فروردین یشت و کتب پهلوی به مطالبی در خصوص فروهرها برمی خوریم. ر.ک. فروهر، فروشی. فروردین یشت (یشت سیزدهم) که به ایزد فروردین اختصاص یافته بزرگترین یشت اوستاست؛ از بند ۱ تا ۹۶ به طور عموم از عظمت و جلال و اعمال فروهرها صحبت می دارد؛ و از بند ۹۶ تا آخر از فروهر پاکان و فرمانروایان و نامداران و پرهیزکاران و کلیهٔ مقدسین و مقدسات مشهور. این یشت که حدود ۳۵۰ اسم اشخاص در آن یاد شده است گنجینه ای است از لغات و به واسطهٔ این اسامی، یکدسته از لغات ایران قدیم محفوظ مانده چرا که معنی بیشتر از این اسامی معلوم است. فروردین یشت منبع نامهای خاص گذشتگان است. اسامی تمام اقوام و بستگان و فرزندان و یاران زرتشت در فروردین یشت ضبط است. فروهرهای نخستین آموزگارانِ دین و پیروان معروف باستان و پادشاهان و نامداران، یک یک خوانده شده است. در فروردین یشت، بند ۴۹ آمده: «فروهرهای نیک توانای پاکان در هنگام همسپتمدم [جشن گهنبار] از آرامگاههای خود به سوی زمین فرود آیند و ده شب پی درپی از برای آگاهی یافتن از بازماندگان در اینجا به سر برند.» این یشت، فروشی هم گفته شده که در پارسی باستان فرورتی، در پهلوی فروهر شده است، و زرتشتیان، فروردین را از آن گرفته اند که گاهی در ادبیات پارسی بدون ر نیز، به شکل فَرَوَدین آمده است.

فَرَوَشی، فروهر

در اوستا معمولاً پنج قوهٔ باطنی برای انسان تشخیص داده شده، برخی بی آغاز و بی انجام، برخی فناپذیر و برخی دیگر محدث که اما بعد به حیات جاودانی و ابدی پیوسته گردد. نام آنها در یسنای ۲۶، بند ٤ بدین شرح آمده: اَهو ، دَئِنا°، بَئوذه°، اُورون°، فرَوَشی. چهار قوهٔ اولی در جای خود یاد شده و اکنون فقط به قوهٔ پنجم یعنی فروشی می پردازیم: چنانکه از معنی لفظی فروشی برمی آید این قوه به معنی حافظ و نگهبان می باشد. در فصل اول بندهش، در بند ۸ آمده است که پیش از آفرینشِ عالمِ مادی، اهورامزدا عالم فروشی را بیافرید؛ یعنی آنچه بایستی در دنیا ترکیب مادی گیرد، از انسان و جانور و گیاه و غیره، پیش از آن، صور معنوی آنها موجود بوده است. عالمِ فروشی مدت سه هزار سال طول کشید، پس از انقضای این دورهٔ روحانی، از روی صور معنوی فروشی ها، گیتی به آنچه که در آن است ساخته شد، و آنچه بعدها پا به دایرهٔ وجود خواهد گذاشت نیز از همین صور معنوی پدیدار خواهد شد. آخرین فروهری که به زمین فرود خواهد آمد فروهر سوشیانت، موعود مزدیسناست که پس از آن آخرالزمان است.

فروهر موظف است از وقتی که نطفه بسته می شود تا دم مرگ او را محافظت کند. فروهر آدمی پس از مرگ به عالم بالا می رود ولی با صورت

جسمانی ترک علاقه نمی‌کند و بازماندگانِ درگذشتگان، هماره منظور او هستند و از ساحت اهورامزدا خوشی و خرمی آنان را خواستار است. فروهر غیر از روان است. روان مسئول اعمال انسان و کیفر پذیر است ولی فروهر همچنان پاک می ماند. قوهٔ محرکه، در دست این روح ایزدی سپرده شده است. عملیات فروهرها منحصر به عالم مادی و جهان خاکی نیست، عالم بالا و مینوی نیز از یاری فروهرها بی نیاز نیست؛ چون هر یک از آفریدگان خرد و بزرگ اهورامزدا، خواه معنوی و خواه مادی را فروهری است، ناگزیر قوهٔ محرکه در دست این روح ایزدی سپرده شده است. به طوری که از بندهای اول فروردین یشت برمی آید اهورامزدا به پیغمبرش گوید «ای زرتشت، فروهرهای پاکان در کار آفرینش مرا یاری کردند، از پرتو فر و شکوه آنهاست که من آسمان و زمین و آنچه در روی آن است، از رود و گیاه‌ها و جانوران و مردمان را نگاه می دارم. از پرتو فروهرهاست که بچگان را در شکم مادر حفظ می‌کنم. و این چنین خواهد بود تا دامنهٔ رستاخیز، روزی که مردگان را برانگیزم و استخوان و گوشت و اعضاء و احشاء و موی آنان را دگرباره به هم بپیوندم. اگر یاری فروهر پاکان نبودی هر آینه نه گیتی پایدار ماندی و نه انسان و ستور. سراسر جهان گرفتار چنگال دیو دروغ می شدی. از پرتو فروهرهاست که زن به نعمت فرزند رسد و به آسانی وضع حمل کند. از پرتو فروهرهاست که مرد فصیح‌زبان گردد. از پرتو فروهرهاست که آفتاب و ماه و ستارگان راه خود بپیمایند. در آغاز آفرینش، مدت زمانی آفتاب و ماه و ستارگان و فروغِ بی پایان (انیران) و آب و گیاه هر یک در جای خویش غیرمتحرک بودند، از پرتو فروهرهای پاکان است که کواکب به جنبش درآمده راه سیر پیش گرفتند، آب روان گردیده و گیاه بالیدن آغاز بنمود و به طرف باغ و بستان بخرامید.» فروهرها در قوه و قدرت با هم مساوی نیستند؛ فروهرهای نخستین آموزگارانِ دین قویتریــن شمرده شده‌اند و پس از آن فروهرهائی که هنوز به قالب جسمانی درنیامده‌اند و آن فروهرهای سوشیانسهائی است که از ظهور خویش به جهان، جان نو دهند. و فروهرهای مقدسین زنده قوی‌ترند تا فروهرهای مقدسین مرده. معمولاً به فروهر نخستین بشر، کیومرس، درود فرستاده می شود تا به آخرین سوشیانت موعود مزدیسنا، که آخرین آفریدهٔ اهوراست. به ویژه در میدانهای جنگ، از فروهرها یاری طلب می شود. فتح و پیروزی با امیر و شهریاری است که بیشتر فروهرها را از داد و دهش خویش خوشنود می‌کند. ملت ایران باید از فروهرهای نامداران و یلان خویش استغاثه کند و شکست لشکر دشمن را از آنها بخواهد. فروهرها خود نیز دلیرانه، خُود بر سر گذاشته و سپر به دوش انداخته و خنجر به میان بسته به همراهی ایزد مهر و رشن و باد، صفوف لشکر دشمن دیویسنا را از چپ و راست درهم شکنند. در کلیهٔ مصائب و سختیها و در ناخوشیها و بیم و هراس باید از فروهرهای نیکان یاد کرده، یاوری و دستگیری آنها را خواستار شود. فروهر هر یک از نامداران برای رفع بلای مخصوصی خوانده می شود. مثلاً فروهر جمشید به ضد فقر و خشکسالی، فروهر فریدون برای رفع تب و ناخوشی، فروهر گشتاسب به ضد دشمن و دزد و غیره.

اساساً چون فروهر مقدس است از این رو به عموم آنها درود فرستاده می شود. از فروهر اهورامزدا و امشاسپندان و ایزدان مینوی و آذر و سروش و نیریوسنگ و رشن و مهر و منتر (کلام ایزدی) گرفته تا فروهر جانوران مفید اهلی و بری و مرغهای هوا و ماهیان دریا. از فروهرهای نخستین پیشوایان دین، نخستین رزمیان، نخستین کشاورزان، خانواده، قبیله، ده، ناحیه و مملکت خواه آریائی و خواه خارجه، یاد شده، نسبت به هر یک تعظیم و تکریم می‌شود. نظام عالم بدست فروهرها سپرده شده است؛ آنچه بوده و هست و خواهد بود بی نیاز از پاسبانی این ایزدان نیست. ۹۹,۹۹۹ فروهر برای پاسبانی اقیانوس فراخکرت گماشته شده است. ۹۹,۹۹۹ فروهر مستحفظ هفتورنگ می باشد. به همین تعداد

نگهبان جسم سام گرشاسب هستند. ۹۹,۹۹۹ فروهر نطفهٔ زرتشت را که در آخرالزمان پدیدار خواهد شد دیده‌بانی می‌کنند. در مینوخرد آمده که ستارهٔ هفتورنگ به همراهیِ ۹۹,۹۹۹ فروهر پاکان گماشته شده است که دروازهٔ فروغ را محافظت نمایند تا ۹۹,۹۹۹ دیو و پری و جادو را که به ضد سپهر ایزدی و ثوابت هستند از هجوم بازدارند.

وقتی که آب از اقیانوس فراخکرت برخاسته روی به بالا نهد، صدها، هزارها، ده‌هزارها فروهر به تکاپو افتاده می‌کوشند که به خانواده و ده و محل خود باران برسانند. در فروردین یشت توصیه شده که فروهرها از خیرات خشنود می شوند، از بازماندگانی که نعمت خود را از بینوایان دریغ نمی‌کنند. در ایران قدیم جشن فروردگان، اوقات خیرات بوده است. از آنچه آمد روشن می شود که اهورامزدا انسان را از روی صُوَرِ روحانیِ عالمِ پاکِ فروهر (فروشی) بیافرید و او را پاک و بی آلایش ساخت. اوصاف رذیله که آئینهٔ ضمیر وی را کدر ساخته، یا وی را به آفات و مصائب مبتلی کرده، از اثر وسوسه و ضربتِ نیروی اهریمنی است، ولی آن جنبهٔ ایزدی و آن روح عالم مینوی فروهر نام دارد و در باطنِ وی به ودیعه گذاشته شده. گَردِ آلایش به خود نپذیرفته پس از جدا شدن روان از کالبد دگرباره به سوی عالم بالا، از همان جائی که فرود آمده، بازگردد.

بلندترین یشت اوستا، فروردین یشت است که مختص فروهر است. در همازور فروردینگان° نیز به فروهر زرتشت و نخستین پیروان او و سایر نامداران دین مزدیسنا درود فرستاده می شود. در گاتها از فروهر اسمی نیست ولی در بند سوم یسنای ۳۷ (هفت‌ها) گوید: «ما اهورامزدا و فروهرهای مردان و زنان نیک را می ستائیم». فروهر در اوستا فروشی، در فُرسِ هخامنشی فرورتی، در پهلوی فروهر و در فارسی دری فرور و معمول‌تر از آن فرورد می باشد. فروردین نیز از همین کلمه است. به نظر اشپیگل، فروشی مرکب است از فرَ به معنی پیش و مقدم، و از ریشهٔ وش که ممکن است به جای کلمهٔ وَخش به معنی بالیدن استعمال شده باشد. عده‌ای از علما، فروشی را به معنی حمایت کردن و محافظت کردن گرفته‌اند. عده‌ای از خاورشناسان فروهر را تصویری از اهورامزدا دانسته‌اند که صحیح نیست زیرا ایرانیان، به ویژه زرتشتیان، هیچگاه چنین تعبیر و تفسیری نداشته‌اند.

نگارهٔ فروهر

در سردر کاخها و برخی بناهای تاریخی و اماکن، و همچنین بعضی تندیسهای به جا مانده، نگاره‌ای دیده می شود که آن را فروهر دانسته‌اند و برای اجزاء متشکلهٔ آن تعبیراتی آورده‌اند که به اختصار چنین است: «نگارهٔ فروهر به صورتِ پیرمردی نورانی با دو بال و حلقه هائی دیده می شود. گرچه فروهر معنوی و نادیدنی است و نمی‌توان برای او شکل و پیکری معین نمود لکن برای نمایاندن نیروی مقدس درونی، به صورت یک مجسمهٔ اخلاقی نمایان شده، و سمبل ملی ایرانیان باستان بوده: ۱ . نمایاندن فروهر به صورت پیرمردِ سالخورده اشاره به شخص نیکوکاری دارد که از آغاز به خدا و پیامبر ایمان آورده و سرد و گرم دنیا را چشیده و اخلاقش سرمشق دیگران است و باید تجربیات او را ارج گذاشت. ۲ . دستِ راستِ نگاره به سوی بالا دراز شده و اشاره به توجه به سوی پروردگار دارد تا در دو گیتی رستگار شود و با توشه‌ای از اندیشه، گفتار و کردار نیک به سوی آفریدگار برگردد. ۳ . حلقه در دست چپ، نشانگر پیمان بستن در راه پیروی از اوامر الهی است. ٤ . بالهای کشیده در دو طرف، نشانهٔ این است که رو به ترقی دارد و دارای اندیشه های عالی است. ۵ . سه قسمت روی بالها، نشانهٔ اندیشه، گفتار و کردار نیک است، یعنی انسان باید با این سه نیرو به سوی خدا پرواز کند. ٦ . در میان و کمر پیرمرد حلقه یا چنبری آویزان است. حلقه، علامت دایرهٔ روزگار وسیع و بی پایان است که انسان در آن واقع شده؛ انسان در این گیرودار باید طوری زندگی کند که پس از مرگ، روح پاکش به بهشت برین برود. ۷ . دو رشته که از حلقه به پائین آویزان است نمایانگر سپنته مینو و انگره مینو یعنی نیروی خوب و بد است که باید

شخص خود را به نیروی خوبی و ایمان آراسته گرداند و به نیروی خرد خبیث و نفس بد غالب آید و به خدا نزدیک گردد. ۸ . در پائین نیز سه بخش دیده می شود که نشانگر اندیشه، گفتار و کردار بد است و می فهماند که باید انسان با نیروی سپنتامینوئی و ایمان به پروردگار صفات بد را از خود دور داشته و بدور اندازد.

فِروهِلْ

در شاهنامه، پهلوان و تیرانداز چابک دست ایرانی است که در دوران پادشاهی کیخسرو، به فرمان کیخسرو، از پهلوانان وسران سپاهِ گودرز، در جنگ او با تورانیان بود. در جنگ دوازده رخ*، نامزد جنگ با زنگله پهلوان تورانی شد و تیری چنان بر ران وی زد که او را با اسب به هم دوخت و زنگله به همان زخم مرد.

فرهاد

۱ . سنگتراش معاصر خسروپرویز که داستان عشق او به شیرین، معشوقهٔ خسرو، معروف است. گویند پیرزنی به دروغ خبر مرگ شیرین را به او داد وفرهاد با شنیدن این خبر، از حسرت، تیشهٔ خویش را بر فرق خود فرود آورد و در دم جان سپرد. ۲ . نام پنج تن از پادشاهان اشکانی. ۳ . یکی از پهلوانان ایرانی در زمان کاوس.

فرُهَکَفْرَ

وی پسر مِرزیشْمَ است که نسبتش به سَئِنَ پارسا و قدیس مشهور می رسد.

فرهنگ اسدی

همان لغت فُرس اسدی و یا لغتنامه اسدی است. مهمترین و قدیمترین کتب لغت پارسی و تألیف ابومنصورعلی ابن احمد اسدی طوسی است.

فرهنگ اعلام اوستا

این فرهنگ، گردآوری محققِ پرکار، هاشم رضی است و در سه جلد از سوی انتشارات سازمان فروهر به چاپ رسیده است.

فرهنگ آنندراج

کتاب لغتی است فارسی به فارسی، تألیف منشی مهاراجه آنندراج راجهٔ ولایت ویجی نگر هند. در این لغتنامه می توان به پاره‌ای شواهد و لغات مربوط به دین زرتشتی دست یافت.

فرهنگ اُوئیم

اُوئیم لغت‌نامه‌ای است که به اولین کلمهٔ کتاب بازخوانده شده است. یک فرهنگ اوستائی- پهلوی است دارای ۱۰۰۰ لغت اوستائی و ۲۲۵۰ لغت پهلوی که در حدود ۸۸۰ لغت اوستائیِ آن به پهلوی معنی شده است. این لغت‌نامه، بسیاری از جمله های اوستائی را که امروزه در اوستائی که در دست داریم دیده نمی شود دربر دارد. بنابراین این جملات آیاتی هستند از نسکهای از دست رفتهٔ اوستا.

فرهنگ ایران باستان

یکی از کتابهای ارزشمند استاد پورداود است که در سال ۱۳۲٦هـ.ش. در تهران چاپ شده و بخشی از فرهنگ ایران زمین و مزدیسنا و آئین زرتشتی در آن بازتاب دارد.

فرهنگ بهدینان

گردآوردهٔ جمشید سروشیان، چاپ تهران، ۱۳۳۵ هـ.ش. که در آن، لغاتِ زبان داخلی زرتشتیان و تاریخچهٔ زیارتگاهها آمده، و زرتشتیان آن را زبان دری می نامند. استاد پورداود به این فرهنگ نام بهدینی داده است.

فرهنگ پهلویک

در فرهنگ پهلویک که آن را هم به نام اولین کلمات کتاب بازخوانده مناختای نامند، از برای هر یک از لغات سامی (آرامی) که هُزوارش خوانند، یک لغت ایرانی یاد گردیده چون: منا: ختای (خدا)؛ میا: آب؛ تورا: گاو؛ ملکان، ملکا: شاهنشاه؛ وغیره. این

فرهنگ، حدوداً دارای ۱۳۰۰ کلمه است.

فرهنگستان ایران

مجمعی از ادیبان و فاضلان که در خرداد ماه ۱۳۱٤خ در تهران تشکیل شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ بتدریج ضعیف و تعطیل شد. و در آبان ماه ۱۳٤۹خ دوباره به نام فرهنگستان زبان ایران شروع به کار کرد.

فرهنگ کانگا

یکی از فرهنگهای اوستائی - انگلیسی - گجراتی است که کاوسجی ادلجی کانگا آن را تهیه کرده و در سال ۱۹۰۰م در بمبئی به چاپ رسانده است. این فرهنگ، بسیار قابل استفادهٔ اوستاشناسان است.

فرهنگ لارستانی

این فرهنگ دارای ۵ هزار واژه از لهجه های لارستانی است. گردآوریِ احمد اقتداری، چاپ ۱۳۳٤ هـ.ش. استاد پورداود در مقدمهٔ آن نوشته است: «دیرگاهی است که نگارنده هر یک از دوستان دانشمند خود را که لهجهٔ مخصوصی زبان مادری آنان است به گردآوردن لغتهای بومی آن لهجه رهنمون شده ام. تاکنون چند نامه در این زمینه به دسترس خواستاران گذاشته شده و چند نامه دیگر دربارهٔ لهجه های گوناگون ایران در زیر چاپ است و برخی دیگر در کار فراهم شدن است. امید است به زودی هر یک از لهجه های ایران زمین بزرگ تدوین شده، زبان دَری ما پرمایه تر و نیرومندتر گردد. روزی که لهجه های گوناگون ایران زمین بزرگ (افغانستان و قفقاز و ترکستان هم جزء آنها) تدوین شد، تواناتر و بیناتر می توانیم به کم و کاست لغتهای فارسی رسیدگی کنیم.» به این ترتیب خیلی از رازهای نگشودهٔ تاریخ و دین و زبان و قومیت نیز پی برده خواهد شد زیرا بسیاری از سرگذشتها در دل و سینه و سنن اقوام مختلف پراکنده است که هر قومیتی بدان وابسته است و آشنائی بدانها راهگشای متقابل بین اوستا و پهلوی و زند و فرس باستان است و آن زبان و گویش مانند بلوچی، کردی، لری، فارسی، لاری و آذری و غیره است که بر استادان زبان و ادبیات است که آن را رونق بخشند.

فرهنگ لغات نادرهٔ خارستان ونیستان کرمان

(۱۳۳۰). معروف به خارستان حکیم قاسمی کرمانی، چاپ دوم، تیرماه ۱۳۲۱هـ.ش. به طوری که استاد پورداود در پیشگفتار فرهنگ بهدینان نوشته: «بسیاری از واژه هائی که از لهجهٔ زرتشتیان کرمان در این فرهنگ (فرهنگ بهدینان) یاد شده، در خارستان قاسمی کرمانی هم به کار رفته است، چنان که می توان گفت لغتهای زبانزد زرتشتیان آن سرزمین، از لهجهٔ همگانی مردم آنجاست. همچنین نمونهٔ کوچکی که از لغتهای لهجهٔ همگانی یزد در یکصد واندی سال پیش از این در دست هست با بسیاری از واژه های لهجهٔ زرتشتیان یزد یکی است. در حدود یکصد و بیست سال پیش از این هوتم شنیدلر لهجهٔ مخصوص زرتشتیان ایران را به خاورشناسان اروپا شناسانیده است. در آن، حدود ۲ هزار واژه و اصطلاح در جمله های کوتاه گردآوری شده و کتاب بسیار سودمندی است.».

فرهنگهای اوستائی

خاورشناسان خارجی و اوستاشناسان ایرانی تعداد زیادی فرهنگ و تفسیر، به چاپ رسانده اند و برخی از آنها بدین قرار است: وندیداد با تفسیر پهلوی به اهتمام دستور هوشنگ جاماسب، تفسیر اوستای دهارله، تفسیر اوستای دارمستتر، تفسیر اوستای ولف، تفسیر یشتهای لومل، فرهنگ لغات اوستای یوستی، فرهنگ لغات اوستای گیگر، فرهنگ لغات اوستای دهارله، فرهنگ لغات ایران قدیم (فرس و اوستا) بارتولومه، تفسیر پهلوی خُرده اوستای اروادبمانجی، فرهنگ پهلَوی (چَند فقره مختلف). در سالهای اخیر نیز که برخی رساله ها و کتب از اوستا و پهلوی به فارسی برگردانده شده فرهنگ لغات آن نیز تدوین و چاپ شده است. در اینجا می توان از «گوشه ای از فرهنگ ایران باستان» اثر دکتر فرهاد

آبادانی و فرهنگ بخشی از اوستای موبد فیروز آذرگشسب و فرهنگ اورنگ و گویش لری منتشره از سوی انجمن فرهنگ ایران باستان نام برد.

فرهنگهای فارسی

در بسیاری از فرهنگهای فارسی دربارهٔ آئین مزدیسنا اطلاعاتی می‌توان یافت از جمله: فرهنگ جهانگیری، فرهنگ رشیدی، فرهنگ سروری، فرهنگ قواس، فرهنگ میرزا ابراهیم، فرهنگ ناظم الاطباء یا فرنودسار (نفیسی)، فرهنگ نظام، فرهنگ ونائی، فرهنگ دهخدا، فرهنگ معین، فرهنگ مصاحب، فرهنگ عمید و تعدادی دیگر که به مقدمه فرهنگ دهخدا و معین و برهان قاطع رجوع شود وبالاخره فرهنگ پهلوی فروشی.

فری

فری ریشه و بنیان واژه‌های آفرین و آفریتی و آفریونْ است که همه به معنی آفرین، دوست‌داشتن، ستائیدن، خوشنود ساختن و آفرین خواندن است. در خُرده اوستا، آفرینها وآفرینگانهای بسیاری برای نیایش در اوقات معین هست.

فرَیَ

دو نفر پارسا به این نامند (یشت ۱۳).

فریانَ

در گاتها، اشوزرتشت برای وی و خاندانش طلب بخشایش خدائی کرده است. وی یکی از بزرگان تورانی است که به زرتشت وآئین وی گرویده است. در سایر بخشهای اوستا و درنامه های پهلوی نیز از وی یاد شده و افراد خاندانش ستوده شده‌اند. از خاندانش، یوشْتْ بسیار مشهور و از ناموران و پارسایان می باشد که در یشت پنجم و سیزدهم از وی سخن رفته است و سرگذشت او در پهلوی موضوع رسالهٔ مشهور ماتیکان یوشت فریان° است. به موجب یسنای ٤٦، بند ۱۲: «هنگامی که اردیبهشت به نوادگان و خویشان نامور فریان تورانی رو کند از کوشش سپندارمذ، گشایش بخش هستی، پس آنگاه بهمن آنان را بپذیرد و مزدا اهورا به آنان رامش بخشد درسرانجام.»

فریبرز

پسر کیکاوس که توس مایل بود او جانشین پدر گردد نه کیخسرو، نوهٔ کیکاوس، که از طرف مادر با افراسیاب تورانی منسوب بود. گیو در این مناقشه به توس گفت تاج و تخت ایران به کسی می رسد که دارای فرّ ایزدی باشد، پس قرار بر این شد هر کس که دژ بهمن را در اردبیل بگشاید پادشاه شود که پیروزی به کیخسرو دست داد. فریبرز در همهٔ جنگهای ایران و توران به خونخواهی سیاوش شرکت داشت و سپهبدِ لشکریان ایران بود. پایان کار فریبرز و پایان کار کیخسرو یکی است. چون کیخسرو در خواب پیام ایزدی را مبنی بر زنده رفتن به جهان دیگر شنید، با پهلوانان مشایعت کننده به راه افتاد، در ریگزاری بی‌آب و گیاه از مشایعان درخواست کرد که برگردند. گروه بسیاری بازگشتند ولی فریبرز و گیو و توس و بیژن و گُستَهَم با شاه به راه خود ادامه دادند. کیخسرو شب هنگام که پهلوانان مزبور خفته بودند سر و تن شست و نیایش خدای کرد و سپس ناپدید گشت. بامدادان چون فریبرز و پهلوانان دیگر از خواب بیدار شدند او را نیافتند. مدتی به جست‌وجو پرداختند تا شب فرا رسید. در هنگام شب، تندبادی برخاست و برفی سخت فرو نشست که کسی باقی نماند. رستم و گودرز مدت یک هفته به انتظار آنان در کوه ماندند و چون تباهی آنان را دانستند با رنج و اندوه فراوان بازگشتند.

فریدون

فریدون در اوستا تراتئون خوانده شده است.

فْرَبَّر

فربّر به معنی پیش از نیمروز است. روز یا «اَیَرَ» منقسم است به دو هنگامِ عمده: نیمه اولی که پیش از ظهر باشد موسوم است به فَربَّرَ و هاونگاه° داخل این قسمت از روز می‌باشد. نیمه دومی که بعدازظهر

است نامزد است بــه اوزَیَر° که رپیتونگاه° و ازیرینگاه در این هنگام از روز است.

فریناسپ

پسر کَیْوَ(یشت ۱۳).

فریومد

(سرو فریومد). فریومد بخشی است از سبزوار. و سرو فریومد سروی بود کهن در فریومد که مسلماً پیش از اسلام کاشته شده بود و تا سال ۵۳۷ هـ (یعنی ۲۹۱ سال پس از سرو کشمر°) باقی ماند. زرتشتیان بر این باور بودند که آن هم مانند سرو کشمر به دست زرتشت پیامبر کاشته شده بود.

توضیح ــ در نقاطِ مختلف ایران به ویژه نقاطِ کوهستانی و روستاها درختهای کهن‌سالی مانند گردو، چنار، سرو و غیره موجود است که اهالی آن را حتی به جمشید نسبت می‌دهند؛ مانندِ گردوی جمشیدی و غیره. تا چند سال پیش در روستای قنواتِ غسان کرمان چنار کهن‌سال میان‌تهی‌ای بود که اهالی، گاهی شمع روشن کرده، یا بوی خوش دود می‌کردند و چند سالی است که فرو افتاده. ر.ک. کاشمر.

فَشوشُومَنْثْرَ

اسمی است که به یسنای ٤٨ داده شده و نام دعایی است برای توفیق که در ردیف ادعیهٔ شریفه است، و در بند ۲ رپیتونگاه° ستوده شده است، و نیز در سروش یشت سرشب، بند ۲۱، که در آن گفته شده: اهون وئیریه و هفت‌ها و فشوشومنتر و همهٔ یَسنوکرتی، سلاح پیروزمند سروش است. در بند ۳۳ از یسنای ۵۹ آمده است: «ما نماز فشوشومنتر را که متعلق به هادخت° است به جای می‌آوریم.» از این فقره معلوم می‌شود که فَشوشومنتر به هادخت نسک، که نسک بیستمین عهد ساسانیان را تشکیل می‌داده، متعلق بوده است. در پهلوی آن را فشوش مانسرها تحتیک گویند.

فهرست ابن ندیم

معروف به الفهرست، کتابی تاریخی، مشتمل بر فهرست کتابهای تألیف شده تا زمان مؤلف، در موضوعهای مختلف و کتابهای منقول از زبانهای یونانی و ایرانی و هندی به عربی از ابن‌الندیم (اواخر قرن چهارم هـ).

آنچه دربارهٔ بعضی مذاهب از جمله دین زرتشت آورده از اسناد معتبر است و دربارهٔ خطوطی که در ایران پیش از اسلام به کار می‌رفته در آن بحث شده است.

فهلویون

فهلوی، معرب پهلوی است. و به خصوص به حکمای ایران باستان و دورهٔ ساسانی گفته می‌شود که خسروانی هم گفته‌اند و سهروردی معتقدات آنان را یاد کرده است.

فیثاغورس

فیلسوف یونانی که در ۳۰٤ میلادی درگذشته است. فیلسوف دیگر یونانی پرفیریوس یونانی، فیثاغورس معروف را که در نیمهٔ دوم قرن ششم پیش از میلاد مسیح می‌زیسته از شاگردان زرتشت شمرده و در شرح احوالش می‌نویسد: فیثاغورس بخصوص در راست بودن توصیه و پافشاری می‌کرد. به عقیدهٔ او فقط به واسطهٔ راستی است که انسان شبیه به خدا تواند شد زیرا خداوند چنان که او از مغها تعلیم یافته ــ همان خداوندی که آنان اورمزس می‌نامند ــ مانند نور است. روحی است مثل راستی. و این نوشته با آئین زرتشت مطابقت دارد.

فیروز

نام سه تن از پادشاهان ساسانی. ر.ک. پیروز.

فیروزشاپور

نام شهر انبار (نزدیک بغداد) و از بناهای شاپور ذوالاکتاف بود. گویند اعراب اسیر را در آن جمع و محبوس می‌داشتند.

فیک **A.Fick**

آگوست فیک کتابی دربارهٔ اقوام ایندوژرمن، در سال ۱۸۷٤ میلادی در گوتینگن به چاپ رسانیده است.

فیلوس بیبلیوس

اُزبیوس به نقل از فیلوس بیبلیوس (۱۳۰ - ۸۰م) از زبان زرتشت گوید: «خداوند: اوست نخستین و فناناپذیر و جادوانی. نه از کسی تولد یافت و نه چیزی است قابل تقسیم. بی مانند و بی نظیر است. آفرینندهٔ کل چیزهای نیک است. خود بهترین نیکی است. فریفته نشود و خردمندترین خردمندان است. اوست پدر نظم و آئین و عدالت. کسی است که از خود تعلیم یافت. ساده و رسا و داناست. یگانه موجد قانون طبیعت است.» و ضمناً وی از قول اوستا نوشته است که خداوند را سری است مانند شاهین. هر چند ما در اوستا به جائی برنمی‌خوریم که اهورامزدا به عقاب تشبیه شده باشد ولی نظر به سایر اوصافی که فیلوس از اهورامزدا می‌شمارد لابد مرغی که نقل می‌کند همان است که در اوستا سَئِنَ° خوانده شده و در تفسیر پهلوی اوستا سیمرغ° گردیده است.

فیلیپینا

یکی از کتب قدیم که ممکن بود به توسط آن، اطلاعات مفصل و نسبتاً درست در خصوص آئین ایران باستان به دست آوریم موسوم است به فیلیپینا که از میان رفته است. نویسندهٔ آن، مورخ یونانی تئوپومپوس معاصر فیلیپ و پسرش اسکندر بوده است. بنا به سُنّت زرتشتیان که قائل اند به فرمان اسکندر اوستا به یونانی ترجمه گردیده و بنا به قدمت تألیف فیلیپینا، آن هم در عهدی که یونانیان بیشتر از ایرانیان اطلاع داشته اند، می توان گفت که این کتاب بسیار گرانبها بوده است. در جزو هشتم این کتاب از آئین مغها صحبت می شده است. این کتاب، مأخذ سایر پژوهندگان و مورخین یونانی مانند پلوتارخس بوده است.

فیوشْتَ

پارسائی از کشورتَنْ‌یَ.

ق

قائم آل محمد

قیام‌کننده از خاندان محمد ص، مهدی بن حسن، لقب امام دوازدهم شیعیان.

قائم بامرالله

قیام‌کننده بفرمان خدای ر. ک. قائم آل محمد.

قابوسنامه

(تألیف ۴۷۵هـ). پندهائی است که امیر عنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس وُشمگیر زیاری از برای فرزند خود گیلان شاه نوشت. استاد پورداود وجـه تشابهی بین آن و پندنامه آتر پات ماراسپندان قائل است. آذرباد در آغاز چنین گوید: «فرزندم [فرزندش را زرتشت نام نهاده بود] بیا تا ترا فرهنگی آموزم. فرزندم، به کردار نیک اندیش، گناه‌اندیش مباش؛ زیرا مردم جاودان زیست نکنند!..» قابوس به منظور تربیت فرزند، رسوم لشکرکشی، مملکت‌داری، آداب اجتماعی و علوم و فنون متداول را در کتاب مورد بحث قرار داده است.

قابیل

یا قاین (قایین). نام پسرِ آدم ابوالبشر و حوا که برادرش هابیل را کشت (تورات).

قادسیه، قادسی

محلی بود در مغرب ایران که تا کوفه ۱۵ فرسنگ و تا عذیب ۴ میل فاصله داشت. در زمان یزدگرد سوم، در سال ۱۴هـ، ۶۳۵م جنگی بین ایرانیان به سرداری رستم فرخزاد و تازیان به سرداری سعدبن ابی‌وقاص در قادسیه درگرفت که پس از ۴ روز، سرانجام به چیرگی تازیان انجامید.

قارن

قارن نیز مانند سورن° یکی از خاندانهای بزرگ عهد اشکانیان است که در دورهٔ ساسانیان نیز دارای اهمیت بوده و به نام قارن‌پهلو نیز از آن یاد می‌کنند. قارن نام مؤسس این خاندان بوده است و هنگام تاجگذاری شاه اشکانی رئیس خاندان قارن تاج بر سر او می‌گذاشت. قارن همچنین نام یکی از دلاوران ایرانی در قرن اول هجری بود که به ریاست چهل هزار تن در سال ۳۲ی در خراسان خروج کرد، مغلوب لشکریان ابن خازم گردید، کشته شد، لشکریانش متفرق گشتند و ابن‌خازم به حکومت خراسان رسید. بیش از ۶نفر از حکام تبرستان نیز قارن نام داشتند. در دورانهای مختلف قارنهای دیگری هم بوده‌اند از جمله:

۱ . قارن پسر کاوه. پهلوان مشهور ایرانی معاصر فریدون و ایرج و منوچهر و نوذر که او را به لقب رزم‌زن خوانده‌اند. فردوسی، گاه از او به نام «قارن کاویان» (قارن پسر کاوک یا کاوه) یاد می‌کند: سپهدار چون قارن کاویان/ سپهبد چو شیروی شیر ژیان.

۲ . قارن بن برزمهر، پهلوان ایرانی، به زمان بهرام گور: بیاورد هم قارن برزمهر دگر داد برزین آژنگ چهر (فردوسی).

۳ . قارن پسر قباد (غباد) برادر انوشیروان که حکومت تبرستان را داشت.

٤ . قارن پسر گشسب (گشنسب) یکی از نجبا و رجال ایرانی در عصر یزدگرد بزه گر (اثیم): چو گستهم کوپیل کشتی بر اسب/ دگر قارنِ گرد پور گشسب (فردوسی).

قارن

۱. کوهی است در مازندران، منسوب به خاندان قارن.

۲ . ناحیهٔ مجاور کوه مزبور که پادشاه آن ناحیه را در قدیم سپهبد شهریار کوه یا ملک الجبال می نامیدند.

۳ . کوهی در ناحیهٔ چهارلنگ بختیاری که در یک فرسنگی آن دریاچهٔ کوچکی به طول و عرض یک کیلومتر هست.

٤ . دهکده‌ای است در پنج کیلومتری اشرف.

قارن وند

نام خاندانی است که سوخرانیان نیز خوانده شده‌اند. افراد این خاندان در جبال تبرستان حدود ۲۷۰ سال حکومت کردند. آغاز حکومت ایشان حدود ۵۰ سال قبل از هجرت بود؛ یعنی زمانی که حکومت جبال تبرستان به قارن سوخرا داده شد. پایان حکومت آنان سال ۲۲٤ هـ (تاریخ مرگ مازیار) است. افراد این خاندان به گرشاه (جرشاه) یا ملک الجبال ملقب بودند و عنوان اسپهبد داشتند.

قارون

طبق روایات، یکی از افراد بنی اسرائیل و معاصر موسی بود. مردی متمول ولی بخیل و خسیس که از خرج در راه خیر کوتاهی می نمود و بالاخره فدای ثروت و خُلق و خویّش گردید.

قباد (غباد)

پادشاه ساسانی (۵۳۱ - ٤۹۰م)، پسر فیروز و پدر انوشیروان، که مزدک در عهد او ظهور کرد. او کوادخُره یا قبادخُره را در پارس و شهر کارزین، کرسی نشین آن را، بنیان نهاد. مزدک در سال ۵۲۸ یا ۵۲۲م به فرمان وی به قتل رسید. پسر خسروپرویز یعنی شیرویه نیز قباد نامیده شده است.

قبر مادرسلیمان

آرامگاه کورش را قبر مادر سلیمان نیز خوانده‌اند.

قُبطی

عنوان مسیحیان مصریِ پیرو مذهب وحدت طبیعت (مونوفیزیت) است. این مذهب را شورای خالکدون (٤۵۱م) بدعتی در دین عیسی شناخت.

قتیبة بن مسلم الباهلی

(۹٦ــ٤۹هـ.ق) حاکم خراسان در زمان حجاج که در ترکستان و ماوراءالنهر فتوحات بسیار کرد. ابوریحان بیرونی درخصوص وطنش خوارزم در آثار الباقیه می‌نویسد: «قتیبه پس از فتح خوارزم هرکس را که خط خوارزمی می‌دانست و از اخبار و اوضاع ایشان آگاه بود و از علوم ایشان مطلع، به کلی فانی و معدوم الاثر نمود و ایشان را در اقطار ارض متفرق ساخت. و لهذا اخبار و اوضاع ایشان به درجه‌ای مخفی و مستور مانده است که به هیچ وجه وسیله‌ای برای شناختن حقایق امور در آن مملکت، پس از ساسانیان به دست نیست». باز همو می نویسد: «چون قتیبه بن مسلم نویسندگان ایشان را هلاک نمود و پیشوایان دینی (هیربذان) ایشان را بکشت و کتب و نوشته‌های ایشان را بسوخت، اهل خوارزم اُمّی ماندند. و در اموری که محتاج الیه ایشان بود فقط به محفوظات خود اتکاء نمودند. و چون مدت متمادی گردید و روزگار دراز بر ایشان بگذشت، امور جزئیهٔ مختلف فیه را فراموش کردند و فقط مطالب کلیهٔ متفق علیه در حفظ ایشان باقی ماند».

قرآن

نام کتاب آسمانی که بر محمد (ص) بن عبدالله نازل شد و آن کتاب دینی کلیهٔ فرق اسلامی است

و شامل ۱۱٤ سوره است.

قزوینی

محمد بن عبدالوهاب بن عبدالعلی، دانشمند و محقق ایرانی (۱۳٦۸– ۱۲۹٤هـ.ق). استاد پورداوود با او مکاتبه داشت. مدتها در فرانسه به تحقیق متون پرداخت. بیست مقالهٔ او مشهور است.

قصر شیرین

همان حلوان قدیم است که به مناسبت نام شیرین، معشوق خسروپرویز، از شهرتی برخوردار است. در جنگی که بین خسروپرویز و بهرام چوبین در حلوان روی داد پرویز نتوانست پایداری کند و آهنگ سوریه و شام کرد و با مساعدت امپراتور روم به ایران برگشت.

قصهٔ سلطان محمود غزنوی

منظومه‌ای است که انوشیروان پسر مرزبان کرمانی در سال ۱٦۲۰م سرائیده و زرتشت را معاصر کی‌گشتاسب گفته است: خلاصهٔ آن این است که نزد سلطان محمود از زرتشتیان بدگوئی می شود، او آنها را احضار می‌کند و برای ترک دین تهدید به قتل می نماید یکی از آنان با شمشیری آخته می‌گوید هرچه خواهی بکن و ما را بکش ولی از دین دست برنداریم. سلطان با موبدان به گفتگو می نشیند و پس از شنیدن پاسخ لازم، بر حقانیت آنان آگاه شده و آنان را مورد محبت قرار می دهد.

قصهٔ سنجان

منظومه‌ای است به پارسی غیرفصیح، در بیان مهاجرت زرتشتیان از ایران به هندوستان، پس از ساسانیان. سرایندهٔ آن بهمن کیقباد است. ر. ک. سنجان.

قلعهٔ گبرها

نام ویرانه‌ای است در مشرق شهر ریّ، واقع در دامنهٔ شمالی کوه بی بی شهربانو. این قلعه به شکل دایره‌ای است به شعاع تقریباً ۵ متر. توضیح آن که در اغلب نقاط ایران جاهائی که قدیمی و بیشتر از خشت و گل است به نام قلعهٔ گبری خوانده می شود.

قندهار

ر. ک. ارغنداب.

قیامت

رستاخیز. در بیشتر دینها از قیامت سخن به میان آمده است که ارواح آدمیان پس از پایان عمر جهان در روز باز پسین برای پاداش و کیفر از نو بر پا می خیزند. به موجب آنچه که زرتشتیان معتقدند، روان پس از مرگِ جسمانی به مدت سه شبانه روز دور بدن می‌گردد. روان نیکوکاران با ایزد سروش همراه و از آنِ بدکاران دچار کیفر گردد. پس از آن، در بامداد روز چهارم، که مراسمی نیز برگزار می‌گردد، به دنبال پاداش وکیفر، به سرای جاودانی، در بهشت و دوزخ و احیاناً برزخ (همستگان°) جای می‌گیرد. رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان پس از ظهور سوشیانت° از تخمهٔ زرتشت خواهد بود که قوای شر را از میان می‌برد، و نیکی را در سراسر جهان می‌گسترد. ر. ک. رستاخیز.

ک

کاثیر باشیه

نام ماهی در عهد سلسلهٔ هخامنشیان (ماههای فرس هخامنشی) که ظاهراً مطابق ماه اولولوی بابلی و اوت یا سپتامبر فرنگی است.

کاپادک

کناپادُک، نام ایالتی است که در خطوط میخی بیستون به صورت کاپاتوکا آمده و در شرق آسیای صغیر واقع شده است. استرابون که خود درسال ۶۰ پیش از میلاد در آنجا متولد شده گوید که در کاپادک، معبد اومانوس (وهومنا) و آناداتوس (امرتات°) را دیده است. پس از شکست اسکیت‌ها در آناطولی هم برای ناهیدو وهومن معبدی ساخته شد و سالیانه در آنها جشن می‌گرفتند. استرابون می نویسد در یک آتشکده در کاتیاتوکا (آسیای صغیر) مُغها آتشی نگهداری می‌کنند که هرگز خاموش نمی شود. آنها هر روز در آتشکده تقریباً یک ساعت نیایش می‌کنند؛ یک بسته چوب در دست می‌گیرند و پرده‌ای تا به پائین چانه می آویزند که لبهای آنان را می پوشاند. که منظور وی از بستهٔ چوب و پرده همان برسم° و پنام° است. و این می رساند که این آئین در آن موقع از ایران فراتر رفته و در آسیای صغیر هم رواج داشته است.

کاتَ

فروشی او و پسرش وهودات در فروردین یشت ستوده شده است.

کاتوزی، کاتوزیان

زاهد و عابد و پارسا را گویند. و نام یکی از طبقات چهارگانه ایران قدیم. جمشید طوائف انام را چهار بخش کرد. یکی را کاتوزی نام نهاد و فرمود که بروند در کوهها و مغاره‌ها جای سازند و به عبادت خدای تعالی و کسب علوم مشغول باشند. دیگری را نیساری خواند و گفت که سپاهگری کنند. جمعی را نسودی لقب داد و به زراعت و کشت کردن امر فرمود. و طبقه‌ای را آهنوخوشی خواند و گفت به انواع حرفه‌ها بپردازند. فردوسی گوید: زهر پیشه در انجمن گرد کرد/ بدین اندرون سال پنجاه خورد/ گروهی که کاتوزیان خوانیش/ به رسم پرستندگان خوانیش...

نوشته‌اند کاتوزیان جمع کاتوزی است؛ ولی در ریشهٔ زبانهای ایرانی دیده نمی شود و درواقع در اصل کلمهٔ دیگری بوده که کاتبان بدین صورت درآورده‌اند و مصحف «آتورنان» یا «آتوربان°» یا آذربان و یا آتوریان بوده است. و به احتمال قوی «که آتوربان» را متصل نوشته‌اند و اشتباهاً کاتوزیان نیز خوانده شده است.

کازِرین

شهر کازرین کرسی‌نشین کواذُخُره یا قبادخُره است در پارس. قباد° پدر انوشیروان، بانی آن بود.

کارنامک اردشیر بابکان

رساله‌ای است به پهلوی دربارهٔ اردشیر بابکان و پیروزی او بر اردَوان. اردشیر دارای فر کیانی بوده و

پس از پیروزی، دختر اردوان را به زنی گرفت و در فارس آتشکده بر پا کرد. اساس این رساله وقایع تاریخی است. اثبات تاثیر تقدیر و سرنوشت، اعتقاد به احکامِ نجوم و پیشگوئی، ستایش دلاوری، سواری، پهلوانی، طرفداری از دین زرتشت، مراعات کامل احکام دینی (مانند واج گرفتن، برقرار کردن آتش بهرام) و اهمیت نژاد و تخمه و نظایر آن از مضامین این رساله است.

کاروک بَذ

به رئیس کارگران سلطنتی در عهد ساسانیان گفته می‌شد.

کاریان

شهری از فارس که آتشکدهٔ معروف آترفرنبغ (آذر فرنبغ)* در آنجا بوده و هنوز کاخ فروریخته آن در فارس، نزدیک لار نمودار است. به گفتهٔ همدانی در کتاب البلدان: آنگاه که تازیان چیره شدند ایرانیان از بیم آنکه این آتش خاموش شود بخشی از آن برگرفته، در فسا، در پرستشگاهی فرونهادند وبخش دیگر را همچنان در کاریان بجای گذاشتند تا اگر بخشی از این آذر به دست دشمن افتد و خاموش گردد بخش دیگر همچنان روشن بماند. در «حدود العالم» کاریان اینطور توصیف شده: «کاریان شهرکی است از داراگرد، اندر حصاری است صعب و محکم، و اندر وی آتشکده‌ای است که آنرا بزرگ دارند.» مقدسی نوشته است: «کاریان شهر کوچکی است، اما رستاق آن آباد است. در آنجا آتشکده‌ای است که زرتشتیان بزرگ دارند و از آنجا به جاهای دیگر برند.» استخری درمسالک والممالک نوشته: «دژ کاریان بر کوه طین است.» بیشتر مؤلفین از آتشکدهٔ کاریان که بارنوا نیز خوانده می شود یاد کرده‌اند.

کاشمر، کشمر، سروکشمر

کاشمر و یا کشمر همان ترشیز قدیم است. «گویند زردشت، پیامبر زردشتیان، دو درختِ سرو به طالع سعد در دو محل به دست خود کاشت، یکی در قریهٔ کشمر و دیگری در قریهٔ فریومد از قرای طوسِ خراسان. به مرور این دو درخت بلند و ستبـــرو پرشاخ شده و دیدن آنها مایهٔ تعجب بینندگان می‌شد. چون وصف این سروها در مجلس متوکل عباسی، خلیفهٔ عهد، مذکور شد، او که مشغول به عمارت جعفریهٔ سرمن رای، مشهور به سامره، بود به خاطرش افتاد که آن سرو را قطع کرده، به بغداد بیاورند. حکمی به طاهربن عبدالله بن طاهر ذوالیمینین نگاشت که آن درخت را قطع کرده، در گردونهـــا نهند، شاخهای آن را در نمد گرفته، بر شتران بار کرده، برسانند. چون جماعت زرتشتیان از این حکم مستحضر شدند، پنجاه هزار دینار به طاهر پیشنهاد کردند که درخت را قطع نکند چرا که نشانی است آشکار بر بزرگواری زردشت. عبدالله قبول نکرده به قطع درخت حکم کرد، و استاد حسینِ نجار نیشابوری مأمورِ بریدن سرو شد. و دور آن درخت بیست و هفت تازیانه و هر تازیانه ارشی و ربع ارشی بوده. و گفته‌اند که در سایهٔ آن درخت، زیاده از ده هزار گاو و گوسفند قرار می‌گرفتند. و چون آن درخت بیافتاد، در آن حدود زمین بلرزید، و به کاریزها و بناها خلل راه یافت. و اصناف مرغان بیرون از حد و حصر از شاخسار آن درخت پریدن کردند؛ چنانکه آسمان پوشیده گشت و مرغان به انواع اصواتِ خویش نوحه و زاری می‌کردند و صدای مختلف برمی‌آوردند.»

ابوالحسن علی بن زید بیهقی، در تاریخ بیهق، چنین ادامه می‌دهد: «وقتی که آدمی نبودی و گوسفند و شبان نبودی، وحوش و سباع آنجا آرام گرفتندی و چندان مرغ گوناگون بر آن شاخها مأوی داشتند که اعداد ایشان کس در ضبط حساب نمی‌تواند آورد. چون بیوفتاد، زمین بلرزید، و نماز شام، انواع و اقسام و اصناف مرغان بیامدند؛ چندان که آسمان پوشیده گشت و به انواعِ اصواتِ خویش نوحه و زاری می‌کردند بر وجهی که مردمان از آن تعجب کردند و گوسپندان که در ظلال آن آرام

گرفتندی همچنان ناله و زاری آغاز کردند. پانصد هزار درم صرف افتاد در وجوه آن، تا اصل آن درخت از کشمر به جعفریه بردند. و شاخها و فروع آن بر هزار و سیصد اشتر نهادند. آن روز که به یک منزلی جعفریه رسیدند، آن شب، غلامـان متوکل را بکشتند. و آن، اصلِ سرو ندید و از آن برخورداری نیافت. و آن، بر یک منزلی جعفریه بماند تا عهدی نزدیک. و در آن سال والی نیشابور، که آن فرمود ــ ابوالطیب طاهرــ، و هرکه در آن سعی کرده بودند، جمله پیش از حولان حول هلاک شدند. درودگر و آهنگر و شاگردان و اصحابِ نظاره و ناقلان آن چوب هیچکس نماندند. و این از اتفاقات عجیبه است.» دربارهٔ کاشمر و این سرو شعرا اشعاری دارند. فردوسی گوید: یکی سرو آزاده را زردهشت/ به پیشِ درِ آذر اندر بکشت/ نبشتش بر آن زاد سرو سهی/ که پذرفت گشتاسب دین بهی/ فرستاد هر سو به کشور پیام/ که: چون سرو کشمر به گیتی کدام؟/ ز مینو فرستاد زی من خدای/ مرا گفت از اینجا به مینو گرای/ کنون جمله این پند من بشنوید/ پیاده سوی سرو کشمر روید.

باید دانست که درخت سرو از دیر باز علامت و نشانهٔ ایران باستان بوده. اینکه در قالیها، فرشها و غیره نقشِ سروهای شاخه برگشته بسیار دیده می شود بقایای آثار همان سُنّت ملی است.

درپایان یادآور می شویم که در کشمر، مناره ای است که به نام منار کشمر باقی است. سالها پیش، مرزبان خسرویان پیرو گفتهٔ برخی از افراد محل آن را آرامگاه زردشت دانست که صحت آن به ثبوت نرسیده است. رئیس دفتر رضاخان سردارسپه نیز قطعه ذغالی از آن محال در دست داشت که وقتی سرخ می شد و سپس خاموش میگردید، خاکستر نمی شد و همان طور باقی می ماند. (ر. ک. سرو فریومد). در اطراف و اکناف ایران، بویژه نقاط ییلاقی، درختهای کهنی است که مردم آن را هزار ساله و شاید بیشتر می دانند وآنهارا جمشیدی گویند. در قریهٔ قنوات غسان، نزدیک کرمان، درخت چناری بود که توی آن خالی بود، برخی آن را گرامی داشته وحتی در جوار آن کسب و کار میکردند. چند سال پیش آتش گرفت و از بین رفت.

کاظم زادهٔ ایرانشهر

(۱۳٤۰ ـ ۱۲٦۲ هش) حسـین کـاظم‌زاده ایرانشهر یکی از نویسندگان معاصر است. او کتابهائی دربارهٔ ایران باستان نوشته و در برلین مجله ای به نام ایرانشهـر منتشر کرده است. پیش از او استاد پورداود نیـز چهارماه پیش از جنگ جهانی اول روزنامه ای به نام ایرانشهر انتشار داده بود.

کاکوم

قاقم. رَد (سالار) جانداران زیرزمینی و جاندارانی است که درسوراخها زندگی میکنند.

کامفیروز

شهری در فـارس از ساخته هـای فیروز ساسانی. در آنجا در اثر نیایش به درگاه خدا کامش برآورده شده وپس از مدتها خشکسالی، باران آمد وچون کام یا آرزویش حاصل شد به بنای کامفیروز پرداخت.

کام نِموئی زام

هات ٤٦ گاتا به این نام است. ومعنای آن «به کدام زمین روی آورم» است (کام: کدام، نموئی: روی آورم، زام: زمین). به موجب فرگرد ۲ و ۳ نسک بیستم اوستا، که هادخت نسک* نامیده می شود و در اصل ۳۰ فرگرد بوده، روان نیکوکاران و بدکاران پس از مرگ تا سه شب پیرامون پیکر خود می مانند. روان نیکوکار اشتودگات* می سراید، ودر گاهِ بامداد چهارم به انیران یا جایگاه روشنائی بی پایان وارد می شود. اما روان گناهکار در سه شب اول با سرگردانی گرد جسد، گاتای «کام نموئی زام» (هات ٤٦ یسنا) را می سراید که: «ای اهورا مزدا به کدام سرزمین روی آورم و به کجا پناهنده شوم.» پس از سه شب در بامداد چهارم، نتیجه کارهای زشتش بصورت عفریتی ظاهر می شود و سرانجام به دُوژآنگهَ* یا ظلمت بی پایان و دوزخ، سرنگون

می‌شود. باید اضافه کرد که اشوزرتشت در قطعاتِ اولی هات ٤٦ اشتودگات نیز از عدم توفیق و مزاحمت دشمنان گله‌مند است. باید دانست که هر یک از فصول گاتها را بـه کلمه‌ای کـه آن فصل با آن شروع شده، می‌نامند و کام‌نموئی هم به همین سبب نام هات ٤٦ شده است.

کاموس کشانی

یکی از پهلوانان تورانی است که افراسیاب او را با خاقان چین و پهلوان دیگر تورانی به نام منشور به یاری پیران فرستاد تا کار ایرانیان را، که به سرداری توس در کوه هماون در محاصره بودند، یکسره کند. کیخسرو نیز رستم را به یاری توس فرستاد. و کاموس در جنگ با رستم کشته شد. برخی می‌گویند کشان مخفف کوشان است. وکوشانیهـا آریائی نژادانی در مشرق ایران بودند.

کامه بَهره

نام یکی از پیکهای بین پارسیانِ هند و زرتشتیان ایران است. در روایتی از کامه بهره آمده است: گویند جمشید خانه‌ای ساخته بود و هفت چیز در آن نهاده بود. آنگاه که اسکندر گجستهٔ رومی به ایران رسید، آن را نابود کرد. یکـی آن بود که چراغی در آن نهاده بود که بی روغن می‌سوخت ... و ششم، رویِ رودی تختی برافراشته و بر آن تندیسِ مردی، مانندِ داوری، برنشانده بود، هرگاه دو تن داوری نزد آن تندیس بردندی آن کس که دروغ گفتی زیر آب شدی و آنکس که راست گفتی روی آب ماندی.

کانگا

کاووس جی ایدلجی کانگا، اوستا دان مشهور پارسی، و مولف لغتنامهٔ اوستا است که مرجع بیشتر پژوهندگان است، دربمبئی به سال ۱۹۱۰ میلادی.

کاوس کامْدین و کاوس ماهیار

این دو نفر ازپیکهای حامل پرسش وپاسخ بین ایران و هند بودند. مجموعهٔ این پرسش و پاسخها به نام روایات یکجا گردآوری شده و در دو مجلد، در دفتر روایات داراب هرمزدیار° به چاپ رسیده است.

کاوه آهنگر

بنا بر شاهنامه نام آهنگری است که درزمان ضحاک ۱۷ پسر او را کشته و مغزشان را به ماران دوش ضحاک داده بودند. هنگامی که ملازمان ضحاک در کار کشتن هیجدهمین پسر کاوه بودند وی فریاد کشید و بخروشید و برای دادخواهی به درگاه رفت. ضحاک دستور داد تا فرزند او را به وی باز دارند. کاوه در این هنگام چرم پاره‌ای را که آهنگران بر پیش می بندند به سر نیزه کرد، با گروه ناراضیان به جایگاه فریدون شتافت و او را به پادشاهی خواند و به جنگ با ضحاک برانگیخت. همین چرم پاره است که بعداً نام درفش کاویانی گرفت و با دیبای رّومی و زر و گوهر آراسته شد و همواره به عنوان نشانِ فتح و ظفر پیشاپیش سپاهیان ایران جای می‌گرفت. خاندان کاوه یکی از خاندانهای معروف پهلوانی دورهٔ اساطیری ایران است.

کَیْتَ

معنی آن به درستی معلوم نیست. از بند ۲ تیریشت برمی‌آید که از کَیْتها گروهی بدخواهان و دشمنان اراده شده است. دربارهٔ معانی آن بین دانشمندان اتفاق نظر نیست.

کَیْوَ

فروشی پسرش فریناسپ در فروردین یشت ستوده شده است.

کَئوایریسَ

برخی از خاورشناسان آن را با کوه کُنْدراسْ یا کُوئیراسْ که در بند ۲۵ از فصل ۱۲ بندهش آمده یکی دانسته‌اند، و آن کوهی است در ایران ویژ (آریاویج°)؛ برخـی آریاویج را حـدود خوارزم دانند.

کَئورْوَ

کَل یا کچَل. دربند ۲۱ تیریشت آمده که دیواپوش°

به پیکر اسب سیاهی درآمد با خصایص کئورو.

کَئوشَ

پدر فَرَاُرَ اُسترا است که فروشی هردو در فروردین یشت ستوده شده است.

کَئوف

در اوستا، هم به معنی کوه است و هم به معنی کوهه یا کوهان که معمولاً از برای چار پایان بکار می بریم مثل کوهه گاو و کوهان شتر.

کبودان، کبودان دریا

همــان دریاچهٔ ارمیه* (چیچست*) اســت. در حدودالعالم آمده: «و اما اندر دریای ارمیه یک جزیره است و بر او دهی است آن را کبودان خوانند. جائی با نعمت است ومردم بسیار».

کتابخانهٔ استخر

از کتابخانه های بزرگ هخامنشی بـود که نسخهٔ کامل اوستا، در لشکرکشی اسکندر، در آتش سوزی آنجا از میان رفت.

کتاب فیلیپینا

ر. ک. فیلیپینا.

کتاب مقدس

به مجموع تورات و انجیلها (عهد عتیق و عهد جدید) اطلاق شود. ترجمهٔ انگلیسی کتاب مقدس در سال ۱۶۱۱م، به دستور جیمز اول پادشاه انگلستان صورت گرفت. و به تصویب او خواندن آن نسخه در کلیساها معمول گردید. کتاب مقدس بارها به فارسی نیز ترجمه شده است.

کتایون

به قول بندهش برادر فریدون بوده. از آسپیان پسر تور، فریدون (کسی که از ضحاک انتقام کشید) و نیز دو پسر دیگر به نامهای برمایون و کتایون بوجود آمد. فردوسی از او کیانوش یاد نموده، بجای کتایون.

کتایون

در شاهنامه همسر گشتاسب موسوم است به کتایون که نام دیگرش ناهید است. ولی در اوستا همسر گشتاسب هوتئوسا و در پهلوی هوتس آمده که از خاندان نَئوتَرَ (نوذر) است. در کتاب یادگار زریران آمده: آنگاه پادشاه کی گشتاسب گفت اگر هم تمام پسران و برادران و بزرگان من، و نیز همسر من هوتس کسی که برای من ۳۰ پسر و دُختر زائیده، کشته شوند باز من پیرو این دین پاک خواهم ماند. آنچه را که از اهورامزدا یافتم از دست نخواهم داد.» اشو زرتشت در بند ۱۰٤ آبان یشت آرزو دارد که هوتس زن گشتاسب به دین او بگرود. شاید آتوسای یونانیان همان هوتس باشد. ولی هُوتس غیر از کتایون است. چه کتایون دختر قیصر روم است که کی‌گشتاسب هنگامی که از پدرش لهراسب رنجیده‌خاطر در روم بسر می برد او را شیفتهٔ حسن خود کرده به زنی گرفت. دقیقی در شاهنامه دربارهٔ همسر گشتاسب که دختر قیصر روم شرقی (بیزانس) تصور شده است گوید: پس از دختر نامور قیصرا/ که ناهید بُد نام آن دخترا/ کتایونش خواندی گرانمایه شاه/ دو فرزند آمد چو تابنده ماه/ یکی نامور فرخ اسفندیار/ شه کارزاری نبرده سوار/ پشوتن دگر گُرد شمشیرزن/ شه نامبردار لشکرشکن.

بهمن‌نامه او را دختر پادشاه کشمیر محسوب داشته است.

کُتب مقدس مشرق زمین

مجموعهٔ کتابهائی است که دکتر وست، خاورشناس نامدار به انگلیسی ترجمه کرده است؛ برخی متنهای پهلوی از جمله دینکرد جزو آنهاست.

کتزیاس

مورخ و طبیب اردشیر هخامنشی (۳۶۱ــ ٤۰٤ پیش از میلاد).

کَتَکْ خوتای، کَذَکْخوذای

در گزارش پهلوی اوستا، واژهٔ اوستایی اهو(انگهو) در

پهلوی به کتک خوتای گردانیده شده است. اهو یا انگهو به سه معنی آمده: نخست به معنی جان و نیروی زندگی، و در ردیف چهار نیروی دیگر آدمی به شمار آمده. دوم به معنی هستی و زندگی و گیتی است. سوم به معنی سرور و بزرگ و خدایگان و خانخدا، صاحب خانـــه، والی و مباشر است. و همین معنا است که به کتک خوتای گردانده شده است. هیئت تأنیث آن انگهی را می توان به معنی کدبانو گرفت.

کَتْ موئی اوروا

هات ۵۰ یسنا موسوم است به کت موئی اوروا.

کتو

فروشی او و دو پسرش وهونم کتو و وهوزدا ئوکتو در فروردین یشت ستوده شده است.

کخوارْزَ

در تفسیر پهلوی به معنیِ فَرّه کاستار یعنی زایل کنندهٔ فر و فروغ، زن یا مرد اهریمنی آمده است. و اسم طبقهٔ مخصوصی است که به اعمال زشت شهرت دارند.

کخوژی

نوعی بیماری است که صورت را زشت و بدنما می‌کند (دهارله°). دارمستتر° این واژه را کهووژی قرائت کرده و آن را دیوی دانسته است (وندیداد).

کَد

بیماری جرب می باشد که خارش پوست آورد. در فروردین یشت، فروشی فریدون° از خاندان آبتین° برای مقاومت و مبارزه با این بیماری ستوده شده است.

کَدْرْوَاَسبَ

یعنی کوه با اسبهای کهر. کلمهٔ کهر، با کدرو یا کندروَ یکی است. در بندهش، فصل ۱۲ این کوه کندراسپ نامیده شده. و در بند ۲۴ آن مندرج است: «کوه کندراسب که در سرهٔ آن دریاچهٔ سوبز واقع است در ناحیهٔ توس است.» در بند ۶ زامیاد یشت با چند کوه دیگر از آن یاد شده است.

کَدَگ آمار دیبهر

به گفتهٔ خوارزمی، در عهد ساسانیان، به دبیر عایدات دربار گفته می شد.

کَرَ

یکی از تورانیان، از قبیلهٔ دانو از خاندان آسَ بَنَ است. در بند ۷۳ آبان یشت از اردویسور ناهید خواسته شد تا به کَرَ، چیره گردند. کَرَ همچنین نام یک نوع ماهی عجیب الخلقه است که در اقیانوس فراخکرت° زندگانی می‌کند و رَد ماهیان است. در طرح منطقة البروج بهرام یشت، ماهی کَرَ برابر حوت آمده است. همچنین در کردهٔ دوم دین یشت آمده که ماهی کَرَ آنچنان بینائی دارد که می تواند موجی را که از یک مو بزرگتر نیست در رودخانهٔ پهن رنگه° که گودیش به بلندی هزار مرد است، ببیند. و به چشم آنچنان بینائی می بخشد که خود دارد.

کَرَپان

در گاتهــا اســم طبقــه‌ای از امــرا و پیشوایــانِ دیویسنا و مخالف دین زرتشت است. «کوی»ها هم‌طبقه دیگری از آنها هستند. ودراجزای دیگر اوستا، از آنان، مطلق گمراه کنندگان در مسائل دینی، نابینا و ناشنوا اراده شده است. که برخی به کورانِ چشمدار و کران گوشدار تعبیر کرده‌اند. کَرَپان عنوان کاهنان و پیشوایان مذهبی پیش از زرتشت بود که مراسم و نیرنگها و مناسک دینی را که بسیار پیچیده بود برای مردم انجام می دادند، و علاوه بر دستمزدهای کلان، قدرت فوق‌العاده‌ای داشتند و از قدرت و نیرویشان به زیان مردم استفاده می‌کردند. زرتشت با همهٔ نیرو و توان خود دربرابر این گروه پایداری کرد. سه خاندان یا سه تن از این کرپانها در سرودها یاد شده‌اند. این سه عبارتند از اوسیج، کویها، بِنْدوَ، که درآغاز، درنهایت تندی و شدت درمقابل زردشت و دین اومقاومت کردند، اما

سرانجام دین تازه پیروز شد. «ای مزدا، چگونه بدراهان نیرومند شده‌اند. و نیز می پرسم، اینان که صف کشیده‌اند تنها به سود خودشان است. بنابراین تیرهٔ کر پن و اوسیج در گیتی نفرت پدیدار کرده‌اند و تیرهٔ کَوی گیتی را به بَنْدْ و ناله سپرده‌اند. چرا اینان هدف آشا را نمی خواهند که فزونی امنیت است» (گاتها ۲۰ ــ ٤٤). ایزد بهرام درهم کوبندهٔ کر پانها است.

کَرِتَ

به معنی فصل، قطعه و بریده آمده است. در وچرکرت دینیک° یا کتاب و فصلِ احکام وفتاوی دینی، واژهٔ کرت آمده است. کرت به معنی کارد جراحی و وسیلهٔ پزشکی نیز آمده است؛ در اردیبهشت یشت که از وسایل پزشکی سخن به میان می آید از کارد یا کرت نیز یاد شده است. کَرت بَئشه زو° به معنی کارد پزشک (جراح) است.

کرتیر. کردیرهرمزد

کرتیر، موبدان موبد ایران در روزگار شاپور و بهرام دوم بود که چهار سنگنبشته از او بجا مانده: یک سنگنبشتهٔ کوتاه در نقش رجب، یک سنگنبشتهٔ بلند در کعبهٔ زرتشت ــ در زیر سنگنبشتهٔ شاپور ــ و دو سنگنبشتهٔ بلند در نقش رستم، در سرمشهد. پس از مرگ شاپور اول که مانویان را آزاد گذارده بود عکس العمل شدیدی از طرف روحانیون مزدائی، مخصوصاً مُغان شمال ایران که ریاست آن به عهدهٔ کرتیر بود، ایجاد گردید، که به قتل مانی و برانداختن مانویان انجامید. پس از درگذشت کرتیر و جلوس نرسی، پسر شاپور اول، وضع تغییر یافت. کرتیر مخالف مانویان، مسیحیان و بودائیان بود. او در کتیبه نقش رجب از پارسائی خود و خدماتش یاد کرده است.

کُرَزْمْ

یکی از کسان گشتاسب است که در اوستا کَواسِمَن نامیده شده است.

کرسااُخْشَنْ

فروشی اودرفروردین یشت ستوده شده است.

کِرساسپ

ر. ک. گرشاسب.

کِرسانی

از دیو یسنان است. در بند ۲٤ یسنای ۹ آمده: «هوم بود آن که کِرسانی را از شهریاری برانداخت. کسی که از حرص سلطنت خود ندا درمی داد و می‌گفت از این پس آتَربان در مملکت من از برای منتشر کردن آئین نگردد. آن که همهٔ ترقی را درهم شکند. همهٔ ترقی را بمیراند.» به موجب این بند او شهریاری است مخالف مزدیسنا. کسی است که روا نمی داشت آتربان یعنی پیشوای دین، در مملکت تعلیمات دینی انتشار دهد. هوم، دست این دشمن آیین را از شهریاری کوتاه کرد.

کَرِشْنَ

نامبرده از افراد معدودی است که متجاوز از یک بند تمام درباره‌اش در فروردین یشت توصیف شده است. او از جمله پارسایان رزمنده‌ئی بوده است که سلاحش کلام مقدس و استدلال منطقی بود. ایزد آشی چون دوشیزهٔ بلندبالای زیبا و آزاده و جنگاوری در خانه‌اش و میان خاندانش فرود آمده و آنان را برکت بخشید. در جدول اسامی یشت سیزدهم، سه نفر از خاندانش یاد شده‌اند. ویراشپ، آزاتَ، فرای اُذَ.

کِرِسْوَزْدَ

کرسیوز. در اوستا افراسیاب دارای دو برادر است به اسامی آغریرث° به‌معنی کسی که گردونه‌اش در پیش می رود، و کِرسوزد، به معنی استقامت و پایداریِ کم دارنده. اغریرث در اوستا همچون در شاهنامه از نیکان است و کرسیوز از بدان. کرسیوز یکی از مسببین قتل سیاوش است که کیخسرو به خونخواهیِ پدرش و اغریرث از او و افراسیاب انتقام کشید (زامیاد یشت بند ۷۷).

کَرْشْنَزْ

کرشنز نام یک خانوادهٔ ایرانی است که در فروردین یشت، کردهٔ ۹، بند ۳۸ از نیرومندی آنها نام برده شده است.

کِرفَه

(کربه، کر پک). ایـن واژه‌ها به معنی ثـواب است که به فارسی کرفه و درپهلوی کر پک گویند. کرفه گر یعنی ثوابکار. در اوستا آمده «به کرفه بپردازم و گناه را ترک کنم».

کَرکویه

شهر قدیم سیستان که به نوشتهٔ یاقوت آتشکدهٔ آنجا نزد زرتشتیان بسیار محترم بوده است. درشهر کرکویه در شمالِ زرنج (سیستان) آتشکده‌ای بر پا بوده که بویژه نزد زردتشتیان محترم بود. و نزد اهالی شهرت داشت که رستم گنبدش را ساخته است. کوه خواجه° را نیز کوه رستم می نامند. آتشگاه کرکویه تا قرن هفدهم هجری، که قزوینی آن را وصف کرده، آبادان بود. و آن را از روزگار کیخسرو می دانستند. آتشگاه دارای دو قبهٔ بزرگ بوده، بر تیر هر قبه شاخی چون شاخ گاو ساخته بودند و درزیر آن دوقبه آتشگاه قرار داشت. آتش آن پیوسته روشن بود، و زرتشتیان معتقد بودند که این آتش «هوش گرشاسب» است و سرودِ این آتشگاه را که در تاریخ سیستان نقل شده دلیل می آورده اند.

کرمان و زرتشتیان

کارمانیا، ایالت تاریخی ایران، در جنوب غربی کو یر لوت واقع بود. جغرافیانو یسان قدیم، این ایالت را به ۵ کوره تقسیم می‌کردند: کرمان، سیرجان، جیرفت، بم، نرماشیر.

در زمان ساسانیان کرسی آن سیرجان بود. پس از چیرگی تازیان بسیاری از مردم به سیستان و خراسان یا به کوهپایه ها پناه بردند و همچنان بر دین زرتشت باقی ماندند. ساکنان کوهستانها، نزدیک به سه قرن استقلال خود را حفظ کردند، و چون کرمان از مرکز خلافت دور بود پناهگاه ایراندوستان شد. و مرکز اینان بیشتـــر در جیرفت بود. در طول تاریخ حوادث بیشماری بر این استان و مرکز آن واقع شد که دردناکترینش در زمان آغامحمدخان قاجار بود. نام قدیم کرمان، گواشیر (بردشیر) مأخوذ از به اردشیر است. چرا که بنای آن را به اردشیر ساسانی نیز نسبت داده اند. و اما از نظر زرتشتیان: کرمان در گذشته یکی از دو شهر مهم زرتشتی نشین (شهر دیگر یزد) بوده، عدهٔ زیادی زرتشتی در کرمان و روستاهای اطراف آن بویژه قنات غسان و جویبار سکونت داشتند. چنانکه عدهٔ زیادی از جهانگردان نیز به سکونت و وضع آنها اشاره کرده اند.

زرتشتیان کرمان سابقاً محله خاصی داشتند به نام گبر محله که در زمان هجوم افغانها ویران شده و خرابه های آن تا چند سال پیش موجود بود و اکنون به واسطهٔ توسعهٔ شهر، ساختمان شده و در آن محله تعدادی زیارتگاه موجود بود که با سرپرستی انجمن زرتشتیان کرمان بازسازی شده و نگهداری می شود؛ و مهمترین آن جائی است به نام باغچه و پیرمهرایزد یا بوداق‌آباد که همه‌ساله، به هنگام برگزاری جشن سده، مراسمی در آن اجرا می شود و بیشتر اهالی کرمان برای شرکت و یا حضور در این جشن، در بعد از نیمروز دهم بهمن، بدانجا روی می آورند.

زادگاهِ زادسپرم°، موبدان موبد وقت، در سیرجان بوده است. زرتشتیان کرمان تا قبل از فرمانفرمائی غسان (۱۰۰ هـ) در وضع خوبی بودند. حاکم یاد شده تعداد زیادی از معابد آنان را در شهرها و بلوکات کرمان از بین برد و تضییقاتی فراهم کرد. براثر فشار و تضییقات به تدریج جمعیتشان کمتر شد. زرتشتیان کرمان در هجومهای مختلف و تغییر حکومتها صدمهٔ فراوان دیدند. و آن عده ای هم که از بیگانه جان سالم بدر برده بودند از خودیها در امان نماندند. وضع زرتشتیان کم و بیش از خلال سفرنامه ها به چشم می خورد. تعداد آنها قبل از دوران صفوی حدود سه تا پنج میلیون تخمین زده

می‌شد. در زمان صفویه به خارج شهر کرمان، در گبرمحله نقل مکان کرده و عده‌ای از آنان نیز به اجبار از کرمان و یزد به اصفهان کوچ داده شدند و در دِهِ حسین‌آباد نزدیک جلفا موسوم به گبرآباد سکنی گزیدند. در حملهٔ افغانها، زرتشتیانِ کرمان تلفات زیادی (از بیگانه و خودی) دیدند. ملافیروز، دستور دانشمندِ پارس در سفرنامهٔ خود می‌نویسد: به کرمان قتل عامی گشت یکسر/ بسی بهدین در آن گردید کشته/ هزاران مرد بهدین کشته گردید/ ز ایشان زندگی برگشته گردید/ نماند از ده یکی کس زنده بر جا/ فتاد هر جا تن و دست و سر و پا. در زمان کریم‌خان، دستور رفع تعدی شد.

آمار مختلفی دربارهٔ زرتشتیان کرمان در کتب جهانگردان آمده است. زرتشتیان کرمان با همهٔ سختیها، معذالک دارای اشخاص دانشمندی بویژه در نجوم و هیئت و علوم دینی بودند؛ حتی خان قاجار به یکی از آنان که در پیشگوئی سقوط کرمان به دست آغامحمدخان، در برابر دفاع لطفعلیخان، سخنانش درست از آب درآمده بود محبت نموده، عده‌ای نیز در پناه او در امان ماندند.

زرتشتیان در کرمان در محلات «محله شهر» و «دولت خانه» دارای درب مهر بودند و تعداد زیادی هم زیارتگاه به نام امشاسپندان و ایزدان داشتند. هم اکنون هم دارای دو درب مهر می‌باشند، یکی در محلهٔ دولت خانه و دیگری در کویِ دبیرستان ایرانشهر یا محلهٔ زریسف. زیارتگاههایِ زرتشتیان کرمان عبارتند از: شاه ورهرام ایزد، پیر سبز، پیروهمن امشاسپند، اشتاد ایزد، مهر ایزد، شاه هرات، بابا کمال و آب مراد.

برابر آماری که کیخسرو وجی خانصاحب در ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۲۷۱ خورشیدی) گردآوری کرده آمار زرتشتیان کرمان در آن سال بدین شرح بوده است: شهر کرمان ۱۵۷۲ ــ قنات غسان ۱٤۰ ــ جوپار و اسمعیل آباد ۱۳۸ ــ رفسنجان یا بهرام‌آباد ٦۳ ــ بم ۱۸ ــ باغین ۱۳ ــ لاهیجان (از بلوکات رفسنجان است) ۱۳ ــ راور ۱۰ ــ سیرجان ۵ ــ بیاض ۱ ــ که سرجمع آن می‌شود ۱۹۷۳ نفر. برابر آمار مورخهٔ آبان ماه ۱۳۲۹ ماهنامهٔ اطلاعات، آمار زرتشتیان کرمان ۳۵۰۰ نفر بوده است ولی اکنون به علت مسافرت و مهاجرت به تهران و شهرهای دیگر و حتی خارج تعداد رو به نقصان نهاده حدود ۱۲۰۰ ــ ۱۰۰۰ نفر می‌باشد.

کِرِند

کویرینتَ در اوستائی، که امروز کرند گوئیم. این قصبهٔ کوچک در جائی که ضحاک فدیه نثار ایزد هوا کرد، در بالای کوهی واقع است میان بابِل و ایران؛ و نزدیک به بَوری* وطن اصلی ضحاک است.

کریستنسن A.Christensen

آرتور امانوئل کریستنسن (۱۹٤۵– ۱۸۷۵)، یکی از اوستادانان دانمارکی است که کتب و آثار زیادی دربارهٔ اوستا و پهلوی و تاریخ قدیم ایران از او به یادگار مانده است. از ۱۹۰۳ میلادی معلم و استاد تتبعات ایرانی در دانشگاه کپنهاک بود. در ۱۹۱٤ میلادی برای جمع‌آوری نسخه‌های خطی به ایران سفر کرد. از آثارش، هیئت شاهان در روایات قدیم ایران (۱۹۳٦م)، ایران در زمان ساسانیان، سلطنت قباد و مزدک، وضع ملت و دولت در دربار در دورهٔ ساسانیان وکیانیان، و مزداپرستی در ایران قدیم به فارسی ترجمه شده است. او دربارهٔ زرتشت نیز نوشته هائی دارد.

کریشنا

هشتمین مظهر و تجلی ویشنو، یکی از سه خدای بزرگ هندو یکی از خدایان بسیار محترم و محبوب هندوان است.

کزنا، گزنا

ر. ک. شیز.

کُست، کُستیک، کُستی، کُشتی

کشتی کمربند ویژهٔ زرتشتیان است که روی سدره بسته می‌شود. این واژه در پهلوی کستیــک از مادهٔ

کُست به‌معنی سو و پهلو و کنار است. در فارسی نیز کشت یا کست به همین معنی است. کشتی را بند دین نیز گویند. کستیج معرب کُستی است. در اوستا از برای کُستی به معنی مطلق ــ چه بند دین و چه کمربند ــ أئیویاأنگهَنَ استعمال شده است. و این کلمه مرکب است از دو جزء: نخست آئیوی به معنی بر و رو و بالا که درفارسی آف شده و بر سر یک دسته از لغات دیده می شود؛ چون افسر، افسار، افروختن، افکندن، افشاندن وغیره. دوم یانگهن از ریشهٔ یاه که فعل و به معنی کمر بستن است و در اوستا به معنی کمربند آمده است. در هرمزدیشت، بندهای ۱۷ و ۱۸ آمده: «کسی که [نامهای اهورامزدا] را در هنگام خوابیدن و برخاستن و کستی بستن و کشتی گشودن و از جائی به جائی رفتن و از ناحیه و مملکت بیرون رفتن بسراید، به چنین کسی ضربت کارد وتبرزین و تیر و دشنه و گرز و سنگ و فلاخن دشمن کارگر نشود». کشتی از ۷۲ نخ پشم سفید است. این کمربند باید به دست بهدینان پارسا بافته شود. ۷۲ نخ، به شش رشته قسمت شده و هر رشته دارای ۱۲ نخ است. عدد ۷۲ اشاره است به ۷۲ فصل یسنا که مهمترین قسمت اوستاست. ۱۲ اشاره است به ۱۲ ماه سال و ٦ اشاره است به شش گهنبار، که اعیاد دینی سال باشد. و آن را سه بار به دور کمر بندند که اشاره است به سه اصل مزدیسنا که اندیشه و گفتار و کردار نیک باشد. در دور دومی دو گره در پیش، و در دور سومی، که آخرین دور است، دو گره دیگر در پشت می زنند. از برای این چهار گره نیز در باب دهم صددرنثر این شرح آمده: «در گره اول گواهی می دهند به هستی خدای یگانه. در گره دوم گواهی می دهند که دین مزدیسنا بر حق، و فرستادهٔ اهورامزدا است. در گره سوم گواهی می دهند به پیغمبری زرتشت سپنتمان. در گره چهارم گواهی می دهند به اصول مزدیسنا که اندیشه و گفتار و کردار نیک باشد. بندی که در مراسم دینی به دور شاخه های برسم بسته می شود نیز در اوستا ائیو یانگهن نامیده می شود که امروزه آن را هم کشتی گویند. نیز به همان ترتیبی که بهدینان کشتی برمیان بندند بهمان ترتیب این بند بــه دور برَسَمها بسته می‌شود. کشتی باید ازپشم سفید گوسفند یا موی بز و شتر باشد. «سوشانس» یکی از مفسرین اوستا نیز جایز دانسته که کُشتی از پنبه باشد. کشتی از ابریشم نشاید، بلکه باید از پشم یا از کرک بز و شتر یا از کرک یکی از چار پایان نیکِ دیگر باشد. آئین سدره و کشتی بندی یکی ازمراسم باشکوه زرتشتیان است (ر. ک. سدره‌پوشان). در شبانه‌روز باید چندین بار کشتی نو کنند؛ یعنی رشته را از میان گشوده، خدای را یاد کرده، به اهریمن نفرین فرستاده، نیرنگ (شرح و تفسیر) کشتی خوانده و دوباره به میان بندند.

کُشتْ

به معنی سو و پهلو آمده وچهار جهت اصلی را به شرح زیر می خوانده‌اند: ۱. کُسْت خورآسان، مشرق ۲. کست خورِوران، مغرب ۳. کُست اَپاختر، شمال ٤. کُست نیمروچ، جنوب.

کَسوپَتو

و برادرش برزیشنو پسر «اُرَ» هستند و فروشی شان در فروردین یشت ستوده شده است.

کَسْویش

در بند ۹۲ و ۹۳ آبان یشت از چند ناخوشی به نامهای مَرِتَ، سچی، کسویش، اَرَنام برده شده که برخی از آنها معلوم و برخی ناشناخته مانده است. بهرحال کَسْویش یک نوع بیماری است ولی به معنی دیوکین و کیفر هم آمده است.

کشتی

کست°

کشتی افزون

نیرنگ (دعای) کشتی بستن. نیایشی است که به هنگام باز و بستن کشتی° می‌سرایند و در آن از خداوند می خواهند که دشمنان را از آنها دور گرداند

و جز در راه اندیشه و گفتار و کردار نیک گام برندارند و از گناهان توبه نموده، آمرزش خواهند و خیلی موارد دیگر که راه و رسم زندگی است.

کِش کیسَرْبْ

نام نسک نهم اوستا است که دارای ۶۰ فرگرد بوده و پس از حملهٔ اسکندر فقط ۱۵ فصل آن باقیمانده. کش کیسرب دربارهٔ اعمال مراسم دینی است.

کشمر

ر. ک. کاشمر.

کَشواد

یا گشواد ملقب به زرین کلاه پسر بشخره از نسل کاوه و بنیانگذار دودمان گودرزیان است. او از پهلوانان عهد فریدون و جانشینان او بود. پسراو گودرز، پهلوان بزرگ و باتدبیرعهد کاوس و کیخسرو است.

کعبهٔ زرتشت

ساختمانی است سنگی درجلونقش رستم* نزدیک یکی از آرامگاههائی که مسجد سلیمان هم می‌گویند. و آن بنائی است برج مانند از دورهٔ هخامنشی. این بنا، ساختمانِ سنگیِ مکعب شکلی است و فاصلهٔ آن تا کوه ٤٦ متر است و برابر آرامگاه چهارمی که متعلق به داریوش دوم است بنا گردیده. بلندی آن در حدودِ ۱۲ متر است و از ۱۹ ردیف سنگهای سفید تشکیل شده. در سه بدنهٔ شمالی، خاوری و جنوبی آن سه کتیبه به سه زبان پهلویِ ساسانی، پهلوی اشکانی و یونانی وجود دارد. پرفسور زاره معتقد بود که بنای مزبور آتشکده‌ای بود که درفشهای شاهنشاهی را در آنجا حفظ می‌کردند. شبیه این ساختمان، در ارومیه و مراغه نیز دیده شده که در مجاورت آرامگاههای قدیمی قرار دارند. و این نوع ساختمانها برای پاسداری و روشنائی در شب و نیایش خوانی بر درگذشتگان مورد استفاده بوده، و آنرا چراغ سورنا هم می نامیده اند.

کَکَهیو

جزو چند کوهی است که در بند ٤ زامیاد یشت نامش آمده است و از آن اطلاعی نداریم.

کلانتر

درعهد صفویه و قاجاریه به کسی می‌گفتند که نظم و نسق شهر به دست او بود و کدخدایان محله و ریش سفیدان اصناف را تعیین می‌کرد. سابق بر این همواره ریش سفید و شخص معتمدی از بین جماعتی برگزیده می شد که واسطهٔ بین جماعتِ انتخاب کننده و دولتیان بود. زرتشتیان نیز از این معتمدان داشته اند و دینیار کلانتر یکی از آنان است که در زمان ناصری و مظفری زندگی می‌کرده و او را امین الفارسیان می نامیدند. در سوابق، نام تعدادی از کلانترها محفوظ مانده است که به امور داخلی زرتشتیان رسیدگی می‌کردند. در دستگاه دولتی نیز برای ادارهٔ امور اقلیت زرتشتیان پُستی بوده که به کارشان می رسیده و کلانتران زرتشتی دربارهٔ امور جماعت خویش با او مذاکره می‌کردند. در سوابق آمده که پاسخ پرسشهای دینی در خانهٔ کلانتر و با حضور موبدان تنظیم می شد و برای پارسیان هند فرستاده می‌شد. نام برخی از کلانتران که مانده عبارت است از: ملا بهرام اردشیر کلانتر (ساکن خرمشاه)، خداداد رستم کدخدا کسنویه‌ای، مرزبان ظهراب کسنویه‌ای و سپس نوه‌اش هرمزدیار خدابخش و پس از او ملابهرام خرمشاهی و سپس کدخدا بهزاد در کرمان؛ ملاکیخسرو کلانتر، ملاگشتاسب ریش سفید، میرزا بهمن ریش‌سفید، ملاجمشید پسر ملاکیخسرو، رستمجی پارسی در کلکته. جاکسون می نویسد که در زمان بازدید و مسافرت او به یزد، دینیار بهرام کلانتر وقت زرتشتیان یزد بوده که در کرمان هم کلانتری می‌کرده است.

کلاهور

نام پهلوانی مازندرانی، معاصر کیکاوس و رستم.

کَلباد (گَلباد)

۱ . پهلوانی تورانی، معاصر پشنگ و منوچهر ۲ . پسر ویسه، پهلوانی تورانی که در جنگِ دوازده رخ، به دست فریبرز پسر کاوس کشته شد. گویند این جنگ در کوه گنابه واقع شده است. ۳ . نام یکی از دهستانهای بهشهر.

کلدانیان

فرقهٔ مسیحی در ایران و عراق که با پاپ اتحاد دارند و تفوق او را می پذیرند. این فرقه در قرن ۱۶م از پیروان نسطوری پدید آمد.

کلمهٔ دین

(پیمان دین) یا کلمهٔ شهادت. دعای مزدیسنواهمی * که در بند ۲ نیرنگ کشتی * هم آمده از آخرین فقرات یسنای ۱۲ می باشد. کلیهٔ مندرجات این فصل از یسنا، در اعتراف به دین زرتشتی است. بخشی از ترجمهٔ مزدیسنواهمی چنین است: «من مزداپرستم. من ایمان دارم که مزداپرست زرتشتی با ایمان و اعتقادم. من ایمان دارم به کردار نیک ذکر شده، ....».

کَماریکان

منسوب به کَمار، به معنی چه سری، چه سروری، (من باب تسمیه به ضد)، عمّال شر (پیروان اهریمن) را گویند که در برابر امشاسپندان قرار دارند. شمارهٔ آنها هفت است: آکَمَنْ، ایندره، سئوروَه، نااونگ هئی تَیا، تئوروی، زئیریچ*. و بر این شش کماریکان، گاه، خودِ اهریمن و گاه اَئِشمه* (دیو خشم) را می افزایند.

کِم نامَزدا

دعائی است. کم نامزدا، اهمائی ریشچه، هزنکرم، جسَ مِه اَوَنگهه مَزْدَ، مزدیسنواهمی، و چند دعای دیگر به حسب ترتیب در بند ۲ و ۵ سروش‌باژ و بند ۲ نیرنگ کشتی بستن آمده؛ و جای اصلی آنها در یسناهاست. این ادعیه در آغازِ نسخ خطیِ خرده اوستاها آمده است. معنیِ بخشیِ از کِم نامزدا این است: «چه کسی ای مزدا مرا پاسبانی می‌کند؛ هنگامی که دُرْوَند با من کینه می ورزد. سوای فروغ تو و فکر و ذکر تو بدانوسیله می توان اشوئی را افزایش داد. ای اهورا، چنین دستوردینی را به من بیامـــوز.» که از گاتها، یسنای قطعهٔ ۷ و یسنای ٤٤ قطعهٔ ۱٦ برداشته شده است. بند بیستم و بیست و یکم از فصل هشتم ویدیودات نیز این دعا را شامل می شود.

کُنْدَ

درمیان گروه دیوهائی که از دشمنان سروش بشمارند از چند تن از آنان بویژه اسم برده شده است که از آن جمله است دیو کُنْدَ. در وندیداد از او سخن رفته. این دیو، بدون مُسکر مست است. از سروش که با صفات دلیری، ناموری، زورمندی، چُستی و چالاکی آراسته است درخواست گردیده که دیو کُندی را براندازد و در سرای دروغ و کلبهٔ مردمان ناپاکِ دیوپرست سرنگونش سازد.

کُنْدُر

در تحفة المؤمنین مندرج است: «لُبان معرب از لیبانوای یونانی، و آن کندراست.» کندر شیرهٔ درختان و یک نوع صمغ است که منجمد گشته و به اسم لُبان، بخور آتشدان زرتشتیان و مجمر عیسویان است. صندل، کافور، لُبان، عود، کُندر، بومی هر مملکتی که باشد، در ایران قدیم به عنوان بخور مورد استفاده بوده است.

کَنْسَ اُویَه

همان دریاچهٔ هامون است که در اوستا به صورت کیانسیه، در کتب فارسی مثل صددر، بُندهش و روایات داراب هرمزدیار کانفسه ضبط شده است. این اسم در اوستا گاهی با کلمهٔ زَرّیه (دریا) آمده دریای کیانسیه نامیده شده. موعودهـــای زرتشتی در کنار همین دریاچه ظهور خواهند کرد. ر. ک. هامون، دریاچه زره.

کنفوسیوس

(حدود ۴۷۹ ــ ۵۵۱ پیش از میلاد). بزرگترین فیلسوف و متفکر چینی که در عین حال به عنوان بزرگترین رهبر دینی چین نیز شناخته شده و افکارش تاثیر عمیق در تمدن همهٔ آسیای شرقی داشته است. کنفوسیوس معتقد بود که سرشت انسان نیک است و برای اینکه به کمال نیکی برسد باید به طریق صحیحی تربیت شود. طبیعت همهٔ مردم یکسان است و فقط در زندگی عملی است که طبایع از همدیگر دور می شوند. او مردم را به برادری تشویق می‌کرد.

کنگرهٔ خاورشناسی

کنگره‌ای است که خاورشناسان از اقطار جهان در آن گرد آیند و در رشته های مختلف خاورشناسی سخنرانی و بحث کنند. نخستین آن در سال ۱۸۷۳م در پاریس منعقد شد. هدف کنگره‌های خاورشناسی، مطالعه و تحقیق و بحث و مذاکره دربارهٔ تمدن، آثار باستانی، زبان و ادبیات، افکار و عقاید، تاریخ و جغرافی، رسوم و آداب زندگی همهٔ ملل آسیا و آفریقا، از هر نژاد و عقیده و زبان و فرهنگ، می باشند؛ و بدیهی است که دین و اوستاشناسی را نیز شامل می‌گردد. در قبال آن، کنگره ایران شناسی نیز در شهریور ۱۳۴۵ هـ.ش در تهران تشکیل شد و هدف آن تدوین تاریخ کامل ایران بود.

کنگره زرتشتیان

ر. ک. زرتشتیان.

کنگه، کنگ سیاوش

همان کنگ‌دژ* است که سیاوش درزمان مهاجرت در توران زمین ساخته است. در شکستی که ایرانیان به تورانیان وارد ساختند کنگ نیز به دست کیخسرو افتاد. کنون بشنو از کنگ دژ داستان/ بدین داستان باش همداستان (فردوسی). در سنت مزدیسنا چنین آمده است که کنگ هنوز بر پاست و پشوتن در آنجا فرمانروائی می‌کند. برابر کتب پهلوی، محل کنگ دژ در میان کوهستانهای سرحد شرقی ایران باستان قرار داشته است. در بُندهش آمده که کنگ دژ در ناحیهٔ خراسان، چند فرسنگ دورتر از دریای فراخکرت جای دارد. در تاریخ بخارا، حصار ارگ بخارا یا قهندز بخارا، کنگ دژ محسوب شده است. مارکوآرت نیز معتقد است که آن در بخارا بوده. در زبان چینی سمرقند را کهنگ گویند. کریستنسن در رسالهٔ کیانیان آنرا دژی می داند در جانب شمال، در آنسوی دریاچهٔ وورکش (همان فراخکرت) درمیان کوهها. کنگ دژ در شاهنامه بهشت کنگ هم خوانده شده است.

کَنوکَ

یکی از هشت دوشیزهٔ پارسا (فروردین یشت).

کوارَش مَنْ

نامش با نامهای پشوتن، اسفندیار، بستور، فرشوشتر یکجا ذکر شده. وی را بایستی از خاندان و بستگان گشتاسب به شمار آورد.

کوئینم خورنو

ر. ک. فرّ کیانی.

کورش

(جلوس ۵۵۹ق.م، مقتول ۵۲۹ ق.م). پادشاه هخامنشی است. پادشاهی را از قوم ماد به قوم پارس انتقال داد. پس از تسخیر بابل، با مردم به مهربانی رفتار کرد و اسرای یهود را که بُختُ النّصر از فلسطین به آن شهر آورده بود آزاد کرد و اجازه داد به فلسطین بازگردند. او فرمانی صادر کرد تا معبد اورشلیم را، که بخت‌نصر ویران کرده بود، از خزانهٔ پارس بسازند. کوروش را درپازارگـاد (پارسه گرد) در آرامگاهی که امروزه به «مقبرهٔ مادر سلیمان» معروف است بخاک سپردنـد. کورش از مـردان بزرگ تاریخ است که همهٔ تاریخ نویسان از او به احترام و ستایش یاد کرده‌اند. وی پادشاهی سیاستمدار، شجاع، با فتوت وعزم و اراده و باگذشت

بود و به عقاید دینی ملل مغلوب احترام می‌گذاشت. شهرهای ویران را دوباره آباد می‌کرد و به عقل و تدبیر بیشتر از شمشیر متوسل می شد. اخیلوس (آشیل)، ادیب و شاعر معروف یونانی، در تراژدی خود به نام پارسها می گوید: «کورش یک تن فانی سعادتمند بود. به تبعهٔ خود آرامش بخشید. خدایان او را دوست می داشتند زیرا دارای عقلی سرشار بود...» اعلامیهٔ حقوق بشر او، که امروزه زینت‌بخش سرسرای سازمان ملل متحد است، مشهور می‌باشد.

کوروغ

نام نوعی بیماری است، جذام.

کوه آتشکده یا آتشگاه

بر روی تپهٔ بلندی در حومهٔ اصفهان، بین راه اصفهان به سده و نجف‌آباد، ویرانه‌های این آتشگاه دیده می‌شود. دربارهٔ این اثر باستانی نویسندگان و جهانگردان مراتبی نوشته‌اند.

کوه خواجه

پشته‌ای است در هامون سیستان که وقتی آب زیاد می شود به شکل جزیره درمی‌آید. در حدود انتهای شمالی این پشته مقبره‌ای است که به این مناسبت آن را کوه خواجه نامیده‌اند. اهالی آنجا در نوروز جشنی به یاد این خواجه می آرایند که به قول سایکس بسیاری از عادات و رسوم پیش از اسلام در آن دیده می شود. کوه رستم نیز نامیده شده.

کوه کوسرُوپَتَ

بند ۱۱ یسنای ۱۰ یکی از بندهای بسیار پیچیده و دشوار اوستا است. در آن بند اسامی کوههائی که بر آن گیاه هوم می روئیده ضبط شده است، و کوه کوسروپَتَ یکی از آنها است. این واژه مرکب است از کوسرو به معنی تهی و خالی، و ریشهٔ فعل پت که به معنی افتادن و پرتاب شدن و پریدن است. و این اسم مرکب را می‌توان تهی نشیب ترجمه کرد. دارمستتر احتمال داده که کوسروپَتَ یکی از تنگه های غوربند باشد.

کوهوت، آلکساندر

او کتابی دربارهٔ یَـمَه* و مَشیاَ* و مشیانه* دارد.

کَوی

کوی، هم به معنی فرمانروا، پادشاه و امیر می باشد و هم به معنی دیوان و فرمانروایان بد و دیویسنا. (ر. ک. کرپان). در فروردین یشت سه بار از کَوی یاد شده است. کوی را درفارسی کیْ گوئیم. و کی عنوان سرسلسلهٔ شاهان کیانی قباد بوده است. در جائی آمده: «فروهر پاکدین پئوروَشتی پسر کوی را می ستائیم». در جای دیگر از فروهر گرشت پسر کوی یاد شده است. در گاتها کوی از برای پادشاه و امیر مطلق آمده است چرا که هم برای امرای کیانی آمده و هم برای امرای دیویسنا. و در آنجا بیشتر با گرهم*، کَرَپَن* و اُوسیج* که از دیوان‌اند یکجا آمده است. در اوستا نام عده‌ای از پادشاهان و ناموران با واژهٔ کَوی همراه است، مانند کوی ائیپی وَنگهو (کوی اَپیوه)، کوی اوسذَن یا اوسن (کیکاوس)؛ کوی اَرْشَن (کی آرش، کیارَش)؛ کوی پیسینگه (یاپیسین، کی‌پشین)؛ کوی بیرشن (کی ویارش)؛ کوی ویشتاسب (کی‌گشتاسب)؛ کوی سیاورشن (کی سیاوش)؛ کوی هوسروه (کیخسرو)؛ که در ردیف خود یاد شده‌اند. کویها یا فرمانروایان و امیران، علاوه بر ریاست و زعامتِ سیاسی، پیشوای روحانی نیز بودند. تنها کوی ویشتاسب بود که به زرتشت پیوست و آئین او را پذیرفت و او را یاری کرد. سایر کویها و امیران که همزمان با پیامبر یا زمانی نزدیک وی بودند، نه‌تنها دین را نپذیرفتند بلکه مخالفت هم کردند.

کوی اپیوه

در اوستا، پسر کیقباد است. در زامیاد یشت آمده که دارای فر کیانی بوده. در فروردین یشت نیز به نام کوی ائیپی ونگهو یاد شده است. در فصل ۳۱ بندهش، در بند ۲۵ مندرج است: «از کواد کی اَپیوه بوجود آمد. کی آرش، کی ویارش، کی پسیان و کیکاوس از کی اَپیوه بوجود آمدند. سیاوخش از

کیکاوس، و کیخسرو از سیاوخش به وجود آمد.

کوی اوسَن

ر. ک. کیکاوس.

کوی بیَرشَن

فَرّ وی که نوادهٔ کیقباد بوده در زامیاد یشت ستوده شده است.

کوی پی سینَه

نواده کیقباد که در زامیاد یشت فَرّ کیانی اش ستوده شده است.

کویرینت

ر. ک. کرند.

کَوی سیاوَرشن

ر. ک. سیاوش

کوی کوات

کیقباد. نام نخستین شاه از سلسلهٔ کیانیان است که در فروردین یشت فروشی اش ستوده شده است.

کِهرْپْ

در یسنـــای ۵۵ بند ۱، از این واژه، به همراه چند واژهٔ دیگر که مربوط به ویژگی های تن آدمی است، از قبیل تن، استخوان، جان، پیکر، توش، بوی، روان، فروهر، یاد شده. و کهرپ به معنی پیکر، یکی از آنهاست.

کَهرکَتاسْ

اسم دیگر از برای خروس° است.

کَهْرکَنْ

نام خانواده ای که یکی از پارسایان به نام هوفرواخش بدان منسوب بوده است و فروشی اش ستوده شده است.

کهرم

از پهلوانان تورانی است که به دست اسفندیار کشته شــد. در جنگِ دومِ تورانیان فرشیدوَرْدْ° بدست کهرم سپهبد توران کشته شد.

کی آذر بوزذ

کریستنسن به نقل از کُتب دینیِ پهلوی نام عده ای از مفسرین و شارحین اوستا را آورده که کی آذر بوزذ یکی از آنان است. به نظر این محقق اکثر این مفسرین در اواخر عهد ساسانیان می زیسته اند.

کی آرش

نام وی در اوستا آرشن وملقب به کوی است (یشتهای ۱۳ و ۱۹). در بندهش از کی‌آرش و سه برادرش: کی‌بیارش و کی‌پَشین و کی‌کیوس (کی‌کاوس)، فرزندان کی آپیوه و نوه‌های کی قباد نام برده شده است. در شاهنامه هم این چهار نفر پسران کیقباد ذکر شده‌اند. فردوسی به قول چاچ، اشکانیان را از نژاد آرش ذکر کرده است. بنابر روایت ثعالبی، اشکان، جد اشکانیان پسر اشکان پسر کی آرش پسر کی‌قباد بوده است. ولی مسعودی به روایتی، اشکانیان را از اولاد سیاوش پسر کیکاوس (برادر دیگر کی آرش) ذکر کرده است.

کی آرمین

یکی از برادران کاوس و پسر کی (کوی) اپیوه° است. به قول پورداود به جای بیرشن° آمده.

کیانسه

ر. ک. کنس اویه، هامون.

کیانوش

برابر شاهنامه برادر فریدون است.

کیان یشت

زامیاد یشت° (یشت زمین) یا یشت نوزدهم، کیان یشت نیز نامیده می شود. و اینکه کیان یشت نامیده شده به مناسبت فرّ کیانی است که در این یشت از آن سخن رفته است. این یشت، خوَرَنه یشت نیز نامیده شده که به معنی یشت ویژه خَورنه یا فَرّ است.

کی‌پشین

کی پیسَن، کوی پیسینگه، کی پیسان. برابر بندهش، وی نیز از کی اپیوه فرزند کیقباد° بوجود آمده است. در بندهای ۱۳۲ فروردین یشت و ۷۱ زامیادیشت با چند نام دیگر از او یاد شده است.

کیخسرو

سومین پادشاه کیانی. نامش ضمن نام عدهٔ دیگری در آفرین‌دهمان° یعنی دعای پاکان و نیکان و پارسایان آمده است. در اوستا جای خاصی دارد. او پسر سیاوش و نوهٔ کیکاوس است. مادرش فرنگیس، دختر افراسیاب تورانی است. او از جاویدانان است. برای گرفتن انتقام خون پدرش، سیاوش، به جنگ افراسیاب شتافت و او را کشت. کیخسرو در اوستا کوی هَوْشَروَه یا هئوسَرَوَنْگهه نام برده شده که به معنی کی نیک نام است. کیخسرو، گودرز، توس، پشوتن و گرشاسب نریمان از جاویدانان هستند که در رستاخیز قیام کنند.

داستان پیدا شدن کیخسرو از این قرار است که شبی سروش به خواب گودرز آمده بدو گفت که چارهٔ درد ایران در این است که کیخسرو، پسر سیاوش، را به ایران آورند و جز از گیو، پسر تو، کسی اینکار را نتواند ساخت. گیو به امر پدرش گودرز رهسپار دیار توران شد، پس از چندی کیخسرو را پیدا کرده با مادرش فرنگیس به ایران آورد و به شاهی برگزید. کیخسرو، دژ بهمن را گرفت و پس از گرفتن قلعه، در آنجا آتشکدهٔ معروف به آذرگشسب را ساخت و در کنار دریاچه چیچست قربانی نمود. وی در آخر از دنیا دست شست و ناپدید شد.

کیخسرو (دریاچه)

دریاچه خسرو. در زامیاد یشت، بند ۵٦ و بند ۵ آتش بهرام نیایش و در دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ، بند ۹، اول به کیخسرو و بعد به دریاچهٔ خسرو درود فرستاده شده است. در فصل ۲۲ بندهش، بند ۸ آمده: «دریاچهٔ هوسرو (خسرو) در پنجاه فرسنگی دریاچهٔ چیچست واقع است.» عین ترجمهٔ بند ۵٦ از کردهٔ ۸ زامیاد یشت چنین است. «که افراسیاب تورانی نابکار، از دریای فراخکرت آرزوی داشتن آن می‌کرد، برهنه [شده]، رختها را او بدر کرده، خواستار گرفتن این فَرشد؛ [فری] که به اقوام ایرانی کنونی و بعد به زرتشت پاک متعلق است. او [یعنی افراسیاب] شناور به سوی فر شتافت. این فر تاختن گرفت، این فر بدر رفت. از آنجاست که این آبشار نامزد به دریاچه خسرو از دریای فراخکرت برخاست. [منظور از آبشار رود و جویبار است و آبی اراده شده که از دریای فراخکرت آمده، دریاچهٔ خسرو را ساخته است]. در تفسیر پهلوی آمده: «دریاچهٔ خسرو در آتر پاتکان (آذربایجان) است. این دریاچه را کیخسرو در آتر پاتکان ساخت.» وست° احتمال می دهد که این دریاچه، وان یا سوان باشد.

کیخسرو ایزدیار کرمانی

ر. ک. گلستان بانو.

کَیَذ

اسم گناهی مخصوص است. بسا این کلمه صفت آورده شده از برای مردان و زنانی که به این جرم مرتکب شده و به چنین گناهی آلوده هستند. این واژه در پهلوی به کاستاری (از فعل کاستن) ترجمه شده. در ردیف گناههای سنگین مانند دزدی و راهزنی و جادوئی و پیمانشکنی شمرده شده است. و از معاصی کبیره بوده است و می توان حدس زد که کیذ جرمی باشد خلاف اعتراف و اقرار به دین مانند انکار کردن دین و استهزاء نمودن آئین که در بند ۹ اویسروتمگاه آمده است.

کیسهٔ کرفه

در شرح تکه های ۹ گانهٔ سدره° آمده است که جلو چاک سدره، کیسهٔ کوچکی به نام کیسهٔ کرفه° (ثواب) دوخته شده، این کیسه نشانه ای از گنجینهٔ اندیشه و گفتار و کردار نیک شمرده می شود.

کیقباد

موسس سلسلهٔ کیانی و جد کیکاوس. کیقباد در اوستا به صورت کوی کوات و در پهلوی کواد و گاهی هم کباد گویند وقباد معرب آن است. کوات مرکب است از کوا که همان کوی° یا کی است و واته که به قول بارتولومه یعنی محبوب و عزیز. نام او در آفرین دهمان° آمده است.

کیکاوس

دومین پادشاه کیانی. نامش درآفرین دهمان° آمده. در اَئوگِمدئیچا° آمده: «کیکاوس که سر سودای آسمان پیمائی داشت، و افراسیاب تورانی که در تکِ زمین هنگ آهنین ساخت، از دست مرگ نجست. تا روز ظهور سوشیانت [موعود] کسی را از آسیب دیومرگ راه گریزنباشد». دراوستا، کَوَاوسَنْ (یا اوسدن) خوانده شده، پسر اَئیپی ونگهو°، نوهٔ کیقباد (موسس سلسلهٔ کیانی)، شوهر سودابه، پدر سیاوش و جد کیخسرو می باشد. تهمتهای سودابه، دختر شاه هاماوران (یمن) و همسر کیکاوس، به سیاوش، باعث رنجش و مهاجرت او به توران و مرگش شد. در داستان ملی و کتب تاریخ، کیکاوس شهریار خیره‌سر و بوالهوسی تعریف شده. بارها رستم او را از دشمنان بویژه دیوان مازندران نجات داد. مسعودی می‌نویسد که کیکاوس نخستین پادشاهی بود که پایتخت خود را از عراق به بلخ نقل داد. دربندهائی از اوستا (بهرام یشت، آبان یشت، آفرین پیغمبر زرتشت، فروردین یشت) چند جا اسم او در ردیف سایر نامداران با صفاتشان آمده است: «فریدونِ پیروزمند، جاماسب نیرومند، کاوسِ بسیار توانا، اَئوشنر (وزیر کاوس) بسیار بزرگ، تهمورسِ مسلح (زیناوند)» که البته در سرِ همه اینها ازمزدا با صفت نیک کنش یاد شده است. قابوس مُعرّب کاوس است. و کاوس باید از اوسَن اوستائی، به معنی اراده و میل و آرزو، آمده باشد. دربارهٔ کیکاوس و برگزیدن همسرش که مادر سیاوش باشد چنین آمده: روزی در شکارگاهی پهلوانان ایران: توس، گیو، گودرزبه دختر خوبچهری برخوردند که از بیم خنجر آختهٔ پدرمست خویش سر به دشت و بیابان نهاده بود. این دختر از خاندان کرسیوز° برادر افراسیاب بود و نسبش به فریدون می رسید. دل پهلوانان بدو گرم شد. توس گفت این دختر بمن می رسد زیرا که من او را یافتم. گیو گفت از آن من است برای اینکه اسب من نخست به اینجا رسید. سخنشان به تندی به جائی رسید که به ناچار داوری نزد کاوس بردند و او را میانجی برگزیدند. کاوس چون آن دخترک بدید شیفته گشت. او را برازندهٔ خود دید و به همسری برگزید. ر. ک. سیاوش و سودابه.

کین ایرج و کین سیاوش

دستگاههای موسیقی منسوب به باربد، مرکب از هفت خسروانی و سی لحن و ۳۶۰ دستان بوده که با ایامِ هفته و سی روز ماه و ۳۶۰ روز سالِ ساسانیان تناسب داشته (خمسه مسترقه را بشمار نیاورده اند). بعضی از دستانها حوادث تاریخ قدیم ایران را بیان می‌کرده که از سدهٔ پنجم میلادی به بعد ساسانیان علاقهٔ بسیاری به ذکر و یادآوری آنها نشان می داده‌اند. یکی از این سرودهای حماسی، کین ایرج نام داشته و دیگری کین سیاوش که به سوگ سیاوش مشهور است. سرود دینی نیز ظاهراً «یزدان آفرید» نام داشته است.

کیومرث

ر. ک. گیه مرتن.

کیومرثیه

شهرستانی در کتاب الملل والنحل از فرقهٔ کیومرثیه اسم می برد. به عقیده این فرقه، کیومرس نخستین بشر است.

کی‌ویارش، کوی بیرشن

کی ویارش از کی اَپیوه بوجود آمد. دربندهای ۱۳۲ فروردین یشت و ۷۱ زامیاد یشت از آنان یاد شده است.

گ

گا

به معنی سرودن و خواندن است. واژهٔ گاتها نیز از همین واژهٔ گا می‌باشد. گات نیز از مصدر گا است.

گاتو

به معنی گاه و هنگام آمده و واژهٔ گاهانبار° و در پهلوی گاسانبـــار، از کلمهٔ گاس پهلوی و گاتو اوستائی به معنی گاه و هنگام است.

گاتها، گاتاها

سرودهای آسمانی اشوزرتشت را گویند. و آن نخستین منظومهٔ ایرانیان است که از روزگار کهن به جای مانده. کهنترین و مقدسترین قسمت اوستا گاتها می‌باشد که در میان یسنا جای داده شده. این سرودها در خود اوستا، گاثا و در پهلوی گاس نامیده شده. جمع آن گاسان می‌باشد. و گاسانیک ترکیب صفتی آن و به معنی مربوط به گاتها است.

از زمان بسیار قدیم ایرانیان گاتها را از سخنان فرخندهٔ خود وخشور زرتشت سپنتمان می‌دانستند. در اوستای عهد ساسانیان، گاتها در سرِ نخستین نسک گاسانیک°، که موسوم بود به ستوت یشت°، جای داشت. در یسنای ۵۷، بند ۸ آمده: «ما میستائیم فرخنده سروش را، کسی که نخستین بار پنج گاتهای زرتشت سپنتمان مقدس را بسرود». کل گاتها ۱۷ هائیتی (فصل) و شامل ۲۳۸ قطعه و ۸۹۶ بیت و ۵۵۶۰ کلمه می‌باشد. گاتها شاملِ پنج قسمت است: آهنود، اُشتود، سپنتمد، وهُوخِشَترو، وهیشتواش. آئین حقیقی و اصلی زرتشت را باید از گاتها جست، چرا که بعدها به مرور تصرفاتی در آن کردند؛ بخصوص آئین زرتشتی دورهٔ ساسانی که از مبدأ خود بسیار دور گردید. برخی قسمتهای دیگر گاتها، به گمان پاره‌ای از پژوهندگان، منسوب به نخستین پیروانی است که متأثر از فرمایشات خود اشوزرتشت بودند. گاتها منظوم است و از جهت وزن شعر و تعداد مصراعها، در هر بند به ۵ دسته تقسیم شده است ـــ که ذکر شد ـــ.

مندرجات گاتها از این قرار است: اهورامزدا یگانه آفریدگار است. از اوست آنچه نیک و نغز است. دیوها (گروه پروردگاران آریائیان کهن) سزاوار ستایش نیستند، از آنان جز گمراهی و سیه‌روزی نیاید. راستی، منش نیک، توانائی، اندیشهٔ سازگار، و رسائی و جاودانی که به امشاسپندان نامزد شده‌اند از نیروهای اهورامزدا هستند. مردم باید بکوشند که از این نیروها برخوردار شوند. اندیشه و گفتار و کردار نیک مایهٔ رستگاری است چنان که اندیشه و گفتار بد و کردار بد مایهٔ تباهی است. سهمگینترین دشمنِ مردم دروغ است، باید از آن دوری جست و به راستی روی نمود. باید به آبادانیِ زمین و کشت و ورز پرداخت و از چار پایان سودمند نگهداری کرد. . .

گاسانیک

یعنی در انشاء مانند گاتها. سه دعای آشم‌وهُو°، یتا اهو°، ینگهه هاتام که هر سه منظوم است و از

ادعیه بسیار شریفهٔ زرتشتیان شمرده می شود از قطعات گاسانیک شمرده می شود. اسامی این سه دعا از کلمات اول آنهاست. ر. ک. داتیک.

گاو پیکر

گرز فریدون که گویند آن را از آهن به شکل سر گاومیش ساخته بودند. وی هنگام جنگ با ضحاک این گرز را به دست داشت و از آن پس نیز در بزم و رزم آن را از دست نمی‌گذاشت. در بعضی از تصویرها، اشوزرتشت با عصائی و یا چوبدستی که سر گاو دارد دیده می شود که باید همان علامت گرز فریدون و یا علامت خانوادگی باشد. فریدون را گاو دایه* هم گفته اند.

گاودایه

گاوفریدون*.

گاودرفش، گاروش درفش (اوستائی).

گاو درفش به پهلوی یعنی عَلَم گاو. یادآور درفش کاویانی است . در بند ۱۴، یسنای ۱۰ می‌خوانیم: «نباید از برای من آنانی که از آن [هوم] نوشیدند به دلخواهِ خود مانند گاو درفش در جنبش باشند. باید آنانی که از تو نشئت یابند، زنده‌دل پیش روند و ورزیده [کار پرداز] به‌در آیند». ر.ک. اختر کاویان.

گاوفریدون

گاوی که فریدون به هنگام کودکی در مازندران با شیر آن پرورش یافت و در بزرگی بر آن سوار می شد. نام این گاو بَرمایه و برمایون بود. یکی گاو بر مایه خواهد بدن/ جهانجوی را دایه خواهد بدن (فردوسی). از این جهت است که فریدون را گاو دایه گفته اند. ر.ک. گاوپیکر.

گاهانبار، گهنبار

گهنبارها ــ شش جشن بزرگ ایرانیان ــ تا به امروز نزد زرتشتیان ایران و پارسیان هند به همان اهمیت پارینهٔ خود باقی است. گذشته از اینکه گهنبار مربوط به تقویم مزدیسناست، در میان چهار آفرینگان* که در خُرده اوستا آمده، یکی نامزد است به آفرینگان گهنبار. این آفرینگان قطعه‌ای است از هادخت نسک* که از بیستمین کتاب اوستای عهد ساسانیان به یادگار مانده است و در آن از فضیلت و شرافتِ شش جشن بزرگ سال سخن رفته است. آفرینگان گهنبار به انضمام ادعیهٔ دیگر در جشنهای ششگانهٔ سال خوانده می شود. جشنها یا گهنبارهای شش گانهٔ سال چنین نامیده شده‌اند: ۱. میدیوزرم* (در چهل و پنجمین روز سال)، ۲. میدیوشم* (در صد و پنجمین روز سال)، ۳. پئته شهیم* (در صد و هشتادمین روز سال)، ٤. ایاسرم* (در دویست و دهمین روز سال)، ۵. میدیاریم* (در دویست و نودمین روز سال)، ٦. همسپتمدیم* (در سیصد و شصت و پنجمین روز سال).

جشنِ هر یک از این گهنبارها پنج روز طول می‌کشد. آخرین روز جشن مهمترین روز آن است. در واقع چهار روز دیگر، روزهای مقدماتی جشن است. درخرده اوستا، در آفرینگان گهنبار، در بندهای ۷ تا ۱۲، ماه و روز این جشنها ذکر شده و فاصله های آنها از همدیگر نیز قید گردیده است.

گهنبار آخرین، در اندرگاه می افتد و ملاحظه می شود چهار گهنبار اولی در تابستان بزرگ ــ که هفت ماه می باشد ــ قرار دارد. میدیارم در زمستان می افتد. و همسپتمدم در پنج وه ــ که پیش آهنگ فصلِ خوش و هنگام فرود آمدن فروهرهاست از آسمان. نظر به معنی لفظی این کلمات، گهنبارها اساساً جشنهائی بوده اند برای اوقات مختلف سال. میدیوزرم یعنی میان بهار، هنگامی که زمین سبز است. میدیوشم یعنی میان تابستان، هنگامی که علوفه درو می شود. پئیته‌شهیم یعنی دانه آور؛ و از آن وقتی اراده شده که گندم رسیده و خرمن بدست می آید. آیاسَرِم یعنی برگشت؛ و از آن هنگامی اراده شده که چوپان با گلهٔ خود از برای پیش آمدِ زمستان از چراگاهِ تابستانی به خانه بازمی‌گردد. میدیارم

یعنی میان سال که با صفت سرد آمده. همسپتمدم که آخر سال است با صفتی که حاکی از اجرای تکالیف دینی است اختصاص یافته. و این جشن اخیر که به فروهرها اختصاص دارد در هنگامی است که فروهرهای درگذشتگان از برای سرکشی بازماندگانِ خود فرود می آیند. چنانچه در فروردین یشت آمده: «فروهرهای نیک توانای مقدسین را میستائیم که در هنگام همسپتمدم از آرامگاههای خود به بیرون شتابند. در مدت ده شب پی در پی در این جا برای آگاهی یافتن بسر برند». صفات یاد شده هر یک از گهنبارها با معنای لغوی گهنبارها مناسبت تام دارد و درست حاکی موسم مخصوص وضع اصلی این جشنهاست. بعدها، هریک از شش گهنبار را هنگام پیدایش یکی از آفریدگان اهورامزدا دانسته اند. در مزدیسنا نیز آفرینش اهورامزدا در شش گهنبار سال پایان یافت: در میدیوزرم، آسمان آفریده شد. در میدیوشم، آب. در پتیه شهیم، زمین. در ایاسرم، گیاه. در میدیاریم، جانوران. و در همسپتمدیم مردمان آفریده شدند.

درتفسیرپهلوی وپازندوفارسیِ آفرینگان گهنبار، از این آفرینشها در هنگام گهنبارها یاد شده است. در آغاز فصل ۲۵ بندهش، که ازتقویم مزدیسنا سخن رفته، مندرج است: «آفرینش جهان از من [اهورامزدا] در ۳٦۵ روز، که از شش گهنبار سال باشد، انجام گرفت.» در کلیهٔ کتب پهلوی مکرراً از گهنبارها یاد شده و به جای آوردن مراسم دینی در این جشنها ثواب بزرگ و ترک کردن آنها گناه بزرگ شمرده شده است. در سنت مزدیسنا بنای این جشنها را به جمشید نسبت داده اند. شش گهنبارسال نزد زرتشتیان ایران و هند اوقات عبادت و انفاق و خیرات است. و از وجه اوقافِ گهنبارها، جشنهای بزرگ می آرایند. توانگر و بینوا هر دو در آن شرکت می‌کنند. آنانی که خود از مخارج این جشنها برنمی آیند لازم است که در مراسم دینی، که دیگران بانی هستند، حضور به هم رسانند.

گاهشماری وجشنهای ایران باستان

کتابی است که پژوهشگر پُرکار هاشم رضی در ٤٦٢ صفحه، در سال ۱۳۵۸ تالیف کرده است. موبد آذرگشسب نیز کتابی به نام گاهنمای زرتشتی منتشر کرده است.

گَیْثیَه

به معنی جهانی و مادی است. و گیتی یعنی این جهان درمقابل مینو و مینوی.

گَئو

مطلقاً به معنی اعم از جانوران است، و نیز گاهی به معنی گاو. از آن گیتی و کیهان نیز اراده شده.

گَئوتَمَه

یکی از دیویسنان و از رقبای زرتشت است که دربند ۱٦ فروردین یشت از او نام برده شده است.

گَئوچِتْرَ

یعنی حامل نژاد ستوران؛ در پهلوی، چهرک و چهر از ریشه چِترَ اوستایی به معنی نژاد و تخمه است. ر. ک. گَئو.

گَئوسروتَ

در اوستا، خرد دو گونه است: ذاتی و مادرزادی، یا به گوش شنیده شده و اکتسابی. اولی آسْنَ خرَتو° و دومی گَئوسروتَ می باشد.

گَئوش، گوش (درواسپا°)

گوش ایزد حافظ جانوران است. نگهبانی روز چهاردهم ماه با این ایزد است و به گوش روز موسوم است. مقصود از گَئوش یا گَئو، روان نخستین جاندار سودمند می باشد. این واژه گاو نیز معنی شده. و در اوستا دارای معنی گسترده‌تری است و به همهٔ چهار پایان سودمند اطلاق می‌شود. این ایزد، گاه درواسپا نیز خوانده می‌شود. در آغاز یشت نهم، درواسپا، سالم نگهدارندهٔ چار پایان خرد و بزرگ نامیده شده است. در گوش یشت، هوشنگ، جمشید، فریدون، هوم، خسرو، زرتشت،

کی‌گشتاسب برای چیرگی به هماوردان خویش، یا برای موفق شدن به امری، به او نماز برده، یاری درخواست می‌کنند. در ستایش سیروزه که گوشورون (روان گئوش) مورد ستایش قرار گرفته، می‌خوانیم: «دادار هرمزد با این صفات خوانده شده: مهربان، آمرزیدار، نیکی بختار (بخش‌کنندهٔ نیکی)، نگاهدارندهٔ دام، آفریننده، پُرفره، پیروزگر، پرآسانی و مهربان کرفه گر». و باز جای دیگر آمده: «توئی هرمزد مینوی افزونی بخش، دادار آفریننده و دهش نیک به گیتی و مینو نگاهدارندهٔ آفریده‌ها.» پس از ذکر این صفات سپاس آغاز می‌گردد: «سپاس دارم از تو دادار مهربان، سپنتا مینو، که فراز آفریدی گوشورون مینوی درواسپ افزار [نیروی] هرمزد داد، فرّه فریادرس یارمند به همه دامان [آفریدگان] تو هرمزد، اروند اسپ و گاوایوک داد [یگانه آفریده] و گوسپند پرسرده برای یاری و نگاهداری مردم پارسا، که از اوست گاو ورزا برای آباد کردن جهان، اسب تیزاروند، برای زَنِش اَنیران و گناهکاران، پنج گونه گوسپند که دارای دویست و هشتاد و دوسرده است که از ایشان بسیار فراوانی و نیکی و نیک زیوی به دامان هرمزد رسد. و از فرو افزونی که تو را از هرمزد است اندر جهان. دارش و پرورش مردمان، سودمندی و آبادانی کیهان به راه تو بیشتر است. وچنان که کام هرمزد است برای افزایش و پُربَری دامان خویش از تو، بس گونه افزار [نیروی گوناگون] و نیکی فراز آفرید، آنگون نیز همیشه، یاری توگوشورون، به اَنرون و سودمند و پر بر و پرخواری [آسانی] باد و از آن نیرو و زور بسیار به ما باد [برساد] که هرمزد داده ایم». در سیروزهٔ کوچک و بزرگ نیز از سودمندی چار پایانی مانند گوسپند و اسب و گاو یاد شده و ستوده شده است که همه هرمزد داد هستند.

گئوش اُورْوَن

در پهلوی گوشورون. لفظاً به معنی روان گیتی یا آفرینش می‌باشد. چون آفرینش جانوران پیش از آفرینش انسان بوده از این جهت پارسیان روان آفرینش را به روان نخستین آفریدهٔ جاندار تعبیر کرده‌اند. ضمناً گوشورون اسم ایزدی است که به پاسبانی چار پایان خرد و بزرگِ سودمند گماشته شده است. گوشورون یا گئوش اورون غالباً در اوستا با گئوش تَشَنْ همراه آمده است که به معنی ایزد سازنده یا موجد است. در سرود ۲۹ گاتها آمده است که گئوش اورون از ستم و بیداد به درگاه اهورامزدا می نالد. جای دیگر اشوزرتشت و گئوش اورونِ با دستهای افراشته، اهورامزدای بزرگ را ستایش می‌کنند. ر. ک. گئوش.

گئوش پَنچو

نامی است که در اوستا به جانوران پنجگانه گفته شده است.

گئوش تَشَنْ.

به معنی آفریننده و سازندهٔ گیتی است. در اوستا بایستی وی را چون گئوش اُورون ایزد حامی ستوران دانست. در اوستا اغلب این دو با هم یاد شده‌اند. ر. ک. گئوش، گئوش اورون.

گئوکِرِنْ

درختی درمان بخش است که در میان اقیانوس فراخکرت روئیده و آن را هوم سفید نامیده‌اند. در وندیداد آمده که صدها و هزارها و ده هزارها گیاه درمانبخش در پیرامون گئوکرن سر زده است و برای آنکه مورد صدمهٔ اهریمنی واقع نشود ماهی کَرَ° برای محافظت آن گماشته شده است. هنگامی که از امشاسپند امرداد° گفت وگوست، گئوکرن نیز ستوده شده است. چون امرداد نگهبانی و سر پرستی گیاهان را به عهده دارد. به موجب بندهش، گئوکرن همان هوم سپید است که زندگی جاودان می بخشد.

گبر

برای این واژه معانی گوناگونی آورده‌اند که درسترین آنها معنی مرد است. این واژه در پهلوی نیز به معنی مرد آمده است. ولی مهمترین مطلب این است که این لقب را، پس از ساسانیان، قوم غالب

جهت استخفاف به ایرانیان زرتشتی داده و همچنان در اذهان و ادبیات مانده است. در زبانهای بلوچی و کردی نیز این واژه دیده شده که به معنی مرد است. در کردی، گور به معنی بزرگ و گورگورکان یعنی بزرگ بزرگان یا پهلوان است. گبره در زبان آرامی به معنی مطلق مرد است در مقابل زن. اطلاق این واژه حتی به عیسویان و ترکها هم به مفهوم کافر دیده شده است. زرتشتیان خود را بهدین یا زرتشتی یا وَهدین نامند. لهجهٔ زرتشتیان ایران را گبری خوانند؛ که استاد پورداوود این لهجه را بهدینی نامند. این لهجه را اردشیر مهربان یزدی گرد آوری کرده که با یک ترجمهٔ انگلیسی به وسیلهٔ ادوارد براون انتشار یافته. زرتشتیان خود، مرد را گوره گویند. استاد پورداوود به نقل از وندیداد، واژه‌ای را که در متن گَرِوَ آمده و در گزارش پهلوی اوستا (زند) گَوْر شده چنین ترجمه کرده که با واژهٔ زرتشتیان که به مرد اطلاق شده نزدیک است.

گبرآباد، گبرستان، گبرمحله

یکی از محلات اصفهان وصل به جلفا که در زمان شاه عباس صفوی به زرتشتیان اختصاص داشته. در کرمان نیز محلی به نام گبر محله بوده که در حملهٔ افاغنه خراب شد و فقط کمی از خرابه های آن باقی است.

گُجَسْتَک

لقبی است در نامه های دینی پهلوی که به اسکندر داده شده است. گجستک یعنی ملعون، پلید، ناپاک و برهمزن دین و پادشاهی ایران. و در سنتِ بسیار کهن ایرانیان است که اسکندر اوستا را در استخر سوزانید.

گُجَستَگْ آبالیش

نامه‌ئی به زبان پهلوی است از آذرفرنبغ° پسر فرخزاد از خاندان آدرباد. درین نامه از گفتگوی آذرفرنبغ با ابالیش زندیک (زندیق) نزد مأمون سخن رفته، که ابالیش شکست خورده و سرافکندهٔ شده است. ر. ک. ماتیکان گُجستیک ابالیش.

گرامی کرت

در یادگار زریران آمده، پس از کشته شدن زریر برادر کی‌گشتاسب سه تن از دلیران ایران داد مردانگی دادند، یکی نستور پسر زریر، دیگری گرامی کرت پسر جاماسب، سومی اسفندیار پسر کی‌گشتاسب. اینان عرصه را به دشمن تنگ کرده و ارجاسب پادشاه توران را گرفتار ساختند.

گرج

مخفف گرجستان است.

گُردآفرید

در داستانهای ملی و حماسی ایران، نام دختر دلیر و جنگاور گژدهم° از پهلوانان دژ سپید است. وی با سهراب به نبرد پرداخت و چون سهراب می‌خواست با او پیوند زناشوئی ببندد گفت دختران ایرانی همسر تورانیان نمی شوند.

گردیزی

ابوسعید عبدالحی گردیزی، مورخ ایرانی، تاریخی دربارهٔ عالم از قدیمترین ایام تا اندکی بعد ازسال ۴۳۲هـ نوشته است که ما را به اوضاع و احوال قدما آشنا می سازد. نسبت او به گردیز می رسد و کتاب او تاریخ گردیزی یا زین‌الاخبار گردیزی نامیده می شود.

گُردیک، گُردیه

خواهر بهرام چوبینه که خسروپرویز او را به همسری برگزید.

گُرز

عمود آهنین را گویند، چماق و چوب را هم گفته اند. به معنی ارج، ورج، برز، بزرگی است.

گُرزَمْ

۱. برادر اعیانی اسفندیار که نزد گشتاسب از اسفندیار بدگوئی کرد. ۲. نام پهلوانی است تورانی.

گرزمان
گروتمان°.

گرزه
نوعی مار است.

گرسیوز
یا کرسیوز° برادر افراسیاب تورانی است. نام او به معنی دارندهٔ استقامت و پایداری اندک است.

گرشاسب، کرشاسب، کِرساشپ
به معنی دارندهٔ اسب لاغر. ۱. جهان پهلوان ایرانی پسر اثرط (اترد) پسر سام پسر تورگ پسر سپایناسپ (شیدسپ) پسر دورشاسب پسر توگ (تور) پسر فریدون. وی در اوستا با صفتِ «نرمَنَوْ» به معنی مرد سرشت، نرمَنِش و پهلوان یاد شده و همین کلمه است که بعدها به صورت نریمان درآمده و اسم خاص گردیده. در فارسی، سام گرشاسب نریمان یا سام نریمان گویند. در اوستا نسکی به نام سوتکرنسک° وجود داشته که فرگرد ۱۵ آن از گرشاسب مفصلاً سخن رانده اما متأسفانه از بین رفته است. خلاصهٔ این نسک، در نامهٔ پهلوی دینکرت، فصل ٤ از کتاب ۹ آمده است. نژاد رستم جهان پهلوان از همین خاندان گرشاسب است. گرشاسب نامهٔ اسدی موضوع پهلوانیهای همین پهلوان است. در سنت زرتشتیان گرشاسب یکی از جاویدانها است. او نمرده بلکه فقط به خواب رفته است و در آخرالزمان از خواب برمی‌خیزد و از جملهٔ یاران موعود زرتشتی است که در نو کردن جهان هستی و برانگیختن مردگان وآرایش رستاخیز با سوشیانس همراهی خواهد نمود. در بارهٔ قدرت گرشاسب داستانهای زیادی آورده‌اند که در دینکرد بدان اشاره شده است. ۲. گرشاسب پسر زو° (زاب) دهمین پادشاه پیشدادی که نه سال پادشاهی کرد و در شاهنامه شرحی از زور بازو و دلیری وی مندرج است.

گرشاسب نامهٔ اسدی توسی
در سال ٤۵۸ هجری سرائیده شده و منظومه‌ای حماسی است که از روی داستان منثور گرشاسب، از آثار ابوالموئد بلخی ساخته شده است و موضوع آن سرگذشتِ گرشاسب° جهان پهلوان، جد اعلای رستم است.

گرگسار
۱. از جمله پهلوانان تورانی است که در جنگِ پیرامون روئین دژ به دست بهمن اسفندیار° کشته شدند. ۲. از اقوام غیرآریائی که مانند تبریان و آملیان در شمال ایران می‌زیستند. پس از روی آوردن ایرانیان به سرزمین‌های شمالی، این اقوامِ غیرآریائی به کوهها رانده شدند و رفته رفته تمدنِ ایرانی و آئین زرتشتی را پذیرفتند. سرزمین این قومِ را گرگساران نامیدند.

گرگین
پسر میلاد، پهلوانی است ایرانی. میلاد به قول نولدکه°، نامِ پادشاهِ اشکانی است. در داستانِ جنگ بیژن با گرازان، کسی که مایهٔ رنج بیژن و افکندن او در بند تورانیان شد گُرگین میلاد بود. وی از سوی پادشاه ایران حکمران خوارزم گشت و شهری به نام خود ساخت که گرگان نامیده شد. به توس و به گودرز گشوادگان/ به گیو و به گرگین از آزادگان (فردوسی).

گرمانیان
یکی از شش طایفهٔ ایران باستان که متمدن و شهرنشین بوده‌اند، و تصور شده است که همان کرمانیان باشد.

گَرَمْپَد
یکی از ماههای نه گانه فرس که نامش در کتیبه بیستون آمده است. ر.ک. ماه، ماونگهه.

گرمک وز
یا گرموک ور همان سوگَند و آزمایش ایزدی است که وَرْگرم (سوگند با آتش) گفته می‌شد که در مقابل وَرْسرد یا بَرسَمَک ور است.

گَرُوتمان، گَرُزْمان

به معنی عرش اعلی است. واژه گرزمان که غالباً به وسیلهٔ شعرا استعمال گردیده، از کلمهٔ اوستائی گروتمان می باشد. جزء اخیر این کلمه در لغتِ خان و مان هنوز باقی است. معنی لفظی آن خانهٔ ستایش و نیایش است. و از آن بلندترین طبقهٔ آسمان یا عرش اراده گردیده؛ آنجائـــی کـــه مقام اهورامزدا است. و نیز اَنگهووَهیشت یعنی بهترین جهان که در فارسی بهشت شده در آنجاست. در بند ۷، یسنای ۱٦ که واژهٔ ورز (برزن) تفسیر شده، از گروتمان محل انوار رحمانَی اراده شده است. گرودمان هم گفته اند.

گُروی

یکی از خویشان افراسیاب است که در کشتن سیاوش مکرها کرد. او را گروی زره نیز گویند. سیاوش ز گفتِ گروی زره/ برو پرزچین کرد ورخ پر گره (فردوسی).

گِرِهْمَ

در گاتها از چندین دیو یسنان که با زرتشت دشمنی می نمودند نام برده شده از جمله گرهم ، کوی*، کر پن* و اوسیج* که از پیشوایان دیو یسنا و مخالف مزدیسنا می باشند. در ترجمهٔ پهلوی اوستا، این نام به صورت گرَهْمَک آمده است. شاید بتوان این گرهم را با گُهرِم شاهنامه، که از دیو یسنان و پسر ارجاسب است و به دست اسفندیار کشته شده، یکی دانست.

گَری، گَئیری

از برای کوه، کوهه، کوهان، در اوستا آمده است.

گریستن مغان

سُرودی است که مردمان بخارا در نوحهٔ سیاوش می‌خواندند.

گَزَن

همان گزنک است که در لغت به معنی گنجینه و معرب آن جزن، جزنق است و شهری بوده در غرب آذربایجان ایران که نام دیگرش شیز بود. برخی آنجا را مولد زرتشت دانند. ر. ک. گنجک.

گژدهم

نام پهلوانی است ایرانی. پدر گستهم و گردآفرید است. او دژدار دژ سفید* در زمان نوذر و کیکاوس بود. بدین روی دَژدار بُد گژدهم/ دلیران بیدار با او به هم (فردوسی).

گُستَهَم

درپهلوی ویستهم:

۱. پسر نوذر پسر منوچهر و به قولی یکی از ناموران ایران از خاندان نوذر است. دارمستتر و کریستنسن بر آنند که این نام در اوستا به صورت ویستئوروَ آمده است که به معنی گشوده و منتشر شده می باشد. و هم به معنی دلیر است. ۲. پسر گژدهم یکی از پهلوانان ایران است. ۳. دائی خسرو پرویز ساسانی. ٤. پهلوان ایرانی و دستور بهرام گور.

گشتاسب

مرکب از دوجزء است: ویشته به معنی از کار افتاده و محجوب و اسپه به معنی اسپ. که مجموعاً می شود دارندهٔ اسب از کار افتاده که معرب آن بشتاسب، بشتاسف است. وی پسر لهراسب پادشاه کیانی است که خواهان پادشاهی از پدر بود. و چون پدر بدو تن در نداد گشتاسب رنجیده، به روم رفت و در آنجا کتایون دختر قیصر را که دلباخته او بود به زنی گرفت. سپس به ایران برگشت و به پادشاهی رسید. درسی اُمین سال سلطنت وی اشوزرتشت ظهور کرد و چون گشتاسب او را پذیرفت مورد دشمنی ارجاسب تورانی واقع شد و میان ایشان جنگها رفت تا سرانجام ارجاسب به دست اسفندیار روئین تن، پسر گشتاسب کشته شد. فردوسی برای لهراسب دو پسر ذکر کرده، گشتاسب و زریـــر، ولی در بندهش از برادران دیگر او نیز یاد شده است.

این اطلاعات نیز دربارهٔ گشتاسب آمده است:
۱. گشتاسب از اجدادمادری آذر پادمهر اسپندان* است. ۲. گشتاسب در عهد سیمین (عهد دوم) از زرتشت دین پذیرفت. ۳. در پتت آمده که «من به

دینی پایدارم که اهورامزدا آن را به زرتشت آموخت و زرتشت آن را به گشتاسب شاه آموخت.» ٤. در مینوخرد آمده: «کی‌گشتاسب پس از پذیرفتن دینِ نیک مزدیسنا با یک آهونَور° که گفتار دادار هرمزد است دیوها و شیاطین و دروغ را درهم شکست. ٥. دقیقی در شاهنامه در گرویدن کی‌گشتاسب به زرتشت گفته: سر نامداران ایران سپاه/ گرانمایه فرزند لهراسب شاه/ که گشتاسب خوانند ایرانیان/ ببستش یکی کشتی او بر میان. ٦. در بندهش دربارهٔ فروبغ آمده:«جمشیدِ فروبغ را در دادگاهی [پرستشگاه] در کوه خوارزم فرو نهاد. فرجمشید این آتش را از دست ضحاک برهانید. در زمان پادشاهی کی‌گشتاسب این آتش را از خوارزم بر گرفته در کابلستان فرو نهادند.» ۷. در آفرین دهمان از کی‌گشتاسب یاد شده و فروشی او ستوده شده است. ۸. در آفرین پیغمبر زرتشت به کی‌گشتاسب که در راه دین کوشا بود دعا شده است. ۹. آفرین پیغمبر زرتشت را فصلی از گشتاسب یشت و بقایائی از دهمین نسک مفقود شده دانند.

گشتاسب نامهٔ دقیقی

در زمان پادشاهی نوح بن منصور، دقیقی متعهد به نظم آن شد ولی هنوز هزار بیت نسروده بود که کشته شد. آن ابیات در شاهنامه آمده و مضمون آن با ایاتکار زریران مطابق است. این هزار بیت در بارهٔ داستان گشتاسب و جنگ های مذهبی او با ارجاسب است.

گشتاسب هخامنشی

اردشیر سوم° در کتیبهٔ تخت جمشید که یک یک نیاکان خود را با عنوان پادشاه اسم می برد، درپایان می‌رسد به «داریوش، پسر گشتاسب نامی، گشتاسب، پسر آرشام نامی هخامنشی». بنابراین، این گشتاسب پسر ارشام با گشتاسب پسر لهراسبِ، معاصر زرتشت پیغمبر، یکی نیست و نباید اشتباه گردد.

گشتاسبی یا گشتاسفی

نام ولایتی است قدیمی در جنوب باکوی قفقاز، در کناردریاچه مازند ران، نزدیکِ دهانهٔ رودکُر.

گَشتک (گشته)

خطی که در عهد ساسانیان متداول بود. گویند ۲۸ حرف داشت و بدین حرف عهود و مواثیق دقیق و اقطاعات را می نوشتند. و نقش شاهنشاهان پارس و طراز جامه وفرش و سکهٔ دینار و درهم بدین خط بود. ثبت کنندگان علوم، نجوم، طب و فلسفه را گشتگ دفتران می‌خواندند. معرب آن گستَج است.

گُشسب

۱. گشتاسب. ۲. گشنسب، یکی از نجبای دانشمند ایرانی: چنین گفت گویا گشسب دبیر/ که ای نامداران برنا و پیر. ۳. دانشمند معروف در زمان بهرام گور: فراوان بخندید از او شهریار/ بدو گفت نامم گشسب سوار ٤. یکی از نجبای ایران پدربزرگ بهرام چوبین: زبهرام بهرام پور گشسب/ سواری سرافراز پیچیده است. ٥. مخفف آذرگشسب° و آذرگشنسب.

گشسب بانو

دختر رستم زال و همسر گیوپهلوان.

گشنامار

به معنی نهایت گرسنگی، جزء اول گُشنْ یا گُسْنْ به معنی گرسنه و جزء دوم آمار به معنی حد و اندازه است.

گشنسب

به معنی دارندهٔ اسب نر است. گشنسب با نامِ بسیاری از ایرانیان باستان آمده است؛ مانندِ آئینَ گشنسب (یکی از بزرگان ایرانیِ دربارِ هرمز و به قول تبری آذین گشنسب، سردار هرمز بود که به جنگ بهرام چوبینه رفت.)، گوگشنسب (که مفسر و استاد زمان ساسانیان بوده).

گشنسب آذر

از بزرگان ایرانی که قبل از جلوسِ بهرامِ پنجم به مقام

واستریوشان سالار رسیده است.

گشنسب آسپاد

برادر رضاعی خسروپرویز که فرماندهٔ کل نیروی کشور درزمان وی بود.

گشنسب بنده

پادشاهِ ساسانی (۶۳۱م) ونوادهٔ هرمزچهارم. لقب او درشاهنامه فرائین، ودرتبری فرهان است. و او همان است که در کُتبِ تاریخ به نام جشنسب بنده آمده که معرب است.

گشنسب داد

سردار ایرانی، ملقب به کخوارگ، که زرمهر او را مأمور مذاکره با ارمنیان کرد.

گشنسف، (گشنسب)

معاصر اردشیر بابکان بود و بر تبرستان و گیلان و رویان و دماوند حکومت داشت. اجداد او از زمان اسکندر کبیر فرمانروای ولایات مزبور بودند. وی موسس خاندان گشنسف است.

گُشن یزداد

پسرشهرین ازنجبای دورهٔ ساسانی است.

گشواد

پهلوان ایرانی. ر. ک. کشواد.

گُلباد

از پسران ویسه°، از پهلوانان تورانی است که در جنگِ دوازده رخ° به دست فریبرز پسر کاوس کشته شد: سپهبد گُزین کرد گلباد را/ چو گرسیوز وجهن و پولاد را (فردوسی).

گلبادگان، گلپادگان

همان گلپایگان است که معربش جزبادگان و جزفاذقان شده.

گلدنر، کارل

خاورشناس آلمانی که درفرهنگ و زبانهای ایرانی باستان تبحرداشت. از ۱۸۶۰م به بعد استاد دانشگاه برلین و دیگر دانشگاههای آلمان بود، و دارای تالیفات بسیارمهم ازجمله ادبیات اوستائی است.

گلزار ابراهیم

آتش نمرود که چون ابراهیم را بدان درانداختند گلستان شد.

گلستان بانو

یکی ازپنج دختر کیخسروایزدیار کرمانی است که در ۱۷۹۵م مقارن فتح کرمان به دست آغامحمدخان به بمبئی رفت و با فرامجی، ازپارسیان هند، ازدواج کرد. گلستان بانوخدمات زیادی به زرتشتیانی که از ایران به بمبئی می رفتند انجام داد. وهم اوبود که انجمن اصلاح امور زرتشتیان ایران را باعث شد که در اثر آن مانکجی لیمجی هاتریا به ایران آمد. کمکهای زیادی به ایران فرستاد و اوقاف و خیریه های زیادی از او به جاست. انجمن زرتشتیان کرمان تا سالها پیش گهنباری به نام و یاد او در کرمان برگزار می‌کرد. او برای همسر و خانوادهٔ خود خوش قدم بود و به گُل ولایت مشهور گردید. مانکجی در کتاب اظهار سیاحت ایران می نویسد: «گلستان بانو بسیار نیک نفس و سخی‌طبع بود. نسبت به بینوایان و مسکینان دلسوزی و رأفت نشان می داد. بانوئی بود دانشور و دیندار، خوش خلق و شیرین سخن. با همه مدارا و محبت و سلوک می نمود. چنان این بانونیک نفس وخوشقدم بود که پارسیان به هنگام دعا به فرزندان و خویشان و نوادگـــان خود می‌گفتند «چون گُلِ ولایت خوش یمن وخوش نصیب باشی.» او دارای ۹ فرزند می باشد که همه از اشخاص بنام شدند. ر.ک. تاریخ زرتشتیان پس ازساسانیان نوشته رشید شهمردان.

گلشاه، گرشاه

گرد به معنی کوه + شاه، لقب کیومرس° است.

گنامینو

به اهریمن° ودیوان گفته می شود.

گنباسَرنیجَت

شانزدهمین نسک اوستا که دارای ٦٤ فرگرد بود. این نسک از بین رفته ولی به طوری که از نوشته های دینکرد برمی آید این نسک هم مانند نیکاتوم* و سکاتوم* از نسکهای داتیک* یعنی قانونی به شمار می رفت. و فقط از مندرجات دینکرد می توان فهمید که دربارهٔ جانوران بوده. چندین بخشِ گنباسرنیجت ستورستان و ارتشتاران نامیده می‌شد. و ستورستان قوانینی بوده از برای چار پایانِ خرد و بزرگ، چون اسب سواری و بارکش و استر و خر و گاومیش و بز و گوسفند. و ارتشتاران قوانینی بوده دربارهٔ لشکریان و رزمیان. از قوانین نگهداری و پرستاری ستوران و معالجهٔ آنها و همچنین از زین افزار و ستورپزشک و تیمار اسبان سخن رانده شده است.

گنبدان دژ

دژی است در خراسان که گشتاسب فرزند خود اسفندیار را بدانجا بند کرد. سوی گنبدان دژ فرستادیَم/ زخواری به بیگانگان دادیم (فردوسی).

گنبد جبلیه

یا گنبد گبر، بنائی است تاریخی به شکل گنبدی منفرد در دامنهٔ شیوشگان (سید حسین کنونی کرمان) که به احتمال قوی از ابنیهٔ پیش از اسلام است. گویا دو بنای دیگر نظیر آن بوده که خراب شده است.

گنج دانش

کتابی است نوشتهٔ محمدتقی‌خان، متخلص به حکیم، از فضلای دورهٔ ناصری، در شرح نامهای اماکن و بلاد ایران.

گنج شایگان

۱. همان کتاب معروف پهلویِ پندنامک وزرگ مهر (پندنامهٔ بزرگمهر) یا یادگار وزرگ مهر است. رساله ای است به زبان و خط پهلوی که در آن مجموعه ای از اندرزها از کتابهای پهلوی گردآوری شده است. این کتاب به سال ۱۸۸۵م در بمبئی به وسیله دستور هوتن بهرامچی سنجانا* چاپ و به زبان انگلیسی ترجمه شده است. ۲. در عهد ساسانیان نام محلی بوده که اسناد مهم در آن می‌گذاشتند. بعضی محققان اصل کلمه را گنج شیچیکان* یا گنج شیزگان، به معنی مخزنی که در «شیز*» (گنجک، کنزَک) بوده، دانند.

گنج شیچیکان

در دینکرد یاد گردیده که یک نسخه از اوستا، که روی پوست نوشته شده بود، در شیز* یا گنج شیچیکان (گنج شیزگان) در آتشکدهٔ آذرگشسب نگاهداری می شده و نسخهٔ دیگر در دژ نپشت فارس.

گنجک، گنزک

به معنی گنجینه و خانه گنج است. پایگاهِ تابستانیِ خسروپرویز بود؛ در نزدیکی و پیرامون دریاچهٔ اورمیه در سر راه مراغه- تبریز در نزدیکی لیلان. در جنگی که بین خسروپرویز و هراکلیوس روی داد گنجک به دست رومیان گشوده شد و گنجینهٔ آن به غارت رفت. نیز گویند خسروپرویز به هنگام بیرون رفتن از گنجک، گنجینهٔ آن را با خود برد تا به دست دشمن نیفتد. نام گنجک به سبب همین گنجینه بر شیز نهاده شده است. جای آتشکدهٔ آذرگشسب را که یکی از سه آتشکدهٔ بزرگ ایران بوده است در شیز یا گنجک دانسته‌اند. گویند در نزدیکی آن چشمهٔ نفتی بوده که آتشکدهٔ آذرگشسب به واسطهٔ آن روشن می شده است.

گنج همårدبیره

(گنج آماردبیره) یا به پهلوی دپیره، کتابت و خطی بوده در عهد ساسانی که بدان مختصات گنجها را می نوشتند.

گنجینهٔ اوستا

کتابی است دربارهٔ دین زرتشت که هاشم رضی گردآوری و تألیف کرده است. تهران، فروهر، ۱۳۴۸، ۳٦٦ص.

گَندارَه
یکی از ایالات ایـران بود در زمان کورش که بعضی آن را در شمال شرقی کابل و برخی کابل و پیشاور کنونی دانسته اند.

گَنْدَرِوَ
دیوی است که به دست گرشاسب کشته شده و در آبان یشت، زرین پاشنه نامیده شده است؛ زره پاشنه هم گفته اند یعنی کسی که آب دریا تا پاشنهٔ او بوده است. (زره به معنی دریا است). در شاهنامه نیز اسم گَنْدرِوَ وزیر ضحاک آمده است.

گندشاپور، گندیشاپور
شهری بود که شاپور اول در خوزستان ساخت و به فرمان وی، از آغاز کانون دانش و دانشمندان گردید. در آن زمان پاره‌ای از کتابهای یونانی به پهلوی برگردانده شده و در این شهر گرد آورده شد. در آنجا دانشگاهی و بیمارستانی نیز ساخته شد که تا قرن سوم هجری بر پا بود. در آنجا دانشمندان و پزشکان از تجارب مللِ گوناگون، یعنی از طب ایرانیان، هندوان، یونانیان، اسکندریان و سریانیان، استفاده می‌کردند. مخصوصاً در زمان انوشیروان دامنهٔ تحقیق در آن توسعه یافت و بر شهرت آن بسی افزود. در سدهٔ سوم هجری که بغداد شهرت یافت گندی شاپور مقام سابق خود را از دست داد. گویند نام آن در اصل وَه اندوشاه پوهر یعنی به از انطاکیه، شاهپوریا به عبارت دیگر شهر شاهپور بهتر از انطاکیه بوده است.

گنزآمار دیبهر
درعهد ساسانیان به دبیر خزانه گفته می شد.

گنگ دژ
به نامهای بهشت، گنگ و گنگ بهشت و گنگ دز و کنگ دژ و کنگ دیز و گنگ دژ هوخت هم آمده است و ۱. در شاهنامه دژی است در میان کوهی خوش آب و هوا که سیاوش در توران زمین ساخت و وصف آن در بندهش چنین آمده: «هفت دیوار زرّین و سیمین و پولادین و آهنین و برنجیـن و آبگینگین [شیشه ای] و کاسگینین [به عقیدهٔ کریستنسن به گوهر آراسته] دارد. پانزده در بدان است که مسافت هر در از در دیگر را با اسب در ۲۲ روز بهاری و ۱۵ روز تابستانی می‌توان پیمود.» ۲. بیت المقدس (اورشلیم) را نیز گفته اند. ۳. نام شهر تاشکنت نیز بوده است که آن را چاچ هم گویند

گنوسی
فلسفه وآئینی که پیروان آن مدعی بودند که معرفت به طبیعت و صفات الهی دارند. گنوس به معنی معرفت و شناخت است.

گوَ(سُغد)
در بند ۱٤ از کردهٔ چهارم مهریشت آمده است که رودهای پهن قابل کشتیرانی با خیل امواج خروشان به سنگ خارا و کوه خورده به سوی مروِ هرات و به سوی سغد (گوَ) و خوارزم شتابد.

گوپت
کشوری بود که آنرا سوکوستان می نامیدند. وآن، بنا به روایت کتاب داتستان دینیک*، در مجاورت ایرانویج* و در کنار آب دایتی (رود دائیتی*) بوده است. در کتاب بندهش گفته شده: «مملکت سوکوستان در سر راه ترکستان به طرف چین واقع است.».

گوپت شاه
عنوان آغریرث پسر پشنگ، برادر افراسیاب که بر سرزمین سوکوستان یا گوپت* سلطنت می‌کرده و بدین جهت گوپت شاه نامیده شده. زرتشت از اهورامزدا خواست که گوپت شاه و گشت فریان و چتروک میان ، پسر گشتاسب را که پشوتن نامیده می شود، فناناپذیر نماید.

گوتشمید
آلفرد فن گوتشمید در سال ۱۸۸۸م در توبینگن کتابی دربارهٔ ایران و اسکندر،به چاپ رسانیده است.

گوچهر
یا گُوچهر، به عقیدهٔ مزدیسنان ستاره‌ای است دنباله‌دار که هنگام بدنیا آمدن سیوشانس بر زمین افتد و آن را مشتعل سازد به طوری که همهٔ کانهای فلزات گداخته شود و چون سیل سوزان جاری گردد و آدمیان، که به رستاخیز زنده شده‌اند، باید از این سیل بگذرند. و آن بر نیکان چون شیر گرم و ملایم خواهد شد. مردمان پس از این آزمایش پاک شوند و به بهشت روند.

گودرز
۱. از پهلوانان ایرانی و پدر گیو است. گودرز از آنانی است که با کیخسرو* به کوه رفته بود ولی به امر کیخسرو با زال و رستم برگشت. گودرز از جاودانیهاست. و در رستاخیز همراه سوشیانت خواهد بود. بنا به روایت فردوسی، در عهد کیان، پس از خاندانِ سام نیرم خاندان گودرز گشوادگان اهمیت بسیار داشت، که بنیانگذار این خاندان پهلوانی، گشواد زرّین کلاه از پهلوانان عهد فریدون بود. ۲. پهلوان ایرانی، پسر قارن پسر کاوهٔ آهنگر بود که حکومت اسپاهان داشت. ۳. گودرز، اشک بیستم از شاهان اشکانی بود که پس از کُشته شدن بَردان، به شاهی برگزیده شد.

گودرزیان
خانوادهٔ گودرز*. ز گودرزیان مهتر و بهتر است/ به ایران سپه بر دو بهره سر است (فردوسی). افراد خاندان پهلوانی داستانهای ملی ایران و منسوب به گودرز هستند که در جنگهای ایرانیان با تورانیان به خونخواهی سیاوش مجاهدت بسیار کردند. سرسلسلهٔ خاندان گشواد* (زرین‌کلاه) از پهلوانان عهد فریدون است. از افراد معروف این خاندان، گودرز و پسرانش بهرام، رهام، شیدوش، گیو، هجیر و بیژن پسر گیو هستند. بنا به برخی اخبار گودرز، گیو و بیژن اصلاً از پادشاهان و بزرگان اشکانی هستند که به تدریج در روایات ملی ایران راه یافته و در شمار پهلوانان درآمده‌اند.

گودی زره
امروز آبگیری در جنوب غربی افغانستان است. گودزره باتلاقی است در جنوب خاوری دریاچهٔ هامون که به هنگام فراوانی آب به دریاچه تبدیل می‌شود. این باتلاق به وسیلهٔ مجرائی طبیعی به نام شلاق به دریاچهٔ هامون می پیوندد.

گوذَه
شاخه‌ای از رود رنگهه* که در رام‌یشت از آن یاد شده است و گرشاسب دلیر در کنار آن ایزد رام* را ستایش کرده و درخواست می‌کند که بتواند انتقام خون برادرش اورواخشیه* را از هیتاسپ* بکشد و چند تن دیگر از دشمنان را از پای درآورد که ایزد درخواست وی را قبول کرده و گرشاسب کامیاب می‌شود. گرشاسب در آنجا برای ایزد وایو* (ایزد هوا) فدیه آورد.

گور (جور)
شهری بوده در پارس که اردشیر بابکان آن را بنیاد نهاد. اردشیر آن را اردشیرخُره* نام نهاد. عضدالدوله دیلمی نام آن را به فیروزآباذ برگردانید. اردشیر در روزگار جوانی قصر و آتشکده‌ای در آنجا ساخت که ویرانه های آن هنوز پدیدارند.

گورنگ
برادر گرشاسب و پدر نریمان.

گَوَشَنَ
در بند ۱۲۸ مهریشت آمده که بسا از کمانهای به زه آراسته از زه گَوَشَنَ ساخته شده است. این واژه فقط همین یکبار در اوستا دیده می‌شود و گمان می‌رود که جانور مخصوصی باشد که از زه آن، زه کمان می‌ساخته اند.

گوشبان
نگاهبان، محافظ، این واژه از دو جزء گوش و بان ترکیب یافته. واژه گوش در اوستا گئوش* یا گئو به معنی گیتی و گاو و جزء دوم بان از ریشه پا به معنی

پائیدن است به روی هم به معنی نگاهبان چار پایان مفید آمده و در فارسی به معنی نگاهبان به کار رفته است.

گوش یشت

یشت نهم از یشتهای ۲۱ گانهٔ اوستا است. در این یشتِ کهن از عده‌ای از فرمانروایان و نام‌آوران یاد شده که از ایزد گوش در خواستهائی می نمایند. گوش (گئوش *) با گیتی و آفرینش نیز ارتباط دارد.

گوگوشناسب

یکی از مفسرین پهلوی اوستا در عهد ساسانیان است که دربارهٔ وَچَرکِرت دینیک * مطالبی آورده است.

گهنبار

ر. ک. گاهانبار.

گهنباران ویسپرد

در هنگام گهنبارها یا شش جشن سالانه، ویسپرد به تنهائی خوانده می شود. در حالی که در سایر اوقات با ۷۲ هات یسنا سروده می‌شود. چنین تلاوت و سُرایشی را در گهنبارها گهنبار ویسپرد می نامند. همین تلاوت در یزد به واج یشت گهنبار معروف است که صبح نخستین روز چهره گهنبار با حضور همهٔ موبدان برگزار می‌گردد.

گیتی خرید

معنی گیتی خرید آن است که در این گیتی، آن گیتی را خریده باشند. در کتاب صد در بندهش دَرِ ۴۲ چنین آمده: «اگر یک تن چندان کار نیک کند که آن را قیاس نبود ولی نوزود * نکرده باشد این شخص به بهشت رسد و لیکن به گروتمان (آخرین طبقه بهشت) نرسد و چون خویشتن نوزود نتواند کردن درعوض گیتی خرید باید یشتن».

گیگر، ویلهلم

خاورشناس آلمانی که در سال ۱۹۴۳م در مونیخ درگذشت. او راست : فرهنگ ایران خاوری، اشتقاق لغت بلوچی.

گیو

فرزند گودرز و پدر بیژن است. او هم هنگام ظهور سوشیانت *، با کیخسرو، توس و سام نریمان از یاوران سوشیانت خواهد بود. گیو در جست و جوی کیخسرو به توران رفت و پس از هفت سال او را یافت و با فرنگیس به ایران آورد. چو گودرز و چون توس و گیو دلیر/ چو گستهم و شیدوش و بهرام شیر (فردوسی).

گَیَه

هستی، زندگی، جان.

گیه مَرِتَن

در پَهلوی، گیومرد و در فارسی کیومرس گوئیم. جزء اول که گیه باشد به معنی جان و زندگی و جزء دیگر که مَرِتَن باشد صفت است به معنی مردنی و درگذشتنی که مجموعاً می شود زندهٔ فانی یعنی مردم و انسان؛ (ر. ک مرتن). در اوستا چند بار کلمهٔ گیه، بدون مرتن آمده و گاه گیه مرتنو آمده که منظور همان کیومرس است. در یسنای ۲٦، بند ۱۰ وی نخستین بشر است: «فروهرهای مردان و زنان پاک و فروهرهای نیک توانای پاک پارسایان، از کیومرس تا سوشیانت پیروزگر، را می ستائیم.» در اوستا خیلی جاها به گیه درود فرستاده شده است. برابر اوستا کیومرس نخستین کسی است که به گفتار و آموزش اهورامزدا گوش فرا داده، و اوست مُوسس خانوادهٔ ایرانی، و نژاد ایران از پشت اوست. ورسم پرستش از او بماند. به رسم نماز آمدندش به پیش/ از آن جایگه برگرفتند کیش. در برخی کتب، کیومرس، گلشاه نامیده شده و بلعمی و بیرونی او را گرشاه خوانده اند. و به قول بلعمی: «گرکوه است و پادشاه کوه خواندند.» پسرِ کیومرس سیامک نام داشت که به دست دیوی (بچهٔ اهریمن) کشته شد و هوشنگ پسر سیامک از پدر انتقام کشید و پس از کیومرس به تخت نشست. کیومرث و اعقاب او جائی در داستان آفرینش دارند. در بندهش دربارهٔ او آمده است: «کیومرس، نخستین بشر را اهورامزدا بیافرید. او در

مدت سی سال تنها در کوهساران بسر برد. در هنگام مرگ از صُلب او نطفه ای خارج شد، به واسطهٔ اشعهٔ خورشید تصفیه گردید و در جوف خاک محفوظ ماند. پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی به شکل دو ساقهٔ ریباس به هم پیچیده، در مهرماه و مهرروز (هنگام جشن مهرگان) از زمین بروئیدند. پس از آن، از شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه به همدیگر بودند، یکی نر موسوم به مشیه و دیگر مشیانه [ماده]. پس از پنجاه سال آن دو با همدیگر ازدواج نمودند. بعد از انقضای مدت نه ماه، از آنان یکجفت نر و ماده پا به عرصه ظهور نهادند. از این یک جفت، هفت جفت پسر و دختر متولد شدند، یکی از آن هفت جفت موسوم بود به سیامک و زنش موسوم به نساک [این کلمه در پهلوی وساک خوانده می شود]. از سیامک و نساک یک جفت متولد شدند موسوم به فَرَواک و زنش موسوم به فراواکئین. از آنان ۱۵ جفت بوجود آمدند که کلیهٔ نژادهای مختلف هفت کشور از پشت آنهاست، یکی از آن ۱۵ جفت، هوشنگ وزنش گوزک بودند. ایرانیان از پشت آنان می باشند.» در دینهای سامی نیز داستان خلقت آدم ابوالبشر با داستان کیومرس بی شباهت نیست.

ل

لاادریه

ندانم گویان. به کسانی گویند که دربارهٔ مسائل مابعدالطبیعه و بطور کلی مسائلی که از دایرهٔ آزمایش انسان خارج است و با دلایل تجربی و ریاضی قابل اثبات نیست، خاموشند و بی‌آنکه آن را اثبات یا نفی کنند می‌گویند ما در آن باره چیزی نمی دانیم.

لائوتسه یا لائوتزه

(حدود ۶۰۰ تا ۵۳۱ ق م). حکیم بزرگ چینی که افکار و عقاید او از لحاظ اهمیت و نفوذ و تاثیر در مردم چین، فقط با کنفسیوس قابل مقایسه است، و بجز او کسی در علو مقام و احترام در نظر مردم چین به پای لائوتسه نمی رسد ولی با این همه اهمیت و شان فوق العاده معنوی، هنوز شخصیت او چنانکه باید روشن نشده است و در پردهٔ ابهام است. اصول وعقاید و افکارِ او در رساله ای به نام «دائودِ جینگ» مضبوط است که مبنی بر گذشت از خویشتن است؛ وصفت و خاصیت باطنی آن تهی بودن از امیال و آرزوها و آزادی از قیدِ هوی و هوس، و صفت و خاصیت خارجی آن «در کار نبودن» است. یعنی کسی برای خود هدفی بیرون از خود نداشته باشد تا همهٔ همِّ خود را صرف آن کند.

لات

نام بتی از بتهای عرب جاهلی که نام آن در قرآن همراه با «عزی» ذکر شده است. پس از فتح مکه، حضرت رسول ابوسفیان و مغیره بن شعبه را مأمور شکستن این بت و ویران ساختن معبد آن کرد.

لاجیم

محلی است در سوادکوه. و در آنجا کتیبه ای به زبان پهلوی موجود است. خرابه های برج وقلعه ای نیز که در اوایل قرن پنج هجری بنا شده در نزدیکی لاجیم دیده می شود.

لار، لارستان

از سرزمین فارس است و آتشکده آذرفرنبغ در کاریان واقع در لارستان کنونی قرار داشت. هنوز کاخ فرو ریختهٔ آن به نزدیکی لار نمودار است.

لاما، لامائیسم

شعبه ای است از آئین بودا که به ویژه در تبت انتشار یافته. روحانیون وپیشوایانِ آن را «لاما» گویند.

لاویان

کتاب سوم از پنج سِفْر تورات است که در قوانین و آئین لاویان و کاهنان و هدایا و قربانیهای ایشان مذکور است. و نیز قبیله ای است از اسرائیل منسوب به لاوی پسر یعقوب.

لاهیجان

یکی از شهرهای گیلان. ضمن برشماری بناهای تاریخی آن از مسجد جامع شهر یاد شده که در محلهٔ قدیمی میدان بنا شده است. طاقِ تاریک و سر پوشیده‌ای به نام طاق گبری به این مسجد متصل است که می‌گویند قسمتی از آتشکده ای قدیمی بوده است. یکی از روستاهای رفسنجان نیز لاهیجان نام دارد که برابر سرشماری در زمانِ کیخسروجی

خانصاحب (۱۲۶۱ یزدگردی)، چند نفر زرتشتی در آنجا سکونت داشته اند.

لُرْک

عبارت از آجیل هفت مغزی است که در مراسم مختلف مذهبی مانند گهنبارها و سدره‌پوشی و عروسی و دیگر جشنها، پس از نیایش و تبرک، بین حضار تقسیم می شود. زرتشتیان کرمان آن را هفت میوه یا آجیل گهنبار، و زرتشتیان یزد و تهران لرک گویند. ریشهٔ اصلی واژه لُرک معلوم نیست. و این آجیل عبارت است از میوه‌های خشک، مانندِ کشمش، مغز بادام، پسته، خرما، توت خشکه، آلو، برگه هلو، قیسی، گردو، فندق، آلبالو خشکه و امثال اینها؛ گاهی هم مقداری نبات بدان می افزایند. و در مراسم خوشی، نقل و آب نبات نیز بدان اضافه می‌کنند. گاهی هم نارگیل را خلال کرده و به آن داخل می‌کنند.

لسترانج، گای G.Le Strange W.Geigor

(۱۹۳۳-۱۸۵٤). خاورشناس بریتانیائی. درپاریس فارسی آموخت، و مدت سه سال (۸۰-۱۸۷۷م) در ایران بسر برد. کار عمده‌اش در جغرافیای تاریخی سرزمینهای اسلامی شرق وسطی بود. آثارش علاوه بر «سرزمینهای خلافت شرقی» (۱۹۰۵م) مشتمل است بر «فلسطین تحت حکومت مسلمانان» (۱۸۹۰م)، «بغداد در عهد خلفای عباسی» (۱۹۰۰)، «قصاید اسپانیائی» (۱۹۲۰م) و «داستان دون ژوان ایرانی».

لغت فُرس اسدی

در سدهٔ پنجم هجری نوشته شده و کتابی است در لغت پارسی از ابومنصورعلی بن احمد اسدی طوسی. و آن از جمله قدیمیترین و مهمترین کتب لغت پارسی است. مولف، این کتاب را به تشویق اردشیر بن دیلمسپار قطبی نجمی شاعر تالیف کرده است.

لغت نامه ایرانی کهن

یکی از کتابهای بارتولومه، خاورشناس آلمانی و استاد زبانشناسی تطبیقی دانشگاه هایدلبرگ.

لغت نامه دهخدا

فرهنگ جامعی است از لغات فارسی و عربی و اروپائی و اعلام مستعمل در فارسی که محصول کوششهای مداوم چهل و پنج سالهٔ استاد علی‌اکبر دهخدا و گروهی از یاران اوست که نزدیک به سه میلیون فیش، از روی متون معتبرِ نظم و نثر فارسی و عربی و لغت‌نامه های چاپی و خطی و دیگر کتب، در رشته های تاریخ، جغرافیا، طب، هیئت، نجوم، ریاضی، حکمت، کلام وغیره فراهم آورده اند.

لوتر

(۱۵٤٦-۱٤۸۳م). اصلاح‌طلب مذهبی آلمانی و بانیِ آئین جدید پرتستان در دین مسیح است. او با پاپ و کشیشان که از مردم اعتراف و پول می‌گرفتند به مخالفت برخاست و برخلاف دستورپاپ، کتاب انجیل را به زبان آلمانی ترجمه کرد. پیروان او را پرتستان یا «لوتری» می‌گویند.

لوقا، لوک

یکی از انجیل ها که یکی از حواریون عیسی به نام سنت لوک در حدود ۷۰م، نوشته و به نام او انجیل لوقا یا انجیل لوک خوانده می شود. وی کتاب دیگری به نام اعمال حواریون نیز نوشته است.

لوور

موزهٔ معروف فرانسه در پاریس که قسمت زیادی از آثار ایران گذشته، چه کتاب، چه سنگ نبشته، چه تندیس، چه کتیبه، در آن می باشد.

لَهّاک

درشاهنامه، پهلوان تورانی برادرپیران ویسه است که در جنگ دوم ایران و توران که شکست بر ایرانیان افتاد، پیران او را به جاسوسی به لشگرگاه ایران فرستاد، و او پس از بازگشت خبر داد که ایرانیان به

کوه هماون کشیده‌اند.

لهجه‌های ایرانی کهن

کتابی که بارتولومه به سال ۱۸۸۳م تالیف کرده است.

لهراسب

در اوستا «اَ اُرْوَث اسپ» است که معنی لفظی آن دارندهٔ اسب تندرو می‌باشد. او پدر کی‌گشتاسب و زریر است که در آفرین دَهمان فروشی اش همراه بسیاری ازناموران ودیگر پارسایان و نامداران ستوده شده است. در بند ۱۰۵ آبان یشت نیز از لهراسب، پدر ویشتاسب (گشتاسب) نام برده شده است. گشتاسب از لهراسب رنجیده به روم رفت و کتایون دختر قیصر شیفتهٔ او شده به همسری گشتاسب درآمد. لهراسب در بلخ، در هجوم تورانیان که به وسیلهٔ ارجاسب صورت گرفت، کشته شد. شهنشاه لهراسب در شهر بلخ/ بکشتند و شد روز ما تار و تلخ. سلسله نسب لهراسب، برابر بندهش، به منوچهر می‌رسد. برابر شاهنامه، کیخسرو هنگام ترک تاج و تخت، پادشاهی به کی‌لهراسب داد. کیخسرو پیش از آن چند بار به خلوت نشست، دربه روی‌دیگران بست، به ستایش پرداخت و کسی را به خود راه نداد. شبی سروش را به خواب دید که به اومژدهٔ کامیابی وتوفیق سفـــر مینوی داد و گفت لهراسب را جانشین خـــود گردان. ابتدا بزرگان ایران به دلیل اینکه لهراسب گمنام است با او از در مخالفت برآمدند، اما کیخسرو، نژاد و پیشینهٔ او را برشمرد و آنها پوزش خواسته پذیرفتند. در برخی نوشته‌های اسلامی، لهراسب را پسرعموی کیخسرو خوانده‌اند. جد اردشیر بابکان نیز به لهراسب می‌رسد. به قول شاهنامه لهراسب از خانواده کیان و از پشت کی‌پشین و کیقباد است. جنگهائی که در زمان لهراسب اتفاق افتاد بیشتر جنگهای دینی بود. لهراسب آتشکده‌ای به نام برزین (آذر برزین) بنیاد نهاد و پس از چندی، پادشاهی را به پسر خویش گشتاسب بخشید و در بلخ به عبادت پرداخت. تا سرانجام به دست ارجاسب تورانی کشته شد. لهراسب در تاریخ دین جائی به سزا دارد چون در زمان او و پسرش کی‌گشتاسب و نوه‌اش اسفندیار جنگهای دینی بین ایرانیان و تورانیان روی داد.

لیدن

شهری است در جنوب هلند، دارای کتابخانه‌ها و چاپخانه‌های قدیمی. برخی کتابهای شرقی و اوستائی در شهر لیدن توسط خاورشناسان به چاپ رسیده و می‌رسد. امروزه به واسطهٔ دانشکدهٔ تحقیقات شرقیش معروف است.

لیدی

یکی از کشورهای تابعه ایران درزمان هخامنشیان بود. گویند در شب همان روزی که سپهبد ایران، ماردونیا°، آتن پایتخت یونان را (۴۷۹ پیش از میلاد) فتح کرد خبر به شاهنشاه ایران، که در سارد، پایتخت لیدی اقامت داشت، رسید زیرا در قدیم برجهای بسیار بلندی درفواصل معین می ساختند و در بالای آنها پاسبانان می‌گماشتند تا در شبها به وسیلهٔ شعله‌های آتش و حرکات و علائم مخصوص و معینی که به آن می دادند، از برجی به برج دیگر، وقایع مهم دورترین حدود مملکت را به مراکز برسانند. لیدی سرزمینی است باستانی در آسیای صغیر، کنار دریای اژه که کِرزوس، آخرین پادشاه آنجا، از کورش کبیرشکست خورد.

لیلان

مارکوآرت، در وصــف گنجک یــا آلشّیز (شیز°) چنین آورده: «اما گنجک یا الشیز بنا به آنچه در سیاحت‌نامه‌ها نوشته شده باید در پیرامون دریاچهٔ ارمیه در سر راه مراغه و تبریز، به نزدیکی لیلان باشد». باز مارکوآرت در نامهٔ پهلوی «شهرستانهای ایران» جای آذرگشسب را در لیلان کنونی یاد کرده است. و اشاره شده که به نزدیکیِ آذرگشسب چشمهٔ نفتی بوده که آتشکدهٔ آذرگشسب هماره از آن روشن بوده است.

م

ماتریالیسم

نظریه و مکتب فلسفی است که دنیای خارج را واقعیتی و حقیقتی بیرون از شعور انسان می داند. ماتریالیسم معتقد است که «ماده» مبدأ و اساس بوده، وحس و شعور و تفکر فرع وزائیدهٔ ماده است؛ و درک، خاصیت مادهٔ تکامل یافته وعالی، وانعکاس خارجیِ جهان مادی وقوانین آن درمغز می باشد.

مانْهَر

به معنی سخن و گفتار است؛ به ویژه سخنِ مینوی و گفتار ایزدی. «ماتهرَن» کسی است که گفتار آسمانی را به خاکیان می رساند. به عبارت دیگر، وخشور و پیامبر. اوستائی این واژه مانتره است. و در واژه‌های مانتره‌سپند* و مهراسپند و ماراسپند دیده می شود.

ماتیکان سی روز (سی روچ)

قطعه ای درپهلوی، دارای ۱۱۵۰ کلمه است. ودرآن ذکر شده که چه کاری برای هر روز مناسب و نیک است. دستور داراب پالن، دستور پارسی که تقریباً در ۱۰۰۳ خورشیدی در شهر نوساری از بلاد هند می زیسته، در کتاب خود موسوم به **فرضیات نامه**، اعمال مخصوصی را که باید در هر یک از سی روز به جای آورد از یک کتاب پهلوی به رشته نظم فارسی کشیده است: بُد این در پهلوی تفصیل هر روز/ که باید کرد هم این کار هر روز/ چوخواندم جملگی آمد پسندش/ به نظم آورده ام زان ارجمندش.

ماتیکان سی یزتان

رساله ای است به زبان پهلوی شامل ۸۰ کلمه.

ماتیکان شترنگ (چیترنگ)

رساله ای در شطرنج. یکی از رساله های پهلوی است که دستور پشوتن سنجانا* آن را با متن اندرزنامه آدرباد مهراسپندان* و دو رسالهٔ دیگر پهلوی به نام «گنج شایگان»* و «اندرز خسرو کواتان (قبادان)»* به خط اوستائی نقل داده، به گجراتی و انگلیسی ترجمه کرده است. (بمبئی ۱۸۶۵).

ماتیکان گجستکِ ابالش

صورتِ مباحثه و مناظرهٔ آترفرن بغ با ابالش زندیق در حضور مأمون است. در این مناظره آترفرن بغ ابالش را مجاب ساخته، موجب مسرت مأمون گردید. این رساله مشتمل بر ۱۲۰۰ کلمه و حاوی هفت پاسخی است که دستورمزبور به زندیق داده است.

ماتیکان ماه فروردین، روچ خوردت

رساله ای است به زبان پهلوی دارای حدود ۷۶۰ کلمه در بارهٔ روز خرداد از ماه فروردین. صادق کیا در سال ۱۳۳۱ هـ.ش این رساله را به فارسی برگردانده است.

ماتیکان هَپْتَ امهرسپنت

رساله ای است به زبان پهلوی دارای تقریباً ۳۰۰۰ کلمه. لفظاً یعنی رسالهٔ هفت کلام مقدس. ر. ک. مانترسپنت.

ماتیکان هزارداتستان

رساله‌ای است به پهلوی دربارهٔ قوانین ایران و حقوق مدنی درعهد ساسانیان. ماتیکان هزار داتستان یعنی کتاب هزار قانون و مجموعه‌ای از نامه‌های گرانبهای پهلوی است که بیش از نوشته‌های دیگر پهلوی، از ور* یا داوری ایزدی در آن یاد شده است. چه این نامه در حقوق مدنی و قانون است. این نامه باید یادگاری باشد از پایان روزگار ساسانیان و کمتر احتمال می رود که پس از تاخت و تازتازیان به ایران نوشته شده باشد؛ آنچنان که بسیاری از نوشته‌های دینی پهلوی، پس از چیره شدن تازیان نوشته شده. بولسارا دانشمندی پارسی که ماتیکان هزار داتستان را به انگلیسی گردانیده نوشته: «فَرخومَرتِ وَهرامان (فرخ مرد پسر بهرام) نویسندهٔ ماتیکان هزار داتستان درین نامه چند تن از پاشاهان ساسانی را نام می برد، تا زمان خسروپرویز. پس از خسروپرویز دیگر نامی از پادشاهان این خاندان دیده نشده. این است که می‌توان گفت ماتیکان هزار داتستان در روزگار خسرو پرویز نوشته شده است.» البته بخشی از آغاز و انجام و میان آن از دست رفته است. واژهٔ هزار درنام «ماتیکان هزار داتستان» کار بردی مجازی دارد و به معنی فراوان وفزون وزیاد و بسیار است. درماتیکان هزار داتستان قانون زناشوئی، ارث، طلاق، داد و ستد، حق مالکیت، فرزند خواندگی، خرید و فروش، دزدی، خونریزی و کشتن وسزا وجز اینها یاد گردیده. در یک فرگرد (دَر یازدهم) این نامه نیز از «وَرْ» سخن رفته است. به عنوان مثال آورده است اگر وامی گرفته شد و وام گیرنده یا «پَشْمار» * منکر آن گردید باید با «وَرْ ورزیدن»، گناه از بیگناهی بازشناخته شود.

ماتیکان یوشت فریان

یوشت نام مردی پاکدین از خاندان فریان بود. نام این خانواده در بخشهای اوستا یاد شده؛ از جمله در یسنای ٦٤، بند ۱۲. داستان این مرد مفصلتر ازهمه جا در رسالهٔ مستقل ماتیکان یوشت فریان آمده است.

این رساله موضوع پرستش وپاسخی است بین یوشت و «اخَت» (یکی از دیویسنان) و یوشت ۹۹ معمای او را حل کرده است. این رساله دارای ۳۰۰۰ کلمه است و گُشْتِ فریانو نیز خوانده شده. در اوستا از ۹۹ پرسش اخت سخن رفته است اما در ماتیکان یوشت فریان از ۳۳ معما بحث شده است. مختصری از این داستان آنچنان که در کتاب مذکور پهلوی آمده، از این قرار است: آخت (آختیه) جادوگر با لشگر بزرگی به شهری درآمده، شهر را به ویران نمودن و مردمان را به کشتن تهدید نمود، درصورتی که آنان نتوانند ۳۳ معمای او را حل کنند. در این میان یکی از پاکدینان، یوشت فریان، فرا رسید، تمام سؤالا تش را جواب گفت. پس از آن خود از آخت سه پرسش نمود که از پاسخ آنها عاجز ماند. آن گاه یوشت فریان آن نابکار را بکشت و شهر از گزندش برهانید. کتاب مزبور را وست به انگلیسی، بارتلمی به فرانسه ترجمه کرده‌اند.

ماچین

مهاچینا، چین بزرگ، چین اصل. غرض قدما ازچین فقط بلاد مجاور کاشْغَر وخُتَن بوده است.

ماد

ماد نام سرزمین، نام قوم و نام سلسله‌ای ازپادشاهان قدیم ایران بوده است: ۱. سرزمین ماد نام قدیم ناحیه‌ای از ایران، بین جبال زاگرس و کویر نمک بوده که قوم ماد در آن سلسلهٔ پادشاهی ماد را تشکیل داده بودند. در تاریخ از دوماد نام به میان آمده است: الف. ماد بزرگ یا عراق عجم؛ ب. ماد کوچک یا آذربایجان. ۲. قوم ماد مردمانی آریائی نژاد بودند ساکن سرزمینهای جنوبی آذربایجان و اطراف همدان. این قوم در اواخرقرن ۸ ق م، یا اوایل قرن ۷ ق م، دولت ماد را تشکیل دادند. ۳. سلسله پادشاهی ماد که قوم ماد آن را در سال ۷۰۵ ق م در ناحیه ماد تشکیل داد.

مار

مار در اوستا «اژی» آمده و جزو خرفستران زیانکار و موذی است. نام اژی‌دهاک یا ضحاک نیز از همین واژه است. واژهٔ اوستائی میریه به معنی زیانکار و تباه کننده، با مار (میراننده) درسانسکریت برابر است.

ماراسپند

ر. ک. منتراسپنت، آذرباد مهراسپندان.

ماربین، آتشکدهٔ

همان کوه آتشگاه بین راه اصفهان و بخش سده است که برابر پیشینه درزمان گشتاسب از بتخانه به آتشگاه تبدیل یافت.

مازَدْ

نوشته‌ای از سدهٔ پنجم میلادی است که از آزمایش ایزدی نزد هندوان صحبت می‌دارد. و برنج و زر گداخته دو نوع آزمایش ایزدی است که باید پنج نوع آزمایش ترازو، آب، آتش، زهر و آشام (چیز نوشیدنی) را بدان افزود.

مارد

ر. ک. آمل، تبرستان.

ماردونیا

یا مردونیه. یکی از اسپهبدان ایران است که در ۴۷۹ پیش از میلاد، آتـــن پایتخت یونان را فتح کرد و در شبِ همان روز، با آتشی که بر برجها برافروخته بود، به سارد پایتخت لیدی، که شاه در آنجا بود، خبرداد. مردونیه پسر گبریاس است و با دختر داریوش ازدواج کرد و فتوحات نمایانی در جنگهای مختلف نمود و درسال ۴۷۹ به قتل رسید. ر. ک. لیدی.

مارکوآرت J.Marquart (Markwart)

درگذشت ۱۹۳۰م. اوستاشناس نامی آلمانی که استاد پورداود دربارهٔ شیز و آذرگشسب با او مکاتبه داشته است. نامبرده در جغرافیای ایران قدیم از مؤلفین بوده و کتاب ایرانشهر از اوست.

مارکوس

یکی از مخربین و مفسدین و بیدادگرانی است که نامش در ردیف نامهائی چون اسکندر آکرخیرات و دهاک، در کتاب پنجم دینکرد آمده است. در کتاب هفتم دینکرد نیز از جادوگری به نام مارکوس یاد شده که در اثناء هزاره هوشیدر، بر اثر اعمالش زمستانی سخت پدید آید. مارکوس به پهلوی ملکوش خوانده می‌شود و آن دیو سرما و زمستان است. ر. ک. مهرکوشا.

مارگن

چوبدستی سرسیخدار که با آن حشرات را می‌کشند. همان حشره‌کش یا خرفسترغن است که در پهلوی مارگن گویند.

ماروت

ر. ک. هاروت.

مازندران

ر. ک. مازنه ئینه دئوه.

مازَنَه ئینَه دَئوَه

سرزمین دیوان مازندرانی. مازندران یکی از اُستانهای شمالی ایران درساحل دریای خزر است که درقدیم محل دیوان دانسته می‌شده. و سروش که در اوستا عموماً به ضد دیو و دروغ معرفی شده همواره با دیوهای مازندران در رزم و ستیز است. در اوستا غالباً از دیوهای مازندران یعنی مشرکین مازندران یاد شده که نشان می‌دهد آنان هنوز به دین زرتشتی درنیامده، پیرو دین قدیم بوده‌اند. ناگفته نماند که آنها پس از پذیرفتن دین زرتشت نیز تا مدتها به این دین باقی ماندند و هنوز هم در گوشه و کنار نقاط کوهستانی دوردست آنجا، کسانی به آداب و رسوم نیاکان پایبندند. در کتاب نهم دینکرد آمده: «در عهدِ فریدون، مازندرانیان به خونیرس * (کشور مرکزی یا میانی) روی نهاده کشور را ویران کردند. مردم که به ستوه آمده بودند به فریدون شِکْوه بردند، او نیز لشگر بزرگی آراسته، آنان را بکشت. و یک ثلث خسته و درمانده به کوههای مازندران برگشتند. از آن پس کسی از مازندرانیان را یارای آن نبود که از کوه فرود آمده داخل خونیرس شود. دوتن از آنان، یکی سپیتی

پسر آوسپنو و دیگری اِرزراسپ پسر اوسپنو برای آموختن دانش دینی نزد فرشوشتر آمدند.» فرشوشتر معاصر حضرتِ زرتشت و پدرزن پیغمبر و وزیر کی‌گشتاسب و برادر جاماسب بود. در اوستا، بند ۲، هوشبام، برای برانداختن دیوهای مازندران و دروغ پرستانِ وَرنَ (دیلم، گیلان) که بدین قدیم آریائی باقی بوده‌اند و آنان را می‌ستوده‌اند، از اهورامزدا یاری خواسته شده است.

ماکس مولر

ر. ک. مولر.

مامون

(۲۱۸-۱۹۸هـ.ق) خلیفهٔ عباسی. آترفرن بغ* پسر فرخزات، نخستین مؤلف مجلدات دینکرد، کتاب مذکور را درزمان او تدوین کرد.

مان

مان که در فارسی همراه خان آورند (خان و مان) در اوستا به صورت نمان و دِمانَ نیز آمده به معنی خانه است. «نمانیه*» با «برجیه*» از همکاران اُشَهین* بشماراند. و نمانیه نام ایزدی است که نگهبانی خان و مان یا خانواده سپرده به اوست.

مانترسپند

روز بیست و نهم ماه است که به صورت مهراسپند (ماراسپند) هم آمده است. لفظاً به معنی کلام مقدس است. در سیروزهٔ کوچک چنین آمده: «ماراسپند پاکِ کارگر، قانون ضد دیوها، قانون زرتشتی، سنت کهن [اوپیّنا*] دین نیک مزدیسنی، ایمان به کلام مقدس [مهراسپند] هوش [ادراک] دریافتن دین مزدیسنی، آگاهی از کلام مقدس [مهراسپند] دانش فطری مزدا داده، دانش اکتسابی مزدا داده». در سیروزهٔ بزرگ نیز دربارهٔ روز بیست و نهم یعنی مانترسپند همین معنا آمده. در ستایش سیروزه نیز درباره مانترسپند می‌خوانیم: «ستایم و خوانم دادار هرمزدِ رایومندِ فرهمند و امشاسپندان را. سپاس دارم از دادار نیکِ افزونی‌بخش که او فراز آفرید ما راسپند پارسا کام، و هستی پر دانش، محاط [پَروَسته] اندرآسنْ خرد[خرد ذاتی] و گوشان سرود خرد [خردِ اکتسابی] خویشکار، راهنمای منش نیک، گَوش نیک، کنش نیک، اندر هر کس. درست دادار [نگاهدار]، آن چیزی که تن بدان در بهترین تندرستی وروان بدان بوخته‌ترین است و برای رساندن مردم به جهان مینوی بهترین است و مردمان را بنده و نگاهدارترین است. کسی که مانترسپند را از آنِ خویش کند و به تن میهمان دارد، پس روان او به گرُثمانِ* همه خواری [آسانی] رسد. پیدائی وروائی دین نیک اندرجهان به مانترسپند است وسود ونیکی دین به هرمزد را به وسیلهٔ مانترسپند از آنِ خویش شاید کردن. ستایم و خوانم دادار هرمزد را و خواهم که خواهش آموختن مانترسپند و گزارش یزش دین به مزدیسنان اندر گیتی با آفرینگان روا باد. دینداران مانترسپندوران، افزون شوند و نیکبختی، فراخ زیوَشنی، کام اَنجامــی بیش باد، چنان که کام جهانیان موجود است و کام هرمزد است.»

ماندانا

ر. ک. مند.

مانکجی رستمجی اون والا

یکی از دانشمندان پارسی هند است که روایات فارسی را، که به دستیاری دستور هرمزد یار فرامرز و پسرش داراب، گردآوری شده بود، در دو جلد بزرگ، با دیباچه‌ای به زبان انگلیسی از جیوانجی مدی، در ۱۹۲۲ در بمبئی به چاپ رساند.

مانکجی لیمجی هاتریا

(۱۸۹۰-۱۸۱۳م) از پارسیان هند که در شهرِ موراسومالی، نزدیک سورات، به سال ۱۸۱۳م زاده شد. در ۱۸۵٤م از سوی انجمن بهبود وضع زندگی زرتشتیانِ ایران ــ که به همت برزوجی فرامجی پسر بزرگ گلستان بانو، دختر کیخسرو ایزدیار کرمانی، تاسیس شده بود ــ به بندر بوشهر آمد. مانکجی مردی بااراده، متکی به نفس، شجاع و کاردان بود. او

توانست به امور زرتشتیان ایران سر و سامانی بدهد. همهٔ کوشش وی تا پایان زندگی پرتلاش و پربارش (۱۸۹۰م) مصروف بر این مهم گشت. مانکجی ویژگیهای اخلاقی نیکوئی داشت و از این خصوصیات، چون خیرخواهی، صداقت، امانت، قابلیت انعطاف فراوان، صبر و حوصله، اطلاعات کافی، به سود همکیشان خود بهره‌های فراوان برد. در راه اقدامات و اصلاحاتش با دشواریهائی (تا حد تهدید به مرگ) روبرو بود. ماموران حکومتی و دولتی را به رعایت حقوق زرتشتیان مشوق بود، فشارهای مالیاتی و سرانه را تا حد حذف پیگیری می‌کرد. برای زرتشتیان انجمن ها، مدرسه ها و آموزشگاهها تاسیس کرد. به تجدید یا نوسازی دخمه ها در تهران، یزد، کرمان و روستاها همت گماشت و در تهران، پذیرشگاه و مسافرخانه (درم‌سرا) برای مسافران ساخت. در شرح اقدامات خیرخواهانهٔ او اشخاصی مانند کنت دوگوبینو کنسول وقت فرانسه، راولینسون سفیر انگلیس، بنجامین کنسول امریکا و براون خاورشناس انگلیسی هرکدام مشروحاً مطالبی نوشته اند. ناپیرملکم نیز در کتاب «پنج سال در یک شهر ایرانی» در این باره اظهاراتی کرده است. به طور کلی مانکجی پیوسته بر آن بود که با تحولا تی که منجر به پیشرفت زرتشتیان شود این جماعت را متحول کند و پیشرفت، کامیاری و امنیت زندگی زرتشتیان را در دوره قاجاریه پایه گذاشت. برای تفصیل شرح زندگی و خدماتش ر.ک. چیستا، اسفند ۱۳٦٤.

مانک جی نوروزجی واد یاجی

یکی از چهار نفر بزرگانِ جماعت زرتشتیانِ بمبئی بود که نسخهٔ B دینکرد را از اسپندیارجی نام در ۱۱۵٦م دریافت کرد. و اساس ترجمهٔ پشوتن بهرام‌جی سنجانا همین کتاب می‌باشد.

مانوشَ (مَنوشَ)

کوه بزرگی است که منوچهر° در آنجا تولد یافت و یکی از رشته های البرز محسوب می‌گردد. مانوش در بندهش، جزو سلسله نسبِ لهراسب و محققاً یکی از ناموران قدیم بوده که امروزه از او در اوستا اسمی نیست. در اعصار بعد، چند نامور به مانوش موسوم بوده اند.

مانی، مانویت

مانی بنیانگذار آئین مانوی است، از پدر و مادری ایرانی، از بزرگان پارت، به سال ۲۱۵م در ماردین کنار دجله پایتخت سلوکیه متولد شد و در ۲۷۳م در گندشاپور به دار آویخته شد. وی پسر فاتک بود. در ایام جوانی به آموختن علوم و حکمت، وغور و مطالعه در ادیان زرتشتی و عیسوی و بودائی و سایر دینهای زمان خویش پرداخت. در ۲٤ سالگی ادعای پیامبری کرد و آئین خود را آشکار ساخت. چندی در بین النهرین به تبلیغ و ترویج دین خود پرداخت، آنگاه به وسیلهٔ فیروز برادر شاپور، که دین وی را پذیرفته بود، به شاپور معرفی شد و یکی از کتابهای خود را به نام **شاپورگان** به او تقدیم داشت. شاپور اول، نخست با مانی به مهربانی رفتار کرد و او و پیروانش را در مذهب خود آزاد گذاشت ولی بعد طرف بی میلی پادشاه قرار گرفت و از ایران تبعید گردید. مانی در ایام آوارگی، کشورهای هند و تبت وچین را سیاحت کرد و پس از مرگ شاپور، در سال ۲۷۲م به ایران بازگشت. هرمز، جانشین شاپور، ورودش را گرامی داشت و او اجازه یافت که تعالیم آئین خودرا آزادانه منتشر سازد. مانی در این زمان بیشتر در بین مسیحیان بین النهرین به نشر اصول و تعالیم مذهب خود پرداخت و در اندک مدتی پیروان بسیاری یافت. پس از هرمز دیری نپائید که بهرام اول، مانی را دستگیر کرده و مقتول ساخت. مانی کتب بسیار نوشت که از آن جمله است **شاپورگان** به زبان پهلوی. وی برای اینکه اصول آئین خود را به مردمِ بیسواد نیز بیاموزد آنها را با تصاویر زیبا در کتابهای خود جلوه گر می ساخت، به همین سبب او را مانی نقاش هم گفته اند. از کتابهای دیگر او یکی هم ارژنگ یا ارتنگ بوده است. با کشته شدن مانی پیروان او از بین

نرفتند بلکه سالیان خیلی دراز درعالم پراکنده شده، قرنها دوام آورده و پیشرفتهای ادبی، صنعتی و فنی داشته‌اند. حتی پس از ظهور اسلام، آئین مانوی اهمیت خود را از دست نداد، و در آسیای مرکزی تا نواحی تبت انتشار یافت. در اروپا هم آئین مانوی تا جنوب فرانسه نفوذ کرده بود.

مذهب مانی آمیزشی از ادیان زرتشتی، عیسوی، بودائی و یونانی است. مانی می‌گوید: عالم از دو عنصر روشنائی و تاریکی بوجود آمده، به همین سبب اساس آن برخوبی و بدی استوار است، ولی درپایانِ دنیا روشنائی از تاریکی جدا خواهد شد و صلح ابدی همه جا را فراخواهد گرفت. وظیفهٔ یک نفر مانوی آن بود که بکوشد تا روشنائی و تاریکی را ازیکدیگر دور سازد و آمیزش آنها را بهم زند یعنی وجود خویش را از بدی و فسادی که منسوب به تاریکی است منزه گرداند و از لذات دنیائی مانند ازدواج، خوردن گوشت، نوشیدن شراب و گرد آوردن مال و امثال آن خودداری کند. به عقیدهٔ مانی از آغاز دو اصلِ اصیل وجود داشته که عبارتند از: نیک و بد. اصل نخستین، پدرعظمت بود و از اوپنج موجود تجلی کرد که به منزلهٔ واسطه‌های بین آفریدگار و آفریدگانند، چون: ادراک، عقل، فکر، تامل و اراده. خدای تاریکی هم پنج عنصر ظلمانی دارد، مانند دخان (مه)، آتش مخرب، باد مهلک، آب گل‌آلود و ظلمت. در آغاز تاریکی به روشنائی حمله برد، پدرِ عظمت برای دفاع از کشور خویش نخستین مخلوق یعنی «مادر زندگانی» را بیافرید و پنج عنصر نورانی، برابر پنج عنصر ظلمانی، بیافرید که عبارتند از آثیر، صافی، نسیم، روشنائی، آب و آتش پاک کنندهٔ انسان. مانی رسالت زرتشت، بودا و مسیح را تائید کرد، ولی دربارهٔ مسیح می‌گوید: مسیح حقیقی، روحِ محض بوده و جسم نداشت و شخصِ مصلوب به نام مسیح یکی ازمخالفان وی بوده است. دین مانی از روی اصول مزدیسنا، بودا، آئین مهر و عیسی بوجود آمد ولی نزدیک بود لرزه بر ارکان مسیحیت اندازد. تا قرنِ سیزدهم میلادی فرقه‌های مانویت در اروپا با پیروان مسیح، رقیب قدیم مهر، مشغول زد و خورد بودند. مانی زبانِ ملیِ خود پهلوی و زبانِ زادبومِ خود آرامی را به خوبی می‌دانست. در همان زمان، در آن بخش از آسیا، زبان سریانی و یونانی، زبانهای علمی و ادبی به شمار می‌رفت و مانی با زبان سریانی به خوبی آشنا بود و کتابهای دینی عیسوی را به این زبان خوانده بود. او برای ترویج دینش در سرزمینهای مغربی، شش کتابش را به زبان سریانی و یک کتابش، **شاپورگان** را به زبان پهلوی نوشت. احمد بن ابی یعقوب معروف به ابن واضح که درسال ۲۸۴هـ درگذشت در تاریخ یعقوبی در سخن از مانی می‌گوید: «پس از بازگشت از هند میان او و یک موبد درسر دین گفتگو درگرفت، موبد بدو گفت: باید به معده من و تو سرب گداخته ریزند، هرکدام از ما زیانی ندید حق با اوست. مانی بدو گفت: این کار ستمگران است.» مانی چون می‌خواست گفتار خود را با اعتقاد زرتشتیان زمان خویش موافق کند، خدای اعلی را زروان نامید. مانویان می‌گویند جان، موجود است ولی این تن است که فریب می‌دهد.

ماه، ماونگهه

ماه در اوستا ماونگهه نامیده شده. یشت هفتم مربوط به ماه است و ماه نیایش° نیز از ماه یشت نقل شده. ماه هم اسم سیارهٔ معروف است، هم اسم مدت سی روز از سال، و نیز اسم روز (روز دوازدهم هر ماه) است. درخود اوستا فقط اسامی هفت ماه باقیمانده: نامهای پنج ماه که اردیبهشت، تیر، شهریور، مهرودی باشد دربندهای ۷ تا ۱۱ آفرینگان گهنبار°، اسم فروردین دریسنای ۱، بند ۱۱، واسم اسفند دریک قطعهٔ اوستائی وجرکرت دینیک°، بند ۲۱. اما درکُتبِ پهلوی و در آثار الباقیهٔ بیرونی اسامی ماهها به طور کامل ضبط شده است. از اسامی ماههای هخامنشی (فُرس) فقط نامهای نه ماه به ما رسیده است. در کتیبهٔ بیستونِ داریوش بزرگ (۵۲۱-۴۸۵پیش از میلاد) اسامی ۹ ماه از ماههای هخامنشی محفوظ

مانده است. ظاهراً باگ یادی نخستین ماهِ فرس و مطابق بوده با مهرماه مزدیسنی؛ به عبارت دیگر آغاز سال فُرس در هنگام اعتدال خریفی بوده، برخلاف آغاز سال مزدیسنی که در فروردین ماه در هنگام اعتدال ربیعی واقع می‌شود. نه ماهی که در کتیبهٔ بیستون آمده عبارت است از: باگ یادی°، آدوکنی°، آثریادیه°، انامک°، مرک ذَنَ°، ویخنَ°، گرم پَدَ°، ثور واهَرَ°، ثائیگرچی°. در میان این ماه‌ها باگ یادی و آثریادیه دارای اسم دینی است. باگ یادی یعنی (ماه) ستایش بغ و آثریادیه به معنی (ماه) ستایش آذر است. شاید بتوان انامک را که به معنی بی‌نام است نامی دینی به شمار آورد، چرا که اسم مذکور پروردگار بزرگ را که برتر از نام ونشان است اراده کرده‌اند. یوستی° ثورواهر را که لفظاً به معنی بهار پیروزمند یا بهار نیرومند است نخستین ماه فرس دانسته است. نزد گروهی در ایران، جلوس یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی، که در سال ۶۳۲ میلادی به تخت نشسته، مبدأ تاریخ، و در نزد گروهی دیگر سال ۶۵۱م که سال مرگ اوست مبداء تاریخ بوده است. تاریخ جلوس یزدگرد سوم هنوز در میان زرتشتیان معمول در تقویم‌ها یاد می‌شود. در گاتها، یسنای ٤٤ می‌خوانیم: «از کیست که ماه گهی پُر است و گهی تهی؟» ماه غالباً در اوستا تشکیل دهندهٔ تخمه و نژاد ستوران نامیده شده است. به قول بندهش کُره ماه حافظِ نطفهٔ ستوران و جانوران است به همین مناسبت بسا در اوستا مربی گیاه و رستنی نیز خوانده شده است. به قول بندهش، گیاه روگَش (لاک، صمغ نباتی شبیه به مرساق که گیاه آن پرشاخ و گلش زرد است.) به ماه تعلق دارد. اردای ویراف° در سیر آسمان، در دومین گام، به کره ماه (مقام هوخت یعنی آنجائی که گفتار نیک آرام دارد) رسید و در آنجا گروهی از مقدسین را مشاهده کرد. هلال ماه به ویژه یکی از علائم ایران قدیم بوده است، و در روی بیشتر مسکوکات ساسانی دیده می‌شود. یاقوت حموی از مسعَر بن المهلهل نقل می‌کند که در بالای گنبد آتشکده آذرگشسب° هلال سیمین برافراشته بوده.

در سیروزهٔ کوچک دربارهٔ روز ماه که روز دوازدهم است آمده: «ماه در بردارندهٔ تخمهٔ جانورانِ گوناگونِ آفریدهٔ دادار». در سیروزهٔ بزرگ نیز ماه دربردارندهٔ تخمهٔ جانوران سودمند و فروهر و روان آفرینش ستوده شده است. در ستایش سیروزه دربارهٔ ماه آمده: «ستایم و خوانم دادار هرمزد مینوی افزونی‌بخش خدای مهربان نیـک کردار و امشاسپندان را. سپاس دارم از دادارِ به، کش فراز آفرید تو ماهِ نیک چهر و روشن را برای روشنائی شب و فراز روشنی از بندهش تا فرشکرت کرداری [در جنبشی از آغاز آفرینش تا رستاخیز]. برای افزون و کاستن اندردرازای ماه، ۱۵ روزشبان افزائی و ۱۵ روز شبان کاهی، و چون افزائی همه جهان هرمزد را افزائی و پیداتر از همه آب زره‌ها و دریاها و نیز رودها و چشمه‌ها است. نیز اُورْوَرْ° [گیاه] بسیار گونه و سبزتر، هر آفریدهٔ به را نیکی بیش بود. همانگونه نیز به هر کار و دادستان، نیک دهش‌تری. چونکه در هنگامِ افزایش فَرّ پذیری از مینویان و چون کاهی [کاستی] فربخش بردام هرمزد. دراین زمین هرمزد داد هم به افزایش سودمند و فریادرسی و هم به کاهش. نیکوپناه و آیفت بخشی و تیزگامی به یاری آفریدهٔ سپنتامینوک از فر و خواری [آسانی]، نیکی، افزونی و ورجاوندی که هرمزد برای تو آفرید و بوختاری و درمان بخشی که به تو داده است مرا نیز از افزونی و نیکی دیر پای هرمزد بهره‌ور کن و ارزانی دار و مرا بی بیم کن از هر بدی و به آرزوهای دیر پای وتَندرست وشاد و نیک زیوش کن به کام هرمز.»

ماه، ماهات

در کتب مورخین و جغرافیون ایرانی و عرب قرون وسطی، غالباً در اسم امکنه به کلمه ماه برمی‌خوریم. ولی به مرور از دایرهٔ کاربرد آن کاسته شده، معمولاً به برخی از نواحی غربی ایران اطلاق می‌شده، مثل ماه‌نهاوند و ماه‌دینار و ماه‌شهریاران وغیره؛ که همین

نواحی را جغرافیون عرب جبال نامیده‌اند. در داستان ویس و رامین به کشور ماه و بوم ماه و ماه‌آباد و زمین ماه (که از همه یک کشور اراده شده) برمی خوریم. نامهای دیگری مانند ماه‌البصره، ماه‌الکوفه، نیز داریم.

ماه‌آفرید

همسر ایرج و مادربزرگ منوچهر پیشدادی.

ماه انداز

برابر نسخهٔ منحصر به فرد مانکجی هاتریا، به نقل از ماتیکان هزار داتستان°، ماه انداز، یکی از قضات دورهٔ ساسانی بوده است. برخی ماونداذ را صحیح می دانند.

ماهبذ

یکی از اسپهبدان دورهٔ ساسانی است که مأمور مذاکره دربارهٔ صلح با روم شده بود. و از صاحب منصبان دربار کواد اول بود.

ماه‌پایه

سپهر ماه، دومین طبقهٔ بهشت که هوخت گاه در آن واقع است.

ماهداد

کسی است که به فرمان اردشیر به مقام موبدان موبدی رسید. ضمناً یکی از مباحثه کنندگان با مزدک پسر ماهداذ نامی بوده است که شاید همین ماهداد باشد.

ماهدادان

یکی از دستوران آذربایجان بود. بنا به نوشتهٔ شایست ناشایست° وی در زمان خسرو انوشیروان به همراهِ نوشاپور، دادهرمز، آذرفرنبغ، آذرباد، آذرمهر و بخت آفرید به کاردین ویَشت پرداختند.

ماهرو. ماهروی

برسمدان° را نیز گویند. چون برسمدان آلتی به شکل هلال ماه است برای نگهداری برسم°.

ماه نیایش

ماه نیایش از بندهای ۳ تا ۹ ماه یشت نقل شده. ماه نیایش در هر ماه سه بار خوانده می شود: نخست در وقتی‌که هلال ماه دیده شود. دوم وقتی‌که دائرهٔ آن پُر است. سوم در موقعی‌که دوباره رو به کاهش گذاشته تیغه می شود. به موجب «صد در نثر°» باب ششم، هر ماه سه بار سرودنِ ماه نیایش از ثواب هائی است که اگر به‌جای آورند مزدهای بزرگ یابند و اگر به‌جای نیاورند بر سر پل چینود (صراط) پادافراه (عقوبت) گران بستانند. ماه نیایش بسیار کوتاه است. قسمتی از آن از ماه یشت و قسمتِ دیگر، که در طلب حاجات است، از گشتاسب یشت استخراج شده است.

ماه ونداد

کاتب دینکرد. در الحاقیهٔ نخستین نسخهٔ دینکرد نوشته شده که: «این فرجامین بخش دینکرد در خوشکند که واقع در آشورستان از شهر بغداد با شکوه بود به خرمی و شادمانی، از روی نسخهٔ آذربُد پسر ماراسپند که از اسلاف دانایش تا به امروز رسیده است، من که ماه ونداد پسر نریمان پسر بهرام پسر مهربان هستم، چون خلفی صالح و باایمان در روز دین از ماه‌تیر، که سیصد و شصت و نهمین سال از بیستمین سال مرگ یزدگرد پسر شهریار شاهنشاه ایران [مطابق با ۲ جولای ۱۰۲۰ میلادی] می‌گذرد، به یاری دین نیک مزدیسنی و زرتشت اسپنتمان استنساخ، و آن را به اتمام رسانیدم.»

ماهوی سوری

نام حاکم خراسان بود. چون یزدگرد سوم به مرو خراسان رفت، بیژن به جنگ با او برخاست. شاه بگریخت و به آسیائی رسید. آسیابان، ماهویه (ماهوی) را آگاه ساخت. و وی بفرستاد تا یزدگرد را بکشتند.

ماهیّه

ایزد نگهبان ماه موسوم است به ماهیه. و ایزد پاسبان

سال سَرِذَ* نامیده شده است.

مَئِثْنَ

مَئِثْنَ، مَئیثیا، مَئِثْنَ، به معنی خان و مان و میهن است. و در اوستا به معنی خانه و سرا زیاد استعمال شده و همان است که امروز میهن گوئیم. مِئِشْمَن نیز داریم که ریشهٔ واژهٔ میهمان یا مهمان می‌باشد.

مَئِنْخ

نام کوهی است که با چند کوه دیگر در بند ٤ زامیاد یشت آمده. از هیچیک از این کوهها اطلاعی نداریم.

مئیتی

مئیتی در اصل به معنی اندیشیدن وپنداشتن است وبا واژه‌های دیگر می‌آید مانند سپنت آرمئیتی (سپندار مذ). مئیتی به معنی درست و مناسب و صواب اندیشیدن می‌باشد. به معنای محبت و خلوص و فروتنی وپارسائی وپرهیزگاری هم آمده است.

مَئِذیائیریَه (میدیارم)

پنجمین گهنبار سال به نام میدیارم در دیماه، در بهرام روز (بیستم) می‌باشد. و از چهارمین گهنبار تا به این جشن ۸۰ روز است. میدیارم یعنی میان سال و با صفت سرد آمده. بعدها آفرینش جانوران را در میدیارم گفتند. به موجب روایات، کرفهٔ (ثواب) برگزاری این گهنبار چنان است که اگر کسی هزار گاو و هزار اسب به «اشوی داد» (خیرات) برای روان خویش، به ارزانیان و نیازمندان داده باشد.

مَئِذیوئی ماوَنْگَهْ (اَیَرَذاتَ)

در اوستا دو تن به نام مئیذیوئی ماونگه مذکورند. نخستین که مشهور است و او را به نام مدیوماه پسرعم زرتشت می‌شناسیم و دومی هم فقط یک بار نامش در جائی از یشت سیزدهم آمده و پارسائی ناآشناست. برای مشخص شدن، نامش با مؤخره ایرزات، یعنی بعد زائیده شده آمده است.

مَئِذیوزَرمیه (میدیوزَرِم)

نخستین جشن گهنبار سال که در چهل وپنجمین روز سال آغاز می‌شود و پنج روز طول می‌کشد. آخرین روز، مهمترین روز آن است. میدیوزرم در اردیبهشت ماه، در روزی دی به مهر (پانزدهم) می‌باشد. میدیوزرم یعنی میان بهار. و این جشنی است در نیمهٔ زَرمیَهٔ بهار، هنگامی که زمین سبز و خرم است. و در تابستانِ بزرگ می افتد. با صفت شیردهنده آمده؛ و از این صفت برمی‌آید که میدیوزَرِم هنگامی است که گیاهها شیره می‌گیرند. بعدها گفتند در میدیوزرم آسمان آفریده شده. به موجب روایات داراب هرمزدیار*، چون مردم در این پنج روزگاهانبار کننـــد چندان کرفه (ثواب) ومزد باشد که کسی هزار میش یا بره ازبرای روان خویش به ارزانیان و نیازمندان و بینوایان داده باشد.

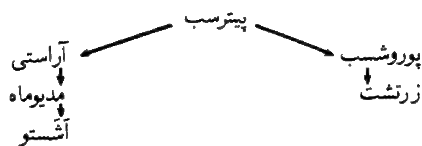
مَئِذیوشم (میدیوشم)

دومین جشن گهنبار سال است. میدیوشم در تیرماه، در دی به مهر، روز پانزدهم می‌باشد. فاصلهٔ نخستین گهنبار تا به این جشن ٦٠ روز است. میدیوشم یعنی میان تابستان، و به هنگامی که علوفه درو می‌شود متصف گردیده است. بعدها گفتند که در میدیوشم آب آفریده شده است. ثواب برگزاری این گهنبار، به موجب روایات، چنان است که کسی هزار گاو با گوساله برای روان خویش به نیازمندان داده باشد.

مئذیوماوَنْگَـهَه (میدیوماه)

پسر آراستی و پسرعموی زرتشت می‌باشد که اینک مدیوماه گویند. مدیوماهِ دیگری هم بوده که مفسر پهلوی اوستا در عهد ساسانیان مِئیذ ورأی او غالباً در کتب دینی پهلوی ذکر شده است. به علاوه به موجب بندهش، در میان خاندان موبدان معروف چند تن میدیوماه نام داشته‌اند. گرد آورندهٔ وچرکرت دینیک* نیز خود را مدیوماه پسر آراسپ وپیروز رتشت می‌داند که معلوم نیست کدام میدیوماه می‌باشد. میدیوماه یکی از یاران مهم حضرت زرتشت است. وپیامبر اورا در گاتها، یسنای ٥١، بند ١٩ پس از کی‌گشتاسب و

فراشوشتر و جاماسب اسم می برد: «مدیوماه اسپنتمان پس از آنکه در دل خویش دریافت و شناخت آن کسی را که از برای جهان دیگر کوشاست، همت خواهد گماشت تا دیگران را آگاه سازد از اینکه پیروی به آئین مزدا در طی زندگانی بهترین چیزهاست». در بندهش، فصل ۲۲ چنین آمده: «از پیترسب دو پسر ماند؛ یکی پوروشسپ و دیگری آراستی. از پوروشسپ، زرتشت بوجود آمد و از آراستی مدیوماه. وقتی‌که زرتشت دین آورد و نخست در آریاویج مراسم ستایش به جای آورد، مدیوماه دین پذیرفت». در بند ۱۰۶ فروردین یشت نیز به فروهر اشستو پسر مدیوماه درود فرستاده شده است. در زادسپرم مندرج است که مدت ۱۰ سال مدیوماه یگانه پیرو زرتشت بوده است و در مدت دو سال دیگر کی‌گشتاسب به او گرویده است. معنیِ لفظیِ مدیوماه عبارت است از: «کسی که در میان ماه، یعنی در پانزدهم ماه، تولد یافت». و معنی لفظی اَشَستو نیز عبارت است از: «کسی که نماز اشا (اشم وهو..) بجای می آورد». در بند ۱۲۷ فروردین یشت از مدیوماه دیگری یاد شده که از برای امتیاز، مدیو ماهِ بعد زائیده شده، (اپرزات) نامیده شده است.



مَثیریه.

به معنی فریفتار، نابکار، ناپاک، مجرم و سزاوار مرگ است. افراسیاب همیشه با صفتِ مَثیریه آمده است. ارجاسب در اوستا به صفت دروَنت° یعنی دروغپرست و مَثیریه یعنی فریفتار توصیف شده است.

مَئینو

به معنی مینوی است و با برخی واژه‌ها مانند سپنت می آید: سپنتو مینو. مئینو در اوستا همـــان مینو° به معنی خرد و روح و جوهر است. و صفت است به معنی روحانی و مینوی. ریشهٔ این کلمه مَن می باشد که به معنی اندیشیدن است.

مَئینی وَسَنْگَـهَه

در یسنای ۵۷، کردهٔ ۱۱، بند ۲۷ این واژه آمده و از آن جایگاهِ مینوی یا فضای مینوی اراده شده است.

متی (انجیل)

بنابه بابِ دومِ انجیل متی سه تن از مجوسان که ستارهٔ تولّد عیسی را در طرف شرق دیده بودند، به سوی بیت‌لحم روانه شدند. مارکوپولو جهانگرد معروف در حدود ساوه سراغ آرامگاه این سه تن را گرفته است.

مجلات خاورشناسی

مجلات متعددی در کشورهای گوناگون هستند که دربارهٔ مشرق زمین و فرهنگ‌های آن از جمله آیین زرتشت مطالبی دارند از آن جمله: مجلهٔ انجمن خاورشناسی امریکا، مجلهٔ امریکائی فقه اللغه، مجلهٔ انجمن شاهی آسیا.

مجمع التواریخ

در سال ۵۲۰ هـ تالیف شده و دربـــاره آذربـــاد مهراسپند° چنین نوشته: «آذرباد نامی بیامد و پیش اومس بر سینه گداخت و هیچ آسیب نرسیدش».

مجوس

معرب واژهٔ مَگوش به معنی مغ° است که از پارسیِ باستان به زبان آرامی درآمده و پس از آن به هیئتِ مجوس وارد زبان عربی شده، و منظور از آن، پیروان دین مزدیسنا یا زرتشتیان است. واژهٔ مجوس در قرآن، در سورهٔ حج، آیهٔ هفدهم آمده است. در اوستا به صورت مَغو بوده و در پهلوی مُغ شده است و در کتیبه بیستون نیز چندین بار آمده است. کلمهٔ موبد که به پیشوای دین زرتشتی اطلاق می شود از همین ریشه است. گروهی از ایرانیان پیش از زرتشت را نیز مجوس می‌خوانده‌اند زیرا مغ در اصل قبیله ای از ماد بوده است. در ادبیات عربی و فارسی مجوس به هر دو معنی استعمال شده. اما کتاب ملل ونحل شهرستانی

زرتشتی و مجوس را علیحده ذکر کرده، و معلوم می شود که علمای اوائل اسلام مجوس را از زرتشتی جدا می دانستند.

مجوسی اهوازی

علی بن عباس مجوسی اهوازی بزرگترین طبیب عالم اسلامی بعد از رازی است؛ چون دین زرتشتی داشت وی را مجوسی گفته اند.

محمد (ص)

محمد بن عبدالله ابن مطلب بن هاشم بن عبد مناف(ص) مکنی به ابی القاسم (تولد ۵۷۱م ــ فوت ۱۱هـ) پیغمبر مسلمانان است. مادر آن حضرت آمنه و پدر او عبدالله بن عبدالمطلب است. پدر او پیش از تولد وی و مادرش در شش سالگی او درگذشتند. سر پرستی محمد(ص) را ابتدا جد وی عبدالمطلب سپس عمویش ابوطالب عهده‌دار بودند. در ۲۵ سالگی با خدیجه دختر خویلد که از زنانِ مالدار قریش بود ازدواج کرد. بنا به برخی روایات خدیجه در این وقت ٤۰ ساله بوده است. در سن چهل سالگی، هنگامی که در غار حراء نزدیک مکه به عبادت خدا مشغول بود، جبرئیل بر محمد(ص) نازل شد و گفت تو پیغمبر خدائی و باید مردم را به خدای یگانه بخوانی. محمد ابتدا به مدینه رفت و جنگهائی نیز بین پیروان محدود او و مخالفان درگرفت. درسال سیزدهم بعثت، به مدینه که یثرب نام داشت هجرت کرد. فتح مکه در سال هشتم از هجرت روی داد.

مَخْش تی

در جدولِ اسامی نام‌آوران وپارسایان فروردین یشت، هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش اَسْپَ‌پَدَ ستوده شده است. هم چنین پسر دیگرش نیز به نام پَتِنگ هروستوده شده است.

مدائن

پایتختِ پادشاهانِ ساسانی درنزدیک بغدادفعلی بود که طاق کسری در آنجا قرار داشته است. چون مشتمل بر چند (هفت) شهر بود آن را مداین (شهرستانها) نامیده‌اند و تیسفون* مهمترین آنها بود. دیگر آنها وه‌اردشیر*، سلوکیه، رومگان، درزنیذان، ولاش آباد، اسپانبر*، ماحوزا بوده اند.

مدخلی به روایات پارسیان

یکی از کتابهائی است که اشپیگل* در سالهای ۶۰-۱۸۵۶ منتشر کرده است.

مَد وفریاد

نام کوهی بوده. در فصل ۱۲ بندهش که از کوهها سخن رفته، مندرج اســت: «ازهمین کوه پدشخوارگر* تا کوه کومِش [قومس] که آن را کوه مَدوفریاد می نامند، همان کوهی که در آنجا گشتاسب به ارجاسب شکست داد «کوه میان دشت» است که پاره‌ای از آن کوه است. می‌گویند در هنگام جنگ دینی، ایرانیان در آنجا به تنگنا افتاده بودند، آنگاه لختی از کوه شکسته، در میان دشت بغلتید، و چون سبب رستگاری ایرانیان شد آن را مدوفریاد نامیدند. مدوفریاد درپهلوی یعنی به یاری آمد و به فریاد رسید. قومس که معرب کومش است بنابر تعریف یاقوت، دامغان و سمنان و بسطام امروزی است.

مُدی J.Modi

جیوانجی مُدی یکی از پارسیان اوستاشناس مقیم بمبئی بوده که تحقیقات و نوشته های ارزشمندی از خود به یادگار گذارده که از آن جمله است کتاب مذاهب، تشریفات و آداب وعادات پارسیان، چاپ بمبئی، ۱۹۲۲م. وی در ماه مارس ۱۹۳۳م درگذشت.

مدینهٔ زرتشت

یاقوت، ابن خرداد به و بلاذری اُرمیه* را مدینه زرتشت خوانده اند. پنج شش تن دیگر از نویسندگان مشرق زمین نیز به نحوی نام زرتشت را به طور مستقیم یا غیرمستقیم با اُرمیه مرتبط ساخته و به قدمت آن اشاره کرده‌اند.

مذوگماه

یکی از مفسرین و شارحین اوستاست که نامش با گروه دیگری در کتب دینی به زبان پهلوی آمده است.

مَر، مرتَ

مر در کتیبه های هخامنشی و اوستا به معنی مردن است. از همین ریشه است کلمات مرتیا و مشیا در اوستا که به معنی درگذشتنی وفناپذیـــر و مردم است. در گاتها نیز کلمات مَشَ و مَرتَ به معنی انسان و بشر درگذشتنی می باشد. کلمات مذکور در تفسیر پهلوی به مِرتم ترجمه گردید. مردم که در فارسی به جای انسان عربی است به معنی مردنی و درگذشتنی و فناپذیر است. مَش در کلمهٔ امشاسپنـــد نیز به معنی مرگ است (اَمَشَ: بی مرگ). مر جزیی از واژهٔ امرداد (نمردنی) نیز هست.

مرتان فرخ پسر اهرمزداتَ

نویسندهٔ کتاب **شکندگمانیک وجار*** که ظاهراً در نیمهٔ دوم قرن نهم میلادی نوشته شده است. متن پهلوی این کتاب از دست رفته است، و امروز فقط ترجمهٔ پازند و سانسکریت آن به توسط دستور معروفِ پارسیانِ هند نریوسنگ* (در اواخر قرن ۱۲ میلادی) صورت گرفته، موجود است. مردان فرخ پسر اورمزد، تعلیماتی را که از دینکرد و آذرفرنبغ پسر فرخزاد دریافت داشته متذکر گردیده و بنا به اظهار وی کتاب دینکرد هزارفصل داشته است.

مَرتَنْ

صفت است یعنی مردنی و درگذشتنی یا به عبارت دیگر مردم و انسان. مرتن اغلب با گیه به معنی جان و زندگی آمده. و گیه مرتن در اوستا همان اِست که در پهلوی گیومرد و در فارسی کیومرس* شده است و یعنی زندهٔ فانی.

مُردادگان

جشن انطباق روز و ماه امرداد است. ر. ک. امردادگان.

مرداس

پدرضحاک تازی است.

مردان

یکی از سرداران ارمنی است که در سر شورشیان ارمنستان، در دوم ماه ژوئن ۴۵۱م در جنگ با ایران کشته شدند. الیشه، دبیر مردان، که پس از این واقعه افسرده و گوشه نشین گردید و در سال ۴۸۰م در گذشته، نوشته هایی دارد که از ناسزا و کینه نسبت به ایران آکنده است وقابل اعتماد نیست.

مردانشاه

او پادگسپان (حاکم) نیمروز (جنوب) کـه خسرو پرویـــز، با بدگوئیِ دیگران نسبت به وی او را سیاست کرد.

مردآوند

مسعودی فرزندان یزدگرد را چنین می شمارد: دو پسر به نامهای وهرام و پیروز. و سه دختر به نامهای ادرگ، شهربانو، مردآوند(؟). که پیروز پس از حمله عرب به چین رفت و درسال ۶۷۲م بدرود حیاث گفت.

مردخره

بنا به نوشتهٔ حمزهٔ اصفهانی، در میان هیجده تن از پسران خسروپرویز که به دست برادرشان شیرویه کشته شدند، سه تن از آنان خُره و مردخره و زادان خره نام داشتند.

مردگیران، مژدگیران

روز اسفند (پنجم) از ماه اسفند (اسپند ارمذماه) که نام روز و ماه یکی می شد جشن اسپندگان نامیده می شد. سپندارمذ هم ایزد پاسبان زنان پارسا، نیکخواه و مهربان به شوهرشان می باشد و هم ایزد نگهبان زمین. درروزگارپیشینَ، این ماه، به ویژه این روز، جشن زنان بود. در این جشن مردان به زنان هدیه هائی می دادند. ابوریحان نوشته است: « این آئین در اصفهان و ری و دیگر سرزمینهای فهله به جا بوده و به فارسی مردگیران یا مژدگیران نامند. در

جشن اسپند قطعات مخصوصی از اوستا و پهلوی در روی کاغذ نوشته به در خانه می آویزند تا سراسر سال را آن خانه از گزند مار و مور و غیره ایمن بماند. افسونی که بر کاغذ می نوشتند چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحیم. سپندارمذماه و سپندارمذ روز بستم دم و رفت زیر و زبر از همه جز ستوران، به نام یزدان، و به نام جم و افریدون...». این جشن را جشن برزیگران نیز گویند زیرا افسون مذکور را از برای محفوظ داشتن کشتزار از آسیب حشرات موذی نیز می نویسند. ابوریحان آن را در کتاب التفهیم، جشن رقعها کژدم نامیده است که درست یادآور رسم کنونی پارسیان است: «پارسیان نبشتن رقعها کژدم را مردگیران خوانند زیرا که زنان بر شوهران اقتراحها کردندی و آرزوها خواستندی.»

مردوک

نام خدای بابلیها.

مرده‌ریگ

میراث، هر چیز که پس از مردن کسی باقی مانده باشد.

مرزبان

در زمان ساسانیان، در تقسیمات کشور ٤ ایالت سرحدی بود و برای هر یک فرمانروایی می‌گماشتند که مرزبان می‌گفتند. این چهار مرزبان، در مرتبه، قرین خانواده های سلطنتی بودند و مثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند. درردیف این مرزبانان، مرزبانانی فروتر نیز بوده اند که بر ولایات تابعه فرمانروایی می‌کردند.

مرزبان اردشیر

یکی از پیکهای بین پارسیان هند و زرتشتیان ایران بود. به طوری که در سوابق آمده، بهرامشاه چنگاشاه در سال ۸۸۰ی به همکیشان ایرانی خود نامه نوشت که پاسخ آن را نوشیروان خسرو و مرزبان اردشیر اسفندیار به هند آوردند.

مرزبان اردشیرخسرویان

از زرتشتیانِ علاقمند سالهای اخیر که مسافرتهائی به کاشمروکشمروبلخ کرد، وازبرجی درکشمر، که بنابه قول اهالی آرامگاه زرتشت است، و بلخ که محل عرضهٔ دین زرتشت به کی‌گشتاسب بوده است، با علاقه‌مندی دیدن کرد و نتیجهٔ مسافرتش، در مجلهٔ هوخت چاپ شد. او به آذربایجان و ارومیه و کردستان نیز رفت و آثار آتشکدهٔ آذرگشسب را از نزدیک دیدار کرد. درگذشت ۱۳٦٦.

مرزبان پسر اسپنداد

مرزبان پسر مهربان پسر اسپنداد پسر مهربان پسر مرزبان پسر دهشن یار پسر روزبه پسر شاه‌مـرد، نویسندهٔ نسخه‌ای از دینکرد است که بعدها شهریار پسر ایرج، در روز هرمزد از اسفند ماهِ ۸٦۵ی، (مطابق با سوم اکتبر ۱۵۱٦م)، نسخه خود را به نام الحاقیهٔ دوم از روی آن نوشته است.

مِرزیشْمَ

یکی از افراد خاندان پارسا و قدیس مشهور به سَئِنَ° می باشد که فروشی پسرش به نام فروَهَگَفرَ در یشت ۱۳، کردهٔ ۲۷، بند ۱۲٦ ستوده شده است.

مَرْژدیکَ

مراد از این واژهٔ درویسپرد، کرده ۲۱، بند ۳ آمرزش است و مَرْژدیکُوَنْت یعنی آمرزشمند.

مَرْشَئونَ

دیو فراموشی (سبح) و محوکنندهٔ دین یکتاپرستی است. در بند ٤ خورشید نیایش آمده است کسانی که در برابر او پایداری می نمایند مانند آن است که اهورامزدا را می ستایند. در وندیداد آمده: «زرتشت از اهورامزدا پرسید ای خرد مقدس چه آسیبهائی ممکن است از مرشئون متوجه انسان شود؟ اهورامزدا درپاسخ گفت ای سپنتمان زرتشت، ممکن است او به وسیلهٔ آئینِ بد خویش کسی را گمراه نموده بر آن دارد که در مدت سه سال پی در پی از تحصیل علم دینی باز بماند؛ که کسی گاتها نسراید و مراسم دینی

به جا نیاورد.» این دیو، برابر بندهش، به هر خانه که کودک بُوَدْ کوشد تا گزندی بدان خانه رساند. باید که خروس نگاه دارند تا آن دروج را بزند و در آن خانه اورا راه ندهد.

مرگ ارزان

به معنی سزاوار مرگ است. در وندیداد واژهٔ تنوپرت° که به معنی گناهکار و بزهکار است لفظاً به معنی «تن به سزا رسیده» می باشد که در تفسیر پهلوی به صورت تناپوهر° آمده و در توضیحات افزوده‌اند: مرگ ارزان یعنی سزاوار مرگ. تناپوهر در برابر واژه دَهْمَ° که به معنی نیکوکار و پارساست آمده است.

مَرِگَ زَنَ

نام یکی از ماههای فُرس است که در کتیبهٔ بیستون آمده است. ر.ک. ماه، ماونگهه.

مَرْو(موارُو)

مرو جزو شانزده سرزمینی است که در فرگرد اولِ وندیداد نامشان آورده شده است. دربارهٔ مرو می‌خوانیم: «سوم موارو، که به زبان هخامنشی مرگو و به زبان یونانی مارجیان و به زبان فارسیِ حالیه مرو است و پتیارهٔ [آفت] این بلده شهوت قبیحه بود». چندین بار نامش در کتیبهٔ بیستون ذکر شده است. مرو یادآور پناه بردن یزدگرد سوم به خسرو آسیابان و کشته شدنش به فرمان ماهوی سوری° حاکم خراسان در آن ناحیه است. در داستان آرش کمانگیر، فخرالدین اسعد گرگانی درداستان ویس و رامین گوید: اگر خوانند آرش را کمان گیر/ که از ساری به مرو انداخت یک تیر.

مروج الذهب

کتابی است از مسعودی درتاریخ وجغرافیای اماکن و ذکر ملوک سلف؛ اخبار مختصری هم در هیئت دارد و مراتبی از دین و آداب ورسوم زرتشتی نیز در آن دیده می شود.

مزدا (مَزْدَهْ)

به معنی دانا است. و درعرف آئین زرتشتی به خدای یگانه اطلاق می‌گردد. مزدا از دو جزء تشکیل شده است: مَه به معنی بزرگ که مَسْ نیز گفته می شود و زَدا به معنی دانا پس مزدا یعنی دانای بزرگ یا دانای مطلق.

مزداذات

همان مزدا داد است، دادهٔ مزدا.

مزدجان

در کتاب اَلبُلدان ابن الفقیه، چنان که در تاریخ قم، آمده: «... پس از آنکه مزدک را کشتند دیگر باره مردم، هر یک از آتشها را به‌جایگاهان دیرین شان بازگردانیدند؛ اما آن آتش را از فُردجان [در تاریخ قم مزدجان نوشته شده] [فراهان] به آذربایجان برده بودند و با آتشِ آذرجشنسف (گشنسب) درآمیخته بودند در آنجا نیافتند. پس از چندی که جویای آن بودند دریافتند که به مزدجان برگشته است.» در کتاب البلدان آتشکدها مزدجان (فردجان) و آتشکدهٔ آذربایجان هر دو آذرجشنسف خوانده شده.

مَـزْدراوَنـگْهو

در شمار پارسایان و نام‌آورانی است که در فروردین یشت نامش آمده وفروشی اش ستوده شده.

مزدک

پسر بامداد؛ مردی از نساء و گویند از استخر فارس بود. دو قرن پیش از مزدک، مردی به نام زرتشت بونده (بوندس)، پسرخرگان از مردم پسا (فسا) که مانوی بود، آئینی به نام دریست دِین، پی افکند و مزدک که مرد عمل بود، این آئین را رواج داد. راجع به شخص مزدک اطلاعات بسیار مختصر است. وی پسر بامداذ است. تبری اورا از مردم مدینه می داند؛ و می توان این نام را همان ماذرایا دانست که درساحلِ چپِ دجله، در محلی که اکنون کوة العماره قرار دارد، یعنی درست در شهرستان عراق، واقع بوده است. دریست دین یعنی آئین بوندس زردشت و

مزدک، به منزلهٔ اصلاحی در دین مانی بود. و مانند آئینِ اصلی از بحث در رابطهٔ بین دو اصل قدیم یعنی نور و ظلمت آغاز می‌کـرد. فرق آن با آئین مانوی این بود که معتقد بود که تاریکی مانند روشنائی از روی اراده و قصد عمل نمی‌کند بلکه رفتارش کورکورانه و از روی اتفاق است. بنابراین اختلاط نور و ظلمت که نتیجهٔ آن این عالم مادی است، چنانکه مانی پنداشته است، از روی نقشه و اراده نبوده بلکه من غیر اختیار صورت گرفته است. پس تفوق نور بر ظلمت در کیش مزدک بیشتر است تا در آئین مانی. نور بر ظلمت چیره خواهد شد. نور از پدیده‌های یزدانی و ظلمت اهریمنی است. مزدک فرض می‌کرد خدا در عالمِ برین مانند پادشاهی بر تختی نشسته و در برابر او چهار نیرو به منزلهٔ چهار شخص عالیقدر ایران ایستاده‌اند؛ و آن چهار عبارتند از: دریافتن، هوش، حافظه و شادمانی. تحت امر این چهار نیرو، هفت وزیر و دوازده وجود روحانی قرار دارد که «شهرستانی» نام آنها را یاد کرده است. همانطور که هفت سیارهٔ آسمان در دایرهٔ علائم دوازده گانهٔ منطقة البروج میگردند، وزرای هفتگانه نیز در میان دائره روحانی گردش می‌کنند. چهار نیرو در وجود انسان مضمرند وهفت و دوازده کار جهان را زیر سلطه خود دارند.

در کیش مزدک، مانند کیش مانی، از هر چه علاقهٔ روان را به ماده زیاد کند خودداری باید کرد؛ به این جهت بود که خوردن گوشتِ حیوانات نزد مزدکیان حرام بود. در جامعهٔ مانویان مومنانِ درجه اول (برگزیدگان) مجبور بودند که سراسر زندگانی را بدون زن و مجرد باشند ولی در افکار اجتماعیِ آئین مزدک خدا وسایلِ زندگی را به روی زمین آفرید تا همه برابر یکدیگر از آن برخوردار شوند و چون هر کس می‌خواهد بیش از برادرش بهره‌ور گردد، در نتیجه، خشونت و بدرفتاری وعدم مساوات پیش آمده است، درحالی که هیچکس را در این دنیا، بر خواسته و زن بیش از دیگری حقی نیست. معلوم نیست که مزدک چگونه با پادشاه مربوط شد؛ ولی به هر حال قباد شاهنشاه ساسانی در دورهٔ اول سلطنت خود (۴۸۸ - ۴۹۸م) طرفدار آئین مزدک شد و طبق آن رفتار کرد ولی بر اثر شورشِ نجبا مجبور به فرار گردید و به کشور هیتالان (هیاطله) پناه برد و در ۴۹۸ یا ۴۹۹م به یاری لشکریان خاقان، بدون مزاحمت، تاج و تخت خود را به دست آورد. ولی این بار مراوده او با مزدکیان از روی احتیاط بود. به هنگامِ طرح مسئلهٔ جانشینی قباد ــ که خسرو انوشیروان و کاوس نامزدِ ولایتعهدی بودند ــ مجلس مباحثهٔ مذهبی تشکیل شد، قابلترین مباحثان از میان موبدان انتخاب شدند و اسقف عیسویان نیز در مخالفت مزدکیان با زردشتیان همداستان بود. طبعاً مزدکیان مغلوب شدند، و سربازان که مزدکیان را احاطه کرده بودند شمشیرکش هجوم برده، آنان را از دم تیغ گذرانیدند و ظاهراً تمام روسا و خود مزدک دراین واقعه به قتل رسیدند. و بعدها، حمایت قانون را از مزدکیان سلب کردند. در سیاست‌نامهٔ خواجه نظام‌الملک که به سال ۴۸۵م گردآوری شده، اندر خروج مزدک گوید: «مزدک بامدادان به روزگار قباد بن فیروز، پدر نوشیروان عادل، خواست که کیش گبرکی بر گبرکان به زیان آورده و راه به دور جهان گسترد...». در زند (تفسیر) و هومن یشت* و خوردات یشت* و اشتات یشت* آمده که «گجستک (ملعون) مزدک پسر بامدات دشمن دین خروج کند و درمیان پیروان دین فساد برانگیزد.» در بند ۴۹ از فرگرد چهارم وندیداد ازمزدک با مداتان یاد شده و یک فریفتار نابکار خوانده شده است. این نام می رساند که نگارش تفسیر اوستا تا زمان مزدک پسر بامداد، که در سال ۵۲۸م کشته شده، دوام داشته است. پیروان مزدک را زندیکیان و خود او را زندیک خوانند.

مزدک نامک

قصه ای است راجع به مزدک* معروف که در زمان کواذ اول قیام کرد. ابن المقفع آن را به عربی ترجمه کرد. این کتاب با کتاب دیگری به نام وهرام چوبین

نامک* از جمله افسانه های عامهٔ پهلوی و مشتمل بر تاریخ عهد ساسانیان بوده که ترجمهٔ عربی هم داشته است.

مَزْدَیَسْنَ

در اوستا تحت عنوان نام خاص، تنها یک بار در فروردین یشت نامش آمده است: «فروهر پاک دین اوسَذَنْ پسر مَزْدَیَسْنَ را می ستائیم». اوسَذَن پسر این مزدیسن غیر از اوسذن مشهور که همان کیکاوس باشد است. مَزْدَیَسْنَ در لغت اسم مرکبی است به معنی مزداپرست. و بایستی یکی از مؤمنان مورد توجه باشد. مطابقِ معمول یشت سیزدهم، که از اغلب کسانی که یاد شده اند نام و نشانی نداریم، از این پدروپسر نیز اطلاعی در دست نیست.

مزدیسنا

دین پیامبر ایران اشوزرتشت اسپنتمان موسوم است به مزدیسنا. این کلمه صفت است به معنی پرستندهٔ مزدا که اسم خدای یگانه است و بسا با صفتِ زرتشتی یکجا استعمال شده است که به معنی دین آوردهٔ زرتشت است. مزدیسن گاه با کلمهٔ راستی پرست نیز یکجا آمده است. مزدیسنا نقطهٔ مقابل دیویسنا به معنی پرستندهٔ دیو یا پروردگار باطل است. در اوستا غالباً دیویسنا از برای تورانیان آمده است و بسا با صفت دروغ پرستنده یکجا ذکر شده است.

مزدیسنوآهمی

یکی از دعاهای معروف است که در آغاز اغلب نُسخ خطیِ خُرده اوستا از آن یاد شده است و به نام نخستین واژه های این دعا نامیده شده است. مزدیسنواهمی، در بند ۲ نیرنگ کشتی بستن آمده است. پارسیان هند پس از آن که کُشتی بسته شد «جس می اونگهه مَزْدَ» را با «(مزدیسنواهمی...)» می سرایند. معنی مزدیسنواهمی... چنین است: «من مزداپرستم. من ایمان دارم که مزدا پرستِ زرتشتی با ایمان و اعتقادم. من ایمان دارم به اندیشهٔ نیک اندیشیده، من ایمان دارم به سخنِ نیک گفته شده. من ایمان دارم به کردار نیک کرده شده. من ایمان دارم به دین مزدیسنا که جنگ را براندازد و اسلحه را کنار گذارد و به از خودگذشتگی امر کند. دین مقدسی کــه در میان همه دینهائی که هست وخواهد بود بزرگترین و بهترین و زیباترین است آن دین اهورائی زرتشتی، همه چیزهای نیک را به اهورامزدا سزاوار می دانم. این است اعتراف به دین مزدیسنا». مزدیسنواهمی که تا انجامِ بند ۲ نیرنگ کشتی بستن را تشکیل می دهد مرکّب از آخرین جملهٔ بند ۷ و بندهای ۸ تا ۹ یسنای ۱۲ می باشد. دعای فرورانه* نیز مانند مزدیسنواهمی اقرار و اعتراف به دین وَه مَزدیسنی است.

مزرعه کلانتر

یکی از روستاهای زرتشتی نشین حومهٔ شرف آباد و اردکان یزد.

مَزیشتَ، مزیشونت

مَزیشوَنت لفظاً به معنی دارندهٔ بزرگی است. از کلمهٔ مَزیشتَ که به معنی بزرگترین می باشد آمده و این صفتی است که در بند ۲ زامیاد یشت برای کوهها داده شده است. مزیشونت نام کوهی هم هست که در همان بند زامیادیشت یاد شده است.

مَس

به معنی مه و بزرگ می باشد. واژه مَهست که در اوستا میشت، و مَزیشت آمده صفت عالی است و به معنی مهترین است. مس در سرِ بعضی واژه ها مانند مغان آمده و مسمغان به معنی روحانی بزرگ یا بزرگ پیشوایان روحانی است.

مسالک والممالک

کتابی است از اصطخری، و کتاب دیگری به همین نام از ابن خردادبه، که هردو درباره آداب و رسوم گذشته مطالبی دارند.

مِسعَربن المهلهل (ابودلف)

وی در اواسط قرن چهارم هجری در دربار سامانیان

می زیسته است و سفرنامه‌ای داشته که بدبختانه از دست رفته است. یاقوت حموی از او نقل کرده که مسعر خود شخصاً آذرگشسب آتشکدهٔ شیز را دیده است.

مسعودی

ابوالحسین علی بن حسین، مورخ بزرگ اوائل قرن چهارم و نویسندهٔ کتاب التنبیه والاشراف است که مطالبی دربارهٔ زرتشت و اوستا و دین دبیره* و چیترداد نسک* نوشته است. او نوشته است که دین دبیره یا خط دین را زرتشت اختراع کرده. اوستا در روی ۱۲ هزار پوست گاو زرنشان، به زبان فُرس قدیم، نقش بسته بود. امروز کسی این زبان را نمی داند جز اینکه برخی از سوره ها و فصلهای آن را به فارسی کنونی انتقال داده اند که اکنون زرتشتیان در نمازشان می‌خوانند؛ مثل اشتاد و جیترشت و بانیست و هادوخت و فصلهای دیگر. درجیترشت از آغاز و سرانجام جهان سخن رفته و هادوخت در موعظه و پند است. (بانیست محققاً تحریف شده آبان یشت است). وی در سال ٣٤٥ یا ٣٤٦هـ در فسطاطِ مصر وفات یافت. مروج الذهب نیز از اوست.

مسمغان

عنوانِ بزرگترینِ پیشوای دینی است و مرکب از مس* و مغ*. گروهی از خاورشناسان کلمهٔ زرتوشتروتم را هم که ترکیب صفت تفضیلی دارد و یعنی کسی که بیشتر مانند زرتشت است یا بیش از پیش زرتشت‌آساست همان بزرگترین پیشوای دینی دانسته اند. (مغومَزیشته). یاقوت در معجم البلدان از برج و باروی استوناوند در ناحیهٔ دنباوند (دماوند) در ایالت ری صحبت می دارد و گوید: از جمله جاهائی که تازیان نتوانستند فوراً بگشایند همین استوناوند است. درعهد خلیفهٔ مهدی، پس ازچندی زد و خورد، مرکز روحانیت ایران یعنی ری به دست دشمن افتاد. مسمغان وقت با برادرش در سرلشکریان خویش گرفتار عربها شدند و دو دختر مسمغان به رسم ارمغان به بغداد نزد خلیفه فرستاده شدند. مارکوآرت دانشمند آلمانی در کتاب خویش به نام ایرانشهر می نویسد که در سال ۱۳۱، ابومسلم، مسمغان را به اطاعت دعوت کرد، چون او امتناع کرد موسی بن کعب را به جنگ او فرستاد اما کاری از پیش نرفت، تا آنکه در زمان المنصور، مسمغان شکست یافته، با برادرش ابرویژ و دو دخترش، در قلعهٔ استوناوند به دست دشمن افتادند.

مسیح

ر. ک. عیسی، مشیاه.

مشیا ومشیوئی

در بندهش به جای آدم و حوای اقوام سامی آمده است. در دیباچهٔ کتاب هفتم دینکرد که موسوم است به زرتشت نامه، از کیومرس به عنوان نخستین بشر و از مشی و مشیانه* به عنوان آدم و حوا و از سیامک کــه پسر مشیا و مشیانه است، و... سخن رفته است.

مشیاه (مسیح)

همانطوری که سوشیانت* نزد مزدیسنان آخرین خلقت بشر است، مشیاه (مسیح*) در نزد یهودها آخرین روحی است که خداوند در قالب انسانی خواهد دمید. پیش از آنکه کلیهٔ ارواح به زمین فرود بیایند مسیح ظهور نخواهد کرد.

مَشیّه ومَشیانَه

در اوستا به معنی درگذشتنی و فناپذیر و مردم آمده است (ر. ک. مرت) و همچنین گیاهی است که از نطفهٔ کیومرس* بوجود آمده. در بندهش آمده هنگام مرگ از صُلب کیومرس نطفه ای خارج شد، بواسطهٔ اشعهٔ خورشید تصفیه گردید و درجوف خاک محفوظ بماند. پس از چهل سال از آن نطفه گیاهی به شکل دو ساقه ریباس به هم چسبیده در مهرماه و مهرروز (مهرگان) از زمین بروئیدند پس از آن شکل نباتی به صورت دو انسان تبدیل یافتند که در قامت و چهره شبیه به همدیگر بودند یکی موسوم به مشیه و دیگری ماده موسوم به مشیانه. پس از پنجاه سال آن دو با همدیگر ازدواج نمودند بعد از انقضای مدت ۹ ماه از

آنان یک جفت نر و ماده پا به عرصه وجود نهادند از این یک جفت هفت جفت دختر و پسر متولد شدند. یکی از آن هفت جفت موسوم بوده به سیامک و زنش موسوم به نساک... و الی آخر.......

مطبخ کسری

به فاصلهٔ سه فرسخی اسدآباد همدان بنای عظیمی از دورهٔ ساسانیان بوده است که عربها آن را مطبخ کسری می‌خواندند.

معبد آناهیتا

همان معبدی است که خرابه های آن در کنگاور هنوز پابرجاست و آن را مربوط به آناهیتا ایزد آب می دانند.

معین، دکتر محمد

یکی از دانشمندان و اوستا دانان سدهٔ اخیر است که پژوهشها و نوشته های او دربارهٔ فرهنگ ایران باستان از وصف بیرون است. دارای تألیفات مهمی است که دو جلد مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی و شش جلد فرهنگ معین او از اهمیت ویژه برخوردار است. وی متاسفانه در نیمه راه عمر، به علت حالت اغمائی که به او دست داد، مدتها در بستر مدهوش بسر برد تا درگذشت. در روبه‌راه کردن لغت نامهٔ دهخدا، بعد از خود دهخدا، سهم بسزائی داشت. روانش شاد باد.

مغ، مغان

نزد نویسندگان قدیم، از کلمهٔ مغ، پیشوای دینی زرتشتی اراده شده است. همین کلمه است که در همهٔ زبانهای اروپائی موجود است. موثقین میان مغهای ایرانی و مغهای کلدانی فرق گذاشته اند. مغان ایرانی کسانی هستند که به فلسفه و تعلیم زرتشت آشنا هستند. مغان کلده، در ضمن تعلیم دینی، خود از جادو و طلسم و شعبده نیز بهره دارند. و می دانیم که در سراسر اوستا جادو و جادوگری نکوهیده شده است. کار مغان ایران همان اجرای مراسم دینی بوده است که بنا به نوشتهٔ امیانوس مارسلینوس (قرن چهارم م) از زمان زرتشت تا به امروز جریان داشته است. سیسرو (یک قرن پیش از میلاد) می نویسد: «مغان نزد ایرانیان از فرزانگان و دانشمندان بشمارند. کسی پیش از آموختن تعالیم مغان به پادشاهی ایران نمی رسد.» نیکولاوس، از شهر دمشق نوشته: «کوروش، دادگری و راستی را از مغان آموخت.» همچنین حکم و قضا در محاکمات با مغان بوده است. چینیها نیز از موهو(۵۳۵ - ۳۸۶م) به معنی مُغ اسم برده اند که آنان در جزو اشخاص بزرگ رسمی هستند که امور محاکمه جنائی و قضائی را اداره می‌کنند. در مآخذ خودمان نیز همین مشاغل از برای آنان معین شده است. در گاتها به واژهٔ مَگَ برمی‌خوریم. موبد، اسمی که امروزه به پیشوایان زردشتی داده می شود، همان کلمه مُغ است که با «بد» (پت) جمع شده. غالباً در شاهنامه آمده که نویسندگی و پیشگوئی و تعبیر خواب و اخترشناسی و پند و اندرز با موبدان است. بسا هم طرف شور بوده‌اند. در کتیبهٔ داریوش در بیستون مکرراً به واژهٔ مغ برمی‌خوریم. در تورات و انجیل نام مُغ آمده است. بطور کلی: در اوستا موغو، در فرس موگو، در پهلوی موگ و در فارسی مُغ، همان موبد است. نویسندگان قدیم متفقاً زرتشت را موسس آئین مغ یا به عبارت دیگر آورندهٔ دین مزدیسنی دانسته اند. پرفیریوس فیلسوف قرن سوم میلادی می نویسد: «مغ به زبان بومی کسی است که از علم الهی مطلع و ستایندهٔ پروردگار است». دیوکریسوس توموس فیلسوف یونانی قرن اول میلادی می نویسد: «مغان مردمانی هستند که به ویژه در راستگوئی امتیاز پیدا کرده اند و برازندگی خاصی از برای ستایش ایزدان و اجرای مراسم آنان دارند. تودهٔ مردم، از نادانی، جادوگران را چنین می نامند.» افلاطون فیلسوف معروف یونانی و بسا بزرگان دیگر که از زرتشت ذکری کرده اند و او را مؤجد فلسفهٔ مغ و نخستین مغ دانسته اند. کلیهٔ مندرجات نویسندگان قدیم راجع به تعالیم مغها بسیار مفید است و از برای تاریخ مذاهب دیگر کمال اهمیت را دارد. از شهرت و نفوذی که

دین ایران در قدیم داشته به خوبی می‌توان دریافت که تا به چه اندازه فلسفهٔ دین زرتشتی در میان فلاسفهٔ قدیم یونان رواج داشت و تا به چه اندازه نفوذ مزدیسنی به دین یهود و بعدها به دین عیسی آسان بوده است. به هر حال، پیشوایان روحانی را در گذشته مغ می‌نامیده‌اند که بعداً واژهٔ موبد از آن پیدا شده است.

مغان در اصل قبیله‌ای از قبایل ماد یا طبقه‌ای از قوم مذکور بوده‌اند و ریاست روحانی را بر عهده داشتند. آنگاه که شریعتِ زرتشت بر نواحی غرب و جنوب ایران، یعنی ماد و پارس، مستولی شد و دین باستانی را اصلاح کرد، مغان رئیس دیانت جدید شدند. همیشه روحانیون از میان طبقهٔ مغان انتخاب می‌شده‌اند؛ بعداً برای خود شجره‌نامهٔ پرافتخاری ترتیب می‌دادند که از حیثِ قدمت و شرافت با خاندانهای بزرگ پهلو می‌زد. قوانین وقتی درست دانسته می‌شد که به تصدیق مغان رسیده باشد. امور عامهٔ خلق بر طبق نصایح و موافق پیش‌بینی آنها ترتیب و تمشیت می‌گرفت. معلم مغها را در زمان ساسانیان مغان اندرزبد یا مگوگان اندرز بد می‌گفتند. لازار فارپی، قریهٔ ریوند را قریهٔ مغان می‌نامید.

مغاک

در آئین مزدیسنا مَغ به معنی چاله‌ای بوده که دور از شهر برای مراسم شستشو می‌کنده‌اند بعدها به سنگی که بر بر شنومگاه* می‌گذاشته‌اند اطلاق شده است. مغاک در فارسی به معنی حفره و چاله از این ریشه است. اک پسوند است. در پهلوی این واژه مغ آمده است و صورت اوستائی مَغَ است.

مغوتبیش

صفت است یعنی مغ آزار یا کسی که مغان را بیازارد، دوست آزار، خانواده آزار.

مغول

واژهٔ مغول در ذهن و تاریخ و فرهنگ ایرانیان همواره یادآور وقایع بس ناگواری است که از استیلای این قوم به ایران وارد آمده است که از آن جمله است از بین رفتن برخی عادات و رسومات ایران در مدت غلبهٔ آن قوم و از جمله لطمه دیدن فرهنگ و آیین زرتشتی. ترک زبان بودن آذربایجانیان ناشی از مغول نیست زیرا زبان آذری یکی از لهجه‌های ایران بوده مثل مازندرانی و گیلکی و سمنانی و کُردی و لُری که پیش از استیلای مغول در آذربایجان متداول بوده است و با زبان ترکی مغولی فرق دارد.

مگوشنسب

برابر کتب دینی پهلوی، نامبرده با تعدادی دیگر، نامشان در ردیف شارحین و مفسرین اوستا است.

ملافیروز

پسر ملا کاوس* است که در اصفهان به نسخهٔ خطی دساتیر* دست یافت و آن را در ۱۱۵۸ی به چاپ رساند. یک نسخهٔ خطی هنوز در بمبئی در کتابخانه‌ای به نام ملافیروز موجود می‌باشد. ملافیروز شعر هم می‌گفت. در سال ۱۸۳۰م برابر ۱۲٤٦هـ جهان را بدرود گفت.

ملا کاوس

از پارسیان هند است که به دنبال اختلافی که در میان پارسیان، در سر تقویم روی داده‌بود (یک ماه تفاوت درسال یزدگردی به تدریج پیش آمده جشنهای دینی زرتشتی را پس وپیش انداخته بود) در ۱۷۷۸م برابر ۱۱۹۲هـ با پسرش فیروز به ایران آمد تا از زرتشتیان ایران در بارهٔ تقویم آگاهی به هم رساند واختلاف را رفع سازد. وی در اصفهان نسخهٔ خطی دساتیر* را به دست آورد و با خود به هند برد.

ملا موبد

نام مؤلف کتاب **دبستان‌المذاهب*** است که محسن فانی یا موبد شاه یا میرذوالفقارعلی هم خوانده شده است.

ملکوش

ر. ک. مهرکوشا، مارکوس.

ملل والنحل

کتابی است به عربی، تالیف ابوالفتح محمدبن ابوالقاسم عبدالکریم. مؤلف در این کتاب خلاصهٔ عقایدِ فلاسفه و اهلِ عقاید و مذاهب را آورده است. کتاب مکرّر به طبع رسیده و در آن مراتبی دربارهٔ آداب ورسوم زرتشتی می‌خوانیم.

مَن

در اوستا و فُرسِ هخامنشی به معنی اندیشیدن، شناختن، بیاد آوردن و دریافتن است و در واژهٔ وهومن یا بهمن دیده می‌شود که به معنی اندیشهٔ خوب و نیک است. و نیز در واژه‌های مینو و منش.

مِنان M.J.Ménant

یکی از خاورشناسان فرانسوی است.

مناندر

زادهٔ ۵۵۰م مطالبی دربارهٔ آداب و رسومِ ایرانیان به یادگار گذارده؛ از جمله نوشته است: «هنوز در بسیاری از خانه‌های ایران، درسرخوان، سخن گفتن پسندیده نیست».

مَنْثْرَه. مانتره

کلام ایزدی را گویند. پارسیان در خطبهٔ عروسی دعای مشهور ائریَمَن ایشیه را می‌خوانند. که دعائی ایزدی یا منتر است. در اوستا آمده است که این دعا و نمازی است که اهریمن و جادوان پَریها را براندازد، و بزرگترین و بهترین و زیباترین و نیرومندترین و کارگرترین و پیروزمندترین و درمان بخشترین کلام ایزدی (مَنْثْرَ) می‌باشد. گاهی مانند سروش یشت هادخت از آن معنی ایزد نیز اراده شده است.

منثرَسپنْتَ

ر. ک. مانترسپند.

مَنْثْرَواکَ

در بند ۱۳۵ فروردین یشت از او یاد شده. وی پسر «سائی موژی*» و از جملهٔ پیشوایان دینی است که با دیویسنان با کمال بی‌پروائی پیکار کرد و پیروان دروغ، آنانی را که با اعمال خلاف مذهبی‌شان فروهران را آزار می‌رسانند، برانداخت و آئین راستی را گسترش داد. در جائی دیگر از این یشت، از پسرش وَهمَنه داتَ نیز یاد شده است.

مَنْد، ماندان

یا ماندانا، مادر کورش. هردوت، راجع به ولادت کورش مطالبی دارد که به اختصار چنین است: «آستیاگ آخرین پادشاه ماد در خواب دید که از دخترش مند چندان آب فرو ریخت که شهر و همه آسیا را غرق کرد. موبدان این خواب را چنین تفسیر کردند که از این دخترپسری بوجود خواهد آمد که تاج و تخت استیاگ را خواهد برانداخت. بنابراین استیاگ دخترش را به یک ایرانی موسوم به کمبوجیا در فارس به زنی داد که از مملکت دور باشد. تافرزندش نتواند به تاج وتخت استیاگ دست‌درازی کند... که کورش بالاخره تاج و تخت ماد را به دست آورد.

منوچهر

از خاندان ایرج، یکی از پادشاهان پیشدادی است. اسم خاندانِ وی در اوستا آئیریاوَ یعنی یاری‌کنندهٔ ایرانیان آمده. منوچهر در اوستا مَنوش چیثْرَ یعنی از نژاد و پشت مَنوش می‌باشد. و مَه ائیوچیترَه نیز آمده که به معنی از نژاد مینوئی، آسمانی، روحانی است. در کتب به اسامی نامورانی چند که به مانوش موسوم بوده‌اند برمی‌خوریم. در سلسله نسب لهراسب نام مانوش* دیده می‌شود. در فرهنگها از کوهی به نام مانوش* یا مانوشان یاد می‌شود که منوچهر در بالای آن تولد یافته. اسم منوچهر و خاندانش ایرج فقط یک بار در اوستا، در بند ۱۳۱ فروردین یشت یاد شده است. در شاهنامه نیز منوچهر پسر پشنگ برادرزادهٔ فریدون است. مادر منوچهر، دختر ماه‌آفرید، زن ایرج است. به موجب فصل ۳۳ بندهش سلسله نسب آذرباد مهراسپندان* به منوچهر می‌رسد. در آفرین دهمان نیز از روان منوچهر بامی (درخشان) جزو عده‌ای دیگر یاد و ستوده شده است. در جنگی که

بین منوچهر و افراسیاب پیش آمد و منوچهر مغلوب و در تبرستان محاصره شد، به ناچار صلح بین ایرانیان و تورانیان برقرار گردید و برای تعیین حدود ایران، همان داستان تیراندازی آرش عمل گردید. منوچهر به انتقام خون پدربزرگش ایرج اقدام به کشتن سلم و تور کرد. برابر بندهش، نوذر* یکی از سه پسران منوچهر است.

منوچهرجی جاماسب جی

یکی از موبدان معروف پارسی هند است که نسخه ای از دینکرد در کتابخانهٔ او موجود بوده است.

منوشچهر پسر یووان یمان

موبد بزرگ پارس و کرمان و نویسندهٔ نامهٔ پهلوی «داتستان دینیک»* و «نامیکهای منوشچهر»* که در نیمهٔ دوم سدهٔ نهم میلادی می زیست. برادر کهتر او نیز به نام زات سپرم* موبد بزرگ سیرکان (سیرجان) کرمان بود که نامهٔ «ویچکیهای (برگزیده ها، منتخبات) زادسپرم»* از اوست.

مَنوش چِیتْرَ

ر.ک. منوچهر

موبد

موبد از گروه پیشوایان دینی (هیربد، دستور، موبد وغیره) است. موبد را در اوستا مغو، در فارسی باستان مگو و در پهلوی مغوپت گویند. موبدان یا مغان* در اصل قبیله ای از سرزمین ماد بودند که پیشوایان روحانی فقط از میان آنان برگزیده می شدند. این برتری همراه با این گروه ازمردم ماد بود و پیشوایان به نام آن قبیله و خاندان مغوپت نامیده می شدند و تاکنون همین نام پایدارمانده موبد گوئیم. در اوستا، پیشوای دینی آتَرَوَن* خوانده شده است. موبدان موبد، بزرگ پیشوایان روحانی بود که درزمان ساسانیان عنوان زرتشتروتمه* را داشت و در ری اقامت داشت. ایسَدو اسْتَر* بزرگترین پسر زرتشت خود نخستین موبدان موبد یا موپتان موپت بود. در بعضی دورانها موبدان و مغان چنان قدرتی داشتند که حکومتی در حکومت بودند وتسلط بر جان و مال و امورمردم داشتند.

موبد سروش

در کتاب **دبستان المذاهب*** دربارهٔ موبد سروش و سلسله نسب او چنین آمده است: «**موبد سروش** بن کیوان بن کامکار، وکامکار را بنا بر شهرت دانش نامدار می‌گفتند. و موبد سروش را نژاد از سوی پدر به پشت زرتشت و از جانب مادر به جاماسب حکیم درست پیوند است... تصانیف و تالیف بسیار دارد، چون: نوشدارو، سکنگبین، پیغمبری.» از یاران آذر کیوان* است.

موبد شاه یا شاه موبد

فخرالدین اسعد گرگانی سرایندهٔ داستان ویس و رامین که به قول خودش داستان مذکور را از یک کتاب پهلوی ترجمه کرده است می نویسد شاه موبد از زنش ویسه بدگمان شده، وی را دوستار برادرش رامین پنداشت. برای رفع سوءظن خویش و تهمت دیگران از ویسه خواست که در حضور بزرگان در میان آتش برود یعنی مانند سیاوش به آزمایش (وَرْ) بپردازد. ویسه گوید: مرا گوید که بر آتش گذر کن/ جهان را از تن پاکت خبر کن/ بدان تا کهتر و مهتر بدانند/ کجا در.ویس و رامین بدگمانند. بعدها موبدشاه را بزرگترین مرجع دینی دانستند.

موبد هوشیار

شرح حال و سلسله نسب او که از یاران آذر کیوان* است در **دبستان المذاهب*** چنین آمده: سرودِ مستان از مولفات اوست و تولد او در بندرسورت واقع شده. نژادش به تهمتن یعنی رستم زال کشیدی... به سال ۱۰۵۰ هـ دردارالخلافهٔ اکبرآباد (آگره) از بند تن آزاد شد. موبد هوشیار، دوم مترجم جشن سده است و جامعیت او از آن کتاب آشکار می‌گردد. و از نژاد جاماسب حکیم (وزیر کی‌گشتاسب) است. در ۱۰۳۶هـ درخطـهٔ دلپذیر کشمیر، کردار گذار [یعنی نویسنده دبستان] او را یافت.

مودب السلطان

حـاجـی میـرزا عبدالمحمـد اصفهـانـی

(۱۳۱٤-۱۲۵۰هـ.ق) مدیر روزنامهٔ چهره‌نما. وی مدت ۳۲ سال مرتب روزنامهٔ چهره‌نما را در قاهره به زبان فارسی منتشر کرد. او مولف کتابهای چندی از جمله خط و خطاطان، زردشت باستانی و امانِ تاریخ می باشد.

مودی J.Modi

جیوانجی جمشید جی مودی کسی است که ۵۵ ورق از ۷٤ ورق منحصر به فرد کتابخانهٔ مانکجی لیمجی هاتریا را که مولفش فرخ نامی بوده و مربوط به حقوق و قضاوت است به چاپ رسانیده است.

مورد، مورت

گیاه مورد که همیشه سبز و خرم است و آسیب خزان نبیند مخصوص اهورامزدای جاودانی است. در بندهش آمده است که مورتِ یاسمن مخصوص به اورمزد است. مورد به خصوص در میان اقوام آریائی مقدس است. در خانه های زرتشتیان به ویژه یزد و کرمان غالباً بوته های مورد دیده می شود. شاخه های مورد را در مراسم نیایش روی سفره و ظرف مخصوص می‌گذارند و به هنگام سرودن آفرینامه، موبد شاخه های مورد در دست می‌گیرد.

موژ

در بند ۱۲۵ فروردین یشت می‌خوانیم: «فروهر پاکدین پَرَوْدَشْمَ پسر «داشتاغنی موژی» از مملکت موژ را می ستائیم». جای مملکت موژ به درستی معلوم نیست ولی لابد سرزمینی در ایران قدیم بوده است.

موسی

پیامبر بنی اسرائیل که در زمان فرعون به دنیا آمد. مادرش تا سه ماه او را مخفیانه نگهداشت. بعد، از ترس فرعون وی را در زنبیلی قیراندود گذاشت و در میان نیزارِ رود نیل رها کرد. دختر فرعون، موسی را برداشت و بزرگ کرد. موسی در سن چهل سالگی به رسالت ازطرف خداوند برگزیده شد و مدت چهل شبانه روز در کوه سینا، به راز و نیاز با خداوند مشغول بود و از این نظر او را کلیم الله لقب داده‌اند. عمر موسی را صد و بیست سال نوشته اند.

موسی خورنچی

(٤۹۲-٤۰۷م) نویسنده و مورخ ارمنی که در قرن پنجم میلادی می زیسته و کتابی در جغرافی مربوط به دوره‌های اشکانی و ساسانی نوشته است. مارکوآرت°، عالم آلمانی، آن را با شرحی به اسم ایرانشهر به طبع رسانید.

موش

این واژه در بند ۸ یسنا به معنی دیو یا پری، حرص و طمع یا چیزی از این قبیل آمده و مقاومت و پایداری در برابر آن ستوده شده است.

مولر M.Müller

ماکس مولر (۱۸۷٤-۱۸۰۹م) اوستاشناس و خاورشناس معروف آلمانی، که فریفتهٔ کتب و آثار شرق و مطالعهٔ افکار و نظرات دانشمندان مشرق زمین بوده و به ترجمه و طبع و نشر کتب چندی مبادرت ورزیده است. چاپ کتب مقدس مشرق زمین، که اوستا و بسیاری از کتب پهلوی در آن مجموعه می باشد، زیر نظر ماکس مولر، از سال ۱۸۷۹م در آکسفورد آغاز شد.

مویه

مویه در اوستا به صورت اَمَیَوا آمده و در گزارش پهلوی (زند) به مویگ گردانیده شده است. در اوستائی که امروزه در دست داریم شیون و مویه نکوهیده و اهریمنی است. در وندیداد آمده: «ششمین سرزمین که من اهورامزدا نیک بیافریدم و اهریمنِ پُرگزند در آنجا آسیب، گریه و زاری (مویه) پدید آورد هرات است. و بهِلَند (بگذارند) مردمان در آنجا خان و مان را». در هرات رسم بود، در خانه ای که کسی می مرد، بازماندگان آن را رها می‌کردند و به گزاف شیون و زاری می‌کردند. ر. ک. شیون.

مهدی

مهدی منتظر، مکنی به ابوالقاسم محمد بن عسگری ملقب به امام‌زمان، صاحب‌الزمان، حجة القائم، امام قائم و قائم آل محمد، آخرین امام از امامان دوازده‌گانهٔ شیعهٔ امامیه است که در سنهٔ ۲۵۵هـ در سامرا متولد شد، در پنج سالگی پدرشان امام حسن عسگری رحلت کرد و آن حضرت از انظار غایب شد (غیبت صغری) و فقط به واسطهٔ نواب خاص خویش با شیعیان ارتباط داشت. با درگذشت آخرین نایب، دورهٔ غیبت صغری به پایان رسید و غیبت کبری آغاز گشت که هنوز ادامه دارد و شیعیان منتظر ظهور او هستند.

مهر، میترا

مهر در اوستا و پارسی باستان میترا و در پهلوی میترَ نامیده شده. دارمستتر معنی اصلی مهر را دوستی و محبت دانسته است. یوستی گوید: مهر واسطه و رابطهٔ فروغ مُحدِث و فروغ ازلی است به عبارت دیگر واسطهٔ بین آفریدگار و آفریدگان است. در گاتها کلمهٔ میتر به معنی عهد و پیمان آمده است. مهر در اوستا از آفریدگان اهورا محسوب شده است و ایزد محافظ عهد و پیمان است و از این رو ایزد فروغ و روشنائی است تا هیچ چیز بر او پوشیده نماند. ماه هفتم و روز شانزدهم هر ماه و یشت دهم اوستا و جشن مهرگان، خاصِ اوست. آئینِ ستایش مهر از ایران به بابل و آسیای صغیر رفت، سپس با سربازان رومی به اروپا راه یافت و در آنجا، مهر به صورت خدائی بزرگ پرستیده شد؛ و بدینگونه آئین مهر پرستی پدید آمد. روزمهر و ماه مهر و جشن فرخ مهرگان/ مهر بفزا ای نگار مهر چهر مهربان (مسعود سعد سلمان). چون مهر یکی از ایزدان دین زرتشتی و دارای مقام بلندی است بسا آتشکده‌های عهد باستان به اسم او بوده است. چو آذرگشسب و چه خرداد مهر/ فروزان چو ناهید و بهرام و مهر (فردوسی). امروز هم زرتشتیان به پرستشگاه خود، درمهر (درب مهر) گویند. اسم بیخ گیاهی هم که به دو نفر که در مقابل هم ایستاده باشند شباهت دارد مهرگیاه می باشد. در گاتها فقط یک بار از مهر یاد شده و آن نیز به معنی پیمان و معاهده بستن و در آن پایدار ماندن است. اسم میثر در کتیبه‌های هخامنشی نیز تکرار شده. چه بسا اسامی اشخاص که با مهر همراه بوده مانند مهرداد، مهربندگشای، میتردات... پس از ظهور زرتشت، تنها اهورامزدا خدای یگانه و پروردگار بزرگ نامیده شد و سایر پروردگاران آریائی به نام ایزدان یا فرشتگان نام داده شدند؛ که در واقع مظهر و صفت خداوند و نیروئی از پروردگارند. و مهر یکی از آن ایزدان است. مهر ایزد هماره بیدار و نیرومند است و برای یاری کردن راستگویان و برانداختنِ دروغگویان و پیمان‌شکنان در تکاپو است. مهر از برای محافظت عهد و پیمان و میثاق مردم گماشته شده است. از این رو فرشتهٔ فروغ و روشنائی نیز هست که هیچ چیز از او پوشیده نماند. و در سراسر گیتی آنچه از راست و دروغ می‌گذرد و عهدی که بسته و شکسته می شود نزد او بیدار و آشکار باشد. برای آنکه از عهدهٔ پاسبانی و نگهبانی برآید اهورامزدا به او هزار گوش و ده هزار چشم داده. مقام مهر در بالای کوه هَرا می باشد، در آنجائی که نه روز است و نه شب، نه تاریکی و نه بادِ سرد و گرم، نه ناخوشی و نه کثافت. و از آنجا به ممالک آریائی نگران است. این آرامگاه خود به پهنای کرهٔ زمین است یعنی مهر در همه جا حاضر است و با شنیدن آوای ستمدیدگان آگاه گشته به یاری آنان شتابد. مهر، همانند سروش، همیشه بیدار و دشمن دیو خواب است. در نبردگاهِ سراسر گیتی، ایزد پیروزی بهرام° و ایزد فرمانبرداری سروش° و ایزد دادگری رشن° و ایزد درستی ارشتاد° و ایزد نیکبختی و فراوانی پارند° و ایزد توانگری و ثروت آشی (آرت°) از پیش و پس و راست و چپ مهر می تازد؛ به خصوص ایزد رام° (رامش و شادمانی) از یاران اوست. چون دین زرتشت دین عمل است مهر نیز در همین دنیا به دروغگویان و پیمان شکنان سزا می دهد و آنان را پریشان و سرگردان می سازد. خان و مانشان را به باد

می دهد و در میدانهای جنگ، ضربت تیغ و تیر و نیزهٔ آنان را کارگر نمی سازد. همچنین دینداران راست کردار را به نعمت و خوشی و سرافرازی و آبادی و شهریاری و برتری می نوازد و در میدانهای جنگ پیروزمندشان می‌گرداند. نگهبانی قسمتی از روز که موسوم است به هاونی یا هاونگاه*، که از سپیده دم تا نیمروز باشد، با مهر است. در کتب متأخرین نیز وظیفهٔ حساب و رهنمای روز واپسین به او داده شده است: از آن جمله مهر در روز رستاخیز به همراهی سروش و رشن، روان راستگویان را در سر پل صراط از دست دیوهائی که می‌خواهند او را به دوزخ کشانند نجات می دهد. به قول بندهش، انواع گل بنفشه مخصوص به مهر است. غرض از آتشکده مهر همان برزین مهر* است. در سیروزهٔ کوچک، مهر چنین توصیف شده: «مهر، دارندهٔ دشتهای فراخ و هزار گوش، ده هزار چشم ایزدی که به نامش خوانده و رام چراگاه خوب بخشنده.» و در سیروزهٔ بزرگ نیز همین صفات یاد شده و آمده که مهر را که دارای این صفات است می ستائیم. در ستایش سیروزه درباره مهر چنین آمده: «ستایم و خوانم دادار هرمزد رایومند فرهمند و امشاسپندان را. سپاس دارم از هرمزد مینوی افزونی‌بخش و خدای مهربان کرفه گر، دادار همهٔ دام [آفریده] و دهش مینو و گیتی، فر دهنده [فرآفرین] که او فراز آفرید تو مهر کرفه گر فراخ چراگاه، کَه در داوری، راست وکوری [و منظور از کوری در اینجا بی طرفی کامل است]. و به مینویان وگیتیان دادوری و میانجیگری راست کنی. وفراخ چراگاهی که دشت و دیگر جایها را بی بیم داری. و پاک سازندهٔ مردمی از پندار بد و گفتار بد و کردار بد. کسی که به تو دروغ نگوید پس او را تیز اسبی دهی و او را نمائی راه ویژه به بهشت، گرزمان هرمزد، و به یاری آتش هرمزد، دهی فرزند به روان، فروهر خردمند. به یاری تو ای مهر، اندر گیتی و مینو کس فرخ تر است که به هیچ آینه مهردروجی* نکند، نه با همدینان و نه با دروندان و نیز نه با آن کس کش از پیمان شکستن زیان کم است. چه هر دو مهر [پیمان] است با اشوان و نیز با دروندان. به وسیلهٔ تو ای مهر تخمهٔ مردمان در گیتی آراسته است که پیوند جهانیان به راه تو برود. توئی از تیزان تیزتر و از رادان رادترین و از تکاوران تکاورترین و از نیرومندان نیرومندترین و رمه آفرین و جان آفرین و پسر دهنده و دادار هستی نیک و پارسائی هستی و به وسیله تو آب روان فزاینده است که رویش اوروران* آرَش بود. به خواندن [دعا] سودمندی که چون خوانندت سود کنی و به راه تو همه جـا و زین افزار شاید نهان. نیز چون ستور و گوسپند و چهار پایانِ کوچک به خاطر تو شاید هشتن و نیز چون شپیک [سدره] و کشتی و جامهٔ چابک شاید داشتن و به کام با زنان، پسران، دختران خوش شاید نشستن به راه تو. کسی که مهر را خوب دارد [پیمان نگه دارد] نخست باید دروغ نگوید [پیمان شکنی نکند] پس او را سود گیتی و آبادانی و یاری دوستان و نیک بهری مینوئی چون بوختن از دوزخ و رسیدن روان به بهترین هستی روشن. گروتمان از آن خویش سازد. از این پس روان شاد بود. کام من اینکه افزونی بخش خودت را به من و فرزندان من و برادران و به همان اندر هفت کشور ارزانی داری، که اندر کسی نه اندر کارهای گیتی و نه اندر کارهای مینو روانش عقوبت نکشد. به کام و خواست هرمزد و به یاری توست که روان من به اسروشنـــی گروتمان برسد.» ر. ک. مهرگان. نیز آئین مهر.

مهر، قریهٔ

همان آتشکدهٔ آذر برزین مهر است. آتشکدهٔ کشاورزان بود، واقع در مشرق ایران در کوه های ریو، شمال غربی نیشابور. این آتشکده به قول جکسن در قریهٔ مهر در سر راه خراسان در نیمه راه میاندشت به سبزوار قرار دارد.

مهراب

پادشاه کابل بود. همسر او سیندخت نام داشت. و این واژه از سئن* اوستایی گرفته شده که به معنی دانا است. سیندخت مادر رودابه است. رودابه همسر زال و مادر رستم می باشد.

مهراردشیر
بنا به نوشتهٔ حمزهٔ اصفهانی (۳۶۰-۳۵۰هـ): «اردشیر در اصفهان به یک روز سه آتشکده ساخت: یکی را هنگام برآمدن آفتاب، دیگری را هنگام ظهر که خورشید در میانهٔ آسمان باشد و سومی را هنگام غروب آفتاب. نخستین به نامِ شهر اردشیر درجانب قلعهٔ مارین (ماربین) که شهر نام شفق و اردشیر نام بهمن [خود وی] است، دوم به نام آتشکدهٔ زروان در قریهٔ دارک از روستای خوار، سوم آتشکدهٔ مهر اردشیر درقریهٔ اردستان».

مهرآگاوید
نامبرده و مهروراز و مهرشاهپور، سه تن از موبدانِ مشهورِعهد ساسانی اند.

مهران
یکی از خاندانهای هفتگانهٔ عصر ساسانی (ویس پوهر°). مقر افراد این خاندان پارس بوده است.

مهربان
یکی از آثار آذرفرنبغ° گفتار آذرفرنبغ است که دارای دو الحاقیه می باشد. الحاقیهٔ اول توسطِ دین پناه نامی در ۱۲۵۵م و الحاقیهٔ دوم به وسیلهٔ مهربان نامی در ۱۳۲۲ میلادی نوشته شده است.

مهربان کیخسرومهربان
قدیمیترین نسخهٔ موجودِ اوستا در قرن ۱۳ میلادی استنساخ شده که به قول گلدنر، در سال ۱۳۲۳ میلادی به دست هیربد مهربان کیخسرو مهربان و اسفندیار مهربان مرزبان بهرام نوشته شده و اکنون در کپنهاگ محفوظ است.

مهرداد
اسم سه نفر از پادشاهان اشکانی مهرداد بوده است (اشکهای ۶، ۹، ۱۳). مهرداد نام یکی از گماشتگان آستیاگ نیز هست که کوروش را به دست او سپرده بود. به عقیدهٔ آندرآس دانشمند آلمانی، فرگرد اول وندیداد در عهد مهرداد اشکانی (۱۳۶ پیش ازمسیح) انشاء شده است.

مهردَرُج
ر. ک. میثرودَرُج.

مَهرکَ
مَهرکَ به معنی فنا و نیستی و زوال و مرگ است. و صفتی است که برای دیو اَپوش° آمده. نام نوعی بیماری نیز باشد. مرگِ نابه هنگام را نیز گویند.

مَهرکوشا
دیو ملکوش. طوفان آینده که جهان را ویران و مخلوقاتش را نابود خواهد کرد موسوم است به مَهرکوشا که از مَهرکَ یعنی مرگ مشتق است. این کلمه فقط یک بار دریکی از جزوات اوستائی آمده. و درپهلوی مَلکوش گویند. درمینوخرد ملکوسال آمده است. اودیوی است مهیب که درپایان هزارهٔ هوشیدر زمستان هولناکی پدید آورد و در مدت سه سال زمین را دچار باران و تگرگ و برف و باد و سرد نماید. طوفان ملکوش و باغ ورجمکرد در اوستا بسیارشبیه است به طوفان نوح و کشتی وی.

مهرگان
جشن مهرگان به هنگام انقلاب شتوی در شانزدهم مهر است و یکی از جشنهای بزرگ ایران قدیم بوده. برخی از خاورشناسان عقیده دارند که سال هخامنشی، از ماه باگ یادی° (یعنی ماهِ ستایش بغ) شروع می‌شده که بعدها به جای آن، که جشن نوروز زمان هخامنشیان بوده، جشن مهرگان معمول گردید. و این ترتیب را به زمانِ رواجِ تقویمِ اوستائی، در اواخر سلطنت داریوش بزرگ، در میان سالهای ۴۹۳ و ۴۸۶ پیش از مسیح، می‌دانند. به قول بندهش، مشیا° و مشیانه° در چنین روزی از نطفهٔ کیومرس تولد یافتند. این جشن را در قدیم متراکانا یعنی متعلق به مهر می‌گفتند که بعد مهرگان شد و مهرجان معرب آن است. این جشن بزرگ شش روز طول می‌کشد، و از روز ۱۶ مهر آغازشده به روز بیست ویکم که رام‌روز° باشد، ختم می‌گردد. روز آغاز را

مهرگان عامه و روز انجام را مهرگان خاصه گویند. مهرگان، جشن آغاز زمستان بزرگ و بسیار سرورانگیز بود. به قول استرابون، خشتر پاون (ساتراپ) آرمنستان در جشن مهرگان بیست هزار کره اسب به رسم ارمغان به دربار شاهنشاه هخامنشی می فرستاد. برخی گویند مهر اسم خورشید است و خورشید در چنین روزی ظاهر شد و گویند در این روز فریدون به بیوراسب، که ضحاک خوانندش، دست یافت، و در چنین روزی ایزدان از آسمان به یاری فریدون فرود آمدند: به یاد آن روز، در جشن مهرگان، در سرای پادشاهان مرد دلیری می‌گماشتند، وی بامدادان به آواز بلند ندا می داد ای ایزدان به سوی دنیا شتافته و جهان را از گزند اهریمنان برهانید. و گویند خداوند در این روز زمین را بگسترانید و در اجساد روان بدمید. در این روز کره ماه، که تا آن وقت گوی تاریکی بود، از خورشید روشنائی و نور کسب کرد. در آخرین روز این جشن که بیست ویکم ماه باشد فریدون ضحاک را در کوه دماوند به زندان انداخت و خلایق را از گزند او برهانید، پس مردم دراین روز عید گرفتند. و آفریدون مردم را امر کرد که کشتی به میان بندند و واج زمزمه کنند. و در هنگام خوردن و آشامیدن لب از سخن فروبندند. جشن مهرگان در تمام آسیای صغیر معمول بود و از آنجا با آئین مهر به اروپا رفت. خاورشناس دانشمند بلژیکی، کومون در کتاب ارزشمند خود آئین میترا می‌گوید: «بدون شک جشن مهرگان که در ممالک رم قدیم روز ظهور خورشید تصور می شده و آن را روز ولادت خورشید مغلوب نشدنی می‌گفته اند به ۲۵ ماه دسامبر کشیده شده و بعد از نفوذ دین عیسی در اروپا، روز ولادت مسیح قرار داده شده است». در فرهنگها، مهرگان بزرگ و مهرگان خرد اسم دو مقام موسیقی است. از اشعار منوچهری برمی‌آید که در عهد سلطان مسعود غزنوی، که در سال ٤٢١ هـ جلوس کرد، جشن مهرگان با شکوه و جلال تمام در دربار سلطان، مثل سابق، برگزار می‌شد. به موجب برخی نوشته‌ها، جشن مهرگان به مناسبت آن که روز آفرینش بوده همشأن نوروز (که به مناسبت آفرینش فَرَه‌وَهَرانسان جشن می‌گرفته اند) شمرده شده زیرا مهر فروغ فروزه‌های نیک مردمان دانسته شده است. بسیاری از سرزمینهای ایران به نام مهر بوده است. و از آنهاست مهرگان گنگ (کده) که جغرافی‌نویسان ایرانی و عربِ قرون وسطی مهرجان قَذَق یاد کرده اند.

مهرنرسی

وزیر دانا و هوشمند یزدگرد اول و بهرام پنجم مهرنرسی نام داشت و معروف به هزاربنده است. او خود را منسوب به اسفندیار می دانست.

مهرنوش

مهرنوش و نوش آذر پسران اسفندیارند که در جنگ بین اسفندیار و رستم کشته شدند.

مهرنیایش

از نیایشهای پنجگانه است که بندهای ۱۱، ۱۲، ۱۳ و ۱۵ مهرنیایش از بندهای ١٤٤ و ١٤٥ و ٤ تا ٦ مهریشت است. مهرنیایش هر روز سه بار در هاونگاه*، رپیتونگاه*، ازیرینگاه* پس از خورشید نیایش خوانده می شود. به موجبِ جلدِ اول روایاتِ داراب هرمزدیار: «در ماه فروردین، در خرداد روز (ششم)، در هاونگاه، نُه بار خورشید نیایش و سه بار مهر نیایش باید خواند. و در رپیتونگاه، سه بار خورشید نیایش و یک بار مهرنیایش باید خواند. و در ازیرینگاه، سه بار خورشید نیایش و یک بار مهرنیایش باید خواند».

مهریشت

یشت دهم که پس از فروردین یشت بلندترین یشت است منسوب به مهر* است. مهریشت مانند همهٔ یشتهای بلند بسیار قدیم و بی اندازه دلکش است. مهریشت منظوم است، به ۳۵ باب تقسیم گردیده و مجموعاً ١٤٦بند است. تعداد ابیات بندها نامساوی می باشد. مهریشت به خوبی یادآور عهد آریائی است اما نیز به روشنی در آن اصطلاحات زرتشتی

دیده می‌شود. دانشمند هلندی تیل کلیهٔ مطالب مهریشت را تحلیل کرده، آثار آریائی و تجدد زرتشتی آن را نشان داده است. از مهریشت دو مطلب عمده می‌توان استخراج کرد و آن را بنیان و پایه قرار داد، اول راستی و دوم دلیری. این یشت را نیز می‌توان سرچشمهٔ راستگوئی و پهلوانی ایرانیان دانست که در دنیای قدیم به این دو صفت شهرت داشتند. در آغاز یشت ۱۰، در بند ۲، که در واقع مهریشت از آنجا شروع می‌شود، اهورامزدا به سپنتمان زرتشت گوید مهر را شایستهٔ ستایش و سزاوار نیایش آفریدم. کسی که به مهر دروغ گوید و پیمان شکند و شرط وفا نداند ویران کنندهٔ کشور و کشندهٔ راستی است. ای سپنتمان تو نباید عهدی را که بستی بشکنی، خواه با یک مزدیسنا، خواه با یک دیویسنا، چرا که معاهده با هر که بسته شد درست و قابل احترام است. در تفسیر پهلوی مهریشت آمده که این هزار گوش و ده هزار چشم که به مهر داده شده هر کدام خود جداگانه ایزدانی هستند که از طرف مهر گماشته شده‌اند تا همهٔ اعمال مردمان را از آنچه دیده و شنیده‌اند به او خبر دهند. در مهریشت نیز غالباً آمده که مهر، شهریاری بخشنده است از این جهت در میان طبقه شرفا و جنگجویان بیشتر از ایزدان دیگر ستوده می‌شده است. اینکه مهر، خورشید نیست بلکه ایزد روشنائی وفروغ است به خوبی از خود یشتِ دهم از بند ۱۳ و ۹۵ برمی‌آید؛ در این دو بند از برخاستن مهر پیش از خورشید و گردش او پس از فرو رفتن خورشید صحبت شده است. در بند ۱۴۵ همین یشت آمده: «ما ستارگان و ماه و خورشید و مهر، شهریار همه ممالک را می‌ستائیم.» از روی دستور یشت دهم آنانی که به احکام مذهبی آشنا نیستند و کسانی که شایستهٔ مقام پیشوائی نباشند نباید مباشر مراسم و تشریفات آئینی مهر گردند. در هنگام به جای آوردن آن باید غسل کرد و پاک بود. بعدها، این شروط با آئین مهر به اروپا رفته و شاید مأخذ غسل تعمید عیسویان همین شده باشد.

میترا

ر. ک. مهر.

میترخورشیت

پسر آترمهان که با دیگر مزدیسنان پرسشهائی از منوشچهر کرده‌اند، و او در نامهٔ داتستان دینیک * به ۹۲ پرسش پاسخ گفته است.

میثرواَئوچَنْگْـهَه

یعنی نادرستگو و فریبندهٔ مهر.

میثرودَروج

پیمان شکن. و تحت‌الفظی به معنی دروغگوئی به مهر می‌باشد.

میثروزیا

که در پهلوی مهرژن شده به معنی به مهر زیان رساننده، پیمان شکن، عهد و میثاق نشناس و رسم مهر و وفانشناس آمده که نوعی دیو است.

میخی

نام خطی است که به علت شباهت علامات آن به «میخ» به این نام خوانده شده است. ظاهراً از اختراعات سومریان است. سنگنبشته‌های کهن آشوری و بابلی و حتی (هیتی) بدین خط است. این خط ابتدا صورت تصویری داشته ولی به تدریج به مرحلهٔ الفبائی نزدیک شده است. کاملترین صورت خط میخی آن است که در کتیبه‌های هخامنشی بکار رفته است و به خط میخی فارسی باستان معروف است. کشف قرائت خطوط میخی دیگر از راهِ قرائت خطِ میخی فارسی باستان میسور گردید. و نخستین کسی که موفق به خواندن این خط شد گ. ف. گرولفند آلمانی بود.

میدیوماه

ر. ک. مئِدیویی ماونگه.

میر، ادوارد

ادوارد میر از اوستاشناسان بوده و در ۱۹۳۷ کتابی

نوشت.

میرزا آقاخان کرمانی
ر.ک. آئینه سکندری.

مَیَزْدْ
در اوستا میزد عبارت است از نذر و تقدیمی غیرمایع چون نان و میوه و گوشت؛ وآن‌چیزی خوردنی‌است‌که در جشن دینی (یزشنه*) برسر خوان نهند. و درمقابلِ نذر روان و مایع و آشامیدنی چون آب است که زَئوترا*، در پهلوی زَهُر و در فارسی زَوْرْ (آب زور*) گویند. میزد در فارسی به معنی بزم و انجمن شادمانی و کامرانی است. میزبان که در پهلوی مَیَزْدْبان آمده از همین واژه است.

میسوانَ
یعنی همیشه یکسان و همان همستگان یا برزخ است. همستگان* درمتن اوستا به صورت میسوانَ آمده و در وندیداد و سیروزه با کلمهٔ گاتو به معنی گاه یا جایگاه، آمیخته. و در تفسیر پهلوی به همیشک سوذگاس یعنی جایگاه سود همیشگی ترجمه شده. در سپندنسک*، که کتاب سیزدهم اوستا بوده، از همستگان اسم برده شده، و آن‌را آرامگـــاهِ روان کسانی می‌شمرد که در زندگانی کردارِ نیک و بدِ آنان یکسان بوده است. در یسنای ۳۳، بند ۱ نیز صراحتاً از سه طبقه مردم سخن رفته است: «نخست آنانی که بیدین و گناهکارند. دوم آنانی که پیرو آئین راستین، و نیکوکارند. سوم کسانی که اعمالشان به ثواب و گناه آمیخته است. سزای گناهکاران دوزخ، پاداش نیکوکاران بهشت است. اما کسانی که کردارشان درزندگانی گاهی خوب و گاهی بد بوده، نه در بهشت درآیند ونه در دوزخ، بلکه جای آنان در همستگان است». در یسنای ٤٨، بند ٤ آمده است: «کسی که گاهی نیک و گاهی زشت منش است و از کردار و گفتار خود وجدانش را مطیع هوا و هوس و خواهش خویش ساخته، چنین کسی به حکم ازلیِ تو ای مزدا، در روزِ واپسینْ منفرد خواهد شد». نظر به همین کردار آمیخته به ثواب و گناه است که محل چنین مردمانی، در اوستا، میسْوان نامیده شده که به معنی همیشه یکسان می‌باشد. همستگان به منزله Purgatoire (برزخ، اعراف) عیسویان کاتولیک، و برزخ مسلمانان است. در مینوخرد*، ارداویرافنامه*، شایست نه شایست* و دادستان دینیک*، نیز واژهٔ همستگان آمده است.

میکائیل
فرشتهٔ رزق دین یهود و اسلام پنداشته شده است. در فرهنگها، تشتر* آریائی که ایزد باران است، بسا به میکائیل ترجمه شده است؛ و لابد به مناسبتِ آنکه چون تشتر، ایزد باران است فرشته ارزاق هم هست.

میل
متنِ اوستائی و ترجمهٔ پهلوی یسنا، در ۱۸۹۳م توسط میل درآکسفورد به چاپ رسید.

میلز H.Mills
یکی از اوستادانان انگلیسی است که گاتها را ترجمه نموده است.

مینو
بهشت، فردوس، در پهلوی این واژه مینوک وصورت اوستایی آن مَئینیَو به معنی روان، خرد، روح آمده است. مینوان جمع مینو به معنی بهشتیان، روحانیون آمده؛ و مینوی یعنی روحانی ومعنوی. در اوستا از دو جهان یعنی جهان مادی و جهان مینوی و نیز از ایزدان مینوی و ایزدان جهانی سخن رفته و اهورامزدا در سر ایزدان مینوی و زرتشت در سر ایزدان جهانی جای دارند.

مینوآب.
مقصود فرشتهٔ نگهبان‌آب است که خرداد* باشد.

مینواوزَوَر.
مقصود فرشتهٔ نگهبان گیاه است که امرداد* باشد.

مینوخرد

مینوی خرد، مینوگ خرد. یکی از کتبِ گرانبهای دینی است که تقریباً ۱۱۰۰۰ کلمهٔ پهلوی دارد و شامل شصت و دو پرسش و پاسخ پیرامون دین مزدیسنی است. نریوسنگ* آن را به سانسکریت و پازند ترجمه کرده است. و متن پهلوی آن به اهتمام اندراکس در ۱۸۸۲م به طبع رسیده. ترجمهٔ کاملی از آن، از روی متن پازند و سانسکریت، توسط مرحوم دکتر وست* در سال ۱۸۷۱م به انگلیسی منتشر گردیده. و ترجمه ای نیز از روی متن پهلوی آن توسط همان مرحوم به انگلیسی در سال۱۸۸۵م در آکسفورد به طبع رسیده است. مینوی خرد را تعالیم عقل آسمانی یا روح العقل گویند. این کتاب ظاهراًدر اواخر ساسانیان تألیف شده. یکی دو مورد از نوشته ها: «از برای نیکنامی و رستگاری روان، رادی خوشتر». «از برای روان، رادی و از برای همگان، راستی و از برای ایزدان، سپاسداری و از برای خویشتن، دانش و از برای هر کاری، فروتنی و از برای آسایش گیتی، شکست اهریمن و دیوان خوشتر».

مینوزمین

مقصود ایزد نگهبان زمین است که سپندارمذ باشد.

مینوکردو

در قسمت پازندِ آتش بهرام نیایش* نام آن با دیگر آتشکده‌ها مانند آذربرزین مهر* و آذرخوردات* آمده. شاید اسم یکی از آتشکده های معروف دیگر باشد. نظر به اینکه حرفِ کاف و دال در الفبای اوستا شبیه به همدیگر است می توان احتمال داد که به واسطهٔ سهو نساخ کردو به جای کرکو نوشته شده باشد. و کرکو همان کرکویهٔ شهر سیستان باشد که یاقوت در **مُعجم البلدان** نوشته: آتشکدهٔ آنجا نزد زرتشتیان بسیار گرامی است.

مینوگها

به موجب بندهش و عقاید پیشینیان، عمر دنیا بالغ بر ۱۲۰۰۰ سال است . در سه هزار سال نخستین، در حال امکانی (مینوگها) بوده است و مینوگها عبارت است ازعالم مینوی وفروشی.

مینوی، مجتبی

یکی از پژوهندگانِ سده اخیر است که مقدمه ای بر نامهٔ تنسر* نوشته وآن را تصحیح کرده است.

مَیو

نام خانواده‌ای است و در یشتِ سیزدهم فروشیِ پارسائی به نام آیْتْ از این خانواده ستوده شده است.

میه **A.Meillet**

استاد اوستاشناس فرانسوی که نظریاتش دربارهٔ ترجمهٔ گاتهای دارمستتر* قابل دقت است؛ او می‌گوید چون ترجمهٔ دارمستتر از روی تفسیر پهلوی عهد ساسانیان است نه از خود گاتها، قابل اطمینان نیست. وی دربارهٔ گاتهامی‌نویسد:« آزادی خیال و غیرت و همّت مذهبی و هوش تند و تیز و ذوقِ مخصوص برای چیزهای نوظهور اخلاقی که همیشه از خصایص ایرانیان بود، در گاتهای زرتشت به خوبی دیده می شود.» میه، ترجمهٔ بارتولومهٔ* آلمانی را، بر اساس علم اللغه، وصحیح می داند.

میهن

ر. ک. مَئیثَن.

ن

نا أُنگهَ ایتیَ

به موجب وندیداد، یکی از دیوان پُر شَر و آشوب می‌باشد که در بندهش، رقیب و ضد امشاسپند سپندارمذ معرفی شده. در «سددر» نام این دیو به شکل «نانیکهیت» ثبت شده است. کار او اینست: مردمان را به تکبر کند. و بی‌طاعتی پادشاه، مادر و پدر، و زن در شوهر، و بنده در خداوند که کند، از نانیکهیت دیوباشد. این دیو، دیوناخشنودی است.

نائیری، نائیریکا

زن صالحه شوهرکرده ــ زنی‌که اعمال نیکوکار را مجسم می‌سازد.

نابُر، نَبُر

برابر سُنَت، زرتشتیان در چهار روز از ماه، به نامهای بهمن، ماه، گوش، رام، گوشت مصرف نمی‌کنند و به کشتار حیوان هم نمی‌پردازند. این چهار روز را در اصطلاح نَبُر یا روز پرهیز می‌گویند. نَبُر از نَه و بُر ترکیب یافته است.

نابَر

ناوَر، نوناوَر. نزد زرتشتیان ایران، نوزوتی ° عبارت است از آداب و مراسمی که پس از اجرای آنها هیربد زاده‌ای نابَر یا ناوَر یا نُونابَر می‌شود یعنی به درجهٔ پیشوائی دینی رسیده و هیربد می‌گردد، و مجاز می‌شود که مراسم دینی به جای آورد.

ناتَر

ناترنسک. به موجب دینکرد، نسک پنجم اوستا موسوم به ناتر بوده است.

ناتوریسم

به معنای طبیعت‌پرستی است. و به آن عده از مذاهب ابتدائی اطلاق می‌شود که برای مظاهر طبیعت شخصیت قائل هستند.

ناردرخش

پس از مِسعَربن المُهَلْهل که وصف آتشکدهٔ آذرگشسب را در شیز نموده یاقوت از مؤلف دیگری نقل می‌کند: «ناردرخش آتشکدهٔ معروف مغها در شیز واقع است. اهالی مراغه این ناحیه را گزن می‌نامند». آتشکدهٔ ناردرخشِ (آذردرخش) شیز باید همان آتشکدهٔ آذرجشنس (یعنی آذرگشسب °) به قول ابن‌خردادبه باشد که به گفته او در شیز واقع و نزد مجوسان بسیار محترم بود و پادشاهان ایران را رسم بر این بود که پس از تاجگذاری پیاده از مداین و تیسفون به زیارت آن می‌آمدند.

نارشْنی

از توضیحات تفسیر پهلوی برمی‌آید که نارشنی جرمی باشد سزاوار تنبیه تنافور (تناپوهر°، تنبیه بدنی)؛ مانند مرگ ارزان، تنبیهی که مجرم به مرگ محکوم شود.

ناروائی قربانی درآئین مزدیسنا

رساله‌ای تالیف ماستر خدابخش بهرام رئیس، شامل پیشگفتار؛ زندگی ماستر خدابخش؛ و ناروائی قربانی؛ چاپ بمبئی، ۱۳۲۱ هـ.ش.

ناز پری

از شخصیتهای منظومهٔ هفت پیکر نظامی است که دختر پادشاه خوارزم و زن بهرام گور است: دخت خوارزم شاه، ناز پری / کش خرامی بسان کبک دری (نظامی).

ناشایست

حرام.

نافیوت بیش

به معنی خانواده آزار است. در یسنا، هات ٦٥، بند ٧ آمده است که آب از آنِ کسی که از میان ما بداندیش است مباد... نه از آن دوست آزار، نه از آن مغ آزار، نه از آن هم برزن (همسایه) آزار، نه از آن خانواده آزار (نافیوت بیش). واژهٔ نافیوت از نپَه یا نَبه آمده که به معنی فرزند و خانواده است. ر. ک. نبانزد یشت.

نافیّه

اعقاب و خانواده و دودمان.

نام خاور

یکی از نیایشهائی است که در خُرده اوستا آمده است و مربوط به ستایش دادار بخشنده و نعمتهای اوست و در آن به امشاسپندان و ایزدان درود فرستاده شده. در اینجا اشوزرتشت و بهدینانِ هفت کشور زمین با هماروانان، از کیومرس تا به سیوشانس، نیز ستوده شده اند. خاور یا خُورْوَرْ به معنی فروغمند از نامهای اهورامزدا است.

نامخسرو

عنوانی است که برای بهرامشاه چنگاشاه* گفته اند. «انجمنی و نامخسرو» یعنی انجمن آراء و نامبردار.

نامخواست

یکی از سرداران ارجاسب. در اوستا، فرشوکَرَ که در بند ۱۰۲ به فروهرش درود فرستاده شده یکی از پسران گشتاسب است. و به موجب یادگارزریران، دریک جنگ دینی به دست نامخواست پسر هزار، سردار تورانی کشته شد. کجا باشد آن جادوی خویش کام / کجا نامخواست از هزارانش نام.

نام دادار وَهِه افزونی

یکی از نیایشهائی است که در خُرده اوستا آمده و لفظاً یعنی به نام دادار اورمزد، که نیکی افزونی کننده است. در آن اندیشه و گفتار و کردار نیک ستوده شده و اندیشه و گفتار و کردار بد دور داشته شده است.

نامدار

دستور بزرگ یزد در زمان بازدید جکسون* از یزد (البته هنگام این بازدید وی در هند بوده) و آتش ورهرام یزد نزدیک خانهٔ او بوده است.

نام ستایش

آن را «دعای از پس نیایش ویشت» نیز می نامند. نام ستایش دو کلمه اولی این دعا است. این دعا در خرده اوستا آمده و به طور تحقیق نمی دانیم که از خود آذر پاد* است یا فقط به او نسبت داده شده است.

نام ستایش خدا

که ستایش یکتا خداوند نیز نامیده شده، دعایی است در خرده اوستا آمده، و در آن با پناه جستن به یزدان، از مَنش و خوی بد و زشت و گمراه کننده، به راه ناخوب برنده، رنج دهنده، آزار رساننده، باز به ایزد روزی دهنده و آمرزنده روی آورده، و اعتراف مینمایند که جز او کسی سزاوارپرستش نیست....

نامکیهای منوشچهر

منوشچهر پسر یووان یمان، موبد بزرگ فارس و کرمان، در نیمهٔ دوم سدهٔ نهم میلادی آن را نوشته است. داتستان دینیک* نیز ازنوشته های همین موبد است.

نامهٔ تنسر

نامه ای به زبان پهلوی که تنسر* به جشنسف (گشنسب*) پادشاهِ تبرستان نوشته و او را به موافقت و دولتخواهیِ اردشیر بابکان خوانده. متن پهلوی آن از بین رفته و تَرجمهٔ فارسی آن در تاریخ تبرستان ابن اسفندیار آمده و جداگانه به تصحیح مجتبی مینوی به طبع رسیده است. این رساله گویای اوضاع سیاسی و

اجتماعی و دینی ایران در زمان ساسانیان است.

نامیک پیت

به موجب کتاب هفتم دینکرد، در آغاز هزاره یازدهم دوشیزه ای که نامیک پیت نام دارد به سوی آب رفته و بر اثر فرو رفتن و غسل در آن، به هوشیدر° نامدار آبستن گردد و چون هوشیدر از وی متولد شود. . . .

ناناپای بهرامجی

یکی از چهار نفری است که اسپندیارجی ، نسخ چهارگانهٔ دینکرد را برای آنان، که از بزرگان جماعت زرتشتی بودند، فرستاد.

نان خوردن (دعا)

دعا و نیایشی است که در برخی کتابهای خرده اوستا آمده است. به هنگام و قبل از صرف غذا قرائت می شود و یک نوع سپاس به درگاه خداوند برای نعمات اوست.

نانک

(۱۵۳۸-۱۴٦۹م) موسس آئین سیخ (سیک)، از آئینهای سرزمین‌هند،که درلاهور متولد شد.نخست مذهب هندو داشت.هدفِ‌وی از تأسیس‌آئین سیخ تعلیم‌برابری‌واجتماعی‌وبرادری‌جهانی‌و برانداختن خرافات‌بود. اصول عقاید وی همان اصول آئین برهمائی است ولی تحت تاثیر شدید اسلام قرار دارد.

ناور

ر. ک. نابر.

ناهید

نام یکی از ایزدان زرتشتی است که یشت پنجم یعنی آبان یشت به نام اوست. آناهیتا یا ناهید ایزد آب است. و در اوستا به صورت دوشیزه ای بسیار زیبا، بلند بالا و خوش پیکر توصیف شده است. نام ستارهٔ زهره و یا ونوس نیز ناهید است. ر. ک. اناهیتا، آبان، اردویسور.

نَئِزَ

یک قسم ناخوشی است که در بند ۱۳۰ فروردین یشت نامش آمده ولی نوعش برای ما مشخص نیست. فریدون° از خاندان آبتین° برضد این بیماری مبارزه و مقاومت داشته است.

نَئوتَرَ، نوذر

در پهلوی نودر و در فارسی نوذر گویند. و یکی از سه پسر منوچهر می باشد. بسیاری از ناموران ایران از خاندان نوذر و منوچهر می باشند. خاندان نوذر در اوستا نَئوتَئیریان نامیده می شود، و در کُتبِ عربی و فارسی نوذران ضبط است. توس پسر نوذر از جمله جاودانیهاست. گستهم نیز پسر نوذر بود. هوتئوسا زن شاه گشتاسب نیز از خاندان نوذران است، و کی گشتاسب نیز منسوب به آنها است. نوذر برادر زَراسب، مؤسس خاندان نوذریان است که پس از منوچهر هفت سال پادشاهی کرد و به دست افراسیاب تورانی کشته شد. سرسلسلهٔ کیانیان، کیقباد، بنا به مندرجات بندهش، پسرخواندهٔ زاب پسر تهماسب بوده. چون زاب از خاندانِ نوذر پسرِ منوچهرِ پیشدادی است، بدین مناسبت کیانیان از خاندانِ نوذر به شمار رفته اند. در «ارت یشت» ° کلیه پادشاهان کیانی را نوذریان نامیده‌اند و نوذریان در برابر تورانیان آمده است.

نَئیرِمَنَئو

در اوستا یعنی نرمنش و مرد سرشت یا به عبارت دیگر دلیر و پهلوان. صفت گرشاسب است که به تدریج نریمان° شد و جزو اسامی خاص گردید و اکنون سام گرشاسب نریمان گوئیم. نَرَوَ نیز به معنی نر و دلیر است. لقب اَغریرث (برادر افراسیاب) نیز نَرَوَ بوده است.

نَئیریُوسَنگهَه

ایزدی است که نامش در بند ٦ آتش نیایش آمده و ستوده شده. ایزدی است که به پیامبری اهورامزدا گماشته شده است. در وندیداد، فرگرد ۱۹، بند ۳٤ ایزد نَئیریوسَنگ، پیک (آشْتَ) مزدا اهورا نامیده شده است. در دینکرد ــ زادسپرم ــ بهمن یشت نیز همین وظیفه از برای او شناخته شده است. از معنی لفظی

این واژه هم چنین شغلی باید از برای او تصور کرد. در بندهش بزرگ آمده که ایزد نریوسنگ موظف است که پیام ایزدی را به کیـان ویلان برساند. نظر به معنی تحت اللفظی آن، مناسبتر است که این ایزد به جبرئیل و حامل وحی ترجمه شود. در چندین جای اوستا از ایزد نریوسنگ یک قسم آتش اراده شده. در یسنا، پس از ذکر پنج قسم آتش از نریوسنگ یاد شده است. در اوستا، «خَشْتْرُو نَپتَر» که به نبیرهٔ شهریاری (یا پادشاهی) ترجمه شده است مجموعاً صفت ایزد نریوسنگ می باشد. بنا به معنی سُنتی، نریوسنگ آتشی است که در ناف یا به عبارت دیگر در پشت و سلب شهریار تمرکز دارد. نیریوسنگهه در سانسکریت نَراسَمْسَ نامیده شده. و اسم خاص نرسی* از آن آمده است. در کرده ۷ و ۱۱ ویسپرد، وی جزو رَدان آمده و ستوده شده است.

نَبانَزْدَئیشْتَ

در پهلوی نَبانْزْدیشتان گویند. مرکب است از دو جزء: نبا که به معنی ناف است و در اوستا مشتقات زیاد دارد مانند نَپتیه و نافیه یعنی اعقاب و خانواده و دودمان. و واژه ناف خود به معنیِ خویش و خانواده است و کلمات فارسی نواده، نَبیره و نَبیر که در فُرس هخامنشی نپات بوده با لغت اوستائی نَبا نسبتی دارد. جزء دوم نزدَئیشتان است که نَزْدَ در اوستا به همان معنی کلمهٔ نزدیک یا نزد فارسی است. بنابراین نبانزدیشت یعنی کسانی که از یک دودمان و پشت اند. و به مناسبتِ از یک ناف و تخمه بودن به همدیگر نزدیک اند؛ به عبارت دیگر خویشاوندان را گویند.

نَبَرْدْ

صفتی است که همیشه برای مهر می آورند. این کلمه همان است که امروز نبرد یا نبرده گوئیم و به معنی دلاور و جنگجو می باشد. فردوسی گوید: هم اکنون ترا ای نبرده سوار/ پیاده بیاموزمت کارزار.

نَپْتیه

در فروردین یشت از وی یاد شده و فروشی وی ستوده شده است. او یکی از پسران کوی ویشتاسب است که در مآخذ مورد نظر از برادرانش نیز یاد شده.

نَرْ

به معنی نر و مرد و دلیر و پهلوان است. بسا در اوستا اغریرث* برادر افراسیاب با صفت نَرَوَ آمده است یعنی از پشت دلیر، نر، پهلوان.

نرسی

نامی است که از ایزد نئیریوسنگهه* آمده است و برخی بزرگان و پادشاهان به این نام نامیده شده اند. در بندهش، فصل ۳۰، بند ۱۷ پانزده تن مرد و ۱۵ تن زن از یاران سوشیانت شمرده شده اند که نرسی یکی از آنان است.

نَرَمْیَزْدینَه

در جدولِ اسامی پارسایان و نام آورانِ یشت سیزدهم پسر اَثوُیُوذَ یا آئیثْویو معرفی شده و فروشی اش ستوده شده است.

نریمان

نیرم. یعنی نرمنش، و در اوستا صفتِ جهان پهلوان است. و نیز نریمان، پدر سام، جَدّ رستم بوده است. ر. ک. نئیرمنئو.

نریمان هوشنگ

نخستینِ پیکی است که از هند به ایران آمده. و از شهر «بروج» است. روایات یا وِجَر(فتوا)هائی‌که با خود به هند برد به تاریخ خورشید روز از آبان ماهِ سال ۸۴۷ی بود. نریمان یک سال در یزد ماند و در آنجا از جاماسب شهریار نامی فارسی آموخت. این روایات را شاپور جاماسب شهریار بُخت آفرین نوشته و به بهرامشاه چنگاشاه* که از سران و بزرگان پارسیان نوساری* بود خطاب کرده است. او از بزرگان نامور پارسیان بود، در نامهٔ زرتشتیان، او را انجمنی و نامخسرویعنی انجمن آراء و نامبردار خوانده اند.

نریوسنگ

پسر دهاول، دستور معروف پارسیان هند در اواخر قرن ۱۲ میلادی است که در سنجان* هند، در همان

جائی که نخستین دستهٔ مهاجرین زرتشتی بار اقامت افکنده بودند می زیسته است. نریوسنگ مهارتی تام در پهلوی داشته است و ترجمهٔ سانسکریت او از برای دریافتن معنی تفسیر پهلوی اوستا (زند) بسیار گرانبهاست. برخی خانواده های موبدان نوساری* و بمبئی، نسبشان به ۲٤ و ۲۵ پشت به نریوسنگ می رسد که از آنجمله است شجرهٔ خانوادهٔ دستور بزرگ بمبئی، سنجانا. او یکی از مفسرین قرن دوازدهم میلادی اوستا می باشد که متونِ تفسیر پهلوی و تفسیر سانسکریت خُرده اوستا را نوشته و یسنا و مینوخرد را به سانسکریت ترجمه کرده است.

نزدیشت

خویشان، نزدیکان. ر. ک. نبانزدئیشت.

نسا

نسو.*

نساخوار

گندخوار.

نسادان

محل لاشه و مردار.

نساسالار

نسوسالار.*

نسامند

آلوده به مردار و لاشه وصورت اوستائی آن نسومَنت.

نستور

نام پسر زریر* است که گشتاسب در جنگ دینی با ارجاسب تورانی میسرهٔ قشون را به او سپرد. نستور در اوستا «بَسْتَوَئیری» و در یادگار زریران بستور نامیده شده. در بند ۱۰۳ فروردین یشت پس از ذکر اسفندیار از وی یاد شده و به فروهرش درود فرستاده شده است. نستور به همراهی اسفندیار از خون پدرش پشوتن، که در میدان جنگ با خیانت بیدرفش تورانی کشته شده بود، انتقام کشید.

نَسروانجی دابر

(آرواد بهمن جی). یکی از پارسیان هند که خرده اوستا را به انگلیسی ترجمه کرده است.

نسرین نوش

نام دخترِ پادشاه سقلاب روم است که در حبالهٔ نکاح بهرام گور بود.

نَسْک

در اوستا نسک به معنی کتاب است. مجموع اوستا ۲۱ نسک بوده است. در هر جا که این لغت آمده از آن اجزای کتاب مقدس اراده شده است. به گفتهٔ دینکرد، اهورامزدا ۲۱ نسک (کتاب) اوستا را به عددِ کلماتِ اَهُونور، فرو فرستاد، و چون اَهونَوَر بنیان دین و دانش است کلیهٔ ۲۱ نسک از حیث مطالب به عدد مصراع اَهونَوَر به سه طبقه منقسم شده، از این قرار: گاسانیک*، داتیک*، هاتک مانسریک*. در دینکرد از ۲۱ نسک به تفصیل صحبت شده است که برخی از میان رفته و در دست نیست.

نَسو، نَسا

یعنی لاشه و مردار، و کلیهٔ آنچه که فاسد و گندیده باشد، خواه از انسان و خواه از جانور. غالباً گویند «دَروج نَسو» و از آن دیومردار و لاشه اراده می کنند. نَسو در تفسیر پهلوی نَساک شد و اکنون در ادبیات زرتشتیان به صورت نسا باقی است.

نَسودی

برابر شاهنامه، طبقهٔ کشاورزان را می‌گفتند.

نَسوسالار

نَساسالار، نَساک سالار. در دین مزدیسنی، کسانی که پیکر مرده را به تابوت می گذارند و برای دفن به آرامگاه یا دخمه برند نسا سالار گویند. نسا سالار پس از باژ گرفتن چنین زمزمه کنند: «به دستوریِ دادارِ اهورامزدا، به دستوری امشاسپندان، به دستوریِ سروشِ اشو، به دستوری آذر یاد مهر اسپندان، به دستور دستور زمان ...» در اوستا، نسا سالار را نَسوکَش و در پهلوی نَساک کَش گویند. و کارگرانی

که مرده را حمل می کنند و به نسا سالاران می سپارند تا به دخمه یا آرامگاه ببرند پش گهن یا پیش گهن نامند. گهن یا گاهان همان تخت روان یا برانکار فلزی است که مرده را روی آن می گذارند. و با گاهان گاتها فرق دارد.

نسوکش

لاشه کش، کشندهٔ نسو°.

نشریهٔ انجمن فرهنگ ایران باستان

نشریه ای است دربارهٔ فرهنگ ایران باستان که از سرمایهٔ خیریهٔ جمشید یگانگی منتشر می گردید.

نطنز

یکی از بخشهای شهرستان کاشان است. از بناهای قدیمی آن، بنای آتشکدهٔ کوشک است که از سنگ وساروج ساخته شده و از آثار دورهٔ ساسانی است.

نظامی عروضی

احمد بن عمربن علی النظامی العروضی سمرقندی. نویسنده کتاب مجمع النوادر مشهور به چهارمقاله، دربارهٔ حکایات نوادر دبیران و شاعران و منجمان و طبیبان که درحدود ۵۵۰هـ تألیف کرده است.

نفرین

واژه ای است به معنای دعای بَد. و آن در برابر کلمهٔ آفرین° که به معنی دعای نیک و ستایش می باشد آمده است. نفرین از دو جزء نه (نا) و آفرین ترکیب یافته است.

نقش رجب

حجاری برجسته ای از آثار دورهٔ ساسانیان، واقع در نزدیکی تخت جمشید در مرودشت فارس که شاملِ تصویری از گرفتنِ تاج ازیکی از مقامات روحانی به وسیلهٔ اردشیر و شاپور اول است.

نقش رستم

بزرگترین حجاری دورهٔ ساسانیان است که در نزدیکیِ دارابگرد قرار دارد و شاملِ تصویر مجلس پیروزیِ شاپور اول بر والرین امپراتور روم شرقی است.

نُلدکه **T.Nöldeke**

(نولدکه)، تئودور نولدکه (۱۹۳۰-۱۸۳۶م) خاورشناس آلمانی که تألیف مشهور او تاریخ قرآن و حماسه ملّی ایران است، و تحقیقات بسیاری دربارهٔ تاریخ ایران دارد.

نماز

نمه°

نماژ اورمزد

از این عنوان برمی آید که نمازی است به درگاه دادار اورمزد که دانا و توانا و بخشنده است. درخرده اوستا آمده است.

نمانَ

نمانیه که در اُشَهینگاه° با برجیه° آمده صفت است از کلمهٔ نَمانَ که در گاتها و قسمتهای دیگر اوستا به کار رفته. به صورت دِمان به معنی خانه نیز آمده که در فارسی مان گوئیم و غالباً با کلمهٔ خان مرادف آورند. در جزو کلمهٔ گرزمان° که به معنی عرش است نیز این کلمه موجود است. نَمانیه نام ایزدی است که نگهبانی خان و مان یا خانواده سپرده به اوست.

نمانوپَئیتی

رئیس خانواده و بزرگ خاندان را گویند. و در مهریشت، کردهٔ ۵، بند ۱۷ آمده است. همان «مان بُد» به معنی بزرگ خانواده است.

نمانیه

ایزدی است که به پاسبانی خان و مان گماشته شده است و با بَرجَیه° (ایزد موکل برحبوبات) ازیاوران یا همکاران اشهینگاه° می باشد. نمانیه صفت است از کلمهٔ نمان° که در گاتها و قسمتهای دیگر اوستا به صورت دِمان نیز آمده و به معنی خانه است.

نِمذْکَ

در اوستا استفاده از گیاههای بسیار خوشبو، به ویژه

بخورِ آنها، توصیه شده است؛ همانگونه که سوزاندن چوبهای بدبو نهی شده؛ و از آن جمله است هیزم هَثِپرسی و هَیزَک نِمِذْگَه که در بند ۵۵ بهرام یشت آمده است. نِمِذگ هیزمی می باید باشد که خوب نمی سوزد، یا بدبو است. برخی آن را نمناک و تر معنی کرده اند.

نَمرود

لقب پادشاه کَلده (بابل) است . زندگانی او با افسانه آمیخته است. نوشته اند نام او نینوس، و مردی دلیر و شجاع بود. او را قهرمان و فرمانفرمای روی زمین می دانستند. بنای شهرِ بابل را به او نسبت داده انــد به طوری که بابل مدتها زمینِ نمرود خوانده می شد. نمرود از آن جهت که ابراهیم پیغمبر(ع) با وی معاصر بوده است در داستانها و تفسیرهای اسلامی شهرت فراوان دارد.

نِموونْگْهو

در یشت سیزدهم فروشیش ستوده شده و جز در این یک مورد از وی نام و نشانی نداریم، وی پسر وَئِذینگْهَ یا وَئِذَنْگْهَ معرفی شده است.

نِمَه

همان نماز فارسی است که در پهلوی نیایش ترجمه شده است. به معنی کُرنش کردن است.

نِتراسْ تی

در جدول نامهای پارسایان یشت سیزدهم یک بار نامش آمده و فروشیش ستوده شده است. وی پسر پَیْشَ تَه می باشد که از وی نیز اطلاعی نداریم اما در همین جدول فروشی پسر دیگرش به نام اوسمانَرَ دو بار ستوده شده است. .

نَنگْهوشْمَنْتْ

جزو یازده کوهی است که در بند ٤ زامیاد یشت از آن یاد شده و از هیچیکِ این کوهها اطلاعی نداریم.

نَو

همان نُوفارسی است.

نواب اربعه

یا سفرای اربعه لقب چهار تن نایبان امام دوازدهم شیعیان مهدی° است که به ترتیب عبارتند از: عثمان بن سعید اسدی، محمد بن عثمان بن سعید، حسین بن روح نوبختی، علی بن محمد سمری. اینان در غیبت صغری(۳۲۹-۲۶۰هـ)که امام دوازدهم شیعه ناپدید شد واسطه و رابط بین امام و شیعیان بودند. پس از مرگ علی بن محمد سَمَری غیبت کبری آغاز شد و دیگر کسی برای نیابت یا واسطه بین امام و شیعیان معین نگردید.

نوآموزمزدیسنا

نشریه ای است دربارهٔ امور دینی زرتشتیان، نوشتهٔ عبدالحسین سپنتا، در ۹۲ صفحه، چاپ تهران، ۱۳۱۱هـ.ش.

نوبخت، نوبختیان

نوبخت اهوازی منجم مشهور منصور خلیفه عباسی بود. او و پسرش ابوسهل خرشاذماه دو تن از مترجمانِ ایرانی کتبِ نجوم و ریاضی و ستاره شناسی از پهلوی به عربی و از منجمین و ستاره شناسان ایرانی بوده اند. اینان با این ترجمه ها اعراب و مسلمانان را با دانشهای ایرانی در این زمینه آشنا ساختند، و خاندان نوبختی از این بابت مشهورند.

نوبه

ایالتی است در شمال شرقی کشور سودان. نامش در تاریخ و فرهنگ کهن ایران آمده است.

نوبهار

نام معبدی بودائی در بلخ که به غلط برخی آن را آتشکده پنداشته اند. خاندان برمکی تولیت آن را داشته اند. این معبد اراضی وسیع و موقوفات بسیار داشته است. برمکیان در اواخر قرن اول هـ به اسلام گرویدند و بعدها در دربار خلفای عباسی به وزارت رسیدند. شاید این اشتباه ناشی از این بوده که در گشتاسب نامه دقیقی آمده: چو گشتاسب را داد لهراسب تخت/ فرود آمد از تخت و بر بست رخت/ به

بلخ گُزین شد، بر آن نوبهار/ که یزدان پرستان آن روزگار/ مر آن خانه را داشتندی چنان/ که مرمکّه را تازیان این زمان. اسم نوبهار مناسبتی با بهار فارسی ندارد بلکه «نَوَویهارَ» که در سانسکریت به معنی دِیرنُو می باشد اسم اصلی آن معبد بوده که معبدی بودائی بوده است و در فارسی نوبهار شده. به موجبِ سوابق، بلخ که مرکز زرتشتی بود، یکی ازمراکزمهم بودائی نیز بود و نوبهار متعلق به پیروان دین بودا بوده است.

نوجوت

ر.ک. نوزوت.

نوح

یکی از پیامبران اولوالعزم است که نسبتش به آدم می رسد. او سالها قوم خود را به راه راست خواند اما آنان همچنان بر کجرفتاری اصرار ورزیدند. آنگاه خداوند نوح را از طوفانی عظیم باخبر ساخت و نوح با ساختن کشتی پیروان و خاندان خود و انبوهی از جانداران را در کشتی نشاند و از هلاکت نجات بخشید. داستان نوح بسیار شبیه به داستان باغ وَرْجَمْکَرد (جمشید*) است.

نوذر

نئوتر*.

نوروز

نوروز که آن را به جمشید نسبت می دهند یکی از جشنهای بزرگ ملی ایرانیان است که در آغاز بهار و اولین روز سال و اول فروردین ماه برگزار می شود. حوادث روزگار و تسلط اقوام بیگانه نتوانسته خللی بدان وارد سازد. آئین نوروز با برگزاری مراسمی در دربارها، مقر فرمانروایان و خانواده ها برگزار می گردد. جاحظ که در سال ۲۵۵هـ درگذشت در کتاب المحاسن والاضداد در سخن از مهرگان و نوروز گوید که در جشن فروردین، در سر خوان چند شاخه از درخت بید و زیتون و انار می نهادند. عمر خیام در نوروزنامه می نویسد: «سبب نام نهادن نوروز از آن بوده که آفتاب در هر ۳۶۵ شبانه روز وربعی به اول دقیقهٔ حمل باز آید. و چون جمشید آن روز را دریافت نوروز نهاد و جشن آئین آورد». هفت سین و کاشتن هفت رقم غلات نیز از آداب و مراسم بوده که هنوز رایج است. نوروز و مهرگان دو جشن بزرگ طبیعی هستند که اولی آغاز بهار و دومی آغاز پائیز است. نوروز نمایان‌ترین جشنهای بهاری جهان به شمار می رود. تقدس و احترام و بزرگی نوروز بیش از حد توجه و انتظار است زیرا با ماه فروردین، که ویژه فروشی ها و ارواح مقدس است، آغاز می شود. و روز اول آن با نام خداوند آغاز می گردد. و اول بهار و اعتدال ربیعی و رستاخیز طبیعت و زندگی مجدد در جهان است. ابوریحان درپیدایش نوروز عللی چند را بیان می نماید که نمایانترین آن نسبتِ نوروز است به جمشید که فردوسی موجب رواج و شهرت آن شده است: اینکه جمشید پس از برقرار ساختن نظام زندگی و عدل و داد، سر سال نو، روز هرمزد از فروردین، به تخت نشست و مردم شادی کردند و آن روز را روز نو خواندند و از وی چنین تجدید خاطره ای یادگار ماند. در تاریخ از دو نوروز بزرگ و کوچک یاد شده: نوروز بزرگ، روز ششم فروردین است که بنا بر سنت مصادف با زادروز خجستهٔ زرتشت است و از احترام و تقدسی خاص بهره‌مند است که هنوز میان زرتشتیان اثرات ویژهٔ آن باقی است. بعضی، جشن نوروز را متناسب با موضوع پایان یافتنِ آفرینش جهان می دانند، که با خلقت انسان خاتمه یافته است. خلاصه اینکه دربارهٔ جشن نوروز سخن بسیار است که از توضیح آن خودداری می شود و فقط اشاره می گردد که هفت سین (هفت چین) به مناسبت تقدس عدد هفت می باشد که نظیرش در هفت امشاسپندان، هفت کواکب، هفت طبقه زمین و آسمان، هفت ملکِ مقرب، هفت یشت، هفتن بوخت، هفته و از این قبیل کلمات موجود است و همه نمایندهٔ عظمت و تقدس این عدد اند در بین ایرانیان باستان و امروز.

آداب ورسوم زرتشتیان درسر سفره هفت سین: پس از

چیدن سفره، با شمع و لاله و آئینه و گلاب و کتاب اوستا و آب و ماهی و هفت چین و شیرینی و سبزه و گل و شربت و امثال اینها، جلوی سفرهٔ نوروزی قرار گرفته با سرودنِ اوستا اهورامزدا را برای همه داده هایش سپاس گویند. پس از آن، شادباش گوئی بین افراد خانواده آغاز می شود، و آمدن سال نو را با دادن شاخهٔ مُورد یا سرو یا گُل به دست هم، به یکدیگر تبریک می گویند. بعد گلابپاش و آئینه به دور گردانده می شود و همه افراد خانواده نگاهی به آئینه می اندازند. قدری گلاب به روی خود می افشانند. یک دانه نقل سفید هم برداشته دهن خود را شیرین می نمایند. سپس به حسب مقدور، به عنوان عیدی، مراسمی برگزار می‌گردد و آرزوی برگزاری سال بهتری را در سال نو می نمایند. برخی هفت سین نهادن را به هفت سینی اشیاء نهادن تفسیر کرده اند.

نوروزنامه

نام کتابی است به فارسی منسوب به عمر خیام. و موضوع آن جشن نوروز است و سبب آن؛ لیکن مؤلف در کتاب خود به مناسبتهای مختلف از زر، دفینه ها، انگشتری، خویده شمشیر، تیر و کمان، قلم، اسب، باز، شراب و روی نیکوسخن گفته است و از این جهت کتاب متضمن فواید بسیاری است. مجتبی مینوی آن را با واژه‌نامه و اصطلاحات، در ۱۳۹ صفحه، ۱۳۳۰ هـ.ش در تهران به چاپ رسانیده است.

نوزوت، نوجوت

جشنی است که زرتشتیان وپارسیان هند برای مراسم کُشتی بندی نوباوگان برگزار می‌کنند. چون پارسیان هند حرف «ز» را درست تلفظ نمی نمایند آن را نوجوت گویند. آن را گاهی نوزود هم گویند. اشپیگل احتمال می دهد که در اصل نوزات بوده (بنا به تحول واک «الف» به «واو» در بین زرتشتیان). اگر این حدس درست باشد و نوزوت همان نوزات یا نوزاد باشد، چنین اراده شده که نوجوان، پس از کُشتی بستن زندگانی نوی از سر می‌گیرد. وست آن را در کتاب پهلویِ شایست ناشایست، نویدزادی خوانده و نوزاد ترجمه کرده است. دانشمند پارسی ایرج تاراپور والا نیز نوزوت و نوزاد را یکی دانسته و از آن معنی فوق را اراده کرده است. گروهی از دانشمندان پارسی و خاورشناسان، نوزوت را ترکیبی از دو کلمهٔ اوستائی گرفته اند: نخست نو که به معنی نو است، و دوم زَئوتَرَ، اسمی است که به پیشوایان داده می شد و در پهلوی زوت گردیده. نوزودی در ایران مراسمی است که بدان وسیله موبدزاده به درجهٔ موبدی می رسد.

نوساری

یکی از شهرهای ایالت گجرات هند است که پارسیان به هنگام مهاجرت از ایران در آنجا سکنی گزیدند. و به مناسبت این که از شهر ساری آمده بودند آنجا را نوساری خواندند.

نوسرد

کلمهٔ سال و سردِ فارسی هر دو از مادهٔ کلمهٔ سَرِذَ، که در اوستا به معنی سال است، می باشند. ابوریحان بیرونی راجع به ماه های زرتشتیان سُغد می نویسد: «نخستینِ ماه سال نزد آنان نامزد است به نُوسرد... هفتمین ماهِ آنان نامزد است به فغکان. روز اولِ این ماه نزد آنان جشنی است نامزد به نیم سرده. معنی آن نیمه سال باشد.» از این واژه پیداست که در ایرانِ قدیم، پیش از نفوذ تقویم دینی، آغاز پائیز، فصلی که سرما شروع می شود، اول سال یا نوروز بوده.

نوشاپور

«در زمان خسرو انوشیروان، مزدک پسر بامداد که دشمن دین بود پیدا شد و خسرو انوشیروان، «ماهداداں» و «نوشاپور» و «داد هرمز» را که از دستوران آذربایجان بودند با آذر فروغ بغ (آذرفرنبغ) که مردی بی نیرنگ بود با آذرباد مهر و بخت آفرید نزد خود خواند و به ایشان گفت...».

نوش آذر

در مبارزهٔ اسفندیار با رستم، دو پسرِ اسفندیار به نامهای نوش آذر و مهرنوش نیز کشته شدند.

نوش آذر

یا آذرنوش °، نام یکی از هفت آتشکدهٔ عصر ساسانی است. این آتشکده بسیار قدیمی و مقام زردشت بوده است؛ و همانجا بود که تورانیان وی را با هشتاد هیربد دیگر بکشتند. نظامی گنجوی در اسکندرنامه نام آتشکدهٔ مشهور بلخ را «آذرگشسب» ذکر کرده است ولی فردوسی آتشکدهٔ بلخ را «نوش آذر» خوانده است. او در لشکرکشی ارجاسب می‌گوید: شهنشاه لهراسب در شهر بلخ/ بکشتند و شد روزما تار و تلخ/ وز آنجا به نوش آذر اندر شدند/ رَد و هیربد را همه سر زدند/ همه زند و استا برافروختند/ همه کاخ و ایوان همی سوختند.

نوشدارو

کتابی از تصانیف موبد سروش ° است.

نوشروان خسرو

یکی از پیکهای پارسیان هند است که پاسخ نامهٔ بهرامشاه چنگاشاه ° را که از بزرگان نامورپارسیان بود به همراهی مرزبان اسفندیار به هند آورد.

نولد که

نلدکه °.

نوناور

ر. ک. نابر.

نهج البلاغه

کتابی است مشهور مشتمل بر خطب، مواعظ و نامه‌های امیرالمومنین علی بن ابیطالب(ع) که شریف رضی آن را تدوین کرده است. بر آن شرحهائی نوشته‌اند که معروفتر از همه شرح ابن ابی الحدید معتزلی است.

نیاتوس

نیاطوس. سفیر روم در دربار خسروپرویز. وی موقعی که به دربار آمد خسرو را در سر خوان در حال باژ گرفتن دید. او برادرقیصرروم بود.

نیازم

ایزم و هایزم نیز خوانده شده. یازدهمین نیای زرتشت است. در نامهٔ دینکرد، بخش ۹، فرگرد ۹ آمده: «آنگاه که روز پسین فرا رسد و تازه شدن گیتی آغاز گردد، زرتشت از خاندان «ایزم» به ستایش ایستد و خود در آن یزشنه ° (نیایش) زوت ° گردد و ...».

نیاسر

نام یکی از دهستانهای بخش قمصر از شهرستان کاشان است. از بناهای باستانی آن، خرابه‌های آتشکدهٔ دورهٔ ساسانیان و پناهگاههای زیرزمینی است. نیاسر آبشار مهمی دارد.

نیایش، نیایشن

به معنی دعا و درود و آفرین است. در تفسیرِ پهلویِ اوستا (زند)، کلمهٔ وَهْمَ ° که به معنی دعا و نماز و ستایش است و کلمهٔ نِمَه ° که همان نماز فارسی است، هر دو به نیایش ترجمه گردیده است. در جزو ادعیهٔ خرده اوستا پنج نماز و آفرین که راجع است به خورشید، مهر، ماه، آب و آتش، به ترتیب خورشید نیایش، مهرنیایش، ماه نیایش، اردویسوربانونیایش و آتش بهرام نیایش نامیده شده است که در جای خود آمده است. پنج نیایش یا نیایشهای پنج گانه را که در همه خرده اوستاها آمده، هاشم رضی در یک مجلد به نام نیایش به فارسی برگردانده که در سال ۱۳٤۸ در تهران به چاپ رسیده است. شادروان اورنگ نیز آتش و ماه نیایش را جداگانه ترجمه و چاپ کرده است.

نیبرگ **H.S.Nyberg**

اوستادان سوئدی (۱۹۷٤-۱۸۸۹م) که در دانشگاه اوپسالا به تحصیل زبانهای شرقی پرداخت و بعداً هم اُستاد همان دانشگاه شد. او کتابی دربارهٔ دینهای قدیم ایران نوشته که دکتر سیف الدین نجم آبادی آن را ترجمه کرده و در مرکزِ ایرانیِ مطالعاتِ فرهنگی در

سال ۱۳۵۹(خ) به چاپ رسیده است.

نی جَرَ

در شمار کسانی است که در جدول اسامی پشت سیزدهم ذکرش آمده و پسر سَوَ معرفی گشته و فروهرش ستوده شده است.

نیچه

فیلسوفِ آلمانی که در ۲۵ اوت ۱۹۰۰م درگذشت. کتابی به نام «چنین گفت زرتشت» نوشته و چنین آغاز می‌کند: «هنگامی که زرتشت سی ساله بود زادگاه و دریاچهٔ زادگاه خود را بدرود گفت و به کوهی رفت. در اینجاست که او از خردِ خویش برخوردار شد و در هنگام ده سال از تنهائی خسته نشد تا اینکه دلش دگرگون گردید. پس آنگاه بامدادان در سپیده‌دم برخاست و رو به خورشید کرده گفت...».

نیرم

نریمان°.

نیرنگ

نیرنگ واژه‌ای است پهلوی به معنی مراسم دینی. امروزه پارسیانِ هند به جای این کلمه به زبان گُجراتی کلمه کیریا (در سانسکریت کریا) را بکار می برند. معرب نیرنگ نیرَنج و جمع آن نیرنجات است. به ویژه در نسخ خطی یسنا، ویسپرد و وندیداد که در ایران نوشته شده مقدار زیادی از نیرنگها یا مراسم دینی و مناسک مذهبی ضبط گردیده است. بسا از ادعیهٔ مختصر، چه به زبان اوستائی، چه به زبان پهلوی و پازند نیز نیرنگ نامیده شده؛ چنانکه در نیرنگ کُشتی° نوبریدن و نیرنگ دست‌وشو و غیره دیده می شود. نیرنگ کشتی بستن ادعیه مختصری است که به هنگام بستن و گشودن کمربندِ مخصوصِ نامزد به کشتی باید خوانده شود. در این ادعیه (نیرنگها) تاثیرات فوق‌العاده‌ای تصور شده، و از برای هر پیشامد زشت و رفع آسیب حادثه ای نیرنگ مخصوصی داشته اند. مقدار زیادی از نیرنگها هنوز به زبان پازند موجود است و برخی از آنها در کتب متاخر مانند کتب روایات جمع گردیده. یکی از قطعات اوستا همراه با زند (یعنی تفسیر و توضیح پهلوی) که امروزه در دست است نیرنگستان نامیده شده که کتاب مراسم و مناسک ایرانیان است. بعد از ساسانیان و بیگانه شدن ایرانیان از مفاهیم اصلی سنن پیشینیان، نیرنگ را سحر و افسون و طلسم و شعبده و حیله اراده کرده‌اند؛ و این شاید به سبب تاثیراتِ خارق‌العاده‌ای است که در قدیم از برای نیرنگها پنداشته می شده. شعرا و نویسندگان ایران هم این لغت را به همان معنی که در عهد خودشان رواج داشته استعمال کرده اند.

نیرنگ دست ورو یا دست وشو

چون در بامداد پس از برخاستن از خواب سروده می شود به همین مناسبت آن را «نیرنگ دست وشو» هم می نامند. یعنی نمازی که در صبح به هنگام شستن دست و رو می خوانند. ر. ک. سروش باژ.

نیرنگستان

یا مراسم‌نامه. کتابی است دارای ۳۲۰۰ کلمهٔ اوستائی و ترجمه پهلوی آن ۶۰۰۰ واژه است و ۲۲۰۰۰ کلمهٔ پهلوی نیز در شرح و توضیح آن همراه با ۱۸۰۰ واژه از فقرات اوستائی در آن آمده است. سه ربع از این فقرات راجع است به آداب دینی. کتاب نیرنگستان حالیه، و در جزو آن آئرپَتستان یا هیربدستان، بقایائی است از نسک یا کتاب هفدهم اوستا موسوم به هوسپارم°. بنا به روایات: «هفدهم نسک نامش اسپارم است و این ٦٤ کرده [فصل] است که فرو فرستاد در نیرنجات». در نیرنگستان کنونی بیشتر از سه ربع نیرنگستان زمان ساسانیان به جا مانده است. در نیرنگستان، از مراسم مختلف بحث می شود، از آن جمله است: در تکالیف موبدی، در خصوص درونَ° (نان مقدس)، در آداب سرودنِ گاتها، در اثر خطائی که در مراسم دینی از موبدی سرزند، درآداب گهنبار°، در سدره° و برسم° و هیزم° و آب زور و هوم° و هاون° وغیره. دارمستتر آن را به فرانسه ترجمه کرده است. و بلسارا متن

اوستائی آن را، با تفسیر پهلوی، تماماً به انگلیسی ترجمه کرده است.

نیساری

سپاهی، لشکری، سرباز داوطلب. در قدیم سپاهیان و لشکریان را نیساری می‌گفتند. بنا به فرهنگ معین، در فارسی ریشه ندارد و احتمالاً محرف کلمه دیگری بوده است که شاید رشتاری (مخفف ارتشتاری) باشد.

نیشابور

یکی از شهرهای ایران که آتشکدهٔ معروف آذربرزین مهر در ریوند، نزدیک آنجا است.

نیکاتوم نسک

نسکِ پانزدهم اوستاست که سراسر قانونی یا داتیک* بوده و به گفتهٔ دینکرد و دیگر نوشته های پهلوی و پازند ۴۵ فرگرد در بر داشت.

نیکوکاری وداد ودهش در ایران باستان

نشریه ای است دربارهٔ امور نیکوکاری. نوشتهٔ برهان بن یوسف که به وسیله سازمان فروهر، در ۵۱ صفحه در تهران به چاپ رسیده است.

نیمروز

جنوب. در پهلوی این واژه نیمروچ و صورت اوستائی آن رَپیتوَ* است. در کتابهای پهلوی نام جهات چهارگانه بدین ترتیب آمده: خورووران، مغرب. آپاختر، شمال. نیمروچ، جنوب. خورآسان، مشرق. نام قدیمی سیستان* است.

نیم سرد

ر. ک. نوسرد.

نیوزار

یکی از کسان و به قولی پسر گشتاسب که در جنگ دینی کشته شد.

نیوش

بشنو. از مصدر نیوشیدن، در پهلوی نیگوشیتن، از صورت اوستائی گئوش به معنی گوش داد.

و

وائیتی گَئِسَ

در بندهش واتگیس نامیده شده و در شرح آن چنین آمده: «واتگیس کوهی است در سرحد واتگیسان. جائی است پر از دار و درخت». این محل همان است که بعدها بادغیس° نامیده شده، کوهی است درطرف شمال هرات.

وَاِئِیَه

صفت است، غلامباره، فرومایه.

وات

در زبان آریائی قدیم از برای باد° دو لغت داشته اند. نخست وات، دوم وایو°. که در اوستا حتی در سانسکریت اسم مخصوص ایزد و پروردگار باد هم هست. وات در اوستا هم اسم باد است و هم اسم ایزدباد. از برای ایزدباد، یشت مخصوصی نیست اما روز ۲۲ ماه در محافظت این ایزد است. برابر بندهش، واترنگبوی (بادرنگبوی) گیاه مخصوص ایزدباد نامیده شده. بنا به مندرجات رام یشت، وایو همچنین فضائی است که از بالا به حدود عالم مینوی و از پائین به حدود جهان تیره پیوسته است. چنان که از بندهای ٤٤-٤٣ رام یشت برمی آید وایو عبارت است از هوا یا جوی که آفرینش خرد مقدس را از مخلوقات خرد خبیث منفصل میسازد. بنا به توضیحات فصل اول بندهش: در قسمتِ زبرین این جوفروغِ جاودانی حکمفرما است وقسمت زیرین آن را که ظلمت ابدی احاطه کرده مرکز اهریمن است. هوا میان این دو منطقهٔ نورانی و ظلمانی واقع است که میدان کارزار گوهر خوبی و بدی است. بهشت در منطقهٔ نورانی، دوزخ در منطقهٔ ظلمانی و برزخ در جو واقع است. بنابراین هوائی که مجاور عالم مینوی و از ساحتِ قدس اهورا است پاکیزه و مقدس است و از برای نگهبانی آن ایزدی گماشته شده که شایستهٔ ستایش و درخور نیایش است. اما هوائی که ملاصق جهان تیره و از مراکز استیلای اهریمن است ناپاک بوده و مظهر آن دیوی تصور شده سزاوار نفرین. از این جهت است که غالباً در رام یشت تکرار شده: «ای وایو [ای هوا]، آنچه از تو از طرف اهورامزدا است ما می ستائیم». بنابراین دو وایو داریم یکی ایزدی است و نگهبان هوای پاک و سودبخش؛ و دیگری دیوی است مظهر هوای ناپاک و زیانآور. که از نخستین این دو در رام یشت یاد شده اما ویژگی این یشت به ایزدباد روشن و آشکار نیست. در رام یشت از دیو وایو اسم برده نشده اما درفرگرد ۵ وندیداد صراحتاً از این دیو یاد شده و با دیو مرگ آستُویذُوتو° یکجا نامیده شده.

واتگیس

وائیتی گئس°.

واج

همان نیایش آرام و به آوای آهسته است، باژ°، وچ°.

واچک چند آذر پاد مهر اسپندان

کتابی است از آذرباد ماراسپند° به معنی سخنان

چندی از آذر پاد. دارای ۱۲۹۰ واژه است. و آن عبارت است از پندهائی که گویند آذرباد به هنگام درگذشت از جهان به زبان آورده.

واختر

صورت کهنه واژهٔ باختر* به معنی شمال است. در آئین مزدیسنا شمال جای اهریمن و دیوان و جنوب جای اهورامزدا و ایزدان است. این واژه در پهلوی اپاختر، و در فارسی باختر به معنی مغرب به کار رفته است.

واخِذِریکا

جزو یازده کوهی است که در بند ٤ زامیاد یشت از آن یاد شده است و از هیچیک از این کوهها اطلاعی نداریم.

وادی جهنم

ناصرخسرو در سفرنامهٔ خود به هنگام یاد کردن از بیت‌المقدس (اورشلیم) و پیرامون آن از یک دشتِ بزرگِ هموار، که آن را ساهره خوانند، یاد می‌کند: «میان جامع و این دشت ساهره، وادیی است عظیم و ژرف و در آن وادی که همچون خندق است بناهای بزرگ بر نسق پیشینیان و گنبدی سنگین دیدم تراشیده و بر سر خانه‌ای نهاده که از آن عجیبتر نباشد؛ تا خود آن را چگونه از جای برداشته باشند. و در افواه بود که آن خانهٔ فرعون است و آن وادی جهنم. پرسیدم که این لقب که بر این موضع نهاده است؟ گفتند به روزگار خلافت، عمرخطاب رضی الله عنه بر آن دشت ساهره لشکرگاه بزد؛ و چون بدان وادی نگریست گفت این وادی جهنم است. و مردم عوام چنین گویند هر کس که بر سر آن وادی شود آواز دوزخیان شنود که صدا از آنجا برمی آید. من آنجا شدم اما چیزی نشنیدم... و بیت‌المقدس را بیمارستان نیکی است... و آن بیمارستان و مسجد آدینه بر کنار وادی جهنم است.» توضیح اینکه دوزخ که همان جهنم است مرکب از دوژ به معنی بد و زشت و انگهو به معنی جهان و هستی است. بنابراین دوزخ یعنی جهان و زندگی بد. همچنین در اوستا آچیشت انگهو از برای دوزخ به کار رفته است. آچیشت صفت عالی و همراه انگهو به معنی بدترین جهان و زندگی است. سرای بد (در وجوتَمانَ) هم در اوستا برای دوزخ به کار رفته است.

وارَغنَ

وارَ به معنی بال و غَن به معنی زدن و کُشتن است. غن همان جزئی است که در ورِثْ رَغْنَ نیز به همین معنی آمده است. هنگامی که در اوستا جلو «وارغن» کلمهٔ مرغ می‌آید، منظور مرغ بال‌زن و در معنائی وسیعتر مرغ شکاری تیز پر است. بیشتر خاور شناسان آن را به شاهین ترجمه کرده‌اند. ایزد بهرام در یشت چهاردهم به اشکال گوناگون، ظاهر می شود که برای بار هفتم در کالبد شاهین است. در همین جاست که وصف این پرندهٔ شکاری را می خوانیم که شهپر می گشاید. ان را برخی بازیا عقاب دانند. در یشت چهاردهم از سیمرغ* یا «سَئِنَ*» یاد می شود و این اندیشه مُتبادِر به ذهن می شود که شاید «سَئِنَ» نام دیگری است برای وارَغْنَ. در داستان رودابه و زال و سیمرغ و ماجرای زاده شدن رستم نیز اشاره به این سیمرغ (یا دانا) می رود. علامتِ عقاب بر روی درفش، علامت توانائی و نیرومندی است. میان بهرام، ایزد جنگ و پیروزی، با این پرنده علائقی موجود است. فَرّ کیانی یا نیرو و فروغ شهریاری به صورت مرغ وارَغْنَ از شهریاری به شهریار دیگر منتقل می شود. در زامیاد یشت آمده که فَرّ به پیکر مرغی از جمشید جدا گردید. این مرغ وارغن نامیده شده است.

وارون

در فارسی به معنی برگشته، باژگونه، بداختر، بدبخت است. در پهلوی این واژه به صورت آپارون به معنی نادرست بدکار، زشت، صفت برای دیو است در برابر واژهٔ فرارون که به معنی درستکار و پاک است.

واروِنا

از خداوندان و پروردگاران هندو است و اسورَ، که به

معنی مولا و سرور است، عنوان وارونا می باشد.

واریذکنا

در شاهنامه، نام دو دخترِ کی گشتاسب که پس از افتادنِ بلخ به دست ارجاسب پادشاه تورانی اسیر و در روئین دژ* زندانی می شوند و بعد برادرشان اسفندیار آنان را نجات می دهد یکی همای* است و دیگری به آفرید. اسم این دو خواهر در اوستا هُومیا و واریذکنا می باشد. ولابد در شاهنامه، واریذکنا به عنوان دینی خود به آفرید نامیده شده که مطابق است با ونگوهی آفریتی یعنی وه آفرین (به آفرین). در بند ۳۱ گوش یشت (درواسپ یشت) نام برادرشان اسفندیار آمده که دیوهای بدنهاد را برانداخته و دگرباره همای و واریذکنا را از مملکت خیونها به خانه برگرداند.

وازیشْتَ

یکی از آتشهای پنجگانه* است که در یسنای ۱۷، فقرهٔ ۱۱ تشخیص داده شده و به هر یک جداگانه درود فرستاده شده. آتش وازیشت، آتش برق است و همان آتشی است که از گرزتشتر* ایزد شراره کشید و دیوسپینجکر* را هلاک کرد.

واسپور

درکتابی پهلوی به نام «هوسروکَواتان وَرتک» یعنی خسرو کواتان و غلام، نام واسپور آمده و مندرجات آن در کتاب «غُرر اخبار ملوک الفرس و سَیَرهم» آمده، اما در کتاب اخیر این غلام را ریدک خوش آرزو نامیده اند. که ریدک به معنی غلام است. در کتاب پهلویِ مذکور، این شاه خسرو انوشیروان پسر قباد بوده و واسپور، جوان دانا و هنرمندی است از خاندان بزرگ و شریف. در هر مقوله سؤالات پادشاه را بنابر صواب جواب می‌گفته و مورد تحسین بوده است.

واسپوهران

رؤسا یا به طور کلی افراد خاندانهای بزرگ را می‌گفتند.

واسپوهران آمارکار

در زمان ساسانیان به اهل البیوتات یا کسانی گفته می شد که مأمور وصول عایداتی بودند که دولت از اراضی و اسپوهران* می‌گرفت.

واسْتَرْ

شبان ــ نگهبان ــ پاسبان.

واسْتَرَ

چراگاه ــ کشت زار.

واسْتْروداتَیْنیَه

صفت است، یعنی بهنگام درویدن علوفه.

واستریوشان

در قدیم، کشاورزان و برزیگران را بدین نام می خواندند که از واژه «واستریه» در گاتها آمده است و در تفسیر پهلوی، برزیگر، ورزیتار شده است. در زمان ساسانیان واستریوشان سالار و واستریوشان بُد بُزرگِ برزیگران شمرده می شد. در ایرانِ قدیم مالیات فقط به زمین تعلق می گرفت و واستریوشان سالار ریاست مالیهٔ مملکت را داشت. به قول مسعودی به جای واستریوشان سالار واستریوشید هم می‌گفتند. در یسنای ۱۹ واستریه فشیانت* یکی از طبقاتِ چهارگانه است. واژه واستر صولا به معنی چمن و چراگاه است.

واسْتْریه فَشْیانْتْ

کشاورز، نگهبان و شبان چهار پایان.

واسی

نام ماهیِ بسیار بزرگی است در اقیانوس فراخکرت* در بندهش آمده که کلیهٔ جانوران مزدا آفریدهٔ این اقیانوس تحت حمایت واسی می باشند. در بند ٤ هفتن یشت بزرگ که به منش پاک و روانهای پاکدین درود فرستاده شده به واسی هم درود فرستاده شده است.

وَاکِرِتَ

در بندِ اولِ نهمین فرگرد وندیداد آمده: «هفتمین کشوری که من اهورامزدا بیافریدم وَاکِرِتَه می باشد و

آفت آنجا پری خَنَه ثیثی ° زن بدعمل و فریبکار است که گرشاسب را بفریفت». واکرته همان کابل است که در تفسیر پهلوی به کاپول ترجمه شده است.

واکِرناگِل

از جمله اوستا دانهائی است که گاتها را ترجمه کرده است.

واگِرزَ

در فروردین یشت یکبار نامش هنگامی آمده که فروشی پسرش وَرِش نی ° ستوده شده است.

وان

محلی در ارمنستان. در سنگنبشته ای در وان چنین آمده: « او (داریوش) فرمان داد این سنگ خارا را بتراشند. بر آن دیپی نوشته نشده بود. فرمان دادم که بر آن دیپی نویسند.» منظور از واژهٔ دیپی، که از فُرس هخامنشی به زبان پهلوی درآمده است، همان خط است که بعدها دبیره و دپیره شده.

واوَرِشا

در فروردین یشت، بند ۱۳۱ با چند بیماری یاد شده که نمی دانیم چه ناخوشیهائی مقصود می باشد. فریدون پسر آبتین علیه این بیماری مبارزه و مقاومت داشته است.

وایو

وایو از ریشهٔ «وَ» مشتق شده که به معنی وزیدن است. و وایو به معنی باد و هوا بوده و هم به مفهوم ایزد هوا تشخیص یافته است که موکل باد موافق و هوای خوب است. در بندهش باد به صورت واذ هم آمده است. ر. ک. وات، باد.

وایه

یا وار، یکی از قضات دورهٔ ساسانی است که نامش در یک کتاب حقوقی آن دوره، همراه نام چند نفر دیگر آمده است.

وَئِژی اَرِشتی

در شمار نامورانی است که در فروردین یشت فروهرش ستوده شده است.

وَئِشَکَ

همان ویسهٔ ° شاهنامه است.

وُئورُبَرِشتی

کشور شمال غربی است که در پهلوی وُئورو برشت شده است و در بند ۱۵ مهریشت از آن یاد شده است.

وُئورُکَش

فراخکرت ° فراخکرت اسم پهلوی اقیانوسی است که در اوستا وئورکش آمده است. معنی تحت الفظی آن بزرگ ساحل، فراخ کنار و پهن کرانه می باشد. در یشت ها غالبا به این نام برمی خوریم ولی نمی دانیم در کجاست. برخی آن را خزر می دانند ولی پهن کرانه نبایستی دریای خزر باشد. این دریا در اوستا از آن جهت دارای اهمیت بسیار است که بسا از رویدادهای داستانی و مذهبی در کنار آن اتفاق افتاده.

وئورو برشت

وئورو برشنی °.

وُئورُو جَرِشتی

کشور شمال شرقی است که در پهلوی وُئوُر جَرشت شده و در مهریشت، کردهٔ ٤ بند ۱۵ از آن یاد شده است.

وئوروسَوَه

به معنی فراخ سود است. و بنا به بند ۱۲۸ فروردین یشت یکی از پارسایانی است که فروهر پاکش ستوده شده است. در دادستان دینیک ° به صورت کامک سوت درآمده است. او در هنگام رستاخیز و برخاستن مردگان که ۵۷ سال طول خواهد کشید جزو شش پارسای جاودانی یاد شده در بند ۱۲۸ است که در هفت کشور روی زمین سوشیانت را یاری خواهند کرد و با خونیرس، یعنی با کشور مرکزی و محل اقامت سوشیانت، در گفت و شنید خواهند بود. و کامک سوت در وئوروجرشت °، یعنی در کشور

شمال شرقی، سوشیانت را یاری می نماید.

وُئوروشَ

یعنی دور کشیده. کوهی است که با چند کوه دیگر در بند ۵ زامیاد یشت نامش آمده و شناخته نشده است.

وُئورو گَئویئیتی

دارندهٔ دشتهای فراخ، و صفتی است که همیشه از برای مهر به کار رفته. و در پهلوی به فراخوگویوت تبدیل یافته است. به مناسبت آنکه مهر، ایزد فروغ و روشنائی است سراسرِ روی زمین، میدانهای جلوه و تکاپوی وی دانسته شده است.

وُئوروـنِمَه

نامش یک بار در جدول اسامی یشت سیزدهم آمده و فروشیش ستوده شده است. به موجب روایات دینی، وی یکی از شش یاورانی است که در رستاخیز به همکاری سوشیانس می پردازد. نام هر شش تن، در مأخذ مذکور آمده است.

وئیری

به معنای دریاچه و رود است. اغلب با بعضی اسامی آمده مانند زئیری وئیری (زریر°) یا بست وئیری (بستور°)، که زریر برادر گشتاسب و بستورپسر زریر است. نیز وئیری هئوسروه° (دریاچه خسرو).

وَئیریَه

به معنی آرزو شده و مقدس می باشد که بعدها جزء لاینفک نام امشاسپند شهریور° (خشتروئیریه°) گردید.

وَئیری هئوسروه

دریاچه خسرو°. همان دریاچهٔ مجاور آتش باستانی خسرو یعنی آتشکدهٔ آذرگشسب° واقع در تخت سلیمان، می باشد که در اوستا و متنهای پهلوی به آن اشاره شده است.

وبر

آلبر وبر. در سال ۱۸۸۸ میلادی کتابی دربارهٔ امور مربوط به ایران و ایرانیان در برلن چاپ کرده است.

وَتینگوهَئیتی

رودی است. معنی لفظی نام این رود (که نظر به این که محل اقامت خانوادهٔ نوذریان و میدان جنگ تورانیان بوده، در مشرق ایران واقع است) فراخ و پهن می باشد. خاورشناسان نیز محل آن را در مشرق ایران دانسته اند.

وَثوَ

دسته، گروه، گلّه، رمه.

وَجَر

به معنی فتوی است وجرها (فتاوی) را روایات نیز ترجمه کرده اند. وَجرگر یا ویچرگر یعنی مُفتی، فتوی دهنده. ر. ک. ویچیر.

وَچْ

در اوستایی وچ و در پهلوی واج، به معنی گویش و سخن آمده است. در ادبیات مزدیسنان کلمهٔ واج به معنی کلام مقدس و دعا نیز آمده است. آواز نیز از همین ریشه است. در بند ۲۱ فروردین یشت، واج (دعا)ئی هست که مواقع سختی خوانده می شود. وَچ اوستائی همان واژه باژ°، واج °، واژ است که در سانسکریت به صورت واچ و در پهلوی به صورت واج، واجک می باشد. باژ به معنی کلمه و سخن و گفتار و گَوِشْن است. کلیهٔ ادعیهٔ مختصر را که آهسته برزبان می رانند باژ گویند؛ و زمزمه نیز همان است.

وچر

ویچیر°.

وَچرکرت دینیک

مجموعهٔ پراکنده و متنوعی از ترجمه های پهلوی و متون دینی می باشد. این ترجمه ها تقریباً مشتمل بر ۶۳۰ کلمهٔ اوستائی است که در ۹۰۰ کلمهٔ پهلوی ترجمه شده و متون دینی آن شاملِ قریب ۱۷۵۰ کلمهٔ پهلوی است که قریب ۲۶۰ کلمهٔ اوستائی در آنها اقتباس شده است. این مجموعه را «دستور پشوتن

سنجانا»° به طبـع رسانیده و در ۱۸۴۸م ترجمـهٔ آن در بمبئی منتشر شده است. از روی نسخه‌ای که در دست است استنساخ این مجموعه تا ۱۲۴۰م میرسد. در وچرکرت دینیک از مسائل مختلف دینی بحث شده، از جمله از سلسله نسب و زندگانی زرتشت و میراث و آداب میت و دخمه و برشنوم و پاکیزگی و سدره و کشتی و زناشوئی وصد ویک نام خدا و پنج روز گاتا (کبیسهٔ آخرسال) و گناه و کردار نیک و حشرات موذی و نژاد اهرمن و بیانات گوگوش نَشپ که یکی از مفسرین پهلوی اوستا در عصر ساسانی بوده. تألیف این رساله به مدیوماه پسر آراسپ نسبت داده شده است. نسخهٔ اصلی آن در سال ۶۰۹ یزدگردی برابر با ۱۲۴۰م در کرمان نوشته شده و از ایران توسط مسافران پارسی به هندوستان برده شده و از روی آن درآن سرزمین استنساخ شده است. نخستین خاورشناسی که از این کتاب ذکری به میان آورده است اشپیگل می باشد.

وَچَنگ

هر یک از واژه‌های گاتها را به موجب خود اوستا وَچَنگ می نامیدند که از ریشهٔ وَچَه به معنی گفتن آمده، و همین است که در فارسی جدید واژه شده است.

وچیتک اویستا کی گاسان

به معنی گزینهٔ اوستا از گاتا است مشتمل بر ۴۰۰ کلمهٔ اوستائی و ۱۱۰۰ کلمهٔ پهلوی از یسنا. اصل این رساله از ایران برده شده و در قرن ۱۴م در هندوستان مورد استفاده بوده است. قدیمترین نسخهٔ موجود ایرانی آن، که در یزد تحریر گردیده، متعلق به سال ۱۴۷۸ میلادی است.

وَخِذْرَک

نام کوهی است که یک بار در اوستا، یشت نوزدهم بدان اشاره شده. در هیچ جای دیگر نام ونشانی از آن نیست.

وَخْش

۱. اسم ایزدی است که نگهبانی آب با اوست؛ به ویژه اسم ایزد موکل بر رود جیحون است. ۲. در گاتها، اهنودگات، بند ۷ نیز آمده و به پیغمبر ترجمه شده است. ۳. ناحیه‌ای است میان بلخ و ختلان در کنار رود جیحون، و از این رو جیحون را وخش یا وخشوهم نامیده‌اند.

وخشنگام

ابوریحان بیرونی در ذکر ماهها و جشنهای خوارزمیان می نویسد: «روز دهم اسفند ماه نزد خوارزمیان جشنی است نامزد به وخشنگام».

وَخْشو

اسم ایرانیِ رودجیحون که برخی پژوهندگان آن را با دایتی اوستائی یکی می دانند. وخشو به معنی فزاینده و بالنده است. اسم دیگر جیحون در فارسی هرون می باشد که لابد باید تحریف شدهٔ وهروذ (به رود) باشد. وخش نزد برخی جغرافی‌دانان ایرانی و عرب سرزمینی است در کنار جیحون. و وخشاب، رودباری است از شعبات جیحون. نام یونانی جیحونی که اوکسوس باشد از همین واژه آمده است و همچنین اوکسیانا.

وَخشور

پیغمبر، پیشوای روحانی. وخشور از وخش مشتق است و وخش به معنی کلام و سخن آسمانی است که با «ور» به معنی آورنده کلام آسمانی می شود. و پسوند ور همان است که در کلماتی چون دستور و گنجور دیده می‌شود.

ودا

نام کتاب مقدس هندوان است که کیش هندوئی مبتنی بر آن است. واژهٔ ودا از ریشهٔ وید° به معنای دانش و دانستن می باشد. وداها سرودهائی هستند که به زبان کهن سانسکریت نوشته شده و زمان تصنیف آنها را یک تا دو هزار سال پیش از میلاد می دانند. این سرودها درچهار دفتر گردآوری شده و

عبارتند از: ۱. ریگ ودا که سرود ستایش خدایان است. ۲. یاجورودا که حاوی سرودهای نیایش و دستورات و نذورات و قربانی می باشد و شامل دو دفتر است. ۳. ساماودا که آهنگها و نغمه ها را در بر دارد. ٤. آثِرو ودا که خاص اثرونها یا کاهنان فدیه و قربانی است. درفرهنگهای قدیم فارسی این کلمه به همین معنی به صورت وید آمده است.

وِدُرْدِنْ

یا وِدَرْدِنْ به معنی درگذشتن و گذشتن است. اوستائی به نام اوستای وِدَرِدگان است که برای درگذشتگان سروده می شود.

وَذوت

در بند ۱٤۱ فروردین یشت از هشت دوشیزهٔ پارسا نام رفته وفروشی شان ستوده شده است که وَذوت یکی از آنان است.

وَذیَنْگْهَه

یا وَنْذنگه، در فروردین یشت یک بار هنگامی که فروشی پسرش نِموونْگهو ستوده شده از وی یاد شده است.

وَرْ، وَرَ

وَرْ سوگند ایزدی است. ور دارای معانی مختلفی است که پس از اشاره به آن معانی از سوگند ایزدی یاد می‌گردد: ۱. برگزیدن، باور کردن، آبستن کردن، پوشاندن، پنهان کردن؛ ۲. همان «بر» به معنی سینه؛ ۳. به موجب بند ۷۳ آبان یشت، وَرْ یکی از افراد خاندان آسَبَنَ است که از اردویسور ناهید درخواست کامیابی و چیرگی به این وَرْ شده است؛ ٤. به باغی که جمشید در برابر طوفان و زمستان سخت ساخت نیز ور گویند. این باغ را پهلوی وَرْجَمْکَرد گویند؛ ٥. ورَ. گویا بخشی از ناحیهٔ تخت سلیمان باشد. وَرْ (به معنی سوگند ایزدی یا داوری ایزدی). قضاء و حکمی که درمیان ایرانیان قدیم و اقوام دیگر به جهت امتحان و آزمایش و اثبات حق معمول بوده است. ور از واژه اوستایی وِرَنگهه آمده که یعنی امتحان و آزمایش و اثبات. درسوابق از اقسام گوناگونی از ور سخن به میان آمده مانند ورگرم، ور سرد، ور با برسم، و غیره. در فصلی از دینکرد، در سکاتوم نسک (نسک ۱۸)، درخصوص اقسام وَرْها (وَرِستان) صحبت شده است. بنا به سُنّت متأخرین وبرخی کتب پهلوی ۳۳ قسم «وَر» بوده که اطلاعی از آن نداریم. در شایست ناشایست راجع به شش قسم وَر گرم صحبت شده. وَر گرم به صورت گَرموورَنْگَهَه یا گرموک واره آمده که در مقابل ور سرد بوده است. نوعی ور هم خوراندن دارو مانند سم بوده است ونیز آزمایش آدرباد مهراسپند* با فلز گداخته که مشهور است. داستانِ به آتش رفتنِ سیاوش و تندرست بیرون آمدن او نیز یک نوع ور است. وَر روغن و شیرهٔ داغ نیز هست؛ که روغن داغ را برای آزمایش، روی عضوی می ریخته اند: در سالهای ٢٦-١٣٢٤ هـ.ش. که اینجانب در کهنوج و جیرفت خدمت می‌کردم اهالی محل از یک نوع سوگند یا آزمایش که مبنایش برغُسل و پاکی و فرو بردن دست تا آرنج در روغن داغ برای اثبات بیگناهی بود سخن می گفتند. ور، شیرهٔ گیاه و عصارهٔ نباتات سَمّی هم بوده که به خوردِ هَمْپَیْکاران* (مدعیان) می داده اند. مقصود از اجرای ور اجرای عدالت بوده که به رشن، ایزد عدل و انصاف متوسل گردند تا رستگاری و پیروزیِ سرافرازی نصیب آنان گردد. توضیح اینکه چون مردم درآن موقع به نتیجهٔ آزمایش ایزدی یا وَرْ معتقد بودند، به نظر این نویسنده، این خود موجب می شده گناهکار و خاطی که خودش می دانسته مقصر است از آزمایش ور سر باز زند و زیر بار مثلاً روغن داغ یا فلز گداخته و یا سم نرود که بالطبع داوران می توانسته اند بر این اساس داوری نمایند وعدالت اجرا گردد.

ورا رود

همان ماوراءالنهر است.

وَراز

درفارسی به معنی گُراز می باشد. گُراز در ایران قدیم

علامت زور و نیرو بوده است. در بند ۹۶ فروردین یشت آمده است «ما درود می‌فرستیم به پاکدین ایسونت پسر وَراز». در میان نامداران و بزرگان ایران قدیم و ممالک همسایه، مثل ارمنستان و البانیا و غیره، به گروهی برمی خوریم که اسمشان با واژهٔ وراز ترکیب یافته است؛ مثلِ وراز بنده، وراز دات، وراز دخت، وراز سورن، وراز پیروز، وراز مهر، وراز نرسی و غیره. این صفت حتی به ایزد ورهرام نیز داده شده است. در زمان ساسانیان حکمرانان و فرمانروایان نواحی مختلف ایران، به ویژه سلاطین ممالکی که مجاور سرحدات شرقی و شمالی بودند، اغلب القابی همراه با نام وراز داشتند، مانندِ حکمران نسا به لقب وراز، حکمران غرجستان به لقب ورازبندک، حکمران هرات به لقب ورازان.

ورازگِ گَپکانْ

که در شاهنامه گرازهٔ گیوگان آمده، نام پهلوانی است از خاندان گیو.

وِرِثْرَغْنَ

بهرام* در اوستا ورترغن و درپهلوی ورهران می باشد. بهرام یکی از ایزدان بسیار بزرگ مزدیسناست. در رتبه و مقام مثل ایزد سروش است. او یار و همراه مهر — ایزد رزم و پیکار و پاسبان عهد و پیمان — است. روز بیستم هر ماه به نام او است. وِرِثرَ به معنی حمله و هجوم و به معنی فتح و نصرت است که در تفسیر پهلوی اوستا به پیروزگری ترجمه شده است. غن به معنی زننده و کشنده است که مجموعاً ورترغن به معنی فتح وپیروزی است. اسم ورترغن درمزدیسنا به ایزد پیروزی داده شده است. به مناسبت اینکه بهرام ایزد پیروزی است انواع و اقسام زور و نیروی طبیعی و انسانی و حیوانی که لازمهٔ فتح و نصرت است از برای او قایل شده‌اند. در بهرام یشت مشروحاً خصائص این ایزد آمده است و از این جهت است که هماره از این نیروی ایزدی یاری گرفته می شود. نام ورهران در طول زمان و در برخی زبانها به مرور دچار دگرگونیهائی شد تا به صورت بهرام به قالب نشست. روشن است که برای مردمی جنگاور وپیکارگر، هیچ آرزوئی ورای آرمان پیروزی و فتح نیست و می توان در نظر مجسم کرد که تا چه اندازه اینان برای ایزدپیروزی ارزش می شناختند. میان مهرایزد که حامی جنگاوران وعهد و پیمان است و رشن که ایزد عدالت و دادگری است با بهرام روابطی برقرار است. در بهرام یشت، بهرام به صورت مظاهر کمال و سیرت انسانی، نیرومندی و پیروزمندی و صولت و هیبت نمایانده شده است. بهرام تنها ایزد پیروزی و فتح نیست بلکه پیروزی ویژگی اوست و ایزدانی دیگر دارای وظائفی فرعی نیز می باشند. برای نخستین بار بهرام در کالبد باد تندی به سوی زرتشت وزیدن گرفت و حامل فر نیک مزدا آفریده بود و درمان و نیرو به همراه داشت. و گفت: «در نیرو، من نیرومندترینم. درپیروزی، من پیروزمندترینم. درفر، من فرهمندترینم. در نیکی من نیکترینم. در سود، من سودمندترینم. در نیکی، من نیکترینم. در درمان، من درمان بخشترینم». در ادبیات مزدیسنا و آریائی کهن، بهرام به صورت پیکرهای نیرومند تجلی می‌نماید: نیرومند، تیزرو، جوان، شاداب، شاهین تیز پرواز، مرد رایومند و... ایزد بهرام علاوه بر دارا بودن سمبل پیروزی، چون سایر ایزدان مزدائی، وجودش کنایه ای از برقراری دادگری، اخلاق انسانی و خوشی و صفا برضد کارهای اهریمنی بود وآنانی را که به کارهای اهریمنی آلوده می شدند سخت کیفر می داد. در جائی حامل فر ایزدی است و درمانبخش است. همچنان که خود دلیر و زورمند است به نیکان و ستایندگان، دلاوری و نیرو می دهد و برای دشمنان با قهر و خشم مرگ می آورد. او همچنان که ایزد جنگ است در کار صلح نیز کوشاست. صلحی که از راه و روشی درست زرتشت آن را ستود و همواره در آرزوی برقراریش بود و از برای پیروزی خود و پیش بردن مقاصدش بهرام ایزد را ستایش کرد.

وُرج

صورت کهنه واژهٔ برج به معنی باروست.

وَرج

مرتبه، شکوه، قدر. در پهلوی این واژه ورج و صورت اوستایی آن ورِچَن آمده است.

ورجاوند

به معنی بلندپایه، از معتقدات مزدیسنان یکی نیز ظهور هوشیدر یا اوشیدر (نخستین موعود) است. از وقایع هنگام ظهور او به سر کار آمدن پادشاهی است از نژادِ کیانیان در ناحیهٔ کینیتان (چینیتان ـــ چین یا سمرقند). و برخی گویند میان هندوان تولد خواهد یافت. این شاهزاده بهرام نام دارد و به لقب «ورجاوند» خوانده می شود و شاه بهرام ورجاوند گویندش که پس از مبارزات و جنگهای متعدد از همت مردانهٔ وی ایران آباد شود.

وَردَبَذ

رده ای از مأمورینِ عالی رتبت روحانیِ زمان ساسانی که نمی توانیم حدود وظایف آنان را تعیین کنیم وردبذ به معنی (استاد عمل) است. وردبذ در سلسله مقامات روحانی در ردیف موبد، هیربد و دستور به چشم می خورد.

وَردَت گَیْتَ

یعنی بالنده و پرورانندهٔ جهان. و صفتی است که با برخی صفات دیگر برای ایزد اشتاد آمده است.

ورز

کار زراعت، در پهلوی این واژه ورز و صورت اوستایی آن از ریشهٔ ورِز به معنی کار کردن، ورزیدن، آمده است.

وِرزِنْ

شهر، برزن، کوی، محله.

ورس

رشته‌ای است که از موی گاو بافته می شده و شاخه های بَرْسَمْ° را با آن به هم می بستند. ورس از لوازم آتشگاه بوده است.

ورسردار

یکی از مأموران مخصوص عدلیه بود که بر حسن جریانِ امتحان موسوم به ور°، که محکوم آب گوگرد آلود می نوشید، نظارت میکرد. این رسم مربوط به آریائیهای قدیم است که در زمان ساسانیان هم معمول بوده است. رسم نوشیدن آب گوگرد در وندیداد° هم ذکر شده که مربوط به عصر وندیداد آریائیها است.

وَرِسْ مَپَ

در فروردین یشت فروهرش ستوده شده. وی پسر جَنَرَ معرفی شده است.

وَرِشْمُ رَاُچَه

۱. در فروردین یشت دو پارسا با این نام یاد شده اند: یکی پسر فرانیَ در بند۹۷ و دیگری پسر پرث وَفس مَن در بند ۱۲۶. و فروهر هر دوشان ستوده شده است. ۲. وَرِشْمُ رَاُچَه دیگری با دو برادرش به نام های وُهورَاُچه و آتَشْ رَئوچَه ستوده شده است. این هر سه از پسران فرانیا هستند که در جائی دیگر از اوستا و همچنین در روایات دینی یادشان به جا مانده است. ورسمُ رأُچه لفظاً به معنای کسی است که دارای فروغ موثر باشد.

وَرْشْتْ مانسَرنَسْک

دومین نسک اوستای عهد ساسانی.

وَرِشْنَ

در فروردین یشت از دو تن به این نام یاد رفته و فروشی شان ستوده شده است: نخستین ورشن پسر هَنگَهٔ اُوروَئونَگَهَ (که خودش نیز جزو پارسایان جداگانه ستوده شده)، و پسر جاماسب وزیر کی گشتاسب است. از ورشن دیگری که فروشی اش در همین یشت ستوده شده، هیچگونه آگاهی نداریم.

وَرْشْ نی
از پارسایان و نام آوران یشت سیزدهم است. از وی هنگامی یاد شده است که فروهر پسرش به نام وُهورَاُچه ستوده شده.

وَرْشْنی هَرشْتَ
(صفت) ــ گوسفند نر رهاشده برای جفتگیری.

وَرِشْوَ
از فقرهٔ ٤١ زامیاد یشت برمی آید که گرشاسب نُه پسر از چند خاندانِ مخالف، از جمله وَرِشْوَ از خاندان دانیسن را کشت. اینها از دیویسنان بوده اند.

وَرْکانَ
همان گرگان است که سرزمین پارتها است.

وُرن
فساد، شهوت، در پهلوی این واژه ورون، و بهمین معنی آمده است.

وَرِنَ
همان سرزمین دیلم و گیلان است که در اوستا جای دیوان و دروغپرستان دانسته شده است. بنا به سنت همان مملکت پتشخوارگر* است. در فرگرد اول وندیداد از آن یاد شده و چهارمین مملکت روی زمین و زادگاه فریدون خوانده شده است.

وَرَنْگَهَه
وَر*، سوگند، محاکمه.

وَرِنووِیش
جانوری زهردار که در بند ۹۰ آبان یشت نام برده شده و معلوم نیست چه جانوری است. بارتولومه آن را نوعی عنکبوت زهردار می داند.

ورهرام
ر. ک. بهرام.

ورهران
بهرام*.

وَرِستان
به گفته دینکرد، فرگرد ٤١، بخش ۸، یکی از فرگردهای سکاتوم نسک، وَرِستان خوانده شده و در آن از آداب و رسوم ور* یاد شده است.

وَزَ
نام نوعی بیماری، ضرب دیدگی استخوان.

وزُرْگان
بزرگان. مقصود از بزرگان عهد ساسانیان، صاحب منصبانِ بزرگِ دولت و عالیترین نمایندگانِ ادارات بوده است بنابراین عنوان وزرگان شامل وزراء و روسای ادارات نیز می شده است.

وزُرگ فرمادار
عنوان وزیر بزرگ یا نخست وزیر در زمان ساسانیان.

وزرگمهر
بزرگمهر*.

وَزَغْنَ
نام دیگری است از برای اژی دهاک* یا ضحاک که در وندیداد از وی یاد شده است. وزغ قورباغه است.

وَزاسپَ
در فروردین یشت فروهرش ستوده شده است. او شاید یکی از پسران کوی ویشتاسب* باشد که در مأخذ فوق از برادران دیگرش نیز یاد شده است. نامش به معنی دارندهٔ اسب بزرگ است.

وِست **E.West**
خاورشناس انگلیسی است که ۲۱ نسک اوستای ساسانیان را به ٣٤٥,٧٠٠ کلمه تخمین زده و از آن مقدار، امروز ۸۳۰۰۰ کلمه در اوستای کنونی موجود است. بنابراین ربع اوستای ساسانیان به ما رسیده، مابقی از تعصب برکنار نمانده و یا در یورش اردوی مغول از دست رفت.

وِشتا
وستیبول. وستا نــزد رومیان قدیم معبدی بوده که آتش مقدس را، که پشتیبان دولت رُم تصور می شده،

در آن نگهداری می‌کردند. و نگهبانِ آن آتش دوشیزگانی بودند پاکدامن و دانا و از خانواده شریف که وستالیس خوانده می شدند. در مدت خدمت خود که سی سال بوده بایستی پاکدامن بسر برده و نمی گذاردند آتش مقدس که پشتیبان دولت رم تصور می شده خاموش گردد. گذشته از آتشگاهان وستا یا پرستشگاهان آن، آتشدانهای خاندان را هم که به کار نیازمندی روزانه می آید در روم بزرگ و ارجمند می‌داشتند. واژه وستیبول که در بسیاری از زبانهای کنونی اروپائی به جای‌مانده و به معنی دالان، دهلیز، رواق و سرسرا است، یادگاری است از ستایشِ وستا و از واژه وستیبولوم درآمده است که جایگاه آتشی بوده که در هر خانه نگهداری می شده و اجاق خانوادگی بود.

وِستام

بسطام، ویستاخْمَ، ویستهم ، دائی خسروپرویز است. ر. ک. ویستهم.

وَشْتَر

به معنی رخت و جامه است که برخی مناسبتی بین آن و سدره * می بینند که مسلم نیست.

وسترگارد **Wester gaard**

یکی از اوستاشناسان دانمارکی است که قدیمترین نسخهٔ خطی اوستا را که به سال ۱۳۲۵ با الفبای دین دبیره نوشته شده از ایران به کپنهاک پایتخت دانمارک برده است که اکنون همانجا محفوظ است.

وَش

شهری است از نواحی بلخ در ختلان، متصل به ختل، کنار نهر جیحون.

وشادو بارشنی

یا گشاده رفتن (وشاددوارشنی) یعنی بی سدره و کُشتی بودن، که آن را گناه می‌دانستند. برابر شایست ناشایست تا ۱۵ سالگی گشاده رفتن گناه شمرده نشود ولی بعد از سن ۱۵ سالگی بی سدره و بی‌کشتی بودن گناه است و هر گامی بدونِ آنها برداشتن گناهی سنگینتر بشمار رفته است.

وشتگ نسک

یازدهمین نسک اوستاست. متن اوستا و گزارش پهلوی این نسک هر دو، از دست رفته بود؛ نویسندهٔ دینکرد دربارهٔ این نسک گم شده چیزی نمی نویسد، فقط از آن یاد می‌کند.

وَشْنَ

وَشْنَ. نام کوهی است که در یشتِ نوزدهم بدان اشاره شده است و امروزه از جای آن آگاهی نداریم. اشپیگل در ترجمهٔ اوستای خود آن را به صورتِ وشن آورده است. در مورد مذکور از یشت نوزدهم، هشت رشته کوه به این نام خوانده شده است.

وَفْرَ

برف.

وَفْرَیَه

به معنی برف مند است و نام کوهی است که در بند ۵ زامیاد یشت آمده و با کوهی دیگر که در اوستا سیامک و در بندهش سیاه‌روی‌مند خوانده شده از شعبات کوه اپارسِن * معرفی شده است. با توجه به معانی نام دو کوه مذکور و اینکه از شعبات آپارسن (شعبهٔ غربی هندوکش به نام کوه بابا) می باشند، آنها را با دو کوه سیاه کوه و سفیدکوه در افغانستان مقایسه کرده‌اند.

وَکیگَرْ

به موجب بندهش، وَکیگَر کوهی بود که افراسیاب تورانی دژ استواری در آن ساخته و پناهگاه وی بود.

ولف **F.Wolff**

اوستاشناس آلمانی.

وَنْ

چیره شدن، پیروزی یافتن.

وَنارَ

از جمله کسانی است که در جدول اسامی یشت سیزدهم نامش مذکور شده و فروهرش ستوده شده

است. جز این مورد در جائی دیگر از وی نام ونشانی نیست.

وَنْتَ

درود.

وَندرِمَئینیش

یکی از شاهزادگان تورانی از قبیلهٔ خیون و برادر ارجاسب می باشد که در جنگِ دینی ایرانیان و تورانیان از اسفندیار پســر کی‌گشتاسب شکست دیده، کشته شد. معنیِ لفظی این اسم عبارت از کسی است که منش و خیالش درپی شهرت و مدح باشد. در شاهنامه نامش اندریمان آمده که برادر ارجاسب است.

وندَفَرناه

یکی از سرداران داریوش است که نامش دو بار در کتیبهٔ بیستون آمده و در نامش واژهٔ فر دیده می شود.

وندیداد

واژهٔ اوستائی آن وی دَئوداتَ می باشد که در پهلوی جُت دیودات گردیده و مرکب است از سه واژهٔ وی به معنی ضد، دَئو به معنی دیو و دات به معنی داد و قانون که مجموعاً می شود: «قانــون ضد دیو». مندرجات آن مختلف است. هر فصلی از آن را فرگرد گویند. در مراسم مذهبی خوانده نمی شود. و مجموعاً ۲۲ فرگرد است: فرگردِ اول در آفرینش زمین و کشورهاست. دومی در داستان جم (یم). سومی در خوشی و ناخوشی جهان. اما اغلب مطالب فرگردها تا فرگرد ۲۱ در قوانین و احکام است؛ از قبیلِ سوگند خوردن و پیمان داشتن و عهد شکستن و نظافت و غسل و تطهیر و پاک نگاهداشتن آب و آداب دخمه و اجتناب از لاشهٔ مردار و توبه و اِنابه و کفّاره و در خصوص مزد پزشک، راجع به پیشوایان درست و دروغین، در آداب ناخن چیدن و بریدن مو، نیز شرحی از خروس که در بامدادان بانگ زند و مردم را از پی تسبیح و ستایش یزدان همی خواند، و از خصایص سگ و عزیز داشتن آن... و فرگرد ۲۲ در ناخوشیها است که از پدیده های اهریمنی است و به دستیاری پیک ایزدی از برای آنها چاره و درمان یافته می شود. تا ۵۰ سال پیش، آن را در شب برای درگذشتگان می خواندند. به قول یکی ازمعمرین، بهدینان در روزگار گذشته دور هم جمع می‌شدند و به قول خودشان کتاب قانون می خواندند: و شاید در دوران تسلط بیگانگان در این قبیل گردهم‌آئیها تحت عنوان خواندنِ قانون یا سوگِ سیاوش در راه فکر چاره بودند تا از ستم مغول و بیگانه رهائی یابند.

وندیداد ساده

وندیداد ساده عبارت است از فصول یسنا (۷۲ ها) که با ۲٤ کردهٔ (فصل) ویسپرد* و بیست و دو فرگرد (فصل) وندیداد* توأم نوشته شده است. صفت ساده در اینجا به معنی بدون ترجمهٔ پهلوی (زند) است. وندیداد ساده مجموعه ای است از سه جزء اوستا: یسنا، ویسپرد، وندیداد که به ترتیبِ مخصوصی، فصول هر جزء، توأماً با فصول دو جزء دیگر بیاید، و از برای مراسم بزرگ فراهم شده است. وندیداد ساده در دو نسخه به اهتمام خاورشناسان اروپا بورنف و هرمان بُرخوس به طبع رسیده است.

وَنْگْــهَزْداه

در بند ۵۹ زامیاد یشت آمده، و نام دریاچه ای است که تعیین محل آن غیرممکن است. معنی لغوی آن بهتردهنده و نیکوتر بخشنده است که در پهلوی وه‌دهک ترجمه گردیده است. در یشتِ مذکور هنگامی که افراسیاب برای به دست آوردن فَرّ کیانی به دریای وئوروکش* شناور می شود فر به این دریاچه می‌گریزد.

وَنْگْهو

نام یکی از پارسایان است که فروهر پاکدین او، که پسر آرشیه است در بند ۱۰۸ فروردین یشت ستوده شده است. ونگهو یعنی نیک، ارشیه یعنی راست و درست.

وَنگهو

یعنی نیک و خوب. صفت است. از همین ماده است لغت وه یا به در فارسی. ونگهو با برخی واژه‌های دیگر می آید. وهیشت صفت عالیِ همین واژه است که درفارسی بهشت شده است.

ونگهوئی دائیتیا

رودی است که در آریاویج (ایران ویج)، نخستین سرزمیـــن اهـــورا آفریـــده، جاری بوده است. در ویدیودات (وندیداد°) آمده است نخستین کشوری که آفریده شد سرزمین ایران‌ویج بود که از رود ونگهوئی‌دائی‌تیا مشروب می شد. محل آن به درستی معلوم نیست و موکول به شناخت سرزمین ایران‌ویج است.

وَنگْهوذاتَ

از پارسایان و نام‌آورانی است که فروشیش در جدول اسامی یشت سیزدهم ستوده شده است. وی پسر خوَذاتَ می باشد.

وَنگهوفِذری

یعنی کسی که از پدرشریف و نیک است. او مادر هوشیدرماه (اوخشیت‌نمه°، دومین موعود) خواهد بود. در یشتِ سیزدهم، بندهای ۱۴۱ و ۱۴۲ از سه دوشیزه یاد شده و فروشیشان ستوده شده است. این سه بـــه ترتیـــب عبارتنـــد از : سروتَـــتْ فِذری°، وَنْگْهوفذری°، اِردَت‌فذری°. به موجب روایات دینی ایـــن سه دوشیزه دختران بهروز° از خاندان فریان°، و مادران سه موعود آیندهٔ مزدیسنان می باشند که عبارتند از: هوشیدر°، هوشیدرماه و سوشیانس°.

وَنگهوهی آفریتی

یعنی وِه آفرین (به آفرین°).

وَنَنْتْ، وَنَنَدْ

ستاره‌ای است و در خورشید نیایش نامش آمده است. در فصل دوم بندهش ستارهٔ ونند «نیمروچ سپاهیت» خوانده شـــده است. یشت ۲۱ که مختصرترین یشت است مختص ونند (ونندیشت) است. در یشتِ مذکور به ضد حشرات مودی استغاثه می شود. در مینوخرد نیز آمده که ونند برای محافظت دروازه و گذر البرز گماشته شده است و گرداگرد آن، که محل خورشید و ماه و ستارگان است، در حرکت می باشد و پریها و دیوها را نمی‌گذارد که خط سیر کواکب را بازدارند.

وَن یوذبیش

این درخت با درخت گوکران از درختانِ شفابخش هر بیماری به شمار می رفته است که نامشان در اوستا آمده است. ون به معنی درخت یا جنگل است.

وُوربرست

ر. ک. هفت کشور.

وورجرست

ر. ک. هفت کشور.

وهار خسرو

بهـــارکسری تعالبی‌می نویسد: طاقدیس از چهار قالیِ زربفتِ مروارید‌دوز و یاقوت‌نشان پوشیده بود و هریک از این فرشها فصلی از سال را نشان می داد. قالیِ بزرگی درتالار باریکی از قصور سلطنتی تیسفون بوده که وَهار خسرو (بهار کسری) نام داشته و به قول بلعمی آن را فرش زمستانی می گفته اند.

وَه اردشیر

نام شهری بود به نام سلوکیهٔ نو در خاک عراق فعلی، آن سوی دجله، رو بروی تیسفون.

وَهاگن

همان بهرام است در زبان ارمنی.

وَه آنتیُوخ خسرو

نامِ رسمیِ شهری به نام بُستانِ کَسری، یکی از شهرهای مداین بوده که انطاکیه جدید نام داشته و آن را معمولا «رومگان» (شهر‌رومیان) می خوانده اند. لفظاً یعنی شهر خسرو که از انطاکیه بهتر است.

وَهدین شاهپور
انبارگبذ یا رئیس مخازن و مهمات در زمان یزدگرد بوده.

وَهرام
وهرام یا وه‌پناه (که شاغل مقامِ عالیِ مگوگان اندرزبد° بود) وه‌هرمز، وهرامشاه در یکی از کتبِ حقوقیِ پهلویِ زمان ساسانیان در ردیف قضات آمده است.

وَهرام چوبین نامک
سرگذشت بهرام چوبین° سردار معروف است که جبله بن سالم آن را به عربی ترجمه کرده (الفهرست). کلیات این قصه را می‌توان از روایات مورخان عرب و فردوسی بدست آورد.

وهرام گشنسب
پدرِ بهرام چوبین°، از مردم ری و از دودمان بزرگ مهران بود. بهرام فرماندهی لایق بود و بر طوایف مهاجمِ سرحدات شمال و مشرق فایق آمد.

وِهروت
به‌معنـی به‌رود و همان آمویه یا جیحون است. دائیتیای° اوستائـی را در پهلـوی روت داتیک یا وهروت گفته اند.

وَهریز
یکی از سرداران کسری که با اعراب همدست شد و در سال ۵۷۰م حبشیها را بیرون کرد و از جانب شاهنشاه به حکومت آن کشور منصوب گردید.

وَهَم
وَهَم به معنی نیایش، دعا، نماز، ستایش است و وَهمیَهٔ به معنی درخور نیایش و سزاوار نیایش است.

وَهمَ اِداتْ
درفروردین یشت ازشمارپارسایان ونام اورانی است که نامش مذکور و فروشیش ستوده شده. او پسر مَنشْرَواگ معرفی شده است.

وهمن دیز
همان دژِبهمن ° است.

وَهمیه
درخورنیایش.

وُهو
نیک، و بهتر آرزو شده، و مقدس می‌باشد و با بسیاری از اسامی می آید، مانند وُهومَنا (بهمن °).

وُهوآشتی
۱. یکی از افراد خاندانِ مشهور پَئوروذاخْشْتی می‌باشد کـه در شمـار نام‌آوران مذکور در یشت سیزدهم فروشیش ستوده شده است. ۲. در جائی دیگر از همین یشت فروشیِ پارسائی دیگر به همین نام، که پسر سَنَ اُیَ است ستوده شده است. در دینکرد نیز از وی یادی رفته است؛ به این مفهوم که هنگام رستاخیز جهان که زرتشت پیشوای بزرگ روحانی خواهد بود، وُهوَشتی نیز درمعیتِ وی شاغل مقامی روحانی است. وهواستی لفظاً یعنی‌کسی که استخوانهایش خوب است.

وُهوئوشترا
از جمله پارسایان و نام‌آورانی است که نامش در جدول اسامی یشت سیزدهم آمده و فروشیش ستوده شده است. وی پسر آخْنَ یا آخْتَنْگَهْ معرفی شده.

وُهو پرِسَ
در شمار پارسایان و نام‌آورانی است که فروشیش در فروردین یشت ستوده شده است. او پسر پارسائی موسوم به آین‌یاوَ می باشد که در جائی دیگر از همین یشت فروشیش جداگانه ستوده شده و از پسر دیگرش به نام ویوارشْویا ویوارشونت نیز یاد شده و فروشی او ستوده شده است.

وُهوخشترا
شهریور°. غالباً این امشاسپند در اوستا خشَثْرَوَئیریه نامیده شده است. مرکب از وهو° + خشتر°.

وهوخشترگات

چهارمین گــات از گاتهاست که دارای یک ها می‌باشد. و آن عبارت است از ها ۵۱. وهوخشتر یعنی اقتدارنیک و کشورخوب. برخی یسنای ۵۲ را که بسیار کوتاه است به منزلهٔ ضمیمه وهوخشتر می‌دانند.

وُهوداتَ

وی پسر کات است و در فروردین یشت فروشیش ستوده شده است.

وهوداتی آتوراوهرمزد

نام موبد موبدان است که در کتابِ ششم دینکرد آمده و از قول او داستان دو تن موبدِ دیگر که حاملِ هیمه برای آتشگاه بوده‌اند و کیفیت ملاقات ایشان نقل می‌شود.

وُهورَئوچه

پسر فرانیه است که فروشیش با فروشی دو برادر دیگرش در بند ۹۷ فروردین یشت ستوده شده. وهو یعنــی خوب و رئوچه یعنی روز. پــس وهورئوچه بــه همــان معنی بهروز اســت. در بنــد ۱۳۳ اسم یک وُهورَئوچهٔ دیگر که پسر وَرَکَسَ باشد ذکر شده است. دو برادر دیگر او به نامهای آشُ رئوچَه و وَرِشْمَ رَئوچه هستند.

وُهُوَزْدَ

در شمارنام آورانِ یشتِ سیزدهم نامش مذکوراست و فروشیش ستوده شده است. وی پسر پارسائی به نام کَتو بوده و برادری نیز به نام وُهونمه (وهومنه) دارد که فروشیش ستوده شده است.

وُهوفریان

یکی ازپنج قسم آتشی است که دریسنای ۱۷، بند ۱۱ تشخیص داده شده است و آن آتش کالبد آدمی یا حرارت غَریزیه است. ازآتشهای پنجگانه°

وُهوکرتی

گیاهی است که با سه گیاه دیگر در اوستا ازآن یاد شده و جزو گیاههای خوشبو و بخور است. دروندیداد آمده: به هر طرفی که باد، بوی آتشی را که در آن چــوب وهوکرتی و سه گیــاه دیگــر (هذآنِپَتا اورواسنا ، وُهوگَئون) می‌سوزد، پراکنده کند، از همان طرف، ایزد آذر هزارها دیوهای نهانیِ تیره‌نژاد را براند. و نیز آمده است که این گیاهها را از برای پاک کردن کوخ چوبی وچادری که درآنجا بهدینی مرده باشد بخور می‌کنند؛ که ظاهراً دود و بوی این گیاههای خوشبو باید ضدعفونی‌کننده و دورکننده حشرات باشد. در مواردی دیگر، باید مقداری از همین چوبها را از برای کفارهٔ گناهی نذر آتشکده کرد. به طور تحقیق نمی دانیم که این چوبها از کدام درختهاست اما در سُنّت پارسیان، اورواسنا را چوب صندل، وُهوگَئونَ را درختی که لُبان از آن استخراج کنند، وهوکرتی را عود و هذانپتا را چوب انار دانسته‌اند. به طور کلی در آئین مزدیسنا بخورات خوشبومعمول بوده که هنوزهم متداول است.

وهوگَئونَ

از گیاههای خوشبو. ر.ک. وُهوکرتی.

وُهُومَن

به معنی بهمن° یعنی منش نیک است. هم نام روز دوم ماه و هم نام ماه یازدهم سال است.

وُهُومَنَنْگَهْ

همان امشاسپند بهمن° است که در پهلوی وُهومن، در فارسی وهمن یا بهمن و در اوستا وهُومَنَه گوئیم. وهُومن مظهر اندیشهٔ نیک و منش نیک اهورا است که بعدها به اسم اولین امشاسپند در عالم مادی، پرستاری جانوران مفید بدو سپرده شد. وهومن یا وهومنا مرکب است از وهو یعنی خوب و منا به معنی منش. وهومنا را به نیک‌نهاد یا پاک‌سرشت نیز می‌توان ترجمه کرد. وُهُومنا و وَهیشتومنا هر دو ترکیب دارای یک معنی است.

وهُومَنَه

در فروردین یشت یک بار از وی یاد شده و فروشیش

ستوده شده است. این وهومنه (بهمن) پسر پارسائی است به نام اوارَئوشْتْری که جداگانه در همان یشت فروشیش ستوده شده. از این دو پارسا، چون بسیاری از کسان دیگر که در یشت سیزدهم یادشان آمده، هیچگونه اطلاعی نداریم.

وُهُومَنْ یَسْن

همان زند بهمن یشت° است که مشهور است و در ستایش امشاسپند بهمن. از جمله بخشهای اوستای قدیم که به دست ما نرسیده، یشت‌های سایر امشاسپندان می باشد.

وُهونیمَه

۱. درفروردین یشت یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پدرش گَئِوَنی ستوده شده است. ۲. در هیأت وُهونم کَتو فروشیش ستوده شده است. به احتمال،کَتو نام خانوادگیش یا نام پدرش بایستی باشد.

وَهیجَک

بهیزک°. همان پنج روز آخر سال است که پنجه‌وه، گاه، اندرگاه، روزهای گاتها نیز می‌گفتند.

وَهیشت

بهترین. صفت‌عالی است برای «وه» و «وهو» که به معنی خوب هستند. واژه بهشت در فارسی از همین کلمه می‌باشد که در واژهٔ اردی‌بهشت به معنیِ بهترین راستی و درستی آمده است. وَهیشتم اَهوم یعنی بهترین زندگی.

وَهیشت آباد

یکی از شهرهای بنا شدهٔ اردشیر است که در آغاز اسلام با نام بصره، آبادی ازسرگرفت.

وَهیشْتْ ایشْتی

وَهیشتواشت گاه°.

وَهیشتم اَهوم

بهترین زندگی، بهشت.

وَهیشت مَنَه

چندین بار در اوستا به جای وُهومَنه (خوب منش) آمده به معنی بهترین منش است. وَهیشتْ صفت عالی است برای وُهو (ونگهو) به معنی خوب.

وَهیشتواشت گاه

گاتِ پنجمِ گاتها به نام وهیشتوایشتی است که دارای یک ها می باشد که ها ۵۳ باشد. اسم این گاتا مانند همهٔ گاتها ترکیب صفتی دارد یعنی گاتائی که دارندهٔ وهیشتواشت می باشد. معنی این دو کلمه بهترین خواسته و نیکوترین ثروت می باشد.

ویاتَنَ

در یشت سیزدهم یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش یَئِتوشْ گَئوستوده شده.

ویاخْمَنَ

به معنی انجمن است. ویاخــن که در تفسیر پهلوی به هَنجُمَنیک ترجمه شده به معنی انجمن آرا در محفل، گویا، زبان‌آور و نطاق است.

ویاخَنَ

انجمنی، کسی که در انجمن است.

ویامبورَ

از ویامبور یک دسته دیوهای مخصوص اراده شده که متأسفانه اطلاعی از آن نداریم. صفت و به معنی برضد آب.

ویبازو

یک نوع معیارِ سنجش فاصله است که در فرگرد نهم وندیداد، بند سوم بدان اشاره شده است.

وی‌تَش‌تی

در وندیداد، فرگرد ۷، بند ۲۹ اشاره به آن شده. اندازه‌ئی است درطول، معادل یک وجب.

ویت کَئیوی

در یشت سیزدهم یک بار هنگامی از وی یاد شده که فروشی پسرش به نام اوت یوتی ستوده شده است.

ویتنگوهَئیتی

رودی است.

ویتنی **Whitney**

یکی از اوستادانان امریکائی است که زرتشت را نخستین مرد میدانِ معرفتِ حقیقی و یکتاپرستی دانسته و گوید زرتشت نخستین و آخرین پیغمبر اقوام هند و اروپائی است که نه پیش از او و نه پس از او کسی از اقوام آریائی به دعوی رسالت موفق نشد. او گوید ایران در این زمان برای جهان قانون وضع کرد و مذهب به وجود آورد؛ و این مذهبی است که در اوستای زرتشت بیان شده است.

ویچاوتن چیترنگ

ویچارشن شترنگ. ر. ک. ماتیکان شترنگ.

ویچیتکیهای زادسپرم

برگزیدهٔ زادسپرم* است که نامه ای است اززات اسپرم (اسپرغم زاد) موبد بزرگ سیرکان (سیرجان) کرمان. او برادر منوشچهر موبد بزرگ پارس و کرمان بود.

ویچیرَ

به معنی فتوی دهنده است. از همین لغت است کلمهٔ وزیر که عربها از ایرانیان گرفته اند. در فرهنگها، لغات وچَر، وجارش، وجرگر به معانی گزاره یا گزارش (شرح و تفسیر) وفتوی و دستور وفتوی دهنده یا مفتی ضبط شده. با حرف (چ) نیز آمده است. کتاب وچرکرت دینیک، کتابی در احکام و فتاوی دینی است که واژهٔ وچر درآن دیده می شود. کرت به معنای فصل است.

ویَخْنَ

در کتیبهٔ بیستون نام آن آمده و یکی از ماههای قدیم فُرس، برابر ماه فوریه، است. ر.ک ماه، ماونگهه.

وید

با ودا* یکی از آثار کتبی هندوان و قدیمترین سند اقوام هند و ایرانی است. همچنان که اوستا کهنترین اثر کتبی قوم ایرانی است. با مقایسهٔ بین وید و اوستا شباهتی میان زبان و دین و طرز خیال و عادات و رسوم آنان درخواهیم یافت. وید در واژه به معنی دانستن ودانش است.

ویدت گاو

ویدت گئو. ر. ک. ایخشیرا.

ویددفش

ر. ک. هفت کشور.

ویدَذَفشو

کشور جنوب غربی است. از هفت کشور روی زمین طبق اوستا که درپهلوی ویدَذَفْش شده است.

ویدرفش

بیدرفش* سردار تورانی که زریر* را کُشت و اسب سیاهش را به چنگ آورد. بستور* پسر زریر* به خونخواهی پدر به پهنهٔ کارزار شتافت، اسب سیاه (که ویدرفش بر پشت آن نشسته بود) چون آواز بستور بشنید دست وپا بلند کرد و خروش برآورد وپس اززد و خورد، ویدرفش به دست بستور کشته شد و اسب سیاه دیگر باره به خاندان گشتاسب برگشت. بستور پیروزمند بر پشت اسب سیاه نشسته، لگامش را به دست گرفته و از میدان کارزار به کاخ گشتاسب درآمد.

ویدَشت

ویدشت نیازم سپی تامه (اسپنتمان) پسر ویدشت ویدشت نیازم و این نیزپسر ایریچ یا ایرج است.

ویدیشْرَوَه

دریشت نوزدهم یک بار هنگامی ازوی یاد شده که فروشی پسرش اوخشَن ستوده شده است.

ویذاتو

دیومرگ است و معمولاً استوویذوتو* گفته می شود.

ویذَت خوارنه

یکی ازپارسایان است که دربند ۱۲۸ فروردین یشت به فروهرش درود فرستاده شده. به موجب داتستان

دینیک* در هنگام رستاخیر او یکی از ۶ یاوران سوشیانت خواهد بود. در داتستان، این نام به صورت وَرِدَتْ‌فره یعنی از فر برخوردار درآمده است.

ویذوَنَ

در مقدمهٔ یشت نوزدهم که اسامی کوهها یاد شده چهار کوه به این نام خوانده شده است که از محل فعلی آنها چیزی نمی دانیم.

ویرَ

به معنی یاد و هوش است و شجاع و پهلوان و مرد هم آمده است.

ویرازَ

در شمارِ نام‌آوران و پارسایانی است که در جدول اسامی یشت سیزدهم ذکرش آمده و فَروهَرش ستوده شده است. جز این مورد در جائی دیگر از اوستا و روایات دینی از او نام و نشانی باقی نیست.

ویراسپَ

در بند ۱۰۸ فروردین یشت فروهرش ستوده شده است. ویراسب از خاندان گَوْسَنْ پهلوان دلیـــر بوده. ویراسپ اسم مرکب است از ویرَ به معنی مرد و اسب. شاید بتوان اینطور معنی کرد: دارندهٔ مردانی به منزله اسب. دو برادرش به نامهای آزاتَ و فرایَ‌اُذَ می باشند.

ویرَشْوَنْتْ

در فروردین یشت فروشیش ستوده شده است. جز این یک بار که در اوستا یادش رفته، از وی هیچ اطلاعی نداریم.

ویزَرِشَ

در بندهش آمده: روزها و شبهائی که روان هنوز در روی زمین به سر می برد، به واسطهٔ دیو ویزرش در بیم و هراس و معذب است. دیو ویزرش بر دَرِ دوزخ آرام دارد. بنا به اعتقاد مزدیسنا این روزها و شَبها عبارت است از سه روز و شبی که پس از مرگ، روح در سر بالین مرده می ماند و در روز چهارم از جسد مرده دور می شود و در سر پل صراط دیوِ ویزرش روانِ مرد دروغ‌پرست دیو یسنا را به زنجیر بندد و به مغاک تیره کشاند.

ویس

ده.

ویسباخ

استاد اوستاشناس است.

ویشْپَ، وَسپَ

یعنی همه. و در اوستا زیاد آمده؛ چنان که واژهٔ «هَروَسف آگاه» یعنی از همه چیز آگاه.

ویشْپَ اوزاتیش

یکی از شهرهای پارت قدیم بود که ویشتاسب پدر داریوش لشکر یاغیان را در آنجا سرکوب کرد.

ویس پَئیتی

که در پهلوی ویسپت شده، یعنی بزرگ‌ده، دهخدا، سالار قوم و تیره. ویسبد هم گفته شده.

ویسپَ تَئوروَئیری

او را اِرِدَت فذری یعنی کســی که مایهٔ آبروی پدر است، نیز گویند. او مادر سوشیانت آخرین موعود خواهد بود. ویسپ تئوروئیری یعنی همه را شکست دهنده. او جزو زنان پارسای یشت سیزدهم ستوده شده است.

ویسپَ تَئوروَشی

یکی ازجملــه ده زن پارسائی است که در یشت سیزدهم فروشیش ستوده شده است.

ویسپَ تئورواشتی

از رقبای کی‌گشتاسب و از دیو یسنان و از تورانیان خیون می باشد. پدر اَشْتَ اَئوروَنت بوده که معنی لفظی نام اخیر عبارت است از «کسی که هشت سوار دارد».

ویسپَرَدَ

یا ویسپرت از دو کلمهٔ اوستایی تشکیل شده و به

معنی همهٔ سروران (ردان) می‌باشد: وسپ در پهلوی و هروسپ در پازند به معنی «همه» آمده است و در ادبیات زرتشتیان غالباً به این کلمه برمی‌خوریم مانند خداوند هروسف (هروسپ) آگاه که به معنی آگاه بر همه چیز است. رد که همان کلمهٔ اوستایی رتو می‌باشد در ادبیات فارسی به معنی دلیر و دانا و بخرد است. ویسپرد خود کتاب مستقلی نیست. و می‌توان گفت که مجموعه‌ای است از ملحقات یسنا که به هنگام رسومات مذهبی بدون یسنا سروده نمی‌شود. در اوقات اعیاد مذهبی شش گهنبارسال خوانده می‌شود. هریک از فصول ویسپرد موسوم است به کرده. این کلمه در خود اوستا کِرتی آمده است که به معنی باب است. از زمان قدیم کرده‌های ویسپرد درست از روی شماره معلوم نشده است. اشپیگل و آنِکیتل ویسپرد را به ۲۷ کرده، وسترگارد به ۲۳ کرده، چاپ گجراتی بمبئی به ۲۴ کرده تقسیم کرده‌اند. ویسپرد پهلوی مشتمل بر ۳,۳۰۰ کلمه است و متن آن را اشپیگل در سال ۱۸۵۸م به طبع رسانیده است. تاریخ قدیمترین نسخه‌هائی که از این رساله مشاهده شده سالهای ۱۲۷۸ و ۱۳۹۷ میلادی است.

ویسپوبِیش

درختی که در اوستا محل آشیانهٔ سیمرغ است و در کتب پهلوی مکرراً یاد شده است. این درخت در بندهش هماک بژشک یعنی پزشک و دارو و درمان همه چیز معنی شده است. ویسپوبِیش در اوستا و هماک بژشک در پهلوی، صفتِ درختِ مذکور است. (ویسپو یعنی همه و بِیش همان پزشک است). اسم خود آن درخت درکتب پهلوی، هرویسپ تخمک یعنی درخت کلیهٔ تخمهای گیاه و رستنی، ضبط شده است.

ویسپ هُوزاتی

لفظاً به معنی همه نیک‌زادگان است. (ویسپَ + هو + زاتی).

ویسپ یشت

در یک نسخهٔ خطی، یسنای ۷۱ به «ویسپ یشت» نامزد گردیده که یعنی در ستایش همگان. (ها ۷۰، ۷۱، ۷۲ یسنا در ستایش امشاسپندان آفرینشهای نیک اهورامزدا وگروهی از ایزدان است).

ویستَئورو

یکی از نام‌آوران ایران از خاندان نوذر است که در بند ۱۰۲ فروردین یشت به فروهرش درود فرستاده شده. معنی لفظی ویستئوروگشوده ومنتشرشده می باشد. از این نامور اطلاعی نداریم؛ برخی او را با گُستهم تطبیق می دهند.

ویستهم

از دودمانِ بزرگِ اسپاهبذان و خویشاوند خانوادهٔ سلطنتی و دایی خسرو دوم بود که موفق شد برادرخود بندوی* را از زندان پادشاه هرمز بیرون کشد و به کمک او هرمز را خلع کرده، به زندان افکند و کور کند و پسرش خسرو دوم را، که بعداً ملقب به خسروپرویز ابهرویز شد، به سلطنت برساند. گستهم نیز گفته‌اند و بسطام نیز صورتی از ویستهم است. ویستهم بعداً به ولایت خراسان منصوب شد و سرانجام خسروپرویز او را به دربارفرا خواند تا ازمیان بردارد اما وی سرکشی آغاز کرد. سرانجام کشته شد.

ویسَذ

در جدول اسامی پارسایان و نام‌آوران یشت سیزدهم فروشیش ستوده شده است. از وی در سایر قسمتهای اوستا و در روایات دینی نام و نشانی باقی نمانده است.

ویسروتَ

ویسروتا. سه نفر به این نام در فروردین یشت یاد شده و فروشیشان ستوده شده است.

وَیسَه

از کلمهٔ ویس به معنی ده است. او ایزد ده، پاسبان ده بوده و با ساونگهی * از یاران و همکاران هاونی *

شمرده شده است. نزد هندوان گروه برزیگران ویسه گفته می شوند.

ویشَپْتَثَ

یکی از حالات ماه است، و آن وقتی است که هلال ماه رو به کاهش است. یعنی از بیستم تا بیست و پنجم ماه. ضمناً نام دره‌ای است ژرف. سه واژهٔ اندرماه، پرماه، ویشپتث در تفسیر پهلویِ ماه نیایش آمده است: اندرماه همان اول ماه است یعنی روزی که تیغهٔ ماه نمودار می شود؛ پرماه پانزدهم ماه است یعنی روزی که دائره ماه پر است؛ ویشَپْتَثَ باید هفت روز پس از نیمه ماه باشد. و برابرِ بندهشِ بزرگ از بیستم تا بیست وپنجم است. و باید اوقاتی باشد که دیگرباره ماه روی به کاهش نهاده، تیغه می شود.

ویش‌پَتَ

یک بار ذکرش در هوم یشت آمده است. یا نام کوهی است و یا نام گذرگاهی در کوهی. در نام و معنیش میان محققان اختلاف است.

ویشتاسب

همان گشتاسب* است که لفظاً به معنی دارندهٔ اسب چموش و رَمو است.

ویشتاسپ ساست

به گفتهٔ دینکرد، نام دهمین نسک اوستا است که ویشتاسپ یشت* بازمانده‌ای از آن است و آن آموزش وپند و اندرزی است به گشتاسب. به صورت ویشتاسب ساستور هم آمده است.

ویشتاسپ یشت

دارای ٦٥ بند است و در اوستای وسترگارد* یشتِ بیست و چهارم شمرده شده است. در ویشتاسپ یشت به کی گشتاسب درود فرستاده شده و پند واندرز داده شده است. ویشتاسب یشتِ پهلوی تقریباً مشتمل بر ۵۲۰۰ کلمه است. ترجمهٔ پهلوی این رساله در دنبال متن اوستائی آمده و این یشت دارای یک دیباچه یا مقدمه می باشد که در زند اوستای وسترگارد منتشر شده است.

ویشناو

یکی از طبقات هند است که نه ذبح می نمایند و نه گوشت جانداران را می‌خورند.

ویشنو

پروردگار زندگی نزد هندوان. وی نگهدارنده و حافظ جهان است و به صورت جوان خوش سیمائی که چهار دست دارد نموده می شود. هندوان معتقدند که وی گاهی در کالبدِ آدمی تجلی می‌کند تا ستمگران را نابود کند. در کتابهای مقدس از ده مظهر او سخن رفته است.

ویشَوَ

یکی از کوههائی است که در بند ٤ زامیاد یشت آمده و امروز اطلاعی از آن در دست نیست.

ویندوی

بندوی* برادر ویستهم*.

ویندی خوارنه

یابندهٔ فر. صفت است از برای وایو ایزد هوا.

ویندیشمن

یکی از اوستادانان است که مطالعات زیادی دربارهٔ اشوزرتشت کرده است.

ویوارِشْوَ

از جمله پارسایان و نام‌آورانی است که فروشیشان در یشت سیزدهم ستوده شده است. وی پسر آینْ یاوَ معرفی شده ولی در برخی از ترجمه های اوستا نام پدرش نیامده.

ویوانا

نامـی که در کتیبهٔ بیستون از آن یاد شده. وی خشَثْرَ پاوَنِ (ساتراپ) ایالت هَرَرَوواتی (قندهار) بوده است. معنیِ لفظی این اسم دور درخشنده می باشد.

ویونْگْهَوَنْتْ

همان ویونگهان پدر جمشید است که بیرونی ویجهان، و حمزه ویونجهان (معرب ویونگهان) ضبط

کرده‌اند. او از ناموران عصر هند و آریائی است. در ریگ‌ودا* نیز مطالبی درباره‌اش آمده است. به موجب هوم‌یشت: «نخستین کسی است که به خواص شیره و فشردهٔ هوم پی برد و از آن استفاده کرد و از همین روی و به پاس عمل نیکش به او فرزندی چون ییمَ (جم، جمشید*) داده شده.

وَیَه

دیوی است که موجب عدم تحرک شده و ایجاد مرگ می‌نماید.

ه

ها، هائیتی

هریک از هفتاد و دو فصل یسنا را در فارسی ها گوئیم. در اوستا، هائتی به معنی باب و فصل، و مطابقِ کلمهٔ ساتی سانسکریت می‌باشد که در پهلوی هات گفته‌اند. اصلاً این واژه به معنی پیوند و بستگی است، مشتق از فعل ها که به معنی بهم پیوستن و بستن است. درهرجا که کلمهٔ ها آمده ازآن فصلِ یسنا اراده کرده‌اند. چنان‌که کلمهٔ کرده از برای تعیین فصل ویسپرد و فَرگَرد از برای تعیین فصل وندیداد. واژهٔ ها به ویژه به هریک از هفده فصل گاتها که جزو یسناست اطلاق می‌شود. هریک از فصول گاتها به واژه یا واژه‌های اولی خود نامزد شده‌اند مثل اهیاسَ هائیتی، خشماویه گِئوش اوروَهایتی، آت تاوخشیه هایتی وغیره. همچنین در انجام هفده فصل منظوم گاتها به نثر افزوده شده «اهیاس‌ها را می‌ستائیم»، یا «خشماویه گئوش اُوروَها را می‌ستائیم»، یا «ات تاوَخشیه‌ها را می‌ستائیم» و به همین ترتیب در مورد چهارده فصل دیگر.

هاتَکْ مانْسَریکْ

بیست و یک نسک اوستای ساسانیان به موجب دینکرد به سه بخش تقسیم شده: اول گاسانیک (گاتها) که دارای مراتب بلند مینوی و اخلاقی است. دوم هاتک مانسریک که مجموعه‌ئی از مطالب اخلاقی و قوانین مذهبی است. سوم داتیک* (مختص قوانین). هریک از این سه بخش دارای هفت نسک است. هاتک مانسریک مشتمل بر ادعیهٔ معمولی می‌باشد که مردمان را با آفریدگار خود نزدیک می‌سازد و در عین حال دعاهائی اخلاقی و دینی است که ازآفریدگار ونیروهائی که آفریده است گفتگومی نماید. روی هم رفته می‌توان گفت که این بخش، آمیخته از مطالب اخلاقی و قوانین و احکام دینی می‌باشد. کلمهٔ مانسریک در اوستا به هیئت منثره و به معنی کلام ایزدی است؛ و به قول کانگا به معنی فرمان الهی و به نوشتهٔ بارتولمه به معنی کلمهٔ مقدس است که از ریشهٔ من به معنی تفکر و فکر مقدس آمده. کلمهٔ مزبور در سروش یشت هادخت به معنی فرشته به کار رفته و در پهلوی میثره گردید و در زبان عامیانهٔ امروز به منتر تحریف شده و اکنون به معنی فریب و مسخره به کار می‌رود. نسکهای ۴ تا ۱۰ جزو هاتک مانسریک است.

هاثْر

یعنی هزار گام، یک فرسنگ. واحدی بوده برای تعیین زمان. در پهلوی هاسَر را به جای ساعت استعمال کرده‌اند. هاثر برای تعیین مساحت زمین نیز به کار برده شده. در بند هش آمده: «روزِتابستان دوازده هاسر و شب تابستان شش هاسر می‌باشد» بنابراین هاسر اندازه‌ای است ازبرای زمان و ازبرای زمین. ویک هاسرمطابق یک ساعت و بیست دقیقه است. به معنی هزار گام هم آمده: در نوشته‌های پهلوی آمده که به جمشید گفته شد طویله ای به‌بلندی

یک هاثر (هزار گام) برای ستوران بســـاز... و در بندهش و تیریشت نیز این واژه برای مسافت به کار برده شده.

هادُخت نَسْک

بیستمین نسک اوستای عهد ساسانیان است که امروزه فقط سه فرگرد آن باقی مانده. های ۵٦ سروش یشت که هادخت نامیده شده از هادخت نسک باقی مانده است. آفرینگان گهنبار نیز قطعه‌ای است از هادخت نسک. هادخت نسک دارای ۳۰ فصل و ۸٤۰۰ واژهٔ اوستایی و ۱۷٤۰۰ واژهٔ پهلوی است و پیرامون نیروها و فرشتگان بحث می‌کند. این نسک، ششمین نسک گاسانیک شمرده می شود. هادخت نسک در اوستای کنونی فقط عبارت از فصلی است که از سه قسمت ناپیوسته و غیرمتوالی ترکیب شده است: قسمت اول، فرگرد اول، راجع به از بر خواندن و فضیلت و برتری دعای اشم و هو* است. قسمت دوم و سوم دربارهٔ سرنوشت روان بعد از، از هم پاشیدن بدن است یعنی در فرگرد دوم راجع به تجسم دئنا (وجدان) نیکوکاران- به صورت پری پیکری زیبا- بحث می‌کند. در فرگرد سوم از مجسم شدن دئنای گناهکار به صورت عفریتی زشت گفتگو می‌کند.

هادخت یشت

بخش کوچکی از هادخت نسک* (بیستمین نسک) به نام هادخت یشت در اوستا باقی مانده؛ ولی در واقع جزو یشتها نیست.

هاردی

ادموند هاردی. در ۱۹۱۹ کتاب بندهش را چاپ کرده است.

هارله **C.De Harlez**

شارل دوهارله (۱۸۹۹-۱۸۳۲م). اوستاشناس بلژیکی که گاتهای او مورد توجه و بررسی استاد پورداود در تدوین و ترجمهٔ گاتها بوده. هارله زرتشت را به معنی درخشان مثل طلا نوشته. او استاد زبانهای شرقی در دانشگاه لوون و عضو فرهنگستان سلطنتی بلژیک بود. از آثار اوست: ترجمهٔ کتاب اوستا (۷۸-۱۸۷۵م)، ریشه‌هائی از مذهب زرتشتی، رسالهٔ پهلوی و چند کتاب دربارهٔ سانسکریت، آئین بودائی و برهمائی و ترسائی و منچوری و تاریخ امپراطوری کن.

هاروت و ماروت

نام دو تن از فرشتگان افسانه‌ای بابل است که به زمین آمدند و مرتکب گناه شدند و در چاه بابل زندانی گشتند. داستان هاروت و ماروت از قصص بسیار کهن است و در ادبیات پارسی و تازی بسیار مشهور و حتی ضرب المثل است. بنابه نوشتهٔ استاد پورداود در شرح امشاسپندان، این دو همان هَئوروَتات* (کمال و رسائی) و اَمِرِتات* (جاودانی) اوستایی هستند که در ردیف هفت امشاسپندان محسوب شده‌اند. هاروت و ماروت به خاطر آنکه برای آموختن سحر به مردم، جهت آشکارکردن مفاسد آنان، به زمین آمدند و برای آزمایش و تنبیه دیگر فرشتگان مغضوب شدند مشهورند. به سبب این روایات، نام هاروت و ماروت در سحرآموزی و حیله‌گری و عصیان و غرور، در ادبیات پارسی و تازی مثل گردیده. فردوسی گوید: گهی می گسارید و گه جنگ ساخت/ تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت. باید افزود تشابه آنها به امشاسپندان خرداد و امرداد قابل تأمل است.

هارون

برادر حضرت موسی است، همانطوری که ربانیون، پیشوایان دین یهود، خود را از پشت هارون برادر موسی می شمرده‌اند در بند هش نیز کلیهٔ موبدان از پشت بزرگترین پسر زرتشت ایسد واستر می باشند که خود نخستین موبدان موبد بود.

هاماوران، هماوران

به موجب شاهنامه هاماوران باید مملکت قوم قدیم حمیر یعنی یمن کنونی باشد که به صورت هماور نیز آمده است. به عقیدهٔ نُلد که منظور همان سرزمین غرب ایران است که اعراب، حمیر گویند. سودا به

زن کیکاوس دختر پادشاه هاماوران است. تبری سودابه را دختر پادشاه یمن دانسته است.

هام دَبیره

یا آم دبیره یکی از خطوط هفت گانهٔ ایرانیان پیش از اسلام است. حروف الفبای این خط به موجب آثاری که در دست است از خطهای دیگر ایران کمتر بوده. طبق تصریح ابن ندیم این خط سی و سه حرف داشته زیرا صداهائی را که دارای مخرج مشترک هستند با یک حرف می نوشتند.

هامِرْزْ

از سرداران دورهٔ ساسانی اسـت. نوشته اند که از سرانِ سپاهِ انوشیروان و پرویز پسر هرمز ساسانی بوده است. هامِرْزْ فرماندهٔ سپاه ایران در جنگ ذوقار (محلی بین واسط و کوفه) بود که بین قبیلهٔ بنی شیبان و سپاهیان خسرو پرویز درگرفت و به شکست سپاهیان تحت فرماندهی هامرز انجامید و خود او نیز کشته شد. این جنگ در سال چهلم ولادت پیامبر(ص) اتفاق افتاد.

هامسْ تریسْ

نام یونانیِ زن خشایارشاه، مادر اردشیر اول پادشاه هخامنشی بود.

هامون

همان دریاچهٔ سیستان یا کیانسه* است. بنا به سُنّت، ایزد نریوسنگ* نطفهٔ اشو زرتشت را برگرفته به ایزد آب (ناهید) سپرده که در این دریاچه حفظ کند تا در هزاره های سه گانه، اوشیدر، اشیدر ماه و سیوشانس* ظهور کنند. در بند ۶۷ زامیاد یشت نام هشت رود آمده که به دریاچهٔ هامون می ریزد.

هامون سواران

دریاچه ای است در سیستان مجاور دریاچهٔ هامون که به وسیلهٔ باتلاق نیزار به دریاچهٔ هامون متصل شده است.

هامین

هَمَ*

هاوَن، هاونگاه

بامداد. هاونگاه عبارت است از وقت برآمدن خورشید تا نیمروز. هاونی در اوستا ایزدی است که به پاسبانی این وقت از شبانه روز گماشته شده. و ایزدان ساوَنگهی* (از کلمهٔ سوه به معنی سود و بهره) ایزدی که به پاسبانی چار پایان بزرگ گماشته شده، و ویسیه، ازیاران و همکاران هاونی شمرده شده‌اند. هاونی یکی از اسنیه* (ایزدان اوقات پنجگانهٔ شبانروز) است. ضمناً هاون یکی از آلات و ابزار مقدس پرستشگاه است که هـاوَنَـنْ (در پهلوی هاونان*) گیاه هوم را در آن می‌فشرد و شربت معروف هوم ساخته می شود.

هاوَنان، هاوَنَن

یکی از هفت پیشوائی است که تحت ریاست زوت* مراسم دینی (یزشنه) به جای می آورند. در بند ۵ از یرینگاه* ، هاونان پاک و سرور پاکی ستوده شده است. در کتاب نیرنگستان وظایف هفت پیشوا آمده؛ هاونان به فشردن شاخه های هوم در هاون می پردازن و جای وی در طرف راست، در مقابل برسم، نزدیک آتشدان می باشد. هاونان بعد از زوت دارای نخستین رتبهٔ موبدی است.

هاویشت

هاویشت به معنی پیروان اسـت. در فرهنگهای فارسی جزو لغات زند و پازند و به معنی پیرو ضبط شده. طبقات روحانی زرتشتیان را نظر به درجات آنان هیربد، موبد، دستور می نامند. سایر زرتشتیان را عموماً بهدین یا «رتونیه» (یعنی کسی که مُرید رَد* می باشد) یا هاوشت (شاگرد یا پیرو) گویند.

هایتی

به معنی باب و فصل است. ر.ک.ها.

هایزم

ایزم، نیازم یازدهمین نیای زرتشت دانسته شده. در دینکرد، در سخن از ورشت مانسر* که دومین نسک اوستا به شمار است آمده: آنگاه که روز پسین فرا

رسد و تازه شدن گیتی آغاز گردد زرتشت از خاندان ایزم به ستایش ایستد و خود در آن «یزشنه*» زوت* گردد.

هَئِتو، هَئِتومَنْتْ

هلمند* ، هیلمند، هرمنـد، هیرمند و هندمند در اوستا به صورت هئتومنت آمده که جزء اولِ آن هئتو به معنی پل و سد و بند، و هئتومنت یعنی بند و سدمند یا دارای پل و بست است. ضمناً در اوستا هئتومنت اسم سرزمینی است که این رود از آن می‌گذرد. پس سیستان نیز در کتاب مقدس، هئتومنت نامیده شده است.

هَئوروَتات (هروتات)

همان خرداد* است. هَئوروتات از واژهٔ هَئُوروَمشتق شده و در گاتها و سایر قسمتهای اوستا بسیار استعمال گردیده. و به معنی رسائی، کامل و تمام و بی نقص و عیب است. خرداد، روزِ ششمِ ماه و ماهِ سومِ سال است.

هَئوسْرَوَه

به معنی نیک نام ونامور است. لومل واژهٔ نامور را که در متن، هئوسرونگهنو آمده اسم خاص گرفته است و همین واژه است که بعدها به خسرو تبدیل یافته است. هئوسرَونگهن صفت و به معنی دارندهٔ شهرت خوب یا نامور، و هَئوسرَونگهَه به معنی آوازهٔ نیک و شهرت خوب است. هَئوسرَوه نام دریاچه‌ای نیز می باشد (دریاچه خسرو*).

هَئوسْرَوَه

در یشت سیزدهم فروشی پسرش آخرورَ ستوده شده است. دربارهٔ پسرش هیچ آگاهی نداریم، اما محققان خود هئوسرَوَه را همان کَوی هَئوسرَوه شاه بزرگ کیانی (کیخسرو) می شناسند.

هَئومَ

یا هوم. در سراسر اوستا غالباً از هئوم، که در وید برهمنان «سوم» یا «سوما» می باشد سخن رفته، در یشتها کراراً به آن برمیخوریم. در بندهای اول یسنای نهم تا بند دوازدهم یسنای یازدهم که مجموعاً یشت نامیده شده مفصلاً از گیاه هوم سخن رفته است. هوم و مراسم آن در گذشته از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. ما به الامتیاز ظاهریِ مزد یسنا از سایر ادیان، یا علامات خارجی آن، زَوْرَ*، هوم و بَرْسَم* است که عمده اسباب عبادت است. در این دین، گواینکه هریک از آنها اشاره به یک مقصود مخصوص است ولی همهٔ آنها را باید انگیزه و دست آویز از برای ستایش دانست، چه در وقت تهیهٔ آبزور و فشردن گیاه هوم و بستن و گشودن شاخه های برسم جز اوستا خوانی و حمد و تسبیح خداوند چیز دیگری در میان نیست. موبدان به هنگامِ اجرای مراسم، نان و آب را تقدیس کرده، با هوم آمیخته، در وقت مراسم مذهبی می خورند. فشردهٔ هوم، پراهوم، یا مانند خود گیاه، هوم نامیده می شود. موبد دانشمند پارسی، مُدی به نقل از یک عالمِ گیاه شناسِ انگلیسی دکتر اتکینسون هوم را قسمی افدرا نوشته است. حکیم مومن، در تحفة المؤمنین می نویسد: «هوم المجوس گیاهی است ساقش یک عدد و باریک و صُلب و گلش زرد و تیره شبیه به یاسمن و برگش ریزه است و ظاهراً از جنس ارغوان زرد باشد و نزد برخی بخور مریم است. ساقه های آن بی برگ است و این گیاه را از ایران برای معابد پارسیان به هندوستان می آورند.» در اوستا غالباً منبت این گیاه، کوه بلند ذکر شده است. در بُندهش، فشردهٔ هوم، به لحاظ خواص، سرور و بـزرگ کلیهٔ گیاهان داروئی خوانده شده است. استعمالِ هوم در مراسم مذهبی بسیار قدیم است. و اساساً شربت مسکری بوده که حضرت زرتشت پس ازظهور، کلیهٔ فدیهٔ خونین و استعمال شربت مسکر را باز داشته است. در اوستا برای هوم صفت دورَئوشَه یعنی دور دارندهٔ مرگ سخن رفته است. مراسم هوم از مهمترین مراسم مزد یسناست؛ با آداب و شستشوی مخصوصی، با سرودن اوستا در مقابلِ مجمرِ آتش پنج تا هفت ساقه از هوم با قدری آب زور و شاخهٔ کوچکی از اُورورام (شاخهٔ انار) در

هاون، با ترتیب مقرره فشرده می شود، و به آن اسم پراهوم می دهند. در واقع پراهوم چند قطره مایع است که چندین ساعت بر آن اوستا خوانده باشند. می توان گفت که هوم به منزلهٔ شراب مراسم اویخاریستیا می باشد، یا شرابی که در دین عیسی، روح و خون مسیح پنداشته می شود. پیاله ای که در آن هوم گذارند هَئومیه یا هومدان (هومندان، هومین جامک، هومین جام) خوانند. و بالاخره هَئومیه صفت است به هومی که در گزارش پهلوی هومیک شده است. ر.ک. هَئوم ایزد، برز ایزد، نریوسنگ ایزد.

هَئومَ، هوم

در اوستا همان هوم پارسا، نامورشاهنامه است که در کوه منزوی بود و به پرستش خدا اشتغال داشت و در کوه هَرا نیز نذوراتی کرده بود. هوم در زمان ساسانیان، بنابه نقوش نگینها، اسم معمولی اشخاص بود. چنان که امروز این اسم در میان پارسیان معمول است ر.ک. افراسیاب نیز گرسیوز.

هئوم

در مزدیسنا اسم ایزد درمان است. و او دور دارندهٔ بیماری و درمان بخش است. به موجب یسنای ۹: در صبحگاهی ایزد هوم خود را به اشو زرتشت ظاهر ساخت. زرتشت از او پرسید «نخستین کسی که در جهان مراسم هوم به جای آورد کیست؟» هوم در پاسخ گفت «ویونگهان* نخستین بار هوم بفشرد و به او در عوض پسری مثل جمشید داده شد. دومین ستایندهٔ هوم آبتین* است، در عوض فریدون به او عنایت شد. سومین اترت* می باشد که در پاداش دو پسر مثل اورواخشیه* و گرشاسب* به او بخشیده شد. چهارمین پوروشسب* است که در پاداش پسری مثل تو زرتشت از او بوجود آمد».

هَئوم خْوَرِنَه

از جمله پارسایان و نام آورانی است که در جدول اسامی یشت سیزدهم فروشیش ستوده شده است.

هَئیثیاوَرِزْ

به معنی تکلیف گزار یا وظیفه گزار است. در بند ۷ ر پیتونگاه* آمده: «فروهرهای مقدسِ نیکِ توانای پاکدینان را ما می ستائیم. و سرآمدهای بهترین راستی را می ستائیم. که در گفتار مهتر، در کردار مهتر، در پیمان مهتر، در بجای آوردنِ تکلیف مهتر، در منتشر ساختنِ دینِ مزد یسنا مهتراند». در بند بالا عبارتِ «در بجای آوردن تکلیف مهتر» همان هئیثیاوَرِز می باشد.

هباسْپ

در یشت سیزدهم از وی یاد شده. او یکی از پسران کوی ویشتاسب می باشد که در یشت سیزدهم از برادران دیگرش نیز یاد شده. هباسپ به معنی دارندهٔ اسب اصیل است.

هَپْتَ، هفت

عدد هفت بنابه شواهد اوستا و وید از زمانهای بسیار قدیم میان هند و ایران اهمیت مخصوصی داشته است. در گاتها، یسنای ۳۲ از هفت بوم (هَپْتَ بومی) صحبت شده است. در سایر قسمتهای اوستا غالباً از هفت کشور (کرشور) سخن رفته است. در زبانِ ادبیِ ما غالباً به تقسیمِ هفت گانهٔ زمین برمی خوریم. به مرور زمان و به واسطهٔ انقلاب زبان، هفت بوم گاتها به هفت اقلیم تبدیل یافت. در کُتب دینی برهمنان نیز از همین تقسیم هفت گانهٔ زمین، سِپتَ دویپا، صحبت شده است. هپتن هایتی* که بخشی از یسنا است نیز به معنی «به هفت فصل تقسیم شده» است. موضوع هفت امشاسپندان نیز در آئین مازدیسنی جالب توجه و نشان دهندهٔ آن است که از زمانهای قدیم در میان اقوام آریایی و سامی هفتن مقدس بوده است. بابلیها، سامی ها، یهود (هفت فرشتگان)، آسوریها (سومریها) عدد هفتِ را مقدس می دانسته اند. نزد اقوام هند و ژرمن نیز عدد هفت مقدس بوده است. شواهد زیادی در تاریخ دربارهٔ عدد هفت داریم، مانند: هفت دیوار دورِ شهرِ همدان؛ داریوش و شش

همدست او که جمعاً هفت نفر می شدند و گُماتای مُغ (آسْمَردیس غاصب) را شکست دادند؛ دیدن هفت جفت شاهین در تعقیب یک جفت کرکس و آن را به فال نیک شمردن؛ هفت قبیله در پارس؛ اشک اول را هفت تن به بالای تخت نشانده اند؛ در عهد ساسانیان هفت طایفه از شرفاء مملکت محسوب بوده اند؛ آرامگاهِ کورش در فارس هفت پله داشت؛ نام هفتان بوخت*؛ هفت شاخه از درختگان مقدس در خوانچهٔ نوروزی و مهرگان؛ هفت سکه در پیاله؛ خوانچهٔ هفت‌سین در نوروز؛ آجیل هفت‌چین یا هفت میوه در مراسم افسانهٔ هفت پیکر؛ نزد هندوان از قدیم هفت اسب گردونهٔ خورشید را می‌کشد؛ به عقیدهٔ هندوان انسان هفت بار می میرد و دوباره به دنیا می آید؛ در عروسی، داماد و عروس باید هفت گام با هم بردارند؛ هفت روز هفته؛ هفت اورنگ و هفت ستاره و خیلی موارد دیگر.

هَپتنگ هائتی

هفت‌ها، هفتن یشت. هفت‌ها در اوستا هپتنگ هایتی یعنی دارای هفت باب یا ها نامیده شده. و آن عبارت است از یسنای ۳۵ تا یسنای ۴۱. هفت ها به نثر است. پس از گاتها قدیمترین قطعات اوستا است و از حیث مطالب شبیه است به گاتها. و آن را به مناسبت هفت بابش هفتن یشت بزرگ نامیده‌اند. در بند پنجم ها و نگاه هفت های توانای پاک و سرور و پاکی ستوده شده است. در سروش یشت سرشب، یسنای ۵۷، بند ۲۱ آمده که هفت ها سلاح پیروزمند سروش است. دو هفتن یشت داریم: یکی هفتن یشت کوچک، مخصوص به هفت امشاسپندان که در جزو یشتهاست. و هفتن یشت بزرگ که متعلق به یسناست. در هفتن یشت کوچک از هفت امشاسپند و همکاران و یاورانشان و گروهی از ایزدان و فرشتگان یاد شده است و در آن کشاورزی، دامپروری، پهلوانی و دلیری، زیادی گله و خرمن گندم، رمه و زنان دارندهٔ پسران نامور و دلیر ستوده شـــده است. در هفتن یشتِ بـــزرگ از ایـــن موارد صحبت شده اســـت: وظائف هریک از ایمان آورندگـــان، آذر (بـــه ویژه آذری کـــه در روز واپسین از بـــرای آزمایش برافروخته گـــردد)، ستایش و سپاسگزاری از نعم اهورامزدا، ستایش زمین و آبها، درود به ردان و مردمان پاک و پارسا و چهار پایان مفید و فرشتگان، پاداش و کیفر اعمال در این جهان و جهان دیگر. معمولاً هفتن یشت کوچک و بزرگ را در وقت عبادت با هم می خوانند و در صورتی که خواسته باشند به هفتن یشت کوچک اکتفا کنند فقرات ۱۱ تا ۱٤ آن را هفت بار تکرار می‌کنند. در انجامِ های ٤۱، بند ۸ آمده: «هفت هـــای توانا و مقـــدس و سرور تقـــدس را می ستائیم». هرچند هپتنگ هائتی (هفت پاره) به نثر است و جزو گاتا و به قدمت آن نیست ولی از زمان قدیم میان گاتای اول و گاتای دوم جای داده شد. البته نظر به اسمش بایستی هفت ها باشد اما بعدها یک های کوچکی به آن اضافه شده است والحال دارای هشت ها می باشد که از یسنای ۳۵ شروع می شود و با یسنای ٤۲ ختم می‌گردد.

هَپتوایرنگ

هفتورنگ. غرض از این کلمه در اوستا بنات النعش یا خرس بزرگ است. در اوستا هپتوایرنگ آمده است و معنی آن دارندهٔ هفت علامت و نشانه می باشد. این ستارگان را در پارسی هفت برادر گویند. نظام عالم به دست فروهرها سپرده شده است کما اینکه آمده ۹۹۹۹۹ فروهر مستحفظ هفتورنگ می باشند.

هَپتوکَرْشْوَر

هفت کشور. در اوستا مکرراً از هفت کشور یاد شده است. در گاتها، یسنای ۳۲ هفت بوم (هپته بومی) ذکر شده که بعدها واژه کشور جای آن را گرفته است. در سایر قسمتهای اوستا غالباً به هپتوکَرْشْوَر برمی خوریم. در آئین برهمنان نیز روی زمین به هفت کشور بخش شده و ستویس یکی از ایزدان و

از یاورانِ تشتر ایزد باران، آبها را به هفت کشور روی زمین می رساند. در مهر یشت نیز به اسامی هفت کشور برمی خوریم. در رشن یشت و وندیداد و ویسپرد مرتباً از هفت کشور یاد شده که از این قرار است: ۱. اَرزَهی *، کشوری که در مغرب واقع شده، در پهلوی اَرزَه، ۲. سَوَهی *، کشوری که در مشرق است، و در پهلوی سوه. ۳. فَرَد دَفَشَو *، اسم کشور جنوب شرقی، در پهلوی فردذفش. ٤. ویدَدَفشو *، کشور جنوب غربی، در پهلوی ویدَدَفش. ۵. وئور بَرِشتی *، کشور شمال غربی، در پهلوی وئور بَرِشت. ٦. و واُرُجرشتی *، کشور شمال شرقی، پهلوی وئور جَرِشْت. ۷. خَونیرَس *، کشور مرکزی، در پهلوی خونیرس یا خوانیرس. در اوستا از خونیرس بیشتر از سایر کشورها اسم برده شده.

هَپْتَه هندو

در وندیداد، فرگرد اول، بند ۱۸ آمده: «پانزدهمین جاها و روستاها که من اهورامزدا بهترین بیافریدم هفت هند (هپته هندو) است. در آنجا اهریمن پُرگزند به ستیزه، دشتان ناهنگام وگرمای ناهنگام پدید آورد». یا بنابه نوشتهٔ استاد خدابخش رئیس: پتیارهٔ آنجا دشتانِ ناهنگام و گرمای ناهنگام است. مراد از هپته هندو در اوستا پنجاب است که در سانسکریت سیته سندو خوانده شده است.

هَپِرسی

یک قسم هیزم است که در بند ۵۵ بهرام یشت آمده است. سوزاندن هیزم این گیاه و گیاه دیگری به نام نِمذَگ ممنوع بوده است. نمی دانیم که چه گیاه، یا هیزم و چوب آنها اراده شده. نظر به اینکه در آئین مزد یسنا چوب تر و بدبو نباید در آتش گذاشته شود، هپرسی و نمذک باید هیزمی باشد که خوب نمی سوزد و یا بدبو است.

هُتَخْشان

هوتخشان طبقهٔ پیشه ور است. در اوستایی به آن پیشترَ و در پهلوی و پازند هُتخشان گویند و از آن اهل حرفه و صنعت اراده کنند. در قدیم، هتخشان را جزو واستریوشان (برزیگران) می شمردند.

هُتَخْشبُد

رئیسِ بزرگِ اهلِ حرف و صنعت بوده است. درواقع به منزلهٔ وزیر صنایع.

هَجَتَسب

که هجدسف نیز نوشته اند، چهارمین نیای اشو زرتشت بوده است که مانند بسیاری از نامهای قدیم دیگر ایران با واژه ی اسب آمده است.

هَجَر

۱. نام مرکز بحرین و تمام ناحیهٔ بحرین را نیز هجر گفته اند؛ ۲. شهری در یمن به مسافت یک شبانه روز از عتره؛ ۳. پیامبر اسلام در پاسخ اهالی مکه دربارهٔ زرتشتیان (مجوس) ساکن هجر گفته است: «مجوس را پیغمبر بوده است که او را بکشتند و کتابی آورد که آن را بسوزانیدند و بر ۱۲ هزار پوست گاو نوشته شده بود». ٤. امیر المؤمنین در پاسخ اشعث بن قیس چنین گفته: «ای اشعث بدان که برایشان (مجوس) کتاب نازل شده و برآنان پیغمبری مبعوث گردیده است».

هخامنش، هخامنشیان

هخامنش نام سر دودمان سلسلهٔ هخامنشی است که اعقابش به تأسیس دولت هخامنشی در آسیا که از ۵۵۹ تا سال ۳۳۰ ق م دوام آورد موفق گردیدند. وی جد اعلای کورش کبیر و داریوش است. این سلسله پس از مادها حکومت کردند. مؤسس سلسلهٔ هخامنشیان کورش بزرگ بود. آخرین آنان داریوش سوم در سال ۳۲۱ ق م به دست سپاهیان اسکندر مقدونی کشته شد. پادشاهان هخامنشی به ترتیب عبارتند از: کورش بزرگ، کبوجیه (کمبوجیه)، داریوشِ اول، خشایارشای اول، اردشیر اول، خشایارشای دوم، سغدیان، داریوش دوم، اردشیر دوم، اردشیر سوم، ارشک، داریوش سوم.

هِخِر

پلیدی، ناپاکی، فضولات بدن مثل مو، ناخن، دندان، در پهلوی این واژه هیخر و صورت اوستائی آن هیخرَ آمده است. در نوشته های زردشتی این واژه بصورت هیهر یاد شده.

هدایت، صادق

فرزند اعتضادالملک (تولد تهران ۱۲۸۱–درگذشت پاریس ۱۳۳۰). نویسنده و مترجم مشهور. داستانهای معروف زنده به گور، سه قطره خون، نمایشنامهٔ پروین، افسانهٔ آفرینش، فواید گیاه‌خواری را در پاریس نوشت. در ۱۳۱۵هـ.ش به بمبئی رفت و زبان پهلوی را آنجا فرا گرفت، سفرهای چندی به تاشکند و سایر شهرهای ازبکستان کرد. در سال ۱۳۲۹ به پاریس رفت و پس از چهار ماه توقف در آن شهر خودکشی کرد. هدایت چند کتاب از متون پهلوی به فارسی برگردانده که از آنجمله است گجسته ابالش*، کارنامهٔ اردشیر بابکان*، یادگار جاماسب*، زند وهومن یسن*، شهرستانهای ایران* و چند کتاب دیگر.

هَذَنَئِپتا

اسم گیاهی است. و نیز به عنوان صفت آورده شده از برای آب زَور* (آب مقدس) که با فشردهٔ هذنئپتا آمیخته شده باشد. پهلوی آن هَذَنْپاک شده. این گیاه غالباً با سه گیاه دیگر یکجا نامیده شده: در وندیداد، فرگرد ۸ آمده که از برای پاک کردن کوخ چوبی و چادری که در آنجا بهدینی مرده باشد باید آنجا را با چوبهای اورواسنا یا وُهُوگَئُون* یا وُهوکِرتی* یا هذانئپتا یا یک گیاه خوشبوی دیگر بخورداد. هذنئپتا را برخی چوب انار دانسته اند.

هرائیتی

هرابرزئیتی*

هَرابِرِزَئیتی

یعنی کوه هرا. و همین واژه است که در پهلوی هربرز و در فارسی البرز* شده است و هرائیتی نیز گفته شده است. در یشتها از کوه هرا یاد شده و در زامیاد یشت آمده که کوه هرا تمام ممالک شرقی و غربی را احاطه کرده است و آن نخستین و شریفترین کوه محسوب شده است. در ادبیات مزدیسنا تعیین این کوه بیرون از اشکال نیست. در رشن یشت آمده که ستارگان و ماه و خورشید دوره قلهٔ آن، که تَئیرَه باشد، دور می زنند. ظاهراً بایستی کوه مذکور در طرف مشرق واقع باشد زیرا در مهر یشت آمده که مهر ایزد فروغ، نخستین ایزد معنوی است که پیش از برآمدن خورشید از کوه هرا به سراسر ممالک آریائی می تابد. و در بند ۵۰ مهر یشت آمده است که بارگاه مهر در بالای کوه هرا واقع است؛ در آنجائی که نه شب است و نه ظلمت، نه باد گرم می وزد و نه باد سرد. از ناخوشیها بری و از آلایش و ناپاکی اهریمنی عاری است. مه و بخار متصاعد نشود. بندهش مفصلتر از این کوه صحبت داشته، در فصل ۱۲ گوید که کوهها در مدت ۱۸ سال نمو کردند اما البرز در مدت ۸۰۰ سال به درجهٔ کمال برآمد، درمدت ۲۰۰ سال به کرهٔ ستارگان رسید، درمدت ۲۰۰ سال به فلک‌ماه رسید، در ۲۰۰ سال بعد به فلک خورشید رسید، در ۲۰۰ سال دیگر به چرخ فروغ بی پایان (انیران*) رسید و ۲۲٤٤ کوه دیگر به روی زمین از البرز منشعب شده است. نظر به این مندرجات کوه هرا را باید یک کوه معنوی و مذهبی تصور کرد. به قول دینکرد سری از پل چینوت* (پل صراط) به البرز پیوسته است. برزئیتی که به معنی بلندی و پشتهٔ کوه است در اوستا مشتقات زیاد دارد. از همین ماده است کلمهٔ بُرز که در فارسی به معنی بلندی و بزرگی و شکوه و هم به معنی البرز است. در پهلوی البرز را هربورچ گویند.

هرات

در فرگرد اول وندیداد اسم ۱۶ کشور آمده که یکی از آنها هرات است و در فُرس هخامنشی هَرَئیوَ شده است. داریوش نیز در کتیبهٔ بیستون از هرئیو* اسم برده. در وندیداد، فرگرد اول، بند ۱۸ دربارهٔ هرات

چنین آمده: «ششمین سرزمین که من اهورامزدا نیک بیافریدم و اهریمن پرگزند در آنجا آسیبِ گریه و زاری پدید آورد هرات است. و بهلَنْد (بگذارند) مردمان در آنجا خان و مان را». در هرات رسم بود در خانه‌ای که کسی می مرد، بازماندگان آن را رها می‌کردند و به گزاف شیون و زاری می‌کردند.

هراکلیوس

هرقل*

هَرَئیوَ

همان هرات* است که نام رود آن در مهر یشت، کردهٔ ۱٤، بند ۱٤ آمده است: «آنجائی که دریاهای عمیق و وسیع قرار دارد. آنجائی که رودهای پهن و قابل کشتیرانی، با خیل امواج خروشان به سنگ خارا و کوه خورده به سوی مرو وهرات، به‌سوی سغد (گَــوَ) و خوارزم شتابد.

هَرْپَتانْ هَرپَتْ

هیربدان هیربد*

هَرِتَ

یک قسم بیماری است که در بند ۹۲ و ۹۳ آبان یشت با چند بیماری دیگر نامش آمده است و معلوم نیست چه نوع بیماری است.

هِرتسفِلد **E.Herzfeld**

(۱۹٤۷-۱۸۷۹م). پرفسور آلمانی اوستا شناس و باستان شناس. او در معرفت خطوط و زبانهای قدیم و احاطه بر تاریخ ایران باستان، عراق و اسلام از اعجوبه‌های زمان بود و حدود ۱۹۰ کتاب و رساله و مقاله مربوط به تاریخ و زبانها و ادیان ایران، کلده، عیلام و اسلام نوشت. نام او پیوسته با تخت جمشید همراه است زیرا کتیبه های آن را او خوانده اســـت. هرتسفلد کتاب مهمی دربارهٔ زرتشت و دنیای عهد او دارد. کشف کتیبهٔ پهلوی فیروز آباد و یافتن کتیبه‌هائی در سر مشهد نزدیک کازرون نیز از کارهای مهم اوست.

ارنست هرتسفلد که به ایران نیز مسافرت کرده، تاریخ معماری و باستانشناسی ایران را به سال ۱۹۳۵ میلادی در لندن به چاپ رسانیده است.

هِرْتِل **J.Hertel**

یوهانس هرتل یکی از اوستا شناسان آلمانی است که در کتاب خود موسوم به زمان زرتشت و کتاب دیگرش موسوم به هخامنشیان و کیانیان اظهار نظرهائی دربارهٔ زمان زرتشت و یکی دانستن سلسلهٔ داستانی و سلسلهٔ تاریخی کرده است. دربارهٔ زمان انشاء گاتها نیز اظهار نظرهائی کرده، گوید: «در گاتها یک مرد باهوش و باغیرت که از برای نیکی و خوبی در هیجان است با یک طرز بسیار دلسوزانه و مهربان با ما سخن می دارد. کسی است که از برای درست کردن اخلاق برخاسته است. زراعت و پروراندنِ ستوران را اساس آسایش وخوشی زندگانی می داند. به ضد خرافات قومش می باشد. و قوای طبیعت را از پروردگاران نمی شمرد.»

هَرْداز

هردار نام نیای هشتم زرتشت است که در بندهش و مروج الذهب مسعودی از وی یاد گردیده.

هردوت

(٤۲۰ - ٤۸٦ق.م). مورخ یونانی که به پدر تاریخ معروف است. در هالیکارناس متولد شد، مسافرتهای بسیاری کرد و سرگذشتهای ملل زیادی (از جمله ملت ایران) را که دیده بود شرح داده که امروزه ازآثار گرانبهای زمانهای قدیم است. مطالبی دربارهٔ دین قدیم ایران نوشته است که البته در برخی جاها خالی از اشتباه و یا غرض نیست. بعد به رم رفت و در همانجا مرد. نوشته هایش در شناخت تاریخ و دین ایران کمکی است.

هَرِذاسْپَ

در فروردین یشت نامش آمده و فروشیش ستوده شده.

هررود یا هاروت

این رود را که به هامون می ریزد و هروت رود و هارود رود نیز گفته‌اند، برخی نویسندگان مانند پلینوس*

رُمی فرنکوتیس ضبط کرده‌اند، و آن، تلفظ یونانی خوارننگهئیتی* است که در بند ٦٧ زامیاد یشت جزو رودهای دریاچهٔ کیانسه از آن یاد شده و به معنی فرهمند و شکوهمند است.

هرقل (هراکلیوس)

در زمان خسرو پرویز بود که این امپراطور روم شرقی به آتشکدهٔ آذرگشسب هجوم برده و آن را غارت و خراب کرد و گنج و ثروت هنگفت این پرستشگاه، که به قول تئوفانس* مورخ بیزانس شبیه گنجهای کرزوس بود، دستبرد رومیان شد.

هَزْگَبَذْ

فرماندهٔ قلعه. عنوان یک منصب لشکری مهمی است. اردشیر بابکان دارای این عنوان بود و چون به پادشاهی رسید لقب ارگبذ* مخصوص خانوادهٔ سلطنتی گردید و عالیترین منصب لشکری به شمار رفت.

هرمز

یا ارمزد، هرمزد، اورمزد، اهورا مزدا در اوستا به املاهای چندی و به چند منظور آمده است: ۱. خدای بزرگ، اهورا مزدا*، ۲. نام ستاره مشتری، ۳. روز اول از هر ماه خورشیدی (روز پنجشنبه نیز در برخی جاها گفته شده). بباشم در این رزمگه پنج روز/ ششم روز هرمزد گیتی فروز.

هرمزان

حاکم خوزستان بود. در جنگ بین ایرانیان و تازیان در زمان یزدگرد سوم (۱۹ هـ ــ ٦٤٠م) عتبه، سردار تازی بر وی چیره شد. او ناچار به شوشتر رفت و به مقاومت پرداخت اما شوشتر نیز پس از ۱۸ ماه محاصره به دست مسلمانان افتاد. هرمزان را به مدینه نزد عمر فرستادند. گویند هرمزان پس از ورود بر خلیفه آب خواست. وی در آشامیدن آب درنگ کرد. عمــر گفت تا ایــن آب را نیاشامــی در امانی. هرمزان فوراً آب را به زمین ریخت و عمر ناچار قولش را حفظ کرد. هرمزان پس از این واقعه در خدمت عمر بود. و چون ابولؤلؤ (فیروز) عمر را زخم زد عبیدالله پسر عمر در تاریخ ۲۳ هـ.ق بر سر هرمزان رفت و او را به کین پدر کشت.

هرمزد

نام پنج تن از پادشاهان ساسانی هرمزد بوده است بدین شرح: ۱. هرمز اول ساسانی (٢٧٤ - ٢٧٣م) پسر شاپور اول ساسانی و سومین پادشاه آن سلسله، که فقط یک سال سلطنت کرد و از مانی* حمایت کرد. ۲. هرمزد دوم (نرسی)، هشتمین پادشاه ساسانی (۳۱۰ - ۳۰۳م) که در جنگ با قبایلِ عربِ تابع ایران کشته شد. ۳. هرمزد سوم (٤٥٩ - ٤٥٧م) پسر یزدگرد دوم وهفدهمین پادشاه سلسلهٔ ساسانی. ابتدا در سیستان حکومت داشت و پس از فوت پدر، در سال ٤٥٧ م به تخت نشست. بین او و برادر کوچکش پیروز نزاع بود و در غیاب او مادرشان که دنیک نام داشت در تیسفون سلطنت می‌کرد وسرانجام هرمز کشته شد. ٤. هرمزد چهارم (٥٩٠-٥٧٩م)، بیست و چهارمین پادشاه ساسانی که بــه توطئه پسرش خسرو پرویز کشته شد ولی او برای رد گم کردن، بنــدوی خال یا دائی خود را به این اتهام کشت. او پسر خسرو انوشیروان بود. در زمان او جنگ با رومیان رخ داد و ایرانیان با ترکان جنگیدند و بهرام چوبین آنان را شکست داد، خاقان ترک کشته شد، پسرش اسیر گردید و ترکان باجگذار ایران شدند. سرانجام، هرمزد چهارم به دست یکی از سرداران خود زندانی و کور شد. ٥. هرمزد پنجم، سی و یکمین پادشاه ساسانی و فرزند خسرو پرویز است که به دست محافظ مخصوص خود در ٦٣١ م کشته شد.

هرمزد پورمانکجی

او پسر مانکجی هاتریا است. در خدمت پدر بوده است و در تاریخ معاصر زرتشتیان بی نقش نبوده در اوان جوانی به اتفاق پدرعازم ایران گردید، هرمز، در زند و پهلوی و نگارش پارسی سره استاد بوده است و کتابهای هورگنج، پرتو هرمز، نگارینه، جام مانک

و میزان فارسی یا فروغ هوشنگ از تألیفات اوست. که هورگنج در موضوع عرفان و نور، پرتو هرمز در آفرینش و بیان گردش زمین و ستارگان، نگارینه در بیان اقسام اشعار فارسی و نمونه های آن، جام مانک در موضوع دستور زبان پارسی است. هرمز پس از مرگ پدر، درسال ۱۲۵۹ی از طرف انجمن اکابر صاحبان پارسیان بمبئی به سمت نمایندگی در ایران منصوب شد و عازم ایران گردید اما پیش از ورود به مقصد در بین راه در یزد در گذشت. زرتشتیان محل او را در دخمه‌ئی سپردند که با مساعی پـــدرروانشادش ساخته شده بود و به نام دخمهٔ مانکجی * معروف می باشد.

هرمزد خرداد

یکی از سرهنگان خسرو پرویز بود که برای جنگ به سوی حیره فرستاده شد و در آن نبرد از پای درآمد.

هرمزدیار

(دستور) یکی از گردآورندگان روایات است. روایات فارسی به دستیاری دستور هرمزد یار فرامرز و پسرش دستورداراب گردآوری شده ودردوجلدبزرگ به کوشش هیربد مانکجی رستمجی اون والا*، با یک دیباچهٔ به زبان انگلیسی از جیوانجی مُدی، در بمبئی به چاپ رسیده است

هرمزد یشت

این یشت به نام هرمزد یا اهورامزدا خدای یگانهٔ ایرانیان است. و بر سرِ بیست و یک یشت اوستا جای داده شده و درحقیقت فهرستی است ازنامها و فضایل اهورامزدا. در بندهای ۱ تا ٦ اسامی اهورا مزدا آمده است و دربندهای ۷ و ۸ اهورامزدا بیست و یک اسم خود را برای زرتشت می شمرد. در بندهای ۹ تا ۱۱ اثر و خاصیت اسامی مزبور بیان می شود. دربندهای ۱۲ تا ۱۵ دوباره اهورامزدا سی و چهار اسم دیگرش را برای پیغمبرش ذکرمی‌کند. بندهای ١٦ تا ۲۰ در تأثیر وقوت اسامی خدا است. بندهای ۲۰ تا ۲۲ دعا و ستایش است. بند ۲۳ نماز معروف یتاآهووَئیریو* می باشد. بندهای ٢٤ تا ۳۲ ظاهراً متعلق به این یشت نیست و دربسیاری ازنسخ خطیِ قدیم هم نوشته نشده است و بنابه قولی متعلق به بهمن یشت است. بند ۳۳ دعای معروف اشم وهو* است که یشت به آن ختم می شود.

هرمزنامه

یکی دیگر از کتابهای استاد پورداود است دربارهٔ گیاهان و چند واژهٔ فرهنگی که برای نخستین بار توسط انجمن ایرانشناسی، در ۱۳۳۱ هـ.ش به چاپ رسید وتجدید چاپ نیز شد.

هرون

یاقوت به نقل از حمزهٔ اصفهانی می نویسد: «اسم اصلی جیحون* در فارسی هرون می باشد.» لابد این کلمه باید تحریف شده وهرود (به رود) باشد.

هَری رود

رود هرات است که در بند ١٤ مهر یشت از آن توصیف شده.

هریشْت

در ۱۵ کیلومتری اردکان بر دامنهٔ کوه‌هائی پست، آبادئی قرار دارد به نام هریشت. زردشتیان معتقدند که یکی از یاران بانوی یزدگرد در آن محل غیب شده است. هر سال در موعد مقرر برای زیارت به این محل می روند. بنای زیارتگاه منحصر به یک اطاق و یک پستواســت. درپستو قسمتی از سنگ کوه محل غیب شدن شمرده می شود. در این محل همواره آتشی روشن است. در وسطِ اطاق مدخل نیز کلکی وجود دارد که بر آن آتش می افروزند. دربارهٔ این پیرروایاتی چند نیزبرسرزبانهاست.

هَریمن

اهریمن*

هزارْ

(۱۰۰۰). استاد پورداود درتوضیحات بند ۱۱٦ آبان یشت دربارهٔ واژهٔ هزار چنین اظهارنظر کرده است: اعداد ۱۰۰ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۰۰ (بیور) به معنی حقیقی عدد استعمال نشده است بلکه به معنی

استعاره و مجاز آمده است و از آنها بسیار و فراوان مقصود می باشد که برای مقام آمده. از زمان بسیار قدیم تا به امروز بسا از لغات صد و هزار معانی مجازی اراده شده است: گل صد برگ، درخت هزار چشان، هزار بنده که عنوان مهر نرسی وزیر یزدگرد اول و بهرام پنجم بوده، و بسا پادشاهان ساسانی که به سرداران دلیر خود عنوان هزار مرد، یعنی از زور هزارمرد بهره‌مند، می دادند. از این قبیل در تاریخ و در زبان فارسی مثل هزار دستان و هزار پا بسیار داریم. این لغات صد و هزار به معنی حقیقی آن نیست. همچنین در زبان معمولی صد یا هزار بار دیدن و گفتن و شنیدن و صد یا هزار سال عمر از برای کسی تمنا کردن نیز در معنی مجازی است. و در اوستا غالباً اعداد صد و هزار و ده هزار (بیور) به معنی بسیار آمده است. در آبان یشت، بند ۱۰۱ آرامگاه ناهید، سَتورئوچَنَ یعنی صد روزنه (پنجره) دارنده و هزنکر و ستون یعنی هزار ستون دارنده نامیده شده است. همچنین مهر، ایزدِ فروغ و روشنائی و موکل عهد و پیمان، بَئور چَشْمَنْ* یعنی ده هزار چشم دارنده خوانده شده است.

هزار

هزار پدر نامخواستِ تورانی است. نامخواست، سردارِ تورانیِ خود به نام فرشوکر (یکی از پسران کی گشتاسب) را به هلاکت رسانید. در یادگار زریران چندین بار از فرشوکر و کشندهٔ او نامخواست، پسر هزار، که سردار جاماسب بود اسم برده شده است.

هزاربد

هزار پت*

هزاربنده

لقب مهر نرسی*

هزار پَتْ

یا هزاربذ رئیسِ تشکیلاتِ مرکزیِ وزیر بزرگ بود.

هزَنکَرِم

دعائی است که در خُرده اوستا آمده و در سروش باژ می خوانیم بدین عبارت: «هزار درمان، ده هزار درمان برسد». در بند ۲۷ از هرمزد یشت آمده است: «هزار درمان، ده هزار درمان سپند ارمذ برساد». اما در جای دیگر بدون نام امشاسپند آمده.

هُزوارِش

هزوارش یعنی لغاتی سامی (آرامی) که به خط پهلوی نوشته می شد و هنگام خواندن معادل پهلوی آنها را تلفظ می‌کردند. واژه‌های هُزوارش در پازند* راه ندارد و پازند پاکتر از زند* است ر.ک. اوزوارش.

هِشْتاشْپَس

همان گشتاسب* و ویشتاسب* است.

هِسْتیا

نزد یونانیهای قدیم آتش مقدسِ خاندان و نگهبانِ مردمان و کشور هستیا خوانده می شد، و چون پشتیبان کشور بود نمی باید هیچگاه خاموش شود. به‌ویژه در دلفی، که یونانیان آنجا را اُمفالوس یعنی ناف زمین (مرکز زمین) می خوانده‌اند، آتش جاودانی هِستیا هماره زبانه می‌کشید. خاموش شدن آتش مقدس گویای پیش‌آمد آسیب و شکست کشور بود. از برای زنده نگهداشتن و محافظت آتش، زنان و دخترانی پاک و پارسا می‌گماشتند. اگر یونانیان از مرز و بوم خود کوچ کرده به سرزمین دیگر می رفتند آتشِ هستیا را با خود برگرفته بدانجا می بردند تا یادآورِ پیوند و دلبستگی آنان به میهن باشد؛ آنچنان که ایرانیانی که پس از تاخت و تاز تازیان به ناچار به چین و هند پناه بردند و آتش مقدس خود را از آتشکده های ایران برگرفته، بدان سرزمینها بردنـــد. می توان گفت آتشی که امروزه در آتشکده‌های پارسیان هند روشن است همان است که در روزگار ساسانیان در ایران برافروخته بود و نگذاشتند هیچگاه خاموش شود. در یونان قدیم هر بزهکاری که به آتش مقدس پناه می برد در امان بود. همچنین، آتشی را که از برای نیاز در خان و مان برافروخته می شد و روزانه به کار می آمد،

گرامی و بزرگ می‌داشتند و آلودن آن روا نمی‌دانستند. الهه آتش نزد یونانیان هستیا خوانده می‌شد که بعدها در رم وستا * نامیده شد.

هَشی

همراه سه نام دیگر (بشی *، سئنی *، بوجی *) در خرداد یشت، بند ۲ و ۳ آمده و اسامی چهار ناخوشی یادیو بوده است.

هفت

ر. ک. هپت.

هفت آتشکده، هفت آتشگاه، هفت آذر

فرهنگ نویسان شمار آتشکده‌های ایران باستان را هفت دانسته‌اند و گفته‌اند که آنها را به شمارهٔ هفت سیاره ساخته بودند و در هر یک بخوری متناسب با آن سیاره می‌سوزانیدند. آن هفت از این قرار است: ۱. آذر مهر* ۲. آذرنوش* ۳. آذر بهرام* ٤. آذر آئین * ۵. آذر خرداد* ٦. آذر برزین* (آذر برزین مهر) ۷. آذر زردهشت*.

هَفتادُر

دهی از دهستان عقدا، بخش اردکان، شهرستان یزد، در ٤۲ کیلومتری باختر اردکان. نوشته‌اند که در اصل هفت آذر بوده. و هفت آذر آتشکدهٔ بزرگی بوده که قباد پدر انوشیروان در آنجا ساخته و هفت آتش پاک از هفت آتشکدهٔ بلخ، فارس، اصفهان، آذربایجان، نیشابور، غزنین، تیسفون بیاورد و در آنجا تخت‌نشین کرده بود. زردشتیان باستان از راههای دور و دراز به زیارت آن آتشکده می‌رفتند. صاحبِ جامع مفیدی می‌نویسد که آتشکده در ناحیهٔ سفلای میبُد در صحرائی وسیع قرار داشته، و میبد در اصل «موبد کرده» بوده زیرا آن را شاه موبد برادر انوشیروان بنا نموده و کم کم میبد گردیده است. آیتی در تاریخ یزد می‌نویسد هفتادُر، تا این زمان هم نزد مزد یسنان و زرتشتیان مقدس است.

هفتان بوخت

در جزو اسامی خاص ایرانیان به اسم هفتان بوخت برمی‌خوریم. در کارنامک اردشیر بابکان نام یکی از هماوردان و دشمنان اردشیر، نخستین شاهنشاه ساسانی، بوده است. بوختن و بختن در پهلوی به معنی نجات دادن و رهانیدن است. و هفتان بوخت یعنی نجات داده‌ی هفت امشاسپند. در شاهنامه، هفتان بخت همان است که هفتواد* شده است.

هفت اندام

عبارتند از سروسینه، شکم، دو دست، دو پای، بعضی کنایه از مجموع بدن آدمی می‌دانند. در برهان قاطع پس از یاد کردن مطالب بالا چنین آمده: نام رگی است که چون آنرا بگشایند از جمیع اندام خون کشیده شود و آن رگ را به عربی نهرالبدن خوانند.

هفت شاه

هفت پادشاهِ ایران باستان که پادشاهی آنان را هفت خدائی نامیده‌اند. در رسالهٔ پهلوی شهرستانهای ایران نام آن هفت تن آمده، و عبارت بودند از: جم، فریدون، منوچهر، کاوس، کیخسرو، لهراسب و گشتاسب.

هفت کشور

نام هفت کشور که در کتابهای دینی آمده چنین است: ارزه*، سوه*، فردذفش*، ویدذفش*، وروبرشت*، وروزرست*، خُنیرس* بامی. و در خنیرس بامی هفت اقلیم داخل است و اینست: تازکان، ایران، مازندران، روم، توران‌چینستان، هند، و این گفته است که ایران ویج، کنگدژ، جمکرد، کشمیر و دیگر ملکها از آن هفت اقلیم داخل خنیرس بامی است. ر. ک. هپتوکرشور.

هفتن‌یشت

ر. ک. هپتنگ هایتی.

هفتواد

از پادشاهان دست نشاندهٔ اشکانی که سکه‌هائی به نام خود می‌زدند و در کرمان و نواحی آنجا حکومت داشتند. هفتواد در نبرد با اردشیر پاپکان شکست خورده از بین رفت.

هفت ها

هپتنگ هائتی*

هکاتومپیلوس

همان شهر صد دروازه* است که در جنوب غربی دامغان کنونی بوده است. به طوری که از نامش برمی‌آید جای تقاطع چندین راه بزرگ بوده و در فرهنگ و تاریخ و دین ایران دارای اهمیت بوده است.

هُکَر، هوکئیریه

اسم بلندترین قلهٔ کوه هربُرز (البرز*) است. رود اردویسور از بالای آن به بلندی هزار قد آدمی سرازیر گشته به دریای فراخکرت می ریزد. معنی لفظی آن خوب کنش است. در بند ۱۵ رام یشت آمده: او را بستود جمشید، دارندهٔ گله و رمهٔ خوب، در بالای هُکَرِ بلندِ سراسر درخشان و زرین در روی تخت زرین و...

هگمتانه

ر. ک. همدان.

هِلْمَنْد

همان سیستان است که در فرگرد اول وندیداد از آن یاد شده است. به رود هیرمند نیز گفته می شود. ر. ک. هئتومنت.

هَمَ

هَمَ در اوستا به معنی تابستان است که در پهلوی هامین شده است. صفتِ هم (تابستان) می شود همین (تابستانی) و بسا این واژه به عنوان اسم مجرد به معنی تابستان استعمال شده است. تابستانِ بزرگ درآریاویج* هفت ماه بوده، یعنی از اولِ فروردین تا پایان مهر و جشن نوروز، آغاز تابستان بوده است.

هَمادین

انجام مراسمی؛ دَر ٦٦ ازصددر* چنین گوید: «اندر دین گوید که اگر کسی همادین بفرماید یشتن، بدان سبب تا آن گناه از وی بشود، ممکن نیست الاّ که بدین گیتی دل خصم را خوش کند و از وی آمرزش خواهد وگرنه به‌چینوت‌پل، عقوبت بدو رسد».

هَمازور دَهُمان

نیایشی است در خُرده اوستا که در مراسم دینی و به‌ویژه سر سالِ در گذشتگان سروده می شود. در آغاز آن اشاره به یگانگی اهورامزدا است و اهورامزدا و امشاسپندان ستوده شده‌اند. از گهنبارهای سالیانه و گاتها و مقدسات یاد گردیده و خوبیها و نیکوئیها نیز ستوده شده است. به خاندانها دعا شده و آبادانی خان و مان و رستگاری روان نیز خواستار شده است. در پایان از خداوند خواسته شده که نیایشِ به جا آورده شده پذیرفته گردد و بدیها دور گردند. و چنین پایان می پذیرد: «از زمرهٔ نیکان باشیم. دیرزیویم. درست زیویم. شاد زیویم. تا زیویم کامروا باشیم. دنیا به کام تن ما باشد و مینو به کام روان ما. از نیکان باشیم. یگانه باشیم. با همهٔ پاکان یگانه باشیم».

همازور فروردینگان

نیایشی است که در آن به فروهر اشوزرتشت، کی گشتاسب، جاماسب، فرشوشتر، اسپندیار، کی اردشیر، اسفندیار، بهمن، اردشیر بابکان، آذرباد مهراسپند، خسرو قبادان و همه نیکان، رادان، دهشمندان، آموزگاران درود فرستاده شده و برای همگان نعمت و برگ و خرمی و پیروزی و بهشت برین و بهترین جای نیکان و خان و مان خواسته شده است.

هَماون

کوهی است که در آنجا بین ایران و توران جنگی در گرفت. توس سردار ایرانی در کوه هماون محاصره شد، کیخسرو، رستم را به یاری او فرستاد و کاموس سردار تورانی به دست رستم از پا درآمد.

هماوَند

بمعنی زورمند، پیروزمند، دلاور، توانا. در پهلوی این واژه اماوند* یا امایوند و صورت اوستائی آن اَمَوَنت*

آمده است.

همای

همای نام یکی از دختران کی گشتاسب است که به اسارت ارجاسب درآمد و سفندیار او را با به آفرین آزاد کرد. همای در اوستا به صورت هومایا یا هومَیا یا هومایه یا هومیه آمده و به معنی فرخنده و همایون است. در فروردین یشت به فروهرش درود فرستاده شده است. در پهلوی هماک گویند. در یادگار زریران آمده است که کی گشتاسب برای تشویق و تشجیع به لشکریانش چنین گفت: «کیست در میان شما ایرانیان که از کُشندهٔ زریر انتقام بکشد تا من دخترم هماک را که در مملکت زیباترین زن است بدو دهم. از برای او در قصرِ زریر جای سازم و او را سپهبد لشکر گردانم»: به لشکر بگفتا کدام است شیر/ که باز آورد کینِ فرخ زریر/ که هرگز میانه نهد پیش پای / مر او را دهم دختـرم را همای.

همای چهرآزاد

دختر بهمن است که به نام همای و معروف به چهر آزاد است. به قول بندهش، پس از بهمن او سی سال پادشاهی کرد. حمزهٔ اصفهانی نوشته: خمیهن شهری بوده زیبا و شگفت‌آمیز در رستاق تیمره در اصفهان که همای چهرآزاد دختر بهمن آن را ساخت و اسکندر آن را ویران کرد. همای را نویسندگان ایرانی و عرب قرون وسطی خمای هم نوشته‌اند. در تاریخ قم که در سال ۳۷۸ هـ تألیف شده نیز از خمیهن یاد شده و همان است که امروزه خمین نامند.

هَم بَرتَرزَونَگهومَ

در فروردین یشت فروشیش ستوده شده.

همپتکاران

واژهٔ پهلوی دو طرف دعوا یا مدعی و مدعی علیه (پیشمار و پسمار) است.

هَمَد

پـدر آذر و آخـریـن تـدویـن کننـدهٔ دینکـرد* است. در حقیقت او آخرین کسی است که آن کتاب را پس از آذر فرنبغ، که دوباره پراکنده و متفرق گردیده بود، از نو گردآوری و تدوین و تحریر کرد. درقرائت نام هَمَد در میان محققان اختلاف است. بعضی اسم وی را آذَمیتْ و اغلب هَمَد یا همت خوانده‌اند. اخیراً استاد مارکوآرت خاورشناس معروف آلمانی این نام را امیت به معنی امید خوانده است. از همت ظاهراً رساله‌ای به زبان پهلوی باقی است که روایات همیت اشو وهیشتان* نام دارد. و قریب ۲۲۰۰۰ کلمهٔ پهلوی می باشد.

همدان

مرز و بوم ماد از دو شهر بزرگ برخوردار بود: نخست همدان که هگمتان خوانده می شد. و این شهر در جنوب خاک ماد، از پایان سدهٔ هشتم پیش از میلاد مسیح، نخستین پایتختِ دولتِ ایران بود و در روزگاران پادشاهی هخامنشی یکی از چهار پایگاه شاهنشاهی بزرگ به‌شمار می رفت. دومین شهر بزرگ ماد ری بود. همدان در اصل هنگمتان هم گفته شده که به معنی مرکز دانشمندان است زیرا در آنجا انجمنی با عضویت صد دانشمند تشکیل بوده است.

هَمَسْپَتْمِدِم، هَمَسپَتمئدیه

روز اصلیِ ششمین گهنبار* سال در سیصد و شصت و پنجمین روز سال واقع می شود و خود گهنبار در پنج روز پیش از اول فروردین ماه که برابر ۲۱ مارس فرنگی است برگزار می شود. برابر روایات، ششمین گهنبار «هَمَسپَتْمَئدیم» در انجام اسفند ارمذماه از روز اهنودگاه* تا روز وهیشتواشت گاه* است. در این هنگام دادار هرمزد، مردم داد، چون مردم در این پنج روز گهنبار کنند چندان کرفه و مزد باشد که کسی سراسر جهان و آنچه در آن است به اشوی‌داد (خیرات) از برای روان خود بخشیده باشد. جشن همسپتمدم در آخرین روز کبیسهٔ سال که

وَهیشتواَشت می نامند واقع می شود. در این روز انسان آفریده شد. معنی آن درست معلوم نیست. نریوسنگ آن را درسانسکریت به (خلقتِ همه گروهان) و کانگا دانشمند دیگر پارسی آن را به معنی اعتدال و مساوات میان گرمی و سردی و تقسیم مدت ٢٤ ساعت شبانه روز به دو قسمتِ مساوی، یا به عبارت دیگر تساوی شدت روزوشب گرفته است.

هَمَستار

رقیب، مخالف، هماورد، درپهلوی هَمِستاروصورت اوستائی آن هَمَستار بمعنی برافکنده، برانداخته آمده است.

هَمَستگان

کسانی که کارهای نیک و بدشان یکسان باشد، ناگزیر، نه ازبخشایش فردوس بهره‌مند گردند و نه از شکنج دوزخ در آزار باشند. جای آنان را سرای ممتزج و آمیخته گویند که در پهلوی همستگان نام داده‌اند. و همستگان یعنی جاودان آرام و هماره یکسان. این برزخ نیز جای کسانی است که در طی زندگی خویش در تردید زیستند. ر.ک. میسوان.

همکار، همکاران

روزهای ماه به نام امشاسپندان و ایزدان نامیده شده. هر یک از امشاسپندان و ایزدان در روز ویژه‌ی خود گروهی از ایزدانِ دیگر را از یاوران و همراهان و همگنان یا به گفتهٔ کُتب پهلوی همکاران خود دانسته اند.

آفرین دهمان° را به مناسبت ذکر اسامی امشاسپندان در آن، آفرین هفت امشاسپند هم می نامند و آن را به مناسبت اینکه همکاران و یاوران امشاسپندان با خود امشاسپندان یاد شده‌اند آفرین همکاران خوانده اند.

هَمَگ دین

یعنی کسی که تمام احکام دین را می‌داند. اِلیزه نام یک نفر موبد را ذکر کرده است که به سبب احاطه بر علوم معقول به لقب افتخاری هَمَگ دین ملقب شده بود. موبد مذکور پنج قانون‌نامه که حاوی کلیهٔ آئین مغان بوده را خوانده بود و علاوه بر این، رسوم مخصوص موبدان را هم می دانست.

هَمَنْکونَ

سلسله کوهی است که دربند ۳ زامیاد یشت از آن یاد شده و امروزه نمی دانیم چه کوهی است. از دو رشته کوه به این نام یاد شده است.

همیدون

بمعنی هم چنین مرکب از هم وایدون. واژه ایدون در پهلوی ایتون و صورت اوستائی آن اَیْثَوَنت بمعنی چنین، چگونه بکار رفته است.

هَمیذپَئتی

در بند ۱۰۵ فروردین یشت این واژه آمده و به پیشوای مقدس ترجمه شده است. ر. ک. پئیتی.

همیشک سوذگاس

جایگاه سود همیشگی. ر. ک. همستگان و میسوان.

همیمال

در کتابهای زرتشتی کسی را گویند که دروغ و بهتان بر کسی نهد ویا با زن کسی خیانتی کند یا زنی را از شوهرش بستر جدا کند. در اینصورت گناه او همیمال یا همیمالان خوانند درصد دربندهش دَرِ ۱۰۰ و صددرنثر دَرِ ٤٢ آمده: هر کسی در گیتی زناً کرده و زنی از راه ببرد و یا دروغ و بهتانی بر کسی نهاده باشد گناه او را همیمال خوانند چون بمیرد، روانش به چینودپل رسد و شمارش نکنند اگرچه نیک کردار باشد تا همیمال رسیدن و آن کارهایش دهند و پس شمارش نکنند اگرچه نیک کردار باشد تا همیمال رسیدن وعقوبت آن کارهایش دهند وپس شمارش کنند و چون کرفه بیشتر از گناه باشد به بهشت رسد و اگر گناه بیشترباشد بدوزخ گناه اینکار که کرده بود، همیمال رسید در بُنْ چینودپل بازداشته شود و دشواری در دوزخ بدو می رسد می داند که عقوبت اینکارها گیرد و بدوزخ باید شدن و آن هول از

همه عذابها او را بدتر باشد و همیشه غمی و اندوهی بوی رسد تا آنکه شوهر آن زن که همیمال او بود رسد و بدان سبب عذابها دهندش و از چینودپل نتواند گذشتن... بدان جانب که او باشد جایگاهی ناخوش و او را حسرت بود...

هند، هندوستان

چهار بار در اوستا به اسم هند برمی خوریم که به صورت هیندو و یا هِندو آمده. این واژه در فُرس هخامنشی به صورت هندو می باشد و داریوش بزرگ در نقش رستم، در جزو ممالک دیگری که در تصرف وی بوده، از آن یاد می‌کند.

هَندات

به معنی پاره یا جزء و قطعه است و از آن، پاره‌ای از اوستا به ویژه گاتها اراده می شود. در چند کردهٔ ویسپرد* به آن برمی خوریم.

هندوکش

سلسله جبالی است در شرق ایران که با بیشتر رودها و کوههائی که نامشان در اوستا آمده در ارتباط است.

هَنکَنَ

هنکن یعنی چیز کنده شده و از ریشهٔ لغت کن در اوستا و فُرس هخامنشی به معنی کندن است. هنگ که در عبارت هنگ افراسیاب* دیده می شود از همین هنکن آمده است.

هنگ افراسیاب

قصر زیرزمینی افراسیاب پادشاه تورانی، که در شاهنامه به صورت غاری بر بالای کوه درآمد: ز هر شهر، دوروبه نزدیک آب/که خوانی همی هنگ افراسیاب.

هَنگه اوروَه

در فروردین یشت یک بار از او یاد شده و فروشیش ستوده شده. وی پسر جاماسب است و به معنی پیروزی کامل یا با کمال می‌باشد.

هنینگ **W.B.Hening**

در بهار ۱۹۵۹ م هانس هنینگ فون در استن و یک میسیون آلمانی و سوئدی به سر پرستی او برای اطلاع از محل آتشکدهٔ آذر گشسب. به کاوش آنجا (تخت سلیمان) پرداختند و با پیش آمد زمستانِ سخت از کار دست برداشتند. نامبرده پس از بازگشت به اوپسالا، در ششم ژوئیه ۱۹۶۰ از جهان درگذشت. او که چندان از نیروی جوانی برخوردار نبود در همان کوه بسیار بلندِ بیش از دو هزار متری تندرستی خود را از دست داد. باید گفت کاوش علمی تخت سلیمان با همین دانشمند آغاز شده است.

هو

به معنی خوب است.

هوارزمی

نامی است که در سنگ نبشتهٔ نقش رستم در کتیبهٔ داریوش بزرگ آمده و غرض از آن خوارزم* است. این واژه در اوستا به صورت خوا یریزِمْ آمده است خوارزم یکی از کهنترین سرزمینهای تاریخی و مهد تمدن ایران باستان است. پیش از آنکه پادشاهی ماد در پایان سدهٔ هشتم پیش از میلاد در مغرب ایران بوجود آید گروهی از ایرانیان در آنجا شهریاری داشتند.

هوئیتی

طبقهٔ پیشه‌ور واهل حرفه و صنعت را گویند که در ابتدا جزو برزیگران و کشاورزان (واستریوشان*) بودند. در زبان پهلوی و پازند هوتخش* شده است.

هوبئوذی

به معنی خوشبو است. و آن برای چوبهائی به کار می‌رود که در هنگام سوختن بوی خوش از آنها پراکنده شود. در آبان یشت، بند ۱۳۰ و در ارت یشت، بند ۷ هوبوئیذی (بوی خوش، عطر) جزو شکوه و بزرگی و مایهٔ زندگی خوش شمرده شده است. در بندهش، فصل ۲۷، بند ۲۴ از سی قسم گیاه و گل خوشبـــونام برده شده و هر یک از آنها

گیاه یا گل مخصوص ایزدی دانسته شده است. در اوستا مکرراً از بوی خوش یاد شده و اسم برخی از بخورها نیز محفوظ مانده و سوزاندن خوشبوترین (هوبَئوئیذیتمَ) توصیه شده است؛ و از گیاهِ هذانئپتا* بیشتر از گیاه‌های دیگر یاد شده. فشردهٔ این گیاه از برای خوشبو ساختن آب زَوْرْ* به کار می رفته.

هوبْشمان **H.Hübschmann**

یکی از اوستا شناسانی است که ترجمهٔ گاتهایش مورد مطالعهٔ استاد پورداود قرارگرفته. اودر سال ۱۸۷۲ میلادی یسنا را به آلمانی ترجمه کرد.

هوتَئوسا

زنِ شاه گشتاسب* از خاندان نوذران است. در بندهای ۳۵ و ۳٦ از رام یشت چنین مندرج است: «هوتئوسا با برادران بسیار در خانهٔ نوذران در روی تخت زرین و بالش زرین و بستر زرین با برسم و کف سرشار فدیه نثار وایو فرشتهٔ هوا نمود و از او درخواست که وی را نزد کی گشتاسب عزیز بگرداند و در خانه‌اش خوب پذیرفته شود». و در یادگار زریران آمده: «آنگاه کی گشتاسب گفت اگر هم تمام پسران و برادران و بزرگان من، و نیز زن من هوتس - کسی که برای من ۳۰ پسر و دختر از او متولد شدند- کشته شوند، باز من پیرو این دین پاک خواهم ماند. آنچه را که از اهورامزدا یافتم از دست نخواهم داد». در شاهنامه زن گشتاسب موسوم است به کتایون*، بنابه داستانی که در کتاب رزمی ما مندرج است هوتس غیر از کتایون است، و کتایون دختر قیصر روم بوده که کی گشتاسب -در اوقاتی که از پدرش لهراسب رنجیده‌خاطر در مملکت روم متواری بود- او را شیفتهٔ حسن جمالش کرده، به زنی گرفت. در فارسی باستان به نام آتوسا برمی‌خوریم که دختر کورش بزرگ و همسر داریوش بوده است.

هوتخشان

هتخشان*.

هوتسا

ر.ک. هوتئوسا.

هوچِیتَر

در بند ۱٤۱ فروردین یشت از هشت دوشیزهٔ پارسا نام رفته وفروشیشان‌ستوده شده که هوچیتر یکی از آنان است.

هوخت

گفتار نیک. یکی از سه اصل دین زرتشتی است و همواره هومت* و هوخت و هوورشت* باهم آمده‌اند. در یسنا، هات ۵۵، بند ٤ آمده است: «هر آن پاکدینی که با این نماز، خشنودیِ رَوان، از برای خود آمرزش خواهان اندر آید تو اَو را به هومت و هوخت و هوورشت [اندیشه، گفتار و کردار نیک] رسانی. در اینجا نام سه پایگاه بهشت است. پیش از آن‌که روان نیکوکار به گرزمان یا به بارگاه اهورامزدا رسد باید این سه پایگاه را در نوردد. آنچنان که روان گناهکار پیش از رسیدن به دوزخ از سه پایگاه دژمت، دژوخت و دژورشت [اندیشه و گفتار و کردار بد] باید بگذرد.» جزء اول این سه واژه که هو باشد درفُرس هخامنشی (اُو) و به معنی خوب است. اجزاء دوم یعنی مَتَ، اوخْتَ، ورشتَ، هر سه اسم مفعول است. مَتَ از ریشهٔ مَنْ به معنی اندیشیدن است. اوخْتَ از کلمهٔ وَچْ مشتق شده و به معنی گفتن است. و وَرشْتَ از ریشهٔ ورز و به معنی ورزیدن و کوشیدن و کَار کردن است. اسم خاصِ سه بوخت که در عهد ساسانیان معمول بود اشاره به همین سه کلمهٔ مقدس است. سه بوخت یعنی هومت و هوخت وهوورشت نجات داده. چنان‌که مقصود از پنج، درپنج بوخت پنج گاتهاست و مراد از هفت، در هفتان بوخت هفت امشاسپند است. ترجمهٔ تحت‌اللفظی هومت، هوخت، هوورشت می‌شود: خوب پنداشته، خوب گفته، خوب کرده.

در برابر این، واژه دُژمت، دُژوخت ودُژوَرشت را داریم که دُژ یا (دش) به معنی بد و زشت است. و در سر بعضی واژه‌ها آمده است، مانندِ دشمن، دشنام، دشوار، دژخیم، دوزخ، دزد و غیره.

هوخت

مجلهٔ ماهیانهٔ وابسته به زرتشتیان که در سال ۱۳۲۹ هـ. ش به صاحب امتیازی دکتر رستم صرفه آغاز به کار کرد و حاوی مطالبی سودمند دربارهٔ تاریخ، فرهنگ و دین زرتشتیان ایران و سایر نقاط است و از لحاظ تاریخ زرتشتیان، چه از گذشته و چه دوران کنونی، آرشیو ارزنده‌ای است. مدتها آقای اردشیر جهانیان سمت گردانندگی آن را با پشت‌کار خستگی ناپذیر برعهده داشت. در طول انتشار آن (تا آذر ماه ۱۳۶۳ هـ. ش) تنها یک وقفهٔ ۵ ماهه در سال ۱۳۴۹ هـ.ش داشت، و امروزه در بین جامعهٔ مطبوعات زرتشتی کاملاً جای خالیش احساس می‌گردد. چاپ و انتشار مجله در آذر ماه ۱۳۶۳ هـ. ش متوقف گردید.

هودانا

مرکب از دو جزء است: جزء اول هو بمعنی خوب و جزء دوم دانا. رویهم بمعنی دانای خوب و صفت برای اورمزداست در پهلوی این واژه هوداناک و صورت اوستائی آن هودانو بکار رفته است.

هوذاه

یعنی نیک کنش. این واژه صفت است و غالباً با ایزد زمین (زامیاد*) آمده است.

هُوَرَ

به معنی خورشید است. که خور هم گفته می شود.

هورا

در سانسکریت، سورا یک قسم شربت است. در بند ٤ آفرینگان گهنبار از آن یاد شده و توصیه شده که آن را به نیکان بدهند.

هُوَرچَیْشمَنْ

از جملهٔ پارسایانی است که فروهرش در فروردین یشت در بندهای ۱۲۱ و ۱۲۸ ستوده شده و معنی تحت‌اللفظی آن «فروغ خورشید پاشنده» است. در دادستان دینیک، خور چشم ضبط شده و جزو شش یاور جاودانی سوشیانت در هنگام رستاخیز شمرده شده است.

هَورچِیْتر

یا خورشید چهر کوچکترین پسر زرتشت است که در بند ۹۸ فروردین یشت فروهرش با فروهر سایر برادرانش ستوده شده. معنی خورشید چهر معلوم است اما ممکن است به معنی خورشید نژاد نیز باشد چون واژهٔ چیتر، نخست به معنی نمایش و ظهور و پیدایش است و دوم به معنی تخمه و نژاد و اصل و نسب که در پهلوی و فارسی چهر شده است. در سنت است که سه پسران زرتشت، ایسدواستر*، ارتدنر*، خورشید چهر، به ترتیب، نخستین پیشوای دینی و نخستین برزیگر و نخستین رزمی بوده‌اند. یعنی این سه پسر، سردار و بزرگ سه طبقهٔ معروف ایران قدیم: اثورنان، واستریوشان، ارتشتاران قرار داده شده‌اند. در فصل ۳۲ بندهش آمده اســت: «خورشید چهر بزرگ سپاهیان بود و اینک در گنگ دژ* فرماندهٔ لشگریان پشوتن* پسر گشتاسب است.»

هُورَخْشَئیتَ

اوستائی خورشید است. در اوستا نیایشی داریم به نام خورشید نیایش که قسمتِ مهم آن بندهای ۱۱ و ۱۷ از بندهای ۱ تا ۷ خورشید یشت است. روز یازدهم ماه نیز به نام خورشید هورخشئیتَ نامیده می شود که از هور و شئیت ترکیب یافته که هور خورشید را گویند و شئیت که همان شید باشد صفت و به معنی درخشان است. خورشید در اوستا هَور و در فارسی دری هور و خُر یا خورشید است.

هَوْرَدَرِسَ

به معنی خورشیدسان نگران یا خورآسا بیننده است. در رام یشت همین صفت از برای جمشید آورده شده و در تفسیر پهلوی همان معنی به این صفت داده شده و توضیح داده شده که منظور «هوچشم توم» یعنی خوب چشم یا نیک نظر است در مقابل بدچشم که امروزه معمولاً شور چشم می‌گوئیم. در کتاب شکندگمانیک وجر* در فصل ۱، بندهای ۵۶ و ۵۷ چنین بیان شده است: «کسی که همهٔ آفریدگان نیک را به چشم خوب می‌نگرد. چشم اوی چشم خورشید است چه خورشید همه آفریدگان را به خوب چشمی نگاهبان و آراینده است».

هَوِرِذا

در بند ۱۴۱ فروردین یشت از هشت دوشیزهٔ پارسا نام رفته که هورذایکی از آنان است.

هورن (پل) P.Horn

ترجمهٔ چند قطعه از گاتهای این اوستاشناس آلمانی نیز در تنظیم گاتهای پورداود مورد استفاده بوده است. نامبرده در کتاب تاریخ ادبیات ایران می‌نویسد: «ما در گاتها احساسات شریف و جرأت ایمان و علو مقام اخلاقی سرایندهٔ آنها را تحسین می‌کنیم».

هُوَسپا

این کلمه صفت است، یعنی کسی که اسبش خوب است. در بند ۷۶ مهریشت به همین معنی استعمال شده. و در بند ۱۲۲ فروردین یشت اسم یکی از پارسایان است در کشور وروبرشت*، کشور شمال غربی، که به فروهرش درود فرستاده شده. در فُرس هخامنشی به صورت هُوواسپا آمده است. داریوش در کتیبهٔ تخت جمشید می‌گوید پارس دارای اسبهای خوب (هواسپ) و مردمان خوب است. اسم رودی نیز آمده که از طرف شرقی به هامون ریخته می‌شود. خوس‌پاس*، کلمه‌ای که بطلمیوس یونانی، جغرافی نویس قرن دوم میلادی، آن را خواسپ ضبط کرده، همان رود هوسپا و یکی از نه رودخانه‌ای بوده که به دریاچهٔ هامون می ریخت، امروز رود خواش.

هوسپارَم

نسک هفدهم اوستا به این نام خوانده می شود. بنابه روایات، هوسپارم ٦٤ فصل و دربارهٔ نیرنگها* بوده است. در متن اوستایی قریب ٤٤٩١٠ کلمه و در تفسیر پهلوی نزدیک ٤٠٣٦٠٠ واژه داشته، و راجع به پاداش و کیفر آن جهانی و ستاره‌شناسی بوده است. این نسک، سومین نسک داتیک* به‌شمار می رود. در کتابِ هشتم دینکرد خلاصهٔ مندرجات هوسپارم ذکر شده است. و بنابه شرحی که در آنجا آمده است معلوم می‌شود که آثر پتستان یا هیربدستان* و نیرنگستان* موجود کنونی قسمتی از هوسپارم نسک عهد ساسانیان بوده است که تفسیر پهلوی آن تاکنون به جا مانده است. در هوسپارم نسک از حقوق زارعین وقواعد واحکامی که در این خصوص بوده نیز بحث شده است.

هوش

این هوش باهوش یا هُش که به معنی ویر و عقل و حافظه است فرق دارد و از کلمهٔ ائوشَه آمده و به معنای مرگ است. چنان که ان‌ائوشه که انوشه شده به معنای بیمرگ است. در تفسیر پهلوی یسنای ۹ آمده: «که از روان مردمان هوش [مرگ] دور بَرَد؟ روشن گفت اهوشی [بیمرگی] به هوم* بود». (روشن* از مفسرین اوستا است.)

هوشبام

نمازی است که در سحرگاه خوانند. این نماز از قطعاتِ مختلف اوستا فراهم شده است. معمولاً فقراتی که در اوستا تکرار شده از برای اختصار در متن، فقط به نوشتن چند کلمهٔ اولی آن اکتفا می‌کنند. هوشبام مرکب است از هوش و بام. هوش در اینجا نه به معنی خرد و زیرکی و ذکاوت است (که در اوستا به صورت اوشی آمده) و نه کلمهٔ دیگر اوستا ائوشه به معنی مرگ و نیستی که در فارسی

هوش شده و به همین معنی اصلی در ادبیات ما باقی مانده است. (انوشه: ان ائوشه: بی مرگ). بلکه در اینجا کلمهٔ هوش که در اوستا به صورت اُوشَه آمده و در سانسکریت اوشاش است عبارت است از نیمشب تا برخاستن خورشید. این قسمت از شبانه روز را در ادبیات متأخر مزد یسنا اشهینگاه نامیده‌اند. واژه بام در اینجا به معنی روشن و درخشان است که در اوستا به صورت بامیه و به عنوان صفت، به معنی فروزنده و تابنده، بسیار استعمال شده و در پهلوی بامیک شده است. پس کلمهٔ مرکب هوشبام در پهلوی و پازند به معنی روشنائی سپیده‌دم و سحرگاه است. سحرگاه را به خاطر همین روشنایی بامداد گفته‌اند. در بند ۲ هوشبام آمده است: «درود به تو ای هوشبام [سه بار] از این او را آن بزرگتر از همه را آن اهورامزدا را بزرگ و سرور برگزینم از برای برانداختن اهریمن نابکار، از برای برانداختن دیو خشم خونین سلاح، از برای برانداختن دیوهای مازندران، از برای برانداختن همهٔ دیوها و دروغ پرستان وَرنَ [دیلم گیلان]». در میان چهارمین و پنجمین گاتَ یک ها فاصله است، و آن عبارت است از های ۵۲ که فقرات هوشبام، نمازی که در بامداد خوانند، از همین ها می باشد. هوشبام راجع است به شتافتن روان در سحرگاه روز چهارم پس از درگذشت به سوی جهان مینوی.

هوشنگ

در اوستا هئوشینگه جزو نامورانی است که در آفرین دهمان فروشیش ستوده شده است. او از پادشاهان سلسلهٔ پیشدادی است که پس از کیومرث چهل سال سلطنت کرده است. از دیوان که پدرش (سیامک) را کشته بودند انتقام کشید. آهن از سنگ استخراج کرد. و پیدایش آتش و جشن سده یادگار اوست. او از پوست و چرم جانوران پوشاک ساخت. به دیوهای مازندران و دروغ پرستان وَرنَه (دیلم گیلان) دست یافته و آنها را شکست داد. به موجب زامیاد یشت، فرکیانی مدت زمانی به او تعلق داشته. و در فروردین یشت به فروهریل پاکدین هوشنگ درود فرستاده شده است. در بندهش، فصل ۱۵، بند ۲۸ می خوانیم که ایرانیان از پشت هوشنگ می باشند؛ در آن آمده که پس از زن و شوهری به نام ماشیه و ماشیوئی (مشیه و مشیانه) که نخستین پدر و مادر نوع بشر (آدم و حوا) هستند تا به وجود آمدن هوشنگ ۹۳ سال طول کشیده است. در اوستا هوشنگ با صفت پَرَذاتَ (پیشداد) آمده. و پَرذاتَ از پر به معنی پیش و مقدم و ذات به معنی داد و قانون می باشد که مجموعاً یعنی کسی که در پیش قانون گذارد و دادگری نمود. در تفسیر پهلوی اوستا به ویژه برای توضیح کلمهٔ پرذات در فقرهٔ مذکور قید شده است: «یعنی نخستین کسانی که قانون گذاشته‌اند، مثل هوشنگ». به موجب بندهش، از سیامک و نساک، یک جفت متولد شدند موسوم به فرواک و زنش موسوم به فراوکئین. از آنان ۱۵ جفت بوجود آمدند که کلیهٔ نژادهای مختلف هفت کشور از پشت آنهاست. یکی از آن ۱۵ جفت هوشنگ و زنش «گوزک» نام داشتند. ایرانیان از پشت آنها هستند. در اوستا هوشنگ نخستین پادشاه خوانده شده نه کیومرس. در بندهای ۲۵ و ۲۶ زامیاد یشت از فرّ هوشنگ نخستین پادشاه پیشدادی سخن رفته است.

هوشنگ

یکی از پارسیان دانشمند است که در برگرداندن برخی کتب پهلوی به زبانهای اروپائی با خاورشناسان همکاری کرده است: ۱. اردای ویرافنامه* در ۱۸۷۲م توسط او و هوگ به انگلیسی ترجمه شد. ۲. دکتر وست در ۱۸۸۷م کتاب شکند گمانیک ویجار* را با متن پازند و سانسکریت با تصحیحات و فرهنگنامه به دستیاری هوشنگ در بمبئی به چاپ رسانید. ۳. فرهنگ اویم ایوک توسط هوشنگ و هوگ در ۱۸۶۷م در بمبئی به چاپ رسید. ٤. هادخت نسک* پهلوی به ضمیمهٔ متن اوستائی آن توسط هوشنگ و هوگ همراه

ماتیکان یوشت فریان° و ارداویرافنامه به انگلیسی ترجمه شده و در سال ۱۸۷۲م در لندن و بمبئی به طبع رسیده است.

هوشنگ جی جاماسب جی

این دستورِ دانشمند پارسی از اهل پونه بوده و در پیدا کردن و در دسترس گذاردن بعضی اوراق گمشده و کمیاب دینکرد به دکتر وست یاری کرده است.

هوشیتی

به معنی منزلِ خوب است. و در تفسیر پهلوی اوستا، هومانشنی یعنی خوب خان و مان ترجمه شده است. اغلب با صفت یائیریا° به معنی سالی و فصلی ترکیب شده و از اسم مرکب یائیریا هوشیتی ایزدی اراده شده که سراسر سال، خان خوب و آرامگاه نیک از او به مردم بخشیده می شود.

هوشیدربامی

که، هشیدر یا اوشیدر° نیز گویند، چنان که در بهمن یشت آمده، نخستین موعودمزدیسنان است و در کنار دریاچهٔ فَرَزْدان تولد خواهد یافت. این موعود در اوستا اَوخشیت اِرت° یعنی پرورانندهٔ قانون مقدس است. این واژه در کتب پهلوی به صورت خورشیتدَر یا اوشیترَ آمده است. گاهی کلمهٔ بامی را به آن افزوده هوشیدربامی گویند. در متون پهلوی آمده دیو ملکوش° یا ملکوسان که دیوی مهیب است در پایان هزارهٔ هوشیدر زمستان هولناکی پدید می‌آورد.

هوشیدرماه

ر.ک. اوخشیت نمه.

هوشیه اُتْنَ

نام یکی از پسران فرشوشتر° و نیز نام پسر کوی ویشتاسب° که هردو در یشت سیزدهم یاد شده و فروشیشان ستوده شده است. این واژه به معنی نیک کردار است.

هوفْراشْمودائیتی

عبارت است از فرو رفتن خورشید تا هنگامی که سیاهی شب یکسره گیتی را فراگیرد. و هنگام فرا گرفتن تیرگی شب تا نیمه شب را اِرِزَئورْوَئِسَ گویند.

هوَفْرَوَخْش

در یشت سیزدهم فروشیش ستوده سده. وی از خاندان کَهرکَن می باشد.

هوکئیریه

هکر°.

هوگ، مارتین. **M.Haug**

اوستاشناس آلمانی که مُلخّصی از کتاب دینکرد و نسکهای اوستائی را با ضمائم و فرهنگی کوچک به پهلوی و پازند، در شرح لغات آن، در ۱۸۷۰م منتشر کرد. مارتین هوگ سه فصل از بندهش را نیز در سال ۱۸۶۰م به آلمانی ترجمه کرده به طبع رسانید. ترجمهٔ گاتهایش مورد مطالعهٔ استاد پورداود قرار گرفته.

هوگَئو

فروشی این پارسا نیز در فروردین یشت ستوده شده است. نامش یعنی دارای گاو خوب.

هوم

هئوم°.

هومان

نام یکی از سرداران افراسیاب و برادر پیران ویسه° است که در جنگ ایران و توران با توس، سپهبد سپاه ایران، چندین جنگ کرد. او همچنین میان پیران ویسه و خاقان چین، که با افراسیاب در جنگ برعلیه ایران متحد شده بود، رسالت کرد.

هومایا، هومَیا

همای°.

هومت

اندیشهٔ نیک است. ر. ک. هوخت.

هومَتنام

هفت هات با واژهٔ هومتنام آغاز شده و با همین واژه انجام یافته است، مانند «هومتنام، ما اندیشه و گفتار و کردار نیک را در اینجا گرامی می داریم».

هوم یشت

های ۹ تا ۱۱ می باشد. مندرجات این یشت راجع است به گیاه و فشردهٔ هوم و در تأثیر و فضیلت آن. هوم یشت بیستمین یشت اوستاست و از هوم پارسا و گیاه هوم در آن سخن رفته است.

هومَ یَک

کسی است که به دست زریر کشته شد ویکی از تورانیان دیو یسنا و دشمن مزد یسناست که نامش در بند ۱۱۳ آبان یشت آمده. زریر برای پیروزی بر او و هم‌چنین شکست دادن ارجاسب از ایزد یاری می خواهد. هومَ یکی از خیونها و تورانیان است.

هُوُوَ

در گاتها هوگوَ، اسم یکی از خاندانهای بزرگ است، و هوگو یعنی دارنده گاوهای خوب. جاماسب و برادرش فرشوشتر از این خانواده‌اند. در بند ۱۰۳ فروردین یشت فروشی جاماسب و فرشوشتر از خاندان هوگو ستوده شده است. این نام در پهلوی به گونه هُوُب در ترجمه اوستا در آمد. در اوستا این کسان از خاندان هوگو نامشان آمده است: هووی* دختر فرشوشتر که همسر زرتشت است. هوش یَه اُتْنَ از خاندان فرشوشتر. خوادَئِنَ* از خاندان همو. هَنگه اُوروَه* از خاندان جاماسب و وَرَشْنَ پسرش.

هووخشترا

(۵۷۵-۶۲۵ پیش از میلاد). دومین پادشاه ماد و به معنی شهریار خوب است.

هووَرِشْتَ

به معنی کردار خوب است. (ر. ک. هوخت).

هُوُوی

دختر فرشوشتر* و همسر اشوزرتشت است. در گاتها، یسنای ۵۱ آمده: «فرشوشترِهوگَـوَ* دخترِ ارجمند و عزیزی را به همسری به من داد. سرور توانا مزدا اهورا وی را از برای ایمان پاکش به دولت راستی رساند». در سُنّت است که سه پسر آیندهٔ زرتشت (موعودها، سوشیانتها) که در آخرالزمان ظهور خواهند کرد از پشت همین زن و پیامبر می باشند. در فصل ۳۲ بندهش آمده سه پسر آینده از پشت زرتشت که هوشیدر و هوشیدر ماه و سوشیانت باشند از هووی هستند. هووی مونث هُوُوَ* و به معنی دارندهٔ گاوهای خوب است. در یشت سیزدهم نامش در رأس زنان پارسائی است که فروشیشان ستوده شده است.

هویائیریَه

یعنی سال نیک و خوب. سال رزق و فراوانی در مقابل دُژ یائیریه یعنی سال خشکسال که دیو و پری خشکی مربوط به آنست.

هویَزَتَ

در شمار پارسایان و نام‌آورانی است که فروشیش در فروردین یشت ستوده شده است.

هَهیه

به معنی گندم و خرمن است.

هیتاشپ

فرزند یکی از خانواده‌های دیو یسنا است که گرشاسب به موجب بند ٤١ آبان یشت فرزندانی از آن خاندان را در انتقام خون برادرش اورواخشیه* کشت. در رام یشت، کرده، ۷، بند ۲۸ چنین می‌خوانیم: «ازاو درخواست این کامیابی را به من ده تو ای اندروای زبردست که من کین برادر خود اُورواخشیه را خواسته، هیتاسپ را بکشم».

هَیچَتَسپ

چهارمین نیای زرتشت است. اشوزرتشت در یسنای ۵۳ دربارهٔ عروسی دختر خود گوید: «اینک تو ای

پوروچیست*، از دودمان هیچتسب و از پشت سپیتمَ. تو ای جوانترین دختر زرتشت...»

هَید (توماس) **T.Hyde**

دانشمند انگلیسی است که ۷۰ سال پیش از انکیتل دوپرن فرانسوی کتابی دربارهٔ مذهب ایران قدیم انتشار داد و این کتاب باعث شد که انکیتل به هند رفته و با اوستا آشنا گردد.

هیربَد

اَئثرَ پَئیتی. یکی از درجات پیشوایان دینی که در اوستا به صورت ائیثر پَئیتی آمده و به معنی آموزگار است. این واژه مرکب از دو جزء است: آئیثر به معنی آموزش و تعلیم و پَئیتی به معنی مولا و صاحب و دارنده که در فارسی بَد شده و در آخر یک دسته از لغات مرکب مانند موبد و سپهبد دیده می شود. آئثریه به معنی شاگرد و آموزنده است. کلمات ائیثر پئیتی و ائیثریه به معنی استاد یا آموزگار و شاگرد یا آموزنده در اوستا بسیار به کار رفته. در هیچ جای اوستا کلمهٔ ائیثر پئیتی یا هیربد به معنی آتربان یا موبد نیامده، بعدها این معنی بر آن اطلاق شده است. در بند ۵۹ اَئوگَمَدَئچا، کلمهٔ ائیثر پئیتی استعمال شده و در توضیحات آن افزوده شده مغوپتان مغوپت (موبدان موبد)، اما بی‌گمان بعدها بوده که از کلمهٔ هیربد همیشه پیشوای دینی اراده می‌کرده‌اند. چون در ایران باستان پیشوایان دینی استاد و آموزگار بودند یا به عبارت دیگر تربیت و تعلیم مردم با آنان بوده بی مناسبت نبوده که آنان در آنِ واحد که آتربان نامیده می شدند هیربدان هم خوانده شوند. تنسر پیشوای معروف عهد اردشیر بابکان، هیربدان هیربد خوانده شده. در ادبیات فارسی، هیربد کلمهٔ مترادف موبد است: چو برداشت پرده ز در هیربد / سیاوش همی بود ترسان ز بد در برخی فرهنگها هیربه معنی آتش ضبط شده البته این اشتباه از این جا برخاسته که هیربد را درست به معنی آتربان و مترادف آن پنداشته اند. چون جزء اولی واژهٔ آتر به معنی آذر و آتش است کلمهٔ هیر را نیز به معنی آتش گرفته اند؛ ولی در اوستا آئیثرَ به همان معنی آموزش و تعلیم است نه به معنی آتش.

هیربدان هیربد

به رئیس هیربدان گفته می شده است کما اینکه تنسر* پیشوای بزرگ عهد اردشیر پاپکان به هَر پَتانْ هَر پَت (هیربدان هیربد) مشهور است.

هیربد بزرگ

نام شخصی است زرتشتی که در زمان مأمون عباسی و وزیرش فضل ابن سهل، با حضرت رضا و چند تن از علمای ادیان مسیحی، یهودی، صابئین و نسطاس رومی مناظرهٔ دینی داشته و در کتاب عیون‌الاخبار الرضا تألیف ابن بابویه ملقب به صدوق شرح آن آمده است.

هیر پَتَستان، هیربدستان

همان آئیر پتستان است که در جزو کتاب نیرنگستان* کنونی است. هیربدستان بقایائی از نسک هفدهم اوستا موسوم به هوسپارم* است.

هیرمند

ر. ک. هئتومنت

هیزم‌تر

در آئین مزد یسنا، هیزم‌تر نهادن بر آتش گناه بوده و در کتابهای دینی از آن سخن رفته است.

هیگل

یکی از دانشمندان و خاورشناسان آلمانی است که دربارهٔ اوستا و زبان اوستایی مطالعاتی دارد.

ی

یائیریَه

صفت است به معنی سالانه و فصلی و از کلمهٔ «یار» که به معنی سال است مشتق گردیده. در گهنبارها از یائیریه، ایزدان شش جشن یا گهنبار سال اراده گردیده. واژهٔ مذکور غالباً با واژهٔ هوشیتی* که به معنی منزلِ نیک و به موقع در رسیدن است ترکیب یافته و یائیریه هوشیتی ایزدی است که درسراسرسال خان ومان خوب وآرامگاه نیک از او به مردم بخشیده می شود. در اوستا غالباً هنگامِ یاد کرد از این ایزد بلافاصله نامهای شش گهنبار بزرگِ سال ذکر شده است، لذا باید او را ایزد جشنهای شش گانه دانست. یائیریه در لاتین و انگلیسی نیز به معنی سال است.

یاتو

جادو در اوستا یاتو خوانده شده است. این واژه در گاتها نیامده اما در سایر قسمتهای اوستا بسیار دیده می شود. در اوستا دیوان و جادوان و پریها در عرض هم اند. یاتو و یاتوئی در پهلوی یاتوک و یاتوکیه شده است. در اوستا به شدت تمام بر ضد آن سخن رفته و جادو از گناهان بزرگ شمرده شده است. بسا از جادوان گروه شیاطینِ ساحر و گمراه کنندگان و فریفتاران اراده شده است.

یادداشتهای گاتها

کتابی است در معنی و تفسیر واژه های گاتها، با ذکر بند و گات مربوطه، تدوین استاد پورداود؛ که در پایان نیز جداگانه دربارهٔ برخی نامها، خاندانها، دیوان، اشوزرتشت و خاندان و یاران وی و برخی گروندگان به آئین او و جم، به تفصیل سخن رفته است. کتاب همچنین فهرست کامل واژه های اوستائی را در آخر کتاب ضمیمه دارد. در مقدمهٔ کتاب آمده که این کتاب در ۱۳۱۴ هـ.ش برای چاپ به بمبئی فرستاده شد، چاپش به تأخیر افتاد تا اینکه در ۱۳۳۶ هـ.ش به وسیلهٔ انجمن ایران شناسی به چاپ رسید و چاپ دوم این کتاب در سال ۱۳۵۶ هـ.ش در مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه، به شمارهٔ ۱۴۳۹ و شمارهٔ مسلسل ۲۰۴۶، ضمن گنجینهٔ آثار استاد پورداود، زیر نظر دکتر بهرام فروشی به چاپ رسید.

یادگار جاماسب

یکی از نامه هائی است که پازند آن باقی مانده است و برای شناختِ بسیاری از واژه های فارسی معمول، بسیار اهمیت دارد. ر. ک. جاماسب.

یادگار زریران

یا ایاتکار زریران، تقریباً مشتمل به ۳۰۰۰ واژهٔ پهلوی می‌باشد که آن را شاهنامهٔ گشتاسب نیز می نامند. این کتاب را گیگر* از روی متن پهلوی با ملاحظاتی چند در سال ۱۸۹۰ به آلمانی ترجمه کرده و استاد نُلْدکه* نیز در مطالعات ایرانی خــود از آن ذکر کرده است.

موضوع داستان عبارت از جنگ میان گشتاسب و ارجاسب پادشاه توران بر سر تبلیغ و اشاعهٔ دین زرتشت است که بالاخره منجر به پیروزی ایرانیان

می‌گردد. این رساله را آقای ملک الشعراء بهـــار به پارسی ترجمه کرده و در مجلهٔ تعلیم و تربیت انتشار داده‌اند.

یار

سال. ر. ک. یائیریه.

یاشکِرِتْ

کوشا- ساعی، عامل و فعال مؤثر

یاسمی، رشید

(۱۳۳۰-۱۲۷۵خ) از استادان کرسی تاریخ دانشگاه تهران و آشنا به زبان و ادب فارسی، فرانسه، انگلیسی و زبان پهلوی. او شاعر هم بود. آثار چندی از او مانده که از آنجمله است کتابهای «ایران در زمان ساسانیان» (از کریستین‌سن)، و رساله هائی از زبان پهلوی، از قبیل «اندرز اشتردانا ک»، «ارداویرافنامه»، «اندرز آذرباد ماراسپندان».

یاماسپ

ر. ک. جاماسب.

یانگهَنَ

برای کُشتی که به کمر می‌بندند آمده و از فعل «یا» که به معنی کمر بستن است مشتق می‌باشد.

یاه

کمر بستن

یئتوش گئو

نامبرده پسر ویات ویاتن معرفی شده. نامش در فروردین یشت آمده و فروشیش ستوده شده است.

یئونَ

جا، چراگاه، چراخور

یَتْ

کوشیدن، شتافتن- رسیدن

یتاآهووئیریَه

در اوستا غالباً آهونَ وئیریه* نامیده شده و از دعاهای منظوم و از قطعات گاسانیک است. مجموع یتااهو دارای ۲۱ کلمه است. به گفتهٔ دینکرد ۲۱ نسک اوستا به عدد کلمات اهونور فرو فرستاده شده، و چون اهونور بنیان دین و دانش است کلیهٔ ۲۱ نسک از حیث مطالب به عدد مصرعهای اهونور به سه طبقه تقسیم شده، از این قرار: گاسانیک، داتیک، هاتک مانسریک. در سوتکرنسک (نخستین نسک) از یتااهو که اساس دین است سخن رفته، و در آنجا فهرستی در تأثیر و فضیلت یتااهو مندرج است که در مواقع مختلفه باید آن را یک یا چند بار تکرار کرد. بنابه فهرست کُتبِ دینی، در مواقع مشروحهٔ زیر می‌توان یتااهو را یک یا چند بار سرود: وقتی که به جائی روند یا مقیم کاری باشند و به دیدنِ مقامِ بزرگی روند و از آب رود گذرند و پس از انجام دادن کاری، در وقت سفر کردن و به هنگام دعا کردن به کسی، به هنگام رفتن به جنگ و پیروزمند از جنگ برگشتن و در فصل تخم افشاندن و درخت کاشتن و در وقت عروسی کردن و زن خواستگاری کردن و خریدن چار پایان و بر کوه برآمدن و در قلعه در آمدن و از پل گذشتن و در غار رفتن و وقتی که راه گم کنند و غیره. زرتشت نخستین کسی است که در آریاویچ چهار بار نماز یتااهو را با مراعات درنگ، و نیمهٔ دومی آن را به آواز بلندتر بسرود. عین متن اوستائی یتااهو چنین است. «یتااهو وئیریواتار توش اشات چیث هچا ونکهئوش دزدا مننکهو شیوتنم انگئوش مزدائی خشترمچا اهورائی آیم دریگو بیودَدَت و استارم». معنیهای بسیاری (با اندک تفاوت) دربارهٔ یتااهو شده که یکی از آنها چنین است: «زرتشت مانند بزرگترین مطلقِ برگزیده، به حسب راستی سرور و روحانی است. و کسی است که کردار نیکِ مردمان را در گنجینهٔ اعمال حفظ نموده در روز واپسین تقدیم بارگاه اهورامزدا می‌نماید». در اوستا، بخش یسنا، قسمتی ویژهٔ سه نمازِ اشم وهو و یتااهو و ینگهه هاتام است که به بغان یَشت موسوم می‌باشد. و آن عبارت است از یسنا، های نوزدهم و بیستم و بیست و یکم. های نوزدهم ویژهٔ نمازیتااهو

می باشد و در فواید و فضیلت آن است. در تلاوت این شعر کوتاه، چه در اوستا و چه در نامه های پهلوی، بسیار تأکید شده است. مزد یسنان در هر جائی، چه در خوشی و چه در ناخوشی، چه در مخاطره و چه در فراغ، آن را در هر هنگامی از روز می خوانند. و در گذشته نیز چنین بوده است. روایات کهن در فضیلت این نماز بسیار وجود دارد. در ویسپرد نیز هر سه نماز یاد شده ستوده شده است. در یسنا، در فضیلت این سرود آمده: «زرتشت از اهورامزدا می پرسد که نخستین کلامی که به من الهام شد کدام است؟ پاسخ می شنود که سرود آهونَ وئیری می باشد که پیش از آفرینش جهان مادی و ایزدان به‌وجود آمد». فضیلت سرایش آن بسیار است. چنانکه هرگاه با روش و آهنگ نیکو خوانده شود ارزشی دارد برابر ارزش سرایش سد گاتا.

در فضیلت یتااهو زیاد صحبت شده و نوشته‌اند، تا جائی که گویند: هرگاه کسی با هر صورت و شکلی که باشد، چه به صدای بلند و آهنگ‌دار و چه به شکل زمزمه، وحتی اگر در اندیشهٔ خود در هنگامهای گوناگون این سرود را یاد کند گذرش از چینوت پل یا راه داوری آسان شده و روانش به بهشت درمی‌آید و در زندگانی مادی از بهترین فضیلت و راستی بهره‌مند می شود. دربارهٔ این سرود و اثر آن در متون پهلوی سخنها رفته است. متن آن در یسناهای بیست و هفتم نیز آمده است.

یَثَ

چون، مانند

یَزْ، یَزَتَ، یزدان، یشت، یزشنه، یسن

همهٔ این واژه‌ها از ریشهٔ یز که به معنی فدیه آوردن و نثار کردن و عبادت و ستائیدن و پرستیدن و ستودن است مشتق شده. واژه های یزت، یسنا، یشت و ایزد از همین ریشه است. ایزد که ایزدان یا یزدان جمع آن است در اوستا به صورت یَزَتَ آمده که به معنی برازندهٔ ستایش است. مکرراً از ایزدان مینوی و جهانی (مئینو، گئیتیه) سخن رفته و اهورامزدا در سرِ ایزدان مینوی و اشوزرتشت در سرِ ایزدان جهانی جای گرفته‌اند. یزشنه در ادبیات زرتشتیان به معنی تشریفاتِ دینی و مراسم مذهبی است که امروزه یسنا گفته می شود. لغاتی از مادهٔ یز و یسن که از زمان قدیم تا به امروز در فارسی رواج داشته باشد همان لغات ایزد و جشن می باشند. در پهلوی یزد و یزدان شده. و کلمهٔ اخیر که در فارسی مانده جمع یزد می باشد که در فارسی به همین هیئتِ جمع، به معنی خداوند گرفته شده است. از نظر اینکه اهورامزدا سرور و بزرگ مینویان است و در عالم روحانی هر آن که درخور ستایش و نیایش است، در ذات او که آفرینندهٔ همه است تمرکز دارد از این جهت او را به صیغهٔ جمع، یزدان نامیده‌اند. اسامیِ گروهی از نامورانِ عهد کهن که در تاریخ ما به جا مانده از همین لغت اوستائی است. سه تن از شاهان ساسانی نامزد بوده‌اند به یزدگرد. این اسم بایستی در اوستا یَزَتوکَرِتَ یعنی «آفریده یا کردهٔ ایزد» باشد. در میان نامورانِ عهد ساسانی از این قبیل نامها بسیار است، چون: یزدان کرت، یزدان داد، یزدان بخش، یزدان پناه، یزدان بوخت، یزدان دخت و غیره. همچنین ناحیه‌ئی از میهن ما که محل سکونت زرتشتیان است یزد نام دارد و دارای اسم مقدس اوستائی است.

یزد

یکی از نقاط زرتشتی نشین، در حاشیهٔ کویر مرکزی ایران است که نظر اغلب پژوهندگان را جلب کرده و برای مطالعه دربارهٔ آثار و احوال و آئین ایران باستان و زرتشتیان بدانجا مسافرت کرده‌اند. زرتشتیان علاوه بر سکونت در خود شهر یزد در روستاهای اطراف آن سکونت داشته و دارای معابد، مدارس و زیارتگاهها هستند. بسیاری از زرتشتیانِ کنونیِ مقیم هند به‌ویژه شهر بمبئی، نیاکانشان از یزد بدانجا مهاجرت کرده و متوطن شده‌اند. اینان هنوز به دنبال نام و نشان خود واژهٔ ایرانی را حفظ کرده‌اند و فرزندان آنها منشاء خدماتی به یزد و مردم

آن شده‌اند، و تأسیساتی مانند دبستان، دبیرستان، معبد، پذیرشگاه، آب انبار، قنات و تأسیسات عمومی چون تأسیسات مارکار، درمانگاه سررتن تاتا، زایشگاه بهمن، در مهرهما (آتش ورهرام کنونی یزد)، بیمارستان گودرز و غیره را بنیاد نهاده‌اند. بسیاری از آبادانیهای فرهنگی و اجتماعی و دینی یزد توسط خود زرتشتیان یزد، در طول زمان به‌وجود آمده است، مانندِ بیمارستان گودرز که از کارهای ورّاث گودرز شاهجهان است. مدارس پسرانهٔ خسروی و دخترانهٔ جهانیان، مدرسهٔ دینیاری، کیخسروی... در مهرها هم به غیر از در مهر جدید (آتش ورهرام)، که از کارهای پارسیان است، دیگر در مهرها در شهرها و روستاها از زرتشتیان یزد است، مانندِ درمهرنوش، گهنبارخانه در مهر قدیمی دستوران و سایر در مهرهای دهات. در اطراف یزد نیز زیارگاههای چندی است که مورد توجه بوده و همه ساله گروه زیادی برای زیارت بدانجا می روند که مهمترینش پیر سبز یزد است. مردم برای هریک از زیارتگاهها انگیزه و سرگذشتی قائلند. یکی از مراکز مهم دینی در گذشته، در ترک‌آبادِ اردکان و شریف‌آباد بود که دستور بزرگ در آنجا بوده است. پاسخ بسیاری از نامه‌های پارسیان هند در گذشته به‌وسیلهٔ موبدان یزد و توسط پیکها به هند فرستاده می شد. زرتشتیان یزد در رعایت آداب و رسوم و دین خود خیلی مؤمن و معتقد می باشند. آداب و رسوم باستانی را حفظ کرده‌اند و در بین اهالی غیر زرتشتی یزد نیز اخلاق قدیمی ایرانیان بیش از دیگر جاها محفوظ مانده است. لقب این شهر دارالعباد است و زندان اسکندر نیز گفته‌اند. یزد تا چندین سال پیش بزرگترین جای سکونت زرتشتیان ایران بود که بعداً به تهران آمدند. زرتشتیان یزد به هرجای ایران و دنیا بروند زادبوم خود را فراموش نمی‌کنند. و حتماً سری بدانجا می زنند و از زیارتگاهها به‌ویژه پیر سبز دیدار می نمایند. در شهرستانهای کاشان، اصفهان، شیراز، کرمان، رفسنجان، زاهدان و بندر عباس نیز عده‌ای از زرتشتیان یزدی بوده‌اند. زرتشتیان در راه خدماتشان حتی شهدائی هم داده‌اند. ناپیر ملکم در کتاب خود پنج سال در یک شهر ایران (یزد) در مورد زرتشتیان بسیار چیزها نوشته است و تعداد خانواده‌های زرتشتی ساکن در یزد را در آن تاریخ (حدود ۱۹۰۰م) ۱۴۰۰ خانوار دانسته. به موجب آماری که در ۱۲۷۱ خورشیدی (۱۲۶۱ی) به‌وسیلهٔ کیخسرو جی خانصاحب دومین نمایندهٔ پارسیان هند در ایران گردآوری شده، تعداد کل زرتشتیان شهرستان یزد و روستاهای اطراف، که در کمال دقت تهیه شده، به شرح زیر بوده است: خانوار: ۱۷۱۸ خانوار، مردان: ۱۴۲۲ نفر، پسران: ۱۹۴۲ نفر، بانوان: ۲۰۳۸ نفر، دوشیزگان: ۱۵۰۶ نفر، جمع کل: ۶۹۰۸ نفر. نکاتی که در این سرشماری جالب است اینکه در هر رده، چه مرد و چه زن، کوشش شده تعداد باسواد و یا رنجور و علیل و بیمار، جدا جدا سرشماری شود؛ حتی در بانوان تعداد زنان شوهردار و بیوه و دوشیزگان از هم تفکیک گردیده است. در سرشماری شهر یزد تعداد موبـدان نیز جداگانـه سرشماری شده که ۶۳ خانوار و ۳۵ نفر موبد بوده‌اند. تعداد روستاهای زرتشتی نشین که آمارگیری شده ۲۳ عدد ذکر شده که هر پژوهنده می تواند پی به نقاط زرتشتی نشین آن روز ببرد. گرچه امروز بعضی از روستاها از سکنهٔ زرتشتی خالی شده‌اند ولی فهرست‌وار نام آنها را می آوریم: نصرآباد (نرسی‌آباد)، خرمشاه، مریم‌آباد، تفت، کوچک‌بیُک، مزرعهٔ قاسم‌آباد، اهرستان، شریف‌آباد، مزرعه کلانتر، کسنویه، الله‌آباد، زین‌آباد، رحمت‌آباد، مبارکه، خیرآباد، جعفرآباد، چم، حسینی، حسین‌آباد، مزرعه صدری، آبشاهی، محمدآباد و نصرت‌آباد. آمار زرتشتیان یزد در دورانهای مختلف بدین شرح بوده است: در ۱۲۳۳ خورشیدی، اوائل ورود مانکجی ۶۵۹۶ نفر. در ۱۲۵۸ خورشیدی بنابه نوشتهٔ جنرال هوتم شیندلر (یعنی ۲۵ سال بعد از مانکجی) شهر یزد ۱۲۴۲ نفر و دهات اطراف و بخش‌ها ۵۲۴۱ نفر و جمع کل

٦٤٨٣ نفر. جاکسن در سال ۱۲۷۲ خورشیدی جمعیت یزد و حومه را بین ۸۰۰۰ تا ۸۵۰۰ نفر ذکر کرده است. به هر حال از جمعیت زرتشتیان ایران که در زمان صفویه یکصد هزار خانوار بود در اوائل قرن هیجدهم میلادی و زمان محمد شاه قاجار بین سالهای ۱۲۱۵ و ۱۲۲۵خ، به ۳۲ هزار نفر رسید. بدیهی است جمعیتِ زرتشتیان یزد نیز به همین طریق در تغییر بود و برابر آخرین سرشماری (۱۳٤۵ هـ.ق) به حدود ٤۹۳۳ نفر رسیده. و در لغت‌نامهٔ دهخدا ٤۱۸٤ تن ذکر شده (که نمی دانیم مربوط به چه سالی است). زرتشتیان در یزد، درزمانی‌که حتی دولت دبستان نداشت و یا تعداد دبستانهای دولتی انگشت‌شمار بود در اثر اقدامات مانکجی و همکاری بزرگان قوم و فرهنگ دوستان در شهر و روستاها تعدادی مدرسه داشتند. مانکجی برای نقاطی که مدرسه نداشتند توصیه کرده بود که آموزگار و مدیر پیش‌بینی کنند تا ترتیب گشایش دبستان داده شود، و به طوری که آقای سروش لهراسب که مدتها عهده‌دار کارگزاری و ادارهٔ امور مربوط به کارهای مدارس و پارسیان در یزد بوده، نوشته به هنگامی که در سال ۱۳۰٤ هـ.ش به مدیریت دبستان دینیاری یزد مشغول کار شد جمعاً شش مدرسه، اعم از دولتی و ملی، در یزد بود و حال آنکه در همان موقع زرتشتیان در شهر یزد و روستاها متجاوز از ۳۰ باب مدرسه داشتند. دربارهٔ یزد و زرتشتیان آنجا سخن بسیار است که بخشهائی از آن در کتب فرزانگان زرتشتی و تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان و تاریخ زرتشتیان در دورهٔ ماهنامه‌های هوخت و فروهر آمده است.

بررسی تاریخچه شهریزد

شهر یزد، مرکز استان یزد، از شهرهای تاریخی کشور است و قرنها قبل از اسلام وجود داشته. مشهور است که یزد اولیه در قسمت مهریزد در ۳۵ هزارگزی جنوب شهر فعلی واقع بوده، و آثاری که از آنجا بدست آمده نشان می دهد که این شهر از شهرهای عصر قدیم و متعلق به زمانی است که مردم در گورِ مردگانِ خود وسائل جنگ می نهاده‌اند. اسم یزد قبلاً ایستاتینْ بوده و پس از آن «فرافیژ» شده و قریه‌ای به نام «هر هفته» فعلاً باقی است که شاید همان فرافیژ باشد. یزد نزد زرتشتیان مقدس بوده و معبدی معروف به نام هفت آتشکده دارد. عده‌ای بنای آن را به دست اسکندر و عده‌ای دیگر از ساخته‌های یزد گرد اول ساسانی می‌دانند و می‌گویند که نامش از او گرفته شده. در تاریخ پهلوی، بنای شهر یزد و شهر بابک (یکی از توابع آن) از اردشیر بابکان دانسته شده. کوچه‌های قدیمی شهر به‌ویژه محله‌های زرتشتیان سنگفرش است. آثار زرتشتیان در این شهر زیاد است که برخی تاریخی شمرده شده‌اند. زرتشتیان به ویژه در ترویج فرهنگ و احداث مدارس سهم به سزائی داشته‌اند. (به اختصار از لغت‌نامه دهخدا) ای صبا بر ساکنان شهر یزد از ما بگو/ کای سر حق ناشناسان گوی چوگان شما (حافظ).

یزدان

در فارسی به معنی خداوند است، ریشه این واژه در اوستا یَزْ بمعنی پرستیدن، ستایش کردن آمده و یَزَتَ بمعنی درخور ستایش. در پهلوی یزدان، هم به‌معنی فرشته و هم بمعنی خداوند آمده است. در آئین مزد یسنان ایزدان یکدسته از فرشتگان هستند که با امشاسپندان همکاری می‌کنند.

یزدانبخت

از علمای زرتشتیِ معاصرِ مأمون که نام او در کتب مورخان و محققان اسلامی آمده است، و محمد بن اسحق معروف به ابن ندیم در کتاب مشهور خود موسوم به الفهرست از وی نام می برد. به نوشته ابن ندیم یزدانبخت زبانی شیوا و فصیح داشت و مأمون وی را از ری خواست و زینهار داده بود. روزی مأمون او را خوانده و از وی خواستار شد که اسلام بیاورد. یزدان‌بخت گفت که اطاعت فرمان امیرالمؤمنین بر من واجبست ولیکن امیرالمؤمنین از کسانی نیست که مردمان را به ترک آئین و دینشان مجبور و ناگزیر

سازد (از اخبار الطوال).

یزدان شناسی زرتشتی

کتابی است دربارهٔ دین زرتشتی، از نوشته های آقای هاشم رضی.

یزدجرد

معرب یزدگرد*.

یزدگرد اول

(۴۲۰ - ۳۹۹م) پسر شاپور چهارمین پادشاه ساسانی است. به تصریح کتاب سوم دینکرد، در زمان او، آتر پات زرتشتان* (آترپات پسر زرتشت و نوهٔ آذرباد ماراسپند) موبدان موبد بود. در زمان این پادشاه بود که برای جبران شش ساعت کبیسه دستورْ یزدگرد هزاری* تقویم را مرتب ساخته، یک سال سیزده ماهی گرفتند. او مشهور به یزدگرد بزهکار یا اثیم (گناهکار) است در حالی که مورّخین مسیحی او را عادل و نیکوکار دانسته‌اند زیرا تا حدی از عیسویت حمایت می‌کرد.

یزدگرد دوم

شانزدهمین پادشاهِ ساسانی و فرزند بهرام گور است که از ۴۳۸ تا ۴۵۷ م سلطنت کرد.

یزدگرد سوم

از اخلاف خسرو پرویز و پسر شاهزاده شهریار و آخرین پادشاه ساسانی است که در مرو به دست آسیابانی کشته شد. تاریخ جلوس او را که در سال ۶۳۲ بوده به عنوان مبداء تاریخ نزد گروهی متداول است و هنوز هم درمیان زرتشتیان معمول و همواره در تقویم های ایران نیز یاد می شود. گروهی دیگر سال مرگ او را که در ۶۵۱م (۳۱هـ) می باشد مبداء تاریخ می دانند. در کتاب الفهرست ضمن اشاره به باژ و زمزمه گرفتن، به باژ گرفتن یزدگرد سوم در سر خوان خسرو آسیابان اشاره شده است. پس از آذرمیدخت، ایرانیان در استخر فارس او را شاه خواندند و در آتشکدهٔ آنجا معروف به آتشکدهٔ اردشیر تاج شاهی بر سرش نهادند. او به یاری رستم فرخزاد سپهبد ایران تمام کشور را زیر فرمان گرفت و در چندین جنگ که بین سپاهیان او و تازیان درگرفت شکست خورد. یزدگرد از مغرب به مشرق رفت تا از خاقان چین یاری جوید ولی سرانجام در اثر خیانت سردارانش در سال ۳۱ هـ، در روستای زریق نزدیک مرو در کنار رود زریق از شعب رود مرغاب به دست آسیابانی کشته شد و دوران سلسلهٔ ساسانی به پایان رسید.

یزدگرد شهریار

نامه‌ای است که به مناسبت هزارهٔ فردوسی در دویست شعر، در سال ۱۹۳۳ میلادی در بمبئی به چاپ رسیده است.

یزدگرد هزاری

(اهل کورهٔ استخر). دستور یزدگرد هزاری کسی بود که در زمان یزدگردِ اول تقویم را مرتب ساخت و یک سالِ سیزده ماهی گرفتند. به موجب آثارالباقیه، از آن تاریخ به بعد دیگر راجع به کبیسهٔ سال خبری به ما نرسیده است.

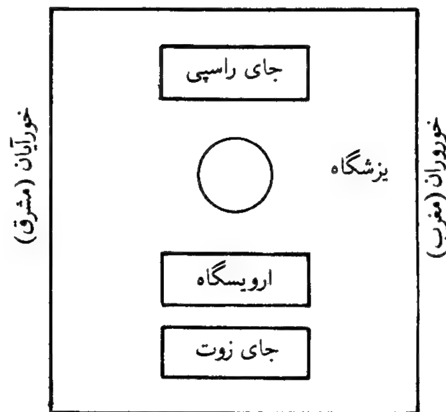
یَزشکار

انجام دهنده امور دینی

یِزشگاه

عبادتگاه، در محل آتشگاه یا آتشکده در طرف راست آتشخانه اطاق وسیع چهارگوشه ای وجود داشته است. این اطاق چهارگوش را یزشگاه یا محل انجام دادن تشریفات عبادت می نامیدند در یزشگاه آلات و ادوات زیر بکار برده می شد: هاون، دسته هاون برای فشردن گیاه هوم، ماهروی یا برسمدان برای قراردادن برسمها (برسم= شاخه های بریده درخت انار یا گز)، برسم‌چین، کارد کوچکی که برسمها بوسیلهٔ آن تهیه می شد، چند جام برای هوم و پراهوم و زور (آب‌مقدس)،چند پیاله کوچک بنام طشت برای هوم و پراهوم، سنگ بزرگی بنام اُرویسگاه که آلات و اسباب بالا را روی آن قرار می‌دادند. اطاق چهار گوشه‌ای که در بالا از آن نام برده شده به قسمتهای

مساوی تقسیم می‌شده و هر قسمت برای وظیفهٔ معینی اختصاص داشته است. آلات ویژه عبارت بودند از برسم، پنام (روی‌بندی که برای آویختن جلو صورت موبد بکار می‌رفته) ورس (ریسمانی که شاخه های برسم را با آن می بستند).



یَزِشن

به معنی ستایش و نیایش است این واژه در پهلوی یَزِشن و صورت اوستائی آن یَزنَه بکار رفته. از این واژه مطلق عبادت از، نذر، قربانی، مدیحه اراده شده است.

یَزِشن خوان

خواننده سرودهای دینی

یَزِشن کَرتاریَه

به ستایش دینی گفته شده.

یَزشنه

انجام تشریفات

یَزِشنی

انجام کار نیک

یَزَه مَیْده

ما می ستاییم. از فعل یز (ستاییدن- ستودن).

یَسنا

در اوستا عموماً منظور از یسنا نیایش و ستایش است که در پهلوی یزشن شده است. یسنا مهمترین جزو اوستای موجود است. و سرودهای گاتها که قدیمترین قسمتِ کتاب مقدس است در این جزء از اوستا جای دارد. یسنا به معنی نماز و جشن هم به کار رفته است. واژهٔ جشن فارسی که به معنی روز سرور و شادمانی و عید است از ریشهٔ یسنا می باشد. یسنا مشتمل بر هفتاد و دو فصل است که هر یک از آنها «ها» یا «هائتی» نام دارد. پارسیان (که زرتشتیان کنونی هند باشند) یسنا را به دو بهره بزرگ قسمت می‌کنند: نخست، از یسنای یک تا بیست و هفت، دوم از یسنای بیست و هشت تا انجام که هفتاد و دومین ها باشد. ولی علمای اروپا این ترتیب را رعایت نکرده‌اند، از جمله گلدنر و ریخلت آلمانی و جکسن امریکائی که از زعمای خاور شناسان هستند یسنا را از حیث لهجه و محتویات بر سه بهرهٔ متمایز قسمت کرده‌اند، بدین قرار: الف. ازیسنای ۱ تا ۲۷. این یسنا بامناجات به پیشگاه اهورامزدا و دیگر یزته ها (ایزدان) آغاز می شود و مندرجات آن عبارت است از مجموعه‌ئی از ستایشها و ادعیه راجع به یزته ها و ایزدانِ مختلف، به حسب اختلاف درجات و مراتب آنها. به‌علاوه دربارهٔ بَرسم و گیاه مقدسِ هوم و آئین و رسوم مربوط به آنها و نیز مسائلی راجع به رسوم مزد یسنـــا و دین زرتشتی بحث می‌کند، و همچنین تعلیماتی را بـــه طور پرسش و پاسخ بیان می‌کند. ب. در بهرهٔ دوم که از یسنای ۲۸ تا ۵۵ (به قول جکسن تا ۵۳) باشد، سرودهای مقدس گاتا جای گرفته است به طوری که در شرح گاتها آمده این سرودها قدیمترین قسمت اوستا به شمار رفته و منتسب به خود اشوزرتشت پیامبر بزرگ ایران می باشد و عبارت است از اشعاری موزون که درآن از اخلاقیات و الهامات معنوی اشوزرتشت بحث شده است. نکته‌ئی که باید دانست این است که گاتا مشتمل بر هفده سرود است اما در وسط این قسمت (از یسنای ۳۵ تا ۴۲) یکباره سرودهای گاتا قطع

گردیده و به جای آن بحثی دیگر به نثر شروع می شود که «یسنا هپتن هائیتی» نام دارد و مشتمل بر ادعیه و ستایش‌هائی راجع به اهورامزدا است، و از آب و خاک و آتش در آن سخن رفته است. سبک نگارش هپتن هائتی بین گاتا و یسنای اخیر است. پ. بهرهٔ سوم که از فصل ۵٦ (به قول جکسن ۵٤) تا هفتاد و دومین ها باشد آخرین قسمتِ یسنا بوده و اَپَرُوِیَسنو خوانده می شود و این بخش مشتمل بر ستایشها و مناجاتهائی دربارهٔ یزته ها و فرشتگان گوناگون است. کتاب یسنا را در دو جلد استاد پورداود ترجمه و تفسیر کرده، که علاوه بر یسنا مقالات چندی دربارهٔ اوستا و فرهنگ ایران باستان را نیز شامل است. جلد اول یسنا در ۱۳۱۲ هـ. ش در بمبئی، چاپ دوم آن در ۱۳٤۰ هـ. ش در تهران و چاپ سوم آن زیر نظر دکتر بهرام فره‌وشی در مجموعه‌ئی از گنجینهٔ آثار استاد پورداود، به شماره ۱۵۹٦ و شمارهٔ مسلسل ۱۹۷۱، در سال ۱۳۵٦ هـ. ش در انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است و شامل یسنا ها (۱) تا یسنا ۲۷ است، و علاوه بر ترجمه و تفسیر ۲۷ ها مقالاتی نیز دربارهٔ یسنا، ایران ویج، آریائیها، توران، زمان زرتشت را نیز دربر دارد. جلد دوم یسنا با گفتاری دربارهٔ آتش، چیچست، سولان سهند، آذرخش نفت، آذرفرنبغ، آذر برزین مهر، آذرگشسب، تخت سلیمان است که با باقی یسنا (هات ۲۸ تا هات ۷۲) با ترجمه و تفسیر و توضیحات در سال ۱۳۵٦ هـ.ش به چاپ رسید. البته ترجمه و تفسیر بخشهائی از یسنا که گاتها نامیده می شود، جداگانه در ترجمه و تفسیر کتاب گاتها آمده است. یسنای پهلوی تقریباً مشتمل بر ۳۹۰۰۰ کلمــه است. این کتاب از روی متن اوستائی آن واژه به واژه ترجمه شده و دارای هیچگونه تفسیری نمی باشد، و مانند وندیداد موشح به عبارات و کلمات اوستائی است. این کتاب را برای نخستین بار اشپیگل در سال ۱۸۵۸م با چند رسالهٔ دیگر در وین به طبع رسانید، و در ۱۸۹۳م متن اوستائی و ترجمهٔ پهلوی آن توسط میل در آکسفورد به چاپ رسید یسنای پهلوی توسط هوبشمن در سال ۱۸۷۲م به آلمانی، در ۱۸۸۹م به کوشش بانگ به فرانسه، در ۱۸۷۸م به قلم هوگ به انگلیسی، و فصولی از آن در ۱۸۹۲م توسط دارمستتر به فرانسه ترجمه شده است.

یسنوکِرِتی

در سروش یشتِ سرشب (یسنای ۵۷)، بند ۲۱ آمده که اَهونَ وئیریه* و هفت ها و فشوشومنتر* و همهٔ یسنوکرتی سلاح پیروزمند سروش است.

یَسنیَه

یعنی درخور ستایش و سزاوار پرستش.

یسوبرت

که با کلمهٔ زَوْر (زَئوثْرَ)* آمده یعنی تقدیمی یا نذرِ برازندهٔ زَوْر.

یَشت، یشتها

واژهٔ یشت در اوستا به صورت یشتی آمده. از مادهٔ کلمهٔ یسنا است و در معنی هم با آن یکی و به معنی ستایش و نیایش و پرستــش وفدیه است. بخشی از اوستا که در ستایش ایزدان است یشتها نامیده می شود. یشتن در پهلوی به معنی ستودن و عبادت کردن و فدیه آوردن است. یشتی به معنی مذکور در خود اوستا مکرراً استعمال شده. در بند ۵٦ رام یشت «یشتر» به معنی نمازگزار و پرستنده و ستایش کننده است. در برخی جاهای اوستا لغت جشن که به معنی عید است از واژهٔ یسنا مشتق است و در زبان فارسی به یادگار مانده است. فرقی که درمیان مفهوم یسنا و یشت می توان قرار داد این است که اولی به معنی ستایش و نیایش است به طور عموم و دومی (یعنی یشت) به معنی ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان و ایزدان است بخصــوص ۲۱ یشت اوستا نیز چنین چیزی است. هر یک از یشتهای بزرگ دارای چندین فصل است که آنها را کرده گویند. اسامی ۲۱ یشت که معمولاً خاورشناسان آنها را به شماره نامیده‌اند و یشت یک و دو و سه و غیره می‌گویند، از این قرار است: ۱. اهورامزدا (هرمزد یشت)، ۲. امشاسپنتا (هفتن یشت)، ۳.

اشاوهیشتا (اردیبهشت یشت)، ٤. هئوروتات (خرداد یشت)، ۵. اردو یسور آناهیتا (اردو یسور بانو که معمولاً آبان یشت گفته می شود)، ٦. هئور خشئیت (خورشید یشت)، ۷. ما انگهه (ماه یشت)، ۸. تیشتریه (تیشتر را معمولاً تیر یشت گویند)، ۹. دروسپا (دروسپ یا گوش یشت)، ۱۰. میترا (مهر یشت)، ۱۱. سرَاُش (سروش یشت)، ۱۲. رَشنو (رشن یشت)، ۱۳. فرَوشی (فروردین یشت)، ١٤. ورترغنه (بهرام یشت)، ۱۵. وایو (معمولاً رام یشت گویند)، ١٦. چیستا (معمولاً دین یشت گویند)، ۱۷. اشی ونگهوئی (ارد یشت)، ۱۸. اثیریانم وارنو (معمولاً اشتاد یشت گویند)، ۱۹. خوااِنِم خَرِنو (معمولاً زامیاد یشت گویند)، ۲۰. هئوم (هوم یشت) ۲۱. وَنَنْد یا وَنَنت (ونند یشت). باید دانست که ۲۱ یشت اوستا از حیث قدمت با هم فرق دارند. چهار یشت اول ساده‌ترند و از لحاظ عبارت و صحت انشاء به پای یشتهای بزرگ نمی رسد؛ به ویژه یشتهای دوم و سوم و چهارم که هفتن یشت (کوچک) و ارد یشت و خرداد یشت باشد دارای مطالب مهمی نیست. دو یشت اخیر که هوم و ونند باشند بسیار کوتاه است و هر یک دارای دو سه جمله است؛ برخلاف یشتهای بزرگ که از حیث وفور لغات و درستی قواعد صرف و نحو و روش نگارش بخش مهمی از ادبیات مزد یسنا را تشکیل می دهد. چنان که ملاحظه می شود بیشتر این یشتها دارای اسامی ایزدانی است که سی روز ماه نیز دارای اسامی آنان است. اسامی این سی ایزد یا فرشته که روزهای ماه در تحت حمایت از آنان است نیز در دو سیروزهٔ کوچک و بزرگ مرتباً یاد شده ولی در یشتها این ترتیب رعایت نشده. استاد پورداود ترجمه و تفسیر یشتها را به زبان فارسی در دو جلد نوشته است که مورد استفاده علاقه‌مندان و اوستا شناسان است. بخش نخست، از هرمزد یشت تا خورشید یشت، با متن اوستائی آن و مقالات گوناگون در فروردین ماه ۱۳۰۷ هـ.ش. در بمبئی به چاپ رسید و در ۱۳٤۷ در انتشارات دانشگاه تهران زیر نظر دکتر فره‌وشی چاپ دوم شد. و بخش دوم، از فروردین یشت تا زامیاد یشت، در فروردین ماه ۱۳۱۰ هـ.ش در بمبئی به چاپ رسید و چاپ دوم آن در سال ۱۳٤۷ هـ.ش در تهران صورت گرفت.

یشت ساده

انکیتل دوپرون فرانسوی (۱۸۰۵ - ۱۷۳۱م) یکی از نخستین مفسرین اوستائی است که کلیهٔ یشتها را با قطعات خرده اوستا، یشت ساده نامیده است. اما به نظر استاد پورداود نظر به اینکه قسمت بزرگ یشتها به‌ویژه یشتهای بزرگ بسیار قدیمی است بهتر است که آن از خرده اوستا جدا شود.

یَشْکَ

در اوستا به معنی بیماری است. به موجب اوستا از نام بیماریهای فراوانی آگاهی می یابیم که متأسفانه در شناخت و تطبیق آنها تاکنون نتایج مثبتی بدست نیامده است. و هر پژوهشگری نظریه ای داده است. در وندیداد از پدیده‌های اهریمنی شمرده شده و ۹۹۹۹۹ رقم نامیده شده‌اند که برخی را فهرست‌وار یاد می‌کنیم: آی هی، آژهُوَ، درگ، آژنَ، اُغوایرِ، اُغرا، ایشیرَ، و اورش، نئز، کَذ، پَیْسَ، کَس ویش، سَ چی، هَرِث، آرَ، که در ردیف خود یاد شده‌اند.

یکپا

یکپای در کفش راه رفتن، در بین پیروان آئین مزدیسنی گناه بوده و در کتابهای دینی زرتشتی از آن سخن رفته است. در روایات آمده: کسی که پای برهنه رود به یک گام صد گاو و گوسفند و اُشتر را شیر بکاهد. به دیگر گام دوصد چهار پایان را شیر بکاهد. به سه گام دیگر سیصد گاوان و گوسفندان را شیر بکاهد و به چهارم گام همه گاوان و گوسفندان و چهار پایان هفت کشور زمین را شیر بکاهد.

یکتاپرستی در ایران باستان

یکی از سی و چند جلد کتاب شادروان سرگرد مراد اورنگ می باشد که در نوع خود کتاب ارزنده‌ئی است.

یَم

در گاتها فقط یک بار واژهٔ یم آمده که همان جم و جمشید* است. یم گاهی در اوستا به معنی توأمان نیز آمده، چنانکه نزد برهمنان یم و خواهرش یمی نخستین نر و ماده نوع بشرند. جمشید در اوستا ییمَخْشَئِته آمده است.

ینگهن

ر. ک. یانگهن.

یِنْگهِه هاتامْ

یکی از نیایشها است بدین معنی: «مزدا اهورا آگاه است از آن کسی [چه مرد و چه زن] که در میان موجودات ستایشش بهتر است. به حسب راستی این چنین مردان و این چنین زنان را می ستائیم». ینگهه هاتام در انجام هر یک از فصول هفت هات می آید. به موجب شایست نه شایست، یک بار از برای درود به هرمزد و امشاسپندان، و بار دیگر از برای شکست اهریمن و زادگاه ناپاک وی گفته می شود.

یَو

جو، گندم

یوایشت

یکی از ناموران تورانی از خاندان فریان

یوختاسپَ

در جدول اسامی نام‌آوران و پارسایان در فروردین یشت فروشیش ستوده شده و آگاهی دیگری از او نداریم.

یوختَ وَئیری

این پارسا نیز مانند دیگر پارسایان فروشیش در فروردین یشت ستوده شده و از او آگاهی دیگری نداریم.

یوستی

یکی از اوستا شناسان است.

یوشْتْ فْریان

یوشت نام مردی بود پاکدین از خاندان فریان. نام این خانواده در بخشهای مختلف اوستا یاد شده، و از آنجمله است در یسنای ٦٤، بند ۱۲. سرگذشت او مفصلتر از هر جای دیگر در رسالهٔ مستقل «ماتیکان یوشت فریان»* با گشت فریانو آمده است. این خاندان از یاران اشوزرتشت بودند. و در گاتها از بازماندگان فریان به نیکی یاد شده است. در دادستان دینیک* یوشت پسر فریان جزو جاودانیها و از شهریاران خونیرس شمرده شده است. در بهمن یشت آمده که اشوزرتشت از اهورامزدا خواست که «گوپت شاه» و «گشت فریان» و «چتروک میان» پسر گشتاسب را (که پشوتن نامیده می شود) فناناپذیر نماید. یوایشت نیز به همین املاء در اوستا صفتی به معنی جوانترین است. رقیب یوشت، موسوم به اخته، یکی از دیویسنان است. ۹۹ معمای او را یوشت حل کرد. او را درپهلوی اَخْتْ خوانند.

یوشْتَ گا اُوزوَیَنَ

منظور از این نام‌آور و پارسا، یوشت پسر گااُروی است که فروشیش درفروردین یشت ستوده شده.

یوم الحساب

روزشمار؛ روزی که به حساب آدمیان رسیدگی شود؛ رستاخیز*.

یَوَنْ

جوان

یونان

نام وزیر انوشیروان بوده است نام وی به اتفاق شش تن دیگر که روزی در خدمت انوشیروان بوده‌اند در نامهٔ جاودان خرد* آمده است.

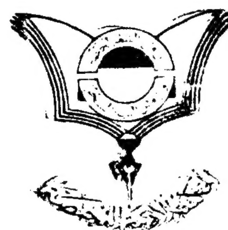
یَهمیَه جَتَرَ

یعنی کوهی که از آن صمغ می آید. لابد این اسم به مناسبت محصول کتیرا می باشد که در بسیاری از کوههای ایران به عمل می آید. ژَد که در فارسی به معنی صمغ است و در ترکیبِ لغات انگوژد و انغوزه

محفوظ مانده از مادهٔ کلمهٔ جتر می باشد که در لاتینی گومیس گویند. نام این کوه با بسیاری از کوههای دیگر در بند ٦ زامیاد یشت آمده است که محل آنها به درستی معلوم نیست.

یهود

جهود، یهودی، کلیمی، موسوی، اسمی است که بر اولاد ابراهیم اطلاق می شود. آنها را عبرانی یا بنی اسرائیل نیز گویند و در تمام دنیا منتشر می باشند. زمانی که کورش بابل را گشود (۵۳۷ ق م) دستور داد کلیهٔ یهودیان را که بخت النصر (نبوکدنزار) پنجاه سال پیش از آن از فلسطین به اسارت آورده بود آزاد نمایند و معبد آنها را در اورشلیم به همان وضع سابق آباد سازند و ظروف زرین و سیمین آنان را که به بابل آورده بودند مسترد دارند، بدین ترتیب در سال ۵۳۷ ق م قریب چهل هزار یهودی تحت سر پرستی «زِروبابِل» به بیت المقدس بازگشتند.



An Encyclopaedia of Zoroastrianism

Jahängir Oshidari

First edition 1992
Second published 1999



Nashr-e Markaz publishing Co.
Tehran P.O.Box 14155-5541

printed in Iran